

















بازو یک شهر عالی اساس	بفرمود تا همدان جایگاه	سبک کرد شاه
سری را بر او چو ثریا برده	سرخ اک بر او چو خضر ابرو	دوین رسلان خاکش سپاس
بنای بر او چو قمر فلک	ز سر زینت زیب عالم دهد	جهان را اسائنظم دهد
کشید بر زمین سد اسکندری	سپه دفع یا چون کین و دوری	که در و سس شود خیره چشم ملک
یک مصر جامع کت در آشکار	که غشش بود بام گیتی نسا	کند بر زمین آسمانی بیبا
کشید بر سر و دیده اصفهان	عناری که خیزد بر آتش عیان	که خاکش بر آب چین و متار
چو درخت اطرشا گردون سر بر	که گجرات رشک خراسان کند	نشا پور را از سد جهان کند
که بودند گنجور گنج علوم	طلب کرد اصحاب علم نجوم	شاد آن فکرشای فرجا انگیر
گرفتند رخ سطرلاب را	که واقف بود از اسما تا سماک	دقایق شناسان دور فلک
بر این نمایان صاحب قیاس	صفت س صفتان اختر شناس	کشیدند چرخ دولا ب را
بدیدند هر کو کعبه را شرف	طوال نمایان ناهید و هر	سطح کشایان سطح سپهر
بکردند ساعات سدا اختیار	بفرمان شاهنشاه بختیار	نظر بر کشادند از هر طرف
چون بانی بنا بر کشید از زمین	ثلث عشر با نشان مانه	مید و القدر وقت از بجزیه
ملک گفت سعود فرخنده باد	چون بیکار خشتی بختی نداد	بر او خوانده هر دم فلک آفرین
چون آن شهر آباد و رگشت	گذشت از سر چرخ فیروز قام	چون شد آن اساس مبتلع هم
سوادش چون خالی بروی زمین	نوا باد شهری شده نازنین	جهان بهفت اقلیم برگشت بهشت
دآنام هم احمد آباد گشت	شاد از ناصر الدین احمد تمام	چون ترتیب آن شهر عالی مقام
که گردون ندیدش بدوران نظیر	شده تازه شهری عمارت پذیرد	در آن ملت احمد آباد گشت
آسامی در وب دوازه	مده تا به شش زوال افتا	آسی تو این شهر عالی بنا

گمانه در وب شرقی دروازه کالوپور سادگپور دروازه اسلوریکه ماین دروازه بندر انهور که جنوبی اندر گنج شرقی واقع شده در وب شرقی که بر ساحل رود بار سار متی واقع اندر دروازه خان پور دروازه لکهر دروازه خان جهان ماین دروازه خان پور در لکهر دروازه بحدرد و دیچه وار و دیچه بارغ و دیچه که بگذر کی مشهور است در وب شبه الحب دروازه شاه پور دروازه ایتریکه دلی دروازه نیز نامند دروازه دریا پور ماین دروازه شاه پور و ایتریکه که خان راسته

مسدود است بسبب انسداد آن بر انچه اعتماد را شاید واضح نگشته در وب جنوبی دروازه جالپور نیز خوانند و بسبب انسدادش اقوال مختلفه گویند دروازه را بنور عرض طول قلعه ارک مشهور به جسد رس در دیاسا برادر وازه قدیم در وسط جبین عالی واقع شده چهارصد و هشتاد و هفت دوج عرض از بسجنگین ساخت سلطان احمد تار وازه باغ چهارصد و نه چهارده بروج از ساخت قدیم سیزده و یک برج نجم الدوله افزوده سوای دروازه نقارخانه و شاهای و باغ و طرف دروازه کچهری که حکومت ناظمان زاید شده خارج است و قلعه بین الجمهور به جسد اشتمار دارد و محل سکنائی سلاطین گجراتیه و ناظمان است در وجه تسمیه آن اقوال مختلفه بمع رسید اما آنچه محل اعتماد باشد آن است قلعه ارک بلده پٹن از بناهای راجا است و همین شکل و شباهت و بروج واقع شده و در آن جا معبدی به در کالی معبود آنهاست و آن مکان را از قدیم به در می نامیدند بناسب مشابعت آنجا عوام الناس آنجا هم به در گفتند لهذا مشهور گشت و بدین پنج اک چانپانیر و احمد نگر هم به در سیگون چون بلده احمد آباد پای تخت سلاطین گجراتیه قرار یافت به در پنج و همد سلاطین و امیران بموجب از دیار و هموری گشته مخصوصا در زمان سلطان محمود گیلانه و به در قصور عالی به برافراشته شد که اکنون اکثر جویوران قصور پرست و پیل دمان مرگ بی امان خشت وجود بانیان را بکینه بین دشت عام فنا افکنده در فیج

واعظان به جسد که مکن گیتی شان کجاست طلسم کند و علم کاویان کجاست گر بگذرد به خیمه سلجوقیان بگو خواهند گفت واعظ شیرین زبان کجاست	و ان شمت جلال ملوک کسان کجاست این بانگ ازینا رس کند رسد گوش سبز چو گند گشت ملکات لبان کجاست	ساج و قما و تخت فریون نگین جسم دارا چند رس کند گریه و ناله کجاست فروست لبلمان هم بلبس رفنان شور
---	---	---

ساحب کتاب هفت اقلیم آورده که شهر احمد آباد بحسب نظافت و کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایت هندوستان دارد و در زراعت آئینه و عمارت سستی از بلدان دیگر است اگر گفته شود در کل بلاد عالم این عظمت و راستگی شهری موجود نه شده عراق و ممالک متوده باشد بازارش بر خلاف شهرهای دیگر نهایت وسعت و پیراستگی مکانش از انات و کور همه نمکین الحسن بخوبی آن شهر کمتر خواهد بود چنانچه زینت البلاد و عروس مملکت خوانند نقشه نادره مهمل مباد و با اکناف و اطراف عالم میسرند تجار بری و بحاری از ان منتفع میگردند شهر آفاق است و مساجد و بازارهای متعدده دارد و روحانی شهر سرحد و شصت پوره آباد و چون لویت سلطنت سلطان محمود ثانی رسد محمود آباد دروازه گرهی بلده را پای تخت صرسلطنت خود گردانید و از احمد آباد تا آنجا بازاری و دروید سانت و مردم را فرمود

یاف آن عمارت ساختن که حقیقت یک شهر شده بود بدین ریج ارباب صنایع و بدایع فراهم آمد و بتخصیص کار شرابانی و زرین و ابریشمی از جنس کخنواب و قطعی و لایچه و محمل و چکن دوزی و کار چوب بنامروافتت آرد و بهوا

راج بر جمع ولایت هندوستان برآمد که در اطراف عالم و اقاصی بلدان ایران و طولات و روم و شام بنام نشان  
 کار تجارت سهو و معروف شده و طرفه اینک آنچه در بلده احمد آباد لاسامی و قاضی بار و لونی است بر خلاف اسکندریه و کابل  
 گروهی لعل آرد بخوبی آن نیست راجه حسیند زمیندار امیر در عهد حضرت هوس اگر انگاه مکانی را نو آباد ساخته به جمعی نگویوم  
 گردانی خواهش نمود که اجناس که در احمد آباد یافته میشود در آنجا مرتب شود و شر باقان و لسان جان را با نعامات و مراعات  
 زیر بخش طلب داشته کارخانه بنا نموده چون دقانی نمودن بزرگ و قماش زیبائی احمد آباد نشد و قاقان ظاهر نمود و در کعبه  
 و خشت کمرنی که در آنجا است و آلات دقانی از آن میشود چون در آنجا نیست شاید برابر آن صفاتی که در آنجا چنانچه آلات  
 دقانی از کتیک و تخته از احمد آباد طلب داشت اما فائده مرتب نگشت بالجملة شهرت شتمنبر فخره چکله و شستاد استه با از آنچه  
 از روی سربسته محالات که آید که کاین وضع شده ثبت افتاد سوای آن کوچه نافذ و سربسته محالات بسیار است  
 و بعضی راسته و فل بازار نیست آسامی چکلات چکله بازار خاص واقع بین بحد روترو پویه چکله پان کوٹ  
 چکله انک چوک چکله و تنکوه چکله پن میری چکله بحد پیری پور چکله اواد پور که آنکیر پور نیز گویند و عرف کھاڑی چکله پور  
 چکله سلوریه چکله آنکیر چکله پان پور چکله پور چکله پور چکله پور چکله پور چکله پور چکله پور چکله پور چکله پور  
 و چوتره و گدزبانان چند پیاویده پاسبان شب گشت از جانب کتوال معین اند آسامی راسته و بازار راسته از دپوش  
 روی در وازه ساگر پور راسته و منی واره متصل جوی شیخ سراج راسته اکبر پور زایام قدیم کھاڑی سهرورد و در عهد حضرت  
 عزیز شانی اکبر بادشاه از قوم کھتران رکاب سعادت بقرب خدمات در آنجا سکونت داشت بدیناسب ام آنحضرت اکبر پور  
 نایمندر راسته سلوریه راسته بران الملک در چکله ایدر راسته بدوچ پور راسته بازار خاص پیش بحد راسته بازار احلیم  
 متصل بصل در وازه راسته بازار کوٹ متصل بدین شیخ الاسلام خان راسته بازار سکندر خان نزدیک خاصا راسته بازار  
 اعتماد الملک واقع خان پور راسته ملو خان گجراتی متصل بمقبره شاه علی رضا راسته بی جهری متصل سانگری سیری راسته  
 پای بری نزدیک بان کوٹ راسته ترمپولیه راسته تلچ پور راسته بھند پیری پور راسته بھید و نزدیک اعتماد خان  
 دیوان پیشین راسته پیل از دار الملک عرف و بند پیل راسته پیش خان جهان در وازه فاردار راسته پان کوٹ  
 راسته مان پس بر راسته کیم الیه راسته جمال پور راسته ملال پور راسته جهری واره راسته جهمری در انک چوک راسته زانی بیرکلا  
 راسته چاه اکھا سیٹھ راسته چنگیر پور راسته دریا پور راسته پناه بهرام که پناه سنگ شته تار دار در راسته  
 جھوجا رخان راسته چوتره بهیرا سوتا نزدیک سانگری میری راسته خواجو پور سفا راسته خواص الملک عقب  
 خان شیخ الاسلام خان راسته خداوند خان راسته خواجی راسته دریا پور راسته راکیم راسته دولت خان راسته



و صیحه که راسته دریاخان محرم راسته زنگریزان راسته کابلی راسته رانی سیرانی راسته راپور راسته رکن الملک  
 راسته رضی الملک راسته شیخ نور محمدی راسته شکمگین راسته سوکها راسته غیاث الدین راسته شاه کلوپ متصل  
 خانه شجاعت خان نامش پشین راسته سمرای اعتماد خان راسته سیف خان عرف سمرای ناگوری راسته سکند خان  
 عرف سمرای سمرای کیهید که راسته سمرای خیاطان راسته شیخ فرید عرف بخارا راسته سمرای محمد حبشی در پهلوی تپولیه  
 راسته سمرای دستور خان نزدیک اسلوریه راسته عزیز الملک متصل جبال پور راسته عالم بیان عرف پشه سیری راسته  
 غالب خان و راپور راسته فرید پور تعلقه چک کالو پور راسته کجوری متصل جوی ولن یس راسته گوندی دست چپ  
 پان کور راسته کوری خان راسته کن وی سیری متصل پان کوڈ راسته کامل الملک عقب جدرانی روپ مصفی راسته  
 کوٹھری حلیم راسته لعل بانی راسته ملک نصیر متصل مقبره سلطان احمد گجراتی راسته ملک بناد چکله جندی سیری پور راسته مسجد  
 محافظان تعلقه چکله ایڈر راسته تاک چوک راسته خیره رانی اکنون برابر خیابانی و انعام عات چندین شاعر راسته  
 غیر متعارف و در رواق و محن خانه های مذهب بهم رسید که راسته مسلوک مثل مانده سبحان الله چمن نازل دلکش بانزبته  
 و صفاء عمارات عالیله دلکشاد و اکنه شاخه که بادشاه زاد های والا تبار و امرا یان مالیه مقدار و صاحب و شکار یان عظیم  
 انشان تفرخان بن برکان بصرف سبله های خطیر عمارات منوده تزل و سکونت داشتن که از حوادث زمان و انقلاب  
 دوران بے چراغ و ویران اندازا دلکش نام و نشان بر صفحہ روزگار باقی که لیس فی الدار عجزه و ات صادق آموخه را با  
 اشجار و گیاه خود روئیده گشت و در بعضی ذراعت میشود قطعه نوشته یافته ترین بیت بر در قصری به ازان دلم هم  
 خون گشت سینه ام پر دود به خوش است قصر حیات نگار ازان به دلی چه سود که مرگش خراب خواهد کرد به اشی اگر کسی  
 سعدوم و در بعضی علامات جد و معلوم که سکون و مادی انشاد رو با وجنجا شسته و شترات الارض گشته و چند و بوم آشیاد  
 بسته و دانشهای کلا الان شده فاعثیه و یا اولی الالبصار رباعی آن قصه که پاچرخ همین زد پهلوی به بر در که آن شنمان  
 نهادند و به دیدیم که نگاره اش فاخته به بنشسته و میگفت که کو کو کو به مساجد چون سلاطین گجراتیه و امرای  
 آنها بمنمون الناس علی دین کو کو هم یکی والا همت مصروف بر رواج دین شیعین رونق طریق اینی شرح شیعین مصروف  
 بودیم و رایام سلاطین از آنکه تبعیده سنگ آورده عمارت فرموده اند بعضی به سلاطین زاد های والا تبار و امرا یان  
 مالیه مقدار و ازان که تفصیل و آسامی باقی بر کاین طوله دارد تا حال موجود است چهار صد و پنجاه و بروایتی با بقصد  
 مسجد عالیشان از سنگ خار اود کمال منابت و صانیت با وسعت استوانات متعدد و مینار های رفیع و در اندرون و  
 بیرون بلده واقع است و در خارج آنها بدون بانی قرار یافته از جمله صنایع که بنایان و معماران در بعضی مساجد سنگی

که در مسجد عظم خان پوره بسی خداوند خان مسجد یک که اکنون با چیت کوکی اشتباه یافته و از ساخت ملک به اوالین برادر ملک سازنگ که امتیاز الملک خطاب داشت بکار برده اند و از تقریر بعضی نقاد که امتحان نموده اند واضح گشته و شهرت تمام دارد آنکه مینارهای گلان برنجین و پیش طاق کرده اند از جنس یک کس یا و لفر که بر قیفه برآید و بجنبانند بکرت می آید و عجیب تر آنکه از جنش یک مینار و دم که بقاصلا است نیز متحرک میگردد و آن معلوم نیست و العلم عن الله و مساجد و محلات اندرون و بیرون بلده واقع است واحد و انحصاری بوده و سواي مساجد اعیان گجراتیه از اسکنة سکنة آنها آثاری و علامتی باقی نیست اکثر بل تمام مساجد اندرون و بیرون بلده جیراغ و از نصلیان خالی و در بعضی شکست و بخت هم رسید تا آخر عمر حضرت خلدیکان از سر کار و الامرت میشد و ملک آبا و جباری بود پورجات بیرون بلده چون در ابتدای آبادی بلده کثرت چندی نبود و هر یک از سلاطین زاد و اعیان گجراتیه در حصار یکانی راحت سکونت اختیار نموده بانبوه و ملحقات فرمود و سکنا ورزیدند و آن مکان بنام آنها پوره اشتباه یافت مانند از دی پور و کالو پور و تاج پور و جمال پور و امثال آن که تقریب و ضمن اسامی راسته و باز را و گذر با سن ذکر یافته چون بلده همو گشت آبادی و بیرون شروع کرد و پیر و تنبیر پورجات شد و هم رسید آوردند که قدیم الایام سه صد و شصت و لفظی سه صد و هشتاد پوره که هر یک از اعیان سلاطین گجراتیه بنام خود در و در حوالی بلده نهاده باخیل و چشم در آنجا سکنا داشتند آباد بوده است شاید این شماره با کثرت دیات برگزیده حوالی که در عمر حضرت عرش آستانه یقین یافته بوده باشد اکنون بیشتر از آنکه بقاصلا بودند داخل مواضات محسوب اند اما عیس پور و آسار و واس پور و سمیع پور و عنایت پور و شیخ پور و امثال آنها که در هر یک از آن مساجد سنگین با شش کام تمام و وسعت مکان موجود است و پورچاتی که قریب بحصار شهر پناه بوده هرگاه خلطه و کبابی و لغت صاحب شروع به بنام صوبه به تعمیر آن پرداخته بنام خود آباد نموده و در پوره کثرت آبادی بمشایبه شهری بود مولف تذکره الملک آورده که در عثمان پور افکش دروازه هزار و کان هنرمندان است و تمامی پورچات تا حدوث فتنه و فساد و فساد و هرج و مرج این دیار از تجارت پیشگیان و صنعتگران اهل حرفه و اهلکاران و صاحب خدمات و گروه سپاه پیشه سلم و هندو و ملو و شون بود و عمارات عالی پس به تکلف که سبلها خطیر به صرف آن درآمده داشته راقم حروف همراه با دو با و لونی برای العین خود دیده بلکه پورچات چند لواحقان را مشاهده کرده اکنون بنوعی ویران و بیسپارخ و لبسان و دشت هموار گشت که اثر و علامتی از عمارات و حدود و جهات اولیه معلوم و مفهوم نمیشود تا بر بالکان چه رسد شاید نام و نشان اکثر پورجات از انظار محو و زائل شده باشد البته شده مگر در بعضی اساس مساجد یا دروب که از سنگ و آهک برآورده اند بر جا هست خون آشامی آنها بنا بر تجدید آبادی که از ناظران و اعیان گجراتیه بعد از تسخیر حضرت عرش آستانه تغییر و تبدل یافته بعضی بنام و نشان اصل

باقی بقدر تیسر و معلومات باکاسمی بانی شریک مندرج ساخت آسامی پور پچات دور بلده این طرف رودبار  
 سابر مثنی شاه پور جانب جنوبی بلده کلنگ سابر آبادی قدیم بود و در عهد حضرت خلدوکان انقشی القضاة خواجہ عبداللہ آبادی  
 از سر نو ساخته بنام قاضی موسوم نمود مسجد سنگین باز عمارت بہاؤ الدین از امر اگجراتیہ کہ اختیار الملک خطاب داشت اکنون  
 مسجد اچھوت کوئی اشتہار حاجی پور آباد کردہ حاجی بہاؤ الدین مخاطب بعض الملک از امرای سلطان محمود بگریہ و سجد  
 سنگین در آن عمارت کردہ اوست دریا پور آباد کردہ دریا خان از امرای سلطان مذکور بانی گنجہشتی کہ مدفن اوست  
 دور آنجا پوست گویند در ولایت گجرات گنبدی بعض طول آن از پشت بنیان فتنہ ملتان پور نام بانی آن معلوم نیست  
 مقصود پور در ایام سابق پور بود در ایام صوبہ داری شاہ جهان بادشاہ باغ شاہی در آنجا احداث یافتہ ماہ پور بانی آن  
 معلوم نیست شیر پور اکنون تمام آنجا قبرستان شدہ کوہی پور اقرا آباد از قیوم پور پناہ پور بہار خان ناظم صوبہ در عهد  
 حضرت خلدوکان بنام خود محمدا پناہ نام داشت مجدد آباد گشتہ جہا نگیر پور ظاہر مرین مکان پور آباد و در شاہکیہ ریات  
 جہا نگیری رونق افزای آیندیشہ فقوری در آنجا راہ یافت با سمن آن حضرت بہ تجدید آباد شدہ سکند پور آبادی قدیم بود  
 است احمد پور از قیوم ہیبت پور آباد کردہ ہیبت خان از امر اگجراتیہ و مسجد سنگین ساختہ او در آنجا است آسار و آبادی  
 قدیم پیش از بنای بلہ اکنون در قربات پرگنہ حویلی محسوب میشود سہری پور آباد کردہ ہری بانی در عہد یکی از سلاطین گجراتیہ  
 و باوڑی بنایت کلان و استحکام مسجد و گنبد مدفن او در آنجا است ساختہ او را اکثر شہر باخان و صناعت پیشگان و در  
 آنجا سکنا داشتند اکنون بہا بر قرب و جوار آسار و کم و بیش آباد است بی بی پور در عہد سلاطین گجراتیہ بی بی ماکہ گیانہ  
 عصر و زاہرہ وقت کم از خانوادہ چشتیہ بود آباد ساختہ سکن خود قرار دادہ بود و جزا ایشان با مسجد و خانقاہ در آنجا است  
 ہر ہر پور و در پیر آبادی قدیم بودہ کالو پور با حاجی کالو از امرای محمودی رسول پور و غالب پور و سید آباد عرف سرس  
 پور از آبادی عہد گجراتیہ است اکنون کم و بیش آباد است میٹھا پور و جہنا پور و صاحب پور و سلیم پور از آبادی  
 قدیم بودہ نور احمد پور و در جنب سرس پور شیخ نور محمد کہ بخطاب امانت خان مہراز بود در عہد بادشاہ شہین محمد فرخ  
 سیر آباد کردہ سلیم پور و فتحیم پور و نصیر پور سہری وارہ و رسول پور و بر پور از آبادی قدیم آسامی عام آنہا  
 معلوم نیست ساگر پور بیرون بلہ کہ منسوب بدان پورہ شدہ آباد کردہ ملک سازنگ مخاطب بقوام الملک از امرای  
 محمودی و مسجد سنگین بنایت مطلق ستین در مین ساختہ و چون قبر سیدی بشیر نامی در پان مسجد واقع شدہ با آن کہ او  
 صاحب اہتمام عمارت آن مسجد بود بناش اشتہار یافتہ در سال دو صد و ہفتاد و یک در ہنگام محاصرہ سد سیور ام چند  
 بیوسن خان شاکست چنانچہ محل خوشی ثبت افتاد افضل پور آباد کردہ افضل خان بنانی سلطان محمودانی مسجد سنگین

در باط و مقبره او در آنجا است یکین پور آبادی قدیم بوده طوغان پور از امرای محمودی را چوپور آباد کرده قدیم کبابی آن  
 معلوم نشد پوره بسیار کلان که مشایخ شری آباد بوده و تجارت پیشگان دال کار و خدمات و کاسب پیشیه و جماعت کثیر بود، بهر  
 جماعه خورد و شستری به تجارت برای و بجاری می پرداختن ساکن بودند و عمارات مطبوع و دلکش عالی که بصرف بملعمامرات  
 شده بود گوشتی پور بانی آن معلوم نیست اکنون کم و بیش آباد است کاتنگسی واره و لالپور معظم پور و معظم آباد  
 قدیم پنجن پور آباد کرده سید سعوزاد بنابر شاه عالم قدس سره که بنام جرنخویش موسوم ساخته بانی پوره آباد کرده صفدر  
 خان بانی نو پوره و گنج پوره و سلطان پور از قدیم آباد کرده سیب عبد الرحیم الرفاعی که مرق الشیخان در آنجا است  
 کشور پور کشور داس پرکار صفدر خان و جنب را چوپور محوطه محقق بنام خود آباد کرده و خانه بیکلف ساخته بود و معصوم پور  
 که معصوم علی عرف شجاعت خان مقتول مجر و آباد نموده بود و گنج در هنگام نظامت بادشا هنراده و گنجش آباد گشته  
 جمن پور دیگر پور عرف پوره و جابه از قدیم بود در حست پور عرف و باب گنج در عهد حضرت نادر دکان اقبشی القضا است  
 قاضی عبدالوهاب به تمیز آن پرداخته بنام خود موسوم ساخته چون در آن ایام محال کشره پارچه و جمجمه جال خویش و اوتعلق  
 داشت نظر بر انتفاء و افزایش آبادی مقرر ساخت که عقاقر آمدنی بندر سورت و دلاطای در آنجا فرو آورند و گماشته سفید از آن  
 بادشاهی آن محال در آنجا بودند و نوازند محصول تفاوت و دلاطای پر دافتند و این ستم تا آخر سال هزار و صد و پنجاهم  
 دست فروداشت نین پور آبادی قدیم بود و قلع فوجدار کرد در آنجا است آبادی پوره بر طرف شده سید پور نیز در یک مسوئله سلوید  
 پسید عطاء الله از امرایان سلطان احمد که قوام الملک خطاب داشت آباد ساخته بود که در فن او در آنجا است چنگیز پور  
 آباد کرده چنگیز خان غلام سلطان محمود ثانی که در او آخر علم خود سیدی میان فرست و استقلال و استباز زده بود و چنانچه  
 بجل خویش در صندل و اوراق سبق ذکر یافته لیکو پور و نکال از قدیم بود و بجای آباد کرده سلطان بهادر گجراتی باشد  
 اگر هم پور و مفاخر پور اگر ام الدین خان صدر صوبه و ابوالفخر خان برادرش که در عهد حضرت نادر منزل بنام خود آباد ساخته  
 بود و میر پور و لوز پوره از قدیم بود و علیم پور و خداوند خان سخی الملک علیم از امرای سلطان احمد که نسبت دامادی سلطان محمد  
 ابن سلطان احمد داشت به محمد سنگین بنانراوده او بآن مدفنش در آنجا است و مقبره شج کمال مالوی و عرقب آن مسجد واقع است  
 فرج پور که قاضی پور نیز گویند ابوالفرج خان قاضی بلده در عهد حضرت نادر دکان آباد ساخته و خانه و سیریه بیکلف بنانراوده و آنجا  
 سکونت داشت باجرای احکام شریعی می پرداخت و راقم حروف را که اتفاق دیدن آن مکان شده اکنون اثری از عمارات  
 باقی نیست صاحب آبادی و بانی آن معلوم نیست نور گنج در هنگامیکه حضرت جنت مکان جهانگیر بادشاه متوجه سیر و شکار این  
 دیار بودند بناسب آنوز جهانگیر آباد شده بود که راست و لویایه از قدیم بوده مقبره تاج خان ترپالی از امرای گجراتی بانی گنبد

حضرت شاه عالم قدس سره در آنجا است زوآ و پورچه اندر دغان بانی نزدیک عیدگاه نو بنام سپهکترین در او اخر سلطنت  
 حضرت بادشاه شیهه تمییز و رسول آبا و حضرت شاه عالم قدس سره سکنه گرفته آباد ساخته بودند و مزار فالخن المانوار  
 حضرت در آنجا است و از آن وقت مسکن سادات و اولاد و احفاد ایشان که آباداب شاهیه شهره گشته و آن  
 محقرات مرد معاش و پنج اعراس و صادر دارد که مرفته الحال و از تلاش و جمعاش فارغ البال بودند و تدریج عمارات  
 و کلبش و بساطین فرخ فر ساخته میگزارد و بنا بر پاس آداب سیادت و مروت و مذهب تبرکات از ناظران و حکامان احدی تعرض  
 ایند و اضرار علایا و بر ایاسکنه آنجا نبود و از قیام الایام پور دخل درگاه تعلق داشت که لازم و لواحق و محال سار و بیکار لایل  
 حرفه و خرید و فروخت اراضی باختیار صاحب سجاده و تسکات شرعی بهر قاضی درگاه که مصلحه داشت رسول آباد  
 کها ندر ول پوره سید حامد پوره سید صنوینان فیروز پور حسن پور گل پور آری ندر پور بهاء الدین پور و تمام این پورجات تا آبا  
 حکومت مملو ارجی سنگ و نهنگامه آرای و بان بای آباد و بار و نفع بوده در آن صدمه ویران و بیچاره گشتند چنانچه در ضمن  
 سوانحات آن سبق ذکر یافته پوره صنوینان در عهد حضرت خلدیکان که صدر صوبه بود آباد نموده ایرند پور از نینیا پور  
 حضرت پور از قیام آباد بودند حسن پور و محمود پور آباد کرده بنا بران حضرت شاه عالم قدس سره پور سید حامد بخاری آباد نموده  
 و خان دینس به تکلف ساخته کها ندر ول از زنان سلاطین گجراتیه بوده سلطان قطب الدین بن سلطان محمد عمارات در آنجا  
 بنا نهادند اکثر اوقات خود آنجا سکونت داشت اکنون اثری از آن عمارات و آبادی ندارد و عیش پور این رسول آباد و  
 موضع بطور حضرت شاه عالم قدس سره این پوره را بحسب الطریقین می نامید که ملک عیش مخاطب بنظام الملک از امرای جمعی  
 بنام خود آباد ساخته مسجد سنگین فرج فر سر راه بمقبره خویش و تالاب و باغ بنا نهادند از پشت پخته و آبک و آرد ماش  
 آمیخته مصاری بدو آبادی آشفیده که تا حال باقی است و در سوادش انبه ناز و درخت کهرنی دارد و داخل مواضعات  
 پرگنه حویلی در وجه مصارف و روضه حضرت شاه عالم قدس سره مقرر است و آب اسبانی آن حلوم نشده خودن پوره  
 آباد کرده ملک خودن از امرای گجراتیه است چنانچه مسجد سنگین و مکان قبر او در آنجا است چون اکثر نادمان و مردان حضرت  
 شاه عالم در آنجا سکونت داشتند پس به بنیم که تصنیف خادم است فرموده اند میرزان شیخ علی خطیب در آنجا است بهرام  
 پور و جمهوری و اساول از آبادی قدیم بوده قطب پور شاید و بهنگامیکه حضرت قطب عالم قدس سره سکنه داشته  
 بنام ایشان آباد شده که اکنون ویران است قاسم پور متصل بساغر رود بار سار جانب جنوبی بلده میر قاسم  
 نامی در عهد حضرت خلدیکان آباد ساخته و مقبره او در آنجا است را جو پور آباد کرده بنا بر حضرت شاه  
 عالم بوده خانپور بساغر رود بار سار آباد کرده حیدرخان نامی در عهد حضرت خلدیکان مقبره و باغ در آنجا است

آسامی پورجات از طرف دریائی سابر که معروف نندی پارگویند تاریخ آبادی قدیم و غل مواضع پرگنه  
 حویلی گشته عثمان پور آباد کرده سیار عثمان از خلفای حضرت قطب عالم قدس سره که بخطابش مع برائی زیاده نوازش  
 یافته بود سجد سنگین و هزار رسید لغایت مطبوع و بارون و کثرت آبادی انجامد احب تذکره الملوک نقل نموده بالا گذشت  
 را تمام بخوار آبادید که اکثر جنس عقایق مخصوصا بلیله آمدنی دار الحماقت در دهن زرد و سبله نهار خرید و فروخت میشد  
 که الحال خراگشته خان پور در مقابل دروازه بلده که بنام آن پوره اشتداد و نورنگ پور آبادی محقری که در عهد حضرت خلد  
 مکان شجاعت خان حاکم شهر بود آن هنگام نورنگ میانه بنام خود آباد کرده عجب لپور و فیروز پور و در پور افغان نام  
 و قدیم آباد کرده بودند صلا بت پور صلا بت محم خان باقی آباد ساخته بود در شرق پور قدیم آباد بوده است که ملک مشرق  
 غلام سلطان محمود ثانی بانی آنجا بود و در عهد سلطنت حضرت شاه جهان بادشاه غازی الدین حسین بود حبیب سرمان  
 آن حضرت باغی و دشمنش و آنجا قرار یافته شادمان پور آباد کرده شادمان ولد اعظم خان که در عهد حضرت عرش آستینانی  
 بوده فریاد آباد و عمادول پور افغانان آنجا قدیم آبادی ساخته بودند شیخ پور آباد کرده شیخ رحمة اللہ ابن عزیز افغان متوکل  
 صدیقی که سلطان محمود دیگر دست ارادت با داده بود متقبره شیخ باسجد در آنجا است سلطان پور صرف منڈوی  
 نمک قاسم پور و نصیر آباد و فتح پور آبادی قدیم بوده کمال الدین جوایز در خان بانی بنام پسر خود آباد ساخته همیشه پور  
 و تحیم پور و زمین پور قدیم آباد بود و دیگر کوچرب و پالٹری نیز داخل پورجات اند که در مواضع پرگنه حویلی محسوب  
 میشوند پورجات اطراف رود بار سابر قریب شش هفت هزار کس از سوار و پیاده افغانا لشپاه پیشین از هندوستان  
 بانظر شاه محمد شاه وارد این دیار گشته سکنا ورزیده بودند و جماعت داران عمده از اخلاف آنها سکونت داشتند  
 را تمام حروف بهم بخاطر دارد که اکنون تمام دیران و پیراغ افتاده سوزی پورجات که تفصیل آنها در قوم ش چندین پوره  
 دیگر در صین تحریر اسم شان بخاطر رسیده مانده باشد متعذر است باغات لواحی بلده در لواح بلده بتدریج باغ  
 و لبساتین متعدد و پر از لاله و رایحین متنوع با عمارات دلکش و نسیم های فرخ بخش و آبشار و انهار جاری شمعون  
 و اشجار پر بار می نماید گفته کثیره که سلطان و امرای گجراتیه در ایام سابقه دناظان و منصب داران و صاحب سنگا مان لاسقه  
 بتدریج احداث فرموده اند که در تعریف و توصیف هر یک خبر میدهند

طیفت و دلکش آب هوای	ریاضین بر کنار جوباری	مبارک منزل فرخنده جایی
آب زلاله شسته دست روی	بیک و دیگر بجوی سر کشیده	دختران چو بہتان قدیر کشیده
فراخ شاخ مرغان خوش آواز	نهال سبز بر جنت سبق داشت	بالیان را غنمو ما کرده پر ساز
خطوطی لعل بر بہر ورق داشت		



که تفصیل آنها طول دارد عمارت مندرگشته درختان بجای گل خارسته بعضی از آنها اورثه فروخته شتری فرار  
 ساخته بکشت کا ضیاع و عقارشده اند بنا بر احضار شا بدلم را بسیر گل گشت آنچه تعلق میکرد و الا دارد و خست یلغ نگیته  
 مابین مشرق و جنوب در سو او بلده که عمارات پوجات بدان پیوسته واقع است لبان بکین در وسط حلقه تالاب کانگریه  
 که سلطان قطب الدین بنیر سلطان احمد بانی احمد باد ساخته باغچه محقر بعمارت دلچسپا گرچه وسعت چندانی ندارد  
 اما چون در وسط تالاب واقع شده مکانیست روح بخش قطرش چل چار طاقت اکنون چندین از آن خراب گشته  
 و راه آمدش را بسته و حکومت محزالدول که طاق چند ویران شده از سر کار و التماس یافته بود در ایامیکه تعلق بسطکر  
 و الا ولیعهد دیوان صوبه بود و چهار راس گاؤ آب کشی و چهار نفر باغبان مقرر بودند تا تالاب کانگریه که حوض قطبی  
 نیز گویند در طول بفسد و بجا فروغ بگز آنکی و بعضی برستور که بنا بر ضابطه وضع پنجم حصه چهار لک پنجاه هزار ذرع  
 میشود فی بیکه سیر از روشش صد گز که مجموع یک صد و بیست و پنج بیکه با گنج و رینه مادی در راسته اند و حوض سیمه  
 کانگریه پنجاه اوقات بوضوح پیوسته چه کانگری در زبان هندی سنگریزه کوچک را گویند آورده اند که سلطان قطب  
 برادر علاقی فتح خان که بعد از او سلطنت رسید و سلطان محمود بیکه ملقب گشت اراده و سنگریه ساختن فتح خان  
 را ور رفت و حمایت حضرت شاه عالم قدس سره با واده اش بی منلی که پس از تحال بی بی مری کشمیره اش بعقد نکاح  
 شرعی آن حضرت در آمده بود این حکایت و مزارات سکندری مندرج است با خود تقسیم داده و دشمنی رسید بنا بر تمیید  
 بخاطر آورده شروع تالاب و ساختن باغ نگیته فرمود و خود و عمارت که نامزدول که قریب بدستجاست قامت گرفت  
 که شاید روزی فتح خان بعنوان سیر تالاب برآید بلا توقف و سنگریه ساز و این معنی بمحصول نه پیوست اما حضرت  
 شاهیه وزی خود متوجه تماشای حفر و خاک کشی که عملی و فعلی بشمار کار میکردند نشاند اتفاقا در خاکهای برآورده  
 بودند سنگریزه های مخلوط بوده یکس از آن دریای ایشان خلیه فرمود و چه کانگریه است از زبان تالاب کانگریه  
 مشهور گشت و برنخ برآیند که سلطان قطب الدین جهت اجازت و تجویز مکان تالاب اساس باغ از آنحضرت  
 اشتراک نموده نشان بدست خود درین مکان کانگری شعریه اشارت مکان انداخته فرمودند که درینجا بساز و لهندا بجا کانگریه موسوم  
 شد اراده سلطان بساختن بیستین و عمارت متعدد و در تالاب مرکز بود که بهار بوستان حیانتش را از آن دریافت  
 با دم اللذات قصر وجودش منهدم ساخت عیبت برآب جوئی نشین گذر عمر به بین مذکین اشارت ز جهان گذران را بس  
 چنانچه در جهت جنوبی طرح باغی انداخته که اکنون باغ سوگوه سینا مند و ناماند اکثر عمارت ایشان و حیاض باقیست  
 شاه باری چون باری زبان هندی باغ را گویند یعنی شاه بیست و از ساختن کی از اسلامین گنجراتید در او موضع فیض آباد

بقاصله و گرد و جانب جنوب بر ساعل رود سابریتی بهارت مشرق سروریا ششمین تنه دو حصار نشسته باک و دو دروازه یک شالے  
 و ثانی جنوبی با جنبان سنگت فضای صحت و دو بیکه و دو بیرون باغ پنجاه بیکه متعلق بدوست اکثر عمارات خراب گشته و آنچه مانده  
 شکست درخت هم ساینده تا اواخر ایام حکومت مبارز الملک بایوان صوبه و مشال باغات دیگر و سرکار و الالعلق داشت  
 هشت رس گادان آب کشی و شمش نقره بنان و خاک رو ب مقر بود از ابتداء حکومت و اما راجه ای سگده داخل جمع آن موضع  
 بلقرون ناظم بقت بل غفرو و س و دو او موضع تزاره و کمر گره جوئی احداث کرده سلطان محمود دیگر مشرق رویه بلده  
 بقاصله سکرده ای با چهار دیوار و برج بقول صاحب مرات سکندری طوش چرخ کرده و عرض یک کرده تمامی عمارات خراب و  
 منهدم گشته مگر بعضی جای دیوار حصار و دروازه باقیست آورده اند که نه لک درخت ابنه و کهرنی و آبله و انواع دیگر درخت باغ و درخت  
 بود و آن باغ رانه می نامیدند و قی شامل قریات پر گره جوئی شاه و محاصل سروریتی و حساب پر گره جنوبی شش باغ شعبان  
 و دو او موضع کخیال مشرق رویه بلده بقاصله یک کرده ملک مشرق غلام سلطان محمد که در عهد سلطان قطب الدین به بزرگوارت  
 رسیده و بخطاب ملک شعبان مخاطب گشته با چهار دیوار خشت و آباک و عمارات دلکش و گل گشت فرخ بخش و مسجدی گنبد فیروز  
 تالاب پخته باز نیمه های سنگ بست و باوری احداث نموده در عهد سلطان محمود استغفای امر وزارت کرده در آنجا انزو و اگر نه  
 رجوع بدرگاه محمودی تا جرت آبی و گل گشت باغ را نمانان که در موضع کخیال جایگاه داشت و داخل نمود و حال را متصرف  
 شد و باغ و درخت بلبله و دو او موضع کخیال مشرق رویه از بلده بقاصله یک کرده از قدیم سده و درخت بلبله و در آنجا بود و سترال  
 شمر می گشت و درخت برود و درخت و درخت که باقی ماند تا اواخر حکومت نجم الدین و بار و می گشت اما بنا بر محاسن  
 منقرض نسبت سابق ضعیف شده از سرکار و الاحفاظت پار دیواری پخته و دهن چاه با قدرین گل و ریاحین شود پیاده  
 و باغبان و در محصل کخیال خور و در وجه صاف آنجا تنخواه بود و در سال برپای بلبله بنا بر ارسال حضور با تمام دار و فکده علخه  
 داشت میافت پس ز روی داد و برج و برج این دیار ناظران خود متصرف شدند اکنون نیز آن درخت خشک گردید و رستم باغ  
 شمالی بلده مشرق بر ساعل رود سابریتی رستم خان از امرای گجرات به چهار عمارت و نشین در وسعت شصت بیکه زمین و شش  
 دهن چاه و دروازه سنگینی احداث نموده بر و ایام گشت و ریت بهم ساینده زمینش داخل عمارت پادشاهان و در عهد محمد عظم شاه گشت  
 کلاب باغ و باغ قوت متصل بیکه دیگر رستم باغ از زمان سلطان گجرات به بود و عمارت داشت و اوایل ایام حکومت  
 پادشاهان و در عهد محمد عظم شاه از گل و سرکار و اراعه شش میشد جوان و سیه سال تنواری کعبه و شاهزاده عمارت بنا فرموده اقامت  
 داشتند و ریاضی آن و عمارت سینه گشته اکنون زمین <sup>بیاض</sup> باغ شاهی و زراعت جوار و باجری میشود باغ شاهی  
 و ایام پادشاهان که سو به گجرات بود کاهی حضرت شاه جهان بادشاه مغولی بود و چون به مشرق در زمین مقصود پور که قریات



پراگنده حویلی شده بود بر ساحل دریا بستی شمال رویه به بلده مقابل دروازه ایلیه به با عمارات عالیله و شمیمهای متعدد و بنایستین  
درین بصرف مبله نمانی خطیر با چهار دیوار پخته و دروازه برج در یکصد و پنجاه و پنج میگو سر شمشیر زمین بایازده و هینچاه خور و وکلان نهر  
دو عمارت و حیاض ترتیب یافته و بخوبی عمارت و تراست گلگشت پنج باغی در این دیار نبوده و نهر دروازه باغ حاجی پور و دو  
راسته درختان سایه دار سر بهکشان فلک کشیده و با سبزه عقد و اوقات بسته که گویا یک طاق زعفری بوده و هر دو طرف  
باغات ناظران و ایمان هر که این به نر خرم محب راسته با وسعت و دلگشا و طرح افزای دو صد راس گاؤ آب کشی و هفتاد و نفر  
باغبان و هفت نفر بیا ده و خاک روب با دار و غه مشرف و توجیه را معین بودند و هر سال مبلغ بنا بر تریسم شکست و ریخت  
دیوان صوبه از خزانه عماره میداد و از این بهنگامه روئید و هر برج در این یار که اختیار دیوان نماند ناظران متصرف شدند  
و درختان لشکریان و کینان بریده بر درنده شاه برج مشرف بر رویا و دو طبقه بود و در ایام حکومت نجم الدوله اظفغانی رویا  
ساز و پنج بر کنده افتاد و اکثر عمارات منهدم گشت و اشجار فوک و نهال گل و لاله بر طرف شد که چند دخت انبلی که ممتاز است  
و نشاید در همین ملک است و در بای آن بنایست لطیف میشود با طرف بلا در عرب و عجم میسرند اکنون بجای گل و ریامین زراعت  
جوب با جری میکانند فرمان باری از طرف جوب با سیاحتی بر ساحل مغرب و به بلده فاصله پنجاه و سه کیلومتر و دیواری محصور دروازه  
از قیام الایام تعلیق به سر کار و الاداشت بر رویایم عمارتش انهدام یافت و در عهد سلطنت پادشاه شهید محمد بهرام بیوناست  
بیت فیروزخان جالوری فروخت و او آنجا را مرمت نموده بنام موسوم ساخت اکنون از عمارت سابق و لاحق اثری نیست  
فتح باغ واقع موضع سر کبچ که بر ساحل رود بار سا بر مغرب و به بلده فاصله سه کیلومتر و در عهد حضرت عرش آستانی که پادشاه  
مرزاخان خان خانان خلق بهرام خان بصوبداری و محمد سلطان مظفر تین گشت و بر و ظفر یافت چنانچه و ذیل صوبداری  
او اشاره بدان رفته باغی در مکان فتح یابی با چهار دیوار و برج عمارات انهار اصداف فرموده و فتح باغ موسوم ساخت  
چون اکثر آن موضع در جایگاه ناظران قرار میگرفت باغی را بنام آنجا ساخته متصرف شدند اکنون بعضی عمارات و دیوارها  
است و زراعت میشود و از باغیت افتاد و حیثیت باغ در عهد حضرت جنت مکانی بها لیکه پادشاه صیف خان در موضع صیتلیو  
معموره پراگنده حویلی بر یکمان فتح یابی عبداللہ خان غیر فرخنگ ساخته سمه آن به حیثیت باغ نموده از مدتی در آن موضع  
دخول شد باوری و دوا هری باوری آن را گویند که چای بقدریکه خواسته باشد و هت کشاده حصه نمود آب بر میآورد  
و راهی از بالاتان الاب زین و ستور میآورد که مسافر با القاب بنشیند رفته بکف خویش آب تواند خورد و رسوا و بلده از ایام  
سابقه و لاحق با بنیان خیر بنا بر سایش خلق الله و حصول ثواب باقیات صالحات اندیشیده از مسلم و هندو و قسری مبله نمانی  
خطیر به عمارت آنها گماشته اند که تحریر آسماهی و باغ آنها طولی دارد از آن جمله باوری هری که سرآمده خواب خود است



اقامت ورزیده هاجما بحوار حرم است ایزدی پیوستند و مزار ایشان در آنجا است سید البو تراب از بنابر ایشان در ایام  
تغییر گجرات بملازمین حضرت عرش آستانی رسیده سوز و کرم بودند و سال مذکور که بامر قدس امیر حاج شده معاودت  
نموده ازان بها آورده از جناب قدس درخواست فرموده در اساول بمخاطب پوجات بلده مسکن خود را قرار داده بودند  
رسید ثانیاً حکم کار حسب الحکم اعلی بنای تعمیر بقعه و گنبد عالی در مدت شش سال صورت اتمام یافت و شیخ فیض مصنف

بقعه خیر و قبر الطحطا

رساله قدس درین باب نوشته این تاریخ یافته چند چند قطع

از سر و پا بودن شان رسول

هست آثار و جسم اثر از دوس

آمد از حق مطاف اهل قبول

و محمد و سنگ کشادی لب را

شایکه برات روز وادی شب را

الیهنا و له در توصیف قدم مبارک باقی

نشان قدم راست مبارک بر سنگ

از شوق کفش کرده حتی قالب را

بر خار لاشان قدس نیست که سنگ

سیاه بسیار طلب که افشان درشت سفید دارد تا ایام رویداد آوارگی این دیار در آنجا قائم مطاف خاص و عام مهمیت  
هر جا که نشان کف پائے تو بود سالها بسی صاحب نظری خواهد بود چون اساول از بنابر غارت  
مره ویران گشت بعضی از انا مقیدان اراده نموده که در شبی قدم را بر آورده بجای دیگر نقل نمایند و در شب مذکور واقف  
شدند و بلده نزد خود آوردند از تقریر بعضی از بنابر میر سطور واضح گشت که سابق در سال یک فوجیاد و فوجیاد ایام  
متبر که مولود و شریف دده عاشورا آب بشا بر عرق از نشان سر انگشت مبارک ظاهر شده و گوشه پاشنه جمع میگشت که آن را  
در شب ضبط مینمودند اکنون از مدتی این معنی بطور محلی آید و ویم نقش قدیمین مبارک بر قبر سید محمد مقبول عالم  
صاحب سجاده حضرت شاه عالم صاحب سره نصب کرده اند با نقش قدیم و بی تفاوت بسیار نظر آمده و از چگونگی آن  
در کدام وقت آورده اند معلوم نشده حضرت قطب الاقطاب سید برهان الدین ابو محمد عبد الله بخاری  
المشهور بقطب عالم قدس سره سید برهان الدین ابو محمد عبد الله المشهور بقطب العالم بن سید ناصر الدین محمود  
ابن سید الاقطاب محمد و جهانیان بخاری که سلسله بنابر ایشان پسید جعفر شخی برادر حضرت امام حسن عسکری منتهی  
میشود شب ووشینه نزدیک به صبح چهارم شهر ربیع المرجب هشتصد و نود و دو قدم بوالهلم بود و بنا و نود و سه سالگی  
ارتحال والد و اجداد ایشان رویداد و شاه را جو قتال عمومی حقیقی پذیرفت و متوجه احوال ایشان گشته در عمر و سال  
بمرتبه تبار حضرت رسانیده فرمودند که چون ارشاد اهل گجرات حواله شماست بروند غلاف باش و شیر و غیره بعضی از تبرکات  
که پیش از ولادت ایشان حضرت منسوب به ایشان و خبر داده بود دعایت فرمودند و حضرت و اندر چنانچه داده خود  
بی بی باجره الملقب به سلوات خانم در سال هشت صد و دو و وار و بلده پن گشته میوه جالبای سید را جو باستصواب

شیخ کن کان شکرنیر و حضرت شیخ فرید شکر گنج که در آن هنگام در آنجا اقامت داشته مشغول موزنا هری و باطنی گشتن بوده اند  
 چون سلطان مظفر میرید الاقطاب مخدوم جهانیان بودند شنید که نیر سید الاقطاب می آیند مرسم استقبال بجا آورده ایشان  
 در بلده مذکور تحصیل علم نزد مولانا علی شیر نمودند چون سلطان احمد شاهر نظام احمد آباد بنا کرد حضرت قطبیه التماس نمودن بلده پٹن به  
 احمد آباد تشریف بیارند لهذا از آنجا انتقال فرموده وارد احمد آباد گشتن از آنجا که سلطان احمد طبع رسا و شعر داشت  
 قصیده در مدح ایشان انشا نموده بخارست رسیده شل شعر آستانه خواند مطلعش اینست بیت قلب زمان ما بران  
 لبر است ما را به بران او همیشه چون نامش آشکارا به بعد اتمام عرض کرد امید واصل دعایم فرمودند در باب خاندان جدی  
 مخدوم جهانیان قدس سره دعا کرده اند سلطان عرض کرد که ایشان دعا و ملک برای اولاد جدا سلطان مظفر فرموده اند حضرت  
 برای مولیت و ابوالفی شهر دعا فرمایند گویند بعد التماس سلطان بزبان حضرت قطبیه گشت که احمد آباد پٹن یا ادانشا الله  
 الرؤف بالعباد و اساول کمنه بوجوب سراسر سکونت اختیار کردند و در آنجا مسجدی بنا شد که بنور آباد علامت سکنائی  
 ایشان باقی است و بعد چندی در موضع بٹوه استقامت فرمودند موضع مذکور بنا بر اضرایات خرج ایشان سلطان تعز داشت  
 خرق عادات و کرامات جناب ایشان بین الخاص و العام این دیار شهر معروف است از جمله آن مقدم لکه تهر است  
 که چوبی خاک دارد و در چنانه افتاده بود شنبی بنماز تبحر بخاستند قصار پائی ایشان به آن چوب خورد افتاد چنانچه مجروح  
 گشت و خون آلود گردید بر زبان مبارک گذشت که کیا ای لونا ای که لکڑی ای که تهر هر چه چیز است آهن است یا چوب است  
 یا سنگ است چون روز روشن شد معلوم گردید که صفت در آن موجود گشته بعد اطلاع آن حضرت بخادی افرس فرمودند  
 که این را بگوشه مدفون سازد فرمودند که برآورده و اظهار کنند این مقطوع النسل خواهد بود تا مدتی چنان ماند بعد وفات آن حضرت  
 شخصی از بیدان گفت که این الفطاح نسل خود را قبول دارم و برآوردم بر زیارت شرف شدند که اکنون نیمه زن نیمه گیر  
 از آن حضرت عرش آشیانی بریده بدار الخافه نقل فرمودند باقی است و در سال هشت صد و پنجاه هجری بعد معنی شصت و  
 هشت سال چهار ماه و سیست و چهار روز از ایام زندگانی هنگام طلوع ششم شرفی الحجه الحرام بجا آمد و ادانی ارتحال فرمودند و انهم  
 تاریخ یافته مطلع یوم الترویة و مرقد شریف در موضع بٹوه با گنبد و بارگاهه بجز سنگین تا حال مطاف اهل این دیار است  
 و موضع مذکور معموله پر گردی و موضع پالری و موضع شیخری بنا بر اضرایات اعراض در حین معاش صاحب سجاده و فرزندان  
 و موضع کور عمایوبی در وجه مد معاش سادات قطبیه بوجب فرمان نمود در سابقه مقرر اندا فرزند آن حضرت قطبیه و ازده  
 پسر هفت ده دختر بودند فرزندان نخستین سید ناصر الدین ابوالحسن مخدوم سید محمود معروف به شاه بٹوه ولادت با سعادت  
 ایشان هیت و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هشت صد و نه در بلده پٹن وقوع یافت و والده ایشان بی سلطان حنا تون

بنت خداوند خان بود و ارادت و اجازت و خلافت و نعمت از پدر بزرگوار خود دارند و فرزندان و بالاس سجاد قطبیه کسری او  
 شارب بجا تجدیات اعلی بودند و حضرت شاه را جو قتال قدس سره از آن خطافات نامه باخره بنام ایشان ارسال فرموده بودند  
 وصال شریف در بوه غره شب ذی القعدة سه گری شب گذشت سده هشت صد و هشتاد و پنج است مرقه شریف ایشان در  
 قبه جوف قبله است ایشان را پنج پسر بودند و پسران و سید زکریا محمد و سید محمد و سید طلال الدین و شاه شیخ جو شاه  
 عتیق اند حضرت شاه شیخ جو اگر چه فرزند خود بودند اما در کمالات صوری و مخوی از همه زیاده ولادت با سعادت ایشان  
 در اساول سه ثلث و تحسین و ثمان مایه واقع شده و قتی که خبر تولد ایشان بحضرت قطبیه رسید پسر شاه محمود که در حضور نشسته  
 بودند فرمود بانی محو خوش بوسان تحسین و دالتا تحسین و ذالساند که کمال جهانیان آریا یعنی برادر محمود و خوش شادان  
 بزرگ و از تو بزرگ بجا نامه محمد و جهانیان آمدند ارادت اجازت و تلقین از والد بزرگ و از خود دارند و از حضرت قطبیه نیز  
 خرقه خلافت و اجازت و تربیت و نعمت از عم خود حضرت شاهید از حضرت شاه عالم ایشان را بر سینه خود بوسیده  
 فرمودند آنچه من محال کرده ام به شیخ جو دادم چنانچه بموجب فرموده هر دو بزرگ بر سندان داشتند و عالم را باین میسرانیدند  
 از جمله عالم خلفای قاضی محمود میر پوری و بندگی سید طیب که در عیس پور میاند و قبر ایشان حصار عیس پور طرف مشرق واقع است  
 وفات سید طیب بیست و پنج شهر ربیع سده نه صد و شصت واقع است و مقدمه تفریطت گجرات و فتح پتو بنام بادر خان  
 بن سلطان مظفر حاکم از تو حضرت ایشان در تاریخ سکندری مسطور است تاریخ هفدهم شهر ربیع الثانی چهار گری شب گذشت  
 سده نه صد و سی و یک ازین عالم انتقال فرمودند عمر شریف هفتاد و بیست سال بود و سده نه صد و سی و یک ازین عالم انتقال  
 قطبیه پیش می کنید علی و واقع است نیز از تبرک فرزندان فی مظهر ربانی وارث لیل القدر و اسم الاعظم سید محمد شاه  
 عالم احوال ایشان بعد ازین مذکور خواهد شد فرزند سیومی سید احمد معروف به شاه بده ارادت و خلافت و اجازت  
 از پدر بزرگوار خود دارند تولد ایشان در پرن سده هشت صد و هشتاد و دو واقع شد و در وقوع یافته عمر شریف شصت و سی سال بود و وصال  
 سده هشت صد و هشتاد و دو واقع شد و در وقوع یافته عمر شریف شصت و سی سال بود و وصال  
 ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود دارند تاریخ چهارم شهر شعبان سده نه صد و نه وفات یافت مرقه ایشان در قبه کلان  
 حضرت قطبیه طرف غرب و قبله واقع است فرزند پنجم سید صالح مرید و خلیفه بزرگوار خود اند عالم ابلو مع صبیح و منون  
 عجیب بوده اند و بر خزان غیبی طرف تمام داشتند عیس ایشان بیست و نه و ذی الحجه مقرر است مرقه ایشان در قبه کلان  
 قطبیه طرف قبله واقع است ششم بندگی شاه امین الله ارادت و خلافت از والد ماجد خود دارند ایشان برادر  
 حقیقه و کلان از حضرت سید محمد زاهد بودند چون ایشان را در قبر نهادند شب اول در خواب سید محمد زاهد را پسر نمودند

که انگشت پنجم زیر تخمه صندوق بند شده بر گریه ایشان اعتبار نکردند تا شب همین معامله و کار آخرش را و میسوم و اگر دند  
و دیدند که فی الواقع انگشت پانجم شریف ایشان در میان تخمه تابوت مانده است خون یکپیکه انگشت را بر آورده و قبر را  
درست کردند قبر ایشان در قبه کمال قطبیه زیر قبر شاه حادد واقع است به تقیم بدرگی حضرت سید محمد زاهد  
احوال ایشان بعد ازین در خلافا شاه سیاه مذکور خواستند ششم سید محمد اصغر المعروف به شاه شیخ محمد  
ایشان سلوک خود را در فریفت برادر کلان سید ناصر الدین با تمام رسانیده اند عرس شریف ایشان بیست و هشتم ماه  
رمضان المبارک مرقدر قبه کمال قطبیه طرف شرق است نهم سید محمد صادق ایشان نیز از برادر کلان ارشاد  
و تربیت یافته عمرش بیست ساله شده عرس بیست و یکم ماه رجب قبر در قبه کمال قطبیه بیای شاه شیخ محمد است دهم  
سید محمد را حواری و ملاقات از حضرت قطبیه و حضرت شاه سیاه دارند در ایام طفولیت هنگام بازی برادران دیگر ایشان را  
بر زمین انداخته مشت بر پشت ایشان زدند ایشان گریه کنان پیش قطبیه آمده عرض مایه کردند حضرت قطبیه فرمودند که برادران  
چون دیدند که در صلب شما پسرنیت بنابران از روی شفقت بهر یک مشت پسرتلبدند چنانچه دوازده مشت دوازده  
پسره ایشان شد عرس ایشان هفت و هشتم صفر است قبر شریف ایشان در محمد آباد عرف چپانیا واقع است یازدهم  
شاه عالم ارادت از پدر بزرگوار و خلافت از برادر کلان دارند ایشان را ذوق سماع و سرود بسیار بود بعضی اوقات  
تا شب بانه روز و در حال بودند و میل طعام و شراب یعنی فرمودند عرس ایشان ششم شهر شعبان مقرر در دفتر شریف بیرون  
قبر کلان قطبیه طرف شرق واقع است دوازدهم سید علم الدین در شیر خاکی رحمت حق پیوستن اما خلفا حضرت قطبیه  
قطب العالم و از کبار اشخاصین دیر آسوده اند سید عثمان المشهور بشیخ بر مانی قدس سره فیه الاقطاب  
امیر سید عثمان المخاطب بن الله شیخ بر مانی خلیفه خاص بتنائی با اختصاص حضرت قطب العالم و از کبار اشخاص این دین و حضرت  
بشرف ارادت مشرف گشته ندامت خود در خدمت قطبیه صرف کرده از صحبت آنحضرت مقامات عظیمه یافته و طی مدارج  
عالم علوی و فنی نموده بر جوار ارشاد و عوام رسیده آورده اند که سید عثمان طریق توکل و فقر امتیازی داشتند  
چون کتبی نسیه ایشان سید عالم بختر شیخ داود بنیره حضرت کان شکر مقرر شده و شیخ با کمال علوم مرتبه بلنی و تحسین  
دینی ظاهر می نمود داشت خادم بخیرت عرض داشت که در کتب و فقر توکل و در سر کار شمار وجه اتم است و این نسبت  
بخاند شیخ داود که واقع میشود از عرصه خارج آن چون توانیم بر آمد حضرت سید فرمودم مبارک بر من کفایت خواهد کرد  
از آستانه به آستانه بوسی درگاه حضرت قطبیه رسید به حقیقت حال فرما حضرت بعض رسانیدند از آنجا که علم باین سنه  
شدند کلامی برادر چهر آنگلی میکنی بهر قدر که خواهی نظر کنی باین فیما بین میان جملای من حضرت شاه عالم قدس سره را و دم به شما و دم



سید شادالیه بیان اشارت بشکر گشته بجان تشریف آوردند بخادم مذکور کلمه فرمودند که من بعد هر قدر که شما را در کار باشد در تصرف آن ویلج برارید خادم همیشه طور سکیر و تذکره خراج را بعرض میرسانید حضرت سید سیف فرمودند برکنار دریا سا برستی برو و مطابق خراج یو میداد آنجا بگریز و آوده میتی پس این بکت تا چن سال در خاندان ایشان بود چنانچه معروف و مشهور این دیار است آوده اند که سید عثمان را بحضور بزرگوار ایشان تشریف فرستاد بخاندان سانی طلاق برو و چکمال حاصل شده بود از غایت ادب ازین کا محبت میشدند روزی حضرت قطبیه فرمودند که ارشاد و تکمیل بخندری هزار کس و البته تبلیغ و تربیت شماست اگر چه شما خود را کشیده میدارید پس سکونت جانی دیگر کرده بابت رازی خلق پروازند بران چن گاه در بهار الدین پور منزل داشتند چون طلاب و رجوع خلائق و امراء و سلاطین در آنجا بترتبه شده که راه بر مردم تنگی پذیرفت و براه گذران اذیت شد لذا خواه و اسباب را بخوان بیغما داد و اندک آنجا بر خاسته آن طرف دریا که بالفعل عثمان پور است تشریف بردند و برای اهل خانه خود خیمه پشینه برپا نموده خود بحجت تجدد و منور بر دیار رفتند و درین فکر بودند که اگر ظرف بهر سبب برای من و اولاد خود آب بر ندرین آتشانند و چگونه که در نام ظرف می دروست برای بر داشتن آب آمد از ظرف بعاریت خواسته آب پر کرده با بلیه خویش رسانیدند و او را فرمودند اگر الله تعالی اینچا پوره تموم فرماید تو اینچا ساکن شو گفت مرا اسباب و قدرت نیست فرمودند همین ظرف را بگیر و در دریا سا بر برو و از آنجا پر کرده بسیار چون بچو رفت که آب بر در بجای آب اشرفیاء که جاری دید پر کوه پیش سید آوده میگفت که نزد پدر خود برو و ساکن کن و آنجا ساکن شو بعد آن خلائق از هر طائفه از حاکم کرده پیش خیمه سید طولن شدند چنانچه پوره آباد شد و به عثمان پور موسوم گشت و سید را بقصر قات است از آن جمله عراج المعاج در اولاد ایشان همت استوار دارد و در وقت

ذوق و شوق غزلهای شیرین از زبان مجربان ساد میشد از آن جمله یکی اینست غزل

رنج گنج است که هم صحبت درویشا نیست  
خرقه با عظمت کسوت درویشا نیست  
خوانده باشی که هم از زحمت درویشا نیست  
مگس مائده کثمت درویشا نیست  
سایه بار که دولت درویشا نیست  
نفس فاسخ حضرت درویشا نیست  
این فتوح از مژه همت درویشا نیست

عرش فرش است که در خلوت درویشا نیست  
خلعت دولت جاوید اگر میخواهی  
قصه غرق شدن عالم و آن طوفان را  
گرچه طاووس ملائک بجهان شبها ز است  
قل بامول که خورشید حوادث باشد  
کا کا ب که در بسته کلید در او  
سینه بکینه عثمان شده گنجینه عشق

بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الاول سنه وصال باجلال در روضه متبرکه که خود که گنبد کلان در سبزه عالی شان است در  
عثمان پور مدفون اند و اولاد ایشان درین دیار باقی اند و دوم شیخ علی المشهور قدس سره شیخ علی مرتضی پاک  
وزیر علی الاطلاق وقت خود بود چون سن شریف ایشان دوازدهم رسید از جمیع مالایع فایده بطاعت عبادت  
حق سبحانه تعالی پرداخت و طعام که کاشته انسان باشد گذاشته بجاه و غله صحرائی قوت خود قرار داده روزی آن  
افطار نموده تا دوازده سال بهین منوال میگذرانند و صفائی حاصل شد که تسبیح و تهلیل ملائکه می شنید و هر پنج وقت  
نماز بر روی سابر ادا میکرد و چون از خانه متوجه دریا میشد مجذوبی که در میان راه نشسته میبازد بر بار شیخ میگفت  
که علی مسلمان شو شیخ تعبیر این معنی را نمی یافت و در طاعت و ریاضت می افزود و روزی آن مجذوب طعام بخت بود  
و بر دم بخشید و عبور شیخ اتفاق افتاد مجذوب دویده شیخ را گرفته بر زمین انداخت و بر سینه شیخ نشسته و سر  
لقمه ازان طعام بنور در دهان در آورد و اذیت در زمین دل قابل شیخ کاشت و دوسه مشت محکم برگردن شیخ  
زد و را کرده گفت علی مسلمان شو شیخ نزولیده و خاک آلوده بخانه آمد تا دیری بهیوش بود چون بهوش آمد مدینه  
علی مسلمان شورا دریافت و غمخیزم نمود که جای مرید باید شد چون درین وقت دو مفتی ای زمانه اند حضرت  
قطب العالم و حضرت گنج بخش قدس سره و گاهی در مجلس حضرت قطبیه سر و سماع هم میشد بنا بر آن بخدمت  
حضرت گنج بخش باید رفت و مرید باید شد چنانچه باین اراده بهیله سوار شده متوجه بدر کعبه شد و چون بکنار دریا  
سابر رسید نگاوان ایستاده شدند هر چند که بعد که دنگاوان یک قدم نه نهادند ناگاه درین اثنا دست غیب  
پیدا شد و در قفا شیخ پنجه زده گریبان را میکشید چنانچه رنگ شور با پا پنچ انگشت بر جانش ظاهر شد شیخ  
بایاران گفتند کس از عقب مرا میکشد گاوان را بگذارند هر جا که بر دند هما سجا الضیب منست گاوان را استاده جانب  
خانه حضرت قطبیه که در آن وقت درس اول که تشریف داشتند را می شنیدند و حضرت قطبیه الوش خاص برای  
شیخ نگاه داشتند بنی بعضی مردان که برای معیت آمده بودند فرمودند که آهسته باشید که پیش شما میاید درین اثنا  
شیخ علی رسیدند و بخاطر داشتن که اول خلافت بعد از ان اردت حضرت قطبیه بمحرو دیدن ایشان فرمودند که اول  
خلافت بعد از ان اردت فرمودند که چرخ و روغن و فیلد تیار کرده آورده اند همین که کسی روش بکشد بعد از اول  
محرمت کرده مرید ساختن و الوش که نگاه داشته بود عنایت فرمودند شیخ دوسه لقمه ازان تناول نموده بود که  
جوش محبت و شوق مودت در دل شیخ غلبه کرده و زار زار گریستن آغاز نموده لغز میزد و در قص آمد بی بعضی  
میگویند آلات سرود که در آنجا بودند بی سازندگان خود بخود در آواز آمدند و حضرت قطبیه قوالان حکم کردند که خبری بخوانند



حالا شیخ از اهل سماع شده تادیری شیخ در وجود و رقص بودند بعد از آن چند کس برای ارادت آمده بودند شیخ فرمودند که  
 میردین چنانچه شیخ بحضور حضرت قطب میردین کردند بعد از آن شیخ از برای ارشاد ظالمن رخصت فرمودند و رفته شیخ در  
 قدن پور واقع است قرن پور و قطب پور هر دو در تصرف فرزندان ایشان است از آن وقت تا امروز مخدوم شیخ  
 احمد کھٹو المشهور به گنج بخش قدس سره شیخ احمد کھٹو المشهور به گنج شکر و قصبه کھٹو آسوده اند و دارند و سلسله مغربیه  
 منتفی میشود و چون اراده حج بیت الله الحرام فرمودند از راه پٹن به کھنات در کشکاسیکه راستی همان صوبه دار بود ادب را بر مذکور  
 ملک جهان شده روانه شدند و در پٹن مالک فتح الملک پدیرخان مذکور ملاقات شد و در حین مراجعت براه طحتمه تشریف آفر  
 روانه بجارگشت چنانچه تفصیل این در ملفوظات شیخ ابوالقاسم پیش نماز جمع کرده سندج است و در شت صد و دویلام  
 حکومت مظفرخان که هنوز علم سلطنت نیافرخته بود و دارالملک گجرات شده در موضع سرکچ سگ واهی بلده جانب مغرب  
 برانام پور هنر زول فرموده ساکن شدند و در وقت بناء اساس شهر پناه احمد آباد موجب التماس سلطان یکسر طراب در دست  
 ایشان بود کشف و کرامات و خرقا عاوت زیاد از حد و حصرو زبان زو خاص و عام و اکثر از آنها در ملفوظات مذکور مسطور است  
 و در پنجمین چاردهم شهر شوال قبل از زوال سال هشت صد و چهل و نه بعالم قدس حلت فرمودند فاصلة تاریخ حلت را  
 به نظم شیده قطع طایم علی خان نامه به کان دال و یاس الشوال به عمره دل انده تطب به راج یوم الخمیس وقت زوال به  
 تمام عمر به شرب و تجرید گذرانید و متاهل نگوید و مزار فائض الاولاد ایشان در موضع مذکور با گنبد عالی و خانقاه و مسجد و تالاب  
 سلطان محمد شاه اساس آن نهاده و قطب الدین پیرش با تمام آن موفق گشته واقع است و هم شنب جمعی طایف اهل این  
 دیار است و در پایان مرقه ایشان سلطان محمد بیگ و سلطان مظفر جلیلم را بخاک سپرده اند از جلا فقا و نقباء آن حضرت که  
 مزار آنها درین دیار واقع است مشهور و معروف است موضع مقبره و زمین اوقاف واقع موضع کھٹو پور در وجه  
 اجراجات درگاه و عرس مقرر است سید محمود الیرجی المشهور به شیخ سید قدس سره چون شیخ محمود انخط  
 ایرج به اراده زیارت کعبه الله را معتقدان و ملولیان و قولان روانه شده به شهر احمد آباد سیده در محله بجنهیری پور فرود آمد  
 صبح آنی برای دیدن حضرت گنج بخش روانه شدند چون نزدیک رسیدند خادمی از پیش حضرت آمده که شمار میطلبند ایشان  
 گفتند که کسی دیگر را طلبیده باشند خادم گفت که فرموده اند که اگر بیانیة محمود نام باشند بسیارند ایشان گفتند شیخ نام بسیار  
 کسان است و احمد آباد باشند خادم گفت که فرموده اند که اگر محمود الیرجی نام باشند بیاند آخرش از آن رفیق چون حضرت  
 را دیدند بر پائی افتادند حضرت سلام علیک گفته فرمودند با این سفر شما مبارک خواهد بود و از آن درون طعام طلبیده  
 پیش ایشان نهادند ایشان طعام از راه ادب اندک اندک میخورند فرمودند انصوف ترک التکلیف طعام با فراغ بخورید

بعد از آن رفقای ایشان که بیرون نشسته بودند باریاب شده بعبادت قدم بپوشی فائز گشتند به قول آن فرمودند شما هم اراده کعبه داشتید و این عرض کردند باین نیت برگزیده ایم فرمودند بیچارگان خوش توفیق یافته اند اما وفاداری این طالبه محال است بعد پنج تنگه برای ضیافت رفقا داده خدمت کرده فرمودند و دو داغ در مجلس نگیزد و اگر دلجو چند روز باشی محمود و بار داده خدمت بخدمت حضرت رسیدند فرمودند شیخ محمود مغربی بابو اسحق جلیل صبح گذارده بودند و خوارق و کپریان نموده ترک عنایت کرده فرمودند در مجلس دیگر بیا نید باز بعد چند روز چون ایشان بخدمت رسیدند حضرت شیخ به جناب کبر بانی آئینی مشغول شده فرمودند در گوش و رویش چنین شنوایند که محمود او را بر خورش گماشته و پیشتر شدن نه سید فرمودند چنانچه بابو اسحق این درویش را فرزند کرده بودند این درویش شمارا به فرزند بی قبول کرده ایشان را نگاه داشتند رفقا را طلبیده ترک داده خدمت فرمودند اهل بیت ایشان را نیز از ایرج طلبیده دختر خود قرار دادند ایشان در بخت گیری پور سکونت داشتند و همیشه در خدمت گنج بخش رسیده کسب فیوضات می نمودند و مورد عنایات و الطاف میگردیدند و ملفوظی در خوارق عادات حضرت حسب خدمت نوشته مسی بتحفه المجالس نموده و پاره از احوال خود هم در آن ملفوظ نگاشته اند عرض شریف ایشان در هم شهر رجب المرجب می شود قبر در بخت گیری پور واقع است محدوم شیخ صلاح الدین شیخ صلاح الدین پدر ایشان تو کاجیو نام داشت هندو بود و بخدمت حضرت گنج بخش آمده مسلمان شد و قتیله تو کاجیو مذکور برای شرف اسلام آمد حضرت شیخ به تلاوت قرآن مجید مشغول بودند به تو کاجیو فرمودند با طالب بیا و بگو بسم الله الرحمن الرحیم و تسلیم اسلام کردند بعد از آن فرمودند قدری آب بیا حضرت شیخ آب خوردند و بقیه را به تو کاجیو مسمس شیخ طالب دادند و فرمودند بخور چنانچه شیخ طالب آب را با اعتقاد تمام نوشید بعد حضرت قرآن مجید را که میخواندند بدست شیخ طالب دادند فرمودند که بخوانید از عظمت الهی و بمن برکت حضرت شیخ قرآن را خواند بعد از آن شیخ طالب نام مقرر شد و همیشه در خدمت حاضری بود و روزی سلطان محمود بیکاره بخدمت شیخ آمده عرض کرد که تو کاجیو مسلمان شده است فرمودند که مسلمانی این عجیب کاری کرده است سلطان عرض کرد که این برادر دیگر هم دارد مولای نام فرمودند و در طلبی چنانچه مولای حاضر شد حضرت شیخ فرمودند از چهار روز حکم الهی شده که چنین فرزند ترا رسانیده ام و بچه بادشهر لاش است زیرا که تو کاجی و وزن دارد که یکم ازان حامله است از فرزند خواهد بود بها فرزند است و در طلبی چنانچه سلطان برای طلب او مولای را فرستاد و بعد رسیدن مولای و در شهر لاش پس از شش روز از آن زن پسزاید و مولای آن زن و پسرا همراه کرده آورد و بعد سید روز مادر او پس از آن پدر او شیخ طالب هم فرمودند و حضرت شیخ آن پسرا صلاح الدین نام مقرر کرده به فرزند بی خود گرفت و پدر و در شش کردند

حضرت شیخ فرمودند چون فرزندم صلاح الدین صغیر و مکیسالد بود و بر شکم میباشتم روزی اتفاقاً در آتش افتاد بدست خود از آن آتش کشیدم چون چهار ساله شد روزی پیش من بازی میکرد گفتم با صلاح الدین و قتیکه تو سفیر بودی برای تو بر آتش دست انداخته بودند صلاح الدین جواب داد حضرت سلامت این چه آتش است از آن آتش گذارند اند گفتم آری هر که بر شما و فرزندان لطف و شفقت نماید آن را هم از آن آتش گذرانیدم حکم باری تعالی و قتیکه حضرت مخدوم راحن آخرین طاری گشت سلطان محمد برای عیادت بخد مت آمد و قاضی عبدالحی بن منصور را پیش حضرت مخدوم آورد و گفت حضرت سلامت برای چراغ روشن کردن کس را حکم شود فرمود این خورک یعنی شیخ صلاح الدین فرزند است خبر داری چراغ روشن خواهد کرد بعد دیری سلطان عرض کرد که چراغ عظیم است و فرزند صغیر قاضی مراد و بزرگ است فرمودند این خورک در محلی نور نیست و فقیر را مرده شما پیدا آری اولیاء الله لا یموتون بعد از آن سلطان دست شیخ صلاح الدین گرفته بر سر خود گذاشت بسیار تنظیم و تکریم بجا آورد و عرس ایشان بهیست و دویم شهر ربیع الاول و قریب پانصد و دوم واقع است حضرت سراج الدین ابوالبرکات سید محمد بن حضرت قطب العالم سید برهان الدین المشهور به شاه عالم بخاری قدس سره سید محمد پسر شاه من الله قطب عالم والده ماجده آن حضرت بنی آمنه بنت کریم خان بن عماد الدین خداوند خان کازا مرا می سلطانین گجراتیه بود الملقب به سلطان ناتون ولادت با سعادت آن حضرت شب دوشنبه هفت و دهم شهر ذی القعدة از سال شصت و صد و هفت ده است چنانچه کمر و ارث علی ایضا ایمنه نیاید بعد ولادت حضرت قطبیه بموجب بشارت نبوی ام شریف محمد یقین نمود و در سن هفده سالگی تحت سلسله منریه امانت تخت و خرقه سید الاقطاب مخدوم جهانیان که حواله شیخ احمد طوطوشته به گنج گیر و گنج بخش کرد و بتسمیه این ام است بود حواله ایشان شد و از خدمت والده ماجده خود به ارشاد ملقبین نامو گشت کشف و کرامات و خرق عادات آنحضرت بین الخواص و العوام این دیار مشهور و معروف است که این اوراق گنجایش آن نادر و بعد طری حاصل شصت و سه سال از عمر شریف شب شعبه بن الصبحین بیستم شهر جمادی الثانی سال هشت و صد و هشتاد و هفت از دی پورستن بعضی از اهل سخن آخر الاولیا قطعه عین یاء علی شاعریه به کان کاف بن جمادی الآخر به ثمره نال به عمر بنی بدایع نال بیل شنبه وقت سحر بدایع نال فیه اند و سادات نسل آن حضرت را سادات شاهییه نامند چنانچه اولاد حضرت قطبیه را از فرزندان دیگر بوجود آمده اند سادات قطبیه یگونی و مزار فاضل الالوار آن حضرت در توره رسول آباد که ایشان در آنجا سکونت داشتند را بلند و بارگاه خانقاه عالییشان واقع و طواف اهل این دیار است و عمارت و کنبه و چوکیهای بصرف مسلخهای خطیر تاج خان نرپالی که فدوی عقیدت گذرین ارادت آئین آنجناب بود و از امرای سلطان محمود وکیلده است

بنامنوده بتغییر سیاهی با صفا که عبادت خانه اهل وفا است محمد صالح بخشنی مستعد گردیده و هر دو مناره را بنجابت خان بران  
افزوده بنار بار باد لکشا و خانقاهی فرخ افزا اول سلطان محمود و توفیق یافته بعد از آن سیف خان از اول کلان تر ساخته  
که الحال موجود است و موضع با سنده و عیس پور و سارسه علیه پرگنه حویلی در وجه چرخ اعراس و صاحب سجاده آنجا موضع درگاه  
و نهالی و موضع باکرول محمول پرگنه حویلی انباری و صلال پور و غیره ششش موضع محمول پرگنه دیو لقه و موضع ماتر با سنده  
و منوره با سنده و وجه ما ش سادات شاهیه بموجب فراین محمود و سابقه موظف و مقرر انداولا حضرت شاهیه پنجم پسر چهار  
دختر بود در شاه راجو و سید بدین و سید شج محمد و بی بی راجی و بی بی است اشد از یو اخوندزانت ملک سخن کوه کوه حساب  
قصبه نودت قربی بی خود ویر پهلوی پدر واقع است سید سلطان محمد از ام ولد سونکلی بام و سید بیک محمد و بی سبلی  
از بی بی مرکی بنت جام جوته والی سندا احوال امکنه حضرت شاهیه قدس سره مسجد نگین کلان بنا کرده  
محمد صالح بخشنی منارهای سیاهی بنا کرده بنجابت خان اولاد صاحب قران اول تاج خان نرپالی وصال نه صد و هشت  
سنگها از امان بعیده طلب داشته بنا گنبد شروع کرده در مدت ده سال به اتمام رسانیده آصف خان تنه سبب انده دن  
گنبد مبارک کرده ثانیاً انبیا اعظم خان تنه سبب گنبد کرده و وجه تاج خان نرپالی کنارهای تالاب شاهیه که مسیحه بمصطفی اسرست  
از سنگ بسنه سلطان محمود و شهبان گجراتی حمایت خانه عظیم عالدیشان که چهل گز عرض چهل گز طول شاه بھیکن بن حضرت  
شاهیه قدس سره دار در بنا کرده و ترجم آن سیف خان بنامنوده عز الملک از دستانی برگزیده آب بسوی مانا که بسیار کلان در  
محسن سید بنا کرده شاه بھیکن بن حضرت شاهیه قدس سره ام شریف الیشان سید بیک محمد معروف به شاه  
بھیکن و والده ما باده آن حضرت بی بی مرکی بنت جام جوته مفصل کیفیت ازدواج بی بی مذکوره از حضرت شاهیه برات  
سکنه ری مندرج است ارتحال ایشان در سنده سالکی واقع شده و در سبب جلالت و اقمه غریب سوره راست که ملک  
نخرالدین بن ملک سیف الدین ابن از در خان داماد سلطان احمد از پدر خود روایت کرده که روزی پدر او ملک سیف الدین  
از حضرت شاهیه التماس نمود که حق تعالی به او پسری که است فرمود و بن بدعای آن حضرت بوجود آمد و در طفولیت  
قبض روح من گشت پدر من بخیر است حضرت قطبیه که در آن وقت قصبه اساول اقامت داشتند مضطرب باز نگاه و شجره  
وارادت که یافته بود بخیر من اینکه اگر کسی من زنده نشود و سپس و پدر سر به میان سرگردانی نهاده برود چون خدمت حضرت  
قطبیه رسید و اظهار اضطراب و اضطراب از حد گذرانید فرمودند پیش میان بمخمل را حضرت را اوقات بدان اسم  
میخواندند برود و آن خدمت حضرت شاه آمده فرزند بسیار نمود و بعد استماع کیفیت در انجام حرام متاثر شده خبر نمودند  
که شاید عمر او همین قریب باشد و نوبه فائده نگذرد پدرم نظر بر قدم خدمت گستاخانه عرض نمود و شفاعت آن عزت بهین نوع

جواب خواهد داد حضرت از جواب او اعراض فرمود و به محل سرافقت پدرم بنی مت مخدوم زاده شاه بهکین توسل جست ایشان  
پیشانی حال خسته بال و اورا مشاهده فرمودند و پاندرهون رفته در انجام کار ملک سیف الدین بنجباب حضرت شاه بهکین عرض نمودند  
جواب شد که اگر شمار عوض پسرا و پدرم را می هستی ایشان یا ابنت اخلن تو هم بر زبان رانند و حضرت شاه بهکین ایشان را در حجره  
مبارک خود به روزه بزیان بندری مناجات نمود که راجحی بکرونی بدل بکردن از موزن همان بود و تسلیم نمودن شاه بهکین  
همان حضرت شاه بهکین زبان بکل آن الله و آنا لله و آنا الیه راجعون کشوده به یکی از ضایع فرمودند که رفته به سیف الدین بگو که شاید پسرا و پدرم  
است تفحص نماید که سکه هم میشود پدرم چون ازین بشارت بخانه مراجعت نمود که در شمار طریق خبر یافت که سن زنده شده ام  
پدرم از رحلت مخدوم زاده خبر نداشت پس از اطلاع متأسف گشت مزار خالق الاوار ایشان دینی بی مرکی والد ایشان  
در مقبره جام جو ناجد مادری آنحضرت بکینا جو نهار سابر جانب جنوبی بلده واقع است سال ولادت و رحلت و هیچ نگشته  
امار و عرس ایشان چهاردهم ماه حجب است که سکه اینجا رفته بقا متحد و استفتاح سیر دوازده سیب جلال الدین ابو محمد  
ماه عالم سیب جلال الدین بن حسین بن سید عبدالغفور بن سید احمد بن سید راجح بن حضرت شاه عالم ولادت ایشان  
ششم ذی القعدة سال نهصد و پنجاه و نه است والد ایشان خواندگار هرنبت ملک خضر بود ذات تبرک ایشان بعد  
مور زمان واسطه انتظام و رابط التیام سلسله علیه و باعث روفق این خانواده شده و بعد انقلاب بسیار تحویر که پادشاه  
شهر احمد آباد رابعی خان اعظم نائب شهر سجادگی آستانه علیه شاه بهکین بر ایشان مقرر شده ایشان مرید و ولیف حضرت سید شیخ محمد  
بن سید عرف شاه بن حضرت سید محمد زاهد قدس سرهم بودند و طریق سلوک پیش ایشان با تمام رسانیده بودند و درین از میان  
وصیل الدین علوی هم گرفته اند و از عرف عادات از آن حضرت بسیار که در مشهور اند آورده اند که روزی سید ابوالعزیز شیرازی  
منیافت کرده بودند چنانچه اکثر بزرگان مدعو بودند سید جلال هم تشریف فرمودند چون ایام سرما بود همه ازستانی پوشید  
آمدند ایشان ازستانی خود را به سائل داده با سپهر این یک در مجلس بودند چون هوا بغایت سرد بود و منیافت بطریق قناعت  
به سید محمد امین وزیر خاص سید جلال بودند گفتند و دشا که که برای ایشان بیان کند که هوا بغایت سرد است سید امین محمد از مجلس  
برآمده تیر ماند که دشا را که بیا مردم در سر کار خود بالفعل حاضر نیست درین یک از مریدان پیش سید محمد امین آمد و دشا را  
آورد گفت این را برای سید نیا آورده ام و از دیر ایستاده ام سید محمد امین آورده حضرت را پوشانید بعد انقضای  
ماجر انقل کردند بهت سخاوت قطری وجود ذاتی بمرتبه بود که در تحریر نگنج از پس سخاوت ظروف و لباس در خانه یعنی مانده نصف  
شب چهاردهم شهر ذیقعد بعد از سی سال برین احوال آن حضرت شد و نور از جهان رفت ایضاح سال وصال میکند  
قبر بایان شاه ای درجالی علی ه و واقع است سید محمد مقبول عالم قدس سره سید محمد مقبول عالم بن سید

جلال ماه عالم مادر آمنه بنت سید نصر الله ولادت آن حضرت چهارم شهر حجب سال نه صد و هشتاد و نوبت وقوع پیوست و خود تاریخ ولادت خود این مصرع یافته اند مصرع من دوست دامن آل رسول و حضرت سید جلال ماه عالم پیش از وصال خود به دو سال خرقه و سجاده به ایشان عنایت فرموده بودند بعد از پدر عالمی را ارشاد فرموده و اهل ساختن حاج کلمات صوری و مخومی مادی علم ظاهری و باطنی بوده اند و توالیف و تصانیف بسیار دارند از آن جمله جماعت شاهای شتعلیل و روزانه و شبانه است و آن حضرت را معتاد بود که هر جمعه یا الفد محمودی بمرقم قیمت میکردند بریکه را دو و محمودی شعر له هم لاینتی الکجار نامه و مهت الصغری اجل من الدهر و روزی بنا بر معتاد مجلس منعقد شد و در آن روز چیزی موجود نبود که بمرقم قیمت نماید مولانا بعد از آنکه که خادم خاص بود بر رسیدند چیزی هست و عرض کرد که دوازده محمودی موجود است فرمودند این را به شش کس بدهند و باقی را آنحضرت کنند چون گاهی چنین نه شده مردمان متعددی خالی میروند بنا بر آن ایشان را طلبیده فرمودند اندک بهر بکنید که خدا چه میکند و خود بهر اقبه فرو رفتند و درین اثنا سید جلال مقصود عالم نوشته خواجه ابو الحسن جمله الملک را باب او و هنر ار و پویه گذرانیدند حضرت فرمودند باینکه امت شما را از این بزد و بیارید که بمرقم موافق است و بر هم ازین قبل که امت آنحضرت بسیار است و دوازدهم شهر حجب از سال هزار و چهل و پنج بجلوت خفی شتافتند قبر شریف در روضه ثانیه که بانی آن سیف خان است واقع است و بر قبر شریف نشان قدسین شریفین حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم نصب کرده اند نیز و توسل به سید جلال مقصود عالم قریب سه سده سید جلال بن سید محمد مقبول عالم مولد ایشان کتب شنبه پانزدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و سه کلمه داشت رسول از آن افصح میکند در سه یا زده سالگی قرآن از بر کرده تحصیل علوم مشغول شده و اصل تحصیلش پیش مولانا حسین سیستانی بوده و تمام تحصیل نزد شیخ عبد الغزیز که مرید و شاگرد حضرت مقبول عالم کرده و تحصیل علوم باطنی از خدمت پدر بزرگوار خود نموده از حالت صبیگی همت ایشان مصروف برین که پدر بزرگوار ایشان راضی باشند و از سلمی و فقر استماع همین دعا میکردند حضرت مقبول عالم بهم همیشه در رضاء ایشان میکوشیدند چنانچه از دور باعی که در حق ایشان فرموده اند که بوی عشق و مودت کامل معلوم میشود و باعی از کسب بهر مراد بال است ایدل و عظم عن کمال است ایدل به مطلوب زعاشقه وصال است ایدل به مقصود استیم جلال است ایدل به رباعی خرم خم عشق ایزان نوش رضاء و زگفتن سر عشق فاموش رضاء و گر خرقه فقر مصطفی میخوای به معیبه هم را چون مرقض پوش رضاء و رضاء تخلص مقصود عالم بود و ایشان را نیز اشعار بسیار در مدح آن حضرت گفته اند از آن جمله یک رباعی اینست رباعی سید که همیشه در دل شادم دوست به انجام او و اهل نیسادم دوست به معشوق و مصاحب خداوندندیم به



پیر پدر عاشق و داستان اول مست به حضرت مقصود عالم بقتضای اطاعت اولو الامر منصب شش ہزاری و خدمت صدارت  
برای انتقل خلق اللہ از صاحب قرآن شاہ جهان قبول فرمودہ بود و نہ باعتبار ظاہری بخش عیش مذکور بود نہ مادام در  
خلوت ریاضت و مجاہدت میکوشید نہ تمام شب بیدار و مشغول بہ مناجات میبود نہ دو سال شریف در لاہور بسیم شہر  
ربیع الثانی سال ہزار و پنجاہ و نہ وقوع یافتہ تاجندی ہما بخاندن زیر خاک سپردہ میت و ہفتم شہر از آنجا بر آوردہ برسول  
آباد رسانیدہ و گنبد ثانی پذیرد فن کردہ اند سید جعفر پدر عالم قدس سرہ سید جعفر بن سید ابوالفضل مقصود عالم  
ولادت شریف و دوازدهم شہر شعبان سال ہزار و بیست و سہ از کلاہارت شاہی افتناح این معنی بنیاد ادا دت و خلافت  
و در است از پدر بزرگوار خود دارند حضرت مقبول عالم بحضو خود بر سبج سجادگی تنگن فرمودہ بود نہ در علوم ظاہری  
و باطنی کمال داشت نہ خصوصاً حدیث و تفسیر و مصنفاً بسیار دارند از آنجا روفاً شامی کہ شتمایہ میت و چہار  
جلد است جلد اول شتمن احوال بزرگان کہ در ضمن آن فوائد بسیار است و چہار جلد آخر تلخیص احادیث و تفسیر و مصنفاً  
بسیار و فوائد دیگر است و بدستخط خاص کتابت بسیار کردہ اند و جلدی نوشتہ چند چنانچہ در سزہ پیر کتابت کلام اللہ  
تمام کردہ آن را با خود ہمیشہ میبرد شتمن ششمی وقت تہجد از فاتحہ حضرت شاہ بہر شرف شد از در گاہ بیرون آمد نہ  
شخص سوال کرد کہ برائی تلاوت قرآن مجید عنایت فرمایند حضرت بدیر جواب فرمود کہ وقت صبح از کتاب خانہ دیباہ  
دادہ خواہد شد و در ولش گفت این مصحف کہ در بردارید فہمیدہ بیاد آخرش آنرا گرفتہ غائب شد چون لب مقصود عالم  
را شاہ جهان بکین صارت کردند ایشان ابانمودہ برادر سید علی رضوی خان دانیدہ و خود دروشی اختیار کرد و وفات  
ایشان ششم شہری الحجاز سال ہزار و ہشتاد و پنج مرق شریف در گنبد ثانی پهلوی پدر طرف قبلہ واقع است **سید محمد**  
**ابوالجی محبوب عالم قدس سرہ** سید محمد ابوالجی بن سید جعفر پدر عالم صاحب کرامات و مقامات بودہ اند  
ولادت بابرکت ایشان دویم ماہ ربیع الاول سنہ ہزار و چہل و ہفت است از پدر فطرت و اصل جبلت جاذبہ خدای علی  
در سواد شتمند و لغتانیف چینی کثیرہ دارند و تفسیر یکے فارسی بروایت اہل بیت و دیم عمری بطور جلالین در حدیث  
زینۃ النکات شرح مشکوٰۃت بایان متمسک بر مذہب الی غیر ذلک چون صاحب قرآن بادشاہ فرمان تولیت بنام  
حضرت بدستخط خاص مزین ساختہ حوالہ کرد در آنوقت سن شریف نہ سال شدہ بود ایشان را بسیار خوشنود دیدند پیر رسید نہ کہ  
بیلین مذہب سر و اراد را بر جواب و اوند کہ ملطف شامانہ دامن با ہم لطفافانہ سر و بریدین خط مبارک است و ریاضت  
و عبادت سوای و تدریس و مطالعہ کتب بسیار عمل میاورند نہ رضانیہ سوای اوراد مقررہ چہل بسیارہ کلام اللہ  
تلاوت میکردند نہ مخدوم عالم مولانا شیخ نور الدین خلیفہ خاص و نہ نمای با لقصاص آنحضرت بودند و منقول است

سالی که وصال حضرت محبوب عالم رویداده برائى تهنیت ماه جمادى الآخر بخدمت مشرف شده فرمودند روز بارعام شاهی  
نوبت ماست چنانچه از همان شب مرض ایشان در گرفت چون تاریخ نوزدهم که روز بارعام حضرت شایسته است شد تمام روز  
تا عصر مشغول به تسبیح بودند و میسر سید زکریا وقت مجلس رجب من میسر سید که سادات و مشایخ و علمای فرایم آمدند مجلس  
منتقد شد چون خبر انقضای مجلس بگوش سید فرمود جعفر مجید عالم را بجای من در مجلس بنشان چنانچه بموجب قول در آمد  
و خود طب اللسان بتبلیل و آل حق شدند و کان ذلک یوم الاربعاء ناسع عشر جمادى الآخر سنه الف و مائه و احدى  
عشر تاریخ وصال محمّد ثانی شاه عالم یافته اند و در قبه مقبولیه پهلوی چپ طرف شرق واقع است درین قبه شریفه چهار  
قبر کریان واقع است که هر یک افضل وقت خود بودند سید جلال الدین حمید عالم قدس سره سید جلال الدین  
بن سید محبوب عالم ولادت ایشان دو صدها جمادى الاول سال هزار شصت و دو در پیشگاه پدر بزرگوار خود بودند و در  
رساله تصنیف ایشان مشهور است یک عمرات الروایه و تفسیر خواب و دویم مفتاح الحاجات و اعمال و اشغال تا چندی  
سال بسبب مرض و ضعف بامنه ترک طعام غله نموده اکتفا بر غذا و کاشل انار و انجیر و غیره میفرمودند و وفات ایشان  
شب سیم ذی الحجه سال هزار و صد و چهاردهم است قبر بیرون قبه ثانی محمّدی پدر واقع است سید جعفر مجید عالم  
قدس سره سید جعفر بن سید جلال مجید عالم تولد ایشان هزدهم شهر ربیع الثانی سال هزار و شصت و یکم است صاحب آل  
و جذبه و صاحب شان بوده اند اکثر اوقات آنچنان زبان شریف برآمده بطور رسید وفات هزدهم شهر محرم الحرام سنه  
هزار و صد و نهم قریب پایان پدر واقع است سید محمد محمود عالم قدس سره سید محمد بن سید جعفر مجید عالم اگر چه  
در اوائى حال مشغول بلوغ و ولوغی اما آخرت آئین شده و جذبه الهی بهم رسیده از ایشان عقب نمانده وفات بیست و هشتم  
شعبان سنه هزار و صد و چهل و نه قبر در پایان پدر واقع است اکنون سید عبد الشکور بن سید موسی برادر زاده ایشان  
در حادگی را دار و تاج و کلاه و احفاد حضرت شایسته بود و بعد ازین بیان خلفاء و نسب آن بختاب که درین دیار آسوده  
اند و مزاران ایشان مشهور و معروف و باین باحق معلوم است اما خلفاء شایسته دیوان سید محمد زاهد  
قدس سره عالم و عارف عابد سید محمد زاهد بن حضرت سید برهان الدین قطب العالم الظاهر الهی برانها مرید و برادر  
و پیشکام حضرت شایسته بود و ولادت با سعادت ایشان نهم شهر رجب المرجب سال هشت و صد و چهل و هشت بوده است  
آورده اند که چون سید محمد زاهد محمد را پیشکامی حضرت شایسته فرمود بعد از فراغ قبول از غایت احتیاط میل باریک  
پارچه چپیده و را حلیل در میان آوردند که مبادا قطره مانده باشد و بعد وضو بکشد و حضرت شایسته همیشه میفرمودند که استنجاء  
محمّد از ریاضت و مجادلات دیگر آنست گویند که حضرت شایسته هنگام قرب وصال خود که به سید زاهد فرمودند



کہ ای محمد زاهد بیا تر اسلام راجع جیو بہ فرمایم و کلید دای خزان غیب آگہی کہ پائی من بستہ اند و پائی شریف را بمیانہ چنانچہ  
 آواز کلید را گوش حاضران رسید تبوحو الہام حضرت سید محمد زاهد آداب و تواضع بجا آوردہ معروض داشتند کہ من  
 برای این مطلب خدمت نگاری نمودہ ایم مقصودی دارم امیدوارم کہ آنرا بایم حضرت شاہیہ بسیار خوشوقت شدہ  
 فرمودند رحمت باد محمد زاهد معلوم شد چنانچہ نام تو زاهد است القاص بصفت زہد نیز بوجہ اتم است و اکمل داری پیش  
 طلب داشتہ برسینہ بے کینہ خویش کشیدند و زبان مبارک در ذہن ایشان دادند و درین ضمن آنچہ مقصود ایشان بود  
 بحصول پیوست آوردہ اند کہ بعد وصال حضرت شاہیہ نعمت فیوض آگہی بر چہا کہ منقسم شد صاحب سجاد ساکب بر جلوہ  
 امیر سید ناصر الدین محمود المشہور بے سید شاہ محمد راجع دوم حضرت سید سیوم خلیفہ خاص حضرت میان محمد دوم چہارم شریف  
 ابو بکر عیدروس صاحب حضرت موت جد کلان شریف شیخ کہ مرقد ایشان در جوہری وارہ دہلہ اسد آباد واقع است  
 وصال حضرت سید محمد زاهد ششم شہر شبان کہ تاریخ وصال قرہ عین نبی کہ ہشت صد و نو و دو ہجری است و تاریخ  
 عجموری از لفظ جلوہ کہ مدت چہل و چہار سال است ختم میشود و مرقد شریف ایشان در موضع بنوہ مشہور و معروف  
 و مطاہل این دیار است ایشان روضہ سپر شاہ سید عرب شاہ واقع است دہم شہر ربیع الاول مولانا شیخ  
 احمد المشہور بہ میان محمد دوم قدس سرہ مولانا شیخ احمد بن شیخ برمان المعروف بہ میان محمد دوم نسب شریف  
 ایشان بدین طریق است کہ احمد بن برمان بن ابو محمد بن ابراہیم بن محمد خان غوری کہ حکم سلاطین دہلی بنا گور آمدہ حکومت  
 راند خان مکرانزادہ و سلطان معز الدین محمد است کہ سلطان شہاب الدین غوری استہارہ دار اول بادشاہی است  
 انگریزی بہ ہند آمدہ نور اسلام این اقلیم را سنور ساخت آوردہ اند کہ پدر میان محمد دوم شیخ برمان را فرزند نہ بودند از آنجا  
 کہ نسبت ارادت بخدمت محمد دوم شیخ احمد گھٹو داشت التماس فاتحہ نمودہ کہ حق تعالی اورا فرزندگی کرمت فرماید و آن  
 حضرت بشارت دادہ فرمودند کہ فرزند زہدینہ خواہد شد اورا بنام من موسوم گردان و رتبہ و بزرگی اورا نصیب است  
 القصہ شیخ احمد کسب علوم ظاہری از مولانا ناصر جہان نمودہ در سن دوازہ سالگی بشرف ارادت حضرت شاہیہ  
 قدس سرہ مشرف گشتہ و دوازہ سال در خدمت بابرکت ایشان صرف نمود و دوازہ سال دیگر بہ وزارت امور ظاہری  
 و باطنی سر فرادہ بودہ و گنبد ارادت دست را بریز ناف نہ رسانیدہ در وقت خواب دست در گردن خود خیز نمودہ  
 بخواب یافت و با وجود سکونت رسول آباد بنا بر پاس دل بول غایت در آنجا نیکو و نسیب از ارتحال حضرت شاہیہ  
 در سال دقیدہ حیات بودند و در بسیت و دوم سہ ربیع الثانی بعد طے ثنعت چہارم حلا از محل زندگانی بجا آمد و ادانی  
 ارتحال فرمودہ از فضلا و اخلا و لیا تاریخ یافتہ در راجہ پور واقع بلکہ احمد آباد آسودہ اند خالقای و سجدی و گنبدی داد

**سلطان شاه غزنی قدس سره** آورده اند که شاه غزنی از خویشانش یکی از سلاطین گجراتیه بودند و در اَوَّل حال  
 به راه زنی و بگریختن مال مردم بعبث اشتغال داشتند و بنا بر قرابت سلطان و از ره گذر جمعی کثیر که با ایشان بود احدی  
 مزاحم نمیتوانست شد تا آنکه روزی مولانا شیخ احمد المشهور که مرید خاص با اخلاص حضرت شاهیه بودند و سرانجام ضروریات  
 بد ایشان تعلق داشت گویند که بهشتا و چهار تن که در سرخ هر یک بوزن هفتده تلوچی که خرج روزمره سرکارشاهی بود از خزانه  
 غنیمت مرید خاص هر روز حکم میشد که امر و زار فلان جا و امر و زار فلان مکان بگیرند مخدوم آن و جوار به بلده احمد آباد  
 برده ضروریات سیرند اتفاقاً روزی بطریق معتاد ایشان از بازار میاوردند و شاه غزنی دو چار شد آن و جوار گرفتند  
 سرگشته بخدمت حضرت شاهیه عرض واقعه نمود آن حضرت تبسم گشته فرمود که تخم ارادت در زمین دل غزنی کاشته شد  
 و در آنجا که غنایت فرمودند بعد از مدتی حضرت شاهیه بر گھور سبل سوار شده میرفتند و میان مخدوم نیز ردیف بودند  
 هر که در این طریق میرسید به سلام و قدسوس آن حضرت مشرف میشد و اگر سوار میبود پیاده میگشت از آنجا که تخم محبت الهی  
 نزدیک بسیر سبزی در آمد شاه غزنی دو چار شده از راه غرور و حسن و جوانی و دندنگاه خوشی سلطانی از مرکب فرود نیامده  
 و سلام کرد و مخدوم بعضی شاهیه رسانید که ملاحظه فرمودند این جوان لغزور در گذشت حضرت بزبان هندی فرمود و جو  
 راجن جی کا اونه بجایا هو وسه تو تجھ جیسے فقیر وکی برسوں تین کناسی کرے فرمود همان و از سبب انداختن شاه غزنی  
 همان و از خود ترک علائق و ترک حیوانی بخدمت شاهیه رسید و ارادت آورده و در ملک میردان درآمد حضرت شاهیه  
 بنا بر تکریم خدمت و کیشوی با و چپنا حواله کردند و ارشاد ایشان را نیز حواله میان مخدوم فرموده حضرت شاهیه به ظهور  
 پیوست که امارات خرقه عادات ایشان بسیار مشهور و معروف است و از جملة خلفاء ایشان شاه فضل الله کاشانی  
 که روضه ایشان بر کنار سا بر آلظرف درگاه حضرت شاهیه بیکن واقع است و عمر ایشان پانزدهم شهر جمادی الاول تفرست  
 شاه غزنی بعد طاعت و سه حله از محل زندگانی روز دوشنبه بیستم ماه صفر سال نهصد و بیست و دو بعالم قدس  
 رحلت فرمود و شعر با و کاف خذ علی اسماء که کاف من صفر شهر حله به عمه تاج العطر قطب حق مہراجن آئین فی وقت الضحی  
 مرقده شریف ایشان اندرون حصار شهر بنیاه قریب دروازه رای که مرطاف اہل این دیار است میان قطب الدین  
 قدس سره شمس الاتقیامیان قطب الدین محمود بن بابون شیخ صدر الدین بن شیخ جلال بن شیخ الیاس که از نسل  
 سلطان ابراہیم او هم ملحق است مرید شیخ بابوشی که بزرگ کھنابیت آسوده اند از جملة خلفاء کامل فی کل حضرت شاه عالم  
 قدس سره تولد ایشان در سال بهشت صد و پنجاه و شش هجریست چنانچه حضرت شاهیه دستار سرباک خود را بر فرق  
 ایشان گذارستند و برگزشت آن نوشته بودند که خرقه خلافت و اجازت و ارشاد ایشان بحضور حواله میان مخدوم فرمودند

وازشی قطب الدین مذکور منقول است کہ روزی اشرف زمین ہوس حضرت شاہیہ شرف شدم فی سابقہ وقت تقریبی فرمود نہ کہ قطب الدین آدم شرع کہ حکم قاضی بنیاد فرستادہ بناب نبوی سلمیٰ اللہ علیہ وآلہ وسلم باید دانست و تعظیم و توقیر اور ابو جحجی آورد چون ہر مصلح آباد بخاندہ آمدیم دیدیم کہ بعضے قرض خوانان کہ در وقت سپاہ گیری از ایشان قرض گرفتہ بودیم پیادہ قاضی رابطہ بن آوردہ اند چون مرادیند شش بیسار کردند آن زمان سرگفتار آن حضرت مکشوت شد و ہر جہت تواسخ پیادہ نمودہ شد و اب مریدان حضرت شاہیہ آنست کہ فرمان شرع شریف را بر جمیع امور مقدم دارند پس از طے ہشتاد و ہفت محلہ از زندگانی بیستم شہر جمادی الثانی سال نہ صد و چل و در سالہ دیگر انتقال فرمودند و مرقد ایشان در خانہ پور واقع است قاضی العالم شاہ حماد قدس سرہ التذکرہ بغیر اللہ رئیس الاوقاف قاضی العالم شاہ حماد قدس ایشان بیرون حصار سارنگپور پدر ایشان قاضی محمد نام مرید حضرت قطب العالم قدس سرہ بود ایشان سہ برادران یکے حمید کہ مشہور و ثقاتی جاہلندہ پدر قاضی محمود دریای دوم قاضی حماد و سیوم حامد سہ برادران مرید و خلیفہ حضرت شاہیہ قدس سرہ بودند شاہ حماد و وزوایہ سال و طفولیت و طلب علم صرف کردند و وزوایہ سال ہجرا کہ فرود لباس سپاہیان بودند و در آن وقت ہم اکل حلال و صدق مقال لازم حال خیر مال خود ساختہ بود اگر کسی بہ تکلف یا بہ شبہ طعام حرام را ترغیب با کل مینمود و ایشان برای پاس خاطر داشتند کہ اگر کسی در دست دراز نہ میشد یا بعد لحاظ استقرار میکردند تقوای ایشان در کمال ایشان اثر کردہ بود کہ ہر گز گاہ و دانہ حرام نمیخورد و وزوایہ سال ترک ہم کردہ بخدا مشغول شدند و شب خواب کمتر میفرمودند از بسکہ مظهر جلال بودند احدی مجال نہ داشت کہ در نظر بیاید یا سخنی از دنیا بجنس ایشان مذکور سازد و کس کہ بنظر جلال ایشان میآمد بے شوگر شستہ از یاد او افتاد اغلب اوقات در پردہ جامید داشتند و خادم طومار حاجات ارباب احتیاج از پس پردہ میخواند و ایشان در جواب بعضے میفرمودند کہ سید ہم و برای بعضے نہ سید ہم میفرمودند کہ نہذا علماء آنوقت برین سنی فتویٰ بر قتل ایشان نوشتہ سلطان وقت رسانیدند کہ این مرد نام خدا در میان نہ میسازد و ہم چو میگوید از خود میگوید سلطان گفت چنانچہ بر قتل حسین بن منصور خواجہ صینی بغدادی فتویٰ نوشتہ بود و بر این محضر اگر برادر ایشان قاضی چالندہ گواہی بنویسد بر حکم بقتل ایشان یکینم علماء و پیش قاضی آمدند و اظہار کائنات و قاضی در جواب گفت کہ ساعی توقع کنین بن حماد را نصیحت میکنم اگر قبول کرد و توبہ و انابت آورد کہ التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ و اگر نہ فتویٰ بنویسم علماء قبول کردند قاضی بہ شاہ حماد نصیحت کردند ایشان در جواب گفتند کہ یا جی اگر خلق نمیدانند شما خود میدانید کہ بن از خود نہ میگویم گویندہ دیگر است ہم کہ باعث ہر فتویٰ است او را از میان برداشتم و باعث بن فتویٰ عالمی بود میانی نام استاد قاضی العالم شاہ حماد و قاضی چالندہ گفتند کہ اسامی و اشخاص

حق استاد ضایع کنید گفتند اقله الموتی قبل الایضا برادران درین گفتگو بودند که خبر رسید  
 که مولانا سیان جی راجستان در دشمنی غالب شد که جان بلب است قاضی چالینده گفتند که می می میان حماد تو چو کنی  
 که صحت کند میان حماد گفتند که اگر پیش من بیاید و ازین فتوی باز آید جان بسلامت میبرد قاضی چالینده دروان و دوان پیش  
 مولانا سیان جی آمد و مقوله شاه حماد را ذکر کرد و مولانا گفت شصت و دو سال باستقامت شریعت گذرانیدم و من هم  
 میدانم که اگر پیش ایشان بروم صحت یابم لیکن برای چند روز معذور و چه بروم که حفظ شریعت غره میکنم و جان خود را می بایم  
 القصر و زیورم از فوت مولانا شاه حماد و قاضی چالینده بر قبر مومی الیه برای فاتحه آمدند و جمیع شاگردان مولانا نیز حاضر بودند  
 هر کس گل بر قبر میگذاشتند و چون شاه حماد گل گذاشتند از قبر بر زمین افتادند بار دوم گل بر قبر گذاشتند باز بر زمین افتاد  
 حاضران تبسم نمودند شاه حماد فرمودند که چه کنیم حق استاد و میان است والا چنانچه از لذت دنیا برآورده ام از راحت عقی  
 محروم میگردد و من بجز تکلم این کلمه قبر مشا الیه لرزیده قاضی العالم گل بر قبر گذاشتند تا ساکن شد و گل بر قبر را ندید شریف ایشان  
 سی و شش سال بسیت و دوم شهر شوال المکرم سجور ایزدی شناختند ملک عبداللطیف و او را الملک المشهور  
 بین العوام بشاه داول قدس سره ام شریف ایشان ملک عبداللطیف بن ملک محمود قریشی الاصل از امرایان  
 سلطان محمود بیکره است و قصبه بیرون آسوده اندر پید و خلیفه حضرت شاه عالم قدس سره بودند و خدمت کردند تا ب  
 وضو حضرت شایبه غوث بایشان بودند چنانچه یکی از پسر اجهائی ملک دکن بهر وضو شده بود و پیر و از همه طرف مایوس  
 شده فرستاده که از نوجوان ایشان بشود چنانچه حضرت شایبه برای نماز تجمه مشغول بودند و ملک عبداللطیف ایستاد که  
 آن پسر را حاضر آوردند حضرت شایبه به ملک فرمودند که آب طشت بر این پسر بریزند ملک حسب الامر آب بر سر آن ریختند  
 و آنچه باقی ماند خود نوشیدند پس بی الفور به شد و به ملک فرمودند از امر و زرتبه سالار مسعود نازی از جناب آبی بشتا عنایت  
 شده و لطف اهل عالم عموم و در ملک دکن خصوصاً اگر است گردیده آورده اند که چون سلطان محمود بیکره بیای امرائی  
 رسید خطاب داد و الملک یافتند با وجود تحمل دنیاوی از بگی همت مصروف به صلاح و تقوی بوده اند آنجا که آمد و رفت سپاه  
 و ارباب حوائج بدر خانه ایشان روی نمود به همسائی با پیغام نمودند که خانه ما را خریداری نمایند آنها متعجب شدند و جواب  
 گفتند که اکنون اسباب دینی میسر آمده اگر کسی از میان خانه بفرود شد بخرند چه جائی آنکه خانه خود را میفروشند و ملک  
 از آنجا برآمده بکمان دیگر رفت و اقامت گزید و گفت که بنا بر ترم دردم مباد اگرانی خاطر همسایه باشد و از حال جاگیر  
 خود حکم شرع شریف با رعایا معاملات داشتند پس از چند نگاه که سلطان ملک را فرجدار امون ساخت اکثر اوقات با کفار  
 آن حدود به نیت جهاد غزائی نمود تا قاتل روزی بهمت بهیج از رن عبور نموده و زیورم در موضع آباد و دوا گشته

ساعتی زیر سایه رفتی استراحت فرمود و خوشش بخواب رفت چون بیدار شد دید که آن همایان پسران را در مزار عجمار که کرده اند  
و میچنان گفت یا ان از دانی ترسید که اسپان را در زراعت گذاشته اید آنها ظاهراً خود که در مزار زده است که آدم و  
اسپ خورنی نیافته اند ما خود را ی نایم اما جوان را این ادراک از کجا ملک گفت اگر تحمل شما محض اندام کب شما نیز موافقت  
مینماید و لحام از سر اسپ خورید و اشتیاقش را بر سر او در سپاسیت او مانده پس بگردان کرد با الحاح بند و بست و قوی در آن سرزمین  
منو که متروان را به جو تیره قصبه رن باطاعت و فرمان پذیری در آمدند روزی یکی از آنها که بایه فتنه و طغیان خشنین مخرب بود به ملک  
ظاهر ساخته که فلان را چپوت از خونیشانی شمشیری دارد که به نیشل و میماند است هرگاه بخدمت بیاید گرفته ملاحظه فرمائید که  
ویدی است و از راه شرارت به آن را چپوت گفت که ملک را ده کشتن تر او دارد و در عاصم ساخته است و بدین نشان هرگاه که  
تو بروی شمشیر گرفته از غلات خواست و این اشارت قتل نیست آواز استماع این معنی اندیشناک گشته با همایان گفت  
که هرگاه ملک شمشیر از دست بگیرد و پیش از آنکه از غلات بکشید پیش منو ده ملک را بکشید چون او نزدیک ملک ملک خالی  
از دهن شمشیر او را بقصر دیدن گرفته دست به قفسه برد که همایان او ملک را شنید که در دهن او واقع سیزدهم ماه ذی القعدة  
الحرام سنه هشت صد و هفتاد و نوزدهم در مزار قرار گرفت و گنبد و بارگای تمیز کشتن خوار عادت  
پس از شهادت ملک بسیار ظاهر شده و میشود چنانچه هزاران مردم از نزدیک دور دست علی الخصوص از سمت دکن و مالو به بعضی کور  
و ننگ بر حنی بنای حصول منزل و وزن و مرادات دیگر زلانه آهنی در پا کرده و جمعی قفل بر لب برده از خانه خود آمی آیند بعضی اینک  
هرگاه عرض حاجت بدرجه اجابت رسیده رولان قفل بخودی و اخواه شد و قبل میاید از هر کانی که نمیشه بطور رسید  
حصول مراد است معادوت بنیاید و بعضی را قدر با نیست رفت میر و نوزدهم حنی که احتیاج بزرگ دارند در عالم رویا امر میشود که  
از فلان شخص که فلان مبلغ بگیرد و از این در خواب انبشارت می بیند که به فلان شخص فلان مبلغ بده و از تاریخ شهادت آنی کویتا باند  
در میان خلق افتد معامله در جالیست قبل از رویداد هر ج و مرج این دیار تاریخ و دیگر شغری القعه انبوه کثیر از خاص و عام  
اکثری از زن و مردم بعزم زیارت بقصیر مرون راهی میشوند و را تم بخاطر دارد که قریب یک لک و پیمال تجارت از احمد آباد  
بقصیر مرون میرند از هر چهار طرف که مردم جمع میشوند خرید و فروخت جنس احمد آبادی اسپ و گاؤ و شتر که سمت کا حطیاد  
میآیند و میشد و این قسم بر آمدن مردم را اصطلاح اهل گجرات میدنی نامیدند و منزل اول شان بمقره شنج احمد کھو و واقع  
موضع هر کج است و بیشتر از هر دوزن قال بسیار متی مشایعت نمود بر سبک و نوزدهم حنی تا مقبره مسطور رسانیده شب  
در آنجا ماند و فردا دیگر معاودت بنیامند و آنجا که رفته اند کوچ میکنند تا باج دوازدهم شهر مذکور که روز بار عالم است جمع  
کثیره بمقره بی بی فتح شاه بیرون دروازه شاه پور که در وجه ملک بوده اند رفته بهر اسم و نام تخیسه سپهر دارند

شیخ الاسلام خواجہ احمد بن دوسن قدس سرہ شیخ احمد بن دوسن از اکرم و عظیم حضرت شاہیہ اندر بخط خاتم القب  
 خاص سکین اللہ و اجازت نامیومی الیہ نوشتہ اند چنانچہ نقل آن در جلد نوزدهم روضات شاہیہ در باب خواجہ احمد نواز شری  
 کردہ فرمودہ اند کہ او عن الحاجت بیچ مخلوق زندہ فی شمار و کہ بسوی اوائلیا آورد فرمودند کہ این را مردان است و این را  
 ہر کہ شجاعت و زر و ظفر یا بدزل نائب و خاص ماندہ و اشعار عربی ارشاد کردند باز فرمودند تیغ فقیر خوردن آسان نیست  
 ارادت صادق باید تا برای خرد گردد و اشعار فرمودند رباعی معشوق از دو عالم چون سر و شد رنجوبی بہ عاشق  
 بیاید بیرون از ہر دو کون فخری بہ ہر دو بھی نیارد در را عشق رفتن بہ در را عشق تا بدر دی و شیر مردی بہ و مرد  
 مبارک ایشان در شہر احمد آباد نزد دروازہ شاہ پور واقع است نیز در تبرک عرس سیزدہم شوال قاضی سید اسماعیل  
 اصغہانی بن سید برٹان قدس سرہ قاضی اسماعیل سید تقوی شہار و مرد با وقار بود و امر خدمت قضا بنہد بھر وچ  
 مفوض بایشان بود چون بموجب حضرت شاہیہ بارادہ نذر بار و سلطان پور آن طرف اتفاق افتاد قاضی آمدہ در سلک  
 مردان شاہی مسلک شد و بزرگ فقرا و شاہی ہمسرہ ہر روزی در مجلس شاہیہ ذکر شراب طہور برآمد قال اللہ تعالی  
 و سقوہم بہم شرابا طہورا قاضی از روی تشوق و تمنی سوال کرد کہ آیا این شراب طہور در خارج ہم وجود داشتہ تیا مردان ازین  
 محبت و معرفت است و قی صوری ہم میسر است یا ہمین قابلیت و استعداد را میگویند حضرت شاہیہ تبسم کنان فرمودند  
 بلے در خارج ہم وجود دارد و قی میتوان کرد قاضی عرض کرد کہ سنی در عالم ممکن باشد آنحضرت فرمود کہ خواہد بود امیدوارم  
 کہ جرعہ از ان اغصیب من شود حضرت شاہیہ فرمودند بسیار خوب چند شب بطریق التزام وقت بتجدد پیشربا باشد شاید لطف  
 بیاید قاضی حسب الحکم در آن وقت خاص حاضر میشد و مترصد آن میشد و میثد چون وقت آن رسیدہ بود حضرت شاہیہ  
 شے قطہ از ان در کام قاضی ریختند قاضی میگوید اول سستی آن شراب جان افزون بود کہ اللہ تعالی حوالہ بہشت و دوزخ برین  
 کشوف کرد چون قاضی در سلک خادمان شاہی منسلک شدہ شطہ عمامہ کہ در حالت قضا میداشتند موقوف کردند و نہ  
 حضرت شاہیہ بقاضی فرمودند کہ چہرہ اش را سال شطہ نمی نمایند کہ اولی است قاضی حسب الحکم سال شطہ نمود مردان دانستند  
 کہ ارشاد ارسال شطہ سری خواہد بود بعد یک ہفتہ سلطان محمود بگاہ بخدمت حضرت شاہیہ التماس نمود کہ بسید اسماعیل  
 حکم بشود کہ قضا نامی احمد آباد قبولی نمایند و الانہ شہر ویران خواہد شد حضرت شاہیہ فرمودند کہ چند روز برای مصلحت تمام تقلید  
 قضا نمایند قاضی استغفا نمودند گفتن ہمیت لذہ دیوانگان را دیدہ ام بہ باد شرمہ باز اگر عاقل شوم بہ حضرت  
 شاہیہ فرمودند تا یکید تمام کہ شمار قبول باید کرد و اپا ر شدہ قاضی عرض کرد کہ قبول میکنم بشرطیکہ خدا تعالی این ذوق و  
 حال کہ لا اہل من عنایت کردہ است پیش از برگ بعد ازین عود نماید حضرت شاہیہ ساحتی تال فرمودہ گفتند کہ از حق تعالی



و خواست کرده شد که تراجمین حالت باز کرد و با فقر محشور از دانشا افتد تقالی آورده اند که امامت نمازخانه شریف  
حضرت شاهیه بن قاضی سید اسماعیل کرده بود و در قبر شریف ایشان در شهر احمد آباد در بدو پور واقع است نیز او بترک  
عربیت و ششم ربيع الاول است مولانا محمد صدیقی قدس سره که در سال ده حکایت و شرافین محسودیه  
آورده اند که مولد شریف ایشان ملتان است در لواحق طحطه و در لاهور هم تشریف داشته اند آنجا با جماع کشف  
که است حضرت شاه عالم قدس سره بصالح قطری جام جو که او و پدر او مرید و مستفید در خدمت شریف بوده و فرمودند  
بقایای رسوم جاهلیت از بعضی اتباع شما محو نگیرد و اگر ازین ملک عزم ملک گجرات نمایند چنانچه عزم شما فتح خان صبیح  
خود را بحضرت قطبیه منسوب کرده بود دشمنان نیز نسبت ببن خویش کنید نفع حال و مال باشد چون آن سادات مسند  
گاهی سر از فرمان ایشان نه پیچیده بودند و ستم و طاعت قبول نمود پس آن خود جام خیر الدین و جام صلاح الدین در خدمت  
خلفا شد حضرت شیخ موسوم شیخ عبداللہ گذار شده بود و صبیح در رکاب ایشان متوجه گجرات شد بخاطر عامل شیخ  
بود که دختر جمال بی بی مسلمة بجمال کاح حضرت شاهیه اختصاص یابد اما بجمال سخی پادشاه زده سلطان و شورت امر  
دور از نظر بکثرت شوکت و زور خواہش اینکه برین وسیلہ یکسب ملک موروثی او زبرد و بدایه که لازم بود دعوات کرد  
و بعد در کاح سلطان و شورت امر سلطان احمد دادند و سلطان محمود او را بوجود آمد و صبیح بی بی مکی بحضرت  
شاهیه منسوب شد و از ایشان حضرت شاه بھیک و دو دختر متولد شد و چون میل خاطر حضرت شاهیه طرف بی بی علی بود  
ایشان نیز خنوبه و مودہ حضرت قطبیه قدس سره بعد از ارتحال سلطان محمد و بشیر خود بشرف ارد و ارج حضرت شاهیه  
مباہی شده و سلطان محمود زیر سایہ گرانمایہ تربیت یافتند ملک موروثی گرفت مفصل این محل دعوات سکندری  
مندرج است حضرت شیخ بنی بریت حضرت فناہیہ رسیدہ استان پوس یافتند و اقتباس انوار خود در مخالفت  
بیت الال و اجازت گرفتن و بقرب قطب پور رسید اول کسند بر دریائی سابر تون اختیار کردند و جام نیکو انجام در آنجا  
بنیاد قلعه نهاد که ملک گوٹ اشتہار داشت مزار شیخ جمال بکر کنارہ دریای مذکور است و بر طبق وصیت جام مذکور  
پایان شیخ بفاصلہ چند درج واقع است و قبر بی بی مکی پہلوی پدر جانب غرب چون مقبرہ سادات بخاری در آنوقت  
مقرر شدہ بود و بنابر آن حضرت شاه بھیک قدس سره طرف مشرق پہلوی جام مذکور جد اداری خود مدفون شدند و حلت  
شیخ چہارم شرفی القندہ رو کرد و اولاد و احفاد ایشان در ملتان و گجرات باقیست محمد دوم العالم مولانا  
شیخ نور الدین قدس سره استاد الکمل و مادی بل مولانا شیخ نور الدین ابن حاجی الحرمین شیخ محمد ولادت با سعادت  
ایشان دہم شہر جمادی الاول سنہ یکیز از شہوت و سہ واقعه است از بد و فطرت و آل جبلت داعیہ خدا طلبی و طلب علم

در سر داشتند بتفصای السید من سعد فی لیلین اربعه آثار بزرگی و هدایت و هدایت در زانیه اش هویدا و روشن بود چنانچه کتاب  
گلستان تصنیف شیخ سعدی حجت الله و مفسرین با معانی پیش والده اجدده خود در محبت و فروزانده بودند و اکثر تحصیل علوم  
ظاهری از خواندن مولانا احمد بن آخوند مولانا سلیمان منوره و علم باطنی و فقرات و حدیث از خدمت سید محمد ابوالجود محبوب عالم با تمام  
رسانیده خلافت و ارادت در سلسله هرودی و اجازت و خلافت جمیع سلاسل بجناب داشتند و در علم و بیگانه آفاق بودند  
و نظیر ایشان کم بوده باشد شریک علم مولانا در تمام اطراف و اکناف عالم رسید و مردمان دو فرقه یک از اطراف جوانب رسیده  
در مدینه بادت بخش که محمد اکرم الدین مخاطب شیخ الاسلام خان صدر صوبه احمد آباد که برادر و شاگرد مولانا بود بصرف یک لکشم  
چند هزار روپیهر برای حضرت بنامند سکونت و زریه تحصیل علم از مولانا بمنمود و فراموش نمود وظیف می بود نیز از ان صحبت  
کثیر البرکت ایشان با تمام احوال رسیده بنا بر سر در سنه یک هزار و یک صد و دو و شریک گردیده بنای یک مکانها و زمین با که برست  
می آمد عمارت تیار شد در سنه یک هزار و یکصد و نه عمارت مدرسه با تمام رسید چنانچه اقتباس آیه کریمه *لَا تَجْعَلْ فِی سُبْحَتِکَ عَلَی الشَّوْطِی*  
*بِیْنِیْ وَ بَیْنَهُمْ* سال مذکور میکنند و اکثر عمارات در سنه یک هزار و صد و یازده با تمام رسیده تاریخ آن از عبارت  
مدرسه فیها المدی للعالمین معلوم میگردد و مبلغ یک لکمه و هشت و چهار هزار روپیهر صرف عمارات گردیده موقوف لیوندره  
علم گردید مولانی متعلقه گردید که از این امر در خرج مولانا شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم موقوف بحضرت علم گردید که طی  
در ناسن علم گردید و در دو روپیهر بیکه برای صرف ایستاج طالب علمان مدرسه مقرر موقوف است حاصل آنکه ذات منبر که  
حضرت مولانا نمونه بزرگان پیشین بود افضل و اعلم و اوسع و اجدد وقت بوده اند مصنفات و تالیفات در علم دارند و اکثر کتب  
شرح و شواهی نوشته تذکره تالیفات و تصانیف ایشان یک صد و هفتاد و چند کتب رسیده از آن جمله تفسیر سوره فاتحه و واره  
هزار بیت است و تفسیر سیاره الم قمری شصت هزار بیت است علی بن القیاس کتب دیگر تصانیف مشافه فضل و بلاغت ایشان  
است در سنه هزار و چهل و سبزیار تخرین الشریعین زاده ام الله شرفا و تعظیما مشرف شده بوطن خود در اجرت خود زیارت  
و عبادت و مجاهدت متغول سوی او را و وظایف تقریری هر روز یک ختم قرآن مجید میگرد و در شب دو بار صلوة البسل  
میگذازد و هرگز که بپلوی میگرد و در سنه هزار و پنجاه و سبزیار روز و میخواندند از عمر یازده سالگی تا آخر گاهی العبدی اعتکاف  
فوت نشده و طیفه دیو میباده بی بنام خود قبول نکرده با وجود اسباب ظاهری گاهی زرقه بدست گرفته و عمر شریف  
نود و یک سال کامل شده و در سپهر شنبه بنهم شعبان سنه هزار و صد و پنجاه و پنج بوصول باجلال پیوسته تواریخ و سال  
آنحضرت بسیار مردمان گفته اند و رساله جمع شده از آن جمله فضل و اکمل و ارث اهل بیت است مرقه شریف در حق انقا خود  
متصل مدینه مذکور واقع است و اولاد ایشان پنج پسر و سه دختر بودند اول شیخ محمد صالح قدس سره



شیخ محمد صالح عرف پیر باقرین سره اسم بسمی صالح مادر زاد صاحب علم و حلم و تقوی و سخا بوده مرید و شاگرد و جانشین والد ماجد خود بودند از ابتدا تا انتهایش پدر خود تحصیل علوم ظاهری و باطنی نموده و عمر هفت سالگی تمام قرآن مجید را بتجوید یاد گرفته از بنوده چنانچه محمد اعظم شاه هنگام صعودی این ملک از استماع این معنی بحضور خود طلبیده سورة الرحمن حیفا شنیدند و بسیار خوش و متعجب گردیدند و خلعت نقد و موهن تاجپوش علی پرگنه بمرم گام از جای خود حرکت فرمود و فرمان از حضور طلبیده دادند و دوم مرتبه حسب الطلب سلاطین یکدیگر و محمد فرح سید و دویم و محمد شاه پادشاه بحضور نشاندند هر بار دو هزار روپیہ خرج راه یافته و اعزاز و اکرام و ملازمت با امتیاز حاصل کرده مورد عنایات شایمانه گردیده نقد و خلعت و قیل و حمت شده اکثر امر او و فضلا این یار بر فضیلت و قابلیت ایشان متعجب و متعجب بودند و بر اشل و اقران مقدم و مہم نیستند و حاصل آنکه صلاح و تقوی و خلق و سخا و علم و حلم ایشان مشهور و معروف و نور و انوار و کرامت و کبریا بود و شانزدهم شهر جمادی الثانی یکم از یک صدر و چهل و هفت در شاه جهان آباد سفر و اسبین نمود تا بوقت از آنجا آورده و در مقبره جد بزرگوار ایشان ملا محمد پیش مسجد وفون کردند و بحسب اتفاق تاریخ رحلت ایشان مولانا شیخ نور الدین پدر بزرگوار ایشان بعد وفات ایشان را در خواب دیدند که عرض میکنند که مرا خطاب مرا بخش عنایت شده و همین لفظ تاریخ وصال بهم میشود و نیاز من بخوبی شیرین است هر کس که او را طلب کند من بخوبی شیرین فایده بدین الشا الله تعالی مرا در حال خواب هر چند چون مولانا بعد از بیداری عدد مرا بخش را حساب کند و مطابق یافتند که مراد کثیری و نیازند و بولور عمل می آرند و در و پیر یو میہ تدلیس و تولیت دوازدهم یازدهم که دو صد و بیست و سہ روپیہ از سرکار خزانہ عام بلده احمد آباد که از حضور برای فاختہ ہر ماہ مقرر است داشتند و حسن تہود سرانجام دادند و موضع پنج علم پرگنه احمد آباد بطریق التمنی بنام ایشان را پنج پیر یک ست بہار الحق صدر الحق کن الحق ضا الحق فیض الحق دو دم قاضی محمد نظام الدین خان قاضی نظام الدین خان حافظا قرآن و فاضل و محقق و مدقق در ریاضی دست رس داشتند ہم چیز لایق در الشا و شعر از ہم فائق بودند و بصحبت سلاطین و امرای سیدہ در بر محمد خلعت قبول عنایت گردیده و در سنیک ہزار و یک صد و پنجاہ و یک بمصب قضا بلده احمد آباد از پیشگاه خلافت و جہا انسانی سرفرازی یافتہ راجہ وطن گردیده و در اجرای احکام شریعت غر العدل بالعدل و انصاف و در اعطاف بذل جہد نموده و در سہ ہزار و صد و شصت و سہ تہ جائہ کفار کہ از اندرون شہر در شاہ پور احداث کردہ بودند متصل مسجدی واقع بود و وقت نماز و اذان ناقوس مینواختند و موزن را از دیت میرسانیدہ و با وجود غلبہ کفار بے اعانت صوبہ و ارباب جماعت مسلمین بر آن تہ جائہ نامختہ سمار و منہدم ساخت از استعاضا اینضیہ بادشاہ دین پناہ احمد شاہ بہادر خوش گردیدہ خلعت خاصہ قبول مادہ فرستادہ دوازدهم شہر ذی القعدہ ۱۱۱۱ کیمز از یک صدر و شصت و پنج از عالم فانی بسرایی جاودانی انتقال فرمودند و در پلوہ پیر

طرف شرقی مدفون گردیدند و اول بودند رساله تفضیلت عالم و رساله کمیزان اساعته و تفصیل الفصول و رساله قهوه و رسائل  
دیگر از ایشان یادگار مانده موضع بیاض علمه برگزیده حویلی احمد آباد بموجب فرمان محمد شاهی و نایب موضع علمه برگزیده مذکور بموجب  
پروا بجات حکام بنام متعلقان ایشان مقرر است سوم شیخ محمود و شیخ محمد و شیخ میراجون قابل و لائق در  
عنقوان جوانی لاول پنجم شهر ربیع الاول بر حجت حق پیوسته و لالسا پور پوره موضع صحیح بنام متعلقان مقرر است و قبر در  
مقبره جد ایشان واقع است چهارم شیخ فخرالدین عرف شیخ بزرگ امام و حکم مادر زادان را عقل و فسر است  
بمرتبه کمال داشتند و خط نسخ و فتیل خوب می نوشتند تمام کلام افشار باران نوشته بلکه سیاه رعم یاد می نوشتند پنجم  
ابوالبشر حجاب الدین در سنن گذشته و دختران مولانا نیز حمیده سعیده عقیفه صالحه بوده اند نوشتن احوال بعضی  
بزرگان بخاطر خطور کرد و اول انحصار فرقه سادات بابرکات وارد آیند یارگر و دید سکنه در زید سلسله فرزندان ایشان باقی  
آماندند بمکمل و انساب هر یک با جد باکن در معرض تفسیر در کار دلچیزان احوال هر یک مفصلاً آنچه معلوم شود بنویسند و نگاشته  
می آید اول سادات بخاریه اند از سادات بخاریه در اینجا خانان عالی شان حضرت قطبیه شاهیه و فرزندان ایشان  
اند سواى ایشان دیگری معلوم نه شده و شهرت نیافته چنانچه احوال این سلسله علیهم السلام مذکور شد و دوم قادریه  
فرزندان سید عبدالقادر جیلانی اند سید جمال پختری و سید عبدالجلیل و سید عبدالقادر مشهور و معروف اند و دیگران  
هم خواهند بود سوم سادات شیرازی اند و سادات شیرازی سه دفعه اند یک از سید جعفر شیرازی و فرزندان سید  
کمال الدین شیرازی که در وضع ایشان که عقب مسجد آودینه واقع است سید ابوتراب شیرازی که سلسله و نسب هر یک علیحده است  
چهارم سادات رفاعی از فرزندان سید احمد لیسر رفاعی سید عبدالرحیم که قبر ایشان بیرون قلعه احمد آباد در  
سلطان پور واقع است و فرزندان ایشان شاه علی جمی گام دهنی و غیره آنچه بم سادات مشهور می فرزندان  
سید شرف الدین شهمدی که داماد حضرت مخدوم جهانیان بودند در بروج آسوده اند ششم سادات  
عجید و وسیه از فرزندان شریف ابو بکر عجید روس صاحب حضرموت شریف شیخ عجید روی که در کنده ایشان در  
جوهری واره و فرزندان ایشان در بروج و سورت آسوده اند هفتم سادات ترمذی نسبت از مخدوم سید  
یحیی ترمذی که خلیفه مخدوم جهانیان بوده اند در سواد بروده نزدیک تالاب ماتریه آسوده اند هشتم سادات بکهرتی  
از فرزندان مخدوم سید بکهرتی که خلیفه مخدوم جهانیان بوده اند نهم سادات عربی سید غنیمت و سید یعقوب  
که در بی بی پور آسوده اند و فرزندان ایشان عربی اند سید جمال پختری قادری بن حسین که نسب  
ایشان منتهی میشود به سید عبدالوهاب ولد سید عبدالقادر جیلانی قدس الله سره و والده ماجده از راه هرمزوار و دیار گمشده

و قصبه تهری مضافاً بخبرگسنا و زریه بارشاد خلائق میرداختند سلطان بهادر گجراتی بنابر امری بدو کهن شتافته هنگام مراجعت سید  
 جمال را به فراوان نیازمندی گجرات آورده خانه خائف را برای ایشان بنام نهاده ساکن گردانید و سید را پنج پسر بودند سید  
 امین الله و سید تیم احمد و صوفی و حسین و بدرالدین سید تیم احمد و انشور بود و شغل تجاریس میرداخت پس از انتقال پدر جانشین  
 گشت مرقه سید جمال قریب بدروازه را گنجه در بلده واقع است و از کهنه نه صد و هفتاد و یک هجری رحلت نموده و عرس  
 سید بیت و سیوم شهر شهبان مقرر است سید غیاث الدین ابن سید عبد الجلیل بن عبد الوهاب عرف شاه جی  
 روضه این هر دو بزرگان در خان پور متصل روضه میان قطب الدین شاه ای واقع است و نسب ایشان به سید عبد الجبار  
 ابن سید عبد القادر الجیلانی میر سید غیاث الدین و پدر سید عبد الوهاب مذکور دارد ملک گجرات گوید شهید شده  
 اند و مرقه ایشان در سرسبوی از مضامات احمد آباد واقع است و کشف و کرامات ایشان مشهور است عرس سید  
 غیاث الدین بنیر دهم شهر محرم الحرام و عرس سید عبد الجلیل پسر ایشان سوم شهر مغرب المظفر مقرر است سید  
 قطب الدین ترسیل گجرات بنیره ایشان سید عبد الخالق خانقاه روضه ایشان در جمال پور اندرون شهر واقع است  
 و نسبت ایشان به سید عبد الوهاب پسر سید عبد القادر جیلانی میر سید موضع خان پور و چوار پرگنه دهو لقه باسم  
 عبد الخالق مقرر است و کرباوات شیرازی قدس سرهم اول سید احمد بن سید جعفر که مرقد متبرکه ایشان  
 اندرون حصار شهر پناه نزدیک بدروازه اسلویه واقع است سادات صحیح النسب شیرازی اند جد بزرگ ایشان سید  
 محمود از شیراز انتقال فرموده پسند اقامت گرفتند بنیره ایشان سید جعفر از سید تشریف آورده مدتی چند اقامت داشته  
 فرزند و پسند خود سید احمد روانه شدن بدروازه سابر بودند سید جانشین خود ساخته پسند مراجعت نمودند سید مذکور  
 با وجود علم دیگر علم قرائت کمال رسانیده بود سید احمد جعفر را خوارق اعادات بسیار است و اکابر نیت مایانه ترک و تجربه  
 و زریه و ریاضت های شافیه در دو رکعت نماز پانزده جز قرآن مجید تلاوت میفرمودند و بنا بر زیادتی مشقت  
 از راه شکی متوجه حرمین الشریفین زادگاه امامت بنظم شده و در آنجا بعضی اوقات که طعام را دوست نبود بطریق خفیه ببرگ  
 در نشان اطفا و نائره جوع فرموده قناعت می نمود و لباس فاخره می پوشید و اگر حکام و طایفه مقرر می نمودند قبول  
 نمیکردند هنگامیکه بایون بادشاه گجرات مسلط گجرات مسلط گشت اکثر علماء و مشایخ العصر از احمد آباد بجای دیگر انتقال  
 فرمودند مگر ایشان بامتوسلان خویش اقامت و زریه - هر فردی را دو آوار غله از غیب می رسانیدند و چهل سال علوت  
 اختیار فرموده بحجت جمعه و عیدین بیرون میخرامیدند و صلوات مفروضه موقوفه را به جماعت در خانه مابین درجه ادا میکردند  
 و این در حالت منحو بود و در سر و غلبه و شوق الهی بحکس بر احوال ایشان مطلع شده و در یک فتنه دوازده سال برای تاجرو

و عیدین هم بنیادند و آن واقعه بود که را تا سالها حاکم پیتورا هم نگه رانده چندی از نباتات را با سیری برده  
 بتعلیم هر دو در قفس سپرده بود و ازین بنی سید از خلوت گزیدن و نیت جزم نه دید که تا سلطان گجرات از و انتقام  
 نه کشد پا از خلوت بیرون نه نهند چون سلطان بهادر پتور را فتح کرد ایشان هم در آن ساعت از خلوت بیرون آمدند  
 و یک دفعه سلطان محمود بیکه را در غیر موسم حسب خواهش بموجب اظهار خادم خود ابنه بسیار عنایت کرده بودند چنانچه  
 بمسارده و دو و انبر رسید و ملت سید در شانزدهم صفر سنه نه صد و پهل و چهار روی بنود سید  
 البوتر است شیرازی جد بزرگ ایشان سید شاه قهر در محمد آباد عرف چانپانیه در سال هشت صد و دو و هشت  
 هجری در عهد سلطان محمود بیکه از شیراز آمده سکنا در زید چنانچه مقبره ایشان نیز در آنجا واقع است و ایشان  
 حسب خواهش سلاطین در احمد آباد تشریف آورده پوره آباد ساخته سکونت ورزیدند و از طرف حضرت عرش  
 آشیانی اکبر بادشاه امیر حاج گردیده بحرین الشریفین زادها اقدس شرفا و تعظیما شتافته از آنجا نقش قدم  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آورده چنانچه بالا ذکر شد بتایخ نیز در دهم شهر جمادی الاول در سنه  
 یک هزار و سه هجری از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمودند قبر با گنبد و بارگاه در اساول نوا آباد کرده ایشان  
 واقع است سید کمال الدین شیرازی بن سید شاه میر شیرازی روضه ایشان عقب مسجد آینه در اساول  
 کنه واقع است عرس بیت پنجم شهر بیج الثانی مقرر است ذکر اسوات رفاعی سید عبد الرحیم از نژاد سید  
 احمد کبیر رفاعیست سلطان پوره بیرون دروازه رانی پور آباد کرده ایشان ست قبر در همان پوره واقع است  
 عرس ایشان چهاردهم شهر شوال میشود شاه علی جی گام دهنی قدس سره بنیره سید عبد الرحیم فوجر نقش  
 توحید نسرودی دیوانی وارد بزبان هندی و درویش و منی بر ابر دیوان شیخ مغربی است روضه ایشان در را کهر  
 متصل روضه شاه غری واقع است بارعام ایشان چهاردهم شهر جمادی الاول سال نه صد و هفتاد و سه ملت مقرر است  
 مدت عمر او هفتاد و هفت سال شاه علی جی ناورا فتنه مسه بر سید عبد القادر بن سید مصطفی بن سید  
 علی جی گام دهنی قبر ایشان در همان مقبره واقع است عرس از دهم شهر صفر میشود ذکر اسوات عید و سیه  
 شریف سید عید روی بن سید عبد الله روضه ایشان اندرون شهر احمد آباد در جبهه پوراه واقع است  
 آورده اند که ایشان فروتنی و تواضع بر تبه کمال میداشتند و میفرمودند که اگر کسی پای من می بوسید مرا همچون  
 می آید که گویا در چشم من تیری نماند اگر دست من می بوسید گویا بروی من کیلی میزند و فات ایشان بیت چوبسم  
 شهر رمضان المبارک واقع شده از جمله القاضیه ایشان عقد نبوی مشهور و معروف این دیار است پس ایشان

سید عبد الله دربرج و نیره ایشان سید محمد و سورت آسوده اند سادات شهنشاهی سید  
 مراد شاه شاکر و حضرت سید محمد محبوب الم بودند قبر شریف ایشان در نونا واقع است سادات  
 عویضی سید خوند میر قدس سره بن سید بذا بن سید یعقوب بعیت و خلافت از عم خود سید  
 شادی بن سید یعقوب بن سید محمود کبیر برادر سید بن خنکسوا خلیفه حضرت سلطان الاولیا و المشایخ  
 نظام الدین اولیا قدس سره که از ولایت عجم آمده و در پین آسوده اند آ و رده اند چون حضرت خوند میر در ایام  
 طفولیت شیر میخورد مادرش بی بی حیو تجدد و ضو نموده دو گانه او امیکر دو بدرگاه مناجات میخواست  
 آتی این پسر اگر کی از ستودگان تو باشد رنگا بداری و الا ناک این عزیز زکردان بعد از ان شیر میبرد چون  
 دو نیم ساله شد پدر در گذشت والده اش پرورش میگرد و عموش میبود و ظاهر و باطن آراسته و رسال  
 یازدهم تا یکم مقام خود کرده حلت نمود بعد از ان از رگزار مخالفت عمومی دیگر حسب اشارت محمد دم سید  
 حسین با مادر خود از پیش انتقال نموده در کمار طون اختیار نمودند و اینجا متعال شدند و بخدمت حضرت  
 سید برهان الدین قطب العالم سید رحمت محل نمودند و از شیخ عبد الفتاح نیز تلقین شدند و نعمت  
 یافتند و ایشان از سید علما و الدین و او از سید محمد کیسور از سید خوند میر گفتند منمنی که حال کردم از ان  
 سه تمت نمودم یکی برای خود و یکی برای فرزندان و یکی برای بن گان خدا اگر سلما باشند انیا نمودم آ و رده اند  
 که ملک شبان وزیر سلطان احمد اعتقاد تمام داشت و مقبول نظر گشت به سبب اشغال امور ملک التزام خدمت  
 نتوانست نمود بنا بر ان ملک خوش باش پسر خود را فرمود که هر روز بخدمت سید برو و دعا عرض نما و ز ر  
 بی بی جی مادر سید خوند میر پسر فرمودند که برای مقبره زمین از ملک شبان خواه ایشان ملک خوش باش  
 رسانید که گفت مقبره برای خود ساخته ام اگر پند آید قبول فرمایند حضرت بی بی جی بر پیل سوار شده رفتند  
 و گل آسجاء بونید فرمودند که این جای سنست چون ملک خوشش باش در آنجا گنبدی بنا کرده بود عرض نمود  
 که در ان قبر خود اختیار کنند فرمودند که هر که اول بر حمت حق پیوند و او را در ان گنبد نگه دارند از ادرات اله ملک  
 خوشش باش اول فوت شد و او را در ان گنبد نگه داشتند سید خوند میر بتایخ دهم شهر ربیع الثانی سنه  
 اربع و سبعین و ثمانه بر حمت حق پیوستند در بی بی پوره در مقبره مادر ایشان مدفون اند بی بی جی قدس  
 سره بعیت پسر خود سید خوند میر دارد و نام خانداشته و خطاب از درگاه حق سبحانه یافته و پدر را فیکه  
 از صلب او صاحب تقوی بود و مادر او منسلک نبوت مولانا ضیا است آ و رده اند که صاحب درج و حمت و عفت بود

و لغت از بزرگان داشت چون مشورش در گذشت پسر دینم ساله اندو را پرورش و تربیت نمود چون بکالیت  
رسیدت بر و ایشا کرد و بدست او رسید روزی بدست پدر خود یک اشرفی داد که از بازار جامه خرید کرده  
بیار داد و اشرفی افتاد چون در زمین گریست و اشرفی دید پس هر دو در خاک انداخته بخانه باز آمدند پس  
که جامه پیرا نیار و دیگر گفت اشرفی از دست افتاد چون او را جستم و ویانتم در دل من آمد با و احق دیگری بدست  
سویا بدینا بران هر دو گداشتم فرمودند چون از دست افتاده بودنی الحال پیش من آمد که در طاق و شتم بتاریخ  
چهارم شهر جمادی الثانی رحمت ایزدی پیوست چون وفات سید تیار رخ نهادیم گردید بنا بر آن عرس آنچه  
کردند همان تاریخ شهرت یافته در بی بی پور روضه خود مدفون اند سید یعقوب پتی قدس سره  
بعیت پدر خود سید خوند میر دارد در ایام خورد سالگی که فی الحاصله صحبت با ملاحت داشت ملک محمد انصاری را  
خیال افتاد که بیک نظر منظور سازد سید خوند میر از کشف باطن دریافت و اورا لباس پاکیزه پوشانیده بملک  
سپرد که این بفرزند می شما و ادم حضرت ملک در محبت خود داشتند و علم ظاهری و باطنی او را می آموختند و از  
غایت شفقت خود سبب لقب کردند روزی بر سر عنایت آمده میخواستند که کلاه سر خود به سید یعقوب  
عطا فرمایند ایشان بامو عرض نمودند که این عنایت به برادر من ملک سکین که پسر ملک بود نصیب شود بخانه خود  
رفتند چون سید خوند میر این معنی آگاه شد بر حضور طلبیده سرزانش کردند که من ترا برای کاریکه سپرده بودم  
امروز میسر شد و تو با نمودی چیزی نقد داده فرمودند که میوه خرید کرده بخدمت ملک برو و عرض کنای  
که من آرزو دارم بدان عنایت سرفراز فرمایند چون بخدمت حضرت ملک آمد آرزوی خود اظهار نمود و فرمودند  
ای خوند کار سید این کار تو نیست بلکه از خوند کار بزرگ است و پیش خود طلبیده خدمت ایشا فرمودند و کلاه  
از دست مبارک خود بر سر ایشان گذاشتند و فرمودند که اگر کار دادن و ستدن بدست ما بود  
بفرزند خود ادا میماند و از خانه آبی ام بهر جا که حکم شود ایشا بنایم و هزار شکر که بر تو حکم شد که از فرزند  
عزیز تری آگاه سید یعقوب را سفارش ملک سکین کردند و فرمودند شما از طرف خود بدید ایشان کلاه  
خود بملک سکین دادند و آورده اند و ملفوظ ایشان که فیما بین حضرت شاه عالم و سید یعقوب اتحاد عظیم بود  
هفتاد و بار چنان صحبت واقع شد که هر دو بزرگوار پیر این ازین جدا کرده یکدیگر گریه گرفتند و پیر این ببدل کرده  
پوشیدند و فرمودند که پیر این خلافت می پوشم آورده اند که ایشان به جمیع صفات آراسته بودند امرا  
و ملک و درویشان اهل سلوک و علما و صلحا بخدمت ایشان می آمدند و هر یکی بر مدعا خود فیضی میبردند



و در مجلس سماع حالتها میشد و آنچه از نقد و منسحطه و غیره و بقوالان میدادند و اکثر ما بمندلان در وقت سماع  
مانر میشدند انجاء مرام آنها میشد و میگفت فوت شدن او را فرزند و ویش از موت سخت تر است  
الْقَوْتُ أَكْثَرُ مِنَ الْمَوْتِ که واقع شده مر این دارد بتایخ و ویم شهر ذی القعدة سنه سبع و عشرين و تعالیه  
بر حجت حق پیوستند رئیس المحققین و زبیده الموفقین شیخ وجیه الدین احمد العلوی  
قدس سره بن شیخ نصر الله العلوی که در ذات نجسته صفاتش اکثر فضائل صوری و معنوی فراهم آورد و فرزند  
ایشان نسب شریف را منتهی میگردد و اندک جمعه عزیض ابن امام حماد محمد الجواد قدس سره سید بها و الدین الملکی از  
احمد شاه وجیه الدین مذکور در عهد سلطان محمود ثانی از دیار عرب متوجه هند گشته در محمد آباد و صرف  
چاپنا نیز مسکن توطن و تامل گزیده اولاد بهم رسانید و سلطان وقت نظر بر تقدس ذات پیوسته بمهرامات  
ظاهری و باطنی می پرداخت و در محمد آباد عالم دیگر انتقال فرمود سید عماد الدین از بنابر ایشان بمنصب قضا  
و اجرای احکام شریعت و در قصبه پاتری مموله برگزیده بمرگام با امر سلطانی سپرداخت و ولده حضرت رئیس المحققین  
شاه وجیه الدین و محمد آباد در شهر محرم الحرام سال نه صد و ده اتفاق افتاد چنانچه از لفظ شیخ تاریخ  
ولادت واضح میشود از سال خج و ولادت تاسی و سه سال با کتساب علوم پرداخت تا آخر زندگانی بتدریس  
در محمد آباد اشتغال داشتند و تالیفات و رسائل و حواشی و شرح بر اکثر کتب دینی از ایشان یادگار مانده  
و در مردم ست اول است و خلقی انبوه بخیرت ایشان رسیده مستفیض و مستغنی میگشتند و حالت باطنی  
نیز بر کمال داشته پنج با آمد و رفت نه میکردند و اگر چه ارادت بخیرت شاه قادن چشتی که در پین آسوده  
اندر داشتند اما ارشاد داد شیخ محمد غوث یافته و آداب طریقت تالغ ایشان بوده اند و کار را نزد شیخ  
با تمام رسانید چون شیخ مذکور به احمد آباد آمدند شیخ علی متقی که صاحب ظاهر باطن بودند با جمیع علما بعضی  
سخنان بلند فتوی بر قریب شیخ محمد غوث نوشتند و سلطان وقت فتوی را موقوف بر نوشتن حضرت  
شاه وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه محمد غوث رفتند و دیدن اول شیفته شیخ گشتند و کاغذ  
فتوی پاره کردند و به شیخ علی متقی گفتند که فهم شما بکمال است شیخ نه رسیده و می گفتند که در ظاهر شریعت  
چنان باید کرد که شیخ علی متقی است و در حقیقت آنجا که مرشد ما است و آنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق شده  
این است که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند بکمال رسانیده اند پس از طی بهشتا و بهشت مرسله  
از مرآل زندگانی که از عدد مفهوم میشود مدت عمر بود در سلخ محرم الحرام سال نه صد و نو و بهشت که از شیخ

حبیب الدین تاریخ ارتحال مستفاد میگردد و بوالعالم قدس رحلت فرمودند و در اندرون حصار بلده در خان پور در مکانیکه  
 بدریس بر سر نهادند و تمکن بودند مضجع قرار یافت صادق خان نامی بخدایت ایشان ارادت داشت بجمارت  
 مدرسه و گنبد موقوف گشته و شیخ حمید را از بنائ آن حضرت آب انبار و مسجدی اصدات نموده اولاد اجماع ایشان  
 پیوسته بکعبه کوم و تدریس بمضمون الولد سرلابیه بر وساده وفاده قیام دارند و در خجسته بنیاد و اطراف  
 و دار السور و بریان پور نیز اولاد و احفاد ایشان ساکن اند یا بحری معموله بکینه حویلی و اراضی متفرقه در وجه پادشاه  
 فرزندان بموجب اسناد پادشاهی و مبلغ یک روپیه و چهار آنه شامل لنگه سلطان احمد بانی احمد آباد و وزیر پوری  
 طلبه مساکن صادر و وارد مدرسه مقرر است اکنون بنا بر هرج و مرج این دیار بقوت لایموت محتاج و تقفیه  
 کمال بحال بقیه راه یافته و مزار ایشان مطاف اهل این دیار است و کرسیاوات نور بخشیده  
 نور بخش چون پوری را جو شمسید ایشان سلاله الاولیاء الکرام و اسوة البنیاء العظام سید محمد نور بخش  
 که از سلسله کبرویه علم فاضل می افروخته و خلافت شیخ نجم الدین کبری قدس سره بر دوش سلمات میداشتند  
 صاحب تقاضایم و کشف کرامات در تصوف و تصوف اذائل مقامات بوده و در اصل نشانی شریفش در بلده چون پور  
 و در آن سرزمین بخرقه عادات مشهور در روز ضعیف و ستان میدانش از حد افزون خصوصاً در ضلع و انداز  
 غلغلش کشید از بس سیاحت گذر بطرف احمد آباد افتاد گردیده او که دید بسیاری از اهل شهر و قضبات  
 و قریات ارادتش گزیده چنانچه رعایای پالن پور و آن نواحی و پیر گنه میر گام و منڈل و سیاره بطریق او  
 سلوک دارند و رفته رفته با طراف کشید بسبب که است او ظاهر و هویدا دیدند مریدانش محمد مهدی آخر الزمانش  
 خوانند و اعتقاد مندند که مهدی موعود گویند در آخر الزمان جلوه ظهور خود بهمین نحو است چنانچه این عقیده  
 و مزاج ایشان را سخ گشته و حال آنکه مرشد باین معنی امر نکرده این بدعت مختص مریدانش از سلاطین  
 گجرات سلطان محمود و سلطان مظفر که آخر سلاطین گجرات اند و اعتماد خان وزیر او و شیر خان و سوبی خان  
 فرزادای حکام پالن پور این طریق اختیار نمودند که این مهدی مقرر بوده اند و اکثر اهل حرفه این شهر  
 بهمین طریق عقیده دارند سید راجو و غیره سادات از امالی نواح پالن پور در زمانیکه سلطان اورنگزیب  
 بهادر بعد سلطنت پدر و الا قدر خود شاهجهان بادشاه غازی حکومت صوبه گجرات داشتند و در ملک  
 ملازمان سرکار و الا منتظم بودند و در جلقه قریب بکمال پیدا کرده بودند و در آن زمان بیار بادل نوبه و التفات  
 درباره ایشان فرمودی بهم سخن سرفراز میداشت روزی بتقریبی پیش بزرگان محفل محبت شکل بر زمان



قدس گذشت که سید راجو و بزرگ و صاحب شجاعت است بعضی از اکابر محفل قدسی که واقف عقیده او بودند  
 معروض داشتند که ایشان فاسد است طایفه مهدویه دارند و میگویند مهدی موعود آمد و رفت و چون  
 عقیده اهل اسلام آن است که بعد از ظهور حضرت آخر الزمان توبه قبول نیست پس اینها بعد از نماز و عاصی حاجت  
 نمیخواهند در شاهزاده فرمود که بتقریبی در مجلس مسلی امتحان بایند و وقتی که سید راجو و غیره سادات  
 همراهی شرف باریافتند در مجلس مقدس ذکر حضرت صاحب الامر مهدی آخر الزمان در میان آمد کسی موافق  
 اسلام پاسخ گذارست رسید راجو گفت که مهدی موعود آمد و رفت و دیگری آید حضرت شاهزاده بفضلا  
 متوجه گشته فرمود که درین باب چه میفرمایند عرض کردند که در کتب مسطور است که دجالان متعدد بوده اند  
 که در دنیا خرج کردند و کشته شدند آنهارا مهدی خواندند اگر باین عقیده مهدی گویند درست است  
 والا آن مهدی موعود که در آخر الزمان جلوه ظهور دهد اما دیت در باب او وارد گشته یکی از علامات  
 قیامت است و در آن وقت ظهور خواهد شد و اینها که سید محمد نور بخش را مهدی میگویند بجهت دلیل  
 و برهان سید راجو جواب داد که دلیل یا شمشیر قاطع است بحکم پیرانا آنکه سخن بدشتی و انتزاع کشید  
 شاهزاده مجلس موقوف فرمود ایشان را حضرت که در لبد چندین اولو کوری بر طرف کرد و سید مع سهریانش از  
 شهر برآمده نزدیک گلاب باغ فرود آمد روز دیگر با خود اندیشیدند که بدین خواری بر طرف شده از اینجا  
 روانه شدن از این حمیت و غیرت و کیش و مذهب بالغایت بعید است می باید حیران و اقوام نور بخش  
 را از اطراف و اکناف طلب داشتند جنگ عظیم نمایم پس نوشته ما بطرف پالن پور و غیره دیهات فرستادند  
 و با اهل شهر نیز که از آن قوم بود اعلام کردند بعضی که نزدیک بودند از حرفه و سپاه و غیره اجماع کردند  
 شاهزاده ازین معنی خبر یافته بموجب بدیت حشر شمشیر فتن مهیسل و پویش را شاید گزشتن  
 به پیل ۴۰ فضلا را طلب کرده فرمود که درین باب در حق این گروه چه طور سلوک باید کرد معروض داشتند  
 این گروه اهل بدعت اند و واجب القتل نیستن اول ایشان را اعلام باید کرد که از اینجا کوچ نمایند و بمکان  
 خود بروند اگر بر تفرود و ضلالت مصر باشند قتال بایند نمود درین صورت یسانی از سر کار و الامع اسلام  
 قاضی روانه شد و حکم کرد که چون شما نوکری بر طرف نموده لازم است که از اینجا کوچ نمایند که بودن و توقف  
 مصلحت ندارد جواب نه دادند و بر نخواستند باز مستبصری از سر کار و الارفته گفت حکم شاهزاده است  
 بروند و ناحق توقف شما موجب غضب سلطانی خواهد بود و تدارک آن نتوانید کرد و اظهار کردند که حکم

پیر است و دیگر منظور نیست عرق حمیت سلطانی بحکمت در آمده محصلان شنیدید برگماشت که ملنا بهای خیمه برید  
 بجبر بر خیزانند و فوج قلیله متعاقب ایشان کرد اگر از روی نخوت بجنگ برخیزند قتال نمایند چون محصلان  
 ملنا بهای رسیدند شمشیر کشی بمیان آمد فوجیکه مستعین بود بجنگ پیوست درین وقت خبر به شاهزاده رسید فوج  
 دیگر از اندرون فرستاد که یک یک آن ضلالت پیشگیان را بکشتند چون از دور کام ایشان را رسیده  
 مردم عوام که با چوب دستی فراهم شده بودند از بیم جان گریخته کنار گیشند و سید را جو و همراهیانش  
 یک یک مقتول شده و سفر عدم گزیدند و در عقائد این قوم به شهادت فائز گشته را جو شمسید مشهور  
 درین شهر قوم اهل حرفه از ملا جان و پای کران و دوسمه کران و شیر فروشان اکثری همدوی اندر پالن پوید  
 و دهر لقه و میرم گام و دساره و مندل نگلی باین عقیده را رخ و این قوم را نور بخشی گویند و البسیا جابل از علم  
 حدیث و فقه خبر ندارند سواي نزع کاری نه بانکه مباحثه بجنگ برخیزند و السلام علی من اتبع الهدی  
 ذکر سلسله نبرگان چشتیه که درین دیار از اطراف تشریف آورده سکنا ورزیده و اینجا آسوده  
 اند شاه بارک الله چشتی مرید و خلیفه حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا اند مقبره  
 ایشان بیرون دروازه ایدریه نزدیک پوره حاجی واقع است چون حضرت شاه عالم را از جناب اقدس  
 آلی خطاب شاه عالم عنایت شد و جناب مقدس سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمودند که حق تعالی  
 ترا بشاه عالم مخاطب ساخت ایشان عرض کردند که من چون اظهار این معنی کنم فرمودند که ترا پیش پدر و پسر  
 خود قطب عالم باید رفت و ترا پیش شاه بارک الله چشتی میفرستند ظهور خطاب از آنجا خواهد بود القصه  
 حضرت شاهیه رفتند بهین نظر حضرت شاهیه تبسم کنان فرمودند که بیایب شاه عالم شمارا پیش  
 شاه بارک الله باید رفت و حضرت فرمودند حضرت شاهیه حسب الحکم پیش شاه بارک الله رفتند  
 چون شاه بارک الله دران وقت بجا آوردن دیوار ششول و مریدان گل خواست میسرسانیدند حضرت  
 شاهیه نیز بر سر خود برار سید گل برداشته بودند شاه بارک الله چون حال بدین منوال دیدند  
 فرمودند بیایید شاه عالم شمارا پیش شاهیه می زید آن سید را گرفته بجا بردند و از دیوار فرود آمده بجان  
 برادر خود شاه عطار الله که برادر خود بودند رفتند دیدند دیگر برادر لوبیا دربار است برداشته آوردند و بخت  
 شاهیه عنایت نمودند و بخدام خود گفتند که همراه شاهیه بروید و جانیکه بشنودید که از آسمان و ما فیها  
 وزمین و ما علیها مستکمل حکایت عالم شنود برگردید حضرت شاهیه و لوبیا بر سر گرفته متوجه خدمت حضرت

قطبیہ شہزادہ در راہ چون بسہ دروازہ احمد آباد کہ در بازار واقع است رسیدند و آنجا دہل گنگ گنگ بولہر  
بود و دہل ہندو گنگائی سیکر و چون بنزدیک اور رسیدند حق تعالی اورا پادربان و گوش چشم رحمت فرمود  
کہ ایستادہ شدہ شاہ عالم سیگفت و مردم دیگر و در دوکان و آسمان و زمین و مخلوقات دیگر سگشاہ عالم  
شاہ عالم شدہ حضرت شاہیہ رو بہ خادم مخدوم شاہ بارک اندک کردہ فرمودند کہ حال شما بر گردید کہ حکم بر شما  
تا ہمین جا بود و خدام برگشتند و حضرت شاہیہ بخدمت قطبیہ رسیدہ ماجرای عرض کرد و دیگر لو میا از نظر  
گذرانیدند و مثل شکوہ کہ چشتیوں نے پگانی نے بجا لیون نے کھائی یعنی چشتیان بخت نہ بخاریان  
خود نہ صلش این است حضرت موسی سہماک مشہور آنست کہ سلسلہ چشتیہ واردات دارند  
و در دست چورہا می پوشند و ہمراہ طائفہ رقاصان و سرودگویان می گشتند باین لباس خود را پوشیدہ  
میداشتند در رومناٹ شاہی مسطور است میان موسی درویش مشہور بہ سہماک در سواد آسمان بود  
ساکن بودند و ہمیشہ در دست چورہا می پوشند و زیکہ اہل ایشان رسید حضرت شاہیہ دام جلالہ را  
مکشوف شد بخلیفہ خاص حضرت میان مخدوم فرمودند کہ میان موسی سہماک گذشتہ اندہ شما بلبر وید  
و شرکیہ کفین و تدفین ایشان شود و خبردار ید بود کہ کسے چورہای ایشان دو نہ کند و بمقتضائی  
کما لقیون تموتون بجاک سپارند انتہا او چنانچہ خود را در ایام حیات در لباس زنانہ پنهان میداشتند  
بعمرات ہم قبر ایشان نامتین و ناشخص است از جمہ چهار قبر کہ در محوطہ از ایشان طرف باغ شاہی واقع است  
کہ ہر چہا ربیک صورت اند معلوم نہ میشود کہ قبر ایشان کدام است و اندک علم با سرارہ عرس شریف دہسم  
رجب المرجب میشود شیخ حسن محمد چشتی قاری سرہ فضائل کمالات الکتاب ابو صالح شیخ  
محمد المعروف بہ شیخ حسن محمد ابن شیخ احمد المعروف بہ شیخ میان جی ابن شیخ نصیر الدین در علم ظاہر  
و باطن بگمانہ روزگار بودند و عمر پرخ یاشش سالگی خلافت واردات از حضرت شیخ جمال الدین قدس سرہ یافتہ  
و از شیخ محمد علی ابن نور بخش کہ صاحب تقوی و ورع بود در اجنا غیب از امنی و حال و استقبال میگفت  
خلافت سلسلہ قادریہ نور بخشیہ و طیفوریہ و دیگر سلاسل یافتہ و تعلیم قرآن مجید از سورہ تکوین تا آخر و خدمت  
ایشان نمودہ و بعد بلوغ از خدمت والد ماجد خود نیز خلافت گرفتہ صالح مادر زاد بود و بحضور پدر شہرہ  
آفاق گشتہ و در عمر سن مردمان معتقد بودند سلطان محمود شہید و امرا یان دیگر بخدمت شیخ اعتقاد  
تمام داشتند چنانچہ مذکور اساورہ وغیرہ چہار دہ موضع و خلیفہ شیخ مقرر کردہ بود شاہ پور کہ بیزن دروازہ

چگونه کن الملک نیز در تصرف شیخ مقرر کرده بود بکمال باطنی دولت و ثروت ظاهری بسیار داشتند و خرج اعمد اس  
بزرگان و طعام در ویشان بر وجه استیفا میکردند مع هذا پس انداز و جمع میشد و مسجد کلان که اندرون شهر متصل  
در وازه شاه پور واقع است بنا نموده شیخ است و مدت هشت نه سال تیار شده و مبلغ لکهر و پیر بران خرچ  
گردیده درین بمن تغییر تبدیل سلطنت گردید و متاع و اسباب شیخ بتاریخ رفت بعضی از دیوار و مینا را ناقص  
مانده تاریخ بنای مسجد که در سنگ کنده کرده طرف چپ محراب میانه نصب کرده امینت بهیت

قطب زاده شیخ حسن ساخت مسجد	کابن کنف اهل عبادت دعاء شیخ
چون شیخ این رفیع مکان را بنا نمود	تاریخ سال روز قنات بنای شیخ

لفظ بنای شیخ تاریخ است و تفسیر محمدی که متضمن بطلا بیات است تصنیف شیخ و قبول علما افتاد و تفسیر  
بیضای نیز حاشیه نوشته و حواشی و مصنفات دیگر هم دارند چهل و یک سال بر سر داشت و ممکن بودند بهیت  
و هفت سال بحضور پدر و چارده بعد وفات ایشان و تولد در سنه نه صد و بیست و سه و وفات بهیت و ششم  
شهر ذی القعدة روز شنبه سنه نه صد و هشت و پنج و شش و نه سال و ششش فرزند داشته  
چهار پسر و دو دختر شیخ کمال محمد بعد از پدر بر سر جاده نشستند بر تریه قطبیه رسیده و شیخ قطب محطوف بر مان پور  
سکونت ورزیده بدراجا بمرحمت حق پیوسته قبر نزدیک روضه شیخ باجن واقع است و شیخ محمد صالح و دختران  
بنی خدیجه و بنی بی عا شریف اچھی مان که نهایت صالح مستقیم و صاحب کشف و کرامات و همیشه بزرگو تلاوت  
قرآن مجید مشغول بود میان شیخ محمد شیشی قدس سره قطب زمان و مقتدای الی عرفان شمس الدین ابوالخیر  
شیخ محمد شیشی از عجائب قدرت الهی بوده و خوارق ایشان بطور رسید از حد تصور افزون و بیرون است و  
تولد ایشان در سال نه صد و پنجاه و ششش واقع است چنانچه تاریخ آن از لفظ شیخ نوی مستفاد میشود تحصیل  
علوم ظاهری و باطنی و استفاده غیر از پدر خود از پیرجی با کمر فتنه و بعد از فوت پدر حل مشکلات از روح پدر خود در  
خواب میکرد و با حضرت سید جمال ماه عالم ملاقات نمود سید بهیظم و تکریم پیش آمده فرمودند که خلقتی کثیر  
از ایشان منتفع خواهد شد و نام ولایت ایشان در اطراف و انکاف عالم خواهد رفت و صاحب تصانیف طریقه  
صوفیه خواهند گشت و قول و فعل حجت اهل سلوک خواهد گردید چون بعد از پدر بر سر جاده نشستند فقر ظاهری  
نمود و بعضی از مردان و مستقدان التماس نمودند که اسانید و طائف که ارباب دشانان کجرات بابا و اجداد حضرت  
داده بودند اگر عنایت شود به سلطان جلال الدین اکبر پادشاه نموده صورت استخلاص آن کرده شود تا قوت مایان

بسبب ولایت بسیر کرد و باعث اطمینان خاطر گرد و فرمودند فقیران را چه حاجت است که باز منت با دشامان مجازی بکنند  
 بادشاه حقیقی که در ذاق بهرگاه است هر چند درین باب بدر و جسد کردند اما قبول نکرد و آخرش آسائید که کور را در  
 حوض خالقاه خود شسته انداختند چون فقر ظاهری و عداوت سعادان روی نمود از شهر برآمده برگشتار  
 دریای سابر بر درجی ملک مقصود خلوت اختیار نموده بودند و برای نماز جمعه در شهر خالقاه خود می آمدند  
 گاهی تا پهل روزهای ناخوش خود میبودند تا چند سال بهین منظر گذرانیدند و او کار و اشتغال با تمام رسانیدند بعد از  
 چند سال که خوارق و کرامات بظهور آمد و مردمان هر یک و معتقد شدند در شهر سکونت ورزیدند و بدین و تلقین  
 مشغول شدند اکثر اوقات در مجلس اعراض بزرگان و غیره سماع بدون مزامیری شنیدند و وقت سماع  
 عجب التی روی داد و آب از چشم جاری میشد آورده اند که حضرت شیخ با تعلق آواز داد که خدمت قطب  
 بشر طمحل و اظهار تمام توقیر کردیم ازین اشارت پریشانتان تا سه روز است و مدیوش شدند بعد از سه روز خلعت  
 قطبیت عطا شد و همان روز در شهر مشهور است که شیخ محمد قطب زمان است چنانچه بتاریخ نسبت و ششم  
 رمضان المبارک سنه یک هزار و دو حضرت شیخ بخادم خود ولی نام فرمودند قدری نبات آورده وقت  
 نماز فجر حاضر باش و قتی که اشاره شود به تشریف بهی چنانچه نسبت و هفتم شریف عبدالقادر بن حضرت  
 شریف شیخ عید روی که روضه ایشان در جوهری واره واقع است آمده با حضرت شیخ محرم ملاقات کرده نماز  
 صبح خوانده بعد از فراغ ذکر و فاتحه بپیمیش آمده با شیخ مصافحه کرده فرمودند که قطبیت مبارک باشد و از  
 بهر طرف آواز می آمد که شیخ قطب بعد از آن تبرک دادند و تشریف آن تبرک را به هم حضار داده وقت  
 چاشت عرض شده بخانه خود تشریف بردند آورده که وقتی حضرت شیخ برای زیارت خواجه نصیر الدین چراغ  
 دہلوی بزرگان دلبه تشریف برده بودند روزی برای زیارت حضرت شیخ نصیر الحق والدین بر رفتند در آنوقت  
 کسی از مجاوران حضرت حاضر نگیند بنود شیخ خادمان خود را هم بیرون گذاشتند و خود اندرون گنبد درآمدند  
 یک مرتبه قبر حضرت خواجه که از یک تو سنگ بود از میان شکافته شد و حضرت شیخ در میان قبر درآمد یک  
 خادمی دزدیده گاه میگرد و از خیال خبر یافته بدیگران اطلاع داد همه خادمان آمده در گنبد ستیر و تفکرات وانه  
 و شیخ تا دو ساعت اندرون قبر بودند بعد از آن درآمدند در آنوقت چهره مبارک شیخ شل آفتاب  
 و ما تهاب تا بان و در خشان بود این خبر در دیار دہلی مشهور و معروف است و تا حال شکافت در میان  
 سنگ قبر که اصل یک تخت بود نمایانست و چون این خبر در دہلی آشتما یافت خوانین آنجا این ماجرا

بجناب جهانگیر بادشاه که در آنوقت دراجیم بودند و مردود داشتند که همچون بزرگی وارد این دیار گشته است بادشاه  
از استماع این سخنی فرزانی فرستاد که هر گاه که برای زیارت حضرت خواجہ حسین الدین علیہ الرحمہ تشریف خواہند آورد  
و بدر قریح راه داده اینجا رسانیده بگویند که با ملاقات بکنند چون آنجا رسیدند بعد از فراغ فاتحہ وقت مراجعت  
بابادشاه ملاقات کرده همان روز مرض شد و در چند بادشاه برای مطالب دیگر گفته فرستاد لیکن ایشان قبول  
نکردند و ملک و یک که بنام فرزند ان ایشان بود مقرر کنانیدند آوردند و سینه بکینزار و میت و هفت جهانگیر  
بادشاه بہ احمد آباد تشریف آورد و بواسطہ سید احمد قادری استدعای ملاقات شیخ کرده روزی شیخ  
برای دیدن بادشاه آمدند و آنوقت بادشاه تماشای شیران میکرد و ندک یک شیر را که در و پنجرہ را شکستہ برآمد و کس  
گر بخینہ کنار گرفته و شیخ همان جا ایستاده بود و ندک شیر شل سگ آمدہ سر برپائی شیخ گذاشتہ می بینانید  
وفات ایشان وقت چاشت بود و یکشنبہ بیست و نهم شہر ربیع الاول سنہ یک ہزار واقع شدہ در خانقاہ خود  
متصل قبر بدر پطرس شرق مدفون شدند تاریخ وفات ازین مصرع مستفاد میشود مصرع و صل حق محمد حشمتی +  
شیخ را چہار سپہر بود و نداول شیخ حسن محمد ہمیشہ دعا میکردند کہ حق تعالی بسلاست ایمان را پیش از پدر بردارد کہ مرا  
طاقت برداشت دوری ایشان نیست و نخواہد بود چون خبر وصال حضرت شیخ بہ ایشان رسید ہیوش شدہ  
افتادند و روز سیوم جان بحق تسلیم کردند سپہر دوم شیخ محمود و محبوب ترین فرزندان حضرت و گوشہ نشین بودند و پنج  
جای آمد و رفت میکردند و در سال ششم اربع الثانی وفات یافتند سپہر سوم شیخ سراج الدین محمد مر از  
ومار المہام حضرت بودند و محبوب و صیت پدر برادرزادہ خود شیخ یحیی را با نشین پدر خود کردہ خود بر سجادہ  
دہشتہ تاریخ ہفتم سال کینار و پنجاہ انتقال نمود سپہر چہارم شیخ عزیز الدین اما ایشان را پرورش و تربیت  
از شیخ سراج الدین بود و میان شیخ یحیی حشمتی قدس سرہ رئیس المشایخ والا ولیان زبۃ الاتقیاء شیخ  
الحرمین و زائر البابین شیخ محی الدین ابویوسف یحیی الحشمتی ابن شیخ محمود بن شیخ محمد حشمتی ذات مبارک ایشان  
حجت بودند بر مشایخ سلف بلکہ در تقوین ہم مثل ایشان ہم ہنودہ باشند ولادت با سادات ایشان در چہر شنبہ  
بیستم ماہ رمضان المبارک سنہ کینار و درہ بودہ و در عمر بیست سالگی از تحصیل علوم ظاہری و باطنی و خدمت  
جد تشریف خود فارغ شد و کسب بالہن بکمال رسانیدہ بود و حافظ قرآن تشریف ہم بود بحضور خود چند مدت  
لو کہ سیف خان و مرزا عیسی ترخان گردیدہ اما درع و تقوی و راجحانیز از دست ننیداد چنانچہ در ملک گیری سوت  
روزی بروہی تاختہ بودند و ہمہ لشکریان دانہ و کاہ از دہیا آوردہ خود ہم بخوردند و اسبان را بخورانیدند ایشان



لکام سپهر فتنه یک کناره نشسته بودند رفقا هر چند بجز شدند که شما هم بخوبی و اسب را هم بربای سوای این جفا  
 میسر نخواهد آمد لیکن ایشان قبول نکردند همین طور که سینه بخواب رفتند تاگاه شخصی از غیب پیدایشند در یک دست  
 رول که در آن خزئی که از روعن و سیده میسازنده بود و در دست دیگر شتاره کاه حواله ایشان کرد و چون پانچ  
 ایشان واسپ سپهر شدند معلوم شد که آن شخص مخفی سر بود چون بعد از مدت مدیدی نداشتند  
 آمد و رفت ترک کرده گوشه گیری و عزت اختیار کرد و هیچ جا نمیزفتند چنانچه محمد اورنگ گریب بادشاه هنگام خواب  
 ششم ملک نظام استاد خود را بخد مت شیخ فرستاده است دعای ملاقات کرد و شیخ جواب گفته فرستادند  
 که طلب از ملاقات درویشان دعای ایشان است و فقیر اینجا دعا خواهد کرد و اگر اقتضا کرد او بوالا و صاحب است  
 خواهد آمد اما دعاییک از خوشی دل باشد نخواهد شد آنشخص بادشاه بخد مت شیخ آمده ملاقات کردند و محفل بط  
 شدند و عرض کردند در آنچه علودین محمدی سلمه افند علیه آله وسلم باشد فرمایند حضرت شیخ گفتند انشا الله  
 تعالی همین تتم خواهد شد چنانچه از زبان شیخ برآمده بود همان شتم شد که ایشان بادشاه شدند و حمایت دین محمدی  
 سلمه افند علیه آله وسلم بواقعی بعمل آوردند بعد از آن در ایام شانزدگی در هر سال دو صدر و پیه پنجیت  
 شیخ میفرستادند و بعد از آن قمر سلطنت هر سال هزار روپیه نقد و دستار و خرمی و کمر و کتوب بدست خود میفرستادند  
 و حضرت شیخ را بیل طرف مولود و سرودنی هزار میر لسیا بود چنانچه معمول خاندان چشتیه است در اعراض و مجالس  
 بزرگان همیشه مولود و سرود میشد چون تقیید بادشاه درین امر بسیار بود و از باقر محتسب از هم مولود خوانان  
 و سرودگویان مجملکا گرفته که پانچ جامه مولود بخوانند و سرود گویند این معنی در آنوقت از همه جا موقوف شده  
 گرد خالقاه شیخ که مولودی میشد این معنی بحتسب و دیگر مردمان راناشاق می آمد چنانچه یک روز محتسب قرار کرده  
 که مولود خوانان را از خالقاه شیخ گرفته بسیار دو تنبیه و تادیب نماید باراده فاسد آمده بجای میر عرب نشسته چون  
 این خبر پیش رسید ایشان مریدان خود را فرمودند که همه مسلح شده مستعد بشینید اگر محتسب اراده فاسد این  
 طرف نماید بزنید و خود هم پنجه گرفته نشستند چون این خبر بمیر عرب و محتسب رسید میر عرب گفت اول  
 سن رفته شیخ را بغنما تم اگر قبول کند نه با و الا شما و انبید و کار شما چنانچه میر عرب بخد مت شیخ آمده اظهار کرد و محتسب  
 باین اراده آمده است که از امتراست که چند روز ازین امر موقوف باشد و حکم بادشاه طلبیده اجرا خواهند  
 فرمود شیخ از استماع این معنی بسیار برهم شده فرمودند که سبب بادشاه منم هر که را می خواهم بر تخت  
 می نشانم برو محتسب را بگو که زود بیاید میر عرب برخواست و آمده و اجرایش محتسب اظهار نمود و گفت الحال

یہ سب چیزیں نہایت خود بخود بر خاستہ خود آمد شیخ ابن ابراہیم و ہنگامہ و فساد چن بالوشتہ پیش بادشاہ بمعرفت  
 شیخ عبد اللہ سپر شیخ نظام فرستاد اما عبد اللہ فریاد گزار گذر ساخت معین شیخ خطوط بہ بادشاہ فرسیدند  
 آخر شیخ خط بمعرفت سید علی غنوی خان فرستاد ایشان بخیریت بادشاہ گذرانیدند بادشاہ خط را بوسہ داد  
 بر سر گذار شدہ معذرت بسیار کرد چہا خطوط کی بنام راجہ جسونت سنگہ کرد آ نوقت ناظم اینجا بود و یکی بنام نکائی  
 محمد شریف و یکی بنام نظام الدین احمد دیوان و یکی بنام میر بہا و الدین بخشی فرستاد کہ مرزا باقر محتسب التبا کیلید  
 تمام منہ نماین کہ بار دیگر گردان افعال نگردد و دوسلہ مختلف فیہ احتساب نہ نمایند و ہر چہا راجہ نیست شیخ رفتہ  
 معذرت این امر از طرف نامائند و یک ہزار روپیہ و چہا تولہ بخیریت شیخ بلذرائد چہا پنچہ ہر چہا شخص بموجب  
 حکم بادشاہ محتسب را بر جزو منع نمودہ بخیریت شیخ آہرہ معذرت و مرسولہ را گذرانیدند بعد از ان چہا کس برائے  
 مولود و سماع فراجم پچ کس نہ شدہ حضرت شیخ دو مرتبہ بحرین الشریفین رفتہ چون مرتبہ اول والدہ ایشان  
 ہرگز رضائہ میداد کہ اگر وقت این منعیغہ رسد کہ ام کس تکفین و تدفین خواہد کرد و برادرشما شیخ فرید بہم اینجا حاضر نیست  
 طرف دکن رفتہ بہر قسم شیخ والدہ را راضی کردہ بقرار آنکہ ماہر و برادر و دوزاریات حرمین الشریفین سعادت  
 حاصل نمودہ خواہیم رسید چہا پنچہ بموجب قرار ادای حج نمودہ ہزیرات نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم  
 مشرف شدہ بخیریت والدہ رسیدند بعد واقعہ والدہ ماجدہ خود اشتیاق زیارت حرمین الشریفین غالب شدہ  
 بارادہ توطن این دیار بی اطلاع مردم پای برآب نمودہ در کھاریہ سیو لانا فرود آمدند اکثر مردمان شہر  
 برای وواع وخصت بخیریت شیخ آمدند عبد الواحد بوسہ کہ فضیلت ظاہری داشت و در صلاح و تقوی  
 مشہور و مثل خود پہنچ کیے را نمی انگاشت و با فرقہ صوفیہ خصوصاً اہل سماع انکار و عداوت کلی میداشت  
 چون حضرت شیخ در ان نزدیکی تشریف فرمودند توابعان عبد الواحد گفتند کہ شیخ بکہ معظمہ میر وند و در چہا  
 فرود آمدہ اند برای دیدن ایشان باید رفت چون او سنکر سماع بلود و شیخ اکثر مولود و سماع میشنیدند گفت برای  
 ملاقات ایشان چہ بروم ایشان غین غین میشنوند مولود و سماع را بہ این لفظا داکر دو نظر بر ظاہری علم و سہ  
 شیخی میخواستند برای دیدن او بروند و درین اثنا خادمان آمدہ عرض کردند کہ فلائی ہچون سخنان گفتہ است  
 شیخ ملاقات او موقوف نمودہ و غضب آمدہ فرمودند کہ این مردک خود غین غین خواہد کرد چہا پنچہ ہمان روز  
 وقت نماز مغرب عبد الواحد فریاد را امت نمودہ شروع و فرات کرد و چون بلفظا غیر المنضوب رسید غین غین  
 کردن گرفت ہر چہا خود را کرد آورد تا غیر المنضوب گویند توانست خواند آخر الام نماز را ترک دادہ دیگر را بجای خود



لقب نموده از ان بانبر و فقیه که است کردی همین زمین همین کرده لفظ غیر المنسوب بر زبان آمدی اما در نماز هرگز نیت  
 خواندن تا آخر عمر همین حالت داشت این حکایت بجای تو اتر رسید و در میان خواص عوام مشهور و معروف است  
 چون از اینجا روانه شده به بندر سورت رسیدند مردمان مذکور کردند که در جهاز برای بول و غلات و صنوبرج  
 بسیار میشود شیخ فرمودند چرا همچون کند که احتیاج این چیزها بشود چون شیخ بر جهاز سوار شد سوای قهوه  
 هیچ چیز نمی خورد و خواب و بول و غلات هم نکردند از صنوبرج که سوار شده بودند سجده رسیدند در میان راه  
 چهل روز گذشته بود این خرق عادات شیخ مشهور است بسبب این که منظم در سینه نور اقامت فریاد  
 یک سال در یک سال در مدینه میماند تا چهارده سال بدانجا گذرانیدند و وفات شیخ در سجده نماز و نیک شنبه  
 تاریخ بیست و نهم شهر فرسنه یکم از یکصد و یک است قبر شریف متصل قبر حضرت عثمان فی الزین و در مدینه منوره شریف  
 بود و یک سال شد نسل ایشان باقیست شیخ علی متقی قدس سره این شیخ ابو محمد این تیج حسن ابن شیخ راجا  
 از فرزندان حضرت سلمان فارسی و مرید و خلیفه حضرت شیخ محمد چشتی که بالا مذکور شده در ورع و تقوی نظیر  
 نه داشتند از خانه یکسک طعام میخوردند و اگر از خانه شیخ خود بعضی اوقات برای زیارت شیخ که رفتن میخوردند همیشه  
 قوت ایشان باین طریق بود که تره فروشان بر کنار دریای سابر کار می شستند آنچه ناکاره بود می انداختند  
 ایشان تره ناکاره را در یک گلی چنن و میخوردند و فضیلت تمام داشتند بعضی لقانین هم دارند خوارق عادات  
 ایشان مشهور است و در آخر ایام او پانزده بودند و طاقت مشی نداشتند بتایخ یا در هم شهر حجب المرحوبه  
 یکم از چهل ازین عالم انتقال نمودند گنبد قبر ایشان در اسال که منتهی مقابل روضه حضرت شاه حسین قدس سره واقع  
 است مخدوم شیخ عزیر الله قدس سره مشهور بتوکل علی الله بودند صاحب کشف و کرامات  
 و خوارق عادات بوده و اکثر فرزندان ایشان صاحب علم ظاهر و باطن بوده اند قبر ایشان در مدینه پور واقعست  
 وفات بیست و دوم شهر صفر المظفر مخدوم شیخ رحمة الله قدس سره ابن شیخ عزیر الله مذکور بود یعنی  
 اند صاحب ورع و تقوی بود سلطان محمود بیک که مرید ایشان بود در روضه ایشان در سجده که با ذکرده ایشان بود  
 واقع است عرس بیست و ششم جمادی الثانی مقرر است خود مشغول بی قدس سره از فرزندان شیخ  
 مخدوم رفیع الله ابن شیخ سید الله بن شیخ عزیر الله المتوکل علی الله بودند و در نسبت خاله شیخ محمد چشتی اند  
 عابد و زان و عارفه آن بود عمری دراز یافت چون جهانگیر بادشاه در سنه یکم از بیست و یکم احمد آباد آمده خواست  
 تابی بی را طلبیده ملاقات نماید بی جواب داد که ما مستورات گوشه نشین ایم ما را ملاقات با دشمنان چه کار

اگر دعای خواهند غائبان دعا کنم بادشاه معذور داشت و محقق شد قبر شریف ایشان در نصیر آباد نزدیک روضه مخدوم  
 عطارد ولد شیخ نصر الله حشمتی واقع است میان خان حشمتی قدس سره سرآمد تارکان زان حضرت  
 میان خان نزدیک ملتان پور بر کنه اوردیای سابر حجره ساخته ششول میبودند و قبر شریف ایشان نیز همان نزدیک مسجد  
 کلان سنگین که ملک مقصود بناموده واقع است سلسله راوت ایشان بخواجه نصیر الدین چراغ دهلوی دین منوال میرسد  
 میان خان حشمتی مرید شیخ نظام الدین نالولی بودند و قبر ایشان در کهنه خور واقع است و ایشان مرید خواجہ  
 خاتون بی ناگوری حشمتی و ایشان مرید خواجہ اسماعیل بن خواجہ حسین مرست فاروقی حشمتی و ایشان مرید خواجہ بن خواجہ اولاد  
 مرید خواجہ بنیتارالدین عمر و ایشان مرید خواجہ شادی و ایشان مرید خواجہ نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره و هم قاعده ایشان خان  
 بود که با یکس صحبت نمیداشتند اگر کسی برای ملاقات می آمد اندرون حجره آواز میدادند که کیست چون نام خود  
 میگفت می پرسیدند که گاهی ملاقات کرده اید اگر گفته اند کرده ام در حجره و اگر در اندک فرصت وداع میکردند  
 اگر گفتی که یک بار ملاقات کرده ام جواب میدادند که فقیه بهمانست که دیده بودی حاجت باز دیدن چیست روزی  
 شیخ حشمتی از والد خود حضرت گرفت برای ملاقات میان خان رفتند و در حجره راه اجانبانند از اندرون ایشان  
 موافق معتاد جواب دادند که کیست شیخ محمد از دل پر جوشش آواز پر جوشش کشیدند که هنوز هنوز در کیست  
 در مانده اید میان خان نعمتی در خود فرو رفتن پس دم سرد از دل پر در در آورده گفتن بر ما معلوم شد پس شیخ حسن محمد  
 آمده است در حجره و اگر دره بکماله ششول شدند و آمدند علم با سراره چپیر در میان آمده باشند بتاریخ پنجم شهر جمادی الاول  
 از سالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمودند میان غنیمین شاه قدس سره مجذوبی بود با غنیمین نام اکثر  
 اوقات خدمت شیخ محمد حشمتی آمدی صاحب نفس بود و قتی که سلطان مظفر خنود را حرم آباد آمده و تخت از ملازمان  
 اکبر بادشاه گرفت و ملک تبصره خود آورد و شیخ صالح محمد ابن شیخ حسن پیش با غنیمین نفس گرفتن در باب سلطان  
 مظفر رفتن با غنیمین گفت چه مظفر آمد مظفر آخر الام میان چند روز مظفر شکست یافت و گریخت آخرش گرفتند  
 و کشتند قبر بابای مذکور بیرون دروازه شاه پور واقع است درین ایام مردمان غنیمین شاه میگویند برای حصول  
 مطالب مردمانش و جوارای و سید گوسفند سخته می آرند و زیارت می کنند و بمقصود میرسد عرس بسیت سوم  
 شهر رجب میشود و اگر سلال بزرگان متفرقه که بعضی درین دیار آسوده اند و بعضی ازان در پرگنت و قصبات  
 متعلقه این صوبه حسل اقامت انداخته اند و بعضی ازان وارد این دیار گردیده باز بطریق تشریف برده اند شیخ  
 متقی کلان قدس سره ابن شیخ حسام الدین ابن عبد الملك المتقی القادری الشاذلی الدینی اچشتی

آبا کرام اواز جون پور بودند و تولد او در بران پور است پدر او در او ان هفت بهشت سالگی پدر او بخدمت شاه باجن چشتی  
برده میر ساخته و در قریب آن بسفر آخرت خراسید طبیعت بشری چند گاه به بازی مشغول بود و قریب بایام ششباب  
در ملازمت بزرگان و ملوک منظور آمده و قدری از اموال و متاع دنیا بدست آورد و همدران اثنای جاذبه عنایت الهی  
در رسید و حقارت دنیا در نظر آمد و خدمت شیخ عبدالحکیم بن شاه باجن رسید و خرقه خلافت چشتیه پوشیده  
بجانب دیار ملتان سفر کرد و بصحبت شیخ حسام الدین متقی رسید و طریقه سلوک و ورع و تقوی با یاد صحبت ایشان  
پیش گرفت و مدت دو سال تفسیر سیفادی و عین العلم را مطالعه کرده عزیمت حرمین الشریفین نمود و آنجا با شیخ  
ابوالحسن بھکری صحبت داشت و تلمذ نمود و از علما و مشایخ دیگر که در آنجا بود استفاده کرد و از شیخ محمد بن  
محمد السخاوی خرقه خلافت قادریه و شاذلیه و مدینه و مغربیه پوشیده و در مکہ منظمه خشت اقامت نهاده و به جمع  
القائیف کتب رسائل در علم حدیث و تصوف اشتغال نمود و کتاب جمع الجمع شیخ جلال الدین سیوطی که حادثی  
را به ترتیب سیر و تبحر جمع نموده و ادعای حدیث نبوی از اقوال و افعال کرده محبوب فرمود بر البواب فقط ترتیب  
داده و دیگر محبت ازان گرفته مگر انداخته و از جمله القائیف و تلقین الطریق است که تصنیف آن از غیب ملام دیگر  
مجموعه کم گیر که ناخ و شال مراتب تصوف است شیخ ابن حجر که در زمان خود عظم فقهاء مکہ و عالم علمارانند یار بودند و  
ابتداء حال استاد شیخ بود بار ما خود را نسبت به شیخ تلمذ حقیقی میخواند و مرید شیخ نشد و خرقه خلافت پوشید و طریقه  
شیخ و صغیر بود که در خلیط راست کرده بودند در یک اسباب طعام از برنج و ماش و ارد و روغن و ظروف میداشتند  
و در خلیط دیگر محف مجید و چند کتب ضروری و مشک آب بسیار کتان و از دست خوی پختند و از کس  
و خدمت استنانت نمیخواستند و در وقت ضرورت و باجرت و در ایام سلطنت سلطان بهادر در احمد آباد  
قدوم سمیت لزوم فرموده بودند سلطان را با استماع کمالات و اوصاف جاذبه ملاقات قوی شد و استدعای  
ممود شیخ قبول نکرد و همیشه در حربه بسته کس را بخود راه نمیداد چون اشتیاق سلطان از حد زیاده شد  
قاضی عبد الله بن دای که از سنده برآمده نیت اقامت مدینه منوره کرده چند روز مقیم احمد آباد بود و با شیخ  
رابطه محبت و اعتقاد درست داشت عرض نمود یکبار التماس سلطان بایا بابت مقرون کرد اگر خواهند با و  
کلام نکند شیخ گفت بعضی نکرات در وضع او از لباس و غیره ظاهر است چگونگی و او باشد که او را میبخم  
و امر معروف و نهی از منکر بکنم ملازمان هر چه دانند بگویند چون سلطان بملازمت آمد نفیسمی که باید کرد در روز  
دیگر سلطان کرد و رنگه گجرات فتوح فرستاد و آن مبلغ تمام بقاضی عبد الله بن دای دادند و گفتند چون باعث ملاقات

و واسطه حصول این مبلغ شما بودند بشما تعلق داشته باشد و اشتغال شیخ همیشه تتبع سنن و احادیث نبوی صلعم بود و جمیع مشایخ و اکابر آنوقت بکمال فضل و ولایت می معترف بودند و قوت خود از وجه حلال میبود و میگردید و گاه گاه از بیوه زنان قرض می گرفتند و ادای آن از وجه حلال میبود و میگردید و میگفتند که بار ما در براری و مفاوز افتاده که آب در قمر چاه بود و او همان بر کرد چاه آمده تشنه ایستاده اند و ظرف آب نگاه میگردند از تنگ چاه جوشید با لایمید وید و آن حیوانات آب خورده سیر میشدند و شاید که باغیر از آن آب خورده باشیم سلطان محمود گجراتی آنکسر بملازم شیخ آمدی و سلطان در آب و سوسا غطیم داشت و هیچ حیل این شک را نیل می شد شیخ طشت و آفتابه طلبیده کلاه خور اسم بار شسته انداختند و آب مرتبه چهارم نگاه داشتند و فرمودند با محمود این آب در شربت مطهر و پاک و نظیف است و شک کردن درین از سوسا شیطان است این آب را بخورید و هیچ و سوسا راه نیافت و ولادت شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و پنج بود و وفات دوم شهر جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج واقع شده و عمرش نو سال و دو روز مدینه مطهره شیخ عبد الوهاب قدس سره ابن شیخ ولی احمد المتقی القادری الحنفی المذنبی المکی مرید شیخ علی المتقی مرشد شیخ عبد الحق دهلوی تولد ایشان در مکه است و والد شریف ایشان از اعیان و اکابر مکه و بود و بسبب وقوع حوادث در بر پا نور توطن گرفت پدر و مادر شیخ در مصر سن گذشتند و هم از آن طفل ولایت و طلب حق بود و برادر فقر و تجرید رخ مسافرت کشیده و غالب سیر ایشان در لواحق کجرات و کهن و سیلان و سرانیدپ بوده و عمر نسبت و نه سالگی بکه معظمه در آمدن شیخ علی متقی از خبر قوم ایشان بواسطه محبت و سابقه آشنائی که با پدر ایشان داشتند برای دیدن آمده همراهی نمودند و استاد محبت و محبتی گلی کردند ایشان از بگز استغنا و بی نیازی در اول مجلس احادیث نموده و در آخر مشایخه فضل و کرم شیخ صحبت نمودند و بکتابت تالیفات شیخ و تصحیح و در مقابل آن مشغول شدند و کتابت بسیار میگردید بعضی اوقات شب هزار بیت می نوشتند و سواى کتابت روز و در خدمت و استرضای شیخ چندان کوششیدند که با صدق فانی شیخ گردیدند و از ده سال در خدمت شیخ بودند و چهل و چهار حج گذارند که مدت اقامت ایشان در مکه معظمه بود یک سال بعد عزلت شیخ بجهت حق بعضی صلح حرم در آمد آ باد شریف آورده بودند شش بعضی از ممد و یک عداوت قدیمی با شیخ داشتند هم در آن سال بکه معظمه عود نمودند و حج ایشان فوت شد ازل حرمین و مشایخ بن بصره و شام متفق اند بر ولایت و علو شان و بزرگی ایشان ملک محمد اختیار و شیخ کبیر الدین قدس سره ملک محمد اختیار یکی از امرا بایان سلطان محمود دیگره است چون سلطان بر تخت جلوس فرمود هر یک مخاطب

بخانی خانی ملک محمد اختیار خطاب نکردند و گفت نام محمد است که ام خطاب ازین بهتر خواهد بود اما فرمان دولت گرفته  
 نصرف در آورد مدتی برین اسبق بگذشت روزی ملک پالکی سوار بود و طرف میهان پور گذر کرد چون ایام گرا بود و ساعتی  
 زیر درخت انبلی توقف نمودند و دید که ملانی در گوشه مسجدی نشسته به تعلیم صبیان مشغول است این ملا شیخ کبیر الدین نام  
 از بنا بر سلطان التالکین شیخ جمیل الدین ناگوری بود ساعتی خواب نموده برخاسته نماز پیشین همراه شیخ او نمود  
 بعد از نماز شیخ نگاه کرد م طرف ملک نموده باطن ملک را طرف خود منجذب گردانید زانی ملک بے شوکرست بعد  
 از آن بحال آمده برخاست و بخانه خود باز آمد علی الصباح باز طرف آن سایه و هم سایه روان شد همین قسم هر روز بخت  
 شیخ میرفت روزی شیخ در خلوت گفت که شما دنیا دارید بخا بچه تقریب تشریف می آرد و محبت خود را مصل بکناید اگر  
 داعیه خدا طلبی دارید و الا تعدیل کشید ملک گفت امر و زیدل خود مشورت کنیم به بنیم به که ام را اقبال نیاید و از کدام  
 استرا میفرماید شیخ گفت چنین باشد ملک بخانه آمد و طلب و تقاضای هر یک را مسمی یافتی و اگر در همه مملوکات  
 و جاریات را طلبیده هر که میل شوهر داشت او را بشوهر داد هر که طلب آزادای نمود او را آزادی کرد و تذکره نقد  
 و جنس پوشیده بخدمت سلطان گذرانید و عرض کرد از دولت سلطان پیچ هوس آرزو در آن نمائند حاصل  
 از دنیا گذشتم هر که داند این را رساند سلطان دانست که رنجیده سخن میکند بنابر آن بسیار لجبوی نمود و التفات  
 کرد ملک گفت عسرت بخدمت سلطانی قیام مینمایم حالا میخواهم که بخدمت کسی بکنم که او بجایه مخدومی بر سر نشان  
 نهاده این گفت و برخاست بخانه خویش آمد سلطان دریاخان و الفغان را که محبت ملک بودند طلبیده و ماجر  
 بیان نمود هر دو عرض نمودند که رفته اورا معقول نمایم سلطان کاغذ تذکره حواله ایشان نمود بخانه ملک آمدند ملک  
 قصد اینها و دریافتن اعلام نمود که زانی توقف نمائید من می آیم مزمین را طلبیده گفت که سرور شیش و بروت من  
 بتراش نیست آنکه اینها از غریبه و حرام نشو و نایافته اند پس و راع اینها دنیا اولی باشد چنانچه مزمین بهریدار حلق  
 نمود بعد از آن منکوحه خود را طلبیده و گفت که آنچه در ملک شما را عرضت کردم بخانه مادر و پدر خود برود اگر میل  
 شوهر داشته باشد اختیار باقیست مادر راه خدا ترک علایق و هوائو کردیم مستوره گفت اگر سلوک این راه  
 مشروط بجای من است پس چه گویم والا بهر راه که شما قدم فرو دارید مرا از جمله شمارید مصرع چون سایه بهر آیم  
 بهر سوراوان شوی بدو و باشد که در ایام دولت فانی یار جانی گویند و نه گام دولت با و دانی از من جدائی  
 چون گفت اگر موافقت میخواهی موافقت نمائی و در روزی در و بر بند از و لباس خود خود را به لباس این  
 کسند میل سازن همچنان کرد بعد از آن ملک دست مستوره خود گرفته روز روشن از پیش دریاخان و الفغان

گذشته بیست خانه شیخ روان شد یاران از شاهانه اقبال حیران ماندند و صورت و رقعه برض سلطان بر بلند  
و گفتند او را آیه رسید و در قیض و نولش کشید القصد ملک آن حال بخد مت شیخ درآمد شیخ گفت بعیت  
خوش آمدی که برای شما از آمدنت هزار جان گرامی فدای من هست دست  
شیخ چون است و منکو و ملک را دست گرفته پیش عیال خود برد و گفت این منکو و ابراهیم و هم عصر است  
صحبت این را غنیمت دانند و در زندگاری پنج دقیقه فرو گذارید بعد از شیخ در ارشاد و ملک متوجه شد  
ملک قدم در طریقت نهاده و اصولک میداد آورده اند که هر روز آب بر سر کرده از جوب را برابر در بازار  
گذشته برای شیخ می آورد و این فعل ملک را مردم حمل بر دیوانگی میکردند و بعد و و ایام عالم فرقیته هاشم گردیده  
و جهان شیعته کمالش میگشت تنوعی که هزاران مردم بامید پائین پوش میشدند و دست انتظار بر حلقه  
در او میزدند چون شیخ را شهرت که باعث تفرقه است خوش نیامد بنا بر آن ملک که مهت بر نفی نسبت اشتها را  
و از هر کس چیزی میگرفت و بدگیری بردارفته رفته خلق تنفر گرفت و رجوع خلق بر هم خورد و در روز کار ملک  
بلندی گرفت و از درگاه رب الغفار خطاب محمد افضیا را شنید یافت بالکل روی از ماسوی افتد بر تافت  
آورده اند که از آن میدان محبوب باری حضرت شاه عالم بخاری از روی اعتقاد ملازمت ملک محمد افضیا را که در پی  
راشخصه بحضرت شاهامید عرض نمود که فلان مرید حضرت ملازمت ملک افضیا کرده در طریق اجتهادی پوید و مقصود  
خود از مهت ایشان می جوید حضرت شاهامید فرمودند باک ندارد و این بیت از زبان دربار گوهر نرشار خود  
الافرمودند بیت هر که با باشد دو عالم بختیار به او کن خدمت محمد افضیا به روزی حضرت شاهامید را  
در راه اتفاق ملاقات ملک افتاد خرقه از هم در طلب نمودند ملک گفت عطا از شما نیست حضرت شاهامید  
فرمودند ملک نیز از آنست آخر الامر حضرت شاهامید پیر این به ملک عطا فرمودند و ایشان کلاه خود را پیش  
حضرت شاهامید گذاشتند و حضرت شیخ کبیر الدین و ملک محمد افضیا را این را چپو و سرس پو متصل مقبله  
بواهیبر واقع است افضل خان شهید بهائی قدس سره یکی از وزرا سلطان محمود حمید بود با وجود  
تجمل و حکومت دنیوی الکی مهت شریف ایشان مصروف بصلاح و تقوی و دینداری و عاقبت اندیشی  
بود میگویند و قتی که برسد حکومت کامرانی می نشستند بموجب فرموده ایشان یک خدمت کار کافر ایشان  
گرفته پیش رو ایستاده و هر وقت میگفت که افضلان غره مشو خبر و ارباش که موت و پیش است و  
شرکت چشیدنی است این حکومت و کامرانی مستار آخر مرگ و فنا را در نظر داشته کارکنند که فردای نیست



مواخذة نشود هر وقت و هر لحظه و عطا و تذکره میکرد و ایشان هم ترسان و لرزان کار میکردند هر گاهی که بران ناخوار  
سلطان محمود ثانی را شهید کرد و آصف خان و خداوند خان را طلبیده بقتل رسانید افضل خان را نیز طلبید  
چون نظر بران بر خان افتاد زبان سپاس و کثادت گفت که شما دست من بگیرید که بمنتهای درجه میرسانم خان  
فرمود که ای بد بخت چه در سرداری که چنین کلام فضول بر زبان می آری چون از موافقت خان ناامید شد  
ایشان را نیز شربت شهادت چشاند و این واقعه در احمد آباد شنبه جمعه سنه سیزدهم جمادی الاول سنه ۱۰۸۵  
ششت و یک رویداد قبر شریف ایشان بیرون حصار شهر پناه احمد آباد امین دروازه را پیروز سازنگ پور  
واقعت یزاد و پتھرک زیارت ایشان برای الحاح حرام نهایت سیراج التاثير است و قبر ملک بن العابدین  
برادر ایشان که مرید و خلیفه میان قطب الدین شاهی بود و صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بود  
سپهروی ایشان طرف مشرق واقع است افضل پور در سرای کلان سنگین که واقعه قبره ایشان بناموده ایشان  
بود و در تصرف فرزندان ایشان الحال ویران افتاده است و مسجد سنگین که متصل بمقبره بناموده ایشان  
نهایت خوش طبع و موضوع و مطلوب واقع بود هنگامیکه من خان خلف نجله و له شهر احمد آباد را گرفت  
مرحله آمده شهر را محاصره کرد چون مسجد بزرگ و نزدیک شهر پناه واقع بود و خیال آنکه مبادا مرخص  
نا آمده مورچال نزنند و پناه بگیرند تمام مسجد را نیزم پر کرده سوختند و پائال ساختند خداوند  
چه قدر مبلغ بالای آن خرچ شده باشد چنانچه خویش گذار شتافته و یک سجد اندون  
حصار در حبال او متصل بمقبره سرداران بناموده افضل خان بنایت تفصیل چهار  
احمد و دوازده بابا که در بنا علیه احمد آباد محمد و معاون بوده اند دس مهر هم چهار احمد  
اول محمد و مشیخ احمد که کتو که در سر کبیج آسوده اند و پاره احوال ایشان بالاندک و دویم سلطان احمد  
بانی شهر احمد آباد و سوم ملک احمد که نزدیک دروازه کالو پور آسوده چهارم قاضی احمد که احوال  
ایشان در من بزرگان پلین مندیج است اما دوازده بابا با باخوج و بابا لار و بابا که امت این هر سه  
بزرگ در هولو آسوده اند بابا علی شیر و بابا محمد و این دو بزرگ در سر کبیج اقامت دارند  
و همامخامد فون گشتن بابا علی شیر صاحب جذبه بودند و برهنه می نشستند و قتی که حضرت گنج بخش  
برای ملاقات تشریف می آوردند بزرگان هندی میفرمودند لوگرون لاؤ سر شرع نا کو ط آوے چھے  
یعنی جامه بپار که حصار شرع می آید عرض شریف دهم شهر جمادی الاول بشود بابا توکل در نصیر آباد آسوده اند

عس نوزدهم محمد است بابا بالولوی مسمی به ابو محمد و منجوری آسوده اند عس شریف دهم شهر صفر المظفر  
 میشود بابا احمد هجری که بغل بندش سوارند و مال آنکه خود نعل بند نبودند چون در چوک شماس متصل مسجد  
 نعلبند که قدیم است و نعلبندان تمام روز در آنجای نشسته و عس بنمایند بدین سبب به آن ملقب گشتند  
 عس نوزدهم شهر ذی قعدة مقرر است و بواسطه خرقه ارادت از حضرت نظام الدین اولیا دارند بابا باله  
 نزدیک کهری عظیم آسوده اند بابا طاهر و کل بیرون شهر ما بین دلی دروازه و شاه پور قریه شریف است  
 عس نهم شهر حرب است بابا سماح که در پرگنه بیرم گام آسوده اند بابا کمال مالوی شیخ کمال مالوی  
 مقرر ایشان در پشت مسجد ملک عظیم در عظیم پور واقع است و حرات سکندری آورده شیخ مردی بود کامل از آنجا  
 سلطان محمود خلجی ملک والی مالور است قادیان بدر و ایشان بوده هر جا که در ویشی کالی و صاحب تصرف می شیند  
 از دور یا نزدیک ارسال تحف و هدایا اظهار اخلاص و نیاز مندی نموده دل او را بدست می آورد و با شیخ مذکور سابقه  
 معرفتی داشت و پیوسته از نقد و جنس بطریق بنامین فرستاد و استدعای دعا می نمود که از درگاه پادشاه  
 علی الاطلاق شنگی ملک گجرات بنام من مقرر شود برای مصارف خانقاه و خدام ایشان مقدار وظیفه حضرت  
 گنج بخش قدس سره که سه کمر و تزیین گجرات است می نامیم و مبلغ پانصد تنگه زر که بوزن گران فتوح گویان ارسال داشت  
 سلطان محمد بن سلطان را بعضی اهل خبر رسانیدند که شیخ کمال با وجود لاف در ویشی و ادعای تجسس و  
 آچنان زردوست که خلاف مصحف مجید را مخزون زیر یک سلطان محمود خلجی فرستاده نموده چون تقشیر لعل آمد  
 مقروض بعد از گشت در زمار سلطان محمد گرفت خاطر شیخ کمال از سلطان مذکور بنایت رنجیده شد و شب و  
 روز از درگاه محیب الدعوات غزل سلطان محمد و نصیب سلطان محمود و سلطت می نمود و با سلطان محمود نوشتن  
 که متوجه گجرات شود و او باز بهشتا و خراسان را بزم تسخیر گجرات برآمد و بنابر امر یک مفصل تاریخ مذکور بدان ناطق است  
 امرایان سلطان محمد را از سلطنت عزل نموده سلطان بسلطان قطب الدین پسر شمس السلطنت برداشته  
 بودند چون خبر برآمدن سلطان محمود و کثرت عساکر او متواتر رسید سلطان قطب الدین تول بجناب حضرت  
 قطب العالم قدس سره حسته بجناب ایشان شتافت و در سلک مریدان درآمد و گفت که سلطنت این سلسله  
 از عطیه بزرگان آنحضرت است و محمود خلجی رو بدین ویا ر آورده و انصاف و لایح است امیدوار است که شتر با سهل  
 و جوی از نوید شریف کفایت شود و حضرت در جواب فرمودند که خاطر خود را جمع دارید حق تعالی قادر است اما این  
 آثار بنابر تجربه ظاهر ویشا نیست که از عاقبت نااندیش پدر شما بوجود آمده علاج آن نیز کرده میشود و فرمودند



که کسی نزد شیخ رفته استغفار تقصیرات نماید حضرات مجلس عرض نمودند که بدین امر از شاه مخفی و دیگران سزاوار نیست  
فرمودند راست گفتند و بسوی آن کرده فرمودند که بابا شاهر وید و دعای بخدمت شیخ رسانید و استغفار نمایند که  
مواخذه پدر بر پسر نمیرسد که حق تعالی فرموده ولاتذر واره و از خری و سلطان محمود بنوسید که براه صلح درآمده  
مراجعت نماید حسب الامر والد ماجد حضرت شاه نزد شیخ آمده پیام گذرانید شیخ قبول نکرد آن حضرت باز آمده  
بوالد ماجد ظاهر نمودند بار دیگر ایشان را فرستادند تا آنکه سه دفعه کمال نیازمندی پیام واقع شد و در مرتبه آخری  
شیخ کمال مالوی در شتی آغاز نموده گفت که مدت هفت سالست از درگاه قاورذ و الجلال استدعا نموده  
ملک گجرات بنام محمود غلجی مقرر گردانیده ام الحال پدر شخصی که برانکلم کرده بر فرزند آن او سلطنت گجرات  
مسلم داشتن و محمود که محب فقر و مستفقر درویشان است او را بے حصول مقصود باز گردانم نمی شود  
و سیدزاده میان بر مان الدین را دعاء مارسانید و بگویند که تیر از شصت رفته باز گردانیدن محالست  
حضرت شاه عالم قسم شده فرمودند بیست و اولیا را هست قمری از اهل هدایت رفته باز گردانند در راه +  
از استماع این کلام شیخ را غضب متولی شده گفت که این بازی طفلان نیست نظر بر لوح محفوظ کنید  
که ملک گجرات از حیطه بادشاهان طامک برآمده بنام محمود غلجی ثبت گشته و دوست بالا کرده از غیب کاغذ  
طوماری بدست گرفته بحضرت شاه عالم داد که این فرمان حکومت گجرات که بنام محمود غلجی درست شده  
حالا درین باب سالفه فائده ندارد باز گردید و صورت حال را به پدر خود گویند از استماع این جواب عسق  
باشی بمجنش درآمدنی الحال کاغذ را پاره پاره ساخته فرمودند که این نوشته در دیوان قضایی اجازت حضرت  
قطب العالم منظور نیست آن وقت شیخ را بهیوشی دست داد و گفت سیدزاده زور کرده و بهمین گفتن  
بهان بحق تسلیم شد و این واقعه در سال هشت صد و پنجاه و پنج هجری رونیداد چون این خبر بحضرت قطب العالم  
رسید فرمودند که میان انجذاب سرعت نموده هنوز محل در کار بود و انجام کار سلطان محمود غلجی مشروحاً  
دران تاریخ مرقوم است و ائمه علم با سمره شیخ کمال کروانی روزی حضرت قطبیه برائے دیدن  
شیخ کمال تشریف برده بودند در محراب سجده انهای سیاه داشته شیخ کمال گفت سجد دانه سیاه مورث  
فقر است حضرت فرمودند اگر کسی از روی افتخار فقر اختیار کرده باشد در باب او چه بیگویند شیخ هر دو دست  
بر سر خود زده گفت که کمال را چه یاری آنکه حدیث فقر چه اختیاری مورثی شمار بزبان آر و لیکن گاه داشتن  
این چنین سبب موجب فقر اضطرار نیست لهذا گستاخی کردم حضرت قطبیه سجد را بگذاشت و شیخ نیز سجد خود را

که دانهای مرجان بود بگذاشت و دانهای هر دو سحر را بهم آمیخت و در شیشه شکرانهای سرخ و سیاه ساختن یکی با  
 حضرت قطب نگاه داشتند و یکی را حضرت شیخ و ایشان مرید و خلیفه سید نعمت الله ولی است و او مرید و خلیفه  
 شیخ یافعی است قبر ایشان در بزم پور واقع است شیخ سراج قدس سره احوال ایشان در صد حکایات  
 شامی که سید جعفر بدر عالم در مناقب حضرت شاهسید تالیف نموده اند بر مینوال مذکور است که روزی حضرت  
 شاهسید شیخ سراج که خود را در لباس اطبا سطورید داشتند و مرید حضرت قطبیه نام جلالت بودند و استر شاد از شیخ  
 علی خلیفه حضرت قطبیه بود داشتند و در مخدوری آسوده اند فرمودند شیخ سراج روزی سلطان محمود  
 بیکره را در طلب آئمی بهم خواهد رسید و شفا بعلاج شما مقدر است زینهار خود را معاف نمازید و حاجت او را  
 بر آید آخر بعد از مدتی سلطان را در طلب آئمی بهم رسید و سفارش که حضرت شاهسید بیکم سراج کرده بودند  
 بیا آورده و نقص ایشان و چون ایشان خود را در لباس طبابت مستورید داشتند نتوانست راه بدیشان برد  
 و ازین بگذر بسیار محزون بود تا آنکه یکسک از خدمتگاران بادشاه بیمار شد و برای علاج اطبا شهر را طلبید از  
 هیچ یک فائده ظاهر نشد تا آخر مردم او حکیم سراج را آوردند و از علاج ایشان شفا یافت چون میخواست بسلام  
 سلطان بیا حکیم با و در خلوت فرمود که اگر سلطان از معالجه پسند نام را بگویی بشهر خلوت که این حکیم همانست  
 حضرت شاهسید شما را با و سفارش فرموده بودند اگر سلطان قصد دیدن کن خواهی گفت که او گفته است مرا  
 طلبیده در سلک اطبا نوکر کنید و در ظاهر سحر کی که اطبا میکنند بکنید و اگر سیر علاج مصنوعی دارید مرا در خلوت بهم  
 گاه گاه طلبید از حکم حضرت شاهسید مقصود حاصل میشود القصه چون از خدمتگار اسلام سلطان رسید سلطان  
 احوال بیماری و علاج پرسید و جمیع ماجرا بتفصیل گفت سلطان حکیم را طلبیده نوکر کرد و بعد از چند  
 در خلوت طلبیده سر برپای او گذاشت که گریه و زاری بسیار کرد و اظهار درد خود نمود حکیم گفت که محبت  
 آئمی تا چه مرتبه دارند گفت الحمد لله انقدر دارم که درین ملک مورثی خود در بازار به پارچه وانی او استخوانی  
 در یوزه میکرد بهاشم دابل بازار بن سنگ خشت میزد بهاشند و عشر عشر شمشیر شمشیر دارم را با خداست  
 مرا باشد پیش من برابر است به ازین سلطنت بلکه از سلطنت برنج سکون است حکیم گفت الحمد لله حال ترک  
 دنیا ضروری نیست و بارشاد و شغول شده کار سلطان را تمام ساختند برایش سراج ششم ربيع الاول  
 است و در اتر سکندری احوال استر شاد و سلطان محمود بیکره از خدمت شیخ سراج بتفاوت در بر منقول است  
 شیخ پیر قدس سره که مرقدش در لاهور خارج حصار احمد آباد است مرید و خلیفه شیخ محمود شطاری است

شیخ فتح الله بن محمود کشمیری که مرید شیخ پیر است رساله در مناقب و نوشته از آنجا مستفاد میشود که شیخ پیر  
 پیر شیخ حلال ابن شیخ جعفر حشتی است و طغش بلد چنانپایز است شیخ محمدریش از حصول ارادت و اجازت  
 از شیخ محمد غوث از وطن خود برآمده و سفر کرده زیارت حرمین الشریفین مشرف گشته فیضها گرفته و پیر و جلیل  
 در معالجه بوی و صیت کرده که بتلاوت کلام مشغول باشی و پیوسته طهارت بآب یا تیمم بر خود لازم دانی که بغیرت  
 و برکت که بزرگان یافته اند به برکت کلام الله یافته اند و حضرت شیخ الشیخ شیخ شهاب الدین سهروردی  
 در معالجه بالتزام او را خود صیت فرموده و شیخ پیر هم راه پیر خود شیخ محمد غوث به احمد آباد آمده و هم در جفا  
 بتا اهل گشته و هم در خیال طاعت کرده اولاد شیخ از صلی الله علیه و آله و غیره مولانا ناصر حیران  
 قدس سره که مقرب شریف ایشان در نور گنج واقعت آورده اند که حضرت میان مخدوم پیش مولانا ناصر حیران  
 که عالم زمان متقی بودند برای درس خواندن هر روز میرفتند و هم گاه احوال شریف حضرت شایسته دام جلال  
 پیش ایشان مذکور میشد بے ادبانه در آنجا میگردند و میان مخدوم و دل عهد کردند که پیشتر مولانا نایب چون  
 بمخدوم حضرت شایسته می آمدند تسبیح کرده می پرسیدند که امروز پیش مولانا نرفته در خوانده بودی عرض میکردند  
 که آری حضرت شایسته میفرمودند که زنهار محبت مولانا را ترک کنی که بسیار مفید است و وجود مولانا درین فرقه  
 زمان تنسم است بنابراین این حکم میان مخدوم را میگردند باز ضرورت میشد که پیش مولانا نروند و عرض این قصه مقرر واقع  
 شد تا آنکه روزی مولانا مبالغه بسیار در آنجا کرد و بمیان مخدوم رفتی دست داد که بپایه کردن مولانا سبب بپایه  
 پیر رسیدند مخدوم گفتند مرا ابر احوال شما گری می آید گفتند چرا گفتند بواسطه آنکه سید صبح العنب که مبالغه اقوال  
 و افعال و احوال و اعمال حضرت مقدس سید عالم علیه السلام در زبان شما و در شهر شما باشد و شما از خدمت  
 او محروم مانید بلکه به آنجا را و مبتلا باشید مولانا تا اهل کرده گفتند که اگر پیر شما با من چهار شرط کند من برای دیدنش  
 می آیم اول اینکه میگویند لباس حیرمی پوشند روز یکمین بیایم آن روز لباس سنون پوشید و دوم آنکه فرشتان  
 زلفت می باشد باید که آن هم نباشد میان مخدوم گفتند همین لباس حضرت و فرشتان سنون می باشد و به هر لباس  
 که در خلوت می باشد نه جهان لباس بیرون می آیند و بعد از آمدن از حکم او تعالی شانه بمقتضای المداکث  
 ان تعریف می ملک کیف ایشان را نظر مردم حیر می آید مولانا گفتند سوم آنکه با من سخن علمی در میان آرند و سلسله  
 مذکور فرمایند که در خلعتین بالفعل متداول نباشد چهارم آنکه میگویند وقت وداع هر کس نقدی میدهند بمن  
 ندهند چرا که وجه معیشت معین ندارد البته اجبه سخر خواهند بود و از مال مردم می آورده باشند و آن خود حرام است

اگر این چهار شرط قبول شوند می آیم حضرت میان مخدوم گفتند بسم الله سوار شوید که انجیل را بخور مولانا گفتند اول شما بویید  
و معلوم ایشان بکنید اگر قبول کنند میان مخدوم گفتند همین شرط که شما بخواهید حق تعالی ایشان را سلوّم کرد و امتیاج  
پیغام نیست مولانا گفتند افتد اگر شما را بر ایشان انبیا را اعتقاد است عرض که مولانا و میان مخدوم سوار شده از شهر  
و رسول آباد آمدند مولانا گفتند که شما بروید و خبر کنید میان مخدوم گفتند که اگر من نبی و دم شما را بخواهیم که سلوّم کرده ام  
در بیان را گفتند که خبر کند در بیان خبر که جواب آورد که در دیوان نمی نه بشعین چون در دیوان نمی نه و آمدند و دیدند که فرش  
پوریا نیست از بزرگ نخل یافته اند مولانا و بحضرت مخدوم که یک خود شد مخدوم فرمود انشاء الله همه  
خواهند شد چون بعد از ساعتی حضرت شایه تشریف آوردند مولانا ملاقات نمودند و دیدند که انگلی بسته اند و قمیص کسلی  
پوشیده اند و دستار هم از کسلی بر سر دارند با اشاره میان مخدوم را گفتند که دو شد حضرت شایه از مولانا پرسید که  
رویت ملا که را هم خواهد شد یا نه مولانا گفتند نه فرمودند آیه کریمه فصیح کان یرجو القاء ربه فی لیجعل عملک صالحا  
و لا یشک بعباد ربّه احد الا خود عام است چرا نباشد مولانا عرض کردند که ملک لطیف تاب نمی نه دارد  
و بشیر بواسطه کثافت نمیتواند تاب آورد حضرت شایه فرمودند حکیمی که بشیر را بواسطه کثافت قدرت رویت داده  
قادر است که بواسطه دیگر ملک را هم بداند مولانا عرض کردند که ما تابع تعلیم و نقل از سلف درین ماده نیامده است  
اگر نزد بعضی حضرت بزرگوار علیه السلام را خواهد بود بواسطه دخول در عباد فرمودند چون نیامده است امام فخر رازی رساله  
در اثبات رویت نوشته و در آنجا گفته المرویه ثابت لجزئیل و لیکائیل و لاسرافیل و لعزرائیل و لمحاه العرش و لسان الملک  
کافه و رساله طلبیده تصحیح نقل نیز فرمودند مولانا گفته اند این رساله را این نقل تا حال من نه دیده ام باز حضرت شایه  
فرمودند قال الله تبارک و تعالی و لو یسط الله الرزق لعباده لبلغوا الاصل و ما می بینیم که حضرت سلیمان حضرت  
یوسف علیهما السلام حضرت ذوالقربین را بسط رزق شده بود و یعنی از کجا که مال طاعت و انقیاد داشتند  
پس ملازمت میان یعنی و بسط چگونه صورت بندد مولانا جوابی گفتند حضرت شایه فرمودند این جواب در فلان  
تفسیر مذکور است و مرابرین کثی بنحاط میرسد مولانا جواب بحث نتوانستند داد و اصل سوال جواب دیگر دادند  
و آنرا هم حضرت شایه حواله تفسیری کردند و در فرمودند تا آنکه مولانا داده جواب قبل کردند حضرت شایه هر ده را حواله  
بتفسیری کردند و بحث ما بران وارد فرمودند آخر مولانا عاجز شده از حضرت شایه خواستند حضرت شایه فرمودند  
و کتب عربیه فکر کرده اند که چون فعل را با فاعل ظاهر کنند باید فعل و مخور آن فاعل باشد چنانچه بنی الامیر الممدینه  
و قتیله کیونیکه بنا امیر عظیم و خور قدر امیر باشد چون اینجاست حق تعالی بسطت بسط و بسطت بسطت بسطت بسطت بسطت بسطت بسطت

پس بسطی کرد و خور قدرت او تقالی باشد سکنم یعنی است و ملازمت و دست است چرا که آن چنان بسط خود تا مال  
 بوجود نیامده است اگر سبای شزده هزار عالم هفتاد و دو رشتا و دو و عالم یکسے بهر بار و جنب قدر او تقالی چیزے  
 نیست مولانا بختین نموده گفتند علم حضرت لدنی می نماید شاه عالم فرمود که شما یک کلمه لدنی شقت مرا چرا صنایع  
 می کنید و آئین برزده نمودند که از پس در آرزو و وقت مطالعہ تکلیف فرموده بودند چنبه بسته بودند مولانا بر آرزوها  
 بوسه داده و حضرت شدند و چون بدلیز رسیدند بر گوشه ردا و خود ثقلی یافتند دیدند که مشقت زیسته اند و بیان  
 مخدوم کرده گفتند شتر خود را حمل آمد و این چهارم لعل نیا شد این از پس برید میان مخدوم گفتند پیش ازین امتحان  
 مکنید و سودا بگذارد و زرا گیرید مولانا گفتند غشود البتہ زیر بزمیان مخدوم گفتند تا جواب آوردن من  
 شما منتظر باشید مولانا بر دلیز نشستند و میان مخدوم با جبر العرض رسانیده حضرت شاهی فرمودند مولانا بگویند  
 که عالم توقی شریک اگر اراجاجت فتوی بود باید که از شما استفتا کنیم شما خود منصف شوید که ازین بشما داده ام یا کس  
 من بشما داده یا شما از خانه من برداشت نباید تا مرا گرفتن آن روا باشد این ز رست که خالق از معاد خلق میکند و گوشه  
 ردا و شما هم خلق کرد پس بشما گرفتن آن اولی باشد یا من و اگر شما به بن میکنید سگیه م میان مخدوم پیش مولانا آه پیغام  
 گه لری کردند مولانا ز گزوفه گفتند که میان بهر شما چنانچه طریقت کامل است و شریعت نیز کامل است و از آن روز  
 باز بجلالت می آمدند و بهرامیر و نبیت زگر و گوی خوبان میفشاندند و اسن تقوی به چه دانستم که روزے  
 خواهم آن را تو تیا کردن مولانا عمار الدین طامری اسم شریف الیشان محمد است  
 پدر الیشان مرد تاجری بود ساکن طام که در حوالی شیراز واقع است از آنجا خرگاه ز رلفت مصع و کمل بجواب بر بے شمار  
 ولای آبدار ترب ساخته وارد دین گردید چون بادشاه آنجا خرگاه نخرید و سپس داد از آنجا نام و پیشانیان گشته  
 در احمد آباد گردید چون بخدمت حضرت شاهی شرف شد بعد استغفار احوال آن خرگاه را طلبید بقیعت لکدی و پیچید  
 فرموده بخوان لیما دادند و زن بسکه ولایتی از زیر قالی نهادن این چون آن سوداگر ز خود را تمام بسکه ولایت قبض  
 کرده بخدمت حضرت شاهی آمد و التماس نمود که توبه شما از عمر دنیا هیچ آرزو ندارم مگر اینکه بشغوفت رسیده ام و فرزند  
 ندارم توبه فرمایند که حق تقالی مرا فرزند می دهد فرمودند که حق تقالی توبه فرزند می خواهد داد و ستون دین خواهد شد  
 بنام من او را مسخه خواهی کرد و حضرت فرمودند و چون این مرد بولایت شیراز رسید حق تقالی او را پسری  
 داد حسب الحکم شاهی محمد نام و عماد الدین لقب داشتند و عماد الدین محمد کلان شد فضیلت بسیار کسب کرد و چنانچه  
 شهره آفاق گردید چون شنیده بود که وجودش بسبب دعای حضرت شاهی است دام بالا لکجرات و مرید حضرت

ملک قطب الدین که خلیفه خاص حضرت شاهیه بودند شد و در علوم ظاهری بنی نظیر آفاق بود و در علم باطنی نیز طاق گشت و بارشاد ابتدا خلق مشغول گردید و میان وحیه الدین از جمله شاگردان مولانا مذکور اند عرس دوم شهر جمادی الاول مقرر است مولانا احمد بن سلیمان قدس سرهماصل زاد و بوم ایشان کرد است والد ایشان مولانا سلیمان وارد احمد آباد گردید از خدمت شیخ عبدالحق دهلوی کسب فیوضات نموده فاضل متبحر و صاحب تصانیف بوده ذات قدسی صفات مولانا احمد یگانه آفاق بوده و در همه علوم دست رس داشتند و حای فروع و اصول و جامع معقول و منقول بودند در اکثر علوم تصانیف دارند و درین دیار علم معقول اکثر از ایشان رواج یافته از جمله تصانیف فیوض القدس کتاب است از علم کلام که از الهامات توان گفت اکثر تحصیل ایشان پیش مولانا محمد شریف بوده شرح مواقف و علوم اکثر عقیده از مولانا ولی محمد خاوند قرات لقوف از میان شیخ فرید کرده و ریاضی از شاه قباد مخاطب بدیانت خان اخذ نموده احازت احادیث و بعضی علوم از والد ماجد خود مولانا سلیمان گرفته تاریخ بیست و یکم شهر جمادی الثانی روز دوشنبه وقت عصر بوالم قدس شتافته مخدوم العالم مولانا شیخ نور الدین شاگرد رشید ایشان بود تاریخ وصال شریف ایشان یافته مصرع ششمی که بود از انجمن مسلم گل شده بد قبر مولانا سلیمان و مولانا احمد هر دو بنبرگوا عقب مسجد و مقبره موسی سماگ طرف غرب واقع است میان خوب محمد شیشتی درویش کمال و صاحب لسان و صاحب سخن بودند و لقوف دست رس داشته و بر جام جهان نما شرح نوشته امواج خوبی و خوب ترنگ نیز از ایشان یادگار شهر و معروف است بیست و چهارم شهر ثوال سنه یک هزار و یک صد و سه بوالم دیگر انتقال نمودند تاریخ وصال خوب تنی گفته است قبر شریف و چون احمد با متصل مسجد فرحت الملک دروازه خار و واقع است سید تاج الدین خلیفه حضرت سید جلال مخدوم جهانیان اند قبر شریف اندرون شهر نزدیک حویلی محبیک خان در مرزان پور واقع است عرس شریف دویتم ثوال المسکرم واقع است شاه محبوب مجذوب قدس سره قبر شریف بیرون دروازه کالو پور واقع است عرس هزدهم شهر شبان میشود میان خامان شاه قبر شریف در احمد آباد عرس چهاردهم شهر جمادی الثانی سید عبد اللطیف رسول در قبر شریف بترالاب سرک صبح و اقصت عرس بیست و نهم شهر جمادی الاول مقرر است حاجی جمال قبر در برام پور واقع است عرس بیست و ششم رجب المرجب سید عبد الباقیم شیر سوار قبر شریف بیرون دروازه اسلمو پور واقع است عرس سیوم شهر رجب شیخ عیسی قبر در برام پور واقع است عرس دوازدهم شهر شبان مقرر است گنج شهید و مقبره متصل اساول واقع است عرس بیست و نهم شهر



جمادی الثانی مقرر است پیر غیب قدس سرہ قبر شریف نزدیک شہید واقع است عس فوردہم شہر ترب است  
 گوہر شہید قبر نزدیک تالاب کانگریہ واقع است سالار شہید قبر نزدیک تالاب کشتور واقع است  
 عس شاندہم شہر حبیب است میران شاہ سید شہید قدس سرہ قبر شریف عس پور واقع است  
 عس بیت و پنج جبہ بشود میان شاہ پیر محمد قدس سرہ وارد این دیار گردیدہ در مسجد جامع سکنا دزیدہ  
 تا آخر ہما بجا بسر بردہ الحال ہم خادانش در آنجا میباشند ارادت در سلسلہ قادریہ داشتند و از طرف میان  
 وجیہ الدین ہم خلافت با ایشان رسیدہ مشغول و صاحب طریقت و سلوک بودہ و اکثر بہرہ تلقین داشتہ و نمیروند  
 و تجرید و ترک اختیار کردہ گوشہ نشین و عزلت گزین بودند و پنج جا آمد و رفت نمی کردند و در کثوف و علو  
 تمام داشتند بعضی اوقات بعضی شطیحات ہم از ایشان سرزدہ چنانچہ میگویند سر و سہم پیر محمد عین اللہ  
 عیون خلق احوال گشتہ بائدہ بقولہ ایشان است و اشد علم ازین مراد ایشان چہ خواہد بود باعتبار ظاہر  
 نہایت مشکل است یا آنکہ ازین بقولہ رجوع بہ آن است آورده باشد چون اکثر قوم بواہر میر سید گردیدہ اعتقاد  
 بدیشان آورده بودند و زین العارفین پسر خواند عبد العزیز نیز شیوہ شجاعت اختیار کردہ و اکثر بواہر میر سید میگفت  
 اینمنہ بر سید و مریدانش بسیار شاق آمدن بابران بعضی مریدان و معتقدان سید بہ حبیب شہر جارج ایشان  
 زین العارفین بہ ہجرتی تمام کشیدہ آورده چلکا گرفتند کہ منہ کس رام پدگیر و بازگردان کار نگردان تمام  
 اینمنہ جوان مردخان بابی بسیار بر ہم شد و بر آشفت و کسان خود را فرستادہ کہ سید را کشیدہ بیارند  
 و اینجما حاضر سازند ہر گاہ ایشان حاکم اند باید کہ در بعد بنوشیند چون الفورخان بابی برادرش مرید و معتقد  
 سید بود در مقام عذر و معذرت در آمدہ طلب سید را موقوف گردانیدہ اما از وقوع این واقعہ ناگاہم آتش  
 غیرت در نہاد سید جوش زد و بر تو صف جلال بر ایشان غلبہ آورد و بہر تہ حرارت در تمام بدنش سراپت کرد و قلق  
 و اضطراب پیدا شد میخاطبند و پہلو بہ پہلو میگردیدند ہر چند خادمان آب سرد در گوش و بدن سید میر میخند  
 لیکن ہرگز انطفا و حرارت نمیشد تا سہ ہزار روز ہمین حالت ماند آخر ہمین حالت بیست و ہفتم شہر جمادی الاولی  
 سنہ یکہزار یکصد و شصت و سہ ہجرت حق پیوستند اندرون شہر متصل جیل صالح الدین خان مدفون گردیدہ  
 خادمان ایشان گنبد و مسجد و باغیچہ و غیرہ عمارات درست کردہ اند شیخ علی رضا قدس سرہ  
 از سر ہند واردین دیار گردیدہ لوطن اختیار کرد و در ارادت و نقشبندیہ از بزرگان خود دارند و خلافت و نعمت  
 از خاندان ہمیشہ از میان شیخ جیحی چشتی گرفتہ صاحب جد و حال بودہ اکثر اوقات در مجلس سماع حالتی روحی میرا



واشکهای خونی از چشمها میریختند و توجع می نمودند اکثر شب بیدار میبودند و عبادت میکردند در فاه دولت ظاهری  
بر وجه اتم استیفا داشتند اکثر امرایان دکن که همراه فیروز جنگ وارد این دیار گشته مرید و معتقدان ایشان بودند  
و یکم شهر ذیقعد سنه یک هزار و یک صد و چهل و دو در طاعت نمودند و قریب متصل جوهر لواره واقع است بحضرت شاه پسر کلان  
ایشان که طالب علم و خوش نویس بوده بالای ایشان گنبد سنگین ساخته موضع چرب و نهو دل در ناس مقلقه حویلی  
احمد آباد در وظیفه فرزندان ایشان مقر است سید محمد علی قدس سره سالک سالک طریقت و ائمه  
اسرار حقیقت شاغل ذکر خفی و علی سید محمد علی که مسقط الرأس ایشان بلده احمد آباد است از عنفوان جوانی ترک  
دنیا ی فانی نموده گوشه نشین و آگدیده در خارج مسجد بنا نموده فاضل بنانی وزیر محمود سلطان ثانی است در ستم  
در واده جمالپور سکنا ورزیده بعبادت احدیت و حصول مرئیات بارگاه احدیت اشتغال داشت و بیعت بیت الله  
الحرام و زیارت مرقد سید الانام علیه الصلوٰه والسلام سه دفعه شرف گشته بود شب یکشنبه بنفتم شهر صفر سنه  
یک هزار و یکصد و پنجاه و چهار داعی حق را البیک اجابت گفته در محفل همان مسجد دفون گشت میر حسام الدین که اثنی  
تخلص بنمود ابیات چند در تاریخ رحلت ایشان انشا نموده قطعه بند

پیر اصحاب طریقت سید صاحب وقار  
اهل دل را مقتدا و اهل دین را افتخار  
از لب اعلیٰ کند کل نام آنوالا تبار  
کرد از در الفت اعلیٰ سوسه دار القدر  
پنج کرت یا محمد یا علی در دل بیار

بحر امواج حقیقت مرشد روشن ضمیر  
معرفت را شمع تابان شرع را چشم و چراغ  
گر تو با اسم محمد نعم کنی اسم علی  
از صفر هفتم ز کیش بنده تریب بنی شب  
از سر و شش امی چون سال انتقالش خواست گفت

ابراہیم شہید قدس سره نزدیک باره نین پور که قبر ایشان برای رفتن اشتهار دارد عرض میست  
و ششم حبیب است شاه عباس قدس سره در جمهوری آسوده صاحب تقاضای تقوی و سلوک  
و کامل از سادات رضویہ ششمی در سال هزار و هشتاد و هجری وارد این دیار گردیده بکلمه معطر روانه گشت و پنجبال  
در آنجا سکونت ورزیده در سال هزار و بیست و شش به احمد آباد آمده در سنه هزار و شصت و سه نفقند

شعر سین حبیب علی الف هجری به بهکان بادمان ربیع الاول به عمره دل آن حکیم را

فی ربیع الاول به مسجد سنگین و جمهوری بنا نموده اند که مرمت طلب شده تا حال باقیست عمر سر  
ربیع الاول مقر است احوال بزرگان که اطراف و جوانب قببات و قریات و مسکرات بلده احمد آباد

انداخته ایام زندگانی بسر برده و بهما گنج گذشته آورده اند بقدر حال آنچه واضح شده و واضح گشته بر لوح بیان  
می آرد و بر صفحه تبیان می نگارد و ذکر بزرگان می کند در شهر نهر و المعروف پلین آسوده اند  
سید محمد بر سر من قدس سره سید اسماعیل شمس و شیخ جهان در کتاب منازل الاولیاء که در آن احوال  
بزرگان پلین مندرج چنان نوشته که در زمان حکومت راجه سدر اصبیگه بعد از چهل سال از ابتدای حکومت او  
سید السادات سید محمد بن بلیاس زنا داران تلبیس گشته نوکر راجه سدر اصبیگه شدند هر روز برای او طعام بچته  
میخوردانید تا مدت بمیت سال بدینمنوال گذشت روزی بر راجه معلوم شد که این زنا دار نیست مسلمان است ایشانرا  
در خلوت طلبیده پرسید که بر من نیستی گفت بل مسلمانم راجه درخواست که او را در آتش زنده اندازند ایشان  
جان بحق تسلیم کردند و توده گلهای تازه گشت کسان خود را طلبیده فرمود که این توده کل را در چاه بسته بکنار  
تا آب فن سازند چنانچه قبرش تا سال بر کناره نیش لنگ موجود است بابا حاجی حجب قدس سره  
در حکومت سدر اصبیگه حضرت قدوة العارفین امیر روم شیخ محمد بابا حاجی حجب ربانی که مرید و خلیفه سید احمد کبیر نقی  
در سنه ششصد و شانزدهم هجری که از کلمه آفتاب اسلام معلوم میشود در پلین تشریف آورده اند و در دوازدهم شهر حجب  
سنه ششصد و هفتاد و هجری که لفظ کفر شکن بران دال است وفات یافتند و قبرها بنجاست شیخ  
احمد دهلوی قدس سره حضرت شیخ احمد دهلوی بن شیخ محمد المعروف بابا دهلوی خلیفه شیخ علی  
دهلوی بودند در زمان حکومت سدر اصبیگه در سنه پانصد و سی و سه سال هجری که از کلمه و لوق اسلام آمد واضح  
است در شهر نهر و المعروف تشریف آوردند و بمیت و دو سال بر سجاده عبودیت ماند و سال پانصد و پنجاه  
و پنج هجری که بمقتضای کبریا و الله ظاهر است ازین جهان حلت فرمودند بعضی میگویند که سدر اصبیگه را سید  
محمد بر سر من مسلمان کرده بود اما محرم و مرتد شد بر روایت دیگر معلوم شد که حضرت بابا حاجی حجب او را مسلمان کرد  
و کلمه شهادت تلقین نمود فی الحال غیب شد و بعضی بر آنند که بابا حاجی حجب او را کشته است اما هیچ تحقیق  
نشده که مسلمان گشت یا کشته شده و هندوان بر آنند که از زبانی بعضی جوگیان معلوم میشود که راجه سدر اصبیگه  
تا حال زنده است نه مسلمان شد و کشته گشت حق تعالی او را غائب ساخته و الله اعلم ما بر آن قول اعتبار  
نیست بهر طور سدر اصبیگه ناپدید شد سلطان حاجی اهود قدس سره حضرت زاده الزمین التشریفین  
سراج المنیر البوالبکات سلطان حاجی و درین البوصاح بعد از آنکه در محرم حکومت راجه کرن سولنگی و نهر و المعروف تشریف  
آورده تاریخ تشریف آوردن ایشان بلوح الشمس است و دو سالش و نصف ماه حجب نه پانصد و سی و شش هجری

که از کمال عشق الله بر می آید و شب بشارت بن لوقل میرسد و این هم فقیه ابوالمیث تم قندی است شیخ  
 اخبر فانی قدس سره حضرت قدوة العاشقین زبدة العارفين شیخ احمد عرفانی العباسی در سنه پانصد  
 و شصت و یک هجری در عهد حکومت راجه سردار حبیب نگ در شهر والة تشریف آورده از که مسطره اصل ایشان از وظائف  
 است صاحبالات و مقامات عالیات بوده و همیشه حبس عفات عبادت میکرد و ازین به سبب عرفانی لقب  
 یافت و شافعی مذهب بودند و شب بشارت بصلوq بن عباس میرسد در سنه ششصد و چهل و پنج از اینجهان حلت پذیرد  
 شیخ معزالدین سلیمان شهید قدس سره ایشان همراه سلطان علاءالدین ابتداء از ننگ  
 اکثر از آئینه بلاد گجرات به پنج آبرار آورده گشت از دہلی به پٹن تشریف آورده شہید شده تفصیل اینمقال بر بنفوال  
 است که حضرت مقدس سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم سلطان صلاح الدین را در خواب  
 بشارت فرمودند که علاءالدین علاءالدین است سوئی گجرات برو که در شهر نهر و العرف پٹن کرن کا فری سخت  
 حکومت دارد و سلطان را میر بخاند اورایتی آبدار قتل نماید و اسلام را بروقت تازه ده سلطان بیدار شده تیر گشت  
 که این چه خواب است پس بار دیگر برو شب دویم کرد در خواب دید که حضرت مقدس صلی الله علیه و آله وسلم  
 میفرمایند که علاءالدین عزیمت شیخ گجرات کن حضرت امیر المومنین سید السلین امام المشرق و المنارب اسد الله  
 الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه تشریف در دست سلطان علاءالدین عنایت فرمود و سر مبارک بر پشت  
 سلطان مال چون سلطان بیدار گشت دید که کشیم بر کمر بسته است و قبضه در دست است فی الحال منوکر دو نماز  
 فخر او نموده مستعزم شیخ گجرات نمود حضرت شیخ معزالدین سلیمان بن شیخ علاءالدین گنج روان سپرده  
 و صاحب سجاده حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره برای زیارت حضرت خواجہ قطب الدین در دہلی تشریف آورده  
 بودند و سلطان مرید پدر ایشان بود و جهت رخصت در خدمت حضرت شیخ آمد و بیان خواب که مکرر از حضرت معلّم  
 یافته بود التماس نمود و شیخ تبسم نموده فرمودند که برای رخصت پیش فقیر آمده آید و فقیر را امر شده که رفاقت سلطان  
 نماید حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم امشب مراد خواب بشارت داده اند که تو شہید خواهی شد سلطان  
 بسیار خوشوقت شد و بر رفاقت شیخ معزالدین از دہلی برآمد و برای تشریف ملک گجرات جلد و چسبان کوچ بکوچ  
 روان شده در سیل روز در نواحی نهر و آله رسید و پوره انا و آله که مولد راج سوکنی و حکومت خود آباد ساخته  
 و باغ و بستان داشت حکم الہی در دست سلطان تمام پوره را غارت و تاخت کردند و دوسر ہزار کس بہان روز  
 تہ تیغ آمدند و سلطان در آن پوره کہ باغ دلکشان بود محل نزول جلالت فرمود و حضرت شیخ معزالدین با عیال خان



در حسن بهرست یوسفی و در ولایت و در است و ارث حقیقه حضرت امیر المؤمنین حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه توان گفت شافعی المذهب بودند چون سلطان بنجر الف خان بنجر بابا بنیقا به هزار سوار و پیاده برای تسخیر پلین شهر و در زمان حکومت راجه ورمول با کلبیل فرستاد و بادت پنج سال و یازده ماه مقابله و محاصره با او ماند الف خان و بیدرت مقابل قلعه که مسجدی سنگین ساخت هنوز کار با تمام نه رسیده بود که خبر وفات سلطان بنجر رسید الف خان از راجه بملنگا گرفت بولایت نوشین مراجعت فرمود حضرت قدس سره العلامه لانا یعقوب که همراه الف خان تشریف آورده بودند در شهر والد آمدند و همیشه درین مسجد درس میفرمودند الف خان وقت رحلت ده هزار تنگه بخدمت مولانا گذارید صاحب سخن اشعار چند در تخریف و تایید آن مسجدی گفته این است منظوم مصرع نباشد مسجد جامع منوطه

نباشد مثل او در ملک دیگر	خلیل الله در ملک حرم صفت	بنیشت در پلین شد بیت خوشتر
به شهر شهر والد دار اسلام	شده مسجدی بحکم شاه سرور	عش بر فرق او کرد فلک وار
برای دیدن محراب و منبر	حرم کعبه شد در دار اسلام	که است المیزان گشت بهت
بناشد رخانه از امر خداوند	بگوار لفظا وادی بیت اکبر	بناکرد است عالی بیت اسلام
از و رولق شده دین سیمبر	ببین ششصد و پنجاه پنج بود	ز سحرت سید سالار محشر
رسانده در مذهب و یقیده امتام	الف خان نامور سلطان بنجر	محمد و م العالم قدس سره

مرجع الابدال و الاوتاد محمد و م عالم بن سید اسماعیل بن سید ابو القاسم بن سید ابو جعفر بن سید ابو یوسف نهرانی میرسد وقتی که سلطان بنظفر که ظفر خان نام داشت بحکم سلطان فیروز شاه حجت تنبیه نظام مفرح که بقلب رستی حسان مشهور بود از دلی بی پلین آمده راستی حسان از پلین گریخت به لطنایت رفت ظفر خان برای ملاقات حضرت محمد و م آمده ملاقات نمود حضرت محمد و م هیچ خاصه که از حضرت قطب الاقطاب محمد و م جهانیان یافته بودند به ظفر خان عنایت نموده فرمودند که انشا الله تعالی راستی حسان از پلین گریخته بهت هلاک خواهد شد و شما از حضرت محمد و م جهانیان والی این ملک خواهی شد ظفر خان مرضی شده بخانه خود رفت روز دیگر حضرت محمد و م برای دیدن ظفر خان تشریف بردند ظفر خان در اثنا حکایات از محمد و م پرسید که این مسجد سنگین کدام شخص ساخته فرمودند الف خان بنجر بنا کرده است حضرت محمد و م جهانیان نماز ده وقت درین مسجد ادا فرموده اند ظفر خان بجز و استماع این سخن که حضرت سوار شوند و مرا بجا رانسان دهند حضرت محمد و م و ظفر خان با اتفاق در آن مسجد آمدند و ظفر خان راجای نماز حضرت قطب الاقطاب نمودند ظفر خان در آنجا مستکف شد و محمد و م را بنیز

وایشان پانزده واسطه بحضرت امام اعظم موسی الکاظم علیهما السلام و سبطهما بنیاد

پیش خود داشت بعد ده روز از اعتکاف برخاست بخدومت مخدوم التماس کرد که اگر حضرت شود در محسن این مسجد گنبدی بنا کنم حضرت فرمود ستر است فلغفران بر دیوار تمام مسجد کند گنبد و دو معین مسجد گنبدی ساخت

شاعری در اترکین گنبد گفته شعر	بحکم سیر الاقطاب مخدوم	ز هندستان به پٹن شہ مظفر
بشارت یافت از مخدوم عالم	نشسته مسکف در زیر منبر	بابر شاه دین سلطان اعظم
بمانده پیش او مخدوم اکبر	بحکم ستونهارا به مسجد	شمرده مردمان از راه انظر
ستونهای هزار و پانصد و پنج	در آن مسجد نماده شد بزبور	چون درآمد مظفر دید مسجد
په چشش کرد یک گنبد مقبر	بگو تا رخ سال گنبد او	بود به مقصد نود و پنج بر سر

**شیخ حسام الدین عثمان بن داؤد فاروقی الملتانی** خلیفه حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا بودند در سنه شصده و نود و پنج هجری در پٹن تشریف آورده بودند مدت چهل و یک سال صاحب ولایت آنجا بودند بتاریخ هشتم شهر ذیقعد سنه هفتصد و سی و شش هجری از اینجا کوچ حلت نمود و عمر نود و هشت سال بود مخدوم **سید حسین خنگسوار قدس سره** بن سید عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ پوری مرید و خلیفه حضرت سلطان المشایخ بودند و صاحب ولایت و بهوئی اند بموجب کم سلطان المشایخ در پٹن تشریف آوردند و سنه هفتصد و سی و پنج هجری سکونت ورزیدند و عمر مبارک آنحضرت یکصد و سی و پنج سال شده بود و غزه شهر حمادی الثانی سنه هفتصد و نود و هشت سال هجری بر حرم حق پیوستند و مزار آنحضرت بر تالاب سده سنگ واقع است **ذکر حضرت سید تاج الدین قادری بهای قدس سره** آنحضرت مرید و خلیفه والد خود سید اسمیل بن سید محمود بن سید ابراهیم بن سید اسمیل بن سید یعقوب بن سید شهاب الدین که از اولاد قاضی القضاات ابو صالح نصر بن حافظ ابو بکر عبد الرزاق بن سید عونث الصمدانی است نقل است که آنحضرت پیرا محبوزده و حافظ صحاح سنه حدیث بود و گویند که در سال هزار و هفت با قلع راز سرکار سید قاسم بر سید محمود یاریه که عارف پراست و در ولایت خودی بود و گفته فرستاد که درین دوسه روز سید تاج الدین عانم و پسین سفر خواهد شد آگهی باد چون سیومی روز شد پس از پیغام شیخ عالم بقاموده پدید و جهان فانی کرد پیغام نویسندگان را اگر پیوسته فرود کردند چهار سپه داشت سید جمال و سید احمد و سید اسحاق و سید ابراهیم که این را خرقة و سجاده سپرد و فرمود و جانین منست خواه بگاه پٹن را تحت رحمت باد خاک تاج الدین وفات آنحضرت بتاریخ یازدهم ماه جمادی الاول سنه یک هزار و هفت و قبر شریف اندرون قلعه کهنه نروالد واقع است **شیخ جمال الدین**



اچھے قدس سرہ مرید و نسیح حضرت سید الاقطاب مخدوم جہانیاں و برادرزادہ مخدوم شیخ حسام الدین  
 عثمان صاحب ولایت پٹن میٹھو سنہ ہفت صدوسی و ہفت درپٹن تشریف آور دند و درخانہ عمر خود بی بی آمنہ  
 خواہر مخدوم شیخ حسام الدین باوجود شیخ صدر الدین عمر فاروقی مانند بتاریخ نہم شہر ربیع الثانی سنہ ہفت صد  
 و چل و پنج ہجری وفات یافتند شیخ صدر الدین قدس سرہ بن شیخ عمر فاروقی الملتانی خواہر زادہ  
 مخدوم شیخ حسام الدین اندکہ شیخ عمر رستمان با قبیلہ در ناگور آمدند و در ناگور از ایشان اسلام ظاہر شد و دختر راجہ  
 ناگور را در نکاح خود آور دند و از ناگور در موضع ٹٹھہ کہ نزدیک ناگور است سکونت نمودند چون مخدوم حسام الیگز  
 پس خود شیخ صدر الدین را ہمراہ گرفتہ در خدمت برادر خود آمدند و اینجا ساکن شدند اولاد ایشان تا حال  
 در پٹن موجود است و حضرت شیخ عبداللطیف جمال اللہ خلیفہ و بتنا حضرت قطب سید برٹان الدین بنیرہ شیخ  
 صدر الدین میٹھو شیخ عبداللطیف بن شیخ جمال الدین بن شیخ سراج الدین بن شیخ صدر الدین سید  
 وراق الحسنی الحسینی قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت سلطان المشایخ اندو در پٹن شدہ اینجا سکونت  
 اختیار کردند مقتدا ی اہل زبان و صاحب خوارق و کرامات بودہ اولاد ایشان در اکلینہ نزدیک ہرچہ الحال  
 موجود است خواجہ رکن الدین کان شکر حضرت ابو المنظر مودود رکن الدین کان شکر بن علم الدین  
 محمد بن علماء الدین یوسف کجروان بن بدر الدین سلیمان بن حضرت شیخ فرید الدین شہور شکر گنج فاروقی مرید  
 و خلیفہ شیخ زاہد چشتی بودند سلطان احمد بابی احمد آباد مرید ایشان بودند و از جمیع علوم ہمہ تمام داشتند وفات  
 شریف بیت و دویم شہر شوال سنہ ہشت صد و چل و دو ہجری بود مولانا یعقوب بن حضرت  
 خواجگی علوی اندر مرید و خلیفہ حضرت قاضی زین الدین دولت آبادی چشتی اند صاحب کشف  
 و خوارق عادات بودہ و کسب علوم ظاہری و باطنی نمودہ و از برکت صحبت شیخ حبیب فیض حاصل کردہ بتاریخ  
 سیزدہم شہر جمادی الثانی سنہ ہشت صد ہجری رحلت نمودند معشوق مرید و شخص تاریخ یافتہ سید  
 محمد المعروف بہ سید خدابخش قدس سرہ قدوۃ السادات والا کباد میر سید محمد بن حضرت سید  
 حسین مرید حضرت سرائد المتعال مخدوم سید راجو قدس سرہ و خلیفہ و خلیفہ حضرت قطبیاظمہ برٹانہ اند و  
 و از آنچہ مبارک ہمراہ بی بی سعادت خاتون والدہ قطب العالم بموجب حکم حضرت شاہ راجو قتال در رکاب سادات  
 تاب حضرت قطبیا در پٹن تشریف آور دہ بودند و اکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار و از  
 خدمت و تشکیہ خود کردہ و فقیہ کامل و محدث عامل بودہ و ارادت در خانوادہ چشتیہ آور دہ بتاریخ پنجم شہر



جمادی الثانی سنہ ہشتصد و چہل و ہفت ہجری کو حج علت فرمود سید احمد الملقب بہ مخدوم  
 جہان شاہ زائر الحرمین الشریفین فقیہ الملتہ والدین سید احمد الملقب جہان شہر نئی بعد از وفات  
 مادر خود از آنکپور پورب آباد را چہ مبارک تشریف آوردند و در خدمت حضرت سید را جو قتال مرید شدند  
 و چند مدت در اچہ ماندند بعد از ان ارادت مکہ معظمہ نمودند از خدمت حضرت سید را جو مخض شدہ بسوسے  
 گجرات روان شدند حضرت سید را جو کلیم عبا کہ بختین پاک در ان بودند ہمراہ ایشان بحضرت قطب العالم فرستادند  
 سید احمد کلیم مبارک را آوردہ و قتیکہ حضرت قطب در پٹن تشریف داشتند بموجب اشارت حضرت سید را جو  
 بحضرت قطبیہ رسانیدند چنانچہ تاحال کہ سنہ یک ہزار و یک صد و ہفتاد و چہار ہجری است پارہ کلیم مبارک  
 در احمد آباد پیش فرزند ان مولانا نور الدین موجود است نیز از و بیشترک و سید احمد در خانہ عم بزرگوار خود سید  
 خدا بخش نزول فرمودند حضرت مقدس سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیغمبر ایند کہ اعطای بیتک فی عقد ولدی  
 احمد تلیما حضرت مخدوم عالم از خانہ خود استقبال ایشان کردہ بجانہ سید احمد تشریف آوردند و عقد نسبت  
 حدیث خود با سید احمد در خانہ سید خدا بخش بستند و ایشان را در خانہ خود آوردند سید احمد بعد از عقد بنا کحت پنج ماہ ماند  
 طرف مکہ معظمہ رفتند و دوازده سال حج نمودند و زیارت روضہ منورہ حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 کردند و زیارت بیت مشرف شدند بعد از دوازده سال حضرت مقدس سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشانرا  
 بشارت دادہ طرف پٹن رحمت کردند و فرمودند یا ولدی سید احمد بر وود و در نہروالہ ساکن شو بہر گنگار و عمای  
 الزامت من روی تو بیند حق تعالی اورا پیام زد و بہر کہ بر تربت توفا تخم خواند شفاعت او بر من واجب است  
 و بہر کہ زیارت تو خواہد کرد بہشت بروی عاشق خواہد شد و در بہشت خواہد آمد حضرت قطب فیاض گاہان اللہ لہما حیث کان  
 بسیار ادب ایشان میکردند و حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد تقییم ایشان میکردند و با ادب تمام در خدمت  
 ایشان می نشستند کسے التماس کرد کہ سید احمد در خدمت میاینر حضرت بسیار تقییم و ادب میکنند چہ باعث  
 است شیخ الاسلام فرمودند کہ شبہ حضرت مقدس سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در خواب دیدم کہ سید احمد  
 سر خود را بر زانوئی حضرت نہادہ و خواب است و حضرت بر من خطاب کردند و فرمودند یا شیخ احمد  
 انا احمد و ہذا ولدی احمد از ان روز تقییم ایشان میکنم کہ در جناب حضرت مقدس سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم قرب بسیار دارند و اللہ اعلم با سرارہ ولادت با سعادت سید احمد در ستمہ ہفتصد و ہشتاد و نہ بود و وصال



آورده پنج ایستاد نمودند چنانچه تا سیه نیکزار و چهل و یک هجری قدری طلا از آن جلد در خانه اولاد ایشان  
مانده بود عرس شریف ایشان چهارم رمضان المبارک مقرر است شیخ سید بن قدس سره بن شیخ  
عبد اللطیف مذکور صاحب کرامات و خوارق بوده قبرها بخا در پین واقع است عرس نهم شهر شعبان میشود اسم  
شریف صدر الدین بود چهل شهید و گنج شهید در پین و یک چوبه در مدفون اند عرس دهم شعبان  
مقرر است شیخ سلیمان مریشی فزید الدین خلیفه شیخ نظام الدین بودند در روضه شیخ عبد اللطیف  
کمال دیرون قلعه اند عرس بیست و هفتم شهر ربیع المرجب شیخ زکریا الدین مجذوب قدس سره  
قبر در پین نزدیک روضه شیخ حسام الدین و اقامت عرس بیست و هفتم شهر رمضان المبارک میشود قاضی  
احمد حیدر و محمد خلیفه حضرت گنج احمد که در بنای قلعه شهر احمد آباد چهارم احمد بودند در پین آسوده اند دهم  
شهر شوال المکرم سینه شهید و چهل رتلت فرمودند خواجه احمد بن محمد مرید حضرت قطب الاقطاب  
مخدوم جهانیاں قبر در نهر والدیر مسجد کاٹ و اقامت عرس ششم جمادی الاولی است شیخ  
زین الدین خیا ط قدس سره قبر در پین بیرون دروازه کمرکی واقع است عرس سیزدهم جمادی الاولی  
است شیخ الاسلام شیخ سراج الدین قدس سره بن شیخ کمال الدین علامه خلیفه  
و مرید حال خود شیخ نصیر الدین محمود الاولی بودند قبر در نهر والدین نزدیک دروازه اناواره واقع است  
عرس بیست و یکم شهر جمادی الاولی است بابو بملول قدس سره خواجہ فضل الله عرف بابو بملول  
صدیقی غیاث پوری مجذوب در وقت حضرت نظام الدین اولیا بودند قبر در بلده پین و اقامت عرس  
دویم یا بیست و هفتم شهر رمضان المبارک است بابو دلهیه قدس سره شیخ نهر والد بوده قبرها بخا  
واقع است عرس دویم شهر ذی الحجه مقرر است شیخ محمد خاوی قدس سره خلیفه حضرت  
سید الاقطاب مخدوم جهانیاں بودند مدفون در پین نزدیک روضه شیخ سلیمان عرس بتاریخ بیستم شهر  
ذی الحجه مقرر است شاه قاض قدس سره طریقه شطاریان داشتند حضرت شاه وجیه الدین  
علوی نعمت طریقت از ایشان رسیده بتاریخ سیوم شهر صفر المظفر روز شنبه سینه نهصد و بیست  
هجری ازین عالم انتقال فرمودند در بلده پین بر تالاب خان سرور آسوده اند ملک بهاؤ الدین  
کو قدس سره یار و یار و یار و یار شیخ حسام الدین صاحب ولایت پین بوده قبر در پین بالائے  
سر ایشان واقع است عرس نهم شهر صفر المظفر مقرر است مولانا احمد قدس سره

بن محمد بن قاسم سوهی معروف بمجدوم بهره استاد شهر نهر واله بودند قبرها بنجا واقعست عرس تایخ بیت و دودیم شهر  
صفر المظفر میشود بی بی ماجرہ قدس سرها الملقب بساده قانون والدہ حضرت قطب العالم اظہر امتہ  
برمانہ حضرت قطبیہ ہمراہ گرفته آن را چہرہ پاک در پٹن تشریف آورده و ہما بنجا تایخ بیوم ذی الحجہ سفر آخرت  
فرمودہ و ہفت حج گذارده قبر اندرون شهر نهر والہ در محلہ پنجارہ واقع است بی بی اران قدس سرها  
خواہر حسین خٹک سوار قبر دپٹن واقع است عرس در شہر صفر ۱۵۵۰ ہجری بی بی بیچہ قدس سرها  
بر تالابیس لنگ مدفون و کہ بزرگانی کہ در سیر لپور آسودہ اند قاضی محمود دریائی  
بیسر لپوری قدس سرہ پدیر بزرگوار ایشان قاضی حمید عرف شاہ چاندہ شرف ارادت بجناب  
حضرت شاہ عالم قدس سرہ داشتند و جد و الاسقدر ایشان قاضی محمد بید حضرت قطب العالم سید  
برمان الدین اظہر امتہ برمانہ علم مقارنت میافراشتند در چین و صناعت و عالم صبا و ولولہ عشق و ولوعہ  
محبت از ایشان سر سبز و ہنگام جوانی از مقام غوثیت در گذشتہ بمقام محبوبیت در رسیدند اذات  
بنجارہ میفرمایند کہ قاضی محمود بید حضرت سلطان شاہ شیخ جیو فرزند حضرت محمود دریائوش خلف  
اوشہ حضرت قطب العالم قدس سرہ اند لا ثبوت یہ پیوستہ تحقیق آست کہ مرید پدیر خود بودہ اند چون عسر شریف  
شاہ چاندہ با خزر رسید قاضی محمود در واقعہ دیدند غوث الثقلین میفرمایند کہ چہ شامقام محبوبیت  
کہ در حقیقت رسیدہ است اما میاید کہ دست بیعت و خلافت از پدیر بزرگوار خود بگیرد کہ این معنی  
بر اہل سل و سلسلہ بالازم است قاضی بکامہ این واقعہ را بخدمت پدیر بزرگوار خود معروض داشت  
فرمودند مر این نزد معلوم شدہ میدانم کہ وقت من با خزر رسیدہ یک روز پیش از اجل موعود دست شہ  
خواہم گرفت و خلعت خلافت خواہم داد دیگر مردم نیز استماع این معنی نمودہ مستعد اذات نشستند  
اتفاقا ہمان روز میعاد قاضی محمود را با پسر ایشان طلبیدہ ام با حضار دیگر امیدواران فرمودند اول  
پسر قاضی را مرید گردانیدہ بعد از آن مردم را دست بیعت دادند آخر ہمہ قاضی را بار اذات آورده فرمود  
خلافت بخشیدند و فرمودند ختم کار ما باین بود روز دیگر سفر آخرت گذریدند قاضی محمود بعد از خلعت پدیر بسند  
ارشاد مکن حجت ہزگی و خوارق ایشان عالم را فرو گرفت و خدمت عالم آب ہم با ایشان تعلق داشت اکثر  
در شہتہای تباہی کہ یاد ایشان مینمودند با حل مراد میر رسیدند ازین سبب دریائی لقب خاص مقرر گشت  
گویند و عدم طفولیت و خدمت پدیر خود بملازمت حضرت شاہ عالم قدس سرہ فائز گردیدہ حضرت

نظر توجیه بر قاضی فرموده بر زبان مبارک رانند که قاضی شملہ دراز دارد و اشاره ایست باینکه کلمات او سبب  
عالم مشهور خواهد بود و بدرجہ عالیہ خواهد پیوست چون مولد و منشا این قصیدہ بود قصبائیان زبان فصیحی ندارند  
در محاورت و تنزکات اسم مبارک شاه عالم را بمجنس میان در معرض بیان می آوردند اتفاقاً روزی بعد از  
حلت حضرت شاه در روضہ منورہ مجلس خاصان منعقد بود حضرت سلطان شاہ شیخ جوینیہ حضرت  
قطب العالم و سلطان مظفر حلیم و چندین از بزرگان دیگر مجلس آرا بودند و سخنهای محققانہ و کلمات عارفانہ  
در میان میرفت در اثنا سخن بر زبان قاضی محسود گذشت کہ مجنس میان چنین فرمودہ اند شخصے تعرض  
شد کہ ای قاضی چرا اسم مبارک آن حضرت را بشاه عالم نمی خوانید گفتند کہ در حقانی ام فضاہتے ندیم و شاید  
این بے ادبی من در آن جناب درجہ قبول داشتہ باشد آن شخص مصر شد باین معنی کہ دیگر حرف نگویند فرمود  
کہ بیایید بر سر قبر منورہ ماہر یک ندانیم ہر کس بالقابی بخواند ہر کس را از قبر جواب سلام برسد خطاب و مقبول  
تر خواهد بود برین قرار اندرون گنبر شریف رفتند گویند در آن مجلس جنہ پنچکس بیشتر نبودند سید شیخ جیو سلطان  
مظفر حلیم و قاضی محمود و آن تعرض و شخصے دیگر و پس ہر یک ندا کرد جواب تیا مد قاضی محمود دینا لیسد  
مجنس میان محمود خادم خادم شما باستانہ بوی آمدہ است و شما را میخواند از راہ کہم جواب اولیفر ما بھر و این ندا  
صدای از قبر برد کہ یا محمود ندا می شنیدم و سلام ترا قبول نمودیم بعد معروض داشت کہ ہر گاہ قبول نمودی تہرکی نیز  
عنایت نمائ تا تان اول نمایم همان وقت یکبارک تا کمر جلوہ گرفت و صلوای پدر و دست التام قاضی شد و ہمہ  
خوردند آورده اند کہ عماد الملک از امر اگر تہ سلسلہ ارادت قاضی در گردن اعتقاد و است داشت و اتفاقاً مرضی  
حائل بوی رونداد سجد دست پر عرض احوال کرد قاضی بجناب قاضی الحاجات در باب شفا سی دست دعا برداشتند  
ندا آمد کہ عمرا و سبر رسیدہ ازین مرض جان برخواہد شد قاضی الحاج بسیار نمود الامام یافت کہ دروازہ سال  
از عمر شما باقی است اگر بوی دهند همان قدر زنده بود قبول نمودند مردان الحاج در ازای عمر بسیار کردند  
کہ عمر شما برکت و اوست و عالمی فیض یاب است جنبتا این برکت از ما دارید فرمودند کہ آنچہ من پذیر فرستہ ام  
از ان منیتو اعم گذشت پس دو از دہ سال از عمر ان مرشد جمیع بعد الاملاک دادہ شد و زندگانی از سر یافت  
اما تا آخر عمر بقصد یح گذشت و بجاو داشت گرفتار ماند پس روزی چند کہ از عمر قاضی باقی مانده بود بپوسانی  
مریدان و ارشاد منتقدان پرداختہ از غلبات عشق پیوستہ بحسب حال عاشقانہ بہندی بطرز بلند می  
نی بست و بر پور وطن اصلی ایشان است در عنفوان آگاہی بمصر اسلام احمد آباد اقامت فرمودہ و در وقت

بقصیر پور که از ادحام مردم سنگ است رفته قطع سکونت گسترده و در یازده سالگی ایشان را عشق آکی بپوشش زوار  
 پدر حضرت خلوت نشینی گرفته و صحرای دور از عمارت زاویه برای عبادت گزیدند بعد از چندی بخدمت پدر شرف  
 شد و از صحبت گرمی و استغاضه میبود باز بکلبه میوه میشتافت باین روش پنجاه و شش سال بسر برد چون شصت  
 و هفت رسید بتایخ سینر و هم شهر ربیع الثانی سال نصد و چهل و یک آفر روز که ابل موعود رسیده بود و سماع  
 طلبیه بجهت استماع سرود و بعد و حال روئیده در عین رقص پسجده دریافتند و بان بحق تسلیم نمودند انا لله  
 وانا الیه راجعون و بعد از حلت هم اکثر اوقات که سر و دسماع نزد قبر میشت عرق از قبر جاری میگشت اکثر بزرگان  
 این معنی را معانی نموده و روال از آن عرق تر کرده آورده اند و اشته علم با سراره قبر شریف و قصیه پیر پور واقع است  
 اکثر مردمان از دور و نزدیک برای فاتحه میروند بزرگان قصیه نظریا و که بر نوزده گوی از احمد آباد و قسنت  
**میان الولک قدس سره** آورده اند که شیخ محمد نام مودی بود اطلال حال ساکن ویسی از دیات قصیه  
 نریا و از اتفاقات حضرت شاه عالم دام جلاله بالبد الضوب حضرت فرمودند ایشان پیشانی خود نشسته تیره بهندی  
 ساگ گویند پاک میگرد چون دیدند که حضرت شاهیه دام جلاله تشریف می آرند بالبد الضوب پشت کرده نشسته و در  
 دل آورده اند که باید از مزاح خطابی عنایت فرمایند القصیه چون حضرت شاهیه نزدیک رسیدند توقف فرموده ایشان  
 بنام ایشان خوانند جواب نه داد بار و یکم خوانند جواب نداد و بار سیوم خوانند جواب نداد و تقسم کنان فرمودند ای  
 میان الولک بولست کیون بنین یعنی ای میان ناز مست جواب چرانی و پید ایشان برخاسته آمدند و پائیموس  
 نمودند بیرون دروازه قصیه زیاد طرف احمد آباد مقبره میان الولک مشهور و معروف زیارت گاه خواص و عام  
 است **سید امام الدین قدس سره** والد بزرگوار ایشان سید کبیر الدین از عراق بهن تشریف آورده  
 صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بوده و اکثر کفار و یهود را بشرف اسلام مشرف ساخته و در خط لاهور  
 آسوده اند فرزندان سید امام الدین نسب ایشان را به سید اسمعیل ابن حضرت امام جعفر الصادق رضی بنی عنوال  
 میرسانند سید امام الدین سید کبیر الدین حسن بن سید صدر الدین محمود بن سید شهاب الدین بن سید نصیر الدین  
 بن سید شمس الدین بن سید صلاح الدین بن سید اسلام الدین ابن سید عبد المومن بن سید خالد بن سید  
 محیب الدین بن سید محمود بن سید محمد بن سید ماشم بن سید احمد مادی بن سید جمال مستنصر بالله بن سید  
 عبد المجید بن سید غالب بن سید منصور بن سید اسمعیل بن حضرت ابی عبد الله الامام جعفر الصادق رضی الله  
 عنه آورده اند که جماعتی کثیر بر دست سید امام الدین مسلمان شده و این روایت تا حال در فرزندان ایشان باقیست



که اکثری مسلمان میشوند و این قوم نو مسلم را در اصطلاح ایشان مومنه میگویند و اعتقاد و رسوم بمرتبه دارند که آنچه  
 پیدا میکنند عشر آن نیاز درگاه و فرزندان می آرند تا بحدیکه اگر ده فرزند داشته باشند سیکه را حرام  
 میکنند و برای خدمت می سازند حاصل آنکه قطع نظر از همه چیز تا جان خود و خدمت گذاری ایشان حاضرند  
 چنانچه قضیه کشیده شدن مشرک در میان ایشان نند و زبان حضرت خلد نزل بالا و معرض تحریر در آمده فرزندان  
 ایشان در تمام ملک گجرات و اکثر ملک و گمن منتشر اند و میدان از هر مکان در خدمت ایشان میسرند و خدمت  
 بجای می آرند و به فایده تمام گذران میمان چون رسومات کفر فرزندان ایشان برای استمال و تالیف قلوب کفار  
 عربی میدارند بنابران مشایخ این دنیا چندان بشان اینها نمیکنند و آمد و رفت در مجالس اعراس بکم دارند  
 و ضعیفان نام الدین و در قریه کمره بر پنج گروهی احمد آباد واقع است اکثر فرزندان ایشان در انجامی باشند  
 هر یک از ایشان یومی و ماهیه و سالانه از درگاه می یابند نیاز کثیر بدرگاه ایشان از اطراف و جوانب میسرند  
 و همیشه طعام و لنگر برای صادر و وارد بارسیت و فرزندان و مردیان شخصی را مقرر میکنند که زن داشته  
 باشد و نه فرزندان در اصطلاح آنها کاکای نامند که متولی و تکفل درگاه مذکور باشد و کسی را در داخل و معارج سهم  
 و شریک خیل کارند اند و در اینجا صرف نه نمایند چنانچه فرزندان و میدان همه تاج او میباشند عرس شریف  
 سید امام الدین میست و مفتی شهر رمضان المبارک مقرر است یزار و بترک و قبیله دهولقه شیخ حسن  
 قطب مشهور لشاه و ولایت قدس سره خلیفه حضرت نظام الدین اولیا میباشند بعضی بزرگان وارد  
 ملک گجرات گردیده و قضیه دهولقه که برده گروهی شهر احمد آباد واقع است محل اقامت انداخته یک بار  
 بشوق دریافت صحبت شیخ محمد عیسی جوپوری از دهولقه بجنوب تر شریف بودند در آنجا بها والدین شیخ  
 نامی طالب علم و قابل بود بصحبت شیخ حسن در آمده و شیخ علم کیمیا میدادست چون شیخ بها والدین  
 را دید که جوانی فطیر و مستحق است دل ایشان بروی سوخت و گفت ترا همراه ما بصبحه باید رفت بصبحه رفتند  
 و کیمیا بمل آورده به شیخ بها والدین دادند که صرف مایحتاج خود نمایند باز اگر ساخته شود بهتر و الا نه با ما بگوی  
 که برای تو دیگر کیمیا شیخ بها والدین عرض داشت کرد که بنده را از شما امید کیمیا فی دیگر است این کیمیا بکار من  
 نمی آید شیخ را بر ایشان دل خوش شد و در تربیت باطن اومی افزود تا وقتیکه مدت ملاقات شیخ عیسی باخر رسید  
 تا نیت خلافت و خرقه تبرک از شیخ یافته بجانب دهولقه مخص شدند شیخ بها والدین دست بدامن  
 شیخ و التماس ارادت و اجازت نمود شیخ گفت که پیر تو درین شهر است اما ترا بمن تقدار صحبت نصیب بود



بعد از آن شیخ بهاء الدین بکلازمت شیخ عیسی رفته مرید شد و نعمت های اوست روضه شیخ در دهو لقمه کان وسیع روح فرزا  
واقع است هفدهم شهر ذی القعدة مقرر است و تا چهار و پنج روز می شود سید سکندر منگلوی قدس سره  
بن سید محمد خلیفه حضرت سید جلال مخدوم جهانیان قدس سره قبر در منگلوی واقع است عرس یازدهم شهر ربیع الثانی میشود  
قصبه بهر یار و سید محمد بهر یار و قدس سره روضه شریف در قصبه بهر یار واقع است مردم  
از اطراف و جوانب برای زیارت میردند و برادر خود میر سید عرس یازدهم شهر حجب الحجب میشود قصبه او نه دیوار  
مولانا شمس الدین قدس سره در قصبه او نه در سر کار سور کله آسوده اند غره شهر شبان المبارک سه  
هشت صد و چهار بهایم قدس انتقال فرمود چهل و شصت قدس ائمه اسرار هم در دهوان آسوده اند  
نهم شهر شبان عرس مقرر است شاه بابو پستی شیخ عمر پستی صاحب کرات و خوارق عادات بوده  
بزرگی و ولایت ایشان مشهور و معروف است بیست و پنج شهر ذی الحجه سید شمس و بهشتاد و یک رحلت فرمودند  
روضه شریف در بندر کهنایت واقع است یزاد و بزرگان بندر کهنایت قاضی نور الدین قدس سره  
قاضی نور الدین صوفی مشهور و حضور در کهنایت آسوده اند عرس بیست و پنجم جمادی الاولی مقرر است مولانا  
میان قدس سره قبر در کهنایت واقع است عرس غره شهر جمادی الثانی میشود و بندر از قدیم آباد است  
و بزرگان بسیار از سلف و خلف آسوده اند که از احوال بعضی از آنها بیچ کس اطلاع ندارد و بعضی از آنها که معلوم است  
مقدم کشیده بزرگان بهر و بیچ حضرت سید شرف الدین مشهوری قدس سره بن سید  
علما و الدین مشهوری مرید و خلیفه و داماد حضرت سید جلال مخدوم جهانیان با اتفاق سیاحت بسیار کرده و حقه  
مخدوم وقت حضرت یک سوک عنایت کرده فرمودند که هر جای که فرود بیایند این سوک را در زمین نصب کنید  
هر جا که بنشیند و برگردد آنجا اقامت شما هست چنانچه آن موجب فرموده بهر و بیچ بنشیند و حضرت سید آنجا  
حل اقامت انداخته تا آخر عمر بسر برد و بارش و خلائق مشغول شدند و بتایخ نهم شهر حجب سه هشت صد  
و هشت روز در کشیده میان نهم و عصر بهایم قدس نشاندند روضه منوره بر یک گرهی بهر و بیچ طرف شرق واقع است  
فرزندان حضرت سید هم در احمد آباد و هم در بهر و بیچ موجود اند برای پنج روضه و پلوره مقرر است مولانا  
عینا بهر و بیچ قدس ائمه سره میان عینا در بهر و بیچ بودند از خواص عباد الله و مصداق  
خیر الناس میگویند که هر جنس که بدان مردم را میافشد ایشان نگاه میدارند و بمردم خبر میگویند چه از رزق  
و جامه و اغذیه و ادویه و کتب و اسباب و آلات هر دانه ایشان همیابود افضل اعمال ایشان این بود که با وجود آن عالم

و عامل تقی و مطیع بودند شیخ عبد الوهاب سفیر مایه کبار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدیم  
عرض کردیم یا رسول الله من افضل الناس فی هذا الزمان فرمودند افضل الناس میان عیانت ثم شیخ کبیر یعنی علی  
متقی ثم محمد طاهر رحمهم الله علیهم عس بیت و یکم شهر جرب المرجب است مخی و دم مولانا شیخ محمد  
قدس سره مولانا شیخ محمد بن اسمد شاه استاد کبر و روح بودند در محله دروازه آسوده اند عس دویم شهر جرب المرجب است  
مقر است بندگی مولانا بدر قوام قدس سره برادر قاضی کمال الدین نهر والی بودند در سمرقند آسوده  
اند عس شریف تایرخ دهم جادوی اثنائی مقر است شیخ مبارک قدس سره غلیف شیخ بهاء الدین  
جوینوری بوده اند در خطه بهروج آسوده اند عس سیزدهم شهر جادوی الاولی مقر است سید محمود بن سید  
زین الدین قدس قبر شریف در خطه بهروج واقع است عس سیزدهم جادوی الاولی قاضی علم الدین  
قدس سره در بهروج آسود و عس پنجم شهر جرب المرجب است بابا غفور و بابا حبش قیس کبیر  
قبر شریف ایشان در بهروج بنودن ضافات بهروج واقع است عس پانزدهم شهر جرب المرجب مقر است شیخ  
محمد قدس سره مشهور بکاظمی پیا بوده اند عس بیت و یکم شهر شعبان المعظم واقع است شیخ موسی  
و شیخ عیسی قدس سره بهر دو روز گوارش مشهور بحجرتی بوده اند و در بهروج خفته اند عس سیزدهم  
بیت و دویم شهر شعبان مقر است شیخ زین الرحمن قدس سره بن شیخ کمال الدین صفی البهر حج عس  
سیزدهم شهر رمضان المبارک مقر است مولانا عطا قدس سره مشهور بکافظ در خطه بهروج آسوده اند  
عس تایخ هشتم شهر شوال المکرم مقر است سید کمال الدین خفی قدس سره در بهروج  
خفته اند عس بیت و پنجم شهر شوال مقر است سید عبد الله عید روستی قدس سره پید عبد الله بن شریف  
شیخ عید روی که در احمد آباد آسوده اند و در شریف ایشان اندرون قلعه بهروج واقع است شیخ حسن  
سمرست قدس سره لپه سیومی شیخ عزیز المتوکل علی الله که در اطراف احمد آباد آسوده شیخ حسن  
فرورفته قلم و حدت مجذوبی حضور بودند و هر پنج گانه وقت نماز بهوش آمدی باز اسلام آن عیارتی بهوش را دعا گفتی  
در خطه بهروج خوابگاه ایشان واقع است بابا گنج ریحان قدس سره قبر شریف در خطه بهروج واقع است  
عس ششم شهر شعبان المعظم هیچ احوال ایشان معلوم نه شده سید اسمعیل المشهور به پیر حقیق قدس سره  
آبدار محمد و سید شرف الدین آشنه دی بالفعل و یک خرقه ایشان باقی جاری است که تمام عالم مشاهده و سمانه  
دارد در تقوید قبر شریف یکو حبس و کو دست و در میان آب پراست هر چند آن آب هزار عالم میخورند لیکن آن آب

کم نمیشود و الله اعلم با سره قبر شریف ایشان در بروج واقع است مخدوم شیخ نصیر جمال قدس سره  
از نژاد ولایت موافق حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی اندکلب زبان خود بود و دوازده مرد از ارشاد  
او کمال رسیده اند و آگاه ایشان در قضیه نوساری من مضافات بند سورت عس تا پنج و هفتم شهر شعبان  
شیخ محمد فضل الله قدس سره در نوساری آسوده اند عس هفتم شهر حجابی الثانی  
میشود سید سیف الله رفائی قدس سره در انیر تاج بند سورت آسوده اند  
عس پنجم شهر حجابی الاول میشود سید محمد عمید روی قدس سره  
بن سید عبد الله عمید روی که در بروج آسوده اند قبر در بند سورت واقع است عس هفتم شهر  
ذی الحجه میشود سید سعد الله قدس سره عارف بالله سید شاد الله فاضل محقق و عالم  
مدقق جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول بوده لقائیف بسیار دارند در بند سورت آسوده  
اند میت و هفتم شهر حجابی الاولی سنه یک هزار یکصد و سی و هشت خلعت فرمودند با بسیار  
قدس سره احوال ایشان بوضوح نه پیوسته بر ساحل دریای نرید آسوده اند کلبه و بارگاه  
وارد و گذر آنجا بگذر با بسیار مشهور و معروف این دیار است ارحین شاه قدس سره  
در سواد قضیه پلادی گرویی از حمد آباد آسوده اند و حقیقت احوال ایشان وجوآت اقسام زبان نزد خاص  
عام این دیار است و بر بان سکنه بلده اگر چه در سلاطین گجراتیه بتدریج مردم آفاقی از هر  
شهر و دیار از سادات عظام و مشایخ کرام و علما و ذوی الاحترام و شرفا و نجبا و اقوام مختلفه و فرقه  
عرب و عجم و روم و شام و اهل حرفه هند و سند و تجارت پیشگان بجماری و براری باستماع دین پروری و دست  
الضاف و عدالت گتری و پرورش رعایا و فرمان فرمائی عهده انخواست خود و به تکلیف آنها بتدریج  
وارد این دیار گشته پس از ان اهل خدمات و جاگیر داران با دشا هی و گروه سپاه از مسلم و هندو و قوم  
تقریب نوکری با هم را ناظران رسیده از آنجا که خط پاک احمد آباد در امکان با فیض و خاکش  
و امن گیر گوشه عافیت با ناز و نعمت و جای امن بی آفت و دیده کسب آن بخور و سل افاست انداخت  
تا اهل کزیده از چندین پشت منازل و کاشا ساخته سکونت و رزق و رزیت اکثر تا حال باقی و بر حنی بنا بر  
رویداد و حوادث منفرض گشته که از محیط تحریر و تقریر بر سر نیست و جماعت مسلمین که در قصبات و پرنات  
و تیر باغ بمن حبسکنان و اندیشل فرقه قریشی که در پرنه تاسره و جندریان در موضع او نجه و غیره

از عهد سلاطین گجراتیه که اسلاف شان بصیو عجب گیر داری در اینجا بودند مانده باشند که تفصیل  
و تشریح تمامی تسلسل معتذر لهذا به نگارشش کسانیکه بعد از تباهی احمد آباد و عهد  
سلاطین گجراتیه گجراتی الاصل گفت میشوند و از همین ارضیات و تشریفات  
و ربله فراهیم آمده کننا دارند و بنام و نشان اکبره سبط الراس  
اسلاف شان معروف و مشهور بمانت قوم دایا دل  
که از قصبه دلیس سرکار پٹن اند بقدر رتق دور  
و میو پر داحت مخفی بماند که عده اهل بلده  
و وضع اند سلم و هند که با عن جٹ  
گجراتی الاصل توان گفت

تمت

تم تم تم تم تم  
تم تم تم تم تم  
تم



این که صلوات بر عین است عجاز نبی آخرین است

مملو است ز غروشان احمد مشعر ز کمال جان احمد

صلی الله علیه وآله وسلم

تحمه الکرام

حق ثمر در لطف غوغا مش

سرمایه خزان دین است سامان سکوتهای نبین

غنا مبارک است و نجارم شد طبع بوقت نیکو حرام

## جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و مدحی که عرائس قائم سیم که محذرات حمله از ضد بمشاطی سبعة ستاره که انجمن اریان بهفت کاج نمواست  
خاصه برای وجود سلاطین و اولیا و علما که خلاصه نتائج آبابی علوی و اجماعات سفلی اند بهفت گردانیده و بهت  
مخبری که در بهات ستم پنجمس اوقات خطبه شصت رسانتش بر زبان حال سه گانه ارواح و چهار طبایع اشباع تجارت  
علیه و علی آله و صحبه الصلوٰه النبرسی پس از ادای شکر الای احد صانع بی مانع می گوید یانی این ثاق  
خدا و اق حیران صنعت صانع علیشیه قانع که چون بحول الله و قوته از تالیف مجلد اول کفحه الکرام  
مشعر حالات خلاصه موجودات انبیا و اوصیا و حکما و ملوک و خلفای و سلاطین فراغت یافته یکپنجه در بیدای لایستها  
تشف حالات چگون چون ربع سکون بیای استفاده کتب متداوله گردیده برخی تصانیف متقدمین متاخرین دیده  
بطور ترتیب قائم سیم بعد از ذکر مرله حالات ملوک و امرا و اعیان و اولیاسادات و فضلا و چو به این هنرم خصوصیات شتی که  
بظهورت مخفی یافته علی الايجاب زده آورد اجبا سیکل زد و از نصف مزاجان توقع صلاح میدارد هر چند بطریق حالات مطلع شد  
ما فوق احاطه علم بشریت اما بوثوق مدلول من لایدرک الکمال لایترک الکمل چه میر میر میرد و هر که بر زیادتی برسد اگر غیر از اید  
سنت بریولف باشد این مجلد محتویست بر مقدمه و هفت مقال و خاتمه مرتقم دهمه و در تحقیق ربع سکون  
و ساحت سطح آن مختص نمائند که نصف از کرده زمره در بحر اعظم اعظم اوقافا نوسر استوسر



بعمود بنیمه که در آب باشد و نصفی مکشوف از آن نمی بجانب جنوب ویران و نحایت جانش شمال هم  
 و آب پس از چهار بخش زمین بخشی کتر بجانب شمال خط استوا عمارت دارد و جمله کوهسار و بیابان و بعضی بجا که شیب  
 میشوند در و پس در حقیقت دانگی هم معمور اما بعات عرف این قطعه ربع سکون خوانده اند بعضی گفته اند که باقی  
 اربع نیز معمورند و در آنجا مردم باشند اما بصحت قریب نیست جمیع حکما طول ربع سکون را صد و هشتاد و دو جبهه  
 هر درجه میت و پنج فرسخ و هر فرسخ دوازده هزار ذراع نقلست از صور الاقالیم و مسالک محالک که جمله ربع سکون  
 صد ساله راه بود و پنجاه و هشتاد ساله راه بمورد هم و سبب طوفانها خراب گشته و آب گرفته و میت ساله مانده  
 از آن از طرف شمال هفت ساله راه بسبب دی که جاندار نرید و از طرف جنوب هفت ساله راه بسبب گرمی که بجا  
 نمیتواند در و نفس و کم آمدن شش ساله راه باقی ماند و این را هفت بخش کرده اقالیم سبعه نامید و در اقلیم ایکه  
 تعلق دادند طول اقلیم از شرق تا مغرب و عرض اقلیم چندان که از اول آن اقلیم تا نهایت او نیم ساعت  
 درازی روز تفاوت کند و این اقالیم تساوای نیستند بلکه بر اقلیم که بخط استوا نزدیک است متفاوت ترست  
 چنانکه معلوم شود و مرویست بقول حکیم تاج الدین خوارزمی سخنم که از شرق تا مغرب معمور و خراب دیا و کوه ها  
 و بیابانها و بلاد و امصار جمله صد و پنجاه و هفت هزار فرسنگ است از آن پنجاه هزار فرسنگ صحاری و بیابان مسکن  
 دیوان و پریان و غولان و درندگانست و چهل و هشت هزار فرسنگ دریاهاست باقی پنجاه و هشت هزار فرسنگ آباد  
 پنجاه دوازده هزار فرسنگ زمین هندوستان و پنجاه هزار فرسنگ زمین روم و چهار هزار فرسنگ زمین چین و هزار و نه صد  
 فرسنگ زمین غر و هفت هزار فرسنگ زمین ماچین و سه هزار فرسنگ زمین روس و سه هزار فرسنگ زمین سیلاب و هزار و هشتاد  
 زمین بلغار و چهار هزار فرسنگ زمین شبه و ترکبار و یک هزار و پانصد فرسنگ زمین یونان و دوازده هزار فرسنگ کوه ها  
 که در آنجا مردم نوازند یک هزار فرسنگ سکون و الیا یان یک هزار فرسنگ زمین کلیم کوشان پنجاه هزار فرسنگ سکون باجوج و ماجوج  
 و دوازده هزار فرسنگ محارست و دو هزار فرسنگ سلاو و مالو و یک هزار فرسنگ سوس لاقصات و سیصد فرسنگ  
 جزیره واق و اق و یک هزار فرسنگ کوههای بزرگ که موضع یاقوت و حمرد یاقوت و هفت هزار فرسنگ  
 کوه قافست مقاله اولی در بیان احوال اقلیم اول متضمن ذکر بلادی که تعلق بدان اقلیم دارند بمینه سوب به رجل  
 سبدا این اقلیم موضعیست که عرض آن دوازده درجه است و جدول آن نزدیک خط استواست جای که درازی روز و  
 دوازده ساعت و نصفی باشد مساحت سطح این اقلیم سیصد و شصت و دو هزار و چهل و چهار فرسنگ  
 نیم است و در فرسنگ چهل هزار جریب جریبی شصت گز و شصت گز ابتدا از جانب مشرق از شمال جزایر یاقوت



پس جنوب بلاد چین و شمال یارسرندیب و بعضی از هند و هند و بلاد حبشه گذرد و از آنجا نیل مصر را قطع کند و بر  
 بلاد نوبه و وسط بلاد بربر و وسط جزایر یونان و جنوبی بلاد برطانیه گذرد تا به بحر محیط منتهی شود طولش از مشرق تا شمال  
 جزایر قوت تا جزایر خالکت که در مغرب فغند سه هزار و دصد و پنجاه و شش فرسنگ چون ملحق خط استواست  
 عرض آن مضبوط نیاید و مگرد بلاد سپهرین شود و درین اقلیم سیصد و چهل شهر عظیم و هزار و شصت کوچک و بیست کوه رفیع  
 و سی و پنج بزرگ چون ذکر کلیه بلاد را کم کسی مترجم گردیده نذر ملاحظه شکر الترام میرود و مکرر ولایت راسه توابع شهر بیان میکنند  
 بایباید دانست که اهل بیات برای ایضاح ابعاد مابین بلاد و عرض و طول حروف موضوعه مصطلحه  
 ارباب تخمین هر بلده و جدول طول و عرض مثبت می نمایند تا مدعا بلیتوار آید و چون کیفیت تعیین بسیار طول عرض  
 بیان گردید بنسبت حروف موضوعه مقصود نیز ضرورت آنکه عدد ما را بنا بر حروف تخی بیشتر از اقل پیش و کمتر از باز  
 پس بهم ترکیب می نمایند تا بعد هر بلده بطول عرض معین از درجات که یکصد و هشتاد و مرقوم شد و دقایق که هر درجه  
 بشصت دقیقه مقسوم است صوت انشراح پذیرد بدن رنگ که یا یازده باشد و الب بست و دو و  
 برین قیاس تا آخر و هر چاک عدد نباشد صفری برصورت گذارنده پس مرکب اول علامت درجات و مرکب ثانی  
 علامت عدد درجات و مرکب ثالث علامت دقایق و طول و عرض مقرر باز در بعضی مقاطعات تفاوت  
 صورت برین موضع معین که کاف چنین **ا** ک نون چنین **ه** جم چنین **ج** بیدرین که دهن مخصوص است  
 و خا خود دخل ندارد و صا چنین **ص** و آنجا که مثلا با مرکب شود باین شکل نویسد **صه** هر چند اینست  
 هم طولی دارد اما اینقدر را بدویده همین نام ولایتست منسوب به پین بن قطیف بن عابرن شانه بن هود  
 بن ارفخشذ بن شام با چون بعین مکه واقع با این اسم و موم گشته اکثر ولایتش نزدیک بخط است و است **سام**  
 این ولایت را برای خود گردیده اولادش ساکن بودند تا نوبت به طحان بن هود رسید ولایتی باخیر و برکت است  
 دروسالی چنان نوبت زراعت کنند و هر زراعت بدو ماه رسد و رختان سیوه رسد و رختان سیوه دارد  
 سالی دوبار بردهند در و شکرست بارض عا در آن تمثالیت برصورت سواری چون ماههای حرآید از آن  
 تمثال آب شیرین ظهور یابد با حوضها پر کنند و آذوقه تمام سال شود و چون ماههای حرام در آن آب منقطع گردد  
 هلاک قوم عا در آن زمین بوده **ایضا** در و شکرست که در وقت طلوع آفتاب از مشرق بمغرب رود  
 و در وقت غروب از مغرب بمشرق ذکر **ملوک** ملوک تا تقدم در مجلد اول مذکور شد و چون از نسبت  
 خلفای بنو عباس غلامان حبشی آن ولایت را استرأ نمودند از ایشان بآل زیاد رسد و بعد از آن

به بنی قطن و بنی طبا قرار گرفت منصور بن فضل الکوفی از دعوات اسماعیلیه بر سر حکومت تکیه زده  
 پس درست و عشرين و اربعه تا بابو با ششم حسن بن عبدالرحمن نفس زکیه لقب و حمزه بن ابی با ششم از اشرف حمیریان  
 منسوب شد آنگاه در سبع و ثلثین و اربعه تا ناصر بن حسین دلمی دعوی امامت کرده چندی معصرف گشت  
 و بعد او درست و خمسين و اربعه تا علی بن محمد الصلحی استیلا یافته مکّه و مدینه را هم بصبط کشید از عقب وی  
 آل فرج پس در اربع و خمسين و خمس تا ملک ناصرالدین ابولیبی و از اولادش درست و عشرين و ستم تا  
 به بنی رسول از امرائی ایوب در سبع و عشرين و ثمان تا به بنی عثمان تا آنکه سلطان سلیم بن سلطان سلیمان  
 پاره آن زمین را گرفته و ولدش سلطان مراد در سال نهصد و هشتاد و دو مسخر کرده در دودمانش ماند از  
 شخصهای مینست که پیله طوش فدک عرضش بدی سام بن نوح آباد کرده **مخا** بند قبر شیخ شاذلی  
 که قهوه خوردن اختراع اوست در واقع **قصر** از ابنیه آصف بن برخیا **صنعا** قصر غدان که در کمر  
 ملوک مین مذکور شد در بوده انصار و اثمار در بسیار و بیماری کم و هر شتر یا که بعمرایش گذرد بخر شود  
 کندش در یک غلاف دودانه و آنجا چشمه است شبیانی ازو متکون گردد در هفت تسلیم است که  
**صفوان** نام مردی در چهار فرسنگی صنعا باغی داشته قریب بدوازده میل که حاصل آن را براه خدا  
 ایثار می نمایند پس از چند گاه پس از آن عطیه باز آورده آتش سخط اهی در بر و بوم افتاده شجران باغ را  
 سقر گردانید و آن آتش در سیصد فرسنگ التهاب داشته چنانچه در اطراف آن طیور را همال طیران و  
 وحوش را قدرت جولان نبوده تفصیل این تفسیر سوره نون نوشته اند **سبا** از ابنیه سبا بن  
 یثیب بن یعرب بن قحطان صاحب عجایب البلدان گوید که در سبا بسبب لطافت آب هوا مگس و پشه و عقرب  
 و مار و دیگر هوام نباشد **حضرموت** از شخصهای قدیم است در مجمع الغرائب نوشته است که  
 در قدیم الایام ظرف سفالین در زیر زمینش یافته بودند در آن خوشه گندم بوده هر دانه قدر بضه یکی از  
 مشایخ را پرسیدند گفت این حاصل زراعت جمعیت از امم ماضیه که بادشاهان ایشان و خود ایشان  
 متصرف بصفات حمیده بودند قبر سواد بنی آنجاست بعضی زمین این بلده را خارج اقالیم نوشتند در آنجا  
 آبیت که هر که بنوشد مخرجت گردد از مرگ شداد که در کرامت مذکور شد ما بین صنعا و حضرموت بوده  
**عدن** بنای عدن بن عدنان جد رسول کریم ص طوش عواما غرضش یا تا دراز منته سابقه نهایت  
 آبادانی داشته و پس آن آبادانی منتقل به محاشه جیل نام آنجاست آتش علامت قیامت آنجا بیری

خواهد آمد بتر متعلقه که در قرآن مذکور آنجاست و آن چاهی بوده که سلیمان دیوان را آنجا محبوس کرده بود  
بحر عدن همان بحر قلزم است که بحر احمرش نیز خوانند **قلزم** هم شهری بر کنار دریاست طوشش صد بار عرضش  
ثلث **عثمان** طوشش فدا و عرضش یک بعضی عمان را داخل بین شمرند مردمان آنجا ناسک منسک  
مردمی اند و سکنه آن سوی دریای عمان چنگال دراز دارند چو گرگ و دهن چون شیر به سوی پوشیده  
بانگ سگان کنند در میان عمان و قلزم با قصد فرسخ زمین خشک افتاده آنرا جزیره العرب خوانند  
و اعراب بسیار در آنجا ساکن اند **کوشید** اعراب در دویدن از سبب تازی سابق بوده اند **قصل** است  
که مردی از اعراب بر بنه شده غسل میکرد کسی بر اسپش سوار شده بدو ایند اضطراب نکرده بتامل و تانی  
از آب بر آمد و رخت به بر کرده بدوید و سوار را رسید **ایضا** جماعتی کج میفته در راه اعرابی دیدند که  
اتهای زنده می فروخت خرید کردند چون هیچ زخمی نداشت پرسیدند چگونه گرفت گفت بیک و دویدن  
اگر باور ندارند بر ما کنید تا باز بگیرم پس بخریدند و امتحان را را کردند و دیده گرفت باز بجهان بجا  
خریده کباب ساختند و پیرا صلاهی خوردن نمودند کیلبار دست دراز کرده تمامی را برداشته بدوید  
قصدش کردند رو باز پس نموده گفت ای جماعت آنکه زنده از من جان نیافت مرده چگونه جان برد  
**قلاع** موضعی میان عمان و حضرموت است از عجائزش آنکه چون تاجربان بگذرد و متوجه عمان شود آوازی  
شنود که فلان ابن فلان با تو ستاع کذا بجای او چندین است چون از عمان بگذری بیایده از آن بخرد  
ما **بحر میان** عمان و عدن است در ناحیه کشن سناس بسیار **مروست** که شخصی وارد آنجا شده بسال  
ناحیه گفت مرا سناس نهایی غلامی را اشاره کرده در حال جانوری زنده آورده نصف بدن سالم انسان  
بیک پا و یک چشم دست در سینه بزبان تازی مستکلم شخص مذکور را دیده گفت بجز مرا فرما درس حجم کرده  
را که در چون با داز پیش رفت **رما** شهری از حد و دین است زنان آنجا نیکو روی نازک اندام سیاه چشم  
سرخ و سفید روی باشند همواره بزنا مایل سفیدان آفاق قصد آن دیار کنند و زننه شهرت در حد و  
بن از دیوان بنا دارد بناهای عظیم در و باقی گویند بلقیس را با حضرت سلیمان آنجا ملاقات شده گویند درین  
گوئیت معدن عقیق از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که آن کوه اقرار بوحدایت خدا و نبوت من کرده  
از گشتن هر که بیشتر می سازد بوی غمی زرد و مال و فرزند و روزیش زیاده شود و اگر حدیث درین باب بیایند  
بمخاطاطالت نیاورده **ایضا** در حد و دین گوئیت برسد آن آب از هر طرف جاری اما پیش از آن که

بزین با من رسد سنگ میگردد و شب بانی سفید همان است گویند در ارضی از یمن گوری یافتند  
 و در و سیتی دیدند در دست انگشتی داشت سوراخش باندازه گنجایش سدا می بوده نزد عمر  
 فرستادند **نقل است** در قاپوسن نامه از ابن شام که یکباری در ولایت یمن قبری بویژه ورود  
 سیل ظاهر شد آنجا عونی بود در گردن وی هفت گردن بند از زر در دست نامستقیم هفت و در بازو  
 بازو بند هفت و در پا و غیره اندام هفت هفت زیور سکه کل بجای قیمتی بوده صندوقچه پیشش ملو از اموال  
 ولوحی بر بالین بر آن سطرعی چند نوشته آنکه من ناحیه بنت شمرم بوقت گرسنگی این جمله بکار میآمده  
 باید بر حال من رقت کنند و عبرت گیرند از مردش تحصیل بینی **خواجه اویس قرنی** است به منقول است  
 که فردای قیامت هفتاد فرشته بصورت وی آفریده شوند تا در آن میان از عرصات به بهشت رود  
 چنانچه در دنیا کسی نیستش در عقیقی هم کسی با وی نبوده **ایضا** رسول فرمود اوست من مردیست مرا و ابجد  
 سوی گو سفند آن قبیله ریجه و مضر در قیامت شفاعت بود **آورده اند** که آنحضرت صلعم در صیفات فرمود  
 مرتفع من به اویس قرنی بدید پس چون فاروق و قرضی علی بعد از حلت آن سرور بخواستند فاروق از آن بچه  
 پرسید که کسی قرن است جماعه حاضر آمد از و سرغش کرد گفتند نمیدانیم مگر یکی **الولیس** نامی دیوانه است در ویرانها  
 خارج اطوار انبای زمان شتر بانی کند نا شن هم باماد خود و فاروق با یکی از اصحاب آنجا شد در نماز یافت  
 چون تمام کرد پیشش رفته آن سفیدی نور که رسول صلعم خبر داده بود در دستش دیده بپوشید و سلام بر و  
 رسانیده مرتفع داد و استدعای شفاعت است نمود چند گام دور شده بسجده افتاد و گفت ای مرتفع  
 رسول تو پوشتم تا نه است بخشیده نشود خطاب آمد پوشش چندین بخشیدیم مگر از سیرک و فاروق طایقت شده  
 بر سرش رسید و گفت پوشش سر برداشته گفت نمی پوشیدیم تا نه است بخشیده نشود اکنون  
 سوی گو سفند آن قبیله ریجه و مضر بخشیده شوند فاروق آن شرف دیده پرسید کیت که این خلافت بگیرد  
 فرمود بگذا تا هر که خواهد بردارد فاروق گفت چرا بدیدن رسول نیامدی گفت بلی فرمود چه اش دیده باشی  
 پس فرمود چیه اش دیده باشی پس فرمود که روزی دندان مبارک شهنیده شده بود و گفت بلی فرمود چرا  
 متابعت نکردی دندان خود بکشوی یکی دندان هم نداشت فرمود بگمان اینکه کدام دندان شهنیده شده باشد هر که  
 فاروق گفت دعا کن فرمود میگویم **اللهم اغفر لی و لی و لی** اگر سوتی تو رسد و الا لا گفت و صیتی کن فرمود خدا را بینا  
 گفت بلی فرمود به که دیگر برایشان می گفت زیاده کن فرمود خدا را سید اند گفت بلی فرمود و بختی که دیگر ندان فاروق

چیزی نذر نمود دست در گریبان انداخته دودرم برآورده فرمود این را از شتربانی دارم اگر گفیل شودی  
 که این خورده زنده مانم و دیگری نیام بگیرم آنگاه فرمود رنج کشیدی باز کرد که قیامت نزد یکست که سن  
 بگذرادم چون آنان بعد از اجاسی پدید آمدند پدید شد و دیگر کسی ندیدش مگر آخر عمر بر موفقت علی رضی الله عنه  
 در صفین حرب کرده شهید شد **ابو عبد الله و محبوب** صحبت عبد الله عباس و جعفر از  
 صحابه رسیده در تاریخ یافعی که از و منقول که بمطالعہ سفتا دود و از کتب الهی فائز شد شیخ محمد بن محمد بن حسین  
 علی غرض در نفحات مذکور که شیخ شهاب الدین یکی از خادمان را گفت بیرون خانقاه رو و هر که بینی بیار مردی غریب  
 آورده شیخ دیده گفت ای شیخ محمد نزدیک آئی که بوی آشناداری پس بچلوی خود نشاند با یک دیگر  
 در سرخنان گفتند شیخ عیسی بنیاز در نفحات است که روزی بر فاحشه گذشت گفت شب بیشت ایم  
 در خانه آورفته دو کویت نماز گزارد و بر نشاند فاحشه تو بکرده بپای شیخ افتاد و یکی از درویشان کاخ فرمود و طعام دلیرا  
 عصبیه ساخت روغن نبود امیری حریف آن زن با ستمها دو شیشه خمر فرستاد که اینک روغن ایند نار  
 نشانده شیشهارا بر عصبیه ریخته خواند روغن صافی شده بود امیر ترا شنیده آمده تو بکرده و مسرید گردید  
 شیخ عبد الغنیث جمیل ابتدا قطع الطریق کردی روزی منتظر قافله بود از غیب شنیده با صاحب  
 العین علیک عین در روی اثر کرده نزد شیخ ابن فلاح بمینی تحذیب اخلاق کرده هیزم آمده آوردی کویت  
 روزی شیر را دید که در از گوشه را کشته هیزم بر او بار کرده بشهر آورد شیخ سعید حداد صاحب مقامات  
 علیه است در بازار عدن به پنج و شمری مشغول میبود وقت اجتنار فرمود بعد من سبزه روز آنجا که جمع شوید مرغی سبز  
 بیاید بر سر هر که نشیند جانشین من است آن مرغ بر سر مردی جوهر نام که وقتی بنده کسی بپوشسته او رفته شد آنچند  
 احمد بن محمد از متوکلان بوده روزی بزیارت کویتان می شد در راه شیخ سعید رسید حین حرکت  
 با او براه مرفت کند و بعد فسخ نموده شیخ احمد از زیارت برگشته بشیخ سعید رسید و گفت بر تو حقی دارم  
 که آنوقت متوجه شده بر گشتی شیخ سعید گفت هیچ حقی نداری شیخ احمد گفت برخیز و انصاف ده گفت هر که ما را بخیرند  
 او را بنشانیم قضا را شیخ احمد مقعد شده بر جاماند و شیخ سعید متبلو بمعرضی کرد یکده تمام اعضای خود را می کند و می برید  
 تا بختی رسید **سلیمان** شهر بزرگ در جنوب و مغرب از عظیم اول بعضی سلیمان نوبند و از عظیم دوم و شش شمارند  
 نصری عظیم دارد بر ناز نصر سبائین و کتستان بسیار را خسی که در آن زراعت می شود هر جانب دوازده فرسنگ  
 بقدر خرمن زراعت گفته که زیاده را کسی نمیرد مردش اکثر مشمول باشند **بلاد حبشه** یا آنکه دار الملک غمره











شیر باغ کرده باین نام موسوم شده ویرانم القری گویند که زمین از تحت او گسترانیدند پس صلوات باشد **مروی** است  
 از ابن عباس رضی الله عنه که پیش از آفرینش آسمان و زمین عرش الهی بر آب بود با در افران شد تا خود را بر آب در  
 حرکت آمد از قدرت بر روی آب سنگی بر مثال قبه ظهور یافته آن قبه از حرکت نمی ایستاد تا بوجود جبال ساکن شد اول جبال  
 که آفریده شد کوه بقمیر بود زمین را از تحت موضع بیت الله گسترانید و بیت الله را انجبت ترفیع و انفراد آن  
 کعبه نامیدند چه بر بنای که مرتفع و منفرد باشد در عرب ترا کعبه خوانند در بده القلوب گویند که هیچ مرغی بالای آن طیار نگیند  
**گویند** خانه کعبه ده نوبت بنا شده **اول** برای ملائکه زمین ثانیاً به بیت المعمور که برای ملائکه آفاک است بعد  
 از چهل سال از بیت المعمور **دوم** بنای آدم علیه السلام بعد دو هزار سال بر بنای **اول** **سوم** در زمان  
 شیث علیه السلام و آن تا طوفان نوح علیه السلام باقی بود **چهارم** بنای ابراهیم **پنجم** بنای جبرئیل **ششم** بنای عیسی  
**هفتم** بنای قسطنطین **هشتم** بنای قمرش اینها ارتفاع خانه نکر از بنای ابراهیم نبوده که در آن وقت آن سرور  
 بیت نبی الهی خجسته بود **نهم** بنای عبداللہ بن زبیر که چون بدست حصین چنانچه مسکوک را از مجانیق شکست در  
 ارکان یافته بود بقصر عبداللہ بن ابی سہل بن کره **دهم** بنای حجاج بن یوسف جابیت **یازدهم** بنای اموی که حاکم تواند کرد  
 بچند نفر التفاسیر و **ابو خادوم** از بزرگان تابعین است بسیاری از صحابه را یافته بخش را کعبه مشکها میگفتند  
**گفت** اندکی از دنیا ترا مشغول و ادوا از بسیار چیز آخرت **گفت** در روزگاری افتادی که بقول ز فضل رضی شده  
 و علم از علی نرسد گشته پس میان بدترین مردمان و بدترین روزگار مانده **ابو الولید عبد الملک**  
 بن عبد العزیز از شاه سمرقانی زمان با اعتقاد بعضی اول او در اسلام تصنیف کرده فوئش حسین ماته  
**عمر بن عثمان** **تصوفی** است او منصور حلاج گویند روزی منصور را دید که چیزی مینویسد پرسید  
**گفت** چیزی می نویسم تا با قرآن متقابل نمایم بدو عا کرده از خود مجبور گردانید هر چه بوی رسید از آن عاشره  
**قیل** عمر روزی ترجمه گنجینه سه نوشته در زیر صلی گذاشته به طهارت رفته بود این را برگرفت و پراود و توحی  
 خبر شد برآمد **گفت** این کاغذ را آنکه برداشت دستش بریده بر دارش کشند و بسوزند آخر چنان شد  
**گفت** صبر استادن بود با خدا و گرفتن بلا بخشی و آسانی **ابو طالب محمد بن علی** صاحب قوت القلوب  
 در وقایع تصنیفی بدان لطافت نوشته نشده **العمید فخر الدین تاج الافاضل خالد بن بیج**  
 از افاضل جهان و اعیان خراسان در فصاحت و جسد و روان بوده ابوالمظفر ابیهم در زمان دولت  
 آل ناصر ریاض فصاحت از غمام طبعش ریان بوده مدینه طیبه طبعش مدک عرضش آلتا که هر درازتر

سابقه یثرب نام داشت رسول صلعم مدینه اشس خوانده گویند تبع بن مصدع بن وردع که  
 بعد بحبت نصر ضابط عادل عرب و روم و عجم و ترکستان و هندوستان بوده قیل حسان بن نعم الاغفر  
 آخرین تبایعه بین سوی حجاز آمد و بزین یثرب رسیده چهار صد حکما بر گردگی شاسول نام حکیم پیو و حاضر  
 خدشش بودند اینجا از خدشش وداع خواستند گفت چرا گفتند این زمین بجزرت گاه بنی آخر الزمان است  
 مسکونت در آن میوزریم تا شرف اندک آتش در بایم و در سوای او جان دهم و دوات قلم طلبیه  
 کاغذ بست گرفت و نوشت **بسم الله الرحمن الرحیم** منک فلان بن سلام بدین محمد و کتاب  
 او و کتاب همه پیغیران ایمان آورد و ما رسید و ارشاعت اویم و در ملک است امجدش شمسک شدم  
 پس کاغذ را بشاسول داده که با ولد وصیت کند تا بان جناب رسانند و چهار صد کنیز را بخدمت حکیمان داده به  
 توالد و تناسل ایشان اکثر بادی مدینه شد گویند بعد از بست و یک پشست از شاسول بحدت  
 هزار و پنجاه و سه سال ایوب نصاری در قوتی که نام محمد شصت یافته آن نامه را بدست مروی هلال نام  
 بکر فرستاد و آن حین حضرت صلعم ببحرانی بود از دور بلال ایدیده ندائی زد که ای بلال نامه را بمن ده بلال  
 گفت که نام نامه و نام تو چیست فرمود نام من محمد بنی آخر الزمان و نامه فسلان بن فلان بلال گفت تو  
 جادوگری یا منجم فرمود بنی ام جبرئیل مرا خبر داده پس نامه گرفته و با لبو بگرداد چون بخواند حضرت بکر است  
 و فرمود آذر و مند و دیدار برادرانم البکر گفت بلبرادریم فرمود شما یا برید برادران کسی اند که نادیده ایمان آوردند و  
 شوق جان داده اند طوبی لهم و سحاب **مروسی است** در سناقب مرتضوی از حسن الکبائر  
 که در زمانه خلیفه ثانی در مدینه لفظی متولد شده با دو بطن و دو سر و دو بینی و دو دهن و چهار چشم و چهار دست  
 و در اعضای اسفل کی و زبانی نداشته پدرش مرد تاجر بود چون در گذشت در میان و ارثان اختلاف افتاد در آن  
 که او را دو حصه دهند یا یک بعد گفتگوش کرده بدار الشریع آنها کردند خلیفه ثانی سفوض برای علی فرمود انحضرت فرمود  
 سعادته کنید اگر خواب و بیداری و خموشی و گفتار و گریه و خنده هر دو در آن واحد باشند بدانید که یک کس را خدا  
 برین رنگ آفریده و اگر این قضاها مختلف بنیند و کس انداخر بعد تحقیق یک کس جایز یافته گویند در آخر الزمان جسد از لایحه  
 سوکل باشند که حراست مدینه کنند و از در آمدن دجال را مانع آیند و جال بر تمام روی زمین گذرد و مدینه بیت المقدسه  
**مروسیست** در حدیث مسلم که خروج دجال از جانب مشرق باشد بقصد مدینه در پس جبل عدا آید ملائکه رویش جناب  
 شام گردانند تا در شام رفته هلاک گردد و کذا فی جذب القلوب الی دیار المحبوب تضايف عبدالحی دهلوی گویند

ولید بن عبد الملک نقیر روم نوشته از و طلب صنایع نموده که مسجد رسول بنا کند وی چهل کس صنایع روم چهل کس از  
صنایع قطب یا چهل هزار اشغال طلبا فرستاده مسجد اعمارت کردند اساس دیوار از سنگ نمودند و اسطوانات از سنگهای مدور  
ترتیب داده در میان مسجد تنویر از آهن آردند و سنگها را در زیر آن محکم کردند متفلس متفلس اطلای ساختند و روی دیوارها  
از زمین تا یک پست بوق نقره گرفتند و منبر اخضر را بمنبر دیگر پوشیدند آنجا چاهی ست سیمی به بزرگبناوه گویند هر مرضی که  
از آب آن غسل کند شفا یابد هر و نیست در جذب القلوب از جمله غرائب امور و عجایب حادثات که داخل محضرات آن سکر و است  
در سیع و خمیس و غمنا سلطان شهید محمودی نجواب دیده که آن سرو صلع فرمودند زود در باب از شرابین دو شصت و اربابان  
او چهاران شب بابت نفر از خواص سوار شده در شانزده روز از شام یکمینه رسید به حیدرآباد نیافت آخر صبحی تمام داد  
که هر که بیاید اکرام باید سه آهه بلند مگر صورت آن دو شخص که نجواب دیده ندیده گفت کسی باقی هست گفتند دو شخص مغربی اند که اگر گوشه  
برون نیایند طلبی همان دو کس دید ایشان در ریاضی سکونت داشتند که در جهت قبله حجره شریف بود و خود آنجا شده دید که  
مسحوف مجید بر طاق نهاده و حصیری در محل خواب افتاده چون حصیر برداشتند سر دانه ظاهر شد که بصورت قبرینی حضرت  
نمودند بعد محمدید ظاهر کردند که ماد و نصرانی را نصاری فرستاده اند که با حیدر سبارک گستاخی کنیم  
هر و نیست در شبی که نقب قریب قبر سبارک رسانیدند باران بسیار و رعد و برق و زلزله عظیم شد و سلطان  
همان شب رسید آن دو طعون را کشته سوختند و گرداگرد قبر سبارک کنده باب رسانیده بر حاص نذاب پر کردند تا مجال  
وصول بآن موضع معتد باشد ایضا محب طبری در ریاض نظر آورده که تومی از دشت حلب میردند را باید ایستند  
تا شش ماه از جوار اخضر برون آرند امیر بواب را گفت اینجا عداوت در واکن و بگذر تا هر چه خواهند بکنند چهل مرد با آلات  
خفیه و بم آمده بر باب السلام در زدند بواب در یکشود هنوز محاذی منبر شریف نرسیده بودند که تمامی ایشان با سه آلات  
نزد نمودی که قریب محراب عثمانی است زمین فرو برد امیر نظر بود بواب آمده حال را گفت امیر آمده دید هنوز خفیه  
و بعضی ملا بس آن ملاعین باقی بود طبری نسبت اینجا کایت به ثقات کرده و بعضی مومنین دیگر نیز نقل کردند چنانچه در تاریخ  
سهمودی مذکور هر و است از عجایب البلدان که هر که آنجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر از دیگر  
جاها بود و هرگز طاعون در آنجا نباشد ذکر مردمش از صحابه که بیرون از شمارند موجب اطاعت دیده بچند نفر عظیم شهوت برگ  
جسته سعد بن عباد و اکل عباد و زنا بوده وقت فوئش جبرئیل علیه السلام آمد که ابواب سماوات  
بر وی مفتوح و عرش رحمان در بهر از آمده **ابو ایوب انصاری** از روسای آن بلده در سال اول  
هجرت اخضر هفت ماه در خانه بسر بردند **فیس بن سعد بن عباد** از سادات طلسم عرب بوده

و آنها چهار نفرند قیس بن سعد و عبد الله بن زبیر و خف بن قیس و شریح قاضی طلس بعرف عرب کسی است  
 که در رویش اصلای نداشت از نشتیان جناب شاه ولایت پناه علی بوده جابر بن عبد الله **علیه السلام**  
 از جمله کبار صحابه سید برادر او جمله اصحاب حمید کرار است **حسان بن ثابت** از جمله اخبار انصار مداح جناب  
 رسالت پناه آن سرور در شافش فرموده اللهم ایده بروح القدس **سطلو** است در مدار الافاضل تحت ام حسان بن  
 ثابت که جناب ختم المرسلین در شب معراج حادثه دیده بی در و در زن از یاقوت احمد جبریل را پرسید گفت این خزانه شعرای است  
 نیست که کلیه او را بهائی شعر باشد فرمود یک معنی از آن معانی معلوم من کردن که مخفی بر جبریل بنحیجان کرد پس چون عالم **علیه السلام**  
 حسان قصیده در مدح آورده انفعنی در اول قصیده درج بود آنست و احترامش بسیار فرموده حقیقت بمردم ظاهر نمود  
**ابو سعید بن المسیب المخزومی** از فضیلهای سجدیدینه و با عبد الله عباس و عبد الله عمر و زید بن ثابت  
 و سعد و قاصص مصاحبت کرده امام زین العابدین فرموده که سعید بن المسیب علم الناس لما تقدره من الآثار و فضله علم  
 را بچهل حج گزارده پنجاه سال تکبیر اولی وصف اول شسته سی سال پیش از اذان سجده عبد الملک و رایم ایالت  
 دخترش خواست تن نداد در رشتان شدید آب سرد بروی رختنه تا زیاده زد را خن شده آخر با کثیر بن طلب که از جمله  
 طلبه علوم و فقیه بود بدو درم بابت درم عقد بست **ابو عبد الله محمد بن محمد بن عمار بن قنبر** از اهل شاهی  
 علم است در برابر تصانیف دارد کتاب الرقة در ذکر ارتداد قتل عرب از آن جمله است که گفت ما که هم  
 دوست بودیم یکی از آنجا ما شمی بوده افلاس من غلا آورده ایام در رسید مادر فرزندان گفت ما در شدت فقر بودیم  
 لیکن تحمل بنیوای اطفال نداریم انبای جنس ایشان ثواب الوان پوشند و این بچها گران با جامهای دریده خواهند بود  
 اگر میتوانی تدبیر کن این سخن در سن ناشیری کرده بدوست ما شمی دو کلمه نوشتم کتب بیه فرستاده آورده گفت  
 هزار درم است اتفاقا سر آن نگشاده بودم که از دوست دیگر رفقه بمضمون رفقه من رسید کتب را بیه بر باد و فرستاد  
 و از شرمی فرزندان بجانم زفتم و آن شب در سجد بر دم روز دیگر ما شمی کتب بیه را پیش من آورده گفت  
 گوی و می که به تو فرستاده بودم چه کردی من صورت واقعه را گفتم دوست ما شمی گفت مرا نیز جز این زر چیزی نبوده چون  
 بر تو فرستادم اخراجات لابدی خود گلگیر بود لازم بدوست سیم رفقه نوشتم و این را فرستاده آنجا آن  
 دوست سیم را طلبیده بعد از اخراج یکصد درم که در وجه ملبوسات اطفال لبند بود آن مبلغ را ثلث تقسیم نمودیم  
**تمشیل** بعضی تفاسیر سلوک که یکی از اصحاب خوشه خرابه بدیده رسیده وی آنها بدیده بار دیگر کرد از اتفاق او بدیده  
 دیگر نمود و تخمین تا بهنگام کس رسید باز پیش شخص اول آمد این صداقت و صفای مقبول جناب گیرا گردیده آیه کریمه





بعضی ریزه است از هر چیز اشتها یافته گویند روی پیشکج داشت شخصی بهر گشتن کجای روت بفرجامی است  
می مانند گفت فرج مادرش را ملاطفت نکند که دام پیشکج ترست زرفا که مذکور شد و نمرد و چندمی از فرعون مصر از  
یسامیه نوشتند وسیله که اب هم آنجا بوده اند فقیه شهر می طویل عریض بار و س از سنگ مرمر بوده  
از غایت خوشی آنرا بهشت روی زمین میخوانند در یکی از بلاد افریقیه قوی را در معرفت اقدام مهارت تمام است  
بمرتبه که اثر غریب را از متوطن و زن را از مرد و بنده را از آزاد باز شناسند که از اولانیت در حال  
افریقیه با آنکه بعضی از اهل سیم سیم گفتند اینجا بمناسبت ولایت مرقوم شده در مجمع الغرائب  
آورده که هر که یک سن گندم در آن ولایت کار در مجصد حاصل بر دمجرب است فاس شهری بزرگ در بلاد مغرب  
طخه طلوش بجای عرضش لب با سیزده دروازه دارد بجانب غربی آن شهری که هزار طاحونه در و دار است و بر دخیل شهر سیست  
بر در هر استانی شش آبی گویند آن شهر در عالم بمثل است در مجمع الغرائب آورده که در حد و در بر طاحونه مرغی است در آن  
مردی مثل درخت خوابیده هر دستنی چون تنگی هر که را تب آید در آن خانه رود تب او زایل شود و هر جا که بافت  
خاک این گور بند و با مر تفع گردد و تفت و لایسته معروف میان هند و چین میروش همیشه نادان و فرحنا که اندا هر وی شک  
آنجا باشد معدن کبریت احمر هم در دست گویند آنجا کوهی است هر که از و بگذرد وضیعتی نفس پیدا کند پس میسر و با لکنت شود  
و هم در و کوهی است که اگر یک فریاد در و کند چندان باران بارد که سیلها روان گردد و هر سوز از امهات بحرفا است  
طوش صبت با عرضش که تا آرد شیر با بکان بنا کرده چون دزدان خرابش یک دند ملک قطب الدین بند جرون که  
ثانی الحال هر سوز موعوم شد متوطن گردیده در مجمع الانساب آمده که باز نام ترک از غلامان امیر محمود قلاتی بند  
جرون را در الملک کرده و در زمان سلطان شهاب الدین بن سلغرشاه که محاصر سلطان یعقوب بوده  
با مدد رئیس نواز الدین هر سوز تصرف فرنگیان کوره آمده و اهل هر سوز بند کرم گنج فرنگیان بشطرا که زکوة  
سه حصه فرنگیان و یک حصه هر سوز یا زابا شد سلطان محمد بن سلطان سیف الدین بن سلطان توران شاه که در آن ولا  
بسلطنت برداشته بودند آ و روه در هر سوز نشانند آن زمان ملوک آند یار در غایت بیجیستی مانند نسب شان  
بلک محمود قلاتی می بودند و هم در مجمع الانساب است که چون سلطان شهاب الدین آخرین سلاطین هر سوز بغایت هموار  
کم آزار شد ملک رکن الدین بدست خانوشن بر داده در سال ششصد و چهل و هفت بی سنا زعی هر سوز استقر گشت  
پس بیست و پنج رین و جلقار را نیز اضاف کرده سی سال حکومت کردند از مردوش رئیس الدین  
بصاحت بیان و طرافت لسان باقران رجحان داشته گاهی بشعر هم پرداختی همیش خالی از فیهی نبوده شعر نیکو گفت

قطیف بحرین طوشند و عرضش آمد و کھسار طوشش فتح تا عرضش آمد و سربداران  
 اقلیم دوم و سنجی نمائند که مملکت هندوستان مشترک است میان اقلیم اول و دوم و سیم و چهارم و چون دکن و گجرات  
 و دیگر ولایات داخل اقلیم دومینند از آن ولایات بیان نموده باقی را در تحت هر اقلیمی که بدان تعلق دارد مذکور خواهد کرد  
 و گرن ولایتی است نزه و باطراوت از سلاطین دلی سلطان علاء الدین خلجی بر او مستولی شده و گوید  
 با توابع نازمان سلطان محمد تعلق بسلاطین دلی داشته در آخر ایام تعلق حسن کا گوید از جمله نازمانش سیتا لاده  
 خود را سلطان علاء الدین خواند از آن گاه که هفتصد و چهل و هشت بود تا هزار و یکسال بعضی را بگور و برخی در سیر  
 و جیم در احمد نگر و چندی در تلنگ و قوے در برابر ملک راندند .....  
**طبقه اول ملوک گل برکه شریف بهمنیہ - اول علاء الدین حسن**  
 در عبون التاریخ به بهمن بن اسفندیار رسانیده لهذا به بهمنی ملقب اند بعد از رحلت سلطان  
 محمد شاه گلبرگه حسن آباد نام نهاده دارالملک ساخت و پس از بیست سال قیل باز ده سال پس فصد و  
 پنجاه و نه در گذشت بعد پسرش سلطان محمد شاه قاسم شفا شش شده بعد از ده سال بیست  
 ماه پسرش مجاهد شاه و بعد یک سال و یک ماه و نه روز داؤد شاه محمود لقب  
 بعد یک ماه و سه روز سلطان محمد شاه بن محمود بن علاء الدین حسن شاه بعد از ده سال سلطان  
 غیاث الدین بن محمد شاه و و ماه بعد سلطان شمس الدین سبغی غلام در فصد و نو و نه بجای نشست  
 یک ماه و بیست روز حکم راند بعد فیروز شاه در سال شصت و پنج تکرار گردیده بار ای بجای برگزید  
 دریا بمصاف روبرو شد قاضی سراج الدین یکی از محضوفش بود در حیل زده با چندی اقارب  
 لباس خنیاں عبور کرده در شکر رای فرست و در خلا کار رای و سردارانش تبار ساخت مدت حکومتش  
 بیست و پنج سال بعد احمد شاه بن داؤد شاه تبار پنج شصت و بیست پنج  
 بسطنت نشست و دوازده سال و چند ماه بود بعد پسرش سلطان علاء الدین سیر نشست  
 با مرش هزار و دویست سیصد و شصت و شش گویند او خود خطبه خواندی و خود را با بن القاسم  
 که السلطان العالم الحکیم الکرم الزوف علی عباد الله العقی علاء الدین و الدین احمد شاه  
 بن احمد شاه بن احمد شاه الولی الی بهمنی شخصی روزی در اثنای خطبه خواندنش برخاسته گفت  
 و الله انت کذاب یقتل الذمیه الطاهره و یتکلم بهذیه الکلمات علی منابر المسلمین

نخل شد و فرو داد و بان غم بجایار شد و غنایب در ششصد و شصت بعد بیت و سه سال و نه ماه حکومت درگذشت  
 بعد از همایون شاه مملکت برآمد و جوی پشید گرفت و بر عروس با مهرش گرفته می بردند تا پس از رفع کجایت رو کرد  
 آخر بدست غلامی بچوب کارش تمام شد نظیری گفته شاعر همایون شاه مردود و خوش گشت و تعالی الله  
 ز به مرگ همایون جهان پر ذوق شد تاریخ قوتش هم از ذوق جهان آید بیرون و بعد از در ششصد و  
 شصت و پنج پسرش نظام شاه در شش سالگی شاه شد و در ششصد و شصت و هفت فوت گردید و بعد از برادرش  
 محمد شاه نوزده سال و چهار نیم ماه خرابی دکن تاریخ فوت وی است بعد از سلطان محمود پسر سی و هفت سال  
 و نسق وی درست نبوده جز اسمی نداشت بعد از سلطان احمد دو سال بعد از علاء الدین محمود و الله  
 بعد از ولی الله بن محمود یک سال بعد از کلیم الله و این آخرین آن بود و دانست پس از ابصافیت دیگر هر یک هر جا کام روا بوده

### طایفه ثانی

طایفه بریدیه هفت کس اول ملک قاسم برید و قلعه آو و قد نار و دیگر خطبه بنام خود خوانده حکومتش  
 و وارده سال بعد از امیر برید بن قاسم چهل سال بعد از علی برید چیل و پنج سال بعد از پیش  
 هفت سال بعد از قاسم برید سال بعد از شخصی دیگر از این چهار سال بعد از امیر بریدیه طایفه ثالث  
 عماد شاهیه و ابرار چهار کس اول فتح الله عماد الملک در سال ششصد و هفتاد و هشتاد خطبه بنام خود کرده بعد از عماد الدین  
 پسرش بعد از عماد الملک پسرش بعد از برهان عماد الملک طایفه رابع عماد الملک یازده تن اول  
 نظام الملک بحری حکومتش استقلال داشت بعد از احمد نظام الملک بن نظام الملک بحری قریب چهل سال  
 احمد نواز دست بعد از برهان نظام الملک بن احمد چیل و هشت سال بعد از حسین نظام الملک بن برهان تئیزده سال  
 بعد از مرتضی نظام الملک بن حسین قریب بیست و شش سال بعد از حسین نظام الملک بن مرتضی کیال بعد از اسمعیل  
 بن برهان دو سال بعد از برهان نظام الملک بن حسین چهار سال باقی تا ظهوری بنام است بعد از ابراهیم نظام الملک  
 بن برهان پنج سال بعد از احمد نظام الملک بیست ماه بعد از بهادر نظام الملک بن ابراهیم طایفه پنجم عاقل خانیه  
 هفت تن اول یوسف عادل خان بعد از اسمعیل عادل خان بن یوسف بیست و پنج سال بعد از ابراهیم عادل خان  
 بن اسمعیل بیست و پنج سال بعد از علی عادل خان بن ابراهیم بیست و پنج سال بعد از عادل خان بن طهاسب زیاده  
 از چهل و پنج سال بعد از محمد عادل خان سی و پنج سال بعد از علی عادل خان بن محمد طایفه ششم  
 قطب الملکی شش تن اول قطب الملک سلطان علی بهدانی بیست و چهار سال بعد از جمشید قطب الدین

بن قطب الملک هفت سال بعد ابراهیم قطب الملک برادرش بمیت و پنج سال بعد که  
محمد قلی قطب الملک بن ابراهیم سی سال بعد سلطان محمد بمیت سال و کسری بعد عبد الله قطب  
الملک گویند ملوک دکن را همیشه بسلاطین صفویه اعتقاد بود و خطبه بنام شان میخواندند احمد انگر  
احمد نظام الملک بن نظام الملک از طبقة عماد الملکيه آباد که در کعب آب و هوا ممتاز شهرهای دکن است  
تنبیه از شهرهای نانی دکن که اش صفت نساجی خوب تنبیج کردند از مردش قاضی عبدالوهاب در علم  
فقه و اصول مهارت تمام داشته و در عهد فردوس آشیانی خدمت قضای قصبه سوگی تبه که مولود است  
داشته وقتی که عالمگیر با نظام صوبه دکن مامور بود قاضی مذکور بخداش شتافته رعایت و احترام  
یافت پس از ابتدای جلوس عالمگیر قضای عسکر یافته میرا ششم مضمون تخلص کاہی شد بنی تخلص میکرد  
شاگرد میر معوض میونجان بوده میرزا عبدالقادر سیدل اصل بنش در شاہجهان آباد توطن گرفته از اکابرهای  
متاخرین است دسین ثلث و ثلثین دامت و الفت در گذشته کلیاتش قریب صدر از بیت است از مشورتش  
چهار عشر نفایت مشهور دولت آباد در قدیم بدو یک شهر در سال هزار و چهل و دو هجری مطابق ششم  
جلوس شاهجهان فی فتح خان ولد عنبر بخشی بعد از فرزندان محاربات بتدابیر صابیه خانم آنان و زودات  
شالیتہ نصرخان مقابلہ قلعہ باولیا دولت ابد مدت دادند ارتفاع اساکش با شفات چهار و دو  
گز و عرض ده گز قطع سنگیت و در آن باب رسانیده چنان ملاترا شیده اند که گذر مور بران دشوار  
دوریش پنجهزار گز شرعی و بعد ارتفاعش صد و چهل ذراع و بگردش خندق بومین چهل ذراع و قوس خندق  
سمی ذراع و درون خار حفر کردند و از دون کوه راہی تاریک پر پیچتاب چون راه مار که در روز روشن  
بی چراغ بی بان نتوان برود و ران زمینها انجان منگ تراشیده اند و ماہی کوه در وانه آہن و دوزنی و دانه کن  
راہ در آمده کہ بوقت کار آتش افزون نمرد کم کنند تا پرندہ نتواند پرید گویند در سال نهم جلوس وقتی  
کہ شاهجهان آباد از دولت آباد عزیمت داشتند مخالفت داشتند مومند خان مولف اقبال کہ بہجا نگیری  
کہ خدمت بخشگیری آنجا داشت نہ سال دختر زیبا منظر بالک عجیب بیکر از نظر گذرانید کہ در دوشم سالگی  
پستان بر آورده بود و در هفت سالگی بی شوهر حاصله گردیده و در هشت سالگی پسز آیدہ  
از مردش میرزا آگبر دولت آبادی شاعر متین بود و دوشوئی در سلک نظم کشیدہ شیخ عبدالسلام  
بہای تخلص شاعر نامی آنجا است جو نیر شهری مسدوف اند و کن است جبول بر ساحل بحر عمان

بندر گزیده است تنگانه و لایق منور است کلکند و شش از جمیع شهرهای دکن همه  
 دکن سید و شصت قلعه بی نظیر دارد و کلیانی از امهات تلالع دکن است در ششم جلوس  
 عالمگیری در تالابی که فصل اوست از جو سوار استاره کلان در رنگ شعله آتش در افتاد برین رفت  
 آتش تا دو چکر در جوش بود جو پنور از شهرهای مسروق دکن است حکاش که باستقلال  
 فرمانروای کردندش تنذا اول سلطان الشرق خواجہ سردار شانزده سال بعد که مبارک شاه  
 پسر خوانده اش یک سال و چند ماه بعد که سلطان ابراهیم برادرش چهار سال و کندی بعد که  
 سلطان محمود بن ابراهیم یک سال و چند ماه بعد که سلطان محمد شاه بن محمود بیت و پنج سال بعد که  
 سلطان حسین بن محمود نوزده سال بعد که در سن هزار و شصت و هجری در موضع لادلی پور ستمت سرکار  
 جو پنور هنگام شام بی آنکه ابر و سحاب ظاهر شود صدای رعد پیدا شد و باد و صاعقه پدید آمد و از جو پنور  
 شوری و غریوی سموع گردید و پس از ساعتی گلهای رابیل با آنکه موشش هم نبود در موضع مذکور رنگ  
 باران باریده و توده توده گلهای رابیل گل زمین رکنیت روز دیگر اعیان و حاکم آنرا ملاحظه نموده اند بسیار خوش بود  
 از گل رابیل در رنگ و بود و شباهت تفاوت نداشت از درخشش افضل الزمان شیخ دانیال  
 از بهجتان خضر منتب سلسله شهر و رویه صاحب مقامات علیه است سید الاولیای سید محمد القتب  
 بمیران مهدی بن سید عبداللہ المودت بنان که نسبش با امام موسی کاظم می پیوندد سید محمد از پیران  
 شیخ دانیال است بسال شصت و چهل و هفت تولد کرده در هفت سالگی حفظ قرآن نمود و در وازده  
 سالگی کیمیای علوم ماہر شده کید العلماء لقب یافت و از خضر بصره یافته شد آنچه شد عالمی و برا  
 مہدی موجود خوانده بعنوان سیرا ذکر شده گجرات آمد و در زمان جام نظام الدین بسند رسیده  
 سومی متذکر شتافت و در برج فوت یافته بغزاه مدفون شد در حالت و خوارق اوستخهای  
 علی کرده است لب اہل اللہ بہ نسبت مریش رسیدند با پنجر رسیدند ذکر بر خنجر بجل باید شیخ  
 شاه محمد جو پنوری فاضل کامل کل وقت خود گذشته شیخ محمود بنیر شیخ شاه محمد از کمال فضلاء  
 جو پنور است علم از حد خود آموخته در آگره آمده آصفخان بسیار رعایتش فرمود تا بوطن رحلت  
 کرد کتاب شمس باز غنہ در حکمت از دست شوہم می گفت ملا حامد جو پنوری در عنوان شباہک  
 از وطن برآمده اکثر ممالک و ولایات نزد مرزا محمد زاهد مدیدہ و بعضی علوم در خدمت دانشمند خان

استفاوه نمود در وقت شاه جهان بسبب روزینه داران مسلک بود و در عهد عالمگیر داخل مؤلفین فتاوی عالمگیری شد و تبلیغ بادشاهزاده محمد اکبر سرزاز می یافت ملا محمد و فضلای نامی است باندانشند خان صحبت داشته و در او از عصر شاه جهان در گذشته ضیاعی با جهانگیر قلینجی ولد خان اعظم بسری برد صاحب دیوانست قاضی محمد حسین از علم و فضل نصیبی و از داشته در عهد فردوس هشیان قضای جوینور داشت و در اواخر عهد عالمگیر تقضای الد آبا و متنازل شد در سن هفتم جلوس عالمگیری بحضور آمده با ضافه منصب و احتساب لشکر سراز از کردید و در فتاوی عالمگیری بسی سعی نموده شیخ محمد ماه بلغم صوری و معنوی آراسته سلسله آراء و تشبیهات الشایع میرسد عالمگیر پادشاه با وی ارادت می نمود و مابین مراسلات اخلاص جاری بوده شیخ شمس الدین برادر خرد شیخ محمد ماه است و در جوینور پرورش علوم و سلوک اشتغال می ورزید محمد عیسی صفیری تخلص شاعر و شکرش جسته بود شیخ عبدالکریم عطانی تخلص در تصوف دستگاہی داشته شغری گفت و معنوی هم تخلص میگرفت شیخ عبدالعزیز عزیر تخلص برادر شیخ عبدالکریم مسموع در تصوف دستگاہی داشته شادابی در موسیقی نذی دستگاہی داشت شریکیزه می گفت میر حسن و از شوای عهد محمد شاه پادشاه بشاه جهان آباد میگزارانید اکبر آبا و طولش متید و عرضش موهم را تم اقبالان جهانگیری نوشته که جهانگیر پادشاه را در عین سیر در یکی از برگزینات اکبر آباد دختر باغبان بنظر آمد بارش و بدودت انبوه ظاهرش بمردان شبته و ریشش از یک قبضه که بیشتر و در میان سینهم موی انبوه اما پستان نداشت چندی از عورات را اشاره شد تا کشف حالش کنند با جفتی باشد ظاهر کردند که هیچ از عورات جز این علامات ظاهر تفاوت ندارد بر ما پنور از شهرهای نامدار و کنت از مدینش شیخ برهان شطاری خرقه خلافت از شیخ علی سندی داشت علمی متقدش بوده عالمگیر را در ایام شهرزادگی با و ملاقات دست داده در سن هزار و شستاد و سه سن با فوق شهادت و در بر ما پنور گذشته قاضی نصیر الدین دولت بخشی سراج الدین از شاهیه فضلای عصر است و در هر ده سالگی که خان خانان بدین بدین بدین آمده و هفتاد علمی در پیش آمد شکر انگر خان مخاطب با فضل خان شیرازی ملزم کرد و شیخ علم الله که علم علمای آن عصر بود و خوشش می شد با و بر نیامدی چون پرشم حدیث را بر قیاس ترجیح میداد و انکار قیاس می نمود و حدیث علمای استی کانیای بنی اسرائیل را موضوع می گفت شیخ علم الله با وجود

نسبت دادادش فتویٰ بسوختن و کشتن دی داده محضری نوشت غیر از شیخ محمد فضل الله و  
 و شیخ عسلی که از اعظم مشایخ آنجا بودند همه علما بر آن مهر کردند چون خانخانان مد قاضی بودند آن  
 دو عالم مهر کردند مضرش نرسیده پس وقتی که جهانگیر بادشاه بر خانخانان اعتراض فرموده مدعیان  
 آن ماجرا بوض رسانیدند بطلب قاضی نصیر و شیخ علم الله طلب رسید شیخ علم الله نزد ابراهیم  
 شاه به بیجا پور رفت و قاضی بولستان شتافته بطوف حرمین و زیارت اماکنه شریفه فائز  
 شده بعد بپنجال عزیم و طعن نمود و جهل بدست فرنگیان رفت فرنگیان کمالات قاضی شنیده نزد  
 پادشاه بردند آدابی که می بایست بجا نیاورد و گفتندش چرا خدمت سلطان نکردی گفت آدابی که شما بجا می آید  
 از نامی آید و آداب بکار شما نیاید پس از آنجا رثای یافته به بیجا پور رسید ابراهیم عادل شاه در کس کرده  
 استقبالش کرده جهانگیر بادشاه این را شنیده فرمان طلب فرستاد و حکیم خوشحال بسرد حکیم  
 بهام را اکتید فرمود تا ویران دانه اردو کند طوعاً و کرهاً روانه شده بیراث پور رسید و عزیم فرم  
 کرد که از خانه بروی نیاید و در خلال حال شاهجهان از طرف والا بصاحب صوبگی دکن رسیده وارد  
 بیراث پور شد و کمر حکیم بحکیم که دیگر امر آنجا بود میرسیده و ریونلا بدین شاهزاده آمده در خانه  
 قاضی رفت قبول ننمود آخر بجد حواکه نزد بادشاهزاده آمد و آداب بجا نیاورد و شاهزاده آنرا بنحاطه  
 نسجیده فرمود قاضی شتان تو بودیم گفت بجهت فرمود کمالات ترا شنیده گفت آنکالت  
 در من ننماید صحبت بلال کشید قاضی را جبر آورد و درگاه نمودند بقتل خلافت اگر رسیده در راه  
 که سواری بادشاه از باغ سوی دولتخانه می شد ملازمت نمودار او تسلیم کرد بادشاه و شش گرفته  
 در آنوقت شش کشید پس بعد چند روز حضرت بیراث پور یا منته بقیه عمر در مصیبت الهی  
 بسر برده در سن هزار و سی و یک درگذشت پسرش قاضی عباس عالم  
 و فاضل بر آمده شاهجهان بفرمان اعزازش طلبیده تا عنایت شاه بی بوطن شده و درگذشت  
 شیخ قطب ضل متويع حافظ حبیب تیر انداز مقرری بود و اشعار عرب بسیار  
 بنحاطه داشته و خوب میخواند و با دوز رفیق کل غریب و سکنت سفر را داشته در ماه رمضان  
 پیش امامی عالمگیر بادشاه عزیزی شده و مجلسی بادشاهزاده منظم نموده و در پنجم محرم سالگی  
 در دار الخلافت بر حمت حق پیوسته شیخ محمد اللطیف بنما در ده ساله نوشته



که عالمگیر در ایام شهرزادگی بدینش رفته مردی بگوشه در ساخته خدا پرست بود و در هزار  
 و شش هجری فوت کرده در برهانپور مدفون گردید وصیت نموده بود که در محوطه مرقدش  
 باز نباشد تا مردم قبر پرست نشوند تا ریش آه زن شیخ کامل یافته اند شیخ بایزید  
 عالم متوج فاضل شریع بوده خفته خلافت از شیخ محمد معصوم سمرقندی داشت شیخ محمد  
 قادری متقی و متوج بوده بختا و رخا در ده سال آورده که ویرا در ایام شهرزادگی بخدمت عالمگیر  
 بار با عزا ر بوده در خلوت استفاده داده و در اسفار حاضر بوده در برهانپور بهزاوان عایت  
 سکونت گزید قدوه علمای کرام شیخ نظام نزد فاضل بخیر قاضی نصیر تحصیل کرده  
 در مریه بدل که عالمگیر بنظم صوبه دکن در عهد والد استیلا شد شیخ را با خود ملازم گرفته  
 نزدیک چهل سال بخدمتش مانده منصب هزار پانصدی سردار ازی داده و رفقای عالمگیری  
 وی فرزندان سعی نموده از کورنش و دیگر کالیف معفو بود بآنکه سنین عمرش از ثمانین تجاوز داشت  
 در قوی تفاوت نداشته محمد یوسف نیکبخت تخلص مخاطب بسنور خان بخدمت مظفر خان  
 بخش سیوم محمد شاه بادشاه با عزا از تمام می بر و صاحب چند ثنوی و دیوانت اورنگ آباد  
 از شهرهای جدید دکن موسوم باسم اورنگ زیب عالمگیر بادشاه است بخت و چنان  
 در ده سال آورده که در نو اخی اورنگ آباد زنی از قوم برهمنان مسلمان شده بجا رسید  
 آمده حامله شد و در عرض یک پھر بودت بهو و محل یک لکه و چهار دختر زاسیده یک دختر  
 از ان باقی ماند و چهره رو و لک بهی که عدم عنو دند متشیل را تم الحروف گوید بسال هزار و صد و  
 سی و نوا و سه در بلده تته میان محله مکمل در دانه زنی بیک لطن و دهر و یک دختر زاسیده یک لکه  
 و یک دختر در چند گاه در گذشت و یک دختر زنده ماند از مر دشتن سید فیروز شاه در پیشی ترافض  
 از اهل مجاهده بوده عالمگیر و اورنگ آباد بخصورش طلبیده در باغ دولت خانه منزلش داد اکثر نهجای  
 جمیع بخدمتش صحبت معنوی میداشت از مریه عایتیهای شاهی در وطن خوش گذرانده بچای انگر شهربت  
 در نهایت معموری و عظمت صنعت ملکش از حد سر انسیب تا بندر گلبرگه و از ناحیه لیبیا تا حدود بنگاله زیاده  
 از هزار فرسنگ هفت شهر در بند و حصار گردا گرد و در عرض پنجاه گره هم رنگ بقدر آدمی نصفی در زمین  
 و نصفی بالا بمیان هم قایم کردند میان حصار اول و دوم و سیوم لبانین و در سلع و عمارات و از سیوم تا هفتم

دکان و بازار بیشمار قصر بادشاه در حصار بیستم و در حصار پادشاه چهار بازار برابر یکدیگر بر سر هر بازار طاقی دروازه‌ای رفیع و بدیع و همه اسواق عرض و طول و دکان گلفروشان فراوان دارد و در پیش بی بوی گل صبر نتوانند در بارگاه بادشاهی جوانی آب صافی فراوان پلپ از سنگ تراشیده جاسب بین ایوان بادشاه دیوانخانه بغایت وسیع که پهل ستون در زیر ایوان کرسی زیاده از قد آدم‌سی که طول شش گز عرض و فتر خانه و نویندگان آنجا می نشینند در میان آن چهل ستون خواجهرهای لعل بیدانک بر دکانچه یکمال استقلال در دیوان شنبه بایان دکان چو بداران صفها کشیده ایستاده هر کسی همی دارد میان ایشان در آمده مخفی گذرانیده و بر زمینی نهاده بر خاسته عرض مدعا کنند و ناگه نگویند و بوجب عدالت حکم نایکسی را محال مدخلت ندهند شکار میل آنقدر بسیار طاعتش آنکه در راهی که باب میرو و جایی می‌گشاید می‌کنند و سرش بچشم و خاشاک می‌پوشند چون میل در آمده و دست و سر و کسی گردش نکرده بعد از آن شخصی آمده چند چوب بر او محکم زند ناگاه کسی دیگر آید و شخص سابق را دور اندازد و چوب را از و گرفته بر تاج و بدو قدری علف پیش میل اندازد و باز کرد و چند روز برین دهره عمل نماید تا میل بانیکس اش گیرد پس با سبکی نزد میل رود و میوه‌ای مرغوبش بخوراند و او را مالش و فارش کند رفته رفته باین ریاضت رام شود گویند میل از سبکی که بکفک رفت میل بان در عیش رفته چاهی کند میل که سابق محنت چاه دیده بود چوبی عصا سازد و خرطوم گرفته پیش پیش خود بر زمین نهاده اول احتیاط کردی بعد راه رفتی میل بان لاچار شده خود را بدرستی رساند و چون میل از زیر آن درخت گذشت پشش افتاده آن رشته که بر پشت میل بندد او را هنوز بسته بود سخت گرفت میل هر چند خود را جنبانیده و خرطوم بر او حواله کرده نایده اندازد آخر پهلوی غلطیدن شروع کرد میل بان هنوز یک یکی خود را از پهلوی که می غلطید به پهلوی دیگر می کشید و پی هم چند چنگل حواله اش کرده تا بلاچار رفت و گردید در جابجایات آدرده که زبان میل کثری دارد و لهذا بطق نکشاید و الا نه از زیر کی که دارد چون آدمی گویا بود که عبد الزاق بن اسحاق سمرقندی که در رمضان سنه خمس و ثمانه از حزب انبیا

شایخ بر سالت آنجا رفته بود و روایت کرده که در نزدیکی آنجا غریب ساخته روداده بود و تقصیل  
 آنکه برادر برای رابا امر البیضا منت خواند و در خانه خویش بر و چون عادت آنجا عادت است که  
 فردا در طعام خورند اعیان را در ایوان بزرگ نشاند و مردم کس میفرستاد که فلان بزرگ آید و طعام  
 خورد و درین حال چند آن نفاذ و کور که در شهر بودند میخواستند و هر که آنجا میخواستند میبردند از  
 جان سیری ساختند و بگیری همه اعیان خود پیش رای آمده بتفرع و استیصال در خواست تشریف  
 سومی جان تناد نموده رای تراض کرده چون برادرش باپوس شد چند ضربت کنار حواله آتش کرده  
 رای خود را پس تخت افکند آن خونی رای را مرده افکاشته کس معتقد آن جا ماند و انگس را گفت تا سرش  
 بگیرد پس خود بر بام برآمده اندازد و فلان و فلان خود رای را کشتم و اکنون رای منم معتقد مذکور که پس  
 سخت رفت با دشا بیک لکدش بر زمین افکند و یکی از مقربان که در آن فرزت آنجا ستواری بود  
 اشاره کرد تا سرش برداشت پس خود رای را بکرم شتافته خلایق از حیات خود خبردار گردانید  
 خلایق و لشکر جمعی شده برادرش را بقباحه بکشند احمد آ باد و دار الملک گجرات طولش  
 تخم عرضش پنج مابنای سلطان احمد شاه بن سلطان محمد بن مظفر شاه منقوش است در طبقات اکبری  
 که سلطان احمد شاه باستصواب جناب شیخ احمد که توفیق قدس سره که از کبار ریشاخ بود و بر کنار آب  
 صابری تئیر شهری نهاده سسی با احمد آباد نمود و سلطان محمد تانی در دوازده گروهی او محمود آباد  
 آباد کرده مابین بازاری و دروید آباد و مرتب گشت و در حقیقت یک شهر گردیده اکنون  
 آن خراب و این بقدر یک عثری آبادی دارد گویند در زمین گجرات مانک نامته نام جوگی  
 صاحب دستگاه عظیم بوده عجیب بوده چون سلطان احمد شاه تعمیر شهر میفرمود از اینکه جوگی  
 سطور روداد و نبود هر چه روزانه بنامی یافت شب باز میبندم می گردید بعد از آنکه معلوم شد  
 که جوگی سطور صاحب این تفرنت که روزانه رشتها در خرده میزند و شب بر دین می کشد  
 نزد او آمدند و گفتند ترا چه قدر قدر نیست گفت از اخبارات زمین و آسمان بیاگاهم و در کینه  
 استخاتم اینکه از کوزه سه تنگ بر می توانم گذر کرد و بر آن تحلیف آن استخوان کردند چون خالی  
 زمین درون کوزه رفت سرش مضبوط کردند جوگی گفت بر من غالب شدید اراده تعمیر شهر  
 نداشتم حالا اگر چیزی در و بنام من موسوم کنید پا در اندازان است ای چوک مانک مشهور است

و در باره تگون آب صابریستی نفتلی غریب مشهور است و العبدۃ علی الناقین گویند پیش از  
 آبادی این احمد آباد باز گیری صابرنام در حضور والی آن زمین لعبتی ساخته این آب از کوههای  
 و دراز و دور آورده اند و نامی محلی و الی گفتند چون چنین آب اینجا بقدرت الله روان گردیده  
 اگر صابری لعب باز پیش از کم کردن آب کشته شود همین صابری ماند و برینیکر دو بران قرار  
 صابریرا کشتند و بقدرت الله آب پایدار ماند پس صابریرا بعد چندی بلباس لعب بازان  
 آمده بازی چند نادره افکند و خربوزه کشت و در دم روید و بثمر رسیده بآن ندای  
 ملک که در کشتن ملک پدرش نزدیک کرده بودند داد تا برزند و بخورند و گاه شان کار و بخورنده  
 انداختند سرشای شان بریده گردید پس لعب باز والی را گفت بقصاص پدر چنین کردم  
 و از باد شاه دیده دانست که گزشتم که هر چه باید رم کردند اینها کردند چون والی دید که منتقم حقیقی  
 که مقصص آن مظلوم این خوب است اند از سه خوش گذشته بسر فرازی رخصت داد و گرنار  
 قلعه بود بالای کوهی بار نقاش چند کرده رای دیاج کرد و در مجلد ثالث میان شجره سمه مذکور شود  
 در د بوده از دیر باز ویران افتاده کوشش بر نداشت کلی و صفای تمام معدوم و بسا  
 در باب ریاضت برو میان شعبه های نزدی جوگیان سحر که بقضای انقاس و محب ابد  
 عمرهای دراز یافته اند و در آن کوه میان غارها مقیم می باشند آن طرف کوه ارضیت موسوم  
 بکوه در و قومی است حیوان سیرت که زبان شان معنوم نشود و مثل حیوانات معیشت  
 دارند زبان اغلب کوتاه قامت پستان دراز باو العجب الهیولی سالی یک بار جمعی بزرگ  
 از منو و بران کوه صحن در روز جمعه البته یکی از رجال ضال خود را از بالای کوه خود را بزرگواران  
 و صابریرا وقف کند و آنرا عده مشروبات شمارد و جهونا گدازه قلعه است در دامن کوه گرنار  
 متضمن شهری بازینت حاکم نشین آن ولایت سابق متعلق ملک گجرات بود اکنون که هر یومی  
 را قومی بقرن کشیده است افغانان بابی در و قریب دارند ملکش موسوم بسور ربه داغ  
 محاذی جبل گرنار کوهی دیگر است چله گاه شبیل گرناری المسمی بسید وجه الدین که  
 در سواد تپه آسوده است و مذکور شود سلطان طمین گجرات برین نشن اند اول سلطان مظفر  
 شاه در ثلث و شصین و سبعمائة از طرف سلطان محمد شاه بن فیکر و ز شاه بر سر حکومتش

نشست و در اربع عشر و ثمانه درگذشت بعد کده شاه محمد بن محمد شاه بجایش نشست  
بعد در سن اثنی و العین و ثمانه پسرش محمد شاه بن احمد شاه سیر آراگر دیده و در سن  
حش و شصین و ثمانه درگذشته بعد پسرش از طرف سلطان قطب الدین دلی  
شده در ثلث و ستین و ثمانه درگذشت بعد عمش داود خان بن احمد شاه  
بن محمد شاه بن مظفر یک هفته بعد ابو الفتح محمود شاه بن محمد شاه بن مظفر شاه بکامرانی برآمد  
و در سیع عشر و ستانه بعد پناه و چهار سال و یک نیم ماه فوت نمود بعد پسرش  
سلطان مظفر شاه قایم مقام گردید بعضی سلاطین گمراست رایازده تن بر این وجه نوشتند  
۱ مظفر خان بن حبیب الملک هفت سال ۲ سلطان احمد شاه بن مظفر سی و دو  
سال و هفت ماه ۳ سلطان محمد شاه بن احمد شاه هشت سال و نه ماه ۴ سلطان احمد شاه بن  
محمد ۵ سلطان محمود شاه بن محمد تعلقه کرنا که جهونا کرش گویند او پنج نموده پنجاه و پنج سال  
۶ سلطان مظفر شاه بن محمود چهارده سال و نیم ۷ سلطان سکندر بن مظفر ۸ سلطان بهادر  
بن مظفر یازده سال ۹ محمود شاه بن مظفر بیست و سه سال و دو ماه ۱۰ سلطان احمد هشت سال  
۱۱ سلطان مظفر بعد حکومت سیزده سال ملک او تصرف ملازمان اکبر بادشاه در آمده  
گویند در شهر الف و ماته و ثلثین در ایام ایالت سید رقی خان آنجا غریب ساخته  
رو نموده آنکه سپاهی رازن حاکم شبانه بزمی سپاهی مفلوک تمام بوده قدرت روغن چراغ  
هم نداشته چون ناف مولود بریدند و احتیای ناف بریده با و دادند که حبای دهن نماید از اتفاقات  
یاری طالع از زمین طشتی مسی پرانداشتمی برآمد سپاهی جهت حواجی ضروری آنوقت  
طشت را بر دوکانی برده صاحب دکان از جدش نوشته داشت مضمون آنکه چندین  
اشتمی در طشت گذاشته بجوالی سدا فون کردم هر چند در ثله او تلاش و فینه بدر کردند نیافتند  
این طشت را بهمان علامت و نشان دیده در سپاهی در آدیکت آخرا جبراجید رستلیمان رسیدند  
دکاندار را گفت چند برهنه چند دار را فردا حاضر کن تا بکیش شما حکم کنم فردا ایش  
برجهان را گفت در کیش شما تاسخ یعنی قتل روح با جادو مخالف هم می شود گفتند بل  
پس بپند و مذکور را گفت درین مولود روح حید تو قتل کرده که دفینه خود را کشید

بر بهمان هم این را تصدیق داده پس در آن کلام مانند از مرثیة شیخ و جمیع الدین عارف  
کامل آن دیار درگاهش مطاف امرار اختیار هر دیار واقع منکبض یا منتهی بجانب شیخ  
محمد غوث بود یکی از فضیلهای وقت شیخ را گفت از شما مستبد می نمایم که مرثیة امی اختیار  
گردید گفت الحمد لله که بپیر من مثل پیر من امی است خوش تسعین و تسهاتة بجمعی است بعد او  
پس شیخ عبد الله که در ویش متراض بود جانشین گردید پس فرزندش شیخ  
اسد الدین جانشین شده در زودی در گذشت انگاه برادرش شیخ حمید صاحب  
سجاده بر آمده وقت اهل ارادت را ناقض ارشاد کردی جبهه انگیز بادشاه در هزار و بیست و  
شش زیارت شیخ جمیع الدین مستعد شده ویران نظر ارادت دیده بود شیخ محمد غوث  
چنانچه مذکور شد مرثیة شیخ و جمیع الدین است با وجود بی سوادى در وادی عرفان گوی سبقت از  
همه مرغان در بر بوده بود شیخ احمد که مکتوبه مقصود است از سرکار ناگپور مولد شیخ از آنجا بوده  
در زمان سلطان احمد بانی گجرات تشریف آورده سلطان را اعتقاد دانی بوی حاصل شد و احمد با او  
بفرموده شان بنا فرمود مردم آن ملک شیخ را از اولیای کبار دانستند و هر شب جمعی زیارتش  
نماتند غریب محب دست دهد سید احمد کبیر بخاری ولد سید جلال بزرگ بخاری پدر بزرگ  
مخدوم جلال جبهانیان او سودا و چه که مذکور شد بیرون گجرات روضه منوره اش مطاف  
اهل الله واقع شیخ برهان الدین عبد الله قدس سره دیر اکنیت ابو عبد الله  
کنند و لقب قطب العالم بن ناصر الدین محمود بن محمد دم جهانیان میرد و خلیفه پدر خودست و صحبت اکثری  
از مشایخ وقت رسیده ولادت در چهارم ربیع سال مفسد روز و پنجوی سن شریف شصت  
و هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز و وفات وقت طلوع ششم ذی حجه سال مفسد  
و پنجاه و شش بجری قبر در ستوه از مضانات گجرات سید محمد شاهر شاه عالم ولد سید  
برهان الدین قطب العالم بن سید جلال بخاری الملقب بمخدوم جهانیان که نسبتش بحجة الاولیای امام  
علی رضاء میرسد از بس شهرت ستغنی از وصف است مدت دیش در رسول آباد  
زیارتگاه محروم آن دیار سید محمد ثانی نبیره سید محمد شاهر شاه عالم مذکور بصباح  
وجه و فصاحت زبان موصوف بوده فردوس آشیانی شاه جهان دو بار ایشانرا

دیده بود و در سنه هزار و چهل و پنج درگذشته و در کتبندی که نزد یک سفره  
 شاه عالم است مدفون گردیده تا پنج ولادت خود را با این صرع ملهم شروع من و دست  
 و دامن آل رسول سید جمال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بصفت مرضیه و اخلاق سینه  
 موصوف بوده مضامین رنگین و معانی روشن می نگاشت درضا تخلص میکرد و در سن هزار  
 و پنجاه و دو و شاه جهان ایشان را از احمد آباد طلبیده بمنصب شش هزاری و خدمت  
 صدارت کل ممتاز فرموده بودند و اکثر زبان مبارک می فرمودند که سید از جانب و فرط  
 کمال لایق محبت است در عهده جمادی الاول سنه هزار و پنجاه و هفت درگذشت تلخیص  
 ولادتش و ارث رسول و تاسیج و فاشش و جانشین حیدر کرار بود و یافته اند  
 دو پسر مانده همین پورش سید جعفر و دیگر رضویان صدر الصدور سید جعفر  
 صاحب فضل و کمال جانشین والد خود اشعار و لایز و نکات حکمت آمیز حالت بخشش  
 ارباب حال دارد و دیوان ترتیب داده صفا تخلص میکرد و کتابی محتوی بر احوال سادات  
 عظام تالیف نموده روایات نام نفا و مکرراً بحضور عالمگیر رسیده شمول عواطف شاهی  
 گردیده مراجعت نمود و بسجاده نشینی نکلن در زیده سید رضویان صدر الصدور عالمگیر  
 بادشاه با اخلاق پسندیده موصوف در نهم ذی حجه هزار و هشتاد و پنج درگذشته سید احمد  
 ابجونی شیرازی ولد سید جعفر برادر سید علی و سید مراد ولد شیرازی سید  
 احمد که در ذکرته مذکور شود می باشد سید جعفر از تنه بر آمده نخست بنهر والد انگاه بگجرات  
 افتاد و فرزند رشید سید احمد مذکور را در سن رشد جانشین خود مانده بوطن نزد برادران  
 مراجعت فرمود و اینجا درگذشت سید احمد در گجرات بفرزوان رشد زیسته درگاهش  
 مرجع اهل اندوایق از اولادش بسیار گوار صاحب حالت و کرامت است آنجا برخاستند  
 سید قاضی میان از اولاد سید سزالیه اکنون از چند گاه بعلاقه خدمت قضا و  
 خویشی باناظم آنجا که ستوطن بهر روج مردی بکمال انسانیت متصف است سید حمزه  
 پیری نورانی از اولاد سید احمد جعفر در سال هزار و صد و شصت و پنج در صورت بندر  
 دیده شد بعنوان سیر آنجا وارد شده بود صاحب کمالی از جبهه اش حالی می شده



اکنون هم اینجی سموع دیگر دست نعلبباس سپاگری از اولاد آن بزرگوار بنظر  
 آمدند مولانا غوثی صاحب مدرسه و افاده عموم بود بنا بر تکمیل سنون بلاغت گاهی بشهر  
 نیز پرداخته سید فاضل بوری و تقوی موصوف در امر سورت و نهی منکر تفسیر  
 کلی داشته مکرر بدرگاه اکبر بادشاه رسیده روایت یافت و مراجعت نموده بو عظم خلایق  
 گذرانید شاه حافظ التمر از اولاد حضرت غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی  
 اجل سارن آسجاست از مریدانش خلیفه ابوالبرکات و شیخ یعقوب در تته مذکور  
 شوند حقیقی محمد بیگ نام شاعر نامی آسجاست منه در حقیقت در گری منیت  
 حند ایتم همه و لیک از گردش یک نقطه جدا ایم همه و محمد فاروق در جوابش گفته  
 فطره بگریست که از بحر جدا ایم همه و بحر بر طره بخندید که ایم همه و حاجی مینا شاعر سانی طبیعت آسجاست  
 ملک محمود و بفضائل و کمالات آراسته از ذوق و حال باجاشنی بود و در سخنی بذوق  
 سید و سوادانی عالی از مذاقی بنوده شو بکالت می گفت نیاز از محمد رضا نام  
 از مستعدان زمان خود بوده و شونیک می گفته کیمید عبدالفتاح از کمالات  
 انسانی نصیب فرادان داشته شتوی مولانا روم را در سن کما هو حق وادی عالمگیر ویرا  
 از بجزات طلبیده با عز از مانده حضرت فرمود تا رفته در وطن بیا و خدا گذرانید  
 اعتماد و حنان ناشن ملا عبد القوی مولدش احمد آباد در برهانپور نشو و نما یافته  
 در علوم دینی حظ وافر از راستی و دیانت نصیب متکاثر داشته از ایام شهرزادگی در  
 حضرت عالمگیری بوده و بجزات عمده رسیده بمنصب دوی هزار پانصدی ممتاز شده بادشاه  
 بلفظ آخوندش خطاب فرمودی در سقیمت جلوس اسپه خان نائب صوبه کابل جمعی را که والی ایران  
 بجا سوسی فرستاده بود بحضور روانه نموده بجان مذکور حواله شد ندکه استفسار نماید آنها  
 انکار کردند گفت شب نزد کو تو ال باز دسید که استفسار نموده خواهد شد از حیات خود  
 مایوس گردیده یکی از آنها ویرا بشهادت رسانید شیخ محمد غوث مشایخ حال ساکن  
 اینج صاحب سجاده شاه و جیه الدین است خلیفه محمد صلاح خلیفه شیخ محمد غوث از دست  
 مستد سکونت دائمی اختیار دارد شاه عبدالرسول حند انما نظهرش هو دایم بوده

آئینه ارشادش عکس عرفان مرنی اهلل ساختن پدش شیخ احمد در جهونگر حایات و  
 میان شیخ محمد بدر دیگرش و رگجرات سلسله دار پدر باقیست کسید محمد شاه  
 رسول ملک صاحب حالات باهره بوده در رس شنوی خوب سید ادو فتوحات و  
 مقام عالی داشت و احد شاه صومنی بوضع ملائیان نصف از معمران و  
 منیفض یابان شاه عبد الرسول هند است شاه عبد الرزاق مشکیح  
 حال صاحب غفله بوضع قلندران مفت علی طائفی است سید لیس ولد  
 سید بدرالدین درینوقت مشایخ عمده است پدرش و این از اجله صاحب حالان موصوف  
 طریقت قادریه اند محمد صلاح فاضل حمید حالت در رس شنو محققانه سید بدر  
 سورت نامدار بنادر گجرات منقولات در طبقات اکبری که صفراآت نام غلامی از  
 غلامان سلطان محمود گجراتی که هند او و غفران خطاب داشته در سال نهصد و چهل و هفت  
 قلع صورت را بر ساحل بحر عمان جهت رفع فساد فرنگیان ساخته چه پیش از ان فرنگیان  
 انواع ایند ابلهان سیه ساینده و وقت تعمیر قلع بارهای کشتیها سامان کرده بکنگ  
 می آمدند پیش نبرده هند او و ندخان چونکندی بر زیر دروازه که بر غم فرنگیان بر کاله است  
 شروع نموده مکنها کلی قبول نمودند که چونکندی ناز و نپذیرفت عرض قلع باز و ده  
 ذراست و ارتفاعش بیست و اربع بنا بر رعایت استحکام هر دو سنگ را بقلابهای آهنین  
 محکم ساخته سرب را گذاشته و در فرجهها و درزها ریختند و کنکرها سنگ انداز را بمغی ساخته  
 که دیده از دیدارش خیره ماند از مردش سید سعد العبد پوری عالم بتجود و فضیلت بنظیر  
 در مقولات بیقرین گذشته پسرانش سید عبد العلی و سید عبد الوالی است طرف آنکه در اسم  
 خود و پسران عزیز کنایه مضمر داشته چه هرگاه احوال هر اسم موقوف داشته علمها را  
 بهم ربط داده آید کلمه علی ولی الله صورت ظهور می یابد معلوم باد که سودا و راق چون در  
 شهرورسنه هزار و صد و شصت و اربع و بندر سورت گردیده از اتفاقات عزیز این  
 اسما مطلع گردیده بخوندر کرده که اگر فضل ایندی فرزند گرم کند بچنین در اسما نشان  
 رعایت کرده شود از حسن اتفاق در سال هزار و صد و هشتاد و یک فرزند ی بوجود آمده

علاوه رعایت مذکور باس وقوع تازیخ در اسم ناخن زن دل شد بکرت ولای جناب اظم حضرت  
 شاه ولایت که سبده قلیغ غلامی آذر م غلام علی اسم آن ولد بر رعایت مذکور مطابق سال میلاد  
 و اسطوخ شده حالی بخود آن عزم را تقصیم بجدید داده غلام ولی الله نام دیگر فرزند که وجودش  
 هنوز منقطع بهر سال هزار و صد و هشتاد و سه بود در دل نگاهد اشتم و از جناب ایزدی سکت  
 آنگونه حسن اتفاق نمودم که آنکه در ان اتفاق در سال هزار و صد و هشتاد و سه فرزند  
 دیگر که است شده نامش غلام ولی الله مطابق سال میلاد درست آمده اکنون چون مکرر بر در  
 اسامی مذکور نموده شود راست کلمه علی ولی الله عیانت با بکلمه محمد و محمد حسین تنوی نبایت  
 معتقد کمالات علی سید مذکور بوده در ای او را بر اکثر اربها نقوق دادی و گناه حاجت  
 در ضمن مراسلات استداصل و قانع حکمتی میر عبد الولی ولد میر سعد الله مسطور در  
 کمالات علمی ثانی پدر بر آمده ماورای علوم و در شطرنج یاد باز و مصنف شطرنج کبیر جدید است  
 در شاعری بدیضا بجمعی آورده و عزلت تخلص میگرفت مولوی محمد صادق تنوی در مصفولات  
 از دهر و دافز بر داشته بنده محرر اینمقال بشرف دیدار صحبت آن برگزیده ابرار مستعد  
 گردیده وضع آزاد شده بان داشت اکنون طرف دکن مسومع است قاضی ولی الله خان  
 اصل از سادات مکان بروده تعلقه گجرات شاگرد محمد رحیم تولیت که در سورت بندر  
 درس افاده کرم داشته سید یکچندی بقضای سورت بندر علم استغابرا داشته بگذشت  
 از بهر ان اوست میر امین الدین خان دار و عه جوهر حانه که پیش ازین چند  
 سال در گذشت و سید قاضی شرف الدین که مدتی قضای سورت بندر کرده  
 و چون در گذشت پس میر ابو الحسن بخدمت پدر رسیده میر کمال الدین خان  
 اصل بر تانپوری در تازگیست قاضی آنجا شده میان جنگلی شربت شهادت چشیده  
 مولوی عبد الحمید و محمد حمید الدین و شیخ محمد طاهر از صاحب  
 فضیلتان نامی آنجا اند مونس شاعر صافی و رحمت آنجا بوده شاه حنیف الله  
 مشایخ نامی آنجا است سید علی رفاعمی و سید عبد الله صاحب سجاده پیر  
 عسکروس هر یک در سلسله بزرگان باحالت آنجا منک اند مکینی شاه و سید

بسا و نشاه اصل برانپور صاحب حال تانند کمینایت ایضا از بنا در نامدار  
 کجراتت بهر پنج شهر قدیم مودت بریران تیکر نیت مشایخ بسیار در و آسوده اند  
 و اهل فضل و کمال را در و وجود گویند دانش اصل برانچ است زیرا که قلعه اش  
 بر لبندی واقع بیرون شهر محوطه چتر پیر از عجائب است بر سر قبر وی و گردا  
 گرد مقبره بالای چبوتره مزار آبی صافی بمقوت دو و جب که منفذ معلوم ندارد و از قدرت همیشه  
 طلب در تازگیها و اما جی کایک مرسته آنجی دارد شده شنید که این آب بتصرف  
 کی نیاید استی تانلشکر خود را گفت تا دو اب و مردم از ان بیانشانند میزان مردم  
 و دو اب آنجور دند از آنچه بود قطره کی نیافت و درگاه گنج روحان بر بنیم گردی از  
 چتر پنجای باصف و حضور است سوسنات شهرست بر ساحل بحر عمان  
 کیفیت تجمانه اش در ذکر تیدار ولد اسماعیل در مجلد اول مذکور گویند چون سلطان  
 محمود غزنوی را فتح سونات ذمیر سائر فتوحات شد خواست سالی در آنجا باشد  
 چه ملکتی مشحون بنوا در ات دیده امر ابوص برسانیدند که عرصه خراسان که بکشدین بعضی  
 مصفا شده دور می افتد پادشاه را خوش استشاره بخویر کسی که بضبط آن حکومت برسد  
 فرمود گفت اینچ طائفه در حب و لب بد ایشلیمان بنیر رسد و مردان آنها کی مانده در  
 در کسوت بر اهد متراض میزند سلطان ویرا طلبیده معزز فرمود گفت از ان قوم من و ا  
 بشلم دیگر است و در نیت که بعد سلطان بر من لشکر آرد و چیره کرد و باید او را بد ا کم شید  
 سلطان آن طرف عزیمت فرموده ملکش مسخر و ویرا بدست آورده بد ایشلم متراض سپرد  
 وی گفت در کیش باکشتن روانیت و قدرت بضبط این هم ندارم مباد هوا در نش بعد  
 عزیمت سلطان خرد و جکرده بر نزد چترین جس اینچا عه آن بود که زیر تخت خانه تاریک تریب  
 دادند و او را بر سندی نشاند یک سوراخ منفذ گذاشتندی و از ان طعام رسانند و او  
 باز استوار کردند سلطان ویرا با خود برده چون دایشلم متراض سقتل شد و تقویت  
 گرفت خزان و جواهر بسیار فرستاده طلب او نمود چون آن دایشلم رسید طبق رسم  
 این باستقبالش شد و ویرا طشت و آفتابه خاصه بر سر پیاده پاتا محبس دوانیده

رساندن شد تا بود قضا را به شایم مناض صاحب ملک چون چندی راه باستقبال  
 دایلم اسیر رفت هوای صیدش عنان کشیده بآن شغل گرا شده بود که آمدن اسیر  
 فرصتی داشت بنابر گرمی هوا و یکی با ستراحت در سایه درختی نزل نموده بچوب  
 رفت و در مال سستی برد کشید یکی از جانوران سخت جنگال تیز منقار و مال را  
 سرخزاق قطع گوشت پنداشته جنگال و منقار بند از صدمه آن هر دو دیده دایلم  
 والی کور شدند چون دیگری قابل ریاست نبود و معیوب را والی کردن رسم نبوده  
 و اب شایم اسیر را بر ریاست منصوب کرده این را چون اسیران آفتابه و طشت  
 برده اده تا محبس روانیدند گویند سلطان محمود در یکی از تجمعات سومنات  
 بتی دیده و در هوا معلق تا بکنشش خوض فرمود چدار و سقف در زمین همه از سنگ مقناطیس  
 مرتب کرده بتی آهنین در میان داشته بودند که بجزب مساوی اطراف همچنان معلق مانده بود  
 چون یک دیوارش انگندند بر زمین افتاده ناگوار شهری نامی است سکانش سقراط  
 را متبع نموده بهتر از شهرهای دیگر هندوستان می سازند از آنجا است شیخ حمید الدین  
 رئیس الاولیا امام الاقبال لقب ده سال خدمت خواجہ خضر دریافته و صحبت شیخ  
 شهاب الدین دیده و بسیاری از بزرگان را ملازمت نموده خرقه از خواجہ معین الدین  
 سجری گرفته و در سیر الاولیا است که دی در خط دلکش ناگور یک بیگزین مکه است نیم  
 آن خود می کاشت و از آن قوت میکرد و از لباس بیک فوط و جدر سالی قناعت کردی  
 معز و نول مولانا بکهارای نام معاصر اکبر بادشاه از خط و معانیشتی داشته نسبت خود را به  
 سلطان السالکین شیخ حمید الدین منسوب می ساخت و گاهی شعری گفت بنگاله ولایتی  
 در غایت وسعت طول و ضخیمش از بندر جاکنام تا که پی چپا رعد و چپاه کرده و  
 عرضش از کوههای شمالی تا سرکار مدارن دو صد و بیست کرده و از الملکش را جمعی  
 مشهور بکبر و دودها که مودت بجا نگیرد است محمد یوسف هر دی برخی امور غریبه هند  
 جمع کرده رساله ساخته از دست که در یکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه را در بیج داشت  
 بکد آنرا برداشته بر بالای برآمد و از هم کشوده باقی پارچه تا یک باعث چون غبار در هوا

ایستاده و چون سفید کرده صبح محسوس بود و هم از دست که تلج خان برادر سلیمان افغان  
حاکم بنگاله جهت مولانا غزالی سندیلی بیت و هفت ذرع طول و یک نیم ذرع عرض همه درشت  
پنهان شدی گویند بنگاله منقسم است به بیت و دو توپان بخلا توپان او نیز در شهر آباد و بعضی مواضع در شهر آباد  
عورات برابر ذکر مرد چیزی از سفال ساخته بعد فراغت از استنجای قبل و در بر استعمال نمایند  
حکام بسیاری کردند بر طرف نشد و مدان در یکی از منوباتش هر پوچ نام کان الماس در  
میباشد در اینجا نمک بیکارند و گاه آنرا در سبزی میوزند و خاکسترش میجو شاند تا نمک  
حاصل می شود و در یکی از مضافات محمود آباد از توابع توپان سلیم آباد دلیل در از بهایی کارند که  
بدست درشت و ضخیم سود و ستار کالون و جنت آباد و مالا و کور است و کوه  
کات و مارنگ آباد سلاطین بنگاله از ایشان اول ملک محمود بختیار خلی از غور در زمان  
ملک قطب الدین که از قبل سلطان معز الدین نائب دهللی بود و در هندوستان افتاد و بواسطه  
دفور شجاعت روز بروز ترقی در احوال او ظاهر شده تا او را بهار فرستادند آنجا را  
سخن کرده انالیش سلمان ساخت بعد از آن بعضی که هنوز بنگاله است پخته  
و از آنجا تا شهر برده من که سرحد چین است بتصرف آورد اما لی برده من زبان فارسی  
دارند و ترکی نه هندی پس بعضی از ولایت بتب تصرف آورد و در بهان ماه که سلطان  
معز الدین ابوالنظر از دنیا در گذشت او در بیض شد ملک معز الدین محمد خلی بعبادتش آمده  
در اثنای و شنواته شهیدش ساخت بعد از ده خود دالی شده با مور ملک پر و جنت  
ایام ملک بختیار و دوازده سال و ایام ملک معز الدین محمد چهار سال بعد برادرش  
ملک علاء الدین علی بعد از آن سلطان قطب الدین والی گردید و بعد فوت سلطان چتر  
بر سر نهاده مخاطب سلطان علاء الدین و در سال حکومت کرد بواسطه ظلمش بکشتند  
لعن کرده حام الدین عوض عزیزی بجایش نشسته ملقب سلطان غیاث الدین گردیده  
او نیک سیرت عادل باذل بوده بنا نائی خیر و در آن دیار نهاده پانزده سال ایالت  
کرد و مسطور است در مدار الافاضل از موصیته السلطین که سلطان را و زبیری  
بود و غلام نام و وی سه پسر داشته صاحب جمال یکی را اسم سرو و دیگر را اسم گل و

سیم را اسم لاله زبانی در حالت تجرع ہر سہ در حضور سلطان بودند کسی بیدیدہ بن موع  
 خواندہ ساقی حدیث سر دگل ولاد میرود و سلطان خوش شدہ بدست سفیری  
 معہ ہدایا و شیراز پیش خواجہ حافظ فرستادہ خواجہ ہر آنحضرت عززل مروف ارسال  
 نمودہ بعدہ دیار بقرنہ سلطان شمس الدین الیتش در آمدہ وی شانزدہ سال  
 و چند ماہ بعدہ پسرش سکندر نہ سال و چند ماہ بعدہ غیاث الدین پسر  
 سکندر ہفت سال بعدہ سلطان السلاطین بن غیاث الدین دہ سال بعدہ سلطان  
 شمس الدین پسرش سہ سال و چند ماہ بعدہ راجہ کاشن قریب ہفت سال بعدہ  
 پسرش لباس اسلام پوشیدہ خود را سلطان جلال الدین لقب کرد و قریب ہفت سال مگر اند  
 بعدہ سلطان احمد پسرش ہفدہ سال بعدہ ناصر شاہ دو سال بعدہ بایکشاہ ہفدہ سال بعدہ یوسف شاہ ہفت  
 و نیم سال بعدہ فتح شاہ ہفت سال و چند ماہ بعدہ خواجہ سرا بارکشہ دو نیم ماہ  
 بعدہ میردز شاہ سہ سال بعدہ محمود شاہ پسرش یک سال بعدہ مظفر شاہ چہٹی  
 سہ سال و چند ماہ بعدہ سلطان علاؤ الدین بیت و ہفت سال بعدہ نصیب شاہ  
 بن علاؤ الدین باز دہ سال بعدہ بدست شیر شاہ افتاد بعدہ سلیم شاہ بعدہ سلطان  
 بہادر بعدہ سلیمان کرانی بعدہ داؤد خان آنگاہ بدست کائنات داخل لغت ملازمان  
 حضرت اکبری شدہ از روش مولانا سراج الدین عثمان خرقہ از شیخ نظام اولیاء  
 در باب او شیخ فرمودہ کہ اگرچہ مولانا سراج ماست اما اینہ ہندوستانست و سیر لا اولیاء  
 کہ شیخ نظام او را بجلالت گزیدہ گفت در جہ اول علم است و او از ان بی بھرہ مولانا ناصر الدین زلزلہ  
 شنیدہ گفت در ششماہ او را دانتہم کرد اتم پس بادشاہ شیخ نصیفی در صرف و نحو  
 نمودہ وی در کبر سن شروع بخواندن کردہ در اندک ایام کارش بالا گرفت بعد فوت شیخ  
 بلکہ ہنوی رفتہ جلد لوک انجامیدش شدہ عباسی شاعر نامی آنجا مست در خدمت  
 قاسم خان جہانگیری در بنگالہ بر میردہ فوجی شاعری بانام آنجا مست ملا محمد جان در عہد  
 شاہ جہان در بنگالہ بخدمت بعضی امرا بری بردہ و شونیک می گفتہ منم ملا محمد الباقی  
 شاہ دلاور و دو نور و احمد و در ملکہ و نور محمد و شاگردی آن عالم دانستند بر آمد بعد



رطش در جوینور ماند در اکثر علوم علی الخصوص معقولات یگانه بوده و از علمای آنجا گوی سبقت  
 می رفته یک مرتبه بدرگاه عالمگیر رسیده موضوعی مجمع شتصد و نه صدر و پیه بطریق سیونعال  
 یافته مرا حبت نمود و در آنجا بدریس اشتغال ورزید و در یک سال و نیم ولایت شتصد  
 برود و کار شکار بیل در آنجا بکبار کنند اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی نمی بود  
 و بر بزرگ تار آنرا این چنین می که یک سرش چون مقر امن و سر دیگر چون درفش میو و بان  
 می نوشتند آن رقم سالها ماندی گویند قبل از اسنبلانی افغانان و ایشین را می کنند  
 نام بود چپا ر صد زن را آنجا نهی علمیده جانی داد و یک دست رخت و جامی و طلیف خواهر خانه  
 ساخته که اگر عزیزی وار و شود آن جام غسلش داده رخت پوشانیده آن منزل بر دی و شب  
 آنچه در خلوت باید کردی علی الصبح خیز راه داده رخصت نمودی را گنند این را از مشومات  
 شمر دی و در حین سواری هزار کس تختها و سبدها بر گل و بریا صین بر دوش و سر در عین و سیایش  
 بردندی و هر جا منزل ساختی علی الفور بیلداران باغچه در کمال لطافت ترتیب نمودند و او را  
 او دیسه کجی گفتندی گویند در موضع پرسوتم اند اعمال او دیسه کجی بتجانه است بکنار  
 دریای شور شکر قرین اصنام را گنجانده نامند نیکان آندیا در وقت که خدای زن خود را  
 سه روز و وقف گنجانده می سازند اگر بکارت در آن دوسه روز و وقف گردد بجهت و الا نشو و  
 دانند درین تجانه هند و آن بجز در جنهای منکر میزند و زیان می برد پس جای زخم بران بت  
 میماند التیام می یابد هر که بآن بی ادبی کند زود و هلاک شود مرو لیست از مولانا طایفه  
 نیشابوری که سباج کمر و بر بود که گفت با جمعی دار و آنجا شدم و بالتماس بر اینهمه بشرط  
 علوم و موقع بی ادبی درون رستم شخصی آب و نان سوی بت انداخت در حال جان داد  
 مولانا گویند حیرت دست داد که از بت باطل اینچنین تاثیر جدا و موقع یابد درین منکر خواب  
 رستم شخصی در واقعه گفت این شکل تو در کف حل شود بعضی زمانی آنجا رستم در خواب  
 شخصی گفت سالهاست که توجه نفوس بآن بت متعلق شده از حرم توجه نفوس آن اثر دست  
 گویند در آن ولایت را بر خور دزدان برادر بزرگ را از آن خود داند و برادر کلان  
 از آن ممنون باشد کوچ ولایتی مابین شمرنی و شمالی بگانه است یک حدش بو لایت

خط واحد دیگر کورکات از سر حد خط که آن موضع را آشام می گویند تا ولایت کوچ بیت  
روزه را هست پیوسته مردم بدانجا آمد و شد نمایند حاصل کوچ ابر بسم و نفل است و آب  
طالکن اینجا شود و در آن ولایت غاریست بعقی که ایوان منزل دیو آبی نام یک روز  
در سالی اینجا عمید کنند و از هر قسم جانور از آن قربان او کنند و بهو گیان را در آن روز بقتل  
می رسانند بهو گیان جامع اند میگویند ما را آبی طلبیده از روزی که بهو کی میشوند هر چه میخواهند  
می کنند و با زن و دختر هر که رغبت شان شوند گرد آید و بعد سال آن روز کشته می شوند  
مالو و ولایتی است معروف طول از ضیش از ولایت کوه تا باکنود در دولت چهل پنجاه  
عرضش از پرنه چندیری تا پرنه ندر بار دولت دسی کرده شتی ولایت مانده و  
شمالی قلعه نزور جنوبی ولایت پکلانه عربی ملک گجرات سواش بغایت خوش مخرب آب جاری  
دارد در اجه بهوج قلعه از سنگ ساخته کوئی از یک پارچه تراشیده اند و قلعه مانده و باقی  
را حبش بود ده سالی دوبار انکورش بار آورد یکی در اول حوت شیرین بود دیگر در ابتدای اسد  
قلعه منهد و بر فراز کوهی واقع شده دوران ده کرده از گل دریا حین مال مال آنار سلطانین  
ماضی در دیار متغله گندی است مدفن سلطان هوتنگ دیگر سببیت منعم و گندی مدفن  
سلطین خلیج حکام مالو و از هنگام ظهور سلطان محمود غزنوی اسلام در آن ناحیه شایع  
گشته از زمان سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد فیروز شاه ملک مذکور در نصرت  
سلطین دلی بود و از دنا جلال الدین محمد اکبر بادشاه یازده تن در اد حکومت کردند اول داود  
داود خان غوری قریب بیست سال بعد بهش سلطان هوتنگ سی سال بعد بهش سلطان محمد کبک و چند ماه  
بعد سلطان محمد خلجی سی و شش سال بعد سلطان غیاث الدین محمود سی و دو سال  
گویند او پانزده هزار زن در حرم مزایم آورده شهری از زنان ترتیب داده بود  
شتمنبر جمیع اقام اصناف حاکم و قاضی و کولوال و اهل حرفه آنچه در شهر ناسن و از ناث  
مقرر کرده و هر جا خبر زن صاحب جمال شنیدی بدست آوردی فنون صنایع بکنیزان  
اموخته آهون نه عالی ترتیب داده جانوران شکاری در جمع ساخته با زنان و  
اهل حرم خویش بسیر و شکار میگذرانید و در مدت مکرانی بطرف سواری میکرد کسی پیش

نزد کیده پیشش در عمر هشتاد سالگی او دو بار پیشش نه هر داده بنزهر مهره که در بازو داشت  
 دفع کردیم بار پیشش کاسه شربتی مسومه آورده گفت البته باید خورد گفت عمر بعشرت  
 گذراندم و آرزوی در دل منانم پس خود زهر مهره بکشاد و کاسه را در کشید بعد  
 سلطان ناصر الدین ولد سلطان غیاث الدین یازده سال و چند ماه بعد سلطان  
 محمود شاه پیشش بیست و نهم سال بعد سلطان بهادر گجراتی چندی بعد  
 ملک قادر شاه شش سال بعد شجاعت خان دوازده سال بعد بهادر خان  
 بن شجاعت خان چندی از دهنه جلال الدین محمد اکبر بادشاه آمده و خود ملازم آن  
 درگاه شده بعد مرزایان آنجا دوازده تن حکومت شان قریب دو بیست  
 سال بعد ملک راجه بن خان جهان فاروقی بعد فیروز شاه آن ملک بست حکومتش  
 بیست و نه سال بعد نصیر خان پیشش چهل سال و نهم بعد میران  
 عادلخان پیشش سه سال و هشت ماه بعد میدان مبارکخان برادرش سفده و  
 نهم سال بعد عادلخان پیشش چهل و شش سال و هشت ماه بعد داؤدخان  
 برادرش هشت سال و کسری بعد عادل خان بن حسن خان بن نصیر خان  
 بعد میدان محمد شاه بعد مبارک شاه برادرش سی و دو سال  
 بعد میدان محمد شاه بن مبارک شاه بعد راجه علیخان بیست و  
 یک سال و چند ماه حکومت کرد و باج گذار اکبر بادشاه بود بعد بهادر خان  
 پیشش سه سال و کسری از و ملک بدست امرای اکبری افتاده مقاله ثالث  
 متضمن ذکر بلاد متعلقه اقلیم سیوم بمنسوب بمهرج سبدا این است بدین مضمون  
 که عرض آن بیت و هفت تن در جبهه باشند و نایت درازی روز سیزده ساعت  
 سه ربع مساحت از خشکس چهار صد شصت و هشت هزار و چهار  
 صد و نود و یک فرسنگ است آنجای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر بلاد باجوج  
 و باجوج و وسط بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کامل بگذرد پس بلاد قندار و بلاد  
 کرمان و سبختان در کرمان و بلاد فارس و بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط

بلاد عراق عرب که کوفه و بفسداده و بصره باشد و وسط بلاد شام بگذرد پس بر بلاد مصر  
 و اسکندریه و وسط قیصران و بلاد طبرستان بگذرد تا بجزایر اعظم منتهی شود و طول بجزایر  
 منالرات در هزار و نهصد و بیست فرسنگ و عرض تا خط استوا ایک صد و  
 سی و شش شهرهای بزرگ این استیلم سید و شصت و نه باشند و شهرهای  
 کوچک سه هزار شش کوه عظیم و بیست و دو رود و بزرگ دارد مخفی نماید که ایران  
 مملکتی است بوسعت در وسط افانیم سبوحه متعلق باقلیم سوم اکثر بعضی بکیومرث نسبت  
 دانند گفتند که اولایان نام بود بعضی بگویند که وزیر ایران نام داشته اند اما هیچ فریدون منسوبست چون  
 عراق را دل ایران خوانند استدا از دیر و دخت بزرگ عراق عرب پرداخت  
 صاحب صور الاقالیم آورده که عراق عرب در قبله عراق عجم واقع بنا علیه شروع از قبله  
 والی و بیک در زمان اسلام معظم ترین شهرهای عراق عرب بغداد بود آغاز آن  
 از انان انب بغداد و طولش ف با عرضش لح تا سابق مذکور شد که منصور دژمقی  
 انرا در سن چهل و دین و مانه بنا نهاد و در مجمع الخراب نوشته که نوشیروان  
 در فوای آن باغی ساخته بود کسی بیاعدا بغداد مخفف است در عجب  
 البلدان مذکور که چون سخن در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمودش در عوس بود  
 دلیل بر آنکه خلیفه در و نمیدر همچنان شد از جمله سی و شصت نفر بنی عباس کلین که  
 در آن پهلوی خاک هلاک بر بستر نهاد و در بغداد چهارده فرسنگ و شصت هزار  
 حمام پنج سبب عرض اسواق چهار کل گز عمارات خلیفه و توابع در و دفرسنگ که  
 در وضع اولیاست بی شمار و الحال از ان بغداد اثری نیست در لب التاریخ  
 آمده که چون امیر شیخ حسن الیکان بهر آذر باجان استیلا یافت شیخ حسن جو بانی  
 بروی خرو و جکرده میان ایشان محاربات کثیر واقع شده آخ براق عرب رفته  
 بغداد را فوای بنا نهاد و در مجمع الخراب نوشته که نوشیروان در فوای آن  
 باغی ساخته و بغداد در اندک زمانی چنان مهور شد که بسبب آن کوفه خراب  
 گردید و حالا همان بحال است در و اکثر از زانی غله باشد و غلانا در در مجمع الحکایات آمده

که در بغداد دختر میر الشوهر دادند هنگام زفاف چون شوهر فوت کرد آلت مردان در میان فرحش ظهور کرده پس که خدا شد و فرزندان آورد صاحب حبیب السیر آورده که در چهار صد و پنجاه و هشت طفلی در بغداد تولد نموده او را دوسر و سیرین بر یک بدن بود **ایضاً** در بغداد زنی ظاهر شده که روی و دستهایش پر مو بود مانند خرس و دندان زیرین نداشت سخنش کسی نمی فهمید مردم می گفتند که خرس با مرد این جمع شده **ایضاً** مثل این حکایت صاحب جامع الحکایات آورده که این نوع کسی را در ایام سلطان نبلش دیم داد و او را دختری شد بر سیات او سلطان او را استبر عباسی بغداد فرستاده **ایضاً** در تاریخ یافعی مذکور است که در شهر عثمان جنین دار بجانه و در بغداد عورتی دختری آورد و در داشت و دو گردن در یک بدن **ایضاً** مولانا قطب الدین علامه در شرح کلیات قانون آورده که از جمال الملة و الدین صاعد بن محمد مصدق السعدی الاصل کاشغری المولاک موردست پچال الدین ترکستانی شنیدم که از دختر بنجم الدین حفص که از محفل علمای کات خوارزم بود فرزندی تولد نمود سرش سر آدمی و بدنش چون بدن مار یکد و ماه که در حیات بود نزد مادر آمده شیر خور می و بعد از آن خود را در بر که آبی که در آن خوالی بود انداخته شنا نمودی باز بدستور نزد مادر آمده بشیر خوردن مشغول گشتی آخر بقوتای فقهی معنوم مقتول گردید مردمان نیک آنجا برون از احاطه شمارند بنا بر اختصار بچند نفر عظیم شهر اکتفا رفته ابو عبد الله محمد بن محمد الشیبانی المرقومی یکی از ائمه اربعه اهل سنت و جماعت است هزار هزار حدیث یاد داشته بخاری و مسلم نیشاپوری از وی نقل حدیث نمودند بر شصت هزار رجال و شصت هزار نسوان مشایخت بنانه اش کردند و چون در تذکره الاولیاء آمده که والدینش ترس بودند از این را به علم فرستادند گفت بگو نالت ثلثه گفت قل هو الله احد هم چند معلم زد و تکرار نمود بهمین بر زبان رانند و گریخته برداشت امام علی بن موسی الرضا مسلمان شد و بداد و طای پیوسته غفریب شار آیه گردید و میل مولی امام علی بن موسی رضاء بوده و خدمت بوابی داشته روزی در بارعام حضرت بابنوی مردم

زیر پا و لگد زیر پا فوت کرده بجهت تقدیر است و سراسری سقطی است از سراسری نقل است که  
 دی مرا گفت چون بچند حاجت افتد سوگندش ده که یا رب بکن موقوف کن حاجت من  
 رد کن حاجت افتد فوئتش مائین بجزای بر فرشت و عاستی است سراسری سقطی خال  
 جنید شاکر در موفت اول او در بغداد سخن حقائق و توحید گفت نود و هشت سال  
 بهلوی بر زمین ننهاده مگر در بیماری مرگ خواهرش و ستوری خواست که پیشش بیاید  
 روان داشت بیک روز پیر زنی را که بخانه درون رفت و دیده گفت ای برادر مرا رخصت دادی  
 اکنون نامحرمی آمده گفت این دنیا است و عشق من سوخته و محروم مانده اکنون از خدا  
 دستوری خواست جارب حیره من با و دادند گویند هر که سلامی دادش رو ترش  
 کرده جواب دادی از سر آن پرسیدند گفت از پیغمبر صلعم منقذ است که هر که سلام کند بر سلمان  
 صد حجت فرو آید نو بدست نه سلام دهند تازه رو بود من از و ترش می کنم تا این عطیه رحمت هم او را  
 بود فوئتش در رویت و چناه و آن **شیخ المشایخ** جنید اصلش بنیاد و نموده و  
 نشاء بغداد از ابو جعفر است که اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی چون روز اول مجلس  
 و عذاب و چلتن حاضر بودند شریده جان دادند باقی هوش شدند گویند روزی  
 سخن می گفت یکی از مریدان بنده زود فرمود اگر بار دیگر لغوه زنی بهیچ رکودی او خط  
 ضبط نمود تا هلاک گردید و دیدند شتی خاکستر در دهن است گویند یکی از بزرگان  
 در واقعه دید که در خدمت رسول صلعم جنید نشسته شخصی فتوی آورد آنحضرت  
 صلعم بکنید دادند و گفت یا رسول الله در خدمت گرامی دیگری چرا فتوی دید گفت  
 مرا تنها در آست بکنید مخفی است یکی از و پرسید که دل کدام وقت خوش  
 بود گفت آگاه که دل بود یکی بالفرد و دینا ریشش آورده پرسیدش  
 غنیمت ازین چیز می گفت دارم فرمود دیگر ت باید گفت باید فرمود تو اولی از  
 فرمود بر دلم فرمود من هیچ ندارم و هیچ نباید گفت بلا کسراغ عارفانست  
 و بیدار کننده مریدان و هلاک کننده عارفان گفت غایت  
 صبر تو کل است و صبر خوردن تلخیها است درضا آنکه بلا را لغت نشاید

ابو الحسن نوری صوفی بقصد زیارتش چون بدر شهر رسیدند یکی زبان حیوانات می فهمید و گوید  
 با هم چیزی گفتند گفت انا لله وانا الیه راجعون ابو الحسن مرد و چون بدر خانه آمدند متعجب شده با هم گفت  
 فرمود بل لحظه از یاد خدا غافل مانده بودم نوری از آن لقب یافت که وقت تکه از دماغش نور برآمدی و تمام خانه  
 روشن شد می بعد روشن جنبه گفت ذب نصف هذا العلم بقوت النوری ابو سعید حنرا از عارف باری  
 نقلت که اگر چه او خود راست اگر جنبه و انمودی اما بار خدای جنت بود و هم او گوید که میگویند بایزید رضی الله  
 سید العارفین حقست و از بنده گان محمد مصطفی و ازین طایفه ابو سعید حنرا **شیخ ابو محمد بن احمد دوم**  
 مذہب ملاشیان در یشاپور از و منتشر شده بر امانت و بزرگیشان به تفتق بودند گفت بیت سالست  
 بدول من هیچ طعام نگذرنده که در حال حاضر شده گفت توبه آن بود که توبه کنی از توبه گفت رضا آن بود که  
 اگر دین بخ بردست راست بدارند نکوی سوی چپ باید گفت اخلاص در عمل آن بود که ببرد و سحر چشم  
 عوض نداری ستمون محبت او را بر معرفت بخلاف طایفه تقدیم می داد گویند وقتی به تکلیف و حجاز  
 بو غط نشست چون تسبیح نیافت رو بقنادیل کرده گفت بشما میگویم قنادیل قص کنان هم خوردند  
 و پاره پاره شدند گفت تصوف آنست که هیچ چیز ملک تو نباشد و تو ملک هیچ چیز نباشی **ابو**  
**عبد الله قلاتی** از کرام قوم است گفت بیاحت در کشتی بودم بادی برخاست اهل کشتی تبصرع  
 آمدند و نذر تابستند و مرا گفت تو هم نداری به بند گفتم اگر خجالت یام گوشت بچپیل خورم اهل کشتی حمل بر استخوان و خط  
 کردند قضا را کشتی شکست و جماعه بر تختها بخشکی افتادند گرسنه بودند هیچ نیافتند الا بچپیل آنرا کشته خوردند  
 من مطابق نذر نخوردم چون بخواب شدم مادر بچپیل آمده بهو هم را کشت و مرا اشاره کرد تا برا و سوار شدم  
 بشتاب روان شد و شب شب مرا بموضع آباد رسانیده اشاره فرود آمدن نمود فرود آمدم در آن  
 شب مسافت بیت روزه طمی شده بود **ابو احمد قلاتی** از اقران جمیعت گوید روزی سیان  
 قوی بودم گفتم آزاد من در میان سخن انجماعت از من بریدند که تو گفتی آن من شیخ شروانی گوید که چون  
 صوفی گوید که تعلیم من یا آزاد من باید که در و نگر می یعنی ایشان را ملک نباشد **ابو عبد الله بن الحلا**  
 نام وی احمد بن یحیی جلست مادر و پدر را گفت مرا در کار خدا کنید گفتند کردیم پس غایب شد بعد مدتی  
 باز آمد شبی با مان باریده بود در خانه بزد پدر گفت کیستی گفت پدر شما گفت پدر را بخدا دادیم  
 داده باز نستانیم و در نکاشدند پس جانب مدینه شد گرسنه زیارت نبی رفت و گفت همان تو ام



بار رسول الله در خواب گرده نان با و حواله نمی خورده نمی در دست پیدا کردید از وی پرسیدند که مردی مسخ فخر  
 کرده گفت آنگاه که از وی هیچ نمائند گفته چگونه گفت آنگاه که او مرا و را بود و چون نه او را بود فقیر نیست  
**محمد بن الحسن بن جوهری** شاگرد ذوالنون از استاد نقل کرده که شخصی پیش آمده گفت مرا ده کن  
 گفت ای جوان مرد اگر ترا در سابق تقدیر حق پیش شده باشد غرق شده را در آب بانگ چه سود جز غرق  
 شدن و زیاد آب بجلو رفتن **شیخ ابو جبر کلبانی** شیخ که بود او را چراغ حرم گفتندی سی سال زیر پا و دان  
 حرم گذرانده و در شب از وی یکبار وضو کرده و از اول تا آخر شب نماز گزارده و قرآن ختم کرده و در طواف  
 دوازده هزار ختم خوانده گفت صوفی کسی است که طاعت او نزد او جنایت بود که از آن استغفار شن باید شی بخواب  
 و ذو بار پیغمبر را در خواب دید گفت یا رسول الله و عابیا موزنا دل من میرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا قیوم  
 یا لا اله الا انت او را شاگرد رسول گفتندی یکی از وقتنی خواست گفت چنانکه فرمود خدا ترا خواهد بود او فرمود خدا را  
 باش گفت تصوف به خلق است هر که اخلق بیشتر تصوف بیشتر گفت حق تعالی را بادست که آنرا باد  
 صبی گویند در زیر پیش منخرفست و در هر سحر و زیدن گریه و ناله و استغفار را بحضرت جبرئیل رساند  
**ابو العباس ابن عطاء** او را سلطان اهل تحقیق و برهان ارباب توحید گویند تفسیر و حدیث حقایق  
 کمالی عظیم داشته مرید بنید بود ابو سعید خزاز جزا و کسی را در تصوف سلم ندارد روزی بصورت او  
 نداشتند آب زده دیدند بریدند گفت در جوانی کبوتری از تخم گرفته بودم و هزار درم بوارش داشتم دوش  
 بیادم آمد می شتم و می گزیدم این شب است گفت آنکه بیست سال در نفاق قدم زنده و یک قدم برای نفع  
 برادری بردارد فاضلتر است از آنکه بیست سال عبادت کند با خلوص و از آن نجات نفس خود طلبد گفت  
 هست آن بود که در دنیا نبود **ابراهم فاتک** صاحب جنبید و شاگرد حلاج بوده شبی که روزش حلاج را  
 برادر کردند خدا را را خواب دیده پرسید گفت سر خود با وی آشکارا کردم بخجل گفت و در نجات  
 از عصبه الله انصاری که کشته شدن حلاج نقص است اگر تمام بودی افشای راز نکردی **عباس بن**  
**یوسف الشکلی** از مشایخ قدیم بغداد بوده گفت هر که بخت مشغول است از ایمانش نباید پرسید  
**ابراهم بن ثابت** با ستری معاصر بود شخصی از و محبت خواست گفت کاری کن که از آن پیمان نشوی  
**جعفر بن محمد خلدی** صاحب جمع حکایت و سیر مشایخ بود وقتی گفت دو هزار پیر را می شناسم  
 و دویست دیوان از شان دارم گفت عجایب عراق سه چیزت شیخ شبی و کتبه مرعش و حکایات سن

ابو زکریا یحیی بن معین در علم حدیث امام وقت بوده ششصد هزار حدیث جمع کرده بنا  
 او و احمد بن حنبل الفت و شدت در اشتغال حدیث بسیار بوده احمد میگفت هر حدیثی که یحیی صحیح ندانست  
 ننهاد اعتماد را شاید محمد بن علی وزیر از کبار صلحا بوده صد هزار علم آزاد کرده در هر چه صد هزار دینار  
 نقد میگردید حلل با تین او هر سال چهار هزار هزار دینار بوده و همه را براه خدا ایشار می نموده .....  
 ابو بکر محمد بن عبد الله الصرقی از فقهای عظام بعد شافعی و نامتربین مردم با اصول بود علم شد و طرا  
 اول او پیدا کرده ابو عبد الله القاهر بن طاهر دقت شافعی بی مثل زمان سست  
 ابو الحسن محمد بن ابوالقبا المعروف به ابن اخیل و ربع بسیار داشته اول او  
 بر تنبیه شرح نوشته و آنرا توجیه نام کرده ابو الحسن محمد المشهور به ابن شنبور از مشاهیر قرن بود  
 جمعی ساحتش کرده باین مقدار رسانیدند که او حرف را در فرات تقییر میداد فرمود تا میبوسش کرد  
 و هفت دره زدند در عین ضرب گفت دست وزیر بریده باد بعد از چند وقت چنانچه در احواش منکوره  
 دستش بریده شد ابو العباس محمد بن زید المبرور در لغت و نحو امام بوده در یکی از تالیفات خود  
 آورده که منصور و ابی بکی را مقرر فرمود تا هر جا که نابینائی و قیچی و بیوه باشد جمع ساخته خبر گیری کند  
 طامعی پیش رفت گفت مرا در عورات شمر و نفقه مقرر کن گفت مرد چگونه زن شود گفت نابینا بنویس گفت تخم  
 چشم دلت کوشت که چنین خست یا بیکینی گفت پسر مرا بنویس گفت بنی پسر را که پدرش توئی البته تیسیم  
 ابو الحسن محمد بن طاهر در شاعری اشعار و در فضیلت افضل بوده در سن ده سالگی نزد ابن سیرابی  
 شروع نموده سیرابی روزی سوال کرد که در رأیت عمو را علت نصب چیست گفت بعض علی  
 دیوان شعرش چهار جلد و مدون است ابو الحسن بن علی بن طلال المعروف بابن ثواب  
 در خط از بی بدلان زمان بوده در خدمت خلیفه همیشه بکنابی اشتغال داشت قوش چهار صد و پنجاه  
 ابو الحسن محمد بن عبد الله مخزومی سلمی در عراق از بی نظیران زمان بوده عمر در  
 خدمت عضد الدوله بسر برده وی میگفت که هرگاه سلمی را در مجلس بنیم گمان برم که عطار دار آسمان آمده  
 ابو بکر محمد بن بکر بن الطیب بقراط زمان خود بوده شخصی با وجع ساق پا چنان شد که مرگ را بر حیات  
 رجحان میداد گفت تا به عمودی محکم بستاند و بخاری را طلبید تا استخوان برسد و ساقش سوراخ کرد و سه قطره  
 آب سیاه برون یکید پس خشکند فوراً صحیح ساخت جمال الدین المشهور به یا قوت

از خریدی که تمام بوده خط را بچند قلم مینوشت حرفی از خط وی بیک تنگ و کله بدو تنگ و سطر بی پنج تنگ  
 و صفی بصد تنگ و جزوی به پانصد تنگ و مصحف به بیست هزار تنگ خرید و فروخت می شد  
 شعر بنیک میگفت **ملک الکلام** بجاؤ الدین محمد بن مؤید فضل محض بوده ساهبا منصف  
 سلطان خوارزم شاه من حیث الاستقلال متعلقش بوده برادرانش ابونصر و ابوالنفسه  
 از ارباب فضل و دانش بودند خصوص ابونصر که از عالمان خیر و صلاح می ریسته و از غایت  
 رفعت عرش الله لقب داشته و الدیسان نیز عارف بوده در ضرب و حساب ضرب المثل است  
 بجاؤ الدین را تصنیفات است چون مجرملو از دررعانی و چون معادن شهونجوا و الفاء که یکس از فضلها  
 قدح نکرده بلکه هر یک از آن جهت خویش با یهای شگرف نهاد و با این فضل پیوسته کوفته صدقات  
 بوده شمس الدین سعود که آصف عهد و وزیر وقت بوده از وی خاطر بد کرده چند کت اورا رنجانید  
 و در قید آورد در حبس فی خمس و اربعین و خمس مائه بعالم بقاشاغت شمس الدین محمد  
 بن مؤید المعروف بجاله از نشانان خواجه نظام الملک طوسی بود وقتی خواجرا در دپا بهم رسیده  
 این رباعی بدیده گفت به باعی گردد دکنده پای فلک فرسایت به سرسیت در آن عرض کنم برایت  
 چون از سر شنت بجان آمده در دپه آید بظلم که فتد در پایت پنا آخر عمر سلطان سخر در حبات بود  
 ابوالمنظر بن ابراهیم از اعیان زمان طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشت فضولی در فضل و  
 دانش قصب السبق از همگان را بوده دیوان ترکی او متداول این رباعی در شرافت خاک کر بلا از دست  
 رباعی آسوده کر بلا بجر حال که هست اگر خاک شود نمیشود قدرش سپت به برید اند سجد اش بسیارند  
 میگردد انداز شرف دست بدست کوفه طوش عطل عرضش لال در سیم بنای شونگ  
 پیشدادی بوده که خراب شده و معدوم گردیده پس در سال هفتم از هجرت چنانچه مذکور شد و فاس  
 بفرموده خلیفه ثانی بنانها و حضرت مشاهد لایست کرم الله وجهه آنجا سکن گزیده و خط کوفی آنجا از خط  
 معقلی اختراع نموده مسجد کوفه عظیم تبرک است در تاریخ اعظم کوفی مذکور که مردی نزد حضرت امیر کرم الله وجهه آمد  
 و گفت یخو اہم بیت المقدس روم فرمود زادنخورد را حله بفروش و درین مسجد کن شو  
 تنور آہن آورده حضرت جبہ ثیل از بہشت که از آن طوفان نوح علیہ السلام جوشید چنانچه مذکور شد  
 آنجا است که حالا محراب مسجد آنجا است و حضرت علی کرم الله وجهه را بر آنجا زخم زدند آنحضرت کرم الله وجهه

دست در ستونی ندو حالا آن محل بجهت کثرت مسن ستهای مردم گوی شده اسیر المؤمنین علی رضی الله عنه  
در آن شهر چاهی کنده غیر آن چاه ابی شبرین در کوفه وجود ندارد آن شهر را دل زمین گیریند و دورش  
هزار و هزار گز و ابراهیم قبل از گیس و نوح آنجا نماز گزارده اند و عصای موسی علیه السلام آنجا نهاده بود  
و هزار ولی و هزار وصی درین مسجد نماز گزارند چندین هزار خلق بار و زقیاست آنجا حشر شود که  
نه حساب دارند و نه عقاب در میان این مسجد مرغزاری از بهشت خواهد بود و در و سه شصت است آنچه که جان  
که در آخر الزمان ظاهر شوند اما مردش و فاندازند چنانچه الکوفی لایونی مشهور در عجایب المخلوقات آورده  
که در سن تسعین و هاتین در و تگرگی بارید هر یک بوزن صد و پنجاه دم و بر آن سگی باریدن گرفت چون گوش  
آدمی دیدیم کشیده مردم خوب هم از وحید برخاسته اند بنا بر التزام بجهت نفر اکتفا می رود اسوددن  
نیزید نخعی در فنون علوم و حسنات اعمال بی نظیر بوده بقولی ششصد و بقولی هفصد رکعت نماز هر شبانه  
روزی که از ابو یاسم صوفی اول کسی است که او را صوفی خوانند و جهت صوفیان خانقاه  
ساخت در نجات اول ذکر اوست سفیان ثوری گفت نمیدانستم که صوفی را گویند ابو یاسم رضی الله عنه و یوم  
ابو شعبی عبد الملک ویرا بر رسالت زووالی روم فرستاد صحبت شعبی با خویش  
مدت مدید نگذاشت و نامه بر محمد داد که بوقت خلاص صاحب دهد و آن نوشته بود که عجب از حماقت قوی  
که چنین مرد میان شان باشد و دیگر را بخلافت گیریند ابو عمر گفت هرگز مرا خبر نیست عبد الملک گفت از برای  
آن نوشته که سن ترا بقتل رسانم و پنجاه است شل تو زدن باشد و الی روم شنیده گفت مدعا نیم  
قل شعبی بود یا فصد صحابه را ملازمت کرده از آنجا جناب شاه ولایت است ابو یوسف یعقوب  
بن ابراهیم اول کسی است که او را قاضی القضاة گفتند در زمان مهدی و مادی رشید بقضای رانخته است  
منقولست در طبقات محمودی که شخصی دیپلوی ابو یوسف مجلسی نشست بود و اصلا دم نمیزد یوسف گفت  
چرا سخن نیگوئی گفت صایم را وقت افطار که باشد گفت وقت غروب گفت اگر تا نصف شب غروب  
واقع نشود چکند ابو یوسف بنجده گفت که سکوت تو بصواب تو و تکلم تو بخطا منقولست از مناظره الان  
که اگر چه ابو یوسف از تلامذه ابو حنیفه است اما در سبائل با وی اختلاف بسیار کرده در اصول فقه مذموب  
ابو حنیفه اول او تصنیف کرد و علم ابو حنیفه و انتشار یافته در یک شب از عمر قضا صاحب پنجاه هزار شقال طلب شد  
چنین که مارون رشید بر یکی از کنیزان برادرش ابراهیم بن مهدی مفتون شده بمبلغ سی هزار دینار

خریداری می نمود برایم سوگند خورده که نه بخشد و نه فروشد آخر از بخشش رشیده بقاضی  
 گفت نصف بفروش و نصف بخش تا حاش نگردی رشیدی هزار دینار و برایم سی هزار دینار  
 بوی داد و بارون خواست همان شب با وی گرد آید استیبار مانع شد گفت بغلات عقد کن و طلاق  
 بستان غلام بطبع افتاده طلاق نمیداد بده هزار دینار تطبیعش کردند راضی شد قاضی گفت او را بکثیرم  
 بخش تا عقد بر طرف گردد چنین کرد و آن ده هزار دینار بقاضی داده پس چون از کنیز مخطوط شد صد هزار  
 دینار بطریق رونمائی داد و کنیز ده هزار از آن بقاضی داده در شرح مقامات حریری بذیل التمجید  
 بن محمدی عیسی بن جعفر آورده و عوض غلام بحبت استیبار آزادی کنیز و نکاح او ذکر کرده حمد الله مستوفی  
 گوید که از جمله متروکات ابویوسف چهار هزار تنبا بوده که بر بند سر یکی اشرفی بسته بودند...  
 ابو محمد سلمان بن مهران الاعمش در سلک دانشمندان نظام یافته سمواره میان او و امام عظیم  
 ابواب طبیت مفتوح می بودی منقولست در جمیع الحکایات که وزیر امام بیدین وی رفت از روی  
 طبیت پرسید که هر که اختطالی بنیائی از چشم باز گیرد در عوض چیزی از آن بهتر میسر ترا چه چیزنداد  
 گفت نادیدن گرانا و تو از آن جمله هستی شلیل کوری چراغ بر سر شبی از کوچه میرفت کسی  
 ای کور تو که چراغ نه بینی بچراغ چینی گفت از برای مثل تو کور دل چراغ همراه دارم تا صدمه نخورم  
 ابوعلی حسن المعروف بابن زیاد ابتدا امر و اید فروختی آخر در خدمت امام عظیم فتنه طلب علم کرد  
 گفت از تو شنیده ام اگر جواب گوئی تعلیم کنم و الا لا پس گفت گو سفندی دو بچه را شنیده مرده نه زنده نه سیاه  
 نه سفید نه زنده ماده ساعتی فکر کرده جواب نتوانست شب مهلت خواست در خانه بخاطرش آمد  
 که یکی مرده باشد و یکی زنده یکی سیاه باشد و یکی سفید یکی زرو یکی ماده با امام گفت در تعلیمش متوجه شد تا امام  
 وقت گشته چون ابویوسف او را دیدی گفتی صندوق علم آمد عبد الرحمن بن المشهور ابو الفرج  
 بن جوزی در تفسیر و حدیث و فقه و طب تصانیف دارد مصنفاتش از حضور بن همه صنفاش جمع کردند  
 و بر مدت عمرش قسمت بنمودند هر روز نه کرار که نه جزو باشد و حساب آمده هر چند عقل باور ندارد ولی آنچه  
 دیده نوشته تراش قلم را که بدان حدیث نوشته بود جمع میکرد و وصیت نمود که آب غسل بآن گرم کنند چیزی باقی  
 ماند او را در مجلس عظم جواب نامی نادرست چنانچه وقتی در میان اهل سنت و شیعه در باب تفضیل مخالفت افتاد  
 از او پرسیدند گفت من کانت بنده تحت هر دو طایفه بمدهای خود کشیدند قبل از فضلها من بنده فی بنده

فوتش پانصد و نود و هفت **مسلم** معاد استاد کسائی ست شعبی مذہب بوده عمری در اندوشت  
اولاد او همه بجد کمال رسیده پیشش مردند مردی از سن عمرش پرسید گفت شصت بعد سال دیگری پرسید  
گفت شصت یاری که مصاحبش بود گفت بیست و یک سال است که بخدست تو هستم هر که از تو  
سوال عمر میکند همین بگوئی گفت اگر بیست و یک سال دیگر بمانی همین شنوی **ابو الحسن علی بن حمزه کسائی**  
در نحو سواد و از قرائی سبعت و او را کسائی بدو وجه گفتند یکی آنکه روزی بگوید آمد کسائی در نحو و چو  
دیگر آنکه در وقت احرام حج کسائی بر دوش گرفته بود ابو زکریا یحیی بن زیاد المعروف بالقرأ  
در نحو و لغت اعلم و اکل بود از ابو العباس ثعلب مرویت که اگر قرآن بودی عربت ناقص ماندی تصانیف  
بسیار دارد و منجد کتاب الثانی در وقت درسش اسامی طلبه مرده نیست از جنس فضاة است و کس خیرین  
در نقل تصانیفش مردم چنان بالغه کردند که اجرت کتابت پنج ورق یکدم شد حال آنکه پیش از آن بیست و هفت  
بیکدم بود در دو ایت و هفت فوت کرده ابو عماره حمزه بن حبیب التیمی از قراء سبعت  
گفته قرآن سصد و هفتاد و سه هزار و دویست و پنجاه حرف است **ابو عبد الله شریک**  
فقیه وقت بود و قضای کوفه در وقت منصور داشت **ابو الحسن نذر مہشام بن عمرو**  
از مشاییر اہل حدیث در عرض سه روز قرآن را حفظ نموده تصانیفش از صد و پنجاه و پنجاه و پنجاه کتاب بود و معروف انسان  
مقبلی از فحول شہر است روزی از راه میگذشت سگ کرکین در راه خوابیده بود فطویہ برادر سیویہ  
که چہال در علم نحو شقت کشیده بود بطریق طیب گفت اگر مقبلی نیست این سگ از تو بہتر پسینا تو بیت  
گفت فطویہ گفت احرق الله قضا را شب برات بود جوانان باتش بازی قیام می نمودند این از راه گذشت  
سوخته شد ابن رشیق در کتاب عمده آورده کہ وی بجنگ قطع الطریق با سپہ و غلام غلغ نام بقتل رسید فی  
اربع و خمین و ثلثمائة الصمد بالاجل العالم بریان الملة والدین محمد بن عبد العزیز  
و فضیلت جوینی ثانی و شیخ الاسلام بود یہ نیشاپور و بریان الدین صمد بلند قدر شد و قتی یکی از ملوک  
تیغی و دستارچه فرستاد بر اثر او این قطعه نوشته قطعہ پیش تخت تو شمایغی و دستارچه پیفرستم خجل و  
شدم کن از مختصری تا ہر آنرا کہ بجان بندہ در گاہ تو نیست و یکی چشم بہ بندی بدر گرسہ بری پیوست  
زمانی ملک طغانشاہ را در دپا حادث شد ہ بود این رباعی فرستاد رباعی گریای فلک ساسی ملک بخت  
نزدیک خروند از حقیقت دورست و او بہت جهان زو جهان است بیانی و پانی کہ جهانی بکشہ سعد و ست

**بخش اشرف** در دوفس رنگی از کوفظ ف قبله واقع در شرفش تبیین پس که شهسوار  
 حضرت امیر دوست و ذکر آن در فوت حضرت حسین از مردافش میر سید محمد عتایی ۲۴  
 محبت میر حضور فی فی را لازم گرفته بشهر گشت رغبت کرد و بعد کسب فضایل حمیده وارد دکن شده  
 در خدمت عادل شاه رتبه ندیمی یافت بعد قتل او نزد شاه دلی ممتاز ماند بنا بر سوی مزاج پادشاه  
 محبوب قلعه گوالیار شد بعد از هفت سال این رباعی گفته **س** در بند شهبان بادشاهی میاید  
 لشکرش و صاحب سپی میاید پس خود چه کم در چه شمارم چنگم زندان ترا شهنشاهی میاید  
 بخرج راه رخصت حج یافته در اثنای راه میان احمد نگر پیش بران الملک شد و قربت یافت  
**عریان** سیرزا اسد نام بهند واروده شعر جسته میگفت **اینها** پدرش ولانا محمود  
 کلید دارد و نه علیه بوده شاعر با تبرکست **س** من را می بعضی در آیدم رابع شمرند اینجا بر طاقش  
 به بغداد مرقوم گردیده مشهور بامره است **گویند** چون معصم در تربیت غلامان ترک  
 کوشید بابل بغداد مضرت میر رسید روزی جمعی سدر راه براو گرفته گفتند یا اباسحق از شهر بیرون رو  
 و الا با تو حرب کنیم پرسید بکدام استطاعت گفتند در دل شب با گشتان دشت و ولسای ریش  
 متاثر شده در موضع قاتول شهری ساخت و ستر من را می نام نهاد یعنی سدر و گرد آنگاه بیند  
 پس تند ریج سامه شنه در زمان معصم هفت فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض آن شهر بود مسجد عالی  
 در و با حوضی از یکپارچه سنگ که قطر شش مین و سه گرو ارتفاع شش مین و دو فحاشش نیم گرو سناره  
 بطول صد و هشتاد ذراع ساخت بمرور و هو جزوی نماید فرا فیض آثار امام علی نقی و امام حسن عسکری  
 رضی الله عنهما در دست که مطاف خاص عام است منقولست و مجمع الخرائب که در ولایت سامره  
 درخت سیبی از یک اصل بدو شاخ برآمده از شاخ سیب خورد خواب آرد و شکم راند و از شاخ دیگر سیب بخورد  
 بیداری آرد و شکم به بند منقولست در تذکره دولت شاهی از خود و لشاه که سلطان سنج  
 بعد فتح بغداد سامره رسید و دید که شیخ شب جمعه ایسی بر در غاری که صاحب الزمان در غیبت فرمود  
 نگاه میدارند تا چون ظهور نماید بوزار شود آن اسپ از شعله بسته که نزد من امانت است باین سواد ب  
 عنقریب محبوبس گردید از موشش شیخ محمد بن **عجیل خنیه النشاج** لقب  
 در نجات از جعفر حلبی مذکور که خیر النسل را پرسیدم ترا چرا النشاج گویند گفت با خدا عهد کرده بودم که



رطب نخورم روزی بغله نفس یک رطب خوردم ناگاه شخصی بمن نگرید گفت ای خیرگریز پا  
 ظمرا اورا غلامی خیر نام گرفته بود من صورت او یافته بودم مرا گرفت هر چند گفتم خیر نم مردم گاهی می دادند  
 که خیر توئی وی مرا بخانه برد و گفت کاری که پیشتر میکردی بکن و بکار جولا بهی مشغول گرد بعد چهار ماه از  
 خدا خلاص بخاستم باز بصورت اصلی شدم در تروین ببال دو صد و شش وفات یافته عمرش صد و هشت سال بود  
 گفت خوف و بیم نازیان است مریدان را حد این طولش عیب ما عرضش ای بعضی بکنند اول بنا  
 اسود بن شام علیه السلام بود و بعضی بکنند ابتدا ظهورش پیشدادی هست بر بنای آن گماشته گزوا با و خوانند  
 حبشید تا ماش رسایند ازین که معظم ترین مداین سجده بوده مداین خوانند **شش و دگر کی قادیسه** ر و سیه حیره  
 عم بابل و حلوان و نخر و ان - از هر هفت شهر جز نامی باقی نه ساهبا دارالملک اکاسره بود انوشیروان در آنجا ابوابی  
 ساخته بود که در جهان عالی تر از و عمارتی از گچ و آجر ساخته شده و صحنه صده و پنجاه گرد و صد و پنجاه گز در غرضش  
 هر طاقش حصیل و دو گز ارتفاع شصت پنج گز در اطراف خانها و عمارت های فراوان با انواع تکلفات بودند و آن عمارت  
 تا زمان ابو جعفر و انبئی راسخ و استوار بود فراسلمان فارسی در محاذی این کسری واقع بابل بعضی قلم پایش  
 نوشتند از مداین سبعة عراف ابتدا قینان بن انوش بن شیت یا هملانیل جدا دریش بنا کرده هر سن بابل بعد  
 طوفان نوح بنا ساخت پس ظهورش تجدید عمارت نمود و در آن شهر ساهبا بر برد بعد از و ضحاک دارالملک گردید  
 و قلعه بنا نهاد و موسوم بکنگ دژ پس کند عمارت ساخت باز خراب شد از توابع حلاست در صحن معموری دوازده  
 دوازده فرسنگ عرض با دانی داشت و دوازده هزار قصر در بود در آن جایست بنام درانیال علیه السلام ماروت  
 و ماروت که فضلش در جلد اول گذشت در آن مقید اند **منقولست در عجایب المخلوقات** که در ازمنه سابقه  
 هفت حصن داشته در حصن اول خانه شتم بصورت ربع سکون آنها و جوبها پدید کرده هرگاه حاجتی عصبان و زردی  
 آب آنها در ضرر دیگر آفتند بی بطاعت باز آمدی و در حصن دوم حوضی عظیم که مردم قبله در آن شراب رنجند  
 و هر یک از آن خویش خوردندی که در دیگر نیافتی در حصن سوم طبعی تعبیه کرده بودند معلی که احوال صحت و موب آت  
 مفهوم شدی چنانچه اگر آواز دادی صحت یافتی و الا در حصن چهارم آئینه از آهن ترتیب داده بودند که حال غائب از آن  
 معلوم شدی تا مرده است یا زنده در حصن پنجم مرغابی ساخته بودند اگر جاسوسی در آن رفتی آواز دادی و در حصن ششم دو  
 قاضی بودند برایشان دو کس بدعوی آنجا افتندی و هر کس از آن هر دو قاضی یکی را اختیار کردی هر که سبیل بود قاضی نشو  
 غرق شدی در حصن هفتم دختی از رس کرده بودند کنشکان بسیار بر و نبیه هر چند آدمی که در زیر سایه آن درخت رفتی سایه آن

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

تا هزار مرد اگر یکی بر هزار فرویدی تمام مردم در آفتاب مانند دی **بصره** طولش قدم با عرضش تا بعضی در میان شهر نشسته  
 شرح بنام آن در حواله طیفه ثانی مرثوم اسپان نیکه بجای هر سند و نوعی پرورشش باینکه اگر یک هفته آب نخورد اثرش کمی در ایشان محسوس نشود  
**گویند** در حدود بصره کوهی است مردم آنجا گل آنکوه بکند و بنهند با دسموم در آن وزد و گوگرد شود بمراق و فراسا  
 برند و فروشد و گوگرد خاکی همان است نزدیک آنکوه موضعی است معمور و خلق بسیار آنجا ساکن خانه های بن تخلف و بنا و نعمت  
 بسیار دارند و هیچ کار و کسب نکنند الا تجارت گوگرد مذکور **ایضا** در یکی از جبال بصره غاریست که بانه اش از آن غایب و  
 می آید و شعله آن آتش تنوخ خاصی آدمی بیرون می اندازد و پیوسته چنین است **مرویت** از میلرونین علی که زنی به  
 آسمان و در تر از جره نیست و از شهر طارنو و خراب شود و میثاق مهبطل بلس از مصافات اوست تربت صحابه در آن  
 بسیار مثل طلحه و زبیر و اشرف و غیرهم مردم نیک از آن شهر بسیار بر خاسته اند بنا بر رفع اطالت بذکر بعضی اکتفا رفته  
**خواجسته حسن بصری** مادرش سولی ام سلمه و طفلی از کوزه پیچیده بخورد آن سرور فرمود چند نکته حسن بخورد علم در او  
 سرایت میکند همیشه هم سنگ لغتی بار آنها اول مستقدا می و امام خلق گردان صدوسی تن صحابه را دریافته و عقاید بدی را  
 ملازم نمود خرقه از علی یافته هرگاه دعا گفتی حبیب عجبی داس بر دشتی گفتی اجابت می بینم **گفت** گویند از مردم  
 آنجا ترست که یک شبان چندی از ایشان را از چرا باز سیدار و مردم چندین انجی خدا از مردمان ندارد **گفت**  
 مسکین منند نام را ضعیف شده بصرای که حلال آن حساب است و حرام آن عذاب **گویند** بر جماع گذشته که خنده می کردند  
**گفت** عجب از کسانی که حقیقت کا خود ندانند و خنده کنند **گفت** هر چه بنده بر مادر و پدر نفقه کند آنرا حساب است  
 مگر طعام که پیش همان بنهند **حبیب عجبی** عجبی از آنکه قرآن ندانستی روزی حسن بصری وقت نماز شام بدو میوه  
 حبیب آمده خواست که آتش کند آنقدر را آتش خواند و بلند از او بریده نهان نماز گزارد شب **حق** را در خواب دید **گفت**  
 بار آنها رضای تو در چیست ندانم که رضای مادر دریافته بودی اگر اقتدا بحبیب می نمودی آن نماز بهتر از تمامی عبادات تو  
**گویند** وقتی کسان حجاج مسکن را طلب میکردند بصومعه حبیب پنهان شد تعاقب کرده آمدند و پرسیدند **گفت** درون  
 دیگر ندانم کسان حجاج درون فتنه ندیدند حسن **گفت** هفتاد بار دست بر سن زدند ندیدند بعد رفتن شان حسن حبیب را پرسید  
 حق شایا گردی عجب نگاه داشتی **گفت** رستی من ترا نجات داد و الا مرد و گرفتار بودیم **گفت** چه خواندی **گفت** ده بار آیه الکرسی  
 و ده بار آسن الرسول و ده بار اخلاص و ترا بخدا سپردم مالک دنیا را حسن بصری و حبیب عجبی معاصروند چون آیه  
 ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی ناز را در گریستی و گفتی اگر نه از کتاب خدا بودی سرگز نه خواندی مالک دنیا را  
 از یا فاعلی که ابوالقاسم اندلسی نقل کرده که روز یکجی نزد مالک آمد و **گفت** یا اباجیبی دعا کن در حق ضعیفه که از چهار سال

حاطه است و حال بخت زانیدن گرفتار دست بد عابر آورده گفت اللهم هذه المرأة ان كان في  
 بطنها جارية فابذلها غلاما فانك تحوموا تشاء وتثبت وعندك ام الكتاب  
 بعد ساعتی نزد باز آمد برگردن پسری چهار ساله عثیم بن العلم خرقه از خواج حسن داشته هرسال قدری خوب بست  
 خوشی و آرد آنرا بآب تر کرده در آفتاب خشک کردی و در سفته یکبار از آن خوردی و کفنی از کرام الکاتبین شرم دارم  
 که سفته یک مرتبه پیش بمبوضی روم رابعه الغدویه پدرش فقیر بی چیز بوده در شب ولادت رابعه روغن نداشت  
 که نافش بدان چرب کند چون شیرت و دختر داشته این را رابعه نام کرده زش صدازو که از فلان بمسایه قطره چند روغن بخواه  
 تا چراغ روشن کنیم او عهد داشت که از مخلوق چیزی نخواست برون آمد و دست بد بمسایه نهاد و باز آمد گفت در باز  
 نگویند از آنده پیغمبر را بخواج دیده فرمود غمگین باش هزار است در شفاعت دختر تو خواهد بود صبح با مسیر بصره چیزی بخوا  
 بدان نشانه که هر شب جمعه چهار صد بار بر من صلوة میفرستادی و درین شب فراموش ساختی چهار صد دینار بکفارت آن بدین  
 شخص ده امیر دیده چهار صد دینار با و داد هر چه بیایست بخیر دهند بعد چندی پدر و مادر رابعه مرده اند خواهر آن تفرق شد  
 رابعه بدست شخصی افتاد بشنیدنش بفرخت رابعه سه روز روزه میداشت و شب تا صبح بر پامی ایستاد شبی خواج  
 روز نشنید که بعبادت ایستاده و قدیمی از بالای سر او بخت که همه خانه از نور آن روشن گردیده بر خود بلزید و صبح او را  
 بنواخت و آزاد کرد رابعه بخدمت خواج حسن بصری رفته تو بگرد و صومعه نشین شد گویند وقتی بگرد رفت در راه کعبه را  
 دیده که با استقبال آمده گویند ابراهیم ادهم در عرض چهارده سال کعبه رسید از آنکه در هر قدم دو رکعت نماز کردی چون  
 بمقصد رسید خانه را ندید گفت آه چه حادثه است مگر چشمم را خطی رسیده با تقی آواز داد که کعبه با استقبال ضعیف رفته  
 چون رابعه را دید گفت اینچه شور است که در جهان افکنده گفت شور تو در جهان افکنده که در عرض چهارده سال این راه  
 طی کرده فرق آنکه تو در نماز طی کردی و من در نیاز گویند شبی خواج حسن با چندی بخانه همش آمد چراغ نبود دل  
 ایشان روشنی خواست رابعه سر انگشت را بدین کرده تف کرد آن شب تا روز انگشت او چون چراغ می افروخت  
 گفتندش خدا ارادوست داری گفت دارم گفتند شیطا ترا دشمن داری گفت نه گفتند چرا گفت از محبت  
 دوست پروای عداوت دشمن ندارم گفت اگر صبر مردی بودی کریم بودی گفتند وقتی چهار درم  
 سیم بکی داد که کلیمی برایش خورد زیرا که برهنه بود آن مرد رفت و باز آمد که چه رنگ خرم گفت چون رنگ در میان آمد  
 بمن ده از و گرفته بدجل انداخت حارث بن اسد المحاسبی عالم علوم ظاهری و باطنی بوده چون دست  
 بطعام شب نانک زدی رنگ انگشتانش کشیده شدی گفت خدا یا ربنا و الا خود را مباحش

**ابو الحسن خضری** شاکر و شبلی بوده و شبلی بغیر او شاگردی نداشته و می گفته که محرابی مناجات کردم و گفتم  
 الهی از من راضی هستی که من از تو راضی نیامد که ای کذاب اگر تو از ما راضی بودی رضای ما طلب نمی کردی **ابو بکر محمد**  
**بن سیرین** امام مجربین و مفتیای مجربین بوده و بزرگوار کس از اصحاب بدر و دوازده کس از سایر اصحاب را دیده و  
 سی پر داشت در باب تعبیر خواب از حکایت های غریب منقول **حکایت** شخصی بوی گفت از صراحی آب می خورد  
 و سوراخ داشت از یکی شیرین و از دیگر آب تلخ برون آمدی گفت از خدا ترس که برخواهر میرود می پیمیان بود **ایضا**  
 شخصی گفتش در واقعه دیدم که روغن امیان بن سیرین گفت جاریه داری و آن مادر است پیمیان بود **ایضا** زنی  
 گفتش که بر سر خود در شکم شوهری آورده خون از شکمش شیده خورد گفت امشب در دکان شوهرت دزد آید و تصید و  
 شازده در دم بعدد سنو ببرد **ایضا** شخصی گفتش دیدم مردی را هر دو دست برینند و دیگر را بردار کردند گفت امیر شهر  
 مغول و دیگری منصوب شود **ایضا** شخصی گفت چهل فرما در خواب یافتیم گفت فردا اینجا چهل چوب زنند و چنانچه  
 بسا آن گیر همان شخص گفت امشب بر در سری سلطان چهل فرما یافتیم چهل نفر از مردم یابی آمد گفت پارسال اینجا چوب یافتیم  
 چنان گفتی و شد تفاوت چرا باشد گفت آنوقت موسم خراب نبود بچوب تعبیر شد و اسسال موسم خراب است این تعبیر باشد  
**ایضا** شخصی گفت زمین با من سخن گفت گفت اجلت نزدیک رسیده بیماری آمده گفت در خواب  
 کسی بمن آمد گفت لا اله الا نحن و انما فیما بانی گفت زیتون بخور تا شفایابی چرا که حقیقتی در دانش لا شرقیه و لا غربیه **ایضا**  
 یکی از اصحاب گفت کبوتری سفید برنگه سنجیده دیدم ناگاه بازی پیدا شده آن کبوتر را بر بود گفت حجاج دختر خضر  
 طیار را از روی کج کند **ایضا** عورتی پیشش آمد گفت دیدم ماه بشری آمده و سنادی از پس من ندانم که برو نزد بان  
 سیرین و واقعه را بیان کن شنیده رنگش تغییر یافت و بر خود لرزید خواهرش گفت چه شد گفت همان را که بعد گفت  
 بمیرم و چنان شد **یحیی بن عمر العدواني** در سلک قمرای بصره انظام و صحبت عبدالله عباس و عبدالله عمر و  
 صحابه رسیده و فضائی مرد داشته همواره اهل بیت راستو می حجاج بان حاضر شد و گفت حسن بن اهل بیت نیند  
 زیرا که نسبت از مادر نباشد گفت پس خدا در قرآن چرا عیسی را ذیت با هم گفت حال آنکه پدر داشت **ابو عبد الله**  
**مالک بن انس** علم از بیته و قرات از تافع و حدیث از زهری کسب کرده هرگاه حدیث روایت کردی  
 وضو ساختی و جامه پاک پوشیدی و هرگز در راه ایستاده با کسی حدیث روایت نکردی و با وجود ضعف شیخوخت  
 در مدینه پیاده تردد کردی و گفتی دشواری که جسد اهل بیت نیست سوار نشوم بعضی او را استاد شافعی دانستند سال در شکم  
 مادر بوده در نود و پنج سالگی دیده و در هشتاد و سالگی فوت گردیده منصور و انقی بن قباذ از زبان برادرش شنیدند

که شانه اش از جا برآمده بآن درگذشت خلیل ابن احمد امام علم نحو و واضع عروض عروض را بر پنج دایره بیان نمود  
 بحر اخر از خفش مجرب است بر آن افزود گویند خلیل در کعبه از خدا خواسته تا علمی با او عطا شود که پیش از و نباشد علم عربی  
 روزی شش گشت این علم را نه از کسی گرفت و نه بر مثال کسی فوت از پیشین در کان صفارین میگذاشت ضرب مطر بر پشت دیده  
 از آنجا خراج کرد مردی صالح و عابد بوده جمیع حروف تعجی را در یک بیت در جگر دره زکا و کیا است بستره دشت  
 گویند یکمی داروی چشم دای که مجرب بود چون بر دست خاشاک افتاد این را نظر فهاش بقوت شام پانزده ادویه را جگر  
 دارو ساخت بعد مدتی نسخه خط حکیم یافتند شانزده ادویه داشت پانزده همان در سینه سبعین ماده فوت کرده  
**ابوفیل سوری بن عمر دوسی** از خفش منقولست که از تلامذه خلیل نصر بن شعیب و سیبویه و سوری ثقفی بودند  
 اما سوری بر شان غلبه کرد از مصنفاتش کتاب الانوار و جواهر قبایل و کتاب المعالی ست فوش صید و نو و پنج و فوش  
**ایاس بن معاویه** قضای بصره عمر با وی تعلق داشت روزی گفت بخواب دیدم که من و پدر بر اسپان  
 سواریم و هر یک بر دیگری مسابقت نداریم تا غیر آنکه عمر با پدر یک بوده در سال صد و سبت و یک پدرش فخر کرده  
 وی غسل نموده عبادت نشست و درگذشت **ابو محمد یحیی بن مبارک المعروف بایزیدی**  
 شاگرد ابی عمر بن علاء بخاری بصری بوده یزید بن منصور خال جهمی را درس دادی از آن یزیدی لقب یافته مارون  
 ماسون را بوی سپرده با کسائی استاد امین بچا نشستی مذہب اعتزال داشت کتاب النوادر و کتاب المقصود  
 و المحدود و کتاب النطق و الشکل از دست و قتی نزد خلیل بن احمد رفت دید که بر و ساده نشسته و برادر بر ابراج دهیم برآمده  
 گفت جای مولانا از آمدن من تنگ شد خلیل گفت هر جادو دوست نشیتند جانتنگ نباشد اما دو دشمن به  
 تمام روی زمین تنگ اند فوش در دو است و دو **ابو علی محمد بن یحیی النحوی المعروف بقطرب**  
 در علم ادبیش اگر سیبویه و بندرج از ائمه عصر شسته کتاب معانی القرآن و کتاب الاشتقاق و کتاب القوافی  
 و کتاب الاصوات و کتاب الصفات و کتاب الاضداد و کتاب العمل و کتاب خلق الانسان و کتاب خلق النفس  
 تصنیف اوست فوش در اوست و شش **ابو الحسن نصیر بن شعیب الماؤنی** در حدیث و فقه و نحو  
 سرآمد علمای زمان بوده یا فقی نوشته که وی از قلت سعیت مضطر شده رو بجزران نهاده  
 سه هزار علمای شافعی کش کرد و بآن جماعه کرده گفت اگر در بصره یک قلب با قلا یا فقی مهاجرت از شما نکومی از آنجا حکیم را  
 قوت نبود که متعجب سعیت او شد پس بخراسان آمده فقیم گردید و غنای بسیار یافت فوش هر دو رسالی که امام ابو الحسن  
 علی بن امام موسی الرضا بجنان خراسانید **ابو بکر محمد بن حسن درید سسی** در علم لغت و ادب و شعر امام عصر بوده

بعضی ویرادش عروفت دوم خلیل دانند در بصره کسب کمال کرده بساحت مشد و وزارت فارس یافت بنام عبد الله بن یحیال قصیده گفت هزار دنیا وصل یافت بسی فضل از آن شرح نوشتند و کتاب الحمیر را تالیف نموده بهنگام شجاعت استغفار کرد در بغداد ماند در سید و بیت فوت نمود پسران روز ابو باشم عبد السلام مغربی جهان پدر و در کرده مردم فریاد میکردند که امروز علم لغت و کلام بمرد ابو عبیده نخوی صاحب تفسیر دوایت کتاب ست اما بد سلوک بجدی بود که بمشایعت جنازه اش احدی از وضع و شریف نرسیده ابو العینا محمد بن قاسم از ظرفا بوده روزی نزد وزیر رفت گفت چرا دیر کردی گفت مرگم دزد برده گفت کجا برده گفت من بمشایش نبودم که خبر دهم شخصی را برادر استاده دید پرسید گفت مردی از بنی آدمم گفت مرجا گمانم آن بود که نسل آدم منقطع شده باشد الحمیر که هنوز چیزی باقیست روزی در مجلس نیرد کر احسان را که میرفت وزیر گفت اینها را شعرا دروغ بافندی روزی در مجلس وزیر شخصی سرگوشی میکرد وزیر گفت باز بهم چه دروغ می بافیدی گفت مدح شما میکنم در ایام جوانی نابینا شده چهل سال در کوری گذرانید متوکل عباسی قصری ساخته بود و در آن جشنی کرده ابو العینا را طلبید و گفت چه گوئی در حق این قصر گفت مردم خانه در دنیا کنند تو دنیا در خانه کردی متوکل خرسند گشته تخلف ملازمت نمود گفت هر که در مجلس سلاطین آید باید شش خدمت کرد من از دیدار هجو و محتاج قاید چگونه خدمت تو انکم کرد ابو محمد قاسم بن علی خراسانی صاحب کتاب مقامات بعضی را اعتقاد آنکه تفسیر غیر بدست او سیده بنام خود کرد جلال الدین عبد الله ابی علی حسین بن صدقه وزیر که بنام او مقامات نوشت برای امتحان گفت یک مقام در حضور بنویسد عاجز آمده از غجالت بصره رفت و در آنجا ده مقام دیگر نوشته بوزیر فرستاد گویند او به نصف ریش مانوس بود امیر بصره منعش کرد خیلی بدنگ افتاد روزی امیر را خوش کرد گفت بخواجه آنچه خواهی گفت از خیال ریشم بگذر خندیده گفت تو دانی وریش تو بغیر از مقامات چند تالیف دیگر هم دارد مثل دره انجوس فی اوام انجوس و تلخ الاعراب و شرح آن فوثن پانصد و شانزده عباس بن عبد العظیم حافظ کلام الله و بی نظیرا بوده محمد بن راشد الازدی در سلک محدثان است مصنف جامع ابو عمر بن علا از حویرا رسیده بوده ابو النظیر سعید بن ابی عمرویه العدوی در بصره اول او به تدوین علوم مشغولی نموده ابو سعید القطان بیت سال هر شب یک ختم قرآن کرده و چهل سال پیش از زوال هر چه بافرشته از حبه فضیلت ابو الادیان هرگاه بچ رفتی از خانه خود احرام بستی ابو الحسن الصبیحی قریب سی سال از خانه خود برون نیامده و کس ندیده که او چیز خورده باشد احمد بن وهب سالها به مسجد شوزیه متوکل نشسته گفت هر که بطلب فوت

و اندر داشت نام قهر و زبر خاست ابو عبد الله سالمی از خلفای سبقت‌تربست از و پرسیدند که چه چیز  
 اولیادش است گفت بلطاف زبان و حسن اخلاص و تازه روئی و قلت اعتراض و پذیرفتن عذر .....  
**ابو نصر محمد بن حسن** از نیکو طبعان زمانه است ابو یعقوب الرسمى استاد ابو یعقوب نهر جو ری  
 در ریاضات و خوارق عادات شارالیه نیز است **أبلة** بفرم نمزه و بامی موحده و لام شده شهرت می‌نمزد  
 چهار فرسخی بصره است طالش خطا عرضش بسال شمری در غایت لطافت و نراست است خواص و عوایش از  
 ذکور و آنات در نهفته که روز بمرت و کجبت پردازند عمارات پزیر و زینت در آن خط بسیار خصوصاً وقت  
 که از جامای نیک یزد است از یزد تا قفق چهار فرسنگ در میان دو کوه رفیع واقع و رودخانه در میان و دو محله  
 بر دو طرف آن یکی را گرم سیر و دیگر را سرد سیر گویند تفاوت در میان هوای این دو محله بدان شباهت است که فروعات  
 محله گرمی قریب بیست روز از محله سرد سیر و در سه میزد و از قاضی میر حسین یزدی در شرح دیوان حضرت امیر المومنین  
 نقلست که از جمعی مردم مقبول الروایت شنیدم که میگفتند طفلی در یزد متولد شد بر طبق حکم الناس فی المهد انواع نخلان میگفت  
 و قرآن و اشعار بر مردم میخواند و از احوال خفیه خبر میداد چون دو ساله شد وفات یافته و پدرم او را دیده بود از مرکبش  
**خطیر الملک ابو منصور** اگر چه از حدی فضایل انسانی و پیرایه کمالات انسانی عادی و عاقل نیز بسته  
 اما بسبب سعادت بخت در پیش چهل و پنج سال در خدمت سلاطین صاحب تمکین منصب انسابا اشرف و استغابوی تعلق بود  
 و در زمان دولت سلاطین سلطان محمود بن ملک و جریه وزارت رسید **منقولست** عجمی طبع زهر واری هنر بیننده  
**امیر شمس الدین** و ولد امجدش **امیر رکن الدین** از اشرف و نقبای آن گانند در زمان  
 سلاطین مفعول صاحب اختیار و اعتبار گشته آثار بسیار از و بیا دگار ماندند شهرت که چهار صد و چهل و چهار عمارت  
 از ساجد و خواف و کاروانسرا در یک روز چهارشنبه که ساعتی بعد بود بنا نهادند در شمسیه و مدرسه رکنیه و مدرسه  
 وقت و ساعت و چهار سار که در اصل شهر یزد واقع آنجا خوانند و **ایضا** از یزد تا تبریز هر کاروانسرا که هست مثل  
 ننگنه و چکنده و یتسانک و دانک و حاجب و غیر ذلک از آثار آن پدر و پسر است **سید غیاث الدین علی**  
 در امر وزارت امیر شاه ابو اسحق انجو استقلال موفوفات **صفی الدین** در حضرت ملک طغان شاه قریب تمام دهمین  
 شاعر حبیب بود **سراج الدین** بشاعری سیرج قلوب بگننازا فروخته داشت **سید جلال** عضد از وزیر  
 زادگان آل مظفر شعرش پاکیزه است **مولانا شرف الدین علی** اشرف فضلای ایران است مصنف نظمیه  
 که بوسیله اتهام میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شایخ در خان و عشرین و ثمانه تا تمام رسیده و محل مطر و قنجان در سنه



و شرح قصیده بزم مع و کتبه المراء در علم وقف اعداد از نتایج طبع است اشعار آبدار هم دارد **قاضی کمال الدین**  
**میر حسین** از افضل علمای عراق است از سولاتش شرح دیوان مرتضوی و حاشیه بر کافیه و بدایه حکمت  
و طالع و شمسیت و گاهی زبان را بشهید عراقی و شرح دیوان مرتضوی از شیخ محی الدین آورده که افراد  
جسی اند که قطب در ایشان تصرف نتواند کرد و عدد ایشان طاق باشد و قطب که او را غوث هم گویند یک شخص بود  
که محل نظر حق تعالی باشد و اما آن دو شخص یکی بر زمین غوث و نظراً بر عالم ملکوت است و او را عبد الرب گویند  
و یکی بر بار غوث و نظراً بر عالم ملک است او را عبد الملک گویند افضل است از عبد الرب و او تا چهار روز در  
چهار رکن عالم و ابدال هفت شخصه مقرر است که یکی از ایشان هر روز از روزهای هفت ماه در یک جهت اند چون  
حاجتی بجهتی باشد که او در آن جهت است و آن جهت کرده گوید اتم علیک یا رجال الخیب یا ارواح المقدسه اغیثونی  
بنوشت و نظرونی بنظره و اعینونی بقوته و تجاهشت تن اند که بشوند بکل افعال خلاق و نقباء دوازده شخصه که مطلع اند  
بر اسرار نفوس و بدایم دوازده اند و در جینی چهل شخص اند شیخ کمال الدین عبد الزاق گوید که تجا چهل اند و تقیاسیه  
و ملاسیه قومی اند که نگذارند که مردم ایشان را بلباس ولایت شناسند **امیر نظام الدین عبد الباقی**  
از اخلاصه و شاه نعمت الله ولی است بدین موجب امیر نظام الدین عبد الباقی بن شاه صفی الدین بن امیر غیاث الدین  
بن شاه نعمت الله ولی ابتدا منصب صدارت شاه اسمعیل ماضی تقریباً و چون امیر بخم ثانی بدان سلسله را و تاشته  
در صحن عزیمت ماوراءالنهر نیابت خویش تعیین فرمود پس از فوت وی در امر و کالت مستقل گردیده روز بروز می فرود  
تا در جنگ چالدران تبهات یافت و رفت مدفون است **سید نعیم الدین نعمت الله ثانی** بن امیر  
نظام الدین عبد الباقی خسر و ایران شاه طهماسب صفوی همشیره خود خانم خاتون را بعقد ازدواجش آورده  
در همان فوت کرد صاحب تاریخ الفی آورده که تروکات وی زیاده بر چهل یک روپیه هندوستان بوده که در میان  
ولد امجدش امیر غیاث الدین محمد میر میران و صبی اش پری یک خانم قسمت شده **امیر غیاث الدین محمد**  
**میر میران ابن سید نعیم الدین نعمت الله ثانی** از ضدادید صاحب سعادات  
ایران است در احداث عمارات و باغات بی نظیر بوده **شاه غیاث الدین عبد العلی**  
از اولاد امیر طاهر الدین محمد شهید است که در بکران بوده شعر نیکو گفتی تاریخ فوت شاه طهماسب صفوی دوازده ماه  
یافته اعنی لفظ امام دوازده کرت شمرده که سال نهصد و هشتاد و چهار مولانا شرف الدین علی با فقی  
در سبک فضل انتظام داشت و در روزگار بغایت احترام مانند اشعارش اکثر قصاید زبیل بنام شاه طهماسب صفوی

وقتی شاه بوی سخن میگفته آواز گران گوش نمی شنید بعد از آن که اطلاع یافت این دوست بدیده گفت  
 از گران نشد صد گوشم به قول شاعر که بود در غنیمت به جای آن بود که ز گران گوش به پای تا سر فرو دروم زمین  
 مولانا عبد الله مدرس و فاده لوی سبقت بر اقران برافراشته حاشیه بنحصر معانی و حاشیه بر خطای وارد و فقه  
 بغایت ماهر بوده می گفت اگر متوجه آن کردیم بنویسند و اگر بر آن دلائل عقلی بر مسائل فقهی گفته چنان معلول سازیم که حال  
 چون و چرا نماند مولانا محمد شرفی از اقارب مولانا شرف الدین علی محمد دوم است صاحب رتبه فقیه سرکار خواجه جفایت  
 و معارف آگاه باشد شاه لغت الله ثانی بوده این رباعی در طبع از دست تادریس هم در است و در بوم با  
 سیکایم و میخایم ستم و شاه و چون باد ز بلوق رفت و دندان افتاد و کز زان جلی جان طلبه خواهم داد و مولانا محمد  
 بچودت طبع و سرعت فهم متصف بوده و در طلاقت لسان محلول از روزگار نبرسیه و نهصد و هشتاد و هشت  
 در گذشت کسوفی اکثر در منزل شوکتی از اولاد خواجهر رشید وزیر بوده در هرات بس ثلث و ستین  
 و شصت در گذشت و رجوار مرزا خواجهد عبد الله الفاضل در فو لنست شاعری بود همیشه بعشق مکر خان محسنه مولانا  
 مومن حسین فاضل مدرس شاگرد مرزا جان دلیشین و الف در گذشته مولانا وحشی بلطف طبع مالوس طبایع بوده  
 ششوی فرما و بهترین خوب گفته خواجهر غیاث نقشبند شطرنج و شش و در منزل واقع ای قلبان ز میم طاعت  
 پیچ سر و انکشت گیر ارجو نهادی کجاست کس به خواجی و مفسی و زبونی و قیل و قال به یکسر نهاده دست قضا و شکرانی  
 روزی قبا ی ز رفعت پیش عباس شاه ماضی بر و این رباعی در و بافته بود ای شاه سپهر قدر خوش بندگان خواهم  
 ز بقا بقدر عمر تو قبا این تکفیر نزد چو نتو شاهی عیب است به خواهم که بچوشی ز کرم عیب مرا شاه فرمود و چشمم پیوستم  
 مولانا شمس در سخن روشن بیان بوده دل گفت بیار رفته جز جان نرسد به جان رفت و بیار سان رست  
 اکنون تن خسته بر جناح سفر است به رسم که بجان رسد بجان نرسد مولانا آگاهی ندیم خوش محاوره بوده  
 در جهان ده چیز دشوار است نزد آگاهی به اگر تصور کردن آن می شود کس بی حضور و زدن فاسق ناز عاشق بدیل  
 مسک بزل زنده عثوه معشوق بد شکل و نظر بازی کور و سخن صوت بی اصولان بحث عم البهان به بهمان و به تقلید و کلام بود  
 میر محمد باقر با فضیلت موضوع رکعت تمام داشته و شریفی می گفته عشرتی و شاعری بسیار می موصوفه  
 کجاست قابل دایع غمت دل همه کس به گدین یک نفر وید از گل سکه سکه الفی علم ریاضی را نیک مبد است  
 و با خان زمان بد می برده و شرف بایزده می گفته به بختی و مولانا ایسی و محمد باقر هر کدام از شورای  
 نیک اندیاری اند میر عیسی بهند و ستان آمده مراجعت نمودش و خوش قدر است منون

از سادات یزد دست بپند آمده و در حضرت اکبر انظام یافته ای می زدوی شاعری لطیف طبع بوده اختصری  
از یزد و بپند آمده بامیر حمله شهرستانی بسبب صبرده او امی میر محمد موسی نام با تمام احکام از یزد و بپند گرفته ملا  
حسن علی از ندای ملا موسی حسین یزدی مذکور است سیاحت بسیار کرده و بپند وستان رسیده طبعی بچوت داشت ملا حیران  
از شعورای شهرور آنجا است و در ویش حیدر شاعر نیکو زاده است زمانی ندره ب تناسخ داشته و خود را شیخ  
نظامی گفته درین باب گوید **س** در گنج فرو شدم بی دیده از یزد و بر آدم چون خورشید هر کس که چو مهر بر لب  
هر چند فرود و در بر آید نه که کیا شاعر و منو و سبیل انقشند اصلش از یزد و اما در صفایان اقامت داشته  
سلاک یزدی و در شاعری قریه سلاک ترویجی است در شیراز شانه را رنگ میگرد و مدتی بصفاغان نیز گذر زده  
آخر بکن افتاد و خدمت قطب شاه لازم گرفته چون او ام موغل را اخراج کردند و بپند آید اقامت گزید کاسب  
از مخموران کسب کمال کرده است در یزد و ناظم مدتی در یزد بوده و نظم خوش سلیقه داشته و قاری ملا میر نام  
شاعر پر قوت بوده اجری از سادات حسینی یزد است شاعر خوش بیان بود امینا شهرور بد فاق شاعر و متیق  
البیان است حافظ محمد حسین حافظ کلام الله و قاری و محدث و مفسر بود و در احدی و ثنائین و استعانة در دلیل فوت  
شد کان فضل تاریخ است از مؤلفات او است شرحی منشور بر شمایل النبئی ابی عیسی ترمذی و ترجمه منظوم شمایل  
میر معز الدین از سادات یزد و فاضلی کاملست و در عهد جهانگیر بادشاه بپند آمده خدمت شاهزاده پرویز  
گزید و در جنس و ثنائین و الف بدست معایده بن یقین رسید شاعر خوش میگفت و انشمنده خان موسوم مجید شفیق  
و شهرور بلا شفیق یزدی و در عصر شاه جهان برسم تجارت وارد و بپند شده و در فنی که بطن مراجعت میکرد از سورت  
بند و بادشاه ویرا طلبیده با ملا عبد الحکیم سیالکوئی مباحثات علمی مبدع فرمود پس منظور نظر عاطف شاهی شده و سلاک  
ما زمان نظم گردید و ب منصب سه هزار و پنجاه رسید آخر ما استعفا خواسته و در شاه جهان آبا و منروی گردید و در عالم ب منصب چهار  
هزار و آنکه پنجاه هزار رسید و بنگیری یافت و مصنفات حجة الاسلام غزالی خصوص احیاء العلوم بادشاه درس داده و طبس کسک شهر  
کوچک ازین اقامت بقول صاحب صبح صادق بنای محاکمت از درش شمس الدین محمد بن عبد الکیم تمام بنامت میر کمال الدین  
در ایام دولت سلطان یعقوب از طبس باز با تاجان شده چندی در ظل تربیت شاه گذرانید پس بهرات آمده و صدارت  
یافت شرح منازل السائرین و منازل العشاق از مؤلفات وی است ملا حاجی از فضلای زمان بوده از طبس  
اراده بپند کرده و در عین راه بموضع خزا در گذشت شرنیک می گفت ابرم فوه سابق داخل فارس  
بوده احوال در عراق است اول آن بر زیر کوه ساخته بودند و بر کوه می گفتند چون خراب گشت در زمینی که

حالا مومریت ساخته اند همان نام بگفتگوی عوام ابرقوه شد گویند یکاوس پس خود سیادش را آنجا سخته  
 دین بزرگی که حال است خاکستر است از جانی مبر که آن مقام مزار طاوس الحرمین است و رفتن  
 آمده که ادغام حبشی بوده مرخو اجکان جرجانز کنیش ابوالخیر است چون خواجه از وی خوارق دید آزاد  
 ساخت بقصد شیخی رو بغداد آورده چون آنجا رسیده شیخ مشرف بموت بود چون سلام کرد گفت و علیک  
 السلام یا ابا الخیر مشتاق بودیم ترا بقی است شریف در جازان مشرف خواهی شد ابوالخیر شصت سال  
 مجاورت حرمین کرد و از پنجس پنج چیز طلب ننمود و هرگاه بر دوشه مصطفی محمد آدمی گفتی السلام علیک یا رسول  
 الشقلین جواب آدمی که علیک السلام یا طاوس الحرمین مولانا عبدی بلطف طبع موصوف و در طبیت مرجع  
 بهکنان منته شب بامه در بانشستم تا ماه نشستم و زلفش که زویم طوق کردن و تا گردن و بطن  
 نشستم و همچو کانی نامی گفته میخواستیم که مینم تا چون کیت کانی و کلبی براه ویدم چون بر دوش رسیدم  
 دل گفت باش عبدی شاید که مینی او را نگفتم چه مینم او را کاهیت آنگدیدم و میر بر مان از مردیان قاضی اسد  
 کاشی بوده شونیک بهم رسانیده میر عطا در عهد شاه عباس باضی بوده و شونیک می گفتند دارا لجز محلیت  
 در غایت نزبت در تاریخ بنا کنی مسطور که بنا کرده رشتین وزیر دارا بهمین است قبل بهمین بنا کرده و صبح  
 صادق بنای کی دارا مذکور در یکی از جبالش موسیای میر رسید در عهد زیدون یکی کیش کو بی را تیر زده  
 در مغاره کوه شد اتفاقات ازان سگات آبی متقاطر بود چون کیش ازان خور و شکستگی او درست  
 گردیده در شب اینو افتور داده بود صبحی همان شخص آن کیش را صید کرده نزد وزیر دل آورد و کیفیت  
 گفت او پای مرغی را شکسته ازان آتش خورانید نیک شده انگاه در خیفضا در آورده این موسیای  
 را بعد می گویند و دیگر موسیای علمیت چنین که کودک سرخ موی را محافظت مینماید تا سی سال  
 شود بعد ازان ظرف سنگینی را که آدمی در گنج بر عمل کرده آن شخص را در رمی اندازند و سرش را هنوز  
 می سازند بعد مدتی آن آدم موسیای می شود و این قسم ازان پتیمی شود و قریه الکلی که بسیاری از فارس  
 بسی اگر شود و در الجود است از مردش مولانا عالمی است پاره طالب علمی دانسته در عهد شاه  
 طهماسب بشیر از میگز رانیده منته بدی که رستم در لطف یاد بود و تیشه بر سر زده مرغ دل فرایند  
 ملا شاه محمد بپرسند آمده تذکره ستوای عهد خود جمع کرده اینج شهر می مختصر است از فارس  
 من مضافش بدو نام مضمی منوادمش قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن کریم الدین باخواجه رشید و ولد

ارشدش خواج غیاث الدین محمد طریق مصاحبت سلوک می داشته شرح مختصر این حاجب در اصول فقودن متوف  
 در کلام و فوائد عینا شیه در معانی بیان از مصنفات اوست حمد افتر مستوفی آورده که در دین اسلام بر سر سر صد  
 سال فاضلی ظهور می نماید که جامع محاسن شمال و حادی آنواع فضائل و کمال می باشد چنانچه در جدول عمر عبدالعزیز  
 و در دویم شافعی و در سیم ابوالعباس احمد بن شیخ و در چهارم ابوبکر طیبیت باقلانی و در پنجم حجة الاسلام محمد غزالی  
 و در ششم فخر الاسلام امام فخر الدین بن عمر و در هفتم لاشک وجود مبارک مولانا عضد الدین توند بود و عارف  
 شاعری موافقت تیسر و کجسب آبهای روان و کثرت در ختارن بر بسیاری از جایانی بانام و نشان رحمان  
 دار و بر جوی پیش موضعی است موسوم بخت چزنداب که محفل محبت اجا و جای معاشرت اهل صبا است از روش  
 مولانا مایکی ست علم سیاق را نیک میدانسته و بر دیگر کمالات مطلع بوده و رحینی که مرزا احمد کفرانی  
 بمقصد بکری خالصات فارس ماور گردید اهل آن از و بنظم بدرگاه شاه طهماسب رفتند این قصیده مروض  
 کردستحسن اخلاسی توان صل و سلطنی که بر رسم مصا دره بر اهل تبریز نهاده بود و بر میرزا احمد تنخواه یافت **صطر**  
 طولش محل عرضش ل مادر الملک پادشاهان عجم بوده بر طبق آیه غد و ما شهر و در و اها شهر سلیمان صبح  
 در بلبلک و شام در اصطخر بسر میرده و آننگه که فرمودن آن از جمله علامات ولادت حضرت صلوم بوده است  
 و در آن شهر بود در هفت اقلیم آورده که اول کیومرث این شهر را بنا نهاده از و جز قلع و چهار نار باقی ماند چون  
 نوبت بکشید رسید قصری در و ساخته نور و زرد آنجا احداث کرده از آثار آن چهارده ستون باقی در و از  
 آن عمارت از و تخته سنگ هر تخته سخننمایی گز طول و بیت گز عرض و پنج گز ضخامت از و دش عبدالرحیم  
 که طریقه خاصی داشته شخصی دیرا گفت مرا فیضی کن گفت هست هست هست که هست مرا جمله اشیا است  
 بیضلمه در از من سابعه شهری بانام بوده بنا کرده کشتا سب قیل دیوان بفرمان سلیمان بنا کردند و حدودان  
 مرغزاری بوده فرنگ در و فرنگ آنجا هر دانه انگورده مثقال وزن داشت و سبب آنوضع دو برست  
 الحال بر طرف شده از آنکه تربتی بنایت سفیدی دارد بیضا گویند از و دش حسین بن منصور السحلاج شاکر  
 عمر بن عثمان کی است شایخ اکثر ویرا در و دگر چندی چون ابن عطاء و عبدالله حنیف و شبلی و ابوالقاسم نصر آبادی  
 و ابوالعباس شریع بکشتن او رضاند اند شیخ ابوالقاسم که کانی شیخ ابوعلی فارمدی امام یوسف سده است  
 ابوالقاسم بشدی در کار او متوقف شدند بر جی ساحر و بر جی از اصحاب حلوش میداخذ قبل آن دیگر است  
 و این دیگر و تذکره الاولیاء است که ویرا دوستی حلاج بود و در ابکاری فرستاده بانگشت اشاره جانب

پنبه کرد و انداز پنبه یکسو شده از آن حلاج گفتندش چون بدارش کردند هر کس سنگی بوی انداخت دم نزد شبلی  
گلن زوایی بکشید پرسیدند گفت آنها نادانانند و این واقف بودند و این چون دستهایش بریدند خنده کرد و گفت مردان  
باشد که دست صفات ما را که تارک عرش می کشد قطع کند پایش بریدند تبسم فرمود بای دیگر دارم که هم اکنون  
سفر هر دو عالم کند چشمهایش برودن کردند و خواستند زبانش بریدند گفت چندان صبر کنید که سخن بگویم پس رو  
سوی آسمان کرد و گفت بدین سرچ که از برای تو میدادم محرم گردان کن و شد که دست و پا کن برده اگر سرم بریدم بر آهت پس  
گوش دینی بریدند و حکم خلیفه شش جدا کردند و بریان سیریدند خنده زد و از هر سر بریدندش انا الحق برآمد چون سوختندش از  
خاکسترش انا الحق برآمد و بعد از آن خنده همان شنیدند تا مادام که فرقتش بدیدار انداختند و جلا ز انا الحق گفتن پس نکرد و عجایب البقیه  
که بود قتل وی در بغداد و گورگی باید بود زن بیکر طلع و نیم در اثر آن ریگ زردی باریک شبلی گفت آن شب بکوراوشدم  
خدا را بخواب دیدم پرسیدم ندانم که چرا سر ما بغیر گفت گویند روزی با چهار صد صوفی بادیه بود و همجا بر  
گر سنگی گرفت دست از پس برمی آورد و دودان گرم بھر یک میداد تا همه بخورند و ایضا وقتی همایش گفتند و  
رطبی می باید خور و گفت مرا بیفتانید در وقت افشاندن چندان طب ریخت که همه سیر شدند یک سال مدد برابر  
خانه کعبه بریند و رافق بابینا و تار و حق او برنگ رفت و پوست از وی باز شد شیخ ابو اسحق شهریار بیت  
و چهار هزار کبر و جهود بروست او سلمان شدند گفت هیچ گناهی بآن نرسد که برادر مسلمانز احقر دارند و قاضی  
ناصر الدین پدرش قاضی امام بدر الدین عمر بن محمدر الدین علیست که بدو واسطه کجته الاسلام می پیوند و تفسیر  
و غایبه القصوی بشرح مصابیح و منهاج و متن طوابع و مصباح در کلام و در اصول فقه و شرح تنبیه در چهار  
مجله شرح منتخب و شرح محصول تصنیف است در شش و شش و یا نو در وفوت کرده میر ابو القاسم قاسم  
مخلص و شیخ بدیع و داشته گا فرون طولش زده عرضش الطایر بنا کرده قبادین فرود است همیشه منبع فضل و مدد  
علمایو از مردمش خواجه امین الدین با آنکه در روزی انا بک مظفر الدین بکله بن زنگی انظام داشت اجل نایب  
دست ارادت بوی داده از جلا و لیاش می شمارند و خوارق عادات از وی نقل می کنند در مهت و سخا از حتمه و  
من گذشته بود شیخ امین الدین در زمان شاه شیخ ابو اسحق شیخ الاسلام فارس بوده گاهی بنا بر لطف طبع  
شوی می گفت شیخ سعید الدین محمد مامر امیر مظفر بوده ا مصنفات است شرح مشارق الانوار و سند  
الابرار که بر سر گذار و زنی استهار یافته مولانا جلال الدین محمد و دانی تخت نزد مولانا سید الدین  
اسعد و الدخود انگاه مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال کسب کمال کرده پس در خدمت

امام الدین کلمه ای که بر موطا شرح مفید دارد و مطالعه بعضی متداولات نموده و عین شهاب کمال یافت و حبیب السیرت  
که وی در اواسط ایام پیش شرح تجرید مولانا علی قوشچی حاشیه نوشته میر صدر الدین محمد که مذکور شود بر دآن حاشیه نوشت  
پس مولانا بهتر از و حاشیه دیگر کرده میر صدر الدین هم بر آن حاشیه رد نوشت همچنین هر کدام سه حاشیه در برابر  
هم دیگر نوشتند اول را قدیم و دوم را جدید و سوم را جدید گویند از دست رساله زواری که در روضه حضرت شاه  
ولایت عابر با ایستاده تصنیف کرد پس جهت حل شرعی نوشته و شرح بیکل در حکمت اشراق شیخ شهاب الدین  
سهروردی در رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی و حاشیه مطلع و حاشیه انوار شافعیه از وی مشهور میر معصوم  
بهکری در تاریخ سنده نوشته که مولانا را در آخر ایام محاسن اوصاف جام نظام الدین شنیده اراده انکوشد میر  
شمس الدین و میر عین الدین از اجل تلامذه اول فرستاده چون بر عایت های اصناف اصناف جام مذکور رسید  
و شوق جناب مولانا در بوجد کمال دیدند معجزه حیرت راه و نوشته های جام مذکور را طلب مولانا رفتند قضا را مولانا  
پیش از رسیدن ایشان بمنزل اصلی رسیده بودند و ما بر داکه انکوشه را پسندیده بودند و بسند معاودت کردند از  
اشعار مولانا است منه خورشید کمالست نبی ماه ولی اسلام محمد است و ایمان علی اگر سینه بزمین سخن می طلبی به  
نگر که در بنیات اسما است علی شیخ ابوالقاسم از فضلاء روزگار و دشواری فصاحت شمار بوده صافی  
در عهد شاه جهان بادشاه بهند آمده بخدمت جعفر خان بسیر و دشواری گفت شیراز طولش محامد عرض اطلو  
محمد قاسم بن عقیل عنزاده حلاج در بغداد و چهار حجری بنا نهاده چون بتصرف عمر لیث درآمد سجده در اینجا  
ساخت مسجدی بجهت گویند هرگز آن مسجد از ادب الله خالی نیست در زمان عضد الدوله و دلیلی معموری بود و برسانید  
و سور و باره که در شهر شد ملک شرف الدین اینجا در برج و پاره آن سعی بسیار بتقدیم رسانیده بهترین آبهای  
شیراز آب کار نیز کن الدین ابن بویه دلیلی است که باب رکنا آباد در کنی مشهور و دشواری ایام مفتحه هر روز  
بسیر بسیر بودند و زه ترین جامی سیر از مصلای زمین است دیگر سیل غلجانت که از شهر تا کوه و در آنک  
قریب بدو فرسنگ باغچه و باغست و مزار نور با پنج نوباده امام همام موسی کاظم سیر از واقع بر سر  
قبر هر یک عمارات عالی ساختند و دره فرسنگی شیراز چشمه است موسوم بچاشت که در فصل پائیز آب آن چشمه  
خاصیت جلاب و بد و دان ایام از خاص و عام هزاران هزار اینجا روند و دست و ز مانند صبح و شام از آن  
آشامند مرغ فضلات شود عجیب اینکه در وقت خوردن و در دل گذرانند که از منفذ اعلی یا اسفل دفع شود  
از همه منفذ دفع گردد و گویند هر که در وصالی فائدت نماید امر معیشت بر او آسان گردد و چنانکه سببش نماند



در اینجا تفاحی شود که نیمه اش بنفایت شیرین و نیمه اش بنفایت ترش از مردش شیخ ابو الحسن کرد و پیر شصت  
سال از خانه جز با دای نماز حمد و عیدین بر نیامد با خضر صحبت داشته ابو العباس احمد یحیی استاد ابو عبد الله  
خفیف است هرگاه بصحرا ی فرجی با شیر باز کردی بنده این اکحسن شاگرد ثبیل و استاد ابو عبد الله خفیف گفت  
نه آزادیت که باز خود را برسی از کجای آئی و در چه کاری گفت لغت و فال پیر است شیخ عبد الله خفیف  
از کمال مثل کافارس است خفیفان جماعتی اند متهو که تو لا بد و کنند در ابتدا در کفایت ده هزار قتل سواد خود اندری  
و از با دای و تا نماز دیگر هزار رکعت گذاردی پلاسی بیست سال پوشیده بود و هر شب بهفت و اند مویر افطار  
کردی از ان خفیف لقب یافت و رسالی که از دنیا رفته چهل چله پایانی داشته بود و چهار صد زن را کاح کرد و حب  
آنکه دای از ان بنای ملوک بوده چون کمال رسید مردم سترگ و خزان بوی دادند او پیش از دخول طلاق  
دادی چهل زن خادم فرستادی بودند از آنچلی یکی را که چهل سال در عقد نکاحش بود و پرسیدند که شیخ در خلوت چگونه  
گفت خبر ندارم از جمیع زنان پرسیدند همه گفتند دختر وزیر را شاید خبری باشد از پرسیدند گفت چون بختی آمد  
ساعتی در من دیدم در ان طعامها که ساخته بودند نگریست و دست من در آستین کشید و گرفت و بر شکم خود مالید از  
سینه تا ناف باز و ده عقد افتاده بود گفت اینهمه از لب شدت صحبت است که از چنین روی چنین طعام کرده است و دور  
خود بر خاست و رفت شیخ موسی از نیکان طبقه صوفیه بوده است خواجہ عبد الله انصاری از اسماعیل دباس نقل نموده  
که چون احرام طوف کعبه بسته بشیر از او رد شدیم ویرا در سجده نشسته دیدم و روی کرمی میکرد و از من پرسید که چریت  
داری گفتم نیش چگفت مادر داری گفت دارم گفت باز کرد پیش مادر شو چون دید که مرا خوش نیامد گفت چمی بچگر  
من پنجاه حج سر و بایر منتهی زاد و همراه گذارده ام جلد بتو دادم تو شادی دل مادر من ده ابو محمد نصر  
البقلی المشهور شیخ روز بهمان در حال وجد و غلبه از سخنان سر سبز و که فهم هر کس بان نرسیدی در  
اکثر علوم ما هر بود و قریب پنجاه سال در جامع عتیق شیراز بمصالح و تصنیف پرداخته تفسیر عراس و شرح شطبات  
عربی و پارسی و کتاب الانوار فی کشف الاسرار از دست و در کشف الاسرار گفته قوال خود بود باید که عارفان  
در مجمع سماع بر همین معنی چند و در آن طایفه و وجه صبیح و صورت ملیح و زیبا عارفی را سلم که کمال طهارت تدب  
رسد چشم از دیدن غیر حق پوشد و در عراس آورده که من و دو جبر را پسندیده ام سخن دلپذیر و دل سخن پذیر شیخ  
ابو بکر طمستانی تربیت از ثبیل و ابراهیم و باغ شیرازی گفت جلد و نیا یک حکمت است هر یک را از ان تفسیر قدر  
کشف است گفت جلد بی فضل است چون فصل آید فصل نماز گفت عاقل آنست که سخن بر قدر حاجت گوید و از آن فرنی دست

بردار گفت سر کرد خاموشی وطن نیست در فضولی است گفت زندگان در مرگ است یعنی مرگ نفسی  
 و حیات دل شیخ نجیب الدین علی بن برغش و الدش در ملک اسناد صلیحی بخارا انشقام داشته اسیر المومنین  
 علی و در خواب دید به پیشش بشارت داده چون بوجود آمد علی نام کرد ملقب به نجیب الدین ساخت هر چند به جهت  
 وی لباسهای فاخره و طعامهای لذیذ و ادبی التفات نکردی بداعیه طلب سوی حجاز شد و بنا بر خوابی که دیده بود  
 بخد مت شیخ شهاب الدین رسید و سالها گذراند آخر با شاره شیخ در شیراز آمد و بارشاد پرداخت از پرسیدند که سر خود  
 تمثالی روشن کن گفت دو آئینه و سببی ظهیر الدین عبدالرحمن بن علی بن برغش چون مادرش حادثه شیخ  
 شهاب الدین پاره از خرقه خود فرستاد که مولود را پوشاند در بزرگی از انتخاب ارشاد یافت و اول خرقه هم پوشیده  
 ترجمه عوارف از دست شیخ عبدالعزیز ماکو در اکثر علوم متبحر بود و بعد سیاحت بشیراز و مسافره کوی انزو و گردید از  
 خواجه عبدالعزیز نقلت که ابو عبدالعزیز سفر بسیار کرده و حکایات بسیار در ذکر داشت آنچه از وی شن انتخاب کرده نوشته ام  
 سسی هزار حکایت و سی هزار حدیث است احمد بن عبدالصمد نخست صاحب دیوان النون تاشش حاجب  
 چون خواجه بزرگ احمد بن حسن میمندی فوت نمود سلطان محمود غزنوی او را از خوارزم طلبیده و وزارت داد و در  
 فصاحت و کتابت و شجاعت و پیرانداختن بهمال بوده و بیست سال پوزارت سلطان مسعود و دو سال وزارت  
 سلطان مسعود و بنوعی پرداخت که دستور العمل و زراجهایان گشت آخر بقید موسوم گردید عبدالحمید بن عبدالصمد  
 فاضل عادل بوده و بیست و دو سال وزارت سلطان ابراهیم و شانزده سال وزارت ولدش سلطان مسعود گردیده  
 بطول عمر و امتداد دولت از وزرا ماضی و رگدشته ابوالفرج رونی مدحش بوده و در زمان سلطان بهرامشاه بن مسعود  
 در جهته یادت یافت نصرالدین عبدالحمید وزیر خسرو ملک بن نظام شاه شده و رفصاحت از حاجب و بن العزیز و در  
 گذشت ترجمه کلیله و دمنه ساخته اوست از جو زمانه عجیب گردیده این رباعی نیز خسرو ملک فرستاد ای شاه  
 کمن آنچه میپرسند از تو به روزی که تو دانی که نه پرسند از تو به خرسند نه بملک و دولت ز خدا به من چون باشم بنده  
 خویشند از تو به موثر نیفتاد آخر قتلش کردند در وقت قتل گفت مسنه از مسند غرا اگر چه ناکه رفیقیم به احمد که در نیک  
 اگر رفیقیم به رفقت و شونند نیز آیند شند به ما نیز تو کلت علی اند رفیقیم به الصاحب الکبیر تو ام الملك  
 نظام الدین هبته اند در وزارت سلطان رضی ابراهیم کارهای با نام کرده و در دواعی انجیان پر نزاع گفت  
 درینا گوهر فضلم که در صندوبال آمد به چشم حاسدان فضلم همه سنگ و سفال آمد و چون کلک اندر بیان بن بدیدی خلوی  
 نحوی و مراتب را خبر دادی که ثامن عز و جلال آمد و ابو القاسم مسلم بن محمود در خدمت ملک ناصر در مهر سبه سیرده

کتاب عجایب الاسفار و غریب الاخبار بنام او تصنیف شده تاج الدین وزیر مخفر بن خضر بن سودو بود و چند وقت با مروت سلطان محمود سلجوقی قیام نموده **خواجہ قوام الدین** صاحب عیار نام سورملک و مال طلائع شاه شجاع در قضا اختیارش بوده **خواجہ غیاث الدین محمد سیدی** وزیر میرزا شاهرخ بوده **ضیاء الدین فاریابی** عصر و نادر هر دو در دولت آل سلجوقی است تفوق بر فراشت مدوح او میگویند است بیخو ملک شاهی بود و شاعر و دست **رفیع مرزبان** جمعی معاصر خلفه بادغی و ابوسلیم گرگانی که پیش از زمان رودکی بودند و او هم از شعری آل سلجوقی شاعر و ثانی اصوب است **بدرالدین** بدر آسمان فصاحت است ز دانش معلوم شد **شیخ مصلح الدین بن عبد الله السعیدی** در اول حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس ابوالفتح بن جوزی تحصیل اشتغال آنرا بعد از آن با علم سلوک مشغول گردیده مرید شیخ عبدالقادر گیلانی شد و بهجت شان غزیت نمود گویند چهارده حج کمر پیاده کرده با شیخ شهاب الدین در بکشتی سفر نموده جهت عزیمت داسوونات رفت و بت بزرگ داشت که فایم سجد گشته از شیخ کتاب بسیاری رانیده در میت المقدسه مقامی کرده **میرزا سید فخر** میرزا سادات گفتگوی و عشق داند سید حضرت مولانا را بخوب دید که عتابش کند و بدیدار شده بخدمت شیخ رسید و مد طلبید یکی از شیخان سنکرش بود شبی در واقع دید که در آسمان کتاده ملائکه طبقهای نور فرو می آیند پرسید چیست و باری کیست گفتند برای سعدی صلواتی است که گفت **بیت**

برگ در خان بنزد نظر میساید هر روزه در فرست معرفت کرد کار بجم در شب بدواز نه رسید دید چرخ فروخته بآن بیت در زمزمه است صد و ده سال قبل صد و بیست سال عمر داشت سی سال شباب صرف تحصیل و سی سال صرف حساب و باقی در ریاضت و خلوت گذرانده اکثری و بقیه شریفه عبداللہ خفیف در و کما را تا یک سعد بوده و چون بحد کمال رسید ابوبکر بن سعد بر سر سلطنت مکیه زده فوئش در زمان حکومت انا یک محمد سلغر شاه شب جمعه ماه شوال تسعین و ستمانه قبل حدی و تسعین و ستمانه خاتم تاریخ است طریق غزل دل او میبوده از بس مست دیوانش را نمکدان گویند **خواجہ مجید الدین** همکار در عهد نامکان فارس ملک الشعراء حضرت حمزه مستوفی از ندمان خواجہ بهاء الدین صاحب دیوان نوشته و از صرقلیهایی آورده که خواجہ مجید الدین را زنی پیرویده درین دگر استه باصفهان مستاقه بود زن او عقیقش آمد ملازمی مرده و پیش پانصد که خاتون در خانه فرو آمد گفت مرده در آن بود که خانه برخاتون فرو آمدی این سخن بزن رسب بگذاختند که پیش سن و تولد و بهاری بوده گفت پیش از سن شایدا حاشا که پیش تولد و بهاری باشد **فرید فارسی** در عصر فرید و کلاز **تا صرقله** بنام مضعی است از شیراز معاصر شیخ سعدی بوده شعر مکی گنفته **مولانا قطب الدین علی** در خدمت خواجہ نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده از زمان دولت ملاکوخان تا امام سلطنت سلطان محمد غزنیده و بوزار عتقا

شهنشاهی در بیات و شرح کلیت قانون و شرح منافع العلوم است گویند آنان پیشکشی بر منافع مشرعی نوشته  
 میان او و شیخ محمدی ابواب طبعت مفتوح بوده روزی باشیخ بنماشی سجده کی یکی از اربابان عمارت میکرد رفته  
 اتفاقاً در آنوقت اندکی گلی بر رخساره باد ساه که هنوز ساهه بود رسیده مولانا خواند بآئینی گشت ترابا باد شاه پرسید  
 علی البدیه گفت یقول لک فرایتمی گشت ترابا قطب محی صاحب ریاضات و مشاهد و کاشف بوده و از وادارش  
 مکتوبات مابین جمیع مشهور و یونان مشهور **فصل الله صادق** اوصاف سلطان محمد خدابنده بود و تاریخی بنام  
 وی دلفم آورده موسوم بتاریخ نجم **ابن فیض** در زمان سلطان ابوسعید خان یوفور عقل و فراست و کثرت علم  
 کیست از همگان برتر بوده گاهی بنظم پرداختی **شمس الدین محمد حافظ شیرازی** لسان الغیب و ترجمان الاسرار است  
 بسیار اسرار غیبیه و معانی تحقیقه که صورت لباس مجاز باز نموده مولوی جامی در فحاشات گفته که در هیچ کتاب دیده نشده  
 که وی دست اموات بکسی داده بر شرب مبعود و صحن جامع شیراز تردد کردی و قرآن خواندی و ختم تمام کردی حافظ تخلص زنجیر است  
 چون صاحبقران میرتبورگو رکان فارس را سفر ساخته بخرابک ساعیان خواجده را بخواند و گفت ربیع سکون ابراند ختم تا  
 سمرقند و بخارا را آباد سازم نواز انحال هند و بخشی دیگونی **مطلع** اگر آن ترک شیرازی بدست آوردل مارا به بختال هند و ش  
 بخشم بمرقند و بخارا را به عزت کند که ازین بخشندگیهاست که بدین حال رسیدم صاحبقران بخندید و بنواخت و قتیق صادق  
 آورده که در عهد سلطان محمود شاه بهمنی والی دکن میر فضل الله بخشا کرد علامه نقی زانی که صدر سلطان بود و نامه بخواجه نوشت  
 و بدکن خواند در کشتی نیست سبب بدو مخالف بشیر از باز رفته و غزلی در سعادت نوشت میر نکور بعرض سلطان رسانید  
 فرمود اراده دبار کرده نشاید بی نصیب ماند پس هزار توله طلا بخر و فرستاده در اثنی و تسعین و سبعمات  
 در گذشت و در خاک بطله فون گردید خاک مصلی کجی یک عدد تاریخ است **سید اجمیل شیر**  
**اصیل الدین عبد الله الحسینی الدکی شیرازی** در علم تقیه و حدیث و  
 انشا و تالیف شبیه و نظیر نداشت در زمان سلطان ابوسعید از شیراز بخرات تشرف آورده هر هفته یک نوبت  
 در مدرسه مهد علیا گوهرشاد غامبو غط خلق می پذیرا داشت در ماه ربیع الاولی بر بیان میلاد حضرت رسول صلعم  
 مواظبت نموده از مولفانش شرح درج العدر بر سیر سینه خیر ایشه و رساله مزارات هرات مشهور بودیم ربیع الآخر  
 شش و ثمانه وفات کرده دو گوهر نادر ماند **صفی الدین محمد و برهان الدین محمد**  
 خاقان منصور سیور غلات و الابحال داشته **سید الاجل امیر خال الدین عطاء الله**  
**بن فضل الله محدث الدکی شیرازی** عمر گرامی صرف تنبیح و حفظ اقوال و افعال هدایت ال نهوده

فنون عقلیه را از علوم شمه مقلد ترتیب و تدوین پوشانیده جوهر و لای حدیث مصطفویه را با نامل  
تقیظ در سلک انعام داده صحاح و حسان سخنان عالمگیرش تحفه الاحبار و ریاض السیر و روضه الاحباب است  
حاجب حبیب السیر گفته که آن حضرت مانند عم بزرگوار امیر اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته در سایر علوم و فنون یقیناً  
از خندان مستحق درگذشته شاگرد عم خود است چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه در گنبدی که در مقبره حضرت خاتون نصرت  
و در خانقاه خلاصیه مدرس و افاده اشتغال داشته در سفته یک نوبت در جامع هرات بموغلط پرداختی سلطانین  
احکام خدمتش واجب دانستند و ولد ارشدش **امیر سیم الدین محمد المشهور بمیرک شاه** را  
در تکمیل علوم سیه حدیث بجا نماند بود سوخته تعیین سلطان در مقبره مذکور قائم مقام پسر بزرگوار بوده خلف رشیدش **سید عرش شاه**  
بهجای آبانیک جاگرم کرده بعد از و پسرش **سید نعمت الله** باوصاف آیت صنف زیست از **سید وحید الدین**  
و قائم مقام ماند فرزند رشیدش **قاضی سید شکر الله** که در کتبالت میانی حالته مذکور کرد **سید محمداً القسین**  
**صدر الدین محمد شیرازی** از بنی اعوام امیر اصیل الدین کور باعز جت با حضرت آئینه با همگی علوم عالم حدیث نبوی بوده اند  
میران جامعیت باندک توجه بمطالعه علوم کلیه و نسبت به مرتبه اعظم حکما رسیده در خدمت میر استفاده و کثیر در شرح عیانت  
پسرش میر عیانت الدین منصوب که مذکور شود و پسر عم **میر نظام الدین محمد** شطری از علوم عربیه و فنون غریبه را بر پسر عم خود  
**میر حبیب الله** که وحید زمان بود قرأت فرموده و سایر ادبیات و عقلیات را از حکمت و کلام از سید فاضل سلم فارسی  
و حجه دیگر اقتباس نموده که سلسله تمدن بعضی تاریخ کلک ابو علی سینا پیوندد مثل ملاقطب الدین علامه شیرازی و سلطان محمد  
خواج نصیر الدین محمد طوسی و **سلسله** بعضی دیگر متنبی میشود به بعضی از اباب کلام مانند محمد الاسلام غزالی و **میرزا**  
و شیخ علامه جمال الدین حسن المظفری و حضرت میرزا با مولانا قوام الدین کرانی که از اعظم ملانده سید محقق قدس سره و شریعت  
مباحثات و مناظرات بوده و بسیاری از مسائل و دشمنان استاد را بر او تمام نموده هرگز بچاکس از اقران الزم نشده  
علامه دوانی چون در بحث مجلسی خود را حرف میزنیدید و اکثر تصانیف خود متوجه دفع دشمنان میگردد و دشمنان از  
جانبین بتطویر انجا سیده چنانچه از حواشی تجربیه و حواشی مطالع ایشان ظاهر شود حضرت غیاث الکمال میر غیاث الدین منصور  
در رساله که بر اثبات واجب آنقدر عالم بقدر نوشته ذکر نمود که مولود شریفش در صبح شنبه و دم شعبان سنه ثمان و عشرين  
و ثمانه بود در صبح جمعه و دوازدهم رمضان سنه ثلث و تسع و در دست قند فخره ترکمان پاینده که در اصل ساکنی بایرک  
بودند شهید گردیده از جمل انارزش در شه رقیه منسوبه در شیراز است و عاشیه قدیم و جدید تجرید و این دو عاشیه  
ناشای بحث اعراض نمایند و دیگر عاشیه قدیم و جدید بر شمع مطالع و حواشی شریفه شریفه و این دو عاشیه هم

بر تخرید و شرح مطالع مقدم است بر تالیف حواشی قدیمه علامه دوانی دیگر حاشیه شمس شمسینه و حواشی شریفیه که تا آخر مجامع  
رسانیده دیگر حاشیه بر اوایل شرح مختصر اصول ابن حاجب و حواشی شریفیه در آنجا ستوجه اعتراضات ملا علی عران از  
حواشی سید المتقین قدس سره الشریف شده دیگر حاشیه بر کشف و حواشی آن دیگر رساله در اصل مغالطه مشهور بکلام دیگر  
رساله در علم فلاسفه دیگر رساله فارسی در معرفت توس فیض دیگر تعلقات بکلیه شمس خاتم الحکما غوث الاعلم امیر غیاث الدین  
منصور شیرازی و ملا دقت نعمان در خدمت بدر برزگوار امیر صدر الدین محمد مذکور تحصیل علوم ننوده و چهار ده سالگی داعیه ناظره  
علامه دوانی در خود یافته و سائل حجت در بدیت سائلی از منصب جمیع علوم فایز گردیده مدتی منصب صدارت یاوشاهی متغور  
بوی متعلق بود در مرتبه ثانی که مجتهد الزمانی شیخ علی بن عبدالعالی از عرفان عرب متوجه پایه سیر خلافت شد بعضی منسدان  
نظاره بیان آوردند تا مباحثه علمی مبادر گردید و بخشود انجا سید پادشاه حمایت مجتهد الزمانی کرده سیر بجهتند و بعد روزی چند  
از منصب صدارت استعفا ننوده جانب شیراز شدند و در سه ثمان و اربعین و تسع فوت یافته صاحب حبیب التیر گفته  
که از صفاتش آنچه بنظر رسیده کتاب حجه الکلام است در آنجا ستوجه اقاویل حجة الاسلام غزالی شده دیگر کتاب حکامات میان تخریرین  
علیهن الرضو امیر صدر الدین محمد و ملا جلال الدین محمد دوانی و حواشی ایشان بر شرح تخریر مطالع دیگر حکامات میان ایشان  
در حواشی و اوایل شرح مختصر اصول عضدی دیگر شرح بر کتاب بیاض کل انوار و دیگر شرح بر رساله اثبات و جوب پیر خود  
و کتاب تعدیل المیزان بر منطق که خلاصه منطق شفاست با سوانح طبع نقاد ایشان و کتاب معیار الافکار خلاصه  
تعدیل المیزان و کتاب لواصع و معارج علم بیات که در محاذات کتاب تحفه شاهی است و آنرا در مفسده سالگی تصنیف فرمود  
دیگر کتاب تجرید بر حکمت که جمیع سائل حکمت طبیعی و الهی را بعبارت موجز و مجرد و دلائل آن ذکر فرموده دیگر رساله در معرفت قیل  
دیگر کتاب معالم الشفا و طب دیگر مختصر آن که مسمی بشفایه است دیگر کتاب سفر ویه در بیات دیگر حاشیه بر بیات شفا  
دیگر حاشیه بر اشارات دیگر حاشیه بر تنسیح محکمات لعین دیگر رساله در باب خلافت فرزند ارجمند امیر صدر الدین محمد  
و دیگر در بر حاشیه شمس علامه دوانی و دیگر در بر حاشیه خلاصه التعلیق دیگر در بر حاشیه تحذیب معزالیه و دیگر در بر انوار مشرق  
و دیگر رساله در تخریب جهات دیگر در بر رساله نوار مشرق و دیگر رساله مشارق در اثبات و جوب کتاب اخلاص منصوبی  
دیگر حاشیه بر اوایل کشف تفسیر سوره دیگر کتاب مقامه العارفين در تصوف و اخلاق که باسم فرزند ارجمند میر شرف الدین علی  
نوشته و رساله قانون السلطنت سوامی آن از تصانیفش آنچه در کتب ایشان بتقریری اسمی مذکور و بعضی نماز آن خبر  
دادند کتاب ریاض الرضوان و کتاب اساس در علم هندسه و غیر آن ایضا صاحب حبیب التیر نوشته که غرض  
از تصنیف حضرت امیر و اظهار شرف بطلان اکثر آن رساله کلام بعضی از افاضل عصر است مثل ملا ابوالحسن کشی و ملا میرزا جاجا

شیرازی که مصنفات حضرت میرزا که اکثر بواسطه نفاست متداول شده بودند بدست هر کس افتاد سخنان خوب را از آنجا  
 میزد دیدند و میگفتند که از میرزا نمی‌میت و بعضی کتب که در مصنفات متداول خود نام آنرا نذکور ساخته اند  
 وجود خارجی نیافته اند و اگر احیاناً یکی از آن کتب بدست طالب علمی افتاد و بر دزدی ایشان ملاحظه شد دعوی و  
 میکنند و از حضرت استاد بخبر رسیده شنیده که میفرمودند علی‌الوجه شش سال از آنجا که در سال‌های آنجا  
 ذکر کرده و آنرا خواص فکر خوشمزه از شرح میاکل حضرت امیر انحال نموده بود و در آگاهی که با تمام حسن بعضی غرض می‌سازد و  
 می‌نوشتیم اظهار سه تو و انحال و نمودم آن رساله متروک ساخته سال دیگر تالیف نمود آن نیز خالی از سه تو نیست  
 از اثر مهارت میرد فنون ادعیه و طلسمات قتل ذوالفقار خان حاکم بغداد است که با پادشاه دین پناه یعنی می‌وزیر  
 و تفصیل آن برالسنه مجهول و مذکور و محلی آنان در رساله قانون السلطنت سطو اینهمه خلاصه کلام حبیب السیرت حضرت میرزا  
 دو خلف ارجبند بودند یکی میر شرف الدین که اکبر اوج واقفی بود و دوم میر صدر الدین که اصغر و انکی و فاضل و فاضل بود  
 احیاناً فک شریف فرمودی سعد کل از نیکو طبعا آن مکان **مولانا شمس الدین علم المشهور نقاری**  
 اعلم علمای زمان میرزا سلطان ابوسعید میرزا بوده در درسه غیاثیه درس میداده با مرسلطان ابوسعید چنگاه بنوشتن  
 تاریخ و تاریخ ابوالغازی سلطان حسین میرزا شغولی داشته آخر بحسب رشادمان رفته فوت گردید **مولانا**  
**نظام الدین ابوزید** در عهد **مولانا جلال الدین محمد دوانی** در شیراز بنسب فضائل نفسانی قیام می‌نموده در زمان  
 سلطان یعقوب در گذشته **مولانا شرف الدین علی سیفگی** از اشرف علمای است بهواره بخوب  
 خلاص می‌پرداخته تفسیر آیات الحکم قرآنی و شرح ارشاد از جمله مصنفات اوست **خواجه جمال الدین محمود**  
 بعد از **جلال الدین محمد دوانی** و **میر صدر الدین محمد توفیق دین** دوام فایده از آنجا که او **مولانا احمد ربیعی** و **مولانا عبدالنور**  
 و **مولانا عبدالواحد شستری** و **مولانا عبدالنور یزدی** و **خواجه افضل ترک** و **مولانا احمد کرد** و **میر فتح الدین سماکی** و **شاه ابوجعفر شیرازی**  
 و **مولانا میرزا جان شیرازی** و **میر فتح الدین شیرازی** **مولانا السانی** اکثر از ائم در تبریز بسر برده و با آنجا در سنه  
 احدی و اربعین و تسع فوتم نموده دیوانشست اول است **بابا قحطانی** پادشاه ملک محمدانی است که اکثر هم ذوق  
 دید که سامی آمده که وی در اول سکاکی مخلص میگردد در شای سیر به تبریز رسیده سلطان یعقوب مسمون عود نفس کرده  
 خطاب بابائی داد بعد فوتمش بخراسان رفته و هوای ایچورد را موافق یافته بیک من شراب و کمین گشت در سنه  
 با حاکم آنجا محبت سید داشت تا در سنه خمس و عشر و تسع در گذشت **مولانا اهللی** از وطن بخرات آمده و از  
 امیر شیر در سنه قصیده مصنوعه رعایت جزیل یافت بعد از سعادت و دست سینه است اسمعیل نامی ملازم



گرفته باغراز گزاندند و گزشت «یا د شاه شعر» تا ریخت مولانا پاری در علم تندیب و تحریر بی بدل بود و در زمان  
 ابو الفاضل سی سلطان حسین میرزا بجزارت رفته تربیت بسیار یافت محراب شاه دیوانیان را تقلید کرده است غما با طرف  
 فرسناد حکم بهر بدین دستش رفته امیر شیره شفا عتس فرمود شعر خوش می گاهت **کیا ابن غیاث** سوز خوش  
 بیان بود که بی شعر نیم گفتمی **مولانا معینی** از شعری زمانه سلطان حسین میرزا بوده و هر از صد سخن بحدی که گوشش می بکن  
 آنهم گفتیم که فراموشش میکنی **مولانا مانی** در آخر عمر ملازمت شاه اسمعیل ماضی گزیده محمود و یکنان گشت می بخیم و  
 که در آنوقت صاحب اقبال بود بنفش سانسید در آن روز غزلی گفت مطلعش این بیت مطلع مرا نظم بکشتی طریق و او این  
 بود و ز باد شاهی حسن توام مراد این بوده **ملک قاسم نقاش** اکثر خطوط خوب مینوشت و در تصویر بے نظیر بود  
 حافظ بمرتبه داشت که بیت بیت را بیک مرتبه بنهیدن ما خواندن از بر میگرفت و شعر نگین میگفت **امیر سید**  
**شرف الدین علی** صبی زاده امیر شریف الدین علی جرجانیست مشهور بمیر شریف ثانی بعد از واقعه  
 قاضی محمد شانی منظور نظر شاه اسمعیل ماضی گردید و صدارت یافت عنقریب سو و مزاجی میرنجم ثانی دریافت خدمت  
 زیارات عتبات عالیات گرفت بعد فوت نجم ثانی باز آمده صدارت یافت و در جنگ چالدران شهادت یافت  
**امیر سید شریف باقی** ولد **امیر سید شریف ثانی** چند گاه وزیر شاه طهماسب شد و خزانه  
 قضا و کلانتری شیراز برافروخت بنابر اغوا سیاه غناد سیاه و او ابراهیم خان والی فارس نزاعی بهم رسید بوزارت  
 دارالحجر و قاضی گردید و بعد از آن چند گاه بار بوزارت رسید و ابراهیم خان را مأخوذ و مغرول ساخت در یک صحن طعام  
 دوازده هزار دینار صرف می نموده و دو پسر عالیقدر مانند **امیر معین الدین** شرف شهسوار و محمود و **امیر میرزا**  
**امیر میرزا** ولد **امیر سید شریف باقی** فارغ البال و دگر گریخته اند تا در زمان سلطان شاه محمد بنابر عداوت  
 میرزا سلیمان دقله مطهر محبوب فوت گردید **امیر معین الدین شرف** ولد **امیر سید شریف الدین باقی**  
 در زمان شاه طهماسب بامرتبیس قیام داشت و در اقامت شاه اسمعیل فخر صاحب بحر و ماه رسانید  
 بعد واقعه شاه بودن صلاح ندیده در عرض چهار روز بیدار رسید و در ولایت روم اعتبار بهم رسانیده قاضی معمر گردید  
 بن قنای مکه مخطیبه یافت و آنجا در گذشت **امیر محب الدین حبیب الله** برادر **امیر سید شریف ثانی**  
 مدتی بامرقضا و کلانتری و شیخ الاسلامی شیراز مشغول داشت و او را ایام استغفار جسته گوشه در ساخت و گذشت  
 بعد جدید امام زاده **امیر سید احمد** از محدثات اوست و کاروان سر او حجام خانه و دکانین و نقارخانه در مقبل  
 بقعاست هم از دست شاه **وجیه الدین خلیل الله** ولد **امیر محب الدین حبیب الله**

از سادگی شش سخنان بسیار مذکور بجز شش فیاض بر آورد که در ذنبه حاضر بودند رسیدند و پرسیدند که آمدن دزد چگونه معلوم شد گفت از پدر شنیدم که دزدانچنان بجای پی آید که آواز پای او را شنید و شنیدم چند کوشش کردم آواز پای نشنیدم بخاطرم رسید که شاید دزد آمده باشد و لدا ر شش **امیر شرف الدین** بر یکم بر ساد و آب تکیه زده بود و گفت و سامان بر بنگران رجحانی داشت **شاه حیدر** نیز برادر اعیانی **امیر شریف** ثانی است و ایام شاه طهماسب صدارت خراسان داشت و در زمان سلطان محمد چند وقت قاضی معمر و چند وقت قاضی انصاف **شاه حیدر** **میر تقی شریفی** در چهارده سالگی صاحب مطالعه حاشیه مطالع برآمده از اخلاص و خیر سید شریف علی بود ایندانشه یقه تخلص کرده علم از مولانا عبد الصمد بغدادی تعلیمه علامه وانی آموخته و از میرک شاه محدث سند حدیث حاصل کرده از شاه اسماعیل ثانی صدارت خراسان یافت و از آن استغفانموده در وقت رفتن حج از شریح بن حجر مکی مفتی حرمین و فایق علم حدیث اخلاص نموده حرم راجعت مهند آقا داز اکبر شاه تعلیم بلغ یافت و مدتی در آکره درس گفت و در اربع و سبعین و شصت فوت کرد و فاشش بکند در دلی بجواز **امیر خسرو** و امانت نهادند آگاه بشهدت قدس نقل کردند از وارداتش که فی منظومه و دیوان غزلت **شاه ابو محمد** در ریاضی و طبیبی عدلی نداشت **مولانا میرزا جان** عمده علمای زمان بوده از صناعات و دست حاشیه اشارات و حاشیه شمسیه بر شرح مختصر اصول و حاشیه بر حاشیه قدیم و حاشیه بر حاشیه مطالع و حاشیه بر اثبات واجب و حاشیه بر مطلق **میر شافعی** فتح الله در فنون علوم خصوص ریاضی و عربیت نوای انا و لا غیر می فرشت نخست بخدمت **میر شاه میر** که از نرزیان کوی توحید بوده بهر بر دینش بخش و به جمال الدین محمود دفته حاشیه بیشتر و عنود و از نرزیان سخنان نیک از وی سرزد که باعث تحیر بنگران گشت بعد فراغ خواست که تعظیم خواجگانه بوقت نموده دست بر سینه نهاد که خدمت **میرامروز** را استفیض ساختی پس از اندک روز منتی شد و بعد چند گاه بدکن رسید و نزد والی **بیجا پور** منصب و خطاب عضد الدوله یافته آخر خدمت اکبر بادشاه پیوسته با وی رفیق سیر و شکار بوده از اختراعات اوست که یک کس میت تفنگ بآلتی که ساخته بود یکبار پراز باروت ساختی و آ میاشگی برگردون تعبیه کرد که در راه از منزل تا بمنزل و اگر چند سن آرد خود بخود آس می نمود و سرریسمان بیای خرومی می بست و چهل کس سر و گیر ایسمان میگرفتند و یکشیدند نمی توانستند حرکت داد و چون رهنه (سبکد خروس می پرید و آن پس بر زمین کشید فاشش نهصد و نود و هشت **میر تقی الدین محمد نسایب** در سلک اجداد سادات عظم و در علم عربیت و اصول حکمت انگشت ناست حکیم **علاء الدین محمود** در اقسام فضایل خصوص حکمت بطلبوس ثانی و شش

فیثا غورس یونانی بوده اند مصنفاتش رساله البیت در فایده خوب چینی و رساله البیت در خواص افیون و رساله البیت در شریک  
 و در بعضی از مباحث قانون شری نوشته و تمام مانده حکیم کمال الدین در تشخیص امراض خاصیت انفس سخاوت  
 از مصنفاتش شصت بر ساد طلب امیر غیاث الدین منصور میرزا محمد حکیم در معرفت دار و شناخت  
 اقسام علل پیرضا و شسته قاسم بیگ در عهد خود بر سایر اطباء راجحان داشت بران نظام سکه عظیم تمام و ارا طلبیده  
 و تا زمان مراد نظام شاه در حیات بود شاه منصور روزگاری بوزارت گذارند آخر جمعی ضا و خطی مراد از جانب او  
 بجانب میرزا محمد حکیم که از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود برآورد و بقتلش رسانند تا تحریش ثانی منصور علاج یافتند  
 عبدی بیگ در شیوه نرسل و علم سباق شعله آفاق بوده در سلک نویسندگان شاه طهماسب بخرط داشته  
 و شعر تنقید نموده و دیوانی زیاده از دوازده هزار بیت مانده **خواجہ شیخ محمد** را در خواجگی لشکر نویسنده  
 و در سباق مهارت داشته **خواجگی شریف** طبیب سلیم و ذہبی ستقیم داشته از محرران مجالس خالصانی بود  
 و در نثر و نظم خیال بدیع داشت **مولانا سید محمد عرفی** در ابتدا از بند جرون بدکن وار و شده چون آنجا  
 ترقی ندید متوجه ہند گردید سید الدین حکیم ابو الفتح بہتر پیشش سرافراز ساخت تا شہ اپنے شد چون حکیم نہ گذشتہ سپہ سالار  
 عبد الرحیم خان خانان در استرضای خاطرش کوشید و رفتہ رفتہ بہار گاہ شہی پوست آخر بمرض سہال در گذشت  
**امیر فارغی** بارہ از سند ولایت دیدہ و در جہود اعداد مهارت اندوخت و **میر علی اصغر** نثر آن شجرہ است  
 در حکمت و ریاضی افزون مهارت داشته شعر پاکیزہ دارد **مولانا درویش حسین** ترمذی نہر مند والا خرد  
 بنا بر لطف طبع شعر سنجیدہ گفتی **مولانا قیدی** شاعر در غیرت بہت بہت آمدہ منظوم نظر اکبر بادشاہ شد آخرا نہ پنج  
 زمان از ترقی باز مانده مطر و بفتح پور سیکری در گذشت **عمایت اللہ** در کتابت ہما یون اکبر شہی ہما کتابت  
 مشغول بودہ و ترقی نمودہ در سلک خدمتکاران منسلک گردید ابن **نصوح** از فضلی زبان و شعری گزیدہ دوران  
 دہ نامہ بنام خواجہ غیاث الدین محمد بن خواجہ رشید و بہ نظم آورده ابن **عما و از شعری** روزگار بودہ دہ نامہ شش  
**اسیری** پیر حنفی شاعری نکتہ سنج بودہ **سبحی** مشہور با طعمہ ناش احمد کشیش ابو اسحق سبحی مخفف ال  
 پدرش علاج کردی این چرب زبان شیرین بیان برآمد صاحب دیوان ست و تمام اشعار رعایت محظوظ  
 اطعمہ لازم رفته قطعہ زکس کہ شبیت بچشم خوش لبرہ گویند طبق دارد از سیم پراز زردہ و دیدہ بسجی نہ زر  
 دارد فی سیم ہشت نشان تنگ دارد یک صحن مرغ غرضہ پر توئی از اطباء ہی زمان و شملی خوش بیانست **نجدی**  
 نامہ خوان شاعر عباس ماضی بودہ و شغلی بروزن شاہنامہ گفتہ حاجی محمد باقر بامراجی در کمالی قلم ہم

بخدمت امرا تفرقی میداشت و شعر میگفت **ملا باقر** بنده آمده در خدمت ابراهیم خان و لکیمردان میگذرانید شعری  
**دوایی** تخلص حکیم شمس الدین مخاطب بکیم عین الملک از امرای قدیم اکبرشاهیست بنبره علامه دوانی بوده در  
فنون حکمت خصوص کمالی بدینیا داشته اشعار برجسته میگفت **ملا** روز به شاعر خوش فکرست از وطن پنبه  
افتاده در گذشت **رضی** میر مرتضی نام شاعر پاکیزه طبعست **زنکی** از شعرای آناک منظر الدین زنجی بوده  
ازین جهت **زنکی** تخلص کرده **میر شریف معروف** **تبه** و **یار** پاکیزه اشعارست **شمس**  
**تش** بکس ترا سپش در لباسش پیش سپاهیم میر رسید لهذا این لقب یافت از سوغتی با خبر بوده و شعری گفت  
**صفی** شیخ محمد نام برادر خویش شریف مذکور در فن سیاق مہارت تمام داشت در اربع و سبعین و تسعمادکن  
در گذشت **صحیفی** در امر محافی با خبر بوده بوسعت مشرب اقصاف داشت و شعر نیک می گفت **میرزا صادق**  
عینم میرزا نظام دست غیب از چاشنی فقر و استغنا بهره وافی داشت روز وفاتش غزلی از زاده طبع او پیش جنازه  
میخواندند حالتی غریب روداده بود و قطعش انیت صمبه از ازل صادق بدینا میل آمیزش نداشت و چند روزی اند  
یاران خود را دید و رفت **شیخ صیدا** از قریای شیخ سعدی علیه السلام بوده در زری درویشان میگذرانید تہمت فتن بر او  
کردند قضیب خود را قطع نموده ضرورت میگفت **غرفی** میرزا جانی نام از اعیان آندارت چندی لشکر لیل و کوی بجان بوده و بنایت شاه عباس رضی  
ایران یافت آخر همه را پشت پا زده در عقبات عالیات بعبادت گذراند و مشہد مقدس بجوار حرمت پیوسته بودای نظم  
خوش جولان **بو عارف** پسہ خالہ عرفی شیرازی **عجبی** مسج نام خرده فروشی آتی بلیق طبع شعری گفت  
**حاجی عرب** بیرو لایت بند تم آمده و شعر میگفت **غیرتی** در فن سخن طرازی غیت اندوز را باب سخن بوده  
و در تیر اندازی ہدف شہرت حکم اندازان در عهد اکبرشہ بنده آمده **غیاثا حلوائی** سخنور چرب زبان شیرین بیان بود  
از وطن باصفہان رفتہ میگذرانید در آخر عمر ضریر گردیدہ دیوانش قریب بہ ہزار بیتست ہکامی کہ اہل  
بر آورد این بیت گفته صمہ امی فلک بگو کہ در سامان کہ ام افزون تر بکم از تو اختر و زیبا بان رنگ از ما بلہ  
**غزوری** شاعر معروف صاحب شنوی و دیگر اشعارست **خواجہ محمد حکیم و ہدار فانی** تخلص از  
متاخرین علمای صوفیہ است علم از شاہ فہم اللہ آموخت چون او بعد فوت علیا پشاه بدرگاہ اکبری شتافت خواجہ  
یہ احمد گرفتہ در خدمت بریان نظام شاہ اعتبار یافت و ناظم مملکت گشت در آن آوان شیخ حسن نجفی با حمد مگر  
رسید خواجہ محمد معتقد او شدہ شدہ سال بخدمتش رسید و کتب خواندہ را بار دیگر تکرار کرد و آداب صوفیہ آموخت  
پس چون نظام شاہ تہبیرہ نظام شاہ سطور سلطنت نشت حکومت برار یافت و بعد فوت او بہ برهان پور و از آنجا

بسویت بند رفت و همه را ترک داده سنزوی کردید خان بن بغایت معقه شش بود شصت و نه سال عمر یافت  
 درست و عشر و الف در گذشت خدا شناسان با تحش یافته اند از مآلیفات اوست شرح گلشن باز و حاشیه فحاش  
 و حاشیه فصل الخطاب و خطبه البیان و دیوان شعر و غیره پسرش **محمد تقی نام واقف تخلص بحکم علم** می  
 نیک می دانسته اول با عبد الرزاق خانان بسری برد و در اوایل عهد شاه جهان امارت بنجگاه یافت بعد چند می  
 شده بدرگاه شاهی مغز بسری برد اشعار خوب دارد **فسونی** محمد بیگ نام اصلش شبر از اما د تبریز نشو  
 یافته اول در ما و خان شاه عباس ماضی و سلطان حمزه میرزا اندراج داشت پس پنهان آمده بخدمت اکبر بادشاه  
 پیوست و بعد فوت او بشاهزاده پرویز ابن جهانگیر رسیده و در سبع و عشرين و الف در شهر آباد در گذشت  
 دیوانش متداولست **قمری** پسر خاں شاه فتح الله شیرازی بوده و تنزیب و مستی تمام داشت در پنهان آمده  
 ملازم اکبر بادشاه شد و آنجا در گذشت **قدری** برسم تجارت بدکن آمده هنگام مراجعت براه در دریا غرق گردید  
**قیصر بیگ** در عهد شاه جهان پنهان بسری برده شعر جرسته می گفت کامل **حجری** شعر خوب می یافته  
**آرم** میر ابو الکرم نام خوش فکر بوده **میگفتی** علم از علامه دوانی یافته بمکتب داری حیات می نمود لهذا مکتبی تخلص گزیده  
 از شعرای تازه ترین لیلی مجنون را به از و کسی نگفته **سنگی** شاعر محرز است سلم طائفه **محمدا** پنهان آمده با ملا صوبی  
 هم محبت گردیده در گذشت **ممتاز** از وطن به پنهان آمده در سن اربعین و الف در گذشت **محمدا** از وطن پنهان  
 در عهد قاسم خان به بنجگاه میگذرانید **مالی** شیخ ابوحسان نام طبیبی حاذق بوده و شعر می گفت **محمدا** شاعر خوش فکر  
**میرزا** از وطن پنهان افتاده اشعار خوب دارد **نظام** از سادات دست غیب است معاند شیخه ایثا  
 طلبید دستی از غیب با شجره ایشان پیدا شده لهذا باین لقب شهرت یافتند شاعری والا مقام است در سیاهی فوت  
 کرده در جوار مرقد خواجه حافظ مدفون دیوانش متداول **نویدی** کلاش نو بد لطافت سید هد **نعمیا** درزی خیاطان سیر  
 اما جامه شعر را خوب سید و خست **ناورا** در فن سیاق شبهه آفاق ریسته شعر جرسته می گفت **نجیبا** دو شخص  
 نجیب و زاده طبعش عجیب واقع **نصیر** ملا ابراهیم نام در قضا بدیگر مدایج آئینه زبان کشود **بکشت** از ولایت  
 خود پنهان آمده کلاش رنگ و بوی خوشی داشت **نومی** مردی ظریف و ندیم بوده و شعر بران روش می گفت و **حد**  
 میرزا با قسزم در عهد شاه جهان به اسلام خان حاکم بنجگاه بسری برد و در شعر گمانه زبانه **مولوی میرزا محمد حفیظ**  
 باراده سیر پنهان و در دهه گردیده چندی در خدمت محمد دوم محمد معین سفید شده بمحانه جوهر ذاتی و به  
 محمد دوم مذکور بدست شیخ شکر الله ناظم **محمدا** حواش بصاحبزاده محمد رضا داد خان رسانیده تا به انرا از شش طلبیده

سالمانند خود ماند و چون او باید آرزو ده جانب هند نشافت و برادرش محمد مراد یا بنجان از سفر ایران رجعت  
 نمود و بهت خون شیخ شکر الله از نظر تو اب خدا یا رخا المروت بمیان نور محمد والی سنده افتاده مغضوب گردید  
 و در آن اندوه نور باصره در باخت و غنقریب درست شد پس از چندی نواب مذکورش باز با عاز از طلبیده و خدمت  
 ماند و برای وی بتقریر جعفر جامع مشغول شد قضا را چون نواب نامی بگذشت پسرش مراد یا بنجان بر صدر ایالت  
 جلوس کرده ویرایش اعزاز داد و چندی نگذشته بموجبات چندی از نظر عطفش فردا افتاده رخصت زیارت  
 عتبات عالیات گرفت چون بگذرید انجاسم ملک مخالف یافته باز سوی بندر کراچی معاودت کرده چون  
 در آنولا محمد مراد یا بنجان بهم جام لکه الدار و کلهات تته بود و در و این معاودت حاسدان بعضی عرض کرده  
 بچرم روانه کوی عافیت ابدش کردند فی سبغ و ستین و الف ماته در اکثر علوم شافی وانی و در جعفر و تکثیر نعمت  
 کافی بوده **آقا محمد رضا نکت** در سال هزار و صد و هشت و پنج هجری وارد تته شده بعد چندی جانبک هند  
 شناخته بچند در محمد آباد آباد کرده میان نور محمد بخدمت مولوی جعفر مذکور هم اوقاتن بودیم جوانی شاسته  
 خوش فکر بود و جو رسته شدی از بلاد فارس و هم با بسیار درون شهر دارد و شیر آرا بنا کرده در مجمع النواب  
 مذکور که اینجا جای است در قوش دیک سین سر کنون در آن فقه ضیق آب گرم از آن بیرون می آید چند آنکه  
 چاه پر آب شود تا مردمان بی دلو و سین آب گیرند لا طوش صل عرض اکوم از شهرهای قدیم است پیش  
 و زنا ریج صبح صادق بلانش بن زسی آشکانی مرقوم سبک سلاطین لار بکر کین میلاد که در زمان کینکه و بوده  
 میسر رسد **توسعه** چون کینچه خواست بدرون غار و رود و هر یک از ولایت ایسانرا یکی از پهلوانان  
 داده از آنجمله لار بکر کین میلاد اما صاحب تاریخ جهان آرا گفته که این کرکین میلاد غیر است چه بدین عشق که  
 او ذکر کرده از زمان کرکین میلاد تا زمان کینچه تفاوت فاحش ظاهر خاچه مثبت ابراهیم خان بن محمد بیگ  
 انوشیروان بن امیر ابو سعید بن علاء الملک بن جهان شاه بن قطب الدین بن بشیر بن مبارز الدین محمد بن علاء الملک  
 بن سیف الدین نصرت بن کاناغان ثانی بن علاء الملک بن قطب الدین بن مؤید ثانی بن کالنجار بن امیر قطب الدین مؤید  
 یاقوی بن امیر وهب زنگی بن امیر عزالدین حسین بن امیر اسد الدین بن امیر بهاء الدین ابو القاسم لشک بن امیر وهب  
 وهب الدین بن امیر بدر الدین بن امیر شرف الدین اسعد بن امیر جلال الدین بن امیرج و جلال الدین بن امیرج  
 اول حکام اسلام است و بعد عمر بن عبدالعزیز مسلمان شده دایره پسر کرکین است و کرکین پسر لاد بن کرکین بن  
 طهمورث بن قباد بن بهمن بن اردشیر بن لاد بن فیروز بن بهمن بن بهمن بن قباد بن کرکین بن میلاد از امیر

قطب الدین یا قوی تا ابراهیم خان تارین جلوس و وفات معلوم شده مرقوم میگردد **انگه** امیر قطب الدین الملقب بیا قوی در پانصد و نود و چهار جلوس کرد و در شش صد و چهل و هشت درگذشت **عبد** امیر کالجار بجای پدر حکومت رسیده در شصت و هشتاد عزالت گزید و درگذشت **عبد** امیر قطب الدین مؤید ثانی بن کالجار والی شده در شصت و نود و نه در یکی از حروب بقتل رسیده بعد علاء الدین بجای پدر نشسته در سفیدوسی فوت کرد **عبد** کالجار ثانی جلوس کرده در شصت و پنجاه درگذشت **عبد** حاجی سیف الدین نصرت بن کالجار جلوس نموده در شصت و شانزده درگذشت **عبد** علاء الدین کرکین شاه جلوس نموده در شصت و هشت و سه فوت شده **عبد** مبارز الدین محمد شکست و در شصت و چهل و سه درگذشت **عبد** قطب الدین مسعود بن مبارز الدین محمد تقویض پدر سلطنت رسیده در شصت و پنجاه و نه بمالم باقی توجه نمود **عبد** امیر جهان شاه بن مسعود بن بدینگی گردیده در شصت و هشتاد و سه فوت کرده **عبد** امیر علاء الدین بن جهان شاه سلطنت آبا سریر آراشته بچند سال وفات کرد **عبد** امیر ابوالون بن علاء الدین جانشین پدر شده تا نهصد و هشت و هفت کمران ماند **عبد** ابوالشیراز بن امیر ابوعبید بن علاء الملک بعد بمال جانشین شد عادل خلص دشت و گاهای شاهی خلص کردی در نهصد و چهل و هشت بمجوسی کشته شد **عبد** ار که دیوانه همیشه کار و دوست گرفته در بازارها و برزنها گردیدی و میگفت که کاوکلانی را خواهم کشت پس روزی برسم دادخواهان پیش رفته بزخم کاره کارش تمام ساخت **عبد** ابراهیم خان بن محمد بیگ بجای عمزاده قائم شده از دست **ه** پانی تحصیل یار و یار و ردل بوده است حاصل تحصیل تحصیل حاصل بوده است مردم نیک از او بکیار برنفاخته اند مثل مولانا **احمال** الدین حسین ابتدا کسی که بر حاشیه قدیم نوشت او بود مولانا **علاؤ الدین** ولد مولانا کمال الدین حسین بر شرح عقائد مولانا سعد الدین حاشیه دارد و مولانا **عبد الغفور** عالمی متبحر بر نفاخته حاشیه پیش شرح ملا نوشته بنا بر ادب استاد شاگردی اصلا اعتراض نکرده و اگر سخنی بخاطرش رسیده بطریق لایفه آورده **مصلح الدین** نفایت داشتند متبحر بود مدتی بدین نزد شاه حسین قیام داشته و در شهر سنده احدی و حسین و شمعانه بکر رفته از دست شرح تمائل نبوی و حاشیه تفسیر یضای و شرح فارسی منطق و حاشیه بر شرح هدایت و غیره صدر الدین محمد از فضایل کامل است بدکن دارد گردیده مخاطب با فضل خان شد کلامی خلص میگردد **شمس الدین** محمد برادر صدر الدین محمد چندی در طرشت ری قاضی بوده بکرمین شده بدین برادر سوی دکن مراجعت نمود بیکر رسیده روانند چند مرصه سوی برادرش مانده



مانده بود که سفر آخرت گزیدنی خمس و سبعین و تهایه علمی تخلص میکرد و محمی از شاگردان علامه ودانی بوده و ولایت  
 میند و غیره بکیاحت گذشته شورشیه دارد و حریفی پسر مولی همچو پدر در شو خوش سلیقه بوده **خضری** از  
 شواست در اربعین و الف در گذشته **خوستان** در صبح صادق منوب بغیلام پسر سام نوشته ولایت  
 حکم و دوش تا ولایت عراق عرب و کردستان و استان و فارس پیوسته صاحب طبقات محمود و شاهی  
 آورده که در سن اربع و اربعین و اربعه ایست و بخوستان و لواتج آن نزل در دست داده که خلق کثیری هلاک شده  
 و کوی منفیج کشته از میانش نامزد بان ظاهر شد از آجر و کج که گویان در میان کوه پنهان کرده بودند از امیر  
 المومنین علی بن نقول است که دجال از اصفهان بر آید و مقدمه وی مرده باشد مهران نام از خوستان در عهد  
 خلیفه ثانی هر زمان حاکم آن امصار قبول اسلام کرده اسیر از طولش فدا عرضش لاند کوره معتبر خوستان است  
 چنانچه توابع را بنام او خواندندی سواش را کمال بدی و گرمی بوده آورند که هر که سالی در اینجا مقام کند  
 و عقل خود و نقصان بنید بایش ارشیر با بکان ست شوش از شهرهای خوستان ست بنای هلاک و جلد  
 او رکیس از ابن مقفع که اول بنای که بعد طوفان نوح در جهان نباشد سور شوش است و سام همت بر بنای  
 آن کماشت ابو موسی اشعری در زمانه خلیفه ثانی آن شهر را فتح نموده سیصد خزینه از اینجا پدید آمد پس از آن بجانه رفت  
 دیده که پرده بر در آن آویخته اند چون قصد درون کرد بواش برگشت و سگنده یاد کرد که درون خانه مالی  
 نیست مگر تابوت و انبال چون در بختاوند کسیر می بود شخصی بر آن خوابیده اصلا ظلی جسمش راه نبافته نفرمود  
 خلیفه ثانی و انبال را در قرا بی من کردن و مایان آن آب چندین سال ماندند که کس را نه هر صید کردن آن  
 نبود و در عیاب البلدان آمده که هرانی که در آن شبه بودی مایان بدان التفات نمودندی **عسکر مکرم**  
 طولش فدل عرضش لاند شهری با نام بوده ابتدا لشکر بن ظهورت دیو بند و اینجا شهر بزرگ ساخته و از آن لشکر  
 خوا اندکرت و گیر و بویران نهاد و مکرم در صیتی که از جانب حجاج بخوستان رفت و فرزند را بجست و آن شهر  
 را آبادان ساخت موسوم بعسکر مکرم گردانید این شهر مذکور الحال خرابند و از شهرهای سابق خوستان  
 و نزول و شتر و غیره است و نزول از انبیه ارشیر با بکان است شهری کوچکست با مضاف بسیار  
**شامح و مطران** دو قرای سمور مضاف و بند در حد و دوش در خان زرین اند که سگوفه زرد و کبیر  
 بقا است و مژه نمیدهند **شستر** بعضی بشوشتر و برخی بشتر تغییر کردند طولش فدل عرضش لال و الملک  
 خوستان است بعضی بنای شاپور بن شاپور دارند صاحب نزمه القلوب بنای هوتنگ میندادی نوشته

پس اردشیر تجدید بنا کرده و بناایش بصورت اسپ نهاده مردم نیک از و بسیار بر خاسته اند سهل بن عبداللہ  
 شتری از مجتہدان صوفیہ است گفت یاد دارم کہ حق تعالی فرمود اَللّٰهُمَّ بَرِّکْ لِمَکُمْ دَر شَکْمَکُمْ مَادِرْ بُوَدَمْ کَفْتُمْ بِلَہِ  
 در بیکت روز یکبار افطار کردی و گاہ بودی کہ در چهل شبانزدیک موز با دَام افطار نمودی شیخ محمود  
 از اعیان صوفیہ بوده شاید حالش کتاب گلشن را نہ است در عشرین و سبعاتہ در گذشتہ ابو الوفا در شاعری  
 مشار الیہ زکریہ محمود لا ثعلبہ اللہ فضیلتش بہر تہ اجتہاد رسیدہ مولانا عبد اللہ ثانی در تحمیل علوم دینیہ و  
 معارف یقینیہ بر اقرا ن فائق بود قرب بیت سال و پنجست اشرف مشوبات آخر دی اندوختہ قاضی نور اللہ  
 صاحب مجالس المؤمنین مولانا بلکسی مدت سی سال در ہرات باشوا و فضلا گذرانیدہ آخر ضبطی بر مرز اش رسیدہ  
 در آن در گذشت راضی و نیازی و نشاطی و بختا از شوی معروف آن ولایت اندامیر علاء الملک  
 عربی معلم شہزادہ شجاع در اصناف علوم تجرد داشت از مصنفات اوست مہذب و منطق و انوار الہدای در  
 الہیات و مراط الوسیطہ در اثبات واجب و غیر ما شوم ہم می گفت امیر ابو المعالی برادر امیر علاء الملک  
 درست وربعین و الف و در بنگالہ در گذشت از مصنفات اوست تفسیر سورۃ الاخلاص و رسالہ عدالت و آنموج  
 العلوم و دیوان امیر علاء الدولہ برادر امیر علاء الملک شو خوب می گفت تقیہ از فضلی عصر بود در تاریخ چهار  
 کامل داشتہ از دست کتابی در بیت اول ملازم عبد الرحیم خانخانان بعد از ان منظور نظر کبر بادشاہ شدہ و در ہم کہ  
 جہانگیر ترئی نمودہ بعد از دست رسید و مویخ خان خطاب یافت بعد از عشرین و الف و در گذشتہ الف ملا و  
 نام شاعری خوش کلام است آقا اسد از شیرین بیابانت ملا حسن علی از لطیف طبعان انت نسبت محمد صالح  
 نام صافی طبع بودہ کرمان ولایتی است وسیع کرمان بن فارس آباد کردہ و در گذریدہ مسطور کہ چون اردشیر بر بلوک  
 طواف دست یافت متوجہ کرمان شدہ و در آنجا مردی بود مفود نام سپہ سالاری داشت موسوم بہ بخت کرم  
 کہ کسی را با و مقاومت نہودہ اردشیر با و جنگ کرد و مغلوب شد آخر بجیلگی از پیشہ کاثران او را بفرقت  
 تا بخت کرم را ہلاک کرد گویند کہ کرمان با و منسوبست در صبح صادق بنای خسرو بن بلاش بن نرسی اشکانی  
 مرقوم نمودہ گویند بعد از کشتہ شدن بخت کرم اردشیر شہر کو اشیر را بنا نہادہ کہ سالہا دار الملک کرمان بود و  
 ستونی در نزمہ القلوب آورده کہ کرمان دو شہر وار و اکثر آن شہر کہ را ہواہی معتدست و شہر کلان  
 آن چرقت و سر جان است اور نام مرضی است از مضافات کویہ پایان و در و کہ درخت انجیرش سالی  
 نہادہ بار دم و در حوالی کویہ پایان پستہ است کہ خاکش عوض صابون بکار آید و عجایب البلدان آمدہ است کہ در

جبال کرمان سنگهاست که چون برهم سایند باران اید و ایضا سنگی است که چون بهیز می سوزد و بهیز می است که بآتش  
 نسوزد و بعد از آنجا معدن طوطیا است و محاذی کرمان کوهی که چون سنگ آنرا قدسی بسانند و در ظرف پر آب  
 کنند البه صورت آدمی در ظرف قرار گیرد موسوم است بخیل بحمل الصور ایضا چون از قهستان کرمان  
 روند بر دست راست بازنده فرنگ بیابانی است موسوم به بیابان مفضو به سابق آبادانی و رانجا بوده  
 سنگ کشته کهواره و رانجا یافتند سنگی و در آن کوهک سنگی ایضا در حدود کرمان چشمه است موسوم بعین سلیمان در میان  
 قلعه در سوابق ایام هر شاهزاده که در آن قلعو آب آن چشمه خوروی البه شاه می شد از سلجوقیان یازده نفر در  
 کرمان ایالت کردند اقبال ایشان صد و پنجاه سال اول ایشان قارورین جوزیگ بن سیکانیل بن سلجوق است  
 که در سن ثلث و ثلثین و ثلثمائة از قبل عم خویش طغرل بیگ حاکم فارس و کرمان بوده و بعد از او واداش ده کس  
 چنانچه در مجلد اول مذکور قدم بر سریر سلطنت نهاده در سن ثلث و ثمانین و چهل و شصت که زمام ملک داری از نشان  
 گشته ملک دنیا را که از نوام عز و بدان مملکت را مسخر گردید مردم نیک از و بسیار بر خواسته اند شل شاه شجاع  
 بن زرگ و محشم روزگار بوده گویند چهل سال نخفت و نیک و چشم می انداخت چشمهایش چون در کاسه خون شده  
 بودند شبی بعد از چهل سال نخفت خدا را اجل و علا بخواب دید گفت باز خدا یا ترا به بیداری می جستم در خواب یافتم  
 ندا آمد که این بهره آن بیداری است شیخ اوحده الدین حامد بصحت شیخ محی الدین عربی رسیده و شیخ محی الدین  
 در کتاب فتوحات و دیگر رسائل از وی حکایت بسیار کرده چون در سماع کرم شدی پیر این امرادان چاک زد  
 و سینه بر سینه ایشان نهاده الیدی چون بغداد رسید المستنصر بالله سپری خوب صورت داشت احوال شیخ  
 شنیده گفت مبتدی و کاف است اگر چنان کند بکشمش و بدینش شد شیخ دریافت گفت من سهلت را بر خضر بودن  
 در پای مراد است پی کسر بودن تو آمده که کافریر اکبشی به غازی چو تو نبیاست کافر بودن به حلیفه عذر  
 خواسته مرید شد امام شمس الدین محمد بن الطوفان و در دریای طریقت عواصم بحقیقت بود و چند کتاب  
 در بیان حقیقت و طریقت از شعر و نظم ساخته طیان بمی از شعرائی متقدمین است طیان بالغه و تشدید  
 کلکار را گوید مشتق از طین ویم هم از شهرهای کرمانت در شعر و نظم بهمتا بوده فضل الدین افضل شاعر  
 عصر بوده کمال الدین خواجه از اکابر آن دیار است کینش ابو العطاء اسمعس محمد بن علی نخل بند شواش  
 گفتندی منم و راثنای سیاحت نظم نموده دست ارادت به شیخ رکن الدین علاؤ الدوله سمنانی داده مرید شد  
 عماد فقیه در زبان سلاطین آل مظفر نهایت سوز و مکرم بود شاه شجاع اعتقادش فرزادان داشت در

حبیب السیر آورده که وی کریم داشت با وی نماز میکرد شاه شجاع این را از خوارق اودا شنیدی خواجہ حافظا اشاء  
 بان کرده **۵** ای بکبک خوش خرام که خوش میروی بایست **۴** غره مشوک که گریه زاهد نماز کرده شیخ افریدی جواد  
 آورده که در سخنان متقدمین و متاخرین میتوان بود که حشوی و خطائی سرزده باشد الا سخنان علما و فقیه که از ان  
 سیر است خرمشاه شاه دیار خرمی بوده از خطام جهان بد آنچه ضروری بود در سر گذشت گاه گاه شعری گفت  
 قاضی شهاب الدین محمود از سلسله قضاات آتشهر و بزرگ علم و تقوی و حج و مہکنان طبع رنگینی داشت که  
 خواجہ شهاب الدین عبداللہ البیانی در حبیب السیر آمده که وی در چین دولت ابو الفاز کے  
 سلطان حسین مرزا نشو و نما یافت و در بیان جوانی سبک صدارت یافت بعد از چند گاه قدم بر تہنہاہ جای  
 امیر علی بنیفتش خاتم ترین داد بعد فوت سلطان انزو از گزیدہ تادریک شد اشعار آبدار بیا دگار دارد و شاه  
 جہانگیر **۵** شمشیر از جانب بد بچہا و واسطہ بشاہ قاسم الوار میرسد از جانب مادر بشاہ نعمت اللہ نور بخش  
 می پیوند و بر سیم کیا حجت بند آمد مرزا شاہ حسن از غوغای غایت حرمت با وی سلوک کرد بعد چند سال مرحمت  
 فرموده و در جوانی کچ کران بدست قضاة الطریق شہید شد منظرہ آثار در متبع مخزن الاسرار گفته و دیوانی باقی  
 شود دارد میر فضل بی و عمہ زادش امیر صافی که از وطن بجز آسان آمده استقدادگی داشت در قدرت  
 عبید اللہ خان بقتل رسید و شچی و واحد که بمیر اقلو شہرت داشته از مستعدان و افضل شعرای آنجہ اند  
 حافظی حکاک نو د سال عمر یافت و در عہد سلطان حسین میرزا سی سال در بہارت تحصیل علوم کرد و  
 بوطن آمد سی سال و عطا گفت و سی سال بطاعت در گوشہ گذرانید از مولفات اوست تحفۃ العارفین و مرآت  
 العاشقین و خلاصۃ الکیر و مناظرۃ الکیر و العالم و مناظرۃ الکیف و القلم و دیوان خواجہ فضل الدین از  
 اناضل شعر است امانی ملا عبید اللہ نام بہند آمدہ ملازمت میر حبلہ شہرستانی گزید صاحب دیوانست  
 بیانی تخلص خواجہ عبداللہ مرواریدہ است کہ از اعظم امرای سلطان حسین میرزا بوده و در اثنی عشر و نہجائے  
 فوت کرده از وارداتش دیوان قصائد و غزلیات و رباعیات موسوم بہ نوکس الاحباب و تاریخ و منشات  
 و دیگر تاریخ منظوم و شیرین و کمرہ است تائب صاحب در رد و ذوق بوده روزی خوالی رباعی و  
 میخواند بگریمت و گفت باز بخوان پس کیفیتی رسید کہ دیگر روز در گذشت رباعی اینک **۵** یارب نیک  
 و نازستان است **۴** تائب مکن ز جام شہیاری مست **۴** آن لفظ بختیاری کہ بہریم سائیم **۴** ما پای سپای  
 دوستان دست بد است مصوفی اصلش کران اما در شیراز توطن داشته اکثر رباعی میگفت علما از صاحب

طبعان علامت عارف اسماعیل نام موذن بجمانی است از مشرب صوفیه خوش بهره داشت و رباعی خوب می گفت عرب آقا کاسه گرانجامت کاسه طبعش لال مال سخن آیدار بوده قید می از وطن بوان عجم رفته گذرانید خواهی که انوش طبعان بجمانی از بافق من اعمال کران است شاعری صافی بیان بوده ستمی محمد افضل نام از بافق شاعر و خوشنویس بوده خدمت استیفای موقوفات یزد داشت شوخوب می گفت جنجیص بلده از بلاد کرمانست که در صور الاقالیم اوشته که از عجایب او انکه درون شهر هرگز باران نبارد و در حوالی باره هیچ از کرمان طولش صطفا عرضش بحاکم کران بعضی از اقلیم و پیش هم نمرند شهره نزدیک بزین سنگ واقع در تحفه العزائب آورده که در لوزاجی کرمان شهرت است و در آن قطره کینه اندازیک سنگ هر که بران قطره بگذرد بی بسیار کند و لهند هر که بقی حاجت او بران بگذرد ایمن و در و کران کوهی است لیکنان نام چون از وی کلوچی گرفته بشکند بر موضعی شکستن او صورت آدمی پیدا شود دشتنه یا الکتاده یا خفته بجاالت شکند و اگر آن کلوخ را کوفته بآب گل سازند و بعد خشک شدن بشکند همان صورت آدمی پیدا آید سیستان آنرا سبستان نیز گویند چه بستان بن فارس آباد کرده و بزرگ بستان و شهر نمیر و زین شهرت دارد اهل آن دیار را سکر می نیز میخوانند عرب موب ساخته سجری نیز کرده و در مجمع العزائب مرقوم که اول قطعه اش کر شاسب ساخت بعد از آن بهمین تجدید عمارت نمود و مسکان نام نهاد عوام سکستان خوانند از آن سبستان شد هواش گرم و امنی قاتل دروید اشد و در زبان بنی امیه که در اکثر بلاد بر سنابر جو شاه ولایت میکردند اهل این شهر که با وجود جفا آنرا اختیار نکردند صاحب مبارک شاهی آورده که در همه سبستان یک کوهی است ماری که از پشت آند بران کوه افتاد و هنوز زنده است و در جناح دارد سبز و سرخ از عجایب آن دیار ریگ روانست نزدیک نزدیک اوق و قطعه گاه و آن کوهی که قریب ثلث فرسنگ بلندی دارد و گردی اورگ روان گرفته و در آنجا چند هزار مریک است مردم شهرهای جمعی زیارت آن مقام میروند و چون بسیر کوه میرسند خود را بر روی ریگ را کرده پل پایان می کنند و در آنوقت آواز نهاره و نفیره و کور که از میان آن کوه میوز میسوزد که گویا پنجاه جفت نهاره و کور که را یکبار در عرضش آورند و عجب آنکه چون پای کوه می رسند هر یکی که به بیان آمده بار سیکرد و در هرگز تلف نمیکند از صاحب فتوحات در گارستان مرقوم است که در سنه خمس و عشرين و شتماد طاهر پادشاه و فوجی از رجال البطل مغول را بولایت سیستان فرستاد و ناقله بزرگ را که بر کن شمال و مشرق شهر واقع شده محاصر نمودند ایام محاصره امتداد یافته در میان مسلمانان و بای بای خود که نخست دمان در و کردی و دندانها را جنباندی و روز سیم

بمیراندی حادث کشته حاکم قلعه شیعی سقر کرد که فردا مقصد مدبر و دروازه شمال در کین ایستند جمعی از دروازه  
 شرقی متوجه غزا شود و هرگاه از او اطمینان از پشت دروازه بر آید ایشان از کین گاه بیرون آمده از عقب مغول  
 در آیند بر آن ترا چون فردا دروازه شرقی مفتوح گشته غازیان بکین گاه متوجه وقت طبل نواختند کسی از کین گاه  
 بیرون نیامده و دود سوزنبت مکرر گردید کسی ظاهر نشد ملک شخصی جهت اخبار فرستاده دید همه خود بخود مرده اند گویند  
 در آن آوان عورتی مرض مذکور پیدا کرده شب سیم یقین مرگ کرده دختر خود را که از جان عزیز داشت خاکیست  
 و در خاک بختن چنانچه رسم است انگشت خود را بآب دنان تر کرده آخر از دختر و جمیع عزیزان وداع کرد و خفت  
 و مرگ را آماده ماند صبحی چون از خواب بیدار شد خود را صبح و دندان را شکم یافت این خبر بمردم رسید بعد غرض  
 ظاهر گردید که سبب حیات و استحکام دندان همان انگشت آب دنان نگردن وی وقت خاکیست بوده پس همه بآن دکان  
 صحت یافتند از مدش ابو عبد الله سجری بار بار توکل را کمبیطی کرده خواجہ عبد الله طاقی در زید و  
 عبادت شهره آفاق بود خواجہ معین الدین سجری شیخ الشیوخ طریقت است بخط وی نوشته یافتند که در بغداد  
 بمسجد جنید بملازمت خواجہ عثمان فارونی رسیدیم گفت دو گانه بگذاردیم فرمود و بقبله نشین نشستم فرمود  
 سورة البقره بکتابه و کلمه سبحان الله میست با خواندم گفت بیا ترا بخدا رساندم پس معترض برگرفت و کلاه چهار  
 شکی برید و کلیم خاص خود عطا فرمود آگاه گفت بنشین و هزار بار سوره قل هو الله بخوان خواندم گفت نه فایزاده  
 ما همین میکرد و نسبت مجاهده است بر یک شب از دزد زنده دار دوم روز بگذشت رسیدیم گفت نظر بالا کن سوی آسمان  
 دیدم فرمود چمنی بی گفتم هزار عالم دیدم پس فرمود بر و کار تو تمام شد ابو الحسن علی بن جو یو کع  
 الفرخی رشید و طوطا گفته که فرخی در عجم چون مبتدی در علمت از شعرای آل ناصری باشد پیش سلطان محمود  
 غازی آسایشها دیده نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که فرخی پسر جو یو کع غلام امیر خلف بود بشیر غنچه  
 پس بمطربی افتاد خدمت دستان از دواتین سیستان کردی هر سال دولیت کیل گندم و کسید در سم و ظفیر  
 داشتی چون زن گردی نواشته قد برهقان کرد او را عایشش نگر و مایوس شده از صا در و وار و نشان محمدی  
 می جست تا شنید که امیر ابو النضر ناصر الدین چغانی که از جانب سلطان محمود حاکم بلخست این مردم را ترتیت  
 می نماید در راه مقصد گفته با و پیوست در اول زولیده حالیش دیده امتحان کرد و آخر جایافت و  
 سبیل بسیار انداخته توجیه خدمت سلطان محمود غازی شد در نزدیکی شهر بدست قطاع الطریق مقتول گردید  
 ابو الفرخ شاعر حبسه در زمان ابو علی سجری بوده شمس الدین محمد سارک شاه غزنیه وزیر بود

اشعار روشن دارد اما شمس الدین محمد بن نصر از ادای بجز و تمجیش مجمع البحرین است که میان شریعت و حقیقت اند و واجی داده فرید الدین جاسوس الافلاک علی الینح فرید عصر و حیدر بوده برادر او که نصیر الدین شوانی وزیر مملکت قمر و زبده اما فرید الدین برادر التفات نکرده همواره باهل فضل صحبت میداشت اجل العالم نصیر الدین محمد غوثی و تذکره خود آورده که از سیستان وی بریالت غور رفت سلطان غیاث الدین ویرا البکار نواخته زین الدین السجری با و فو علم و سرعت فهم موصوف صاحب دیوانت بدیع الدین ترکوشا عزاد سخن بوده ملک جلال الدین از ملوک آن ملک است نخستش کبیر و میرید رضایین برکت می بسته امیر کمال الدین امیری صاحب کمال است و کالت ملوک آن دیار داشت شورشیکو می گفت فر و از آنکه شدم همه تقاضاء از خاموشیم سوال خیزد قاضی احمد المشهور بقاضی الاغر از سقدان آن زمان است چون در سیستان قاضی دیگر برادرش نام بود و جسم بزرگ داشت این را لاغر گفته اند در علم فقه بی بدل بوده و در شریعت و مسلیقه خوب داشت وقتی از حاکم آن دیار برنجیده بقتدار رفت و قاضی شده این ابیات در معذرت نوشت منته شهنشاه از کرم عذر بنده را بپذیرد و صحت دوسه روزی اگر کناره کنم و زخمت تو مرا لغت امر قضا تو خود گو که با مر قضا چه چاره کنم و در ثمان و شحاته در گذشته قاضی بصیر که برادر قاضی الاغر است و رسن چهارده سالگی مکفوف البصر شده بسیار نیرتد اولات را بقیقه طداشت و شعری گفت عاشقی از نیکو طبعان آن شهر و مکان بوده چچ گذارده و در خدمت بدیع الزمان مرزا صفوی حاکم سیستان بر سرید ابو الفتح از ملک زادگان آنجا است شوق خوب می گفت بیکسی مرد فاضل از قیود تکلف مو بود و در هرات مانده بود و از گذشت زین الدین از فضلی شواست شجاع و طبعی میر کمال الدین حسین نام و غافل ملک خسرو نام از شوا نامداران آن دیارند و فراه و لایقی است مختصر یک فرنگیش کویت مارنگی نام و دران طاقیت از سنگ که دائم از آب میچکد مردم بزیایش آیند و دست به عابد را زند اگر چکیدن آب زیاده شود بدو اشدن مطلوب است و الا با کوس باز گرفته دشنامان فراه قوی بزرگ بود بعضی از ایشان بمرتب ولایت رسیدند ابو الفتح صاحب انصاف البصیان از آنجا است و امام الدین محمد بن محمد از شواست قاضی بکه از فضلاست بخیر و بی نهایت کریم نظر و مضحک بوده کیطرت رو و کچشم و یک سوراخ بینی و یک نصف دهن داشته فاضل کر کشش خواندندی قدما ر طویش قزم عیسای شهر نندی استوار داشت هر که محاصره کردی در نظرش شهر بند از یهود بان تادی و دقله جای عیسای از سنگ فراه بود کسان که خون کردند آب آنرا جاری دیدند چون آب می کشد برگهای درختی شاخهای



گیاه برمی آید و صبح صادق مذکور که در اربع و ثمانه هجری برچی از بروج قنار بنفقد از ان میان هزاره سر  
آدمی ظاهر شده همه را بیک دیگر رسته بودند و در گوش بیست و نه سر رفته بود و بر پیمان رسته نام آنکس بران نوشته  
و از ان آسای است سرچ بن سنان حنل بن زید خلیل بن موسی و آن رفتهها موخ بودند تا پنج سبعین هجری  
از مضافاتش و او در زمین دار الملک سوری جد سلاطین غور و دیگر گیسو طولش ده تا عرضش پنج تا شهره  
بعضی گفته بوده در ناحیه اش کسبندی در ان دو قبر است که ایشانرا شش هزار و دوی گنبد سبز باز میگویند مکرراً  
سقف آن دو گنبد را پوشانیدند صاحبش تنگناخته یا قند و اصلا از ان گل و خاک چیزی درون گنبد نیفتاده  
و دیگر مزار شیخ احمد نوقانی است نوقان از قزاق است و در تاریخ مبارک شاهمی آمده که روی  
شیخ بچکان بر جای نماز بجانب قبله بود و بعد از چهار سال که از عالم رفته همچنان نشسته بوده است قاضی آن دیار از  
کمال شفقت شیخ را بکیه داده و عقیقه و وفات یافت و بسیاری از اهل و عشائره قاضی نیز مرده اند که تا ما دام که  
شیخ را بحال سابق نشانند ان انقلاب رخ نشدیر معصوم نامی تخلص به یکی در تاریخ خود بعضی عزایات آنجا  
معاند کرده نوشته اند از مندرج می نماید انگه بخوابی نام موضعی و کوه مغرب رویه قندار است قریب آنکو است  
و در ان غاری که چون مردوم در ان درمی آیند بعد از اندک رفتن بایوان و منازل که از سنگ تراشیدند میروند  
شهرهای کلان برابر پیش گیر و ریزه بسیاری بنشیند بیشتر که میر و دمنزل و دیگر پدایمی شود و در و بی شغل نموان  
رفتن چون شغل افزونند شهر را خود را بر شغل زنند و کل کنند و بر آدم شورانند که رفتن نموانند گویند اسطیلاست  
و چرخ ساخته اند و آنجا خشتهای طلا با حسن ابدال تخمه بران چرخ انداخته از آنجا گذشته یک خشت طلا آورده  
بود و عمارت بیسطاق است با بنیش بابر بادشاه در کوهی موسوم بسربوزه از سنگ بریده اند طاقی در غایت  
الغافل شش فرسخ آب از غناب اکثر باغات و مزارع ان دیار بر ان آیند در ایام بهار مردم بر دروند  
با بسیاری از دشت نموانند بالا رفت و از آنجا که آنجا بنام بابر بادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و  
میرزا علی پسر ان بابر است میر معصون نام بایون پادشاه و اکبر پادشاه و نام شهرهای ممالک محروسه بران  
افزوده و از سابق نزه تر ساخته نزدیک مابین کوه که طاق مذکور در ان واقعت غار است انتهایش بقمار  
خشتهای طلا مابین لمجی صفت هست کرده و کوهی که در دامنه قندار و ان در و خله بسیار میر و دیکه تریاق  
نیز میارست بالای آنکو آنکو قدیم عمارتش از خشت خام طول و عرض دو گز و بطری یک و چپ گویند  
در قندار بهر سال بیماری و بار و دای شاطها بسبب سلطان حسین میرزا را که حاکم قندار بود امر فرمود تا

تا بر کنار جوی که در حوالی شهر جاریست و مردم آبش بنحو زندی بکارند فی الجمله تخفیف و این رفته از بزرگان صاحب مقامات که در آن دیار آسوده اند یکی شاه مسعود ابدالست کوی در دامن قبر تبرک اش و ان گوی و سبک و بجای و از اکثر سیوه لیکار و در خود دوست و چشمهای آب جاری است و این در آن و یا رخصت است چنین کند که آن برگزیده که کار و حیات خود تا کی نشانه بود الی یومنا با حقیقت و قریب بان کوه نیست که آنرا تمبل سیگو نیخربوزه و هندوانه در و لیکار خوب می شود و آنجا بیز آب میدهند و غیر از تمبل هر جا که خربوزه میکارند در آن نصف و یا بیش و کم گرم می افتد و آن طرف که در و کم است همچون گتخت می شود و دیگر بابا حسن ابدال از سادات صحیح النسب سبزواری و در سبزه حال که ذوق یافته زیارت حرم سکیده چند سال گذرانده در زمان سلطنت میرزا شاهرخ لبر و ارتشرف آورده شاهرخ میرزا نسبت اراده بخدش بهم رسانیده و بهر هندی سگلف همراهی شد و حرمی مراجعت در موضع لنگر قندار محل اقامت انداخته مریدان را فرمود که از این زمین بوی محبتی می یابم پس آنجا مانده و رگه شت مزار ایشان در جامع رفیع که مشرف بر اعداب و اکثر مضج و افقه شده روز جمعه از زن و مرد آنجا غریب احتمالی می شود و خارق بابا حسن از احاطه بیان بیرونست و در پیش پستانه ایشان گنبدی است رفیع مخزنه و طی شکل که از سنگهای ناتراشیده که هر یک بوزن پنج من قندار بوده باشند کج و دایک و گل ساخته اند گونیده آن چله خانه بابا بوده است و در یک شب آن عمارت را با یک خادم بر آورده اند چنان سنگها را بالای یکدیگر نهاده اند که از پنج در در آن قطره آب نمی چکد و هر کس که درون در می آید از خربوبای سنگها از همه جانب آسمان می نماید دیگر بر قلعه ای گنبدی ساخته همانا از کرامات ایشانست و الا نه هرگز بنیده را با در نیاید که آدمی بر آن کوه راه برود و مصالح عمارات بالا رسانند و دیگر سید حسین زنجبیر با ایشان نیز از سادات کبر و ارند بنزده واسطه بامام مام مومسی کاظم میرسد و الهه سید همشیره بابا حسن ابدالست که با ابوبکر مراجعت از حجاز به سوز و در حاله سکید عین الدین یکی از جمله سادات سبزواری بوده و او بی بی فاطمه نام بعد نوزده سال سکید حسین زنجبیر پا از و بوالم وجود آمد پس از هفت سالگی از نظر والدین غائب گردید و خادم سکید عین الدین هر طریش حسنه بی نبردند لاجرم مصیبتی در غایت صعوبت سکید عین الدین رود و او بعد هفت روز سید حسین ناگاه بر در خانه والدین رسیده ظاهر نمود که مرا طائفه جنیان که در سبک ارباب ایمان اشتغال دارند بشاره بابا حسن ابدال بدیاسند برده اند در آنجا قریب یک سال و از حال رخصت حاصل نموده و مرا با جماعه سپرد و آنها را نفاه و در ایشان رسانیدند شش سال تعلیم سن و فرائض اسلام در آنجا یافته پس بعد

دیدن والدین بسیر و سفر پرداخت از هر زمین خوشه یافته طالب مرشد کامل گردید پس بان ملهم شد که بخدمت  
 باباجن شتافته صباح روزی که چاشت می رسید باباجن را حالتی دست داده مریدان را فرمود بوسه  
 کسی می یابم که بدینش روشنی دیده حاصل شود باستقبالش بشتابید اندک راهی فتنه بود و دیگر بجهتین پیوسته در خدمت  
 باباجن رسیدند سروریش را بوسیده بترکیه گاه خود جاده شایخ قندار این را شنیده رسیدند باباجن فرمود  
 که فرزند سیحسین جمعی کثیر از اعزاء آمدند ایشانرا در باب در برای ایشان بطبخ بجزا میباید چای بگریخت و ده  
 آرد قنداری و دیگری بار کرده از ثقات منقولست که سیحسین از آن دیک مختصر کسید و پنجاه طبق بجزا پیشکش  
 در ویشان کشیده همه را سیر کرد کرامات و خوارق سیدان را افزونست صاحب طهر و سیر محمد الشهباز  
 بسید شیر قلندر فرزند سید حسین را بجزای در صغری بسیر و سلوک و ریاضات شاکه گذرانده خود را بد چه علیه  
 رسانید و بقلب شیرانکه بسیر ذوالنون از غون از و سخن نا ملائم خاطر نشان نمودند تا بر آن آمد که سید را طلبیده  
 بمجلس نگاہداشت پس از آنکه وقت پشیمان شده چند طبق طعام بدست مردم معتبر بخدمتش فرستاد  
 چون در مجلس خانه بکشاوند و دیدند شیر عظیم بر روی نمدمی غلطه میر ذوالنون شنیده گفت اینها ترسیدند  
 دو کس دیگر از مقربان فرستاد همان حال دیده بمیر ذوالنون گفتند پس خود با جمیع فرزندان آمده آنصورت دیدار بکنند  
 و اعتذار در آمدن سید باز بصورت اصلی شد امیر ذوالنون دست و پا بوسیده رخصت فرمود کرامات و حالات  
 سید افزون است که درین مختصر نگنجانم بنیابند دیگر **خواجه مالک** مزار ایشان در کنار غناب واقع شده  
 عجب جای بانقض است سکنه دیار قندار ایشانرا سیر و لایست میگویند و از مزار و دعوات خود حصه و وقت داشتن  
 برای اولاد ایشان مقرری نمایند حاصل آن سیرسانند اگر حصه معین نکنند پیشتر آنست رسد و دیگر **خواجه علی بنیاب**  
 صاحب خوارق عادات بوده در موضع کندکان آسوده فی تازاننش گویند که او یکبار بر بنی سوار شده  
 در جای میهمان شد و صاحب خانه را گفت که این اسب را بوجه وی از روی تسخیر و انبار خانه انداخت صباح  
 آنشب دید که انبار خالی است و سیرکین در و افتاده دیگر **خواجه الیور بن صامی** برادر عبداللہ انقاسی  
 در روز و شب مردم بکبار بر آستانه ایشان جمع میشوند و دیگر سیر کشین بنی قبر ایشان در دامن کوه لکه واقع  
 و اکثر مردم قندار التزام نمودند که شب کیشند چراغی انبار روشن کنند بدین تقریب هر شب شکیب کیشند چراغ  
 بسیار بر سر قبر این بزرگوار روشن می شوند صعد را ملا فاضل ابو الفتح تلمیذی ابتدا و رسلک نشان  
 نوح بن منصور سامانی انتظام داشت چون امیر ناصر الدین بکگلین آن مملکت بگرفت و میرا بمنزل عالی

رسانید و تازی و پارسی اشعار را بخین گفتند امام الاصل شمس الدین مذکری لطیف طبع عالی سخن بوده  
 محمد شاه انکی گاه بسلی و گاهی وانی هم مختص میکرد و در زندت خانانان بسیاری برده و راجه پور بسال تسع و  
 ستین و تسع و تار و گذشت جنوبی از قندار براق عجم رفته برگردید و چون هری از شهر است خواججه حسن از اباده  
 زاد نامی قندار و اعیان آنجا است شو خوب می گفت عبدالعزیز بدرگاه اکبری میگذاشت و شوی گفت ما ششم  
 قندار برادرزاده محمد شاه انکی مذکور است بهیچ شهر چه ایت از مقام قندار نزدیک بقلات و آنرا مقرر نیز  
 گویند مردم نیک از آنجا فرارسته اند مثل ابو بکر بهیچ است و سلطان محمود غازی سن کبیر از تصنیفات او است  
 دیگر همین است طوئش فایه عرضش که اک الحال بقدری مانده از آنجا است حسن میبندی از زمان امیر  
 ناصر الدین بکلیگین در بست بضبط اموال دیوانی مشغولی داشته احمد بن حسن رضی سلطان محمود بود و تخت صاحب  
 دیوان التماس از آن مضطرب استغای ممالک و عرض عساکر ضمیمه آنشد پس بضبط اموال خراسان بران افزود و  
 از عهده تمامی امورات کما هو حق برمی آمد بعد عزل ابو العباس اسفرائی مدت سیزده سال وزارت با استقلال  
 کرد و در زمان سلطان مسعود نیز چند سال بضبط امور ملک و مال قیام نمود و بعد از راق بن حسن بعد سلطان  
 مسعود و دیگر در اباده هفت سال با سپاه شاهی بصوب سیستان شد و آن ولایت از سلجوقیان ستانند و غایتش سلطان  
 مسعود و وفات یافت ارکان دولت علی بن مسعود را که در یکی از طلاع محبوس بود و در حرکت آوردند با  
 عبدالرشید بر نیامد هر آینه ملک عبید الرشید ماند و وزارت بعبک الزقان داد محمد شاه انکی و خواججه حسن و  
 جنوبی و جوهری و ماشمی که در قندار مذکور شدند اهل ازین زمین میکنند و زمین تختگاه سلاطین بکلیگین بوده و دوازده  
 هزار سبک و دوهشتاد و شصت صاحب تاج مبارک شاهی از کتاب عجایب العالم بیان می سازد که در زمان سلطان محمود  
 هر روز دوازده هزار خروار کینجک صیادان بشهر می آوردند و در اوقات باری آمده که در زمان باستان غزنین  
 و قندار را از زمان باستان می گفتند مردم نیک بسیار دارد و استاد الحکامی مجد الدین امام انسانی  
 در نفحات نوشته که وی از کبری شوی طائفه صوفیه است کتاب بدلیقه شایه پس که مثل مولانا روم کلامش  
 با ستهاد گرفته در ایام جوانی از اشتغال دنیا دهن چیده بچ شد و مراجعت کرده بخراسان آمد و دست  
 ارادت بابو یوسف همدانی داد و کارش بجای رسید که بزمی که در دی و دستان برعالمش که این شایه بپاس نظر  
 او بطلب کفشی کرده روز دیگر کفش را بحضور دستان آنگاه و گفت آن سنای که دیر و در بنظر شما آمد  
 آن منیقم و فائز بقول اصحاب اند و بیت و بیج شیخ رضی الدین علی لالا از محل شایه است

پدر وی شیخ سعید کدغم شیخ سنائی است شیخ رضی الدین بوزم حج بخراسان آمده محبت شیخ یوسف هراتی دریافت پس در خوارزم بخدمت شیخ نجم الدین کبری رفت و بسبب کمال شیخ و دیدار نگاهبانی بسیار شیخ رسید  
صد و هشت و چهار شیخ کمال خرقه یافت در سفر هندوستان ابو الرضاتین را دیده امانت رسولی از او گرفته  
ایبدا لاجل شرف الدین حسن بن ناصر العلوی دولت شاه در تذکره خود آورده روزی که سکید  
حسن مجلس بنیادی و تذکری کردی قریب بمقادیر هزار کس در مجلس او جمع گشتی چون این خبر به بهرام شاه  
رسید و دشمنی بر بنه با یک خلاف نزد سید خراسانده سید عرضش نمید و سفر اختیار نمود چون به رید رسید  
نزدیکی گفته بود در آنحضرت که خواند محمد الله مستوفی در گزیده آورده که چون باین بیت رسیده مذ  
لاف فرزند یثیمر نزد ورین حضرت ولی مدتی آوردم انیک خلعتی بیرون فرستد خلعتی از او فرست  
منوره بیرون آمده مردم از هر طرف بر او باعقاد کرد آمدند چون بخدا رسید سلطان مسعود بن محمد بن  
ملک شاه محقق نراند و جهت او سامان نموده بوزارت و مکنات جانب خراسان روان نمود چون بکونین رسید  
و تشبیه کرد او را مرغ خوش را نفس غرضی آید و گزیده جمال الدین محمد بن ناصر العلوی برادر بزرگ سید حسن است  
در سن کلام از افراد اجماع بوده بهرام شاه ویرا محلی عالمی داده بود حکیم عثمان بن محمد التختاری از اقزان حکیم  
سنای است و حکیم راعف سیده با او معطر بوده مختاری بیشتر اوقات در عهد سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی در کونین  
می بوده و بعد او بهند اقتاده بهرام شاه از شرفین برود و در ارسلا شاه بن کرمان شاه بکیار گفته و در اربع  
و شصت و هشتاد و گزشت شهاب الدین شاه ابو علی جاز از ملکان سلطان بهرام شاه بوده ضیاء الدوله  
و الدین محمد بن ابی الفطر نفاصل کبا غزنین بوده در غنقوان جوانی از دنیا میترن گشته شعر بکینه گفتی اسمعیل  
بن ابراهیم طبعی کلیم و دینی ستقیم دشت ابو حنیفه اسکافی ابتدا در کفنگری کردی پس حضرت سلطان  
مسعود بن محمود را ملازم گرفته وال ولایت نظم گردید سید الدین علی بن عمر از ملکان خسرو شاه بن بهرام شاه  
غزنوی بوده ابو بکر بن المساعد الحسوی در دولت خسرو ملک بن خسرو شاه آخرین سلاطین غزنویه  
آسایش داده از انیک منسوب بوی بود خسروی تخلص بیکر و علی بن محمد الفتحی مفتاح خزاین بهرست شعرا  
در غایت جود می گفت جمال الدین ناصر معروف بکا و ح غزنین طبع بهزل و ظرافت مائل داشته  
بیشتر بگوشتی مولانا یعقوب چمنی از اصحاب خواجہ بھاول الدین و خواجہ علاء الدین عطار بود خواجہ  
ناصر الدین عبید الله در خدمتش کسب کمال نموده مولانا یعقوب همیشه میفرمود که طالب چون خواجہ عبید الله

چراغ حیا ساخته در غن و فضیله آماده کرده همین کوکرو با بخامی بانست منته تا زنده بوی وصل جانی جانی  
 نام طلب گوهر کانی کانی مدنی اجماع حدیث مطلق از من بشنو هر چیز که در جستن آن آن چیز از توان  
 رهبر کز غزنین است من مولا عثمان مشهور بمولانا زاده فضیلت تمام داشته سجا و مدنی از  
 تومان اموکدست من خواججه یولوش و خواججه احمد از شاهیه وقت خود ملک الکلام محمد الدین  
 بن احمد بن محمد صاحب مصنفات غریب است عین المعانی تفسیر کلام الله کوه عدل کمال است میر محمد خان  
 از جمله تابکان حضرت شامی بوده یکی انشا نار جلادت و دستخ قلع آدم کهکمر است که هیچ از سلاطین  
 سابقه سیکر نشده و دیگر نسخ کامل آنوار از میرزا سلیمان دلی بدیشان صان گردانید میرزا اعظم  
 کوه شمش المصطفی بنان اعظم ولد شمس الدین محمد خان آنکه است که ثانی الحال با عظم خان مخاطب  
 گشت با صابت رای خدای نیک بتقدیر رسانیده مخزن الاسرار حضرت اکبری گردیده بحاجت حیده موصوف  
 بمطالو کتب اخلاق و سیر و تواریخ رغبت وافر داشته احیانا توجه دادی نظم شدی مولانا بیکسی از فاضلان  
 وقت است ابتدا کابل در خدمت میرزا محمد حکیم بگامه اناده را گرمی یکدای پس بندوستان با امر با صحت  
 گذرانیدی بعد سادوت در شانای راه موضع بر سادو رادم اللذات بر سرش تاخت آورده مولانا سیری  
 از علم و عرض و تاقی بخشی تمام داشته شورا کینه گفتی قنوج طویش تدویش کوله بلده مروت بند سخت گاه رایان  
 ماضی است از مردش میر سید محمد قنوجی است همواره بدین علوم دینی و شرع سارفت یعنی اشتغال داشته  
 شاهجهان بادشاه در آخایام سلطنت بخوابش و اعزاز تمام طلبیده به تخریب خویش اختصاص داد و با واد  
 عالمگیر کمال نیان از اکبر آباد طلبیده به شرف تفضیل اعزاز بخش فرموده مصنفات حجت الاسلام غزالی خصوص اجاب القوی  
 پیشش دیده و ریخته سه و در بذا که علوم در خدمت شاهی مجلس افتاده که داشتی و در قادی عالمگیر میا کرده  
 همین پورش سید محمد بخت احتساب اردوی عالمگیر در کمال استقلال اشتغال داشت و خف دیگرش  
 سید عبدالمکریم بخدمت لایق مخصوص شده بدرس کتب متداوله مشغولی می و در زید بعد در جهان از سادات  
 رفیع الشان بوده با مرقی قیام داشته و شونیک می گفته بلکه اهم مضمی است بدو صلح کرده از قنوج بکاتب  
 شمال سکن ارباب استعداد و کمالی باشد شیخ سلیمان از علمای اکبر بادشاه است صاحب استعداد و زینت ضمیری  
 شیخ نظام نام از قبیل فزلی بگرام در صومسن بدینش گذشته عیش شیخ سلیمان نکو پرورش کرده در صناعت  
 چیزی نموده کلامش طریقه دارد در فوئش ثلث و الف آه آه نظام تا ریخت شادی عبد الواحد نام بن

ابراہیم بن قطب عارف ربانی محرم حریم سلطانی بوده اصل قدیمش بلگرام مگر بعض اجدادش بیاری رفتہ آہستہ  
 کردند این در بلگرام آمدہ سکونت دوام گزید از دیش یک محلہ معمور گردیدہ نسبت اراکیش بسید حسین سکندہ  
 میرسد مصنفات بسیار در حقائق و معارف دار و نحو کتاب سنابل و شرح نزہۃ الارواح و حقائق ہندی و حل  
 شبہات و شرح کافہ ابن حاجب تا بحث غیر منصرف کہ آنرا بطریق معانی تصوف کشیدہ اگر شاہ تعظیم تمام ویرا  
 طلبیدہ زمینی و سیوری غل محبت فرمود صاحب نفاس المآثر ویرا از اکابر اہل اہل فاضل بالکرام مضان  
 سرکار قوجہت و فائش سبع عشر و الف عزیز می در تارکش گفتہ رفت و احدی و معنوی لغت ہمراہ فرستاد  
 و شب جموہ صوم سیوم و احدی و معنوی لغت ہمراہ فرستاد و احدی و معنوی لغت ہمراہ فرستاد  
 باقی تا بحث قبرش در بلگرام زیانگاہ انام از خطوطش مناظرہ اند و خبر بوزہ بغایت شیرین و با چاشنی است  
 حافظ ضیاء اللہ از سادات و اہل بلگرام و فضلاء عالی مقام است عالم کامل و حافظ و قاری بودہ ہمیشہ مدرس  
 اشتغال داشت و سر و نظم عربی و پارسی و درجہ عالی اندوختہ نشانیش بعد فوت در و دو فقرت ترتیب یافت میر عبد الجلیل  
 کہ مذکور شد و بران دیباچہ نوشت و فائش نش و ماتہ و الف پسرش سید قاسم ناضل حافظ و قاری قرآن و حاجی  
 بودہ در وطن گوشہ گرفتہ بعد اوت اشتغال داشت تا در گذشت فی اربع و الف و مائتہ و الف میر احمد برادر  
 کلان کید معین الدین والد میر عبد الجلیل از طرف کرخان عالمگیری فوجدار موضع ہند و ولیدانہ ان بہا سوئس داشتہ  
 بود و ہمراہ برادر اینی ہر یک جاداشت فائش اربع و مائتہ و الف در شہر تہان میر عبد الجلیل علامہ نادرہ  
 و ہر دو معجزہ روزگار بود و تقریش بردن از احاطہ شمار در علم تجرد آشتہ کتاب تاسوس اللغت تمام در خطاطی  
 بود و دیگر اسم سرب دیدہ در مخزن سینہ داشتہ در تواریخ طریزی خاص بکار بردی چنانچہ اقسام آن شہوگی  
 و اہل تخلص میفرمود عالمگیری محبتش را پسندہ و نظام الملک معتقدانہ و رخورہ و قالی نگاری بجات شاہ دولہ  
 و نجشگری و سوانح و قالی بہکمر و سوستان داشت در ثمان و تلیش و مائتہ و الف بدلی در گذشتہ فائش  
 بہ بلگرام بر وند شاعر سید محمد نام بر عبد الجلیل مذکور ہمہ علوم ماہر شاگرد پدرت خدمت نجشگری و قالی و  
 سوانح نگاری سرکار بہکمر و سوستان کہ از عہد عالمگیر تا محمد شاہ نام پدرش بود و چون پدر در حین حیات بنام ہر  
 کردہ بوجہ حسن میراندیشوی سہمی باز و نیاز در قصہ عشق سید حسن علی ترندی بلگرامی کہ عاشقش شاہ فیاض  
 بود و خوب گفتہ میر شاہ داشت کہ مذکور شد و سید معین الدین برادر خود میر احمد مذکور در فنون ہنر  
 و شناختن جوہر و عیار طلا و کیم مہارت عظیم داشتہ تا آخر عمر پیش امرا کرام محترم زینہ میر جان محمد





[illegible]

در عجایب المخلوقات است که دو استخوان زانوی آدمی در زبان مسابین در لاهور افتاده بود که یکی را انبار غله و دیگری را  
قطره آب گردانیده بودند و عجایب السبله است که بیاد در زبان باستان با و نور آبادانی و هموری هزار رستاق  
داشته هر یکی را حاکمی علمی بود در رساله بخدا در خان از واقعه لاهور بر من عالمگیر رسید که یار محمد کو درک بهر محمد شفیع  
ساکن موضع شفیع پور غله برگشته بیا رسید که از مادر متولد شد کلمه طیبه بر زبان رانده تا چهار ماه بعد از آن حق انقدر در  
زبان کرد و احوال که عمر من شش ماه است آشنی ذکر دارد از مردش مخمر الزما و محمد بن عبدالملک از مشایخ  
کس بوده افضل العجم سراج الدین منہاج سراج محفل بکنان در منہاج طریق عغان بود ابو جعفر عمر بن اسحق بعضی  
دانش در جهان طاق و در زبد لغوی شهره آفاق بوده از منت بان آل ناصر است در شاعران مشائرا الیه  
زکریا الحمید الاصل ابو الفتح بن مسعود الرومی از کمال شواست حقیقتی ویرا قبول عام بخشیده بود مسعود محمد  
اوستوده و انوری پیوسته دیوانش بنظر داشته در عهد سلطان ارضی ابراهیم بوده منصور بن مسعود بن احمد  
میسند که عارف سپاه بود همواره با و اکرام کردی ابو عبد الله اندر وید بن عبد الله النکئی در لطف طبع  
یگانه زان بود حمید الدین مسعود بن سید شالی کوب حمید دهر و حید عصر بوده مولانا شیرازی مولودش  
نصیر کوه دال من اعمال سرکار پنجاب پدرش عبدالحی نام قاضی بود حشبی از صاحب طبعاست قاضی صدر الدین  
در علوم نقلی عقلی مهارت داشته مولانا سعد الله با وجود فضیلت موفوره بصحت صوفیان پیوست و آتش  
بروش ملائمه برآمد مولانا جمال مردم نیک بشاگردی وی بکمال رسیدند قاضی صوفی مرد با کمال بود مولانا  
منوره و اندر روشن ناان انجاست شیخ محمد بن عبد الملك از فضلاء نامور بوده کج رفته از علمای زلفیه و حیات  
دفعه آموخته بوطن مراجعت نمود و بندر بس روزگار گذرانید گاهی شوبم گفتی ملا عبد الله حکیم اصل از کسب الکوٹ  
من اعمال لاهور در رضا رضا نقل قصب السبق از همسران ربوده از عهد عالمگیر چند بهر سید پورغان یافته بهرگاه  
بهرگاه می آمد محبت لغو و نامحدود کامیاب میکردند و دو بار بر سر سجده شده بعلی کران بانفت در فزون مدود نهم  
عالمگیر تصانیف مردم غریب پرداخته از تصانیفش حاشیه بیضاوی و حاشیه بطول و حاشیه جنالی و حاشیه شریح  
ملا بغایت مشهور در سن هزار و صد و بیست و یک الکوٹ رحلت نمود شیخ بلاول مرید شیخ شمس است  
همواره صائم الهم و قائم لیل بوده هر که بجز متش رسیدی برای وی مانده کشیدی و دانش هزار و چهل و شش  
شیخ محمد اشرف شطاری مرید شیخ فرید کوه دال که سلسله ارادت بشیخ غوث گو الیاری دارمی باشد  
بصلاح و فضیلت اتم بوده عالمگیر ویرا با زرد طلبید همی بطریق مدد و سحاش او و اولادش داده بلاهور معادوت

کرده سبکی عالی نزد حویلی خود احداث نموده بهما سجا اقامت ورزیده و با پادشاه رسل و رسایل داشته  
 ملا عبداللہ خلف گرامی ملا عبدالحکیم بکر داری علوم از پدر فائق تر برآمد بسپورغال پدر متصرف و بزرگ متصرف  
 زکیت ملا محمد اکرم متداولات را بار بار درس گفته بکلمه در دیاری و صلاح و پرہیز گاری موصوف معلم پادشاه  
 زاده محمد کاغذ پیش بوده نوعی خوشانی نوع کلامش غریب بکجاست شاعرانه و انبال و لکڑا کبڑا ہر سیر سیر و شوی  
 سوز و گداز از مشہور محمد و صاحب اکبر پادشاه بوده میر کیادت از شوالی نامدار آسجا است مدہوش میر سیادت  
 معروف شاعر خوش فکر بوده راجع میرزا نام از سیالکوٹ بوسعت مشرب الفضا داشتہ قلندرانہ میگردانید  
 ریاضی ملا امام الدین نام اصل از لاہور مادر شاہجہان آباد توطن گرفته در علوم ریاضی و دستگاه تمام داشت  
 رضوان از شوالی نامدار است منیر ابو البرکات نام سزایر منشاش لاہور و عہد شاہجہان بکجاست  
 سیف خان بن امانت خان حاکم بنگالہ بعد از ان بکجاست اعتقاد خان حاکم جو پور سیر برده در نظم و شعر کار را  
 کرده صاحب ہزار بیت بلند است منشاش سسی بکار نامہ وغیرہ و شعر ہی بر قصائد عرفی مشہور انروی  
 مولانا محمد نام از اکابر علماء است مولف صحیح صادق نسبت تلمذی با درست کرده یک چند باب شیخ الفضل  
 سیر برده در عہد شاہجہان قضای بنگالہ داشت ملا عبدالسلام از افاضل دوران و مدرسہ آرائی آنکانت  
 معاصر شاہجہان بود آفرین محمد شاہی است اقسام شوق و حب گفته سبجہ منوی سیر ہر ہنجا احسنی از سادات  
 ثلثہ مضامین لاہور بیابان طبعی موصوفہ رسائی محمد ارشد نام از نوای پنجاب شاگرد میرزا بیدست سرخوش  
 محمد افضل نام ملش لاہور مادر شاہجہان آباد گذرانہ مذکرہ او مدرسوم بکامانت اشعار مطبوع بطبع اہل  
 طباع واقع خوشتر سیر خوش اول بر قاسم قنادی سیری و اخیر بر یوسف نام بسین مائل گردید دوران  
 باب گفته از بکے عشق اعتبار است مراۃ ہر دم بیکر لبی مدرست مراۃ از قاسم ثناء و گد ششم خوشتر  
 با یوسف مصری سری کارست مراۃ ملا الوار از شوالی است سلطان شاد و مان از قوم گھڑ زمینداران نوچی  
 پنجابست و دو مان ایشان از پیشگاہ خلافت خطاب سلطان دارد و شر جہتہ می گفت مشہب و میر غازی  
 نام از قبیلہ قضاۃ موضع بکھوین اعمال لاہور است در تازگیہا تازہ مقالی مودت شاگرد میر محمد زمان راسخ  
 و انبالان احمد یار خان کیتاست و فاشش بعد ثلثین مادہ و الف در جواب سیر بسیار زلالی ہفت منوی رنگین  
 گفته راسخ میر محمد زمان نام از سادات معتبر لاہور در ابجا و بدایع سخن مشہور عارف منوی  
 خوبی دارد سسی بہر و فائق نام بکر ادبیات و کوراست کیتا مخاطب با احمد یار خان ملش

قوم برلاس اجدادش در قصبه خوشاب سن اعمال لاهور توطن گرفتند پیرش اربار خان بکومت لاهور  
 و ملتان و تنه رسیده آخر حال تریب چهل سال بغوجاری غزنین قناعت کرده احمد یار خان و راد اکل  
 عهد عالمگیر صوبدار تنه بود پس بپاره اقطاع در وطن بقناعت گذرانده جامع انواع استعداد بود و خط و لغات  
 جو د می نوشت و در اقسام شعر خصوص مثنوی مهارتی عظیم انداخته از دست مثنوی آئینه حسن و خوش  
 فضل در نظر دیوانه اقسام شعر در لاهور محمد عاقل نام یکتا تخلص گرفته شنیده مایکتا نشدیم بیک دو تا کردیم  
 پس شعر را بجهل کرده طرح غزلی افکند و از آن یکتا پیشی برده محض بهم در دستخط شود و یکتای نمودنویسانیده گرفت  
 یکتا محمد عاقل نام بسره لشکر القضا داشته مگر کو ط از مضافات لاهور است آنجا در کوه سنگ پانزده  
 اهل سبدر ابدان اعتقاد و موفوره می باشد در سال دو بار چندین هزار آدمی بطوف آنجا میروند بعد طوف بعضی که  
 حاجتی دارند زبان خود را بریده قریب پاستان آنکلان دهن می کنند و زبان بی زبانی طلب حاجت می نمایند  
 بپرکت حقایق عقیده ایشان را زبانی تازه شمع دار میرود و کام دل حاصل می شود آنجا مراجعت می کنند کانکره  
 فلو بست قدیم بیست شمالی لاهور در کوستان بتناست معروف از اینج اسسش میج مورخی میفرستد بقتاد  
 رهندارن پنجاب بکنه قلعہ مذکور گاهی از قومی بقومی منتقل شده بود و دیگر گاه بر دستسلطانیان و در زمان اسلام  
 احمد یار بدوست رسیده سلطان فیروز شاه مدتها محاصره کرد چون افتاحش مستعد گردید رضی بجاودت شد و در  
 تلوخو و ملتان نشن رسیده رسم ضایف میبند نمود و حسب التماس سلطانز اتباشای قلعہ درون بر دسلطان اندرون  
 رفته اجرا گشت از حزم دور باشد که در هیچ حصاری نشن سلطان ذی شان را درون بردی راجه اشانه کرد و در  
 حالی فوجی آمده از گوشه قلعہ بر زن و و عید سلام سلطان کردند سلطان دانست که مکر دی بکنده مراد و زن آورده  
 حالا هفت صبدوی ستم راجه آنرا در یافته بوضع رسانید که مراجع بندگی عزتی نیست اینها بنا بر احتیاج هند بگاہ سلطان  
 برمن حوت کرد و روشن کرد پس سلطان از قلعہ بر زن شده راجه را بخواست و بدستور مالک حصار بود و از آن پس  
 کسی دیگر ضابط آن حصار شده قادر بر زن و می و یک هجری بفرمان جهانگیر شاه بدست منصور مغنوج گردیده  
 فادکانگره بر فرزند کوه مرتفع و افتد است دسه برج و سقف دروازه داشت و در درون آن یک کمره دار ارتفاع  
 یک صد و چهارده ذراع حوضی کلان و درون آن لوله بتخانه درگاه که بیرون مشهور است و در پیش منبر بزرگ بنود  
 نزد بخانه در داس کوبی ظاهر کان کو کردست که از اثر حرارت آن پیوسته آتش شعلی کشد ارباب ضلالت  
 آنرا جالاکشی نام نهاد یکی زخوار من بن قرار دادند و میگویند که چون زن نهاد دیور عمر بسرا مدها دیوار

غایت و بستگی که با وی داشت لاشش بر دوش گرفته سر در جهان نهاده چون چندی بر او گذشت ترکیب  
 لاش تلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت و هر عضوی در هر جای که افتاد و در خور شرافت عضو آن موضع را حرمت میدادند  
 چون سینه که نسبت به سایر اعضا شریفتر است در این مقام افتاده آنرا عظیم متبرک دانند بعضی گویند که این سنگ حلا سبده  
 بنمود است سنگ قدیم نیست لشکر اسلام سنگ مذکور را در آب انداخته بودند و در قعر بحر ظرف نایاب افتاده مرقی  
 و رقوم ضال آن حرمست مانده مگر بعضی مز و رجبت دکان آرای سنگی را در جای نهان کرده بر وجه گفت مرا نمودند  
 که سنگ مذکور در غایت است و چنانکه از آنجا آمده از آنجا آن سنگ را آورده باز نصب کردند و العلم عند الله  
 سر سینه پس بر نیز تغییر کردند سابق داخل سامانده بوده سلطان فرزند شاه آنرا جده ساخته سر کار گردانیدند و روش  
 شیخ بدر الدین موقت علیه خاص و عام بوده شیخ محمد یوسف ظلالی برداشتی شیخ حاجی خسته الله از بخارا پست بود  
 شیخ عبدالصمد زاجی متج الله بر اثر بدستنی زبیه مولانا جوهی و مولانا از فضلان صاحب درس ایامولانا  
 صفاتی تنوع متداولات کرده و شونیک می گفت مولانا خاکی خوش سلیقه نیکو کام است در عهد اکبر بادشاه بوده  
 شیخ محمد سعید مرید الدخود زبده ابرار شیخ احمد سرهندیت فاضل متشرع عالم متورع بوده پیوسته بارشاد  
 خدا طالبان و درس علوم اشغال داشته حاشیه بر حاشیه خیال نوشته بصحبت عالمگیر رسیده رعایت های کلی یافته و در دانش  
 شیخ عبداللہ جد مشهور میان گل که بفضل و کمال ظاهری و باطنی و صوف و ایضا از فرزندانش شیخ محمد فرخ  
 و شیخ سعد الدین و شیخ عبدالاحد است که هر یک بفضل و فضل بخت امتیاز داشت و مکرر بلازمت  
 عالمگیر بادشاه رسید مراحم مؤخره یافته شیخ محمد معصوم خلیفه والد بزرگوار شیخ احمد است که تربیت  
 مردان و حل مشکلات ایشان از برادران و سایر شیوخ امتیاز داشت صاحب مقامات علیه و احوالات  
 سفینه بود از تعانیفش سه جلد مکتوبات است که بسی اسرار مکنونه و نکات غریبه و علوم عمیده در آن اذیلج یافته بنا بر  
 اندامی عالمگیر بادشاه چید بار بریدن بادشاه رسیده انواع توفیر و تعظیم یافته درین مقام و هزاره در گذشت تاریخ  
 اوست و رفته در جهان امام معصوم و مردان و خلفای ایشان بسیارند بمجلس پسر شیخ محمد نفستندی که  
 بفضل و سوری و معنوی الله اندارد و عالمگیر با وی انواع مراحم متول فرموده و شیخ عبداللہ که حامی فضل  
 ظاهری بود و عالمگیر را بتعظیم کل دیده و شیخ سیف الدین که معارف باطنی را با علوم ظاهری جمع کرده عالمگیر را بتعالی  
 دیدش نمود چون بحضور رسید بادشاه کمالش با شافت فرمود و مکرر خانه اش رسید شیخ محمد کجی ابن شیخ احمد بتوی و صلاح  
 موصوف اکثر اوقات بدرس علوم متداوله مشغولی و در زیره مشغول عواطف عالمگیر بادشاه بود و داشت یاق ولی الله

شوا است حیران محمود نام بخش چون نام و شایسته طبایع بوده و حدت عبدالواحد نام مودت بشاکل  
 از فرزندان شیخ احمد مودت مودی در ویش و خوش خلق سابق بوده ناصر علی اهلش سرزند اما در شایع جان آید  
 میگردانید نهایت بلند حوصله افتاد از غفلت نشسته فقر دور ویشی استفاد میکرد و طریقی که او در شمار خود تراشیده  
 دشواری الفاظ معانی بکار برده هیچ سخنور را کم دست داده در شمار اکثر معاصره صاحب کرده و گاهی توفیق برین  
 اشعارش در حیات شهره آفاق بوده علی عظیم پسر ناصر علیست بلطف طبع القاصد آهسته در شایع جان آباد  
 میگذازانید فیضی الهیاد نام از قبیل انصار ساکن سرسند مصنف فرنگ مدارالافاضل دیوان دار و شوی  
 شیرین خسرو هم گفته مالتی در جوار احصار واقعست صاحب اقلیم می آر که دی از شخصی شنیده که در  
 مضامین مالتی عورتی را چهار کت وضع حمل شد سر کت چهار پسر و سر شانزده پسر کیجا زمان در میانند  
 از نیکان آن مکان است شیخ جمال الدین خطیب حلیف شیخ فزیرنگیچ بوده در از ده سال بخت  
 در مالتی گذرانیده از شیخ نظام الدین اولیاست که چون شیخ فزیرنگیچ در میان خلافت و او بود نا بهمال الدین بری بن قیام  
 نمودی در حال آنکه پیش از آن قیام میکرد و در انبساط افتاد مگر این معنی موافق مزاجش نیامد بکرامت در ریخته گفت چنان  
 نیست که بخاطر آورید چون دینی سودوم شود تکلیفات فانی شیخ قطب الدین بنو شیخ نظام الدین بنی  
 اول خلافت بوی و او مولانا مغیث از شورای شهر است تها نمیسر شهر می خضر است در زمان سابق  
 تجافه بزرگ داشته و در آن بنی بود و موسوم بگلخانه سلطان محمود آرا شکسته در غزنین فرش آستانه مسجد کرده و  
 مردش شیخ جلال مستوف علیه خاص و عام و بار بوده شیخ نظام بن شیخ عبدالشکر با آنکه متبع متدولات ننوده  
 و از کتب صوفیه مطالعه کرده بود چنانکه نسخه در قصود تصنیف نموده که جمله ابنه عارفانست و الفیاض تفسیری ملا کرده  
 که معنی آن همه در قالب قصود ریخته فردی مطالعه بعضی از متدولات کرده و زمره دست داشت و شعر موار  
 می گفت نسبتی شاعری خوش خیال بلند مقام است و حش عبدالواحد نام شاعر خوش ترش است پانی پست  
 از جانی مودت بختا و در خان در ده ساله نوشته که در یکی قصبات پانی پست سیدی متوکل اوت بخت کچی نریند  
 مگر وقتی سه چهار روز بختا و در گذارش رسید بر گز نفاوت سخنور و متدولات قرآن شغولی داشته و شورش آمده  
 از گرسنگی جوع کرده و مبتدیان بنمود در حال دید که از زیر طلیسانش رودی میرسد و تبرت است چهار رکان بدم  
 گرما گرم ظهور یافته با عیال بخور و از آن باز سر و روین و نیم آثار برین سفید شیخ آثار گندم از جو بود در خانه شش  
 می باریده جمله الملکی جعفر خان این را عرض باد شاه رسانید محمد آهمن چوله حبس را مرآمده معانه کرده آنگاه با زنانه





در هر دویم بیع الاول مقصد و بیت و پنج بختان خراسیده بدر الدین استحق در و بلی با استفاده و کسب علم  
 مشغولی داشته چند سکه مشکل یافته عزیمت بخارا نمود در اثنای راه بچو دین رسید بخاطر آورد که بخدمت  
 شیخ فرید رسد شاید مقصدش بر آید شیخ مقصودش را ساخته بخادمی و امامی موز ساخت صاحب سیر اولیا  
 آورده که در برایش یکس بی گریه ندیده و از کثرت گریه چشمش گلی سفید افتاده بود مولانا شمس الدین کجلی  
 فاضل متبحر بوده اکثر علمای دینی تلامذه او نید و رآختر دست و ارادت بشیخ نظام داده از التفات خلق بکلی دهان  
 برید مفتوح نام قاضی داشت که اگر کسی بدینش آمدی وی گفتی چنین بگو و چنان بگو و الا او را از مشغولی بیخ خبر  
 نبود مولانا فخر الدین زراوی از خلفای شیخ نظام اولیا است بعد فوت شیخ در گویهای و صحرا و آب بر روی  
 او راسا است در اباحت سماع که مقدمات اصول فقه تمام کرده مولانا علما و الدین تلی از خلفای شیخ نظام است  
 و ما هرگز میدی نگرفت و فعل خلافت نکرد و موقوفات شیخ راجع کرده فواکد الفوائد نام نهاد مولانا میران الدین  
 عرب میر شیخ نظام است هرگز پشت خود بنویسور که مضجع شیخ در آنست نزدی امیر خسرو و الفیض و از پنج بزرگ  
 پدرش امیر لاجین هند وارد و در میتابی شاهی گردید امیر خسرو با و دیر دیگر در اینجا وجود آمد چون امیر خسرو متولد  
 شده و الدش در خرقه پیچیده نزد دیوانه مجذوبی که بچو را و بود بر دیده گفت شخصی را آوردی که دو قدم از خلفای  
 پیش خواهد برد و الدش فوت کرده خالش تربیت نمود بعد بلوغ دید شیخ نظام اولیا گردیده و روزی در بیخ شیخ  
 شوی گفت خوش است به پرسید ترا چه و هم گفت شیرینی کلام فرمود طاس پر شکلات زیر چاه پای ام برداشت و بر خود  
 نثار کن و قدر بگو چنان کرد و شد آنچه شد با وجود شغل ملازمت و شاعری چهل سال بصوم و هرگز رانیده و شربت  
 یک ختم قرآن نمودی به شغف که شیخ بوی کردی جمع کرده کتابی ساخت از دست کرد و زی شیخ بنی فرمود از همه تنگ  
 آدمم از تو نیستم باز اعاده نموده که از همه به تنگم تا بجای که از خود هم به تنگم از تو نیستم بهر آن کتاب آورده که روزی  
 فرمود اسب از عالم غیب این خطاب آمد که خسرو نام در ویشانیست او را محمد کاسه لیس خوانند باید که از این نام  
 امید واریش که در ضمن آن نعمتهاست و نیز آورده که آنحضرت بنده را ترک اندر خطاب و انداز زبان سلطان  
 غیاث الدین بلبن تازمان سلطان تغلق شاه و حیات بوده و هفت بادشاه را خدمت کرده سلطان غیاث الدین  
 تغلق شاه بجانب کهنوتی خسرو را بکلفت برده چون پس آمد که شیخ رخت بپوشد بقبر برده از گرد راه و در پیاه کرد  
 برای راجا که زد و در میز استیج رفته در پیش خطیره وی بجای می غلطید و نوحه و زاری میکرد تا بعد ششماه در گذشت  
 عدم الشمل و طوطی شیرین متعال تاریخست دولت شاه و زندگانه خود آورده که میرزا بالینقر بن سیر زانشاه خشتوار



تاج الدین ریزه مرد حقیر بجهت بود و لهذا این لقب یافته فاضل کامل و شاعر نامی است در خدمت سلطان  
 شمس الدین یلتمش تربت داشته جمید علی اظمه تخلص در ادب و امجد اکبر و شاه بود و تا عهد جهانگیر زبانیته  
 شاعر صافی بیان است میر حبیب الله امام تخلص و ابو الفیض منی تخلص از خوشگویان صافی فکر آنجا اند  
 امیر ابو الفیض است تخلص صلاح سخن از بیدل شهرت می گرفته آخر در خواب دید که صلاح سخن از صوفی می  
 گیرد بنا بر آن خود را شاگرد سعدی خوانده مخفی نماید که بنده علی شیرخان سودا این ادراک نیز در سال  
 هزار صد و هفتاد و چهار در شامپور شبی در خواب شیخ سعدی علیه الرحمة را دیده که کتابی اندوخته و کرده  
 اشاره میفرمودند مراد آنکه چنین گفته شود از آن پس غریب و سرکار فیض آثار میان غلام شاه خان توحید  
 ملازمت جهت تالیف تاریخ حالات بزرگان آن خاندان و خروج یافته و بعد از آن توفیق تو دین  
 این ادراک دست و دوزین صورت اگر خود را شاگرد آن بزرگو از فرادید بجاست شده یقین دیشی  
 سبج اخلاق حسنه در کمال کبری از موضع سواد و دینی دایره فزایانه ساخته میگردانید صاحب دیوانست  
 شیخ عطا ساکن امر و به مضامین دلی شاگرد بیدل بوده و شوقی نهایت داشت سید جعفر زعمی گفته غزل  
 ردیف میخیزد در خدمت بیدل خواندم عطا گفت میخیزد چه معنی دارد و گفتم مگر سخن زد اگر طویش تیه تا عرض الوج  
 در زبان باستان شهری بنام و نشان بود صاحب طبقات اکبری آورده که ابتدا از مصافات بیان بوده سلطان  
 سکندر لودی مهور کرد و شیرخان و سلیم خان هم بران افزودند شیخ ابو الفیض فیضی و شیخ ابو الفضل وری  
 شیخ مبارک که حاجت بشیر حال شان نیست و جلو قدربین الجهور مشهورند در آنجا متولد شدند و نشو و نما  
 یافتند میر محمد طفیل از سادات معتبر شهرت در این اعمال اگر سبق اول عربی بخدمت سید حسن رسول ناشرع کرده  
 ناشرع ملا دیده و حسن ثمانین و الف بگلر ام تقصیل نموده و رسیده سالگی از مطول گذشته حافظ بکدی و دشت  
 که هر چه میخواند و ذکر داشت پس شد آنچه شد و درادی شعور و انداد عرض و توفایند و معاشرت کامل داشت  
 مطلع میر محمد علی نام از بهتر مضامین اگر است شاعر خوش فکر بوده متهرا ستوره اش نویسنده شهرت  
 شکر بنجامه عظیم مولد کس بن سدید که او را کفار محل حلول واجب تعالی دانند لکن شهرت بنام است  
 از مردمش سید شاهی با نور فضیلت شود و رعایت جودت می گفت آو و نکر که دیر ابرادری بود و ناگاه  
 در رگبند و نانی را دیده دل از دست داد از فیض و بقیعت کشید و چند به بند افتاد زن را آخال او بدل  
 سرایت کرده گاه گاه بهان بدینش رسیدی بعد چندی اقربای زن خبر یافته امر مانع شدند و منی بگذشت

سید زاده مایوس شده در مهاجرت بنا کامی جان داد و سوزن آتش شنیده بهانه برون آمد و بر کسم  
 بانزدگان متوجه آن افتاده شد چون ویرا بدو مهاجرت خود مرده یافت و رو بر دیش نهاد و در گذشت  
 متشیل در سندان قضات پسری داشت بجمال استعداد رسیده فضا را بر سر چاهی بدام میزد و زنی  
 آویخت و حلقی بهم رسانید که مادر و پدر را بوس شده صلح دران دیدند که ویرا بدست یک بار آتش اندوزان  
 بنمایند شاید شکنین یا بدتا بالتماس اقربای زن ویرا بجان زن بر دند سوزن را در داد و بدل سرایت  
 کرده بود و بدیش شتافت بجز دیدن فاضی زاده پیوش افتاده جان داد و زن آن افتاده را در کنار گرفته  
 شیوه انجا حقیقی بجا آورده رو بر دیش نهاد و از سستی و اپرداخت میر محمد را و مردی متقی و مستدین با انواع  
 قابلیت موصوف در عهد عالمگیر قریب سی سال سواد نگاری لاهور بوی تعلیق داشته جوابی که نظامی گفته  
 و بشوق دیدن صاحب پایده با بایران رفته صاحب بنایت تکریم پیش آمدش کرده و در دیو انجا به خودش جا داد  
 و فکرش را پسندیده گفت هیچوقت مرزا را در باره شوی فکر ندیدم مگر روزی پرسیدم نسیم کرده گفت درین وقت  
 بیت فردوسی باید ده **بفرمود تا رخس رازین کند دم اندر دم نای زین کند** و شقای جواب داده  
**بفرمود تا زین برابزش کند** چه زین بهیمه بالای آتش بنهند و پیچوا هم جوابی خوب بهم رسانم عرض کردم که این فکر را  
 بمن داگزارند از راه مهربانی قبول فرمودند تمام شب غور کرده بیت بهم رساندم شنیده که چنین فرموده  
**بفرمود تا زین برادهم بنهند** بدست صاحبانم بنهند و محو الحروف را چنین مطالعه این ابیات این بیت بدیده  
 بخاطر رسید اگر چه نسبت باشعار استادان شبیه پیش درست فاما بلیغاً و اصلاح اهل سخن نسبت نظیر معروض  
 صاحبان صافی ضمیری نمایند **بفرمود تا بر فرس زین کند** فلک را بماء نوازین کند **شیخ پیر محمد**  
**بفضل و کمال بلی تعلقی انصاف داشت** مرید شیخ عبداللہ زنده پوش از موطنان کوه لبنان است که نسبت  
 ارادت سلسله حشیه داشته شیخ را آنچه باید دی داده قایم مقام کرده بولستان رفت پس شیخ پیر محمد  
 با شاره پیر در لکهنو درس علوم دینی و کسب و تکرار کتب سلوک اشتغال داشت تا سن هزار و شصت و پنج  
 در گذشت بگذر بهیست تاریخش یافتند **شیخ عبد الرحمن** صاحب عرفان باخلاق حسن موصوف است  
 عالی داشت با اغنیاء و فقر ایک سلوک می در زندگانی محتوی بر احوال مشایخ متقدمین و متاخرین تالیف نموده  
 مرات الاسلام نام نهاده در قیصه و هشتی که از توابع سکر کار لکهنو است بر کنار نهر گومتی عمارات مرغوب ساخته  
 و مکرر بخصور عالمگیر رسیده مخصوص مراسم خیر و انی گردیده در قیصه مذکور بارشاد خدا طالبان میگذرانید

روحی سید جعفر نام از اعیان سادات رنگباز من اعمال کهنه بگرام در قبیله شیوخ بانی پی که خدا شده سید پاک خ  
در پیش وضع در نشاء نو حیدر خدمت شاه لره بگرامی گذرانده حسرت محمد اشرف نام از معارف سندیه غفان  
کهنه است و شاگردان مرزا بیدل انظام داشت او ده شهریاری نام است از مدتش شیخ نصیر الدین  
خلیفه دوم شیخ نظام الدین اولیا است و در اجراف دیلی میگفته اند گفت نفس آدمی بمنزه در حق است که بود  
سوی شیطان در ذات انیکس پیچ میکرد و محکم می شود امیر سید علاء الدین سید سالک طریق مرانیه بود گاهی  
شومی گفته بود معینی سندی مهاسن کامل داشت کالبی سرکار است صاحب تخته الزاسب آورده که در کجای  
ستون ساخته انداز روی و در پیش ستون چشمه آبی است که چون روز عاشورا شود آن بطبا لها یکشاید و  
منفرد خود را در آن چشمه در آرد و آب آنرا فرو برد بعد از آن از آن عمود آب برود آید که تا یک سال  
مردم را کفایت نماید چه پوست بر روی نه شده که در حدود کالبی بزینی رسیدم جماعتی دیدم سر را برهنه سوار  
شده و ابیده که هم بر طریق کفر بودند و هم بر جاده اسلام گامی برت و گاهی بتیله سبیه میکردند هم شیخ بر زبان  
و هم زنا و در میان داشتند اگر ایشان را با هم سوی مزاجی پیدا می شد سر که نام بخانه خود رفته آتش در خانه  
میز زدند و با در و در و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن میگذاشتند و سرگز یا دیار و دیار میکردند و در مدتش  
شیخ ابوسعید عابد متراض مرید خدا از اکابر بوده شومی گفته صفائی اهلس ایچ اما در کالبی نشو و نایافته  
شاعر خوش فکر بود قطب الاقطاب میر سید احمد و سید محمد کاشفی تخلص میکرد و حالتی داشت که طرف بر که میدید بوجهی افتاده  
شاه لره بگرامی که مذکور شد مریدش روزی در بگرام حافظ ضیاء الله و خطبه خواند آنجا که تضرع العاشقین برود  
جمال نو ادبلاه و آن کان النار غضیب العاشقین مع وصال فیراش و قافه زده از خوش اخبار باثر حالت و سه  
خطیب از منبر و جمع مردم سپوش افتاد و گر بعد ویرسی که خود سپوش آمد همه را بیدار کرد عالمگیر هر قدر دیدارش  
خواست قبول نمود اکثر سانی در حقائق و لباس نظم کشیده و مخفی نمائند که هندوستان ملکیتی است در غایت طول و عرض و موطان  
اهلس سیرت پرست و در میان آن هم اخلاق بسیار خیرات غریب الشکل از هجور و دواب و جانورن آبی در دریا بسیار جمده  
صاحب مجمع الغرائب نوشته که گو سفندی در هند است که شش و بنده دارد یکی در موضع همد و یک برین و در بر کف و دو  
بر و در آن در اینجا غلیظ کبش را بمنظار بر و در آن را البلاء مذکور که از هند کجیت خلیه حیوانی آورده اند سراندا و قن  
مانند زرافه زبان فصیح حکم می نمود در سالک الممالک آورده که در بعض جزا تر شد و رنگ حیوانیت با و دردی یکی چون سنگ  
یکی چون آدمی و باقی قن چون آدمی قامت طویل دارد و در نزهة القلوب آورده که در یکی از جزا تر شده حیوانی است و

مانند آدمی تن چون سنگ پشت و او را در پشت باشد و او را در پش باشد و عجب الخوفات آورده که در یکی از جزایر که  
 هند است میانه که اگر یکی از قوم ماری شان بیند خنده معطر بر غلغل کند تا باشد که در خنده بسیرد الفیاء در جزیره هندی اند  
 حیوانست شکل آدمی را در سینه ایضا و بعضی جزایر هند رعیت عظیم چون بسیر بعضی نقاش را مردم در دریا میگیرند  
 و آمد و رفت بر او نمایند ایضا و عجب الخوفات آورده که سیواس نام رعیت در جزیره هند و سرادر و سر و شعبه  
 سیان همه محب و در هر یکی سوراخی چون باد دران در آید و نیکو رفتی باشد که رفت آرد و خان حزین آدازی دارد که  
 طویر حیوانات استماع نمایند ایضا و دران کتابت که شاد و نام حیوانی در یکی از جزایر هند است و دوازده سوراخ در  
 مینی دارد و چون نفس زند آواز مزار و در پیوسته بر سرش مرغان و بیشش حیوانات جهت استماع آواز جمع  
 باشد ایضا نقش نام معنی است و در هند بقول صاحب مجمع الزواب با و گردن دوازده هزار سال عمر دارد و سرخورد و جهت مقدار  
 اسب و گردن طوق سر هم چیده چون کندی بزرگ و بال سیاه و سفار سرخ دارد و در سفار سوراخ نازم سوراخ آواز  
 دیگر بر آید چون در صغیر شود از خوش آوازی هیچ جاندار از بیشش نتواند دوری گیرد آواز اولی نیست بوقت حمل زاده  
 همه بسیار جمع کنند و منقاد در هم بندند و در غنای صد بر ایشان آتش در همداختند و منتقل شود و هر دو سوخته که در بالان  
 بر خاکستر باز و در جی از سنگون شده بخوردن خاکستر بزرگ که در و نقش شود و گویند ساز از غنون بر آواز او ساختند بعضی نام  
 آفرغ موسیقار بیلین کردند که ساز موسیقار بران وضع شده سعاد و نباتات نامند و در زمین هند لال قدر و لالخصی است  
 منقولست از عبدالقادر سلام که شادی راده جزو آفریننده جزو میند و ستان و یک جزو و تمام جهان داده اند و لاله لاله  
 جوانان هوا پرست را با بدیهه و در هند سیر بخره راگ و رنگ که دران باب بر همه آفاق تشجیع دارد و عجایب است وی از حد  
 حصار فرزند کشتن زنانه برای مردان خود را در کمال استغفال جزا ایجاد وقوع ندارد و خلیل و آتش را بهار دارند  
 و پر دانه وار کرد و سیرید ریغ نثار روح دلدار سازند بعضی از مرغان از آنجا که باین خود ضبط انقاس را تشکیل  
 رسانده اند کوی بیشی از سایر مجادبت اعیان را بودند گویند در بنارس جو کیسی باین صفت موصوفی بوده  
 خان زمان یکمرتبه زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کثرت ثانی دوازده روز در آتش گذشت  
 اصلا ضرری نیافت ایضا و در پنجاب شخصی از آنجا که گوشه زمین را شگافه پهلوی چپ دران شگاف نهاد  
 دست از خورون کشیده بوده و چشم از غنودن پوشیده محمد یوسف هروی نوشته که من آن شخص را دیدم  
 از مردی که نزدیک او بودند شنیدم که میت و دو ساله است تا ایند برین تن افتاده است و در بنیت را کشیده و نه دست  
 انگشت و از غذا بوی طعام منافات کرده آورند که بر همه هندستان که جمهور اصل و تابع اعمال و اتوال ایشان را بیکدیگر و گاه چار و پنج



دور اول را که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارف است **سختی** گویند درین دور انواع  
جهانیان فردا فردا بر صلاح است و عموم ناس راستی پیشه حرف مرصیات الهی باشند عرطبی شان یک لک است  
و دور دوم مسمی به **دو آفرین** بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفی باشد درین دور **سختی**  
از چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی است و عرطبی مردم این دور دوازده هزار سال باشد  
دور سوم که بنام **تیر تیا** داشته دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سال است درین دور  
دو حصه از چهار حصه روشن جهانیان متعین راست گرداری باشد عرطبی مردمش هزار سال دور چهارم  
مسمی به **کلجنگ** مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سال مردم حال تعلق باین دور دارند درین دور **سختی**  
از چهار حصه اطوار جهانیان مخصوص را راستی و نادرستی است عرطبی مردم این دور قند سال این گروه جزم دارند  
که پدید آرند علیان بزرگ را که واسطه آفرینش همواست از ساعت غیب یکپند می بگذرد گاه مشهود می آرد نامش  
برها باشد عمرش صد سال که هر سالی ازان متعین سیصد و شصت روز است و هر روزی شصت و چهار هزار  
دور مذکور و بر شصتی دستور روز محتوی هزار اوار مذکور است و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمدند علم نبی  
احاطه آن نمیکند و میگویند آنچه از نفقات شرح احوال برهما رسیده است بر نهایی حال هزار و یکم است چون شرح  
حالات بلاد دهند که از حصر متجاوزند مافوق احاطه خامه و نامه است محرک و فوت آنچه در کتب دیده بدان قناعت کند  
زیادتی را طالب نشد محمد یوسف هر وی در رساله عجائب و غرائب هندوستان چیزهای چند را نوشته  
که باطالت موجب ملال سامع تواند شد ازان در گذشته مذکور ملک هندوستان خصوص دهل و غیره علی  
الاجمال اشتغال مینماید ملوک هندوستان از غزنویان و غوریان و غیرهم غزنویان و ل از بادشاهان اسلام  
امیر ناصر الدین بکتیکین بعد فتح پست قندمار بر جیپال والی هند نظریافته عهد بست که پنجاه و پنج پیل  
با چند لک تنه سالیانه داده باشد چون امیر مراجعت کرده جیپال نقض عهد کرده آنوجه نفرستاد انیرالدین  
باز بجهت انتقام آمده منظر گردید قتلعات بتصرف آورده پس بمعاونت امیر نوح بن منصور سامانی  
بخراسان رفته بعد معاودت در سیصد و هشتاد و بیست و در گذشت پسرش سلطان محمود بکتیکین پیل  
بزرگ امیر اسماعیل غالب آمده باوشاه شد و سیستان بضمیمه خراسان متصرف گشته در سال سیصد  
و نود و پنج جیپال در پشاور غالب آمد راجه باپانزده نفر از پسر و برادر اسیر و پنج هزار نفر قتل شد  
در گرون راجه حامی بود مرصع قیمت یکصد و هشتاد هزار دینار که بیگم در نود و سه هندوستان وارد گردید

خلق کثیر را کشت و دودیت و هشتاد پیل غنیمت گرفت حاکم ملتان از ملاحظه بود بجا صره تنگ آمده احکام شرعی  
تعمید نموده و توبه کرد و هر سال صد هزار هزار درم قبول نمود دیگر بار بهندوستان آمده اند پال را بهر میت داده  
تشی زنجیر پیل با دیگر غنائم گرفته معاوت فرمود باز در چهار صد و یک بملتان رسیده متصرف گشت در چهار صد  
و چهار برتر و جیپال مسلط گشته در چهار صد و نه بر قنوج شتافت ایل بر برنه و دو لک و پنجاه هزار روپیه  
باشی زنجیر پیل پیشکش کردند از انجا قلعه مهاون رفته هشتاد و پنج پیل با غنیمت موفوره ستاد انجا بنموده  
رسیده شهر را غارت فرمود لشکرها را اسودند از یک بت زرین بود و هشت هزار و سیصد مثقال زر آرد  
و یاقوت کلمی یافتند چهار صد و پنجاه مثقال وزن چند را می از راجهای معتبر هندوستان فیلی داشت بغایت  
قوی میکل سلطان آنرا که بیجهای گران خریداری میکرد راضی نشده آخ فیلی بی فیان آن گرفته پیش سلطان  
خدا دادش نام نهادند چون بغزنین رسید سوای نقد و جنس پنجاه و سه هزار برده غنیمت بشمار آمد  
پس در چهار صد و ده بر تندر ای متوجه هندوستان برکنار آب چون پشرو جیپال بمعاونت نندال لشکرگاه  
ساخته هشت نفر از غلامان سلطان از آب گذشته بران لشکر ریخت و همه را پریشان ساخته شهری که در آنجا  
بود تصرف آوردند پس سلطان در ملک نند آمده وی صف آرا شدند و نندی سلطان بر بلندی برآمده لشکر بنیاد  
و هر سانیفته از آمدن پشیمان شد رجوع بحضرت الهی آورد شب خوبی در دل نند افتاد با چندی از مخصوصان  
گر بخینه عالم غنیمت شد پیش پیل نند غنیمت سلطان کشت پس مراجعت کرده باروز چهار صد و سیصد  
بر ولایت نند توجه فرمود حاکم قلعه کوالیار امان طلید و کالنجر حاصره شدند اسید پیل با افرادان  
و جنس داده زندها رجست و شعری در مدح سلطان بربان هندی عرض کرد سلطان مضمون آنرا پسندید  
حکومت پانزده قلعه دیگر را نوشته صلح بوی فرستاد و نند از رواج بسیار ایشان کرد سلطان بغزنین آمد  
و بعد چند وقت با پنجاه و چهار هزار سوار و سیصد پیل بر تلخی سومات رفت و فتح نموده بقران شانه  
ری و اصفهان را گرفته بهلپه خود ایمر مسعود داد و وقت مراجعت بمرض دق در چهار صد و بیست و یک  
در گذشت مدت سلطنتش سی و پنج سال از خواجه ابوریحان در جمیع الغرائب نوشته که در خزانه سلطان محمود  
جوری سه مثقال و دو دانگ وزن پیدا شده جوهر بیان ماسه صد هزار دینا قیمتش کرده بودند بعد از او  
سلطان محمد بن محمود جانشین شد چون در ایام سلطنت او بهند نیامد از ذکر وی در گذشته شروع  
در ذکر مسعود بن محمود میناید او پس از طبرسین جهات عراق و خراسان و خوارزم در چهار صد و بیست و چهار

بهندوستان شتافته قلعه سستی که در دره قلعه کشمیر واقعست گرفته و در چهار صد و هفت باز قلعه بانسی را  
 کفاده به پانی پت شد و امیر ابو محمد بن مسعود را بطل و علم داده در لاهور ماند و بغزنین رفت سلجوقیان  
 بر بعض خراسان مستولی شده بودند و در چهار صد و سی و یک خواست که از هندوستان لشکر جمع کرده آنسو  
 رود و بر بایط ما دیگله رسیده بود که جمعی از امرای با جملة غلامان متفق شده و در چهار صد و سی و دو تلباش  
 رسانیدند و برادرش سلطان محمد را که در آنوقت از قلعه بر آورده همراه داشتند بطلعت برداشتند و در خراسان  
 سلطان مسعود عقدی بنچاه داد و از در شاهوار بود قیمت برداد و مبلغ بیست هزار دینار مقرر کرده بودند و در  
 بن مسعود و محمد الرشید بن مسعود فرزند بن مسعود را فرصت آمدان هندوستان نشاندن ایشان در آن  
 و دیگر پرگنات حکومت میکردند تا نوبت بسطان ابراهیم بن مسعود بن محمود رسید و می با سلجوقیان صلح کرد  
 بهند آمد و بسیاری از بقیاع و قللع گرفته از انجمن شهری در غایت آبادی مسخر ساخت گویند افراسیاب چین  
 گرفت و ایران جمعی از مردم خراسان را اخراج نموده بهند وستان فرستاده بود و ایشان در آن مکان ساکن شده بودند  
 و ایشانرا خراسانیان میخواندند راه آن شهر از و نور تشابک اشجاری مرمنی نمی شد سلطان در اندک روز و شش  
 بلشود پس بغزنین شده و در چهار صد و هشتاد و یک فوت نمود مدت حکومتش چهل و دو سال پیش مسعود  
 شانزده سال نشسته و گذشت و سلاطین جمیع برادران را میقتل نمود مگر پسر شاه که گریخته نزد سلطان خورشید  
 و بعد وی بغزنین آمده و سلطان شکست خورده بهند وستان آمد و ولایت پسر شاه را مقرر کرد و پس از سالها  
 از هند وستان جمعیت کرده پسر شاه را از بغزنین بیرون کرد و پسر شاه باز به سلطان سخر آمده و سلطان را کشت  
 مدت سلطنتش سال پس پسر شاه بکامرانی نشسته با فضیلتی صحبت داشتی شیخ ثنائی صدیقه بنام وی کرده و  
 کلید دمنه نیز بنامش فیر بل شد و چون کشت لشکر بهند کشیده ولایتی که اسلافش نگه داشته بودند بدست آورد و یکی  
 از امرار آنکه داشته بغزنین رفت بعد زمانی آن امیر یعنی کرده بدفعش آمد و در حد و دلمان خیلی صعب شد  
 امیر را بقتل رسید و بانشامتش عالمی ته تیغ شد پس محمد و هندوستان را تصانی نموده در پانصد و هفت و گشت  
 مدت سلطنتش سی و پنج سال آنکه خسرو شاه بعد پدر سلطنت رسید چون شنید که علاء الدین غوری متوجه  
 غزنی است گریخته بهند وستان رفت و در لاهور حکومت می نمود تا در پانصد و پنجاه و پنج و گذشت مدت حکومتش  
 هشت سال خسرو ملک بن خسرو شاه در لاهور فرمانروا شد بسبب عیش و در ملکش ظلمی می رسید چون  
 سلطان معز الدین محمد سام غزنین را آنکه گاه ساخت لشکر بهند کشید و خسرو ملک را در پانصد و هشتاد و سه

برست آورده حکومت او بیست و هشت سال بود اکنون دولت غزنویان میری گردید غوریان سلطان  
 معزالدین محمد سام المعروف بشهاب الدین به نیابت برادر خود در پافند و هفتاد و یک حکومت غزنین رسید  
 در پافند و هفتاد و چهار او چهره از قرامطه کشیده ملتازا بشود پس خواست بگجرات شود رای بهیم او را منهنز  
 ساخته تا بخت تمام بغزنین رسیده پس از یک سال بر لاهور آمد و خسرو ملک پس خود را بایک نه خیر فیل شکیش  
 فرستاده مراجعت نموده سال دیگر لطیف دیول که بگجرات از تنه باشد سواری کرد و تماشش بضبط کشیده  
 در پافند و هشتاد و دو باز بلاهور آمد و خسرو ملک را گرفته نزد برادر خود بغیره و نه فرستاد و غیاث الدین  
 او را در وینک از قلاع غجستان محبوس کرد که آنجا در گذشت، در پافند و هشتاد و هفت بارای اجیر  
 جنگ داده شکست خورد کرت ثانی در بهمانوضع ویرا برادرش بقتل رسانید و اجیر با سرستی و با  
 و دیگر برگشت بتصرف آورده ملک قطب الدین ایبک به نیابت در هندوستان گذاشته بغزنین رفت  
 در سن مذکور قطب الدین ایبک دهللی و میراث بدست آورده در پافند و هشتاد و نه دهللی را دارالملک  
 ساخت ازین تاریخ دهللی تختگاه شده در همین سال معزالدین آمده قنوج را بعد محاربه و شکست والی او  
 مفتوح ساخته بغزنین رفت ملک قطب الدین در غیب او گوالیار ویداون را سخر ساخته لشکر بهر و اله  
 بگجرات برد و انتقام سلطان از رای بهیم دیو کشید درین سال معزالدین سال خیر فوت برادرش غیاث الدین  
 که نام شاهی بر او بود شنیده سوی باو غنیمت رفت و حاکم برادر برآل سام قنمت کرد در التوالا که کوه کران توچی  
 لاهور عصیان و زریده بودند به تنبیه ایشان باز هندوستان آمد و مالش داده معاودت نمود در دیک نام  
 دبی از توابع غزنین بدست فزای نام که هر که شهید شد ایام سلطنتش از ابتدای فتح غزنین تا آخر عمر سی  
 و دو سال و چند ماه خزان بسیار گذاشته منجمله پافند من الماس در نگارستان هزار و پافند من دیده شد  
 سلطان قطب الدین ایبک غلام برگزیده سلطان معزالدین بوده و از اینکه انگشت خنجر او شکسته بود  
 ایبک میگفته اند بعد از شهادت سلطان معزالدین سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد که سلطان  
 یافته بود از فیروزه کوه جهته وی چتر و امارات پادشاهی فرستاده بخطاب سلطانی مخاطب ساخت او بلاهور  
 در بخشش نام بر آورد و قطب الدین لک بخشش می گفته کارهای بانام و بسیاری از ولایات بضبط آور و بخشش  
 و بیعت از اسب افتاده قالب بپی کرد حکومتش از ابتدای فتح دهللی تا آخر عمر بیست سال و ایام سلطنتش  
 چهار سال پس پسرش آرمشاه از عمده ملکاری بر نیامد جمعی ملک التمش را که بنده و پسر خوانده قطب الدین

بود از بدوا و ان طلبیده سلطنتش دادند سلطان شمس الدین الیمیش شجاع باند پیر بود و در او ایل سلطنتش  
 تاج الدین یلدر و پادشاه خوزین بهوش تسخیر لاهور بهند آمده کشته شد و همچنین او را با ملک ناصر الدین قباچه  
 که داماد سلطان قطب الدین بود و ستم و ملتان و اوچه و بهکر و سوستان را تصرف داشت مکرر محاربه اتفاق  
 افتاده و بر کرک فتح یافته مستاصل ساخته و لاتی شش بقبط کشید پس لکهنوتی و بهار از تصرف غیاث الدین خلجی  
 برون آورد و در شش صد و سی و یک اجین را گرفته بخانه مها کال را که از مدت سیصد سال تعمیر یافته بود و خرا  
 ساخته تمثال بکرماجیت را که که بهنو و تاریخ از وی نویسد آورده و در پیش جامع دہلی در زمین فرش گردانید  
 پس از آن در وقتی که متوجه ملتان بود بل شش صد و سی و سه در گذشت مدت سلطنتش بیست و شش سال  
 پس پسرش رکن الدین فیروز شاه مالک تخت شد و او را از عیش کار ملک بازداشتند امرا سلطان صغیر  
 دختر بزرگ شمس الدین الیمیش بیعت نمودند و این را شنیده در حرکت آمد و بجس قاده مرودت سلطنتش  
 شش ماه و چند روز سلطان رخصیه در بهار بابت تمام بود و پدرش نیز ولایت عهد ویرا داده قباچی مرودت  
 و کلاه بر سر نهاده از پرده برون آمد جماعه مخالف شد آنها را نیز میت داد و ترک معمر الدین بهرامشاه  
 بن شمس الدین الیمیش را بپادشاهی برداشته و او را گرفته در قلعہ تبرهنده محبوس گردانیدند حاکم تبرهنده  
 او را بعهده خود آورده باز بندگیار سوسی دہلی شد بکرات جنگ داده بقتل رسید سلطان معمر الدین  
 بهرامشاه در شش صد و سی و نہ بر تخت جلوس نموده بعد یک سال فوج چنگیز خان بهند آمده لاهور را تصرف  
 کشید و غارت کرد نظام الملک وزیر بدیع شان رفت و وی در راه امرا را بر غلایندہ بقصد سلطان بدہلی آمد  
 و بعد اندک بحاربه بدست آورده کشت مدت سلطنتش دو سال و چهل و پنج روز پس سلطان علاء الدین  
 مسعود شاه بن رکن الدین فیروز شاه بن شمس الدین الیمیش را که بقصر سپید محبوس بود بر آورده بر تخت نشاند  
 تخت عدل پیشه و رزید و ولایت میان امرامت کرد و آخر از آن گذشته روش اخذ و قتل پیش گرفت و اگان  
 دولت سلطان ناصر الدین بن سلطان شمس الدین را که در بهرائج بود و خور و ترین بہرہ طلبیداشته او را مقید  
 ساختند تا در گذشت کامرانش چہا رسال و یکاہ و یکروز ناصر الدین محمود عادل خیر صلیا و امرا علما را دوست  
 داشتی طبقات نامری بنام اوتالیف شده وزارت بملک غیاث الدین بلبن کہ بندہ و داماد پدر او بود و او  
 خطاب افغان بخشید و در وقت لغو این مجاہت ویر گفت کار سی کنی کہ حضرت بی نیانہ بجواب آن در مانی و مراد  
 خود را شہر گردانی سالی دو مصحف نوشتی و بہای آن بصرف خاص رسانیدی بہم کینہ و خادم نگذاشت منکومہ

طعام پنجه روزی بسطان گفت از زمان پنجن دستهای من بر خنجه اگر کیزی بخرمی ثواب باشد گفت بیت الما الحق  
من ز صبر کن که در آخرت جزایابی پس از نوزده سال و سه ماه سلطنت در ششصد و پنجاه و چهار رحلت فرمود  
چون فرزندی نداشت و وارثی نماند امر الفغان بلبن را که بعد از او داد موصوف بود بساطت و استند سلطان  
غیاث الدین بلبن لقب یافته او کار مملکت را جز با کابرو دانا سپردی و از ازل دخل ندای همواره مجلس عظم  
حاضر شدی و امر و بنی را کما یبغی رعایت کردی مهابت و عظمت آفرد داشت که کم کسی را تاب دیدنش بود و پس  
داشت یکی سلطان محمد قآن خطاب و بعد می او را داده معه مضافات و اقطاعش سپرد و دیگر ناصر الدین بقرغان  
که در لکنوتی حکمت می نمود سلطان محمد کمال صوری و معنوی آراسته همه وقت با اهل فضل و جلال داشتی امیر  
و امیر حسن نجبال در خدمتش بسر بردند و دو کت لطلب شیخ سعدی کس فرستاد و مبلغها پیش از او رساند  
شیخ بواسطه ضعف پیری نرسید و دیوان خود با خط خود فرستاد امیر تمیوز نام موغل بالشکری عظیم بنده آمد  
سلطان محمد قآن بخار پیشش شد و در مابین لاهور و دیپالپور بشهادت رسید عمر سلطان بلبن از هشتاد و پنج و  
بود این مصیبت علاوه ضعف شده عنقریب بجوار رحمت پیوست ایام سلطنتش بسبت سال و چند ماه چون بقرغان  
در لکنوتی بود معمر الدین کیقباد پسر ویرا امر بساطت و استند او بجوانی راغب خطوط لفسانی شده بقرغان  
آزاشینده اراده ملاقات نمود بعد رسل و رسائل شوق از طرفین متحرک شده هر دو لشکر یک روزه آب سر و  
برد و جانب فرود آمدند قران السعدین امیر خسرو داستان ملاقات این پدر و پسر است القصه سه روز در باب  
چگونگی ملاقات سخنان گذشته آخر بر آن قرار یافت که پسر بر تخت نشیند و پدر شتران عظیم بجای آورده پس چون  
پدر شتران عظیم زمین بوس بجای آورده برابر تخت رسید پسر را طاقت نمانده از تخت فرود شده پدر را در کنار گذشت  
و گریه بسیار کرد بعد از آن با پدر بر زیر تخت برآمده در خایت او پنجه شست بعد زمانی سلطان بیارگاه خود رفت چند روز  
پدر متواتر نماند پسر آمد و پدر دو بادشاه صحبتها کردند چون روز وداع شد پدر پسر را گفت برای آن آدم که ترا  
کم تاز هوای جوانی محزون کردی و کلیله آنکه شراب نخوری دیگر نظام الدین را بقصر رسانی مباد از اقبال رسد و  
فرمود پدر نظام الدین را از میان برداشت و شراب نگذاشت آخر مرض لقوه و فالج مبتلا شده امرای بلبن جهت دفع  
فاد پسر او را که خود رسال بود سلطان شمس الدین خوانده بر تخت نشاند و امر را بهم اختلاط روداد بعد  
سه سال و چند ماه از سلطنتش سلطان جلال الدین جلوس نمود چون مردم شهر بیادشاهی راغب نمودند  
و در کابل کمری بسا خن قصری اشارت کرد و امر او ملوک نیز خانهها ساختند و چند کاهی شهری شد موسوم

بشهر نودہلی نو بارات ازوہست چون عدل و خدا پرستیش معلوم کہ وہ شد مردم شہر آمدہ بیعت کردند و نواز  
 یافتہ در سال دوم جلوسش ملک چچو را در زادہ سلطان یلین بابیاری از لٹوکہ بلینی سودہلی حرکت کردہ  
 ارکلی خان پس خود را فرستاد و وی ملک چچو شکستہ بابیاری اسیر کردہ منول پرستہ ان نماندہ نزد پدر فرستاد  
 سلطان بنداز چند کس کہ نزد سلطان یلین قدر و منزلت داشتند بر داشتہ بحکم فرستاد و خلعتہای  
 سلطانی پوشانیدہ ملک چچو را بملتان فرستاد تا او را بحرمت تمام نگاہدارند و اسباب عیش آنچه خواہد  
 مہیا کنند و باقی را در رفتن و ماندن مختار ساخت پس ملک علاؤ الدین را کہ داماد و برادر زادہ او بود اقطاع  
 دادہ رخصت فرمود و او برہیلہ راندہ غنائم بسیار آورد و مورد مراحم شدہ ولایت او ضمیمہ اقطاعش گشت  
 پس وی تا دیوگیر کہ عبارت از دولت آباد کن بہت رفتہ رام دیو ضابطہ آنجا را مطیع ساختہ از زر و نقرہ  
 و جواہر و اقمشہ و پیل چندان غنیمت بہر ساینکہ عقل از ضبط و حصر آن عاجز آید چون آنجا انتشار یافت  
 ملک احمد چپ بہر چند سلطان الفیت نمود کہ او را استیصال نماید و نگذارد تا خود را راست سازد صورت  
 نیافت علاؤ الدین بکرہ آمدہ عرضداشت نمود کہ فیل و مال بسیار آوردہ ام بچو اہم ہمہ را بدرگاہ آورم اگر امان  
 متعین تسلار سدوبی دغدغہ بیابم غرضش آنکہ سلطان را فریفتہ استعداد رفتن لکنوئی نماید سلطان  
 جلال الدین بدوہی عہد نامہ بخط خود نوشتہ بامردم معتبر فرستاد آن مردم را محافظت نمودہ  
 عرضداشت دیگر بسلطان نوشت وہ بہرادر خود الماس بیگک او نیز داماد سلطان بود نامہ نوشت کہ  
 انبای روزگار مرا متہم ساختند چون من سلطان زبندہ و فرزندم اگر بلغار آمدہ دست مرا گرفتہ  
 بہر جز بندگی و خدمت چارہ نیست و الا بزہر ہلاک شوم یاد عالم سر نہم الماس بیگ آن نامہ بسلطان  
 نمود فرمود تو زود رفتہ تسلیمش نما کہ من بر اثر تو رسیدم چون سلطان را اجل رسیدہ بود گفتہ دو تن خواہ  
 نشودہ باچندی از خواص و یکہزار سوار بکشتی در آمدہ روانند و احمد چپ را بابا قی لشکر براہ خشکی روان  
 ساخت چون سلطان بکرہ رسید علاؤ الدین برادر خود الماس بیگ بخدمت سلطان رسیدہ معروضداشت  
 کہ اگر علاؤ الدین سلطان را با انجماع مستعد بنید قصد آوارگی کند سلطان فرمود تا مردمش را جہا  
 و ور کنند قصہ کوتاہ باین جیلہ سلطان و امرا اورا بکشت و در عین برسات از کرہ متوجہ دہلی شد خلق را بمال  
 وزیر بفریفت رکن الدین ابراہیم کہ خورترین پسہ ان جلال الدین بود تحریک دیگران صف آرا شدہ  
 شکست خورد و جانب ملتان شد سلطنت جلال الدین ہفت سال و چند ماہ پس سلطان علاؤ الدین



در شش صد و نود و پنج بر تخت و بهی جلوس نموده برات و اطلع مردم افود و غیر از مواجب تمام حشم را ششم  
 انعام فرمود و برادر خود الماس بیگ را که الف خان خطاب داشت بدفع پس آن سلطان جلال الدین بملتان  
 فرستاد و با امر ایشان اگر فتنه آمد چشم شان را میبل کشیده در حصار بانسی محبوس کرد و امرای جلال الدین  
 که از بیوفائی پوی پیوسته بودند هم میل کشیده محبوس ساخت در سال سیم الفخان را با نصرتخان  
 جالیه سی بگرات فرستاد اینان الولايت را بهب و غارت نموده دختر رانی که کن ضابطه نهر و اله  
 دولت رانی نام با خزانه و پیل بسیار آوردند بعد چندی متوجه ربهتور که از قلاع مشهوره هند است  
 در راه روزی لشکری بفرقه با چندی در گوشت نشسته بودند ناگاه کتخان برادر زاده سلطان جلال الدین بر پیش  
 ریخت و چند تیر زد و خواست که سرش بر دجعی بایگان که در خدمتش بودند کفشد کار او تمام شد بقول  
 شان اعتماد کرده خواست بدرون حرم رود ملک دینار صاحب اختیار دروازه حرم از درون رفتن مانع  
 آمده درین ضمن سلطان از بیوشی برآمده جانب سر پرده خود روان گردید مردم چون او را دیدند  
 اکتی ان را گذاشته بخدمت پیوستند و سلطان بر تخت نشسته اکتی ان را کشت درین سال برادر زاده های  
 سلطان در بد او ن یعنی ورزیدند و کور شدند چون در مملکت بتوانگر حواش رود و سلطان فرمود تا  
 بر دیهی و پرگنه که در او را کسی باشد بخالصه ضبط نمایند و هر کس که نزد داشت از بهر صورت اخذ کرد  
 و خزانه داخل و حکم نمود که امر او دولت بهم اختلاط نمایند و منع شهاب در اطراف مملکت کرد و فرمود تا از روی  
 مساحت نصف محصول را از عایا بستانند و چو درسی و مقدمه را باقی رعایا را برابر دانند تا تسلط چو درسی  
 و مقدمه بر رعیت نماند و همچنین در قیمت غله ضابطه چند نهاد که با وجود امساک باران تفاوتی در قیمت غله راه نیافت  
 و در قیمت اسب نیز ضابطه چند نهاد و هر چیز را که در بازار فروختند سی سلطان آنرا ملاحظه فرمودی و نظر بر حقا  
 جنس مثل شانه و سوزن و کفش و موزه و کاسه نگر دی بعد از آنکه اسباب معاش و آلات اعتاش سپاه  
 ارزان شد نوعی ابواب درآمد مغول مسدود ساخت که هر که بعهده او در هند و ستان آمدی بقتل رسیدی یا بهر  
 گشتی چنانچه یک مرتبه علی بیگ نبه چکنر خان با چهل هزار سواران بجانب کوه سواک آمد و سلطان ملک بک  
 نامزد ساخته اکثر ایشان را بقتل رسانید و باقی رازنده گرفته با بسیت هزار اسب نزد سلطان آورد و مرتبه دوم  
 یکبار نام آمد و او را نیز بقتل آورده از سربای ایشان مناره ساخت و ایضا قریب سی هزار سوار  
 در زمین سواک آمده دست بغارت کشتند مردم سلطان راه بازگشت ایشان گرفته جمعی کثیر را عرضه قتل

تکلیف گردانیدند و اولاد و اتباع شان را فروختند بعد از این خوف او در مغولان افتاد پس شروع بنجیر بلاد  
 و در دست نمود ملک بابک کافور هزار دیناری رفته رای دیو گیر را با پسر ایش و مال کثیر روانه دہلی ساخت  
 پس از آنجا بار نخل رفته از ضابط آنجا صد زنجیر نخل و هفت هزار اسپ پیشکش گرفته هر سال پیشکش بست  
 پس از آن بجناب جمعی بنشین شده از رایان آنجا پیشکش کلی گرفته با سید و دوازده زنجیر نخل و بیت هزار اسپ  
 و نود و شش هزار من طلا و صندوقها جوهر و مراد و دیگر غنائم معاودت نمود آنقدر رفوخت که او را مبر شد  
 کسی را از سلاطین دہلی دست نداده آخر عمرش استقامت در گذشت مدت سلطنتش بیت سال و چند ماه و دویم روز  
 از دناش ملک نائب سلطان شہاب الدین را بر تخت نشاند چون خور و سال بود خود نیابت کردی و  
 دہر روز یک و دو ساعت طفل را بر تخت نشاندہ بحرم فرستادی و در برابر انداختن خاندان سلطان علاء الدین  
 با خاصان خود مشورت نمودی شبی جمعی از بایگان بکرگاہش آمده بارہ بارہ کردند صاحبش امر اصحابزاده مبارک خان  
 را از زندان بر آورده بنیابت سلطان شہاب الدین نشاندند و شاہزاده امراد ملوک را از خود کرده  
 سلطان قطب الدین بر خود لقب نهاد و در سفہد و سفہد بر تخت دہلی جلوس نمود پس زندان را بتمام غلامان  
 فرمود چشم کشش باید انجام داده در آن قطع ملک و امر اضاز کرد و اندو غلامان و فضلا را در او را رو و طیفه زیاد کرد و در مدت سال  
 چهار یا پانچ سلطنت او غیر از عیش و کامرانی و بخشش کاری دیگر نکرد و آخر عزوری بہر سانندہ در اجرائی احکام  
 و پرداخت امور کس مشورت نکردی و اگر کسی بدولت خواہی سختی گفتی اعراض کردی و دشنام دادی و اکثر  
 اوقات خود را بزیور زنان می آر است و در جمعی حاضر می شد و زنان بہر حال را میفرمود تا با امرای کبابی بین  
 مطاہبہ امانت می رسانیدند و عریان شدہ برابر ایشان می آمدند و بر جامہ ایشان بول میگردند و حسن نام بچہ را  
 خسر و خان خطاب و صاحب ظل و علم ساخته وزارت داد و دستقل شدہ اارہ سلطنت نمود و جمعی مہم بنمود  
 یار کردہ شبی بدرون قصر آمد خواستہ بحرم گریز و از عقب سولس گرفته بچہ کشیدہ یکی ز خویشان خسر و خان  
 بنجیرش ہلاک کرد و شش از بام قصر بر باندخت بہر بحرم سلطان آمدہ نزد خان و شہنشاہ پسر سلطان  
 را گردن زدند و ہر چہ بود تا راج نمودند پس از آن امرای معتبر را بہ بہانہ طلب سیدہ قطبہ حوہ خواند  
 و سلطان ناصر الدین مخاطب گشت خویشان خود را بجنابہای متنازعہ حرمہا ست  
 سلطان را در میان شان تقسیم نمود غازی ملک را کہ امیر دیو خد ترس بود و غیرت در کاشیدہ  
 با امرای اطراف نامہ و پیغام نوشت و خود متوجہ دہلی گردید کہ دولتت شدہ را بہر بہر موجب



دهند و چون این حکم را پیش فرستیدند و فرمود بر که تنگه مس داشته باشد بجز آنکه داده عوض نفره  
بروان خود رواج نیافت و خزانة قحی که دید بواسطه تنخیر عراق و خراسان سه لک و سیفا و هزار  
سوار گنبد داشت و دو سال وظیفه داد چون فرصت آن نشد که حشم را کار فرمایند در خزانة چیزی نماند  
خواست کوه هال که مابین دیار هند و دیار چینی است ضبط نماید و جهت این لشکر گران نامزد  
فرمود چون مردم بدرون کوه درآمدند زمینداران تنگبها را مضبوط ساخته آنچه تراستند بقتل  
رسانیدند و بقیة السیف را گذاشتند سلطان بسیار است رسانید چون روز بروز تنگبهاست  
شاه میفرمود مردم از تحمل آن عاجز آمدند و ناچار ملک از نظام افتاد و فتنها پیدا شدند هر کس  
هر جا بود دم استقلال زد حسن کاکویه در دیوگیر محتر بر سر کرده و بخت داشت و خود را سلطان  
علاء الدین خطاب داده سالها سلطنت در آن سلسله ماند چنانچه مذکور شد سلطان خود است بفرغ  
حسن کاکویه بدیوگیر رود و سببی پیش آمد بالضرورت متوجه شدند درسی گروهی تته بیار گردیدند  
در محرم مقصد و پنجاه و دو فوت گشت مدت سلطنتش بیست و هفت سال پس موجب وصیت عمر زاده اش  
سلطان فیروز شاه سلطنت رسید سکنه سوستان را بمنایت مخصوص ساخته متوجه بند  
گردید و در راه شنید که احمد ایاز نائب سلطان در دهلی طفل مجهول النجب را با دشاهی بر داشته  
استقل رفته او را بدست آورده بکهنوتی شد از لباس حاجی که سلطان شمس الدین خطاب خود کرده بود  
پیشکش گرفته پس آمد و شهر فیروز آباد و دهلی را بنا کرد و جوی از آب چون جدا کرده هفت نهر دیگر  
بهائشی در این برود و در آنجا قلعه بنا فرمود سوم ب چهار فیروز و نهر دیگر از آب که جدا کرده از پل  
حصار سه ستی بگذرانید کرت دیگر بجانب کهنوتی رفته باز بصلح برگشت در آنوقت تمام بلاد هند  
در تصرف او بود الا کهنوتی و دکن پس زان سرهند را از سامانه جدا کرده برگزیده علمیده ساخت  
در مقصد و هشتاد و هفت بهفت گروهی بدرون حصاری بر آورده فیروز پور نام درین  
سال بنا بر ضوفا پیری شازاده محمد خان را وکیل مطلق العنان ساخته تمام ملک بدو سپرد  
پس از چند روز با پسر با عوای جمعی معترض گردید و معامله بحرب آنجا سپید پسر ره فرار  
گردید در آن زودی سلطان فوت کرد و ایام سلطنتش سی و هشت سال و چند ماه بود  
گویند سلطان فیروز شاه مزاج موافق حاصل و قوت رعایا طلب داشتی و عمل مستدین

گماشتی و شمشیر را حاکم نکرده مسجدی که در فیروز آباد و بهلی ساخته بشمن و بهر طرف آن بعضی از وقایع  
احوال خود در سنگ نقش کرده از آنجمله آورده که در ازمنه سابعه بواسطه آنک که جرمیه امت تهذیب  
مثل بریدن دست و پا و کوفتن استخوانهای اعضا و سوختن اندام بآتش و زدن میخ بر دست و پا و سینه  
و کشیدن پوست و دیگر چیزها بعمل می آوردند من جمله را منسوخ کردم و دیگر بعضی وجوئات نامعقول را  
که نظمه داخل مالو اجبی کرده بودند مثل چرائی و گلفروشی در میان فروشی و ندانی و کونوالی و دیگر چیزها  
همه بر طرف کرده و معزیر برداشتم که هر مالی که خلاف سنت پیغمبر است نگیرند و جامه حریر نپوشند  
و استعمال طلا و نقره که مردان را عادت شده بود بر طرف کردم و عورات که بمزارات و بجانان  
میرفتند و انواع فساد از آن میزاشتند منع کردم جماعتی که محمد و من سلطان محمد حبیب سیاست  
گشته من فرزندان و وارثان ایشان را با انعام و ادوار خوش دل ساخته خطبه از منم گرفتاری که  
سلطان فیروز ساخته بدینوجب است مسجد چهل مدرسه سی خانقاه بمیت رباط و دولت شهر  
سی حوض صدر بند آب چهل کوشک صد چاه صد و پنجاه پل صد و پنجاه حمام ده دارانشفا پنج مقبره صد نار  
ده باغات از صد حصه زیاد و طبع شونیز داشته چون وفات یافت سلطان غیاث الدین  
تعلق شاه بن فتح خان بن فیروز شاه سلطنت نشسته بمیش کار ملک مهمل ماند و از روی  
بجزدی برادر حقیقی را محبوس کرد برادر زاده اش ابو بکر پسر ظفر خان از وایمه گرفته  
امرا را بکوفه کشیده بدین شتافت و آن بار و دوبار دیگر بهر میت پس رفته آخر بعضی  
امرای ابو بکر و برادر ابوبکر شاه دست پاچه شده راه فرار پیش گرفت مدت سلطنتش  
یک سال و نیم محمد شاه بن فیروز شاه در رمضان هفصد و نود و دو بدین رکیده  
جلوس نمود و لا بدغ ابو بکر بگویم بهادر نامر رفته بعد محاصره بدست آورده بقلعه  
سیرت جهت جهس فرستاد و فوت کرد و بی موائفی سلطنت سیر اند تا در سال هفصد  
و نود و شش وفات یافت پسر و میش بهایون خطاب را سلطان علاء الدین  
سکندر شاه خوانده بر تخت نشاند بعد یکماه و شانزده روز در گذشت پس  
پسر خود محمد شاه سلطان محمود شاه رات تم مقام نمودند ناصر الدین محمود شاه خطاب  
کرد و هر یک از امرا را خطابی تازه داده اقطاع مضاعت کرد و خواجه سرو که خواجه

چنان شده بود ملک الشرف خطاب داده از قنوج تا ولایت بهار بدو داد سلطان الشرق  
 جوینور را دارالملک ساخته جمیع زمینداران لواحق را مطیع ساخت و از رای جاگیر  
 بادشاه لکنونی به ایا و پیشکش گرفت و از آن سلسله چند نفر کردند که سلطنت نکو شدند  
 و مقرب الملک را مقرب خان و ولیعهد ساخته بجای خود در دہلی گذاشت و خود با سعادت خان  
 بجانب گویار حرکت نمود ملوی افغان با چندی دیگر غدری اندیشیده چون سلطان بران  
 واقف شد ملو پناه بمقرب خان برد سلطان بسرعت مراجعت کرد و مقرب خان از غبار خاطر اندیشیده  
 خود را بشهر انداخت و رایت مخالفت برافراشته سلطان با سعادت خان محاصره فرمود و مقرب خان  
 فریشت داده با چندی از خدمتگار بشهر آورد و سعادت خان مضطرب گردیده نصرت شاه بن فیروز خان  
 بن فیروز شاه را از سیوات طلبیده و در فیروز آباد بر تخت نشاند آخر امر از سعادت خان بریده نصرت شاه  
 را جدا کردند او سر اسیر شده نزد مقرب خان رفت و بقتل رسید پس از دہلی تا فیروز آباد و بادشاه  
 بهم رسید و امرای و در دست هر ولایتی را که داشتند از خود کردند تا سه سال بر اینوال بود و بدینچ  
 ملوک اقبالخان خطاب یافته بود مقرب خان را بقتل آورد و سلطان محمود را نمونه ساخته خود سلطنت  
 میراند و برین اثنا صاحبقران امیر تیمور کورکان از آب چون گذشته بغیر و زآباد نزل فرمود و ملوروز  
 دوم بحکمت الذی بومی نموده در اول حمل ترک عیال و اطفال داده بقصبه برن رفت سلطان محمود نیز  
 باقلیلی از نزدیکیان و مختصان خود راه گجرات گرفت و و ماه دہلی خراب بوده سلطان محمود و ملو خان  
 یکجا شده بکرب سلطان ابراہیم روان گردیدند سلطان محمود از ملو خان و اہم کرده شبی تنہا بمشکر سلطان  
 ابراہیم پیوست و بواسطہ بدسلوکی از اینجا فرار کرده بقنوج آمد و بدان ولایت قناعت نمود و ملو خان  
 میان دو اب تا ولایت پنجاب بتصرف آورده عزیمت ملتان داشت که بردست خضر خان کہ ظرف  
 صاحبقران حکومت می نمود بقتل رسید محمود را کرت دیگر از قنوج حبسیدہ بر تخت نشاندند خضر خان بعد  
 کشتن ملو خان بسیاری از ولایت محمود شاه بتصرف کشید و دو مرتبہ آنرا محاصره کردہ بنیل مقصد  
 برگردید محمود شاه بدین پنج بود تا در شہد چهارم فوت نمود و ابام بادشاہ پیش کہ جز نامی نبود بمیت سال  
 و دو ماہ پس از آن چون کسی نابل شای از آن سلسلہ نماند بخضر خان منتقل گشت رایت اعلیٰ خضر خان و زمان سلطان فیروز شاه  
 حاکم ملتان بود صاحبقران در حین مراجعت ہم آ ولایت بدو رزن فرمود و با وجود استعداد سلطنت

و اسباب ملکداری اسم بادشاهی بر خود اطلاق نکرده بر ایات اعلیٰ مخاطب بود که خطبه ابتدا بنام  
 امیر تیمور را خزانام مرزا شاهنجه مقرر داشت در اندک ایام هندوستان را از مفسدان پرورداخته  
 بعد از حذا پرستی گذرانند تا در جمادی الآخر مهندس و بیست و چهار درگذشت ایالتش هفت سال  
 دو ماه و دور و بیس و دوازده شد سلطان مبارک شاه شاه شد در ایام آداز اطراف خلایک  
 روم و و کارش بجنگ و بیکار ماند اول شیخا کهو که بهوای سلطنت و هلی اکثر پرگنت را تاخت  
 و لاهور را خراب کرد بر اثران سلطان بهوشنگ بقصد گویا را از مالوه بکرت آمد و در نفس سلطان  
 ابراهیم شمرتی کابی را مقرب شد مبارک شاه آنوقت شتافت بعد از دوستان روز جنگ بل انگه  
 کسی در میان آید هر یک مراجعت بولایت کرد بعد ازین قضا یا شیخ علی بیگ کدایالت کابل  
 داشت بطمع و دلک تنگ که در فولا و ترکجه بدو بقبول نمود و بدو بولایت هند در آمده از قتل  
 و غارت چیزی نماند سال دیگر حوالی ملتان را تاخته سکنه تلبنه را اسیری گرفته علم مراجعت  
 برافراشت و کربت اخبر لا مورد را اگر منته تاراج نمود چون مبارک شاه نزدیک رسید بکرت  
 مبارک شاه درین پورش ملک کمال الدین را که ملک سنجیده کاروان بود مشرف و بوان ساخته  
 با سرور الملک وزیر شد یک نمود و دی سلطان در نفاق زده بسال مهندس و بیست و هفت قتی  
 که سلطان با تمام عمارت که در کنار جون بنا نهاده بود میرفت بقبل رساند ایام سلطنتش سیزده  
 سال و سه ماه و نیم پس سلطان محمد شاه بن مبارک شاه بر تخت نشست در بربری سودای  
 بهرسانید سلطان ابراهیم شمرتی بعضی پرگنت را مقرب شد و سلطان محمود غزنوی از مالوه آمده  
 قصد دہلی نمود و چون شنید که سلطان احمد گجراتی قصد مالوه نموده حرف صلح در میان آورده  
 معاودت کرد ازین صلح در نظر ماسک آمد بملول لودی قناب نموده پاره اسپ و اسباب  
 غنیمت گرفت محمد شاه از خوش شده بفرزند خاند حکومت مالوه و دیالپور را تمام فرمود ملک  
 بملول را بهوای سلطنت بسر افتاد در اندک مدت جمعیت کرده محمد شاه را مدتی محاصره نموده روز بروز  
 سلطنت محمد شاه در منزل کرا ایتاد مهندس و چهل و هفت درگذشت ایام سلطنتش ده سال و چند ماه  
 پس پسر او سلطان علاء الدین بر تخت نشست ملک بملول و پراسست یافته قوی شد  
 علاء الدین آب و هوای بد آن را خوش کرده معتم شد و بعیش گرانید سخن اهل فساد قصد حمید خان



وزیر کردی گر کینه بدلی رفت و ملک بهلول را سلطنت طلبید علاء الدین آنرا شنیده ملک  
 بهلول نوشت که چون پدر من ترا پسر خوانده و مرا سر و برک سلطنت نیست بهمین بد اؤن قناعت  
 کرده سلطنت را بتو گذاشتم ملک بهلول سلطان بهلول خطاب کرده علاء الدین در لہو و لعب  
 غرق فوٹ گشت مدت حکومتش سال و چند ماه گوشت ملک بهلول قبل از امارت روزی  
 بسا مانده رسیده سدا این نام در دیشی و ران پر گند بود بز یا ریش اشارہ بجمع که او در ان بود کرده  
 گفت کسی هست که بادشاهی دہلی بد و ہزار شکہ بجز و ملک بهلول یک ہزار و شہصد شکہ در خدمتش  
 ہنہا و قبول کرده گفت بادشاهی مبارک باشد ملک بهلول این ارادہ ہمیشہ در خاطر داشت تا در  
 شہصد و پنجاہ و پنج برس حکومت نشست سلطان بهلول شایستگی شرح در کل حال در زیدی  
 و در داد و عدل مبالغہ نمودی و ہمیشہ اوقات بجماعت علما و فقرا گذرانندی و نقدہ حال محتاجان  
 و میوہایان لازم داشتی القصد چون سلطان بهلول بدلی آمد جمیع خان فوٹ و کنت تمام داشت  
 بنا بر صلاح اسلام او ہر روز میرفت و بوی مدارا می نمود تا وقتی کہ او را بدست آورده سکہ و خطبہ بنام  
 خود کرد و او را کمر را با سلطان محمود شاہ و محمد شاہ شرمی مغالہ و محاربه دست دادہ چون لزوم  
 سلطان حسین شرمی رسید ملکہ دین نق و اگر گرفت تا چہار سال ہر کدام بولایت خود قیام باشند بعد سہ سال  
 سلطان حسین با ہزار بیل و لشکر عظیم بدلی توجہ کرد پس از نزاع جانین باز مصالح شد سلطان حسین اردو  
 را بجا طرح گذارشتہ ایلتا رنود سلطان بهلول تعاقب کردہ چہل نفر از سران سپاہ کہ از اجملہ قلعخان  
 وزیر بود اسیر کردہ با چند بیل پر بار ز رما دوت فرمود سلطان حسین جبہٴ خلائی بال لشکر عظیم پیش آمدہ  
 مہزم رفت اموال بیقیاس بدست لودیان آمد سلطان بهلول سال دیگر بر سر وی رشتہ چند ماہ  
 در کالہی مقابلہ گذشت آخر سلطان حسین مہزم بچون پور رفت تعاقب کردہ از انجا ہم بچاش کدو  
 نامنوج پیش تاخت بعد جنگ سلطان حسین فرار گزید خاتونش و دختر سلطان علاء الدین و غیرہ و خضرخان  
 با جملہ اسباب و چشم بدست آمد سلطان بهلول چون پور را بر پسر خود باریک شاہ دادہ بدلی روان  
 گردید چون نزدیک سکت رسید و بر شہصد و نود و چہار وفات یافت مدت سلطنتش سی و ہشت  
 سال و ہفت ماہ و ہشت روز شاہ زادہ نظام خان ارشد ادلاؤش از بدلی خود را بقصبہ جلالی  
 رسانیدہ بادشاہ شد سلطان سکندر خطاب کرد تہدا غلخان برادر خود را کہ در

اثماده حصارى شده بود بدست آورده باز با نولایت مخصوص گردانید و بر سران بر سر برادر  
 دیگر بار کشته رفته بکارزار در جنگ آورده بدستور چوپور بدست او داده پس بضبط ولایت پرداخت  
 دو کت بود اسطیلاى زمینداران بجانب چوپور در حرکت آمد کت ثانى که اسبان مردم ضایع  
 شدند سلطان حسین جمعیت نموده با صد زنجیر سیل از بهار بر سر دوى آمد در حوالى بنارس جنگ بست  
 داده سلطان حسین نیز میت یافت سلطان سکن در تعاقب کرده ملک بهار بدست آورد و از آنجا  
 بلکهنوتی بر سر سلطان حسین شد و با سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله محاربه داد و آخر صلح بدین شد  
 که مخالفان یک دیگر را پناه ندهند و در مملکت یکدیگر مزاحمت نزنسانند بعد صلح چند ماه دیوار  
 توقف کرد و بواسطه قحط بدبلى معاودت نمود و در نهصد و سیزده قلعه نزور را که در غایت محکمی بود و  
 هشت گرده طول آنست بدست آورده بجای بتجانیهای مساجد بنا فرمود پس بقلعه رنتهور رفته  
 بی نیل مقصد باز گشت در حین معاودت بمرض خناق در گذشت و ایام سلطنتش بیست و هشت سال و  
 پنج ماه بجمال ظاهر و کمال باطن ادا شده بود هر روز بارعام داده خود دادوستدی و هر سال دوباره  
 اسم نفرا و ساکنین ولایت را نوشته بنظر او آوردند و او شش ماهه فراخور حال بهمه کس  
 عنایت کردی و هر که بجهت ملازمت بنزدش آمدی از نسبتش پرسیده فراخور آن بدو پیرداختی  
 و نقصب اسلحه بجد افزا طر سیده و در متوره کسی را مجال غفل نبودى و هر روز مستان جامها و  
 سالها بجهت نفرا فرستادى و هر روز طعام پنجه و خام چند جا و در هر شهر تقسیم نمودندى و خبردارى  
 احوال سپاه در عایا بجای رسانیده بود که خصوصیات خانهای مردم بالتمام بوى رسیدى و هر روز  
 ناچات نریخ و واقعات پرگنات و ولایات بنظر او آمدی و همه وقت بسر انجام ملک و رفاهیت  
 خلق مشغول بودى و شورنارسی نیکو گفتی و گلر حى تخلص کردى بعد نوشتش بر بزرگ او سلطان  
 ابراهیم بخت سلطنت برآمد و ولایت چوپور به برادر خود جلال خان داد و دوى در اندک  
 ایام سکه و خطبه بنام خود کرد و سلطان ابراهیم اطلاع یافته پنج برادر خود که پیشش بودند بنفید  
 بهائى فرستاد و خود جهت دفع جلال خان بکوت آمد و دوى از کالپی باسی هزار سوار باستقبالش  
 جانب اگر روان گردید سلطان ابراهیم ملک عادل را با چند امیر دیگر بضبط اگره فرستاد  
 و خود کالپی را محاصره کرده سخن ساخت و تاراج نمود جلال خان در اگره کارى نکرده بجانب سلطان مجبور

حاکم مالوه رفته و چون از آنجا بولایت خود بازگشت در راه بدست کوهندان گرفتار شده نزد سلطان  
 ابراهیم پیش فرستادند تا قبضه رسید پس از چند وقت با امر سوه مزاجی بهم رسانده میان بهیوه و اعظم  
 بهایون سردانی را که امیر الامرا بود گرفته معتقد نمود تا هر دو وفات یافتند ازین سبب دریاخان  
 نوحانی حاکم بهار سردار از اطاعت پیچیده لوای مخالفت برافراشت در خلال حال دریاخان در گذشت  
 پسرش بهارخان بجایش نشسته سلطان محمد مخاطب گشت و قریب یک ملک سوا جمع ساخته تا  
 ولایت سنبل تصرف آورد و دولتخان لودی حاکم لامپور نیز از قهر سیاست سلطان ابراهیم  
 و ابراهیم کرده بجابل رفت و فردوس مکانی بابر پادشاه را بهیوه و دستان آورد اگر چه در اثنای  
 راه دولتخان فوت شد و اسباب تسخیر هندوستان بجلی مرتفع شود آنکه ایاحضرت بادشاه محض توکل  
 بنامیکد الهی نموده رایت محاربه برافراحت و رجوعی بپانی پت با سلطان ابراهیم جنگ داد سلطان  
 ابراهیم با جمعی از امرای گشته گشته سلطنت هندوستان از طبقه افغان بدین دوران انتقال یافت ایام  
 سلطنتش هفت سال و چند ماهه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بن مرزا عمر شیخ بن مرزا سلطان  
 ابوسعید بن سلطان محمد بن مرزا امیرانشان بن امیر تیمور صاحبقران بادشاهی بود و بنیور فضائل  
 و کمالات آراسته و بعبطاسخاوت و شجاعت پیراسته و قتی در مجلس میفرمودند که تا هیچ نولد  
 باشش محرم است شیخ زین العابدین خوانی بر سبیل بدیده گفت که شش محرم شش حرفست و لفظ  
 شش حرف نیز تا اینجا است در ولایت در دوازده سالگی بولایت فرغانه بادشاه شد میان او  
 و میان میرزا بایسقر و سلطان علی میرزا پسران سلطان محمود و مرزا مخالفته دست داد و آخر مقتدر  
 را بدست آورده در انقمن شنید که جهانگیر پسر او دش را امرا بادشاهی برداشتند از سمرقند بفرغانه  
 شتافت و بخجند رسید و شنید که تسخیر آن ملک ممکن نیست لاجرم متوجه کابل گردید چه در وقت معاودت  
 محمدشیرانی آمده سمرقند را محاصره داشت و محمد مقیم پسر امیر ذنون از کابل برآمده بعد از آنکه  
 نزد وزیریت یافته حضرت قندها طلبیده و کابل مسخر شد پس از چند وقت لشکر بقندها کشیده  
 از شاه بیگ پسر امیر ذنون مستخلص فرموده بپسر بزرگش کرد پس از معاودت قندها رجوعی  
 از مردم خند و شاه عبدالزاق بن الفغ بیگ کابی را که پسر عمه آن حضرت می شد بادشاهی برداشته  
 لوای مخالفت برافراشتند تا آنکه در خدمت بادشاه زباده از بد شکستش نبود و بران جماعه مضاعف

از سه هزار فائق آمد و خود با هیچکس مقابل شده هر یک را بلعبی از اسب انگند پس بواسطه شجری که  
موروثی خان میرزای حاکم بدخشان پسرش نر و خسر و ایران بجز اسان فرستاد شاه اسماعیل میرزا  
را موزگر بسته احمد بیگ صوفی اوغلی و شاه بیگ افشار را همراه داد و خود پیش اذان با لشکر تدار  
و کابل را بستانان متوجه گردید و بود حکام حصار با جنود و موفور بکارزار آمدند و در حوالی خرش برشان  
رکبیده حمزه سلطان و مهدی سلطان اسیر و قتل شدند و حصار شادمان با ولایت ختلان و قند زو  
بقلان ضمیمه گشت و رین اثنای خان میرزا رکبیده متوجه سمقند گردیدند حاکم آن دیا محمد تیمور سلطان دوال  
بخارا عبید الله خان مراکز دولت را خالی مانده جانب ترکستان شدند و دولت در سمقند مستقل گردید  
احمد بیگ و شاه بیگ را رضعت فرمود و باقی سپاه را بجایات ولایات متفرق ساخت بعد هشت  
ماه سلاطین او زبک بمتنجه ماوراء النهر سو به بخارا شتافتند این را شنیده بچرف و صوت باقلیلی  
که حاضر بودند متوجه مخالفان گشت و در حوالی بخارا شنید که سلاطین او ذبک چند منزل باز پس نشستند  
و لنگر شده عنان را بشکامشی انطو داد و بعد طی و دو سه منزل سپاهی بیکران پیدا شد طاقت تقابل ندیده  
راه کابل گرفت کرت دیگر با امیر نجم بیگ با دراء النهر در آمده بی نیل مقصد برگشت و عنان بشخیر بند وستان  
ناخت از زمان فتح کابل چهار بار به بند وستان رسیده بنا بر قلت سپاه طلبش بحدول نه پیوست تا در مرتبه  
پنجم بتاینج نهصد و سی و دو چنانچه گذشت بر سلطان ابراهیم افغان ستولی گردید و چندان خزان واک  
و فائق یافت که محاسب خرد و در کیش عاجز آمده آنهمه را انعام لشکر کرده بعد یک سال اراده شخیر بنگاله  
نموده چندان زور و خزانه نبود که بعلو نه تو بچیان و فاکند شاسزاده محمد بابون را با کر فرستاده تا خزائن  
انجا را ضبط نماید و اگر بکبر حاجیت از احکام گوالیار الماس پیشکش کرد و هشت مثقال وزن جوهریان  
قیمتش نصف خنج روزمره تمام بر یک سکون گفته اند و چون بان منزل نزول بادشاهی گردید راناسنکا  
باسد لک سوار پیاده آمده مضاف داد و بون الله تعالی ظفر یافته من بعد بخاطر جمع تمامی هندوستان جانی  
نمود تا نهصد و سی و هفت بعد سلطنت سی و هشت سال که از انجمله پنج سال در هند سلطنت داشت در  
پنجاه سال متوجه جهان باقی شد بعضی خصوصیات این بادشاه از عرا ب امور است با موزه دو  
باشانه بر روی کنگرهای خلایع چون صبا و شمال میگذشته و گاه بود که دو کس را در بغل گرفته از بعضی  
بر بعضی می حسته و علم هدیت بنایت باهر بوده در موسیقی و ادوار سرد آمد میز نسیمه از موفاننش سیاله است

در عرض و رسالت در فقه حنفی و تارکینست در دفع الفاحش احوال خود و صحبت علما و فضلا را بکمال دوست  
 میداشته و شورا بکینه می گفته چهار پسر نازده محمد بن یونس میرزا و کامران میرزا و عسکری میرزا و سیدالیه میرزا  
 بکلم وصیت از سنبل باگروه آمده برادر بگسلطنت منگلی گردید خیر الملک تارکینست ابو الغازی محمد  
 بن یونس با و شاه دلاورش نهصد و سیزده لفظ با و شاه صف شکن و کلمه خوش با و تارکینست ولایت  
 و پنجاب و کابل و غزنین بمیرزا کامران و سنبل پسر نازده عسکری و سیوات بمیرزا سیدالیه و در چون در از فرزند  
 کبشتی تقسیم کردند کشتی زنی را بچ شد اول جانب کاخ و چون پور که سلطان محمد بن سلطان سکندر را بسیاری امرای لوی  
 استیلا افراسه بود ششامه لفظ معاودت فرمود و جیشی عظیم کرد و دوازده هزار کس  
 لشکر خلعت رسیدند بمجله و دوازده هزار بالاپوش زر و دوزی چنگ مرصع بود میرزا محمد زمان بن میرزا ابراهیم  
 الزمان بن سلطان حسین میرزا فرزند و سلطان بهادر در گجراتی پیوسته بود و لاجرم متوجه گجرات  
 شده برادر سلطان بهادر شکست خورد و لشکر بهادر شاه را دوماه محاصره کرده آخر بهادر با پنجکس از  
 امرای معتبر معیند و گرفت فل بهادر تارکینست بعد چندی در و سپاه ظفر دیده قهراتهر ابر قلع استیلا یافته  
 سلطان بهادر مضطرب گشته باشش بهفت سوار بجایانیر رفته هر جوابی که در آن قلع بود و برداشته جانب  
 احمد آباد رفت با و شاه از عقب دی رفته احمد آباد را متصرف آورد و دبی آنکه مضبوط سازد و بشکاشی دی  
 و حرکت آمد و سلطان بهادر از کلبایت اسبان تازه زور گرفته به بندر دیب رفت با و شاه از کلبایت  
 مراجعت کرده چایانیر که بشود و چندان زر و مال بدست آورد که در آن سال احتیاج تحصیل ولایت گجرات  
 نشد درین ضمن عا دالملک غلام سلطان بهادر با پنجاه هزار سوار آمده احمد آباد را متصرف گردید با و شاه  
 و رجال چایانیر بزرگ سپرده متوجه دی شد میرزا عسکری با چندی امراک برادر اول بود و بکمال دل  
 او را شکسته مجددا متصرف آورد و سپس احمد آباد بمیرزا عسکری و ظفر و در بمیرزا یادگار و مر و بهرج  
 را بمیرزا سید و بیگ داده باقی ولایت را تقسیم کرده خود معیند و سکونت نمود پس از چند وقت مردم گجرات  
 اتفاق کرده میرزا عسکری را از احمد آباد بمیرزا نکر وند با و شاه چون شنید که کجبال مخالفت گجرات کردند  
 بجانب آگره در حرکت آمده متوجه آگره گردید و غنیمت با و شاه شیرخان افغان ولایت بهادر بنگاله را  
 متصرف شده قلع چنار را محاصره کرده بود با و شاه دفع او اهرم دانسته اول قلع چار فستج نمود پس سوسه  
 شیرخان جانب بنگاله رو نشد و دیاتاب نیا درده از چهار کند طر زهتاس رفت آنحضرت بعد سه ماه بنگاله را

بچها گیسو بیک سپرده با که خواستند چه شنیده بود که میرزا اندال خطبه خود خوانده در آن یورش بواسطه  
 بدی هوای جنگاله و امتداد سفر اکثر اسبان تلف شده چون بچها سارکسیدند شیرخان بر برپاشان لشکر  
 شده با جنود نامعد و در رسید بعد راه شیرخان شیخ خلیل مرشد خود را نزد بادشاه فرستاده درخواست  
 جنگاله کرد تا دیگر آنچه گرفته بگذارد و آنرا پذیرفته شرائط احتیاط فرود گذاشته شیرخان غافل ریخته بسیار  
 بقتل آورده و دل را شکسته کشتنهای را کشیده لشکر بر آب بود و گذاشته بود و تا هر که خود را باب میر و بنیزه  
 و تیر عزیزین بخر فنا میکرد و دید بادشاه لاچار خود را بر آب زوده نزدیک بود که غرق شود بمبد و سفای از انورطه  
 برآمده با که شد در آنوقت میرزا کامران در آگره و میرزا اندال در آلور بود بعد از شش ماه ککانش میان  
 برادران نفاق بهم رسیده میرزا کامران با مردم خود جانب لامهور رفت و شیرخان را سرگشته بکنا کنگ  
 آمد و بادشاه نیز قریب یک ماه بپیرسانیده متوجه وی گردیده متفرق می گشت تا آنکه محمد سلطان سیرزا ابو القازی  
 سلطان حسین میرزا که کنین سپاه بود طریق بیوفائی مسلوک داشته با پسران راه فرا گرفت و بنا برین نقصان  
 کلی بشکر راه یافت و چون برسات بود بادشاه خواست بر بندگی مسکن کند و در وقت کوچ شیرخان از اطراف لشکر  
 ریخت اکثر لشکر بان مضطرب شده فراموشند کار از دست رفته بادشاه اسب را باب گنگ رانده از اسب  
 جدا شد شمس الدین محمد عزیزی که ثانی الحال بخطاب خان اعظمی امتیاز یافته بود بادشاه را برون آورده بسیار  
 از گردنشان و مبارزان و رانند و عزیز شد بعد از این قضیه ملک مهندوستان چون نگین سلیمان در دست  
 افغانان ماند این واقعه در روز عاشورای نهمصد و چهل و هفت روی داد چون بادشاه با که رسیده توقف  
 صلاح ندیده متوجه لامهور گشت کت دیگر برادران صلاح کردند صواب در رفتن به کمر و تته دیدند چون بنواحی پیرو  
 رسید میرزا کامران و عسکری جدا شده بجا بل رفتند و در بهر میرزا اندال نیز جدا گشته بجانب قندار روان گشت  
 بادشاه در اطمینان خاطر میرزا یادگار ناصر کو شیده با آنکه بغیر از بهر و لایق ندانست آنرا نیز بلوی عنایت نمود  
 چون از مرزا شاه حسین ارغون والی تته غیر از نفاق ظاهر نشد قصد ولایت مالدیو نمود و چه مکرر عرض  
 می رسیده بود چون بعد محنت بسیار بولایت مالدیو رسید شنید که شیرخان او را از خود کرده و  
 الحال قصد گرفتن او دارد و معاودت صواب دانست گویند در انولاسب بادشاه سقا شده بود  
 چند وقت بستر سواری نمود و با آنکه امرا اسپان متعدد داشتند مضائقه نمودند و سپاه درین  
 سفر بنا بر کمی آب محنت بسیار کشید تا بولایت تته درآمد درین کت مرزا یادگار ناصر طریق مخفی لغت

پیموده دیگر بادشاه را ندید پس عزیمت فندار صلح شد میرزا کامران بمیرزا عسکری نوشت که بقدم  
 مخالفت پیش آمده خیال گرفتن بادشاه کرد بادشاه مجبور گردیده باقلی رفقاسوار شد متعجیل روان شد  
 شاهزاده اکبر شاه را که یکسره بود و روانه و گذارشته میرزا عسکری بعد لحظه بار و رسیده بقططاسوال  
 کوشید و روز دیگر شهزاده را گرفته بقندار شد بادشاه بامیت و دو کس بی تشخیص راه روان گردید  
 بلوچی فاند شده بخت فرزندان در سیستان رسانید از سیستان صورت حال بشهریار ایران شاه  
 طهماسب صفوی قلمی فرمود چون مکتوب دی بشاه ایران رسید اظهار بناشت کرده مزاین واحکام  
 بسلاطین هر مز و مقام نوشته بدست سرعان فرستاد تا بلاوازم بندگی و خدمتگاری پردازند بادشاه  
 چون بهرات رسید سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه طهماسب با محمد خان شرف الدین اوغلی که منصب  
 اتالیقی داشت باستقبال آمد و لوازم تعظیم و تکریم دقیق فرودگذاشت و محمد خان بایحتاج اسباب سلطنت  
 بادشاه را نوعی سامان داده که تا بوقت ملاقات شاه احتیاج بچیزی نشد و چون جمله باغات و منزهات بهرات  
 که قابل تماشا بود بنظر حضرت درآمد متوجه عراق گردید و در هر شهر و مقام که می رسید حکام شرائط استقبال بجا  
 آوردند و خدمتگاری سیکر و نذامد یاق سورین ملاقات واقع شد شاه ایران مقدم بادشاه گرامی داشته و در  
 غایت تعظیم و تکریم در خور نمود پس از چند گاه در مقام روانگی بادشاه آمده شاه مراد نام یکی از فرزندان  
 خود را که شیر خواره بود با تالیقی بدخ خان باده هزار سوار بلک اسخضرت تعین فرمود بادشاه بعد از میر  
 تبریز و از دلی توجه فندار گردید قلمه را محاهر نمود و در خلال حال جمعی از میرزا کامران جدا شده بادشاه  
 پیوستند و از قلمه فندار نیز چندی گرفته بپایین آمدند میرزا عسکری مضطرب شده بعد از سه ماه امان  
 خواسته ملازمت نمود بادشاه فندار را اگر فندار بدخ خان سپرد و چون اوس چغتمای را دران زیستان با منی  
 بنود هر آئینه در بجز حیرت افنا و نذامد قرار در همه روز شاهزاده مراد فوت کرد و مرزبان دادند که فندار  
 را از قلمه بپایان بکام عزت باید گرفت و بعد از تسخیر کامل و بخشان دیگر باره بدین بادی و ادب باغ خان چون  
 چاره نداشت قلمه را تسلیم نموده حضرت عاقبت یافت بادشاه فندار را بهر بخان سپرده توجه بکامل شد مرزبان و  
 میرزا کامران و مرزا کامران گرفته بپادشاه پیوستند و چون حوالی کامل مخیمه جا شد لشکر تمامی از میرزا کامران بریده  
 بملازمت شاه رسید میرزا کامران شبانگه کینه سوی ته رفت عی جنگ گرفت ملک کامل از وی  
 بادشاه بشهر آمده دیده بیدار شاهزاده جلال الدین محمد اکبر که در چهار سال و دو ماه و پنج روز بود و کردید چون



میرزا سلیمان با وجود طلب جملان دست نیامده بود عزیمت بدخشان بقیم یافت بوقت که چ مرزا یا دگاز ناصر  
 باز خیال غلات بخاطر راه داده بقتل رسید و قتی که رایات شاهی از عقب بند و کشت گنبد شست مرزا سلیمان  
 لشکر بدخشان جمع ساخته در حمله اول انهمرام یافته بکوهستان دور دست گرینت مرزا اکامران در غیبت  
 بادشاه آمده کابل را گرفت همچنین مکر را در برابر شاه مقابل و مقاتله رود داده چنانچه مذکور گرد پس چون  
 مرزا اکامران فراغت دست داد و راه دهند وستان نمود آ و ر و ندر که روزی بادشاه سوار شده فرمود  
 چون عزیمت هندوستان در خاطر است احوال از سگس که مغایب یکدیگر می آیند نام پرسیده فال گرفته می شود  
 اول شخص دو بخواجه نام داشت دیگر مراد خواجه فرمود چه خوش باشد اگر نام سیوم سعادت باشد بعد سعی  
 شخصی پیدا شدنش سعادت خواجه بود ازین قضیه عریب تعجب کرده بشاشت نمود و بر شت هندوستان  
 امیدوار شد پس در روزی الحجه نهمصد و شصت و یک عازم هندوستان گردید در پشاور بهرم خان رسیده  
 باتفاق خواجه خضر خان و تردی خان و اسکندر سلطان برسم منفلا روان شد و بادشاه کوچک بکوچ تالابو غلغان  
 باز نشیده اسکندر افغان از قضیه مطلع شده تا نارغان و صیب خانرا باسی هزار سوار از پیش روان ساخت  
 امرای منفلا در جالندر با نهار رسیدند افغان فرار نمودند خیل و اسب بسیار بدست سپاه چغتای افتاد تا مر  
 هندوستان شش پراختند اسبجاریات عالی پادشاه ملحق گردیده اسکندر افغان هشتاد هزار سوار و توپخانه بسیار  
 گرفته روان شد بعد مجاریه شد بد شکست یافت شمشیرهایون تاریخت پس جمعی از سلاطین و خوانین بکجکومت و  
 حر است ملتان و پنجابست تعیین شد بادشاه متوجه دهلی گردیده کرت و دیگر خطبه بنام هایون دید اکثر سواد هندوستان  
 خواندند و چون سکندر بجوه سوا لک گرینت جمعی بوی همراه گشته بود و لاجرم بیرخان با تالیق شاهرزاده محمد اکبر بدخ  
 سکندر روان ساخت و بقیه آنال را بعیش و فراغت پرداخت تا در جمعه نهمصد و شصت و سه بر بالای  
 کتا بنجان بلوط در آمده با سیتا و در حین فرود آمدن سودی شروع در اذان نمود جهت تنظیم در زین دوم  
 نشست بوقت برخاستن پای مبارک لغزیده بعد دو روز جان بخت دایع هایون بادشاه از بام افتاد و  
 تاریخت دیگری گفتند ع هایون کجارت اقبال وی چون این خبر بکلا بپوشش بیرخان رسید بعد تقدیم تهنیت  
 جشن جلوس ترتیب داده شاهرزاده جلال الدین محمد را بر سکند فرما فرمای نشاندا یام زندگانش پنجاه  
 و یک سال بود و بیست پنج سال کسری سلطنت کرده چون ذکر تغلب شیرخان و سلیم خان در ایام حضرت  
 جلال الدین محمد اکبر مقدم است بالفردت تقدیم زمانرا منظور داشته شیرخان المعروف بشیر شاه فرزند نام

از طائفه سور است جدش ابراهیم در زمان سلطان بهلول از روه سکن افغانه به هندوستان آمده در خدمت امرا گندرا ندی و پدر بن حسن در کوکلی جالغان که در زمان سلطان سکندر را قتل جوینور داشته بسر می برد سه سرام و خزو اصفور بجایگزین مقرر داشت و او را دوازده سپربو و مادر با فرید خوشبخت آمده فرید از پدر رنجیده جوینور شد بعد دو سال که حسن جوینور آمد خوشیشان در میان آمده فرید را با پدر خوش کرد و بن حسن را در غلی جایگزین خود بد و سپرد با و پیاده چند بو دند و مردم برگزیده مستقر و متفکر افتاده تا پیاده دوست زین ساخته از مقدم هر موضع اسب بجاریت گرفته پیاده را اسوار کرده جمعی دیگر گاه داشت و هر روز سواری میکرد تا جلد را مطیع و منفاد ساخته با این نیکو خدمتی پدر جایگزین از دست داده دیگر برادران را و فرید ترک خدمت کرده ملازمت و دولتماندی را که از کبار امرای سلطان ابراهیم بو ملازم گرفت چون حسن فوت کرد و دولتماندانان اقطاع حسن بنام فرید کردند فرید بسرا انجام سپاه و رغبت مستوفی بود تا خبر کشته شدن سلطان ابراهیم و فتح بابر بادشاه رسید ملازمت بهادر خان نوحان که خود را سلطان محمد خطاب داده بو ملازم گردید و روزی در شکار سیری از پیش سلطان محمد برخاسته فرید بنظم شمشیرش هلاک کرد و خطاب شیرخان سرافراز شد پس از چندگاه حضرت جایگزین یافته از میعاد زیاده ماند سلطان از و رنجیده حکم کرد که بعضی اقطاعش جدا کرده به برادرش سلیمان و هند محمد خان که از امرای بزرگ بود و با وی نفار داشت خزو اصفور را از و کشیده حواله سلیمان کرد چون با و بسینه منت فرید بخدمت سلطان جنید برلاس که از جانب بابر بادشاه حکومت گردانید و میگوید رفته ملازم گردید و پس از چندگاه خوشی از منزل گرفته بر سر محمد خان آمد محمد بیبیک هنریت یافته بکوهستان پتاس متواری گردید و شیرخان پرگنات محمد خان را با پرگنات خود و حضرت کشیده کوکیان را با تحف و هدایا نزد سلطان جنید فرستاد و محمد خان پیغام داد که عرض من انتقام برادران بود شما جای پدرید از تنگی برآید پرگنات خود را متصرف شوید و میوه مرهون منت گردیده جایگزین خود را متصرف شد پس از چندگاه برادر را بجایگزین مانده در خدمت سلطان جنید رفت اتفاقاً دران ایام وی بخدمت بهایون پادشاه میرفت و در این سفر همراه بود و ملازمت فرمود شیرخان داخل دولتماندانان شد و چون چند روز روشن سلوک موغلی را مشاهده کرد با یاران گفت هندوستان از مژولان گرفتن بنایت آسانست گفتند بچو دلیل گفت بادشاه ایشان بمحلات کمتر میرسد و بهارات را بوزیرا میگزارد و ایشان بمقتضای رشوت حق سلطنت بجای نمی آدرند الققه روزی در مجلس بادشاه طبق با چه پیش

شیرخان نهاده بدند و او در خورون آن خود را عاجز میدیده در کافور کار دی کشیده آنرا ریزه ریزه ساخته بکاربرد و بادشاه دیده بمیر خلیفه گفت که این افغان غریب کاری کرد و بر فرد بزرگی او اشارت کردند شیرخان از آن همزبانی آگاه گشته از وایمه که داشت بهائش بجای گیر خود رفت و چون از جانب منول متو اسیم و دایوس بود بر آئینه باز پیش سلطان محمد رفت سلطان محمد او را نوازش فرموده و اتالیق خود پسر جلال خان ساخت در همان ایام سلطان محمد فوت کرده جلال خان قایم مقام پدر شد و شیرخان بوالده اش حکم میراند تا فضا مادرش را نیز هم آغوش پدرش ساخت و حکومتی حیث الاستقلال بشیرخان قرار گرفت در خلال آن حاکم بنگاله را بمحمد عالم که حکومت حاجی پور میکرد و نثار خاطر میسرید قطب خان نامی را با سپاه موافق رحبت استیصال وی فرستاد و محمد دم عالم تلخی بشیرخان شده در صلح زد و ملا تمت نمود فایده نکرد و آخر دل بمرگ نهاده چندان کوشش نمود که منطف شد و فوت تازه گرفت نو جانان از استقلال او در صدد بودند جلال خان را بر داشته نزد سلطان بنگاله رفتند و ولایت بهار بدو پیشکش کرده خود را ملازم شدند سلطان بنگاله ابراهیم خان بن قطب خان مذکور را با لشکر موافق همراه نو جانان ساخته بر سر شیرخان درین کرت هم فتح کرده ابراهیم خان را بقتل آورده تمامی اخیال و توپخانه بنگالیان را منصرف شد و خلال آن تاج خان حاکم چنار گشته شده قلعو چنار هم بوی منقل گردید و بادشاه ببد شکست دادن سلطان محمود بن سلطان سکندر بمهد و بیگ را پیش وی فرستاده طلب قلعو چنار نمود شیرخان قطب خان پسر خوارنشا و اظهار عمو دیت و دولتخواهی کرد و چون استبدای سلطان بهادر گجراتی مکر رسا مع عز و جلال هایون سیده بود درین وقت مدارالائق دانسته زیاده درین باب گفتگو نمود و بادشاه بعد از مراجعت گجرات چنانچه نوشته بود قلعو چنار را گرفته از عقب وی به بنگاله در آمد و شیرخان بنگاله خالی کرده بجایا رکند رفت و بر اجه قلعو بهتاس پیغام داده که چون منولان از عقب من میرند توقع دارم که نسی مراد قلعو جاده می و یکین از دولی ترتیب داده در بر دولی یکجوابی انتخابی افغانا با سلاح در آورده فرستاد و در چند دولی اول عورات را در آورده و چون در بانان قلعو بخص مشغول شدند و چند دولی را که دران عورات بودند دیدند شیرخان پیغام داد که دیدن عورات سبب کسر عزت است راجع بخص من فرموده بعد از آن که دو کیمها درون قلعو درآمدند افغانان حرب ناگرفته چندی متوجه راجه گردیدند و چندی بدو روزه آمده بانی سپاه را بدرون رسانیدند تا قلعو بدان محکم می را بدین آسانی منصرف شدند پس از سه ماه که بادشاه در بنگاله گذرانید و خوش است با گره رود شیرخان در گذر جو ساسر راه گرفت چنانچه گذشت

کس بسیار القبل رسانیده بعد از آن بدینگاه رفت و چهار تکیه را با پنج هزار منول تیغ تلف ساخت و بر ایشان  
 بابا و شاه جنگ کرده منظر گردید و چون خاطر از جانب پنجاب جمع ساخته و در نهند و چهل و نه متوجه هندوگر و دیدن آن  
 قلع را نیز بعد گرفته با گره آمد و پنجمین بسیاری از ولایت را مفتوح ساخته پنجاب قلع کابل که حکم ترین قلع هندوستان  
 نهضت کرده در صحن که محاصره کرده بود می گفت که از اطراف حصارها پرا بارتون گفتگ کرده باند رمن می برد خند  
 اتفاقاً یک حقه بر دیوار قلع خورده در میان دیگر حقهها افتاد و آتش در گرفت شیرخان را با جدی از حضور صانش  
 بسوخت گویند که که تافسی و معنی در او بود لشکر را جنگ تحریک و در غیب میفرمود و در آخر از روز غنیمت  
 شنیده جان داد و تاشش مردان یکشت پانزده سال بامارت و پنج سال بعد از مرگ او ای هندوستان گذرانید از  
 انتضای بنگاله تا آب نیلاب که یک هزار و پانصد کرد دست بر هر کردی سرانی ساخته بود و چاهی و مسجدی از  
 خشت پخته بنا نهاده و معزی و امام مقرر فرموده و بر یک دوازده سرای آب و طعام پخته و خام  
 جهت مسلمانان و بر دوازده دیگر جهت هندوان مقرر کرده بود و در هر سرای و در هر یک یک چوکی بسته  
 که بر روز پنج نیلاب به بنگا می رسید و با من هر دو سال حکم کرده بود که خیابانی از درخت میوه و غیره بنشانند که خلایق  
 در سایه آن آمد و شد میگویند باشد و همین طریق از کوه تا مندر و در سرگروه سر و مسجد ساخته بود و است بر تیر کرده  
 که اگر زالی سدی بر آن طلا و دشتی دور صحرای تنها خواب کردی حاجت پاسبان بودی چون آئینه دیدی گفتی چش  
 که نماز شام سلطنت رسیدم بعد نوشتش عادلخان پسر گلخان و والی عهدش و رتبه و رتبه که در اقطاعش  
 بود اقامت داشت و جلایخان پسر خور و نزدیک بوده امر او چون دیدند که آمدن عادلخان در سیکند و  
 وجود حاکی ضرورت جلایخان را طلب داشته و در نهند و پنجاه و پنج بر سریر سلطنت نشاندند و محتاط  
 با سلام شاه گردانیدند اما در شهرت موسوم سلیم شاه و سلیم خان شد سلیم خان چون فایده مقام پدر  
 شده مکتوبی از روی مهر بعد از آن نوشته طلب ملاقات نمود و در جواب نوشت که هرگاه قطب خان و  
 عیسی خان و خواص خان و جلایخان جلو آمده مرا استی دهند بلا زمت می آیم دی هر چهار را فرستاده و عهد و  
 قول نزد پدر و مادر بعد ملاقات باین معضات در اقطاع یافته و رخصت حاصل کرد و بعد و دامه سلیمان  
 غازی محلی را که از محومان بود فرستاده تا عادلخان را مقید سازد و می انسان آگاه شده نزد خواصان بیعت  
 رفت خواصان لوای مخالفت افزاشته متوجه سلیم خان گردید بعد تعاقب سلیمان منظر گردید عادلخان از  
 جنگ گاه برون رفته و دیگر کسی از وی نشان نداد خواص خان با عیسی خان جانب سوات و در رکت

آمد و سلیم خان لشکری بیکامشی تعیین نمود و منهنم برگردید و پس سلیمان چهارده کس از امرای معتبر خود را  
بمنطقه آنکه در فتنه عادلخان داخل بودند گرفته در گوالیار محبوس کرد و اعظم هابیون نیازی حاکم لاهور و هب  
کرده سر از اطاعت بچید چون سلیم خان جانب دی در حرکت آمد و خواصخان را با خود متفق نموده تا انبار  
استقبال نمود و در شبی که صاحبش جنگ می شد در باب نصب حاکم میان ایشان نزاع به سرسیده و خواهان  
بی جنگ راه فرار پیش گرفت و نیاز خان حسب المقدور تردد کرده جانب رنکوت که نزدیک بوده است  
روان شدند و سلیم خان خواجہ اویس سردانیرا از عقب ایشان فرستاده خود بدبلی مراجعت نمود و در حال  
احوال شجاعخان حاکم مالوہ را خجری رسانیده او آنرا براغوی سلیم خان حل نموده بمالوہ گسیخت و سلیم خان  
نامند و لغات کرده چون اثری از وی نیافت عیسی خان را به مبیت هزار سوار در مالوہ گذاشته مراجعت  
کرد و خواجہ اویس که بتعاقب نیازیان رفته بود شکست خورده برگشت کرت و دیگر لشکر بدفع ایشان  
نامزد گشته و در سمرقند شکست بر نیازیان افتاده پناه بکبکریان بردند و سلیم خان بالشکر کران آمده مدت  
دو سال بکبکریان محاربه داشت و پس از آن ایشانرا مغلوب ساخته نیازیان بکشیمیر آمدند و حاکم کشیمیر  
تنگیها سپهر را به ایشان گرفته جلد را بقتل رسانید و سلیم خان بحجبت خاطر بدبلی رفت و تزار گرفتند وین افعای خبر رسید  
بایون بادشاه بکنار نیلاب آمده گویند و رانعت سلیم خان خوان کشیده بود چون این خبر شنیدنی اکمل  
سوار گردیده بجانب لاهور روان شد چون گادان ارا به حاضر نبود حکم کردند تا پیاده رجاله بجای گادان  
ارابه می کشیدند و چون بلاهور رسید و شنید که هابیون بادشاه برگشته او نیز معاودت نموده در گوالیار قرار  
گرفت و چندی از امرای خود را که بقوت و غلبه گمان بر گرفته معتمد ساخت تا در نهصد رشت و نبلی بر  
مفقود و بد از شرت و حج آن در گذشت مدت سلطنتش نه سال و در سہین سال سلطان محمود  
گجراتی و نظام الملک بکری نیز وفات یافتند تا بچ آن زوال حسروان یافتند چون سلیم خان در گذشت  
که خواہریش در خانہ سلیم خان می بود و در محل خواہر آمده قصد فیروز خان نمود و خواہریش چند شفاعت پس کرد  
و زاری نمود بجای نرسید و آن طفل بیچارہ را با قیج و جی کشته با اتفاق و زرا و امرا بسیرایالت نشت  
سلطان محمد عادل خطاب یافت عوام الناس عدلی خواندند و روزی در دیوانخانہ نشسته تقسیم  
جاگیر می نمود و بر سریر جاگیر میان سکندر خان فریبلی و سرست خان سمرغنی گفتگو شده سکندر خان خجری  
بر سرست خان زد که بہاندم از دست رفت پس از آن بر عدلی حملہ کرده او خود را بدرون حرم افکند مانند

دیوانگان بهر جا که میرفت میزد و می کشت از اطراف و جوانب مردم در آمده بقتل رسانیدند و در آن روز  
نامحان کرانی از دیوانخانه برخاسته عازم بنگال شدند و برادر خود عماد و سلطان سلیمان و خواهر الیاس  
که بگنات گنگ داشتند ملحق شده و در مقام مخالفت آمد عدلی از عقب در آمده بر کنار دریای تلماتی  
فریقین دست داده در خلال احوال ابراهیم خان ولد غازی که از بنی شترخان می شد و خواهر عدلی که  
در جباله او بود و اهله کرده نزد والد خود به بیان و منبذ و رفت و در آنجا مردم بسیار بدو جمع آمده بدین  
رشته خطبه خواند و تا اگر بدست آورد عدلی از کرانیان قطع نظر کرده بر سر ابراهیم خان رفت  
و چون در آب چون رسید ابراهیم خان کس نزد عدلی فرستاده که اگر رای حسن جلبوانی و بها در خان  
سر دانی را جهت عهد و میثاق فرستید بخندمت می آیم عدلی آنها را فرستاد ابراهیم خان آنها را  
بافز و متفق ساخته پس عدلی تاب مقاومت و رخصت ندیده بجانب چنار شد و درین اثنا احمد خان  
که او نیز بنی عام شیرخان بود و خواهر دویم عدلی در خانه داشت بمهاونت و اعدا و تا نارخان کالسی و  
چنار امرای دیگر خود را سلطان سکندر مخاطب ساخته علم فتنه و فساد بر پا کرد و بر سر ابراهیم خان  
رشته و در ده گردی اگر مقابل شد و چون شنید که با ابراهیم خان مفتاد سوار سوار همراه است و جمیع  
مردم می بده هزار نیز رسید در صبح آمده التماس نمود که پنجاب را با و گذارد ابراهیم خان بر کثرت جنود  
اعتماد کرده التفات ننمود و عاقبت اسکندر غالب آمد و وی بسنبل گریخت سکندر را گره و دلی مقرون شده  
درین وقت خبر رسید که هایدن بادشاه از کابل به هندوستان آمده سکندر بال شکر آراسته متوجه شد  
در سه هند چنانچه مذکور شده منہزم گردید و ابراهیم خان در سنبل لشکری فراهم آورده متوجه کالسی گردید  
درین وقت عدلی بمیوی بقال ساکن میوات را که از ششگی باز را بوزارت رسیده بود بال شکر  
بسیار و بالقد سبل بجانب دہلی فرستاد و چون بمیو بخواجه کالسی رسید و دفع ابراهیم خانرا اہم ہست  
مقابلہ او شتافت بعد از جنگ عظیم غالب آمد ابراهیم خان بدینا گریخت و بمیو تعاقب کرده  
بیانہ را محاصره نمود و ستہ ماہ کشید عدلی بمیو را جهت محمد خان سوار حاکم بنگالہ کہ بال لشکری موفور متوجه غیر  
چونہر و کالسی و اگر شدہ بود ظلم کہ داشتہ چون بنش گردی اگر رسید ابراهیم خان از قلوب بآرد  
بجنگ پیوست پس از اندک تردد و شکست یافتہ دیگر کمزہ بست تا آخر در اوڈای سلیمان کرانی  
بجہد آورده بقتل رسانید بمیو بعدی پیوستہ با محمد خان سوار در پانزہ گردی کالسی صفت قتال

آراسته محمد خان مقتول و عدلی بفتح مخصوص گشت و بجانب چنار رفت و میمورا با گره دوپلی خزان  
 اسکندر خان اوزبک و قباخان کنگ و قی امرای حضرت شاهنشاهی که در آگره بودند تاب مقاومت  
 نیاورده متوجه دپلی شدند و میمور در دپلی با تزدی بیگ خان که در سلک دولت اولیائی قاهره  
 انتظام داشت جنگ کرده غالب آمد و آخربستندگان حضرت شاهنشاهی بقتل رسید و عدلی  
 در نواحی چنار پس محمد خان که سکه و خطبه بنام خود کرده بود و سلطان بهادر لقب نهاده رفت بقتل رسید  
 و دولت افغانه سپری شده کوکب اسیب و عظمت شاهای ممالک هند را فرود گرفت ایام حکومت  
 سه سال بود پویشیده نمائند که اگر جمیع حالات حضرت جلال الدین چون دیگر مورخان بر بیان  
 آورده آئینه از مطلب اصلی که اختصار است باز ماند و تا همین بر سه صورت پذیرد و علی الخصوص  
 در حالات سائر سلاطین این خاندان چه دفتر که سمت سیاق نیابند لاچار بقلیل از روست  
 تبرک اکتفا میروم و با جمله چون جنت آشیانی متوجه جهان جاودانی شد در ریح انسانی بنصده  
 شصت و سه بطلان جوزا در مقبضه کلانور جلال الدین محمد اکبر بادشاه جلوس فرموده نفرت  
 اکبر تاریخت وی از کرپوه هندو کش تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع گون کشان و سواران  
 را استغلا و قتل عافیت آورده حضوراً تنبیه افغانان سبلع سیرت که در راه کابل و قندهار تنگ  
 راه باز ارگانان و خار بانی مسافران بودند و اعظم خنوخاش استخلاص ولایت کشمیر است که از زمان  
 آبادی تا آنروزگار جهت استند و طرف و تراکم اشجار و دوفوه کرپوه و مخاک بیچ بادشاهی بران  
 مملکت دست نیافتند متوطنان هندوستان را از آفرینش جهان تا آن زمان این دولت و رفاهیت  
 روندا و مالی بمناسب ارجب ممتاز شدند و سائر الناس از علت جزیه و زکوة و دیگر اخراجات  
 مرغه و فارغ البال گردیدند آنقدر شامان و شاهزادگان و بزرگان و دانشمندان که بر این آستانه  
 گرد آمدند عشت و عشت این سلاطین سابق را بنود هر تند میر که از برای سرانجام امور ملک و مال بر لوح  
 ضمیری نگاشت موافق نسو نقد پیر آمدی و هر اندیشه که در باب انهدام مبانی فقر زندگانی اعدای  
 دولت بر درون خیال تصور نمودی مطابق اقتضای قضا افتادی و در چهارشنبه سیزدهم جادی الآخر  
 سنه اربع عشر و الف و رگدشت فوت اکبر شهنشاهی از علم تاریخ با خبر بود و عمری گفت  
 در شنبه یکوی سیزدهم و شان + پیا نه می بر خیزیم + اکنون زخما سرگرا نم + نه ز دوم دور و سرخیزیم +



چندی اینجا ذکر اعلام و امرای و الامتاق حضرت شایسته‌های الیق بود اما چون سلسله سخن را بانهتا رساندن  
 اہم تر از آن دیدہ اول ذکر سلاطین این خاندان تا اختتام بانجام رسانیدہ بدان مقصد مطلوب جموع  
 می نمایند آنکہ بعد از فوت حضرت شایسته‌های خلف ارشدش جہا نگیر بادشاہ رود پخش بیستم  
 جمادی الاخر بر تخت نشست بادشاہ کریم شجاع بلند حوصلہ بود در احسان و اصطلاح و ید طولی  
 داشت پیوستہ بسیر و شکار و عیش و مہلج بودہ گویند او در ملوک کورگانہ چون خسرو پرویز است در  
 اکاسرہ احیاناً متوجہ شومی شد بیستم و ہفتم صفر سنہ سبع و ثلثین و الف در گذشت بسیر اعلامی  
 او شاہجہان بادشاہ جلوس فرمودہ شہریار برادر را بکحول ساخت وی در حق خود گفتہ  
 منہ زنگس گلاب از چہ نتوان کشید کشیدند از زنگس من گلاب مدچو پرسد کسی از تو ایریخ من مد  
 بگو کہ شود دیدہ آفتاب بادشاہی عالی شان صاحب شوکت و اقتدار بود ملوک طواف کن کن را  
 منقاد ساختہ اورنگ زیب را بیلخ و بدخشان فرستاد تا آنولایت را از نذر محمد خان درست حسین  
 و الف امتزاع نمود و دراد آخر عہد دارا شکوہ را و بعد ساختہ بر تخت نشاندی بفقرا مائل بودہ صاحب  
 رسائل کشیرہ در تصوفت قادی تخلص میکرد اورنگ زیب پدر را نشانیدند اورا برافکنند  
 و خود صاحب اختیار ملک گردید و آخر چون شاہجہان در گذشت در سن سبع و ستین الف  
 اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ جلوس نمودہ ظل الحق تاریخت وی بر سر برادر اعنی دارا شکوہ  
 و شاہ شجاع و مراکتش را بر انداخت از اعظم سلاطین با صاحب رای و اضافت تدبیر و جد  
 در صلاح و تقوی و امر معروف و نہی منکر مروت بود ملوک طواف کن کن را استیصال نمودہ نامی  
 آنولایت باستقلال در تصرف کشیدہ در بیت ششم ذی قعدہ سنہ ثمان عشر و مائہ و الف  
 در گذشت از عزائب اتفاق آنکہ تا بیخ تولدش آفتاب عالم تاب بود و ہنگام جلوس خود آفتاب  
 عالم تاب ام تاریخ گفتہ در وفاتش میر عبد الجلیل فی آفتاب عالم تاب یافت بعد از ضعت مغش  
 بجا و شاہ شاہ عالم در عہد محرم سنہ سبع عشر و مائہ و الف جلوس نہ بود و در عہد آفتاب  
 عالم نام من خود را خود تاریخ گفتہ بادشاہ سخنی صاحب خیر بود در فنون علوم مخصوص  
 حدیث شان عظیم داشتہ بزرہ ہزار حدیث با اسناد در حافظہ اش بود در اصلاح  
 عشرین و مائہ و الف در گذشتہ بعد از دہش موزالدین جہاندار شاہ

برادران خود عظیم الشان در فوج الشان و جهان شاه را بر انداخته با دوشاه شدند و ماه تمشیت بهات  
 سلطان کرد پس در پشته فرخسیر با دوشاه بن عظیم الشان مذکور بجانت سادات باریه الهی  
 مخالفت برافراخت و بعد از محاربه غالب آمده عزالدین را گزشت بقتل رسانید و در این پیشین  
 دالف و مانده قایلین سلطنت گردید و در آخر عهد خود در ازاله سادات باریه کوشیده سادات  
 از خون جان ستوایم شده و شهادت کردند و در فوج الدرجات بن رفیع الشان را در سن اصد  
 و شش و دانه دالف بر سخت نشانند و بعد چند ماه بقضای آلبی در گذشت پس برادرش بن رفیع الدوله  
 را شاه جهان لقب داده سلطنت بر آوردند و در هجده ماه با جمل سپه و در گذشت پس در سال مذکور  
 نیز عظم حضرت خلل سجان محمد شاه با دوشاه خلف الصدق شاه جهان مرقوم مرحوم طلوع نمود و در  
 تهنیت جلوسش پیر عبد الجلیل بگریختن از آیات قرآن بر آورده اول انکه علی صراط مستقیم  
 دویم و اندک فی السیاحه سیم و انما جعلناک خلیفه فی کل شیء و الاخذة این با دوشاه  
 سادات باریه را بر انداخت و سی سال سلطنت کرد و غلیظ کم آزار واقع گردید و عشرت و دست  
 افتاده امرا بهم یار شده و رخنه در سلطنت انداختند تا آنکه در پنجاه و صد و هزار و نادر شاه با دوشاه  
 از ایران آمده مسلط گردید و بعد تسخیر از لاهور تا سند بنام خود کرده تاج بخشی فرموده  
 پس رفت ده سال و دیگری زلیه اکثر ولایش بدست امر او وقف مانده آنگاه احمد شاه  
 پسرش در هزار و صد و شصت هجری بر تخت نشست بعد فوت تادر شاه احمد شاه و رانی بر  
 او دست یافتند جز نامی نماند بعد او در سال هزار و صد و شصت و هفت اعزالدین  
 عالمگیر ثانی نام جهان بنای یافته اند و ان باز سلطنت هندوستان و رفعت و دفع اکثر مبدیان  
 را ان غنم منصرفند و امرا بر جا که هستند و اما و لا غیری می زنند و راجها بطور خود  
 کامرانی دارند و الا که هر ولد اعزالدین که پدرش طرف جنگا فرستاده بود و از دست سرشاهی  
 دارد و در ان سواد دست و پایزند و بنفان امرا هنوز کارش بر ادیت من بعد از هر چه  
 اراده من باشد بعمل آید چون ایجنی ذکر این خاندان با تمام رسیده تهم ذکر شاهزادگان  
 بابر و امرای هاپون و اکبر و غیره تخریر آورده رجوع بر تزیین بلا ذکر اصل مدعاست میرزا و مرزا  
 کامران و لد بابر با دوشاه در زبد و نقوی بمرتب بود و که فردوس مکان بابر با دوشاه در زمان بدو

فرزند شیخ محمد می نوشت در حیات والد حاکم قندهار بود و با وجود قلت سال بخودی من حیث الاستقلال  
 بتیست مہمات ملک و مال می پرداخت و در احوال آنجناب جنت آشیان ہایون بادشاہ لاہور  
 را با کابل بدو عنایت فرمود و مرتبہ جہت دفع لشکر قزلباش بقندہار فرستاد یک مرتبہ با سام  
 میرزائی پسر شاہ اسمعیل صفوی جنگ نموده غالب آمد عز پور را کہ از امرای عظیم الشان بود  
 بقتل رسانید و کرت دیگر بدغ خان را بیرون کردہ قندہار را متصرف گشت و چون امر انگیز  
 حضرت جنت آشیان پیش آمد مخالفت را بجا نرفت بدل کردہ از حوالہ سپرہ بجانب کابل رفت  
 و چون شنید کہ قزاق خان میرزا اسدال را طلب داشتہ سر مخالفت دارد بقندہار نہضت نمودہ  
 بعد شش ماہ بران قلعہ دست یافت خواجہ حسین مردی تاسکچ فسخ را ہند ہم جاوی الثانی  
 یافتہ پس از ان میرزا عسکیر ادر قندہار گذاشتہ میرزا ابدال را کابل برودہ جلال آباد  
 را با اطلاع اوداد و کجہت آثار غلامی کہ از میرزا سلیمان بطہور رسیدہ بود بدیشان را از وی  
 گرفتہ بپسندش میرزا ابراہیم عنایت فرمود چون جنت آشیان از عراق آمدہ قندہار را  
 متصرف گردیدہ از آنجا بجانب کابل در حرکت آمد میرزا اگر بخینہ متوجہ تہ شد میرزا شاہ حسین  
 از غزن و دختر خود را بعقدش دادہ روزی چند آنجا بسر بردہ در وقتی کہ بادشاہ جانب بدیشان  
 رفتہ بود پیچہ کابل آمدہ آنشہر را متصرف گشت برین خبر بادشاہ متوجہ کابل شد میرزا شیرانگ  
 را بر زم فرستادہ اود در دیہ افغانان بقتل رسیدہ بادشاہ آمدہ محاصرہ کرد و میرزا کامران ادری  
 بہمیری می فرمود تا شاہزادہ محمد اکبر را برکنکرہ قلعہ جای کہ توپ و تفنگ بسیار میرسد نشانیدند  
 حقتالی و بر محافظت می نمود پس چون طاقش طاق گردید دیوار قلعہ را سوراخ کردہ بیرون  
 رفت و پس از محنت بسیار بلج رسید پیر محمد خان حاکم آنجا بدیشان آمدہ غوری و بغلانرا گرفتہ  
 بوی تسلیم نمود و در اندک روزی باز جمعی بوی ہمراہ شدہ شام بدیشان را متصرف گشت قزاق خان  
 و دیگر امراک خدمات نیک بتقدیم رسانیدہ بودند و در شدہ تو فعات غیر مقدور از بادشاہ  
 نمودند چون بحصول نہ پست باد ہزار سوار یعنی مرزا کامران شدند بادشاہ بدیشان شد  
 میرزا کامران بظاہر ان گزینت و چون آنجا ہم مامون نامہ رخصت کردہ و دہ روزنگ  
 رفتہ بارادہ ملازمت پس آمد و در مراجع شدہ کولاب را باز با قطع یافت پس ہم بکرات بنابر

ادامای نالایق نهاده از فتنه باز نماند آخر بادشاه نظر بر رفع شور و آسایش الوس جغتای و دو چشم اورا  
 میل کشیده پس بکج شده در نهصد و شصت و چهار در گذشت عبادشاکامران بکوبه بمبرد و تاریخست دیگری گفته  
 ع بکوشاه محرم در مکه مانده و رضامشارعری کمیت فکرتش خوش جولان بوده یک پسر مانده بموم بمیرزا  
 ابوالقاسم در غایت فطنت و زکا در قلعه گوالیار زین جهان غذا چشم پوشیده نماند از کامران نام و  
 نشان تاریخست بشوگفتن میلش تمام بوده و شوکتی تخلص میگرفته **ه** قضا کشتن من انقدر شتاب کن  
 بخوابم از سمت مرد و اضطراب کن **م** میرزا عسکری بن بابر بادشاه بوخارا جلالت و تهور و سخاوت و  
 نکبر موصوفند و باتفاق میرزا کامران همیشه لوائی مخالفت حضرت هایدون می افراشت و چنانچه مذکور  
 در وقت توجه حضرت لبراق بقدم مخالفت بلکه مقابلهت پیش آمده و ناکام شده چون آنحضرت از عراق  
 قرین فیروزی آمد و قندار را راجحاصره فرمود بعد سه ماه مجرم و در متوقع عفو شرف ملازمت دریافت  
 مشمول عواطف گردید و مکر عصیان و زید مقید و محبوب شد و از آنجا که سینه اراده ج نمود و در وادی  
 که میان شام و مکه است در گذشت ع عسکری بادشاه دریادل و تاریخست سلیقه شو نیکو داشت  
 میرزا ابدال بن بابر بادشاه حمیده انحصال بود و پیوسته در انقیاد و جنت آشیان مانده بود و  
 نوازشات می زیسته و متقی که تمامی قبائل افغان منهد و خلیل مبر افقت مرزا کامران بر عسکر جنت  
 آشیان شبنون آورده بودند تاریخ نهصد و پنجاه و هشت در موضع حربا بر شهادت رسید مولانا مانای  
 ع سردی از بوستان دولت رفت و تاریخ یافته شاعری و انشا خوب داشت **الامیر الاعظم**  
**میر محمد میرخان** الملقب بخان خانان بنفالس خصائل انسانی آراسته و بشرف محاسن روحانی  
 پیرایسته از حفا علی شکر بیگ بهار دوست بدین ترتیب محمد میرخان بن یوسف علی بیگ بن یار بیگ بن  
 سیر علی بیگ بن علی شکر بیگ امیری بوده در غایت جلالت و شجاعت آداب لشکر کشی و سرداری  
 نیک دانشی در زمان ارتقاء دولت بهار لوبور مسند دولت تکیه زده و ولایت همدان و دیور  
 و کردستان و لوانج با قلع او مقر بود و چنانچه آن ولایت تا حال بقلم علی شکر مشهور است و بهار  
 لوان اعظم طوائف ترکمان قرا تو نیلو بوده و چند کس از ایشان بپادشاهی رسیدند چنانچه قرار یوسف و پسر  
 فرار سکندر و پسر عطا دیگر شش مرزا بجهان شاه اند و در زمان شاه اسماعیل صفوی یار بیگ  
 بادل یوسف علی بیگ جد و پدر بر سر منان از عراق بر آمده در بدخشان

سکونت نمودند و قتل آنکه بر علی بیگ در زبان حسن پادشاه بجهار آمده شد امان و خدمت سلطان محمود میرزا قوی  
 بسر برد پس از آن در فارس او را با حاکم شیراز میانه دست داده و هنوز هم برگشت و بر اثر آن بر دست امرای سلطان حسین  
 نقل رسید یار بیگ بقدر رفته با میر حسن پادشاهی بود و بعد از ملازمت فردوس مکانی لازم گرفته پرچمان در جانشان  
 متولد شد و بعد فوت پدر بر سلطه افتاده در آنجا تحصیل نموده در شانزده سالگی بخدمت جنت آشیانی آمده ترتیب  
 یافته بمرتبه مصاحبت رسید چون جنت آشیانی بسخت شد وی و برگجرات بوده و خود را از آنجا و خدمت جنت آشیانی  
 رسانیده در فرستن و آمدن عراق لازم بود شاه طهاسب لقب خانی باطل و علم بدو کرامت فرمود و بعد معاودت  
 از عراق حکومت قنداریافت و در تسخیر مند حاضر گماشته سپهسالاری عساکر باو متعلق گردید چون در فتح باجیوار  
 و فتح سهند نهایت مردانگی بظهور رسانید بقطا بهائی عالیله مثل یار و قواد و برادر نیکو سیر و فرزندان مساعد  
 و خان خانان با بستان اختصاص یافت و برین کج و در کمال دولت خواهی روزگار گذرانده مگر او از ایام و سبب  
 جمادی الثانی نهصد و شصت و هفت چپه بعضی امور مخوف شده بیهانه لشکر بدین رفت شهاب الدین احمد خان  
 آنحضرت را بقلعه آورده در استحکام کوشید چون خاطر نشین مردم دور و نزدیک گردید که از اطراف خان غباری  
 بر خاطر شاهیه رفته سپاه بکلی از وی جدا شده در دلی گشتند خان مذکور نیز اسباب سلطنت از محبوب حسین قلی بیگ  
 ذوالقدر روانه درگاه ساخته خود متوجه ناگور شد که تا از راه گجرات بگذرد از راه باغزای جمی کوه اندیش  
 مراجعت نموده خود را بدامن کوه لاهور کشیده پادشاه خان اعظم را با جمعی از امرای سپهسالارین فرموده خود نیز از  
 عقب روان شد جنگی عظیم روداد و با جماعت کما عث این فتنه بود که گشت خان مذکور با بعضی مخصوصان  
 بدرون کوه درآمد کمان شاهیه رفته او را بلا زمت خواندند بلا توقف بخدمت روان گردید حضرت جمیع امرایا بقتل  
 فرستاده تمام اکرام شرف ملازمت دریافت بعد ده روز حضرت حج یافته چون بنهر واد که ببارت از چن ست  
 رسید روزی در کولی که بسبب بملنگ آشتهار دار و بر کشتی نشسته سیر می نمود مبارک نو خانی که بر رست و در یکی  
 از عروب بدست مخولان کشته شده بود انتقام پیش آمده در وقت مصافحه بخوبی بوی رسانید که بدان و  
 گذشت فی ثمان و ستین و شصت تهید ع شد محمد پیرام تا بخت سلیقه شکر گفتن خوب داشت امیر جل سپهسالار  
 عبدالرحیم میرزا خان انماط بنگان خان ولد پیرم خان پیرش چهار سال گذشته محمد امین دیوانه و با با بنو  
 و چندی از خدمتگاران او را برداشته بدرگاه جهان پناه آورده ترتیب یافته روز بروز مشهور نظر شفقت می شد  
 کارهای عمده کرده فتح گجرات بر سرچ بزار مرد و بمقابلهت پنجاه هزار مرد با تمام وی سنده در اذای آن خطاب

خان خانان و منصب پنجه که اری سبر فراز شد و مثل تسخیر کند که نیکو بشود بسیار گاری گزین کرده محاسن او  
 یارای خامریت باشو و فضلا مثل او از امرای هند که کسی بچو و بهت گذرانده کتاب آثر جمعی شاه دلاشانی  
 کافی است در شعر خوش و نگاه داشت علی قلی و محمد سعید مخاطب بخانزادان و بهادر خان و برادر بودند برینو شجاعت  
 و سخاوت آراسته و لدی حیدر اوزبک که در جنگ جام بقزلباش در آمده امارت یافت و در همین  
 مراجعت جنت آشیانی از عراق اینها در رکاب نظر بقندار آمدند و در جنگ همیو که نیکو رشد سماعی جمید  
 بنظهور رسانیده اند و بفتح همیو ولایت سبل باقطاع یافتند و در انولایت با افغانان بکرات محاربه داده  
 غالب آمدند بکلادی این خدمت جو بنور بجا گیرشان معتد شد اخبار فتنه با افغانان محاربات صعب دادند  
 و مسئول گشتند همچنین در قلعه و قلع اعادی سماعی بودند بعد روز گاری مرغ فتنه در خاطر شان مبصنه داد تا سالک  
 طریق نمی گردیدند جنت آشیانی بنا دیب شان توجه فرمود و مجبور شد و الده را بشغافت فرستاده اظهارند است  
 کردند پادشاه جرم بخش از کار شان اغراض کرده بعد چندی باز دوباره عائد حال شان گردید پادشاه کرامت  
 دیگر سومی جو بنور نهضت فرمود و از راه بیرونی الینار برسد ایشان برده در موضع سکر اول من اعمال الهیاد  
 که بخت چو ویرش بود است هر دو برادر بدست آورده بقتل رسانیدند و خون شده تا ریخ است هر دو برادر  
 شونیک می گفتند خانزادان سلطان تخلص می کرده زین خان کوکلت اسلبلو و قدر و رفت شان بر باری  
 از خویشین بلند مکان ریت امتیازی امراشته بعبادت طبل و علم و صوبه کابل که جای یک پادشاه است سرزرا از بود در راگ  
 و کتب هندوی مهارت تمام کاری برود و اکثر سازانیک می نواخت و شعر بر حبه سیگفت قلیچ محمد خان از طائفه  
 جان قربانیت آباد اجدادش در خدمت سلاطین جغتای صاحب نسبت بودند مخصوص جدش که در خدمت  
 ابوالغازی سلطان حسین میرزا مرتبه بزرگ داشت این در سلک امرای عظام اکبری منکک و مرتبه قدم  
 بر کنند وزارت نهاد و با وجود غفلت وزارت و امارت بهنگامه درس و بوکت را گرمی داده بقتل افاده بر اوج  
 طلبی نگاشت و گاهی شومی گفتند انقی تخلص داشته خان عالم در سلک شجاعان زمان انتظام داشته  
 و اکثر سمارک و لاریهای شگرت بل می آورد و در جنگ داد و افغانان با کد مشاطگی تیغ آبدار و دوس مو که  
 را از خون مخالفان گلگون بخشیده خود بر خم تیغ یکی از مخالفان سرزردن ابد اند و حنت شود و رعایت سلامت  
 می گفت ثانی خان از بندگان قدیم الخدمت درگاه اکبریت آخر عمر تبه امارت رسیده بنابر لطف طبع  
 شومی گفت عشقی خان از خفا و قدوة الاولیا اسماعیل ناس است که در میان اثرک شهرت تمام دارد چندی

بخشی درگاه جنت آشیانی بوده بنا بر لطافت طبع شوهر میگفت سقای چغتای بوزنش بود و عزیمت حالی  
داشت و در آخر عمر نوشی بهر ساند متوجه سرانذیب گردید و در آن راه درگذشت از زینبی که در آن سفرش همراه بود  
نقلست که بعد حلت وی شخصی بنام زه حاضر شده گفت سبب است که رسول صلعم در واقعه بمن اشارة نموده که در  
فلان منزل یکی از دوستان من وفات یافته خود را بنام زینب زاده و رسان چون نماز گذارده شنبه در آنظر غائب گردید و شایان بدی  
اشعارش میباشد خواجہ محمد رحیم احدی اولاد در سلک پر و پیمان حضرت شامست بنی نظامه داشته بعد از آن  
از ولایت بشار و غار گردیده بدان نام برآورده و شرح گفت بهر وزیر محمد خان بن قطب الدین محمد خان از امرای  
اکبریت صاحب طبع بود و همیشه با صاحب طبعان صحبت داشته صدر الدین محمد سیح الزمان خطاب تہی نفس  
و حکمت و سائر علوم با هر درگاه جهان گیر و شاه جهان منزلی عظیم داشته که یکجای رفته میرزا حسن السعد  
ظفر خان خطاب حسن تخلص از عظم امراي جهان گیر و شاه جهان است ایالت حد بکشیم داشته مرزا  
صائب چون بنده آمد پیش او آمده چندی بک بر و مرزا احمد طاهر اول عنایت خان بعد از آن  
خان زمان خطاب یافته بسیار قابل بود و پیوسته با ارباب فضل صحبت میداشت ابوجات کلیم و غیره شورای  
وقت بنجد متش می رسیدند در صحبت راه کشیم شنوی رنگین گفت میرزا امان افشارانی تخلص پس  
مہتاب خان شایبانی اول عنایت خان بعد از آن خان زمان خطاب یافته شریف کایت خوب می گفت  
محمد حسن ایجاد از کتعدان زمان بوده و در نظم و نثر سلیقت احسن داشت از منسخ کیر  
با و شاه بخطاب معنی یا بنجان سرفراز گردیده رفیع خان با و ل برادر زاده وزیر خان عالم گیر است  
مولانا یادگار حالی در سلک ستمدان زمان انتظام داشته شعر موماری گفت محمد حسین دلایا و کار  
حالی بقای تخلص میکرد و هنوز از بلوغ زندگانی بر نخورده بود که خط بر مرز اجیش غالب گشته بمنجر بچگون گردید  
و پدر خود را بچرخه بهمیری سہموم گردانید و خود بچرخ گشته شد مخفی نماید که بعد از فراغ احوال هندوستان  
ذکر شام و صبح میر و دو ختم بلاد استیم سیوم بران بنماید شام و لایح و سیع است  
حق تعالی آنرا ارض محبت بر خوانده و مر و لیسیت از حضرت صلعم که نیکوئی را و دتم باشد و دستم نصیب  
شام و یک دتم بهر تمام جهان است از خواص شام یکی آنکه هرگز از دل خالی نباشد و ابدالان که بفضا  
تن اند و در شام می باشد نقلست در عجائب المخلوقات که یک ارشش زمین در شام نباشد که جبرئیل  
در آن منزل نکرده و یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر از آن دیار بر خواسته اند بهترین و دیت شام





بلاد شام است نخست ارم بن سام در آن حدود بانی ساخت به عقدا بعضی بلغ ارم به تامل روشن بن فانی بن مالک ابن  
 ارغش بن سام همت بر آبادی آن گماشته قیل بن را بر ابراهیم احداث نموده اسکندر در صد و دهم و شش  
 افتاد قیل از نو خدات صغاک پورپ است حضرت چند کثرت از نیکویش گذشتند قدم در آن شهر که نهاد و زن بود  
 که بهشت دنیا است قدم بن آنرا نه سپرد و در آن شهر هیچ منزل و منزل و اسوان بی آب روان نیست و عمارت  
 عالی و اسوان بکلف و حمانات نیکو چند آن دارد که بحباب در نیاید و تانیخ شام آمده که شش بار هزار دینار  
 سرخ صرف آنهارت شده و شصت هزار شقال زر سرخ صفت بقول و خوراک است که آن از عجایبش آنکه اگر کسی صد  
 سال دو سال ساکن باشد بر سر و زنجیری نو بنید قابل باقی را در آن زمین کشته بود و اثر خون مخور پیدا است و بدو از ده  
 یکی پیغمبر را شهید ساخته بود و سرش بر دار کرده و نیزه ششم بن عبد مناف و در آنجا است و در شش حن نه مربع  
 ساخته بودند بیت و چهار آئینه در و نهاده و خوس روین بر روی میگردید ساعتی مهر و در طاسی می انگشت ساعات  
 شبان روزی از آن می شناساختند از جمله عازنش مسجد ولید بن عبد الملک است چنانچه مذکور بود بعضی از اقصا  
 مسجدی بآن عظمت در دنیا ساخته نشد بعضی چنانچه در حنی هفت ساله حراج شام خرچش پوشتند و طبعه است و  
 تمام شش دست و نه پای سنگ رخام سقف و چهار از لاجورد و طلا منقوش و نقوش غزیه و نسیه پرات عجیده حاصل اوقاش  
 بر روزه هزار و دویست دینار سرخ بود و در شش و دویست دینار صرف در دشت آن می شده و در نیکو سر و شش  
 کوی است از مقابر انبیا و اولیا پر است و در آنجا سفار مسی بخاره ابو عوید چهل پیغمبر زکریا و یحیی و عیسی و  
 ایوب پیغمبر و یکی از صفاتش بوجود آمده آنموضع بدیر ایوب شهرت دارد و چشمه که با شرف مشر ظاهر شده جا است  
 چون جریر بطری آورده کوی دیال به صد و سی بدن چشمه رسیده و خورده آبش شقای بر پاره است از و شش  
 شیخ عبد الرحیم دارانی از غایت لطف رحمان الفلوش گفتندی و و مذکوره اولیا از وی نقل است که ششی  
 حوری بر بام از گوشه می خندید در روشنی رویش بجای بود گفتیم این روشنی از کجا است گفت ششی قطعه که چند  
 از دیده باریدی از آن آب روی من شستند اینهمه بهار کمال انداخت که آب چشم شما گلگون حوران است  
 گفت چون آدمی سیر شود بهر اعضای گرسنه گردد گفت رضا آنست که از خدا بهشت بخوابی و از دوزخ  
 پناه طلبی گفت هر ساعت که در دنیا ذوق ندهد در آخرت ثمره بخشد ابو عمر از اجله مشایخ شام بود وی  
 گفت چنانچه فریضه است بر پیغمبران اظهار آیات و معجزات میفرمود است بر اولیا پنهان کردن کرامات  
 تا خلق در فتنه نیفتد ابراهیم بن واو و منبدا القی و قدوه اصفیا بود و نقلت که در ویش در وادی

میرفت شیری قصد او که چون چشم شیر بر خورده او افتاد و بر دو خاک پهناده برفت در ویش بر جامه خود نگاه  
کرد و باره از خرقه ابرایش دید که بر جامه خود دو خسته بود و دانست که برکت آنست گفت آنچه گفت است  
بتو می رسد اما جمله مشغولی در سخن تو در زیاده طلبی است گفت راضی آنست که سوال نکند گفت تو کل آنست  
که آرام گیر و بر آنچه خدا ضمان کرده کنی شیری بسیار بزرگ بود از وی نفقت کرد و در تیه بنی اسرائیل می رفت  
مرانان و با علما آرزو شد آواز با قلامش شنیدم خواجه عبداللہ گویا این ذکر را مانت بلکه بخواره است و  
در طریق تصوف از دوریش نقل کرده که روزی در بادیه نشسته بود و دریا از آسمان قدحی آمد از زر و در و آب  
سد و بود ویش گفت بخت و جلال تو که آب بخورم مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آبی  
دب و گرنه بکرامت آب بناید از بیم عز و رک کرامات ظاہر از کبر این نبود شیخ سلیمان ترکمانی اگر چه در رمضان  
روزه نگرفت و نماز نگذاشته اما از مضیبات خبر میداد علمای ظاہر بخت او می رفتند و بادب بادی سلوک  
میکردند شیخ علی کریمی از عقلای جانی بوده از وی انواع کرامات و خوارق ظاہری شایسته اهل مشق  
همه مرید و متفقدش بودند و او قدس بن احمد و اربانی و احمد بن ابی الحواری در همه علوم عالم بودند  
و در طریقت بیانی عالی داشتند ابو عبید اللہ مکحول ہندی عمر بافتنوی قضا مشغولی داشته  
محمد بن حسن الشیبانی پس خالہ از او ده سالها منصب اتقی القضا داشته شمس الدین  
عبداللہ المعروف بابن اللسان مصنفات بلیغہ برادران روزگار نگاشته جلال الدین محمود  
سخت بکتاب بلیدہ مشق اشتغال داشته و در زبان ملک ناصر اتقا القضا شام گشته ابو القاسم علی  
بن الحسن بن عاکر محدث وقت بوده تا یکی نوشته بنفاد و دو مجلد ابو المعالی محمد بن ابی الحسن  
خداوند فقر و ادب و شور دیگر فضائل بوده قضا مشق همیشه بوی تعلق داشته علما و الدین علی  
بن الحرام القریشی در تمام مصر و شام بک تمام امصار جهان مثل او طبعی بنوده از مصنفاتش موجب  
متداول است طبیبیہ طلوشن سح ما عرض لب با شہریت نزدیک بدشوق و راسخا حاکم  
است که چہ چشمهای گرم بنا کرده اند تا احتیاج بآتش نباشد و در تحفه الزواہب آورده که بطریقه تخریص  
عظیم نفش آب گرم و نفش آب سرد عجب آنکه بیکدیگر آمیخته نشوند بلفان حکیم آنجا بہت در جمع  
الزواہب نوشته کہ ہر کہ چہل روز از آن زیارت نماید حکیم شود و راسخا چشمہ است کہ بہت سال متصل در و آب  
باشد و بہت سال متصل خشک گردد و متصل طلوشن غرضش دل شہری معروف است

زمینش هرگز میبود را بنزدیکتر از اگر بکنند بیرون افکند و زنان آن شهر بعد ولادت باز بیکارت عود نمایند این  
جودی گوید که در شهرواشی چنین و ثلثه آن نزد ناصرالدوله حاکم آنجا و شخص تو امان آورد و موعده هر دو  
بهم اتصال داشت و دیگر جواج و اعضا هر یک علیحده بودند پدرشان همراه بود یکی را بوی زبان درسد و دیگر  
را به خوش پستان در سینه تقارن یکی را لعن شده بر او و چند روز بوی بد کرد و دیگری بکیات در عذاب آن  
بوده تا آنکه غریب بر و بچنین در جامع الحکایات از تاریخ دیالمد نکور کرد و کس تو امان نزد ناصرالدوله در محفل  
آوردند غریب بیت پنج سال مکر داشتند اکل و شرب و خواب و بیداری هر کدام محض الفت بهم بوده  
میشوی شهر یونس نزدیک موصل بوده بنای اسود بن سام بعضی در امتیلم چهارش نوشته اند در آن  
شهر آسیای بود چون کسی میگفت بنام یونس بگریز دیگر دید و چون میگفت خاموش شو خاموش می شد  
عزّه لطافت آب و هوا و نصارت کوه و بصحرای زیادت بر بسیاری از ولایات شام دارد از حضرت مسلم  
نقلت که شاربنا رت دادم بدو و عروس یکی عزّه دیگری عثمان از مردمش ابو عبید الله محمد  
بن ادریس مشهور بنامی در سیزده سالگی بحر گم گفته که سلون ماستم در پانزده سالگی فتوی نوشته  
احمد حبل که سیصد هزار حدیث از برداشت بشاگردیش میرسد از نواری نقل است که عقل شافعی را اگر زن  
کنند با عقل یک نیمه جهان را حج آید تا درون شنید که وی حفاظت آن ندارد و بنا بر است آن در رمضان این  
فردمود هر روز جزوی از زنان مطالعه کرده و در تراویح خواندی تا با تمام ماه حافظ شد به ذنب احمد  
حبل هر که نماز ترک کند کافر شود و در مذنب شافعی به امام او را عذاب کنند شافعی احمد را گفت چون  
کسی نماز گذارد و کافر شود چکن تا سلمان شود گفت نماز کند گفت نماز کافر چون درست باشد احمد خاموش  
ماند گویند مادرش زاده بود مردم امانتها را بوی سپردندی و کس جامه دانی بوی سپردند و بعد چندی  
یکی آمد بستد دیگری آمده طلبید و گفت شرط آن بود که هر دو یکجا آمده بستانیم وی شرمند شد و در سال  
شامی شش سال از کتب آمد گفت امانت بر جا است چون میگویی بر دو یکجا آمده گرفتن شده بود آن را  
بیار و بر عاجز و خجالت زده کس رفت در صد و پنجاه روز و وفات خلیفه نوکد و در وایت و چهار فوت  
کرد و طلب طوش عبی عرضش کوم از شما بهر بلاد شام است چون ابراهیم خلیل در روزهای  
جوه گویند آن خود را در آن موضع می دو شیده و شیران بفضرا اتمت می نموده بکلب میوسم شد چو  
نعت عرب حلب و دشیدن شیر است در نواهی آن شهر که چاه است که هر کس در آن بکزد و قتل از قتل

روان آب باشد شفا یابد و شمس و بیت و چهار راژ دمای در طلب پیدا شده بود که دوازده فرنگ  
از لطف افشش گیاه می رسید تا آنکه بقدرت الهی ابری پیدا شده آن اثر را در همه چیکه از نظر مردم غایت  
ساخت بر ابراق قریه ایست از قرائی شهر که طلب در آنجا مسکندی است که چون بیمار شوی در آن معبد باشد  
در خواب مبیند که کسی اورامی گوید که شفا می توان فلان چیکه است بسیار تجربه کردند از مردم طلب است موفق  
الدین بخومی ابو البقا کنیت از کمال فضلا بوده شرح مفصل در مختصری و شرح تفسیر لوک از مولفات  
او است منسج میان طلب و فزات واقع شده بعضی از اقلیم چهارشش دانند طولش عیب بر عرضش لوله انوشیروان  
بهت بر بنای آن گماشته و از من رشید نیز و تعمیر آن کوشید ابو عباده ولیک دین عبیده الموروث  
تجری صاحب مناظر الانسان از داورده که وقتی مدعی جبهه ابی سیک محمود بن یوسف گفته بگذرانیدم خوش شده  
کشید بیمار فرموده مردی در حاشیه مجلس نشسته بودم نزد بعد اتمام قضیه از اول تا آخر خواند از دست  
شدم ابو سعید در صد و دوجوئی آمده گفت صلواتی شوی بخوانم و او گفتم یا امیر که این کیت گفت این علم تست با نام  
برخیز و طاقاش کن معافه کردیم گفت من با تو مطالبه کردم پس وصف شمرن کرد بعد ازین در خدمت اومی بود گفتی و زی  
بنی چند از خود با بونام خواندم در فورگیری شد پس از گوی گفت عمر بن باخره انجا مید گفتم حق تعالی ترا سالها دارد و چه کرده  
چنین میگوئی گفت عادت بنی تمیم است که هرگاه شوی تازه در مضمار شاعری قدم زنی مقدم البتة بمبید و الحال  
که همچو تو بنی برخو است زبیت من صورت ندارد و از چنان شد پس از ابونام ملک الشوای تجبدی قرار گرفت  
ابو علی مصری را پرسیدند که میان ابونام و تجری و مبنی اشو کیت گفت ابونام و مبنی حکیم اند و تجری شاعر شریف  
تجری را اشو اعراب سلسله زرتشیر کردند و یحیی بن قحطان طائی می پیوند و فوشتن صد و هشتاد و شش عسقلان  
طولش سول عرضش لب بر ساحل بحر شام واقع بعضی گویند مشبهه سر امام ابی عبد الله الحسین ع و در آنجا است  
و آن مقام زیارتگاه خاص و عام است عبد السلام گویند تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از بغیر نقل است که هر که  
از عسقلان به نیت عزای یرون رود و بعد از شصت سال میرود در جبهه ایافته باشد ابو یعقوب خراط  
و شیخ ابو النخیر بر دوازده نیکان آن مکانند طرسوس بفتح طاء و راه جمله و ضم سین جمله و سکون  
و او شهریت بساحل دریای شام بعضی از انبیاء چهارشش دانند مهدی عباسی در صد و شصت و هشت  
آز انجا بنامه از موش ابو عبید الله بن القاسم بن سلام است در مناظر الانسان است آورده  
که اول کسی که در عزاب حدیث چیزی نوشته وی بوده طلال علانی گوید خدا تعالی برای امت بچک را نظر منست

نهاد یکی شافعی گفته را از حدیث پیغمبر اخرج کرده دوم احمد بن حنبل که در خلق قرآن محنت خواندگان کشیده و بعد از آن  
 بن مبین که کتب را از حدیث پیغمبر دو کرده چهارم ابو عبید که بن قاسم که عزاب احادیث را تفسیر کرده و بن یزید  
 آورده که ابو عبیده در علم ادب از من و در ادب اکثر از من و در جمیع تصنیف زیاده از من است لعل یک شهر است  
 از شهرهای شام طولش و در عرضش لعمریه اهل آن اصل عبادت لعل نام بنی قیام نمودی و یک بعضی شهر لند  
 مجموع آن نام شهر شده عمارت قلعه اش از سنگ کرده اند بهرخته بطول چهل و پنج گز عرضش بیست گز و یک گز  
 سنگهای بآن بزرگی را بهم چنان وصل کردند که سوزنی در فرج آن را نداده و در عرضش سی و  
 عرضش لعمریه بن حاتم بن فوح و منسوب در عهد ابراهیم ان شهر بر غل بل بوده از شهر نایل یک  
 فرنگ بعد داشته اکنون آن شهر در ریگ پنهان شده و مصر گفته اش گویند قلعه حلا سمور که مردم نشین است  
 بقول صاحب مجمع الزوائد غیر ملک صلاح الدین ابن ایوب در سن اثنی و ستین و چهل و هشت و نود و بیست  
 بیت و دوازده و سی صد گز شش هزار و سیصد و یکصد و دوازده و بیست حمام دارد و بعضی از ارضش چون باران  
 بار در راعی ضایع شود و بعضی چون باران بار در ضعیف گردد و تاریخ موزب مسطور که از عهد ابراهیم بن علی بن علی بن  
 مه و دیگر حکام شهری کرده بودند آن مقام اکنون در ریگ است عمارت فرعون در آنجا بوده گویند مسجدی داشت  
 از سنگ مرمر در قام که مقصوره آن از سنگ سفید بر آورده بودند و قاضی قرآن بر آن نوشته در آن مسجد چهار  
 هزار و سیصد و بیست و شش روشن میشدند ایضا و تاریخ موزب نوشته که در حدود مصر مسجدی ریگ روان بوده و چون  
 آسیب در زمان سابق طلسمی ساخته اند و معنی شکل مردی از سنگ رخام بسیار عجیب نامش ابو الهول حکمت  
 آنکه ریگ را از آمدن اینو باز داشته و الا نذیت بحال آباد اینها بوده اهل مصر را سقیاسی بوده که بآن معادزیات  
 و نقصان آب را معلوم کنند و آن در میان نیل موضوع است بخطی چند که از آن دستور کفات اهل مصر معلوم میشود  
 چون بشان نزده رسد خیر و نفعت بسیار حاصل آید و غایت زیاده بیزده خط بود هرگاه ازین بیشتر شود بر عزای  
 راه باید گویند این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق است دیگر از اندیش احرام است که عبارت از سه گنبد باشد  
 که حکای سلف ساخته اند در عجائب المخلوقات از ابن خفیه نقل است که احرام را حیر الموت نقلی بنا نهاده و در مدت  
 هفتاد و سال که هفتاد هزار مرد در آن کار کرده با تمام رسید بعضی گفته اند ادریس را بوجی معلوم شده بود که در عهد فرعون  
 طوفان خواهد شد قبر چندی از ابا و اجداد خود را باز و جوار بسیار در آن مکان دفن نموده و بر زیر آن قبا بخت  
 گویند سیچو چه آهمن و فولاد در آن اثر میکند بادشاهی طبع زرجو اهرسی موفور و رخز ابی آن کرده فایده نبخشید

قبل آن طلسم است که هرگز از آن بهره باشد بخش باید گوشت شخصی از بزرگ زادگان مصر را بریشانی  
 رسیده بنقطه آن کشاید نصیب بر دهر روز بر تپه رفتی و نظر کردی تا روزی رفته یافت که از فلان طرف تبه کوچک  
 چون هشت زریع به چپانید البتة چیزی میان روی بدان سرخ صندوق یافت از آهن چون سه آن  
 باز کرد کاسه ظاهر شد که قرص طلای در میان آن بود صندوقی را کرده کاسه را با قرص طلا گرفت و بشهر آمد  
 و طلا را بصراف داد و زر گرفت چون بخانه آمد طلا را در میان زر خود یافت همچنین هر بار که زر خشتی باز بخانه یافتی  
 و کاسه آن خاصیت داشت که اگر آن در و کردی شرب شدی که در مصر کشش بنفودی می برکت رنیل  
 خانه ساخت و خمر فرودشی اختیار نمود باز از دیگر خمر فروشان کس ادفاوه و تقطص جالش آمدند و معلوم کرده بکلی  
 سفر گرفتند ملک کاسه و طلا از وی بستاند و آن را البلا داده و ده که شخصی را در مصر طلسم کشانی بدست آمد و جوالی  
 تبه کلان زمین را حاضر کرده چاهی ظاهر شد که هر که در آن انگشتی چندین اثر و با نظرش درآمدی او طلسم  
 کشا در آن چاه آنگند ناپدید شد ندیس با ده تن از خواص بیرون چاه رفت چهار صندوق نظرش درآمد و بر  
 صندوق خرم زین پر ز رهناده و بر سر هر خمی شیری از زرشته بر که دست بر آن بر روی شیران پیچید  
 و شش جریح ساختند و در گوشه صندوق خمی از جواهر و شخصی جرات کرده دست و اندازان برداشت  
 در خور آن نظر آنجا غیب گردید پس از ساعتی دیو، خانه شگافی بهم رسانیده بر اثر آن سربزیده و مظهر  
 شد آنجا محنت چون طریق تصرف ندانستند بمجموعی باز گشتند صاحب تایخ ازین کثیر شامی نقل کرده که در مصر که  
 ملک عادل بالصد و شصت و هفت در مصر خطی رود او که در صد صد یک ماه و بیست هزار کس از گرسنگی هلاک  
 شدند و ملک عادل آنرا از مال خود کفین داد جمعی که احوال ایشان ملک فرسیده از قیاس بر دل بود آخر کار بجای  
 آنجا میر که در مصر که گریه و شک نماند بعد از آن مردم فرزندان خود میخورند و چون فرزند نماند شروع و خوردن  
 اجهان و ند چه بهیانه بیماری هر طبعی را که بخانه می بردند از اطراف و جویان کار و کشیده هر عضو آن بیمار و را مانند  
 گوشت قربانی از زمین برودند و تمام مصر آب روان جز روئیل نیست باران در و احیاناً بار و هر گاه بسیار بار و  
 علامت قحط باشد زیرا که جویات در زمین پوشیده گردد در بعضی جاها در و گیاهی است که در میان کشتیهایی کلان  
 از آن کشتند و آن مانند شمع روشنایی بخشد و چون میر و چند مرتبه بگردانند از روشن گردد و ایضا حوضی است چشمه که  
 تب آن چشمه بر آن حوض آید هر گاه حاض و جنب دست بان چشمه کند باز آید و آب حوض بدوی گرد و نا آن آب  
 از حوض برودن نکند آب چشمه روان نشود ایضا در نواحی مصر در غز ارضیت چشمه موسوم بعین الفا را که خاک



آن مرغز اباب این عین کل کنند موش از آن کل شکون کردند و بادیه عرب در آن درخت که اوراق آن طوی باشند  
مثل چکاوک و این حال تا چهل روز امتداد می یابد بعد از آن نقطه می شود و جبل طور که کنعان و مصرش نیز  
گویند از آنجا تا مصر هفت روزه راه باشد میان شام و وادی القری افتاده و بحاله الطالبین از شیخ جعفر زکائی نقل  
است حدیث عبد القدوس بن ابراهیم بن محبوب از علی بن سکنه الف الف صلوٰه و سلام فی محرم شمس و خمین و شامی مکه  
الشریفة آن عالم جابر بن جبل طور سنانی وضع مناجات موسی علیه السلام مودر بیجا کج کسره و جنانی و اعلیٰ مکه بالاجیل

أن خلق علی لون احمر الا ان الله محمد رسول الله فنی قطعه الکبیره و جیدنا بکله نماها و فی الصغیره لم یضربوا قال ان اجماع المومنین  
الذکور مجعلا بهذه الصفة فقلت فقل فی ان سر قول تالی اطلع علیک انک باواد القدس طوی گویند بخت نیز از پیغمبر  
بیرسد آن که بگر سنگی مرند و قبر دادن آنجا هست قسطا طبرستان نیل و اقصی و صحرای آن مناراست کمر و گان  
در آنجا افتادند و کتله های سطر کفن دارند و دیوار بالیده که پاره و پود سیده نشاند گویند بختی جامع کی از آن رنگ  
باز گردند که اصلا تغییر بدیش را نیافته بود و اثر حفا و درخت و پابانی داشت و بحال اب السبلان مسطور که مویانی مصر  
از آن مردگان حاصل می شود و آن بهترین مویانی است و در نزدیکی قسطا کوی است که آنرا منظم خوانند و از آن کوی  
زیر جید حاصل شود و در حضور مصر سنگی است نامش بیض النمل چون او را بس که اندازند را خطراب آید و خود را از مکر  
بیرون اندازد و شهر کدی از بلاد مصر بر شهر فی نیل از قدیم بسبب اعمال بدیه نگه داشته است صورت زن بکوب  
زنج خود خفته و نقاب گوشت پاره می کند و کودک در گهواره و نان و رتنور همه از تنگ مشاهده می شود و اسما  
دار الملک مصر قاجریه مغربیه است در حبیب ایرامه که در زمان المعز الدین الله اسماعیل جوهر خادم که در ملک  
علامش انتظام داشت در سید و پنجاه و هفت مصر را تصرف آورده میان قسطا و عین الشمس شهر مدی  
این شهر را نهاده و در سید و شصت و یک المعز الدین الله از اقلیدیه و روانه آن بلده را دار الملک ساخت و در  
وقت آمدن با نوزده هزار شتر ز بار کرده همراه آورده بود و هر روز چندین هندوقی از زرش با رگاہ وی  
می نهادند که اول بکان آن شهر و او چون نوبت بآل ایوب رسید در آن بلده بقلع خیر و عمارات عالی بسیار  
ساخته شد و قاهره بر کناری نیل واقع است عماراتش از رخام الوان و در قرب پنج فرسنگ دیگر اسکندریه  
طولش ساء عرضش لیل پنج بر کناری نیل بر یک دروازه اش درخت سدری در زمان سکندر مانده است  
در آن شهر بلیناس حکیم بفرموده ذوالقرنین سلی ساخته بود و آئینه بقدر هفت ذراع و در آن نشاند که کشتی  
که در قسطنطنیه حرکت کردی و آئینه پدید آمدی این بر مردم فرنگ بسیار دشوار بود تا حاقیت اعیان فرنگ

جمعی را با سکن دریه فرستادند و لباس تقوی و نظم خلق مقبول افتاده آوازها و ندک اسکندر در پیش آئینه  
 کجی نهاده عمر و قاص و نمودن آئینه را اندان موضع بکشد ند چون کرد آن مردم معلوم شد باز آئینه را بر آن موضع نصب کردند  
 آن خاصیت ندیدند و در و دندان شخصی یافته بودند سی بن وزن داشته از مردش قدوة العارفین شیخ  
 علی بن عبد الله الشافعی است از کمال علما و زهد ابو صاحب کرامات و خوارق عادات منبش با حرم بن  
 بن علی میرسد و آ و احمد عبد با سکن دریه اقامت داشت در صحرائی که آب شود داشته فوت کرد از آن پس آب  
 شیرین شد انطاکیه که بعضی از اقلیم چهارش دانند طلش عالم و عرضش در شهر با باغات بسیار است  
 درخت نارنج و سرخ و عنبر که در خانه چون باغات شره دهند تفاوت همین که در باغات آب دهند و بخار و دهند  
 و آثار البلاد و نگور که در نوای عراقیان انطاکیه از دانی بجهت منادی سیه نام همه بود آ حد ریح الاول سند  
 تسع عشر و ستا پیداشده آتش از دانیش برون می آمد و بهر موضع که رسیدی سوخته شدی یکبارش  
 گذر بر ترا که آند را رفت از آدمی و موساشی آن زمین اثری نگذاشت امانی دیار استخفا بهرگاه آبی بر دند  
 آبی ظاهر شده که آنرا از زمین برداشته بهر ابر و دنا بگشت در اراضی انطاکیه عینی است که اگر چوبی در کن  
 افکنند بی کمال بسوزد و گوشت چون نوشید و آن شهر را دید بصورت آن شهر و عراق موسوم برومیه بنا نهاده امانی از آنجا  
 کوچانیده خانه های رومیه چنان شباهت های انطاکیه بود که هر یک خود بخود در خانه خود رفت و هیچ تفاوت نیافت  
 مگر بر دینا گذری در انطاکیه دخی بود و اینچنان جو محض شهری است از دیار شام طلش عالم عرضش در اهلوی  
 نیک دارد و مرکز دم و در بسیار گویند بر در مسجد محض صورتیست که در نصف اعلی الفورت آدم و نصف سفلی گزوم  
 چون قطعه از کل پاک بر آن صورت بنهند و آنرا در آب اندازند و گزوم گزیده انان آب خوردن شفا یابد و چشم  
 در بیابان واقع شده از دست ذوالنون مصری پیشتر ویران اهل مصر زندیق میسند استند و بعضی در کاش  
 ستیر بودند تا وفات نکرد کس واقع نشد وقتی در کشتی بود و در گوهری از بازار گانی گم شد همه اتفاق کردند که نزد  
 اوست میر بخانید و استخفاف میخوند چون از حد بگذشت دیدند که از دیار هزارهای سدر بر آورده هر یک گوهری  
 در دمان ذوالنون یکی از آنها گرفته بدان بازار گان داد اهل کشتی این را دیده بهایش افتادند و معذرت طلبیدند گفت  
 در سحر زنی را دیدم سوال کردم که غایت محبت چیست گفت محبت را نهایت نیست گفتم چرا گفت از اینکه  
 محبوب را غایت نیست گفت دوستی کسی کن که بتغیر تو متغیر نشود گفت خوف آتش در جنب خوف فزان بنزد  
 یک قطره المیت که در دیار اندازند بر سپیدش که عادت کیست گفت مردی باشد از انسان وجد از انسان گفت

عجودیت آنست که بنده او باشی همه حال چنانکه او خداوند ترست گفت توبه عوام از گناه است و تو به خواص را غفلت  
گفت تو کل ترک تدبیر باش گفت دش اندوه که پیشتر گفت بدخوی ترین مردمان را گفت دش دنیاچسبیت  
گفت هر چه ترا از خدا مشغول کند شخصی از دی و حیاتی خواست گفت بهت خود را پیش و پس میفرست گفت این را از من  
باید گفت از هر چه گذشت و از هر چه باید اندیش کن و نقد و فایز باش در دوست و چهل مریخ از عالم رفت آنشب  
هفتاد و یکس پیونیر را سجواب دیدند که میفرمود شب ذوالنون خواهد آمد با استقبال او آیدیم و چون جنازه دیدار داشتند  
گروهی مرغان پرور بر پشته بودند چنانچه خلق و زبایه میفرستند و تا آن زمان کسی چنان مرعی ندیده بوده و در راه که  
جنازه آدمی بر دند متونی بانگ ناز می گفت چون بکلمه شهادت رسیدند انگشت را برداشت مردم را منظر  
شد که زنده است جنازه را بر نهاده اند و انگشتی که برداشته بودند چند خواستند فرود گیرند و گرفته نشد چون وفات  
یافت بر پیشانی او بخفا سبزی نوشته دیدند که بنده حبیب الله است حبیب الله در نفحات آمده که  
روزی که بر قبرش نوشته یافتند که ذوالنون حبیب الله بن الشوق قیل الله هرگاه نوشته را تراشیدند باز نوشته  
یافتند ابو طالب در ملک شایع عظام انتظام داشت از ابو عثمان موزن منقول است که دی همیشه با مرغان  
سخن گفتی و سخن مرغان فهمیدی و در مناجات گفتی آلهی اگر نه فرمان بودی که از هر بودی که نام تو بر زبان رانمی  
عین الشمس در جنوب قضا و دفع دار الملک فرعون جانی یوسف مصری که زینجا جهت یوسف علیه السلام  
ساخته و پیراهن یوسف آنجا پاره کرده و درین شهر بود از عجب آن شهر منار است از یک پا چرخ سنگ سرخ که نقطه  
سیاه دارد طولش زیاده از صد ذراع و بر سه آن صورت انسانی از سر و پیرین و بسیار در صورت دیگر که پیوسته  
آب از آن مثالها ترشح کند و بجز جاکر رسد سبز و روید دیوان در زمان سلیمان این را ساخته اند درخت  
بلسان درین موضع و از جای که عیسی علیه السلام در آن غسل فرموده ببلسان آب میدهند حمزه ادر الملک  
احمد طولون آنجا نوعی خرابی است که آنرا مر جوسی گویند یکی پیش از دیگر خرابیافته و درختش راست نبود و حتم سخن رو  
گویند مر جوسی نام درختی بود که آنرا شریک و لایه ادین صفات بهم رسانیده فرز ما شهرهای کوچک در نهایت  
خفرت است قبر جالینوس در و واقع ملک شاهی بر زمین برضی واقع شده و بر کپش تلی ترک و نام  
است بر بالای همدگر مردم را ندان مرتبه رسیده این رسم پیش از زمان موسی است بچ بود قوم  
شهری در غربی نعل زمینش سطح اخنوخ آنجا حاصل شود و شنجاش آن سیاه است تصعید ناجسی  
است از ولایت مصر در جبال آن غار است که در آن موتی از آدمی و مرغ و سنگ و غیر آن همه کمال خود هیچ تغییر

در آن ظاهره در سنگها نقش سکه دراهم و دینار گویند و عارضه سنگ شده و ماقال ربنا اهل علی اموالهم مخفی نمائند  
 که چون کربلا و صکر بقدر رسید مردم شوم شده به بیان بعضی رجال اشک بر آن اشتغال مینماید شیخ کمال عمر بن علی  
 المودوف باین الفارض روزی از مدرسه بر دهن آمد و پیر را دید که بغیر ترتیب و صنوفی ساخت گفت  
 باین سن هنوز وضو نیکه دان پی گرفت ظاهر از او در هر کشاوی سخنو آمد شد این فارض را حاضمی پرسید گفت که کجا میباشند  
 پیر گفت در مکه این فارض گفت رسیدن من یکم دشوار است گفت دشوار نیست و انگشتان خویش بکش و گفت یکم  
 مکه بر او این فارض در ساعت یکم رسید و از دو سال اقامت کرد و کار بد و در نمود و در علوم حقیقت درجه کمال  
 رسید پس از دو و از ده سال شنید که ای ابن فارض بر موت من حاضر من شوان فارض بدم حاضر شد بهان پیر کلبی  
 داد که بجهیز و کفن من کن و در فلان محل بنه و منظر باش چون بجای که گفته بود و مردی از هوا بیاید و با او نماز کند ناگاه  
 سواران پیرندگان سبز پوشید یک پزده بزرگ از میان شان شیخ را فرود برد و پیر را و را دیوانیت مشتمل  
 بر فزون معارف از آن مقصیده است بسی نکات حقائق و در آن دبیج تا حال کسی را بخان نظم دست نهاد و دبیری  
 از صوفیه بران شیخ نوشتند هر وقت که او را جذب رسیدی روزی و مہمتها کمایش از حواس خود غائب شد  
 و چون بخواست باز آمدی متی چند امارت می و باز ترک نمودی تا چنان حالت عارض شدی ابو علی کاتب از کبار  
 مشایخ است هرگاه چیزی بر او مشکل شدی جناب رسلت را بخواب دیدی وصل نمودی ابو علی مستولی  
 یگان زنان خود بودی او گفت که شبی پیغمبر را بخواب دیدم گفت یا با علی در و لیثان را دوست میداری ترا  
 بوکالت بهم ایشان باز رسیداریم گفت یا رسول اللہ رب العالمین پس از آن میرا کاری بفرست و لیثان را بوی اینها بود  
 شیخ معمر بنده بود حبشی جذبه اش رسید شمشاد طعام خورد و و شراب دیوانه چند اشته بنمان کردند  
 بعد ساعتی بیرون دیدند بقدم اعتذار پیش آمدند و دست مرغ بریان کرده آوردند اشارت بر غان کرده زنده  
 شده پریدند ابو شعیب المصنف ففانچ پیاده گذارده هرچی را از صخره بیت المقدس احرام بست و بتوکل  
 در بادیه رفته و درج آخرین علی را دید که از تنگی زبانش بدون آمده و زیاده می کند گفت کیرت نامقا و حج سیک  
 شربت آب بجز دشمنی کیشرت آب بوی داد آن لبیک خوراند ابو الحسن قرانی یگان دنیا بوده گویند ابو سلیمان  
 علی بقرانی آمده بوی نگر است گفت میان و ما بروی تو حکومت می بیم چندی بگذشت که بمنزب حاکم شدیم ابو بکر و پیچ  
 بقرانی آمد ویرا گفت یا با الحسن امروز در جهان اندوختی تری نیست امروز اگر گواره می بیم چندی زنی خوربت و فرزندان آوردی  
 بلکه الامین در وقت خود قبله طالبان بوده و نفعات است که در دست شیخ جمال الدین یوسف کورانی دیدار کرد و دست روزگار نظام سیده عباد

ارشاد یافته و در اجازت و برابر آورده نوشته دید که **میر ابو شیخ ابو العباس** از نه روزی بسیار بزرگ بود وی می گفت که در یاد  
 دست راست من است و بیابان در دست چپ من **ابو عبید الله البرقی** بزرگ وقت است دینی بیار بود و شربت آبل  
 بوی دادند بخورده گفتم در مکتب حادثه افتاد و پس از آن سیزده روز چیزی نخورد تا خبر آمد که دست راست و جسم  
 افتاد و نه دماغی را بگشتند و جگر الاسود را شکستند و باز گشتند بعد از آن خود را **ابو جعفر** جدا و شگرت کرد  
 این عطا بوده و در نفحات آمد که **ابو جعفر** جدا و در اندکی بگیرد و بعد از آن بود و یکی صغیر که مصیبت از **ابو ابی** نقلت  
 که روزی **ابو جعفر** را بر سر چاهی دیدم نشسته بر آب می نگاشت گفتم چه میکنی گفت شانزده روز است تا آب  
 نیافته ام احوال که رسیدیم نشسته ام میان یقین و علم تا هر کدام غلبه کند بر این جانب مردم عارف با می گویند یقین آن بود  
 که اکنون نشسته ام بر آب حاجت نیست و صبر می توانم کرد و علم آن بود که خدا تعالی را نمی باید پرستید و را بنود کرد  
 خون خود باشم آب بر باید گرفت شاید که آب بنایم **ابو جعفر** معاذ گوید که از **ابو جعفر** جدا و پرسیدم که تقوی چیست  
 گفت تقوی اثر است بر زمین گاه آشکارا کند و گاه پنهان سازد **احی علی** در روم و شام بسیار بوده و میر بسیار  
 داشته اما پسری و مرشدی ندیده چون آواز **شیخ علاء الدین** عالمگیر شد با مریدان خود رفت و در حلقه مریدان  
 وی داخل شد روزی حکایت منصور حلاج در افتاد **احی علی** از حال وی استغفار نمود **شیخ** فرمود که مریدان  
 کرم بود بزیارت وی رفتم چون مراقبه کردم روح او را در عین با من متناجات کرد که الهی فرعون انارکم الهی گفت  
 و منصور انالهی برود دعوی خدا را کرد منافات چیست اندام فرعون در خود بدین افتاد و همه خود را دید و ملا  
 کم کرد و منصور را دید و خود را کم کرد پس وزن بسیار است **ابو بکر رفاق** استاد **ابو بکر رفاق** صغیر است **ابو بکر خرابی**  
 استاد سیرانی است و **شیخ عمران** ثلثی که چیزهای میماند بخوردی است و شایع آن دبار اند **ابو ابراهیم**  
**اسماعیل بن یحیی** المازنی در مکتب مجتهد بوده در مذهب شافعی تصانیف دارد شافعی و در حق دست  
 گفت که او را هر مذهب منست از جمله مصنفانش مختصر است **ابو العباس** **شیخ** گفته که مختصر دینی از دنیا بگرفت  
 و او هر وقت که سند و آن کتاب درج کردی اول دور گفت تا نگذاردی **محمد بن عبد الله بن عمید** انجلیکم  
 و نه شافعی نهایت مهارت داشت از **ابو ابراهیم** مازنی نقل است که هرگاه پیش شافعی جهت سماع حدیث  
 می نیستم بر در می نشستم تا بنگان که بر می آمدم بخلاف محمد که چون آمد شافعی بدرون می طلبید و دیری  
 با هم می بودند و طعام با یکدیگر می خوردند و در وقت پیش نزد یک طلبیده سوار کرده بعد از آن بنقل دیگر مشغول  
 می شدند همیشه می گفت که کاش مرا همچو محمد پسری بودی و هزار دنیا رستم من بیوچه داشتمی و لا تش سدد و نهتا ر

سال عمر داشت ابو یعقوب یوسف بن یحیی البوسطی بعد از وفات شافعی در درس و فتوی تأیید مقامش شد  
 شافعی را ابوی عنایت خاصه بود و همیشه می گفت که سزاوار صحبت من بغیر از یوسف بن یحیی کسی نیست و امروز  
 در اصحاب من اعلم است در مناظره الانسان آمده که الواثق بالله عباسی معتقد بخلق قرآن بود بوسطی را از مظهر تعلیم  
 تا قرآن را مخدوم گوید و تمنع آورد و خلیفه دیر از یحیی رطل آهنی در پاگرد از یحیی بن سلیمان نقل است که روزی من و  
 بوسطی و وزنی در خدمت شافعی نشسته بودیم ناگاه شافعی نگرسته اشاره کرد که در خدمت میری و وزنی را اگر شیطان  
 با وی سازد غت نماید قطع گردد و بوسطی در قید زنجیر رسید و آخر همچنان شد بوسطی در ولایت دسی و دود و در  
 محبس بعد از وفات یافت ابو بکر محمد بن احمد بن جعفر کتانی المعروف بابن حد و لفظه شافعی نظیر و عدیل نداشت  
 و در قاضی و مدریس بود و سلاطین تعظیمش دادند از مصنفاتش یکی کتاب الفروع است اندک حجم بسیار فایده که بسیاری  
 از فضلا مثل قتال مروزی و قاضی ابی طیب طبری و شیخ ابی اسحق سجی بر آن شرح نوشتند **عبد الملک**  
**بن ابو القاسم المعروف بابن سبسی** - در خدمت حاکم بن عزیر بن اسمعیل قرظی عظیم داشته مقدار سی کتب تصنیف  
 کرده از آنجمله تاریخ مفسرین سخن عزیز و عجیب مقدار سیزده هزار ورق و کتاب الازب و الشرق و دو است  
 ورق و قصص الانبیاء هزار و پانصد ورق و کتاب الفلاح و المناکح و اوصاف جمیع هزار و دویست ورق و لاوش  
 سید بخت و شش فونش چهار صد و بیست و سیسم بن یحیی قاضی مصر در زاهد و معروف بوده و در تکریم نظیر زبانی در فقها و  
 تبحر بکمال قضا از منصب موزل شده بهیبت الله بن علی در حدیث سماعات عالیله در روایات منفرد و در  
 قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری از تصانیف است و در مفسر دسی فوت  
 کرده ابو الحسین بن یحیی بن ابی علی در خط و سیاق و انشاید بسیار داشته و منصب انشاء ملوک مصر سوار  
 بدو متعلق بوده شود در فایت جودت می گفته ابو العزیز طبر بن ابراهیم **عسکری** در سلک شغری  
 مشهور و نظام داشته با آنکه اعی بود و در علم آداب و عود من شهرت زیاده از حد داشت و در شهیدیت  
 در گذشته احوال بعض سلاطین مصر آورده اند که پیش از زمان اسلام میان اهل فارس و روم بر سر  
 کره مجاربات روی وادی آخر بر آن قرار یافته که سراج آنرا با المناصفه تصرف نمایند پس از چندگاه حاکم  
 روم مصر را من حیث الاستقلال تصرف گشت و مقوس نام مردی را به نیابت خویش مبعوض نهاد و وی تا زمان خلیفه  
 ثانی در آن دیار حکومت می نمود و عمر و عاص در حوزه اسلام آورد و چنانچه مذکور تا نبوت بخلاف بنو عباس  
 رسید و روزی مارون رشید و تلاوت قرآن بآیه ترسید که قال یا قوم ائیس لی ملک مصر الی آخره که تلاوت

کرده بیارگاه آمد و اعیان مملکت را طلبیده گفت فرعون عجب دولت بهم تکی بوده که بمصر و روم و نخل مبادات کرده دعوی الوهیت نمود باید آنرا افروترین مردم دهم بعد تلاش قوتون نام مردی آورد که همیشه با سگان همکاسه و همچواب بودی و هرگز ناخن نکردند و سر و تن نشسته بجای نشستن فرستاد و خلعت ملوکانه پوشانید با مامت و مثانت ظاهر شد نشان حکومت مهربانم او نوشته اورا بمصر فرستاد مدتی حکومت آنند یار کرده رسمهای نیکو بیدل داد و نهاد پس از او احمد بن طولون بجای پدر نشست امیر ایالت چنانچه باید بجای آورد گویند او هر روز جامه پوشیدگی که بهای آن هزار درم بودی و آخر روز آنرا بخشیدی و کلا از سلمان آن نوع جامه عاجز آمده از کسی که یاد بخشیدی خریدندی اطلاع یافته نگشت در و اوت زده نقطه سیاهی بر آن جامه تروی تا آن کار نکند پس پیشش آید و بجایش نیز در زمان معتضد بالله سلسله حکومت کرده در رعایت رعایا کار از پدر و جد گذرانید و چون فوت یافت مقتدر بالله رسید محمد نام مردی را از متجنه خود ایالت ولایت و شوق داد و چون القاهره بامد پای برسد خلافت نهاد حکومت مصر اینرا بطاع او بضم ساخت و چون الاضی بالله شد امانت حرمین شریفین و مملکت جزیره را بوی داده اخشید لقب داد چه والد مدی که طنج نام داشت از ولایت فرغانه بود و او را لی فرغانه بادشاه خود را اخشید میگفتند یعنی بادشاه بادشاهان شمرت و مکنش بجای رسید که هشت هزار غلام زر خرید پیدا کرد بعد شصت و شش سال عمر تبارنج رسید وی و چهار در گذشت و دو پسر صغیر ماند یکی ابوالقاسم و دیگر ابوالحسن بعد از آن ابوالشک کافور که غلام حبشی الاصل بوده بنصب آن یکی ابوالقاسم سرفراز گشته در مصر تصدی امور سلطنت کرد و دید ببار و فورگیاست و شجاعت جمل امر امتقادش شدند و رسید و پنجاه و چهار ابوالحسن نیز وفات یافت کافور بغایت مستقل گشته در حمله بلاد مصر و شام خطبه اش خواندند و سی صد و پنجاه و شش در گذشت بعد از کافور در رسید و شصت و یک مصر بنی فاطمه منتقل گشت مجرب پسر آمده که چون خاطر المعز الدین الله اسماعیلی از ضبط ممالک موروثی مغرب زمین فراغت حاصل کرد ابوالحسن جوین عبد الله را که بکاتب رومی اشتهاد است تربیت کرده با قصای بلاد مغرب فرستاد و جوین تاسواصل دریای اوقیانوس و جزائر خالدا که انتهای سموره جهانست و حکمای ابتدا اقامیم را از آنجا گرفته اند رفته آنولایت رخت تصرف آورد پس بمصر فرستاد و مصر را نیز تصرف



گشته نام عباسیان را از خطبه فکند و اسماء ائمه اثنی عشر چنانچه در مجلد اول مذکور داخل خطبه بود  
 و پس از آن شکر یا باطراف فرستاده تا اسکندریه و دیار صید و سیاط و مکّه و مدینه و فلسطین و  
 دمشق از تصرف عباسیان برون آورد و رسید و شصت و یک المیزان الدین الله از افریقیه بجلی  
 که سابق مذکور شده بقاهره آمده چهار سال بدولت و اقبال بگذرانید و پس از آن بسفخودزار را  
 و لیجهد ساخته فوت گشت و نزار بر سر سلطنت نشست الخیزان الله لقب یافت بعد از حکام  
 بامر الله پس الظاهر بالله پس المستعصر بالله پس المستعلی بالله پس الامیر با حکام الله پس الحافظ بالله  
 الله پس الظاهر بالله پس الفاتح بالله پس العاضد بالله الله چنانچه در مجلد اول ذکر یافته بمعاضدت ارکان  
 بخلاف نشست و در ایام او کفار و فرنگ قاصد خیمه کشتند عاضد از نور الدین بن عماد الدین زنگی  
 که والی شام بود طلب اسناد نمود و او اسد الدین شیر کوه را با هشتاد هزار سوار و پنج شش فرستاد  
 و نکیان شنیده پس رفتند بچنین توجه اسد الدین بهت و نکیان بکمر بست و دو نوبت سوم شیر کوه را نصیب  
 و شصت و چهار سوار انجام ملک و مال عاضد را از پیش خود گرفت و از آنجا که شصت و پنجم و زدن تمام  
 دخل نموده و گردشت پس از وی صلاح الدین یوسف ابن نجم الدین ایوب که برادر زاده اسد الدین بود  
 وزارت پوشیده و در آن امر مستقل گشت و در بنصر عاضد در پانصد و شصت و هفت فوت گشته صلاح الدین  
 بفرموده نور الدین خطبه و سکه نام المستغنی بالله عباسی کرده بعد از آن صلاح الدین بملک مصر مستولی  
 گشته هفت نفر از اولادش سلطنت کردند ایام ملک ایشان از پانصد و هشتاد و یک تا شصت  
 و چهل و هشت بود چنانچه باید و طبقه اسماعیلیه که در ممالک مصر و افریقیه و مغرب سلطنت کردند چهارده نفر  
 بودند و مدت دولت ایشان و وفیت و شصت و شش سال است و دهم و ازین جمله وفیت و  
 هشت سال خطه مصر دارالملک ایشان بوده و اول سیکه از آن طبقه مالک زمان جهان بانی گشته  
 ابو القاسم محمد بن عبد الله است که در مجلد اول مذکور است او را حمدی می گفتند و حمدی خود را  
 منصوب با اسماعیل بن جعفر صادق امید شت حمد الله مستوفی آسامی ابای او را بنی موجب نقل کرده  
 که الحمدی محمد بن الراضی عبد الله بن الشقی قاسم بن الوفی احمد بن الوصی محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق  
 و اکثر اهل سنت و جماعت و مغربان حمدی را از ذریت عبد الله ابن السالم بصری شمرند و زمره از اهل اقیان  
 او را از عبد الله بن میمون قداح اعتقاد کردند و زمره اسماعیلیه علمه حمدی اهل الزان عبارت از محمد بن عبد الله

مذکور است و از حضرت روایت می کنند که فرموده علی راس ثلثه مائه تطلع الشمس من مغربها و گویند لفظ  
 شمس درین حدیث کنایت از محمد بن عبدالله است و مهدی بقول یافعی در سنن تلعسعین  
 و مائین و بروایت روضه الصفار سنه ست و تسعین و مائین در ولایت افریقیه خروج  
 کرده کما شتکان خلیفه را از انولایت اخراج نموده و مملکت اندلس و قیوان و طرابلس و کثرت  
 دیار مغرب را مسخر ساخت و چون بیست و شش سال بدولت و اقبال بگذرانید در سنه اثنی عشرین  
 و ثلثه مائه در قلعه مهدویه که بنا کرده او بود بعام آخرت توجه نمود و اوقات حیاتش شصت و دو سال  
 بعد از فوت وی القائم با مرشد احمد بن محمد قائم مقام پدر گشته در ایام مکتب داری ابو یزید نام  
 جمعی را بخود متفق ساخته رایت مخالفت برافراخت قائم بخاریه او قیام نموده منزه مقلعه مهدیه رشت  
 و ابو یزید از عقب رفته محاصره نمود در کزیده آمده که اسماعیلیه را عقیده اینست که دجال کنایه از ابو  
 یزید مذکور است و حدیثی روایت کنند که دجال بمهدی خروج خواهد کرد اما پیش از آنکه فتنه ابو یزید دفع  
 گردد قائم در سنه اربع و ثلثین و ثلثه مائه فوت گردان اما از کارکان و فائش اینهمان در شقه پاپوش  
 اسماعیل معیت نمودند مدت دولت قائم دوازده سال بود پس المنصور بقوت الله اسماعیل  
 بن القایم با مرشد چون علم حکومت برافراشت از قلعه برآمده با ابو یزید صاف داده او را بنهر زم ساخت  
 و پس از آن او را بدست آورده در قفس آهنین با یوزینه اش قرین گردانید و بعد وزی چسند  
 بنیاد حیاتش برافراخت و منصور حکومت میراند تا در سیصد و چهل و یک وفات یافته زمان  
 حیاتش سی و نه سال مدت خلافتش هفت سال بوده المعزالدین الله ابو تیمم بن المنصور  
 بقوت الله در روز وفات پدر بر تخت شسته بسیاری از ولایات مسخر نمود و بعد از انتظار  
 کافور اخشیدی چنانچه قبل ازین نوشته آمد خورشید دولتش از افق مملکت مصر با عانت  
 جوهر خادم طلوع نموده در حبیب ایستاده که جد ملک صلاح الدین شادی نام داشته و در  
 زمان سلطان مسعود سلجوقی کوتوال تکریت بوده و بعد از فوت وی پسر بزرگترش نجم الدین ایوب  
 بجای وی نشسته بواسطه خوئی که کرده بود از تکریت که بخته بابر در خود اسد الدین متوجه بوصل گردید  
 عماد الدین زنکی ایالت بعلبیک او را داد و نجم الدین و برادرش اسد الدین بعد از فوت عماد الدین  
 نزد پسرش نور الدین اعتبار بهم رسانیده هر یک بمنصبی لائق ممتاز گشته و در جمعی که عاصد التماس

امداد از نورالدین نمود وی اسدالدین را که منصب پسراناری داشت بمهر روان ساخت  
و چنانچه گذشت اسدالدین در مصر مانده وزیر عاصد گردید و بر اثر او برادر زاده اش صلاح الدین بدان خدمت  
قیام نمود تا وقتی که اقبال خلفای اسماعیلیه بنهایت انجام رسید وی بر سر سلطنت تکیه زده و تاراج امام  
یا فعی مطور است که از جمله تنوعات عاصد که بدست صلاح الدین افتاد عسای بود از زر مرو و صدر  
هنر که کتاب از کتب نفیسه در پانصد و شصت و نه نورالدین فوت شد صلاح الدین استقلال  
تمام یافت و در اندک زمانی مملکت شام بدست آورده با دوشاه خاضع علی باول بود و فاضل و علمای او  
میر هشتاد و نه تن بودند با کفار و فرنگ محاربات نموده بیت المقدس و قدس خلیل را از تصرف باز کشیده  
گویند در آن زمان زیاده بر شصت هزار مرد از نصاری در بیت المقدس اقامت داشتند چون آن  
فتح ظاهر شد صلاح الدین فرنگیان را امان داده مقرر کرد اندیکه هر یک از رجال بیت دینار  
هر فرد از نسیان پنج دینار جواب گفته مطلق انعام کرد و هر که از عهده آن بر نیاید در دست اهل اسلام  
اسیر باشد و این نیاز با در میان سپاه و علما صرف کرد برین نحو بود تا در پانصد و هشتاد و نه فوت  
کرد و سخاوت بدان مرتبه صرف زد با کرد که با وجود آنهمه سخت ملکات خوش در خزینة زیاده از چهل و هفت دین بود و برادر او  
بود ابو بکر نام که حکومت و حلب نموده و دیگر ادرش عمر نام ایالت حماد ششم علی در دمشق چهارم عثمان در مصر بنیابت چون  
وفاتش نزدیک رسید از دو سیست خواستند گفت بعد از خود ابابکر و عمر و عثمان و علی میکند ام  
پسرش ملک عزیز ابو الفتح عثمان چند روز بر سر نشسته در پانصد و نود و پنج در گذشت او در ایام حکم  
و مشق را از برادر خود ملک افضل کمتر عدا ده حذر ابوی غایت نمود و ملک افضل بعد فوت برادر  
بد مشق آمده بر سر تخت نشانی کرد و پسر از ملک عزیز عیش ملک عادل ابی بکر با سپاه بود  
آمده او را از دمشق بشیاط فرستاد تا در انجا عمرش سپری شد پس از آن مستقل شده بمصر را  
بولايت دیگر ملک معظم تفویض نمود و مملکت جزیره را پسر هم ملک اشرف داد و مملکت  
قسطنطین را پسر چهارم او خد که ابوب نام داشته پسر دو خود بفرانچ بال سلطنت میر انداد پانصد  
و نود و هشت فوت نمود مشغول است در تاراج یا فعی که در عهد وی بسال پانصد و نود  
و هشت در دیار مصر و توابع بلای جوج بمشابه بود که چهار دانگ و نیم عرصه فنا گشتند و این قضیه  
تا نیمه سال دیگر کشید و در قاهره مصر آنچه بغلام آمد صد و پانزده هزار بود سوای آنکه در خانه و سراپا

مردم بودند و کسی از عهده و فی آنها نتوانست برآمد و گوشت بمرتبه معدوم شده بود و که چو جرم غریبتر ثقل  
نقره رسیده بود و یافته نمی شد و در شعبان این سال زلزله عظیم در اکثر روی زمین روی نمود چنانچه با فسی  
از آبشانه نقل می کنند که در مصر جمعی کثیر و زیر حالات مردند و غرابی تمام شده فوجی در زیر خاک مانند چون  
شماره خلقی که درین قضیه فرو رفته بودند که ندیدند این هزار و صد نفر از محاسب در آمد الحاصل اعدا و ملک کامل  
بن ملک عادل بادشاه شد با علما و فضلا ششست و در شبهای جمعه نفس نفیس با ان طائفه  
مباحثه و معارضه کردی در ششصد بیت و پنج مین را و حجاز را نیز ضمیمه و شام دمشق را از ملک نظم  
ناصر الدین بن بکر به ملک اشرف عنایت نموده ولایت کرک و شویک و تاباس باقطاع ملک  
ناصر الدین ملک مقرر کردید ملک اشرف بادشاهی بود غایت حلم و کرم واقع اساس عدل  
قاج ستم سالها با ستائات سپاری و رعیت برداشت تا در ششصد و بی و پنج مکرک بعالم  
دیگر ناخست و ملک کامل نیز در همین سال در گذشت پس از او ملک عادل در مصر سلطنت  
رسیده بعد از یک سال امر او اعیان مملکتش از طاعت متفرق گشتند و به برادرش  
ملک صالح را که ایوب نام داشت بادشاهی نشانند و ملک عادل را بقعه فرستادند و ملک صالح  
از روی استقلال کار خود تمام کرده بجانب دمشق توجه نمود و هم خود اسماعیل را که ملقب بملک صالح  
بود از بعلبک طلبدشت او طاعت ننموده از حجاب حاکم حص استعانت جست و با بداد او از راه  
غیر معهود غافل بر سر ملک صالح رفته او را بر بست و او ملک صالح با قلی بجانب کرک توجه نمود و جمعی  
از ملازمان حاکم کرک بملک صالح باز خورده او را نزد ملک صاحب خود ناصر برده مقید ساختند  
و خلال حال ملک عادل از حبس برآمده گشت و دیگر بمصر بادشاه شد و قاصد نزد ملک ناصر فرستاد  
که اگر ملک صالح را بمن سپاری صد هزار دینار خدمت کنم ملک ناصر آن التماس را رد کرده بملک صالح  
بیعت نموده با او بجانب مصر روانه و امرای مملکت بملک صالح راضی شده نوبت دیگر عادل را حبس  
ساختند تا در گذشت و ملک صالح حکومت میراند تا در ششصد و چهل و بیست و هفت وفات یافت  
پس از وی پسرش ملک معظم را قائم مقام پدر ساختند و ملازمان ملک صالح بر ولایت نرا ده  
خروج کرده بقتل رسانیدند و عزالدین نام ترکمانی را مقدمه سپاه ساختند ملک ناصر حاکم کرک  
از قضیه واقف گشته لشکر بجانب مصر کشید و امرای مصر استقبال کرده بعد از جنگ برست

یافتند ملک ناصر بمقام بریه آمده خطبه خواند و غلامان بعد از شکست بجانب شام گریختند و در اندک روز  
جمعیت بسیار بر سر ایشان جمع شده ملک اشرف بن عادل را که حاکم محص بوده با برادرش  
ملک صالح که حکومت دمشق بمنو از میان برداشته در اولایت مستقل گردیدند چون این اخبار ملک  
ناصر رسید در مصر محال اقامت ننموده و بعد بعض از ولایات شام شتافت و در سال ششصد و پنجاه  
و دو امرای اعزالدین ترکمانی را که ملوک صالح ایوب بود بسطنت برداشتند و ملک مغرب و دادند  
از آن تاریخ بادشاهی تعلق بغلامان گرفت و نفاذ فرمان آل ایوب از آن دیار صفت انقطاع یافت  
و عزالدین و غلامی چند که بعد از او در مصر بر سر حکومت نشستند با سلاطین چنگیزی حاضر بودند و همیشه  
با ملاک و اولاد او مقاتله و مجادله می نمودند و ایشان را چراک نیز گویند اول ایشان ملک اعزالدین ایک  
بوده و ابتدای ملک ایشان ششصد و چهل و دو مدت ملک شان دو سیت و سیت و یک  
بوده و سیزده نفر حکومت کردند بمجلس ملک بنقدار که گویند وی بنزدیک تور و پردلی معروف بوده و  
سپه سالک روم نموده تن تنها در آن روز و دوم شتافتند از روی بصیرت داخل و خارج اباالی و عساکر  
آنجا را ملاحظه نموده بنابر تصدیق ایخال آنکس ترمی خود در مکان طبخ می پزیدند ساخت بعد از آن  
و بمعنی مشهور ادانی واقعه شده با بقا خان رسید بغایت از او در حساب شده و برین انشای بنقدار  
بالشکری بیشمار مصوب روم شتافتند بعضی از امرای مغول را که شمال داده بقا خان بخرم انتقام  
بدانجا خدمت نموده معین الدین پروانچی باشی که سالهای دراز در آنجا ب حکومت گذرانیده بود و این سعادت  
شیرال تمنای شهادت رسانیده عثمان مراجهت متصرف گردانید و در عین انصراف فوجی از امرار را  
بنسخر قلعه برد روانه دهشت ایشان قلعه را محاصره نموده کای بر ابالی آنجا تنگ آوردند مردم آنجا مصوب  
کهوتر نامه مشتمل بر شدت احوال خود به بنقدار آنها نمودند وی در جواب نوشت که در روز بیستم این  
تاریخ منظر موکب همایون ما باشید پس فرمود که دوازده هزار سوار مستعد بیکار گشته خود با هفت  
غلام بر اسپان یا م شسته بر سبیل استعجال تدارک آتخال قیام نمود آوردند که آنرا بر و سیت  
و هفت مرحله یا م بسته بودند و راه وی در چهار شبانه روز طی مسافت نموده روز چهارم با دیو سیت سوار  
که از سپاهیان بدو پیوسته بودند و در حلی قلعه بر سر تلی که آب فراوان در سطح بود برآمد و منصب رایت ابالی قلعه را  
که از شدت عمرت بشک بودند آگاه ساخت مغولان اگر چه نمیدانستند اما ترس و خوار گشتند تا آنکه بعد از

شش روز عاکر مصر و شام در رسید و چون عبور بی کشتی مقدور نبود فرموده که یکبارسی و پنجاه شتر در آب انداختند  
و شکر از زیر آن گذر کرده لشکر مغول حاکم نادیده فراخودند با جمله بند در روی جبهه است و سببین و قناته و در مشق و فاقه یافته  
گویند وی در ایامی که بر سر سلطنت می نشست شعبی حضرت رسالت را و خواست دیده که بدو شیرینی عنایت فرمودند  
و چون وفات میکردیم و دیده که آنحضرت شمشیر را از او گرفته بسیف الدین فلاوق مشهور بالخی مکرمت نمودند و پیدار  
شده در صحن ببالغی را طلب بدشته سلطنت نوید داده باز مانده کار اسپر نمود و غریق و در گذشت و سیری چند کردیم و  
کامرانی خویش بیابان رسانیدند تا در هر صد و بیست سلطان سلیم بن سلطان یازید در حوالی حلب با قاضی غوری  
که آخرین سلاطین جرک است صف قتال بسته قاضی و اکثری از امرای کشته گشته مصر و شام و صف سلیمان سلطان سلیم  
در آمد و تصرف آل عثمان با استقلال شد چنانچه در محمد اول مذکور حصه قلیچیه بزرگ از جنایان مغرب طوالتش سه یا  
عشش نری معاون ملا و نفره و نحاس و از زیر و زاج و نو شاد و رو سیاه و در صحرایش نغران بسیار در اینجا کوهی است  
که بشب آتش و در دور خود درو نظا هر شود و با وجود آنکه قلعه آن هرگز ازیرت خالی نیست مقلاله رابع متضمن ذکر  
بلاد اقلیم چهارم منسوب با قناتلین اقلیم وسط جهانست مبداء آن از شوشی است که آنرا بطول آن چهارده ساعت و نیمی  
باشد ساعت شش سید و هفتاد و هشت هزار و سی و شش و نیک بدایش از ششوق از شمال باریت و خطا فتن و در میان  
و جنوب بلاد و با وجع و با وجع کذر در وسط بلاد بزرگ و شمال بلاد هند و بلاد طحارستان و بلاد کرمان فارس و بلاد خراسان بگذرد  
پس در وسط بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد شام گذرد و از اینجا بحر روم را قطع کرده بر خیزه قبرش و سقلیه و شمال بلاد مصر  
و سکندریه و بلاد فوج و طنج و نوب بگذر و با محل محیط منتهی شود و طوالتش سیزده خالدا و دو هزار و صد و شصت و نیک  
و عرض و صد و هشتاد و پنج تا خط استوا بلاد بزرگین اقلیم و بیست و پانزده و کوچک چهارده هزار و پنجاه و پنجم و دویست و نه  
بزرگ درین اقلیم واقع منته خراسان در همه روستای زمین عرصه از آن وسیعتر نیست در عهد سیمون عباسی روم  
را پیوند بدشت خراسان رسید و شاه جهان طوالتش ضرایع عرضش از نام اصلش بر جالوس از بلاد عظم  
خراسان است آتش را سکندر ساخته قیل شاپور ذوی الکائنات اصح آنکه ظهورش بنا کرده و مجمع الغراب مرقوم قلعه  
کنه مرور اهورت بناناده و قلعه نورام سکندر رومی ساخته در آن غله بسیار نیکو شود و در نهشت القلوب و ده که یک  
من غله که اینجا زراعت کنند در سال اول صد من در سال دوم از خود روی سی من و سال سوم ده من اینجا کوه کتر و یک  
بسیار رود عام از اینجا دوازده فرسنگ دور است ابو اسحق طالقان گفته یک کله در مرو یا فخر که یک دندان  
او دویست وزن بود اکثر در آن شهر از زانی باشد و تها و از الملک سلطان سنج بود چون شمس غریز سلطان ستولی شد در شبانه



روز پنجم را غارت کردند و جهت طلب مخفیات اسراف و اعیان اموال نهاده و تعزیت حکم کشیدند و برای اسیر  
 هر راه یافت پس بتدریج رو بآبادی نهاده در زمان جنگی خان نوعی خرابی است که دیگر کجالت اصلی نیامد و حبیب  
 اسیر آورده که چون جنگی خان از قتل و غارت بلخ باز پرداخت پس سرخورد و ترقی خان را با بهشتاد هزار سوار بطرف  
 خراسان روان ساخت و توفی نخست بمردم فتنه مجاوره کرد و محب الملک که در سلک مرای سلطان محمد خوارزم شاه منظم  
 بود با چار یا بیشکش بمقیاس ببلارست و توخیان رفت لشکریان چهار روز متوطنان هر روز با صحرایانده چهار صد نفر از تنوخ  
 و پسران و دختران را مان داد و به تقسیم را بشکریان قسمت نمودند و هر یکی را چهار صد کس بجهت رسید که بمشند سپید  
 عزالدین نساب با چند نویسنده پیروزه شبانه روز تعداد کشتگان هر روز هزار و سیصد هزار و کسری و شمار اندر چنانچه  
 زیاده از چهار کس ندهد مانند و چنان خرابی بود و تارمان میرزا شاهرخ فی الجمله جمعیت دست داده و سلطان بخت و محمود  
 انسی میخور کرد و مدینه جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت و دو مدینه شد یکی نو و دیگر کهنه بعضی جاهای دی گسی پیا شد و از بزرگ  
 مردم از غلبه این سه ماه تابستان به سیلافت میر و نذاریگان انجاست بشتر حافی بشر از آنچه گفتند که از شدت مجاهده هرگز کشت  
 و مالک و عبدالعزیز مبارک و او را امیر قلم و مبارک و امام الاسلام نوشتندی روزی در مقامی میکشدت سفیان ثوری گفت تعال  
 یا رجل المشرق فضیل عیاض حاضر بود گفت و لمغرب و ما بین ما و قی بنتر فی فرود آمد کسی کران مایه داشت و کشت زار رفته  
 همان جای که اندک سال کج گداری و یک سال تجارت نمود و منفعتش بر حجاب صرف کردی گفت داروی اهل دور بودن  
 از مردم است فتح العبد بن خضر وقت فوت چون دیرانی شستند بر پای دی یک نیز دیدند بر فراز که الفتح السد شیع منصور بن محمد و شیخ  
 ابو علی سیاه و ابو علی شیبوی و ابو العباس سیاری هر کدام در سلک او یای انجا نظام دارند و قتال مروزی در زمان خود افتخار بود  
 بن خلعان و تاریخ خود آورده که سلطان محمود از فغان قتی اختیار مذرب خواست باب پاک کننده و منو ساخت و نیت غوسل  
 و جودین و کس هر دو غسل و جلیس کرده و در رکعت نماز گذارد و در آنچه می بایست از نیت و جود و زات و اطمینان و شهود و سلام مر  
 و نیت پس اقل یا مجور بنشیند و ماضو ساخت و پوست سک را که بلوغ بود و ربع آن بجاست الوده و ملوک کشته بود و صلا کرد و این و بی  
 و ترتیب و منو ساخت چنانچه اول باشمعت و بعد از آن دست و روی بجای آمد که بر صدر بزرگ گفت و آیتی نصیر پیش بر باستان  
 بترجمه خود اندودر کوه و اطمینان نکرد و بی شهزادی را که ده گفت اول مذرب شافعی و ثانی شافعی است هر کدام خواهی شکیا کن سلطان  
 نه شمشاخ کزید محمد بن نصر قزو اهل فقه و ارباب حدیث و غیره عباس مروی و در تاریخ صیغ صادق آورده که او اول کسیت  
 که بعد بر ام کور در زبان پاریش گرفت چون مامون عباسی بمرو رفت قصد بعضی سائید و بشتر ندی مختص کرد و مروزی مجلسی  
 بمامون مزاجی کرده و بنحید و فرمود تا بچوبی بسته شب را کند گفت این اول رفعتی از خلیفه بن رسید از آن وقتون که خلیفه شنیده



اورانجام داده هزار درم صدیقه یا ابراهیم بن احمد امام عصر بود و در مختصر فی شرحی نوشته عیسی بن محمد اللغوی امام علمای ادب و شیعه  
 بوده ابو منصور عماره بن احمد در دولت آل سامان و آل ناصر بقید کندی اندوخته شاعری سلم بوده و مقامات شیخ ابو حنیفه ابو  
 الخیر ذکر کرده و فی القوالی این بیت خوانده منته اندر غزل خویش سناسان شیخ ابراهیم کشش و قیام لب قیوم سه روز پیش خانی و شیخ راقیت  
 شریک سید شوکت گفتند از بخاره قیوم در خیزید تا زیارت وی روی و جبهی از مردیان زیارتش فرستند حکیم کسان در نه و تغییر یکانه  
 بوده اشعارش در دو منطقه و ناقص اهل بیت است معاصر سلطان غازی پسر الملک سلجوقی شده در احدی و اربعه و شش ماهه بود  
 و احدی و تسعین و ثلثمائة فوت شده ابو نظر عبدالغفر بن منصور العسبی و حضرت یمن الدوله انتخاب تمام دهشتگان بلاغت  
 و اخلاص آسمان فصاحت بوده شیخ الاسلام طارقی نعمان ثانی و کمال معانی بوده کمال ندر و بزرگی او ازین برتر است که کس او را بشعر  
 نسبت دهد مگر با تشبیه خاطر کاهی از نظم و ارمی شده فخر الدین مبارک شاه و حضرت سلطان غیاث الدین غوری از خواران  
 صاحب سعادت و نظیران لازم دولت نیز سینه شاعر گزیده است شمس الدین محمد و قایق بلاغت با نصاحت و درخش چون  
 راج بار و ج مونس بود و مختیار نامه و سبدا نامه را با س عبارت او و پندار شایسته شعرش مدونست حکیم محمود بن علی سیمانی سجاد عالم  
 نظم و بحر و فلک نغز بوده و حضرت سلطان بختار سانش با دیده و از شاعران لازم دولت نیز سینه شمس الدین ابو الحسن طلمی  
 و سلک شغری سلطان بختار نظام دهمته سید ابو علی بن الحسین از نادره کلامان است اشیر الدین القنوجی از استادان میگو  
 بیان است با ادب صابر و انوری مشاعرات و مناظرات دهمته خواج حسین و در معقولات از نادره مولانا نصیر  
 ابراهیم بوده و در سعادت از شاعران شیخ بن محمد بنی بستان و حرمین شریفین در شاعری مشابه و در مصنوعات شعری  
 یکانه بوده مولانا مشفق اصحابش در مرو اما در بخارا نشود و نمایافته و قصیده سلطان عصرش می گفتند خدمت عبداللّه بن  
 اوزبک بر میرده اخضر است و ثمانین و تسعائة بنده آلوده بهمانی در گدست و جسی در پیشی خدوب بوده برور انهای مردان  
 قشندی و جبت اطفال میوه بروی و به چوپانی بستند آن دای و فاش ثمان و شصت و تسعائة است و شصت و تسعائة  
 گذشت بفرجی و در طراست همایون با و شاه بوده با موسیقی آشنائی داشت و شعر نیکو گفت و بیت فتنه زیست است  
 خواران از مضامین او است شیخ ابو سعید فضل الصمد بن ابوالخیر با و شاه صدر بوده و در انوار علمه زمره کمال است اگر از نادره  
 پیر ابو الفضل رخسری بود و اما بنفر مرده پیر خرقه از دست شیخ عبدالرحمن سلمی پوشیده و تاراه راه لیا است که مگر نبهت سلمی  
 در کعبی نشست و بنه در گوش نهاده شب و روز نغز و اسد اندکی گفت تا بوقتی در دیوار و در پشت کرد و بن  
 از خلق کم شد و در میان کس که خواست میخورد و با سبغ می نشست تا او را چندان قبول میداد که دست هر دو را در دست  
 افتادی بهیست دنیا خریداری نمودندی یکروز ستورش فضل اندخت و دیان بر سر و روی میداد و فی نشی است که چنین

کابران بخاری رسیدند که بای خود از رخاک کرم و جهت خود و کافی ساختن بر آئینه مارا با نمودند که ان ما بنودیم تا بدان جا که تقاضای  
شدند و بکافری بر ما گواهی دادند و زمان بر بام آمده نجاست بر ما ریختند و اجوم مرا تقاضای شیخ ابو العباس بدید آمد چه  
ابو الغنفل وفات یافته بود بعد از خدمت بسیار دیدم آنچه دیدم گفت هر که بخلق عالمه بحق جا بگفت گفت در پیش  
بنده که اگر در پیش بود در پیش نبود گفت درویش نه ایشان نه ایشان بودندی درویشان بودندی گفتند  
صوفی کیست گفت آنچه در سر داری بنی و آنچه در کف داری بدی و آنچه بر تو آید بچی درویشی گفت اورا کجا جویم گفت  
کجا غش هستی که بافتی شعر بسیار دار و احمد شادان وزیر سلطان ملطز لیک بن میکائیل سلجوقی بوده اسعد و منه از فحول علماء محل  
فضلا است دولت شاه در تذکره آورده که وی روزی در مجلس سلطان محمد بن ملک شاه با امام محمد غزالی مناظره  
کرد اول سوالش این که تو مذہب حنفیه داری یا شافعی امام گفت من در عقاید مذہب برهان دارم و در عقاید  
مذہب قرآن نه ابو حنیفه بر من حتی دارد و نه شافعی بر من براتی اسعد گفت که این سخن خطاست امام گفت ای  
بیچاره اگر تو از علم الیقین شمه میدانستی تمی کفتمی که من خطا میگویم اندر قید ظاهر مانده و معذوری اگر هست پیری تو  
نبودی با تو مناظره کردم و راه تحقیق نمودی او حمد الدین انوری از دہی بودند نام و در جنب منه و غنفلوان  
جوانی هست بر کسب فضائل گشت تا از امثال و اقران در گذشت و چون بمرتب بحال رسید روزی شعر را بگفت  
و طاعت سلطان سخر ملازم گرفت و بجای رسید که سلطان دو کت بنترنگ آورده و در شہر میانفصل و ہشتا  
و یکست ہجہ سیارہ در سوم و چہ میزان کہ از برج ہوائی است قرآن کو میزدنجان گفتند و بین سال با وی سپار شود کہ تمام  
عمارت خراب کرد و انوری از سائر سخنمان مبالغہ نمود مردم از بیم جان و مالی سر و پا بساختند و احوال خود را و ران  
نقل کردند بامر شہرت حضرت غوث در ایام حکم ایشان خندان با و نو زید کہ چراغی را خردند اندر نیم و نظر سلطان  
خفیف افتاد فرید کاتب کہ از محمودالش بود این دو بیت نظم نمود  
کفت انوری کہ از سبب باد بختیست  
ویران شود عمارت و کسار سر سریست  
در روز حکم او نو زید است بیج باد و بادیا مرسل الريح تو دانی و انوری پند انوری  
از انظار فتنہ در دنیا پور سید میر بعد چندی فرمان طلبش رسید عذر کرد بعد چند سال غمست بلخ نمود و کابرانجا متهم مجید  
بخش کرده مخبر میرش آفندہ کہ با ناز کرد انیدند اقصی القضا حید الدین شفا گفتش کہ و عجم کجا بکنند رانید پس  
در پانصد و ہشتاد و قیل در پانصد و چیل و ہفت در گذشت خواجہ نوید از اولاد سلطان ابو سعید ابو لیمہ است ہوا  
بو خط و ارشاد پر و ختمہ شعر ہم گفته شیخ ابو نصر ہم از احمد سلطان الطریقہ شیخ ابو سعید بوده شعر را نیک سیفقتہ ایسورد  
باوردنیر کو نید بایش باورد طعام باورد اختر اع انشہر است مژش فضیل عیاض از کب را شاخ ہشتاد و دین

مرد و باور در این نگرانی امده و داشتی زن و مرد کم باید را مال مستدی و اند که مال مستدی جزوی با و کند اشتی  
 تا آنکه حال بروی گشت و توبه نمود و خصمان را خوشنود کرد و اند بسیار از اولیاد را دریافت گفت مرد در  
 دوستی حق و قبی بکمال رسد که منع و عطا و دم و ثنار و بکسان بود و بعد از مدتی و شیخ احمد نصر که بیست حج گذارده  
 بود و احرام را از خراسان بسته و در ملک ادلیای آند بار انتظام دارند با بسود ائی ابتدائی دیوانه وارد رشت  
 خادران بسیر میرده پس بخدمت میرزا بایسنقر عظمی که در بدو دولت شاه و وزیر که آورده که نوی میرزا بایسنقر  
 بن میرزا شاهرخ در حمام چندی نهار اطلبیده بجله بابا سو ائی بود و بعد ساعتی بگوشه رفته نسبت مشغول شد و قصدا  
 میرزا را بخا و اردش که اندر وی طبیعت گفت که درویش عجب و صلا داری بابا بی ناک گفت که شاه درویشان و نظر است  
 میرزا تفتحه عیسی که داشت بر سرش زو بابا اشتیقه از حمام برآید و در گوشه نشست چون میرزا از حمام برآمد همان حال  
 نزد او فرستاده عذر خواست بابا جواب داده که چون میرزا وصله ما را قبول نکردند ما نیز صلعه ویرا قبول نداریم و مولانا احمد  
 در غوغوان جوانی با و زوال و التهر رفت و در خدمت بختی نشان بخا کسب کمال نمود پس عزم عراق کرده در کاشان اقامت  
 گزید و بفرموده شهریار عصر تریس انجا بوی متعلق گشت چون امیرالدین و ستر آبادی بعد از نشست  
 بنا بر اغای اهل فساد منع و طیفه مولانا نموده بشیوه قناعت گذرانید و زری تاجری صره زو آورده نزد مولانا نهاد  
 و گفت نذر شاه ادلیا کرده بودم سه شب است که در واقع بمن میفرمایید که چون طیفه مولانا منع شده باید  
 این نذر با و رسانی امیر جمال الدین چون دید که مولانا پروای منعی نشد متهم بامر قبی ساخته شخصی را تعیین کرد و مقید  
 بحضور آورد و در قضا را شیخ جان رضای از وی داده بود و شعر بسیار و مروت و بیست مولانا بدحسن و بد مولانا احمد  
 مذکور است و در حل معضلات و توضیح غفیات و تنویر جنایات از مشهوران زبان خود نموده اند و آن قید و بند و نکته از علم  
 ریاضی مانده بود و خواجه نظیر شش را حل کرده باقی شیخ ابو الحسن بآنک غوی حل نموده ملائجه نام نهاد و در  
 چهارده سالگی شیخ تجرید را با حواشی افاده نموده در بیست و پنج کی درس محبتی گفته در هر کتاب بر نیز از نظر  
 افکنده عبارت آن که از خاطرش زرفتی از وی است که اگر جمیع شیخ متداوله از عالم برافت عبارت انصاری  
 چنان تقریر کنم یک حرف خلاف ظاهر نشود و باینهمه کمال زمره عشق و کیفیت عاشقی نبوده تصنیفاتش  
 بسیار بحد کتب نجیبی در علم طبیعی و کتاب شارق و کتاب مرآة الافلاک و حکمت ریاضی و حاشیه شمسیه و حاشیه  
 تنزیل در منطق و رساله واجب و شیخ فرائض منته به ورم چون که هر که مبادا این پنج روضه با و زری و تنبانی  
 را هر کس که با ناسر کران کرد و با نیکو سبب باری نه بین به مولانا قبری در ملک نازان عبدالوکیل بن سلطان ولد عبداللہ

والی توران انتظام داشته با استعداد مغفور میر نسبت و شعر پاکیزه می گفت ناطقی از سادات ایپور دست و بر مرقند  
تحصیل علوم کرده مشاعر و الاقرحیت برآمدش مشهور است که دوازده هزار و بی از آن ولایت برخاسته اند و در فحش  
است که در برابر خاقان استاد ابوعلی و قاق کورستانیست که تربت چهار صد پیر است از کبار و مشایخ مدین بستانم  
خودش گویند امام طبرالدین شوی از فصحاء و اندامدار و اخلاص روزگار بوده قاضی امام محمدالدین از مشایخ فضل است  
وقت احتضار گفته منته تعلیم حیاتم سبق پیش نمادند و در دفتر محرم و رقی پیش نمادند ای بهیسی خبرت نیست مگر  
کز روح طبعی زرقی پیش نمادند شمس الدین محمد نوکده بفضل و بهر یکانه و در وجود و کرم نشانه بود منته و لدا بهر گدول  
دین کرده و نیکو بیرون و خوشنیت بین کرده و نیکو گفت مخفی تلخ مگو گفت خموش به آن خود چو بلب سید شیرین کرده و محمد  
بن بدیع و محمد ملک الامراء و الدین دیوان انشای نسا بوده و بر خدی استغفار خواسته هر چند دیوان علی خوار از شای  
طبعش کرده قبول نمود و همچنین ملک ماندران تلاش کرد پذیرفت بشیوه خدا پرستی گذرانده در گذشت با کمال فضل  
گاهی متوجه شعر هم شدی محمد الدین محمد الباری از شعرای زمان سلطان سکندر است و در اشعارش موسوم به شایانه  
در وقایع حالات خوار از مشایخ میان مولانا سعد الدین مستور و عمر التفشازانی و در سن شانزده سالگی آغاز تصانیف  
کرده شرح حرف نه بخانی را هم رقم ساخت بعد از آن رسول را با هم ملک حسین کرت انگاه در خوارزم متوطن شده مختصر  
تخلص اینام جانی بیک در انشا آورد و ایرتیمو کورکان از خوارزم همراه گرفته به قند آورد و خوش میجو سید در وقت  
وواع نام سلطان پیشانه مشایعت میفرمود در سنه اثنی و ستین و سبعمائه و در گذشت قبرش در خرس  
غزنی از روی طبعت مولانا گفت مردم را منظره انکه ایشان از ناساند جواب و او که آری الوجل من النساء  
پس سیرش مولانا شمس الدین محمد بجای ید رنگه زده در ملک علمای صاحبقرانی منتظم شد خلقش  
مولانا قطب الدین بجای افضل زمان خود بوده از او اخذ دولت شاه رخ میراثا و ادان استقلال سلطان سید را  
سلطان حسین میرزا الشیخ الاسلامی مهابات داشت شخص طولش صدال عرضش لو با باین مرد و هرات  
واقع شهر خجندی و ملک سرخ انجا مشهور محمد خان شیبانی حین فتح خراسان صد و هفتاد هزار خانه و خیر نقل کرده  
چون شاه اسماعیل ماضی بقاندا و جانب خراسان حرکت فرمود محمد خان مردم نیک بخارا با و اراد انهر کو چاییده  
با بخت رود بخاری آورده بیست و پنج سال چنان ماند شاه طما خب مرد ایران چون بر عبید الدخان والی  
نوربان مستولی کردید در صد و معمولیش آمد بهمان آبادی ماند مردم نیک از آن اولیا و فضلا در و برخاستند  
شیخ ابو الفضل پیر شیخ ابو سعید ابو انجیر میر ابو نصر سران بود آوردند که وقتی از بودا آمد و در رختی نشست

یکی آن بدید بوی گفت ترا این می باید گفت ای می باید گفت از آن نمی یابی که می باید در تذکره الاولیاء آمده  
 که چون شیخ ابو الفضل از دنیا رفت یاران مرثع و روی پوشانیدند روز دیگر در مسجد بنشینست بودند که کسی در  
 مسجد باز کرد و مرثع در سجده انداخت و گفت مرثع بیکانه را نخواهم شیخ لقمان از عقلای مجانبین بوده جمعی  
 از وی پرسیدند که این چه بود و از چه سبب روی داد گفت هر چند بندگی پیش کرم پیش در مانندم کفتم ای چون  
 بادشاهان را بنده پیر شود از او بکشند تو باشایی و من در بندگی پیر شدم از آدم کن ندانستیم که ای لقمان او  
 گویم نشان آزادی وی آن بود که عقل از وی برگرفتند شیخ ابو سعید همیشه میگفته که لقمان در امر و کلمی آزاد کرده  
 خداست خواجه احمدی از بندگان آن مکان است او اش در کشف المحجوب و فحاشات تفصیل مذکور پس  
 الاجل ظمیر الدین تاج الکتاب کان سیادت جان سعادت بوده با ملک تاج الدین خوش میگردانید اصد  
 الاجل تاج الدین از روسای سرخس و فضلالی ترسانان بوده شعرش بدون استاد ابو الحسن علی البحرانی از شعر  
 آل ناهرست در زمان دولت سلطان محمود غازی آسایش داده فحشته نام نسخه بنظیر در بعضی از نشانات  
 دوست امام الاجل فخر الدین محمد از خالی شعر او در غایت جودت می گفت مولانا قطب الدین قطب فلک  
 فضل بوده شعر بنیکوی گفته بلخ طویش قبا عرضش بوما از اینست کیو مرث سبت کیو مرث کیو مرث را از او  
 بود بیک ششم راده چون شهر بلخ بناسیکرد و هنوز نام بود برادرش بدیدن آمد فرزندانش او را دیده دیو بند شدند  
 کیو مرث بحرب تیار گردیده تا نظر کرد شناخته گفت ندانم ای خلی از آن باز نام شهر بلخ قرار یافته بعد  
 که کاوس آب آورده تا از آن معو کشت در زمان اسلام بدست اخف بن قیس خواب گردید نظرسار  
 بموجب فرمان یکی از خلفای بنو امیه کث و دیگر آن شهر را عمارت نموده چون قلعه آن شهر را علما مان نظر نمودند  
 هر آینه قلعه منبر و ان موسوم گردید و مجمع الغرائب نوشته که بنای اولش در زمان قابیل ابن آدم  
 بود پس ابوبک کشتا سب را فرمود که امرالمی است تا بلخ را بنا کنی او در ده سال قلعه اش تمام ساخته و در تاریخ  
 مذکور که بیست و دو نوبت بلخ ویران شده و عمارت یافته این قلعه حال در زمان ابو مسلم مروزی شده  
 مشهور است قلعه هندوان و دیوار شمالیش مانده بود امیر حسین کورکان در هفصد و شصت و پنج آنرا  
 تعمیر فرمود و چون در تاریخ هفصد و هفتاد و یک امیر تیمور سلطان حسین را کشته بلخ را منخر ساخت قلعه قدیم  
 را از مردم تهی کرده قلعه نو با دفرمود از جمله عمارات قدیم در ده ستون پیراست از سنگ مرمر و درش پانزده  
 کز بلندی ستون چهل کرد دیگر عمارتش برین قیاس در مشهور نهصد و پنج کیست قلعه سلطان از بیک قلعه جدید ساخته

در تاریخ حافظ ابرو مرقوم که در تاریخ دولیت و شش در بلخ ابر سرخی پدید آمد و اگر اسمان بخون بارید  
 آب اسواران تا چهل روز سیخ بود گویند در کوههای بلخ دره سیست موسوم بدره که گوشت آنجا بچنگ  
 دیوان شده بود و بر باد گوشت دیوان اشل زدند گوشت دیده کشت خود را برود افکن وی برود افتاده  
 برست دیوان بر او سکی انداختند آن سنگ در آب ماند آب از یک سر سنگ داخل شده از سر دیگر چو  
 می کند قبل آن زنی بود باد شاه بر شب مردی آورده کام خود گرفت و صحبتش با شتی ازین و تعالی برو قهر کرده سنگش  
 ساخت آب بدین اود داخل شده از راه فرج بر ایدار عمارات عالی بلخ یکی نوهار است گویند بر آنکه از در و سا  
 آن ملک بود و در تاجان در مقابل کعبه نهادند و بر زبان قیاس بسته علماء بر افرختند از تعاش صدرش در عهد  
 خلیفه ثالث خالد بن برمک که صاحب اهتمام آن خانه بود و سلمان کردیده خود را عبد الله نام نهاد و مردم را از  
 عمارت آن خانه نافع آمده لاجرم ملک ترخان بطیش آمده لشکر بر وی کشید و او را با فرزندان کشت  
 ملک یک پسرش برمک نام گرفته و کشمیر رفت و بعد از چند وقت آمده بر جای پدر تکیه زده بر یکسان که کوفته  
 از شب اویند و یکبار از قزاقی بلخ سنگ است که بقدر یک سو چون مردمان بیایند و از دو جانب سنگ نشینند  
 آن سنگ غویند آغاز کند چنانچه اگر همه مردم فریاد و افغان کنند یا دهل نوازند بعد ای سنگ او از مردم بی طرف سنگ  
 بی طرف دیگر سنگ مسموع نکرود و در عجب ایسر آمده که چون چنگیز خان بلخ رسیده در شهر و قرا هزار و سیست جانها  
 جمع می گذارد و هزار و سیست حمام داشت از خواجه ابو نصر یار ساقی است که در وقت استیلا چنگیز خان  
 پنجاه هزار کس از سادات و مشایخ و علماء و مولی در بلخ اقامت داشتند و با ایا با استقبالش فرستاد اما اطاعت فائده  
 نداد همه را خراب کرد و بدریج باز آبادانی یافت ایضا و جمیع ایسر است که در عهد و شت و پنجم نیز با ایا ارجانب  
 برادر خود سلطان نیز را ایالت انجا داشته غیزی شمش الدین محمد نام که نسبتش با بونیز بدستامی می رسید از کابل به  
 پنج شت فته تاریخی ظاهر است که آنرا در زمان سلطان سنجری بوقت تصیف کرد و در مدرین کتاب مرقوم بود که مرقشاه  
 او یا علی مرتضی در قریه خواجه خیران در فلان موضع است مرز با ایا جمیع اکابر و اعیان آنجا که تا شهر مصر فرج است  
 شت فته دران موضع چنانچه دران کتاب نوشته کندی ظاهر شد که قبر در میان آن موجود بود چون خبر کردند لوی از  
 سنگ سفید پیدا شد را و نوشته هذا قبر اسد السداخ رسول اسد علی ولی اسد نیز را با ایا قریه برادر نوشت علی الفور آمده  
 عمارتی بغایت رفعت و وسعت طرح انداخته و بازاری شتمل بر دو کاین و حمام خنیا نهاد و یکی از آنها را که حالا  
 بهر شایب منسوبست وقت ساخته بدریج آمد و شد خلایق بمنابر شد که هر سال قریب صد تومان کبکی نقد خیرین



می آمد تا غایت آن اسنان مطاف طواف از خلائق دور نزدیکست بر حسین نزدی گفت در پنج کوفه سفندی دیدم  
 که پشت دست و پا داشت و لیکن چپ از آن کوتاه تر بود و برین غیر سید از پنج مردم یک بسیار رخا اندیش بود  
 ابراهیم بن ادهم خید گفت کلید علمای این طبقه ابراهیم ادهم است خرقه از دست فخیل عیاض پوشیده و زری بر کوه قیس  
 نشسته بود با اصحاب گفت اگر ولی کوه را بگوید روان شود روان شود گویند بجز در این سخن کوه چرخش آمده پای  
 بر کوه زد که ساکن شود مثل سیر نم ساکن شد در تذکره اولیا است که چون وی در چهارده سال بر هر قدم دو گانه گذارده نزدیک  
 مکه رسید پیران حرم استقبالش کردند ابراهیم خود را در پیش قافله افکند تا کس نشناسد و خواهم پیش از  
 پیران بوی رسیدند پرسیدند که ابراهیم ادهم نزدیک است که پیران حرم با استقبالش آمدند گفت  
 چه میخواید از آن زندیق خادمان ویرا بسبیلی گفتند که زندیق تویی گفت من نیز همین میگویم گفت تا  
 عیال خود چون چکان کنی و فرزندان چون یتیمان و شب بر خاک چون سگان نجسی طمع مدار که در  
 مردان نشینی گفتند شش کوشش گرانست فرمود که ما از آن کنه می گفتند چگونه گفت تو یکم گفت ابراهیم شقیق  
 یگانه وقت و شیخ زمان بوده از ابراهیم پرسید که در معاش چه میکنی گفت اگر می یابم شکر و الا صبر میکنم گفت  
 که سگان خراسان نیز چنین می کنند ابراهیم پرسید تو چه می گفت اگر می یابم ایشان را کم و اگر نیابم بفرمیکم گفت بدان که  
 در سه چیز هست گناه می کنند بامید تو بود و تو یکنینند بامید زندگانی و تو بنگارده می مانند بامید حجت گفت مگر را ما خوانده  
 که چون بیاید باز نگردد گفت من از گناه ناگردد پیش از آن میترسم که از گناه کرده چه میدارم که چه کرده ام اما ندانم که چه  
 خواهم کرد شعر هم ایشان مرویست حاتم اصم مرید شقیق و پیر احمد خضر دیر است بعد از بلوغ بکنفس بی مراقبه  
 و حاسبه از در زیاده و یک قدم بی صدق و اخلاص بر نداشت خید گفت حاتم اصم صدیق زانست روزی  
 زنی بیامد که از موسسه پرسید که بادی از وی جدا شد حاتم گفت آواز بلند کن نیشتم آواز بلند کرده همچنین میگفت  
 تا زن را معلوم شد که هست گویند آن زن سی سال دیگر زنده بود حاتم دیرین بی با خود را ساخت و بخت  
 او را صم گفتند گفت هر چیز از زینت است زینت عبادت خوشت گفت چون بخت کنی یاد دار که خدا ناظر است  
 و چون سخن کوئی یاد دار که خدا شنو است و چون خاموش باشی یاد دار که خدا میداند که چگونه باشی احمد خضر دیر  
 مرید داشته که هر جمعه بزوی آب میرفتند و در هوا می پریدند با جفص گفت اگر احمد بودی فتوت و مروت پنداشتی  
 شنیچ ابو بکر وراق عمر بای از روی صحبت خضر داشت بدین نیت هر روز بکوستان رفتی و در آن در شدن  
 با سپاره قرآن خواندی روزی براه پیر نورانی را دید سلام کرد و با او روان شد تا کوستان در راه سخن گفتند و باز



گشتند چون بدروازه خانه رسید پیر بازگشت و گفت عمری خوشی که مرا بینی هر خرم فائده محبت من همین بود که از خواندن یک سیاه  
و آن محروم ماندی نکته جوانم در هرگاه محبت خضر چنین زیانکار باشد صحبت دیگران چگونه خواهد بود و گفت زبده حرف است زانکه کینه  
ترک بود اول حال ملک و نیا شیخ بهاؤ الدین و در عصبیه زاده محبت که هم سلطان محمد خوارزمشاه بود حضرت رسول ویرا در جواب گفته که دختر  
فلان خود را بجلال الدین حسین خطیبی خطبه نماز فرموده عمل نمود بهاؤ الدین و ولدان و دختر متولد شده چون تحصیل علوم فرمودی و معارف  
یقینی مشغول گشت شبی حضرت رسول خواب جمعی از انانی ملج آمده که من بعد بهاؤ الدین قیصر را سلطان العلما می گفته باشند مرتبه  
ایش بجای رسیده محسود و ممکن گشت و سلطان محمد نیز ملاحظه کرده ویرا دختر خواست سلطان العلما محبت جمع نمود و چون بخدا  
نزدیک شد شیخ شهاب الدین سمرودی استقبال نموده از اسپ پیاده گشته و را خویش را با بسیده در وقت فرو آمدن مؤخره  
در پایا برون کشید مولانا بهاؤ الدین بعد از محبت که جانب روح تو جو نمود و قونیه را قامت فرمود و بجوار رحمت الهی پیوست مولانا  
جلال الدین محمد المشهور بملوی الرومی و خلاصه المناقب آمده که چون سلطان العلما عارفین در ششصد و بیست و هشتاد و  
نمط آخرت آورد سلطان علاؤ الدین سلجوقی با تاجی اکابر و صدوران و دیار جمع آمده مولانا جلال الدین بجای پذیر نشاند  
مولانا بهاؤ الدین امریدی بود موسوم بمسید برهان الدین ترمذی که جوانی مرید شده برادر سیده در وقت بخت غائب بوده بعد  
از چند وقت متوجه قونیه پیش از آنکه کیمال مولانا از دنیا رحلت کرده بود چون مولانا جلال الدین پیوست ویرا در علم ظاهر کامل  
یافت گفت اگر بظاهر جای پدر گرفته اما از علوم باطن بهره نداری ان از پدرت پرسیده اگر مرید شوی مراد یابی مولانا در حال  
بخت مرید شدن سال خدمت او بر برادر چون سید فوت نمود بعد پنج سال شمس الدین تبریزی پیوست بعد از آن ملازمت صلاح الدین  
در کوب لازم گرفت پس در خدمت جلجی حسام الدین نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بدانجا که رسید تاریخ ولادتش ششصد و چهار  
و ششصد و هشتاد و دو و دو حجت فرموده گفت از آدم و آنتست که برنجانیدن کسی برنج و مستحق برنجانیدن را نیز بخانند و  
نفاقت که بخط مولانا ولد نوشته یافتند که جلال الدین محمد در پنج شش ساله بود که در روز آینه با چند کودک برامای خانه ناسیه کردند  
یکی از کودکان گفته که باینده تا ازین بام بران بام چه جلال الدین گفت اسمال این حکایت از یک و کره و جانوران یک نفر  
بیانیکه سوی آسمان پرید و در حال از نظر کودکان غائب شد کودکان فریاد برآوردند بعد خط رنگ وی در کون شد چشمش متغیر گشته  
بار آمد و گفت آن ساعت که با شما سخن می گفتم جمعی از برنجاییان در رسیدند و مراد میان شما گرفتند و بیکدیگر آسمانها کردند و  
عجایب ملکوت نمودند چون او از فریاد و فغان شما برآمد بزم برین جایگاه فرود آمد و دنگو نیندوان سنه بر سه چهار روز یکبار افطار  
میگذاشتی که بمراد و الدین که از این متوجه ملک بود در پیشاپوش محبت شیخ فرید الدین عطار رسید شیخ با وجود کبر سن پس سخت  
ورعایت او که در رعایت صفت حسن بود بجای آورد و دو هنگام و داغ نسخ اسرار نامه خود را بوسه داده

ویدر نکات سودمند گوش بهوشش گرانبار ساخته مولانا سراج الدین قونیوی صدر زمان و بزرگ دوران بخدمت مولانا  
خوش نبوده و زری پیش وی تفریکه دینکه مولانا گفته است که بن باسقا و دسته ملت کی ام کی از نزویکان خود را گفته پیش  
حبیبی از وی پرسید که تو چنین گفته اگر اقرار کنی او را بر بختان و بخت سنان آن کس بیاید و پرسید فرمودند یکی دشنام داد  
و صفات آغاز نهاد بخندید و فرمود باین نیز که تویی گویی کی ام آن شخص خجل شده باز آموشید ابو علی سینا در مجمع التواب  
است که ولادت ابو علی بن عبد الله بن سینا در خزیه آتشی که از قرای مشهوره بنما را است و رسید و بنقاد و دسته واقع  
شده گویند وی چون باصفهان رسید و باز از شخصی را گفته گفت در بنی رافعی که من طفل در گهواره بودم گهواره  
پوش مراد در روز غارت ترکان تو زود دیده بودی آن کس بعد تا ل تمام معرفت گردیده از وی نقل است که چون از مادر  
بزادم چنان دیدم که در ظلمتی رفتم و بعد از آن بر دشنائی آدم چون بچشم آمد و در بخیال علم اصول و ادب و قواعد عربیت  
را کما نبی ضبط نمود آنگاه در فن حساب و منطق و اقلیدس و محطی و فقه و علم طبعی و الهی و طب مشغول گردید و در دوازده  
سالگی فتوی داد و در سیزده سالگی در جمیع فنون علوم چهارت کامل اندوخت و در شانزده سالگی قانون تصنیف کرد و در  
بیت سالگی پدرش وفات نموده بخوارزم رفته نزد علی بن امون خوارزم شاه اعتبار یافت سلطان محمد و حبیبی  
محمد و دانش گفتند او بدین بطنش حسن بن میکائیل را نزد خوارزم شاه فرستاد و خوارزم شاه مطلع شد پیش از  
آن در جمیع شیخ را مطلق الفغان ساخت تا بحر جان رفته بطبابت مشغول گردید سلطان محمد و قنویر ویرا با طکران عالم  
فرستاد و تا بوس شیخ را شناسخت و رغایت عزت سلوک نمود و حین آمدن و رفتنش استقبال و مناسبت بجا آوردی  
بعد چند وقت شیخ جانب عراق شد شمس الدوله بن فخر الدوله دالی و زارشش داد بعضی سپاه را ضی نشده و صد قلش  
افتادند و خاندانش را غارت نمودند شمس الدوله از آن آگاه شده بقدم اعتذار پیش آمد و کثرت وزارت سپرد  
همه را نزد یکی شمس الدوله وفات یافته پدرش هر قدر خواسته وی وزارت پذیرفت و رخصیه میگذاشتند  
تا بدست افتاده و یکی از طالع محبوس کرد و تاج الملک که از ارکان پشتمن الدوله بود پس از چندگاه از محبس خلاص داد  
فرست یافت بصورت صوفیان باراده اصفهان برآمد چون بطبرستان رسید خواص علاقه الدوله بن کاکویه استقبال کرده  
باز از تماش در شهر آوردند باقی عمر و محبت علاقه الدوله بسر برده دلیلی جمیع مجلس وی رفته و دیگر آیام بوضع  
خود بایان آوردی تا در چهار صد و بیست و هفت بمرض قویج در گذشت گفت دوستان زمانه کیش چون شیخ اندوید و زده  
چون لاله و یک ساعت چون خوانند و گذرانده چون آب بر قند که بچند و نمانند و عذکره بگویند و نیانید از وی پرسیده اند که فلان کس  
چگونه است گفت یک عیب دارد دیگر همه شهرت گفته عیب که ام گفت آنکه پنج عیب ندارد ستم ما یم بگو تو تو را کرده

در طاعت و محبت تبرا کرده - اینجا که غایت نباشد ناکرده چو کرده نکرده شیخ ابو الحسن شیبی رحمه الله  
 بالخصوص روی بتهنیم و اعتراف نموده شش درین عصر حکم کبریت احمد دارد ابو القاسم حسن مهری در خود  
 ملک الشوالیوه لفظی عودنی در چهار مقاله آورده که بین الد و محمد و شیبی زلفین ایاز را دیده بخمال حفظ نفس افتاده و  
 گفت حق را باطل مزوج نباید کرد و متنبه شده فرمود تا زلفین را بر دو سر گاهای که بران اطلاع یافت بر جزو پیچید و بی  
 آرام شد که چه از دستش بر آید کسی را یا برای تیش نشد علی صاحب عصری را گفت سلطان را بحال از وی حاضر شد این  
 را بدیده رسانیده که غریب سر زلف بت از کاشن است چه چای نیم تن و خاشن است به جای طرب نشانی طین  
 است که کار استن سر و به پیر استن است به سده باردانش پر جواهر کردند و طربان را باطن را بر ترازه سر و دند او را چند تنوی  
 است چون نهر عین و واسق و عذر او خشک بت و سنج بت و دیگر اشعار مدون از بهرتم القاضی الامام حمید  
 الملک و الدین عمر بن محمود و بر بند قضا چون شیخ و اباس و در نظم و شعر چون صابی و دبو نویا بوده چند  
 رسائل در نشر پرده اخه بخله مقامات الفوری در صفت مقاماتش گفته به سخن کل نیست قرآن با حدیث صطفی و از  
 مقامات حمید الدین شد اکنون ترنات به اشک اعمی و ان اشقات حریری و میری و پیش آن دریای الامال از آب حیات عقیل  
 لحنی تامل کرد از گفتمی عجب به علم کسیر سخن داد و در گفتنی القضا و میان الفوری و وی همیشه مشاعرات بوده و چون از وی  
 در بلای ابل بلع گرفتار گردیده بود به دستگیری وی رفتی یافته بود ملک الکتاب رشید الدین و طواط  
 عمری صاحب دیوان الف و سلطان الت و بود و ابدا و نزد یک ارسلان پسر الت و سر برده مشهور است که تدوین  
 علم معانی او پیش او شده و در معانی بیان تصانیف دارد و حدائق الصغیر از دست او است سال عمرش نزد و هفت در  
 پانصد و هفتاد و هشت در گذشت شمس الدین الباقان در فضل از اقران گذشته و فصاحت او بکمال ذکر  
 حسان در نوشته و قلمی صاحب اجل خواج نظام الملک را علت حرب حادث بود این رباعی گفت و او را آن جمله شورا  
 بشت مشه دست تو که ابرو بهار کرم است و زو گردن جریح زیر بار کرم است به بر دست تو گر نیست بگویم آن چیست  
 آن گلبن جود و غار خار کرم است به سراج الدین در حضرت خوارزم شاه نیکو حال عالم بهاء میزبیت  
 اشعار نیکو دارد و خط بهیر الدین علم نیست و حکمت را نیکو میداند چنانچه او را صدرا ملک انوشیروان و او را اهل معج ملک  
 ما نذران می گفت پس از زمت جهان بهیوان محمدی ایلد کرد و ملازم گرفت بعد از آن منظور نظر قزل ارسلان گشت  
 و در دگر کاری با وی بس بر دور آفران روی گریخته با نایب ابو بکر میوست و قزل ارسلان بر عمر وی مجید را که  
 محمود بود و تربیت داد و در آخر عمر استغفار از ملازمت نموده بطاعت و عبادت روزگار میگذرانید تا در شهر پور

پانصد و دود و مرکب حیانش بسبر برآمد و درش در گورستان مغرب تبریز در جنب تربت طاقانی واقع است شورش  
 بسیار شد اول باقی اصل نامش با و چون محرز را داشت باقی دریافت و علوم دانشمند بوده و در عقایدی  
 میگذرانید و مرابی شاعر معروف بوده امام قلیخان دالی بلخ او را بزرگشیده بود حکیم لایق شاعری فایق بوده  
 ملاصفی در سینه آمده و در میان گذرانید شاد خوش فکر بود و نظم از نوحی بلخ است شاعری خوش طبع بود  
 کل بابا شاعر نامدار بلخ است در سواد و دین و قافیه بهره تمام داشت اندخو و ولایتی بر نفعت است بر این از  
 متع بسیار در پیش **سید جلال الدین** بر که است که پیر و مقتدای امیر تیمور و کورکان بوده الامام **الاحل** **فتح**  
**الائمة** **مسعود بن محمد بن علی** از اکابر و اعیان آن مکان است شعر جسته بسیار دارد و پسرش **محمود بن مسعود**  
 زینت الزمان از موفقات او است که داد سخن از ناپرسی و تازی در داده **بیجو** وی از شورای آنجا است تر مرز و صاحب  
 بنا کرده داخل ما و راه انهرست و در آن طرف همچون واقع چون از مضامین آن تعلیم است در آن درج شده و در آن باقی  
 شهری بنام بوده چون چنگیز خان استیلا یافت ویران گشت الممال بقدر شهر و آبادی دارد از مرزین آن شیخ  
**محمد علی حکیم** در شرح معانی قرآن و احادیث در آن عصر کسی مثل من نبوده و در زبان جماعتی اند مقصود که استبداد  
 کردند و قتی اراده مفری نمود که طلب علم نماید مادرش رضانداد از آن گئین شده روزی در گورستان زار میگرفت پیری  
 پیر وی آمده گفت و گویا من ترا هر روز و سبغ گویم آن پیر هر روز آمده او را سبغ گفتی تا سال بگذشت بعد از آن  
 معلوم شد که خضر بود گفت تقوی آنست که در قیامت هیچکس در آن تو نگذرد و چون مردی آنکو تو دامن سیچکس گویی  
 گفت عزیز آن کسی است که او را مصیبت خو از کند و آزا و آنگاه را بنده سازد او بیکر و راق تو ریت و  
 انجیل و زبور را نیک میداند و شعر خوش میگفت گفت خن آن کسی که سلطان را در دنیا بر و حجاج نیست و جهان  
 را در حق با او حساب نه گفت صاحب وقت باید تا صفت بخورد بر ماضی و امید نزد به مستقبل تا حال را ضایع نکند  
 اگر سلمان در پیروی تو نشسته باشد گس را از خود دور کن که مباد از تو بر خاسته بر و نشیند و بدین جهت آن اکثر وقت  
 پوشیدند بر و کس نشسته ندیدند قدوة **الشرا ابو الحسن المعروف بمجینک** در شاعری ثقیه زمان و  
 در لطف طبع خلاصه دوران **شهاب الدین ادیب** صابر در شاعر و مولودش اختلاف کرده اصح تر است  
 سلطان سنجری به مشول عواطف حسنه و دانش داشتی با ضارن چراغ دولت امید و ارشس میداشت در آن ایام  
 که التمر با سلطان سنجری مخالفت و در زید و دوسفاک بیاک را بقتلش گماشت اطلاع یافته عریضه بسطانی کرد بصورت  
 حال را و انمود تا بر و در کشند ادیب در خوار ز پیش التمر بود این رشید و ادیب را وقت و بابت دریافت و جمل

در آب حیون عزق نمود ادیب را مجدثوا پندیده اند شاه ناصر خواجه در او اهل جوانی به یک آمده صاحب علم چشم گردید و با خان زمان در یک مقام مصیبتش حق تربیت حضرت شاهنشاهی مزاجش کرده همراه گردید بعد از وی چند که خان زمان بکافات رسید او کشته شد میر سید علی مصور جد آن تخلص از بنی بلکان زمان بوده در حضرت جنت آشنایی بخطای نادار الملک همایون شاهای ممتاز گشته و در خدمت جلال الدین محمد اکبر بادشاه هم بدان آب و رنگ گزرا به رخصت حرمین یافته در که مغضبه رحمت ایزدی رسید مجدثوا بکیزه دار میر ابوالمعالی شهبیک مدی تخلص سید ترمذی الاصل از امرای اکابر عهد همایون بادشاه طاکر بادشاه است در عهد اکبر بارغانا داد انگیزه بنابران در کابل بسال احدی سی وین و تسعمائة بقصر سید حصار کوستانان باز نه و طراوت است دار الملک حصارشادمان مولانا عیشی از ده نو است که بدان نیغ و هواد تمام حصار جای نیست ابتدا مخفی تخلص میکرد و چون بشرف کونش جلال الدین محمد اکبر بادشاه مشتهر گردید آنحضرت فرمودند ما ترا ازین محنت خلاص داده عیشی تخلص دادیم و فضای سپهر ندر ابواب زانی داشتیم بعیش و عافیت آنجا گذرانید تا فرمان عزلش از بارگاه قضا صادر شده بجهاد آن سراخر اسید فتحی پاره از متولات سلطان شاعر خوش بر آمد سیلی مهار نیک میداشت گاهی شوهر می گفت عزیمتی بجهاد آمده در اگر آمده فی سنه ست شصین و تسعمائة وفات یافت ختلان در روش و بیجا رحمت و پیکار ثانی در رسم و اسفند یار نند دار الملکش کولاب است که حصارش در غایت حصانت واقع مزار ناض الا نور میر سید علی همدانی در جوار کولاب است و چون نام مرقوم که در تدیم الایام کان محل چون مکان عنقا و کبریت حرانی نام داشته بود و تا آنکه در ختلان در زمان یکی از بنی عباس زنده تندی دست داده و یکی از قبایل آنجا که آنرا شکستگان خوانند نگ سفیدی که ادعای لعل است بعضی ظهور افتاد بود تخلص لعل عیان گردید از مرورش مولانا عالی و مولانا باقی شاعر شیرین زبان بودند بدخشان طوش قد که عرضش لوی صاحب صور الاقالیم آورده که شاه ناصر کشته و وقتی که درین مکان من اعمال بدخشان میر و حامی ساخت از عجائب عالم چنانچه جامه کن آن خانه مرئی بوده که بیت و چهار حلقه داشت هر حلقه را که می کشیدند در می باز می شد و قبضی آمد بر شال جامه خانه اول الا آنکه بر دیواری هفت حلقه بوده و باز هر حلقه را که ازین هفت حلقه می کشیدند در حمام سپیدی شده و عالم باین هفت حلقه غیر حامی کس دیگر نبوده و اگر غیر حامی دیگری آن هفت حلقه را می کشیده خود را به جامه خانه اول میدیده و عجائب دیگر آنکه همه خانه های این حمام بیک جام روشن بوده گویند بخون آنان عارت باقی است نسبت شامان بدخشان با سکنند فیلقوس میرسد و سالها حکومت در آن سلسله بود هیچ یک از سلاطین مزاحم احوال ایشان نمیشدند و بقلیل مزاج و بان از ایشان قانع گشته مزبانی آن ولایت را با ایشان مسلم میداشتند چون سلطان

ابو حنیفه دغان کورگان بر تخت سلطنت جلوس فرمود و نرسبت و لطافت بدیشان را احساس نمود و بعد از متصل  
بنای نشان بدیشان گردیده سلطان محمد را که آخرین سلاطین آن مملکت بود بدست آورده مع اولاد و اقربا قبل  
رسانید و در همان نزدیکی عازم آذربایجان گردیده در بعضی بقع رسید و پیش علی بن اسکندر از کسل شرا است  
مولانا شمس الدین از مستدان زمان خود بوده و آنرا یکبار بیا و یکبار گذاشته و حبیب السیر آمده که مولانا  
از بعضی است که آنرا آنهم گویند و شاعری استوار بوده میسر را ابراهیم ولد میرزا سلیمان در شبی عت تمام  
و در سخاوت رشک غلام بوده و شورش جسته می گفت محمد قاسم خان صوبی از اوان صبی تا زمان نشو و نما جنت  
آشیانی یکد برده و بدید یک خطاب خان سه از گذشته بشو گفت غبت تمام داشت درین شب سببین و  
سجده در اگر غوث کرده شوی یوسف در لیا موانی شش هزار بیت از و مشهور میرزا علی بیگ در درگاه اکبری  
بر شب ایات رسیده احیاناً شوی گفته حافظ خطیب بود و فضیلت حسن محاورت موصوف شو خوش می گفته  
مولانا ابتری بطبع طبعی وجود ذهن القافداشته بالقوف آشناسیده بعض احوال شیخ محی الدین عسکری  
که نزد فقها تا دیات دارد و دیده نظایران رفته و ایمان فرعون مبالغه بکدی رسانیده که خوش طبعان وکیل  
در عویش لقب داده بودند مولانا بدخشی از قریه آشنگش بوده و مشورایک می گفته مولانا نیازی از  
شباعت بدخشی تمام داشت ابتدا و بدنگ حضرت اکبر نظم بوده آخر بنا بر بهوده اختر اقبال بگوات رفته با میرزا ان که لوی  
مخافت بر افراخته بودند همراه گشت و بقید افتاد و سالها زندانی محبس عبا بود و پس از سخت و کابل بسری برده  
تا در وقت میرزا شایر خچدی با وی بود پس از او با یوسف خان همراه شده بمشیر رفت مشور خوب می گفته  
مدامی بدخشی بنور حزب می نواخت و را اولی بخدمت پیاویان بادشاه بسری برده و در عهد اکبریت میرزا  
عزیز کو که لازم گرفته ندیمی ایضا از شوا است ملائشاه بدخشی از خلفای قدوة الاولیاء شیخ میر قادی است  
دارا شکوه بوی اعتقاد مضطر بود پیش از انتقال میرزاستان بلامهوره استان کشمیر بگذراند از ان بشاره  
مرشد و کشمیر حل اقامت انگند و بر عایت دارا شکوه عمارات عالی طرح انداخته شاه جهان بادشاه یکبار بنجانه  
رفته او از عمر بلامهوره آمد و چهارم جلوس عالمگیری در گذشت و در عقبه پیر خود و فرزند خود را خانه دارد  
نقابی بدخشی و بریز بسیر میرده کابل از مشهور نامی قدیم جهان است بعضی از ولایت هند شمر دند و بعضی از  
ولایت زابلستان و تاجیک ننجیک و چهار مرز کامران ابن بابیر بادشاه قلع جدید گرد قلع قدیم بنا نموده  
از جانب شمال بایک مرز کجوان از بدخشان است و بایک مرز چلان افتاده اعرانش تمام کرده است و بدو مرز

جای میتوان رفت که هرگز آسنا برف نبارد و از آنجا بدو ساعت جای میتوان رفت که چو توت بخت نباشد و در محاک و با میان  
 سر که کابل کو بی است دهن خواجه نبوت در آن از غائبات است در سال دوم جلوس جهانگیر می رفتی که باد شاه و کابل  
 تشلیف داشت را قم اقبال نامه جهت زیارت وی نامزد شده در کوه دزلی دیدم مقدار دوز را و نیم از زمین ملک تتر  
 مردی را بر فراز آن کرده تا او دست دیگران گرفته بر شد درون آن طلالی سه نزع در طول و یکم در عرض و چون  
 آن دری در آن خانه مربع چهار نزع در چهار نزع محلی و سقف و دیوار کج کرده در غایت سفیدی و میان خانه دری  
 یک تخت چون آن در بر داشته شده تا بوی بظردر آمد چون تخته از تابوت برگرفت می رفت و بعد خوابیده بود و دست چپ  
 جهت ستر عورت دراز کرده مقدار نیم نزع کپاس بالای ستر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوسته بود سیده و آنچه  
 جدا بوده مؤوی سر و مژه و ابرو تمام ریخته تلبس ربی و پیرایه بی درخت چشبهایی بر هم از میان لبها و دندان نمایان  
 انگشتها و ناخنها در دست پوست خشکی بر استخوان کشیده خط زنگاری در میان کمر نوعی که انگشت وسطی در میان  
 آن در دست بندشید از دیرینه سالی که ناقل از اسلاف بود سموع یافت که وی در جنگ چنگیز خان و سلطان علاء الدین  
 ملکه برنی شهبیک شده بود چهارده تومان دارد و خطمیرین توامات نیک بنهار است دیگر توامان علیتنگ قهر بر رفیع  
 آنجا واقع در واقعات بابرست که او را ملک و ملکانش نوشته چون مردم آن ناحیه عین را کاف لفظ نمی کنند از این جبهه  
 آنزولایت را ملغان گویند یکی از توامانش که نوزاد است و در سده کافرستان واقع شده از این توامان تر حیرت واد  
 و بجزو نیم است که برزنی که میرداد را بالای تخته انداخته از چهار طرف بردارند اگر از آن زن عمل بدی صادر شده  
 باشد آسنا بخت بی سعی و خواش در حرکت آیند و الا حرکت نتوانند مگر بد شواری و دیگر توامان بیخ واد است چراغ  
 مردش را پنج پلخوزه است که چون شمع همیشه تو میدهد و درین کوستان رو باهی است که در میان سر و دست و درون  
 او پره است بر شیب بال شپه که از درختی بد رختی قریب بیک گز اندازی پرود و آنرا دبا به پیران میگوند اگر بد کنج  
 توامات آن پرود از دهن بطول آنجا دلا چار اختصار کرده آمد از مردش ابو حنیفه نعمان بن ثابت  
 کابل الاصل است که وفه واقع شده ابو حنیفه آسنا تو لا یافت صحبت چندی از صحابه و یکباری از تابعین رسیده و  
 با امام جعفر صادق صحبت داشته خواند بسیار خا کرده بند پیچ منتهی گردید و در تذکره الاولیاء آمده که وی  
 استاد فیض عیاض و ابراهیم ادهم و داؤد طائی و بشیر طائی ابو جعفر منصور خواست که از چهار کس یکی را فاضلی کند  
 ابو حنیفه سفیان ثوری مؤذن خرام شیرج بر چهار طلبیده در راه میرفتند ابو حنیفه گفت که من در هر یکی از شما هستی  
 بکار برم گفتند ثواب باشد گفت من بجمیلی قصا از خود و در کنم سفیان بگریزد و مؤمن خود را دیوانه سازد و شیع قاضی



شود چون اندک راه رفته سفیان بگریخت و آن سرپیش منصور شدند و اهل ابوحنیفه را تکلیف قصاکر و جواب او که من  
مردی ام نه از عجب سادات عرب بگم کنم یعنی نشوند گفت کار نیست ابوحنیفه گفت من نشایم و در ایامی که منم اگر شایم  
نشایم و اگر دروغ میگویی قضای مسلمان را نشایم و تو که خلیفه خدای را دارا کردی دروغ گوئی را خلیفه خود کنی این گفت و سخات یافت  
و من بپشت یافت و دست خلیفه گرفت و گفت چگونه و فرزندانت چگونه اند منصور گفت دیوانه است پس شریع را گفت ترا  
تقصا بادر که گفت من مردی ام سوطی و مانع من ضعیف شده گفت حاجی کن پس شریع قاضی شد نفل است که ابوحنیفه شرب سید  
رکعت نماز گذاردی روزی از راه میگذاشت زنی با زنی می گفت این مرد پانصد رکعت نماز میکند از راه ما هم شنیدیت کرد که  
هر شب پانصد رکعت نماز میکند و روز دیگر شنیدی که کو کی بگوید کی می گفت این شخص است که هر شب هزار رکعت نماز میکند  
بعد از آن هر شب هزار رکعت نماز گذاردی وقتی شاگردی با وی گفت که مردان میگویند که ابوحنیفه در شرب نمی خندید گفت  
نیت کردم که دیگر بخشم بی ازین سی سال نماز با مداوای بطهارت نماز خضعت گذاردی روزی تو گری را توضیح کردی گفت آن  
هزار ختم قرآن گذارد از ادواتی نفل است که صبت سال پیش ابوحنیفه بودم و در نیت و رطل و ملا بر سر نهانیت از برای  
استراحت با و را نکردم ختم چند شو اگر در حال خلوت با و را زنی گفت با خدا ادب بجا آوردن و رطلت اولی است و زنی دیگر  
شخصی را دیدی از او رنگی در رخسار چشم برهم نهاده اند گفت یا امام روشنائی از تو کی باز گرفته گفت آنگاه که ستر از  
تو برداشته تو دلش سال هشتاد و شش هفتاد و هشتاد و نجاه صبا و الدین محمود و ناضلی بوده که مشعل خورشید  
پیش افاضات علم او چون سها کم نابودی شور برگزیده دارد حاجی محمد از تربیت یافتنهای پایون با و خواه  
یو و شهرت و نصفت تمام داشته و بنده یک مرتبه ایالت یافته و چند خدمات یک چهارم سید طبع موزون داشت  
مولانا عالم ابتدا در کابل بر سرند مولوت میگذریده و آخر عمر بنده آمده و زندگی ابرار شده و رنگارنگ نهانیم  
آورد و شوق دارد و اصلی خالی از درویشی و شوشی بنده بر سر بدست آوردی بدرویشان مستحقان  
دادی و همواره بر سر اجتهاد و شایستگی و کتب فاضله رفته علاوه و آثار سبعین دادی و جمع  
کردن شود گفتن آن زنت تمامه اشعی عینه ری در سلک من محمد شایم بود و بعد فوت او بنده آمده و مشغول درگاه  
اکبری شد و منصب یوزباشی امپراطور گرفت و در یکی زمنا رکب بر سر راه مسکن و دی فاموشان گردید شاعر  
نیک سلیقه بود میرا انی در شوق و تاسخ گوی نگین کلام و در قصد و بشتاد و یک و چه بنوازه سپ افاده  
و گذشت خواجه زاده در راه و راه انهر و کابل رسم به در اختر حسن به که به رجه کمال میر سید ظفر و گر ویده  
با و شاه پیش بر سرید اشتند و هر یک بر خور و نصیبی و دما می مقرر ساخته و زانش را به خود مستحب بلکه واجب

سیداشند مرتبه حسن او در عصفوان جوانی بد آنجا رسیده بود که او را با پادشاهی برداشتند چون مرکب ایام مردم نفهم می شوند هر آئینه آن منزلت را غنیمت دانسته در صحبت ایشان کسب کمال نمود و در آنک زمان از دهکده جاہلیت بشهرستان قابلیت رسیده اشنازیک بنصه ظهور رسانید و در سلک مستوفان وقت انتظام یافت و میری ابراهیم بن نام مقرب شاهزاده پرویز بود و خوشترخان خطاب داشت بعد فوت شاهزاده بدرگاه شاه جهان پیوست و تحت خان خطاب یافتند و در بعضی و اوقات در گذشت سمرقندی علی بیگ در اردوی جهانگیر بادشاه بک میر چشمگیر از شاه میر بلاد عالمست از بهار و هوایش چه نویسد و در موضعی است سند براری نام و در آن موضع حوضی از سنگ بسته شده و قوری مثل کاسه در آن که اصلاً منفذی و خنجره در آن محسوس نیست چون آفتاب بنور آید هر روز پیش از طلوع صبح اثر ششخی از و ظاهر شود و بتدریج غلیان کرده از زیر آن سیلان نماید و بعد پنج و شش ساعت در تخفیف میگوید تا وقتی که پنج آب در آن نماند قرب یک ماه چنین عجاب و آسما می آید است نبود و آن ایام آمدن غل می کنند و جمعی غریب میشود و دیگر دیوسلر ز محال معتبر آن کشور است و در آسما چشمه است و رغایت دست هر که اطلبی باشد پاره برنج را در ظرف کرده سر آنرا محکم ساخته و در آن چشمه اندازد اگر مقصود حاصل است آن ظرف بعد چند روز پنجه بر آید قابل خوردن و الا مستحق بیرون آید و گاهی بجای برنج کل و لاتی ظاهر گردد و دیگر جایی است موسوم بکیده و موله در آن قطعه زمینی است که هر حاضری که آنرا حاضر کند و آب رساند هر قدر که خواهد بای صید نماید و دیگر درختان قوی در سال هست که هر که بابت یکی از اعضا آنرا حرکت دهد تمام آن درخت متحرک گردد و در زمان که حسین بیگ خان خوش علی مردانخان حکومت آنجا داشت قطعه برف بطول و عرض بمیت ذراع و ارتفاع دوبری چهارگز از هوا در زمینی افکند و ایضا در حوالی سند براری در کوه دالان است و صفت مطبوع از سنگ کننده از سقفش در ایام توند قطره قطره آب در رنگ عرق میچکد و بجز در یکیدن بزمین نمی بندد و شکل انسان کامل با دست و پا و دو چشم و بینی و گوش و سر و مو انگشت و ناخن صورت می آید و این جمله در عرض هزاره روز و وقوع پذیرد و چنین تبدیلیج و فرصت هزاره روز اندک اندک آب شده اثری از آن نشان نماند و بر جمیع الزام بر قوم که در حد و کشور ترک و گوشت بر یکی بی نهادند آنرا خشک بت گویند و بر کوه دیگری بی نهادند آنرا سبخت گویند بر گاه آفتاب بر آید بخندد چون آفتاب فرو شود بگریزند بعضی کشمیر را آباد کرده حضرت سلیمان و دانند و برخی میگویند که عابدی بوده کاش نام جای عبادت کردن خود بخجوت از بار تعالی طلبید و از دعا و تعالی فرشته را فرستاد تا زمین کشمیر را که زیر آب بود حوالی کرده بوی داد و بلبست نام وی بکاشمیر موسوم گشته بود چندی مهند و ان بران ستولی شدند و چهار هزار ساله را



افشهر و مکان است گویند از بچکان آن ولایت چند کس بایالت رسیدند یوسف خان نیز ساهل حکومت کرده در صحن کیندگان  
جلال الدین محمد اکبر شاه سوجه تسخیر شدند از روی صدق اخلاص در باستان نیاز آورده مشول عولطف بادشاهی شدند در  
موسیقی چهار تکی و آشت و ساز را نیکو می نواخت و شرباکیزه می گفت مولانا صیرفی نامش یعقوب بخش مرغزار و علم  
نصرت چاشنی خوب داشته مولانا محمد امین از روشن طبعا است مولانا مظفری بعد فتح کشمیر بمیر خری آن دیار که  
مظلم ترین جهان آن خط است سرافراز گشته حمیدی و اوجی و تاهری و مولانا نامی از نامداران حمیده الاوصاف ماهر  
عروج سخنوری است مولانا مستغنی شاعر مستغنی الوصف معاصر اکبر بادشاه است در لاهور سیکه دارند جامع حواجر معصوم شاگرد مرزا  
عبد الغنی قبول اکثر ایام در جهان آباد بسر برده جویم مرزا در اب نام از سوز و فغان نگاشت و در برادر بود و دند جو یا گو یا شمع از  
کسی بر سپید که شیر شاعری است گفت بل و کس جو یا گو یا سر و در برادر بر سر نه گفت گو یا طالب کلیم را دوباره ساخته این  
و در برادر سپید اگر دند چه سنی طالب جو یا دمنی کلیم گو یا است که مرزا اکامران نام برادر مرزا در اب جو یا است که امی بر مرزا  
عبد الغنی قبول و در شاعران مقبول و گرامی بوده در دست محمد و ملازمت بعضی ملازمان شاهجهانی بسر میرد و در شرطیج با ختن  
مبارت کامل داشته غنی از شعراء عال مقام فضیای بلاغت نظام است شاعری باین فصاحت و بلاغت بعد مرزا صاحب کم  
بر خاسته تمام عمر در شهر خویش گذرانید و دست احتیاج بر این ارباب دول و از نکره قالی شیخ محمد حسن نام از امانی کشمیر  
صاحب داراشکوه بوده و در شرب صوفیه داشته ملاطاف از خوشگوییان است مولانا طالعوی محمد ابراهیم نام شاعر خوش فکر است  
فروغی از روشن طبعا کشمیر معاصر بادشاه عالمگیر است درخت و نافع هر دو شاعرانی آن دیارند **خجستان** ولایتی بود  
اهل آن کوه جان سخت و درشت خاندان و نیکانش بدیع الزمان عبدالواسع جلی است وی از کمال شاعری باشد چون پس شهور  
رسید جهت کب و کمال بھرات رفته پس از کب و کمال در غزنین ملازمت بهرامشاه را ملازم گرفت بعد از چهار سال که  
سلطان بجاوت بهرامشاه بوزمین رفت قصیده جهت سلطان گفته در صحبت اهل مزاج سلطان بخود کشید تا که صین مر جفتش  
بخود و در مر و آورد اما محمد انور مستونی آورده که عبدالواسع بزرگ و بهقانی بود در روزی سلطان سحر را گذار بر پنبه زاری  
افتاده دید که عبدالواسع شترانرا از خوردن پنبه مانع می آید و این بیت سخن اندخته اشته دراز کرد و دادیم چه خدای می کرد تا  
گردن درازی میکنی پنبه بخود خورد تا که سلطان ازین گفتار لطف طبع فهم کرده ویرا ملازم گرفت و بتدبیر کارش بجای رسید که  
محسوس ممکن است در بهارستان آمده که شورا اتفاقست که هیچکس از عهد جواب قصیده شهو که در غنغوان دیوان وی  
واقع شده بر نیامده مطلع آن اینست ممتعه که دارد چون تو معشوقی نگار چاک و لبره بفضله زلف و نرگس چشم و لاله روی و زین بر  
غور در قدیم الایام عظیم محمود با دان بوده عمارت رفیع و قصور بلیغ و فلاح سنج بسیار داشته هرگز از آنجا مستدعی و

بد اعتقادی پیدا نشده و اهل آن دیر در زمان خلافت امیر المومنین علی علیه السلام می شدند و حاکم ایشان از ترس و خجالت بود و  
 و مشورت حکومت را بنظر امام عالی مقام حاصل کرده تا زمان بهرامشاه غزنوی آن مشورت در میان ایشان بود و در بنی اسیر و جمیع  
 ممالک اسلام بر بنا بر اهل فاندان رسالت را تا سرانجامی گفتند الامر هم عو که بدان راضی نشدند و االیان بنی اسیر و بدان  
 ولایت راه نیافتند از عجب آن غرض چشمه است سسی بچشمه بانگ ناز آب آن استاده است هرگاه کسی بانگ ناز  
 میگوید روان می شود و نزدیک بیک سدر تیر میرود و چون بانگ ناز تمام می شود می ایستد و ایضا مسجد ابراهیم عجل الله فرجه  
 آنکه اندیرون مسجد از هر طرف دست بام میرسد و از درون پنج گز ارتفاع ظاهر می شود حال آنکه زمین بیرون و در آن  
 برابر است و ستونهای هر قدر بیشتر انداز چهل کیل کم یا زیاده می شود و هرگز عدد آن مشخص نشده و همچنین در سکیه از  
 مضافان چشمه است سالیک با اهل حاجت میروند و در شب هر یک بر تیری علامتی بسته بجا بآن چشمه می اندازند  
 و صبح میروند هر که اسطبل می بر آید بر سر بیکان تیرش مایه یا حیوان دیگر پیچیده می شود و الا لا و جمیع الفرائض و عجب  
 المخلوقات نوشته که در یکی از بلاد غوریان دهی ترکان ساکن اند آنجا چون زن و مرد میروند که می شود و چشمه های ایشان  
 هم گرد این سخن بر پیش ملک خراسان گفتند ابو العباس گفت بی چنین است در یخ و در کرم که ماده یا فم در دست او است و  
 طلا پوده ایضا در حد غور کوهی است چون آفتاب بر آید سیاه نماید و چون فرو رود و صد هزار صورت نیکو نماید با باد  
 که آفتاب بر آید ناپدید شود باز فرو بردن آغوش و در میان نماید از قلع منج آن قلع چهار بوده و تیار به مبارکش می آمده که از  
 زمان سلیمان هیچ صاحب سریری نیست آن کامیاب نگشته جهت آنکه راسی و در پس باریک و رفتی پس رفیع غور باین غزنین  
 و خراسان واقعت از یکانش فخر السادات و الحائزین حسین بن حسن الحسینی است بعضی مرید شیخ کن الدین سهروردی می اند  
 وجه تبارش اینکه روزی تیری با سواد ای انداخت آه بسخن آمده که ای حسینی تیر بر من می افکني خدا تعالی ترا از هر مروت و بدگلی  
 آفریده نه بر اینکار و در غور از نظرش غایب گردید متبه گردید از هر چه دست بیرون آمده شد آنچه شد و فاش مفصل و  
 مفت و نفحات لاس ثمان عشر و سبعمائة است مطابق در غزاه و در مرات بیرون گنبد سید است و من از و در شش  
 کنه الرموز و سسی نامه و نزمه الارواح و زاد المسافرین و طب نامه و روح البیوس و صراط المستقیم و دیوان غزالی و ملاح  
 عارفانه و عاشقانه ملک شمال الدین از بنی اعمام ملوک کرکست در مضافت و مخواری افته زیسته با و عقیس و نایب بیت  
 بغایت وسیع و عریض در هر ایت چرخ فرنگ و پنج فرنگ که بر درخت پیسته است عجب گنجه اگر کسی پیسته چیده و دیگری  
 بزد و دور آفتاب را در کار خور و گوشت دران صحرایان محمود بیکار بود ناگاه از لشکر جدا مانده بانه سیرانی افتاد  
 پیرزالی پسر گفت تا بر می راکشت و آشتی بچشمه همان سلطان کرد چون شکر از ظرف سپه سلطان پیرزن را گفت

پسر را فردا نزد من بفرست تا مذاکره حالش کنم پس روز دیگر صبحی بر سر سلطان فیت سلطان جواب نشان داده بود که چنین کس را چون نباید نظر آرید اتفاقاً در آنوقت سلطان بواسطه و مناجات مشغول بود و اب گفست ساعتی باش تا سلطان از دعا و مناجات فراغت یابد پس نزد گفست کس که در تشریف همام خود محتاج در آنجایی باشد از وجه کشاید به آنکه همچون خدا انجا برسم پس نزد مادر آمده همان را گفست و پیشه برداشته بخار کنی که کشانش بود شتانت پیشه اش بر سنگی خورده تا بر داشت گنجی نمایان شده پس بصلاح مادر آمده سلطان را آگاهانید سلطان همین را بگماشت تا خزینه تمامه وقف پسر و پسر زال کرد و از سرش صاحب چاه کشت و رافع بن هر شه اندک هر دو مذکور شدند و خطله از شورای آل ظاهرست و آل ظاهر صاحب جو و دافر بودند اما ایشانرا از لغت پارسی و دری ذوق نبوده و در آن عصر شروع و شروع پارسی کسر خوض میکردند و بغیر از خطله که بزبان پارسی شروعی گفته کس دیگر در خراسان نبوده **اسفزار** صاحب تایید مبارکش بی آورده که امیر خواجه نام که از اصفیل زادگان ولایت اسفزار بوده کلاخی را رسانیده بود که کاتب و آهوانگار میکرد و درش امام رشیدالدین محمود بن محمود قدوده و عشار و آل و عمده اقربان و اشال بوده گاه گاهی شروعی گفت **مجدالدین الرشیدی** الغریزی ناظم سلک کلام و سالک مسالک منزه کمال بوده **جذب الدین سید الکاتب** به مقصور بن علی از افاضل خراسان و امجد و در آن بوده شاعر نیک سخن نامدار است **فوشنج** از انبیهای قدیم است پشنگ بن از سیاه بهمت بر آبادانی آن گماشته و بر باط و سبیدی در آن مقبیه است که آنرا از انبیهای ابراهیم خلیل علیه السلام دانند و هر سال مردم از سرات و خراسان بزیارت آن رباط و مسجد آیند و کوهی بر جواری رباط واقعست که در آن نشانیهای قدیم آدم است از مردش **شیخ ابوالحسن** از جو از مردان خراسان بود کسی از وی پرسیده که چگونه گفت و ندانم فرموده شد از نعمتهای خدا و زیاده اند که رشید چند که از حقیقتی شتابت کردم از وی پرسیدند که مروت چیست گفت دست باز داشتن را آنچه بر تو حرام است تا مروتی بکرام الکاتبین کرده باشی گفت توبه آن بود که چون ذکر کنی از آن ذکر هیچ حلاوتی نیابی از وی پرسیدند که توکل چیست گفت آنکه ز پیش خدایت جزیری و نعمه نیک بجائی و بدان که آنچه تر است از تو نشو و **شیخ ابوالکلیث** بسیار بزرگ و عارف بوده از محمد بن عبداللہ کاوندی نقلست که بنویسند که در خودی بیم سبب آنست که لبث فوشنجی بمن نظری کرده **مظفر الدین شاعر** متین بوده **هرات طلش** ملک عرضش لدن و غافرت بلده و دیگر صفات ترجیح بر باقی جهات دارد و پیشه با و شمال و در و **شیخ عبدالرحمن** قاضی که تاجیک قدیم **هرات** از جمله تالیفات دوست چنین آورده که **ابوالعباس عمری** روایت کرده است با سنا و تاحه نصیحه این نیکان که حضرت فرموده که بهترین خراسان **هرات** است و هفتاد و پنجمین **هرات** دعای خیر کردند و ابوعلی بن زین بن مفضل شاعر خود تا این بن مالک روایت کرده که بهترین خراسان **هرات** است بدترین سمن در بناد اسم بانی آن اسم **خلفانست**





در نفحات هر جا که شیخ الاسلام مطلق بیان کرده کنایت از انجناست از فرزند ابو منصور است الفزاری صاحب جل سبیل  
صلعم بوده در نفحات از وی آورده که مرشش سزار شتر ناریست و صد هزار بیت از اشعار عرب بنماط دارم و حق سبحانه  
را حفظی داده که هر چه بستم من به خوشی مرا حفظ شدی و سیصد هزار حدیث یاد دارم و سیصد هزار سزار اسناد و آنچه من  
کشیدم در طلب احادیث هرگز نکشی شبیه بود در مجالس العشاق آمده که خواجہ عبد اللہ مدنی شیخ ابو الحسن خرقانی بوده شیخ  
فرموده که عبد اللہ مردی بوده بیابانی و در طلب آب زندگانی ناگاه رسید بالبو الحسن خرقانی آن کشید آب زندگان که عبد اللہ  
ماند و خرقانی و از خواجہ عبد اللہ نقلست که چون خدمت رسیدم از صبح تا پیشین اقتباس از ارا و مشکلات جمعیت او نمودم  
اگر تا شب این محبت برداشتی امر نکش گشتی و او از من فیض گرفتنی از تصانیف دی یک تفسیر قرآن است و دیگر کتابی  
موسوم بمنزل السائرین محمد حرج کر از ابدا لان بوده در نفحات آمده که روزی در مسجدی خفته بود که زه آب ریخته شد  
خادم بول پنداشته و بر سر بنجانید حرج کر آبی زده بر پشت در بغل رانش پیدا شد مدعی لبوخت و از انجنا بزاری که جمله  
فرزندان گفتندی افتاد سلطان محمد الدین طایبه را که گمانه عصر بود خبر کردند از عقب وی روان شد و چون بدو رسید گفت  
ای حرج کر شهر سله نام از اچرا می سوزی حرج کر باز گشت آب چشم خود بر آتش آگند آتش فرومزد این رباعی بخواند  
آن آتش روشن که برافروخته بود و آتش سوختن از دل من آموخته بود و اگر آب در چشم من ندادی باری چه جمله  
فرزندان که سری سوخته بود و در آتش عمو مثل نجار دیده بود و خنده های نیلگو کرده شیخ ابو العباس نهاندی او را  
عمو لقب نهاده بود دیگر خواجہای چشت که همه خداوندان ولایت و کرامت بودند احوال ایشان ترک ریاب و دیگجو به  
سستی در شرع راندا شدند و ما ایشان حیات بودند از قسم ترک تمکیک سخن اسان نیامده اول ایشان خواجہ ابو احمد است  
که پسر سلطان بوده آوردند که پدرش را خمانه زده روزی فرصت یافت و بدانجا درآمد و از غایت غضب بنگی بزرگ  
برداشت که از روزنه بالای بام بروی زند آن روزنه مزاحم آورد و سنگ را گرفت چون پدرش اسخا مل شده کرد  
بردست وی تو بنموده از منم خوردن باز آمد ابو الوکیدا محمد بن الراجحاری و صحیح خواند وی حدیث بسیار روایت کرده  
یکی از دوستانش چهار هزار درم محتاج شد آنجا را در صره کرده بوی فرستاد و بعد چند وقت دوستش آنجا هزار درم باز  
فرستاد و بعد پیرایشان نگرفت روز دیگر آمد دوست پیشش آمده سلام کرد گفت اگر نه در سلام واجب بودی جواب نداد  
چهار هزار درم چه بود که باز فرستادی ابو عبد اللہ فتا را از بزرگان زن خود بوده گفت طعام خانو که تو او را  
خو زده باشی نه او ترا که اگر تو خوئی همه تو خوشی و اگر او ترا خورد همه دور گردد حکیم شرف الزمان ابو الحسن ابو بکر از رقی  
از کل نصحا و مخول سزا بوده از محض همان شمس الدوله والدین طغی نشاء از ملوک آل سلجوق است که معاشرش همه باشوا و زبانش

همه شاعر بودند چون عجب دانش قرشی و شجاع نسوی و احمد بدیعی و از سقی و حقیقی و نسبی و در چهار مقاله آمده که روزی طغیان  
سه مهره در شش گاه داشت و احمد و مهره در یک گاه و کعبه‌تین در دست طغیان شاه چند است تا سه شش زنده است یک  
آمد سخت نیره شد ساعت دست به تیغ نمی برده ندیمان چون بید می کر زیدند از رتی اینی رباعی گفت و نیزه یک سلطان  
رفته لباس از نو آورد و **و** اگر شاه سه شش جز است سه یک زخم افتاد و تا نطن نبری که کعبه‌تین و او نداده شش چون  
نگر است غفلت حضرت شاه و در خدمت شاه روی بر خاک نهاد و طغیان شاه در آتشای ششم بنشاط آمد و فرمود تا پانصد دینار  
آوردند و چون او را بر سر ساختند گویند طغیان شاه را علقی حادث شده که سبب آن فتوری و در قوت مباشرت یافت  
و چند آنکه اطبا سالجی کردند مغیبه نیفتاد از رتی العینه و تلیقه را بنظم آورده فرمود تا آنرا مصور کرد و دروغلامی را با کعبه‌تین که  
صاحب جمال عقد بسته نزد یک حرم سلطان جای دادند و مغزی مشکبک گردانیدند و بادشاه را فرمود که صحبت ایشان  
را نوعی که آگاه نباشند ملاحظه نماید و آن کتاب را پیش ایشان نهاد تا با انواع مختلفه و او مباشرت بستانید بادشاه را  
بنظاره آن حرارت عزیزی ماده فاسده را منقطع گردانید و آن زحمت کلی زائل شد فخر الدین خالده از ندان سلطان سخر بوده  
ابو منصور عبد الرشید از معارف خراسان و مشاهیر زمان بوده و عبد الرزاق بن الفتح جهان فضل بحر علوم از ندیمان محمد سام بود  
ابو عبد الله محمد بن ابی یحیی بن عثمان الدمانی در عهد ابا قاضی بوده و در کرمان اکثر سیه میرده محمد بهر که ملک الشوار زمان بود  
ویرا در شاعری مسلم داشته مولانا سعید در تذکره و در نشانی آمده که وی مدح خواجہ عمر الدین طاهر فرمود و در دست که زمان  
سلاطین چنگیز سالها وزارت خراسان داشت مولانا کریم الدین المشهور بکریم صاین مامور برین نظر بوده و بخدمت طغیان تمیز طغان  
پیش نازی کردی و در شاعری شاعر الیزرستی ابو الفضل عثمان از نکته سخنان مشاهیر است مسودی شوری و رعایت مذمت  
می گفته مولانا حسن شاه شاعری شیرین کلام بوده و حبیب السیر آمده که مولانا را ابتدا بلایت سلطان محمد بن میرزا بایسنقر  
میگزرا و روزی ذکر معاصی که او سرسید مولانا هر یک و سلاطین ماضی و معینی منسوب گردانیده میر در خرمنی  
گفت که من چه عیب دارم مولانا گفت در شاعری کمالی عیب نیست مرزا گفت از کجا بر تو ظاهر شد گفت از کجا که میون گفت  
تا ده هزار دینار بمن دهند و میگوئی و خنده افتاد و پنج هزار دینار بوی بخشید مولانا گفت من یک کاتب دیگر که ده هزار دینار  
نفرمودی اشعارش بیشتر و در منزل و طبیعت است مولانا بنای پدرش سمار بود و بنا برین این تکلف داشته بنا بر طبیعت که حسبی  
طبیعتش بود امیر علی شیرادی خوش بوده و بوی نقید و بهایش گفت و صدیافت مرانام سلطان احمد سرز کرده و بی خطه  
گفت **و** دخترانی که بکر منکر منزه بر یکی را بشوهری دادیم و آنکه مرزی داشت نمی بوده و زود شیده بدیگری دادیم  
امیر علی شیر شنیده و در صد و آزارش آمد و هر که که شاید نتوانسته پس طلبیده چون آن نشد و در میان تبریز ملازمت سلطان

یعقوب لازم گرفت و بعد فوت وی بجانب وطن شد هنوز نفا را میر علی شیر باقی دیده با در آیه انهر رفت و در خدمت ملوک آن ملک روزگار گذرانید و در نهصد و هشتاد و پنج سال در شان و عشرین و شصت و سه در استبدادی بخت ثانی و قتل عام قرآشی بنای سبیش منهدم گردید و او را کاتبی است گلستان ارم نام که بر حق حقائق و احوال خود و زلم کرده میر حمید سیاه مرد و ارسته یک نهاد پاکیزه و معتقد بود و گفتن اشعار سهل آیسر میل داشت **ع** غلطی علم گیر باز فرشته اندک نگاه بگون کس در انداخته اند این گیر اخوانه سخت مراد گو یابی شاکره کردش ساخته اندک با بعلی شاه از ابوالان زمان بوده عزیز عاقل و دشت و رادوان سلوک بنا بر جذبه حالت رجولیت خود بر سنگ نهاد و دیگر بران خندان زد که ریسه ریث شده بعد از ان آنرا نشان داده روزی سلطان حسین میرزا را بر تخت روان دید و گفت این چه دعوت کردی گفتند که بفرستاده شاه حرسان سلطان حسین میرزاست جواب داد و اگر شاه رخ میرزا مرده ازین معلوم شد که بابا از زمان میرزا شاهرخ تا ایام میرزا سلطان حسین در استخوان بوده روزی مولانا عبد الرحمن جامی و شیخ الاسلام و چند علمای دیگر در مجلس بابا حاضر بودند وقت نماز شد بابا بقصد افادت پیش رفت این مصحح خواند ای پری گری پری بر بام قصر ادویری به جایی بلا توقف افتاد کرد و شیخ الاسلام تلف نمود و لیکن بیگفت که از ان زمانی مدت عمر نیفد را امید قبول نداشتم از ان دورکت امر عایت کردن احکام شرعیات ظاهر سپیده تر است میرزائی حاجاتی نوشته که با بعلی شاه میت نماز باین بیت کردی صحت ای کون تو نگری بر بام قصر آن پری می نویسم نامه درگزشت کاغذ پاری به بجای فاسخ افتتاح باین رباعی میسر شود رباعی راه تو بهتر ندادم که گویند خوش است و وصل تو بهتر نیست که جویند خوش است و روی تو بهتر دیده که میبند نکو است و ذکر تو بهتر زبان که گویند خوش است و شیخ عبدالواحد فارغانی ساکنان طریق زاهد و تقوی و طالبان رشد همی بلای و غایت رادت سلوک سمودند حیانت بنظم رعیت سینو و تیر سید محمد جامع بان مروت بیرماعی و اختراع معانی و افزای الفاظ بدیعنا دوم سیران داشت بلکه اغلب خبر بانی کردی میر رباعی شهو شده در نه صد و شصت و حضرت اکبری سانش داشت و در نه صد و هفتاد و سه درگذشت موسی از سادات طباطبائی و طفلی هم مکتب میرزا کامران بوده و در سن قریب پنجاه سال بسر برده و در حب اثنی و ثمانین و شصت و هفت شد سیدی میرزا انلی نام از قبیل اتراکست و رتبع و سبعین و شصت و هشتاد و چهار درگذشت و حقوق مشهور بسیر و اعطاء طبقه اعیان سادات تولکش در هر است و در برخلاف قول گرفته در عهد اکبر بادشا بهند آمده درگذشت شاه حبیب از سادات نجیب میرزا شیخ زین الدین موافی است تا سرخ تولکش را بر عشق در هر است و هم عصر سده تسع و خمین و شصت و درگذشت دیوانش پر از اشعار محققانه یادگار -  
ربحای حسین علی خراسانی لعل بهرات پسری بد کاشش در در خراسانی بود دلیل داشت نابرابان باین لعب اشتها یافته

از اعیان و فضلا و شواست بخدمت ملوکی جامی و غیره اکابر رسیده علم حدیث از میر کشاد محدث آموخته آخر عمر قصد بیت الله کرد و بقره وین وارد شده بامیرزاد شرف جهان صیحتی ای رنگین نموده ببلده زنجان رسیده و در حسن و سنین و ستمانه توجه عالم عقبی شد بقرش در جوار مرزا شیخ ابوالفرح زنجانیت صاحب نقاس التاثر گوید مولانا در خواب باشد و شیخ نظامی این تخلص گرفته صاحبی منشی خوشنویس از بنا رخواست نظام الملک و زیر بویه بدرگاه اکبری منصب انشاد داشت اشعار بسیار در ملاح شباهی گفته میروری در کتب اینج نقلیه بدینجا داشته در حضرت اکبر شاه بخطاب کتاب الملکی ممتاز گردیده این مصلی از و شهرورس تا از نظر ایار پسندیده برفت و خون و دم از دیده غمخیزه برفت و رفت از نظر و زول ز رفت این غلامت کز دل برد و بر آنچه از دیده برفت و عزالی جنیک از زندان رشته لطافت بوده سواره با همکنان مشاعرات و مناظرات داشته در تخته سامی گفته که با آنکه بیست یوز داشت خود را عزالی نام کرده نوری و ندانی مولانا حسن شاه است که نکوشید بحسب ارث مالک ممالک مزاج کشته از غایت طرکی الضمان را بکار برد بهیچ خود کرده و بهیچ بزرگوار خدا یا بسی پریشانم که بوضع صورت خود را نکوینید نام به یقین شدم چو در آئینه روی خود دیدم که کس بدیده و بنده یکس بنیدانم و مرانه صورت حیوان نه سیرت انسان به چه بظاهر که نه انسانم و نه حیوانم به صیحتی است که بعد از مرزا ابن باران به کند لوح مزارم زمره دو دندانم به بوب شهر برون بیتیم چون سنگ اندازم که من به پشتی این شهر را نگهبانم به دو کفش من چو دو کشتی بود ولی سی سال به بود زیاده کشتی بخنک میرانم به سخن بگویدم کنم پیش غنق کین و دایم به یکدیگر گزیدم که لب رسد جانم مولانا خاتمی از آغاز جوانی تا انجام پیری بسیاحت گذرانده آخر احوال درم سبته اراده نمود که بقیه عمر را بگذرانم در راه و در گذشت مولانا فتح الله لطیف طبع موصوف ویرا با شغفی مواد نزاع در میان بوده مولانا مالی شاعر نیکو طبیعت و قرب شصت سال در کشمیر بود مولانا فرقی تنه اشعار سلطنت کرده و نویساری و در خاطر گرفته تلاش طبابت میکرد و مقصودش تشریح کوشش نهایت ذوق و جرأت داشت شادی رمال در زمین دانی و جینی گونی مهارت تمام داشته شعر هموای گفتار سخی و شعاری همین اسمی داشته میر جوهر از سادات با نام است و در خدمت بعضی امرا ای اکبری بسری برده در شعر و مصا سلیقه نیکو میباش خضالی حیدر نام بهند آمده خدمت جهاتان خانان جهانگیری گزیده آخر در سلک ملازمان شاهیچان سخن و کردید قضی از اعیان سادات بهرات و شاهیر مضامی مباحث آیت است بخدمت حسنخان حاکم دیار خوزدقرب داشته چون شاه عباس ماضی و راحدی و طلیث و الف و در بهرات نزول نمود وی لازم رکاب گردیده ولی قانع بیک از شوای شاه عباس ماضی است حالات شاهی بنظم آورده و مثنوی در محراب باخوانج ایران با قندار گفته و قافیه می در عهد شاهیچان از بنگاله بهند آمده رثای سعد الدین نام از بنا بر شیخ زین الدین خوانی بود و طبعی بنظم ماضی بهت

میر شیخ و آغاز مشهورند و حستان آمده بخد مت ماعبد السلام لاسوری در لاسور کتب متداوله دید و بحرین مشرفین  
 ریده علم حدیث سند نو پس مراجعت کرده در حضرت شایعان تعلیم باو شایسته محمد و اراشکوه رسید و منصب هنرهای  
 یافت و بعد از آن کل متناظر گردید و در هزار و سیصد و شصت و پنج ساله اعطاء نام از شورای اعجاز کار است عینی از شورای  
 نمی است این بتیش بغایت مشهور است کند حجت عام تو در آن پیش ما آن تدریس که از کرده پشیمان کردم و میرامانی  
 اکثر ایام در کابل بسر برده با هزار مزایع و کث در طرز مضامینش نایاب است که هر سال دوازده هزارین انگور در و صحت  
 و شایب می شود و نه مولانا زین الدین ابابکر و از آن مکان امکان بوده و در فحاشات ویرا اویسی نوشته که تربیت  
 از روحانیت شیخ الاسلام احمد النعمانی الجابی یافته و دیگر کار نیست که جزیره با نام دارد شیخ سیف الدین از  
 شاهپریان خود بوده و بعد تحصیل و تکمیل علوم بخدایت شیخ نجم الدین کبری رفته مرید شد در اربعین دوم شیخ انگشت بر در  
 خلوت می زده گفت بر خیز و برون آن و پس از چندی وقت خلعتی اسل ساخته جانب بخارا فرستاد و بعضی گفتند  
 شیخ در عصر بلا کو خان بوده و در شصت و چهل و هشت و در گذشته و بحرین بر آنکه با سکوفا آن معاصر بوده و والده منکوقان  
 با آنکه متابعت ملت سیمای نموده در ایام دولت پسر خود هزار باش نفره و بخارا فرستاده تا در اسبها در سه ساختند  
 و توفیق آنرا بشیخ تفویض فرموده شود با ذوق بسیار دارد ابوالقاسم علی بن الحسن بن ابی الطیب کاتب  
 حضرت سلطان رکن الدین طوایب بود و بعد چندی عزالت گردید و در آخر حیات با والی اسبها که نام او ماه بود بجاشقی دل  
 داد و عاقبت سرور کار دل کرده اشعار عاشقانه دارد تاج الدین اسماعیل تاج افاضل بود و اشعار نیکو نامه خواند  
 همیشه نشای سلاطین باد و در غزل مثل شاعر و وزیر بوده و در نایب خیرات منقول است که شیخ ملاحظه حسن صاحب پیش از  
 ظهور عقیده نگوید که خواند که از حال کیاست و فرست مردم آنجا چیزی معلوم کند چون بر وزن رسید و در آن موضع  
 اشجار کست از کنیزکی پرسید که اشجار که چه است و در جواب گفت که رجالت اشجار نا و موضع دیگر رسیده بگوید گفته  
 که چهار آنچه دارم میخواهم چیزی بگویم که چاشت من حاصل نشود و بقیه را بهر زوشم همان چهار آنچه حاصل برم که و ک گفت که  
 شکسته بجز و حشونای آنرا بجز و باقی را بهر خوش بعد از آن بر کمال دانش و فطنت آفریدم استدلال نموده از آن دیار  
 هجرت کرده و در مهنای معتبر بسیار دارد و مثل بر آباد و بد آن و خراج و وزن سیدی است از محدثات مکان آن مکان  
 و در سلطان آن لبیک کننده اند که هنگام بروج وقت کو من خرم صاعقه پیدا شد و برتی باریدن آغازید که مهابت جفت  
 گا و که خرم من کو گفتند از شدت سرما و در و روز دیگر نمویی غلبه کرده که همه آن مکان متعفن گشتند و دیگر سبجان است  
 که شهبازی چون شاه سبجان از وی ظهور نمود و افراد طوائف ساکنان آن زمین در جا که افتادند معلوم است و سحر

و نفاذ امر و ارتفاع قدر متا بزودند از آنکه سلاطین آل مظفرند که در غاطبه مجلد اول بیان رفت شاه سنجان هست که  
 رکن الدین محمود نام تربیت از خواجه بود و وحشی یافته خواجه بود و فرموده که او را شاه سنجان می گفته باشند مراتب  
 و معارف او عظیم شهر و دشمار و فصاحت شتار و در نسخ صوفیه طور شیخ زین الملک و الدین مظفر صیتش از  
 هفتم فلک که مشته و غلفه بد آتش در همه روی زمین سائر امیر و اُم الدین دست خود را وقف سنان کرده  
 بر کس کاغذی با و دادی کتاب فرمودی و در مجالس معارف سخن بسیار گفتی و قتی خاکشاک از زمین برداشت و دوشانه روز  
 در باب آن سخن گفت خواجه غیاث الدین پیر احمد مدت چهل سال وزیر صاحب اختیار شایخ میرزا بود پس از آن  
 وزارت علاء الدوله و میرزا سلطان محمد کرده در ایام سلطنت میرزا ابا بر فرزند خواجه محمد الدین محمد ولد خواجه  
 غیاث الدین و در زمان سلطان حسین میرزا بود وزارت رسید حکم شد که مهر بر فرودی احکام و منشورات زنده و هرگاه که با شاه  
 بر تخت براید چه اجه در پایان تخت نشسته جهات ملکی مالی مودض دارد و این نشستن از در را مخصوص با دست مولانا محمد  
 از نیکو طبعان است کتاب روضه الخلد و در معارف و کلمات از مصنفات او دست معجزا لطف جارا الله علاء قدر نیز نظم نموده  
 مولانا مظفر در زمان ملک غیاث الدین کرت بوده مولانا معین الدین در مبارکشاهی آورده که وی قتی از ملک بچیده  
 بجانب شاه شجاع رفت و بخواجگی کثیر از فضل را جمع کرده جهت مولانا مکانی معین ساخت مولانا بدان التفات نکرد  
 بر کنار دیوچه شاه بنشست و در میان سنا و وی دیوچه و نگیه ماند شاه گران خاطر شده بر رسید میان خرد و خراسانی فرق  
 چیست گفت و دیوچه و بالش شاه از کمال بگذازیده گفت تا آتش کشیدند اکثر ظرف زرین و حسین بود شاه از مولانا  
 پرسید که ملک خراسان را شال این تکلفات رسم هست یا نه گفت اگر چه این تکلفیات از قسم طبع و کائنات است اما در  
 کاسهای آنجا آتش بیشتر می باشد شایر این سخن که خوش آمد گفت خوش آمد بعد از عنایت و رعایت بسیار رخصت  
 معاونت فرمود مولانا مظفر و در خراسان اعتبار تمام داشته او را اتفاقاً دویم می گفتند و یوان خود را وقت مردن در  
 آب آذاخته که بعد از مظفر کسی قدر سخن مظفر بخواند و دریافت خواجه محمد الدین بکارم اخلاق انصاف داشته و دولت  
 حضرت جلال الدین اگر بخواهد منفرد معجز و بسیار میگردیده تا در گذشت معجزون بزبان حال حایم در درشت  
 لیل گویان بگردادی میگشت می گشت همیشه بر زبانش لیل علی می گفت تا زبانش می گشت پیوسته  
 بیاد لعل شیرین فرموده میگرد و تلخ کاهی فریاد جان داد یافت کام دل از شیرین شیرین میگفت جان تلخی بیاد  
 قسامی چند وقت در بهرات بسری برد پس متوجه سیستان گردیده و صحبت ملوک آن ملک آسانش دیده و بهر طرف  
 ایام مولانا و الی بان و یار وار داشته در خوش گفت بیچاره و بی چوغل بر موزون کرده از ترش غایب مضمون کرد

چون محققان و محققان از معقولات مولانا دل شایسته سر راه بروی گرفته بر نمی چید مجروحش ساختند چون معنی چند داشت فرار کرده و در لغز آرد و در آن ولایت روزگار می یافت و باطل طبع در گذشت این اجسام در تذکره دولتش گفته که او از خود است و در هر است ممکن داشته تا بیخ جلوس ملک شمس الدین کرت خلد ملکه یافت طر و آنکه دی پیش از دو ماه نامزد جام مقامی یا نام است در یکی از کوههای دی چشمه البست که در تابستان امام شیخ می بند و در زمستان آبش در غایت گرمی است از میان انگیان است شیخ الاسلام احمد جامی قطب عارفان بوده شیخ ظهور الدین عیسی که در ملک فرزندان آنجناب نظام داشت در کتاب رموز الحقایق آورده که بر دست پدرم شصدهزار کس تو بیکر دنیا و از این دنیای چهل و دو فرزند که است کرده بودوسی و نه پسر اکثر ایشان بصفت علم و عمل آراسته با آنکه امی بود چهارصد کتاب تصنیف کرده شش علوم شریعت و طریقت مثل رساله سمرقندی و انیس النابین و سراج السائرین و مفتاح النجات و کلام الحقیقت و کتاب الاشعار و ایخلمه در بیان درویشان و صوفیان موجود باقی در فرست چکنیک خان فوت گشته شیخ در سراج السائرین آورده که من در بیست و دو سالگی آنکه در راه راست نیتوانستم خواند خدا تعالی از فضل و کرم خود چندان علوم کرامت کرد که در عصر خویش هیچ عالم برین حرفی نمیتوانست گرفت و سیصد تا که کاغذ تصنیف کرده ام که در پیش هیچ استاد و سنی سخن نخوانده ام از اجماعی علی صفر عابدی نقلست که شیخ الاسلام وقتی یکوه پای نامت بود پدر وی خواجوا ابو الحسن ناوانشد خبرش گردن تا آمد فوت شد بود در روز و منو تا زده کرد و نماز پیشین بگذارد و بر بالین پدر نشست و حالش متغیر گشت و در مناجات ایستاد و گفت خداوندان درگاه تو مرا این توقع نبود که پدر مرا در رفیت بری و حال او بر من ظاهر نباشد و در مناجات تا نماز دیگر همچو پیش بود و بعد از آن دست دراز کرده و پنج پدر باز کرد و نشست و سخن گفتن آوده گفت دیدم احوال آنجهان و کجا بهر همه آن باید کرد که پسر میکنم و گفت ای پسر چه باید کرد گفت اول تو بکن و کلمه شهادت بگو خواجوا چنان کرد و شش روز دیگر زیسته در گذشت پور بجا شاعری با قدر و بجا بوده آغاز کار در خدمت خواجوا جمیع الدین ظاهر فرید زندی بسر برده احوال باطل بوسی داشت بند ریج از منظور آن خواجوا شمس الدین محمد صاحب دیوان گردیده و آسانها دیده اشعارش اکثر و طبعت دانع الامام الاجل نظام الدین الکتاب با وجوه فضل همیشه ریاض فصاحت از زلال فریقت او نصارت یافتی مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی پس از وصول بسن رشد و تیز تحقیق کمال مشغول گشته و در اکثر علوم لوی مهارت بر افراخت و بنا بر لطیف طبع ریاض فصاحت نظم را صاحب نظارت گردانیده مقامی از ان بالاتر تلاش می نمود تا در طلب دانستگیتش شده و دست را رواست بشیخ سعد المله و الدین الکاشغری داده و میگردید



در ریاضات شکر کشته برادر کید صاحب رشحات آورده که جدا ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده  
منسوب بجله دشت اصفهان بنا بر نوآب زمان از وطن برآمده در جام توطن گزیده مولانا در خرب و جام تو گشت  
در سرین شتا و یک سالگی بسال هشتصد و نود و نه انتقال نمود مولانا عبد الغفور لاری مدت حیات در بلا و حر و  
کاس که بمعنی جام است استخراج کرده و ارادت مولانا از آن بیشتر است که درین مختصر گنج مولانا عبد الله نقی  
خواهرزاده مولانا نور الدین جامی بوده در نظم شتوی از شاعران عصر گوی سبقت رپوده تمام حنسه را متبع نموده در برابر  
سکندر نامه نظیر تاسع توری نظم آورده در هجده و بیست و هفت نموده تا بخش عزیز بی چنین گفته است تا به فوت  
او طلبیدم ز عقل گفت از شاعر شهان و شاعران طلب و دیگری جامی ثانی چه شد یافته مولانا ذوق شاعر  
با ذوق مائل بود اصلی است مرت حصار است و غایت حصان مضائقش در نهایت نیکی است مثل زاده و  
چند که همواره مردم نیک ازان و دو مکان بر غایت اندیش قطب الدین حیدر قطب وقت بوده و چندان  
پوی منسوبند ابدال سنجان شاه سنجان این رباعی در حق وی انشای نموده است رندی دیدم نشسته زینک نیل  
نه گفته اسلام و نه دنیا و نه دین نه حق نه حقیقت نه طریقت نه مجاز نه اندر و جهان کر او در سره این بود در تاریخ  
مبارکشایی است که ویران شاه ابدالان می گفته اند مظهر آثار عجیبه و امور غریبه بود در تابستان بالمش در می آمده و  
در زمستان میان برت می نشسته گاه ویرا بالای قبه یا شاخ در شمی دیدند که صود طپور بران مشکل بودی اندیش  
نظام او بیا نعلت که شیخ حیدر بایان خود می گفته که ای عزیزان از مغلان بگریزید که با چنگیز خان درویشی است  
از درویشان خدا که ارباب و ناب مقاومت نیست و این مغلان بجماعت دی بسیاری از ولایت خواهند گرفت  
و چون این سخن گفت در ششصد و هشتاد و نایده گشت ابو عبد الله محمد بن عبد الله الجندی در سلک افاضل  
عصر انتظام داشته و از کل فحمای دهر میزیسته شمس الدین چند شمس فلک بلافت قمر آسمان سعاد بود  
ریاضی و جرج شوا بانام ایام ابو الفارسی سلطان حسین میرزا سنو خط بود و با شارد اش و تاریخ زمان او را نظم کرده  
در صینی که ابو الفکر شاه اسماعیل صفوی منیع خراسان نوذاریج را امیر المومنین حیدر علی بن ابی طالب یافته و فتوحات  
زمان ایشان را نظم آورده و فردی بنایت که کم سخن و چرب زبان بوده و قتی متبع خواجه حافظ کرده تا بنیادش نویدی  
همیشه بیاحت گذراندی و ملازمت عاتقی از لازم گرفت و با همی باوصات حیکمه تصف و شاعری خوش ترکیب بود  
بعضی ترشیزی نوشتند از مشاییر سنا حین در وادی نظم و شعر سخن آفرین آفریده و در دست ابریم مونس و ترقی  
عظیم یافت او ملک نمی برود و اجناسش بودند و با هم کمال سودن داشتند و اکثر کتب سنا کت یکدیگر تصنیف

کردند چنانچه مولانا ظهوری و دریاچه خان غلیل سپهر و عدیل ملک الکلام است و این سه در سینه منشآت بنام  
 ابراهیم عادل شاه است و سابقینا مدینه نظام شاه و الی احمد نگر گفته و چند نیز غلیل برابر از نقد و جنس صکد یافته گویند  
 وقتی نظام شاه صمد باور ساندند در قهوه خانه بود در یک طلبه داشته قلم برداشته بر شقه کاغذی نوشت تسلیم کرو  
 تسلیم کردم و فاش در دکن است امیر حسین کفری در شکسته نویسی هنگامه بیاری از شکسته نویسان در هم شکسته در  
 شیر نیز مضامین تازه بکار برده مولانا سلطان حسین در سلک مردم صاحب ادراک نظام داشت و گاهی  
 شعری می گفت مشبه بر مقدس از اعظم بقلع عالم و کعبه حاجات طوائف بنی آدم است این ولایت در ازمنه سابقه بطوس  
 اشتباه داشته طوش حسب عدل عرضش کو تا در مجمع العزائب مرقوم که بنواحی طوس بر تلکوه چشمه است شب جمعه آوازائی نال  
 از آن برآیند در ویشان شب جمعه آنجا احیا کنند بعضی شتر و گاؤ و اسب آبی را دیدند که از آن چشمه برمی آمده و باز در و میرفته  
 و ایضا در حدو طوس زمینی است که کیسفر جل و صد و پنجاه من شتر و بیاض آبادان طوس طوس بنیاد در بوده چنانچه در شاهنا مه  
 منظوم است و امروز آنجا که مشهد نور امام شهری بود سنانا نام از نواح طوس در حادثه آمده که هر کس از  
 سر راه رات زیارت آن مرقد مظهر کند ثواب هفت حج در یابد و جوایز شهر مراد فیض آمار میل آموست که هر کس بران مرقد  
 سگوند دروغ خورد البته هلاک گردد و منقسم بر دوازده بلوک است بمجموعه بلوک اخلاص و البشاران نیز از جای نیک آنجا است  
 از مردش احمد بن مسروق از اقطاب بوده و با قطب الهدا صحبت داشته گفت تقوی آنست که بگوشت چشم لذات  
 دنیا نگری و بدل نیز تفکر کنی ابو القاسم سراج در اطوار الفقه اجماعی گفته در فنون علوم کامل بوده از وی نقلست که هر خانه  
 از پیش قبر من بگذرانند مغفور باشد بکم این اشارت اهل طوس جنازه پیش خاک وی آورند و زانی بر زنده آنگاه برسند  
 معشوق طوسی از عقلای مجانبین بوده و نماز میگذارد امام محمد غزالی میفرمود که روز قیامت صد نفران را این تنابود که  
 کاشکی خاک بودندی که محمد حسون قدم بران نهادندی روزی در جامع طوس آمد شیخ ابو سعید مجلسی سباحت بندی بر قنار  
 شیخ ابوسعید خاموش ماند بعد از ساعتی گفت ای سلطان و ای سرور و بلند قبا که کبک که بند بر آسمانها و زمینها نهنگ دی  
 شیخ ابوبکر بن عبداللہ السراج از اصحاب شیخ ابوالقاسم که کافیت از وی پرسیدند که ویدار مطلوب را بچه  
 توان دید گفت بریده صدق و راستی طلب گفت تو کل آنست که من و علما را جز از خدا بینی حجة الاسلام محمد بن  
 احمد الغزالی شافعی مذهب بوده و احوال پیش شیخ احمد را دکان کسب علوم نموده پس از آن صحبت امام الحرمین ابوالسالی  
 جوین را لازم گرفت تا در جمیع علوم کامل گردید چنانچه وقتی کتاب مجول تصنیف کرده با امام الحرمین عرض کرد گفت مرا زنده  
 در کور کردی چنانکه تو تصنیف مرا پسید و چون آوازه منتشر شد خواج نظام الملک وزیر ویرا با عزا از تمام



از و بخیله بخدمت چو رنگ بیل چو تی پیوست دی شیر صاحب تدبیر الب ارسلان که برادرزاده اش بود گردانید  
 الب ارسلان چون شاه شد امیر الملک کنده ری رکنه وزارت با و داد مدت سی سال بدان قیام داشت  
 منقول است از خود خواج که گفت در بدو حال که لازم الب ارسلان گشتم و در اسفزی پیش آمده مرا که استطاعت  
 استعدا و سفر بنود ماندم و در عین غلبه فکر و ضو که ده سجدی که در آدم کوری فریاد بر آورده که در اینجا کیست من مشغول  
 نماز بودم چه اش ندادم ویرا چون خاطر حبش که کسی نیست بنزدیک جواب آمده کوزه ملو از درام بیرون آورده  
 در می چند بران افزوده باز در ایجاد من کرد و بعد از لحظه که بیرون رفت من آن نفوذ را بر داشته در و در جزو ریات  
 سفر بکار بردم چون بوزارت رسیدم روزی در بازار که در کور را دیدم گفتم تا بجای اش برود پس بخلوت طلبیده  
 بتقریب پرسیدم که ز کرم کرده را یافتی یا نه گفت حالا یا قسم بگویم چگونه گفت واقف آن زربز خدا کسی نبوده  
 که من با حدی نگفتم چون ایشان حالایاد و انداختن هست که اطلاع داشته باشند پس یافتیم آنچه کم شده بود و وزیر گفت  
 آنجا و در برابر آمد و دم القصد مرا و آخر قانون سلطان ترکان خاتون بنابر نفاذ و خفیه سلطان گفت نظام الملک  
 دوازه پسر دارد ولایت بالیشان داده مزاج سلطان برگردید پیغام داد که اگر ترا در ملک شکر کنی باشد باز نهاد المالی  
 اجازتی من بعض ولایات به پسران چراهی اگر ازین شیوه بگذری منبها و الادوات از پیش و دستار از سر بردارد  
 خواج جواب داد که وزارت من سلطنت سلطان وابسته است سلطان در غضب آمد فرماند که دیوان خاتون  
 تاج الملک محمی بمحقق تهات خواج برد از و معارف آن حال سلطان از صفایان جانب بلند و در حرکت آمد و خواج  
 نیز از عقب دی توجه نمود و در انشای راه یکی از خدایان حسن صباح رحمی جان گزای بوی رسانیده در بیت چهارم  
 رمضان حسن و ثمانین و بهمانه که سلطان بنیاد رسید از خوت خواج خبر یافت زمام امور وزارت را بنیاد  
 تاج الملک اده خود بشکار رفت و در سیوم شوال سلل مذکور مرخص گشته بنیاد مساودت نمود و در منصف ماه  
 بعد از شهادت خواج پیچیده روز در گذشت مغزی در آن روز این قطعه بگفت رفته در یک ماه بعد از پیچیده  
 شاه برنا از پای آوردت در ماه دیگر که دنا که قهریز دین عجز سلطان آشکارا به تهریز دانی پین و عجز سلطان نگریه فرمودی  
 از پی بوده شاداب نام و مضمون هم داشت کنیتش ابوالقاسم چون متولد شد پدرش فخر الدین احمد بنیاد وید که مضمون  
 بر بامی بلند بر شد و بر هر چهار طرف نوزده هزاره طری آدازی شنید که تعبیرش این کردند که آواز به چهار کن عالم  
 رسد در ایام دولت سامانه واقعی آنک زانی نظم شانها مبرداخته گشته گردید چون نوبت بآل ناصر رسید و نوبت  
 سلطان محمد آمد بنظم آن کتاب بیل مرموده غرضی تکلف و تکلیف هر چند وقت حکایتی انشا سیکرده چون آواز خواش

سلطان بجهت رسیدن مزدوسی از جنگ فریدون و ضحاک بنی چند بنظم آورده هم کس بسندید سلطان شنیده  
 فرمان طلب فرستاد مزدوسی چون بشهر درآمد قضا را به بابک بنیم سلطان باز خورده بمنزل او فرود آمد و در بهشت  
 داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده بابک داد سلطان دیده پسندید و با حضارش فرمان داد چون مجلس رسید در میهم  
 گفتن امتحانش فرمود و مورد قبول گردید حکم شد تا در پلوی قهر سلطان جای برای مزدوسی بیاورند و داستان آنکه بنظم می آورده  
 بنظر سلطان می رسانید نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که مزدوسی شاه نامه را در طوس گفت و صله آنرا میخواست  
 که چهار دفتر خویش سازد آن کتاب را بوزنین آورد و بپای مروی خواجہ بزرگ احمد حسن آنرا بگذاشت و ایند سلطان چیت  
 صله آن با ساز عیان خواجہ اندیشیده جمله گفتند که بچاه هزار درم کافیت نیر آنکه مزدوسی مرد افغانی و متزلزلست  
 چون سلطان تعصب عال داشت این تکلیف درو گرفت و از چاه هزار درم سی هزار موقوف کرده فرموده بیت هزار  
 در شش فرستاد و آن بسلطان را بکامی و فتاحی داده و خا پنجه و سا که کتب مذکور بنی چند در پیو گفت و بطبرستان شد  
 و سپید شهر داد را که از نسل یزدجرد و شهریار بود و بدید و گفت این کتاب بنام تو کنم چه همه آثار و اخبار اجداد بیت شیرداد  
 ویران و اخت و گفت محمود خداوند منست شاهنامه بنام وی را کن و روز دیگر صد بیت هزار درم بوی فرستاد  
 و گفت بجزاد بن بوزست و دل خود بادی خوش کن پس آن چهار را ابشت مزدوسی چند بیت در عذر خواهی گفت  
 اکثر شورا ویراسته و در زیاده شرح حاشی موجب اظہار دیده از اقوال دیگر مختلف احترام کرده برین قدر که تا نمود  
 اسدی بعضی استاد فرد و پیش میدادند و میگویند که چهار هزار بیت آفرشاهنامه مقمن حال استیلا ی عرب بر عجم  
 وی باشاره مزدوسی گفته اما چند اقلی بعضی نه پوخته شادی و شاعری اسدی مثل شور کز شاسب نام نیست که  
 از تخت تا انجام جمیده و سره است خواجہ منصور در مسلک کافیان زمان انظام داشته و در خدمت امیر خدائی  
 و ادب سر برده بجلت مصادره مفید گشته و عین که مجلس موت بر او عارض گردید این بیت بدو فرستاد  
 رمقی پیش نماده است زیارتت و قدیمی رنج کن ای دوست که در یگذازد و آسیر نابرت بدینش شد صاحبش  
 بر سر دیوان احوالش از عزیز بی برسد این بیت وی خواند  
 منصور زخم مرگ است و است از جور تو و  
 جفای مردم مولانا سلطان علی در خط نسخ تعلیق از مشهوران جهان بوده گاهی بشو گفتن میل میکرد مولانا  
 عبدالصمد اکثر خط و را در غایت جود تحریر می نمود و شورانیک می گفت میرزا صخر خواجہ اش نظم در شعر  
 بوده مولانا مالی از منظوران ابوالحسن میرزا پسر سلطان حسین سیر زانی بالقرای بوده نظم خوشی می بست  
 اشرف خان میرمنشی نامش محمد امین از سادات صاحبی است بدرگاه اکبری مسلک در میمند و نگذاشته و در خوشی

مہارتی داشته دگاہ گاہی شوگفتن را علاوه کمالات کرده احمد میرک صالحی از نیکو طبیان آشنہ در مکان بل از  
ایمان خراسان بوده در سلک ملازمان شاہ طہاسب رسیدہ او اہل حال مائل بود سلی دہشت تا آنکہ مکتوبی از ملک  
روم رسید مخبرج بعبارت مشککہ نازی و ترکی بیچیک خواندن نتوانست سار آلیہ بی غور از بر خواند پس بکتابی فلما  
متناظر گردید پس از چند وقت بوزارت ولایت خود سفر از گردید احیاناً بشہر دہشت محمد میرک صالحی برادر ایمان  
احمد میرکست و در سہ آدمیت تکرار کرد پس مردی کردہ گاہی بشوہم تلاش میکرد مولانا غزالی را بندہ بکن وارد شدہ  
چنانکہ باید احترام او بشصو نمود علی تلخیان زمان شخصی را با چند اسب و ہزار روپیہ بوی فرستاد بھما ہشت  
درخواست نمود و این قطعہ کہین سر غزالی اشارہ ہزار ہست نوشت **س** ای غزالی بکن شاہ بہنہ کہ کہ سوی بندگی  
بیچونائی کہ چونکہ بقدر گشتہ آسناہ سرخ و دیگر وز و دبیر و ن آئی کہ پس سالہا با وی بود نفس بدیل را در زمان بنظم  
آورده در عوض بھربتی یک علانی صلا یافت وقت گشتہ شدن خان زمان بدست ملازمان اکبر شایہ افتادہ از  
متصور انشد و خطاب ملک الشوائی رسید بعد چند ہرک غماہ در گذشت در سر کج گجرات مدفون است **س**  
بو کبخی غزالی از مدعی کہ مدفنش خاک پاک سر کج است بعد یک سال سال تار بخش **س** احمد آباد و خاک سر کج است  
عدد اشعارش بقناد ہزار ہست از منشور انش اسرار مکتوم و رشحات الحیات و مرآت الکائنات مولانا ابن علی  
واقفی تخلص در دکن آمدہ بایالت رسید **س** شد مکر بہرہ اوضاع جہان بیش نظر بہر جم غفیر عشق کہ تا حشر کر نشود  
شیخ خرباعی بکلمات صوری و مستوی محلی بودہ کلاش از نظم و نثر در نہایت غنوت واقع میرعشاہ بسیرضیہ  
و شیم رضیہ موصوف بنا بر موزن طبع شوہ میگفت میر باقر ولد میرعشاہ بر مطالعہ بعضی متداولات گذشتہ حسن کلام  
استعداد تام و نہ بنظم بہرسانیدہ مولانا عبد العلّی بخان در سلک خوش طبیان زمان انتظام داشتہ در اشعار کہ  
مطابقات خوش بکار میر و مثنوی کاسہ توسیہ دیک تو سفید **س** از آتش و آب بریدہ امید **س** آن شستہ  
منی شود دیگر از باران **س** و این کرم نمیشود دیگر از خور شد **س** ای خواجہ کہ عمر تو فردن از شستہ است **س** بر خزان  
تو ہرگز نمیشی از شستہ است **س** نان مکر شکر بنگیر خان است **س** کا نہ اہمہ عمر کسی شکستہ است **س** در ویش نظام  
از مردم بانام بہنقام است بشیوہ و دریشی ریز گاری گذرانید گاہی شوہم میگفت قاسم ارسلان از مستعدان  
زمان بودہ و دقائق خط نویس و خوشنویسی فائق بر مکنان و در شیوہ تاج گوی و ثور راجع بر افزن وجہ  
تخلصش آنکہ پدرش ارسلان نام داشت یا از اولاد ارسلان جاذب ست کہ از جانب سلطان محمود حاکم  
طوس وغیرہ بودہ این از ملازمان در گاہ اکبر است محمد ہاشم مردم دیدہ ہنر دیدہ مردم صاحب نظر بودہ

گاهی زبان بشو آتشنا سبکد مولانا محمد رضا بطبع سلیم لوی شاعری خوش افزاشته اقدسی بلطف طبع و دقت سخن  
 ممتاز از همگانست قلمی پسر زاده مزاج دوست شیرین گفتار بود و در مذهب روش ملازمت و تجارت بسیار گزارانده  
 میر غفری و نسبی و میر عرب بدیهی از سادات رضوی و الفقی و نادری که در عهد اکبر میندیم دارد شده  
 از جمله شورای آن دیار اند شاعری خواجہ حسن نام بصفت حسنہ انصاف داشته در اختراع مضامین دقیقه بطور  
 قصائد انگشت نمائی روزگار بوده حکیم ابو الفتح آرزوی نظرافت اورانیکلی مادر زاد می گفت در ادب اعلیٰ بجزیت سلطان  
 ابراهیم میرزای صفوی تخلص یکایمی بسیر بر پیش پند افتاده از درگاه اکبر بآید شاه نوازش یافت مشرقی  
 مرزا ملک تمام شاء کامل مترسل بود و چندی با حسن خان شاملو بر میرده آخه باصفهان در خدمت شاه عباس  
 ماضی انتظام یافته حاصل شاه و از نام از اعیان سادات مشہدش است خادم روضه رضویہ بوده در عهد جهانگیر  
 مہند آمدہ اعتبار بہر ساینده حسینی محمد حسین از اکابر سادات مشہد است نوکر شاه جهان بادشاه بود و در بنگالہ سبکدزد  
 با مرزا صادق مصنف کتاب صبح صادق اخلاص داشته دانش میر رضی نام زبانی بلخ و کلامی فصیح داشته تہنید  
 رسیده از شاه جهان بادشاه و بادشاہزادہ دارالشکوہ نواز شہ با یافته صد تومان صلہ ای بیت یافته ملک ابرہہ  
 کن ای ابرہہ در بہارہ قطرہ نامی می تواند شد چرا گوہر شود و تہجد چندی در کون بخدمت قطب شاہ پیوست و  
 آخر بامیران مراجعت نمود راقم مرزا اسعد الدین محمد نام بدیش حاجی غیاثا مہند تجارت میکرد و مرزا اسعد الدین محمد  
 بخدمت اسامخان شاہجہانی حاکم بنگالہ در غایت اعتبار و حرمت بہ میر و بعد مدتی بجزاسان رفتہ وزیر ہرات گردید  
 میر سیرکی ملقب نیافتہ از سادات رضوی مشہد است ابراہیم خان صاحب شیراز اورا ملک الشوکر کردہ بود مولانا  
 حسین کاشی روزی مطلق پیش میر خواند میر گفت این چیزی بود کہ ما از جادو اردو مولانا گفت چیزی شمار از  
 جادو را رد و دال چوب ساربان است تمثیل عزیز می شویش مددی خودی با انتہائی گفت این کلام ناخنی بدل  
 زودہ گفت من خبر برای شما آوردم نہ بر و ہلنگ کہ ناخن زند حجت مرزا مہدی نام شاعری مودون صاحب  
 دیوان است صالحا مشہدی شاعری بودہ کہ دیوانہ دوش میگزد ندید میر غفری شاعر مودون اینجا است قسمت محمد  
 قاسم نام در فن طلا گوئی ماہر بود قاسم دیوانہ شاعر برجودت شاگرد مرزا صاحب است احسان مصیحا نام از  
 فصیح البیان اینجا است رضا صالح نقی شاعر نیک طبع بود رازی در اصفہان متوطن بودہ زبانی بلخ داشت  
 ساسر علی و صفان بکرت در ویشان گزارانہ مرزا صالح شاعر صافی طبیعت ہللاہ تجارت دارد مہند شد  
 طغرا از تعدادان زبان خوشی سرکار شاہزادہ مرکز بخش بن عالمگیر بادشاه بودہ در وادی شہر ہند داشتہ



منشأش عالمگیر اشعارش دلپذیر عارف از شوائی شهرور شهید است نظیر از بنی نظیران آنجا است و اصفت  
 ملا ابراهیم نام از شاعران نامی است هرگز ابدایت افسند در شهید با مرقع قیام داشته دشواری که سیگفته نشا پور  
 طویش صبل عرضش لولا از شهرهای شهرور خراسان است بعضی از اینیه طهورت پیدا اند اما شهر آنکه شاپور بن  
 از شیرینا کرده صاحب گزیده آورده که آرد شیرین را که این کرمان و سیستان است بساخت و شاپور بکم غنبت آنرا  
 از وی در خواسته و مضائقه نمود و فرمود که تو نیز شهرهای بنان نشا پور ساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه و شاپور  
 سیگفته تا بمرد و ایام نشا پور شده بزبان فارس شهر است در عجب المخلوقات آمده که نشا پور را ایران شهر خانو اند  
 و صاحب عجب البلد آن آورده که دراز مننه سابقه آنرا اجهات البلاد می گفته اند چه کعب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا  
 در تمام خراسان مثل او جان نیست سرت بزلله خراب گردیده در جمیع الواجب مرقوم که در آنجا آسیائی بوده که پخته  
 بادش میگردد و ایند هیچ استاد در صلاح محتاج نبود هر گفتمی بکن یونس نیست نایستادی تا مقصودش حاصل شدی چون  
 باز گفتمی بکن یونس با نیست استادی و رسید حاج آن حوض سین ساخته بودند که چهار صد گس گرد آن می نشستند و وضو  
 می ساختند در بانقد و حج از دست ششم غرضو عظیم در آن شهر راه یافته و در ترجمین مذکور است که بسال چهار صد و یک  
 در دبر تبه قحط شد که صد هزار آدمی از پیر و جوان بگریه گشته یکی از مزارع پیشین ابو طیب که یکی از دانشمندان  
 آن بلده بود درآمد و گفت در آن ایام شب بنگامی از فلان کوه میگذرستم ناگاه حلقه کندهی در طعن من پند شده کار  
 بسر حد اختناق رسید کباب رنجوزه دوید و زانوئی خود را چنان بجهتین من زد که دهوش شدم آنوقت بهوش  
 آدم که حمی بر سر من آمده آبی برویم پاشید لایر آنجا و سر وقت من رسیده بود و در بیت روز صاحب خراش بودم  
 چون بقدری صحت یافتم بقصد ادای قرضیه بجهت گاهی سوی مسجد شدم و بنا بر اقامت اذان بر منار برآمدم نگاه کبندی  
 گرفتار شدم و دستارم و تاجیه حیات شده حوض سر دستار داده جان بروم در غلبه جنگ بر فلان چنان غلبه شد که دیگر کمال  
 اصلی رسید و از روز شمار مقتولان آن شهر کردند هزار و هفتصد و چهل هزار کس کباب آمد از فغانس آن شهر گران  
 فیروز است دیگر بر بوی که بدان لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان ندهد اند مولانا معین اسفرای در تاریخ مهابت هی  
 آورده که وقتی جهت از خلفا بنوعاس ریوچی از و برده اند که بوزن سفده من بود و یکی از کوههای فیضا چو چشمه است  
 شیخ ابوالقاسم که کانی روزی بر باد یانی سوار شده بران چشمه رفت و ما و یا زار بسته بنام دستورال گردید آسی  
 از چشمه برآمد و بادیان جفتی خورد اذان بدت مهور و کوه غریب بنی نظیر بود آده شیخ بان طبع دیگر باز و دیان  
 بران چشمه بر و یک تا که آسی از چشمه برآمد که را با خود رانده بچشمه در رفت و نامید شد شیخ هر چند که را فریاد

فائده بخشید باینو و بقیش کرده کان مانده مردم تنگ بنشاپور از حد و حدیر و نذ بنابر التزام فائده بخیر چندی که عظیم  
مشهور بنشایع می کند ابو حفص حسدا و بادشاه مشایخ بوده گفت خوف چراغ بود که خیر و شر آن توان  
گفت نفر درست نیاید تا اذن دوست از گرفتن نداری گفت از محصیت کهز آید همچنان که از پسر مرگ  
گفت محاصی برید کهزست چنانکه زهر برید مرگ عثمان خیری اهل طریقت گفته اند در دنیا چهار مردند که بیخ ندارند  
ابو عثمان خیسری و بنشاپور جنید و در بغداد ابو عبید الله جلاد و رشام عبدالله در ری گفت مرد تمام نشود  
تا در دل او چهار چیز برابر گردد و سخ و عطا و غزو و ذل گفت عاقل آنست که از هر چه سیرت بدیش از آنکه در آن افتد  
کار آن بسازد و حمد و دل و قصار در تقوی چنان بود که شبی بر بالین دوست بود در حالت نزاع چراغ بنشانند و گفت  
این ساعت از در ارثت رو انباشد سوختن آن گفت من یکو خون را ندانم الا در سخاوت و بد خوئی را دانستم  
الا در بخل ابو علی و قاق امام وقت خود بوده آوردند که امیر علی حاکم کرمان از وی پندی در خواست گفت تو  
دل دوسترداری یا دشمن خود امیر گفت به کس ما را دوست دارم هیچ گفت چرا مال خود را در دنیا نگه داری و نظمه  
که دشمن تست با خود باخت بری ابو القاسم نصر آبادی شیخ اهل حقائق بوده گویند چهل حج بر تو کل کرده بود  
یکروز در مکه می رخت سگی را نشاند و گرسنه دید گفت که میخو چهل حج بیک نان یکی امده نانش داد و چهار بخورید گواه  
گرفت دی آن نان پیش سگ افکند صاحب واقف آن بدید از گوسه بر آمد و شتی چند بر شیخ زد و گفت ای  
حق پنداشتی که کاری کردی گفت پدرم هشت بهشت بدو کردم بفرخت در یک نان هزار دانه پیش است  
گفت هر که شکر نعمت زیاده کند نعمت او زیاده نکند و هر که شکر نعمت کم آورد محبت و شفقت افزون کند احمد  
حرب زبده زناد قبله عباد بوده یکی سافرانای وصیت کرده که مادرش وقتی مرغی جهت وی بریان کرده بود احمد  
گفت این مرغ روزی بر بام همسایه که لشکری بوده رفته و دانه چیده خلق مرا نشاید ابو احمد مرتعش از اکابران  
اهل تقوی بوده روزی اصحاب از وی وصیتی خواستند گفت بر کسی روید که او شمار بهتر از من باشد و هر یکس  
گذارد که مرا به از شما بود از وی پرسیدند که بنده چه چیز دوستی خدا ی تعالی حاصل کند گفت بشنیدن آنکه خدا دشمن  
داشت گفت تقوی حسن خلق است ابو حمزه در تذکرة الاولیا آمده که روزی جنید بلخیس را دید که برگردن  
مردم می جست گفت ای مرد شرم نداری ازین مردمان بلخیس گفت مردمان که اسند مردم آنها نند که دشمنی  
بخلوت نشسته که بگرم بپوشند گفت بیا دم تا شوی نیز ابو حمزه آورد اد که کذب ملعون زیرا که ادیائی حسدا  
از آن نزدیکتر که بلخیس را بر حال ایشان اطلاع افتد گفت تو کل آنست که با داد و برخیزی از شب بادت

نیاید و چون شب شود روز از یاد رفت باشد گفت غریب آنکه از الفت متوحش باشد ابو بکر قرآن از اجله  
 مشاخصت شیخ عمر گفت اگر من ابو بکر را ندیده بودی صوفی نبودم ابو عمر رنجید از کارش آن بود که گفت  
 هر که راست باریتاد بچاکس با و گزند گفت نقیض صبر کردن است در سخت امری میسر نیست پوری سیر بود  
 بزرگ از صوفیان ماسنی با خادمی جای رفت میرا آنجا قبولی عظیم شد و مردان بسیار پدید آمدند از آن بریج آمد  
 بسر بالائی شده بند آزار بکشوده بول آغاز کرد و چنانچه جاده اش و جاهای آنجیم بیاورد همه از وجد اشده نمود  
 انکار کردند پس بکشته رفت و خود را پشت و آسنادم را گفت که انکار کنی که بیک بول آنهم هجوم را از خود دفع  
 کردم که موجب دعوت شده بود و خالوی میثا پوری احمد نام و پیرامیری بود و چون نام همه دنیای خود پوری  
 پاشیده بود و وقتی که از دنیا میرفت کار سزی کفن وی کرد و گفت من کفن شما را سخا هم که او خود مردار کفن را  
 عنایت گرفت این گفت و جان داد حسین بن محمد بن موسی السلمی از کبار شائخت با عبد الله منازل  
 و ابو علی ثقیفی صحبت در بسته و شری را ریده بود و بجا به دایره داشت هر چه داشت بفرزشت و وصیقه داد و گفتندش بسا  
 پس هیچ نماندی گفت اگر صاحب من بودی و اگر حنفی من آلت فساد نگذارم شیخ ابو عبد الله الحارثی سلمی  
 نام وی محمد بن حسین بن محمد موسی سلمی است مصنف تفسیر حقائق و طبقات شائخت و غیر آن مصنفات بسیار  
 دارد و میر شیخ ابو القاسم نصر آبادی و خزانه از دست دی دارد صاحب کتاب فتوحات مکیه گوید در محرم سنه  
 سبع و تسعین هجری من در این دشتی تمام طاری شد بجهان دوستی رفتم شاید موافقت یابم از آن جبریت و دشت  
 با وی سخن میگفتم ناگاه دیدم رایشخصی ظاهر شد از جاس خود جریستم که کسی باشد که مرا نزدیک وی فرسی حاصل  
 آید مرا معاف کند که چون تامل کردم که شیخ عبد الرحمن سلمی است که روح وی در صورت جسدانی متمثل شده است  
 با وی گفتم که ترا در این مقام می بینم گفت در این مقام روح من نفیض گردند تو بیانی عشره در بیان ابو علی ثقیفی نام  
 وی محمد بن عبد الوهاب است ابو حنیفه را در حد او و حمد عن نه را ندیده بود و در میثا پور اقام و مقدم زیست اکثر علوم  
 اندکی را فرزند گذشته علم صوفیان مشغول گشت و فائز ثمان و عشرین و ثلثمائیه شیخ فرید الدین عطار  
 در نفاخت که وی البته ای عطاری کردی و روزی در دیشی از و طلب چیزی کرده عطار ملتفت نشده گفت ای  
 خواجه باین دلعوز خواجهش و تملن بگونه خوابی مرد عطار گفت چنانچه تو در دیش گفت تو همچون بخوابی مرد و بر خود  
 با سه چوبین که داشت بزرگ گشته است گفتم جان بداد و شامه انصورت و ما را حالت حاصل آمد از در دکان  
 ریخت و در چه داشت ابتدا برده ملازم شیخ رکن الدین کاف را ملازم گردانیدند مال گذران پس بآبایت انداخته

بسیاری از مشایخ را دید و بعد از معاشرت بخدمت فخر الشهدا محمد الدین بغدادی پیوست و حزه پوشید صاحب مجلس  
 الشان آرد که شیخ در اوان طفولیت نظر تربیت از شیخ قطب الدین حیدر یافته و حیدر نام نام وی نظر نموده  
 بعد از کسب کمال قرب مفدا و سلک ساجدین حکایات صوفیه پرداخت و بیکس از اهل طریقت را این مرتبه دست نداده  
 شخصی از بزرگی که عارف طریق طریقت و واقف وادی حقیقت بود پرسید که در شیوه مجاهدت و سلامت فرق  
 میان شیخ عطار و مولوی رزم چه بود گفت مولوی چون شهبازی بوده که بیک طرفه العین خود را از تحت طریق قلب  
 حقیقت رسانیده و شیخ عطار مانند سوری با بهنگی آن طریقت پیمودی و بر جز و جز حقیقت آن راه رسیده آوردند  
 اگر دیر اچهل ساله اند است از منوی و غیره و دیوانش چهل هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی و آلفه اسرار توحید  
 و از واق موحید که در اشعار وی اندراج یافته معلوم نیست که در سخنان هیچیک از طائفه یافته شود و کلام او را تا زبان  
 اهل بیت سلوک نگفتند کتب شنوی وی بدین موجب است که الهی نامه اسرار نامه مصیبت نامه و صلت نامه بلبل نامه مبدع نامه  
 جواهر نامه سپهر نامه حشر نامه و لد نامه حیدر نامه اشتر نامه جواهر نامه الذات مظهر العجائب مطلق الطیر کل و در شرح القلب  
 و از مشهورش تذکره الاولیاء و اخوان الصفا امروز سند اول فنش در قتل عام منشا بود و هنگام چنگیز خان و زندگانه و دستهای  
 آمده که مولوی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پسر را کشتن که خون بهای وی هزار درم میبایم  
 شیخ گفت مفروض که بهتر از نیم جواهر چند دیگری گفت این مرد را کشتن که بگویند بای او یک توبه که سید هم شیخ گفت  
 بفروزش که پیش از این منی از رزم غفلت بر خفته شهیدش ساخت و در ششصد و بیست و هفت قیل است و غنائین خوشنما  
 مطابق این فتوای شیخ شیخ عطار از فرید روزگار عمر شد شادان و شاد شاد فقره شد شهید راه فقران و پناه  
 سال تا کیش از آن شد راه فقره حسن شریف صد و چهار سال و لاوتش در روزگار سلطان سبزه گشت عشر و حسنه  
 نوشتند بر تقدیر صدق این قول قول اول در وفات صحیح میباشد و الله اعلم بالصواب و نفحات از مولوی رزم نقلست  
 که نور مظهر بود صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرده مرئی او گشت امام الامام محمد بن یحیی نجاری و سلم  
 و ابوداود و ترمذی و نسائی این با جاذبه وی حدیث روایت کرده اند سلطان سبزه رزمه و دای صایب او را  
 صییب دانسته از فرمودش بجا و نموده در چنین که ششم هزار از طاعت سلطان بجا و نموده و خالف و رزمه  
 محمدی فتوی در باب قتل شان نوشته طران بعد ستون شدن و در اینک بخت خاک بداد کرد و نگامی زبان این شهید  
 می آلود امام العالم محمد بن احمد و لدش احمد بن محمود در زمان حوزة عین ندانست و معنی آیه و فی الغفر که  
 افلا یضرون صد و فترت اکتف کرده پنجاه در خلق و پنجاه در خلق انسان در چنین که سلطان سبزه بقصد تادیب پیران شاه

متوجه غزنین گردید و بهر امشاه را طاقت مقاومت نبوده بهر آئینه امام محمد را برسم رسالت نزد سلطان فرستاد  
 وی بسکری رسیده بعد تقدیم آداب خدمت بروض رسانید که بهر امشاه که شاهی ازین درگاه یافته مقام خدمتی بود  
 و میگوید که آب دبی نهال خود کاشته بود در پشت کنی بنای خود از آشته به من بنده بهام که تو پنداشته از دست  
 میگیرم چو بر آشته به سلطان را وقت خوش گشته بسبب رسالت وی از سر آن اراده در گذشت لقب بصیرتی درگاه  
 ارای که ترجمه عز و بر سر است و محیفه الاقبال که معارضه تیغ و شمشیر است ساخته و بهر داخته اوست محمد بن عبد الله المشهور  
 بابن المنعم امام اهل حدیث بوده و عمر با سر کرده و لباسی از فضل را اعلازمت نموده چنانچه عدد مردانی را که دیده  
 و اخذ کمال کرده به هزار نفر میرسد و ده تقاضی از هزاره یا صد جز و زیاده بوده که یکی از آنجه صلاح است مسلم  
 بن حجاج القشیری در حدیث و عزت بر اثر آن و امثال غالب بوده صاحب تاریخ یا فتی آورده که مسلم  
 بن محمد خود را از سیصد هزار حدیث سمع و تصنیف نموده و در باب علمای سنت و در باب تفصیل صحیح بخاری و  
 مسلم اختلاف است مشهور آنکه کتاب بخاری افقه و از آن مسلم حسن است ابو نصر اسماعیل بن حمادوی الجوزی  
 صاحب صحاح اللغات است و خط و ما را در غایت جودت تحریر مینموده است بنی را بهوینه خطی تصد هزار  
 حدیث بخاطر داشته و گفته است که هیچ نشنیدم که یاد نگرفتم هیچ یاد نکردم که فراموش کرده باشم ابو اسحق  
 ثعلبی تفسیری نوشته که بسیار تفاسیر مرجع است و قصص الانبیاء نیز از تالیفات اوست از ابو القاسم  
 قندی مرویست که حضرت عزت را بخواب دیدم و باو سخن میگویم تا آنکه از آنجناب که آوازی شنیدم  
 که مردی صلح آمد چون نگاه کردم احمد ثعلبی بود ابو المعالی سعید بن محمد صاحب کتاب الحادوی و محمد بن  
 سیب الاعیان و محمد بن ابراهیم فقیه و ابو الحسن علی بن احمد صاحب تفسیر سبط و واسطی و شرح  
 اسماء الله و عبد الملك صاحب تیمم الدهر و در سلک فضلاء آنند یا را انتظار داشتند استاد الامته که  
 رضی الله عنین از مخول رجال بوده چه از ابتدای وجود آدم و حدوث عالم تا ایندم بر فلک عالم خورشیدی  
 از و تابنده تر نیامده و چون طبع لطیفش را بواسطه استنباط و قانع فقه و استخراج نکات و محل  
 موفعات سلامتی و رودادی جهت تشجیه خاطر قصیده گفتی یا قطعه برداخته در طبقات محمود شاهی آمده  
 که روز درس رضی الله عنین از غایت کثرت هفت صفت را است شدی و هم همه ساختی طبع ثنا خان  
 بادشاه سمرقند همواره عزیز بجو الفام و اکرام گردانیده از صلاح و صوابید او تجاوز ننمودی اکثر  
 اشعار وی درج آن جناب عادل است ملک السور افتخار السادات امیر معزی در خدمت



عہد یکجا آورد و بنا بر معاہدہ کہ در میان بود و خواست در خدمت ملک شاہ اورا منصب رساند امام ابا منوچہ گفت خوبم  
 و از اغفال در گوشہ وطن بشینم ہر سال ہزار دلیت متقال طلبا بر ملاک نشاپور نوشتہ و پیر خست کرد و از جزو رباعی  
 شود دیگر مسیح نیست خوش نشان عشر و خماہ صاحب حج النوا در گوید کہ در شہر سہ چمن و چمناسہ حکیم خیام حکیم  
 مظفر اسفراینی بیلج تشریف آوردہ در کوئی برودہ و روشن در خانہ ابو سعید حمزہ فرو دادند و من بلا زست نشان  
 بہرہ منہ شدیم روزی در اشای محاورات از حکیم خیام شنیدم کہ گفت قبر من در موضع خوابد بود کہ ہر بہار نسیم  
 شمال از نار بران ایاں را کندن بقبہ اشتم بعد مدتی مدید در سال پنجدہ سی بہاری بدینشاہ رسیدم بزبارت  
 حکیم شدم قبرش در پای دیوار باغی یافتہ و در خانہ شگونہ دار شد و رہیم آوردہ چندان برگ شگونہ ریختہ بود کہ مزارش  
 در بہان شدہ بود شاہ ہنوز شہری تخلص بغایت نیکو سخن و خوش آواز بود در عالم انشا و استفادہ مضیافت داشت  
 رسالہ شامہو رسید در علم انشا و استفادہ بوی منسوبت اول نشی سلطان محمد خوارشاہ بود پس بخدمت جلال الدین  
 منگرنی پوختہ خوش سبب و سبہاتہ و تبریز حبازی نان سخن را در تنور بلاغت خوب بی پخت کاتی در خوشنویسی  
 مہارت داشتہ بنا بران این تخلص گزیدہ شاعر قوی گفتار بود و لاجرم پہلوان سخن لقب یافتہ اول حال در خدمت بایستقر  
 میرزا بن شاہ رخ میرزا بسیر و وقصیدہ ظیف نکس حسب اشارہ گفت وقت گذرانیدنش معاندان بسخریہ  
 انگذند استغفا جستہ سفر شد و ان کہ رسالہا و خدمت امیر را ہم کہ برودہ رعایت یافتہ پس از سعادت در  
 استر آباد برض طاعون در گذشت ابن جلال با فضیلت کیا رشتہ وسیع داشتہ و گاہی شومی گفتہ جلال الدین  
 طبیب در نظم و شعر طبعی عال داشت مولانا لطف اللہ صنایع شومی را چکس چون اورایت کردہ و از نصوت بخشی  
 تمام داشتہ در مع میرانشاہ بن صاحب قرآن اشعار بسیار دارد و در آخر عمر از خلق انقطاع گزیدہ و در سوریہ اقامت  
 گزیدہ در گذشتن سیستہ عشر و ثمانہ روز و وفات تنہا بود این رباعی در کاغذ پارہ نوشتہ بدستش یافتہ شد  
 دی شب ز سر صدق و صفائی دل من بہ در سیکوہ از روح فزائی دل من بہ جامی من آورد کہ بہن و بنوش کہ گفتم بخونم  
 گفت برای دل من بہ سببی از شوای نکش خوارشاہ است مختبری امی بودہ و شعر پاکیزہ میرساندہ مولانا  
 امیر حسین باذوق و فصیلت در فن معاہداتی ماہر بود مولانا جامی گفتہ اگر سید انتم کہ سخنچین شخصی در معاہدہ اخوان  
 ہرگز نگذیرم میرزا جان بزور استخوانی در سلک منتہبان حفت اگر شاہ منکک شو کہ بودت دار و خواہ  
 حسین شانی بشتن ذاتہ و محاسن صفات تصف در مزاجم آوردن الفاظ غریب و معانی دقیق نظیر بدشت  
 محمد موسی را نیک میدانستہ حضور در فن را ک و کبت ہندی شوم بغایت غروریت دارد



امیر محمد شریف و قوی بکن خط و لطف طبع موصوف درین تاریخ لوای تبارت می افزاشته شوش غایت  
 عذوبت داشته بهند وارد شده ملازمت شهاب الدین احمد خان کرید پس از وی با سپه سالار عبد الرحیم خان  
 همراه شده آخر بنظر باو شای رسیده و روزگاری بزرگ یافت میسر حنی در امور موت و هنی منکر غلوی تمام داشته  
 سالهای لوای احتساب و ولایت کرمان می افزاشت نویدی بکودت طبع نوید شجیده خاطرهای سخن سنج بوده  
 بهند آمده بود چندی تقدیریت اند کرده در اجین رسیده و شب جمعه بیستم رمضان ثلث و سیمین و ستمانه در گذرشته  
 و این نیکو بیانت همیشه اشعار زبان دیا و جزو گفتی و باعث انبیا خاطر ناشی آگاهی نیز ملطف طبع اشعار زبان  
 دیا و خود می گفته محشری است و نظیر است نظری استادی بی نظیر وقت بود بهند آمده با عبد الرحیم خان پوت  
 و در شش عشر و الف در گذشت مدانی نظام نام در جوانی لازم سلطان حسین میرز بوده و در تنهیب و وصالی  
 و سستی تمام داشته بیگانه مرزا ابوالحسن نام و معوجی و لطفی داما و ملائیدی که ظاهر ادینده آمده بادی صحبت داشته  
 بود و واثق که هم از وطن بهند آمده بادی صحبت آمده از شورای ناما درینا پوراند کسب و ارطوش صالح عرضش لوه  
 پیکار ستم و سهراب در موضع و اقی که احوال در عین شهر بدو سپید مذکور است و تاریخ مبارکش می آورده که ستمو ظمان  
 آنمکان بزمب شیمی شهنزاد سلطان ملک یا سلطان محمد خوارزم شاه وقتی متوطنانش را در فرض مخاطب و معاتب  
 ساخت و ایشان انکار کنند فرمود و بدقت نو خود ابو بکر نام کسی زودایت خود پیدا سازند بعد جستجوی خزان  
 ابو بکر نامی و طاعت ضعیفی و خجلی یافتند و در زنبیل نهاده پیش سلطان آمدند سلطان در خشم شد و گفت این چیست  
 نه مرده نه زنده گفتند معذور فرمای که در ولایت ما ابو بکر بهتر ازین نیست و مملوئی رود درین باب سخت مطبوع  
 بیان فرموده امیر حسین الدین طوای مردم معتبر ترکستان بوده بنا بر تقاریف ایام با کمکت تمام بکر اسان آید فرمود  
 بتوطن کرید با خواجه علاء الدین محمد که در زمان سلطان ابو سعید وزارت فرمود و بعد حجتی نمود تا و گذشت شورش  
 حزب می گفته امیر محمود بن امیر حسین الدین که عبارت از ابن سیمین بوده باشد جزوان بکشت بقاست و حسن سلیم  
 و سلاست طبع مستقیم القانداشته پیوسته همت بر نظم قطعه می گذاشت و در نوادی علم لغوی می افزاشته امیر  
 شاهی دولت شاه در تذکره خود آورده که نسبت امیر شاهی بملوک سده بدایه ستمی می شده وقتی که انساب و نشان  
 و حشون و بال آمد املاک و رتبات انجمنه تحت تصرف سلطان مصر در آمده چون نوبت امیر شاهی رسید بوسیله  
 نویدی و شیوه شاعری ملازمت میزد با یسخر بن میرزا شایخ را ملازم گرفته خطوط نظر کردید روزی بوقت خاص توجیه  
 التماس باره از املاک موردن نمود و جمیع املاک سده بدایه بوی عنایت شد پس بوفیت گذر نهاده در گذشت

امیر سلطان مسعود بکرت طبع و دوزخ و سخاوت و کثرت شجاعت القاصد شده احباباً تا ترکب شعر گفتن می گشته امیر  
سلطان مسعود بن امیر شمس الدین نیز شمس الدین علی النقیب النخعی الکونی است بکثرت خیل و خدم دی دیگری از عراق  
بر نیامد و والده اش صبیحه مرزا محمود پسر عمه سلطان ابوسعید خان بوده این سلسله از سادات مختاریه اندک نسبت ایشان  
با امام زین العابدین امیر شمس الدین علی ثانی بعلو قدر و رفت شان بر تمامی اکابر آن شهر بل جمیع اعیان حراسان  
رجحان داشته قرب چهار دایمگ سبز دار ملک زر خریدی بود پس از آن صاحب طبع و علم گشته تمام انولایت مع  
شهی زانده با قطعش مقرر گردیده بر بنوجه که چون عبداللہ خان موالی توران بر هرات مستولی گردید اکابر و امالی  
جمیع حراسان کردن با طاعت او دادند و امیر شمس الدین علی که انقیاد دینار و خان مذکور زمان مشتعلر استقامت فرستاد  
و این بیت نوشت **دستی و دوستی نشان که کام دل ببارد و نهالی شمنی بر کن کسج پیشا را رده امیر مزبور بل اندیشه**  
**جو ایش باین بیت حسن سطله آنغزل فرستاد** چون زندان خراباتی بوزت باش بازندان که در دسگر کشی جانان  
گوزین هستی خمار و عقیقه اندر خان راجرات وی پسندیده آمده مزاحم وی نشد خسر و ایران شاه طهماسب صفوی  
این را شنیده بخواب سلطان سرو فرزندش ساخته ولایت سبز دار را بد و از آن دشت امیر محمد کسکنی در سلک  
سادات رفیع الدرجات انتقام انتظام داشته باختیار نظر بر مال دست از مهابت دنیا وی کشیده بطاعت و عبادت  
اخذوی اندوخته و در گذشت در نظم خوش سلیقه داشت امیر حسین کر بلانی والد ماجدش از نقبای کر بلایت نابر  
تقدیرت زمان بزرگواران و اردو شده در سبز دار توطن گردید میر مزبور در انجام حیات نابر توهمی که حاکم هرات محمد ظن  
را بد و سرکید از سبز دار بدان نقل فرموده رعایت و اعتبار کلی یافته بعد مدت در گذشت میر علی فکری عرب  
برادر امیر حسین قدسی بوده بکنان در خوش سلیقی او معترف و ارادت خود میزان طبع او سجده ندی شکر بسیار گفته  
لغزای میر محمد نام شریف نام برادر زاده قدسی کر بلانی است پسند آمده در درگاه اکبری راه یافت و بهما بجا  
در گذشت فکاری خواهر زاده امیر حسین کر بلانی است بحسن خلق و لطف طبع موصوفه بنوده بنظم نیکو مهابت داشته  
شهووی با جودت طبع و عذوبت بیان از می عشق مخوان مدام چشم گریان و دل نالان داشته بر باعی بیشتر  
متوجه بوده محمد تقی جوان خوش صورت بوده در عین جوانی بچشم زخم اجل در گذشته شرفات می گفته کامی  
لطیف طبع و حدت ذهن تصف در خدمت عبدالرحیم خانخان بمنزله اعتبار گذراندی اشعارش پاکیزه است  
کمالی المشهور با فصیح و در قصیده بر بکنان راجح و در شعر منہی مشاعر الیه زیل کفری میر حسین نام از منظوماتش  
عباس نام مشهور است حاجی محمد کمال خوش طبع و نیکو قرینت بود و طبیعت بسیار میل داشت لغزای مشهور

پس پسرزاده در شورش و سیاحتی دستگاہی داشته از موافقت دولت اکبری بهره مند بود و در آخری چهارشنبه صفر سنه ۹۸۰  
و سبعین و شصت در لاهور دیواری بسطرت افتاده پسرزاده از جهان رفت که نخست معتمدی بخداست خان اعظم اکبری  
بسیار در ناطق و حمیدری از شوای نامدار آنجا اندک سید محمد از مکرکه پزی همیشه کردی و بوسعت مشرب انصاف  
داشتی از نادره گویان معروف بود بسلی کلیمه سبزه را بوده و فرزین توطن داشت و صحبت در پیش دہکی یافته جمعا  
دیوانست مرزا بدیع از سخنوران بدین الفکرت سید علی تخلص شاعر پرکار عمری و صفایان بکسرت هندوستان که  
گذرانید و مشهوری عالم برل بود پیوسته بخدمت عشق خوبرویان قرعہ میزدی میرزا امیر علی شاعری خوش بیان  
در مہندم آمدہ نقیب مرزا محمد نام از شوای نامی است اسفرائین ولایت از غایت وسعت چه در تمام خراسان و در  
سرکار است یکی اسفرائین و دیگر فغان در اصل شہر خراسانی ویر سالند که از غایت سالخورگی مجبور شد چندین بہرت  
وارد که از زمان نو شیردان آن چارہ را نشانید زمین لطیف میان جرجان و اسفرائین است آب بسیار از و بر آید  
بعضی اوقات کہ منقطع گرد و جہی کثیر آنجا رفته با سبب طایر قاصص کنند تا جاری شود و از این فیض آنرا شیخ سعد الدین  
حموی و شیخ علی لالی غزنوی آذری و شیخ شرف الدین قدس سرجم در آن شہر واقع از روش شیخ نور الدین عبدالرحمن  
شیخ رکن الدین علاء الدین سمنان فرمودہ کہ اگر در آخر الزمان وجوہ شیخ بنوی بنای سلوک کبلی بخوشی اما چون  
حق تعالی این طریق را تاقیامت باقی خواہد داشت بذات وی مجد و گردانیدہ الصدرا لاجل عماد الدین نویدین احمد  
کاتب از افراد عبد و ایجاد و ہر بود چه در کمال فضل و بزرگی و رفعت منزلت بشاہ بود کہ امر او را ای اطراف بعنایت  
در رعایت وی احتیاج داشتند شواہیز گفتم شیخ آذری حمزہ نام و لاؤش و را آذرہام لہذا آذری تخلص  
کرد و لہذا خواجہ علی ملک در ہنگام حکومت ملوک سہ ہداریہ در اسفرائین صاحب اختیار و اقتدار بود شیخ کب و کمال  
کردہ در شامی سرآمد زمان گردید میرزا شایخ ملک الشواش نمودہ و غایت اعزاز و احترام می داشت و در آخر بطلب  
اہل مہمہ را موعظہ و در خدمت شیخ جمعی الدین طوسی ریاضتہا شکر کشید پس از وفات وی بسید نعمت اللہ پیوست و فرقت  
پوشید و بسبب حاجت افتادہ بسایہ ادا خدا را دریافت و دولتہا و تذکرہ آوڑہ کہ چون شیخ از بیت لہذا و دوت نمودہ  
بدیایند رسید سلطان محمد جوہ پنجاہ ہزار دنیا و صحبت اول عنایت فرمود چون و کلائی سلطان خواستہ کردی  
مانند سایر مردم تعظیم و تواضع کہ رسم آن دیار است مبادرت نماید ان خفت گران دیدہ نہ را بر آوردہ و در قصہ  
اظہاری بدان کردہ کہ من ترک مہذبہ چہاں گفتم ام بادی برو و جوہ بیک جزئی فرمودہ اما در طبقات اکبری  
آمدہ کہ چون احمد شاہ ہمین شہر رسید را بانبہاد صحبت دارا لہذا قمری عالی طبع انداخت بعد اتمام شواہس

ہمراہی ہو اسطرح کتابش اشعار ابدار گشتہ اند شیخ آذری در ہند بسیر ہدیہ جی چند بگفت مجملہ ۵ جہا تفر مشید کہ  
 ز فطاعت ۴ آسمان سدا از پایہ این در گاہ ہست آسمان ہم توان گفت کہ ترک ادبست ۵ نصر سلطان جہان  
 احمد بھی شاہ ۵ از مولف تاریخ بھی نقلت کہ سلطان بصلہ آن دوازده ہزار ربتہ قماش شیخ عنایت فرمود  
 بعد از سفر بند پای در دہن ہست پائی کشیدہ سی سال بر سجادہ طاعت بنشت تا در شہتہ و شش شصت  
 ہوشہا در مقبہ اسرار واصل راہ ابراگر دید از بزرگی نقلت کہ گفت شہی حضرت سالت را بخواب دیدم کہ  
 با اصحاب یکائی میرفت خواستم از شخص سبب توجہ استفسار نمایم ناگاہ حضرت خود توجہ شدہ فرمود بزایت آذری  
 میرود بہت صلیبی کہ در مینہ فرزندم گشتہ ۵ سوراخی شود دل با چون گل حسین ہر جا کہ ذکر افتد کہ بارودہ  
 شیخ معز الدین پور حسن موجد روزگار بودہ و گاہ گاہی بخوارق مستفیض میگشتہ و شرمی گشتہ معز الدین راضی  
 از سحر خراسان در ہر ہزار ہر و گین شاعر بودہ سیف الدین شاعری پاکیزہ فکر ست امیر ہمایون و قاضی احمد  
 فکاری از صافی طبیان آن مکاند جوین در زبان سابق داخل میقت بودہ اگر بسہ خود ولایت است ہموارہ مردم نیک  
 از و بر خواستہ اند احمد بن حمویہ در نفحات از عمین القضاہ آورده کہ کم کسی از نظامت علوم ظاہری دانند مگر  
 ابو بکر حادغزل و برادرش احمد و از احمد حمویہ کہ از این جلد است اورا کتابی است موسوم بآداب الطالبین و در انجا  
 بسی حقائق و دقائق جمی ساختہ شیخ نسو الدین حموی در علوم ظاہری و باطنی یگانہ بودہ صفاتش بسیار چون  
 کتاب محبوب و سخن کجبال الارواح و غیر آن در ان تصنیفات متخان مرموز و کلمات مشکل کہ عقل و فکر آن از کشف عاجز آید  
 یکبار درج کردہ و گاہی مئی و رباعی ہم گشتہ ابو المعالی المشہور بابام الحرمین از بزرگان زمان خود بودہ سلطان  
 کلشہ سلجوقی بوی عنایت بسیار اظہار کردی میان اورا امام شہری مواد نزاع در ہجیان بودہ در عجائب المخلوقات است  
 کہ دقتی امام شہری بر بابام حسانہ ابو المعالی برآمدید کہ چنک را ساخت میدہد و از تار را بر یکدیگر وصل می سازد  
 چند کس را آورده گواہ گرفت روز دیگر در مجلس سلطان پرسید کہ چنک زدن حلال است یا حرام گفت حلال گفت  
 چگونه گفت ہما پنج میان و چنکی اختلاف انسا دیکی بسہ طلاق سوگند خورہ کہ تو حفظو اختی دان دیگر نیز سوگند خورہ کہ  
 ر است نو ا ختم رجوع بعضی کردند اگر محظی بخواد مواب ایثان ندانہ چگونہ حکم کند سلطان بچندہ اتنا دین قضیہ برین لطیفہ  
 بگذشت خوشی را جای سخن نماند خواجہ شمس الدین محمد صاحب دیوان سالہا بوزارت ہلاکو خان بن حیث الاستقلال  
 برداشت با تا خان سیور غامبی پیشتر از پسر بوی عنایت کرد و دیافار ترقی و ترقی جہات سلطان احمد برای زرین  
 دی مروتا و تا آنکہ شاہزادہ ارغون بدو بونا کہ نہایت ربت و عزت در خدمت سلطان احمد داشت از قیدیرون آندہ

سلطان احمد را نقل رسانید و صاحب دیوان را نیز با عوای بوخار و سیال به قصد کشته شربت احمد و ارچینانید گاهی بنابر  
 تشنجه خاطر شکرگفتی مولانا معین الدین مرید شیخ سعد الدین حجت از موافقتش یکی نگارستان است که بر طراز  
 گلستان نگاشته شده و در آنجا سخنان حکمت آمیز بسیار درج کرده چو نشان از جانی نیک حراسان است  
 بلا کو خان بجهید و در صد آبادانی آن گردیده و بنیره اش از کوخان نیز بران عمارت افزود و در نزهة القلوب آمده چو نشان  
 را در زبان قدیم استومی خوانده از مردش ابو البرکات الملقب بکشم الدین با و نور و مع انفعه زبان  
 خود بوده سلطان صلاح الدین بنابر ارشاد وی مدرس در جوار و بر امام شافعی بنا فرموده تدریس آن بوی مفعول  
 گردانید بعد فوت و در قبر شافعی مدفون شد الصدر الاحل زین الدین ساعد از غایت سخاوت مرقد آن  
 ملتبس حاتم الزمان نام بر آورده آثار نیک بیاد گار گذاشت و شور جسته می گفت شیخ حاجی محمد نسبت را از وی  
 به چهار واسطه میر کشید علی مهدی می پیوند دوسی و هفت خلیفه صاحب ارشاد داشت بجمعه یکی شیخ عماد الدین فضل الله  
 مولانا دیگر محمد زاهد که سالها در بلخ بارشاد و فرق عباد پر داحت بجمین خلیفه صدر الدین هرودی که در بلخ بارشاد و فرق  
 عباد پر داحت بجمین خلیفه صدر الدین هرودی که در بلخ بارشاد و فرق عباد پر داحت بجمین خلیفه صدر الدین هرودی که در بلخ بارشاد و فرق  
 بر اساس ارجحان داشت و بنیره ایشان شیخ عبداللطیف که در خوارزم جمیع سلاطین غاشیه میریدی او بر سید استند  
 گاهی شرمی گفته مولانا نوعی بلطف طبع و وحدت فهم بنوع کامل انصاف داشت در سلک ملازمان شاهزاده و انبیا  
 منظم بوده در شوق مطبوع بکمان زبانه تر شیر طوشش صد اعراضش بویا بهمن بنی مسند یا را با کرده از صفاتش  
 یکی از قدس است که از طایسی آن با نام است دیگر کشمیر که در زبان سلف هرودی در آنجا بوده که دقت مزو فتن  
 و بر آمدن آفتاب یکفر سنگ سایه آن میرزته حمد الله ستونی در نزهة القلوب آورده که آن سرور با صاحب حکیم نژاده  
 قبل از دشت و همدان کتاب آورده که در کشمیر هرگز لرزه بود توغ نه پیوسته از مردش خواجہ شیر علی در وقت  
 محمود و جکی بهادر بن مرزا شایر بسمه میره اشارش جمله مزمل بنام نام او گردیده اعلی از افانی آن دیار بوده اما همواره  
 قدم در گوی عاشقی داشته تا بنده یک سلطان عشق بر ولایت وجودش تاخته از مهر روی زید و حسین میرزای ابن  
 سلطان حسین میرزای باقرا از با اناده بعد انقضای دولت باقرا ای پیریز رفت و وفات یافت مولانا طوطی  
 در زبان دولت ابو القاسم با برانجم خوش طبعان نکته پردازان میر سیه وقت نزاع مرثیه خود گفته از آنجمله  
 وقت آنشد که دل از دام همس باز رهد و طوطی روح زبید و نفس باز رهد و آتیر علی شیر تاریکی گفته  
 چو طوطی بر رفت این بجز طرد بود و که تا هیچ نشد فوت و در از و ش جنابا با بعضی سخن با و بر بنی بگو با و اعتبار کردند

از انبلیس که در رست معود النور کی شاعری نام آورده حضرت بهرام شاه است میسر از قاسم از معارف سادات  
آن دیار است آبایش کلاستری آن ولایت داشتند این آن شغل برادر گذارشته قریب دو هزار تومان الماک موقوف  
وقف روضه امام ششم علی بن موسی الرضا نموده با دو غار شویات خردی می پرداخت تا لو العالم غلاف فرقت شایسته و طاعات شاه  
اسماعیل صفوی خوش گفته و ایضا شایسته نامه از نظومات دیرت مولانا عبیدی از مشاییر خراسان بود اقسام شعر  
خصوص مثنوی چسبته می گفته میسر عبد الباقی با دو نو نضل و نجابت ذات موصوف است از اقسام شعر رباعی  
بیشتر تلاش داشته شبانی شاعری بچودت طبع و وسعت شرب نامی است قون دلایق مهور است مردمش  
مولانا محسن علامه اشرف فضلی خراسان و الطف علمای زانیت بعد کسب کمال بوطن بولون مدرسه  
و خانقاهی ساخته با فاده عموم می پرداخت مولانا حسن گویند در عین اعلی و ولوع بر امور دنیا اشاره بدو شده که باطلیه  
از همه بریده بشیوه عزالت و ریاضت ایام سپایان رسانید شعری اکثر درخت و منقبت است بعد نوشتن حسین غسل  
برنگ کبود نقش یا علی بر سینه او دیدند سیر حاج در ایام خود مقبول انام و نظور خواص و عوام پوده چهل سال تبر از  
خلق کرده باعث آنکه روزی گذر امیر علی شیر بر سکن دی افتاد جای بی رونق دیده فرمود تا جایش به صفا ساخته اند چون  
میر حاج منزل خود را نه بر قانون پیش دیده و رسالت رو بصر آنها ده که بوی در غاری خزیده هاجنا توقف کرده تا  
سنگامی که جان بقا بعض ارواح سپرد اشعارش حال بسیار دارد مولانا حیرتی بقصاحت بیان و طلاقت لسان  
موصوف از وطن بفران آمده غزلی گفت این بیت از دست **س** از حد امر و زنا بدین معاز باز داده کرده و رنده که  
آن ناسلما از غم فردای ناست **س** شاه طهماسب و امر و نهی غلوه داشت جمعی این را بر مرعوضش کردند تا برده به  
ترس فرار نموده خود را بگیلان رسانید و بعد از چند سال قصیده در منقبت گفته روح مطهر آن حضرت را شفیع  
آورده عرض نمود تا ویرا طلبید اشت بعضی گفتند امیر مومنان را با واقع دیده که بتقریر قصیده حیرت مشغول دارند  
او را طلبیده معلم سیر آل محمد مخاطبش گردانیده نوای عزتش با حسن و جوی بر ازشانست موالی در طبابت بجدت  
نام بر آورده اکثر اوقات درین دم صحبت شاه نعمت الله باقی میگذازانید و احیاناً شعر هم گفته مولانا شاعری در  
علم نجوم و هیئت بیشتر از علوم دیگر مهارت می نمود و در انوش مثنوی است سرود تذر و نام و دیوان موانی  
طبعی در رغایت درستی داشته **س** سرود که میرسد شبی دنبالش به چون نیک همین کی تقصص احوالش به مرگست  
که میرسد زانیم وجود عمریت که میرود باستقباش به ذوقی شاعری با ذوق است همش محمد امین طالب علم ستند  
بود در حسن سمیع و سخاوت بگیلان و ناست یافت آفتی شاعری پوده بشیوه قناعت مرود ملک طونی سرکافی

در وطن بجبه راعت میگذازند آخر پند افتاده چندی در بنگاله کشیکری وزمانی در کشمیر یوانی یافته در اربعین و ابعث  
در گذشت مشتاق تونی سرکاری آتش نصیروز بانس خوشتر تقریر بوده قهستان ولایتی وسیع است مردم  
کافی باریت از آنجا بسیار بر خاستند اگر چه بعضی را بالحا و منسوب دارند اما در پیش نیک بسایک اندر ضا فاش نیکو کشت  
بنجله چید و دشت بیاض افضل شهر دی قان طوش صبح و فاش هم قالی آتش هم نامست مزار ابوذر عسفا رمی  
در سیرون شهر بردان کوی و اف حفته گیر و ز خلایق بند و آبخار و دود و یکی از مواضع فاش کوی موسوم کشت است  
و غاری در آن که سچاکس بنو آن نرسیده و در پیگاه غار صفت است که در زمان سلف چندی از سادات را با کافران مقاتله  
دست داده و حین نبرست رفته درین غار مخفی شدند و از آن باز بهمان نوع ماندند که اصل ایشان بوسیده کی و کشیکلی ایشان  
معه قوم نمی شود چنانچه بعضی نوشته و بعضی خوابیده اند و یکی از آن کس بر سر زخمی دارد که هرگاه دستار چه بران زخم بسته اند  
باز می کنند خون در سیلان می آید کمال آن موضع بخار سادات مشهور است حبس مجاوران یافت باشند که سالیکه تبه آنها را  
لباس می پوشانند در شش شمس الدین امین الدین از مشایخ کبار و اولیاء و زکات برده و در سرات بکار رحمت  
حق پیوسته خلق خوش و بهار باغ تو بس است و کشیکم رضا چشم و چراغی تو بس است و زار که خود باشند آن  
صفت تو نیست و محرمی ازین صفات در غ تو بس است و سر ارمی لبش عباد الدین حضرت موت میرسد  
بعضی سوجد و عارفش شمارند و بعضی از طبقه سماعیه اش میدانند چنانچه در حبیب السیر آمده است و تقریر باشد سماعیه  
نخست پس بزرگ خود المصطفی الدین الله ترار را و پیغمبر خود گردانیده بودند و بعد از چندگاه از او رسیده و وصیت فرمود  
که برادرش المستمل باشد قائم مقام باشد بنابران بعد فوتش و وفات شد ندانم با ماست نزدیقا که گشتند و نام  
او خلق را دعوت کرد و مثل حسن صلی و انبا عی و نزار نیز آن غریب داشته و اینکه نزاری تکلف کرده با مثلین بوده  
بحرقت پیر و شاعری با حری ام بر آورده از نیکو طبعان این عبقه است و شورش جلد در تقوف و موعظه موسوی  
در مهابرستان در ترجمه تواج حافظ گفته که میفرمودی نزدیک سلیقه نزاری تبه تن است و دوش حدی مشرین  
و سبانه کوشکلی از نمای سلطان بوده و باره سمنان و غریب و کتبهای غریب رنگ که در آن ظاهر مایه خود  
و صینی که با زرم سلطان از دعوت نزاری شکست یافته گفت با دیگر از بزرگان جنگ نه شکر سلطان علم  
بجز افتد و چون مجاز ترشان یکدیگر بودند و همه با یکدیگر می انداختند و رئیس حسن صلی و چندی بزرگان  
در باب فضیلت نزاریت گاه گاه و شکر گفتن علامه کمال گرو نیدی مولانا محمد بن حسام شهنشاهان حسام از اخبار  
انام بوده منظومش یکی خاور نامه است که حالات و کرامات منظر انجالب علی بن بطالب را بیان فرموده و دیگر دیوان



سقمن اقسام شصت و هشت و سبب و ثنایه مولانا فصیح الدین نظامی در علم ریاضی و تهیت سرآمد علم است شرح هر  
چیزی نوشته مولانا جلال محمد و اعطای مولانا حبشید در سلک صد و اربعه از سلطانی سلطان حسین میرزا انظام داشته اند  
مولانا عبد العلی برجندی جامع معقول و منقول بوده در نجوم بهائی کلی داشت جهت همیشه اولاد خود را در سال  
تقویم اخراج نموده مولانا فضل از محول علمای عصر بوده آصفی و لود خود بافت الله است که چندگاه وزیر سلطان  
ابوسعید بود و شارع الهیه فیه سلیم داشت و رسایه تربیت امیر نظام الدین علی شیر بسیر میرده و گاهی همت بر ملازمت بیع  
الزمان میرزای گاشته دیوان عزلش متداولست در سنه ثلث و عشرين و تسعمائة فوت شده در گارگاه هرات و زن  
کردید این رباعی که هنگام اختصار و تاریخ وفات خود گفته بود بر قبرش نوشتند سالی که رخ آصفی صفای دنیا و عفت  
تمام کرده از بافتاده زین مرحله رفت گشت تاریخ وفات عمیومده ره بقا بکام هشتم مولانا ولی مردم  
حزاسان و خوضاتین سیتان از نزاران شین در مقام اعتقادی وی بودند دیوانش متداولست حشر وی در سلک ملازمان  
شانزده علمیم خط گردیده اکثر خطوط در غایت جودت می نوشت و در تیر اندازی مهارت تمام داشته و شریسته و گفته  
بقای در شمارش محانی خاص بسیار و نظام طلش فعال عرضش از شهر مختصر است از خواش انگه کس در عاشق نشود  
و در چشم نه بنید و در نولایت آب تلخیت که کند و بن و بوا سیر را نایل کند و از ان شهر همیشه بوی خوش بشام  
رسد و یکی از صفاتش چاهی است که اگر ناپاکی در آن اندازند البیه باعث باد و طوفان گردد تا مادام که بر بنیا و رند  
تخفیف زیاده از عجب سلطام درخت خشک قبر شیخ الشیخ ابو عبد الله دستانی است چون فرزندی از فرزندان  
شیخ را اجل در رسید شامی از درخت شکسته شود فرزندان شیخ بان معانه در وصیت و تهیه و اوع شوند  
گویند نصای رسول دست بست با ما جعفر صادق رسیده بود و آنحضرت بایزید وصیت فرمودند که بعد از او  
به وصیت سال در پیش از یزید بن حنیز و عصابه و در چون شیخ ظهور کرد عصابه و کید شیخ وصیت کرد تا در پیش  
روی نوشتن برین نشانند و زخمی شد و شایه های کشید و فرست مغول شامی از یزید ندیم در روز سلاک شدند  
مردش شیخ ابو یزید طیفوری بن عیسی بن سر و سان جنید گفت بایزید و چون جبریل در ملاک است  
شیخ ابو سعید ابوالخیر گفت هر دو هزار عالم را از یزید پر می میم و بایزید را در میان نمی میم گویند و یزید را در میان  
از بار بگذشت طبعی انداز که در وی سرور دارم فرمود و در وی در عصیان داری گفت بل لیکن بسید تلخیت  
بع در ویش برگ صبر بلیله علم بلبله علم هر چهار را در وادون سوزت با دست تو فین کوبد از پارچه سستی صاف کن و دو یکدیگر  
بنید از و بچشم بگردان و بر آتش شون بکوشان چون لغوام و حدت آید در کاسه تسلیم بنید از و بنوش تا شفا یابی

شنیده ذوقی عظیم یافته چون مرحله چند از عمرش بگذشت بود راه ریاضت گرفت دسی سال در باد پشام بی خواب و  
گر سنگی کشیده و صد و سیزده سیر را خست کرده بعد از آن بلا زمت امام جعفر صادق رسید هر چه یافت از آنحضرت یافت  
چون برومزه مطهره رفت گفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب آمد که علیک السلام یا سلطان العارفین و منی که کارش  
ملبست شد و خنفس در حوصله اهل ظاهر نگنجید بخت بارش از بطام میرون کرد و شیخ گفت چرا میروی و کنی گفتند تو بد  
مردی گفت نیکان آن شهر که بدش بایزد بود دیگر بار در خلوت برز بانش رفت سبحان ما اعظم شأنی چون بخود آدم بران  
گفتندش گفت خداستان خضم و بایزدتان خضم اگر دیگر بار از من چنین بشنوید مرا پاره پاره سازید و پیکر مرا کار و می خست  
آنداده بعد چندی وقت چنان گفت اصحاب مقدسش کردند خانه اش شیخ پرسید اصحاب خست از خانه باز میگرددند و کار و  
میز و دکان و حرم می گشت بعد ساعتی انصورت خور شد و بایزد پدید آمد در محراب چندی صحوه گشته دیدند چون  
حال گفتند گفت بایزد این است که می بینید آن بایزد می نمود نفقت که هزار مرید با احمد خضر و یه بود که بر سر ابر  
بروی آب میسختند و در سجده می پریدند با این جماعت دیدن بایزد رفت بایزد گفت ای احمد تا چند سیاست کردن  
احمد گفت آب که یکی مانده گنده شود گفت چرا در این با شای پس بایزد پرسید آن آدمی گفت خرد و تر آنی تا فهم کنم و این تا هفت  
بار گفت آگاهانم کرد و شخصی از امر مومن و بنی مسکرش پرسید گفت در ولایتی باش که اینها باشند و این برود و ولایت  
حق است نه در حضرت خالق گفت بنده را چه به از آن نیست که بی هیچ باشد چون بی همه باشد گفت سوار و لباس  
و سپاه تن گفت آتش و دوش باکس آن کند که غفلت کند اگر گزب خدای طلبی و بجو باش و دندرس پیش  
خانی نیکو باش و باید که چون صبح صادق الفل شوی و خورشید صفت با همه کس یکد باشد و شیخ ابو الحسن خرقنی  
دوازده سال در حران چون از حضرت گذردی بستان و رفتی و بر سر تربت سنان لعافین رو برت و نهادی و  
گفتی بار خدا ما ز سپه بایزد را داد و با صبیح زین قلیار ده و بی زشتی نه و صبح با صبحی کند روی بعد از دوازده سال  
از تربت بایزد و ز آمد که بی بوسه گاه آن پیشینی گفت ای بایزد چنین نموده و میروم و میروم و میروم  
آورد که ای بایزد و ز آمد که بکات و بود و دست رنده سال پستری زنی آمد گفت ای بایزد  
چون بحر قاف اندر کردی نوری دیدی که از حران آسمان می شد و منی بود تا با خد و در کاجت و رانده بر مردم  
اندا کردند که بایزد آن نور را شفیع آورد که حاجت بر آید غم خدوندان و حاجت یافتن آرد و در آن نور بیدار  
خاص که او را لوحی گویند آن نور شفیع کردم مقصود اصل شد شیخ خست پس چون کوفه رسید و بر بیت و  
و چهار روز جلوست و در سبکی که بایزد گفت ناسخه غازی چون کوفه رسیدم و فرآن ختم کردم و چون

ابو سعید بصیرت شیخ رسید گفت دستوری هست تا چیزی بر گویش شیخ گفت برابر دای سماع نیست ولیکن بموافقت تو بشنوم چون چیزی بگفتند شیخ سه بار استین بکنانید و هفت بار قدم بر زمین زد و حمد و ثناء را خلفه بموافقت و در پیش آمدند ابو سعید گفت باش تا بنا ما خراب نشود پس گفت بوقت اللہ اگر من نکر دمی آسمان و زمین بموافقت را در رقص می آمدند نقلت که چهل سال شیخ ببالین رسید و درین چهل سال نماز با مدا و بوضو می نماز و خفتن گذاردی آورده اند که شبی نماز بیکه اردی آوردند شنید که ثان ابو الحسن خواهی آنچه از تو میدانم با خلق بگویم تا سنگارت کنند شیخ گفت بار خدا یا میخوای تا آنچه از رحمت تومی دانم و از کرم تومی بمنم با خلق بگویم تا بیکس دیگر سجودت نکنند آواز آمد که یا ابو الحسن نه از تو و نه از ما گفت آنچه در دل من است اگر قطره برون آید جهان چنان بر شود که در عهد نوح پر شده بود و نقلت ابوعلی سینا با آواز شیخ عزم خرقان کرده که چون بوثان شیخ رسید شیخ بصحرا رفته بود پرسید که شیخ کجاست زنش در جواب آمد که آن زندیق کذاب را چه میکنی همچنین بسی جفا بگفت چه پیش منکر دوی بودی ابوعلی عزم صحرا کرد شیخ را دید می آمد و خرداری در رند بر شیری نهاده ابوعلی از دست برفت گفت شیخا اینجا حالت گفت تا با چنان کرکی که زنت کنشی چنین شبیری باز بخشد پس بوثان آمدند و ابوعلی در پشت و سخن آغاز کرد چون باره بگفت شیخ کل در آب داشت گفت مرا معذور دار که این دیوار را عمارت کنم چون برسد دیوار رفت تیشه انداختن میفکند ابوعلی بر فراست تاقیه بوی دهد تیشه چسبیده به شیخ شد ابوعلی یکبارگی از دست رفت و مائل طریقت شد ضیاء الدین عمر سلطانی بابرگ ظاهر بکرم فضل ادبش طای بود و خال خال بنابر علا و فضل و کمال گل نظمی از بوستان طبع می شکفانید و امغان طولش فسخ و عرضش لوک در جوار سلطام واقع شده بنای بهشتیگ دور رویالشت بهشت هزار کام هواش بکرمی مایل در آنجا چشمه است با دخانی نام که هرگاه رکونی را بچون حیض آلوده ساخته در آن چشمه اندازند هوا در حرکت آید و هر که از آن آب بخورد شکمش مفتوح گردد یعنی گفتند که چای است باین خاصیت ایضا در یکی از مواضع او چشمه است اگر زنبور در آبش انگزند سنگ منقش و لطیف می شود و همچنین چشمه است و نوازش که چون آبش در بر بند سنگ شود در مدش ابو جعفر از بزرگان صوفیه در نجات آمده که یکی از اولیا گفته در مدینه بودم ناگاه مرد عجمی بزرگ سر دیدم که در اع حضرت پیغمبر کرده بیرون رفت من نیز از عقب وی بیرون رفتم چون اندک فاصله برت مرادید گفت چه میخوای گفت مراد او است که با تو همراهی کنم گفت ممکن نه باشد اما ح بسیار کردم انتفات فرمود و گفت چون لابد است درمی آئی باید که قدم نهی الا جای که من نمی گفتم چنین باشد و راه غیر متعارف پیش گرفت چون باره از شب بگذشت روشنائی ظاهر شد گفت این مسجد عالیه است تو پیش

سیروی یاسن گفت هر چه زمانی بعد از آن دی برفت و من بخواب شدم سحر بکه در آمد و طواف کردم و برگشتم و  
 بخدایت ابو بکر گفتم جماعتی از مشایخ پیش دی نشسته بودند بدیشان سلام کردم شیخ ابو بکر مرا گفت کی رسیدی  
 گفت همین ساعت گفت از کجایم آنی گفتم از مدینه گفت چند وقت است گفتم دوش آدم ایشان در یکدیگر میزنند  
 من احوال را با شیخ گفتم گفت او شیخ ابو جعفر و افغان است و این در جنب حال دی اندک است منوچهری از شوی  
 از آن یمن الدرد و سلطان محمود غازی بوده و چون از مرثرت رسد و کله بسیار داشته نبشت کله اشهار داشته  
 دیوانش سدا و دست بسمل حاجی محمد تقی نام در قطعه گوئی سلیقه عالی داشت آنها و ندرطوش رخسار و شهنشیر بزرگ  
 است آباد کرده و نوع و بعضی آن جبال سنگ بزرگست چون کسی را غایبی یا غیضی یا دزدیده باشد شب نزدیک آن سنگ خواب کند احوال همه در  
 خواب بیند و نزدیک وی در شبه کوی چشمه است چون کسی محتاج آب شود در شب آن کوه در آید و با دانه بلند استیج  
 خود و انعام و کجانب زراعت برگرداند همراه وی جاری شده و تا ز غیش آید پس چون او را بقدر کفایت رسیده  
 باشد باز آمده بگوید که بس کن کار من شد پس شود نصیب من شهر معمور و عدت از خوش دی آنکه در و عادلان باید  
 بتا شیر زمین عالم شود محضی نماید که اینهمه که در ذکر رفته نقل میجر اسان داشت مگر چند شهر که درین انبیه و اقامه شدند  
 بناست آن افلیح در جنب آن مذکور آن بعد سر چه نوشته می شود اگر نقل به عراق عجم در دواصف همان طریقی  
 نوم عرضش لب له از بلاد معظم ایران است اگر چه بعضی از علمای انرا کتب حول و عرض از قیاسی و شهر و دلا اوصاف  
 افلیح چهارم است چنانچه شیخ اوجده الدین بران اشاره فرموده بعضی گفته اند که اسپهان بن خلج بن لوی بن یونان بن یافث بنا کوه  
 و برخی از ابنیه اسپهان بن سام بن نوح میدانند خاکش مرده را و بریزند و درش خوش صورت و خوش نم باشند  
 و جمیع الزات بنوشت که در اصفهان مسجد است که هر که در آن میگذرد دروغ خور و غشوی از اعضای او خلل کند و صیحات  
 افتادن مار را میبشنود است انجام قوم بن و در یک گفته اسپهان فقط مرکب است از اصحاب که سنی شهر است و از آن معنی  
 سواران معنی این شهر سواران جمعی اسپهان نام تمام کثورت و عجایب البلدان آمده که این شهر را در قدیم بهیچ چیز نماند  
 باعث آنکه چون بنی اسرائیل از بخت نصر بگریختند پاره از خاک بیت المقدس را برداشته کردند و عالم سیر و دیدن چون خاک  
 بیت المقدس یافتند در روزی شهرتی بنیاد و موسوم بهیچ ساخته صاحب آثار را با باد و رده که آن شهر اسکند  
 بنانها و صاحب نزهت القلوب آورده که صفایان تدا چها دیده بوده و زن و و شک و جزو باره داشت و چند  
 مزایع نیز داشته بعضی زنان بهیچت پیشدادی و چندی از جمعی ساخته بودند چون کیقباد و اوان کیانست آنرا  
 و الملک ساخته آن چهارده دست چهارده شهری بکسول پیوست و محال آن دیها هر کدام بگوید موسوم کرده چون

رکن الدوله حسن بن پویه بر این شهر استیلا یافت فرمود تا روزی که مقرر دوقوس بود از آبار و کشیدند و آن بجا بهت  
 نیکان آنجا بیرون از حد بعضی عظیم شهور انگار فتنه سلمان فارس را از موالی حضرت رسالت و آن حضرت دعوتش  
 فرموده که سلمان منا اهل بیت نبش بنو چه بر سریدنانش ایدین درختان بن آو خوش دریکی از مضنا فاشش لبری برده  
 عبداللہ روایت کند که سلمان با من گفت که من نزد سہقان بودم کہ بر پیشش آتش قیام می نمود روزی متوجہ صنعی از  
 ضیاع پدر خود بودم یکینہ رسیدم دیدم کہ جمعی عبادت حق مشغولی دارند اطوارشان پسندیده و در آن طلت در آمدیم پدر  
 واقف شدہ مرا سفید ساخت بچلہ خود را خلاص کرد و با کاروانی متوجہ شام شدم در کینہہ کباب سفیقی قیام نمودم او وقت  
 فوت مرا برای کہ در موصول بودنشان و ادوقی تمیش او رسیدم کہ در نینج بود او مرا مراہبی کہ در عمرویر بطاعت قیام  
 داشت حوالہ فرمود دینی تمیش او بودم چون وقت گذشت من رسید از دمرغ پرسیدم گفت آن مہو سپیر آزار از ان در  
 عرب نزدیک است باید کہ با رسی پس بعد او مراہ کاروان حجاز شد پس از وصول بودی القری کاروانیان مرا  
 بیہودی فرودختند ان بر پیشش فروخت با او بدینہ رفتم در ان ایام در و پھنیر در آن سرزمین و تفرع یافته در محلہ قبا غار  
 شامی بخت دست آنحضرت رسیدم و کلمہ توحید بر زبان راندم کسر گذشت خویش مو و صدا شتم فرمود کہ خود را از ان بیہود  
 باز را از مالک خود انہاس نمودم گفت سیصد نہال جزا بنشان و سپرد و چہل اوقیہ طلا تسلیم نمائی این را عرض حضرت  
 سیصد نہال از اصحاب گرفته بدست مبارک بنش و جمیع آن در ہا بنال با آورده ہدیان آتش از اموال غنیمت مقداری  
 زر سیرخ نظر انور آوردند حضرت مرا طلب داشتہ فرمود ان طلا را بان نہالتان بدان بیہودی دادہ خود را از وی  
 خلاص گردان آنو جبہودی دادہ بخت یافتم در و ملازمت خواجہ کوین آوردم آنحضرت ہازوز با میر موسمان علی  
 علیہ السلام فرمود تا آزادانہ کن بقلم آورد عمر سلمان بر بردایت اقل و دیت و پنجاہ سال بردایت اگر سیصد  
 پنجاہ سال گفت اند و رسالہ شش سحری وفات نمودہ شیخ علی سہل بسی بزرگ بودہ و سخاوت تمام داشت وقتی  
 عمر عثمان یکی و صفہا ن شد مدعی ہزار درم دادہ داشتند وی پیش از انکہ با ایشان خبر کند جلدہ ام الشیان بداد گفت  
 تو گری و علم و فقر و عافیت در زہد و رحمت و نویدنی یا نتم شیخ نجم الدین ساہا مجاہد کہ بودہ از عالمی  
 نقلست کہ بر خود را بیا رکد آشتہ شیخ رفتم چون بگر رسیدم ناظم از بہت پدر پریشان بود و با شیخ گفتنہ شد و اگر در  
 وقت مکاشفہ با او ان از قطع کردی و در حال غریبت گفت از بیماری صحت یافتہ است بر آواز سیر ملک می کند و کتابہای  
 خود را کرد و خدجیدہ و صورت لباس او بجا گفت و نشانیہای رست داد و ہرگز از ان ندیدہ بود و ابراہیم بن علی  
 کہ بروی آب سیرفتہ و ابو عرب کہ صاحب خوارق عادات بودہ و ابو عبید اللہ کہ چہل سال سہرا زمین

برداشت آسمان را ندیده در سلک اولیا آذربایجان را ستایند ابو جعفر محمد بن علی الملقب بحال الدین ابتدای  
 ملازمت درگاه سلطان محمود بن محمد بن ملک شاه را ملازم گرفته پس از و چون آنجا که زنگی بن اسفندیاری موصل و معنات  
 آن گشت ویرانه و زیر ساخته همراه خود بدیار بکر برد و بعد از آن سیف الدین غازی بو زارت خویش چنانکه شریعت  
 دست بخشش و عطا چنان کشود که بخواهد ملک گشته و قتی در موصل قحط و غلا افتاد آنچه داشت اشیاء نمود تا روزی تنه  
 از و طلب چیزی نموده چون میخواست دستار خود را بپندارد و تا فرود آمد و سرانگشت صاحب را بعد از این بی نهایت  
 نیست چه فرایند اجابت و چیزی سامان کرده شود گفت دستار بسیار شود و اینوقت بدست نیفتد و سال چهار  
 صد و شصت و ششس اراده نمود که خانه کعبه را بپوشاند و آن سفر مقرر نمود که آنچه خرج اهل حاج شده باشد از  
 سر کارش سامان نمایند و در یک مدینه چندان زیستحقاق نقدی فرمود که سنجیدن آن بسیران بیان محال می نمود و خاقانی  
 در آن سفر همراه بوده اظهار شکرش در کتفه العارضین بسیار نموده بعد از آن در راه و بمال تکلف و زیست ساخته و در  
 کعبه نصب نموده و روزه کهنه را به مدینه برده جهت خود تا وقت مسامت و وقت فوتش در آن بناماند و در زمان سید  
 الدین غازی عشر حاصل از جمیع موصل بوی تلقی داشت و نامی برادرش قطب الدین مودود را قطع  
 جمال الدین کران آمد بنا بر تقصیری و بر اعتقاد ساخت تا بعد یک سال و پانصد و پنجاه سیاه مجسم در گناشت پیش  
 ابوالحسن الملقب بحال الدین نیز نسبت و مدح و ثناء و تحمید آسان و مریض خود اطباء الفان آن می کاشت  
 تا لوی جهان باقی برافراشت ابن اثیر کتاب الجواهر و لای را در انشا بنام او نوشته ابو عبد الله محمد بن  
 صفی الدین الملقب بجمال الدین کتاب در ایام جوانی بغداد رفته کسب و کمال نمود چون در همه علوم با کمال  
 ملازم و زیر نظر حکیمی بن میره نمود و حکیمی او را ناظر بصره و واسطه گردانید بعد کمال بدست شده شش ملک الحاصل  
 نور الدین گشت و در آن نوازی نام بر آورده چندین رسائل نوشت بعد فوت و دستخوار گردید در موصل ماند  
 و خلال احوال سلطان صلاح الدین بقصد تسخیر ولایت شام و مصر و حرکت آمد تا مدین در عجب ملازمت  
 رسیده قصیده گفته بود و بگذرانید او را ملک روزی به پیشش پرداخته شرف دیوانش گردانید چون بهر  
 پیری بر دستولی شده بود بعد فوت صلاح الدین صلاح الدین دست ندیده تصنیف و تالیف پرداخت نوشت  
 مصنفاتش کتاب جریده المقصور و کتاب جریده العبد و کتاب البرز الشاق و دست مجلد کتاب الفتح و در و  
 مجلد کتاب السیل علی الدلائل کتاب النظرة العظيمة و در اجزاء دولت سلجوقیه و دیوان رسائل و لوان شریف مجلد لیشین  
 سعد الفهری در حدیث ثقه بوده از شافعی منقول است که ایست ز ما که گفته بود که گویند هر سال حاصل است و بیزار

دیار بوده و هرگز زکوة بر او واجب نشده چه بکلیضاب نرسیده ایشا میخوانده هر روز سیصد و شصت سکین را طعام  
 خوراندی بعد از آن خود طعام بخوردی ابو سهل بن سلمان بن محمد المعروف بصعلوکی در عصر خود دافعه بوده و در  
 لغت و کلام متنی میرسیته صاحب عباد گفته که مثل ابو سهل دیده نشده و لا دلتش در دولت و لوندوشش نوشت  
 در سیصد و شصت و دو حافظ ابو نعیم در احوال شریع پروری سامی جمیله بتقدیم رسانیده و احادیثی که در باب فضیلت  
 الطهینت و افشاده نسبت صحتش بوی میرسد ابو عبد الرحمن نافع یکی از قرائی سبج بوده و فضیلت تمام داشته در  
 سال صد و شصت در گذشته و او در بن علی الطاهری از محدثان زمان بوده و در طبقات محمود شاهی آمده که چهار صد  
 نفر باطلیسان اخضر هر روز در مجلس افاده او استفیده شدی ابو بکر بن داود فقهی کامل بوده شونازیرا در غایت  
 عذوبت انشائی نموده گویند چون جنزوت او باین شیخ رسید در کتابت بودنی الحال کاغذ و قلم از دست بیگانه گفت  
 مرد کسی که من بکیمت مناظره و کوشش میکردم کتاب الزهر و کتاب الیوم و الیوم و کتاب الاصول و کتاب الانذار و کتاب الاعتذار و  
 کتاب الابصار از تصنیفات اوست یکی بن عبد الله گمانه روزگار بوده صاحب مناظره الانسان ویر احمد بن الحدیث  
 بن الحدیث نوشته از تصنیفات او تاریخی است در احوال اصفهان شهرت یافته نوشت چهار صد و چهل و پنج شمس الدین  
 محمود و در سلک اعظم علماء انتظام داشته از مصنفاتش شرح مختصر ابن حاجب سنت و شرح مطالب و شرح بگوید  
 و شرح منهاج البیضاوی و شرح طواع ابو الفرج علی بن الحسین القرطبی در نحو و لغت و طب و نجوم و ترمیمی و  
 اخبار و آثار و حدیث نظیر و عدیل نداشته از جمله مصنفاتش یکی کتاب آغان است که در مدت پنج سال جمعه کرده احمد بن  
 عبد الله از مشایخ حجاز و حسان راوی بوده و فضیلت بسیار داشته کتاب علیه اولیا از تصانیف اوست  
 و تاریخ اصفهان را هم او نوشته نوشت چهار صد و سی و شش ابو عمر موسی بن عبد الملك از روستائے  
 اهل کتاب است ابتدای در خدمت خلفای بنی عباس بمناسب ممتاز عیبوده و بعد از آن در ولایت  
 سوز نزد امیر تیمم سواد بن اندلس غایت موز و محترم گشت و همدر اینجا سنه ست و اربعین و استین در گذشت  
 محمد بن محمد القرطبی علوم مزبیه را نیک پیدانسته و صاحب حشمت میرزیه حکیم ناصر حشمت و از دانشمندان  
 زمان بوده بعضی عارف موحش دانند و برخی طعن کنند که مذمت ناسخ داشته در ساله از خط خود شش مرقوم  
 بود و میگویی ابو العین ناصر بن حسد و بن حارث بن علی بن حسین بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضای جعفر بن  
 محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هم که در او ان طفولیت و حسن تمیز چند مدت مشغوف بودم تحصیل انواع  
 کمالات تا مشرف شدم بحفظ قرآن و در نه سالگی معلوم لغت و صرفت بخود و عرض حساب و سیاق متوجه شدم



و پنجال و راهناشونلی نمود بعد از ان علوم نجوم و رمل و هیات و اقلیدس و اراهم و در پنج طرف مختلفه در بعضی  
و روم و هند و یونان و بابل قریب سه سال اوقات صرف نمود بعد از ان بعثه و احادیث نبوی روزگار گذرانیدیم  
و قدرت کردم کتب متداوله را در فقه و احکام تقییه ترتیب بنهصد مجلد و در پانزده سال بدانستم آنچه بایست از توحید  
و تخیل و زبور و شش سال بعد از ان بعلم ایمان و اسلام و شریع و مذاهب منطق و حکیمان جاسسی و الهی و طبیعی و  
قانون اعظم در ریاضیات و توحید و هیات و آنچه متعلق بدین علوم هست به اختلاف حکمای اهل عالم اولین و آخرین و  
گذشت از عمر من درین علوم شش سال و بنهایتی رسید که در خاطر گذشت که هیچ علمی نماند که نتوانم و ندانم و ندانم  
بعد از چندگاه و در ارت عزیز مصر اتفاق افتاد در فتوی و تذکره علوم بانقهای عصر و صفهای و مجادلان مدریس  
در هر مباحثه فغلی و عقلی سبق بر دم و گوی از میدان اکابر و مشاهیر زمان ربو دم تا آنش حقد و حسد در خرمن  
جمعی نواصب افتاد و در غیبت من بعد اوت بر خاستند و نزد یک عزیز مصر تکفیرم کردند و بقلم فتوی نوشتند  
یکی از مستقدان زولی در ستاده جنرم کرد و برابر در مسجد در دل گفتم و بتوکل عزیمت بعد از کردم و ملازمت  
سستفر باشد ننمود و در اندک فرصتی در ارتش یافتیم آنگاه برادر هم همراه داده بدیار ملاحده فرستاد تا  
بعیت از ان بستانم رسید انستم که ایشان طالب من بودند و حاکم ملاحده نامه پرسید گفتم نامه گفت در پسر خرد عموی  
گفتم نه کتاب حاضر کردم از تصنیفات من کثیر اعظم نام و منطق آنچه بدانستم گفتم شخصی از در در مده لغوه زده  
مدهوش شد نا طوس مغربی بود که در بابل مرا تلمذی کردی چون پیوست آمدی که گفت این نامه خسر و دست حاکم  
بر خواسته دستم پوشید و شرائط خدمت بجا آورد و گفت اکنون که طالب بمطلوب رسید چون جواب  
و سوال ستفرد و اجازت مرا بحت خواسته تا سر پاشه کرده و تکلیف وزارت نمود و چون چاره نبود تن  
و ادم لقرفات مالی و ملکی حواله من و بر دردم سوید شد میخواست که ره گزینم سیسرسند آخر فرزند نمود و بعد خندی  
مرا یافتند بندی بر دست و پایک نهادند و بر زندان دادند مدت نه سال زندانی ماندند پس حاکم در بندت شاگرد  
من بود و کمالی حاصل کرد و گفت کتابی در مذہب بدر تصنیف نمائا خلاص یابی بر عایت نفس با آنکه عتقاد  
من چنان نبود تصنیف کردم موافق راست ایشان من خود سبب خلاصی نشد و کتاب در فاق منتشر شده  
علماء و فقہا سلطان کوکر و در پانزده نسبت کرد و در حق گوید که عقدا درم آن نبود و بصحبت حاکم رضی نبودم و لاچار ریچه و  
برادر و سبب گفت از علوم تسخیرات و طلسمات چیزی بکار درین فکر بودم روزی نزد حاکم رفتم و غنم یا میرین میر  
شدم مرا از دکن و برادر هم سعید عوض من بکن موجب دعا گوئی کرد و بنزد حرم بند زمین برگرفت بر دعائیات

رجوع کردم گفتند حاجت بقتل است یا بترغیض گفتم ترغیض حاکم را مرضی حادث شد و روز بروز برافزود از من علاج  
پرسیدند گفتم در زمین خوش گبایی است که دوی مرضی حاکم است من و برادرم برویم آنرا بشتر آخذنم چاه سوار از  
طاحده همراه دادند بعد از آنکه سیزده منزل رفتم عملی از اعمال فریج ظاهر کرد ایندم آتشی آمد و سواران را باداب  
سخت با یکی از شاگردان و برادرم عید بشاپور آدم دای از خود را گرفتیم و کافش دوزی فتم که پاره شده بود برادرم و شاگرد که بامن  
بودند ازین حال و توقف نداشتند ناگاه شور و شفت در بازار پیدا شد و برادرم تنهایی آمد و کفش دوز و تبخیل از  
دکان برآمده بر سر دوش پاره از گوشتی آورد گفتم این چه شورش است و این گوشت چیست گفت جوان از شاگردان  
ناحصر و با فقهی بحث کرده بود فقه از جهت ترجیح دین او را پاره پاره کردند و بر یک وصله از گوشتش سترگی بردند  
من نیز وصله رفتم تا ثوابی بایم گفتم ای برادر کفش مرا بده که میروم چه جای که نام خسرو بر بند و شور او خوانند خیر و خیریت  
او نخواهند پس عزم بدیشان کردم و در بدیشان دو سال وزارت نمودم مردش اهل مروت و دستدار اهل بیت  
بودند مگر جمعی فقهایی متعصب که دعوی ایمان میکردند و بهره از ان نداشتند بهتان در حق من گفتند تا عالم باضطرار  
رسید از ان بفریاد بیکان آدم و اهل این فریاد بگریه و دینگر اندکی از حساد باخود اندیشه کردم که سباده از کمر ایشان  
بن آسبی رسد بن غار را اختیار کردم و بطلسهائی که دفع دیدن و ملاقات ایشان باشد مشغول شدم و بهیست مال درین  
غار بسر بردم و خدای واحد را عبادت کردم تا حال بجای رسید که بپوی از طعام قانع شدم و در بهیست و بیخ روز یک  
نوبت طعام خوردم احوال یکصد و چهل سال از عمر من گذشت و عمر با بنجام رسید و اهل کوتاه شد و عقل نقصان یافت و تقویت  
و عبادات دایم گردیده ای برادر صبح روز جمعه و دوازدهم ربیع الاول از بن غار بیکان زمانی که مرا هیچ نگهبانی غیر از کرام  
الکاتبین هیچ مونس جز رب العالمین نباشد روح از بدن من مفارقت میکند با جان انشاء الله و دران زمان  
باید که یکس از علما و حکما دعوا مناس را خیر دهم تا وقتی که عسلم داد و باشی و چون مشغول باشی در لغز از علمای  
جن بد و نرود تو حاضر شوند تو امامت کنی بعد از نماز عذر خواهی نمائی تا بروند و بعد از ان برگرد و رخ کن و بگو و بسم الله  
و علی علیه السلام رسول الله بنده گناهکار ترا آوردم برو رحمت بعد از من درین غار باش چون خواهی که بگردن شوی آن  
قادره را بگیر قدری آب از و برد و غار بپاش و مرا بکن بسیار موجب وصیت عمل کن و بدو کاری جنیان برنت تا ناپدیدند  
چون باز آمد دیدم که در غار بنگ عظیم حکم شده داشت که غایت آن آب پاشیدن این بود گفت یا نا حصر و این  
توئی که در همه چیز حیل و چاره پیدا آوردی چه حاصل که موت را چاره نکردی اشعارش بسیار مشهور ابوالمعالی نخاس  
کان کاروان صاحب در است یلکوز است بوده بعد محمد غیلان دی نائب عرض سلطان ملک شاه شد و در آن ایام

سلطان ملک شاه عارض سپاه سلطان بر کبارق و سلطان محمد گشت بعد نزاع برادران بکد رفت حاکم ترسیتش کرده  
 ز نام بهام ملک و مال المستقر بالله را بکف کفایت او نهاد و بعد چندی معتقد گردیده از محبس گریخته بمسک سلطان بر  
 کبارق رفت بی مهم روزگاری گذرانید تا با جلیل طبعی در گذشت اشعار خجسته دارد صدرالدین خجندی از روی  
 اصعقان بل از صدر و دوران بوده خاندان خجندیان در صفهان ملاذ را با فضل است و محمد کاظم جهان بوده اول ایشان  
 ابو الطاهر است نسبتش بانی هلب بن صفه می پیوندد و صدرالدین قضا القضا صفهان بود و دلتش در تذکره آورده  
 که چون آذره رفت و جمال صدرالدین بسوی اهل کمال گردید ظهیر عقدتیش یکسان عراق در حرکت آمد و پیش از آنکه  
 کسی گذارش ادنا یک مجلس صدرالدین آمد و می چنانچه باید بدو سپرداخت لهذا آذره بر فراست و فطنه بگو گفت از  
 اشعار صدرالدین است **س** زلف سیهت که مشک باو دم زده مشاطه فطرش خم اندر خم زده بیکر منش سپار  
 تا یکباری به هم نیش که عالمی بر هم زده و دل از شدش جمال الدین خجندی همه وجوه مصداق معنی الولد لایق  
 بوده امام العالم شرف الدوله والدین محمد بن شزده و حضرت سلطان ارسلان بن فضل بن زیاد بن مکت و دجانه  
 از سائر فضلا درگاه بر سر آمده با تاسع سلطان بر روز جمعه تذکیری در غایت تاثیر می گفتم و گاهی بنظم صافی و بی غش  
 و داد لطافت و عذوبت سید اظهیر الدین عبدالقادر شزده پسر عم شرف الدین است و ارادتش سجودت کلی و کوی  
 جمال الدین عبدالرزاق زاکا بطبقه شراست بنیر شزده بنظم صفات نیکو بسیار داشته اشعارش جمله در موقوفه  
 مگر چند قصیده و در مریح صناعیان دارد و در دودن مداحیان مردم مدلیشان صاحب ثروت و سامان بسیار بوده  
 اندر صلهای سنگین بدو خان خود میدادند کمال الدین اسماعیل خلف النصف جمال الدین عبدالرزاق است و در تذکره  
 و تذکره آورده که جمال الدین عبدالرزاق را در پسر بوده یکی معین الدین عبداللیم دیگر کمال الدین معین الدین فاضل کمال بود  
 کمال الدین شاعر و کمال الدین صاحب ثروت و مکت بوده همسایه محبان را مدافعتی جسی ناخلف و عدد کرده بن  
 را بیا زردند این چند بیت گفت **س** می خداوند هفت سیاره و غافل از سر خوشخو ره نادر پشت را چون کوه  
 جوی خون آرد در جواره عدو و موافق بغیر از عهر یکی را کند جدایه و سپهرن ایام لشکر دکنان و آن ستوان شده  
 اصعقان را عذر کند و اهل آن دبار را از پیر و بر ناد و عاقل و شیدا و علف تیغ ساخته کمال الدین بنزله شهداد و سلیمان  
 برینو که دی و زن ایام گشته خدایا کرده بوده پیش از آنکه معون رسنجن ز متعومان مول خود در میان  
 چاهی کردی و من سر رسد و تشنه بود چاهی ده صد گشتی یکی ز مولان در میان آنچه می افتد آن غل تا سبب  
 بران اموال را می برد جهت افند و یگر دینه بنگینش بلک ساحل دین باقی و درین میان کوی و میزبان میست

دل خورشید و جان گدازی نیست و باینهمه پیچی یارم گفت شاید که مرگنده نوازی این است و رفیع الدین مسعود  
لبنانی از اقربان کمال الدین اسماعیل بوده در غفوان جوان در گذشته اشمارش بعد از ربیع بر صغری روزگار  
مشیت فرید احوال مریدان و اقبال بوده و در سلک مداحان صاعیدیان انظام داشته شیخ اوحدی موجد  
و عارف بوده بعضی دیر از مراغه و اندام اصح آنکه از اصفهانیان مرید شیخ اوحید الدین که مان از منظوماتش یکی مثنوی  
جام جم است بتتبع حدیقه و لایق شاه در تذکره خود آورده که چون آن شخص با تمام رسید چنان مغرب خاطر ناگردید که در  
یک ماه چهارصد نقل از آن کتاب گرفتند و دیگر دیوان شعر و ظهور شیخ در روزگار از غفوان بوده و فاشش در اصفهانیان  
بعهد دولت سلطان محمود ابن غاز اخوان و درین سبب و شتمین دستاورد قاضی نورسی از موضع اندان می اعمال بر آن  
اصفهان است علم از خواجه افضل ترک میر خضر الدین سماکی الکتاب بنوده و در شیوه نظم عطار و طفل مکتبش بود و دشتی  
جنس ملاعت و اراخه یاری آرزو کردی ظفر الاسلام صاعدی بلطف کردار حسن گفتار سر آمد خوش تبار  
بوده امیر جمال الدین صلاهی از اعیان آن شهر و مکان طبع سیم و ذهن سقیم داشته مولانا نقی الدین محمد  
انحرلی بوفور علم و حدیث و معجودت ذهن و وسعت سرب بر شامی نظر فاهن بر و در فضلی آن کشور فائق می بود چون  
سین عمرش از حسیین در گذشت خاطرش را بکجاست انتقامش پدید آمده و در موضع رسول آبادین اعمال پنجاب در گذشته  
مولانا ضمیری شاگرد میر غیاث الدین منصور در بکرسن موفقی بچیز خواندن گردیده از طب و ریاضی فنیسی و افر  
اخذ نمود پس از آن در شوکتش سعی شده سر آمد گردید بنا بر آنکه والدش مهار باغ نقش جهان بود ابتدا باغبان تخلص  
می نمود و بعد چندی حسب الامشاه ملها سبب سبب کشیدن علمی ضمیری تخلص نموده و در ادبش صدر مزایست است  
سجده سفت هزار در غزل و دو اوده هزار در قصیده که مثنای مزمل مدح آنکه معصومین گردیده و تتمه مثنوی ناز و دنیا و  
و امن عذر ادبها و در خان دیسلی مجنون و سکندر نامه و جنه الاخبار و دوا وین اکثری از متاخرین را متع نموده هر کدام را  
نامی نهاده دیوان شیخ سعدی را مصقل طالع و دیوان امیر خسرو را معشوق لایزال و دیوان خواجہ حسن رحمن نال شیخ  
کمال را احیای کمال و خواجہ حافظ را عبود الزلال مولانا عبد الرحمن جامی را موج المال و با باغ فانی را آئینه  
خیال و نای را سحر حلال و بنای از اغفال و صالح را در ریشال و آصفی را سماب جلال و شهید پیر از جنه خال و دها یون  
را لوح خیال و مرزا شرف جهان را ترانه وصال مولانا محمد شریف سرمدی بن الہکنان از نیکو طبعان است  
بہند آمد سالها ملازم در گاہ اکبری شد و بمرجه امارت رسیدہ باراجہ مانگہ نمید بخشیکری بنگالہ قیام نمود و در حسن  
عشر و الف در گذشت امیر و در زبان صبری شطرنج خوب میدانسته و شونیک می نمید و صاحب عبار علم و مدنی

و او را برده اند و شباب تاشیخوخت بصحبت فضل گذرانده و را ختام مهر را ترک داده در جامع صفایان با قافه و  
 عزت کلام الله مشغولی و در زبده تاورگدشت شورجسته و در مولانا شکیبی اعیان و مسلم مکیان است بر سر  
 سیاحت در هند آمد سپید سالار عبدالرحیم خان قندرش و جوی شناخت ساقی نام در برج خان مذکور گفته ده هزار  
 روپیعه بعهده یافته آقا شایکی متبع پاره از متداولات کرده بکثرت ذوق و صافی طبیعت برآمد و شور را خوب رسانید  
 شفا فی شرف الدین حسن نام ولد حکیم مولانا است که طبعی عاذق بوده نسبت به راز طبابت کفشی و این  
 اندوخته شود و رغایت عذوبت می گفت میرزا فراداد می گفت که شاعری فضیلت شفقان پوشیده است و نه با بخت  
 شاه عباس ماضی و ارکانش سوز گزرا نیده و در رمضان سن سبع و ثلثین و الف و در گذشت کاشف آقا اسماعیل نام  
 اسلامش معاهد و گاه سلاطین صفوی بود و نوی باستان شاه عباس ماضی ملازم بود و در حج گوی سلیقه خوب داشت مولانا  
 بابا شاه کاتب کتابخانه طغلق در رغایت عذوبت تحریری نمود و هزار بیت را سه توان که صدر و پیر باشد اجرت می گرفت  
 و احیا تا شرمی گفت با با طالب قریب سی سال در شیر قون داشت شمیم عافیت اندا حکام آن و پارس شام حاشی  
 میرسید تا بنظر تربیت حضرت ابرار رسیده و در عهد جهانگیر هم سوز ماند و در ثلثین و الف و در گذشت ابوالقاسم  
 امری از علوم عزیز کفشی تمام داشته با تمام تناسخ شاه طهماسب صفوی ویرا مقید ساخت و چشم جهان بینش از  
 نوز عاری ساخته این رباعی گفته منته شام از عباس نور عورم کردی و در درگاه خود بچو و درم کردی عسی سال که  
 علاج تو بودم شب و روز و این جائزه ام بود که کورم کردی و بعد از آنکه در حبس مایوس گردید قطعه در ظرافت عرض  
 کرد و خلاصی یافت منته نقل قدر است با سریش به بر سر روی او سزا سریش به آستین را اگر برافشایم و میرزا با بقدر  
 سریش به آستین و صفیاء که از دل آگاه بود و مولانا و مولانا غیاثا و مولانا دخلی و دانی و مولانا  
 حمیری و حرمی خواهر زاده یکی هر سه از شورای صافی روانند ابوالعلی شاعری صاحب طبیعت بوده و چون داند سریش  
 حکیم بنابر گفته منته لغتم از روی طبیعت بکیم بنابر عهد کن تا که مریض از برت آز در و ده که بر عاجز بیمار باشد شفا  
 شادمان آید و تا شاد و درگاه رود و گفت بابا تو ندان اگر گناه از من نیست به صید را چون اجل آید سوی صیاد رود  
 و فانی که در شاعری با فطنت و شوهر است میرامانی نامش میرشریف و در عهد ابرار بادشاه بنده قریب سی سال  
 گذرانیده و در گذشت مولانا دانی از پاکیزه گوشت مولانا علی صورت خان اول حال بهت بصفت چرخگری  
 می گماشت پس از آن بسبب مصیبتی اهل درک خلق صفت کرده و بچیز خواندن گرانیده شاعر برآمد و در فوت پسرش  
 رضای نام گفته من بهر داد ایراد ز قضا بهم قضا نام و نه در رضا عاقبت بهم قضا را برد چه کند داده و نه رضا بقضا

میر نظیر زمانی مرد مهوری بموزونی طبع موصوف در حق شمس دوده گفته منته شمس دوده انگه که پستی پستش  
دارد فلک از شراب مهستی مستش و یکدوپه که بدست پستش افتد چون یکدپس نزدان دستش به میر علی بخار  
از مردم مهور آندیا رست او نیز از روی طبیعت این رباعی جهت شمس دوده گفته منته شمس دوده را دید چو سلطان در راه  
برگشت ز راه تا نگردد گراه به شمس از پی او دو ان و شیطان میگفت به لاحول و لا قوه الا بالله کلامی و سلامی  
دو برابر بود که همیشه رخسار بیان خود را بدوده طبع تیره و دیده مضاحت را الباقی راحت تیره می داشتند خواجهمیر شریف  
بهری در حق شان گفته به دو چیز است بدتر از حرای سلام کلامی سلامی به مولانا بلی با دوزخهای  
عاطر کمال بی تعلقی داشت گاهی شرم می گفت کمال الدین زیاد از صاحب کمالان زبان بوده خوش حمله در دست دنیا  
و کموش جهانست شمس الدین فخر الدین در عصر خود شمس فلک افزان و قمر آسمان همکنان بوده بنام شاه  
ابو اسحق اینجو فرنگی نوشته سوری که در مدح شاه مذکور گفته قاضیه آن لغات غیر شهو را در ده حمزه اصعنهائی شهو را  
مضمار نکتہ دانی از انجمن رجاست اگر چه نهایت علم و فضل داشته اما بنا بر آنکه تاریخی در غایت لطافت بلاغت  
نوشته اهل خبر در سلک تاریخ و سیرش میثمارند و بغیر آن قصایف دارد گفت دنیا بچار چیز خوش گذرد  
ایمنی دلتنگی و محنت مزاج و فراغت و بیچاره چیز ناخوش گذرد ترس و فقر و بختوری و مصیبتی خواجهمیر  
امین الدین حسن از بزرگان آن شهر و مکان بوده حافظ در وصفش گفته منته برندی شهره شد حافظ پس از چندی  
درع لیکن به چه علم دارم که در عالم امین الدین چون دارم به مرزا یا را احمد مشهور به پنجم ثانی ابتدا بمصاحبت امیر کیم کلان  
که وکیل السلطنت بود و روزگار میگذاشت بعد امیر پنجم شاه اسماعیل صفوی ویرا وکیل ساخته پنجم ثانی ملقب گردانید و  
بر جمیع وزرا و امرایان تقوی بخشید در حبیب السیر است که قرب صدگوسفند غنچه گیر جانور هر روز صورت شیطان او  
می شد در سفر مادر آینه با آنکه تمامی اسباب تحمل را از آب بچگون نگذاشته بود هر روز سیزده و یک نفره  
در سطحی از بار می شد و در چینی و زعفران و زعفران و غیره در آن سفر هر روز بکار میرفت چون کوکب بامش بدو عالی  
ترقی نمود و کثرت حشم و در گذشتن بی حضرت شاه بکفلی فتح مادر آینه هر گردید پس از عیور آب آمویه ابتدا بجانب قرشی  
نهفت و میود بعد از دوسه روز قهر قهر او را در آن بلده استیلا یافته ششم سیرز با تابا لباش قرب بانصد کس بقبل رسانیده  
عازم بخارا گشت و در بغداد سلطانین از بیکه جوشده صبا حش اراده جنگ نمودند و چون سپاه توران در میان  
کوچسبند و حصار بودند و میدان جولان قزلباش نبوده از یک زور آورده و در یکباره امرای کوکی نسبت بوزیر سوء  
مزاجی داشتند و می ریست اهل در زید بنجم پای ثبات افشرد و گرفتار گردید و در سیوم رمضان بنهد و هرزه چو بغیر نموده

عبدالله خان بقتل رسید سیرزاحمال الدین شاه حسین چون بمقام از عالم فانی درگذشت خلعت وزارت  
بقاقتش آراسته روز بروز وادعایش برافزود و جمعی از حساد و بعوض شاه رسانیدند که وی بسبلغ پنجاه هزار تومان از  
عین المال برداشته در ضروریات خود صرف نمود و ما مستعد می شویم که هر چه را خاطر نشان سازیم مضاعف بوی تقصیرانه  
بدیم شاه سخا پیشه شنیده سرور و مستی گزید که اگر قدر مرا چنین در زیر است و همان ساعت چیست اطمینان خاطرش  
آنچه پوشیده بود برآورده بوی فرستاد القصد بعد از آن عرض بیوات گرفته بر مهر شاه قلی خویله را رکابخانه هفت هزار  
تومان باقی کشیده وی استیصال نهال زنگیش در دل کرده وقت بیعت ششی در انشای معاودت از خدمت شاه غنچه بیلبولش  
رسانیده و برآورد که حکم شاه چنین است که دیرا پاره پاره سازید و کنفیس آن حاوی فضائل انسانی را از افغان  
و ابریدند باد شاه فیض بخش قاتلان و صاعیان را بیا ساز رسانیده تا بوش بکر بلا معلی فرستاده و در پسر عالی گوهر بجا اند  
یکی میرزا اسماعیل که همیشه در اصحابان بوده بصید و شکار زیاده بر دیگر سلاطین اشتغال داشته و دیگری سیرزا  
ظہیر الدین ابراهیم که همواره نقش بهنشی اهل فضل و اصحاب طبع بر لوح خاطر می نگاشت و اکثر اوقاتش بتنگستی و  
پریشانی میگذشت انا اظهار دینی نمود و خط نسخ و تظلیق را پاکیزه می نوشت و احیاناً شور طبیعت می گفته مرزا سلیمان  
از کفایت صفات آن بود بود و معتدل و فراست القصد داشت و رفتن انشا و سباق علم برتری می افراخت ابتدا بنصارت  
کل کار خانجات شاطها سب صغوی مترا گردید چون شاه اسماعیل ثان باقی جهان باقی گردید بنصب جلیل القدر وزارت سر فرار  
گشته پس از آنکه شاه سلطان محمد شاه شده من حیث الاستقلال بسراجام ملک و مال پرور داشت و رفعت رفعت بهم  
یورش خراسان پیش نهاد مهمت ساخت چه در آن زمان علی قلیخان مردم را بیعت شاه توینق اساس شاه عباس  
ترغیب می نمود چون اطراف برات مغرب ختام عساکر شاهی گردیده میرزا سلمان در چاره مخجج و مخلص قلع منطقه  
جد و جهد بر میان بسته نزدیک بود که قلع را مفتوح گردانند که بعضی از امرای که بقیع قلع را منی نبود ما بقتلش رسانیدند  
قرب ایام قتل خود عزال گفته معطوش این خبر بدیان جو کشته شدن سلمان و ایدیه بهتر آفت اندیشه و زود کنیده  
بجودت طبع و لطف بیان القصد داشته منظوماتش در غایت عذوبت و موهبت بود و در ادخلف و جند بود و دیگری  
مرزا عبد الله که حال صوریته کمال لطافت و آراستگی داشت گاهی بوزن و جیع سحر انگیز میگفته دیگر سیرزا  
نظام الملک که در قبض کلمات و اسباب بزرگی از افزون و مثال ستی بوده در حاجتی سیف الدین نام  
از عشیره جمال اسماعیل است مردی ظریف و لطیف و حساب و هندسه با هر زیربانش این نامه در شهید بال  
اشی و ستین و ستان بدست رنزد و او بان بقتل رسید و خواجه فضل الدین محمدی که بنده در کاشان بخدمت



مولانا ابو الحسن کسب علوم کرد و بعد از آن در شهر غزویه بمجلس کسب عقاید و تفتیح مسائل یقینیه مشغول فرمود پس  
از تبحر نشان شام و حجاز اخذ فرموده بوطن آمد شاه طهماسب صفوی قضای عمر خود را اش نمود پس از آن تولیت مزار  
فیض آمارام علی بن موسی الرضا قریب دو سال نموده و رزبان و دولت و سلطان محمد کت و دیگر منصب نصارت سرکار مع  
تدریس یافت و تا زمان استیلای لشکر یوزان بر ایران در آن دیار گذرانید پس اوقات آخر در عبادت و طاعت صرف  
نموده و خرم نیکو میگفته خلیفه اسد الله از سادات صاحب سعادت است مدتی بتولیت مشهد مقدس سعادت اندوز بود  
در سن اسی و شصت و شصت در گذشت خلیفه سلطان بنیر خلیفه اسد الله وزیر شاه عباس ماضی بوده و از مصاحبت شاه  
ممتاز گردیده به پادشاه صفی از منصب وزارت موزول گردید و رباعی بیشتر میگفت امیر شجاع الدین بن خلیفه اسد الله  
والدش خلیفه سید علی در سلک اکابر و ائالی آنداز نظام داشته شاه طهماسب ویرا خلیفه سلطان مخاطب ساخته صاحب ظل  
و علم گردانید امیر تقی الدین محمد الشهبیر پیشاه در بر و حال کسب فضل و کمال توجه فرموده به بند و کن و ار و گردید و نزد  
ابراهیم قطب شاه بوکالت رسید مدتی بان گذرانیده چون محمد قطب شاه بانی مهابانی ملکداری شده مسابقت معاندی عزیزش  
گردانید پس حضرت بیت الله گرفت و در آن سفر در گذشت نظم بر کشته علاوه و نور فضل می گفت امیر شمس الدین  
در بیجا پور در گذشته بمخاطب صدر جهان مخاطب گردید بواسطه موز و حنی طبع گاهی در صدد انتظام نظم در آورده ماضی  
تخلص می کرده خطای تخلص شاه اسماعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جفید بن شیخ ابراهیم بن حواجه علی بن  
شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین علیه الرحمة که در اردبیل مذکور شود و هر چند در سابق سطور بیان مجلد اول  
تحت ذکر سلاطین عالم این طبقه مذکور شده مگر جهت مزید فایده بتقریب ذکر اهل کمال تبرک بذكر آن خاندان برگزیده  
آل میناید شاه موز الیه در سن اثنی و عشرين و ثمانه متولد شد و در سن شصت و شصت متولد شد و بزرگوار و مالک شروان  
و آوز باجمان و عراق و خراسان و فارس و غیره مسخر ساخت و در روز شنبه نوزدهم حبيب سنة ثلث و عشرين  
در گذشت طاب مضجعه تاریخ است بادشاه قابل بوده و در فارسی و ترکی شرم گفت بعد از و پسرش شاه طهماسب  
جلوس نموده با حسن وجهی ملک را در رعایا و بریار و عهد او آسودگی تمام حاصل آمد و در شب شنبه پانزدهم شهر صفر  
سنة اربع و ثمانین و شصت در گذشت پانزدهم شهر صفر تاریخ گاهی متوجه شرمی شد بعد از و پسرش اسماعیل شان  
جلوس نمود شهنشاه روی زمین تاریکست و رسال دیگر وفات کرد شهنشاه زیر زمین تاریخ شد و بادشاه قابل  
و دست بود عادل تخلص میگردد و بعد از و برادرش سلطان محمد بن شاه طهماسب جلوس نمود و چون در باره اش  
فتوری راه یافته بود که از سلطنت جنوبی نشیمن شد تا در سن شصت و شصت پسرش شاه عباس ماضی از خراسان

خز و بکرده بقره دین رفت ناچار سلطان محمد از اصفهان بقره دین در خدمت فرزند آمد و تاق ابرسر خود بر گرفته بر سر او نهاد شاه عباس هشتم ذی حجه مذکور حبشی عظیم کرد و او را از اعظم سلاطین روزگار بوده و در ایام خود کارهای بانام کرد و در شان و ثلثین و الف در گذشت گاهی متوجه نظم می شد بعد از وفاتش سام میرزا بن صفی میرزا بن شاه عباس جلوس نمود و بنام پدر خود شاه صفی ملقب گشت تاجق تاریخست بر مع الزمان میرزا ابلیخی تخلص این شاه اسماعیل صفوی در عهد شاه طهماسب حکومت سیستان داشت شاه اسماعیل ثانی کس فرستاد تا آنجا مقتولش کردند میرزا و او و از شاهزادهای صفویت کلاش بلطانت مخصوص زین العابدین میرزا از شاهزادهای صفوی سلیقه شو خوان داشته عرفان میرزا عبد الله نام از شاهزادهای صفوی و سلطان مصطفی و میرزا علاء الدین محمد فاضل تخلص و مرزا ابوالقاسم قاسم تخلص که چون شاه صفی او را محمول کرده این رباعی گفت منه آزرده ز نادیده روی پدرم و در بنکد اینک زمان شادترم قطع نظر از مردم چشم کردند نامت مردمان نباشد بکرم هر یک و در آن حدیقه شمر ثمرات فضل و شاعری بودند میرزا ابراهیم پسر مرزا شاه حسین وزیر شاه اسماعیل بوده بفتون تاملت القادداشت در علم لغت لوی چهارت می فرستاد و بهنگ میرزا بوی منسوبت عظم علی قلی خان نام اعظم امرای شاه عباس است صاحب دیوان بود اسیر مرزا اجلال نام از سادات معتبره سیستان بن اعمال صفایان است شاه عباس باطنی بصابت خویش او را اختصاص بخشیده بود و از اجله شورای وقت آخرین است مرزا باقر وزیر قوچی از متنبان صفویه است شاعری خوشگو بود و جوی از شورای بلاغت آئین است چندی در خدمت حسن خان کرد و در عهد شاه عباس باطنی حاکم مرات بود که برده شمس الدین ششمی تخلص بولایت دکن آمده در خدمت عاقل شاه اعتباری یافت و بعد در جهان محاط گشت منصف غیاثا نام از وطن بهند افتاد و چندی در خدمت امرای بهند سپرد آخر خدمت رستم مرزای صفوی که در مجلد ثالث مذکور شد و ملازم گردید پس بی خود را بزره همگرم گردانید احمد بیگ در سلک ملازمان شاهجهان مسلک بوده و شرنیک می گفت ابراهیم از خوار است در سلک ملازمان شاهجهان منسک و با بعضی امرای گذرانده محمد علی بیگ است تخلص و در عهد عالمگیر بهند آمده سوز خان خطاب یافت و در بیگانه خوت شد محمد ابراهیم نایب تخلص برادر عیشتن و در عهد شاهجهان بهند آمده کامیاب گردید با قیما از نائن بن اعمال صفایان است در عهد جهانگیر بهند آمده و در بنارس اقامت نمود پس پیش شاهجهان آمده نواز شش یافت آخر عمر بزمین رفته با بران باز گشت شاعری لطیف طبع بوده و دیو سیاهی ساز چهارت می نواخت قتیقا که بهند برده و قدرتی که بهم بهند وارد شده و لوحی که در حضرات آمده بوده و حاجی محمد علی که ایضا بهند آمده مراجعت کرد

دست علی کو چک درویش که اصلا سواد نداشت و سلیقه طبیعی شوخ خوب می گفت بمنابر که با حکیم شفانی هم طبع می شد  
 پسند آمده مراجعت میکرد و یکی صفائی حاجی محمد نام که پسند آمده و با عقاید خود دشمنی مولانا روم را جواب گفته  
 و اتفاقاً صنی و زما نازشش تربیتی تخلص که در وطن خود زرش می کرد و پسند آمده مراجعت نمود و سکونی اسماعیل  
 نام که حشش صفائی و در پسند نشو و نمایافته از اقربای معنف کتاب صبح صادق است و در خوشنویسی هم دستگاه  
 داشته و مشوقی که در تبریز پسند آمده که کت اول با ظفر خان بسپرد مرجعت نمود و کت دوم عاشق را چوت  
 پسری گردیده ظاهر اقبال رسید و شفیع الله و صلائی از اعیان سادات و صادق مشهور کجا و صحبت  
 حاجی صادق نام که دوم مرتبه برای تجارت پسند آمده و طبعی از لواحق صفائی که ناشی عبد بود و باین مناسبت  
 اول عبدی تخلص میکرد و عشرتی که از وطن پسند آمده بعد چندی بجزم مشهد راهی شده بدست فطاح العزیز  
 شهید شد و ملا علی حصار که در قطعه گونی مهارت تمام داشت و آقا علی و عارف مرزا ابراهیم نام که پسند  
 هم آمده و غازی قلندر و فائق امینا نام و عرفانی ترکش دوز و نصیر و مرزا نور الله از لواحق صفائی  
 و نصیب حاجی طالب نام که بولایت پسند آمده و صابرا از اقارب مرزا سلیمان ذکور و ملا باقر از بعضی زبان  
 ما بلغز و سما و آقا تقی و بجزیشدیف نام و تقی بیگ و حفظی حاجی محمود نام که پسند هم آمده و حسین صراف  
 و میرزا حسین و خصمی که پسند آمده قلندرانه گذرانده مراجعت نمود و راهب که ایضا پسند آمده مراجعت کرد و شیدا  
 از تبار هعباس آباد که در فن زرگری و میناگری بد علیا داشت و پسند آمده مراجعت کرد و ربک از صاحب طبیان نامی  
 آن خط گرامی اند مشرب حکیم سید عبدالزاق نام از اعیان سادات صفائی است و جمیع علوم خصوص علم جفر  
 و اعداد و شانی عظیم داشته و در طبابت بقراط زمان زلیته و عهد عالمگیر پسند آمده در مقام بریلی توطن گرفت و با سادات  
 آسبنا خویشی کرد و چندی در لکنه گذرانده و زمانی بخدمت نواز شهنشاه رومی صوبه کرشنمیر و از عمر بولایت پسند  
 نزد او و دخان و دلمیان یا محمد النخاطب بجزایار خان روزگاری گذرانده و در سبع و عشرین الف و مائه در گذشت  
 مرزا عسکرها لهادی حکیم از ولایت به تته رسیده محمد خدا و ادخان و دلمیان نوز محمد النخاطب بجزایار خان و الی پسند  
 حمید ارکانش شد بنظم مازدیس از رفیق او پسند وستان و در سرکار نواب خدا یا رخا نذکور با بعضی از مافوق از  
 سابق منفره گردیده چون وی مراد اکل سال هزار و صد و شصت و هفت در گذشت تا سال هزار و صد و  
 هفتاد و پنج طرف پسند وستان گذرانده بنابر خواش نواب غلام شاهخان و لد نواب سطورا زبند و ارد گردیده  
 در محال تحریر اسلاک یافت و راعن از ش دران سکر کار عبدلی غیبت و طبابت علم حد اقل نیکوی افزا و در خصوصیات

قربت این سرکار بوجه تمام محقق مرزا احمد معز بهال هزار و صد و شصت و شش از ولایت وارد شده و معلوم  
 عزیز و جامعیت محمد امین انانیت نادر روزگار بوده احمد یار خان ولد سیان نوز محمد نخست خواش وی کرده اما چون در  
 نازکی محمد مراد یانجان بعد فوت پدر بسند ایالت جلوس نمود ویرا با عزا از ملاکلام خوانده و قضا را در باب مولوی محمد  
 جعفر شیرازی که مذکور بود اسطوخس میاوند قاری دست داده بعد از آنکه مولوی مسطور بدست اندازیم هر روز کار خان گیرد  
 این را هم دل از اقامت این دیار و انلاک اندر سر و شده و غریب رخصت یافته از راه بندر بمی متوجه بطن  
 دکن شد و آنظر تنهایی حال اخترا قبالش در کمال ترقی احوال سمیع مرزا احمد علی جوان دعوی دارا که کمال  
 بهال هزار و صد و هفتاد و نه وارد شده و دیده نوع استعدادش مذکور در بار محمد سر و از خان ولد نواب  
 سیان غلام شاه خان والی سند گردیده و بطلب آنقره با صره ایالت روانه و با عزا از درز مره ندای منخرط  
 گردیده در علوم اکثر موقوفی دارد و بشاعری هم خود را شاگرد شتاق صفائی میخواند و در هر یک مخلص و از چند گاه  
 نسب خود بخاندان آل میرزا نذر ابدال از ولایت وارد و صورت بند ریود و کلاهی سرکار والی سند ویرا بجا نذر  
 مرزا جامعیت علوم و تخصص طبابت و نجوم بنا بر خواش سرکار عرض کرده بهال هزار و صد و ششتاد و با نر گاه انلاک  
 یافته الحقی ذات سبح الکمالات بود و اکنون در دربار ثانی مرزا عبدالهادی مذکور است نظیر ولایتی منزه و با طراوت  
 قرب کسی پاره ده دارد از مردش شیخ نور الدین بن عبدالصمد از نجیب الدین علی بن بخش تربیت  
 یافته و شیخ غفر الدین محمود شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی مریدی بودند و خواجه امیر بیگ از حفا و شیخ  
 محمد کجی تبریزی و از خویشان امیر زکریا است که سر دفتر ارباب سیان بوده و الدودی از تبریز و مشاء الیه و نظیر  
 ستودند و علم ترسل کشیده نویسنده و رسم کفایت شبیه داشت در زبان شاه طهماسب صفوی چند گاه بولایت  
 استان صنویع پر دخت و وزارت در انحصار مطلق وی بود و بعد چند گاه مرزول گشته و رغایت عزت و اعتبار بجان  
 ناپایدار ماندگان بن شورش پاکیزه گفتی مرزا حسابی از اعیان است از هر هنر و بر علم لغبی داشته و بکمال زبانی  
 از ان طرافش دکان پس کوچه گفته اند و درن موسیقی داد و در چهارت بکمال دهمته چند صوت و عمل و کار از او  
 انشایانته امارش هم عانی است آشوبی شاعر ماعل بوسطی است و در طالع تعلیق بسیار وجود و هشت زواره  
 سی پاره دیده دارد و زواره برادر رسم بهادش کرده مردش مولانا محمد مرشدی و در الهیات و هیات  
 و اعدا بخشی تمام داشته مهنه و در روز در استان بفتح پیر علی عراقی هنگامه آماده گرمی داده و توبه بایه گفت  
 میر سنجی بن لافران از مستودان بوده و شویک یک میگفت صاحب از سادات زواره و در عبدالعزیز

بادشاہ بہمن آمدہ از اہل اعتبار گردیدہ ریاضی بیشتر می گفت اردستان دلاستی است مضمین بنجاہ پارہ  
 دہ حمد اندستونی گوید کہ بہمن بن اعنف دیار در اینجا آتشخانہ ساختہ بود کہ عالی از اطراف بہ پستش اسجا آمدی  
 از مردش مولانا محمد از عجائب جہان بودہ در علم نجوم درل دیہات و ریاضی نہارت تمام داشتہ در روضۃ  
 الصفا از مولانا علی قوشچی ست کہ روزی من و مولانا محمد بن محمد مست سلطان شہید میرزا الف بگ بودیم مرزا بولانا  
 گفت کہ رہی کشیدہ ازمان الضمیر اعلام دہ گفت غیبی از جانب حرم در خاطر دارید دیگر پرسید گفت یک خاتون را  
 شخہ نہر شہی بکشید و دیگر را کہ دختر بادشاہ ترکستان است حضرت میرزا اطلاق قدیم میرزا از اطلاق دادن  
 کہ بغایت عیفہ بود استجا نمود بعد از چند روز یک خاتون را بکشید و دختر خان چندان شہادت کرد کہ  
 بظہورت اورا اطلاق دادیم چنین بونی میرزا الیمپیان بجانب خطا فرستادہ بود و بنا بر دیرشان میرزا  
 از مولانا پرسید گفت معمر آنت کہ بادشاہ نگران فرستادگان خطا دارد الیمپیان در خلا نوشتی می آیند و خان  
 خطا چندین شخہ فرستادہ چندین زندہ اند چندین مردہ لاک زندگان چنین دل و مردگان چنان و چنان کہ گفتہ بود و وقوع  
 یافت ہم در کتاب مذکور از عبد الباریست کہ وقتی از سمرقند بہت ترس طاعون با خویشان و متابعان  
 باتفاق دیگر مردم ہجرت اختیار کرد و در راہ مرا بولانا ملاقات دست داد گفت از خوف و با گر سنجستہ  
 مینامی بتو بیج ہزار ہزار مردم نوابت میرزدہ نفر سبیلت ہلاک خواہند شد قاسمی بصفائی ذہن شو  
 رنگین می گفت مولانا غباری بلطف طبع موصوفیودہ کاشان طولش نو ما عرضش لانا شہر بہت  
 آراستہ از شہر نامی جدید زبیدہ خاتون منکوہ مارون رشید از ابطال سبل بنا نہادہ بود و مردش ہر ہفتہ سہ  
 روز حرفت سیر و صحبت میدارد و در ہر سال دو سیر شہر دار و یکی سیر ربیع و دیگر یکلفین و ربیع چشہ است  
 عظیم کہ از یک سنگ برمی آید اگر زراعت و باغات کاشان برمی آیند از حشرات عقب قتالہ دران شہر  
 بسیار عزیز ایکہ بوزب حضرت نہر اند مردم نیک از ولہ بیار برخواستہ شیخ عبدالدین محمود صاحب ترجمہ  
 عوارن و شرح و قصیدہ نامیہ فارسیہ بسی حقائق بلند دران ہر دو کتاب درج کردہ و قصیدہ را شرحی مخففہ نوشتہ  
 و کشف مضہلات و حل مشکلات آن بمقتضای علم و عرفان و ذوق و وجدان خود کردہ بی آنکہ رجوع بشرح دیگر  
 نماند منہ دل گفت مرا علم لدنی ہوس است و تعلیم کن کرت بدان دست رس است و گفتیم کہ الف گفت و اگر غنم بیج  
 در خانہ اگر کسی ہست یک حرف پس است شیخ کمال الدین عبد الرزاق جامع بودہ میان علم ظاہری  
 و باطنی ویرا مصفا شش بسیار است چون تفسیر تا دیلات و کتاب اصطلاحات صوفیہ مثل شیخ مضمون الحکم و

شرح منازل السائرین و غیر آن با شیخ کریم الدین علاء الدود معاصر بوده بیان ایشان در قول بو حدت فافات  
 و مباحثات دانع و در آن معنی بسکد یکد مکتوبات نوشته اند چنانچه بعضی از آن در نغمات مذکور است ناصح الملک  
 عزیز المحض ابو طاهر اسماعیل در زمان سلطان ملک شاه ولایت کاشان با تمام سیورغال داشت چهار  
 ساله خراج بر عیایا بخشید و اصحاب بیوتات قدیم را بصلوات و تقضیات گرانمایه بنواخت و در قرض را از وام  
 داران ادا کرده در کاشان و ابهر و زنجان و گنجه و غیره ابواب الی بسیار بنا کرده در زمان سلطان بر کارق  
 ایاز بطبع اسوال کاشان ویرا بجوای حضرت رحمان فرستاد معین الدین ابو نصر اندیشی دستوری سلطان  
 محمود بن سلطان محمد سلجوقی بوده چون سلطان سجرا از عراق باز آمد حکومت بلده سی بوی داد و بولد عزل سلطان  
 محمد بن سیمان تکفل امر خطیر وزارت بوی رسید آخره فدائیان حسن صبل جز جرم کار دشمن هلاک کرد و در فتح الدین  
 طاهر بن معین الدین در ایام سلطنت الب ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک شاه برسند وزارت تکیه زده در  
 عنفوان جوان با صابت عین الکمال جهان فانی را و داع نمود شرف الدین نو شروان الخالیدی چنانچه مذکور  
 وزیر اول سمرقند عباسی بوده بعد نوشتن بخدمت سلطان محمد سلجوقی رفته سیفت سال وزارت کرد و در صدر  
 دیوان از برای هر کسی بی سخاشی بر خاستی یکی از نظر فادرین باب گفته منته مرا ابریت بی نرم و معاندی ولی را  
 بادشنا سوز عاصد برای هر کسی بر پای خیزد و نو کوفی هست نو شروان خالده صدر الامام الاجل الفاضل  
 افضل الدین محمد محمد عوفی آورده که چون سلطان بین الدوله محمود غازی بر ولایت ایران دست یافته خواجه  
 افضل را بقربت مخصوص ساخته همراه برد و بچند بی نابرجن حاسدان و حبس افتاد قصیده در بوح سلطان  
 بوقع اطلاق ایاز گذرانده از او شپس ایاز رخصت وطن یافند عمر صرف ادخار مثنوبات اخروی کرده در  
 گذشت ترجمه در الکمال و انجام نامه و جاولان نامه عرض نداشت نامه و غیره زوار دلت اوست از قسام شور بانی  
 بیشتر میل داشته السید الاجل شمس الدین محمد بن علی از دودمان سادات است ویرا قسام شروانی است  
 که حاکم سمرقند است راس الامته ناصر الدین در دلی صبی بطریق زندگی میموده با وفور علم و کثرت سعاد  
 محبوبه دل شکسته میزیسته از افرای عصر و سنات و هر است شهاب کمال دارد اقضی القضاات مولانا عاود الدین  
 در بکارستان است که وزیر عنایت الدین محمد دستور سعید شهید خواجه رشید بوده بنابر علاء علم و کمال گاهی بنشاعری  
 مایل می شده سید الکلام سید شرف جامع نقایل صوری و سنوی بوده شعر و نظم نهایت پرفصاحت داشت  
 افضل الشوای رضی الدین الخشاب شاعری و فتنه نصاب بوده شاعرش جمله مطبوعه و مقبول سید جمال الدین

معاصر القای خان بوده متبع اشعار سعدی بسیار کرده مولانا کمال الدین از صاحب کمالات است شرف و نظم و  
 بلند سیر سائید مولانا کمال الدین حسن از جمله اعیان شاه ولایت بوده و بزرگت و منقبت شوی نگفته وقتی  
 بعقبه پوسی شاه اولیاء رسید هفتی گذرانیده هم آنشب در رویا دید که آنحضرت پیش وی آمده بر زبان الہام بیان  
 گذرانید که ای کاشی مسعود بن الفلج صرہ زر نذر ما کرده آنرا بصلہ منقبت بتو دادیم گویند منو ز صبح ندیده بود که  
 مسعود در بزدان صرہ تسلیم نمود مولانا شمس الدین صاحب تایخ غازات است در مریخ خواجہ بہاؤ الدین ولد  
 دیوان قصائد نگفته فاختہ زین الدین نام کتاب فصلک الاولاد از مشات است در سلک شوالہ نظام داشته  
 مولانا غیاث الدین حبشید و مولانا معین الدین در علم بیت و نجوم و ریاضی بی نظیر بودند چون مرزا انبیک  
 کوکران بہت برہنہ صد گماشت مولانا حبشید را با احترام طلبیدہ صاحب گرفت بانکہ مولانا از رسوم ادب عاری  
 بودہ بنا بر آنکہ معاملہ نریختن و جو دوش اختتام نمی پذیرفتہ در تجرع سخنان تلخ صابر بود و ہمیشہ میگفت کہ کی ازین  
 کار معزوم شوم تا از اطوار گفتار نامہنجا رسولا نا خلاص شوم و بعضی باعث فوت مولانا میرزا انبیک میداند مولانا  
 محمّد ششم از شوای معروف اشعار ہنرش بخصوص قصائد و رغایت جودت و مہوار است و تاریخ عالم آرا آورده کہ  
 مولانا محمّد ششم قصیدہ عزادریع شاه طہاسب و قصیدہ دیگر در مریخ پرنیایم صبیہ شاہ گفته از کاشان با صفہان بخداد  
 کہ بسید پرنیایم از نظم شاہ گذشت فرمودن راضی نیم کہ شوا زبان بروج من آلاین ادا لی انکہ مریخ انکہ گویند و اول از  
 روح مقدسہ بعد از ان از من توقع جویند مولانا سہت بند شہسوار گفته فرستاد و جائزہ لایق یافت امیر  
 محمد تقی مرورید جوانی پر استعداد و در اخوان فی شل بود خطایع تعلیق و رغایت عذوبتی نوشت و شعر جہتگی  
 می گفت عمر ما در کن اقامت داشته مولانا ضیاء الدین فاضلی بگوید است نز حکام و عارہ موثر بود پیوستہ  
 بلوازم در سن و بخت پرداختہ گاہی قطعہ در باغی گفت کہ کن الدین مسعود در شہر طبابت از مودعان است و کثرت  
 و دات شاہ عباس موز بود میر حمید رفیع بنیانت طبع و لطافت کلام فائق و در فن تایخ و سما باہر اشعار خوش میگفت  
 بامیرزا جعفر قزوینی کہ در ان ایام وزیر اعجاز بود و ارتباط داشت و چون وی بہند آمدہ در درگاہ اکبر بادشاہ بہرست کہ  
 اصغہانی رسید وی بدینش شنانت در و ہذا اول سی ہزار روپیہ رعایت یافت و در سلک بندگان اکبری منتظم گشتہ  
 جہت تفسیر غیر نفوذ فیض سورہ اخلاص تایخ بر آورده دہ ہزار روپیہ صلہ یافت بعد مدتی کچ رفتہ کاشان مراجعت نمود  
 از شاہ عباس ماضی رعایتہا یافت تا در گذشت عمرش قریب صد سال الفاطستہای الاعداد استخراج کردہ میر  
 حمید شہوراندہ حسن ہربان رسول رشتہا عالم فانی خواب راحت محبوب ناز شاہ تہمار طہاسب جہان بہا



شاه عباس شاکر کشف دست شمر عاتق حامی سقری شیطان میر غلامی آزاد با لکرامی این الفاظ یافته چمن صبا و قد بخیز  
 منجم خم نشین صبح سا - مندی سبز - مژه ملک - محبوب دل اوین - سرای پروانه - کاس کلال - فرنگ دلش  
 بزید بجای - شرک لعنتی - آفاق انالیم - قله برج - دالام - اهل بوس - توقف لغویق - تقوی ملادی - دریا جوا -  
 صلح نزاع - نگ لعل - نیشکر شیرینی - آتش شدار - مالوت مالوس - عشرت خوشنودی - امیر محمد ششم  
 سحر مخلص ولد میر حیدر رفیعی است در تاج و مهابراه پدر فائق و در اشعار بر پدر راجع است خلف میر سحر کاش و کور  
 میر حسین خواهرزاده میر حیدر رفیعی بمضنون الولد الحمال لبه الحمال عمل نموده شعر سهوا در می گفته حکیم کناسج  
 تخلص سیاح و سیح نیز تخلص سیکر و شاعر کامل طیب حادث بوده سالها خدمت شاه عباس ماضی بسر برده کم تو بهیاده  
 آفریننده آمد و در ملازمت اکبر بادشاه مخرط گردید چندی بار آبا و پس بگو لکنده شد میر محمد مومن استر آبادی بدین  
 اند حکیم حاجی گلابی بسرش از غلطی که از ان انفعال بهیجا بود آمد و باز بجایا گیر بادشاه پیوست و باهما تجمان ملازم  
 گردید چون شایعمان در آگره جلوس کرد و بعد چندی بشهد از انجا کج رفته باز بشهد مراجعت نمود اشعارش و ترکیب  
 صد سزار بیت است میر رفیع الدین مرد آهسته نیکو اطوار بود بنا بر امتحان ثوی سیگفت مولانا طیفور ربیع  
 انهم صوت شربین مجبور شهر بود خود را از ناظران سلطان مصطفی میرزای صفوی می انخواست و بعد موده  
 استر زاده اشعار آبدار می خواست و اخی برادر ملک است محل بزور استنداد بوده شارایه می رایت و شعر را  
 بنگ می گفت مولانا نهی کجودت بیان و عذوبت کلام موصوف و شاعری مودنت مولانا حاتم زینکو طبان  
 عزال با سبکی میگفته و یک هفته بل زیاده ازان میگذازد بکسیز چهارم بود و فخر قاسم هند و غنجدی و زرین بوش  
 آمدی شجاع بر یکنان در شاعری تقوی داشته تا بر چوی که حاکم کاتن را کرده بود کجانب اصنمان خرا کرد  
 و در انجا خفیه میگذازنده تارخت بودای خاموشان کشید مولانا حیدر زین عمر را در کن اقامت نموده در تمام  
 قمار خصوصاً بازی نرد نهایت مومر لکر را مایون خود را در دوختن باخته و سرگز فغل شده شونیکو می گفت  
 رضائی تمام عبارت را بمنجیحو ندر چاکه قاری روز مرش می گفته ندر بیت شکر تورن معقول شده  
 ذکر جیهای دوشین نوشید یاد میکردم و پسند آسان جایبتم و زیاد میکردم و او هم در شطرنج بازی مهارت تمام  
 داشت گاهی شوم میگفت شریف قدرت بر شو گفتن بسیار داشته ماموزج برطب دیابس بودی مقصود و در ملک  
 برز کرده ان دبی با کان سخن برده و شوی گفت میر محمد قاسم کسری به اهل شیدانی میزند بکمر ش شومی گفته  
 حیالی بزبان کاشان شوبیاد گفت و در شومروج هم دستهای داشته صانعی دستارون دانست اما از

دنیای هر بزم داشته شوقیو میگفته در عهد اکبر بادشاه سپند آمده در لاهور گذشت باقر خورده کاشی بدکن آمده  
در خدمت عادل شاه قربت یافت بعد چندی بزیارت بیت اندر رفت و در ثمان و ثلثین و الف و در شهر  
بر تاپور مراجعت کرده در گذشت میر عزیزی از سادات کاشان است اول او کس در تته مذکور شود  
میر کجی در سلک ملازمان شاهجهان بادشاه مسلک بوده دار و غل کتا بماند داشت سر محمد سعید ک نام پدرش  
بهود بود این سلمان شده بدرجه عرفان رسید در عهد شاهجهان سپند آمده در ضمن سفر یکچند بیت بهود چون کجهان آباد  
شد در ارشکوه را بوی عقیده کلی رو آورد آخر علما بکون آن تصور وقت فتوی دادند در سبعین و الف بقتل رسیده  
به بود بقتل سر بر مقتول و تارخت بختی کاشی محمد حسین نام که در گجرات وارد شده در گذشت باقی و  
تشبیهی میر علی اکبر نام سپند وارد شده در ویشاند میگذازند و تعیین جلال نام که سپند وارد شده گذرانیده  
و حافظ الفی کاشی که در فن موسیقی تازان مهارت می نواخته بعد سب کاشی استهار داشته و ثابت و حللی ملا مقیم  
نام که سپند آمده ملازم داراشکوه گردیده و غلیل که ناش باقر بود و در مرزی محمد ثادی نام و سروری محمد تاسم  
نام که سپند آمده سب بر دوش عربی برگستان شیخ سعدی نوشت و عزتنگ سبی جمع الفرس از مولفات اوست و در  
لبیا غلطهای نوشته چنانچه صاحب رشیدی متوض آن شده و شعوری و صاحب که در نظم عربی سلیقه عالیه داشت  
و در شعر فارسی درجه وسطی و علوی محمد طاهر نام که در شیر وارد شده وفات یافت و میرزا کاظم که ملاذ عالمگیر  
بادشاه بوده و فقهی که پسر فردوش و ملا فاضل و قانع آقا سب نام که باصفهان رفته مدتی گذرانید و قاضی  
میر سید علی نام که باصفهان رفته در غایت اعتبار گذرانید و کامل خواهرزاده فقی که مذکره الشواجم کرده و گری  
که از تراک است و خبر را جواب گفته و کلیاتش بخواه هزار بیت است و منظر نظیر حسین نام که در ویش وضع بوده  
و نقاش که صنعتش از قلع ظاهر است و بخیب نور انام که کسب بزاز می کردی هر یک شاعران و آلان خط سکن  
ایران است جربا و قانع از اجدادیه های بنت بهمن بن اسفندیار است که حمد الله ستونی گفته که چون جای آن شهر  
را با تمام رسانیده موسوم بمهر گردانیده چه نام های سمره بوده و کت آن که آبادان گشت بکجا دکان استهار  
یافت عرب سوب ساخته جربا دقان خواندند از مرزش بخیب الدین بکجاب ذات شاعری سو دست صاحب  
گذریده آورده که وی طبع امرای قلع و ساق بوده و در ایام سلاطین سلاجقه در گذشت میر محمد یوسفی یوسف  
تخلص یوسف مصر استعدا خوش اندیشه بود شعر فصاحت می گفت از شواش شاه عباس ماضی است نفقت که  
چون بادشاه شانی تکلور بزرگ رشیده یوسفی بد انطباع افتاده تصدیقه گذرانید بادشاه در طویل بود فرمود و مادر خزینه

بودیم که شان قصیده خواند بزرگشیده شده اکنون که در طویلیم هستیم مگر ترا بسکین وزن کرده آید سید اسحق  
غیر از رباعی دیگر ششونگفته افسری از نواحی جربادقان شاعر نیکو بیان است شکونی و طائف محمد علی نام  
و میر عین علی که مردی درویش بود و اکثر رباعی میگفت و علیخان و فضل شاگرد شقایق و نجفی بریک شاعران  
جربادقاند مکره محقر جای است از مردش مولانا علی نقی از مستندان باد و خوش فضل و شعر در جودت انشا کردی  
الفقی برادر علی نقی در غایت درستی سخن گفتی و بنهایت آسنگلی موصوفه خواجه خسار و ره است و رب چهار  
فرنگ تمام باغ و باغچه از مردش شاه کرم الله از طبقه سادات صاحب کرامات طائفه اگر در اربابان سلسله  
اعتقادی موفوره است شاه کرم الله با وجود آنکه از قبیل عاری بود و مضار شریش بیع افتاده شورانیک  
میگفت و لایق اختراع عبات و خیالات بطرز مثنوی سلم فیض ارباب بن است سحر سیاره او شهرور در مرت بیت  
سال آن مثنویها با تمام رسانیده و ترتیب نداداده در گذشت شیخ ابوالحسن در هندوستان ترتیب داده و  
ملا طاهر ادیب آنچه نوشته بخت میر حبیب الله صدر شاه عباس تقرب داشت تا جمعی با دست اندیش در ویش نشاند  
بر دیگر صفات بود و شونیک می گفت طاعتی در طاعت مولع پس موع بود و مردی در موسیقی داد و در مهارت بسیار  
داشته و تصانیف نیک از صوت و کار بر صغیر و بزرگاریا و گار گزاشته با باشوخی خالی از خطی نبوده اما از صنایع  
سجشی تمام داشته مخصوصا در سنگتراشی که آنرا بسیار روان که بسیار یادگار گذاشته بر شنبه بر بسازی اختراع  
کرده همیشه می نواخت و شعری گفت شاه مراد گوینده نیک بود و تصنیفات نیک مانده و شونیک گفته تا جمعی در ولایان  
حسن که مذکور و معتقد فیض اهل کاشان بوده و در زمان فرمان سلطان محمد صفوی طبقه قرلباشیه ملوک الطوائف شده  
بود و ولی جان بیگ و در مجریان ترکمان کاشان با قطع داشت با جمعی از قرلباش که در کاشان بجا است بود و خواست  
بیاورد و ستخلص ناید مولانا حسن بکاشانیان و قرلباش گفت من دعای دارم و بخواهم که منیت بخورید مرد ساده  
کاشان بآن فرقیه بچنگ برودن شده و قصه را دعای وی موثر نشد و مفضل نفر چهار صد کس زن بزیور بادت  
محل بودند شهبیک گردیدند تا جمعی در جوبد و خود گفت سب با با که همیشه بریزه کاری منی است جسمی که در عقل هوایانند و  
بر کردن است همچو بر کردن سده خون شهید تمام و در گردن است با با توره اگر درن افزاخته و دایم علم شهید  
برافراخته مانند جمعی امیر بر بند غطاء صندل و رخ بر نی ساخته و تصنیف ماهر موسیقی و با صنعت تصنیف از  
شعرش داشته خود گفته من تصنیف به بزم و دست محرم نشدی تصنیف من اهل عالم نشدی و خوانند و شاعر و  
مصنف نقاش و این جمله شدی و لیک آدم نشدی خضری میان اولان ابواب طرائف مفتون بودی و در ویش

احمد از شوی نامدار است باباشعفی سنگتراش مروت خان لاری است آنارینک در کسار آنولایت بیادگار مانده مشهور  
 خوب میگفته شعیبیا و صبور بی محمد ششم نام و صبور بی حسین نام که اصل در ویش و آخر حال مانید تعلق گردیده اند  
 خوب می خواند و در شعر و موسیقی مهارت داشت و هفت شتوی در سلک نظم کشیده و طلوعی و کوشری و محشری  
 و یوشقا و قاضی امین و احسنی که کسب خیاطی استخوان داشت و چندین وحقی که بختاب آنجا مشتهر و  
 حشمتی ملا علی بیگ که متقی پریزگار بود و آقا حسین حسین قاضی سر یک بشاعری نامدار آن دیار بوده نفرین  
 ولایتی است اطرافش کوستان از هر طرف که در و رد گرد یو داد و یکی از کوچه های او مغار لیت که کسی نهایت آن  
 نرسیده وقتی گوی بر ویش رفته و از فرمان بردن آمده بلند نامش گاو دخل بناد نخل زبان شان سوراخا گونید از پیش  
 امیر قدسی از سادات رفیع الدرجات بود و در فضیلت و حدت طبع مرجع اکثر میر عبد العزیز مبارک اخلاق و نور فضیلت  
 و حدت طبع بر مکنان رجحان داشته شریکی می گفته مولانا و صبی در سلک احدیان درگاه اگر شاهی منتظم بوده و شر  
 بهواری می گفته تائب مخزن نام در عهد شاه جهان بهند سگزار اند و در همین جا گذشت عینی میر عبد العزیز نام  
 از سادات نامی با اخلاق و در ویش موصوفه شده اشعار بسیار گفته نظم پیر از شعرای نفرین با نام است تمام میان ساده  
 و کاشان طولش قدم عرضش قدم از شهر می معظم عراق بوده اکنون چند آن آبادی ندارد و از چهار شهر که طول  
 و عرض آنرا صد در صد گرفتند یکی نیست صاحب محاسب البلدان آورده که حجاج آنرا آباد کرده است تمام را خاک  
 فتح سجزا اندرتی بس مبارک دارد چهار صد و چهل و چهار امام زاده ولی در آن دیار آسوده اند بنحله مزار غافل از نوار  
 سستی فاطمه است که همیشه امام بهام علی بن موسی رضا است گونید در آن ولایت عود بودند و در محاسب الخلقوات  
 آمده که در تمام آبی است که حضرت عیسی علیه السلام بدان آب خاک را عجیب کرده طاری ساخت بهر آن خاک مرده زنده  
 گردانید مردم بخواست شیخ نظام الدین در نعمات آمده که شیخ از بدایت ایام شباب تا نهایت شب بقعات  
 و عزلت گذرانیده و هرگز جوان شاعران پیرامن اصحاب جاه و سلطان نگردیده بلکه پیوسته ارباب حکم و فرمان بهادش  
 میرفتند حرم و بهند بر گفته مخزن اسرار بنام سلطان بهر شاه رومی تصنیف نموده بهر امشاه رومی از طبقات  
 حکامی است که سلطان سلجوقه مقرر کرده بودند از آنجا یک طائفه منکوحه اند که حاکم آذربایجان و کماخ و کوه خوسه  
 و بعضی از دیار بکر و از آن الروم بودند بجا نزه مخزن اسرار پنج هزار دینار از رکنی که چهار صد توان عراق باشد  
 و یک قطار است و انواع بارچه و اقسام افش جبهت شیخ فرستاد شیخ اگر چه بکلیه منسوب است اما ظاهر توفیقش  
 در قلم بوده چنانچه خود بان اشاره فرموده **و** چو در گرچه در بحر کنج کتم ولی از بهشتان شهر متم **و**



افتاده در خدمت ابراهیم عادل شاه قربتی یافته وی و مولانا ظهوری یکجان بود و غالب بودند اکثر لشکرهای بکشت  
گفتند بجای شمشیرگر شاعری با کرد و فر بوده اقا محمد ولد میر کی جوانی مشجاع خوش خلق نیکو طبع موزون شاعر بوده  
غضنفر که جاری کنام معاصره و شاعره را غضنفری که جاری بقدرت بوده ویرا منوایت موسوم به پیر جوان قریب  
چهار هزار بیت و دیگر دیوان غزل و کتاب پیش آمد احوال میر و ای ذهن سلیم و طبعی مستقیم در نظام شورا و بهاری  
شاعر هموار بیت حسن و طبعی از منظوران جمیع ایران منظوماتش معجز و نگیناست میرانی نمی پیدانی اشتها ریافته  
از ندای سلطان یعقوب بوده رنگین الدین و عویدار پیوسته با قران خود در مقام بحث بوده لهذا این لقب یافته  
صرقی تاسم نام پدرش مرا نبوده لهذا این تخلص گرفته با حکیم شرفانی از اطا داشت عبدالحق از سادات متست با ملا  
مشفق تمطرچ بوده لوای با با سلطان نام قلندر مشرب بود و قس که سلاطین او زبک بر خراسان استیلا یافتند  
و آخرتیم خان و باقی خان ارشاد عباس گرینخته در راه تیم خان بیت اویان و تاجان بقبل رسید گفته معنه صد شکر که نسل او زبکان شد معدوم  
از باطن فیاض امام معصوم به گویندگی مانند از ایشان باقی و باقی معلوم قدیانی معلوم به میر سیکھی پدر میر ششم از سادات  
موسویت در عهد جهانگیر دیوانی و بخشگیری او دیده و در عهد شاه جهان دیوانی و بخشگیری کامل داشت و بهانجا رگزشته  
میر ششم ولد میر سیکھی ایضا از قم در هند ببال نشین و اصف در گذشت امین که کجسب بزاز می اشتغال داشته  
اطلس سفین را بر دکان بیان خوب می کشید و آصف محمد قلی نام که از اترک بوده در سهند می گذرانید و بسمل حسابی  
محمد نام و ملا پره که بالعب خیالات می تراشیده و سامعان را بشکفت می آورده و تنها مرا سوسید نام  
و تابع میر محمد باقر نام و دور کی که در بدو حال بصفهان رفت و باز بوطن شد و دیوانی قریب بیت هزار بیت  
دارد و رسید عبد الرحمن و شمس ملا علی نقی نام که مهار قم بود و بدست چپ کاری کرد و کاظم و مشرب از سادات  
آنجامی دزدی بقوی صلاح مودون بکاشی بوده و معز و مستفقی و مرزا عبد بنان و نافع طباطبائی و الهی از سادات  
آنجا که در بحقیقی مایه بود و واحد که مشرب و سیدی داشت هر یک از نازک بنیان سحر کاران میارند فطرت مرزا مفرام  
مخاطب بگویند چنان از سادات موسوی قم است موزع موسوی هم تخلص کردی از امرای عالمگیر بود و فضیلت در جلیا داشته  
شاعری دون مرتبه او بود گویند چون عالمگیر مولوی عبداللہ بن مولوی عبدالحکیم سیالکوٹی را طلب داشت و زنی موسی خان  
در حضور بادشاه بادی در مقدمه علمی الزام خورده بان عالم در گذشت اقا تقی نظاما شاکر دلا و اسط مرزا صاحب  
بوده در هند آمده مدنی گنہ را بنیدین مراجعت به تہ و ارد گردیده چندی نزد میر کمال الدین خان احمد رضوی گذرانیده  
بوطن شتافت مرزا مان طولش صل عرضش از نال و لایق آبادانست و در زمان سابق از منویات قم بوده الحال عالمی

سبب خود است در حوالیش بحیره چهار فرسخ است در ایام خلیف که مردم آنقریه مستغنی از آب باشند آب در آن بحیره  
 سرد میزد و چون در بهار محتاج میشوند آب را از آن باز دارند آب آن نلک شود و عجیب آنکه اگر از نلک منع کنند آب بر زمین  
 فرود و در نلک نشود از مردش جلال الدین بن جعفر نزد سلاطین و عامه موزن بودی بامرو هفت گداز اندی و حاصل  
 را حرف اهل فضل و فهم کردی و بشو و شاعری میل داشتی میر ابو الحسن از سادات فرامان و علمای زمان بودی و بخت  
 امام قلیخان و لاله دیر دی بیگ خان که در عهد شاه عباس ماضی حاکم فارس بودند و نرنگی عالی داشت آخر در اربعین و اوقات  
 بعلت گناهی مقتول شده یعنی عبدالقیوم نام بخت داشت قاسم خان جهانگیری بسیرد امینا اصلش فرامان امام نجف  
 قوطن داشته شاعر نیکو بیان بوده ساه از شهرهای قدیم است ظهورش بنا کردی از جانی سبکه اش مرزافض  
 آثار سیدی اسحق بن امام همام موسی کاظم است و در چهار فرسخی دی جانب مغرب مسجدی بشوئیل پیغمبر منسوب است  
 در سوابق ایام بر کنار شهر بحیره بوده که احوال علامتش پیدا در شب ولادت پیغمبر خشک شده و در رمضان سالش کویت  
 در آن کوه غاری برینال ایوان و در سقف آن چهار سنگ لبان چهار پستان آدمی بر بدن آمده که همیشه آب از آنهک  
 متعطر میگری و وقت کافری کیده از آن زمان خشک شده مردش شیخ عثمان چاچی از رسوم عبودیت  
 بهره دانی و در کرات و خوارق بجهه عالی داشته بعد از آنخان و رسال شصت و نود و پنج دعوت حق را اجابت  
 کرده قبرش شهید مقدس سیدی اسحق جای بانام است استاد ابوالبشر عقل جادی عشر خواجه نصیر الدین  
 ابو جعفر محمد بن حسن اصلش از بهر دوساوه اما چون در طوس متولد گشته بطوس شهر در حرکت شاگرد فرید الدین  
 داماد است و او شاگرد صدر الدین حنسی و او شاگرد بهمنار و او شاگرد پیوسط شیخ ابوعلی سینا در وقتیکه امام  
 فخر الدین رازی از عالم گذشته خواجه نصیر سال پنج ماه بود و ولادتش یازدهم جماد الاول سنه سبع و تسعین و شصت و در  
 قلع الموت وزارت اماعلیه روزی چند بجز و عفت کرده و در قبهستان مدتی محبوس بوده موجب آنکه در زمان مستعصر  
 عباسی روزی چند در قبهستان ساکن شده حاکم آن خط ناصر الدین مجتهد با وی خوش بود و اندک ناهری بنامش نوشته  
 در خلال احوال مقیده عربی در مدح مستعصر بغداد و فرستاد ابن علقمی در پشت مقیده ناصر الدین مجتهد نوشت که  
 مولانا نصیر الدین بن خلیفه آغاز مکانات نموده ازین اندیشه غافل نباشد ناصر الدین دیده خواجه را بقلعه سمیون و رخص  
 نمود تا در شهر راجع تحسین رستمیه که بلا کوفان از پنج بلاد و قلع مدینه بمقتضی الموت نزع گشت و بیست و یک قبهستان  
 رفت خواجه را خلاص ساخت چون خواجه بدگاه ایمنان شتافت بفرمانیات اختصاص یافت حکم شد که زمره او باشد  
 هلاکوفانی و دیوانه ملک از رای خواجه استشارات می نمود و او جو بی بر قانون حکمت و مصیبت ملک و دولت پیدا



تا و حضرت الیمانی مرتبه رفیع یافت نظره اگر از اهل تاریخ این است که نقل خلیفه بغداد بجز یک خواجه بود در مراعات  
حسب الحکم الیمانی صد بنا کرد و حکما و فلاسفه و تکلمین و غیر ذلک را در انجمن جمع آورده هنوز با تمام مر سیده بود که در اثنای و  
سبعین و ستامه در گذشت در روز و ضامام موسی بن جعفر که آنرا کاظمیه میگویند مدفون شد در مصفا نشیخ شرح اشارات  
و تئ تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره و حکمت و زیج خانی و مغنیة و اوصاف الاشراف در سلوک و متون قنامه الیمانی  
و اخلاق ناصری در معاش مشهور است در جامع رشیدی مسطور که خواجه تفسیر وصیت فرمود که او را و جوار موسی  
کاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد آغاز حضرت که زندگانه سوادیکاش کاری ظاهر شده بعد تخص معلوم گردید که ناصر  
خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر غلات وصیت بر او در ضامام دفن نموده از عجایب حالات آنکه آن مرد را به  
در روز شنبه پانزدهم جمادی الاول سنه ثمان و شصین و شصت تمام شده بود و خواجه تفسیر حاضر و زور نموده احیایا بشو  
میل می فرمودی موجود بحق و احد اطل باشد باقی متوهم متخیل باشد هر چیز جز او که آمد اندر قدرت نفیشت دومی  
چشم احوال باشد خواجه سلمان ولد خواجه علاء الدین محمد که در علم سابق مرجع بکنان بود بعنوان الولد سلاطیه  
عمل نموده عال خوش تقریر کانی نیکو تدبیر منیر کسبه و تحصیل فضائل نمود و شاعر و علاقه کرده سدا و شعورای عصر گردید  
و خدمت سلاطین از مخصوصان سلطان اویس الیکان در در بچو شیش زیاد بر دیگر مدد و جان کوشیده چنانچه بزرگوار  
دی که کسی از متاخرین پهلوان و آخر عمر از و اگر ندید سلطان در روی و سواد و سیور غاشق مقرر فرمود یکی از قربات التماسی  
خواجه سلمان ایرینی است و سلطان در حاشیه علی بن بیت نوشته ده ایمین که در حد و درسی است  
و مدیدش که التماس ویت مولانا جامی در بهارستان آورده که دی در سلامت عبارات و وقت اشارات  
بی نظیر افتاده اگر چه بسیاری از معانی استادان خصوص کمال اسمعیل را در اشعار خود آورده اما محل طعن نیست و این  
بایات با شستش و آورده منتهی معنی نیک بود شاید پاکیزه بدن که هر وجه در وجه و اگر گون پوشند که کوت عار بود  
باز پسین خلعت او که نه در خویش از بیشتر افزون پوشند منتهی اشکارا خود بپوشین ز برش و بداند و در و طلسم  
اکسون پوشند و دشمنوی و از جوشید و خورشید و فراتنام دیوانش متداول منتخب الدین اهل شهر بوده  
اشعار خوش میگفته قاضی کیج الدین عیسی اصدرو استاد سلطان یعقوب بوده پیوسته بادشاه و امرا را  
با مروت و دینی سکه تر غیب مینموده و در گفتن کلمه الحق از هیچکس نمی اندیشید مشهور است که نوبتی الیمانی سلطان  
مهر و روم تبریز آمدند سلطان یعقوب روز با شان مجلس را بنایت حشمت آراسته و کلاه زر و وزی پوشیده  
بر سر پر نشست و الیمانی را طلبید چون در محل خود نشستند قاضی مجلس آمده گفت پوشیدن کسوت زر و وزی

حرامست آگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن کد را از کتف سلطان گرفت سلطان طریق افتاد  
در عید داشت صاحب مجالس النفایس آورده که پنج پادشاه اهل علاقه را اینقدر تعظیم که آن پادشاه او را کرده نکرده  
بعد فوت سلطان صوفی خلیل که امیر الامرا امیر نیت او بکفر متهم ساخته بقتل رسانید در سال ست و شصین و ثمانه  
احیاناً طی دادی شاعران نمودی طریقی در این مجالست طریق نیکو داشته ضرب بازه سال ملازم حضرت اکبری مانده  
در انجام مرض بیت الله گردید و بمقصد رسیده اینجا رحلت نمود و اجناسشو میگفت حرمی در شوق گفتن تمام قدرت داشت  
در هر نوع سخن که آتشانش میکرد در غزوه میگفتی و در تاریخ چهار تنی داشت که هر چه در مجلس بر زبان گذشتی در حال  
تاریخی از آن بر آردی بدکن شد و از آنجا ملبهور آمده مقید در مدح حضرت اکبر شاه گفت اما فرصت گذرانند  
نیافته باز بدکن مراجعت نمود و از آنجا با حرام بیت الله بسته متوجه انظر شد و آنجا بود تا در گذشت صاحب  
دیوان است مقصدی و عهدی و حرمی که نامش علی فرزند داول سعری تخلص کردی و از غزوی نفع آفرینتر  
لطیف سخن زدی و الفتی که در ولایت دکن بملازمت قطبشاه روزگار نهاد داشت در سال مدفن عرض نام بنام  
او تالیف کرده و جعفر کرام سخنی را بر آن دیار زاهدان طویش رخ ما غرضش ای در آثار البلاء آمده که سلمان بن  
سام بن نوح از اهل طایفه نو بنانها ده و صاحب زینب القلوب آورده که حبشید بطایع حمل ساخته گینه بدین  
در آن شهر رودش و آن گرد و دین مروض بلایست نامی انداختان و شرف بسیار ستوده نزدیک بهمان موضوعیت  
که اهل تواریخ گفته اند اینجا بنادین فیروز تختی بنا کرده صد گرد و صد زار قاعش بیت گز ز سنگ تراشیده و سنگها را  
بستههای آهنین ترکیب کرده بر وجهی که مفصل محسوس اندی گفته اند که از مطبخ کسی تا این تخت چهار فرنگ بوده  
غلامانش از مطبخ این موضع صفت بر کشیده حق بدست یکد گیر سید و دو دنا پانی سخت میرسانند نگو که الوند بیک گوشش  
واقع و درش دوازده فرنگ گویند دوازده مرصعها زاهرش جبین و در میجوخت برضا ز زیر آن خانی بنا شد از بعد فقه  
جعفر طایفه نقت که در جبل الوان چشمه است از چشمهای بهشت جو شسته قریب از قریای سده است قهر بحر و گور آنجا از  
عزابت دنیا است آن قهر از یک سنگی است تقصیر حجرات و جوت و عرف بسیار و جوش بدینش حیرن شود  
شهر روز مونی است بهمان آنجا با غنایست که یکسال انگور باران و دو کیسال میوه دیگر مروند و فقه جعفری  
باشد بغایت سرخ مروض خواججه همدانی در بنده ملازمت شیخ ابواسمعی شیرازی کرد تا کار وی باد گرفت و بر  
قرآن و علم فقه و غیر آن فائق آن شیخ ابواسمعی و صوفی و میر بسیار از اصحاب خود تفوق سید و پس از آنکه منتهی شد  
بطریق صوفیان گراید راه ریافت گرفت و در یکد بجای که رسید خانه او ویرا کعبه خراسان می گفتند نسبت بسیار از اولیا

بوی می پیوندد و در خوش و عشرین چمنستان وقتی که از هرات بمرو میرفت در گذشت در مرو وفات عین القضاة  
 ابو الفضائل عبداللہ بن محمد المیاخی از وی در فحاشی است که پدرم دین با جماعتی از ائمہ در خانه صومنی رقص کر  
 میکردیم و ابو سعید ترمذی بیگی می گفت پدرم بگریست و گفت خواجه احمد غزالی را دیدم که با ما رقص میکرد و نشان  
 لباس او میداد ابو سعید گفت مرگم آرزوست من گفتم تبسم در حال بقیاد و بمرو رفتمی وقت حاضر بود و گفت چنانچه  
 مرده را زنده میکنی مرده را زنده می توان کرد گفتم مرده کیست گفت ابو سعید گفتم خداوند اسد را زنده کرد ان در حال  
 زنده شد در حبیب السیر مسطور است که قوام الدین ابو القاسم در کرخینی وزیر سلطان سمرقند عین القضاة بادت  
 نمود بسبب آنکه سخنی که در باب ونا اعتقاد از وی نقل کردند جمعی از فقهای محل بر ظاهر کرده فتوی دادند علی الفی  
 فرمودند در الفقه دسی و سه اندر سه که در و در س دس میگفت از حلقش آویختند و بعد از ان جلوسش را سوخته  
 بپا دادند آوردند که عین القضاة پیش از قتل خود کاغذی را پاره کرده با صحاب سپرد که بعد از نماز جمعه فلان تاریخ  
 باز خوا سپید کرد و اتفاقاً همان روز بدو سپید شد و پاشش رسانیدند چون مهر از کاغذ برداشتند این رباعی دیدند من  
 مادرگ شهادت بدعا خواسته ایم و آنکه بسبب چیز کم بها خواسته ایم که گرد دست چنان کند که ما خواسته ایم ما  
 آتش و لفظ بوی را خواسته ایم که گفت هر چه دل پسند تو است خداوند است و هر جای تو خداست گفت گفتن  
 و دانستن که الله کیست چه سود که تو پیش هزار بت سجده می کنی گفت نشان نیست آتش کبر گرد حاصل و ظاهر  
 نظر نکرد بلکه نظر او مقصود بود بدین انداز و آتش خرد قناعت نیت گفت صاحب بیت را در و  
 چنانچه ابو الحسن خرفانی گفته است حال جورا در دیت که تا خدای او بر جا خواهد بود این و در بر جانیت جوامع  
 را ابد الابد چندان استعداد باید کردن که زمستان را کنی بخزیت نان و نان تا ترا غفر و الی الله تعالی که خواندن  
 ایشان هم از برای راندن بود اشعار بر ذوق و حالت بسیار دارد دیگر کمالات از مصنفانش ظاهر چه آن قدر  
 کشف حقائق و شرح دقائق که وی کرده و دیگری نکوه شیخ مخیر الدین ابراهیم المشتهر بالعرفانی در صغیر سن  
 حفظ قرآن کرده چنان بخواند که جمله اهل سبیلان شیفته آواز او بود و غلبه تحصیل کراتید درس سنده سالکی بر سر است  
 جمعی قلندران بهمان رسیدند با نشان پسری بود صاحب جمال عراقی دل با و داده همراه قلندران دارد و میخواند  
 شده شیخ مہا و الدین زکریا میرا از انجمنه جدا ساخته در غلوت نشاند چون یک عشاء از اینین گذشت عزلی گفت  
 مطلع این شخصین باده کا ندر جام کردند و چشم مست ساقی وام کردند و تهنیه آرا با و از بلند میخواند  
 و میگرفت چون طریقه ایشان در غلوت ذکر و مراقبه بود جمعی آرزوی انکاح شیخ رسانیدند فرمود شما را از اینها

منع است این را نه بد چند روز یکی از معر بان شیخ را گذر بجزایات افتاده شنید که آنرا از ابا تان با جنگ و خیانه  
میخواند و نزد شیخ رفته تمام غزل خواند چون باین نقطه رسید **س** چو خود کردند را از عشق را فاش عراقی را  
چرا بد نام کردند و فرمود کار او تمام شده پس برخاسته بدر خلوت عراقی آمده گفت مناجات و جزایات می کنی  
بیرون آئی عراقی بدون آمده سرور قدم شیخ نهاد شیخ سرش را بر داشته خرقه از تن کشیده پوشانید بعد به صبیکه  
خود را بوی کفاح کرده پسری را نیکو کبر الیدین لقب جدا از بیت مریح سال شیخ خلیفه خود بن کرد و حاسدان هر روز  
سخن می بگویم آشپز هر سیانید نلاجرم عزیمت حرم نموده بعد از یارت بجانب روم توجه کرد و بصحبت شیخ صدر الدین  
قونیوی رسیده و خدمت شش سماع نموده و آشنایان لغات را داشت سیمین الدین پروانه که از امرای عظام دلی  
روم بود و مرید وی گشته فغانی با سخت شیخ و را بنجا سخن فوال میل جبر ساند پس از فوت سیمین الدین بتوجه مصر شد  
سلطان مصر نیز متوجه گردیده شیخ الشیخ مصرش گردانید و را بنجا نیز بر سر کفش و دزدی عقبارنی آغاز نهاده و  
مدتی اصحاب بر دکان او نشسته اشعار خواندی و گریه کردی بعد از آن بجانب شام روان گشت چون در دمشق متشن ماه  
گذرانید بفرستش کبر الدین از سلطان بیامد و آتی در خدمت پدر بر سر برد و تا در سال ششصد و شصتاد و هفت یاد میفشد  
و هفت عاصمه بر مزاجش استیلا یافته پس را به اصحاب خوانده وصیت نام فرمود و این رباعی بر زبان آورده جان یکایان  
داد و در فغانی مرقد شیخ محلی را بر عریزه فون ست منته و رساله چون قرا عا لم دادند ما نا که نه بر مراد آدم دادند  
زان قاعده و قرائگان روزنامه زمینی یکس قسمت و نه که دادند در نظم و نثر و سخن عارفانه دارد و در نوشتن متداول  
امیر سید علی بن شهاب بن محمد را و اهل ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبداللّه المزوقی سینود اما شیخ  
تقی الدین عیسی دوستی کسب روش طریقت سینوده بعد فوت تقی الدین باز جمیع بشرت الدین کرده و گفت و زمان  
جیت فرموده را تسلا بلاد عالم بگرد سر نوبت این کمون رزید و بصحبت سزا و چهار صد و بیست و پنج حجاب  
وی را در یک مجلس بیاض صفت آسیا دارد و از آنکه ب سر را نقطه و طرح اسماء الله و شیخ نفیض الحکم و شیخ  
مقصوده حمزیه فارضیه و ذخیره الملوك شتهار و در و نامش مقصود و مقنن استسجوات کاب و خیر و در فون  
گردید و فرزند که انجا بوسلطان چون در سلطانیه مضی خود ب بنام رعنه جعفر بن فضل و اکابر و افاضی و علم و  
سادات و شیخ نافذ گشت اما در کتب جمع آینه و ان روز سر کب کچم نگین خا و در بدو صحرای ظهور رسانند  
آن فایده و تب و تبنت محل عال گردد میر سید علی و اوست مفت ساد نموده و فاشش بر دوش گرفته و در آن  
مجلس حاضر ساخته سر کدام از خادوم که در پیش و بان نقل میفرمودند انجا تب مع آه و در دگر گرفته و بعد از آن

بهم ترتیب داده موسوم باوراد فتنه گردانیده از انجناب اشعار بسیار مذکور شیخ ابو بکر که بزرگ وقت بوده عین  
القصص آورده اند که بر که جز فاتحه و سوره چند نداشتند و آن نیز بیشتر طاعت خواندند لیکن سید انم که قرآن او درست  
سید اندون بنی دایم الاصفی و آن بعضی هم از راه خدمت او دایم ابو بکر بسیار بزرگ بوده گفت که طبع بخیری  
مکن و چون بستانی جمع کن و اگر چیزی نتواند بدین کن ابو عبید الله حاده پاره صوفی از بزرگان این طبقه است  
گوید از شیخ ابو بکر دقایق پرسیدیم که صحبت با کس که سرحد الله تعالی با وی بگونی از نو تر و احسن  
از کبار مشایخ بود وی آورده که در بادیه مانده شده دست نیاز برداشتم و گفت خدا بضعیف و بر جای مانده بر مقرر دیده  
کلاغی بر شتر سوار ایستاد من در رسید و گفت ای عجمی تو ان این شتر را نمی آوری کنی گفتم آری از شتر فرو داده  
زماش بن سپرد و از نظر غائب شد شیخ حافظ ابو العلی حسن بن احمد عطار از گزیده گان طبقه صوفیه بوده خاقانی و تحفه  
وصف کرده بدیع هدای از بدایع آسمانی و دست پر در حضرت سبحان بوده گفت مرد را لباس نتوان شناخت  
چنانچه شمشیر را در غلاف ابو الحسن بن الجضم از مشایخ نیک آذینار و صاحب کتاب نبیة الاسرار است زیاده الکبیر مستجاب  
الذوات بود و همسایری از مشایخ دیده بود و حافظ میم در حدیث از صاحب کمال است بر قشرش دعا مستجاب  
میشود و سرق بن الاخیخ در رقابت و عبادت از همه اعلی و اعلم بوده ابو الفضل جعفر بن علی الاسکندر آبی در  
فتوی و حدیث عدلی نداشت العمید الاجل سعد الدوله مسعود بن سعد سلمان از نوادریام و افاضل انام است  
در جوانی با دلدن و عزیزین گریه تندرینج و در خدمت سلاطین آل ناصر موزنگشت و عمره و طایف هند را ست ایالت افغجه  
زنگانی بنیکامی و دوست کامی گذرانده اکثر ویرا از عزیزین خوانند و اعیزه و ائمت چنانچه خود در قصائد افکار بدان کرده  
منه گردل بطبع بستم شوست صناعت و وراحمق کردم صل از هند است محمد عوفی در تذکره آورده که اگر چه مولودی  
همدان بود اما کاش در ولایت مشرق طرقت یافت در حین هم و کفایت بیک رباعی و قطعه کار و انهای اسباب لغت  
بمردم دادی و رعایت فضل و فضیلهای بسیار نمودی با سیف الدین محمود بن سلطان ابراهیم که شاهرزاده عادل باذل  
نیکو طبع بود و بسیار دیده در چهار مقاله آمده که در پانصد و دو صاحب غرضی سلطان ابراهیم که رسانیده شاهرزاده نیت کرده  
که نزد سلطان ملک شاه بوان رود و بخت پسر را میبوس کرد و مصاحبش را هم بعتید آورد و از آنجمله مسعود سلمان از بقلعه  
نامی فرستاد بعد چند وقت این رباعی گفت در بند تو ای شاه ملک شاه باید که مانند تو بان تاجداری شاید همه آنکس  
که ز پشت مسود سلمان آید که اگر مار شود ملک ترا نکند آید و چند قصیده دیگر در سوز و حزن فرستاد فائده نشناخت  
سلطان فوت کرد و آن آزاد مرد را در حبس دوازده سال کشید چون سلطان مسعود در آن فرما گشت هشت سال دیگر

در حبس دهمشته این قصائد غزل و در استعد عاشر غلامی نشیند بعد بیست سال حبس ثقت الملک طاهر شکاکان او را  
 بیرون آورد و این بدنامی در خاندان ایشان ماند از سلطان غیاث محمد ملک شاه قلعت که خصم را در حبس  
 داشتن نشان بددلیست زیرا که از دجال بیرون نیت یا مصلح یا مفسد مفسد را زنده ماندن ظلم و مصلح را در  
 حبس داشتن از ان ظلم تر مسود با ابو العزیز ردن معاشر بوده و ابتدا این المجانبین اتحادی محکم بود بعد چندی  
 بر عکس افتاده حکیم ثنائی و ادیب صابر و جمال الدین عبدالرزاق و پس شوری دیگر ویراسته شدند در طرح سیف الدوله  
 محمود بن ابراهیم قصیده گفته و با ویم حذف نموده وقت خواندن لب بلب بخورد و در تذکره محمود بنی آمده که او را  
 سه دیوان بوده نازی و پاری و سندی ابو سعد بن مسعود بن سعد سلطان جزوی آن گل و برگ آن گل است  
 هنوز هوش و داشت که مجلس بزم امشاه شاعرش را امتحان کردند بر بدیه رباعی پاکیزه گفت سلطان فرمود تا پیش  
 پرز کردند الاصل الکافی ظفر الدین در فضل و جمال سعادت در عهد ملک شاه سرآمد زیسته اشعارش به جستگی  
 مشهور ایشرا الدین او مان قریه است نواهی اعلم و انتیخ ناحیه همدان کی اعلم است قبل از استیلاهای هلاکون  
 بر بغداد در مصاحبت سیدان شاه که در سلک نواب مستقیم نظم و دسب میرد و درج او اشعار آبدار نظم میکرد و در تاریخ  
 گزیده منظور که اسیر الدین او خرد و او خرابام زندگان از قاضی الدین همدان مجد الدین طویل برنجد و بچو کرد قاضی  
 که مرده می بود چهل نوبت سوره الفام خوانده نفرین کردیم در آن نزدیکی ایشرا الدین در گذشت صاحب دیوانست  
 بیت اند بن ابراهیم صاحب دین درست و طبع مستقیم و دشو بود بیت می گفت میر غیاث محوی در ویش  
 آزاد بن تلقی گذران می مجاوره صحبتش و تحصیل و تحصیل صحبت بود اقامت شهر با می بیشتر کرده و بعضی نسخ نوشته  
 مذکور است ضمیری و دلجیران چند حیرانی چند مثنوی دارد مثل تا سید و بهرام و شمع پروانه و آسمان و زمین هلاکی  
 در اقبال عمر لازمست سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزای را طاعنه گرفته با وجود عدم سواد بیسلیقه طبع  
 اشعار گزیده گفته و بدان فن چند مایه از الفاظش برگرفت که باقی عمر را بخوش و غمی گذرانده و پویشش مند است  
 صبور می و عید اکبر شاه و در هند آمده بخندمت خانزادان لبر می برد و چون وی کشته شد نیم جانی کنایه و در شکلی  
 اگر شود وجود می گفته اما اختلاف من خود را عیب کرده خواجه آقا میرزا نیکو طبع است شعر سلاست می گفت  
 عجب که الفنی صاحب نشی می استند او بود عمر تا در هند تجارت و ملازمت گذرانده و بخوبت تدقی گفته ملکی نویسی  
 سرکان با وفای قابلیت همت بر کسب زراعت از محبت میبداشت و شریعت هموار داشت می نمود قیصری لطیف طبع  
 موصوفه و کنج نیک میسید و از طبیعت بخش داشت مدتی در هند گذرانیده و شراری خواهرزاده بلال است چندگاه بدرگاه

اکبری ملازم شده آخر از خواش نفس دهن بریده و زری در دیشان بر سیاحت متکی گردید حیدری در دیار خود ملازمی  
تخلص می کرد و در عهد اکبر سپید آمده ابتدا بنده میر محمد خان انکار ملازم گرفت و روزگار مهنا یافت بعد فوت خان بوطن  
رفته خست بدار انظار کشید شوموار میگفت مشربی شاعر ماعل بوسط بود پناهی تقلید راه شوی پوسید و بنابر اخذ جری  
شوی گفت صبحی بخدمت جهان جهان کبیر میرد پس بعلتی از و گرفتید بدرگاه شاه جهان پیوست میر انگی از اسد باد  
مضات عهد است سیدی پاک نژاد در پیش نهاد و بود در عهد شاه جهان سپید آمده بنایت اعتبار روزگار گذرانید اشعار  
جربسته دارد او هم میرزا ابراهیم نام از ارتیان مضات عهدان است در عهد شاه جهان سپید آمده سودای بر جوش  
طاری اکثر حرکات ناموزون میگیده حکیم داود حبش کرد تا در گذشت حکیم حمدانی ناش ابوطالب در بار سپید آمده  
کرت امل باشا بنوا رضان و بعد فوت ابابیر حلسه بر و کرت ثانی مشغول غلیات شاه جهان شده ملک اشوا  
خطاب یافت و طفر نامشای نظم آورد و در موازنه آن بزرگ سجده شده گویند خوند کار و دم بادشاه نوشته که تو  
بادشاه یک تعلیم شاه جهان چرا عقیبت باشد حکیم گفت من و جهان در عهد مساویت بادشاه محظوظ باشد بهما را و رشت کفر  
ایام برخصت در کشی و وطن گرفت و از انجا در گذشت کلیاتش سین و چهار هزار بیت است و روضی از وطن سپید آمده  
با حکیم اختی شاعره کرده بطن مراجعت نمود مرتبه دوم سپید آمده در گذشت نصیرا در فضائل و کمالات و در  
عالی داشته اکثر شیخ بهاء الدین و غیره علماء کبک فضائل کرده شاعری و دن مرتبه او بود ملازم میرزا نوزاد نام ب نصیر حمدانی  
که خدمت امرا عهد تقرب داشت محشری و موسی رضا و آشوب از سادات و میرزا ابراهیم و ملازکی  
و شکوهی شاگردان میرزا ابراهیم و ایما شاه میرزا و میر جمال الدین حبسی و روضی و ششی و عزیز که در  
موسیقی دستگاہی داشته و کوشری که ابتدای زمی تخلص داشته میر عقیل نام صاحب تنوی شیرین و فرزند و بهایون  
بسرلاشکوهی و مرزا ملک هر یک نکته بر و از صاحب اعجاز آند یارند و در سخنان موضع نزدیک حلوان انجا ایوان عظیم  
و در پیش ایوان اثرباع عظیم محسوس است گویند این باغ بهرام گور بوده و مقصوره هفت پیکر آنجا بود و انداز عجایب آنکه  
یک نصف ایوان جانب کوی که برن بسیار در روی افتد و در نصف دیگر هرگز برنی نیست عبد الله را با و  
موضع است میان قزوین و همدان در آن چشمه آب کرم که از آن آب میجوشد مقدار قدر و چون تخم مرغ بر سر عمود بر آب  
نهند و بایستد و بچینه شود بسیار آن از آن غسل کنند و شفایا بند نهاد و در شهر است نزدیک همدان طولش فخم عرضش  
لود در کوش چشمه است موسوم بعین نهاد و در هر کسی را حاجت آب جهت نزاعت شود گویند مرا آب باید آب  
جاری گردد و باز چون گویند بسته نشود در می طولش فوای عرضش لاده و رسالک و مالک آمده که از خراسان



عراق بغیر بغداد پنج شهری بزرگ و آبادان تر از ری نبوده مگر نیشابور که عریضتر واقع اجمع آورده که الری  
عروس الدنیا یعنی گویند ری را رازی بن قطن بن جهمان بن طلوع بنا کردی و بعضی گویند رازی بن خراسان ساخته  
و بعضی از بزرگان نیز دانند احمد استونی گوید شهر ری شهر شریف پنجم است علیه السلام در زمان الهمدی بانی  
عباسی مدارس و خوانی شش هزار و چهارصد و پنجاه هزار و دولیت کاروانسرا و دوازده هزار و هفتصد هزار  
پانزده هزار و سی و پنج نخال هزار و چهارصد و پنجاه هزار و هفتصد و سی و پنج هزار و دوازده هزار و دویست  
روخانه نیز بسیار بوده و عملات نود و شش در هر محل چهل و شش کوچه در هر کوچه چهل و شش خانه و در هر کوچه چهل و شش  
مسجدی و در هر مسجدی هزار چراغ و آن از طلا و نقره و غیره بود که شب روشن میکردند و مجموع خانهای هشت بار هزار و  
و سیصد و نود و شش بوده که مردم در وی نشستند و بجمع المبلدان آمده که ری در زمان بهرام چکان آباد بود و بلخان  
و اصفهان پیوسته یکدیگر بوده و احباب تواریخ آوردند که بجز آن شهر قبل عام و زلزله خراب شد و بار عورت  
یافته تا آنکه در زمان خلافت ابو جعفر منصور و فقی عمارت بر اصل یافت و در وزیر و وزیر آبادانی آن می افزودند تا  
حارث بن جندی خان بود فتح پیوست و کرات قبل عام و ایران گردیش و نجم الدین و ابرج و کتاب مرصاد العباد از تالیفات  
ارستو در و که فیه مذهب از شهر ری که مولود منشأ این شهر است و هفت هزار نفر از مردم صاحب انبیا و در جبهه همدت  
رسیدند و ولایت ری ابتدای بلوک بوده اغار ۴ فسا بود ۳ بنام هم سیورج ۵ خوارزم ۶ سجستان ۷  
شهر بار ۹ سافخ ۱۰ بلغ در زمانه القلوب آمده که رود بارق در آن نیز از توابع ری بوده و در مدغازن خان ولایت  
استدار گرفت و در این ایام بلوک چهار نخستین را ری اعتبار کرده باقی را علیه ساخته چنانچه تقریرات احوال بعضی نوشته  
خواهد شد حق تعالی آنقدر خیر و برکت بآن ولایت داده که او را در غنیمت ناصرخسرو در بیات فردین که در سی و چهل  
سال کل فائت سلاطین صفویه بود از آن ولایت کجسوال می پیوست و چنانچه دشمنان خدا و مردم کائنات نسبت  
کجسوال می پیوند و اصل استدار و سواد هم از آن شهر بخش دارند در فصل خریفه رئیس ب و در زمانه مشهور  
ماروزی که زیاده از دوس ساعت نیست هر چه میخوانند میخوانند و هر چه میگویند میگویند و در زمانه مشهور است  
با یکدیگر برای می رفتند یکی را سب آمده زیارت اتمس نمود و ساعتی توقف کینده رفته بر زهره بیامد و دین بند  
افراط میوه است که نارس میزند و فقی خاقانی آنجا وارد شده است باین حالت فتاو تیبده و رجوع نموده و در زمانه مشهور  
از روی درنگی آورده که اصفهان را در آن زمانه شهر بزرگ و فراوان بود و شهر بزرگ و فراوان بود و شهر بزرگ و فراوان بود  
گفت خاک اصفهان مرده را تا چهل سال نرسد از آن خست و کمرده و در آن زمانه شهر بزرگ و فراوان بود

صاحب کزیده از نزهت القلوب آورده که در عهد سلطان ابو سعید خان در بلاد ری زنی پیدا شده که رو و تنه اش پر بود مانند خرس و دندان زیرین نداشت کلامش را کسی نفهمید لاجرم می گفتند که خرس با او شربت جوشیده و را کثرت است که اهل ری همیشه مخالفت به دیگر باشند و بدوستداری چنین مرد و خاندان او مبالغه بکار برند اهل شهر ری چنانچه مذکور در حاشیه چنگیز خان چنان خراب شد که نقش آبادی با کنگره از و زایل گردیده امروزه دارالملک ری یکی طهران دیگر ورامین است که مذکور گردد طهران در زمان شاه عباس صفوی بزرگیت باره و زیور اسوان محلی گردیده است شهرت پذیرفت بر شالیش کوهستانی است موسوم بشمینان که در ایام سابق شیع ایران می گفتند مردمش شیخ العارض ابو زکریا کجی بن معاد از نیکان اهل طریقت و در حدیث یگانه اهل ری و همدان و خراسان از وی روایت کردند و زناظر الانسان است که خطیب در بغداد و تبریز آورده که چون کجی به بغداد آمد مشایخ صوفیه اتناش نمودند که مرا بشناسی گوید بر کرسی نشاندند خود دست بسته ایستاده سخن می شنودند جنید در آن مجلس حاضر بود و رفت حرمی بگوید کجی گفت خاموش باش جانی که مردان سخن کنند ترا می رسد که سخن کنی و باز بر سر سخن رفت آوردند که وی را در ری دایم بسیار بهر سیده نقد خراسان کرد ابتدا ببلخ رفت و آنجا مدتی سخن گفت پس از آن بهرات افتاد دختر امیر برات مجلس او آمده سیده هزار درم داد اتناش نمود که چهار روز مجلس بنده کجی نفس را میزد و گذشته روز اول ده جنازه روز دوم بیست و پنج جنازه روز سیوم چهل جنازه روز چهارم هفتاد جنازه برداشتند روز پنجم از آن شهر سفر کرده جانب ری در حرکت آمد و چون از طوس بگذشت هر چه داشت در آن گرفته و مجروح و منشا پورا آمد و در هر حال عزیز می بود تا دوست و پنجاه و شصت و در گذشت حسین بن یوسف رازی گفته که در صد و بیست بلده بخدمت علماء و حکما و مشایخ رسیدیم هیچکس را قادر بر سخن از کجی ندیدیم صاحب کشف المحجوب گفت سخن کلام وی سخت و صحت دارم که اندر طبع رفیق و اندر اصل و صفت و اندر سر لایذ و اندر عبادت معین است گفت عجب دارم از آنکه بر سر کند از طعام جهت علت و بر سر کند از گناه به هم عقوبت گفت زهد است حرف زاری زینت با ترک هوا و اهل ترک دنیا گفتندش مرد و توکل کی رسد گفت آگاه که بگوئیم حق تعالی رضو به گفت نشان محبت آنکه به نیکوئی زیادت نشود و بکف نقصان گیرد شاید که بگوئیم قطب وقت یوسف بن حسین از کبرای همه وقت و مشایخ زمان بوده از شاگردی ذوالنون کسب کرده در تذکره الاولیاء آمده که باز رگان کینز که هزار دینار بخرید و عزیمت تجارت نمود و در نیشابور بر کسی اعتماد داشت که کینزک پیش وی می گذارد پیش او عثمان حیرتی آمدی بعد از شفاعت بسیار مقبول نموده باز رگان برفت ابو عثمان را روزی نظر بر کینزک افتاد و از دست شد شیخ نزد جو حفض جدا و رفت و با جگر گفت فرمود ترا بری می باید رفت پیش یوسف بن حسین در حال روان گردید و بری

رسیده مقام یوسف بن حسین پرسید گفتند آن زندیق مباحی را چه پرسی تو اصل صلاح مینائی و ترا صحبتش زیان ابو عثمان  
 باز گفت ابو حفص گفت یوسف را دیدی گفت نه و حال باز را ندانم و باز کرده او را بسین که این کلک تو در پیش او  
 حل شود ابو عثمان کثرت دیگر باز بری آمد و هر که هر چه گفتند شنید و روانه اش رسیده پیری دید با پیری صاحب مال نشسته  
 و هراچی و پای پیش خود نهاده ابو عثمان در آمد و سلام گفت و نشست شیخ در سخن آمد و چندان سخنان عالی بگفت که  
 ابو عثمان سحر شد پس گفت ای خواجرا از برای خدا با چنین کلمات چنین مشاهده ای چه حالت که تو داری گفت این امر و  
 یکدست قرآنش می آموزم و درین گفتن هراچی افتاد بود و دیگر گفتم و پاک نشستم و پر آب کردم تا هر که خود ادا و آب  
 بخورد که کوزه ندا شتم ابو عثمان گفت از برای خدا چنین میکنی یوسف گفت از برای آنکه بجای مریین اعتماد نماید و نیز که  
 نسبت ابو عثمان چون این بشنید و برای شیخ افتاد و دانست که سر که بصلاح مشهور زرت در کار او کی از طاعت است  
 و نیتش در نیت و پنجاه و هشت شیخ نجم الدین المعروف بدایه از تربیت یافته کان شیخ مجد الدین بوده و در کشف  
 حقائق قوت و قدرت بسیار داشت و در واقعه غلجی خان از خوارزم بر دم آمد و مدتی ماند و صحبت مولانا جلال الدین  
 و شیخ صدر الدین قونیوی را یافت وقتی در یک مجلس جمع بودند که غار شام قائم از وی التماس امامت کرد و شیخ  
 در سر در کت سوره قل یا ایها الکافرون خواند چون نماز تمام شد مولانا جلال الدین با شیخ صدر الدین بر وجه طبیعت  
 گفت که ظاهر یکبار برای شما و یکبار برای ما خواند و فاش در شمس و پنجاه و چهار بوده و در شویز به بغداد بر سر  
 مقبره سری سقطی مدفون گشته از تالیفاتش مرصدا العباد و تفسیر بحر الحقائق و میان صوفیه شد و دست و خال خال بواسطه  
 احوال شومی گفت ابو بکر بکلی از نیکان زبان بود وقتی در کار کودکی مبتلا شد و بر جمیع راسا خند آخر چون معلوم شد که  
 خلافت باز او را قبول جامع نشسته بود شیخ بنده از صحنی با وی گفت ایبا شیخ خنچه بود که واقع شد گفت ای پیر اگر غم  
 ابراهیم و صدق موسی و عصمت عیسی و صبر احمد عربی کسی را بود و نگا داشت وی نبود چون با دقعه بچید همه بر سر و  
 و مرد در میان آن بود و ظاهر اشوی نیز می گفت چنانچه در مرصدا العباد و صاحبش در ورع باعی از او باستشهاد  
 آورده شیخ ابو بکر در میان شایع وقت کسی از وگزان تر نبوده شیخ ابو الفاسم همه چیز در و بود و هیچ کس  
 در آن زمان جمع نبود جمال کمال زید کمال سخنان زوال ابو عبداللہ بن حداد و از بزرگان وقت خود بود و عبداللہ بن  
 بن عبدالرحمن ریاضت شکن کشیده گفت دنیا است که تر محبوب نزد داند و تر عبداللہ بن محمد  
 حراز از کبار شایع بوده سالها در که مجاورت نموده یوسف بن حکیم گفته من مثل عبداللہ ندیده و عبداللہ نیز مثل  
 خود ندیده شیخ فرعه مدینه طبیعت کرده وی گفته که من هیچ مایه ندارم و انکه در ولایت زینحی من ندیده باشند

از جمله شاخ مشهور است ابو محمد عبد الرحمن بن ابی حاتم حنفی امام حدیث و تفسیر و عابد و صلح بوده گویند در زمان  
 احصار طوس به قیاد هزار دینار جهت دست آن می بایست ابو محمد با بیل مجلس خود فرمود که هر که این حصار به هزار دینار  
 راست سازد من ضامن می شوم که خدا تعالی مقری در بهشت جهت وی بنا کند مردی عجمی بر غایت و گفت این هزار دینار بگیرد  
 خط ضمانت برای من بنویس شیخ خط ضمانت بنویشت اتفاقاً پس از چند اوقات وفات یافت بموجب وصیت آن  
 خط با و در گور بها و در قضا را در آن کفین بادی برخواست و آن قصه را از گور بر آورده نزد ابی حاتم انداخت چون مطالعه  
 نمود بر پشتش نوشته بود که بد آنچه ضامن شده بودی و فکر کردم اما باید که دیگر بنی اراده نمایان ابو زرعه عبد الله بن  
 عبد الکیم القرشی در طبقات محمود شاه می آمده که ابو زرعه در عهد خود اهل مشرق و مغرب بوده ابو مسعود و احمد بن الفرات  
 در حدیث با هر چنانچه اهل فرات بر ادایت شیخ حمزی هزار هزار و با نصد هزار حدیث بقید آورده در سال دولیت و  
 و پنجاه و هشت ازین مطبوعه فنا بمجمره بقا فرامید صاحب کافی اسمعیل بن عبدا و ابتداء وزارت مزید الدین بن  
 رکن الدوله حسن بن پوپیس فخر الدوله کرده و بجانب طبرستان آمده بطبع چند قلم معتبر قیام نموده مراجعت کرد و در جرجان  
 فرمود تا زری که بوزن هزار اشغال طلا بود زرد و در یک جانب آن هفت بیت و در جانب دیگرش سوره اخلاص  
 و لقب فخر الدوله انشعش نموده در سال سیصد و هشتاد و پنج یا سیصد و نود و هشت موت افتاد فخر الدوله و بعد از او شرفه  
 موجود داشت که اگر بادشاه بدستور بهود و بعد من عمل نماید بینگانی اشتها یابد و اگر خلاف آن ظاهر گردد منزه را و انمیان  
 بدو صبح بچون که این وقت بعد من بوده و اساس دولت را زبایان دارد فخر الدوله اگر چه در آن وقت قبول نمود و اما او پیش  
 نتوانست بر فخر الدوله با تمامی اعیان و علم مشایعت جنازه اش پیاده پیش پیش میرفتند و گریه و زاری می نمود و در  
 روی کسی نماد که با جنازه اش زلفت چند روز که آنها باز کردند و مردم سوگواری نشنید پس از آن تا بپوش با صفها  
 بردند و دفن نمودند و بقیه عالی ساختند در سنجی نظر آمده که وی ثنا عشری و در اصول معتزلی بوده و در چهار مقاله میرا  
 عدلی مذہب نوشته و عدلی مذہبان بنایت متقی می باشند از جمیع علوم بهر مانند بوده و شعر عربی در غایت جودت  
 نظم می نموده چهار مدح شکر کتبخانه اش می کشیدند و تصنیفات نیک و هر علمی را در صاحب مناظر انان آن آورده که  
 اسمعیل بن عباد را ازین جهت صاحب گفتندی که در صحبت بهر انعمید پیوسته رسیدی و این انعمید وزیر رکن الدوله بن  
 پوپیه بوده و در سیصد و هشتاد و پنج یا سیصد و نود و هشت موت افتاد فخر الدوله و بعد از او شرفه  
 موجود داشت که اگر بادشاه بدستور بهود و بعد من عمل نماید بینگانی اشتها یابد و اگر خلاف آن ظاهر گردد منزه را و انمیان  
 بدو صبح بچون که این وقت بعد من بوده و اساس دولت را زبایان دارد فخر الدوله اگر چه در آن وقت قبول نمود و اما او پیش  
 نتوانست بر فخر الدوله با تمامی اعیان و علم مشایعت جنازه اش پیاده پیش پیش میرفتند و گریه و زاری می نمود و در  
 روی کسی نماد که با جنازه اش زلفت چند روز که آنها باز کردند و مردم سوگواری نشنید پس از آن تا بپوش با صفها  
 بردند و دفن نمودند و بقیه عالی ساختند در سنجی نظر آمده که وی ثنا عشری و در اصول معتزلی بوده و در چهار مقاله میرا  
 عدلی مذہب نوشته و عدلی مذہبان بنایت متقی می باشند از جمیع علوم بهر مانند بوده و شعر عربی در غایت جودت  
 نظم می نموده چهار مدح شکر کتبخانه اش می کشیدند و تصنیفات نیک و هر علمی را در صاحب مناظر انان آن آورده که  
 اسمعیل بن عباد را ازین جهت صاحب گفتندی که در صحبت بهر انعمید پیوسته رسیدی و این انعمید وزیر رکن الدوله بن  
 پوپیه بوده و در سیصد و هشتاد و پنج یا سیصد و نود و هشت موت افتاد فخر الدوله و بعد از او شرفه  
 موجود داشت که اگر بادشاه بدستور بهود و بعد من عمل نماید بینگانی اشتها یابد و اگر خلاف آن ظاهر گردد منزه را و انمیان  
 بدو صبح بچون که این وقت بعد من بوده و اساس دولت را زبایان دارد فخر الدوله اگر چه در آن وقت قبول نمود و اما او پیش  
 نتوانست بر فخر الدوله با تمامی اعیان و علم مشایعت جنازه اش پیاده پیش پیش میرفتند و گریه و زاری می نمود و در  
 روی کسی نماد که با جنازه اش زلفت چند روز که آنها باز کردند و مردم سوگواری نشنید پس از آن تا بپوش با صفها  
 بردند و دفن نمودند و بقیه عالی ساختند در سنجی نظر آمده که وی ثنا عشری و در اصول معتزلی بوده و در چهار مقاله میرا

کردی صاحب بر عایت فضیلتش نتوانست برایش گفتن و موزول نمودن هم دشوار است اتفاقاً در آن خیال مریض گردید  
 بر عطا بر عبادت آمده پرسید چه چیز سخیوید فرمود آنچه تو می کنی دریافت کرد دریافت است گفت ای خداوند بزرگ که دیگر  
 نکنم هم در قابوس نامه است گفتی دور روز بنشینت و بپوش و کس را باز نداد و فرمود کس فرستاد که جزو لعلی تو شنیدیم  
 مشغول گشت اگر از ملک مشغولی داری باز زمان مصلحت آن کار بردست گیرم و اگر از تو لعلی رسیدم گویم تا عذر آن بخوانم گفت  
 معاذ الله که از خداوند بنده را دلشگی باشد و حال ملک بدلت خداوند نظام است اما از کاش شوم بنی من نوشت که خاقان باطلان  
 امیر سبها لارسخی گفت نتوانستم فهمید که چگفت مرا نان بکجو زلفت که چرا باید خاقان ترکست آن سخنی گوید و من از آن آگاه  
 نباشم امروز ملاطفه دیگر رسید که آن چه حدیث بود درم خوش گشته افتخار العلماء المتکلمین امام محمد بن علی بن ابی عبد الله محمد  
 بن عمر بن الحسین القرطبی الیمینی البکری در سال پانصد و چهل و سه یا پانصد و چهل و چهار در سری ستود گشته و نزد والد  
 خود تحقیق علوم مشغول گشته چون پدرش فوت شد پیش کمال سمنان کسب کمال کرد و گاه بخوار زم مشافت ویرا با علمای  
 آن دیار در باب اختلاف مذاهب مناظرات بوقوع پیوست از اینجا مبادی انهر رفته با علمای آن دیار نیز ادرامباحات تعلق  
 افتاد چنانچه در بخارا وقتی هزار دلیل در ابطال مذاهب اشوری و بزار دلیل بر ابطال مذاهب سمرقانی گفت که بکس را قدرت جواب  
 نماند جمعی بهم برآمده خواندند گفته انگیزند بعضی از دانشمندان نشان گفته که می اخبار قدرت خود کرده الادرغی و  
 ابطال سخن ندارد و هزار دلیل بر اثبات جزء لای تجزی دی هزار دلیل بقی آن گفته و ایضا هزار دلیل و تفسیر سوره فاتحه از ایشان  
 بوقوع پیوست پس از آن بجزرات رفته معین شد تا دانشمند و شش وفات یافت نزد صاحب منطق و کلام و حکمت طعنه با هم  
 بنایت با وقار و محکم بود و هرگاه سوار شدی سید نصر از طلبه در کابلش پیاده رفتندی و اصناف علوم و انواع فنون  
 فصایف و ارمادند تفسیر که در مطالب عالی و نهایت المعقول و کتاب الاربعمین و محصل و کتاب اللسان و البرهان و مباحث مشهور  
 و مباحث غامضه و مذاهب الدلائل و عیون المسائل و اشیا و افکار و اجوبه المسائل الهی و کتب الزبد و معام  
 و مرفع و شرح اشارات و شرح عیون الحکمه و شرح اسماء الله و شرح مفصل و شرح و جبر و شرح کلیات قانون و غیره و ک  
 من اکتب و الرسائل و گاه گاه قطعه یا عی گفتی محمد بن ذکر لای مصنفاتش یکی کتاب حدیث از غایت جهانست و دیگر  
 کتاب الجامع و کتاب الاقطاب کفایت المنصور که بنام ابو صبح منصور بن سحی بر در زده میر ساهیل گفته قیل بنام ابی صالح  
 منصور بن لوز بن انطرس ساهیل نوشته در مناظر الانسان آمده که محمد ابتدا در علم موسیقی و ادبی خلاصه روزگار و در عود  
 نوازی مهارت تمام داشته بود چنانکه گاه یل بخواندن کتب حب نموده و خدمت حکیم ابو حسن علمی بن زین طبری مصنف مزودس  
 الحکمت سالها ریاضت کشیده تا از بیملان زبان خود گردید گفت اگر تو آن بنده صاحب کفایت زهد را بدوید کن و گردار و می

مفروض توانی بمکرب کن و از حفاظت و فراست وی سخنان غریب بسیار است در چهار مقاله مسطور که امیر منصور بن لاجین نظر  
 سامانی عارضه افتاد که مزین گردید و بر جای بماند اطبا عاجز آمدند محمد فکر یا را بخواند تا به امویه رفت همچون دیده برگشت گفت  
 در کشتی نشستم که دیده دانسته خود را در کتله افکند است حکیم چنین رواندار و آخر با امر میسر است در کشتی انداختند و از دریای چون  
 عبور کرد و عذر ساخته ایمی با ساخت از بسواریش دادند آمده مجاله امیر مرداخت نایده اندا گفت مجاله مفید کم بشرط آنکه اهلان  
 اسب و استر بر آن بخشی و آن دو مرکب مور و بنودند و چلی و سی و رنگ بدو بدندی پس دیگر روز امیر را بکربا به برد و آن  
 مرکبان بر در کربا به داشتند و حکم شد که از خدم چشم اعدی ننهند حکیم شربین که کرده بود با میر داد تا بخورد و چندان بدبخت  
 که اخلاط را در مفاصل نفیجی پدید آمد پس رفت و جامه در پوشید و برابر امیر بایستاد و سقلی گفت که باطلان تو فرمودی که مرا  
 بستند و در کشتی افکندند اگر مکافات آن از بر نیاورم پس زکریا بنانتم امیر نفایت خشکی گشته حکیم اثری پدید آمد در  
 و شتام افزود امیر از جای خویش برآمد تا بسوزان و بنشست محمد زکریا کار در کشید و تشدید پیش کرد امیر یکی از خشم و دیگر از  
 بیم جان برخواست حکیم چون امیر را بر پا دید برگشت و از کربا به برون آمد و با غلام بر اسب و استر سوار شده و پانوی  
 نهاد و نماز عصر از آب بگذشت و تا مردهیچ جانایه و بعد از آن نامه با میر نوشت که زندگان با دشا به صحت بدن و نفاذ حکم  
 در از باد چون بعضی بی ادبی در صحن علاج از بنده نسبت باد شاه صادر شد صواب ندید که دیگر میان من و بادشا به صحبت باشد  
 اما چون امیر برخواست و محمد زکریا برون شد بنشست و عالی او را خشی و ست داد چون بهوش آمد خدمتکار را آواز داد و  
 گفت طبیب که باشد گفتند از کربا به سوار شده با غلام میرفت امیر دانست که مقصود چه بود بپای خویش از کربا به برون آمد  
 خبر در شهر افتاد و خدم چشم شاد می نمودند و در محرم تر دز غلام محمد زکریا رسید و اسب و استر باز آورد امیر شریف بسیار از  
 اسب غلام و کنیز یک بد و از زانی فرمود و چند موضع در ری بسوزانست مقرر فرمود ابو بشیر محمد بن حماد انصاری  
 ران می و ولایی عالم بکشد و اخبار تو اینچ بوده و تصانیف معینه و تالیف سوا لید و فات علما دارد و ارباب این  
 فن را برادر و اعتماد بسیار است و ولای قریه سیست از اعمال ری مفصل طهران که احوال شهر ری عبارت از است و  
 ایضا و ولای شهر سیست درین که آنرا اسوق العزح خوانند و نیز میزی است در لواهی طائف که عبداللین عمر بن عثمان ثناء  
 منسوب بد است و دیگر قریه است میان که مدینه و یمنین و بی است در ولایت اهواز در بغداد و نیز مغانی بوده فوت  
 محمد بن احمد بن عسیرین و ثلثه افضل المتقدمین ابو زید محمد العصابیری امیر شورای عراق و قدوه فضلی آفاق بوده  
 بعضی میرا انصاری یقین که در کربا به روی کاسه گر بود و عصاره کاسه گر را گویند بهر نقیصه می اولی در ملازمت بهاء الدوله  
 و بیلی نه تیب یافته و هر سال قصیده در مع سلطان محمد گفته اند از یی بنونین ار ساله اشقی و سلطان صله بهر قصیده هزار دینار

بوی میفرستاد آخر بنین آمد و قصیده گذارید که صلوات بر سر شهباز چهارده هزار درم یافت اطمینان  
 عادی الشهبازی اکثریج کنندگان برینند که عادی غزنوی الشهبازی یکی است و اعتقاد بعضی اینکه غیر  
 عادی غزنویست محمد عوفی در تذکره خود عمادیراد سلک شرای غزنین انشمام داده و بزرگ عادی شهبازی نیز فرقه  
 اما اشعاری که در تحت اسم او نوشته در بعضی نسخ معتبر باسم عادی شهبازی یافته شده شهریار پیکست از بلوکات  
 ری متضمن قریات سمور آبادان از اشعاری عادی چنان مفهوم که در زمان سلطان طغرل سلجوق بوده امام الاصل  
 علما و الدین حواری کل فضای عراق در مقابل او بقصود اعتراض نمودند و نظم گم گفته و فرشتی که عالمی الهیت  
 ملک الکلام فضل الله الحواری بزرگ بوده که صفش بر قدر نویسندهم است صاحب خوارزم شاه می نماید چنانچه در  
 شائش تصادداً در نگارش خان چون بر روی مستول گردیده وی خوش گفته رعایت یافت بندار رازی از شایسته  
 مستقیم در زبان عربی و پارسی و دیلمی اشعار گفته صاحب بن عباد وزیر بسید گویند او مردی متوسط الحال بوده نگاه  
 گنجی یافت شب بر خانه امانال زرافنده مردم خیال کردند که انا آسمان باری چون باین سبب سده بیهوشت رسید و بنادر  
 بفرار بال زرجنج کردن گرفت و ضیاع و عمارت بسیار خرید و بنه دارری شد بنابران باین لقب شهبازیانه معنی الشهبازی  
 ابوالمفاخر رازی در عهد سلطان محمد بن ملک و بوده میان وی و خاقان مراسلات اتفاق افتاده زشوی باباست  
 در صنعت تمام در عهد سلطان الانس و الجمن ابو الحسن علی بن موسی الرضاه قصیده گفته در غایت دقت و صنعت که  
 درک هر کس بان نرسد شرف الشهبازی القوی چون بقوام الدین غزنوی مخطوطه و مرزوبطریسیه قوی قوی  
 کرده شاعر عاقل و مفرح و مکنانت مسعود از مداحان سلطان محمود غزنوی بوده و حرمت و امان داشته و خدا می  
 ابوالمعالی بوخوفضل و ذکا در عرش دیگری چون او نبوده بلکه چنینش دیگر از دستستان کمان شندی از شرفی  
 آل سلجوق و در زمان دولت از جمله مفضو همان بزرگوار مولانا قطب الدین در عهد سلطان ابوسعید بهادر خان  
 بوده شایسته شایسته بنام وزیر صافی خواج غیاث الدین محمد بن وزیر شهبید خواج غیاث الدین محمد بن وزیر شهبید  
 خواج رشید نوشته سید محمد نو کیش از سادات عالی در جانت در بام شهاب بری و وزیر سلطان بنی امان  
 ری نوطن گزیده بسیاری مردم از اندامین مبتالعت وی داده مرید شد و تامل و تواضع را زود دران دیدار  
 شیخ یافت سید جعفر بهر بزرگتر سید محمد نو کیش بوده در زمان ابوالغازی سلطان حسین مرزا جرات رفته ملای  
 عظام و صد و کرام جهت و معاش دی سلطان پنج هزار دینار کیکی و دو صد خرد و غله مقرر ساخته سده آن نیا ورده  
 عزیمت عربستان نمود و در آن ولایت با وفار مشوایات از وی کوشید تا با عالم فخر توجه نمودن بر روزی و بی شرم گفتی



شاه قاسم نیز جزو آن کتاب در زمان سلطان حسین میرزا بجز اسان تشریف برده باد شاه در تقطیعش اقصای غایت کوشید پس از چندگاه حضرت سعادت حاصل کرده شاه اسماعیل ماضی نیز از تمامی سادات بزریایان و اکرام با وی سلوک کرد از و در بی و دو چهره نیکو سیر بوجود آمد که یکی شاه شمس الدین و دیگری پادشاه رشاه بهادالدوله بزرید علم و دانش از سادات ممتاز بوده ابتدا بجانب برات تشریف برده منظور نظر سلطان حسین میرزا گردید پس از وی در ملازمان شاه اسماعیل صفوی منسلک گردیده شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین ابن شاه قاسم بود از فوت جد خود بر و ساد به بزرگی نیکه زده مرتبه اش از آبا و اجداد در گذشت بتدریج خلق کثیری مریدش گردید مولانا امیدی بواسطه باغی که داشت موسوم ببلخ اسید شاه نامی را از پاد آور و چون شاه اسماعیل در آنوقت فوت کرده بود باز خواست آن خون بخوبی افتاد پس شاه طهماسب شنیده که مولانا امیدی قلعه در کمال حصانت بنا نهاده بعد و بر انداختنش شده عجز برانداخت اغلب بشو گفتن میل میفرمود شاه صفی الدین پسر زاده سید محمد نو بخش رازی و برادر شاه قوام الدین محمد در کرام اخلاق و محاسن اعزاز و لطف گفتار سرآمد اهل دیار زیسته در کبر سن نذر فرموده بود که از طرشت پیاده بزیارت شهید مقدس رضویا رود بموادی یوزن بالنذر و بچاقون و قانند ز نموده هنوز چند منزل طی نشده بود که متوجه مرحله والیه پیوسته صاحب دیوبند شاه قاسم بن شاه قوام الدین بکرام اخلاق و محاسن آداب موصوف بعد از قضیه والد خود در طرشت حل اقامت انگذده روز بر و زمواد جاه و جلالتش بیفزود تا هنگام که در گذشت در انشا نهایت صنعت بکار بردی و شو با کینه گفتی امیر سید محمد دلشاه قاسم جوانی بود با انواع هنر موصوف کجمن خط و لطف گفتار معروف در عین شباب در گذشت اشعار آبدار دارد امیر شاه ضامنست بلسله نو بخشیه است بنیات خوش صحبت و نیکو قریحت بود در شرط خ ماه و شوم نیکو گفتی فکری از سادات نو بخشیه در زمان شاه طهماسب کن رفته منفعت بسیار یافته در اینار ربانغی تکی داشته هیچ شوق خوب داشت قاضی محمد از سادات ورامین است ورامین در زمان سابق حاکم نشین بود و قلعه در غایت حصانت داشته بعد از طهران در ری محلی از ان شکن نیست مضافات نیک و ارزشل خاوه حسن آباد قاضی چند سال باستقلال کفایتی آند بار داشته بعد از ان در خدمت سلاطین صفویه مقداری عظیم بابت کسب لطافت طبع و طلاقت لسان و علم بر تاریخ و قوت بدیهه اینس مجلس می بود قاضی عظام الله برادر قاضی محمد بذکر گو شیرین کلام بوده در جمعی که میان شاه طهماسب و خوندگار روم مصاحبه شدند اهل خیر تاریخ یافته وقتی که امیر نفعی الدین صدیق علی از صدارت عززل گشته تیاج گفتی عربون کن از ثلوث حرف علت

قاضی عبدالعزیز ولد قاضی محمد رفیع و فضل و شوق و موسیقی عظیم الشان بود ابتدا البیاض شافیه استفاده علوم نمود پس  
 متوجه مکان اصلی کشته بنابر توارث شومی گفت قاضی سید میرزا ولد قاضی محمد است بنگلنگلی طبع و سوت مشرب  
 حسن کردار و لطف طبع متصف بود میرزا کن الدین در تحقیق و تکمیل کمالات ممتاز به کمال است گاهی بنظم هم سیدی  
 میر محمد قاسم بصفا زبهن شویا بکیزه می گفت زمانی باصف خان وزیر بوده مراجعت کرد قاضی عجمدی از نسخ  
 ستاد و لک زکرده مردی مستعد برآمد و تسلیه می گفت امیر غیاث الدین باعن جد از متولیان ملا رام زادده  
 عبد العظیم بوده در شوز ممتاز است امیر علی شاه ولد امیر غیاث استیج صفات کمال بوده شوز خوب می گفت امیر  
 نور الدین در تولیت و مدارام زاد و عبد العظیم صاحب دخل بود و باره سفره ضیافتش گسترده بودی بود و عزت  
 و کثرت بر یکنان راجع شوز خوب بود می گفت امیر ظهیر الدین ابراهیم بن میرزا علم و رفعت بر سائر سادات آن  
 آستان منقص زلیه همیشه خوان نوال گسترده داشتی امیر محمد الدین اسماعیل ولد امیر ظهیر الدین ابراهیم از افراد  
 عهد است مجددی تخلص میکرد و نسبت بزرگان هر چه می یافت صرف ضیافت می نمود شیخ شهاب الدین  
 علی باعن جد از متولیان امام زاد و ابوالحسن است که در قریه اندران آسوده است و از بنایرام بهام موسی  
 کاظم می شود شیخ شهاب الدین علی در اصناف و کمال مثلاً العیة محفو فائش از شر با رسی و نازی بر صدر نهاد  
 بیت زیاده بود گاهی شوز میگفته شیخ ابوالقاسم ولد شیخ شهاب الدین علی موضع اندران مکان آبار اشغل  
 نیک نامی روشن داشته گاهی شوز میگفته آقا غیاث گل آن جنت هنوز رنگبوی انگش عمر نبافته بود که بهر بصر  
 اجل بنزمرده شد شومی گفته قاضی مسعود در ملک سادات سیفی انظام داشته والد اجوش قاضی عبد العزیز  
 از فرزندین بری آمده قاضی شد قاضی مسعود بعد فوتش قایم مقام گردیده و در طهران زیاده و در سرباده آسمان  
 هنر بود چنانچه مذکور شود اندکان با شهرت موسوم به ستور زنی نفوذاتش بنیت نیکو قاضی بیگ بهر بزرگ  
 قاضی مسعود است منظور نظر شاه طهماسب گردیده و بعد از آن به خدمت درکن رسیده و کثرت یافت و تبر و جوش رفتن در جده  
 لار و دواع جهان نابا یاد نموده بود و فضل و در شرف متصف بود امیر عبد القادر نیز برهوتن قمریت بصفت تقوی  
 موفق گشته در زمان سلطت شاه طهماسب پنج سال قاضی حد تبریز بوده برگرد ابوبار و بر و خات آن  
 دیار کشود تا حدی که روز و شب باش غلوا آورده حاکم خود را بکشتند و بوی اصلازم حم نشد و فضیلتش در کفو و  
 صول و چه داشت که مدت پنج سال من حیث الاستقلال در شرب غزنه تبریز رایت افلاک و فرخته و آخر  
 بخلط در ری بدست جمعی شربت شهادت چیده شهید میر عبد القادر بنایت امیر محرز الدین کتبت شاک

آن چراغ بوده چه در یک روز هم غمی و هم محتاج و هم مستغنی بودی سالهای قضای آن ولایت داشت امیر تاج الدین حسن نیز گل کهن است ابتدا سرشیر از تلمیذی مرزا جان بهره انداخت بعد از آن که بلا کجفت و رخصت مولانا احمد اردبیلی اخذ علم نمود اصول نموده منتهی شده بوطن رسید و با فاد و عوام پرداخت از مولفانش حاشیه ایست بر علم مولانا امیر جعفر هم مره آن شجره است خرده تلمیذ از علامه دوران مرزا جان داشت و رخصت و اعدا و لوازم هار ات می افراشت اسیری امیر قاضی نام ولد قاضی مسعود از سر علم بخشی داشته میمند دارد شده در درگاه اگری منظره گردید و بعد چندی بصوب دکن شد برادر اعیانش قاضی بیگ چنانچه گذشت پیشوائی آنجا بود بعد چندی از آنجا باز اردو توجه وطن شد احیا تا شوی گفت امیر زرین العابدین ولد قاضی مسعود اگر چه استعداوش بخلعت فصلیت محلی نگزیده اما از امور دنیوی بخشی و افروشته گاهی شومی گفته امیر مسدس الدین علی ولد قاضی مسعود ابتدا جوان او قاتل بعضی و عاشق حرف شده و احزابم بجزاشناسی راه طاعت گزیده شوم می گفت مولانا امید می بیند البتیر از آه و فزون فضائل از محمول افاضل بخصوص علامه دوانی اخذ نموده منتهی گردید و بشوق گفتن افتاد و بسبب میلان خاطر امیر بکرم ثانی پایش از اقران گذشته صاحب ثروت گردید در سال نهصد و بیست و هفت دوشیز خان بدار الملک خراسان رفته با اصحاب علم و کمال با حسن و جوی سلوک نموده بعد و سال حرکت بری کرد از پنج راه نیا سوده بود که بدرجه شهامت رسید چنانچه در احوال شاه توام الدین مذکور مولانا نامی شاگردش آه از خون ناحق تن آه تا بکلی یافته خواجه محمد طاهر ولد مولانا امیدی همواره همت بسراجمی امور بویستدگی می گذاشت و گاهی شوم گفته خواجه محمد شریف بهجوی ابتدا بخراسان آمده بوزارت تا تار سلطان ولد محمد خان شرف الدین او غلی مخصوص گردید و مطلق العنان بانی مبان ملکداری شد پس از فوت محمد خان ولد ارشدش عزاق خان بجایش مانده بعد از منظور نظر شاه جهانست صفوی گردیده بولایت هفت ساله بر دو بر قوه و بیا با ننگ سرافراز گردیده پس بونهارت اصفهان رسیده بود و در وقت صاحب دیوان شورا است و پس مانده خواجه محمد طاهر و خواجه غیاث الدین محمد خواجه غیاث الدین محمد گاهی از بجز اندیشه در آبدار نظم می کشید اما بسبب کزیرنی آورد و خواهر شریف بر روی روزگار مانده و خطا کزیر داشت صاحب یق و فزون معاملات شاهی بود و دهات بیوات را حوزب با مضایر رسانیده خواجه محمد طاهر و صلی از علم سیاق و سعت مشرب بهره کافی یافته اگر چه در دولتان وقوع چندان تعلیم ندیده اما در سلامت و مناسبت نهایت لطافت دارد و شورش جریسته است خواجه مرزا احمد برادر زاده مولانا امیدی برادر

خواجه محمد شریف بجزی پیرامین احمد رازی معنف هفت اقلیم شاه طهاسب صفوی را بوی عنایتی خاص  
بوده چند سال کلاسترری معنفی خالصات بدو نقولین داشته شاه سلطان محمد نیز نسبت سلف عملکرد همت  
ذکور باحوال داشت بنابر تقریب گاهی شرمی گفته خواجه خواجگی برادر خواجه محمد شریف بوده در شیرین  
مقالی و بزرگ برداری بگانه زیسته احیاناً اودی شوق خوب پویه داشت خواجه شاپور ولد خواجه خواجگی  
طبعی فاعاد و ذمینی وقاد داشته در موبک نظم فارس نوی قدرت بود فیزی هم تکلف میکرد بواسطه قرابتی که با پنهان اولاد  
جهاگیری داشته بپنهان آمده کار داشت در مراجعت نمود خواجه عبد الرضا بشیر زاده خواجه محمد شریف  
بوده بچودت حفظ و لطافت طبع از امثال امتیاز داشته در بیان و ترسیل نیر لوای مهارت می افزاشت شعر  
خوب می گفت تاریخ وفات شاه قاسم را وفات شاه قاسم یافته و تاریخ عود کسی محمد بیگ نامی را آبی عاقبت  
محمود دان یافته خواجه محمد رضا ولد خواجه عبد الرضا بکفصال حمیده انقاد داشت دارد اشخی لایون  
از جوانی بر بخورده آسپهان شد خواجه محمد حسن بشیر زاده خواجه محمد رضا است محلی بزبور بلاغت و انانیت  
بوده شعر پاکیزه می گفته خواجه نظام الملک که از اعیان آنجا بوده بلطف طبع حسن خلق موصوف گاهگاه  
در سخن را بسک نظم انتظام میداده خواجه جعفر از فنون کلمات بخشی داشته خصوص در طبابت و  
سیاست باره از منداولات دیده در مقام مهارت کان داشت شعرش بی تصور بوده مولانا افضل نامی  
طبع بغایت راستی و درستی داشته از عنفوان جوانی تا سنگام پیری در خدمت مولانا امیدی بسر برده  
صاحب دیوانت خواجه هدایت المشراف از معجزان شاه طهاسب صفوی طبعی رنگین داشته اما بیشتر  
اوقات در نظم اشعار سلوب المعانی بهمت می گماشته بدین شیوه تنج چند کتاب نموده مرز اعلی خلقی  
در مهات کدی و جدی بلیغ داشت هر که شکل رودادی بدر دلبا و دیدی دکا و لبانستی گاهی شرم می گفت  
مولانا فتمی در نزد نظم سلیقه لائق داشته همواره میان او و سهیمی بکاری مواد معاد و مشا بر و بچان بوده  
مولانا محمد سیری عم زاده مولانا فتمی بر سهیمت بهمت رشته منته رقیب تا بزین بودی و منشی  
بجای پامه جاسر نموده آمده امه مولانا عفور ری با و ز خوش و سخن موصوف بوده و شرمی گفته مولانا  
حاجی مرد هموار که سخن بوده آنکه دل بنیت من شادمی کننده باری باین خوشم که میای بیکند مولانا حسابی  
بغایت مضحک و طرد کو بوده و شعر سوزن بر گز بر زبانش میگذشت مگر گاهی که غم می کرده رضائی نور بخشی  
رند و قابل و شطرنج خوب می باخت بر کهن این رسی مردی پاکیزه روزگار سنجیده طوره بوده

سلیمان طهرانی چون در وطن پرنشانی کشیده بودند آمیر صیدی از سادات طهرانی شاعر بگانه صیا و  
 معنی بیگانه بوده در عهد عالمگیر بنید آمد مقبول طایع شد ضیا از روشن طبعان طهرانت طریزی از طرشت ری  
 بود و بشوخ طبعی اشتهار داشت میر عرفان از سخن سخنان طهرانت ندائی طهرانی محمود بیگ نام از ادیبان  
 نکل بود با خلاق در ویشی القاف داشته منصف طهرانی شاعری رتین انجیل رشتین المفال بوده بودند آمو  
 مراجعت کرده مهنی طهرانی نامش میر عطا ست و ما وند جای منزله با طراوت اول شهری که در عالم بنا  
 شده و ما وند بوده کیو مرث در ایام خود سه شهر بنا نهاده اول ما وند دوم اصطخر سیوم و ما وند کوکستان است و  
 پنج منز نشی بی آب روان و سه آستان بنیت جبل و ما وند کوکستان در غایت بلندی که هرگز برت از سر  
 آن خالی نشود و از صد فرسنگ پدیدار بود بعضی گفته اند که سلیمان و صخر جی در اینجا محبوس کرده برچی گویند که فریدون  
 ضحاک را در اینجا مقید ساخت گویند بر ذره وی معدن کبریت احمر است در عجب البلدان از محمد بن ابراهیم  
 خراب نقل می کنند که پدرم خواست که چیزی از ان کبریت احمر بردارد و موزنهاست که دنبال آن دراز بوده چون  
 سزنها آهین نزد یک آن می رسیده گداخته می شد و گفت شنیدم که مردی از خراسان بیاید با و موزنها بود  
 بدار و اندوده از ان کبریت چندان که خواست برگرفت محمد بن ابراهیم گوید در خدمت امیر موسی ابن  
 حفص بودم تا صدامون عباسی رسیده گفت حکم خااست که بگو و ما وند شوی و احوال محبوس و ما وند را  
 معلوم نمائی امیر برخواست و بدو منح رفت و از احوال آن محبس پرسید پیری بیاید که سال ادبش از نوزد  
 بود گفت این محبوس را نتوان دید اما اگر خواهی دستی آن شمار معلوم کنم امیر را سخن آن پرسید پندیده آمد  
 آنکه چیزی پیر بر کوه می رفت و مردم از پس دو تا بجای رسیدند گفت این مکان را حفر کنند حفر کردند خانه  
 پیدا شد از سنگ کنده در اینجا مثالی بر صورت عجیب دیدیم بر دست او مطرقه و سپیش او سندان و قنار  
 بعد وقت آن مطرقه را بران سندان میزد آنکه گفت تا آنرا باز بطریق اول ساختند و گفت این  
 طلسمی است و بجهت همین ساخته که مادامی این طلسم باقی باشد شر این محبوس مندرج شود بعد از ان فرمود تا  
 نزد با نهابا و زند و بر یکدیگر بستند تا مقدار صد گز شد آنکه آنرا برافراشتند و بران بر رفتند و دری از  
 آهین پدید آمد و بران در نوشته یافتند که بر قله این کوه هفت درخت و بر هر یکی چهار قفل و بر عصاف  
 نوشته بود که در اینجا حیوانیت که شرح آنرا نهایت نباشد باید که در را نکشاید و الا گناه این در  
 کشوده شود این اقلیم را آفتی رسد که رفع آن ممکن نباشد و امیر گفت همچنین بکلیفه باید نوشت مامون منع کرد و دیگر

مستوفی نیکو در دوش امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از شکر آب و شکر آب موصی است  
از مضافات و ماوند میرند بپو را بنده اند و عم خود و دختر الدین بعضی متداولات را دیده پس در خدمت مولانا  
سیف الدین تفتازانی آمدند کرده تا سر آمد علما گردید و در زمان میرزا تدریس یک صفت از مدرسه با و موصی گردید  
پس از فوت وی محمد خان شیبانی در ترتیب وی کوشید و شاه اسماعیل صفوی بخت زمام قضای شرعی تمام ممالک  
خراسان بوی سپهر پس از ان امارت بر صدارت افزوده صاحب طبل و علم ساخت امیر خان امیر الامرای خراسان  
حد برده بقلعه اختیار الدین فرستاده متعلقانش را مصادره نمود و روز دیگر شخصی را فرستاد تا با کاش نمود  
صیا- الدین میرم و در تاریخش گفته چون میر محمد خلف آل عباس زین دار فافت بدان دار بقاعه تاجیک شکرش  
رحم کرد ضیاء و انتر شهید و هوکی الموتی از غایت حسن خلق خلقی تخلص میفرمود و عرش بچاه و شش سال مولانا سائل  
از مونیق آه است من مضافات دعا و ند و آغاز جوانی از وطن برآمده بهمدان ساکن گردید و آنجا در این بین بنوانه  
فوت گردید میان حیرتی و مولانا سائل همواره معارضه و مناقشه رو میداده و جلد در اشعار طلیت و در گل میگذاشته  
مولانا سیف الملوک شجاعی تخلص و ماوندی اصل سخن مزاج امیر مزاج انگیر بسیار داشته و در طبابت بوی  
حذاقتی بر مولانا قزوینی مرد آهسته از تکلفات و ارسته نال مجالست و دستان بوده و در توفیق درست  
داشت فکری و ماوندی در عهد اکبر پند آمده بهلا زمت بعضی امر گذرانید و در سن محمد حسین نام که چندی بخدمت  
مرزا صاحب بسر برده و نشاطی حاجی محمد نام از نامداران سخن گزاردان و یارند سمشان طولش پنج تا شش لونا  
مردش کاند از اصحاب شیخ ابو الحسن بستی بوده و خانقاه مسکاکیه و سمنان جانی نام است شیخ العارف رکن  
الملک و الدین علما والد و له از اجل اولیا است بعد جید است و نفعاتش که وی در ابتدا بکفرت پادشاه  
وقت مشغول داشته و یکی از حروب جذب بوی رسیده که ترک همه کرده بسلوک گردید و رشده و شسته و دونه زعفر  
حجاب مرا حجت بطن اصلی نمود و در مسکاکیه مدت شانزده سال صد وجه را باین برآورده و در سائر موقت حدود  
سی اربعین دیگر باین هفتاد و بیفصد و ششاد و شش در گذشت و در آخر حیات در دو قوه دیده که در و قیامت  
شده و همه اعمال و اذکار و توجیهات و مراقبات ایشان را سنجیدند عانت مخلوقی که در ایام دلت نموده بود بهر  
راجه آمد مولانا نظام الدین بروی از او نشنیدان زبان شیخ را تکفیر کرد و نوشت که تو کافر می - و تو دیدی که بگفت  
و بخود نگذاریت گفت ای نفس دون هفتاد سال ترا گفته کافر می - و بیکر دی اکنون هیچ شبهه نماند که در مسندانات و  
صفی جهان بگفت تو حکم کرده گردن بند و مرا بعد از این مرغان دین - با عی گفته عه نفسی است مرا که غیر شیطانی نیست -

در فعل برش پنج ششمانی نیست و ایمانش هزار با یقین کردم و این کافر را سری مسلمان نیست و **الوالبکرات**  
 یعنی **الدین علی** دوستی از اصحاب شیخ کن **الدین علاء الدوله** بوده روزی شیخ با صاحب میفرمودند که حق تعالی امسال  
 یک نوبت بر تقی **الدین علی** دوستی در صورت کل موجودات بخجائی کرد و بعد از آن بخود حق تعالی خود اندازی پر کنید که مرادیدی  
 گفتند اما مرادید که دیدی چه بود گفت آثار و افعال و صور و صفات تو و تو از همه صور و شری حق تعالی دیر تانا  
 گفت درستی از دل پندیده داشت **حواجه عماد الدین** سود مدتی بوزارت امیر تیمور که در کان قیام نمود **حواجه**  
**غیاث الدین** سالار در زمان امیر تیمور مقصدی عظام امور دیوان بود در الفتح یزد و بنا کرده دوست **حواجه**  
**شمس الدین علی** وزیر شایخ میرزا بود **حواجه قطب الدین** طایوس در زمان میرزا **الوقاسم** بابر و  
 مرزا **اسطان سید مرتضی** بامر وزارت قیام نموده **حواجه قیام الدین** بختیار در اوایل دولت سلطان **احمد**  
 در امر وزارت دخل نمود و بجم **الدین** بجم فلک مضامت بوده گاهی متوجه نظم شدی امیرینی از شیوه مردمی نصیبی  
 واقعی داشت و شعرایک می گفت امیر سید علی بابر نور حسن خلق و لطف طبع از هر کمال بخشش داشته حسب تکلیف  
 اکبر بادشاه تایید کن تصنیف نموده فرقه بی شاعری خوش سلیقه بوده میر فرزونی از شیرین نغان مسمان است  
**استرآباد** طویش مطهر غرض بلوچه در زمان سابق هفت تومان داشته الحال بلوکه مثل کبود جامه دسدن رستاق  
 و غیره غما و غیره شش راه دارد و جمله جهت تر آه و ثجاری و در بر کرپوه و مناک نهایت شدت و محاسنی دارند و سوابق ایم  
 شنگاه جبرجان بوده که بعضی از اقلیم فاسش و اندک طوطی صدای غنش بلوچه و در انظر رود کارکان احوال از آن  
 شهر خنکی باقی در نیت غرت امام محمد جعفر صادق و در جبرجان بکوسر استعمار دارد و اهل جبرجان بی حرب  
 اسلام آوردند و بنای دارالملک حاکم موسوم باسترآباد است یزید بن هلب نهاد و احوالش یکی مذکور شده  
 منقولست از شیخ ابوعلی و تاریخ توأم الملکی که روزی در حوالی جبرجان آهین باری که و نزل آن یکصد و  
 پنجاه تن بوده از سواد و افتاده انالی آنخوانی آدازی غنیمت شنیدند چون نزد والی جبرجان برآمد سلطان محمود شنیده  
 قدری طلب داشت هر چند خواستند چیزی بدهد انشد آفرید بر آن بکران ماهر قطع از آن جبر ساخته نزد سلطان فرستاد  
 وی خواست تنی از آن ترتیب دهد صورت نبت چه اجزای آن لبان دندان جاد کس هم انصال یافته بود در  
 غایت صلابت ابتدا از مردم استرآباد بقا بوس که صاحب سیریران ملک بود دنیا شمس **الحالی قابوس**  
 بکارم ذات و محاسن صفات از اشال و اقران ستنا بود هرگاه چشم صاحب بر سطر از خطش افتادی گفتی بجز خط  
 قابوس امام جناح الطاوس سائل تازی و قصائد عربی که او پرداخته دیباچه دفتر خلافت شاعرات با بوبکر



خوارزمی مشهور در تیمه الدهستونی ذکر او بسیار کرده و شوا برسی از او بسیار نوشته اند قصه بخش کمال البلاغه مشهور  
 اگرچه بفضائل مورثیت امانت با مراد لشکریان بسیار در شتی می نمود امر او اعیان جرجان و براجوس ساخته پیش  
 سنجهر بر تخت نشاندند در شانی راه قابوس از آن کسان که ویرامی بردند پرسید که موجب خراج شما چه بود گفتند  
 چون تو در قتل ما اعراض میکردی ما بج کسر اتفاق کرده ترا گرفتیم گفت این سخن غلط است بلکه این فقیه سبب قتل خون  
 ریختن است اگر شما را می کشتم بدین روز نمی رسیدم بخشش بکنیدیت نزدیک استرا که خود ساخته بود از افاضل جهان  
 بنصورت ثانی سحرش بوده کتاب سیر الملوک از تصانیف او است گویند قابوس از او لایز است و زیاده عیش  
 که در زمان کفر و والی گیلان بوده ملحق میشود اول کسی که از او لایز یا سلطنت رسیده مرد آویج است چنین مشهور  
 که مرد آویج چون بر سر پشته ای شکار کمال عزیزی گفت روح سلیمان بن داود درین منقل شده و دایمه که شایطین  
 در تحت حکم من اندک لهذا بتاریخ ثلث و عشرين و ثلثمائة او را بقتل آوردند و گفتند که ما شایطینم احیاناً چنین حرکات  
 نیز از ما صادر می شود و آخرین ایشان گیلان شاه است که ولید کیکا و حسن بن اسکندر بن قابوس بود و جسمی از آل  
 زیار پادشاه شد و در شت لفرزندت دولت ایشان حد و پنجاه سال بوده امیر قصر العالی کیکا و حسن بن اسکندر  
 بن قابوس پادشاهی بود و در بزرگی اقتدار بجز خود کرده در تربیت افاضل کوشید گاه گاه شورش بگفتی و در تصنیف  
 و اخلاق که جهت فرزند خود نوشته که نکات متین و فقرات لیسین در آن جمع نموده امیر المعظم نصرت الدین  
 که بود جامه و شجاعت و سخاوت عظیم المثل بوده و در فضائل و کمالات بنظیر و حضرت سلطان نکش در جلیله است  
 و چند سال من حیث الاستقلال فیروزه کوه با چند جمال دیگر در قطع عیش مفرور بوده و فتوحات موفراز و در نظمو  
 پیوست حادان و حضرت سلطان چند گاه تکلیف کرد که کسان بقتلش فرستاده و فرمود که سرش بیازد و بی  
 اجتماع را با موال از بقیة زنده آورد تا نزد سلطان جشی خلیفه است ویرا دیده خوست سوکون رسیدن فرزند  
 که در ارش جلا خیر کرد این رباعی بدیده بوض رسانید من خاک تو در چشم خروزم آرم به سدرت زکمی نده که صدر  
 می آرم به سر خوسته نیست کس نتوان داد و می آیم و برگردن خود می آرم به عفو فرموده نزد کیش رفت و درو  
 رویش بوسید خست و اجابت داد الامیر الکبیر خمر الدوله منصور بن نصرت الدین بن محمد اسپهبد که بود جامه جوده و تازی  
 و فارسی شویر جسته گفت ابو علی جرجانی از جو از مردان طریقت بوده گفت بخل سه حرفست بی او بدانی چون زن  
 نام اول و پس بخیل با است برفس خویش و عمارت و رفیق خویش و ملوک معانی گفت ز تحب سار و می عقل بهوش  
 که کانی عالمی بوده صدقانی عابدی عیدم انسانی درد ملک معانی گفت ز تحب سار و می عقل بهوش

خود است الا در حمر که چون خورده شود سلیمان عقل را از تخت فرو آورد و موزل نماید همچنان که چون سلیمان  
موزل گشت دست نهب و غارت دیوان ملکش دراز کردند و در حج و مرج افکنند و همچنین عقل که در بدن بجای  
سلیمان است چون سبب شراب زائل می شود از تخت و باغ بزمی آید دیوان قوای غضبی و شهنشانی که در جوش  
و خروش می آیند و تمامی اهل انی را خراب می سازند سید الحکما میر سید اسماعیل از فضلای روزگار بوده  
کتاب اعراض و خفی علانی از تصنیفات اوست که بنام اهل ارسلان خوارزمشاه نوشته در طب کتاب فارسی مفید تر از  
اعراض نیست و اعراض انتخاب ذخیره خوارزمشاه است حکیم مالکیت از ناظم منظم خندانی بوده اینکه در مدح که  
شو گفته و در چه عصر بوده معلوم نگشته ابو ذراعه امیر خراسان باو گفت که چون رود کی شرتوانی گفت گفت حسن  
نظم من از ان پیش است اما احسان و بخشش تو در می باید فخر الدین اسعد فخر روزگار بوده فوت فضل و ذوق  
شوش از کتاب دیس در این ظاهر لاسمی شاعری بوده روشن طبع فصیحی از جمله ملازمان حضرت عالی یکاوس بن اسکندر  
بن قابوس بوده و در انشویست موسوم بواهن و عذرا امیر سید شریف الدین علی بعد از ترک بلخ رشد و تمیز آغاز  
تحصیل نموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم گردید در سال هفصد و مئقاده و نه بصیبت شاه شجاع رسیده منصب  
تدریس دارالشفا شیراز با و مفضول گردید و قریب ده سال در فارس با فاده پرداخت در ان ایام حواشی  
بر مطلق نوشت و در هفصد و ششاد و نه که امیر تیمور شیراز را کشود و بر اسیر شد تکلیف کرد تا زبان نوت صاحب  
قران در مادر آراء النهر لبر بر میان او و مولانا سید الدین نقفازان مباحثات رود و داده بعد فوت صاحبقران دیگر بار  
بشیراز آمد و در هفصد و شانزده در گذشت تو گذشت در قریه طاعون من اعمال استرا آباد و هفصد و چهل و عمر و  
مئقاده و شش بر اکثر کتب تقدیم و متاخرین حواشی بنشت بدین تفصیل حاشیه شرح کثافت و شرح مفتاح و  
حواشی شرح هدایه حکمت میرک و حواشی شرح حکمت العین میرک حواشی تلویح و شرح مواقف حاشیه شرح تجرید اصفهانی  
و حواشی شرح طوابع اصفهانی و حاشیه بر شرح مطلق مولانا قطب الدین رازی و حاشیه بر شرح شمسیه مولانا قطب الدین  
رازی و حاشیه شمسیه مولانا و شرح تذکره و شرح چمنی و حاشیه شرح اشارات حواشی را ضی حواشی متوسط فارسی  
بر کافیه و منطق و حرج هر دو فارسی و این همه در همر قد تصنیف نمود و بعد مراجعت از و حاشیه شرح مختصر ابن حاجب و  
شرح فرائض سراجی را و بشیراز نوشت امیر جمال الدین در سلطنت شاه طهاسب معنوی با مصادرات قیام می نموده  
امیر سیف الدین محمد ثمران شجرات و دو فور علمش بنیابت که هرگاه در مجلس شاهی در آید شاه بجمت تواضع  
قیام نمودی برادرش امیر امین الدین حسن استغفار از خدمت خواسته سمت باد و غار ثوابت اخذ و







سید اناؤ و لشفاه از کتب سالک و مالک علی بن عیسی کمال آورده که از روزگار ازیدون تا زمان بصرام گویند که  
 شیخ حکون آمل بوده در اصل شهر گنبد سیت اقسام اشجار بران روئیده گویند قبر امیر بن فریدون بت مردش  
 ابو العباس القصاب شیخ آمل و طبرستان بوده با آنکه چیزی نتوانده بکتهای عالی از و سرسبز و چنانچه یکی از آنکه طبرستان  
 گفته که یکی از فضائل حق تعالی این است که کسی را بی تعلیم و تعلم چنان سازد که هر چه ما را در اصول دین و فرائض توحید  
 مشکل شود آسان سازد و در نفحات آورده که ابو الفوارس کرمانشاهی کسی نزد شیخ ابو العباس فرستاده که از آنجا  
 اینجا تخطی دعا کن شیخ سببی در دست داشت بوی فرستاد باران بارید و تخطی برخواست شیخ محمد مقصاب  
 مریش شیخ ابو العباس است همیشه در دامنانش نشسته ذکر می کردی چون سال بران بگذشت شیخ ابو العباس ویرا از مجلس داشتن  
 باز داشت چمن وی عالی گردیده بود و دهم کس بدان میرسد ابو جعفر بن جریر الطبری صاحب تفسیر کبیر و حدیث  
 و فقه و تاریخ است تاریخ او را هیچ ترین تاریخها گفته اند شیخ ابو اسحق شیرازی در طبقه فقها او را از جمله مجتهدان نوشته  
 محمد بن محمود املی همیشه بتوالیف و تصانیف پرداخته شرح بر کلیات قانون و فرائض العیون و در محارره و التلایح  
 نوشته شیخ غزالدین آملی اصلاح رسد و موصوف مدق در جبل آمل فنون فضائل از مخول افاضل اخذ نموده تا حدی  
 که شیخ علی عال که مجتهد زمان بود کرات مرسلت کرده که اگر دعوی اجتهاد خواهی کرد اشاره منا کن طریق موافقت  
 دارم از مصنفاتش یکی چند است که بنام حسن نامی از ملوک مازندران نوشته ابو الفتح از استادان زمان بوده  
 اما تاریخ وجود و عدمش بنظر نیامده که در چه عصر بود و مدح گفته مولانا محمد صوفی اکثر ایام با کتب فضائل علمی و عرفانی  
 و متع بسیاری از کلمات صوفیه کرده بخواندن و جو کردن اشعار و سخنان سلف و لوع بود خوش در غایت جودت  
 واقع مولانا قاضی عمر با هوادوس پس پشت داده و در مسموره عبادت داشت صاحب ثنوی و دیوان است  
 رفیع شاعری همواری بوده اعجازی از مداحان طول ارسال است بجهانی تخلص شیخ بهاء الدین در عجباب و  
 غرائب علوم مهارت دانی داشته جهت طلب علم عراق عرب و شام و حجاز رفت و بزبانت عربین مستعد گردیده عبادت  
 نمود و در خدمت شاه عباس ماضی منزلتی یافت اکثر شاه بو تماش رفتنش بشهد بردند و فاشش فلشین و الفک  
 تصانیفش در انواع علوم مشهور و اشعار عربی و پارسی بسیار دارد و طالب آملی از شورای بلاغت آئین و فضیای  
 نزاکت آفرین است پسند آمده خدمت میرزا و قاری غازی نام دلد میرزا جان بگ والی نهند که مذکور شود لازم  
 گرفت و بعد چندی بگورات رفته ایامی با عبد الله خان بهادر و وزیر جنگ سمرقند و از آنجا بدیهه جهانگیر شافیه ملک الشرا  
 خطاب یافت و را و اخذ جوانی بر مرز جیش طاری شد و عین جوانی و ریت و کلین و الف در گذشت آشوب محمد بن

بخدمت آمده و ملازمت ظفرخان میگزیرانید اشرف محمد سعید نام از وطن بپند افتاده معلم زیب النسا بیگم صبیح عالمگیر شد  
 اشرف محمد زان نام از صفائی یا ناست مهری سید علی نام بخدمت آمده شنید که آنجا از ن راهری میگویند از تخلص سزا شده  
 مشوی اودرتولین سزا پای محبوب سسی بآئین بدن نما شهرت تمام دارد و رستم را رترب صد باره ده دارد و نه مولانا  
 محمد سالها در مشهد مقدس نقش افتاده بر خاطر الواح طلبی نگاشت در منطق و حکمت اهر رای استیج کمال گاه گاه  
 لشکر گفتن خیال می آورد و جاجرم شهری نامی است و روح اشیش و دروزه راه نهر گریاست باین سبب لشکر بیگانه  
 با و نرسد و در ان شهر قلعه است در پای آن دو درخت چنار گویند هر که بر صلب چنار بنشیند پوست آنرا بدن او گیرد هرگز  
 او را در دندان نشود و حشمت پنجاه دید دارد و سیب بزرگ آنجا بسیار شود و جرد شهری مودت و در زمین او  
 زعفران خود را بسیار اصحاب نوایح گویند و در قدیم لشکری بران شهر آمده چون صبا شد حضرت حق بجان همه را  
 سنگ ساخته بود آثارشان تا این زمان باقیست گیلان ولایتی است نزدیک تزدین دختران آنجا خود را با بازار  
 بر زن جوه سید بنده تا کسی بنظر قبول در آرد و هر گاه یکی نظر خواستگاری بکلی از آنها انگذد دیگر بزمی آید مردش  
 شیخ محی الدین عبدالقادر از نقل فحاشت بهشت بهشت با مومن میرسد و تولدش در چهار صد و هفتاد  
 یا هفتاد و یک در سن میزده سالگی بمجد درخت و بدرجه کمال ترقی نموده خوارق عادات از وی بظهور آمد از جدش  
 عبدالله صوملی نقلت که وقتی در ساجت بودم شخصی بمن آمد که ویرا سرگزندیده بودم در طفلی بر دوز رمضان سرگز  
 شیر نموده یکا بلال رمضان بکت ابر پوشیده ماندا زان روی پرسیدند گفت عبدالقادر شیر نموده سران میخوشت  
 از وی نقلت که وقتی در ساجت بودم شخصی بمن آمد که سرگز ویرانیده بودم گفت صحبت سخنای مغم آری گفت بشرط  
 آنکه خلافت کنی گفت اینجا باش تا من بیایم بعد از یکسال باید ما اینجا بودم ساعتی نزدیک من بنشست و برخاست  
 و گفت ارا اینجا نزدی تا من باز آیم بعد از یکسال باز آمد و ساعتی دیگر بنشست و باز برخاست و گفت سخنای  
 رفت تا من بیایم بعد یکسال باز آمد و با خود دان و شیر آورد و گفت من خفزه مرا فرمودند که تا با تو طعام نخورم بعد  
 آن با اتفاق و بغداد آمدیم خوارق آنحضرت کتبها علیحده باید بنابر اختصار از آن و گذشته بذكر گوهران آن  
 کان و کلهای آن گلستان بزرگ مجبوره در درج کرامت داشت شیخ سیف الدین عبدالوهاب بزرگترین فرزندان  
 علوم ظاهری و باطنی از خدمت پدر بزرگوار کسب نموده بعد پدر در مدرسه و فقه میفرمود و ابواب ربوبی طلبی نشود  
 گفت شجاعت صبر یک عت است و رسان ششصد و سه فوت نمود شیخ شرف الدین عیسی علم از پدر  
 آموخته بعد پدر در رس حدیث و فقه میفرمود حضرت غوث کتاب مفتاح الغیث را برای ایشان تصنیف کرده



از تالیفاتش کتاب جواهر الاسرار است شیخ شمس الدین عبد العزیز ابو بکر کنیت از صحبت والد بزرگوار  
فیض تمام یافته جانب سچا فرسته توفیق گزیده شیخ سراج الدین عبد الجبار کنیتش ابو الفتح از پدر کسب کمال  
نموده مفتی عراق بوده شیخ تاج الدین ابو بکر عبد الزاق از کمل اولیا بوده علوم ظاهری و باطنی از پدر استفاد  
کرده شیخ عبد الحق ابراهیم از پدر کمالات صوری و منوی یافته شیخ ابو الفضل شیخ ابو عبد الرحمن  
عبد الله علم فقه و حدیث از پدر دیده شیخ ابو ذکر یاکمی فاضل کامل بحد ۱۰۱۰ ابو نصر موسی درجات  
پدر کسب کمال کرده بدین رفته توفیق گزیده عین الزمان جمال الدین کیلیکی کیلیکی نام موضعیت دی از خلفا کی شیخ  
نجم الدین کبری است در قزوین می بود یکی از سادات قزوین را عزیمت شیراز شد از شیخ القاسم سفارش بادشاه شیراز  
که معتقدش بود کرد شیخ پاره کاغذ طلبیه بران نوشت که غسل در رازیانه بوی داد چون بشیر از رسید و قصد ملازمت بادشاه  
که گفتند وی در دستم دارد و در حرام است و عظیم مشوش است پیشرفت و سلام کرد گفت از کجائی آنی گفت از  
قزوین حال شیخ پرسید کاغذ خوانده بکشد و دید که غسل در رازیانه در و مندر حجت گفت شیخ بنور کرامت بمعالج  
ناکرده در حال بخور و در شغایافت و آن سید را رعایت کرد و علا و الدوله که از ملا حقه الموت بود شیخ اراده تمام شد  
چنانچه در وقت سستی شخصی مکتوب شیخ بوی داد در غضب شده فرمود تا آن شخص را صد جوب زدند و گفت ای جاسل صبر  
می بایست کرد تا من بشمار شده بجم میفرم و غل میگویم تا آن مکتوب بن سیدادی داتم علا الدین ببرد م قزوین گفت که اگر  
شیخ در آن بلده نبود می خاک قزوین را در توبه کرده به الموت می بردم و هر سال علا و الدین با قصد دنیا سرخ برسم  
نذر و در خدمت شیخ فرستادی خواجه تاج الدین علی شاه وزیر منبر بر و شرح بوده ابتدا البجاستوخان منصب  
وزارت بشرکت خواجه رشید با و تفویض فرمود و سالها آن دو وزیر بمشارکت گزارانند و زمان سلطان ابو سعید خان  
خواجه رشید شهید گردید وی من حیث الاستقلال ماند و در سال هفصد و بیست و سه از دنیا گذشته در عبد موغل  
غیر از وی وزیر می متونی نشده از آثارش رشیدیه است در تبریز خواجه نجم الدین محمود المشهور بخواجه  
جهان در جوانی سیاحت را بر اقامت تفوق داده بسیاری از شهر و کشور گردید تا در خدمت سلطان محمد  
لشکری سیر آرای دکن و راندک روزگار اعتبار کافی بهم رسانیده بخطاب خواجه جهان رسید و بتدریج محسوس بکمال  
گشت خط مزوری بنام حاکم او دیه بمضون ساخت مادی سلطان نمودند سلطان بر آشفته ویرا طلبید و  
هوا خوانان حال گفتند و مانع رفتن شدند گفت سالها است تا درین دولت کار منیها کردم بجز و بگمانی به  
یوفائی منسوب نکردم پس تنها بدرگاه رفت سلطان تحقیق تا کرده بقتلش فرمان داد و گفت قتل من موجب خزائی

ملک بود و الا کار من که به سیری رسیدم سهلست تا من درین کار اولی سلطان کوش نفرموده و بقتلش رسانید قضا را  
 آهنگنان که وی گفت بعد از وی ملک از تسلط رفت و سلطان زیاده بر سه ماه نماند از آن وزیر صافی حمیه  
 رساله است در احوال و طبقات اکبری آمده که خواجه محمود در ایام دولت خود داخل عراق و خراسان را همیشه به  
 و تفت میفرستاد و از آنجا بود که مولوی عبدالرحمن جامی امیر کبیر الدین مسعود از اشراف داعیان برشت بود در  
 حینی که شاه اسماعیل صفوی در ولایت لاهیجان بسر میبرد امیر کبیر مراست بر باغی مرج کرده و چون سرب شاه ازین  
 مملکت در حرکت آمد بدرگاه شتافتند منظور وکیل مطلق گردیده با بانضیبی از نیکو طبعان گیلان بوده ابتدا به  
 تبریز رفته بابا افغانی بدینش خوش شده بکیش سلطان یعقوب برده آتشا گردید تا بتدریج از مخصوصان گردید و هم آنجا  
 در گذشت کار گیلان احمد بصیرت قابلیت و استعداد موصوفه در مسلک افراد سلطان انزلی انتظام داشت  
 بعد سی و یک سال از سلطنت شاه عباس سب صفوی در نهمده و هفتاد و چهار ولایت را مسخر و پیرا در قلعه قهقهه محبوس گردانید  
 سلطان محمد پس از دوازده سال حبس آزاد کرده باز گیلانش داد رعیت بمباد و در تاجا سلطان به نجاتیده شاه  
 عباس ویرا طلب نمود و توقف کرد و اظهار عیوبیت و عریان بخدمت کار دوم و نمود لاجرم شاه عباس بر آشفته برانجام  
 حرکت نمود وی با چندی مخصوص در کشتی نشسته جانب شروان در حرکت آمد و با خون کار دوم هم آنرا شمشیر نماند  
 در نجف اشرف و کربلا معلی اوقات سحرین حرف اذخار شوبات اخروی کرده این رباعی از قلعه قهقهه لشانه فرستاده  
 بود منم از گردش به رخ و از کون می گیرم و ز جو رزانه بین که چون میگیرم به با قد خمیده چون صراحی شب در وزنه  
 در قهقهه ام و لیک خون میگیرم و تا این رباعی در جوابش نوشت که آنزد که کارت بگل قهقهه بوده و زاری  
 تو بر ملک حد بود و امر و زین قهقهه تو با گریه بسازم کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود و شیخ زاده مذانی  
 تخلص خلف الصدق شیخ محمد لاهیجی است که از مولفانش یکی شیخ کلشن را زبست شیخ زاده خدمت بفرستاد  
 شیراز کسب کمانده از بر علم بخشی گرفت و پس بشور غنبت کرده آن شیوه را کمال رسانید قاضی عبدالعزیز  
 یقینی از جانب پدر بسلسله نو کتبیه میرسد و از جانب مادر خون سر زاده شیخ احمد لاهیجی میشود و در فضل و هنر مرجع  
 آن شهر و شوکت شاعر حزب دارد و قاضی کیلی برادر زاده قاضی عبدالعزیز یقینی و رای فضیلت و عو شاعری  
 حالات پسندیده و صفات سنجیده دارد و در عفو ان جوانی بزی اهل تقوت آمده چند یسین و ریاضات شکر  
 کشید مولانا کیلی خان غالب تخلص و مولانا احمد طیب است که در زمان شاه اسماعیل ماضی یک خوار زر برسم  
 حق العلاج در یک مجلس گرفته مولانا کیلی خان ساها در عهد خان احمد منصب صدایت گیلان قیام داشت و در سال

نهصد و شصت و هفت از جانب خان احمد بر سالت قزوین رفته بنا بر خطی که در سال یکصد و هشتاد و دو در نقد حیات  
 بمقر اعلیٰ ریاضت اشعار خوشی دارد قاضی شمس الدین ابتدا معلم شاه اسماعیل ماضی بود و در زمان شاه  
 طهاسب صدر گردید مولانا نظام الدین احمد از مشایخ خوانست حکیم نعمت الله و یلمانی در ادالعلل برایا  
 خاصیت سیجا ظاهر می ساخته سیصد غلام ترک دهنی داشته و بید فقیه از افاضل زمان چند سال صدارت  
 گیلان داشته حکیم صدر الشریعت در سلک حکمای حذاقت دستگاه و علمای فضیلت پناه انظام داشته  
 مولانا لطف الله حکمت منطقی از در گیلان انتشار یافته مولانا محمود و سدر بر بنده و معقول سر آمد بوده  
 حکیم شمس الدین در خدمت بادشاه اکبر خطاب حکیم الملکی ممتاز گردیده حکیم علی در فنون علم مخصوص طب و ریاضی  
 مهارت نامحصور داشت قرب و دوستی نوان هر ساله صرف او ویه کردی و سبیل راه خدای ساخت حکیم  
 علاء الدین با فرافضل در طبابت یدربضا داشت مولانا عبدالوحید فرید و حید زمان خود بوده در  
 گیلان با مولانا میرزا جان لوائی معارضه برافراخته نور الدین محمد قراری برادر حکیم ابو الفتح و ملا عبدالرزاق  
 که در علم طبیبی و الهی سر آمد آند شهر و زمان بود سالها صدارت آن ولایت کرده برادران وی یکی حکیم سراج الدین  
 ابو الفتح است که در حضرت اکبری سخن بهر کس عرض کردی و مهم جلد بودی و بی باختی و هر چه از او ظهور یافتی بمنیزان عقل  
 سنجیده بودی و دیگر حکیم بهام که از محاسنات روزگار بوده و در استعدا و کمالات مثل خطاشناسی و شعر منجی و دیگر  
 صفات نقد بیز سیه حکیم حافظ ولد حکیم بهام از اکابر امرای بادشاه جهانگیر بوده در شاعری رتبه بلند داشت  
 دیوانش سزا اول حکیم و دانی بلطف طبع و حسن خلق موصوف عمر نادر که مظهر صرف تحصیل ثوابات اخروی  
 گذرانده آخر ایام بر فاقه خان اعظم کوکناش بدرگاه اکبری رسیده مخصوص سلک بندگان شاهی شد  
 گاهی شومی گفت مولانا حیاتی بلطف طبع و شگفتی خاطر و وسعت مشرب و گرمی چنگانه متصف ابتدا  
 سراج الدین حکیم ابو الفتح بگرد و جویش برآمد پس از ان بر تو التفات حضرت اکبری بر وجنات حالش تا فاقه  
 در خدمت شایزادای عالیقدر و امرای والا شان خصوص عبدالرحیم خانخان روزگار منما انداخته  
 اشعار لطیف می گفته و در شمس عشر و الف در گذشته بابا عبدی پاره از مراتب و مقامات صوفیه  
 متبع نموده در زی درویشان روزگار گذرانید بعد سی سال سیاحت در قندار بر سر قبر بابا حسن ابدال  
 اقامت نموده باقی حیات بسر آورد و در عرض و قافیه و معانی بخشی تمام داشته و شولوب و دست می گفته  
 حالتی در سلک سادات متفکرم در تحریر نسخ تعلیق مهارت تمام داشت اعیاناشو هم گفتی قربی بچودت

طبع وحدت فهم مخصوص شوهرماری می گفته تا بلی از آنچه نبود خود را افزون می دانسته درین الف پند آمده  
 حسب الاشارة حکیم مدام غزلی گفت فدای همیشه در شیراز بسربرد و ایجاد گذشت طبیعت بچودت داشت  
 و شور و عذوبت می گفت بخت نیت زرگز از منظور آن قاضی بکمی بوده میر محمد در زمان اکبر پادشاه پند آمد و راحت نمود  
 صاحب طبع صافی بود با باطنی از وطن خود به تبریز رفته خلوا فروشی میکرد با باطنانی از چاشنی مخفیش مخطوفا شده  
 بلازمت سلطان یعقوب رسانید از آن باز در ملک مغربان منظم گردیده در اربع و اربعین دستماته در گذشت بختی  
 از شود و مهاجرت نمود و در عهد اکبر پند بسربرد و مولانا عبدالحق از ارشد تلامذه مولانا عبدالحق دست  
 در او اعلیٰ انشی و سبعین دستماته از قند تار پیدا آمده بعد مدتی در تنه طلبه را بجهه منکر کرده در او آخر ایام بکشی شد و بخت  
 عمر باخر رسانید عشرتی پند درستان آمده در خدمت محمد امین خان پسر میر جلاله میر و میر ششم و از دزدان حال  
 در حرمین کسب علوم نموده پند درستان مراجعت کرد و علم طب و ریاضی پیش حکیم علی ریاضی پیش حکیم علی گیلانی دیده در  
 احمد با دگوات اقامت در نزد شاه جهان پادشاه ویرا در غایت بصدرت و طبابت احمد آباد سر فراز فرموده بعد از آن  
 بتقریب در حضور رسید و تعلیم پادشاه را داده و رنگ زیبای او را در آن ایام حاشیه بر صفیای نویخته بنام شاه جهان  
 پادشاه مهر زگر داند و با پادشاه زاده در سفر دکن همراه رفته در او رنگ آبی و بزم باوقی شستا و در میرا شصت  
 و یک در گذشت نامی از نواحی لک و دین اعمال گیلانت عارف شاعر معروف آنجا است افعالی و ملا  
 حاجی محمد و راب و شفیقی بر یک سخن طراز و الادب نگاه آن خط است قزوین طوش و با عرضش بود از  
 شهر ناز قدسیت صاحب گزیده از کتاب البین نقل می کند که قزوین را شاپور بن رستم با بکان ساخته است  
 مادر لب التواریخ آمده که چون شاپور زوالا کت از زندان قهر بردنیز می کرد بر عاشق شده بود و بگریخت تا زمین  
 قزوین پیچ جا آرام گرفت در آنوقت بانی کوچک و صومعه بزدان پرستی بود چون در آنزمین تکرار و پیوسته مبارک  
 دانسته فرمود تا شهری بنامند آغاز عمارت قزوین دیار یا چهارصد و شصت رسته سکندری بوده بختان هوزاد  
 حمزه صفهانی در زمان بگرام گفته و بعضی گفته اند که یکی از کاسره شکر یکجک و میمان فرستاده بود و در صحرائی  
 قزوین صف قاتل دست داده سپید را کاسره در صف شکر خود دخل دیده بایکی از اتباع خود گفته که آن کشیدن  
 یعنی آن گنج نکر و شکر است کن چون از بجانب فتح رود داده در آن موضع شهری بنا کرده موسوم بکنوین گردانیده  
 عرب مرید ساخته قزوین گفته اند و جمیع العزایب مرقوم که نشهر و سواد و صغیر کبر صغیر بنای شاه پور اکبر  
 بنای ایران رشید بنما ساجسیا ز نموس چهار مسجد که در آنادای استجاب میشود در آن نصای مقابر پیود



عمران است آغاز آن زارش کردند فریاد بر آورد که ای عزیزان من عمران نام دارم نه عمر هر امیر را بنید گفتند تو عمری بالغ  
 و چون عثمان ابوعلی شرف شاه از اولاد جموع طیار جلدش قریب شصت سال حکومت قزوین داشتند این را  
 شد و کلی از شان مخلف بوده حاصل باغات و مقصات و غیره و جو تاش سرالسیصد و شصت و شش هزار دینار زر  
 سرخی می شد راتبه بطعش هر روز سیصد تن نان و یک صد و بیست تن گوشت بوزن قزوین بود با وجود آنچه قدرت و لباس  
 مخلف نفرمودی و تاش اربع و ثمانین و اربعمائة جز یک دختر می نمانده عجب آنکه اسباب و الاکش که مخلف بدختر شدند  
 و در اندک روز گاری تلف گردیده او تاش یکدای رسانید شیخ ابوالمکر شادان قطب بود و ده پیوسته بصوالج  
 اعمال و حسنات افعال سبارت می نمود امام الدین را معنی در توین آورده که شبها از پس گردن او نوری نافیخ  
 اطراف خانه روشندی نو تاش بافند و سی و یک شیخ نورالدین محمد بن خالد از عظامی شایخ بوده صاحب  
 آثار البلاد آورده که شیخ بنایت مهیب بود وقتی در اسفار به ای رسید مردم آن حوالی گفتند که آمدن شیخ درین  
 سرانجام چه شیری بر شب درین می آید و چنان در بر از نده می گذارد شیخ توکل کرده و بسو آورده و بنام مشغول شست  
 بعد ساعتی شیر آمد تا نزد یک شیخ زید بن ابی شیخ علق با دو نور فضل و مظهر کمال بسیار بنید و بی تکلف بود گفت  
 چهار گروه بهترین مردمند عالم عامل حکیم گو یا عابد مجود و اعظمی طبع شیخ ابوعلی ابوبابان در گردیده و سطور که در  
 دستن یکی از نده ایسان نهال عمرش از پا در آورده مردان حق کالبدش بفرزین رسانند و مردم قزوین بر آن موضع  
 که در واقع دیدن مزاری ساختند شیخ سعد الدین قلقن خواجه خالیدی بسیار بزرگ بوده و بیست و خلق بسیاری  
 از بیت پرستی باسلام آمدن شیخ شرف الدین طویل ابتدا عامل بوده در فطال احوال بصلح و سد و تقوی موصوف  
 گشته مقتدای جهان گردید ابو سعید بهادر خان را بوی ارادت تمام پیوسته همیشه بزیا تاش رفتی و از صواب دیدش  
 تجا و نمودی ابو الحسن زاهد سی سال صائم الدهر بوده فطاش نان و نمک در سیصد و پهل و پنج رخت بهار می کشید  
 محمد بن زید بن ماجه در علم حدیث و تفسیر و تاریخ ماهر بوده سنن ابن ماجه یکی از صحاح سته است شیخ نجم الدین عبدالغفار  
 الشافعی مصنف حادی فقه و لباب و شرح لباب است در شصت و شصت و سه در نده عبد السلام بن  
 محمد از اعظم علمای معتزله بود تفسیر کبیر در سیصد جز و تالیف نموده و چهار صد و شصت و شصت یکسان جاد و ان شافه  
 امیر الدین نصیر بن عزیز الدین و عبد سلیمان محمود کبکیگی بنی شافعی شافعی داشته و استیفای عرق بود  
 معوض بوده ستوفیان قزوین بدو میرسد آخر استغفار خواستنج رفت و روز کار جماعت گذرانید تا در استیلا  
 منول بقتل رسید امام الدین ابو القاسم عبدالکیرم ز فاضلی ریاست از تصنیف تاش شریک کبیر و صغیر و محرو

نزدین بن الجهور مشهور است سدید الدین عالمی تبحر بوده بنسبتش بقبیلہ مرزبان می پیوندد و در تدوین مسطور که شبی  
از سنار که در جوار خانهای ایشان بود آوازی برآمد که ملتی با اهل المرزچهل دشت منتهی در آن شب از قبیل ایشان  
در گذشتند و بعضی ابن ماجه را از نسل وی میداند امام سعید با بویه راضی بسیار بزرگ عالمقدر بوده طاقانی میگوید  
کرده در تازی و فارسی اشعار بسیار دارد و مولانا نجم الدین عمر کاتبی در جینی که خواجه نصیر بر صدر بن مسئول داشت  
او را بر اخط طلبید نامداد کند و حبش خوش کرد و دیباچه پرچ نام ویرادر غایت احترام ذکر کرده از تصنیفش متن  
شمسیه است که بنام خواشیم الدین محمد نوشته و حکمت عین که کشف است که شرحی است بر مخلص امام فخر و جلال  
الدقائق افتتاحی الدین محمد بکری فاضل صاحب دیر بوده از افعاداد ملک سعید محمد ابی نصر چون وزیر  
مبارت تمام داشت هر آینه در دولت مغل بسیار بزرگ گشت و کتاب کلید و دمنه را بر زبان موعلی و سنده  
بادنامه را بر زبان ترکی تفکر ده بخدمت او کنانی قان شد و در آنحضرت منکوتا آن با برادران و عزادگان  
بیش او تعلیم گرفتند چون بادشاهی بمکوتا آن رسید حاکم تمام قزوین شده املاک مضرط بهر سائیده از برادرانش  
امام الدین یحیی ابتدا حاکم توان قزوین گردید پس بر تمام عراق عجم حاکم شد آخر قریب ده سال بر عراق عرب  
نیز حاکم گردید و برادر دیگرش عماد الدین چند سال حکومت ما زنده را نمود و برادر دیگرش رکن الدین  
در کرهستان سالها حکومت نمود ملک رضی الدین بابا با و فو فضل و شجاعت در حضرت البقای خان بسی  
موزر زیسته سالها حکومت دیار بکر کرده بعد چندی موزول شده امیر جمال الدین اخشی بجایش رسید شاعر  
پرکار بود و جمال الدین رشتن القطنی در ایام سلطنت اباقا خان بسن نود سالگی وفات یافته منبر  
ای زر نوی آنکه جامع الذاتی محبوب خلایق همه اوقات به بدینک نزد ای نو لیکن سجداء ستار عیوب  
قاضی الساجاتی به قاضی نظام الدین عثمان در عهد ارغون خان احواش بطراز فهم و فصیلت مقرر بوده  
شورایک می گفته محضر الدین منشی ائمه ستونی در ملک نویسندگان خواجه رشید الدین و ولدش  
خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و گاهی شومی گفته حمد ائمه ستونی برادر منشی ائمه محضر الدین  
اباعن جد این سلسله یعنی نویسندگی و سیاق دانی نام او است از تالیفاتش تاریخ گزیده است که بنام  
خواجه غیاث الدین محمد وزیر نوشته و مورخان او را با تشبهاد آورده و دیگر تر بیت القلوب است  
احیاناً شونیز گفته سراج الدین قهرمی اغلب سراجی هم تخلص میکرد و در ملک ملازمان ملک خراسان  
و او را میهنه منخرط بوده چون بطوعی مراجعت کرد از ندیمان محفل سلطان ابوسعید که نان گردید و دیوانش



مستاد اول بجواد الدین شاعریت که نزد بهای سخن او کالای سخن دیگران بی قدر واقع عماد الدین عماد  
شاد روان نثر و نظم بوده عجب دکانی دولتشاه در تذکره آورده که وی ابتداء رساله و علم بیان بنام شاه ابو اسحق انجیر  
تالیف نموده خواست که بگذرانند میرنشد کرت دیگر بدین قصد متوجه گردید صورت گذرانند ندید بنابر رواج بهزیل  
گفتن رجوع آورد منتهی کس چون می بردم این کبر راست به بدو کش می گفت ای باریست به سرت میر باد و تن و  
جان درست به عبادت کیانی که گاه هست که گس گفت که کبر را خوش انگیزه اند و آن غایه بزرگ را و خوش آویخته اند  
گوئی که مگر ز فرق ستر تا پیش به در قالب آرزوی ما ریخته اند ما گیرم که زو در کون شده تاب زده است به سر خوش  
زده است و باد و تاب زده به در حجه کش می برش کان خلوت به جانی است فراخ و خلک آب زده به ایضا و نیز  
سخنان شیرین و کلمات نیکین دارد که مذکور نسخ است مولانا محمد الدین که حنی جامع فضائل صوری و منوی بوده  
بنابر راستی سلیقه و درستی اندیشه شمری گفته در رویش و سبکی و بک محو است از قزوین اگر بخت مالی مشغولی  
داشته اما شورش و رغایت جودت بوده امیر نظام الدین علی شیر در مجالس الفاس آورده که تا ما را بحال شعور و  
شاعری شعور واقع از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا در رویش نظمی نشنیده ام مولانا عزیز الدین ساقی قزوینی  
پادشاه ملا احمد ترک شو گفتن کرد که از سبب آن متنفذ کرد و گفت در جوار استاد خشت مالی است شرم می آید  
که از نوکران گویم سلطان یعقوب آورده اش شنیده طلب داشت و بتخریب زندی مخصوص گردید و در پیرایه صبح صادق  
آورده که وقتی در رویش بهرات رفته سلطان حسین میرزا با جمعی مجلس داشت در رویش از مراب خود را ببلغ رسانید و پنهان  
بایستاد سلطان گفت کیستی گفت ایام گفت آب منحرک می باشد گفت چون شمار دیدم یک بسته مرزا اشرف جهان شرف  
سیفی حسینی قزوینی و در قاضی جهان که قریب پانزده سال زمام مورثک و مال شاه همه سبب صفوی در کف او بود تا به او  
یکی جریان نمر کرد است که او نصر حسین بادشاه فرب ده روز حرف نمود و بدان موافق شد مرزا اشرف جهان شرف جهان بود  
از فنون مضائل واقف و در رویش صبح چهارشنبه هر دو بیچ آنرا خندید و در شام یکشنبه غنم بود و غنم و غنم شصت  
و دو وفات یافت آه اشرف جهان شد تا یکش شده غنم شد و غنم میر محمد رانی بیچ محمد مکان و اجداد  
بشوع نیکنامی روشن داشته بغیر قاضی خصوص و علم موسیقی و دوازده ماه بود در شیراز و در شیراز رسته  
قاضی روح الله بر در قاضی جهان با وفودش و بیاست در قزوین مشهور می نمود و با وجود که این شمری گفته  
میرزا قوام الدین جوهر المصطفی باصفی بی میر میرزا بدیع زمان بن قاضی مشهور است و از غایت شایسته پنهان  
آمده و سید محمد خورشید میرزا فکاح الدین علی بودت زمین بیست و شش شنبان نسبت به بیعتی یافت و در شیراز



صاحب دیوان و چند نسخه نستعلیق کل دل و وجود القاعته و صحیفه العشق و رساله منظومه رمل در عهد اکبر بسند آمده  
مقصود اشتغال دیوان شده بسبب آن سالها محبوس مانده در گذشت میر عزیز عمریزی در قزوین بسیار شریف گفتند  
در آنها از مخصوصان مجلسیان میرزا اشرف جهان میر لیه بدر ویش و یکی صحبت کرده نوشتن شع و تین و نهاده قاضی احمد  
غفاری از فرزندان امام نجم الدین عبدالنور صاحب حدیث است که مذکور شد ازین سلسله همیشه مردم فاضل و نیکو طبع  
بر خاسته اند نامبرده فاضل و موهب خوش طبیعت بوده کتاب گنج رستان و جهان آمار از دست در پایان عمر سر حجاز  
منوده بعد از مراجعت بسال هند و بغداد و پنج در بندر دبل موجود عالم باقی گردیده اجاتا بشور پادشاهی شاه قاسم  
فهمی خلف الصدق مولانا عزیز الدین جلبیت که آثار فطش که چون شعل آفتاب تابان بود و طالع جلیله از اولاد  
قزوین از اولاد مرشد الکین شیخ نور الدین محمد بن خالد که ذکرش گذشته مولانا عزیز الدین و انبال مرشد  
می گفته و پس از آن تارک شده بعضی سبب ترک را پرسیدند جواب داد که استا داشت مال در حوزا من ازین بهتر شو که  
سیکود مرا شرم می آید غرضش در ویش و یکی بود در شع و سیمین و نهاده در گذشته مولانا او هم فشی از موضع خراج مضاف  
قزوین و سلک اهل انتظام بوده در اکثر خطوط غایت جود و داشت گاهی شرمی گفت نشی درگاه شاه اسماعیل ماضی بوده  
در دست قزلباش بنظرتن مقول شد مولانا هلال بدری بوده بر آسمان کمال بر خی اشعار طبیعت و مجموع خوب  
گفته مولانا اسماعیل بخشی تخلص بو نور بنهم حسن فرحیت مخصوص بوده از مستعدان زمانه است شرمه واری گفته  
میر محمد که لطافت لسان و حدت طبع انصاف داشته روزگار بجز غلت گذرانده اشعار نبات جودت انش می نمود  
در راه طبیعت هم میرفت اسد بیگ بلطف طبع و تفنگی خاطر موهب محاسن اهل طبع و اصحاب بنم بوده اشعار جریبه میگفت  
در سنده آده سالها بدگاه اکبری ماند در سلک ملازمان جهانگیر انحرافات و در از و حال بشرف خان خطاب یافت  
مولانا مرا و در ویش نهاد بوده و در حق بر که برده گفته تیر بهدت خورده در حق مولانا احمد سعیدی که در مجلسش نیام  
بنموده گفت منته ای مولوی از کبر و اکت کند به هر که که کند بر تو سلام این بسنده چند آن حرکت کن که زور و قیاس  
علوم شود که مرده یا زنده رسید نو را قدرستی و پر سیزگار بوده بکم ارث شوی گفت خواجگی بلطف طبع حسن  
محاوره مخصوص بوده همواره نکات شیرین میر خضری بکودت طبع سلیم شاعری با نام هست قزوینی عطا شاعر است  
روشن ضمیرش و کانش مجمع ارباب نظم می شد جذبی از شاعران مشهور است گاه گاه شوی در غایت عذبت نشا  
سیکرده حافظ صابونی بزبان قزوین اشعار بسیار گفته محمد شریف ایزدی ایلینی داشت و نظیر اشعار  
می پرداخت سک لوند از آن قزوین سسی با سسی داشته گویند خانی از عالمی هم نبود با وجودت نذات



تزوینی صاحب دیوان معروف که تصویر خوب می کشید تلاش تماشای نقاد بر پری طلقان نکره منی میکرد و رساله تزیین داده نامش صورت دینی کرده و جعفر و حیرت و عالم بیگ که در شیراز کفیل کرده پرتبریزی نشست و مثنوی مهربان و نادر و یوسف زلیخا و شاهنامه گفته و شرمی که خیابا پیری صاحب جمال بوده و بمقتضای حیا شرمی تکلیف می کرد و صاحب نامه عباس است و شفیق و طبعی که طباطبائی بوده و شاعران مغلس را که بدکانش میرسیدند از دست سیخ طباخانی خود بجزه میرسید و طبعی شاگرد حکیم شفق هر یک از سیخ کاهان منگین بیان آن زمین رنگین اندام بھر طولش فال و عرضش بوم شهر قدیمی است که بنده دین سیاحش آباد کرده قیل شاه پور و الاکت است بنانها ده دارای بن و داراب قلعه از کل بنا کرده اما اسکندر با تمام رسانید و لایش بیت و پنج پاره ده دارد مردم حزب از و بر خاسته اند ابو بکر ابن طاهر از اقران شبلی و کبار شایخ است از وی پرسیدند که حقیقت چیست همه آن علم است پرسیدند علم چیست گفت انهمه حقیقت است هم از وی پرسیدند که درین راه بچه طریق رژیم که رسنگار با شتم گفت آنچه گفتند ممکن کن و آنچه گفتند ممکن کن و فاش میصدوسی کمال الدین ابو عمره بطهارت اصل و نسب و نور عقل و ادب مشهور بوده سالها وزارت سلطان ارسلان و دولتش سلطان طغرل سلجوق نموده نظام الدین بن سعد الدین باصابت رای و صفای ضمیر مخصوص وزارت سلطان نکشش گردیده سعد الدین بود وزارت ارغونخان نموده اشیر الدین فاضل بوده که در شک حدت طبعش تنگ انیس چون گندم در بنا بر نضتیده اشعار روشن دارد و رفع ارباب در سلک اعظم علمای منتظم مجاوره بتالیف پرداخته متن اقلیدس در رساله حساب از تصنیفات اوست در گردیده آمده که وی چندی مخصوص مجلس غازیخان بوده آخر استغفار نموده بعافیت و عزالت بکرمان عمر بسر آورد و بشو گفتن و شنیدن مولع زریه کمال الدین نیکو قرینت بوده بهال فصاحت از شایط استعارات از زینت وانی می یافت و ترکیبی بحضال حمیده و افحال پسندیده موصوفت همیشه در برات بخدمت احتسابت همت پرورشیت امر معروف و نهی می داشته و گویا نظر خوش می سفته آخر بقصد مارفته در شان و نشین و شمشاد در گذشت مولف گوید چون بهر نام ترگس آمده گران صاحب طبع بان نسبت بر تخلص گردیده باشد زریه موافقت تخرومی خوار بر زاده ترگس است و بهر حال بر دم شد و با خون کار موافقت نناده عمر را بسر برد پس بهند واره شده با خانخان بیرم خان در خود پس از و منظور نظر خان اعظم شده بدرگاه کبری پیوست مع خان اعظم و ولد دامجادش بسیار کرده و مثنوی و مثنوی ده در این عباد بنام اعظم خان کوکلتاش و دیگر حسین یوسف بنام یوسف محمد خان گفته فالتضی ز خوش گویان اینجا است زرخان نخست شهری بانام و نشان بوده و در شیر با بجان بنا کرده در استیلائی موغل خراب گردید الحال

شهری که چک است او صند باره ده دارد از مردش اخی منج میر شیخ ابوالعباس نهاندی بوده در سال  
 پانصد و پنجاه از دنیا رفته قبر وی در رنجانست گریه داشت بر گاه جسمی همانان بخانقاهش آمدندی بعد هر یک بانگ  
 کردی خادم خانقاه بعد هر بانگ کاسه آب در دیگ انداختی یک روز عدد همانان یکی از عدد بانگ زیاده  
 بر آمد عجب کردند که در مجلس آمده یک یک را بوسید پس بر یکی از آنها بول کرد چون شخص کردند از دین بیگانه بود  
 گویند روزی خادم طبع مقداری شیر در دیگ کرده بود که برای اصحاب شیر و بیج پزدماری از راه دوش  
 در دیگ افتاد گریه آنرا دیده گردید یک میکشت و بانگ میکرد و اضطراب می نمود خادم بخیر نه میگرد و دور می رفت  
 چون خادم بچوچه متوجه نشد گریه خود را در دیگ انداخته بمر و چون شیر و بیج بر کفند ماری سیاه از بر آمد شیخ فرمود  
 چون این گریه خود را ندای درویشان ساخت ویرا در قبر کنید و زیارتگاه سازید صاحب هفت اقلیم گفته که هنوز قبر آن گریه  
 ظاهر است و مردم زیارتش می کنند خواجه صدر الدین از قاضی زادگان آن ولایت است در او اهل ملازمت  
 طهارت و بیان نموده هر چه بدستش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مهربانی نمود چون کنیا نون بر صدر  
 دولت نشست ویرا ابالی منصب صاحب دیوان و صدر جهان مخصوص فرمود و انعام اهل طهارت و زین و توفیق و کور که و  
 یک توان لشکر بران منصب افزوده و قتی جمعی از بزرگان بر لوح خاطر اینان گذاشتند که صاحب دیوان اموال بقضای  
 رای خود صرف می کند آن بادشاه ذوالعاطفت آنرا نشنوده بتازگی حکم بر لیج نفاذ یافت که از کنار آب امویة ناحیه  
 مصر بختیار صدر جهان باشد قطب الدین احمد برادر صدر جهان بوده در زمان کنیا نون قضاوت قضای و تولیت  
 موقوفات مالک محروسه بدو ادر ذریه کنیا نون سخنی نریز او را دیلا کو بوده سه سال سلطنت کرده قاضی مهاباد الدین  
 با فزاد فضل رای زربین و شوماند شیر انگبین داشته کمال الدین از صاحب کمالان آن مکان است از قصیده که در معراج  
 خواجه نصیر الدین طوسی گفته معنوم میشود که سماعش بوده سنجاس و سپهر و در که طولش رخ و در غرض لازم  
 می باشد در اول دو شهر مسموم بوده در قدرت موغل خراب شده اکنون از هر یک بقدر دوی یا نده قبر اغو خان  
 در کوه سنجاس بولایت انجرو واقع و چنانچه عادت موغل بوده پنهان کرده بودند دخترش زن البجائون خان گور  
 پدر آشکارا کرد و آنجا خانقاه ساخت انجرو و از مضافات سپهر و در است در جنوبی سلطانیه بیک روزه راه  
 و موغل آنرا سقوط رلق نام کرده کینجه و محبت بر بنای آن گذاشته و در آن موضع سه ای است و در حین سراج چشمه است  
 بقدر دریاچه هر قدر می کردند بقوتش می رسیدند و در جوی آب بزرگ هر یک بمقدار آسیا کردی از آنجا بیرون می آید  
 چون پیش آنرا می بندند آب حوض زیاد میشود و چون میکشند بر قرار خود جاریست و در بیج موسم کم و زیاد

می باشد مردش شیخ ضیاء الدین ابونجیب عبدالقادر سهروردی در ظاهر با وطن تمام بوده نسبتش  
در طریق با امام احمد عزال میرسد از اصحاب دی نطقت که روزی با شیخ در بازار بغداد و بدر و کان قصابی  
رسیدیم گو سفندی او نکته بود شیخ ایستاده گفت این گو سفندی میگویند میده ام نه کشته قصاب از آن سخن بفتاد  
و بهوش شد چون بهوش آمد بپای شیخ افتاده توبه نمود عمده سالگین شیخ شهاب الدین ابو حفص  
عمر بن محمد البکری السهروردی از بزرگان اولیا بوده و انتساب دی بمش ابونجیب میرسد بسیاری از شیخ  
را دیده مدتی با ابدالان در جزیره عبادان بسر برده و در آنجا بعجت خضر رسیده شیخ عبدالقادر گیلانی دیرا گفته  
که انت آخر المشهورین بالواق اورا تصانیف بسیار است مثل عوارف در شیخ الفصاح و اعلام المتقین و غیره دی  
در عصر خود شیخ الشیوخ بنما بوده و در باب طریقت از بلاد دهر و نزدیک بوی آمده کشف مسائل مشککه نمودند و گردیده  
آمده که مستغرق فیها گفتند که شیخ شهاب الدین در دو رکعت نماز ختم قرآن می کند و هر روز چهار ختم و طیفه دارد  
خلیفه استاد آن قرئت حاضر ساخت و از مؤذن می نمود و در کم از سه ساعت ختم قرآن کرده چنانچه از مشرقا قدرت  
بیخ فرنگد انت تا یسج و لا دیش جبک بالصدوسی و نه فوت ششصدوسی و دوا اگر شود در مراجع دی تصانیف پرداختند  
شیخ شهاب الدین المقنول سهروردی یکی بن حسین نام در حکمت مشایران و اشراقیان کامل بود  
در هر یک تصانیف لافقه دارد از دست مثل تنقیحات و در اصول فقه و تلویحات و کتاب بیگل و در حکمت اشراق بعضی  
ویرا منسوب بسید ادا شدند چنانچه حکایت کنند که روزی در سفری بزرگانان رسید خود است گو سفندی بجز و مضائق  
اصحاب را گفت شما گو سفندی برید چون یاران رفتند وی غم و دیران کرد و ترکمان و دستش گرفته کشید و دستش از شاد  
جدا شد و بخوان روان گردید ترکمان دست با چپ شده دست را انداخته بگریخت شیخ با دست و دست بر رویان  
پوست و در تاریخ امام یاضی آمده که ویرا با اعتقاد حکمی تقدیرین بهم داشتند چون بکلب رسید علی بقتل دی فتوی  
داوند کشتند قتل ویرا در حبس بجنایق جان گرفتند بعضی گویند قتل و صلب کردند و قول آنکه همام زوی باز گرفتند  
تا جان داد و عمرش سی و شش یا شست بوده در سنه خمس و ثمانین و ثمانین شمسی الدین طاهر سنجاسی شمس فلک  
سهروردی بجمع خضر بوده اسرارش بر عالی و از عیوب انبائی جنس خالی ظاهر هم محلی زده با دست بر جانب شمال  
سلطانیه میزد راه سبزه داده دارد مولانا علی طارمی تخلص برادر زاده مولانا صادق محدث که  
صیت او بر صبا سبقت داشته مولانا علی در ابتدا ای جوانی از وطن برآمده عمر نادرسند و کامل بسر برد پس بپرتابان  
رفته نه سال در امانکن شریفه کسب علوم مند و دلمند و دلسنا و عالی حاصل کرد کرت و دیگر مر جوبت بهند نموده و حضرت



همایون روزگار بکام گذرانید و در گذشت میسر و دست نیز طاری تخلص میکرد بهایون بادشاه بوی عنایتی خاص  
 بود و خانی محمد دوست نام سپهر دست طاری است از مادحان اکبر بادشاه بوده سنجار از عجایب  
 البلد است که سلطان جلال الدین ملک شاه چون بآن موضع رسید کینزک داشت حامد و بوقت نزع رسیده سبزان گفتند  
 امروز نظرات بدنه اگر ولادت فرزند شود و فرزند بادشاه عظیم القدر باشد سلطان فرمود و تا کینزک را معلق داشتند  
 روز دیگر بوقت بهبود سلطان سجزیو آمدند لهذا آنجا همی سبزان رسیده در آنجا حمامها اندک هیچ جا حاصل مثل آن  
 نیست و کوهی که کشتی نوح بر آن فرود آمده نزدیک آنست سلطانیه از ابنیه الهی تو خاست آنرا مرصع وضع  
 کرده طول هر دیوارش با الفصد گز قرار داده و دیوار قلعه از سنگ تراشیده چنان عریض گردانید که چهار سوال  
 بغز اغبال تر و در و بر تو نماند بضع آن بادشاه کند نیست هرمان صورت قطرش صد گز ارتفاعش صد و بیست  
 گز یعنی کعبه با نهایت تکلف در عرض چهل روز با تمام رسیده بعد اتمام عمارت گفت تا اکابر و افاضل سادات  
 و مشایخ هر بلاد از ممالک محروسه جمع آمده در مجلس سازند که سبب قدم و نقوش نشان آن عمارت را سخنرانی  
 حاصل شود شیخ صفی الدین اردبیلی شیخ علاء الدوله و سمنانی از آنجا بود و چون طعام کشید شیخ علاء الدوله میل  
 فرمود و شیخ صفی الدین تناول نکرد بعد فراغ گفت در بزرگی هر دو تان شک نشان خلالت است اگر طعام من  
 حرام بود علاء الدوله چرامیل فرمود و اگر حلال صفی الدین چرا سخن زد شیخ صفی الدین گفت ایشان بخند و بجرملقات  
 هر چیز از بکریت نزد شیخ علاء الدوله فرمود که حضرت ایشان شهبازند شهباز بر طعمه نمی نشیند بادشاه از اعتقاد مردم  
 بهد گیر خیلی محفوظ کردید شاه طاهر از سادات خواندیه سلطانیه است بخدمت شمس الدین نقری علم آموخت  
 از نیکان عصر خود آباد اجدادش در خدمت سلاطین وقت همیشه سوز بود و حسب فرموده بادشاه وقت  
 در سلطانیه اقامت گردید شاه طاهر در سلطانیه متولد شده در سبادی رشد بکاشان آمده در آنک زمان جامع  
 علوم ظاهری و باطنی گردید شاه بهامیل خواست که صدارس بوی تغویض فرماید جمعی حسد کرده به مذہب باطله اهل متهم  
 ساختند بادشاه کمال بوی تمیز گردید و خواست بجزمت نماید وکیل السلطنت میرزا شاه حسین که از موثقان بود ویرا  
 جنر کرده در سال نهصد و بیست و سه از کاشان بدکن آمد و در خدمت بر مان نظامشاه بتدریج منصب و کالت یافت  
 و خطاب نظامشاهی از جانب سلطان بهادر گجراتی بهم سپی او کجھول پیوسته بان شغل از محبت فضل و اہل کمال خود را  
 معطلی ننماند نظم و منشی چون نظم جو را و نشر نشره روشن آفاق است در اثنی و تحسین و تسمات و در گذشت آفر با بجان  
 ولایتی ستستمل بر بلاد مشهوره منسوب بلکه آذرین ایران بن اسود بن سام صاحب گزیده از حمزه صفهانی

آورده که بعد شاپور ذوالاکانت مردی آذربایجان نام در آنجا دعوی پیغمبری کرد و کس نبیاری از اهل دیار  
 بدو گرویده ستانگشتند شاپور را و دیگر گفت و بعضی از غلغات بر سینه او گذاشت خضری با و زبیده بیشتر از بیشتر  
 مردم متعقدش شدند او مردم را بر سیاست تمرین میداد و اباحت میفرمود بعضی آبادان آذربایجان بنام  
 او دادند نهر ارس در میان ولایت آذربایجان جریان می یابد آوردند که هر کس پیاده از آن نهر بگذرد و بای  
 خود بر شکم بار دارند وضع حمل بر او آسان شود ایضا در نواحی آذربایجان چشمه است آب همان از آن بردن  
 می آید و چون کسی را حاجت بخت گسل افتد قالب خشت آنجا برود آب در قالب می کند خشت سنگی نگون گیرد  
 دارالملک آذربایجان اول مراد الحال تبریز است تبریز طولش فب با عرض لح با معظم ترین شهرهای آذر  
 بائجان است و ملک ایرانست چنانچه مذکور زبیده خاتون زن مارون رشید و دختر ابو جعفر منصور و دانیشتی  
 در شهر و رسته تسع و مائه آن شهر را بنا کرده و بعد از چند که بسبب زلزله خراب گشته در زمان متوکل عمارت یافت  
 و باز و بویران بنهاد و همچنین چند کت می ساختند و خراب می گشت تا بعد از ولایت او و حکیم بطالع عقرب آن شهر  
 را بنا نهاد و اندازان باز تا حال از زلزله خراب نگشته بعضی گفته اند چون کاریز بسیار در اطراف شهر عمارت  
 شده و منافذ زمین کثرت ده گشته بخارانش محبس نمیکرد و که زمین را بکوت آورد و در کنارستان نوشته که ابو طاهر  
 بنجم شیرازی در ایام حکومت امیر سودان ابن محمد البراءندی که از طرف القائم باند بود در تبریز وارد شده  
 حکم کرد که شب آذنی چهارم صفر ثلث و ثلثین و اربعه میان شام و حبش زلزله عظیم می شود و این شهر خراب میگردد  
 اکثر مردم در آتش بکوه سرخاب رفته نظاره شهر میکردند که بیک رتقارن وقت صبح و زلزله شد امیر حاضر شد  
 در سفر نامه خود آورده که می در آن تاریخ در تبریز بود و جمعی بر من زلزله اندزیده از چهل هزار کس تلف شدند  
 پس از من اربع و ثلثین و اربعه تا هشت بطالع عقرب آن شهر را بنا کردند و حکیم مذکور گفت تمهید خرابی زلزله یکم  
 اما تمهید سبیل نیست تا حال همان نباست و تبریز در عهد سلاطین چنگیزی و دارالملک گشته بندیک چون عمارت  
 از مساجد و مدرسه و اسواق و حمام و غیر ذلک در ساخته شد که خادم در بکت اس عاجز است غایت حسن  
 عمارتی عظیم جهت مضع خود در آن شهر ساخته و خواهر رشید مدین موضع مدین میان کوه بنیه رفو پرداخته و  
 پیشش خواج غیاث الدین محمد دیگر عمارات بر من فروده و خواج جتق مدین علیث و جلدی نیز سجده و نیت  
 تکلف ساخته و دیگر عمارات بسین را در مثل مسجد حسن پادشاه و مسجد جانش و قصر و دولتخانه و غیره که کردم  
 در خرابی تمام نذاورند که چون سلطان سلیمان پادشاه روم در تبریز مسخر کرده و ضلع تبریز و مرا خوش آمده

مردم را از قتل و غارت منع نمود چه در میان آل عثمان رسمیت که بر هر ملکی که مسلط کردند  
 لشکر تنگبری سه روز آشوب را غارت نمایند از بیعت بادشاه مبلغی بدارن جماعت داده تبریز را از ایشان جدا  
 نمود تا حزاب نشود باین احسان تبریزیان هر کسی را که در خلوت می یافتند بقتل می رساندند خود کار برادر ضلع ایشان  
 اطلاع یافته در روز کوچ کرده مراجعت نمود که مبادا بقتل رفته حکم بقتل و تا سلاح نماید آن بادشاه از جمیع سلاطین  
 آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت چنانچه مذکور شده از شهریار ایران شاه طهاسب صفوی نقلست  
 که سلطان سلیمان جای سفده با و شاه صاحب سکه و خطبه استصرف بوده و مقصد بزرار علونه خوار داشته در  
 مقابرتبریز فرار از اولیا و اتقیا و فضلا بسیارست چنانچه بتقریبات مذکور شود مولانا شمس الدین محمد بن  
 علی بن ملک ترا و در فحاش از وی نقلست که هنوز در مکتب و مراهن بودم که از عشق سیرت محمدی مرا از روی  
 طعام نمودی و بعد چهل روز اندک طعام خوردی مرید شیخ ابوبکر سلسله بابت تبریز است قتل مرید شیخ رکن الدین  
 سخاسی یا مرید اوجده الدین کرمانی یا بابا کمال جندی و می شاید که بصحبت همه کس استفاده گرفته باشد در آخر حال  
 پیوسته سفر کردی و غریبه پوشیدی و هر جا که رفتی در کار و انظار خود آدمی چون بجنبه بگذارد رسید و شیخ  
 اوجده الدین کرمانی را دریافت پرسکید در چه کاری گفت ما را در طشت آب می میخ مولانا شمس الدین فرمود  
 که اگر بگردن رل نداری چرا بر آسمانش نمی بینی گویند در آنوقت که مولانا شمس الدین در صحبت بابا کمال بوده شیخ  
 فرید الدین عراقی نیز بموجب فرموده شیخ بهاء الدین زکریا آنجا بوده است و هر فتحی و کشفی که او را در او در لباس  
 نثر و نظم اظهار میکرد و بنظر بابا کمال میرسانید و شیخ شمس الدین از آن چیز هیچ اظهار نکرده روزی بابا کمال  
 گفت فرزند شمس الدین از آن اسرار حقائق که فرزند محضر الدین ظاهر میکرد بر تو هیچ لایح نمی شود گفت پیش از آن  
 مشاهده می افتد اما بواسطه آنکه وی بعضی مصطلحات و رزیده مدیو اند که آنرا در لباسی نیکو جلوه دهد و در آن وقت  
 نیست بابا کمال فرمود که حق تعالی ترا مصاحبی روزی کند که معارف حقائق اولین و آخرین را بنام تو اظهار کند  
 آوردند که مولانا در آشنی دار بعین و ستمانه در آشنای مسافرت بقونیه رسید و در آن خان شکر ریزان فرود آمد و مولانا  
 جمال الدین رومی در آن زمان بند رئیس علوم مشغول بود و روزی بجماعتی از فضلا از پیش خان شکر ریزان می گذشت  
 شمس الدین پیش آمده عنان مرکب مولانا گرفت و گفت یا امام المسلمین یا بزرگترست یا محمد مصطفی صلعم مولانا گفت  
 از آن کلام بیت عظیم برین رسید بندا شتم سفت آسمان از هم جدا شده بر زمین ریخت و تشیی عظیم از باطن  
 من برو طغ زده در آنجا دیدم که دودی تا ساق عرش بر آمده بعد از آن جواب دادم که محمد مصطفی ام بزرگتر عالمیان است

چه جای بازید گفت پس چینی دارد که مصطفیٰ سپهر مایه فناک حق موفک و بازید میگوید سبجان ما عظم شانی  
 و انا سلطان السلاطین نیز گفته است گفتیم که ابوینیدر تشنگی از جرعه ساکت شدم از سیرابی شد و محمد مصطفیٰ  
 تشنگی در تشنگی بود سینه بشیر الم شیح لک صدرک ارض اشد و اسه گشته لاجرم دم از تشنگی زد و هر روز در  
 اندامی زیادت قوت بود مولانا شمس الدین نوره زد و بیضا و مولانا فروید آمد و شاگردان را فرمودند او را  
 برگرفتند و سر و سر ویران و ناله و ناله با زآمد و بیداران دست او گرفت و درو اندام  
 سه ماه در خلوت لیل و نهار بصوم و حال نشسته که اصلا بر من نیامدند و بعضی گفته اند که چون مولانا بقونیه  
 رسید و مجلس مولانا درآمد مولانا جلال الدین بر کنار حوضی نشسته بود کنای چند پیش خود نهاده پرسید که این  
 چیست گفت این را قیل و قال گویند ترابا این را چه کار دست فزاکرده همه را در آب انداخت مولانا بیاض  
 گفت ای درویش چه کردی بعضی ازان فزاند الدین بود که دیگر یافته نمی شود شمس الدین در آب کرده یکان یکان  
 کتا بهار را بر آورد آب بیخ اثر نکرده بود مولانا گفت ایچه سر است شمس الدین گفت این ذوق و حال است ترا ازین  
 چه خبر بعد ازان بایکد گیر صحبت کردند چنانچه گذشت شمس الدین با مولوی و در خلوتی نشسته بود  
 شخصی از بیرون در شیح را اشارت کرد تا بیرون آیدنی الحال برخاست و با مولانا گفت برای کشتن می جویند  
 در آنوقت مہفت کس در کین بودند و کار دی را نند شیح نوره زد و آنحضرت بهیوش بیضا و دند یکی ازان علاء الدین  
 محمد بود و فرزند مولانا که بدماغ اندیس من اهلک انعام داشت و چون بهجماعت بهوش باز آمدن عزیز از چند قطره  
 خون بیخ ندیدند ازان روز باز نشانی ازان سلطان معنی پیدائیت کان ذلک فی مشهور سز جنس و ابروی  
 دستمات و ان ناکسان در اندک زمانی بر یک مبتلا بلای شده سلاک کشته علاء الدین محمد را علقی پیدا شده بعد از  
 ایام وفات یافت بعضی گفته اند که شیح شمس الدین در جنب مولانا بهاء الدین و لد مدفون است قبل برنش  
 را در چاهی انداخته بودند شعی سلطان ولد و خواب دید که شیح شمس الدین انرا را که در دفن چاه خفته ام  
 نیمشب یا انرا جمع کرده او را ازان چاه بر آورده در جانی مناسبی دفن کرد و شیح محمود شتری در مجلس  
 انشاق آمده که شیح یکی از قریای شیح اسماعیل سیستانی علاقه خاطری بهرسانیده رسالت بهر انعام او نوشت و  
 در وقتی که گلشن را ز انشامی نمود مطلع نظرش که بخوان بوده و بنایت در دشت در جهان در دستان سفید و بیت  
 و رگدشت قبرش در شتر من مضافات تبریز شیح کچ موجد و ساک مدقوق بوده و در روزگار سلطان حسین  
 دلدار شد سلطان او پس شیح الاسلام آن دیار بوده و پس زدی تازان دولت میر تمور کورکان آن منصب

علیه باد وادی متعلق بود یکم لطف طبع گاه گاهی در نظم از بحر خاطرش غواصی اندیشه بری اندیش شیخ ضیا الدین  
استیجاب الدعوات بود و باو نور زهد و تقوی گاهی زبان شهید ثور شیرین می ساخته شیخ بابا منج مقبولی  
وافر دست به یار او سرکشگان ادبار را بر زبانت گوری برده که در دره مرده نبود بنور کرامت دریافته  
گفت بر سر کوه پستی پیش ازان نتوان نشست شیخ ابوالفتح ابراهیم بن یحیی شیخ امام جعفره نیز از یکنکان  
اشهر و مکان بودند امیر سید قاسم الوار از سداب تبریز است و در حبیب السیر آمده که وی با جازن صفی الدین  
از دبی تشنگان طلب را بر زال عرفان میرسانیده اما قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا آورده که وی مرید قطب  
الادلیا صدر الدین موسی ابن شیخ صفی الدین بوده و نام اصل او حسین الدین علیست چون در خواب دیده بود که منتست  
الوار می کنند و صورت واقعه را بر وض شیخ صدر الدین موسی رسانیده بموجب اشاره بقاسم الوار می گشته و در نجات  
دیرا از مریدان شیخ صدر الدین از دبی نوشته بعد ازان بصحبت علی بنی مرید شیخ اوجده الدین کرمانی رسیده بهر تقدیر  
در زمان دولت میرزا شاه خج سالها در سهرات بارشاد عباد مشغولی میفرمود و دوبار چایه باج گذارده بنابر ذخیرو  
خاطر مرزا با سیر فرما و راه انهر رفته ایامی در مرقد کبر بر و پس از معادوت در موضع خبر بد نام رحل اقامت نگذرد  
بتاریخ مشبهه دسی و هفت رحلت نمود و دیوان اشعار شتبار اسرار مانده جلیم بن الاجل قطران بن منصور احلی  
از کمل شوا آن شهر و دیار بوده اکثر از شرای ویراسته و ندر رشید الدین و طواط گفته که من در روزگار خود قطران را در  
شاعری سلم دارم تو سنا میکی از منظومات او ست که بنام امیر محمد بن امیر قیچ والی بلخ انشا نموده در ایام شیوخیت  
استغفار از ملازمت خواسته حین مراجعت در یکی از دیوهای عراق نامم اللذات بر سرش تاخت آورده ویرا چند  
شعر میگوید که است امین الدین و احاطی نفاذ و ذمینی و قاده داشت خواجه بهام در علم شوره حسن کلام تمام با شیخ سودا  
معاشر بوده و متبع روش وی کرده امیچ در مملکت بیان کوس انا و لا غیر میزده قطب الدین عتیقی قطب  
سید فطنت خور اسمان عزت بوده از سر جوته ضمیمه همیشه اشعار لطافت آثار منشی می ساخته جلال الدین  
عتیقی با فواظ نقل و لطف نظم همواره نقش تالیف و تصنیف بر الواح روزگار می گذاشت در خدمت دستور سعید  
خواجه رشید اعتبار و اختیار بسیار داشته بدینی از شرای خوش فکر است خواجه غیاث الدین باخون فضل  
شور چند می گفته ملک محمود و بهر ملک مظفر الدین که از اعیان آن مکان بوده و خود با صفت عقل و کیاست طبی و گفتن  
و فهمیدن اشعار نیکو داشته شمس الدین عبیدی با فضل علمی و عملی آراسته بود خواجه علی حافظ و محدث  
بوده مولانا معین الدین با صنوف علوم صدارت میرزا سلطان ابوسعید داشته مولانا میر علی واضح خا نسیلی

بود مولانا جعفر در تخریر النواع خطوط درجه کمال حاصل داشته امیر عبد الوهاب در زمان سلطان یعقوب  
بوده قاضی عبد الرحمن در دولت شاه اسماعیل صفوی سی سال انقضی التفصاات تبریز بدو رجوع بوده شیخ فصیح الشرح  
از او اول دولت سلطان یعقوب تا زمان سلطنت شاه اسماعیل ماضی بر سجاده نقوی و بر سیر گاری متکلم بوده جمعی کثیر از  
در ویشان طلب ارشاد از وی می نمودند مولانا عبد الصمد بکودت طبع سرآمد علمای آذربایجان بوده مولانا  
میرک کتانی در علم تفسیر معانی بیان عبارت کامل حاصل داشته شریف شاگرد مولانا سانی بوده اما بعضی ابیات  
سانی را بر آورده بنسخه ساخت و سموه الشان نام نهاده استاد در بنده و فزایش کرد بکودت طبع و حدت ذهن موصوف  
در عنوان شاعری جهت غیاث که هر که در سلک مستوفیان شاه طهاسب صفوی انتظام داشته قصیده گفته چون صلح  
نیافت ترکیب در وجودی انش نمود شاه ماجرا شنید و بقتلش فرزند او این ماده فاشد و برضی رسانید که مستوجب قلم  
انسان سکه کشم فلان از محبت شاهی امید دارم که یکبار بشنوند حکم خواندن یافته بخواند باد شاه مخطوفا شده فرمود که شریف  
رفته از خواج غیاث عذر بخواهد و اوسى زمان صلح بدو بعد اخذ صلح قصیده و در عذرت گفت در تحفه سامی هم چنانچه  
مذکور و او را شکوایان نوشته حیدر بیگ انیس از مستندان زمان خود بود و بشیوه انش باری مهارت داشته  
بر الوجه از محض صوان شاه طهاسب صفوی گردیده باین مجلس خاص مخاطب گردید چون قاضی محمد سافری که با عانت بقوت  
انیس وزارت تبریزی نمود لول جود و اعتنا بر فراغت ویرا بامری که عبارت از حیدر بیگ است بهتر قرار  
در قتل الموت محبوس کرد بهما نجا در گذشت شوم می گفته حسن بیگ شکر اغلی از جانب پدر بنده زاده علی شکر است  
از اعظم بهار لوده است و از جانب مادر سلسله جهان شاه بادشاه می پیوندد و بلطف طبع و حدت ذهن موصوف در  
شعر منبری و خط شناسی و علم موسیقی و دیگر معارف از ترفیع بی نیاز شومی گفت و مقیمی تکلف می نمود کمال الدین  
چلبی بیگ فارغ تکلف و غزه ماه جوان جهت کسب فضایل لغائی بقره دین رفته مدتی در خدمت خواجه  
افضل الدین ترک استفاده نمود پس بشیر ز در خدمت مولانا میرزا جان رسیده در همه علوم متوقف و مسلک و فخری  
در علم حکمت و بخطاب علای منازگشته اشعار کمال جود می گفته بخدمت شاه عباس ماضی رفته قربت یافته بکجا بنده  
لازمست اکبر بادشاه گردید و در عشر و الف چشم از مطالعه نسخه حیات پوشید محمد بیگ منصوفی اصل شیرازی نشود  
نا انجا کرده و بلطف طبع و حسن خلق یگانه بر آمد در خط و شعر و نجوم و علم سیاق بخشی وافر اند و خدمت مولانا محمد علی  
نقیز برگزیده مولانا عنایت است که در تمام شیخ الاسلام از مریدان است بود بین نیز بی بدیران و سواد و تکیه  
زده سواره بر سیر گاری مطهر نظر رسیده داشته و گاهی شومی گفته مولانا محمد حسین ولد مولانا عنایت استر بوده و با و نور

فصل و لطف طبع خط نستعلیق را بجای رسانیده که بر همه گوی تفوق پیش بر و گاهی بانثا طبع مشرقی مولانا شامی  
وقتی که قاضی محمد مسافری در تبریز راایت وزارت برافراشته قصیده جهمت دی گفته چون صدیافت بهجوش کرد  
و قطع نظر از نشاد مولود نموده بفران شد و با اکابر آن دیار مختلط میگردانند در گذشت امیر عبدالباقی از تلامذه مولانا  
سیرنا جان است چون مولانا بتوران توجه فرمود همه پیش گزیده پس میبندد دارد گردید و در خدمت عبدالرحیم خان بود  
در اکثر علوم مخصوص عربیت و کلام ماهر بوده گاهی بتوجه تشریفی مولانا صاحب درسی در بدو جوان میبندد دارد شده  
از محمد خان نیشابوری رعایت و ان یافت و پس رفته گرت دیگر آدمی خان اعظم کرده بوسیله میر محمد خان الکتب با نگاه  
اکبری راه یافت و قصیده گذرانده اگر ام یافت بطلاقت لسان و گرمی هنگام مزلیسته دیوان غزل دارد و دشواری  
در تنج بوستان گفته مسافری و لاجب در برشیده تجارت معیشت می نمود و بلطف طبع شعر درستی می گفت  
و قوی و لاجب ادبی است بعد کسب کمال بسیاحت بر آمد و جار و بکشی عبدعلیه اباعبد الله الحسینی اختیار  
می نمود و شعر پاکیزه می گفت فصیحی سخن نیک بر سر سیده دشوار فصیح می گفته صبور می و لقا ابیک زر گردن زار  
و نظم و الاصلیه بوده مولانا عمری که ناگزیر قصیده در مریح شاه طهاسب گفته و بواسطه گوی و چوگان که هم بنام نامی  
آن بادشاه مزیل گردانیده صله و ان یافت مولانا لطیفی و لاجب مولانا که ناگزیر است بلطف طبع همواره نکات شیرین  
و حکایات رنگین و حکایت نزل آینه مزخ انگیر بر لوح بیان می گذاشت مولانا طوینی سراج پسر بوده حاصل  
اوقات صرف هوس کیمیا نمودی منظوماتش در رعایت هموار است خواجه فانی در ویش دیش خوش زندگانی بوده  
گاهی شمری گفته حقیری بویع و قوی مویع بوده گاهی شوم می گفتی فقیری خیالات نیک داشته و در اسالیب  
نظم طبعش موازن افاده سهوی خط نسخ تعلیق خوب می نوشت و دشوار می گفت نظمی در سلاک ناظمان منظم  
سخنوری انتظام داشته جعفری در علم استخراج و ریل بخشی داشته گاهی شعر نیز می گفته نظری می همه بر کسب بلایوری  
می گذاشت دشواری گفت حشری از شمای شاه عباس ماضی است فتوحات شاهای بنظم آورده شکیمی ترک زاده  
بود و در عهد شاه طهاسب بقرین آمده مایل در دشواری بیان مهارت کامل داشت و در عهد شاه طهاسب مرزا احمد قصیده  
خالصات فارس دست تقاول در از کرده مایلی با طائفه رعایا بدرگاه آمد و قصیده منتضی آنها و ظلم بعضی رسانیده  
شاه کسی توان صل از مرزا احمد و ثانیید و وجوأت رعایا مسترد فرمود و ملهمی تبریزی شاعری برجسته بود و بنظر بازو  
اماده و زلفی داشت حاکم تبریز از محبتش بسیار محفوظا بوده اما چون در حضور او با سوده رویان شوخی میکرد ناچار بهنگام  
مجلس پوست بر ویش می کشیدند ازین سخن شدن عاجز آمده بشیر از گزینت و از امام تلیخان حاکم فارس التفات یافته



خداوی آهنگر بود لهذا این تخلص گرفته و الد و قوی است که مذکور شد شخص در تمامی محکمی بوده صالح و عابد  
 شاه جهان بهیبت آمده بخندست معتمد خان که از امرای بنگاله متعین بنگاله بود برده صاحب مرزا محمد علی نام سلطان  
 اصحاب فصاحت و برهان ارباب بلاغت بود از ابتدای ایجاد سخن شناسش کم برخاسته در عهد شاه جهان بهیبت بخندست  
 نظر خان بن خواجہ ابوالحسن تربتی صوبدار کشمیر و حوزہ و باعز از کل با نذر احوالش مودع حضرت شاهی شده از روی  
 بادشاه بر احضارش بسیار رفت وی استعدای خطاب ملک الشوائی نمود چون کلیم از ان پیش بان لقب شستا  
 شده بادشاه را بتبدیل خطاب کلیم دشوار آمده فرمود تا ما و رای ملک الشوائی بر خطاب که صاحب گزیند کرم شود  
 درین اثنا بعد هفت سال سحر بدر مرزا صاحب آمده ویرا بوقت بردن آخر عمر پیش سلطان دمرای صفوی یکرم  
 زیسته عارف از یاران مرزا صاحب بوده عنایت بهره از فعالیت داشت در عهد شاه جهان صاحب مدتها  
 شیخ الاسلام تبریز بوده ساکت تبریزی نامش مرزا امین بهیبت آمده در ملک نوکران عالمگیر بادشاه انتظام  
 یافت و همراه شاسته خان در بنگاله بسر می بردار فتح شیخ عثمان و احمد بیگ و ایمان ملا مومن نام که  
 صوفی مشرب و سیری بفقیر بود و افلاکی که پیوسته بعشق بازی گذرانندی و مرزا باقر قاضی زاده تبریز و  
 خروشی حسن بیگ نام و خازن محمد امین نام لقب باقاشیخ و در ویش کابلی که بوقت مشرب و صوفی بود  
 در اغلب کلب حسین نام و راضی محمد رضا نام که دو بار بهیبت آمده و رفعتی میرزا ابراهیم نام که بهیبت آمده و شاکر  
 محمد قلی نام که بشیوه زرگری و نقاشی کسب معاش میکرد و میرزا طالب و ملا عصری که در اصفهان کسب  
 زرگری گذرانندی و عنوان محمد رضا نام و عجری حسن بیگ نام و قاسم خان که از بنگالی ایالی است و بهیبت  
 آمده بود و کاظم که در کاشان نشو و نمایانته و واحد طار جب نام و میرزا امین و مثال نقی نام و مسدع  
 و مرزا محسن و مطیع که مردی تاجر بوده و بهیبت آمده و ناظم صادق نام که بر یک روشن بیان سخن پردازان  
 خط ممتازند قوسی که در تاش خانی شده بود و لهذا این تخلص گزیده و معلوم محمد حسین نام که بهیبت آمده  
 و نظمی که باره طالبی داشته و ناجی که شاعر کم بود ایضا بلبلان آن بوستانند از و بیل خوش فیل عرض  
 لح با کثرت درختان و آبهای روان و لطافت اسواق و نزاهت تمام ممتاز از سایر شهره و مقام است  
 جبل سیلان که از اعظم جبل های جهانست برجهای گروی او قه برز بر کوه قله سوم بدو بهیبت که بعضی بر زمین  
 و رانش اعتبار کردند چون میان کینه و دوزخ برز بر او در یکجا و جهت سلطنت مزاج افتاد و بدان فر دادند  
 که هر که فتح و زمین نماید بادشاهی باید و چنانچه در شانها مذکور فریز برز بر او و طوس رفته بود هفت روز و ناگرم

برآمد و سرخ نموده بادشاهی یافت فرمود تا اجل را عمارت کرد و از ان زمان آباد است قریب صد باره  
 ده توابع دارد در عجائب المخلوقات آورده که بر کوه سیلان چشمه است دیک سین بران ساخته اند سطریری  
 دیک یک ارش مردمان چون گشت را آب دهند گرد بر گردی رقص کنند تا بانگ رعد از ان بر آید و در چوبهای  
 آب روان شود بعد سیری کشته رئیس ولایت آید و کل سرخ بر سر آن نهند و بگوید تمام شد آب بایستد و بمجم البلدان  
 آورده که در سال دولت و سقاده و هشت در ولایت اردبیل شب چهاردهم ماه گرفت آخرب شب روشن شد باولاد  
 و نیا تاریک بود تا وقت نماز دیگر پس باد سیاه بر آمد تا دایمی از شب برفت پس زلزله بر آمد شهر میگردد و کس نماند  
 صد هزار کس و فن کردند با زلزله دیگر آمد صد و پنجاه هزار کس را از فیگل بر آوردند و شیخ صفی الحق و الدین محمد اولادش  
 در ان مکانست در زمان سلاطین صفویه هر گناهی عظیم و حیاتی دخیم کرده اتحاد بدان حضرت بردی از بازخواست سلطان  
 مسعود گردیدی شیخ صفی الحق و الدین ابو الفتح اسحق لبش با امام هفتم موسی کاظم به بیت دیک پشت بنیویج  
 میرسد شیخ صفی الحق و الدین اسحق بن شیخ این الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن  
 محمد الحافظ بن عوض بن فیروز شاه بن شرف ماه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن  
 محمد بن احمد اعرابی بن ابو محمد القاسم حمزه الامام الهمام موسی کاظم چون محبت الهی در او اثر کرده طلب مرشد  
 نمود و به بهانه ملاقات برادرش صلاح الدین رشید بشیر از رفت در خانه شیخ ابو اسحق ابو عبد الله خفیف  
 نزول فرمود و هر چند برادرش خواست بماند بر و نپذیرفت در ان بلده صحبت شیخ سعدی و بسیاری از مقربان  
 بارگاه احدی رسیده آخر بقاعدی امیر عبد الله فارسی بخدمت شیخ زاهد گیلانی رسیده آنجا هفتش بجای رسید که  
 در ماهی زیاده از یک کرت چیزی از ماکول و مشروب نخشیدی پس در اندک زمانی بمقامات علیه رسید و بفرمود  
 شیخ زاهد در اردبیل بقلعین سالکان پرداخت تا حدی متقدم علیه شد که روزی امیر چو بان از انجناب پرسید که  
 میدان شما بیشتر اند یا لشکریان ایران گفت در ایمن ان تنها برابر یک اصحاب جلالت صد نفر از ارباب ارادت  
 بوده باشند و صفوت الصفا از سیر محمد داردی منقولست که در یک روز قریب بهست هزار کس بر دست  
 ایشان توبه کرده در سلک سائر مریدان دست انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که پیش نازوی بوده  
 نقلست که وقتی میفرمودند که مرا اکنون دو هزار مرید صاحب کمالست که قطع مقام خوف و خطر کردند و قریب سی  
 سال غلبه آن قوه اولیا خیر البریه مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال و مطاف طوائف مجدد جلال بوده و در تا رسیدن  
 به هفتم ذی حجه به صد و سی و پنج منصب ولایت عهد و ارشاد و عباد و بولند و شد و صدر الملة و الدین موسی بنه شیخ

زاهد بود واده متوجه جهان جاودان گردید شیخ صدرالدین موسی لهد و الدبر سجاده تقوی و طهارت ممکن  
 گردیده سلاطین زمان مثل جان بیگ خان و پسرش نزدی یکیشان و امیر تیمور کوکان بقدم نیاز از آنجناب تهنیت  
 و تبرک می جستند در صفوت الهفا مسطور است که در آنروز که شیخ زاهد صبیحه خود بی بی فاطمه را بجا آمد  
 کحل شیخ صفی درمی آورد و در آشنای مجلس عقد برخواست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند  
 فرمود که فرزندی از بی بی فاطمه بر من عرض کردند بتعظیم آن فرزند که قایم مقام من و صفی خواهد بود بر خاستم چون  
 شیخ صدرالدین رحلت میفرمود شیخ خواجه علی را قائم مقام کرد شیخ خواجه علی در او اعزام نمودگان  
 عازم حج شده شیخ ابراهیم را بر سندان رساند و نشان داد و با طائفه صوفیه قدم در راه نهاد و بعد ادای حج در راه  
 مریض شده رحلت فرمود شیخ ابراهیم منصب خلافت بر پسر خود سلطان جنید داده و برگزشت سلطان جنید  
 چون بر صدر ارشاد بر شد در اندک روزی از دحام خاص و عام بر سرده اش چنان شد که مرزا جهان شاه فرزند  
 عراقین و آذربایجان از زوال ملک خود متوسل گم گردیده حکم کرد که آنجناب نوظن نفر ما بد سلطان جنید بیجا بیار  
 بگر توجیه فرموده ابو نصر حاکم دیار بکر دختر خود و بچه نام از او اجیش داده بود چند وقت طائفه از صوفیه را  
 بکوه متفق ساخته جهت غزا جانب گرستان حرکت نمود چون بولایت شروان آمد امیر خلیل الله دلی شروان  
 سر راه بروی گرفته بهم یکدال انجا رسید چون رسیدن صبیحه سلطنت صوفیه را سه روز مهلت بود آنجناب برست سرانته  
 افتاد و بقتل رسید چون از آن صوفیه دست مناعت بد من سلطان حمید که رشده و سلطان جنید  
 خواهر زاده امیر حسن بیگ بوده زود ویر بر سندان خلافت نشاند سلطان حمید تراجمی از سقراط فرزند کی که شش  
 دو از ده ترک بوده بر تارک می نهادند و هر که بارادت با اومی پیوست از همان جنس فرستاد و سید چون امیر  
 حسن بیگ بر مرزا جهان شاه و میرزا سلطان ابو سعید ظفر یافت بوسیله حسن عقیدت که نسبت باین دودمان  
 داشت صبیحه صلیبه خود علیه بیگی آغاز ادرسلک زد و درج سلطان حمید کشید و سلطان حمید در روزی سحر  
 عالی که حاصل شد از آنجمله شاه اسماعیل ماضی است سبب و صحت امیر حسن بیگ بود جانش برافزود  
 بر سنت و الدثوبات ارباب جهاد مطمح نظر میداشته تادر و آخر و قات بجنب و رند شروان را  
 برافراخت و فرخ یسارین امیر خلیل الله که در آن زمان شده و نشاء بود بمرد سلطان یعقوب و یافزویان  
 در حرکت آمده بعد تاقی فریقین در وقتی که شروان و بنابر عجز قصد گریزد نشست قضا بر ختم نیر جهان  
 فرساده و رگدشت پس هلاک شروان و آذربایجان و عرق و حرسان و فارس و غیره سخن ساخته در روز

و شب نوزدهم حجب سه شش و ستها در گذشته ذکر طبقه اولادش سابق مذکور شده شیخ ابو ذرعه با شیخ  
 عبداللہ خفیف در راه حجاز تا مدینه همراه بوده در نجات آمده شیخ عبداللہ وقتی عازم سفری بوده نزد ابو ذرعه  
 آمده ابو ذرعه مقداری گوشت پخته بوی گرفته آورده شیخ مخمورده چون بسفر بیرون رفت در میان راه کم کرد و  
 و چهار روز گرسنه ماند شیخ اصحاب را گفت طلب کند شاید صیدی بیاید ناگاه سگی دیدند جلدی و ترو و بسیار کرده  
 ویرا گرفتند و بکشتند و بر بنیب امام مالک قست گردند روی پیش شیخ افتاده بود هر کس بغیب خود بخورد  
 شیخ در خوردن آن فکر بسیار کرده تا شب بگذشت چون سحر شد سر آن سگ بچن آمد و گفت این سزای آنکه گوشت بوی  
 گرفته شیخ ابو ذرعه مخمور شیخ برخاست و اصحاب را بیدار کرده گفت بایست که پیش ابو ذرعه رویم پس بشیر از بازگشت  
 و از وی عذری خواست آنگاه بسوزید و آمد مولانا حکیم از متقیان عقبه سلطان حیدر بوده و با شاره انتخاب  
 جهت تحصیل علوم متوجه خراسان گردیده و پس در خطره با فاده شغولی داشته تا نوت نو گاهی بر وی صوفیه شوگر گفته  
 مولانا احمد بکب و فضل و کمال در عتاب عالیا ت توقف نموده و از همه چیز در گذشته بهادت پر داشته  
 خان میرزا در اکثر علوم خصوص نفع نقب سبق از کلماتی مربوطه گاهی شومی گفت رازی شاعر نیکو  
 طبیعت بوده چون همواره طبیعت بر مزاجش استیلا داشته نه و صاحب با هر کسی می باخته و اشعار می گفته  
 مولانا یعقوب با فزه نصیلت آداب سپاسگیر یار نیک میدانسته و بجز زبان شومی گفته و ارنی شاعر  
 مائل بوسطی بوده فردی هم شاعری بود و الهی شاعر معروفست همت محمد زمان بیگ نام از طبقه انراکت  
 خلیف مال اگر چه شهرتش چندان نیست اما ولایتش در کمال آبادان بمجد و دیو کوی چشمه است که آبش در تابستان  
 می بخ می بندد و بر طوط قمار که خزاوان نسا خوانند نیز چشمه است که در آبش بغمی می بزد و در یک فرسنگی خلیف مال کوی  
 همچون دیواری دولت که از ارتفاع که بر فرازش بشکل مجریه کوی تقریباً پانزده گز بیرون آمده و از آن مخمور  
 لایزال قطرات فرد میریزد مولانا شیخ احمد فنا فی نبیره شیخ ابو ذرعه خلیف که وحید عصر بود مولانا احمد در خدمت  
 علامه امیر غیاث الدین منصور و مولانا احمد ابوردی و مولانا شمس الدین محمد خضری و مولانا کمال الدین حسین لاری  
 کسب کمال نموده در انواع علوم درجه والا حاصل کرد پس در قرین با فاده طلبه پر داشته تا در نهصد و سیصد و پنجاه  
 در گذشته گاهی بکون طبع شومی گفت مولانا فضل برادر مولانا شیخ احمد کلیه کلمات صوری و معنوی محلی بوده  
 گاهی شومی گفته مولانا مالک سعید در طالعلمی تمام بوده خصوص در معقولات لغاب کامل حاصل داشته و در آخر  
 در یکی از منزلات بشیر از رحل اقامت نکند اما در آخر خطی بر مزاجش مستولی شده ذوق شوگر گفتن بیشتر داشته

امامی در سلک انالی منتظم در شکر گفتن و در لوعی تمام داشته مولانا حسین از دانشمندان زمانت تعریف  
 ساخته مثل حاشیه بر تذهیب و حاشیه بر اثبات واجب پرداخته اردو و با و از شهرهای نزه آذر به بکبان است  
 سیب سلطان انجانی شود پیش از بر آمدن بهیل اشعار مناسب بران نقش کرده میگذرانند چون بهیل بر می آید متن آن  
 سپید میخاید و باقی مسخ می شود آثر ابرسم بهیه بلاد میرند از مردش مرزا کاکی منشی الممالک بوده همیشه توفیق  
 انضالش بطورای سعادتمندی مزین خواجه حاتم بیگ عم زاده میرزا کاکی در مبادی حال وزارت نیکش فلان  
 حاکم کرمان موز بود و چون شاه عباس وضع و کرد استغای محاکم خود با و سپرد و بعد از مرزا اعلیٰ جمعیت و از این  
 قدر از اخت مرزا اصما و ق برادر زاده میرزا کاکی لطیف بیع و محسن بزرگی آراسته بود و در قریب ده سال اجواس  
 اعلیٰ بوسیله داشته پس ترقی کرده چون صلاحات خان را سیت و کالت مرتضیٰ نظام شاه برافراخت بمناصب و  
 اقطاع لایق ممتاز شده چندی افسر و کالت هم بر سر نهاده عنقریب معزول گشته در قضیه عرب کشی عت تیغ  
 تلف شد مولانا ظهیری از مخصوصاتش بود که بر شوهر گفتی قاضی محمد لطیف طبع و صمدت ذی نبی مقصود شورانیک  
 می گفته فکر می تنیق پاره از متادرات کرده از یکو طبعان برادر میرزا ابراهیم از مشاییر انجاست در عهد شاهیجان  
 بهند آمده در سدا که جعفر خان بهلی گزیده اند و از خبر بر گزیده نشد تغییر شد شوهر کاکی گفت مرا خفه خوش منب اعرضش  
 نزال در صفت قیلم نوشته که در مرغ چشمه است چون آبش اندک بهی حریان با به بگشت شفت لغت دیا فته  
 آنرا امر مرزا اندک بکب و صحت فضا و لطافت کوه و صحر براسوی رجسار و در تمام یران بهت رصده بن جای  
 بهتر از مرغان یافته نشد که خواجیه فیضی چنانکه ذکر در ن صدبته لطف الدین زکی لطیف کیمان بوده صفت زیرو  
 اما مود و نشانش کاشخا اشعار خوشی گفتی و داد و زکا دادی طیفاس از با و زک شهبازی بزرگمان رو کوه واقع  
 در عجب آب البلدان آورده که در میان دو کوه مکره تنگ دارد که به زورت زان باید گشت زان و مردان سن  
 وایت در بدن موند رند و بهر محبت زان تازه بکرت پیدا کنند در اینجا و چشمه سین کی سیه تی دیگر شور هر دو  
 در یک غنیر جمع می شوند و نغذیر و جوی آب روان میگرد و یکی شهربن دیگر شور کرگان در دیم ریم نزد مینجا  
 بسیار بوده ند بنیاس حکیم بعضی موده با و تاه انجی طلسمی ساخته جد زن سنجی کسی گزودم ندیده کش خاک انجی را  
 کسی بجای دیگر نقل نناید و دیو رخنه بان بیان کند گزودم کردن نگردد در کجاک خود داشته باشد اگر مکرزوم بخت  
 گیر و ضرر نیابد عفره نه دایت وسیع ر قیله به بخت آب و جوی نیک و در دخی عقبه است که کجانب گرم و جانب  
 دیگر جوی سرد انجی مرض کمتر باشد و بار و میو ذیات دیگر از حشرت و زان نباشد آسمان چشمه است که اگر بکاست و ران

افتد برتج باران شود تا برون کشد تا بید مقاله خاص مشتمل بر ذکر بلاد متعلقه اقلیم خاص که مریش  
 زیر است مبدأ این اقلیم موقعیت که درازی روز چهارده ساعت و سه ربع باشد و مساحت مطمحش دو سیت و نود و نه  
 هزار و چهار صد و نود و ست فرسنگ ابتدا از جانب مشرق از بلاد ترکستان و ماوراءالنهر بگذرد و آب جمیون را قطع  
 کرده بر شمال خراسان و سبستان و کرمان و فارس و وسط بلاد دری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه  
 و بلاد روم و جزیره یونان بگذرد پس از بلاد اندلس گذشته بهجرا و قیافوس منتهی شود طول این اقلیم تاجز از خالقات  
 دو هزار و دصد و پنجاه و پنج و عرض ناحط استوا یکصد و هشتاد و فرسنگ درین اقلیم دیت و پانزده شهر بزرگست  
 و دو هزار و هشتصد شهر خور و دسی که عظیم و دسی رود بزرگ باشد شروان بیشتر نام شهری بوده حالا باقی چند  
 شهر نام ولایت از کنار آب کرتا و در بند باب الالباب النوشروان مصلح با خاقان باب الالباب بنگ رخام  
 سمارت کرده در این بران ترتیب داده جمیع بحفاظت گذاشته تا سد آمد شد لشکر مه دیگر باشند و بعضی کتب اصل  
 شهر شروان را که از ابنیه النوشروان است و بقرب باب الالباب واقع از اقلیم ششم شمرده اند و باقی توابع او را  
 اقلیم پنجم چون احوال آنچه از شهر و ان شهرت دارد با کوشما حنی وارش و غیره است سر آئینه شروان را از اقلیم پنجم گرفته اند  
 باکو اشهرهای شهر شروان است بر کنار رود و دریای خزر واقع اطرافش قریب ده فرسنگ یک شقال خاک هم  
 نرسد و گیاه و درخت در آن زمین نرودیدم گاه دو گز حفر کنند بجاک سیاه برسد و بعضی جاهاش سنگ را بجای سبزم  
 بکار بردند از مضافاتش غیلان است که قریب پانصد چاه دارد از جمله نفت سیاه و سفید حاصل شود و درین موضع  
 زمین است که هر جای آن جهت طبع حفر نمایند و دیگر بران گذارند و بعد ساعتی یا کمتر طعمانی بچینه بصول بپزند و بعد قوالتقار  
 از اعیان سادات شروان و افاضل زمان بود تصفیه مصنوعه در مریخ وزیر شروان گفت و نعت خردار  
 ابریشم صلی یافت آخر براق شد و از سلطان حواری زمشا رعایت یافته بنظم و قلیع خوا زمشا همیان مامور گشت  
 عنقریب در گذشت عبیدی از دیار جزو بسیر کامل آمده مراجعت نمود و از خان احمد گیلانی رعایت یافت  
 و در جنس و تن و شمه و بقر دین رفته در گذشت و در شوق خط تعلیق و بازی شطرنج مهارت داشته ارش  
 از ابنیه النوشروان است و جمیع الغرایب نوشته که هر که آنجا میرد تا نگهبان گویند جنازه اش رودان نشود قلعه  
 گلستان از توابع آنجا است شما حنی نقبه شروان طولش نعل عرضش ده بافتخوری نهایت آبادی دارد و قریب  
 بیست هزار خردار ابریشم هر سال آنجا بیع و شدای شود قبیله از ابنیه قبادین خیزد و ساسانیست آب و هوا  
 نیک دارد از مضافاتش دره دیت و رکمال حضرت و آبی دارد و در حرارت که بخار آن مانند شعله آتش گذشته

و سوز نه است چون توی چنچیران بنبر و در نه شافد اچار و در و در و بمقدار یک تیر سرتاب باز ظاهر شود و در نهایت خشکی و  
 گویندگی شود سلطان الشرایحان العجم افضل الدین بدیل الخاقانی نام وی افضل الدین ابن علی الشرفیه  
 بر قصیده که بحضرت بادشاه فرستاد وی هزار دینار صلوات بودی و تشریف و انعام آن فراخو را بقی مسبار  
 سخت طرازا کلام وی خاص است پیش از وی کسی برین روش نرفته مولوی جامی در نفحات می آورد که چند وی  
 بشهر شهرت یافته اما درای طور شاعری و بلاط و دیگری بوده است که شود در جنب آن کم باشد وی در حضرت  
 خاقان کبیر منوچهر بنبتی قوی داشته و از جمله محضومان میزیست چون سالی برین سن بگذرانید ناگاه ذوق قهرش  
 از هم کشید بنی رخصت شد و انشاه اراده بلیقان نمود و کما شنگان بادشاه از سر راه گرفتندش بادشاه سبقت ماه بقدر  
 شایران جس کرد و آخر بوسید و الدله خاقان خلاص یافته عازم کرگردید و در آن شهر فتوحات کل دید و بصیبت خضر  
 و بسیاری از مشایخ دین ر کشیده چنانچه در مکتبه العراقرین اظهار بعضی از ان نموده پس از معاودت و تبریز  
 بشیوه عزالت اقامت اختیار نمود و مهت بر کسب ثواب اخروی گماشت تا در پانصد و هشتاد و دوی  
 عالم بقاشافت و در سرخاب مدفون گردید خاقان کبیر منوچهر که خاقانی مدح وی بوده بکثرت تفصیلت و هنر  
 پروری از جمیع بادشاهان شمرده ان امتیاز داشت در نظام التواریخ آورده که ملوک شروران از نسل بهرام  
 چومینه اند و او بکند پشت با بد شیر با بکان میرسد مادر تارخ جهان آراست که نسبت ایشان با نو شروران  
 می پیوند و ابو الفطر منوچهر بن کسرن بن کاوس بن شهریار بن کرشاسف بن افریدون بن فرامرز بن  
 سالار بن زید بن حوین بن مرزبان بن هر مرز بن انوشیروان و بعد از منوچهر دوازده نفر از اولاد وی  
 در شروران حکومت نمودند و سلاطین شروران بعد از منوچهر بن کور و در فرخ زاول پس کشتاب  
 پس ملوک کشتابی بود منوچهر بن کور و فرامرز بن کشتاب پس زوی فرخ زاول بن فرمز زعقب او  
 کیقبا و پس ولدش کاوس در سبصد و هشتاد و چهار در گذشت پس موشنگ بن کاوس و در سبصد و هشتاد  
 و چهار در گذشت موشنگ ایالت شیخ ابراهیم بن سلطان محمد دین با میر تیمور کوکان می عمر بوده و در شهر  
 مبارک همراهی کرده در ششصد و بیست و هفت یافته سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم بعد در آنست بعب تفاق  
 کلمه سلطان خلیل تا ریخت و بر بدین بد را بهر تیمور مساعدت و رزیده در رعیت کوشید و فر سگدر  
 ترکمان بنابر مساعدت صاحب قرن در ششصد و سی و یک لشکر شد و ناگفته همه شد و آن را در بند تاریخ  
 نمود و در ششصد و سی و یک برادرش کیقبا و سبکی ده شصت و دوی خراج کرده و مفتی نامش را میایدند و از هم جدا



میرزا شایخ شهبان مندرغ گردانیده در شهادت و شجاعت و هفت در گذشت پس سر و انشا الله  
 بعضی بسیار بن سلطان خلیل بخت نشست شروانشه تاریخیت در عهدش سلطان ابوسعید از خراسان بقصد که  
 آذربایجان آمده در فراغ قتلان نمود و مادام که شروانشه طریق مصادقت می پیموده جنود خراسان  
 از عمر خذلک و عین چهار بار خذل حال بودند چون بنا بر نپردیده و عهد حسن یک لوی مخالفت بر افراخت موجب  
 ویران و پربنان آن لشکر گردید ملخص حکام انگ در بن نهصد و شصت و شش بدست شاه اسماعیل چنانچه  
 گذشت کشته گردید بهرام یک بن فرخ یار یکن شده در شان و شصت فوت نمود آگاه شیخ ابراهیم شهبان  
 شیخ شاه بن فرخ یار قهای حکومت پوشیده در نهصد و بیست و هفت در ملازمت شاه طهاسب صفوی  
 آمده بوازش یافت و در نهصد و سی فوت گردید پس سلطان خلیل بن شیخ شاه بخت مصاپرت شاه  
 طهاسب من حیث الاستقلال با مور ملک برداخته در نهصد و چهل و دو وفات نمود پس شایخ بن سلطان فرخ  
 بن شیخ شاه بعد فوت عم حکومت نشسته در رفتی که شاه طهاسب فتح شروان عزم کرد و بقدم مخالفت پیش آمده  
 در نهصد و چهل و پنج بدست افتاد و آن سلسله منتهی گردید افصح الدین فلکی حمد الله مستوفی ویراستاد  
 خاقانی سید اندام شیخ آذری در جواهر الاسرار آورده که خاقانی و فلکی هر دو شاگرد ابوالعلا کج بودند و از  
 کلام خاقانی مغبوم است که شاگرد فلکی باشد بهر تقدیر شاعر استاد است و شعرش بیانات مطبوع عموم عباد  
 عز الدین شاعر معجز بیان سحر آفرین بوده با و نور فهم و ذکا فصاحت و فصاحت بسیار داشته ابوطاهر از نیکو  
 طبعان در فضل و کمال قدوة میکنان بوده سید حسن و اعظا با کثرت فصاحت خطوط را در غایت جودت  
 تحریری فرمود و سخن نیک میر سید مولانا مستی از شرای ابوالغازی سلطان حسین عبیدی مروی  
 ظریف طبع پاکیزه اعتقاد بوده و با جودت طبع خط و شعر و شطحی خوب سید است سمنه زبان از سوز دل شد  
 همچو آتش و روان من مکن انکار این کاری که انقی بر زبان من ۴ امیر جلال الدین وزیر امیر علی بابا شاه  
 و مولانا کمال الدین مسعود که در کلام و منطق و حکایات اعلم علمای زبان بوده و حاشیه بر شرح حکمت  
 عین نوشته و مولانا پیر محمد که با کثرت فضل سخاوت بسیار داشته و در خدمت اکبر بادشاه صاحب طبل  
 و علم و فضل چشم گردیده هر روز صد معین طعام می کشیده و مکرراً در یک روز با نهصد است بخشیده از نیکان  
 و سخن پردازان آن خط اند بر شروانی حاضر کاتبی بودی و با وی مشاعرات و رزیده ایران ولایت  
 منقر است و برابر بوغان واقع در عجب الخانات آمده که در آن گیاهی است بر شکل آدمی که گیسو ما دارد

و حکما آزاد اخل سمیات شمرند و دوش تا ولایت ارمن و آذربایجان و بکر ارمن و خرمی و سته صاحب مالک  
 و مالک شروان و آنجا را نیز داخل آن شمرده در اران چند شهر است مثل تقلیس و بلیقان و شایران  
 و کج و بریج اما دارالملکش بریج بوده بریج طوش نخ و عرض مل از ابنیه اسکندر رومی است و قباد بن  
 فیروز نیز مجد و آنرا عمارت کرده شیخ عباس کنام وی احمد بن محمد بن الصوفی بود از آن شهر است  
 تقلیس از شهرهای مشهور است بانی آن نو شیروان بوده در آن شهر شهرهای آب گرم بسیار است و حمامی  
 بر سر چشمه بنا یافته بغایت گرم احتیاج بانوش ندارد در عجائب المخلوقات آمده که یکی از آن چشمهها را خاصیتی است که  
 اگر ده میوه درو اندازند نه بیهوش بخت گردد و یکی معدوم شود و پنجه شهری نزه و خطا دلگشا است مردش ابو العلاء در  
 روزگار شرف و انشا کبیر حلال الدینا والدین احسان منوچهر ملک الشرای شروان بوده و در فرامین و منشا  
 شیر و میرا استاد الشوامی نوشته محمد الله ستونی درگزیده آورده که چون ابو العلاء دختر خویش بنحافان داد  
 فلکی را نیز سوانی مصاهرت استاد در سرافاده چون مطلبش صورت یافت بر عزیمت سفر عراق مصمم  
 گردید ابو العلاء سمیت هزار درم بوی فرستاد و گفت بن بهای چندین کنیزک است که هر کدام بهتر از  
 دختر ابو العلاء تواند بود فلکی آنرا برگزیده عزیمت نمود چون در جافان عالی گردید بر بنق سابق بادی سلوک نکرده  
 ابو العلاء از آن خفت جوش گفت این خطیب معاصر سلطان محمود غسانی بوده و منقذات وی با همبستی  
 که مشوقه وی بود زبان زد مجوس است آوردند که این خطیب همبستی را پس از خواست بهداشت دعوت نمود  
 همبستی اجابت نکرده رباعی بدیده بوی فرستاد و بعد چند وقت بن خطیب بگوید و حیل بنام دیگر خوانده مراد  
 خود از او حاصل کرده همبستی بعضی ویرایش بوی میدادند تا صبح که زنجیر بوده در شرف طبع و حسن معاشرت  
 و صحت شرب بکشی موفور دشته و شور اخواب می گفته بلیقان طوش نخ و عرض مل از ابنیه قباد بن  
 فیروز بوده و قصد در بنایت مصانت داشته بلکه کون برن دست یافت و مردش رسد رخت عمره  
 آباد گشت در صور الاقامه آمده گشت لیکن من سبت رمی صره فرمود و بکسر منوشت پنج مهره نمود و چه جهت  
 منجنیق رنگ یافته نمی شد با خواجه غلبه که همراه بود آنها را نمود گشت تا در خان شهر را بصورت رنگ تریده  
 درون او را از زیر پر خسته بدرون قوه کنند و فتح نمودند و رفته عطف است که صاحبقرن بود و صحت  
 زرد و در صد آبادان بلیقان گردیده خبر بر سر خر جموده در حبیب سیر است که مرز نایب خواست  
 که آن شهر را عمارت نماید یعنی مالخ آمدند و جوته گفتند بر بنیه بکفر جونی اشارت فرموده تا حال صریح

و آبادانی بلیقان ازان بکصول پیوسته بجهز تقدیر امر و ز بقدر و بهی آبادانی دارد و مجیر الدین از نشیان اناکان  
آذربایجان بوده و قزل ارسلان زیاده بر دیگران شفقت با و نموده پس از چند وقت از ملازمت استعفا  
خواست سده سینه سلطان طغرل را ملازم گرفت و قزل ارسلان بر غم وی اشیر الدین آهنگی و جمال الدین نهنگی  
را ملازم ساخته ارباب غنایات بر وجنات احوال ایشان کسود مجیر از رشک قطعه بحضرت سلطان عرض کرده پس  
در آخر عمر بنابر اتنا وی او را رحمت تحصیل وجوه و پوانی باصفهان فرستاد و در جوی دلفایت و کاروانی با کابل  
و یاقشش ناگوار نشست با عانت سلطان تنگی شده و در صد و هجده ایشان افتاد و شرف الدین سفوفه بنابر اعزای مردم  
دیا بعارضه اش رباعی گفت و بر سر آن جمال الدین عبدالرزاق بچویش کرد پس از قتل و قال بسیار روزی که بچو بکام فرست  
رود و داد باش غلوا آورده او را بقتل رسانیدند قتل پیوست خربزه او را بملک کرده هزار تومان بکی عوض فخرهای  
جواب کردند امیر خسرو در دیباچه عزت الکمال او را ترجیح بر خاقانی داده و اظهار کرده که خاقان طر بیخنی از او اند  
نموده و خوارزم اسم ولایت است گویند یکی از ملوک باستان جمعی غضب کرده و نمودند و تیریه از آبادی نهایت  
دور نشان را بگذراند آن جامعه را درین مرز گداز شدند نقد عافیت را غنیمت شمرده از آنجا هر یکی عزیمت کرد و بکاری  
آورد و بعد چندی گاه ملک از احوالشان یاد نمود و کسان تنفص فرستاد و چون بدانشان رسیدند دیدند که جهت خود  
خانها ساخته و بزم بسیار جمع کرده اوقات بگوشته میگذرانند چون بزبان آنجماعت خوارزم گوشت و رزم نام  
همه بوده هر آید بخواهیم از بزم اشتها ریافته ملک رفت کرده بعد از آنجا چهار صد زن ترک فرستاد از ایشان تولد  
و تناسل از چیز شمار بیرون آمد اهل خوارزم اکثر شکری اند و از شجاعت بخشی تمام دارند چه مشهور است که مقتی  
سلطان محمود بن تکش شکست یافته بشهر درآمد صاحبش هزار هزار سوار بوی همراه شده هوای خوارزم نوعی سرشته  
که اگر صاحبها از شهر بیرون روند بزم آن باشند که دست و پا بینی ضایع کرد و چون موسم کاشتق خربوزه شود در  
هر کس باره زمینی را که خارشتر خوار در آن باشد مقرف کرد و در بزم بزمه خوار را قلم کرده نگاه نموده تخم خربوزه  
در آن شکاف گذارد خربزه در غایت شیرینی و پاکیزگی و نازکی حاصل آید و این نوع خربوزه احتیاج بآب ندارد  
در عجایب المخلوقات آمده که شجره ایست در حد و خوارزم که چون سوراخ در آن کنند صحنی از وی برآید مانند  
علی که از بسیاری خوردن سستی بدن و بنیه حاصل شود و قطب الدین علامه در شرح کلیات قانون آورده که  
از ملک علمای دوران جمال المله و الدین صاعد بن محمد بن مصدق السعد بن الاصل الکاشغری که معروف بجمال الدین  
ترکست فی روایت کرده که از دستماع نمودم که از خرنجیم الدین خفص که از علمای خوارزم بود و فرزندی تولد نمود

که سرش بطریق سراقی و بدش مانند بدن مار بود یکدماه که حیات بود نزد مادر آید که شیر خوری و بعد از این خود را در بره که آنی که در حوالی خانه بودند انداخته شناساندی کردی و باز چون گرسنه شدی نزد مادر آمدی و شیر خوری  
 آخر بفتوی علما مقبول شد از مضافات تو از زم کی او رکنی کبریت که دارالملک بوده و اکمال شهر خوارزم عبارت  
 از است و دیگر او رکنی صوفی که از اجزای خانه خواند جرجانی طوش صد و عرض لویه از احداث بلاد چیمو است این  
 مسوئله را ویت کرده که رسول فرمود شب مواج در آسمان چهارم مقهری ویدم در حوالیش قنادیل بود آفتخته  
 از جبرئیل پرسیدم گفت این شهر است نزد چیمو که است تو در مقام حواله کردی رسیدم چیمو که است گفت نرسید  
 در خراسان که کس در گرد آن بر فراش میروند و زبانت شهبید بر نیزه در جل آنجا غایت که آب در قطش  
 میخورد طلسمی ساخته اند که اگر یک کس در غایت شود بقدر احتیاج و آب فرو بردد که بر آن کس باشد بعد از غایت  
 ایشان متفطر گردد ایضا بر آتش چشمه است و نزدیکش یک تیر بر تاب قدیمی و در وختی که سر سال چهار ماه  
 غایب کرد یکی از لویک نزد مادر رفت را بسامیر و سلاسل استوار کرد و چون ایام رسید همه را شکسته ناپدید شد  
 عوامی را جهت تحقیق در قعرش فرستادند بعد از مدتی مراجعت کرد و گفت سزاوار گرد و آب فرو رفته به حقیقت  
 درخت حلقه نیاخته آرد را بام محبوب و بر سر ستم ظاهر شده و دیگر کات و وزعان و جینون که مقام قله اولیا  
 شیخ نجم الدین کبری بوده دیگر هزار اسب سب شهر است در غایت محکم طوش صد و آب آمو آنرا  
 احاطه کرده یک راه پیش ندارد است نزد رزمناه عمر بان حصن حصین را من خود ساخته سلطان سبخری گفت و فرید  
 و لشکر موغلی پنج ماه محاصره نمود تا دست یافت و در حبیب سیر شده و لشکر موغلی زیاده برد و دست سب  
 چون فتح نمودند بر نفری را بیت و چهار کس حصه دیده بودند و باقیل رسید حکایت بود و جاسوس  
 امروزی گفت که من قصد دختر ابراهیم حجت نام هزار اسپ شنیده بودم با شهربیه و بایشان و من نماندم  
 و من خواب فوی بود استغف حال نمودم گفت من زن بجاری بودم در فصل عام هزار سب شوهر نمونده  
 جنج کردم و گفته بارها بودم بدان که شوهر ما سب بود و نوت بر روزی می نمود و چون به بند ذوق  
 مرا که رساند درین اثنا بگفت ما زشت خودم برخاسته نماز کند و در قعر خانه سب سب و چند و خواجه و بر بود  
 دیدم که در زمین درشتی ما افتاد خیزان طی مشکاف می نمود و شوهر خود در متجویه ناکام نموده که بی جونی عظم  
 شوهر خود را دست دراز کرده گفت دس من میروم بر زن با نیزه رسانده اند سب و عفا و است  
 قهرنا دیدم که سرگز ندیده بودم و بخون آب دادم که بر روی زمین جاری بود و در آن کوه شده و است و در جمیع

بخت نشسته بودند و جامهای سبز در پویشیده و از سوزنق علمای نورزبانها کشیده و سفره نادر پیش نهاده  
 طعام میخورند چون نیک نظر کردم جمعی را دیدم که در آن قتل شهبید شده بودند و نزدیک ایشان رفته در روی  
 هر یک میدیدم از شوهر خود آوازی شنیدم که یا رحیمه دیدم با جماعه طعام میخورند بعد از آن روی مجلسیان کرده  
 گفت عورت گرسنه را اگر رضا باشد قدری از این طعام و هم اجازت دادند مرا بارچه از آن نان که در دست  
 داشت و افغانی بود در غایت سفیدی و نرمی بطم از غسل شیرین تر و بجوئی از مسکه حرب تر آن نان بخوردم گفت برو تا  
 در دنیا باشی نیازت بخوردن نباشد و شراب و طعام تو همین پسند است چون بیدار شدم خود را اسیر یافته و از آن  
 روز تا حال که سی سال گذشته مرا باب و مان حاجت نیست از بوی طعام آزرده می شوم تمثیل و تاریخ نگزیده  
 از مولانا جمال الدین ترک که عالمی مقبول القول بود نقل می کنند که در سال وفات سلطان محمد خوارزمشاه از شهر  
 سیکی مردی قزاقها در نام جنگ نگار شهبید شده بعد مدتی ناگاه از گوشه خانه که فرزند آن او در آنجا بودند آوازی آمد  
 که ستم قزاقها در مرا در فلان روز در فلانجا شهبید کردند مرا اینجا حالی خوش است و با منقاد و از روح با استقبال  
 روح که درین دوسه روز خوابم در آمده ام چون خاطر متعلق بشا بود آدم تا بگرم که حال شما چیست اکنون باید که  
 اهل شهر را بگویند که آفت و بلای عظیم متوجه این شهر است برای دفع آن بلا صدقه بدهید اهل قزاقها در آن حال متوجه  
 آنکو شده بنیاد نگاشتند که در آنجا بکس را اینجا نیافتند ناگاه از گوشه دیگر همان آواز آمد مردش گفتند که اهل این  
 شهر از ما دور بخوابند که گفت با ایشان بگویند که در میان سیدان جویی لقب کنند که من از اینجا با ایشان حکایت  
 کنم چون این خبر بمردم شهر رسید در میان جمیع گشتند از جویی که در آنجا لقب کردند آوازی برآمد که نقدی کنید  
 و این دعا بخوانید که اللهم کفی علمک عن المقال و کفی کرک عن السؤال و تا سه روز آن آواز را از آن موضع مختلف  
 شنیدند قدوة الاولیاء شیخ نجم الدین کبری کنیش ابو الجناح و نام احمد بن عمر کبری از آن جهت لقب یافته  
 که در آوان جوانی بیاحتیاج بر همه کس غالب آمدی و ولی تراش هم لقب داشته هم از آنکه بر همه که در غلیات و جند نظر  
 افتادی ولی شدی روزی باز رگانی بسبیل تفرج بجا نفاه و در حالت حالش در آمد بمبرنه و ولایت پیدا اجازت  
 ارشاد گرفته بمقام خود رفت روزی در سوای باز صوه را دنبال کرده ناگاه نظر شیخ بر صوه افتاد برگشته باز را  
 گرفته پیش شیخ افتاد و روزی بچنین از محاب کشف سیرت یکی از مریدان بجا نظر آورد که آیا اکنون کسی باشد که صحبت  
 می در سرگ اثر کند شیخ دریافت بدو رخ نفاه شد ناگاه سگی بگذشت نظرش بوی افتاده بایستاد و دم جنبانید گفت  
 پس بجز دشمن دراز شهر گیرانید و بگورستان رفته سر بر زمین می مالید بر جا سیرت دمی آمد از عقب دو سگان

دیگر متاعش بودند و در کرمی حلقه زنجیری و دست پیش دست نهادند و عاقبت در نزدیکی مبر و شیخ فرمود تا  
ویرا دفن کردند و بر قبرش عمارتی ساختند و نقلت که در خواب از حضرت رسول التماس کنیت کرده ابو العجائب  
امر شد اول حال در بهمان رفته اجازت حدیث حاصل کرد و در اسکندریه از محدثی اسم اجازت یافت صبیح عبادت  
بجز رستان وارد شده شیخ اسماعیل نصیر را ملازم نمود و وی بخدمت شیخ عمادش فرستاده چون در علم ظاهر  
کامل بود شبی بخاطر گذرانید که علم من زیاده از علم شیخ است از و چاهل شود و صاحبش شیخ عماد فرمود و بصره رو کرد  
همستی را روز بهمان از سد توبیلی برادر بصره رفته شیخ را دید که آب اندک و صوفی سازد از وی نقلت که مراد  
خاطر گذشت که آیا شیخ روز بهمان نینداند که از این قد آب و صوفی بانه نیست چون در ساخته دست بر وی بی افتاد از خود نه فموم  
قیامت قائم شده و در رخ نمایانست مردمان را گرفته بآتش می اندازند و در آن مابین پشته است شخصی بر سر  
آن پشته نشسته هر که میگوید من تعلق بوی دارم را می کنند من نیز گفتم که مرا را کرد و در پشته بالا رفتم و دیدم شیخ روز  
بهالنت در پایش افتادم و عذر خواستم سلی سخت بر تقای من زد و چنانچه از شدت آن بروم و افتادم در آن افتاد  
از غیب باز آمد شیخ سلام نماز داده بود و پایش افتادم در شهادت نیز سلی بر تقای من زد و در سودا بل  
حق را انکار کن بعد از آن امر کرد که باز کرد و بخدمت شیخ عماد رو و مکتوبی نوشت که در حبس داری بغیر نیست  
ناز کرده بغیر سیم پس بخدمت شیخ آمده مدعی بودم چون سلوک تمام کرده رخصت خواهم و فرمود و نقلت که چون  
کفایت را داده خواری نمودند شیخ بعضی اصحاب مثل سعد الدین الحموی و رضی الدین علی لاری غزنوی را طلب فرمود  
و گفت برخیزید و بیاید و خود دید که آنشی از جانب شرقی برافزوده اند که نازد یک مغرب خواهم سوخت و  
این فتنه است که دین امت مثل آن نشده اصحاب عرض کردند که شیخ هم با ما موافقت فرماید فرمود مرا افزون نیست  
چون لشکر بکافر شمر آید شیخ فرقه در پوشید و میانرا حکم بر بست و فعل خود را در دو جانب برنگ کرد و نیزه در دست  
گرفته بر دین آمد و سنگ در ایشان انداختن گرفت کفار در تیراندان کردند تا بر تخت بهمان رفت گویند در وقت  
شهادت بر چم کافر گرفته بود بعد از شهادت خلاص نوشتند که در آخر چرم بریدند بر تفسیه در شان عشر و  
ستاد واقع شد شیخ محمد الدین بغدادی و سعد الدین حموی و کمال چندی و رضی الدین علی دلای و سیف ندین باخرزی  
و نجم الدین رازی و جمال الدین کیل و مولانا بنیاد الدین و لوازم تربیت یافتگان شیخ اندر گردید و مسموم است که  
لشکر تا مرگ چون بکوال خواهم سید و کسی نزد یک شیخ فرستادند که تو زیان بچاعت بری مباد آسببت رسد  
جواب داد که سبقت و سال در زمان خوشی با این بودم بحال در وقت ناخوشی چگونه کند رهم که زمرت و در دست

مردمان کتاب مذکور است که قبر شیخ ناپیداست احوال در غیبت رباعی چند بر زبانش جاری می شد صحنه  
صافی شده کشیدی عزوان کران به برخیز بکفرت خداوند جهان اشکی برده آلوده گنجی برگیرد آهسته بزبان آهی  
و ملک برگیرد شیخ محمدالدین بعد ادای کنیتش ابوسعید و نامش مجدالدین شرف بن المودید است بعضی گفتند  
اصل وی از بغداد است و سلطان محمد خوارزم شاه از خلیفه پدر ویرا که طبیبی عازق بود و الناس نموده و برخی ویرا  
از بغداد ک خوارزم سید اندیش ثانی اقرب بود قریب است محمد عوفی دزد کرده آورده که مجدالدین نخست خدمت  
ملوک کردی و در حضرت خوارزم شاه فرقت تمام داشتی ناگاه بطلب حق همه را بسته خدمت شیخ نجم الدین لازم  
گرفت ریاضتهای سنگین کشیده بعد پانزده سال شیخ الشیخ خوارزم گردید و بانکه یا فصد هزار دینار وقف  
صفیه کرده بود در سال خرج مائه خانقاهاش دولست دینار زر سرخ بوده و در نفقات مسطور است که روزی شیخ  
محمدالدین با همی نشسته بود سکری برد غالب شد گفت ما بیضه بطویم برکنار دریا نجم الدین مرغی بود بال  
تر بیت بسرا فرود آورده تا از بیضه بدون آمدیم چون یک بطویم در دریا رفتیم و شیخ برکنار دریا ماند شیخ بنور  
گرامت آزاد یافت بر زبان آورد که مجدالدین در دریا میراد شیخ مجدالدین آنرا شنیده ترسید پیش شیخ سعید الدین  
انصر نمود شیخ را چون وقت خوش بینی مرا خبر کن وی در وقت سمع و حالت مجدالدین را خبر کرد پای برهنه  
طشتی پر آتش بر سر آمده بجای کفش بایستاد شیخ دیده گفت چون بطریق درویشان عذر سخاوای ایان و دین بدلت  
بردی اما سرت برود و در دریا میری و مانیز در سر تو شویم و سرهای سرداران و ملک خوارزم و سر تو شود  
و عالم عزاب گردد بانکه فرصتی سخن شیخ بظهور آمد گویند شیخ مجدالدین هر چه مجلس و عطا نهادی مادر سلطان محمد  
کامی بزیارت وی دی و حفظ شبندی در میان بشی و رحیم مستی سلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب حنیفه در خانج  
شیخ سه و دو عطا شنیدن ربهانه ساخته حکمران شیخ را بدجله انداختند چون خبر شیخ نجم الدین رسانیدند متوجر شده  
سر سجده نهاد و بعد از زانی سر برآورده گفت از حضرت در خواستم تا بخوبی نهایی فرزندانم ملک ارسلطان بازستانند  
سلطان پس زن خبر یافت تبیان شده پیاده به حضرت شیخ آمد و سر برهنه ساخته و نصف خال بایستاد و طشتی پر زهر  
زده و شمیر و عن بر سر تن هاده گفت اگر قصاص می فرمایید اینک شمیر و اگر دیت می ستانید اینک زهر شیخ و جواب  
فرمود که دیت فرزندم جوله ملک تست و سر نو برو و در سر بسی خلق و سر نیز و سر او شود و سلطان نومید شده بازگشت و  
منقریب پنجگزخان خروج کرد و رفت آنچه زنت شهادت شیخ مجدالدین بقول وحیح و یقولی درست عشرت نامه این رباعی  
پیش زندهات در موده مننه و بر محیط خطوط خود تم کردن و یا غرق شدن یا کله های آوردن مدکاری بخاطر است خوابم کون



یاسر بن کرم روی ز تو یا کردن شیخ علاء الدین و امام باقری در فغانست کردی و دوازده روز بیک وضو نماز  
گذارد و دوازده سال پهلوی بر زمین نهاده همیشه روزه داشتی و بعد چند روز بانکه جو شاییده افطار کردی نصیر الدین  
محمود و در ضنون عقلی نقلی خصوص در نقد شافعی سخن بوده و بدین سخن من استیفا و سیاحت با منی مسکن زیست بهیوسته رعایت  
اہل فضل و کمال اقدام می نمود قاضی عمر بن سهلان صاحبی مصابیری را در علم حکمت و منطق بنام او تصنیف نموده و در جامع  
التواریخ مسطور که نصیر الدین در ادب اہل حال با مشران طبع و صیقل سلطان سجری پرورخت و تدریج وزارت یافت  
و بواسطه مشرب طالب علمان مہام وزارت را شمشیر توانست ساخت پس مشرف جمع و خرچ ممالک گردید و در خلال حوال  
سیان او وجود خادم غبار رفتار بر خاست آخر جوہر مزاج شاہ برگردانیدہ بموجبیات چندی با پسرش شمس الدین علی  
بکس زندان گرفتار گردانید صاحب محمود دیوانج در زمان دولت او کتانی قان و کیو کخان و نکو قان در  
دلایت ماوراء النہر و ترکستان اسم حکومت داشت چون الغوریہ خنہای خان بران مملکت استیلا یافت وزارت  
پوی تقویض نمود بعد الغوریہ بر افغان را سیت ایالت برافراشته بدستور میمود ویرا ماند و در سن دہمین بیستم  
بر افغان و بر ایرات نوابا قخان اہل داشت بحسب محاجرات که در ہفتا تحقیق کتبی نگارید او در وقت رفتن بہت خرم و اسب  
صبارتار گذار داشتہ بود و چون بمقصد نزدیک رسیدہ خواستہ شمس الدین محمد صاحب دیوان باقی مراد توئینان برسید  
استقبال استقبال نمود و خواستہ آنکہ مرکب کششی در زیر ران داشت و دین ملاقات و خائفانیت رفتہ بفرستادہ  
پیادہ شد و سوار بیگ بچیان سوارہ او را در کنار شیدہ بسین اتقان گفت صاحب دیوان تو ای خواستہ بہر حال خود  
بمرتبہ آصف برخیا می بنداشت او نمونی نجات آرزو گشت و صلیت و وقت دم و کشید چون سود بک بجای  
ابا قخان را در منظور نظر عنایت گشتہ بر جمیع امر مقدم داشت و بعبارت خوب دہی رسالت بجای آورده  
بر بنای آنکہ ہم ادمنی بر جیلہ و دستان بود و بعد روزی چند اشرار بگمانی در خود داشت بدہ نموده و ریختن شب بخت  
کرد و ابا قخان شرف اجابت بخشیدہ مسود بیگ بی توقف دہان بر کار و بر بن رقبا سواری گشتہ در پنج چہار روز  
بکنار جیون رسیدہ چون ابرو باد آزاب گذشتہ بخود مت بر افغان پیوست و بر پشادہ نموده بود و در وقت  
بر افغان خیال فتح عراق و خراسان را در خاطر فرارادہ خواست کہ بہت با بختیچ اشکر و ضروریات سفر سر فرستاد  
و بکار اغارت کند سوار بیگ گفت دلایت خود را بقصور شہر مملکت موبہم تاراج کردن از خود دورست کہ اگر  
نمود با منہ چشم زخمی رسد باری آنقدر باشد کہ رعایا بر ترتیب نرسد قادر باشد و غضب شدہ فرمودہ بہت چون  
زند لیکن ازان عزیمت سفاد گشت بعد از آنکہ سیان بر افغان و ابا قخان محاربتہ شد و برانی شکست یافت

سواد بیک از روگردانده نزد قید و خان رفت و بالاخره بر آفتابان نیز نزد قید و خان رفته کشته گشت  
 آنگاه میان قید و خان و اولاد بر آفتابان نزاع و کثرت بدین سبب ولایت مازندران را بگشته خواجہ شمس الدین صاحب  
 دیوان بنابر غباری که از سواد بیک داشت بادشاه را بر آن آورد که جمعی سیاه را بامداد را بنهر فرستد آفتابیک نامی  
 با فردان لشکر از آب آموید گدشته آتش پیدا و بخت بخار را بر افروخت و مدرسه سواد بیک را که معظم ترین بقلع  
 بخارا بوده با کتب نفیسه بوجت درین کثرت حزابی آن ولایت بمرتب رسید کثرت مهفت سال کسی دیار نبوده آنگاه  
 قید و خان سواد بیک را اینجا فرستاد و در تعمیر عمارت سی ناد و کفایت و درایت رعایای متفرق را جمع  
 آورده تملک وادار و دیگر بخارا جمع اشرف و منزل علم گشت افتخار الافاضل ابو القاسم محمود بن عمر عارف الله  
 الرحمن شرفی زنجشیری است از اعمال خود نرم و جوانی تحصیل فضائل نموده بزیارت بیت الله شده  
 عمر آنجا کتب کمال نمود و اکل زبان گردید از آنجهت که در که مجاز گشت جابر الله لقب یافت پس از تحصیل آغاز  
 درس کرده تصانیف عالی پرداخت مثل کتاب مفصل در نحو و اساس البلاغت و در لغت و در بیع الابرا و تفهیم  
 الاخبار و الرافض و در علم فرائض و روش السائل و در علم فقه و شرح ابیات سبویه و مستقصى در امثال عرب و سیم العربیه  
 و سوا ترا سلام و دیوان التمثیل و شقائق النعمان و القسطاس و در عروض و بحر و مذهب و در اصول و مقدمه  
 الادب و دیوان الرسائل و دیوان الشعر و غیر ذلک و کثافت که عمده تصانیف او است در که بنام یکی از سلاطین اینجا  
 نوشته گویند سابق از و در تفسیر اسکنان اقصین شده بود و چون از حجاز عادت نمود و بنجد آمد اهل بنجد او را  
 دید که بخیان اسفخاف میوزند و در عربیت ناقص می شمارند روزی در مجلسی که جمعی از فضلاء عرب حاضر بودند  
 زبان بر کشوده عجمیان را ستود بعد از آن گفت من کثیرین ایشانم دعوی میکنم که در تمام عرب کسی عربیت برابر  
 من نمیداند اگر کسی در خاطر خدشه است اینک حاضر میباشم کس را مجال نطق نماند و در بحث عرض نمیدند و لا اوش  
 سبع و تین و اجماعه بموضع زحمت نوشتن ثمان و ثلثین و خمس مائه هم در زنجشیر او مذهب اعتزال داشت و از مذهب  
 تشکیک و در زیر نهان بخند و خطبه کثافت محمد بن عبد الله الذی خلق القرآن نوشت گفتندش این نقیض است کتب ترا و مردم  
 جهت همین غبت ننماید که بانی خلق القرآن و جعل القرآن نوشت و جعل و خلق نزد ایشان یکی است و اینک بعضی  
 نسخ از قرآن نوشتند حرف دیگر آنست گویند وی یکپایه انداشته و با عادت عصا شمشیر میکرد و وقتی فقه از آنجا  
 از وی باشت قطع پرسید گفت در بام بودی که بختی گرفته در پای او سنی بسته بودم و بختی که از من بریده  
 بصورتی رفت و من رن را بگو کشیدم پای او جدا گشت مادر مرا دشوار آمد گفت پای تو بریده باد چون

سپن نشود و نماز یکدم و حجب طلب علم سوی حجاز میرفتیم در راه مرکب من رسیده از اسپ بر زمین افتادم و پای من شکسته شد چنانچه بغیر از بریدن علایج نبود ابو الفتح ناصر بن المکارم مطرزی در نقد و نحو و لغت و شعر و مرفعی تمام داشت و در اعتزال داعی خلق بوده در سن عشر و سی و ستا به بخوارزم دانات یافت گویند شواردر مرثیه از زیاده بر معضد قصیده گفتند و اهل خوارزم او را خلیفه زنجشیری بخواندند شرح مقامات حریری و کتاب الموب و در لغت و کتاب از دمی از مصنفات ادست ابو بکر محمد بن عباس خوارزمزاده ابو جعفر محمد بن جریر الطبرست پدرش خوارزمی و مادرش طبرستانی بوده براق برای دیدن صاحب عباد رفته بدروازه اش رسیده یکی از بواب را گفت ای صاحب عرض منای کشاعری از راه دور بلازمت آمده حاجب چون آنها کرد صاحب فرمود شش طعنه داد که هر که هزار بیت از عرب یاد داشته باشد با و صحبت کنم ابو بکر شنیده گفت که هزار بیت از شور مردان میخوانی ادبایات زمان صاحب عباد از نیاس داشت که ابو بکر خوارزمی است و در اطلبیده تفهعات بسیار خواند و گویند صد هزار بیت در ذکر داشته فوئش میبید و شهادت داده امام الدین مذکری شیرین سخن بوده خواجه ابو الوفا از کبار اولیا است و علوم ظاهری و باطنی بخش تمام داشته مردم خوارزم بسیار مقتدرش بودند و از قنایات صفات ملک پرورشندش گفتند در نقیصه تصنیفات نیکو دارد و از علوم غریبه نیز با خبر بوده فوئش در شهرورسنه جنس و تلیش و دشناماته شعریه لطافت گفتی مولانا حسین از مردان خواجه ابو نوفاست معقد قضی تصنیف دست شدی برز قصیده برده نوشته که پسند جمله فضیلت بنا بر تنبیه مرشد گاهی بنظر متوجه شدی پس لوان محی یوریا در سبک او بیافزاد داشته بنا بر ستر احوال بشیره کشی گری اشتغال مینمود صاحب مجانس العنان بعضی سنانش بسته تصنیف شش کثر الحقائق است حسامی قرا کول صلش زخو زرم ست اما در قرا کول بخار نشود و تمام بافته زری در مکتب با برسد که فوئش اشتغال می نمود و شعری گفته گویند سلطان لای لای بکا و لقب یوده غریزی به پنج تو بدیش که در خوارزم یافته قونییه شهری بنرست قلیچ سیال در بخا قلع زنگ زشیده ساخته ملک زریا بنف مدین کیفا و سلجوقی فرمود تا معنی خندق را به میت گزسانیده زخو خندق بار دی شکی بر و زدند تا غاش می زد و شش زیاده از هزار کام ارکان دولت عمارات بلند درین بنا کردند و ده دره زده شده بر فراز دره دره و ده شش عال جواش مال با عدال تا غاش بسیار باغ و بهمان دره و فراوان مگور و زرد گویش و نیاس مشرب می نمود جلالت الدین رومی درین دیار مسود است مز سیر و بختین دی آنچه بجا نبوده و فیع و مسمو بدو کینه بطرف صحرا در مجرای خنده ما و راه الصهر و لایق است رعایت مسموی چون چای بنی و بی و حیوان است

در جانب شرقی اوسیمون داین ولایت دوما در اندالنه بر یک شهر موسوم باین اسم گشته شرفیاش و غلات  
 کاشو غریزش خوار زم شالیش تا شکند جنوبیش بلخ و عجائب البلدان آمده که بدرباری همچون از ارض ما در اندالنه کثرت  
 و بر این دو وجه که مهربکان برک آن فرزین و دروزی بر زمین بوده بعد از آن بقدرت اندر معنی شده  
 طایران نماید در الملک ما در اندالنه سمرقند است لهذا ابتدا از زمین باید سمرقند طووش صطوخ و خش لط از بلاد  
 معظم تر نیست در آنرا بلاد آمده که اول آن شهر را یکاوس بن کیفا و بنا و پس از آن سکندرسوری محکم بران  
 ساخته در صد و موری آن خط گردیده در روضه الصفا است که در زمان سالی سمرقند قلعو داشته که مسافت  
 دورش پنجاه هزار کام بوده و بر و نهم گشته چون که مناسب آنجا رسید گنجی یافته فرمود تا از آن گنج آن قلعو را  
 ساختند پس از آن کشتاب بن لهراسب بار دیگر آن قلعو را آبادان ساخته و دیواری در میان ولایت ما در اندالنه  
 و ترکمان کشیده و چون نوبت بسکندری رسید در روضت آن افزوده تا شمر نام ملکی از تبعیج آن شهر را  
 دیوان کرده اشدی گندشت پس بیشتر گندشته را یافته عرب معرب ساخته سمرقند گفتند و برخی گویند که چون لوجریت  
 شمر بن افریقش بن ابره بکاتب مشرق نهفت نمود تجزیه بلده سفت که در آنوقت آبادانی تمام داشت امر  
 فرمود و در بر بن سهر و دیگر اعدا شد نمود و ترکان آن شهر را شمر کند گفتندی یعنی ده شهر چه کند بزبان ترک نام  
 ده است بر و رایام سمرقند گردید و حبیب السیر آمده که در زمان ولید بن عبد الملک قتیبه بن سلم ابابلی از جانب  
 حجاج سمرقند را محاصره کرده و بعد از پنج ماه غوز کن حکم آنجا طالب صلح شده قبول نمود که سه سال دو بار هزار  
 هزار درم و سه هزار برده ارسال نماید قتیبه بعد مصالحه سمرقند را ده سجدی ساخت و هر یکی که یافت  
 در آنش مدح امتداد و اوقات با بری آمده که اهل سمرقند در زمان خلیفه ثالث مسلمان شده اند و از تابعین  
 فتمه بن عباس بر آن نواب دست یافته و بعضی قتم را داخل صحابه شمرده اند و قبرش در سمرقند بر کنار دروازه آن شهر  
 بر شاه شهرت دارد و در زمان صاحبقران نومی آبادی یافت که بر جمیع بلاد اعظم ایران و توران و حجاز  
 پذیرفت و از آن بالغ بیک کویکان در آبادی آن باقصی غایت کوشیده در وسط شهر مدرسه رفیع و خانقاهی  
 رفیع بنا فرمود و در ظاهر بلده رصدی بنا نهاد که نیمی کورکانی از آن بحصول پیوسته و احوال تقادیم را از آن  
 استخراج مینایند چه قبل ازین نیمی المغان معمول بوده در واقعات با بری آمده که ابتدا ابطلیموس حکیم رصد  
 نموده است شده و پس و نهم بران راجه بکرمایت در آنوقت و در آن رصدی بسته اند که تا حال معمول میند و آن  
 آن نیست و در زمان سلیمان رصدی که بسته شده در عهد پامون عباسی بوده و نیمی مامونی از آن

نوشته آمده و بعد از آن نازمان سلاکو دیگر صدی نبسته بود و در ظاهر رفته الصفا مسطور است که در نوای شهر  
 سمرقند جای است که آنرا پشت قطوران خوانند و در قیامت مفتحا و بشارت شهیدان آنجا بر خیزد که بر شهبی می افتاد  
 سزا که سرافاعت کند چون در آن همیشه کفار می بودند حقیقت این حدیث برابر باب کیاست شسته می بودند تا سلطان  
 سنجور با کفار قراختانی در آن موضع می ربه دست داده خلق کثیر و جمعی غفیزان لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند  
 و در آن آثار نیز بسیاری از مسلمانان در آن مکان شهید شدند ابو القاسم بن سماش از بزرگان وقت خود  
 بود یکی از وی پرسید که اب جیت گفت آنکه خود را شناسی ابو القاسم الحکیم که در ریالات و عیب نفس و آفات  
 اعمال ستمنان نیک از بسیار است متقد ابو بکر و راق بوده تا غایتی که گفت اگر پس <sup>حضرت</sup> صلعم بغیری بودی  
 ابو بکر و راق بودی ناشمی سفیدی از میدان ابو بکر و راق بوده گوید که باشی در راهی میر فخر بر کسی  
 ردای او حوت خادیم و دیگر سو حوت سیم کی پرسید گفت از بهجت نوشته ام که هرگاه خابینه خاص بخاطرم گردد  
 و هرگاه سیم مروتم یاد آید از خواج عبداللہ انصاری نفقت که خلاص آن بود که در سالت با او کس دیگر نه یعنی  
 و با خلق مرده برای آن باشد که ناگوار نباشی حافظ ابی عبداللہ بن عبد الرحمن بن فضل بن بدار  
 الدارمی زکات فضل است و در علم حدیث مرند است که در بازنده حدیث بیان او حضرت را زیاده از  
 کس واسطه نموده و صحیح و رقی داخل صحاح است در سنن احمدی و ثانی و ماته وجود آمده و در حسن و سبعین و رتب  
 در سمرقند گذشته شیخ ابو منصور ماتریدی از آنکه کاست آنکه کلاه و فرقانیک باریدی و دیگر شریه ماتریدی شیخ  
 ابو منصور بنو بند و ماتریدی محدث است از مجلهای سمرقند فرید الدین ابو عبد اللہ محمد الرودکی زود و رقی  
 بوده و در زمره نام از عجایب ایام اگر چه آمده با خورشید غیرت خورشید مرده بوده اگر چه جز نباشد بهریت  
 داشته تولد وی زود و ک سمرقند است زود و نامیشا زیه و در پشت سبکی قرقر تمام حفظ نموده و در آن  
 بشو غشت کرد و لوی آن کجوب ترین و بی برافروخت دید حقیقی و زنی خوش دود بود و از معجزات و  
 در بطایع و خفت و کارش کمال رسید میر نصیر بن محمد بن میر خراسان ده در سمرقند و در قربت خویش  
 مخصوص و زاید نروق ندوخت که و دست علوم زود و پیش بوده چه چه سمرقند و در سمرقند و در سمرقند  
 ال طاسر و آل بیت شاعری چنان مثل خنده باغبان و خدیو فیروز و سمرقند و بوسلک کمان بر خاستند و چون نوبت با  
 مان رسید بیت سخن با کیفیت قدوة اشوری زود و مان روانی بود و او کی سبست زنجبان که چون شعر  
 زنجب را در ترجمه می گوید که شعر وی بهر سمرقند و سبست رسیده بود و در بعضی نسخ آمده که شعاری

صد و فتر بوده از شوالی عهد آل سامان عدل برقرار نمودند و سواره نام نیک را خریداری میکردند ملک  
ایشان اندک بزرگ تاج و دهنده فارس و عراق بوده و اکثری از اهل توابع برین اندک نفر بودند و مدت ملکشان  
صد و سال و شش ماه چون شمه از آن در طبقه سلاطین میان مجله اول مذکور اینجا باین و وسعت اکتفا رفته **۵**  
نقش بودند زال سامان مذکور به کشته بامارت خراسان مشهور به اسمعیل و احمدی و لفری و دو نوح و دو عبد الملک  
و در منصور به بعضی که نفر شمرند ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح را که بنظر استنبار داشته داخل بادشاهان شمرند  
آوردند که چون ایک غلام از کاشوا آورده بر عبد الملک مسلط گشت مستغیر برادر ویرا گرفته سفید ساخت و او از  
حبس گرگیده چند سال در اطراف ماوراءالنهر و خراسان تک و پوکر و سده کره با ایک خان جنگ نموده یک مرتبه  
منظر گشت اما از غریبست این پنج اعرابی که از جانب سلطان محمود بوقتل رسیدن و در دامن کسی که شوگفته دی بوده  
آوردند که همیشه بر بالائی اسپ بمیری برده و پیوسته باز ره می خوابیده ظهیر الدین الکاتب محمد بن علی الکاتب  
سوار و ركب بلاغت بوده از مولفانش سند با نام است و اعراض سیاست و سمع الظهیر و نظم خوش دست نگار بود  
ملک الکلام عمر بن محمد الفزالی که بنا بادی مذکری نام آورست از سمرقند بخارا آمد و در پنج سکونت نمود  
و در اینجا و در آنها دیدگانی بشو توجه فرمودی ابو سعید احمد بن محمد المنشوری در زمان سلطان یحیی الدوله لوی  
فضاحت می افراشته شاعری بنامش نیک توشیح داشت سید الشوهره استاد ابو محمد الرشیدی رشید  
نوم و استاد و محنت با سواد و سواد مسکانات و مشاعرات داشت و چهار مقاله آورده که دی در خدمت  
سلطان ابراهیم خان عظیم محترم بود و عمیق در آن حضرت ملک الشو بود و بالفور شوالی آل خانان مثل  
لولوی دکامی و کجی و سپهری و جوهری و سعدی و علی شطرنجی و علی تائیدی و یکی فرغانی و شاعری ساعزجی تمام  
خدمت دی می نمودند رشید بسر خود بوده و توجه بادشاه رخیل و خدم بر وزیر داشته سید الشو العقب یا دنت  
از مولفانش یکی زینت نام است که در علم شوا از زینت عبارت فصیح آری است نظام الدین احمد بن علی  
الغرض در شوالی از متفدان صنعت است و چند تالیف در آن پرداخته جمیع النوادر و چهار مقاله و در شوا از  
مصنفات است نور الدین محمد عوفی و در تذکره خود ویرا در ملک شوالی سلطان طغول بن ارسلان سلجوقی نوشته  
اما در چهار مقاله خود را از متفدان لک غور شمرده چنانچه در جای می آرد که بنده مخلص احمد بن علی النظامی چهل  
و پنج سده است که در خدمت بن خاندان به بندگی موسوم است و خداوند ملک الجبال علاء الدین ابو علی بن حسن  
بن نخیس که زندگانش دراز بود و در حق بن بنده اعتقاد تمام داشت حمید الدین السجوهی المستوفی

از صنادید آن شهر بل اعیان تمام ماوراءالنهر بوده بمواریه سیان او حکیم سوزنی شاعرات مویید الدین استار  
 زمان قدومه در است بکنان الفضلش اعتراف نمودندی از منظومه اش بهلوان نامه است مدحش بهسلوان  
 حلال الدین بوده اجل الافضل شهاب الدین احمد بن المویید شهاب سهای عالی و خلاصه ایام ولیایی بوده  
 جهان مضامینش فصیحی داشته که پای کمان آفران سپردی اجل المحرم بجای والدین الکرمی ز اعیان سقند  
 و تاج منبرش همچون شکر و قند از وطن بخراسان توجه کرده در مملکت نیمروز کمال یافت ملک شمس الدین ملک البخاریت  
 موافق بکمالش مبدول فرمود و زود در دوش جنیت خاص جهنت سواریش فرستاده دیگر مراجع زمین قیاس توان کرد  
 ملک الکلام سید حسن اشرفی در لطیفه گوئی و لطیفه پردازی بهال نداشته بآنکه سبک و ج و آهسته بوده  
 حدای صیت نقلش بجهان سماع رسیده اخبارش عالمگیر شده اجل الحکما ابوعلی شطرنجی چون در شطرنج ماهر بوده  
 این کفص گزیده از شوای آل خاقان بود و در آنحضرت رونق تمام داشت محمد عونی در تذکره خود آورده که ماوراءالنهر  
 روز جمعه کتب حوت البته بکک و ران دیار آید و خلق بآمدنش شادی کنند چه او را بیشتر قدم بهار و سازند زیر عصر و سقاچی  
 علی را استخوان کرد که قصیده بگوید که ردیف آن بکک باشد حسب الامر دستور قصیده عزابیده گفت افضح  
 الکلام امیر روحانی از سالکان سالک سخندان بوده بندار خدمت سلطان بصره شاه عزیزی بسر برده  
 بعد از آن ملازم السخوار زنده ملازم گرفته بهر کنایه مشغول داشته تا دو گشت در تاریخ صبح صادق نوشته  
 که در گشت و ششمین دستخانه سلطان شمس الدین المیتش صاحب دلی بنه و کرد و برگرفت پس بند و رفت و سستیلا  
 یافت حکیم روحانی ز بخارا بنزدت او پیوست و قصیده گذرانیده صحرای یافت مولانا جامالی در فضل کسان داشته  
 و در سهر جامالی خواجه کریم الدین در سلک مریدان مخصوصان شیخ نظام ولیا انتظام داشته و بعد از فوت شیخ  
 سلطان محمد تعلق دیر انجذاب انوار الملکی مخاطب ساخته شیخ اسلام نامک محمد و سرگرد نید مولانا صید الدین  
 ابراهیم که چندگاه رایت صدارت میرزا شایخ می فرخت و خواجه عبد الملک که بریده حاشیه نوشته  
 و بر تمام آن موقوف گشته و مولانا فاضل که پیشتر شیخ حاشیه تصنیف کرده و خواجه فضل الله در فقه  
 ابو حنیفه ثانی و در عربیت بن حاجب دویم بوده و مولانا کمال الدین عبد الرزاق که کتاب معنی سعد بن گفته  
 از نیکان و بزرگان آن شهر و مکان بود و باطلی حضرت بوده و از حقیقتی نقل میکرد و در خان سلطان خلیل بن  
 میراناه که کویکان بوده هر روز بیاض صله بن بیت یافته صله و شیشه و چشمان نو سوسونه بر اندیش میسند مباد که  
 بنا که سنگندش در ریاضی اگر چه نیکو ضمیر صانع جمیع بوده و بنابر فرط عجب نظر فتنه میرزا سیت جوهری



عروض و قافیه را خوب میدانسته سیرالنبی بهر موده امیر علی شیر نظم آورده امیر قزلباشی از مرصعانی مهت بر کسب  
 معیشت می گماشته و منوی گفته خواجه حاجی محمد از خوش طبعان آن مکانت در آخر عمر که فریاد شده ابن بیت  
 نگفت منم از شوق زگر س بود که بستیم منم از و چندان گریتم و شستم دست از و مولانا ابوالخیر در این  
 فضائل ضاب کامل داشته در حکمت ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی بوده در آخر سلطنت ابوالغازی  
 سلطانی حسین میرزا بھرات رفته تا زمان استیلای محمد خان شیبانی انجمنی بود محمد خان بعد مراجعت و بر باد دار الزهر  
 آورده غایت تظلمش داشت چون کرت ثانی یورش خراسان دست داده که سکنه سلطان دالی بلخ بفرمانعت  
 تمام مولانا را از خان مذکور طلب داشت در آخر مانعش با سلطان بجای رسید که هرگاه مولانا را رجوعی بودی کس  
 بطلب سلطان فرستادی اشعار گزیده دارد مولانا یونس سحر قندی قدوه ارباب علم و عرفانست از اول الزهر  
 سبده آمده درین شش موقوف و علوم دیگر عمر ز شاه حسن داده در سنه احدی حنین و شمعانه در گذشته مولانا  
 قاسم کاظمی از اعیان سادات دانش نجم الدین محمد کینش ابوالقاسم بوده در پانزده سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن  
 جامی دریافت پس از آن در بهر که صحبت با شمس کرمان که مذکور شد و شاه جهانگیر نام داشت رسیده منقبت بسیار  
 یافته حق تعالی و بر اینچندان قبول عالم بخشیده بود که هر چه کردی بدین نمودی با و نور علوم ظاهری از ابطال رجال بود  
 چه کمر را یک تنه با مینت مرد و بیشتر مجادل کرده فائق آمدی و در دیدن بر بسیاری از جلد و دان سبقت بردی  
 هیچ روشی و منطق اختیار نکردی اگر بر بند داشتندی برهنه بودی و اگر پوشانیدندی پوشیدی و در بدیشان مرز و عسکری  
 بر نه کرده رخنه خود را بوی بخت نظر نکرده انیار در ویشان دست حق نمود طریق خواجها داشت و آن جهانگیر است  
 هوش در دم نظر بر قدم خلوت و در این سحر و وطن در زمان اکبر بادشاه از راه بهر که سنده افتاده و تقدمات و انعامات  
 بسیار یافته بواسطه یک قصیده یک تک نگه یافت و حکم شد که هرگاه مولانا بجزو آید سزاوار و پیر بصیبه پانی مرده و پدر  
 دیگر برین مجلس و رفته در نارس تشنه جبار خان زبان بسر برد پس از آن بکره افتاد و عمر پایان رسانید و فنش  
 و جو از روزه در جای نامم است عمرش منتهی به صد و ده ساله بوده از روی طرقل می گفته که من از خدا و سال  
 خوردم سیخ میفرستایم خوش فوتم دوم از راه سیخ الثانی یافته مولانا قاسم بخاری از شاگردانش رفت ملا قاسم  
 گاخی یا نتمه میر پوسف استر آبادی خوش طبع گفته مولانا در فن موسیقی و ادوار فائق بر ناداره طبعان روزگار  
 بود و چون صوت و مل و کاز و دی شهرت یافته مولانا صادق حلوانی فاضل چرب سخن شیرین گفتار است  
 بنابر کله - بایر شمس الائمة حلوانی بود و کجوانی شهرت یافته از کمل تلافه احمد جنیدی است بعد تفصیل منون فضیلت

بوزم بیت الله دارد هند شده لبایه تربیت پریشان در نهاد رها سور بدر رس و افاده پرداخته مگر زیارت  
 بیت الله رفت پس از مسعودت نیز روزی چند علی خان اعظم میرزا عزیز که کوکبه بایان آورده عزیمت میفرستند  
 نمود محمد حکیم میرزا انگذاشت و بعضی متداولات در خدمتش بگذرانید و بتدبیر یک زمام بهات مالی و ملکی با و سپرد  
 سولانا سالی چند بران نس گذرانده بوطن مراجعت نموده در گذشت گاهی توجه شوکر دیدی بدلی مشهور بمولانا  
 زاده درست مشرب و اهل علم تاریخ و وقوف در علوم غریبه از سر زندان انخط و مکان بوده گاهی بگفتن شعر  
 پرداختی تردی روده پرش در برات بزمه نویندگان سلطان حسین میرزا انظام داشته دی بند آمده  
 ممتاز ماند در شریکیو طبیعت بوده فکارسازی از زمان عبداللہ خان تا ایام عبداللہ خان مشاء الیہ میزیسته  
 بونور فضل شعری گفت اما در ریشیش ترجیح بر دیگر صفات داشت نظری منظور نظر پریشان بوده و در ضمن  
 مودت انحراف داشته شومواره می گفت میرزا ششم محترم در هند دارد با دامت انیون حافظ بنایت  
 داشت که تمام کتاب مهابارت را که سنجی آسامی غریب و حکایات عجیبه است در ذکر داشت و شواص می گفت  
 صلاح ندانی باشد فل بابای کوکناش عبداللہ خان منوی موسوم بعبد اللہ خان نام در سلک نظم کشیده  
 افکار سعی کند سمرقند است اعلی شاعری زودیت ما در نه برست ملا بدیع از کابران دیار و شوالی  
 روزگار بوده سهامی از سادات ماوری شهر دشو و تالیف کون ماست دشته شش و شصت اصل عرضش  
 لعل و در جنوب سمرقند واقع شده بنا بر یک طرفش درخت خضرت و سرسبزی می باشد بقبه منظر او شهر  
 سبزش نیز میخوانند مضافات فیض بسیار در انجم کتاب ترغاف که مسقط را من میثمور کوکناست  
 امیر تیمور سی موفور نمود که آزادار الملک سازد بنا بر جو سمرقند کجوس نه پخته صل امیر حسن و نیز از  
 شهر و گششش بوده مردش ابو اسحق سجود در حسن بدت بهدین بدین روستا نشین رفته سی قری  
 پریشان ساخته بود و دی مرض کرد چندان دودن در سمه داشت تبین سمشت ملش اندازن من خود  
 ملاست کردی و ختی جر زحل دوستان جنات غافل در بود نشان در سوال مند خواجه ابو البرکه  
 از ستوان آن شهر بل نامی در الهیز بود و شهر حربه میگفته دوپ دشته کی خواجه ابو المذین سیار  
 با قدر دیها بوده و تونی بها گفتی و دیگر خواجه ایوب و دوزر سوزد و دشت مشرب و دشت قرابت حسن  
 طبیعت عدیل و غیره دشته شوار بلطامن معنی انصاف در زحل سلف سموری موفور در سبب وسط  
 حوادث ضرب شده تدبیر باز و با بای آورد و غایب سیدی بخت ثانی در ب شد عبداللہ خان چندان با کرد

که تا حال همان آبادی است نصف را بعضی بخش و قرشی نیز گویند ظاهراً این اسم بعد از تسلط چنگیز خان یافته  
و بعضی آن سرد و بلده علیحدہ دانند بخش بھر و تقدیر عطا بن مقنع خراسانی که در مجلد اول مذکور در اینجا  
بجای مایه مصنوع ساخته که بکبار شهر پر توأش رسیدی قراشی بر جنوب سمرقند واقع شده تا سمرقند هیزده  
فرسنگ است در راه انبهر طایریت که ترکان آنرا بازی فرمایند چون قراشی آن مرغ بسیار  
می باشد بر غنک قرشی نام بر آرد و مردش الصدر الامام شرف الملة والدین حسام الاممہ محمد بن ابی مکر  
در فنون فضايل بگانه دوی شیون بزرگی و جلال یکم بوده هر بار داد آید و در بخارا مجلس و عطا بنادی و متعشان زلال  
طلب را سر خوش کیفیت بالا علم و ابقان ساختن قصیده ردیف ننگند که در آغاز گفته بود و شهره آفاق است محمد بن  
در تذکره خود آورده که مشرف الدین حسام در آنوقت که بعضی قبله رفته چون بری رسید خاقانی هم آنجا بود و بدینش  
رعبت فرمود عمر نوغانی هم آنجا بوده چون بجا و ره یکدیگر ایستاد گفتند خاقانی پرسید که مولانا را لقب چیست عمر نوغانی  
گفت مولانا مشرف الدین حسام که بحسام بیان حق را شرح و باطل را شرک کند گفت صاحب ننگند اشاره بهمان  
قصیده است مولانا ازین سخن سخت شکست چو داد و انواع علوم دینی استاد بود و میرا بشواری نسبت کردن لائق  
منصب نبوده گفت در او اکل ایام جوانی خاطر بان شیوه رعبت داشته اما دیر وقت است تا ازان استغفار میکنم  
خاقانی گفت ای مولانا بایست که تمام دیوان من ترا بودی و آن یک قصیده تو مرا چه انگه اکثر عمر من برین شیوه  
سقوفت تا یک بیت بآن نشنم بگویم خاطر مسامحت نکرد پس از ساقی غلامان زدر در آمد و پیش هر یک یک تاس  
اطلس و یک مهر بر بود پیش حسام الدین بنهادند و می معذرت خواسته افلیح متعاج خان ابراهیم بن الحسین  
مدوح مشرف الدین حسام بوده از خاقان ترکمان است چون در ملک مستقل شد با و نو جنوب سمرقند آمده بهفرن  
کشید و سالها در آن دیار بسر برد و علماً و فقهی رعایت نمود گویند توأش از کتابت بود پیوسته مصحف نوشتی  
و بدست مجهول و دی تبر و قرض و خوراک خود از ان ساختن در وں چون گاهی میتری در باغی اتنا میکرد و السید  
الاجل مفتی العصر شمس الداعی الحسینی شیخ الاسلامی بخش پیش بان سلسله تعلقه داشته و در عصر خود  
مرجع آن شهر و کشور بود حیاء بنظم پرده ختی تاج الشعرا محمد بن علی السوزنی فاضل لطیف طبع شیرین سخن  
بوده ممکن در مدرسه اش منت زده شد و در وقت حیات تحصیل علم به بخارا رفته و سست سعادت نماید ناگاه نظرش  
بر در ونگان چون سوزن گرمی فته عاشق شد بان فضل و کمال چون سوزن عشق در دامن و شش خلیه رفته  
تا آرد سستاد سوزن گرمی شد بر آفت سبت بین تخاص گزیده اول جزا مل بود آخر ازان انابت نموده در رتبع



فردوسی بان اشاره کرده امیر ابو الحسن علی الاغاچی مدوح شوا و محمود و فضل بوده محمد عوفی در تذکره خود آورده که دقیق و دوی هر دو هم عصر بودند تفاوت آنکه دقیق شاعر ماز و این شاعر مدوح میر سیستانه و اینکه من حیث الاستقلال حکومت میکرد و یا از جانب سلاطین سامانیه بر سندانها نشاندن بود و نظر نیاید این شیخ الاجل سعد الدین احمد بن شهاب شهاب ثانی علش دیو جهل سوختی و اختر سعد فضلش شیخ هنر مکنان برافروختی در سیری بالکل از طبع دنیا بریده شاعری با ولایت توأم و ولایت شاعری نظم داشته الصدرا الکبیر بیان الاسلام تاج الملک والیدین عمر بن مسعود آسمان مجد و آفتاب احسان بوده صاحب سلطان ابراهیم و پسرش ارسلان خان بوده در فوت آن و جلوس این اشعار غزل گفت الصدرا الاجل نظام الملک والیدین محمد بن عمر بن مسعود در آن درج است در وقایع مشکلات فتوی بر مشایخ کبار فائق آمده بود و در عوامض علوم حساب و هندسه و مقابله کسب ثواب و مقابله تنو استی و موفقت اقلیدس افلاطون پیش او چیره نمکشتی با این فضل و هنر از دولت پدر ثواب خود را روزگار بوده است سبب آنکه پدرش زنی از مصادف خواست و دی بی وی اکثر با و گفتی و بجای رسانید که از پسر میرا شد آخر بجای وقت یافته و همین که پدر نبود و زانش هم نبود و چند و پنج زین بدست آورده تمامی زین را بپوشید و آلتی مخوف و ساخته جای داد و این ابیات نوشت و بگذاشت من غافل ز حقایق جمیع گردیده هر بد که ببیند آن ز خود بیند این واقع را اگر چشپسندند آنکس که بدیده خرد بیند صد نیر بریش انگ بدگوید صد ایر بکون آنکه بد بیند پس از اینجا عمر رفت فخر الدین ملک آموی او را طلب نمود و چند وقت آنجا بسر برده عریضه منظومه در معذرت و بندگی به پدر فرستاد و بی خوانده ب. رضا آمد و بخط خود اشفا قلمه نوشته پسر علی بن سلطان العلماء صدر الشریعه از اعیان و صنادید آن شهر و دیار بوده بنابر علاقه فضل و کمال متوجه عالم خیال شده گاه وقتی اشعار در ریشال میگفت الاجل شهاب الدین عمر بن میر میر نصاحت سلطان و در ولایت و بلاغت قرآن بوده خبر است عرب را با لطافت نظم در نظم خود فرایم آورده و معانی دقیق را با الفاظ دقیق استزاج داده قصه یوسف زلیخا را تخت اود و نظم کشیده و آنچه ذکر برین واقع رشید بغایت معتقد دی بوده در حدائق السحر سخن او را با ستهها آورده محمد عوفی ویرا سخت شوای آل سلجوق نوشته اما نظامی عروضی در چهار مقاله آورده که وی از شوای آل خاقان است در روزگار سلطان خضر بن ابراهیم که بادشاه عاقل خردمند ملک آرای بوده بهر می برده او را جمله ترکستان و ماوراء النهر مسلم بوده از جمله بخل او یکی این بود که در هنگام سواری نکر ز زمین و سیمین بغیر از دیگر سلاح پیش اسپ او بر دند

وادشاعر از اعظم داشتی استاد رشیدی یکی فرغان و علی سپهری آهلی دیگر و حضرت دی بسبر دندی و  
 عمیق ملک الشوایب و ازان دولت صاحب چند بن غلامان زهره چین و کنیزکان چون حورین و اسپان  
 رسوار و دیگر تجملات گردیده بهر دو تقدیمتوا نذب و که عمیق در سر و حضرت خدمت کرده باشد امیر عبید  
 کمال الدین جمال الکتاب و سر و نادر و ماوراء النهر بودی چون خط بنی و بیری ملک شراسر شدی و چون  
 بر بنانو اختی زهره از جنگ رفتی در ملک ندای سلطان سبز انظام داشت و شریک میگفت معنوی از مستقیم است  
 و اشعارش مانند شیر و نگین الاصل سعد الدین شرف الحکما کانی البخاری علی دانی و فضل کانی داشته اگر چه  
 در زمان خوارزمشاهیان بود اما به تحقیق نه پیوست که در خدمت کدام از سلاطین آن طائفه بسر برد و شورش بنایت  
 عذب و جزیل سعدین الدین اسد از مستقدان زمان خود بوده و شوی و رعایت بهواری می گفته حکیم منی اللج  
 از لطیف طبعان بوده و در نظم طبیعت و معارضه و مشاعره لوای زیادتی ممکنان برافراشته بهای بخاری و ضمن شوای  
 نیکو بیان مذکور جوهری اگر چه بخاری الاصل و از اقرا ن اشیر الدین خنیشش نوشند اما در عراق نشو و نمایافته بدولت  
 آل سلجوق آسایشها دیده باشا سلیمان شاه سلطان محمد بن سلطان ملک حکایت امیر احمد و حسن را بنظم آورده  
 سلطان سلیمان بعد از وفات سلطان محمد بن محمود در سال بالفرد و بنجاه پنج برکت نشست نابرا فرا شرب مدام و ولج  
 بر صحبت جوانان گل اندام از سلطنت متخلع آمد و رسان بن طغرل بن محمد بن ملک و یکا بش نشست سلیمان شاه شش ماه و  
 کسری بوده سعد الدین مسعود و ولینا را از شاعران نیکو گفتار بوده و اندیش گر چه در دست ز رشتن بسر می برد و  
 مروی بانام و نشان بود اما این را خدایت کرست کرد نامروی مطیف طبع نیکو بیان گردید عجله کار و ثانی بجای و ده  
 او موافقت جسته دی و واقعی طبعی صافی داشته شریکیزه میگفت و ما سیرز کامرن بسر می برد بعد از آن بگذشت  
 مرزا ابراهیم بدشان پیوست و در اربع و شصت و در گذشت مجد الدین فقهی گرچه می بوده و قدرتی و شایلی  
 داشت بیکیس نکشت بر حق و نتوانست نهاد شا کز می دستقدیم است هندو شده و در قریب خود شورش بنشاید  
 آورده خواجہ عبداللہ بن محمد دانی سر و قدر و طبقه خواجگانست و اندیش عبدعجل و مدد مدها و معتقدی  
 عصر بوده نابرون و در عجب و انعام گردید خواجہ اسکا تو زیات در شصت و سه عبدعجل و حضرت خضر علی سار  
 مکر صحبت داشته و اور بوجود خود جلال و ده و عبدالحق بنی مت و و نه و دینیر کرده که خود در در جوی  
 سبق ذکر دل از حضرت خضر و ده و چون خود به دست بهان بخار و و شده صحبت ایشان را در مگر نفع بعد  
 ریاضت کارس بجای رسید که در هر وقت ناز بکعبه میرفت و می آمد خود عبدالحق را بهای خلیف بوده اخواجہ

احمد صدیق ۴ خواجه اولیائی کمان ۳ خواجه سلیمان کرمانی ۵ خواجه عارف ریوگری که نسبت ارادت  
 و خواجه بهاء الدین بدو میرسد ریوگری که می است در شش زنگی بخارا و او را نیز چهار خلیفه بوده یکی از ان خواجه  
 علی رامینی است که لقب ایشان عزیزان بوده و عزیزان از صفت با خدگی بهت بر کسب معیشت می گذشت آوردند  
 که روزی سیداناک از اجل اولیاست نسبت بخواجه منافی طریق سلوک کرده اتفاقاً در ان ایام حمی از ترکان آمده یک پسر  
 سید امانا بابا سیری بر دوش سینه شده به جزرت نمود و ترتیب سفره کرده عزیزان را خواند چون سفره آوردند و نکلان نهادند فرمود  
 علی انگشت برنگ نزن تا فرزند سیداناک بر سفره حاضر نشود حاضران نظر ماندند یکا یک پسر سید امانا از در خانه بدرون  
 آمده چون پرسید گفت پیش ازین مرا حاجتی بسته بدیار خود می بردند اکنون که می گمرم پیش شما حاضر من شریف  
 عزیزان یکصدوسی محال بوده مرقدش در خوارزم جائی بنام ست گفت در دو وقت خود را نگاهدارند و وقت  
 سخن کردن و هنگام خیر خوردن گفت مرشد چون میرشکار میساید که حوصله هر مرغی را داشته طوطی در خواران سید آمده  
 باشد گاهی نوبت سگفتی خواجه محمد بابا سیمای خلیفه عزیزان است و خواجه بهاء الدین را نظر قبول بغیر زندی از ایشان  
 بوده و باراک بر قصر سندان که شش میفرمودی که ازین خاک بوی مردم می شنوم تا روزی با نظرت منوجه بودند  
 فرمودند که آن بوی زیاده گشته چون تحقیق نمودند از ولادت خواجه بهاء الدین سه روز گذشته بود و جدا ایشان بخدمت  
 بابا برده فرمودند این فرزند است و توجیه با صواب کرده گفتند که این آن مرد است که بوی آن بهی می شنوم مقرب  
 مقصد ای روزگار شود و امیر سید کلال را فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین می باید که شفقت دریغ نداری سید  
 امیر کلال خلیفه خواجه محمد باباست و کلال از بخت گفتندی که الدش بدش کری اشتغال داشتی و اهل بخارا بدش  
 که را کلال گویند والد اش میفرمود که تا امیر کلال این شباب رسیده گشتی میگرفت و کرده می مو که می شده روزی در انحر که  
 شخصی را بنظر رسیده که چه لائق دارد که سید زاده را در بازار فتنه کشی گیرد و در ان انا ویرا خواب رسیده دید که قیامت  
 قائم گشته دوی در میان کل دلی فرودفته ناگاه امیر کلال پیدا شده هر دو بازوی او را گرفته از کل ولایش بر آورد  
 چون سید ارشد امیر و انحر که روی کرده فرمود که ما در آزمائی برای چنین روزی یکیم گویند روزی خواجه محمد بابا از  
 کنار که میر می گذشته بجانب وی نظری افکند و روان گردید میر سیاحت شده از عقب دی روان گردید و مرید شد  
 پس از ان خواجه دینا بغیر زندقه نموده سالها بخدمت محمد بابا بوده و خواجه بهاء الدین را تعلیم آداب سلوک و تلقین  
 ذکر از ایشان است خواجه بهاء الدین فرید روزگار و وحید لیل و نهار بوده و در نظرات آمده که اگر چه تعلیم آداب  
 طریقت بحسب صورت از امیر سید محمد کلال گرفته اما بسبب حقیقت تربیت از روحانیت خواجه عبدالخالق محمد دانی



یا فتنه از خدمت مولانا جلال الدین خالیدی پرسیدند که نسبت سلوک و طریقه خواجہ بجا و الدین از تاخری مشایخ  
بطریقہ که مناسبت دارد فرمود که سخن متقدمین گویند چه و نیست سال زیاده است تا این نوع ظهور آثار ولایت که  
بر خواجہ بہا و الدین بنیاد آہی شدہ است بر یکپس از شاخ طریقت نشدہ از و طلب کرامات کرد و فرمود کہ کدام  
کرامت زیادہ برای من است کہ با وجود خدین بارگاہ بر روی زمین میتوانم رفت و دیگر فرمودند کہ حضرت عزیزان من  
گفتہ اند کہ زمین در نظراین طائفہ چون سفرہ است و ما میگوئیم چون روی ناخنی کہ هیچ چیز از نظر ایشان غائب نیست از انجباب  
شوم مرولیت خواجہ علا و الدین عطار از کبار اصحاب خواجہ بہا و الدین بودہ و در ایام حیات خود تربیت بسیار کاظاہی  
حوالہ بایشان میکردہ کہ کمال بر رسیدند خواجہ حسن عطار فرزند خواجہ علا و الدین عطار بودہ جذبہ قوی داشتہ چنانکہ  
در سہر کہ میخواستہ تفتن میکردہ خواجہ محمد پارسا ایضا از اصحاب کبار خواجہ بہا و الدین بودہ و خواجہ در حق دی فرمودہ  
کہ حق و امانی کہ از خلفای این فاضلان باین ضعیف رسیدہ آنرا بشناسیدیم یا بدین قول غنائی کہ آنرا خلق رسان و در حق  
اجیر کعبہ نور اصحاب و احباب فرمودند کہ مقصود از ظهور ما خواجہ محمد است از متوفات خواجہ محمد پارسا یکی نقل الخطاب  
کہ بسبب نکات لطیفہ در آن درج خواجہ ابو نصر پارسا ثمرہ آن ثجورہ است در حق وجود و بذل موجود کار اند الدخود  
نذرانیدہ بود رسید بر آن خاوند شاہ بر پنج دست سبب حل انتقام می یابد بعد فوت والد خود بلج آمدہ کہ تحصیل فرمود  
تا در سلک اعظم دانشمندان انتظام یافتہ پس سلوک راہ آخرت مشغول گشتہ بسیاری از شاخ مرات را طاعت  
منوہ شیخ بہا و الدین عمر را بوی محبت نہایت شد چنانچہ دین مرین فرمود کہ میر خداوند شاہ برین ناز گذرد  
پس از فوت بہا و الدین عمر از مرات بلج آمدہ در سن شصت و ہفتاد یک وفات یافتہ و در پیش روی احمد حضور  
مدفون شد از و سہ ہر مانند نخست امیر خواجہ محمد دایر خواجہ محمد جدادری خواجہ سیر صاحب جب السیر است  
و دیم صد انتقام الدین کہ صدر بریل الزمان مرزا بودہ سیم سید لغت اند کہ مجذوب از مادر متولد شدہ امیر خواجہ محمد  
از باقی اولاد بچہ دوت فصیح سلیم و سلامت ذہن ستقیم امتیاز تمام داشتہ و با فرہ فضل و کمالات عفت و وفور  
در فن تاریخ و صنوف انشاء بر تہ بود کتاب روضۃ الصفا شامد پس در سخریات از خلا و خدای و من و چیدہ  
در سنہ ہفتاد و سہ در گذشتہ خواجہ میر چنانچہ گذشت نبیرہ میر خواجہ بودہ شاہد کاش تاریخ حبیب سیر پس از  
زمان الفارزی ابو سلطان حسین میرزا تا زمان یالت و در شش خان و در مرات بسر سیرہ پس در سنہ سبخت  
پہلویں بادشاہ روزی چند گذرانند و بگجرات رفتہ آنسوی عدم شتفت تا صحرای رمی اگرچہ در زنی شو کفنی  
روزگار می گذرانید اما از عاف بہمان در گاہ انہی بودہ چنانچہ خواجہ محمد پارسا و در یکی از کار مست ویدہ تہنیک و

اصحاب تعجب می‌نمودند و برستی امینید که نهاد و نوبت منصب ولایت را با دعویٰ کردن و قبول نکرده و مرتبه خود را  
که فوق آن به تصور نیست صاحب دیوانست و قتی بغداد رسید سلمان را در کنار دریا نه سلمان حاضر پرسید گفت  
شاهم سبیل امتحان مصری گفته پیش مصری خواست ناصر بدیده مصری رسانده محفوظ ساخت و چون معلوم کرد که او  
ناصر است تعظیمش اتقی غایت بمل آورد و خواجه عصمت و لکه خواجه مسعود است که از اعیان آن مکان بوده بسببش  
بجعفر بن امیر المؤمنین علی میرسد بکلیه فضل و کمال محل بوده بر شاهزاده خلیل سلطان بن میرانشاه که در مکان شریف باطنی داشته  
سلطان رعایتش بسیار کردی آخر ارباب حسد خواجه را از شاهزاده بریدند و فاش شد و عشرين دینار ثمانه مولای  
جای فرموده که می‌دوختل تنیج میرسد می‌کند مولانا برندق بجهاد الدین نام از تربیت یافتگان مرزا ابوالفرزاد  
سلطان حسین میرزا بوده شونام فصاحت گفتی مولانا خیالی از مستعدان عصر است شاگرد خواجه عصمت بخاری  
میشود اشعار جریسته دارد مولانا سیفی جهت تفصیل بخرات رفته در ظل تربیت امیر علی شیر ذرا گرفت پس از صلاحت  
بشیرت استاد می‌رزا بالینقرین میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید تشارگشت بعد شهادت میرزا در بخارا  
بهت بر کبب شوبات اخروی گشت تارطت کرد شونیک می‌گفت فاضلی از نیکو طبعا آن شهر شاونیک بیانت  
خواجه فاضلی نتیج خواجه عصمت و ذریه خواجه محمد با سا اجداد اجماد ایشان همیشه شیخ الاسلام و صاحب سجاده و فقیه و  
محدث بودند این نیز اصوات سخن بسیار داشته اشعار پاکیزه می‌گفته نیازی ابتدا گذارش بخرات افتاد با استاد  
شاه محمد سمرقانی که از مذهب فقهی موسیقی و ادوار بوده استیناسی بهم رسانید پس از شکسته بگفته متوجه بی‌گور و مدین بلخ بنی چند  
گفت که اهل دیار با سبب اتصال بنایش سالی شدند گر خفته بکولاب شد اینجا نیز بنابر اظهار تشوق میر حیدر علی بن سلطان  
اولیس بودن را اصلاح ندیده بدیشان گشت از اینجا هم رو ندیده کامل افتاد و در نفس مهتم گردیده خود را بقدرت مارا نکند  
در محبت اول بر محمدان خاطر از وی بدر کرده پس بند رسید مرزا شاه حسن از غوغا جهت بار دادن می‌بدر یوان جامی  
که در پیش داشت تفاد و نمودن این بیت بر آمد **چرخ را جامی نگویند دان کز می‌عشرت نمی‌است** باده از جام نگویند  
حبش نشان ابلهیت و آنکه بار خداداد و کام ناکام با سکنه آن مقام رسانخته اوقات در غایت عسرت میگذرانند  
بوشاه حسن و میرزا عیسی ترخان میرزا باقی با تمام افلاس از روی برداشت شاه خواجه و له دوست خاوند پس  
از سعادت که متبرکه که بسند و ارد شده از احوال او آهنا یافته در وقت عبه بوسی حضرت سایون اکبر بادشاه  
مجلسی از احوال وی عرض داشته فرمان طلبش بخریر آمد قضا را پیش از آن فرمان قضا بنامش صادر شده ستوجه  
آنجهان گردید و در علم و ادب و فضیلتی و افزوده از سرشوی نامی بطرز مهاباد روی و از آیات قرانی اسما

استخراج نمودی چنانچه اسم عرب را از آیه انما حساب عند ربی شاعری بنویسید طبیعت بوده تجارت  
 حدیث کردی در ویش مقصود تیرگز از مردم نیک آلت شهر و کشور است همواره دستی بگردن نیستی مایل  
 و خاطری بذکر حق مایل داشتی و قال خال بواسطه ستر احوال زبان بشهد شورشیرین میاختی مولا احمدی  
 ترا گوی بسیار صاحب فطنت تبرکت زیرک بود شورا خوب می گفت رحیمی شاعر ندیم شیوه عاشق پیشه بوده  
 شامشی از اعیان بخارا و شیخ الاسلام آنعام بوده در خدمت عبید الله خان منزهت عالمی داشته و فائز حسن  
 و اربعین و شصت و جانی بخاری کجابل در خدمت سایون بادشاه اعتبار یافت خلافتش زیر در طعام داده تا در  
 گذشت فی حسن و شصت و سهی پدرش تیرگز بود لهذا این شخص اختیار کرده و حسن ده سالگی شوگفته و در سال بطرز  
 بسحق الطور ترتیب داده بنده آمد و بنایت خان اعظم میرزا عزیز کو که کارش رونق یافت حاجی بگرام حاج  
 فزون کمالات بود از سلطان عصر خطاب ملک الشوائ داشت و الی میرزا فضل نام شمس امام قلیخان بادشاه بود  
 تخیلی بخدمت امام قلی خان بسیر میرزا الی بخدمت بادشاه عهد خود بسیر میرزا مقیم از اهل زمان عبدالعزیز خان  
 بوده با اتفاق ایلیمی صفایان شده و غزلی در ترفیع عراق گفته سموکت بخاری با ستقامت طبع و باریکی اندیشه  
 موصوف در لطافت عبارت و نزاکت سخانی و صفتی خاص تراشیده از وطن بخراسان آمد و مدتی بامر از اسعد الدین محمد  
 ناظم قوس بسیر میرزا و آخر بدیباغ شده بوطن مراجعت نمود و تسکین و مانع و منظور و ناگام و مانوس و آگاه  
 طاعت نام و یوسف خواج از سادات چوبابا بخارا و شریف و شفیق و کرام مرزا عبداللطیف نام  
 و واهب هر یک سخن طراز سخن بیان آن خط و کاند فرغانه در کنار سموره عالمه واقع شده بعضی دخل اتمیم  
 ششم اند و شریفش کاشغور و شریفش سر قندج و شریفش کوستان به نشان ثمالیش سابق آبادی داشته مثل المانع  
 هم باعقا و گروسی واقع اتمیم ششم طوش قبل عرضش در المانع ایضا بقرارداد و جوی دخل اتمیم ششم و با یکی که  
 در توابع آن راه طرازی نویسد مذکور شود در واقعیت میرزا و که برقی گفته که آنرا مهربان خوانند و فرغانه  
 فی باشد مایه شده اند فرغانه مردم نیک بیه ربه غاسته اند بعضی نایانز که مولود و خشت معلوم نشده است  
 در سمت فرغانه مذکور می سازد پس شروع در صفات نموده مردم بر بلده را در ذیل آن درج می کند شیخ محمد ساحری  
 از ابدالان جهان بوده در نفحات ده که روزی یکم مدینه را در وقت جهان تو مبارسون السمر سر سارند نایب  
 در سوکتم بر خور یکی بوی خوش خور دن که ساخته بود خور نید پس ز خور نیدن گفت شب حضرت بخوبی فرمود  
 فرما ما را جهان رسد و در سر سازد بخوبی بخای رسید نیست احمد جو الک زبیر نایب شیخ محمد بود شیخ تاسلام

از شیخ عمو گوید که وقتی بنگه تنگی افتاده بود از صوفیان قومی مناهل شدند و همه بیدار شدند حال فراختر گشت شیخ  
 چون هم زن خواسته چون گذشت روز دیگر بصوفیان بطیبت گفت نه بکل آید از جانب من که این کار چنان خوش  
 نبوده و چندین کامها با من گفتند و میتهنایان خودی گفتندش چرا تنها خودی گفت برای آنکه روزی با پیرم کمر  
 بودیم پاره گوشت برداشتم پسندید بر جای نهادم وی بانگ بر من زد و گفت چیزی را که برای خود نه بندی چرا دیگر  
 پسندی در دهن نه ازان باز تنها طعام بخورم تا با دلبسته شوم باب فرغانی صاحب کرامات بوده اهل آن دیار  
 شایخ کبار را خواندندی در نغمت از شیخ عمو نقلت که روزی جمعی پیش وی آمدند و گفتند که مرکب باراراده آمدن  
 نمود که مرکب امیری ظالم بوده که هر چند وقت آمدی و اطاعت آن ولایت را غارت کرده رفتی باب برکنار نش  
 نشسته بود و آفتاب در پیش او نهاده بای بر آفتاب زد و گفت آنگذمش چون مرکب بدر شهر رسیدن محال است  
 بیفاده گردنش بنگت صاحب کشف الحجب آورده که قصد زیارت وی کردم پرسید که بچه سبب آمده گفتیم بدین  
 شیخ آمده ام گفت از خلافت و زین ترا میم آوردن را حساب کردم روز ابتدای تو پیش بود شیخ سعد الدین  
 از کمل ارباب عرفان بوده مناویج العباد الی عباد از وی مشهور است عبد الله محمد العبدی در فقه حنفی و  
 شافعی مهارت تمام داشته بیوسته بتالیف و تصنیف می پرداخته شرح طوابع مصلح و منهاج قاضی ناصر الدین  
 بیضاوی از مولفات اوست پوشیده نماید که در فرغانه سفت شهر بزرگ و خرد است از آنجمله پنج بجانب جنوب  
 و دو بطرف شمال دریا واقع شده از شهرهای جنوبی یکی اندجان است که در وسط فرغانه واقع شده و حصارش  
 در غایت حصانت و تکی است مرغ و شتی که ترکان تیر غاول و قارسیان تذر گویند و در اندجان بسیار می باشند در  
 واقعات بابری آمده که در اندجان از اشکبزی یک مرغ و شتی و قتی چهار کس پسر شدند آشوب چشم در آن ملک بسیار بود قتی  
 می پیوند و آن علتی است که اهلبا آنرا اقرب گویند از مردمش سید شمس الدین محمد لقب میر سر بر پند  
 کسب کرد و در بعضی گفته را از سائر فضلا امتیاز داشته در زمان دولت ابو الفارزی سلطان حسین سیرنا  
 بهرات آمد و لقب تولیت مرزا شیخ لقمان پزنده منسوب بوی گشته و مدت بیت سال در آنجا ماند از مردود  
 گردیده مضرب صدرت یافت بعد چند گاه استفا خواسته بوزارت و گذشت امیر نظام الدین کلان خوج  
 طبعی در غایت تکفل داشت و در مجلس وی بغیر از سخن خوب و نیکو نامی و عود نبود در موی رسم ثانی در سخاوت  
 حاتم زانی زلیه شرم پاکیزه لغنی سپاسی بنیره خواجه کلان در هنر تمام و در شجاعت پسندیده خاص عام  
 در عین بهار جوانی بهر صراحت پزوده گردیده فی ثمان و سبعین و تسهاته اعیان شری گفت صفائی در اکثر از کلمات

بخشی داشته و شوموار می گفته پجری عروض و قافیه را یک میدانسته و شومی گفته قاضی عبدالسمیع از شگلوان  
مولانا احمد جدایت نسبش به صاحب دایره پته می شود و شرح مواقف و حاشیه طهرام را یک میدانسته در درگاه اکبر  
بادشاه اتقی القضاة مسکرفر از بود حاجی محمد حسین نام اصل از اندجان و سکن دوسلد بند و تن شاکر د  
ناصر علی بوده و از دهلگرام شده از حضرت میر عبد الجلیل علامه بلگرامی استفاده برداشت او شش طولش تول  
عرضش در بعضی از اقلیم ششم داند باین شرق و جنوب اندجان واضح چند حدیث در فضیلت آن شهر دارد  
شده اند از مدرس حواجه قطب الدین بختیار خلیفه خواجیه الدین سجری بوده و در سلک کابر اولیا  
انتظام داشته از وی می آید که بایکی از عزیزان مسافر بودم تا بکنار دریای رسیدیم گر سنگی دریا اثر کرده گو سفندی  
دو نان جوین در دین کرده پیدا شد چون پیش ما رسید بنهاد و بگذشت ویم بر اثر آن گزیدی رسیده خود را در  
آب انداخته بایکدیگر گفتیم که دین حکمتی خواهد بود و بیایند تا ما نیز دنبال برویم چون دست و عابر داشتیم بفرمان حق  
تعالی دریا شستن شده زمینی خشک پیدا گردید تا بگذشتیم زیر درختی مردی خفته دیدیم ماری در آمدنا و او را دهلک  
انداین که دهم از جابرجست و مار را طاک کرد و از پیش ما بیدار شد نزدیک شدیم تا آن مرد را در بایسیم که البته  
بزرگ کسی خواهد بود و دیدیم سستی خرابست می کرده و افتاده ما شرنده شدیم که اینم و آنچنین بفرمانست خدا تعالی  
چنین نگاه داشت ما قاف آواز داد که ای عزیزان اگر بایمین مصلحان و باریان را بچند دایره رسیدن و که گاه از  
که نگاه دارد و هم درین بودیم که آن مرد بیدار شد کفایت با گفتیم نادم شد و توبه کرد و از واصلان گشت از  
شیخ فرید شکر کج نقل می کند که وقتی بخدمت شیخ قطب الدین مردی از مینوای شکایت کرد و شیخ فرمود که  
اگر گویم که نظر من در عرض خدا می افتد استوار داری گفت آری فرمود چون این مقدار رسید ای آن پشناد  
شک نفره که در خانه داری بجز بعد از آن شکایت کن آن مرد شرنده شد و در بر زمین نهاد و عذر خواست آوردند  
که چند وقت پیش بزرگ مصلحانی و یک نان قرص که همه خانه شیخ را کانی بودی پیدا شدی چون مردم خواجه از سر  
آشکارا کردند و دیگران بوضع نه پیوست و در سیرالادبیا آمده که روز عیدی شیخ قطب الدین زمان بازگشت چون  
بکافی که وزن و منش شد رسید بیتا و مثال شد و گفت زین زمین بوی دلی شنیدیم و در زمان صاحب زمین  
ما طلب داشت و قیمت زمین داده فرمود که این موضع دفن من خواهد بود صدف در میان حقیقی وی ب زید پس بجا افتاده  
شیخ علی سکری رسید و در اینجا مع بود و حق این بیت میگفت **ه** شنگان خنجر تسلیم را به هر زمان از غیب جان دیگرست  
شیخ را آنضمون دیگر رفت و بجا آمد و بپوشش و تمیز گشته میفرمود که همین بیت بگوئید و الا ان این میت می یافتند



گفتند که محبت شیخ کمال به از شنویش بوده و شو حافظ به از صحبتش و ذات شیخ کمال در نیت و ثنات و در تریز بر لوح قلوب  
 این بیت مرقوم است منه کمال از کعبه رفتی بر رویار و سزارت آفرین مراد نهی عجیبی انبابت نیکو طبیعت بوده  
 و شو با کبریه می گفت دیگر احوالش معلوم نشد شهبابی عزالی شهباب آسان فصاحت است آشنی و در شمال و  
 سیون واقع در تمام فرغانه بعد از آن اذان و سیرت جان نیست افضل المتقدمین امیر الدین دولتشاه  
 و تذکره آورده که چون وی بر خاست و آواز خاقان شنیده آهنگ غرض نموده و در میان سلطان ارسلان می  
 طرز را ملازمت نموده از ندما گردید میان او و خاقان مناظرات بسیار واقع شده و در آخر انقطاع از همه گریه  
 در خطمال بانی اقامت افشرد و کعب سعادت از وی اشتغال و زید تا در گذشت ششاش از شهرهای تقدست  
 و بیجاکت نیز استهوار داشته اما امروز بنا کنند و ناگشت مودست در آن ولایت جایی است که هر که آب انداز  
 بیاشاید در خط فاسد که در معده اش باشد دفع شود و اگر آن آب را بجای بزند خون شود و اگر مسافتی بعد برین سنگ  
 شود و اگر کوئی بخون حیض آلوده ساخته در آن جاده انگشت مصاصت پدید آید که دیوارها  
 بپایند و عمارت ویران سازد و چشمه است که همیشه آب باشد چون اندک سخانی بر روی سوا ظاهر گردد و بر فواران  
 چشمه آب و رسیلان آید و در تنهای آن ولایت جبلت که از اجل اسفر گویند آهن و غیره از و حاصل شود و  
 همچنین قریب همان کوه کویت که شگش چون انگشت آتش در خود گبر و مسوز و و گسترش بجای صابون بکار آید  
 از مردش حسین بن علی بن اسماعیل القضاة فقیه و محدث و شاعر و مام عصر بوده و از فقهایی کسی که تصنیف او  
 پرداخته می بوده و فقه شافعی و در ماوراء النهر و شام و امانت رد و شیخ ابو یحیی شیرازی و طبقات فقهایی  
 صفت بسیار کرده نوشت و رسیدن وی و ولادتش در دولت و نو و یک نوشته ابو بکر محمد بن احمد بن حسین  
 بن عمر المعروف بالمستظهر الملقب بفخر الاسلام از فقهایی شافعی است ابتدا پیش عبد الله کاذر بن ابی  
 منظور طوسی فقه خوانده پس بعد از خدمت شیخ ابو یحیی بنحو خوانده بود روان نمود و کتاب اشاعل را در فقه  
 نزد مصنفش ابی نصر بن صالح بگذرانیده و بعد از شیخ ابو یحیی زیارت شافعی بدو رسیده و تصانیف دیگر از وی  
 بمحصل پیوست از آنجا که کتاب حلیه العلماء در مذہب شافعی و آن کتاب را مستظهری نیز ویند از آنجا  
 که بنام المستظهر بالله عباسی تصنیف نموده بعد از آن در بغداد مدرست مدرس فقه میگردید و در وقت درجه برصد بیت  
 فوتش در بغداد و هفت مخیر الدین بناگشتی در سنگ فضل انظمه داشته و بعد از سوده سلطان یوسف خان  
 تاریخی نوشته که در آن کتاب سلاطین خط و حوالا پیود و فیاض و سخن بسیار کرده و کاتبی شاعر نیز می گفته



رادم اصل ابو نصر ترک در اول حال عربی بنید است بخند او رسیده زبان عربی آموخت و در آن فن بحال رسید و پیش  
 ابو بشر بن یونس کتاب اسطرطالیس بنویسند و بکتاب خود بر آن کتاب نوشت که این کتاب را دوست بار خواندم و همچنین کتاب  
 سلع طیبی که انهم از تالیف اسطرطالیس است چهل بار خواندم هنوز بقرا است و کتاب محتاجم از و پرسیدند که تو عالم تری  
 یا اسطرطالیس گفت اگر او را در ریاضتی بر آید بزرگترین شاگردان او بودی در کتاب اخلاق الحکم مسطور که کانی الکفایت که  
 صاحب الاعظم اسمعیل عباد را موسس ملاقات او استیلا آورد و برای او و فرزندان و فرزندان او فرستاد ابو نصر در لباس سپاسان  
 در شهر می رسیده و مجلس عباد متکبر و دارد و چون بیات لباس صفائی و تکلفی داشت حکام و ندایان حقیق مجلس شمرده زبان با ستهن  
 کشودند برای ایشان تملی نمودند تا مجلس شرب اقداح مهمل گردید ابو نصر التیمنا از استین بر آورد و سخن آغازید علی الفور هر چه  
 بخواب رفتند بوزان بر کاس بر طبقی که در مجلس بود نوشت که ابو نصر فارابی آمدنما ستهن از او گردید و ایشان را در خواب  
 ماند و عزیمت شام نمود چون صاحب عباد در حلقان بزم مسکوحال یقظ و انتباه آمدند و آن نوشته را دیدند عظیم مضطرب شدند  
 و صاحب پیش از آنکه بکمان متاثر شد تا حدی که جگر خود چاک زد و سرعان در عقب فرستاد پس آمدند صاحب بقیة البیتانصف  
 گذرانیدی در بعضی از تواریخ مسطور که ابو نصر چون بوزم حرمین بدیار شام رسید بکلیس سیف الدوله بن سیدان حاکم آن دیار آمد  
 فضلا با هم ساجده شدند ابو نصر ایستاد و تفرقات طبع نمود سیف الدوله بکلیس اشعاره فرمود گفت کجا نشینم گفت هر جا که  
 لالیت باشد بگوشه تخت بنشینت تمیز شده بزبان خاص یکی از غلامان آگفته این ترک بی ادبی کرده چون برون شود او را بکش  
 اصلو حیا الامیرخان الاسود مرصونه با دقاها سیف الدوله گفت مگر گفت ماسیدانی گفت من همه صفات عارظم پس با منجول علما منزه  
 کرده بر همه غالب شد سخنان او را بر جرات نوشتند و مدت الطیر با نغز و تمیز با مات نمودند سیف الدوله مقدس غنیمت دانست خلوت  
 نمود و بهت بر خیزد حای گماشت در آن دای و فلها بجا فرموده سازند و ملزم ساخت و در بطن از میان کشاده قطعه آلات  
 غنای او را در بر وجهی نوخت که هر چه بهایم یاری گرسید پس آن موضع را گذاشته وضع دیگر گرفت بهیچ اختیار بکنده افتادند و تیره  
 ثالث نوانی زد که همه بخواب شدند سیف الدوله شیفته بش شده چندی ماند و دوش کرد همیشه مغفون وی بوده و راه  
 بسی از قطع الطریق نوی باز خورده تا اثر در ترکش داشت جنگ کرد بعد از آن تیری مقتبلش رسید از پا و از کف قبل چون در آن  
 تمام سباب او در دندانه کجی برده و زبانه آورده که آنچه بر دید بهت من سرجه دارم سینه دارم و پای من حاصل است فرخش  
 علم بود و در آن بکمان اینکه مگر جوهری نفیس رسید است سرچند آنرا بتحیر گفت قبول نکرده سینه اش بنگا فتندنی  
 ثلث دار بعین و ثلثه در زمان طالع عباسی ظهیر فارابی سناوشین تقریر فصاحت و صلاحت سخن جنت النظر است فاضل  
 سلف ترجیح دی و انوری اختلاف کردند علم حکمت و معیت خوب میداشت حکم صدر الحکامش میخواندند و رسادی حال

بر میثاق آورده از طغانشاه بن سید یونان ایش یافت پس باز ندان شاخته لوک اندر اراج گفت دانا بجا آو ر با بجان  
 زت جهان بپلوان محمود بن ایلدکرا و از تربیت کرد بعد فوت وی منظور نظر تزل اسلان گردید و در او آخرا ز در بکیده با تا بک  
 ابو بکر بن جهان بپلوان محمد پست و اعزاز و اکرام یافت در صدیک رباعی هزار دنیا رسنه بر و انبار کردند و تاریخ صحیح صادق  
 رفتن ظهیر شیراز و این حکایت نسبت با تا بک ابو بکر والی استخا نوشته و از دیگر تواریخ جهان ظاهر شود که این تا بک  
 شاهر الخوهد مصحح شیخ سعدی بوده و در شان ترسین و ستمانه و در گذشته و الله اعلم عبیر آخر عمر و این از مدت کشیده تیر به  
 گوشه اطاعت و عبادت کرد و در شان ترسین و ستمانه و در گذشته **سحیل بن حماد** ابو بکر بن صاحب محلح اللغة و  
 اسحق ابن ابراهیم بن علی بن محمد بن جیم و سکون نون شهر مروت بوده و از بگشته با با کمال از میران شیخ  
 نجم الدین کرن شیخ نموده شاگرد شیخ صدر الدین جاح میان علوم فقهی و باطنی از شهرند کاشغر طویش قطب طویش  
 مطول ولایت است بر لغارت و در میان شهر مزایست موسوم بکسین فضل حواجل آن دیار را بن مزای اعتقاد  
 بسیار است و در محاذی آن مزار قبریت و سوراخی در آن گذشتند که اسل دیار صاحب قبر و بنظر دمی رند کونند و در  
 جلد و سوی او املا تصور ی راه یافته مرزا حیدر و تاریخ خود آورده که علمای کاشغر از سرگاه مسئله مشکل شود بقیقت  
 دانوشته و در آن سوراخ گذرانند و روز دیگر که کاغذ بردن آوردند و در جاشیه یا ضمیم نوشته بایند بار کنند شهریت  
 بتدیج ریز براهی کلی آورده بود مرزا ابو بکر که یکی از سلاطین آن ولایت است سواش خوش آورده و ر سلاک ساخت  
 عمارت عالی و جوامعی جاری بنا کرد گویند و زمان وی در اصل شهر و مصفا قاش و زده مرزا بلغ حد سن قوصای  
 ساخته ارتفاع دیوارش می فرود و مقام کاشغر بهتر از بار کند جای نیست و آبش میرین آبی های آن دیه و آب و  
 آب آن یکی آنکه اول بار که وقت زیادتی دیگر آب است نهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب به سیر سد غایت  
 غلبه و شدت پیدا کند خشن طویش تو با عرض است تا از جدم بر دوشو دست زدن مانده و در آن ز غلظت  
 و عرض چهارده روز می رفتند و زره و می آباد بود که احتیاج سمه و دند فو دنت حس و قشای آن دولت مدخل  
 صد منزلت سنگ فنان از کجا با عرض بر نوز غریب از زمین شتر صحر نیست از رنوی که کنند بر نوز نبود  
 و دیگر قوتاس است که فرای بیشتر از دیگر حیوانات خار است چشای زدن و مدردن و بر موان و سیرین تمام  
 مهلب است سیرزا حیدر و تاریخ ریشی آورده که زبنت بدیشان سرفراست است و بیس بود که در ره قوتای سیرین  
 که چهار کس بسی بسیار و شکند و ببردن آورده و بعد از آن چهار کس بندند و استند و شش بر دشتند و نوز  
 شش باقی مانده بود سلاطین کاشغر از نسل فراسیاب ترک بودند و بنمایه ساتوق بغز اخان در صفین

اشرف اسلام شرف شده و چون سلطنت رسید تمام کاشغریان را مسلمان ساخت چند نفر از اولاد او در کاشغور و در البهر  
 سلطنت نمودند و ساقی جدید قهرمان است دین حدیث و در باب اول بن مسلم بن الزکریا ساقی  
 از آن کورخان فراختانی از ولایت را از کاشغریان ایشان بیرون آورده پیش از اینک کاشغریان کوشک پس  
 نامنا نیکان از چنگیز خان گرفته ملک را از اولاد کورخان فراختانی از او و در بخاطر دختری بت برستی اختیار کرد و  
 حواست که خبر او قهرام و دشمن رابست برست سازد و زبانی مودت و محبت راه یافته چنگیز خان جبهه نو یا زار بدفع می نامزد ساخت  
 کوشک جنگ ناکرده از کاشغور برگشت در کوهستان بدخشان تعاقبش کرده گشتند جبهه نو یا زار کشته شد و کشته  
 بهر دین که خواهر باشد و راندک باز آبادی شد و در تاریخ رشیدی آمده که از زمان چنگیز خان تا ایام دولت توغلیم خان  
 حکومت کاشغور چند وقت بکلی از زمان ملازمان آن سلسله معز بود توغلیم خان از سلطین موغل در ایام خانی امیر  
 تو لک را منصب الویس بکلی داده ولایت کاشغور سپرد و او با سپاه صاحبزانی بکرات محاربه کرد چنان قوی بکلی بود که  
 در کفش موزنه اش مثل هفت ساه جاسکیر و بعد فوتش برادر او امیر بولاجی و چون او نماند جای او به پسر او امیر  
 خدائی و او فوتش کرد و پیدا ما چون توغلیم خان درگذشت امیر محمد الدین مستقل شده و فرزندان توغلیم خان را  
 کشت امیر خدای داد یکی از فرزندان خان را که شیر خواره بود و دختر خواهر نام داشت با و الیه اش گریز اندیده و بکوه  
 بدخشان پنهان ساخت و بعد فوت امیر محمد الدین برگشت خانی جلوسش داد و بی بسن رشد رسیده امیر خدائی داد و برادر  
 امیر خدائی داد و نوزاد امارت کرد و تمام کاشغور و دشمن را منو و نای و کوس بوی قلع و دشت چار نفر از خانان موغل اول  
 دختر خواهر خان دوم محمد خان بیوم شیر محمد خان چهارم الویس خان در خدمتش بودند و شصت و چهار هزار خانه دارد  
 دخل اطاعت داشت با بیست و گاهی سی سواری نداشت چه همه سنجه او را می آمد براه خدا ایشان را می نمود و در زمان مردم موغل  
 اطراف ترکستان و فرغانه و شاش را می تاختند و مسلمانان را با سیری می بردند امیر خدای داد و مسلمانان را از شان خریده زاده  
 را علیه ده دخت می داد تا پنج رشیدی آورده و نژاد او را از عمر زده معز حجاز نمود و پس از طوفان که بمیدیه رسید بعد از طوفان  
 غیری در پیش پیدا شده و در مافشب فوت کرد و صاحبش اشرف مدینه با خلق کثیری رفته پرسیدند که اشب از غریبان  
 که فوت نموده که حضرت مسلم در وقت خبر داده که راهمانی ز راه دور رسیده فوت کشته باید که او را برده و در زیر زمین قبرستان  
 جانی که شرف منور است و من نماید بعد تجوید تکبیر با اتفاق سمجانه که شایع شده بود و بر اثر خطا و ادا شدن نمود و پس از وی  
 امیر محمد شاد دین را دانسته کاشغور و دشمن امیر محمود زکشتی برده پس از وی ولدش امیر سید علی بدو منصب رسید یکبار  
 که کاشغور و دشمن حاجی محمد که زبیل مرغانه بکلی آغا بود و هزیمت داده پس از سال دیگر بر سر محمد برلاس که بعد حاجی محمد

آسمان رفته تاخته راحت کرد و کت سیم رفته جنگ کرده پیر محمد را کشته کاشن را بفرستید و آبادی ملک کوشیده اصفا خان قاف  
 ماسور گردانید و بنی بنایت شملع تنومند بوده میر حیدر و زنا بچ رشیدی آورده که وقتی اسیر سید علی در خدمت ایلیس خان  
 باجنود قالیماق مجار به رفت و رانسا کیدار سپ ایلیس خان از قماربازانند اسب خود با داده و در میان کشکان نهان شد  
 چون بر سرش آمده خوانستیدی بر نه کشید جسته یکی از اعیان قالیماق را گرفته چون کفار بر و غلب کردند قالیماق را بجای سپه  
 در برابر تیغ و نیزه داشته قرب یک فرسنگ در یکدمت قالیماق و بدست دیگر جنگ کرده تا آب ایله رسیده قالیماق را از آب  
 انداخته بشا از آب آرد با بکله بد فوئش پسرش ساتن میرزا بجا ماند و هفت سال بعد دل داد و کند زانید و در شصت و نه  
 در گذشت بعد از او برادرش میر حیدر میرزا امیت چهار سال حکومت نمود پس از او میرزا ابوبکر برادر زاده اش قرب  
 چهل و هشت سال ملکاند و بعد از وفات کالی گرویده تبت نامر حد کشمیر و وزارت بدیشان گرفت و در زمانی که محمد خان  
 شهبانی که بر ابل اولاد الهو خراسان نگه ساخته بود همیشه مرورش مردم او را در تاشکند و اندجان کار و با تخوان سرسانیدم  
 و همچنین تمام نوزستان چنان ساخت که هیچ موغلی در نوزستان بغیر اغت نوزانست بود و بپاری ایلیان کو با بنده با شتر  
 آورده مردم قطع او خان نموده سلطان ابوسعید خان ولد احمد خان دیار انداخت قالیماق و پیرا ایلی خان محمود از بنی  
 قتال کشته شده با نزاع فضائل آراسته بود و با خلاق حمیده پسر است از نایت همت و شش بجه کفایت نیکو و شیران ایشان  
 نظیر داشت و خط تعلیق را خوب می نوشت و در اطلاعات نزل و فارسی مهارت تمام جاری رده و ساز زانی همک و چهار  
 تار را نیک می نواخته و در سخن آوازی و بلاد و نواز و دیگر صفات نیزه کشی داشته و در شصت و نه ساله در نایت پسر از وی  
 عبدالرشید خان در نهند و چاه و بر سر سیلنت مثل گروید خوش محاوره نیکو روی بوده و از همت و شجاعت بخشی تا  
 محصور داشته و بر اندازی آتش از کینه شاکر دانش بوده از تار و طلاوت او استیصال او بجان قراق بوده و بیک موغلی  
 برادر بگ قراق استولی شده بلکه معاد بر عکس بوده و وی در جنگ صف اجتماعت را سپهر ساخته اکثر خطوط و ساز و تار نیک  
 تیغ کرده و در نوز و نهم ماسور و پسر کنده و بعد وی عبداللطیف خان قائم مقام گردید و بنی بنایت شجاع میر میته هند گاه  
 در مغلستان حکومت نموده مکرراً او را با وزیر قراق محارب دست داده و مظهر و منصور گردید و خزان را مقل سید پسر و نه  
 عبدالرشید خان عبدالکریم خان قائم مقام شد بدست آقا تیغ اکثری ایمنه قشای و نوز نموده مصوق و عظیم بی و او را در  
 موسیقی مهارت کلی یافت عبدالرحیم سلطان پسر سوم رشید خان بی رخصت و ولد بو لایت تبت رفته حاکمیت نمود بعد از وزیر  
 بر حیارم عبدالرشید خان در سن چهارده سالگی در گذشته پسر پنجم عبدالرشید خان ادهم سلطان که صفوی سیهو است بکام چهره  
 شانزده سال حکومت کاشن نموده پسر عبدالرشید لطیف خان محمد ملیان در کار حکومت نموده و مکرر محمد باقی هشتم فرزند سلطان

که از عبد الکريم خان رنجيده ميپند آمده و در حضرت اکبر پادشاه منظور شده و در پنج پسر ما زديم ابو سعید سلطان دهم عبد الله  
سلطان او نیز ميپند آمده رعایت بسیار یافته از دین و دهر ما قیام از دهم الویس سلطان دوازدهم عارف سلطان سیزدهم  
عبد الرحیم سلطان احوال آن ذکر بزرگان آنجا رسیده جمال المله والدین صاعد بن محمد المودع مولانا جمال الدین ترکستان  
زوجه علمای دوران و قدوه حکمای زمان بوده در حق مولانا ابو یزید گفته که در اینجا سخنی کار نیست سرکاری که هست  
خدا را بالوست و در حق شیخ بهاؤ الدین عمر فرموده که آئینه دی محاذی ذات افتاده است غیر ذات هیچ چیز مشهور نیست  
شیخ زین الدین و اکمال شیخ متاسف کرده مولانا علما والدین از کبار اندام بوده میرزا حیدر بن میرزا دگرش  
در سلطین کاشغر گذشته با دوز لطف طبع و درستی بلا سنجیدگی آن حسن نظم بنایت شجاع و مردانه بوده و اب پیاسیگری از یک  
سیدانسته چنانچه میکشید با اشاره سلطان ابو سعید خان از راه کاشغر و تربت کشید در آمده رایت استیلا برافراشت و کثرت و یگانه  
مندی آن ولایت در آمده و قریب هفت سال بن حیث الاستقلال حکومت نموده و آخر دهر شهر کثیر نقل رسید تاریخ رشیدی که بنام رشید خان  
حاکم کاشغر نوشته از دین البهوش شهرت امیر احمد حاجی بهمنوت فضل صوری و معنوی محل بوده چند سال در دارالسلطنت  
برات بفرموده ابو الفارزی سلطان حسین میرزا حکومت نموده و در سمرقند نیز لوای ایالت برافراشته و پیش و یک نامی در گذشت  
گاهی بنظم هم می برد اخت طراز طرش صاحب دوش ملا شهری با نام بوده و آنرا با یکی نیز خوانده اند پس ابو اسطخو صوب  
او یک خواب شده از دوش تعاریگ بن محمد سلیمان اول حال در بلاد ترکستان تجارت کردی بعد از آن بوزارت یکی  
از حکام رسید پس تدبیر خلعت و وزارت سلطان سجز در پوشید و لشکر آن هزار هزار و بیست و شش نمود تا بر در خانه او نفاذ  
نموند و از نو زاکری از شواوچ دی کرد و بعد و سال مت گذشته مبلغی بسم مصدا در جواب گفت پس از آن بعضی اموال بعضی  
از ولایت ترکستان بتمین یافته در راه فوت کرد مولانا سعد الدین ابتدا تحصیل علوم اشتغال داشت و متج بسیار از کتب  
سند او کرده پس صحبت مولانا نظام الدین خاموش ملازم گرفته با اشاره ایشان یکصد مت شیخ زین الدین خوانی رسیده از کجا  
سفر حجاز اختیار کرد و پسری از نیکان را دریافته و در آن سفر با چند نفر شرطه مراغت بجای آورده و مثل قاسم انوار بنوین  
بوزان و شیخ زین الدین خوانی و شیخ بهاؤ الدین عمر چکال کسب و کاف سکون ارباب حسن و طاعت بوده چنانچه در اخوان  
ناشمن مشافه سخنانی شهر سکانش بیست و دو زوایات انفس را بموجب پیستیده اند و خواهر و دختر نزد ایشان حرام نبوده که  
خلع آنک باعنی بوده اند خواهر از زن میکردند زن زیاد بر یک شوهر میکردند مهر زن جمیع ملکات مشور بود با شامانشان  
زن نبوده اگر زن میکردند بر من و نقل رسیده اما در شرق این اقلیم باشند در جلالت و خضوت شش دانگند حال حرام  
ایستادند و از خناب می بختند و زبان حماقت ترک دارند تا ناچار چنانچه مذکور یافت اعلان می یونند که عبارت از

ترک بن یافت باشند و بعد از دویست و چهل سال که فوت نمود آنچه را قائم مقام گردانید مدتی بعد خود دست یاقوی  
 را بر سر ایشان نهاد و دست جاده و منصب دیاقوی بزرگ را گردید و بعد از سی و هشتاد و پنج سال خان را بنام ماند و زمان این  
 ترکان بود که کثرت مکت و سامان دین و ملت خود گذارشتند و یک و هشتاد و پنج سال که خود را در موغل و ولایت  
 و میان هر دو قسمت نمودند و برادران سلوک کردند و بعد از آنرا بر سرش بنو خان قائم گردید و بعد از آن بنو خان پس بر سرش  
 ایلیان پس استر خان پس اردو خان پس سیرخان برآمده حکومت اردو خان میان ناما و موغول  
 موافقت بود و چون حکومت اردو خان پس بر دو خان رسید میان دو دویس موغل می افتد ظاهر شد و زمان سلطنت  
 خان می آمد و خان که ششم سلاطین ناما بود و آنش فتنه و دشمنان القاب پذیرفت و یک و یک با بعلی نطق نیافت و موغل  
 گردی عظمه را نشان بفرستاد و حقیقت از فقره و جواب سازند و از غلبی برستانند بدین احوال خود ماند و کلان  
 نشوند و هر که مرز نیارد از زینش خون زلال و در گردن ندانند و مرز را دراز و طوقها اندازند گوشت خوک  
 عزیز از زنجیری که مسلمانند تمجید شان می کنند ملک ایشان همیشه و مصری متغی میگرد و چهار صد مرد سنگری پوخته  
 طارش باشند و سر یک با کینز که خود در پایان سریش میجو اند و معاشرت می کنند و ملک را نیز چهار باره است بر شقی  
 کلان مرصه کلان بجز نه می نشیند و مجلس سید رد و دو سهو صعب بجز میجو او نیست میوزد و سرگز ز تخت  
 فرد نیاید سرگاده شود و پسر تخت ران شود و دیگر بر زنجیر و تن خود و دست و پا را میوزد  
 از شهرهای مشهور حرکت و حرقة است سر زینت بهار شود و آبادانی بیرون برینا و قدری تب و دان میباش  
 گردانند از سمت یافت پیش شان آید و الا قوت سبب و طوقان شود و روضشان و درون در سر خنده و مرد  
 بیرون از و خبری می گیرند و چون میرد بوز اندید و منوچ که و ده روز بفرزند و دایم میگویند و نه می  
 دختران و زنان دومی جهت پوشش و نه می باری تر بگردین ده روز بفرزند و دایم میگویند و نه می  
 که خود را با خود دوست دین ده روز بفرزند و دایم میگویند و نه می باری تر بگردین ده روز بفرزند و دایم میگویند و نه می  
 سوارند و در میان شش میبندی و چون سوارند و نه می باری تر بگردین ده روز بفرزند و دایم میگویند و نه می  
 قیه میگردانند و اقسام گل و یا چین پیش میریزند و خدق سبب و نه می باری تر بگردین ده روز بفرزند و دایم میگویند و نه می  
 خوشان نبه و احوال تبه و می راست می سازند و نه می باری تر بگردین ده روز بفرزند و دایم میگویند و نه می  
 صحت میگردانند و بعد با شرف و نه می باری تر بگردین ده روز بفرزند و دایم میگویند و نه می  
 مرغ سگی را در نصف کرده و میان شش می اندازند و خدق می میرد و نه می باری تر بگردین ده روز بفرزند و دایم میگویند و نه می

حس که با کینزک صحبت داشته اند و مهمای خود را فرس راه کرده کینزک را بلان برشتی میسر مانند و کامیان بدست میدهند  
سواران کینه در میان کشتی می انگزند و قدحی شراب خورده و مخمان میگویند و سه مرتبه پائین می آیند و همچنین با برکف استجماعت  
نهاد و بالای کشتی میروند چیز چند بخورند و در آن قبه که شورش را گذاشته میروند و شش کس از خویشان بنزدیک شورش  
قدون قبه با کینزک مجامعت می کنند پس پسر زالی که با عتقا و دشان ملک الموت رفتن آن زن را به پهلوی شورش می خوابانند  
و از شش کس یک کس معیاد و کس دو دست کینزک میگیرند و پسر زالی چادری را تاب داده در گردن او می انگزند و بیت  
روغن دیگری سید بخندان تاب میدهند که جان از بدن کینزک میروند پس دو کس از خویشان آتش گرفته در کشتی میزنند  
که آغز و کشتی خاکستر میشود و اگر در آنوقت با وی پیدای می شود و آتش را نیز گرفته و خاکستر را پریشان سازند و خود  
جشتی است و الا لا و هرگاه میان دو کس محضیت تمام شود و ملک ایشان از صلاح عاجز آید حکم میفرماید که بشش یا یک  
جنگ کنند بر کباب حق بجانب اوست بصراج قومی بزرگن اصل اهل دیار را رایش و سببست نباشد بلا دشان  
یکما به را سببست و قتی آنقوم را ملکی بود از اولاد کجی بن زید اولاد او را با و شاه می دانند و نهایت اخلاص و اعتقاد  
بآن سلسله دارند و حضرت علی را بخدائی می پرستند علامت بادشاهی ایشان ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای  
کمان است و از عایا هر چه باشد خراج ده یک گیرند بزرگوار در ایشان نباشد و نزدیک کماک قومی اند از اترک  
ایشان را کیماس نیز گویند و سوت ملکشان از کیماس ده زیاده است پوست حیوانات لباس ایشان است علم یده را  
خوب میدارند و طلا در آن دیار بسیار و انصاف هم در روفا نهایی آنولایت همسر سعدی ندارند و بادشاهی  
در میان ایشان نیست بلکه از مشا و سال در گذر و مرشد و پیر دارند و او را می پرستند و در آنولایت سنگیت که  
چون در آب اندازند البته باران آید و در یکی از بزرگنهای آن دیار حفزه است که مقدار یک شتر آب دارد اگر لشکری  
از آن بخورد که نشود و خزر هم از بلاد ترکست مروش نهایت حسین و حسین چون بادشاه شان از چهل سال بگذرد کشته  
و اعتقادشان آنکه روزی شب و زمین و آسمان را معبودی علییه است و معبود آسمان از دیگران بزرگتر باشد  
اسفنجی آب از شهرهای مشرق و مغرب ترکان طوش مطه و شش می خورد و در آن شهر طائف از خدا و دان عقل و دانش می باشد  
تیمه بزین شهر نصاری استیلا داشته اند بدست سلطان محمد دومی آن شهر بفرادان جهد مفتوح گردیده و قتل و غارت  
شهری مستهویت بظلمت آن شهری در تمام روی زمین نیست همواره دارالملک قیصره بوده و پس دارالملک  
سلطین عثمانیه شد باستول شهرت دارد و بناش مدو رنما و در حضرتی استوار دارد سه باره بر روی یکدیگر کشیده  
و بناش سجاک نباشد چندان محارت دارد که محاسب عاجز آید نزدیک دارالامارتش مسجد است بنا کرده حضرت



سلیمان و در اطراف آن عمارت موسوم با صوفیه عظمت شهر چه نویسد گویند درون شهر بفت کوه است بکبت  
 قضیق مردم بالای کوه های منزل ساختند هیچ ازان که بها جز بلند پیداست از شخصی که در سده الف دیده و دانسته  
 که بفت هزار دکان هتوه فروش داشت از اینیه قطنین این متور بوس میداند قبل با منش سام ۲۰ نوح ۴۰ و عباب  
 البلدان آورده که انجا سازه ازان و در زیر بخت ند چون باد عاصف شود آنرا بکوب در شمال و مشرق و مغرب  
 میل و بدو آنجا بکبت موقت ساعات موضعی ساختند که دو زده در دو ساعتی ز شب و روز که بگذرد و بگذرد  
 باز شود و شخصی بر دهن آمده بر پا ایستد بر همین مثال دیگر اواب باز شوند و کسان بر آید قبرا بواب لغزنی بجا است  
 فته و را چون باران نیاید سقف و کنند بعدا باران شود در قديم قطنین و دست و شصت کشش در و زده داشته  
 یکی ز رین کی سیمین کی بیکجی کی آسمی صاحب تخت العزائب آورده که در حدود قطنین فریه است دور آن قریه خانه  
 از سنگ که در مثال رجال و نسوان و متول و بنال و حمیر فاده کرس رضوی بدرد آید با مخرج شود و عضن و دست  
 بر عضن صورتی مشابه بالدر بنو بصمت که اید از عقب قطنین بیابانی است از عبدالل بن عمرو صاحب مروست که بکسر  
 بیابان آسمی ریس و بر و صورت دمی ساختند انگشتان خود باز کرده برگشت دست او نوشتند که مرکز زمینا بگذرد  
 به بیابان مورافقه و سلاک گردین بیابان ندس و کور است روم شهر بزرگست نعد و یکمزد و دودیت و چچ  
 برج دارد باز مرغ و یک فرنگ در مد بر صفت حمام درین باب و در نوز قخته نامی سین پوشیده نری و نخته نام  
 و هزار عرق نخر و نوشش ذره بعضی جایشه سین که کون رواند از نه سوز و شام بر زب و در و دمج لوت  
 که در محیط آن سیزده فرنگ در سر فرنگ سه و نه نری که در نماه خا به و در آن نکه بعضی خربست و سنگ زنده  
 درسی باب الذهب و درسی باب الملك و این آن بازاری که ستونهای آن همس و سقف نیرس بهای به  
 باز آید و در کونانس عالی نه بکینیه است که دروی سز و دیت متون و دی و سز و دودیت ستون زمر متون  
 روی را در مین ساختند و چهل دراز از مرغ و دیگر ذراع و نهوس صد سز و یکمزد از مرغ و نخته در آن مدول  
 بسته مدول یک فرنگ عرض یک فرنگ مورغان گفته اند عوایب شهر سی ۱۰۰ و در مد و در مین شهر  
 خنیر و تر و دیو را ریس ساختند و عفت نیرس و روی قتب عفت و دو و ریمس و نخته و در مین  
 هزار و دودیت متون مس که در که طول مس متون پنجه در عست و سز و دودیت در زده ریس و نخته به  
 به نکه حلا و نقره گرفته اند بواب مدج و نهوس و صند نو و سیر و در متون و غرض آن عمارت یک فرسب ندیده  
 بن سلم نیست که در شهر و می یاز ریتان ریم نزد بن نخرش چون به بر آید و نری دیر و خنیر و مدول

که هراتان در نوشته بودند چون پاره ازان سپرده شد باز زمین پدید آمده فرو دادم فضای دیدم که قریب شش میل که مردم  
در وی بیع و شر استولی داشتند و کنیه سیان آن تفسا ساخته بودند که در وی بسوی مشرق و در وی بجانب مغرب داشت  
و برین دروزنا و دیانای هفت رنگ و زر بفتهای مهر و فرنگ آویخته بودند و دیگر تکلفات بکار برده اما سیه  
از بلاد روم است بغایت وسیع و از این مشتمل بر سوری و انبار کثیر از انبار سیه از میان این بلده می گذرد و فرنگ و یارش  
داخل مدائیم نوشتند پنجم و ششم و هفتم رعایت قطع اختلاف کرده بتمام وسط و در ذکر بلاد اقلیم ششم نوشته بلندی  
باروی او هفتاد و دو گز است و عرض دو هزار و ده گز یک هزار و دویست و پنج برج دارد بر هر یک ریه بان ملازم و  
ارتفاع باروی بر دوی چهل و دو گز عرض هشت گز در ان شهر کنیز ساخته طلوش سیصد گز عرضش و دویست گز ارتفاع  
و یواریش صد گز سقف در وی دیوار درون از مس ساخته درین شهر عمارت بسیار و زیاده از چهار هزار حمام  
دارد و ابو لک و شهر بزرگست از بلاد فرنگ بنای آن سنگ بان آن وصیت کرده که زنان در آن شهر و در نیاید اینجا  
نه سرخ و نه سیاه و نه بسیار باشد چنانچه جمیع آوای ایشان از زر سرخ و نه سیاه بود و شصت شهر است که از بلاد فرنگ  
اصل آن متاعی که فروخته شدن آن بران میبوسند چون کسی را آن متاع بایستد آنجا گذارد و متاع برادر و صاحبش  
بر دکان نشسته باشد خود بخود خریدار و مهر متاع را از دکان بردارد و دشمن آن بگذارد و بی دشمن برداشتن رسم نیست  
در سالک ممالک آورده که در جزیره کلبه بحر فرنگ درختانند و مرغ باری آرند آنجا که بوقت شگون مثل انبانی ازان  
درخت بریدن می آید مرغی دران انبار متاع معلق کرده بوقت رسیدن سیوه مرغی دران انبار متاع شده انبار را  
بمقتار سوراخ می کند و برین می آید بدت ده سال کلان می شود بقدر لبها گوشت مردم آن نواح از ان مرغانت  
و معاویه الانان فرنگ را بر دهم بلاد بمجلس شصت و یک بلاد بر مسکون قرار داده و گفته که آن سی و یک شهر است  
برینگزین آن پیر کمال دیگر که کش دیگر کوه که بند بر و رفت می باشد شلمشومین شهر بزرگست بعضی شلمشومین  
و برین شلمشومین نیز خوانده اند بر کناره محیط و اق بلاد و با جوج و جوج مردش مذنب نصاری دارند پیش ایشان اختیار  
تعلق در دست زن باشد قمر شصت و بعضی که شصت نیز گفته اند در اینجا صنعتی از مردم می باشد که نصف روی ایشان در  
غایت سپیدی و نصفی در غایت سیاهی است زره کران و بر سر آن دو ولایت است و در طرف باب الالو اب  
که اصل آن دیار قاصدهای طویل و روانه بین چشمها کمبود دارند بغیر از زره ساختن هر دیگر نمیدانند بغایت غریب و ست  
نی باشد اگر شخصی بخواهد شخصی جوان شده باشد و پس از ده و دو شود و خوابد که جای دیگر منزل گزیند میان میزبانان  
بسیار بهمان هم جدال و قتال آنجا در قبل زمین انداختند قریب پانصد سحری بفرست اسلام مشرف گشتند و مذنب

شافعی دارند خان بالی که خان بالی هم نویسد طولش هکذا عرضش مودا صاحب مطلق السعدین گوید که چون میرزا شایخ الپجان بجانب قطار رساله است در شانزدهم ذی قعدة سنه اثنی عشرین و ثمانه از هرات برآمده شانزدهم شعبان سنه ثلث و عشرین بکده قطار رسیدند از آنجا منزل بمنزل بششم ذی قعدة بجان بالی پیوستند شهری بود بنایت بزرگ و چهار حصار برود از حصاری تا حصاری یک فرسنگ وسعت سواد اعظم مالک چین است و دهانیز گویند دوش بیت و چهار فرسنگ طول است بازارش سر فرسنگ از جمله اهل حرفت سی و سه هزار دکان رنگریز و درو بود و هندو بر اکرس در لشکری ساکن و چهل هزار عسکرها حفظ شهر و در میان شهر چندین رود دیدند و سیصد و شصت پل جوین و نظره کشتی میشا - اندورفت میکرد فرش کوچه و محلات همه از خشت و آجر چون برین قیاس عظمت شهر و شاه فهمیم به تمامی حقیقت بطولی داشت پرداخته مقاله سابع اذکر بلاد متعلقه اقلیم سقتم که مریش فرست مبداء این موضعی است که بنا - ا طولش پانزده ساعت و سه ربع مساحت عظمی حدود شصت و دو صفت هزار و سیصد و بیست و یک فرسنگ ابتدا از مشرق کند و بر بلاد و اوج بگذرد و بر بلاد کیماک و شمال بلاد و پنج و جنوب بلاد ترخان گذرد و تا بحر اعظم منتهی شود ازین اقلیم جزیره چند آباد است باقی خراب از غایت سراسر کسی نمی تواند بود و درین عمر اکثر حکما و قیوم بنایت - بی سکون است و اندک علم طول این اقلیم با جزائر خلدات چهار هزار و دو صد بخا و چهار عرض تا خط استوا یکصد و شصت و دو فرسنگ درین اقلیم بخا و شهر بزرگ و در شهر کوکب و دو کوچه عظیم و چهل و نه دروازه بعضی گفته اند در تمام این اقلیم بیست و سه شهر بزرگست و از شهرهای مسلمان یکی بلنارست بلنارست از بلنارست - پس کیمال بن یافت است بر ساحل بحر اطیس عمارتش از خوب صنوبر و شورش از خوب بلوط سراسر بنای - و در میان و ابستان برت - بین آن نقطه نگر و در نهایت عمارات شمال و افق شده شهرهای با طول و عرض است نزدیک رود آمل نال ابر حیضی نذیب باشد از غایت برودت و - آنجا و خشت مشرقی باشد و فصل صیف شفق و - بخا غایب شود و کوکتابین روز چهار ساعت میرسد و شب بیست ساعت و - و بیکس میگرد و - ناحیه بنو مرعبت از نصف منقار علای کوشش با جانب چین مالست و شش - بجای با شش - و وقت کلاهد صیق میگرد و گوشت و کثرین - مرض رانق باشد مخصوص سنگ کرده و شند - و جفیه و - چون بر برت - و - بدخته شود و بعضی بوخت که قوم برموده ایمان آورده فریمن و زمین بنو - و در ماند و - زمین حیاء عظام ایشان خا سر شود - جمیع العرب مرقوم و قریب باشند موضعی است ربور - و چون یکی از سکنان موضعی بلنار - و چندان سب - شود و - عت نشان ناه - کرد و - بدین آورده که قوم از بن رود و وقت صبح

در یاجنجا رامل رسیدند و فریاد برآید که شخصی بر سر آب ظاهر شود ملاحظه کردند شخصی دو آهوه کز بالا سر بزرگیتی بمقدار دو  
 و جب دراز سخن پرسیدند جواب داد و بعد از آن جماعتی رسیدند گفتند این مرد را از فلان جزیره آب آورده صاحب  
 نایب مزب گفته که در شهر بلخار مردی دیدم از نسل قوم عاد قدش زیاده از هفت گز بوده بادشاه بلخار او را راضی داشت  
 و سلاجهای در خور او داده تنها با هزار مرد و قنقلت کردی از ابو حامد اندلسی مریدیت که در بلخار مردی دیدم از نسل عیالان  
 که بغایت طویل القامت بوده در خدمت بادشاه بلخار تقرب داشت در هر لشکری که او بودی فتح میسر شدی وقتی  
 یکی از صلحای که در طبابت بخش داشت در آن دیار وارد شد قضا را بادشاه آن دیار را عارضه مهلک مبتلا کرد پس آن صلح  
 شفا یافته مسلمان شد پیچ مردش نیز مسلمان شدند از آگاه اسلام در آن دیار عام گردید از نیکان آن شهر خواججه احمد است  
 که در غزنین می بوده حکیم سنائی غریب نام بنام او کرده قبرش بالای قبر سلطان محمود واقعست و یار یاجوج و ماجوج  
 بلا دشت اندک و صحرا فراوان از جمله غور آن سرزمین حصنیست بغایت حصینی که محافظان سد یا جوج و ماجوج در آنجا  
 باشند و صفت سد قوم یاجوج سابق مذکور اینک از نبرد اخته قرقره فله است بغایت منبع بر سر کوهی وسیع  
 واقع شده و صحت آن کوه میرسته است که گنجایش امانی و موالی آن لواحق دارد و قرقره بلغت مغلی چهل مرد را گویند وینه  
 عظیم کرسی ملکیت تا نازد در جانب شمال واقع صوا و قی بعضی در خارج اقامت هم نموده اند و در امن کوهی واقع مکانی  
 مسلمان تبار و مسافر آمد و شد و در آن از قسطنطنیه به بیست روز و در کجنگلی توان رفت مسقینا قوا مدینه طلیله  
 بلاد حلالیه میان این شهر و کوه میگذرند و ز راه باشند در حوالیش نخرنا از جبل نعل و درند صقلاب در غزنی اقلیم  
 سادس افتاده اگر چه داخل سلجوق پاره از آن که با قلم سادس دخل داشت در آن اقلیم مرقوم شده صقلاب چندی  
 از غایت شدت و صولت هر قومی را بادشاه علی ده است همواره لوای منازعت یکدیگر می افزایند اگر اخلاق ایشان  
 نبود می هیچ کس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و آنحضرت بعضی نموب نصاری دارند بعضی آفتاب را معبودی  
 می پرستند پسران ایشان چون بکوه بلوغ رسند تیر و کمانی بدست او داده و رخصت نمایند تا بجهت خود اسباب  
 سعادت بهم رسانند و دختران ایشان سر و پا برهنه بیرون آیند و گرد و برزن و بازو که در هر کس اسیل بهم رسد بحوری  
 آورده بر سر وی اندازند و نام زنی بر او گذارند و دیگران دختر از منزل بیرون نروند و تا وقتی که بشوهر رسند و در نموب  
 ایشان تا بمیت زن جائز و شایعست و در نزدیکی ایشان موضعی است که قوم آن موضع از صنف یاجوج و ماجوج  
 جهان یک کوش را بجای فرش کنند و یک کوش بر خود افکنند و قد ایشان یک شبر و نیم است و رنگ سباع چنگله دارند  
 و مانند سنگ فوخه گسترانان نوعیت یاجوج و ماجوج بجای خود مذکور شده یا الحی مله است از بلاد روم مردم آن یکدیگر



تا ترکستان سی فرنگ از سمرقند تا از ارغنا و پنج فرنگ از سمرقند تا کاشغر صد و بیست و پنج فرنگ و از کاشغر  
 تا چین صد و سیصد و پنج فرنگ و از سمرقند تا حفاظی دولت و شصت و پنج فرنگ است هکذا حقیقه مولانا شریف  
 علی یزدی مصنف طغری نام از پنج تا سمرقند شصت و پنج فرنگ از پنج تا شرفان چهارده فرنگ از شرفان تا اندرون  
 فرنگ از پنج تا کابل شصت و پنج فرنگ از کابل تا لغمان چهارده فرنگ از کابل تا غزنین بیست و پنج فرنگ از کابل  
 تا قندهار صد و بیست و پنج فرنگ از قندهار تا نهرات صد و پنج فرنگ از غزنین تا لاسور صد و شصت و پنج فرنگ از پنج  
 تا قندهار سی فرنگ از قندهار تا طالقان پانزده فرنگ از پنج تا ترند دوازده فرنگ از طالقان پور تا ترشیز بیست  
 و شصت و پنج فرنگ از قندهار تا خوارزم صد و بیست و چهار فرنگ از دستان تا خوارزم صد و ده فرنگ و از خوارزم تا درمین  
 دولت و بیست و دو فرنگ از خوارزم تا سلطانیه دولت و سیصد و شصت و پنج فرنگ و از سلطانیه تا نهریز چهل و بیست  
 و پنج فرنگ از نهریز تا روم شصت و پنج فرنگ از سلطانیه تا زبجانیه صد و چهل و پنج فرنگ از زبجانیه تا سیوهی چهل و شصت و پنج فرنگ  
 و از زبجان تا روم سیصد و یک و یک فرنگ و از نهریز تا زبجان صد و پنجاه و پنج فرنگ و از سلطانیه تا زبجان صد و شصت و پنج  
 فرنگ و از سلطانیه تا ساو و چهل و دو فرنگ از ساو تا صفهان شصت و چهار فرنگ و از صفهان تا شیراز  
 سیصد و پنج فرنگ از کاشان تا شیراز سیصد و شصت و پنج فرنگ از شیراز تا نهریز صد و پنج فرنگ از شیراز تا کرمان صد و  
 بیست و پنج فرنگ از کرمان تا نجف صد و چهل و پنج فرنگ از نهریز تا کرمان پنجاه و شصت و پنج فرنگ از نجف تا بغداد بیست  
 و شصت و پنج فرنگ از بغداد تا مدینه منوره دولت و شصت و نه فرنگ از مدینه تا کوفه شصت و چهار فرنگ از کوفه تا  
 تاهل شام سیصد و دو فرنگ از بغداد تا بصره شصت و پنج فرنگ از بغداد تا اصفهان صد و پنجاه و پنج فرنگ از  
 بصره تا بحرین شصت و چهار فرنگ از بحرین تا عمان دولت و بیست و پنج فرنگ از اسکندریه تا مصر شصت و پنج فرنگ  
 از مصر تا قضی عمارت مغرب منهد فرنگ از صفین یمن تا شهر سمرقند یک هزار و پنج فرنگ از شهر آباد تا  
 سمرقند دولت و شصت و پنج فرنگ از بغداد تا مر و سیصد و سیصد و پنج فرنگ از بغداد تا مصر بالصد و  
 شصت و پنج فرنگ از بغداد تا کوفه بیست و چهار فرنگ از بغداد تا بصره سیصد و پنج فرنگ از بغداد تا مدینه  
 منوره و فرنگ از شیراز تا سمرقند چهار صد و پنج فرنگ از صفهان و کاشان تا سمرقند بالصد و شصت و  
 پنج فرنگ از ساو تا سمرقند بالصد و چهل و پنج فرنگ از سمرقند تا سلطانیه بالصد و چهل و پنج فرنگ از سلطانیه  
 تا مدینه منوره بالصد و سیصد و شصت و پنج فرنگ از نهریز تا مدینه منوره سیصد و شصت و پنج فرنگ از بغداد  
 تا مدینه منوره بالصد و شصت و پنج فرنگ از مدینه منوره تا کوفه سیصد و شصت و پنج فرنگ از کوفه تا بغداد





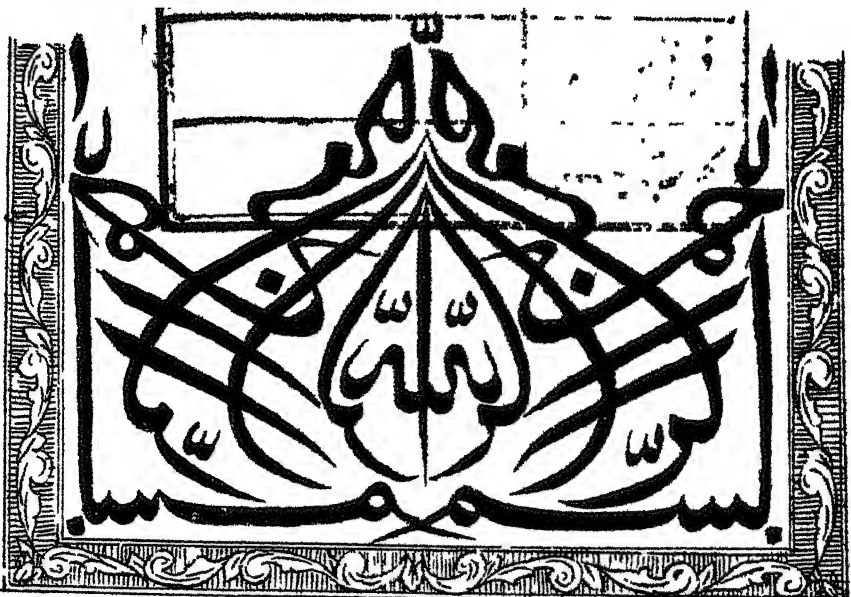
تقدیب باشد از شهرهای مشهوره این مواضع یکی راسته الیه الریح  
و دیگر راسته سیریه نامیده اند که مگردن کاخ است و دیگر کوه است  
و یکی از بلاد بربر و جزیره نکا بوس که ایش مردم خوابند بخار خود را با سلیم مکمل گوانده نزدیک آن جزیره روند و آهنگ ده  
عبر گیرند و جزیره مشکلی و جبال القمر که عود قاری از آنجا آورده ناحیه که کند که اهل آن ناحیه سخن بوزینه نمایند  
و خراج با ایشان و همچنین که هر روز سبلی خرج میبایستند تا بوزینه آنها آمده بخورند اگر در راتبه شان تاخیر رود و حضرت  
رسانند خالطو که در بند چنین است و هر یک از این بلاد شکل تری و مدائن صفار و سوادات و جبالند که شرح آن مستلزم  
تفصیل باشد قسم و ویم آنچه داخل اقلیم سیونیت مواضعی چند است که آنرا ما درای اقلیم سبوع خوانند عمارت آن  
از پنجاه درجه و شش که آخر اقلیم مغنیم است بقول اصح تا عرض شصت درجه باشد و چون از این عمارت بگذرند از شدت  
سرماد برافتاده و در حیوانات و نباتات آنجا بدیدنیانند از بلاد مشهوره این مواضع یکی شهر البو است که  
اهل بلغاریان را گاهی آنجا روند و دیگر پوره که انالی آنجا وحشی باشند و با مردم الفت گیرند و سنجاب و مهور متلع  
این شهر باشند و این بلاد در عرض پنجاه و شش و سیخ و شصت و یک درجه باشد و روزهای دراز از این مواضع  
بهمفده و نه و نو زده ساعت رسد و در عرض شصت و سه درجه عمارت بزرگست سکان آنجا از شدت  
سرمادت شش ماه و چهار ماه بر بندنهار طول ایشان بیت ساعت بود و در عرض شصت و پنج درجه  
عمارتی عظیم است اهل انواضع را قاصد پنج شهر در عرض روی ایشان سه شهر و یک پو و طبران کنند فاما از مقام بیرون  
نشانند بر آمد که اگر برانید بیدنهار طول ایشان بیت و دو ساعت باشد و در عرض شصت و شش درجه نیز  
قوی هستند که در صیبت شارب و خوش باشد و تیزی ندارند بیدنهار طول ایشان بیت و سه ساعت بوده و در عرض شصت و  
و هفت درجه و بی انهار طول یک ماه باشد و در عرض شصت و شش درجه روزی دو ماه باشد تقریباً و در عرض هفتاد و سه  
نیم و چهار روزی سه ماه باشد و چون عرض بنود درجه رسد ربع دور گردش فلک است یکروز شش ماه و یک شب شش ماه باشد که بنابر در زمانه  
تمام یکسال بود و ساعت سطح این عمارت آخر پنج سکون چهار صد و بیست و دو هزار و هفت و هشت و درین قطعه مواضعی است که چون  
آفتاب به بیت و مغنیم درجه جزو راسته تا سیم درجه که طمان و تته که  
آفتاب عزوب کند بنود مشفق تمام میزدند و بود که اثر صیغ صا و ن ظا بر شود فقط

شماره که مجلد شان تحفة الکریم با حسن الوجه از حلیه طبع آراسته بهر دست گردید در سال ۱۳۴۸

ذِكْرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَذِكْرُ الصَّلَاةِ أَكْمَلُ

تِلْكَ نِجْمَةُ الْكَرَامِ

يَوْمَ مَطْلَعِ نَارِ وَاقِعٍ لِي مَطْلَعِ  
رَبِّ صَبْرٍ وَاقِعٍ لِي مَطْلَعِ



بعد حمد احدی چون بقالی نشانه اعمالی چون که این بیچند ان خوشه چین ارباب خبر را بتالیف دو مجلد  
 تحفه الکرام موفقی نموده و نعت سید سید المبعوث بالاحمد والا سو که لفضی غلامی در شش منجر  
 گزین اخبار اسلاف اختیار گردیده معلوم اهل جنت بیناید که چون در بیچند ام کتب سلف و خلف  
 و ذکر کلیه ولایت سند مخصوص ته بنظر نیاید و اکتی آن زمین مرد خیز بوجود اهل ایقان و علم مزین  
 در سعی آن افتاد که از کتب شتی قدری از آنچه ممتنی بود بدست آورده پاره سموعات موقوفه  
 آن ضم نموده مجلد علیده بهر محفل اصداف سازد و باشد بدعای خیر یاد آورند و نظر اصلاح دریغ نه  
 فرمایند هر چند بنا بر تالیف ایام و عدم عبور احدی باین اودی بر کلیه مطلوب پی بردن متعذر  
 مع هذا چون برای یادگار شت نموده خردار رسم بسند است با پنجه پیر میرسد و هر که بعد از این  
 بیقرارید منت را شاید لمولفه قانع این تازه راه دور و دراز نه میکند طے بکام عجز و نیاز  
 هر که گردد دلیل مقصد او به باد بر و امن نمی پدید آورد مقصد ته الکتاب و در تعریف ولایت  
 خصوصیاتش سند موسوم با اسم سند برادر مهند و ولد حام بن الفوح اسم جاست مولات  
 راجل و سیم زشت و یک ولایت سبج سکون است اقلیم اول از شالیس و اقلیم دوم از  
 وسطش گذر و در شترکت میان اقلیم اول و دوم و سیم و چهارم و پنجم چنانچه مشروط بایده  
 اما کثرش زیر خط اقلیم دوم این بارض مقدسه که مطهره و مدینه منوره قرب حقیقی این زمین نامت  
 گویند در تریم آید مشتری و جهان کوها حوالی سنگم شده بیه روز سراز حجاز بر آورده

بود و در صحنه محمد بن قاسم بنزاعی سندر سیده در صفت روزیولان از بغداد و در و میکروند  
و میرفتند ظاهر بنا بر تصادم حوادث و تراکم جبال و سحار آزاره سد و در موقوفه و گردیده بل کمر  
پیرامن عرشیش واقع و کوه کیکانان داخل حدودش بیابان فیس واقع طول بیت فرسنگ که  
بربی آبی و دشواری راه سورت در و بکنار محیط که بحر عانش گویند متقی نه رسد ابتدا از جبال  
کشید آید و نهی دیگر از جبال کابل بد و پیوند و در حدود دلتان هر سیحون التصاق یابد و با گلب  
آمیز و محیط ریزد آب بنایت صافی در روشن دارد و در تابستان نهایت سرد باشد بزبان ولایت نهی  
مهران موسوم از و ز پاتین دریای سندر که مبرمند است تحت این ولایت بر طایفه علمی و بافته و با پنج  
بهار نامدار و زینش بنزمت آب و هوای سورت و لطافت صبح و شام هر چه با است طرف پنجاب بکارت  
و آنچه نزدیک محیط یعنی دریای شور پرودت مخصوص اگر چه همه گرم است زمینی مردم خیز دارد و بکنت و ایت  
المن منازار با علم و ایتقان و فقر و عرفان از و بسیار بوجود می آید چنانچه از سورت تطبیق غریب معلوم شود  
ان شاء تعالی از قدیم باز در میان سندر سوم چند سورت بر چند عادات جهالت است مخصوص بندرت  
و دیده آسختی کند آنکه چون کسی بهمت عصیان بزرگی نمایند و او خود بیست و نه کند خود را عرض  
آتش بلند نماید تا سندر کردار پاک بر آید و غلیل آسان آن ناربی عار بگذرد و چنانچه در و حال  
سستی و آسختی باید و دیگر استخوان برداشتن بل تقدر که تا کنون در جبال سندر و ششم از آن در و حال  
و فکر و چنین که ستم را بگری سبز از دخت بنا رخام ربهان سبت بل در آتش سبک کرده بکف دهند  
و او چند گام بنانی بردار و اکثر شعامه شده که سببی بنا رخام و بر بجم نریده و چون سبیل بر زمین  
زده اند خاک را چون ریک بکنند پزان بپوش آورده هانا بکرت صدق است و لانه چنین آتش  
چگونه دست سوز و حرکات و رتای گیها از فقه سوع که زنی جفت سوار زنی و ز دیده منکر شد  
چون نوبت برداشتن بل آمد زن خیال آن جفت سوار را در نیل پزان پند داشته بنمود نیکه گویا  
دران حین بانقلی مصروفست در مو که آمد و زن مدعیه بکف داد که تا من امتحان بدهم من را بخت  
گیر و گفت صدق اینکه جفت سوار فلانی یافته بودم و او را سپردم بل بر سیه ارم بر زیمه  
یافته پاک بر آمد زن مدعیه بخصه زنبلیش بر تنک زد و از بجاکه آخر حق حق صورت حید آن  
مخاله پرده زن شده و دیگر جوانی بزرگ در آب محبت خب کرده متهم بخون با بون و جوب زبانه فتنه

کشت کند و تیر را بر تاب نماید و کسی رفته تیر بیاورد آنگاه چوب را حرکت دهد تا نکند تاکنون  
بعضی نفوس با سنجاکت باشد و با شاره برآید و الا هرگز در تک آب ماندن نخواهد و دیگر صنایع  
چند در مردم آموزد و بوم پدیدت چنانچه سکه از مات غیر بیست خورده دیده آوردند حکایت از تفریح  
گرفت و در پی همان زنی بودم مات شیریک ماده گاو داشته چنین سکه گرفتن بهانه آوردن آتش سنجانه بهایه  
رفت بهایه غرضی بزرگ از مات برای مسک بر آوردن پیش خود است این زن نیز نکی کرده برگردید  
و از مات شیریک ماده گاو خود در حالی مسکه ده چند بر آورده و دیگر علم شانه سرودن بعضی مردم  
که است که شانه مانسکه نامند از خطو شانه تازه سرچو خوانند و بر باند درست بود افتاد حکایت حسن از  
مردم که می ترس مخالف خانه کوچک جایی سیرفته بعد اندک راسی مانسکه شانه دیده گفت در پی ما فوجی تباخت  
سیرسد جنر حیدر ثانی نه پس گفت تا سرحد آب در شکها باشد بر زمین ریزند و از میان بگذرند اتفاقاً  
در فوج حریفان مانسکه بنانه مستفسر کیفیت شان شده دید که ایشان از دریا عبور کردند پس مایوس  
برگشته اند چنین حیدر ثانی اینها شد این اندک است خبرهای بسیاری اینقوم از شانه سید بند  
و دیگر دسی چند هم در هم کرده بر زمین می کشانند و مخیلات بران می یابند و دیگر زنان جگر خواره اند که  
هم از اخبارات غیب می آگاهانند چنانچه در بیان حال مرزا باقی می بین گردد و دیگر علم جوگنی است که غلب  
سیان زنان صورت یابست ماصدق آن در حال را در اظهار شود و دیگر فومی است لطف پور تبه  
به خوان گدائی میکردند و از ضمیر و حالات گذشته چیزی میخوانند و مردم را بدان میفریبند و حالات آیت  
بیان می سازند که کم دفعع یاب شود و دیگر در فن قدم شناسی بعضی مردم بجای ماسری برآید که از  
نفس قدم رجال تاناد بیگانه و آشنا فرقی مینماید و با سابر کوه و صحرایم نمی کنند و اغلب از آب نشان  
بر است سیدارند و دیگر حسی است بر زمین کج که با و از دراج بر نیک و بد می آگهند و همچنین از دیگر طویر  
و حیوان بر خیر و شر سائران خبر میدهند حکایت شخصی گفت با جمعی سیر فتم مردمی گفت زدود  
سیروم شنادر عقب بیا نید که از صدای طیری خبر در دو دهانان بخانه یافتیم و فلان عزیز درین وقت  
رسیده است آخر چنان بود که گفته و دیگر بعضی عجایب این ولایت ضمن بیان آیت بر جامی خورند و کور  
گردند در خانه نواذرات که به بیان آید و در حکام تعجب طبقات از آنچه در کتب مرسوم مذکور  
بذکر آسمی و ایام آنرا رفته باره حالات ایوف علی الایمان بران افزوده تا بمقابل آن مذکور است طریقی

مختار

ملوک و انما بدخشی نماد که چون اهل سند سابق از زبان پارسسی عاری بودند تصنیفی در احوال ملک و  
 ملوک وجود نگرفت مگر در سال ثلث عشر ستمائه علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی ساکن اوجه دین و ادوی پویه  
 ببلده بکسر و الاور افتاد و بزرگان خاندان و اماندهای خوب را دید و ستفارس نمود تا باشد که بر احوال  
 فتح اسلام من و عن اکامی باید قاضی اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی بن طائی را دریافت  
 نزد آن بزرگوار سواد از تذکره زبان جازی که اجدادش در تفصیل وقایع سند فتح آن پرداخته  
 بودند دیده ترجمه آن پیار سی کرده از آن پس میر معصوم بکرمی دجده میر محمد طاهر سیانی در زمان  
 اکبر و جاگیر تالیفات ساختن بچنین ارغون نامه و ترخان نامه و پیکر نامه بسوق بطیر رسید و در زمان  
 کسی همین حالات نشد سواد و اوراق بحوال الله دقوته تا زمان خود با سنباط کتب متفرقه علی الاختصار  
 کامی بجای میزند و در تحقیق برخی حالات تازه نگاشتی میکنند امید که مطبوع خاص عام افتد  
 رب یسر و تمه بانجیر باید و شد که چون بقصر مذکور آنکه سند نام سند سی و منسوب  
 گردیده و درش طبقه طبقه در آن مملکت حکومت میکرد و طوائف لاتعد و لا تحصى از آنها  
 بطور پیوست که ضبط آنها مذکور کتب شده بجملة طائفه غنیه و مردم تاک و قوم موسیه بوقت  
 کامروا بودند تفصیل ایشان نیز برین گردیدند و نیز که آخرین صبقه رایین قی پرورد و در زمان  
 پس شرح دیگر طبقات می کند طبقه رایان که دار الملک شان شهر لور و حدود و مسکن  
 ممالک از مشرق تا کشمیر و قنوج و غرب تا ایران و کنیا محیط عمن اعنی بندریون و شمان تا سرحد  
 سورت بندر و جنوب تا حدود هند و سیستان و کوه سیمان و کرون و کیکانان بوده  
 رای و دیوانج مکی عالیقدر بوده حکمش در حدود سطور و ستقلال نفوذ داشت ملوک  
 هند بجملی بسته اخلاص و خوشی بهش بودند و در تمام کد بدست و دست کار و ان  
 کارهای دلخواه گرفت چون در گذشت پیشش را می سپیشش ملک تاج و امیر شده  
 بخدمت پدر دست در زبانش و فراغت و رفاه گذرانده از تخت تخته رخت کشید پس  
 ولد نامدارش را می با میسی بر سر دست و دست داده مملکت تکیه بکام زده و روزگار  
 برادران و یوم با لوجب دین و احب کرده بعد از میسی را می سپیشش  
 جانشین گردیده باد شاه نیرو و زبردست و سیه بجه و تن خبر و حدود و پیش استقباش زده



میدان بهت آید بسیار است از صبح تا نیمروز لهبات و غادر اشتعال مانده قصه را  
تیری بگلو خورده جان داد بادشاه فیروز اردوش غارت کرده مراجعت نمود و شکرش  
سپهرس خود را جمع کرده پسرش ساهیسی را بر تخت نشانند رای ساهیسی  
ثانی زیاده پهلوت گزیده اوصاف برآوده در اندک زمان حدود مملکت را بند و بست کرده در  
دارالملک با سودگی اقامت نمود و بر رعایای عوض خراج حکم نمود تا زمینش قلع  
آوچه و ماتیل و سیورائی و مود و تور و سیوستان بنجاک انباشتند گویند و پیر حاجی  
بوده رام نام و وزیر یی بدین اسم روزی بر مین پیچ نام بن سیلا بیج از شاه میر  
براهمه نزد رام حاجب آمده چون صحبت کرد حاجب از بغایت مخطوط گردیده بوزیرش  
رسانید از اتفاقات بعد چندی که چچ مخصوص شد وزیر بیمار شده و طلب  
رئی جهت خواندن مکتوبات طراف رسیده بکچچ را در فنون انشا بهمارت  
کامل دیده بود از طرف خود بفرستاد رای درون محل بوده و برادر و ن فرزندش رانی سو بهشت  
بجواب در آید ساهیسی گفت از برجهان کدام سرت و چون برهن درون آمد ساهیسی از  
بلاغتش بغایت مخطوط شده حکم تحریر جوابی کرد و چون کمال او در انشا محقق را  
گردید فرمود تا من بعد حجت مخصوص وی گذرانند تا جواب و سوال ضروری درون محل  
آمده میکرده باشد درین ضمن رانی را ول با و مائل شده به بی اختیار می کشید  
چرند پیچنجهای وصال فرستاده چچ پذیرفت تا آنکه کچچ بالا گرفت و کبیر منون و  
مرهون احسان و کار و انیش گردید از اتفاقات یاری طالع رانی ساهیسی بر من موت  
مبتلا شده رانی چچ را طلبیده گفت حال رای چنین و نیز زندگی ندارد و لابد اقامت پیش و است  
ملک شوند و مرا و ترانندت مید که تا ترار ای سلم گردد و ی قبول نموده رانی امر را پیغم  
فرستاده که رای ساهیسی بقدر افاقه یافته فاقه قدرت بر آمدن ندارد چندی  
ایام گذشته است که جواب و سوال ممالک حمل مانده اکنون امر فرموده است و انگشتر  
خوبیچ داده تا بجایش بر تخت نشسته بهام ملکی را نیابتاً برسد شما هر چه حاضر آید انقیاد  
لله هر چه امر او اعیان حاضر شده و چچ را سلام کردند و زانو زدند و غرق ساهیسی



در گذشته رانی اول اهتمام آن کرد که خیر مرگ شوهرش بگوشی نرسید پس استر را  
 که دعوی دار ملک بودند به سهانه وصیت یک یک بخواند و سلسل نمود و نگاه استر بای  
 مفلس را طلبیده گفت سران دعوی دار ملک را بجهت شما بجزشیدیم باید هر یک  
 یکی از آنها که حریف خود خواند و محبس رفته بشد و خانان و منصبش را متصرف شده با طاعت  
 پنج در آید تا که مای خود را بکلی بسپارد استر بای مفلوک این را غنیمت دانسته و حال چنان کرد  
 پس هر یک را طلبیده بخواست و پنج بسپرد و هفت شوهر بدون کشیده سوخت مدت حکومت  
 این پنج راجه مذکور یکصد و سی و هفت سال مذکور شده انگاه حکومت بر اوست عائد گردید طبقه اول  
 اول ایشان پنج بن سیل پنج و پنج وقتی که بهت دار مذکور داشت ملک شد بگفته رانی در خزان  
 را کشوده خاص و عام را بدام احسان در کشید پس رانی کار ویرا خاطر خواهد دیده اعیان برانمه و امر را  
 طلبیده گفت مرا حلال پنج کنید تا باین در جباله اش کشیدند تا ناهرت جیت پوری که خویش ساهیسی  
 بود این را شنیده لشکری بشمارن سر اتم آورده بکلم رسید و نام پنج نوشت که بر بهمنان را از  
 ریاست و مندیاری چه نصیب باید که بر خود بخشای و دست از ملک برداری تا بمنصرت بیت  
 جاداده آید پنج بکار خود در مانده زورانی شد و گفت خصم قوی آمده چه صلاح رانی گفت صلاح جنگ را  
 مردان دانند اگر تو بجای من بنشین و دخت خود مرادی بروم و بکار خصم پردازم پنج منفعل و مستان شده  
 رانی بدو پیش گفت خزینه تراست تجدد اول لشکر بدست آر تا ظفر بانی و پنج در حال بیهوشه شکر برداخته  
 ز راه کشته بخشید و مستعد شد در این ضمن رانا ناهرت پیش آمده گفت مقصود من زعت ما و  
 تویم عالم چنان حق تلف شد در آتا هر دو با هم دست و بازو سازایم و پنج گفت من مردی  
 برهنم سواره جنگ ندانم از اسپ فرود آتا بهم دست از نانی کشید رانا ناهرت اسپ را بکشد  
 پنج جلودار را گفت بسته بسته اسپ زمین رسانی را ناهرت غافل ازین اسپ را دو رانده  
 رفت بیست بجای لاکی باز بر اسپ برآمده بیک ضربت که خصم تمام سخت تکرر ناهنم  
 و نهوب پس رفت پنج ظفر را بوزر مراجعت نموده این واقعه قرن س اول  
 هجرت بنویست علیه الصلوة و السلام بالی بعد ظفر بر ناهرت پنج باید بمن وزیر شورش  
 کرده برادر خود جندر را به نیابت در انور نشاند و جیت ضبط حدود و متوجه گردید مرسته نام والی موستان سر



اتفاق کرده او را باید برانداخت پس بران فتداحس و ج کرده سعید را گشتند و مکرانرا  
متصرف شدند و بعد چند گاه از بهراس سر بخراسان نهادند و وقتی که جماعه بن سرکریان  
جنت تیمه تخیل حنرا سان آمد و عبدالرحمن بن اشعث را روانه نمود و علایان ویرا سر راه  
گشته بسنگ ریختند و نزد واپس آمدند و ابراهیم را برانی کار ملکداری غنیمت دانسته نزد خود ماند  
علایان مذکور تا آمدن محمدتسم فرستاد و فرستاد و آهسته آهسته نامه یافت و بمحمد  
تسم پیوستند با بکمال طائفه ملوک هند استقلال و ابراهیم شنیده با هم گفت پیش  
از نگه وی رو باینطرف آورد شکری باید برو داشت که ملک وی رسم بدست بیاید  
باتفاق راین رای رضای قنوج شکری کشیده رو بظاهر نهاد و بالو پیوست  
رای واپس برگشته در مانده به بدیمین وزیرای ری را و تا تیر کشت گفت کاجنگ را اعرب  
خوب دانند شالار الکلیف فادایا بر سوار شد پیش محمد علایان آمد و بار حسی بست محمد علایان  
گفت بن حرم جمع لشکر بر کن کش و بفرماتاد یک غنیمت سنگ خندقی عیشی کنند  
و بس پوش کرده اند و تا به بهیمین همیشه بهیچون و ابراهیم سخت محمد علایان  
پانصد مرد و سندی تختاب کرد با خود گرفت و در شکری ملک رمل شخون رد لشکر  
عن فبن معنور و خواب بر داشت و بهیچون رفت و بندوی خود خود کردند نگاه سپیدم  
محمد علایان بشان نمود و شکری بهیچون گریزند خست چون دستند بهیچون قلیل  
چنین زور بر آورده تعاقبش کرده و خندقی فت دهند کنون و ابراهیم فوج خود  
سوار شده هشتاد هزار مرد و پنجاه سوار سپید سیاه کشتان عقب آورده و علق صلاح  
بهیمین وزیر بهیمین درین فتح و تسلیم یعوب بر آورده و هر دو را نویس  
بلنج من موده حسب استعدایش مرکز بر یکهرت تنگ داشت نقش زده باشند  
بعدین فتح کار و به قوی تر شده بهیمین اطراف بهیمین یافت بعنور و ران  
در ترم و تعنید برافزوده بیست و پنج دیگ و بجان ترم و ملک زده کافش زوال  
ملک مست که معه موجبات دیگرند و گرد و ماجرای اسیر شدن کنیزکان سرانند  
گویند ملک سرانند از خبر بهیچون و ابراهیم حشیشی موسی جو بهیچون و ابراهیم

عجیبیت خلیفه و حجاج همراه کان معتد در پشت نثرل کشتی فرستاده بود و قضا را در دریای  
محیط عمان بسبب طوفان وارد ساحل بندر دیول شدند و زدان ساکن دیول از قوم  
لکامه آنجمله را بضبط آوردند و هر چند معتدان شاه سرانندپ گفتند که بدیه خلیفه مسلمانست  
نیز فرشته گفتند اگر سر یادر س دارید خود را و خریدوران زمره جمعی نای معصومه سلمه باراده  
حج و دیدن دارا خلافت و حجاج داخل بودند زنی از آنجمله منسوب بقبیل بنی خزیر سه بار با هم  
گفت اغثنی یا حجاج این خبر بحجاج بردند چون شنید که آن زن سه بار افغنی زد جواب لبیک گفته  
در رسیدند ارک افتاد کیفیت **شاهوت بذیل** چون حجاج بن یوسف برای تدارک  
اسیران اسلام بخلیفه عرض کرده و رسولی مشعر تمیذات جانب داور فرستاده خلیفه  
بتخافل پرداخت و ظاهر گفت ماجر نیست جماعه وزدان که بفرمان من نهم نیستند برده باشند  
شما دانید بعد و درود این جواب حجاج باز بخدست خلیفه مکر عرض کرده اجازت حاصل  
نموده عبدالمد سلمی را بکران نصب گرد و بذیل را اندر مود تا بکران رسیده سه هزار  
مرد بگیرد و بسند و و بذیل بعتلعه نیرون رسیده جانب دیول حرکت گرد و ظاهر آنرا شنید  
جیمیسیه نام پسر خود را با شکر بسیار بدیول فرستاد و صبح تا آخر روز جنگ صعب  
روداده بذیل بعد تر دوات کلی شهادت رسیده و بسی مسلمانان اسیر شدند گویند  
والی حصن نیرون سمنی نام داشت بخوف افتاده که من سر راه ورود عسکر عسرم امر و نهیا  
را بگین باشکر عرب فاکردند مسب و اسفت در میان یا مال شوم بران کان معتد نزد  
حجاج فرستاده اطاعت پذیرفت و آنان نامه حاصل نمود و عامر بن عبدالمد حجاج رگفت  
این منم بمن بسیار تابند و بند روگم گفت این کار مقسوم تو نیست از منجمان دریافته ام که سند  
بهند بدست محمدت سم بشاید حاصل چون ایام افول ستاره دولت کفار و حین طلوع  
نیروین محمدی درین سرزمین رسیده بود اینواقعه علاوه واقع با بقعه حویب  
و رود محمد قاسم گردیده و آن عنفت ریب از اول حال ذکر کرده آید اینجا بالترام سم  
جیمیسیه شرح کیفیت خزیب و لادش سیر و دگویند رای ظاهر روزی لشکار  
بوده ناگاه شیری از پیشه نیرون آمده هر چند مردم دودیدند ظاهر تبه را منع کرده خود بجنگ

شیر آماده شد ز نشو ده ماهه حامل الفطرحجت که با وی داشت این را شنیده  
 بی اختیار غصه زد و بیفتاد و آخر دایم شیر را کشتی و غم را جوت نمود زن او را  
 دیده مرده و پچاش در شکم حرکت می کند و می رود تا شکم او را پاره کرده طفل را  
 بر او زد و این نام که معیش شیر شکار است نهادند احوال وی چون بزرگ شده در  
 بسادری اسم با سبی برآمده بیان تمسید و رو و خوشگرا سلام بفتح  
 شد و مرویات صحیح منقول شده که در خلافت امیر المؤمنین ع بن الخطاب را چون  
 عثمان بن حاص ثقفی نامزد بحرین شده و بعان رسیده چند کشتی حشم را رسته به سراه  
 مغیر بن ابی العاص بر دیول روان کرده در آنوقت از جانب چچ برادرش سمر بن سیدانج  
 آنج حکومت داشته بچنگ شکر اسلام برآمد بعد کشت و خون تو منوره  
 مغیره بن ابی العاص شهادت یافت و بسا عا کثیف بقتل و سر رسیده ابو موسی  
 اشعری که در کمران منسوب بود آنجا ابن حنیف را سفیر رسانیده خواست  
 تدارک بعمل آید منوع شکر شکی آنحضرت شده پس در وقت خلافت  
 امیر المؤمنین عثمان بن عفان بن عامر بن ربیع که مکران گردیده ماموران شد که سن  
 معتمد بن فرستاده حال را بخدمت نماید و وی حکیم بن حیدر را سفیر ستاده  
 تا مخبر شده خبر برود و گفت آب تیره و میوه ترش و قاتل و زمین بکلی  
 و شور دارد حنیف پر سیده مردش در دنیا چگونه گفت خدا زید بن حویب  
 لشکر کشیدن آنطرف موقوف شده نگاه در خلافت امیر المؤمنین علی شکر می از مکران  
 گذشته مظهر و منصور بکوه پایه و کیگانان که حد سندست رسیدند بیست نه بار و کوهی  
 بچنگ شان سرازه گرفتند شکر سلام بکعبه زن بن بلو بن موسی عبید بنی  
 بر اس خورده انانی و تمسیداری گردیدند زن وقت دریا و حرب زن و و دوز  
 تکبیه مسوع است درین ضمن خبر بدلت خلیف رسیده و در وقت بدلت محاسبه  
 لشکر بود مکران پس آمد هرگاه مع و نیم استقلال یافت عبید بن سواد  
 با یار و مرزبانان دست زد و قتل را بکوه کیگانان رسیده از دست گرفت



را من فرستاد و در آن وقت که در شهر اثنی و تسعین محمد بن قاسم بن عقیل اثنی  
 عمراده و داماد حجاج یوسف که در عمر سفده سالگی بوده هزار مرد مخصوص ژوب زاده  
 از شاه و عراق انتخاب کرده به سمت ایش دادند بشیر از آمده تدارک کار بدید نگاه  
 حجاج خجعد و تحقیق معه اسباب قلعه کثای در کشتهایان داده با مغیره و فریج جمعیت  
 گزیده فرستاد تا بر ساحل دیول بوی ملصق کردند با بجله محمد بن قاسم با جمعیت  
 سابقه و لاحق هکلی شش بنر سوار اسپ و شش هزار سوار حجاب زده و سه بنر  
 شتر بنی بکرش روانه کردان گردید محمد بارون از مکران حسب استراحت حجاج  
 با وجود بافت است مزاج رفیقش گردیده چون بار من سیده رسیدند مردن  
 بقضای الهی در گذشتند انجبا مدفون شد گویند در آن ایام سیسیه ولد دایر قلعه  
 نیرون بوده خبر آمدن محمد قاسم پسر نوشت وی از علانیان استفسار کرد گفتند  
 عمراده حجاج با شکر جبرایر سوزن رست بل نشوی با کجمله محمدت اسم از سن  
 سیده مفتوح ساخته سوی دیول حرکت کند بود مغیره و خنیزه با جمعیت خود با هم  
 و منفسن برت حل بند دیول رسیده بوی رفیق شدند محمدت اسم و دیول نشندند و یفتاد  
 و احوال در و دعو و حجاج نوشت گویند در هشت روز خبر بار سیدی حجاج کن جبر و  
 راهی هم چنان و اندی که مابین زمین تا بعد از در سفت روزی کرده بر روزه خبر  
 به هم دیگر میرسانند گویند در سفته دیول بتیانه بود چهل روز رتقاء و بران غنبدی هم گن  
 مرفوع بنایافته و بر سر گنبد زایت هر چه رزانه منسوب کنند بی هم و بر سیدی  
 شب است مقابلهت بیفشده صدای جنگ در او اند و روزی چند بگذشت بر همین  
 از درون حصار بر آمده امان طلبید پیش محمد بن قاسم آمد و گفت مرا از کتب خویش  
 معلوم شده که این ولایت مفتوح اسلام شود و زمانه اش همین و یقین که گشایان  
 نوئی آدم تا راه بنمایم پیشینان درایت این بتیانه طلسمی بسته اند تا آن شکسته شود  
 بر گزینش ید تدبیری که اول او را بشکستی محمد بن قاسم در ندیش آن کار را عجبو به  
 شجاعتی گفت اگر مراده بنر در در انعام دهند شرط می کنم بهر آنکه به ضرب کار در میت





نما و در بار ابرکش سمنی در تلمعه آکاشه مقابلید بدست باز میغانی لائق آمده متدبوس کرد  
 و نوازش یافت و از قسم یا محتاج همه چیز بیهوشیست که سلام و داخل تلمعه شده بتجانه  
 را شکسته مسجد و منار طرح انداخته مؤذن و امام امت کرده شهنش را بجز است آنجا نصب  
 فرموده سمنی را با خود گرفت و روانه پیشتر شد چون بسی کردی از نیر و ن در موضع سوچ رسیدند  
 سمنی طرفت بجز این جبر و والی سوسان نامه فرستاده که ما مردم ناسکیم و کیش پاکستن  
 نارو هست تو در کو شک نشسته این شکر عرب زور آور کسی متا بل تقابلت شان نباشد  
 باید بر حال خود و حلائق بخشوده با طاعت برای که قول محبت هم قول تو نیست هر آینه صوفیه  
 درین ست بجز این اطاعت نداده بیای مجادله ایستاد پس ازان شکر اسلام جلو کرده  
 به تلمعه سوسان آوینخت یکمفت محاصره و جنگ گذشت آخر بجز اعاجزه آمده فراری  
 شد و نزد بودیم بن کاکه بن کوتاک که در حصار سپیم حکومت داشت رفته محمد قاسم  
 در حصار سوسان در آمده بضبط کشید و کسانی را که سمنی آورده نوازش کرده رو بسیم نهاد  
 جماعه بودیم و بجز اینجا به ایستادند کف از زد کاکه پدر بودیم چنه رفت و گفتند ما را امر کن تا بر  
 شکر اسلام شجون بریم کاکه گفت از اهل تنجیم را خبر است که شکر اسلام این ملک بستاند  
 و زانش همین زمان ز ساریان اندیشه بخاطر تنجید آنها منویش شده رو بشجون  
 آور و نواز اوقات راه برایشان کم گردید و چیه رفقه منتشر شد بند هر چند  
 تمام شب را نند صبحی باز خود را بدر حصار سپیم یافتند بجا حیران شده نادم نزد کاکه  
 چنه رفتند و حال را گفتند گفت مراد لیری از خود کنت رگید یا یقین اند که با این مردم ملک  
 بهبود نذار پس خود کاکه در حال روانه ملازمت شده نوازش یافت و جماعه متابع  
 خود را بامان کشید محمد بن قاسم عبدالملک بن قیس الدیقی را بهمه ادا و ده تا بهر که  
 با طاعت بیاید بیا رد و آنکه تخلف و زرد بسزا رساند خدا تعالی ویرا بر شکان ظفر  
 روزی کرده تنه مخدول بجهت به بطور و ساج و قند و سیل رفتند از سخا مان و طلبیه  
 باج بر خود پذیرفته ملک آمدند و یمن مندران باج رسیده که محمد و سم بقعه  
 نیرون مراجعت کرده تا یک یک از هر بهیند و آب مهربان عبور کنند و نیست که قوم

چنه که در آنو لاگره بی بزرگ بود از مواضع متعنه قریب جمع گردیده شخصی را بنجبر گیری فرستادند او وقتی رسید  
 که هر سه لشکر در پس محمدرت اسم اقتدار نماز داشتند ملاحظه نمود و قیام و رکوع و سجود و حرکات  
 و سکنات جمله متابعت امام دیده بقوم گفت آنجا که یک کس را بنهراران در همه اوضاع  
 بلافاصله یا لاتفاق چنین منقذ باشند برشته بخت آنکه مخالفت و زرد بنابران و حال  
 تمام قوم مذکور با پیشکشهای لایق بملازمت شتافتند و وقتی رسیدند که محمدرت اسم مجلس  
 مانده کشیده بود و سرود اینجامه مرزوق است از انقرار قوم چینه مرزوق لقب یافته انگاه اطاعت  
 و مالگذاری قبول نموده مراجعت کردند فقهای اسلام زمین آنروی آب که در تصرف مردم چینه  
 بود بنابران عیشی نویسنده همچنین بر زمین نیز نکوت که خود با طاعت آمده نسبت دیگر  
 زمینهای ابواب کست با کجمله حسب اشاره حجاج محمدرت اسم مراجعت کرده برعبر  
 مهران مجدود متلع را در دیور رسیده به موکه بن بسایه والی آنجا قمران مندرستاده  
 تا آمده ملازمت کند وی گفت اگر همچنین بیایم زیر عتاب و اهرافتم فلانوقت در فلان  
 مقام با چندی از فوج می برایم لشکر خود را بفرمائید تا بر سرین تبارد و من در طاهر خود را  
 بجنگ آرم و آخر بنجر گرفتار گردم انگاه براینوضع موکه بملازمت رسیده مورد لوازشات  
 شد و دلیل راه گردید و رویت که رای و اهر خیر تغلب فوج اسلام شنیده  
 بالشکرگران آن کنار رسیده در صد و مخالفت عبور آب بوده جمعی از لشکر اسلام  
 میخواست عبور کنند خود و اهر یکی را به تیر و دخت پس جابین بده را در از طرف خود مانده  
 خود پسر نشست جابین گذر عبور را سخت محکم کرده کار عبور مشکل افتاد درین ضمن چند  
 سوار را که از لشکر اسلام در سوستان بودند خبر را م با که کمیش از آن وقتی  
 والی سوستان بود بدون کرده قلعه را بضبط کشید محمدرت اسم آنرا شنیده  
 مصعب بن عبدالرحمن را با هزار سوار و هزار پیاده بسوستان فرستاد  
 جندرام جنگ برآمد و شکست خورده خواست محصار پس رود درونیان با  
 را بستند و آنمذول در دست لشکر اسلام و اصل جنم شد پس لشکر  
 اسلام قلعه را بتوید بضبط کرده باز بمحرقا سم پوشتند رای و اهر بیسیه پس خود را

بجاست فرستاد تا راه بر لشکر اسلام گیرد و قریب پنجاه روز در انبیا ن بگذشت و لشکر اسلام  
 را حال بی تنگی رسید بر اسب که بسبب نیافتن کار بخورشده گشته میخوردند و ابر پیغام کرد که حال  
 لشکر شما چنین است و اگر بخود بخشاید من معترض نشوم و حدیث کنم تا واپس روید محمد بن  
 و اسم فرمود انشاء الله این ملک ملک اسلام می شود تا با طاعت نیائی و مال چندین  
 ساله ادا کنی برگزانتو دست بردار شویم گوشت حجاج بن یوسف بشنیدن خبر ملک  
 اسپان دو هزار اسب روانه نموده تا کید کرد که در مسیر دهر متوقف شود  
 و زود از دریا گذشت اول کاروی سازید بر سیدن آن تا کید محمد بن  
 و اسم بر زمین جنم رسیده فرمود تا جبهه عبور گشته است تا بهم آورند و پس میسند  
 مو که بسا چند کشتی موجود کرده آنرا پریر یک سنگ ساخته میهنمای قوی و پدید  
 بستند بر اثر این خبر دهر بر سر خود نوشت که بخوی مو که را بدست بیارند  
 جرأت می کنند راسیل برادر مو که نزد دهر بود و با برادر سابقه نفاق داشت گفت  
 این فرمان به است که رفت به برادر آورده و در زمانعت عبور لشکر باشد  
 و میمنه بت میزند و لشکر اسلام کشتی را تیار کرده سو ر شدند و بتیر باران  
 کفار مانع صل را بر طرف کرده گروهی بزرگ آن کشتی رسید و صل  
 را از خصمان پاک کرده قتل نموده و باقی لشکر را عبور نموده و ایست  
 که از لشکر کفن رسولان جدد و همه شب تا صبح وقت صبح دمیدن صبح بتکه  
 دهر برای خبر رسیدند دهر بنویز خواب بود که اینهم میزدند و حاجی رفت دهر را بیدار ساخت  
 چون از خواب شیه بین برخاسته این خبر تلق شنید اندک در چپان طلبا نچه زد که در حال  
 جان و او پس دهر بتوسه افتاده اندک چسند و میسند محضت سه چون شکرش  
 جنگی از دریا عبور نمود و در لشکر فرموده که اکنون در دریا بر پشت و خصم و عفت اس  
 دوست هر که زده جان سپاری که شمرع دست درین باشد بخورد و غرور و بر کسی که  
 ثانی کمال تب خصم نیارد برگرد و چون راه معصه باقی نیست به آمینه بدست کفن  
 خواهد رفت یا باب خواهد رفتی شد آن ننگ و عار که مایه اوبه بدین دنیا است

به که حال امرخص گردد که مرا پاس داد نشت یا سرگرفتن سه کس یکی به بهانه  
 بی کسی مادر و دیگر بعلت من که پستی خست و سوم برای ادای دین متخلف گزیده  
 همه به جان برای خواژا پیا کرده گفتند ما را جنگ سرب نیست با جمله  
 محمد بن قاسم چون لشکر را یکدل دید از آنجا کوچ فرموده از حصار بت طرف حصار  
 را ور ساخته بموضع رسید که آنرا جیو گفتندی میان را و رجو حنیلی بود برگذا  
 اش لشکر را بر منظر آمده محضر بن ثابت قیسی باد و هزار و محمد زیاد العبدی بیک هزار و هشتاد  
 انظر و شده جمله را بر اندند در وقت محمد حارث علانی را طلبیده گفت  
 که تربیت کردن من شمار را برای پیچ روز بوده اکنون باید کوشید و طلایه بزمه خود باید گرفت  
 محمد حارث جواب داد که فی الواقع ما را بس و حبان خدمت کوشیدن جویت  
 فاما انظر و متبایله با مسلمانانست مفت مرتد شدن و ما خود خون مسلمانان گردید  
 و مردن بچشم فتن ازین تکلیف معاف باید فرمود و سواي آن ده خدمت بجان حاضر نشت  
 و اهر بر خیز شده خاموش ماند و چیسیم را با لشکر را بعت باید فرستاده بعد قتل  
 اکثر لشکرش منهرم پس شد روز دیگر را بیل برادر سوکه معین نمودی نهانی پیغام  
 کرد که مرا هم مثل برادر از جنگ گزینته میرید و چنان شد الحاصل ده روز بر اینوجه  
 فوجهای کفر بجنگ می آمدند و منهرم پس میرفتند درین ضمن لشکر اسلام غلبه  
 کرده و اهر را و حصار دایره کشید روز پانزدهم که پنجشنبه بود هم رمضان سده ثلث و تسعین  
 بود با وجود بخان خود و اهر با فوج قوی بمجله هزار سوار جوشن پوش و سی هزار پیاده و چند حلقه  
 فیلان جنگی بر عاری فیل باد و دختری خوبه که یکی پانش دادی و دیگر شرباش  
 رساندی بمقابلهت برآمد از صبح تا آخر روز جنگی رود داد که بشرح در نیاید مسلمانان  
 بقتل بازی و تیر باران پای جلادت بخوی انشردند که مزیدی بران متصور نباشد  
 اول لشکر اسلام زیر و زبر گردید و محمد بن قاسم حیران کار شده بدگاه انیدی رجوع  
 آورد و فضل خدا در حال بیاری آمده اسباب نصرت را تمهید داد و گویند  
 و اهر چرخ آهمن داشته به سوار می آمدند نشت سرش بریده بخودی کشید پس در

حين قرب خواب که میخواست مندریقین از جنگ بیاسانید بمقتضای حسامه  
 سلمانان فیلان جنگی رم خورده در شکر خود افتادند و موجب پریشان  
 شان شده و جماعه از کفن اربابان آمده گفتند شکر دایره چهره و منافست فوجی  
 بمبارمیدین کنید تا از عقب درآیم و کرمندیشینان بشکنیم بآن سبب عرصه  
 جمعیت اعدا شکست خورده محمد بن قاسم معانته آنوقت کرده شکر را بدتیر  
 بآردان امر نمود بدست الهی تیری بگلوی دایره رسیده جان بداد فیالش را  
 پس کشیدند قضا را فیس در غلاب دایره بر همان برای ستر حاش در غلاب  
 نهان کردند شکر کفای چنگلی نیز بدست خورد شکر اسلام بخوی گذر مار گرفته که پرنده درونشان  
 در بنایت بر همان بدست قیس افتادند و برای جان بری سرخ کشته شدن دایره دادند  
 در بن ضمن دود خضر دایره بدست لشکر این اوفتاده محمد قاسم گمان انکه مبادا دایره گم شده  
 باشد در شکر منادی سر مویتا در صد و نفاقت نیاسند که نشاید عریف کین کند  
 قیس منادی را شنیده تکبیر و محبت اسم بخیر قتل دایره شده با چند مبارز برکنار غلاب  
 آمده بدلات بر هم گمان جد پلیدش برون آید و سرش را بریده بر نوک گمان  
 کشیدند بچشم دختران جلوه داد و قصد بقیش کردند انکه منموده بدست آن موجبیت  
 تمام شب تبیح و تمیل احیاء شدند صبحی روز جمعه سر دایره با دختران بدست  
 فرستاده متحصنان تکدی کردند لای زن دایره براری فقیص معانته سر شوهر کرد و بی اختیار  
 نصره زده خود را زیر انگندیس این حصه رو بر پا کشودند و فوج اسلام درون  
 رفته در میان بی نه طرح نمیزانند خسته نماز جمع و نمود و خزان و اموال و  
 و فائن بطن کشیده بچوب قیس فرموده در و مل شوش شده الیه بعد بدست  
 تمام حدود سر دایره محمد دختران و سیران و غنیمت بدو بیست سوار مضبوط قیس  
 روانه دار انچه گرفته بدست حکومت دایره کسی و سه سال و تمام با هم کاه افی طبقه بر همه  
 نو و دوسالست و و ایست که بجه قتل دایره مردم همه از حوالی تهری جمعیت نموده با و بی  
 و سر آمده ملازمت کردند و قیس اغاز بدین مد قاسم پسید بکشد و چه می کنند منتقد

مارا رسم است که چون باد شاهی منظر شود شادی وی باین وجه کنیم انگاه مقطعی بر خود گرفت  
 پس رفتند و مردم به تائید و توبانه و سعه و جبر و پاچی و گوریجه هم باستصواب علی محمد  
 بن عبدالرحمن سیلی آمدند و همه سر و پا برهنه بودند بعد امان معتد را گردید که هرگاه  
 مردم اسلام از دارالاسلام بیایند و یا آنطرف روند اینها بدرست و دلیل باشند انگاه  
 محمد بن قاسم خواهی و او هر که برای خوف زوال ملک بجهالت خویش کشیده بود با اجازه حجاج  
 در عتد خود آورده متوجه شکیب بعضی اماکنه گردید در این ضمن در او ائیل سه اربع و تسعین مسموع  
 شده که پس این و او در قلعه اشکندریه را هم آمده دم استقلال بنیزند محمد بن قاسم  
 متوجه آنطرف گردیده به تنقیق حصار کوشید و بعد محاربات کلی سفره نموده بتجانبه  
 شکسته اساس مساجد افکند و بر سکنه آنجا جزیه مقرر فرمود و همچنین بر بیست باد  
 رانستج کرده گویند روزی محمد بن قاسم نشسته بود که جماعه بر او بمقتدر بنظر آمدند و پیش  
 دروت تراشیده و آر و در آورند متفحص حال گردیده دریافت که اینها در قعزیه سر دار  
 بنابر آئین خود چنین کردند همه را طلبیده بمشورت لادی زن و او هر بر عمل دیوانی جهات  
 ملک بقراستیم بکماشت وقتی که مستمال شدند بعد عرض نمایند که ما قوم بت پرستیم  
 و بجاورت بکده ما معیشت سایر قوم ماست هرگاه اطاعت پذیرفتیم و جزیه بر خود لازم  
 گرفتیم باید رخصت بدین نام معبد های خود را بمکانهای دیگر بنانیم و دو عابدولت  
 خلیفه کنیم محمد بن قاسم بعد عرض حجاج و اجازه از خلیفه شان را رخصت داد و که یکیش  
 متدیم آنچه برست بعمل آورده باشند پس فتنه و تاجست است یا از دیگر بنود طرفی  
 برنجی کوچک برای گدائی وضع کنند و هر صبح آزار بدست کرده از هر در بکدی گذشته باشند  
 از آن متدار رسم مانده که کاسیه در دست بر او بمقتدر باخند و آن بر هر در بگردند تمنع  
 یابند مرویست که چون حجاج بر فتح قلعه اشکندریه و بر بیست باد مطلع شد  
 طرف محمد بن قاسم نوشت که چون بفضل ملک و خود و او هر بدست آمده دارالملک  
 ویرا باید بدست آورد و دیگر بر این قدر اکتفا نکرده متوجه جانب شرقی شد و در و بند  
 نهاد برکت دین محمدی همه جانان مسلمانان خواهد بود بر آن نوشته محمد بن قاسم غم



الوریست در خلال حال خبر رسید که فوفی نام پسر دایر در الوریست قتل شده انکار کرده  
 شدن و ابرشته به سیگوریدی از لشکر گم شده رو به بندوستان نهاد و غریب  
 بالشرک رسید و انتقام سیگوریدی و چنان یقین بر آن دارد که هر کس پیشش ذکر شده گردید  
 و اهری کند قتل میرساند و لذا که کسی پیشش اخبار این معنی می نماید چیسید و و یک  
 برادران خود را که درین فقره متعرق شده بودند نزد خود خوانده است و در حال توجه آنظر شد  
 حصار انوراتی صده فرمود و لای زن دایر را بد قلعه فرستاد تا اظهار مردن شوهر نماید و را  
 تکذیب کرد و بیک کلاه زرد و گفت که باگ و کشان تو سانشه پس تو قاسم تصنیق کو شید  
 خلق انور در اندک ایام بتناگ آمده و فکر بر آمدن شدند فوفی دانست که کارش بجانمی ماند اما  
 بتوهم غایب است برادر شدن مشکش افتاده گوشتی زنی ساحره آنجا بوده التجاب با آورده  
 تا از حال دایر خبر کند زن ساحره که در آن وقت جوگنی نام دشت مهلت یکشب خواسته  
 بعد از آن شب دوش منبر کجا انداخته بود و باز وقت فصل است کرده پیش فوفی آمد و گفت  
 تا ساندی بوجیب و بزمین را ملاحظه کردم و این جمعه آوردم اگر دایر زنده بودی البته  
 مرا ببط آمدی زین خیال زندگی او پیرمون دل میاور و خود را مفت به دست مده چون تو  
 از زن ساحره یقین موم دایر کردی شب از قلعه برآمده نزد برادران مذکور که پیش خودشان  
 را خوانده بود هنوز رسیده بودند بگرینج صبحی علافیان این ماجرا را به بن قاسم نوشتند و امان نامه  
 خود طلبیده از حصار را بکشودن حصار را زده نمودند و بن قاسم بالشکر مظهر بشهر را آمد و دید که خلقی  
 بر در عبیدی سجده افتادند پرسیدند که اینها چه کنند معوم شد که بت را سجده نمی کنند و چون تجانه  
 آورده دیده صورت انسان کامل بر آب سوار است شمشیر آتشید تا بنزد مجاوران گفتند که بن  
 بت است نه زنده و از پیش من قاسم را خوردند و یک بت رفته دست و پاهای پشته نمود و در  
 مجاوران رسید که بت را یک دست و در دست بست از روی سیدت چه کرد گفتند بت را زین  
 چه خبر گفت عجب معبودی ای یار رسید که از حال خود خبر نمید بد شنید به فحالت برین و فحشند  
 نقاسم است که شخصی انجمله اسیران در وقتی که امر بکشتن شان شده گفت من عیبی نیام که بگزینید  
 باشند فاما باشد حتی که مرا و تابان مرا امان نامه نوشته به بد گمان برنده که مگر فینه مینماید

مطابق نمودش امان نامه دو صد کس نام بنام نوشته دادند چون امان نامه را حاصل نمود در حال ریش را بدین کرده موهای سر را پریشان نموده سر در پایا به تیغ و خم افکنده انداز قصه آنجا زید و بد بان صدا بای غریب زدن گرفت حالتی کرد که بر همه میخنده باخنده قاه قاه افتادند و یک بس کرد محمد قاسم فرمود آخر این لعبها چیست عجب گنگی بنما گفت که این عجبیه کم است عجبیه من همین که کردم محمد قاسم را یاران گفتند این بزرگ نماید عهد نامه از و باید گرفت فرمود حرف فرست هر چه زبان را ندیم از و عدول نسبت با بچه چون الوریم که دار الملک بود بضبط آمد دیگر یکی از ملک خاطر جمع شده طوائف انا م را با حسان مرهون فرموده مشغول و پیشه خود و احتفت بن قیس بن روح اسدیرا حکومت انور و قضا و خطابت بموسی بن یعقوب بن طائی بن شیبان بن عثمان ثقفی و و داع بن حمید النجیرا بایالت بر بنما با دو نو به بن دارس را حصار را در و ولایت گورج بتدیل بن الازدی و دیکله بن قطلبه بن اخي بنانه کلانی داده متوجه بلتان گردید در عرض راه حصار بابیه را کبشوده والی بابیه کله بن جندربن سیلاح عمراده و اهر که از پیش و اهر بنزیت خورده آنجا افتاده بود آمده ملازم رکاب گردید پس حصار که مفتوح نموده عقبه بن تمیمی آنجا ماند و بلتان مع نواحی و قلاع بضبط کشیده خزیمه بن عبد الملک بن تیمم حصار به پور و داود بن نصر بن ولید غسانی بلتان منصوب فرموده طرف دیالپور شتافت قریب پنجاه هزار سوار و پیاده درین وقت سوای اتواج معینه اماکنه مسطوره نیز لوای وی حاضر بوده پس تا سرحد قنوج و کشمیر مفتوح فرموده همانند و سر و نشانده و اهر را حد شخص نموده چاه معتمدان مانده مراجعت کرده دراپور رسید که قضا قاندر حیاتش شده کیفیت واقعه رحلت محمد بن قاسم چنین که چون پهل دیو و سورج و یو دو دختر و اهر که در عاری پیش دی بودند در خدمت خلیفه رسیدند و حسن بی نظیر دیده برای خود پسندید اما برای دفع وحشت و بیداری چند در صرم بدایکان و اهریه سپرده بعد زمانی که از آنها بفرایش طلبیده از آنجا که ناسور قتل پذیر بودند دشت گفت ما خلیفه را نشانی که محمد قاسم ما را شب تصرف نموده خلیفه این را شنیده بر آن گفت و در حال خط خود مثالی روان نمود که محمد قاسم را باید محرم دیدن این امر خود را بچرم خام کشیده بخصو رساند و این در ادیو بچرم رسیده بسکه حکم حکم الهی بود امثالاً للامر خود را بچرم خام کشیده روان نمود و راه بسته روز گذشتگاه شش در صد و یک نفر خلیفه بودند و حال آن دو خواهر طلبید

نبود و گفت پسندیدم که مرا بی اختیار خنجر زدن در روانی حکم خلیفه نرود و نیست لیکن در عدل عقل  
 تمام فساد بنظر آمد زیرا که پیغمبر مودی که بمنزله پدر و برادر ما بود بمحرم کثرت ماکینه طلبان بی تحقیق جمدق و کثرت  
 ضایع فرموده مدعای ماقصاص پدر بود و همگی عقل محمد قاسم ظاهر شد زیرا که بی با نیست حسب فرمان دوش  
 شده و بر یک منزل خود را بچشم کشیده تا زنده رسیدی و چون ما بصدق گواهی دادیم جان بر شدی  
 خلیفه ندانست خورده فرمود تا هر دو را در دیوار چیدن قیل بیای فیل بسته کرده بازار گردانیده خسته  
 طبقه گماشتگان خلفای بنو امیه چون محمد قاسم سند را مفتوح نموده بقرار اندک و در حنف  
 بن فیس بن رواج اسدی در الوریایالت مانده و کان مذکوره دیگر بقرار بر جاقان حکومت  
 شدند بعد دو سال اهل بند در مقام بغی آمدند و از سر حد و سیالپور تا آبشور متصرف گماشتگان اسلام  
 مانده بعد زمانی ابو حفص قتیبه بن سلم از طرف حجاج آمده برانهای که مشرف بایمان نشده  
 بودند جزیره نهاده گماشتگان مانده بخراسان شد و عنقریب آن میهمین بن زید ایضا از طرف حجاج آمد و  
 درست و تسعین از طرف سلیمان خلیفه حاضر بن عبید الله ایالت سند یافته و در مایه از طرف  
 عمر بن عبدالغیر عمر بن مسلم بغرای بند آمده بعضی از آن دیگر دیر برگرفت و طائفه از ملوک  
 سند را اسلمان ساخت در زمان هشام خلیفه مرتد شدند سلیمان بن هشام بنی نجره بجلد اول مذکور  
 از شکرمه و آن گریخته بسند آمد و فوس گزیده کرده در سند بود تا سفاح بخدا رفت شریک بن نجره  
 سفاح شتافته و ره ایالت گماشتگان طبقه خلفای بنو امیه تا سده ثلث ثمنین و ماته بود و گنگی  
 مدت این طبقه از اقرار ابتدای ثلث و تسعین الی انتهای مذکور چهل سالست چون همین مقدار آسانی  
 گماشتگان خلفای بنو امیه ایالت سند کردند و اکنون نوبت ذکر گماشتگان بنو عباس آمد و  
 ذکر برخی حالات لاحق زمان گذشته ضروریست تا سیرت مع ایجاز نقیضه بقدمات مقصود است  
 پوشیده نماند که چون گماشتگان بنو امیه در سند تصرف کردند بنی نجره و بنو زید بمطایه داری  
 ایالت صاحب حشمت باقی بودند بنجره و لورای زنده و ایالت درست به لورید با شش سسیست بوده و  
 به بنو لورای در بنو که آنشده بابانی بنو بود و زن ایام مجرای نسیب رود و ده بجهل و شش می برده  
 کیفیت سرگذشت سنی و بنون زنده بنی تائیه نام مع نیست خوبتر است که از بنی اسمنت سنان  
 به با بنو و ده که بکومت لورای بود طبقه زنده بودند بعد از بنی نجره است و بنو لورای که با بنو و ده

تضاراد طالعش دیدند که وی جنت مسلمانی خواهد شد بنابر عارکیش بادل ریش آن دیشیم را و صند  
صندوق جاداده بجزر دادند از اتفاقات صندوق را آب طرف مشهور کشیده در آن شهر  
منسبه نام یالا را سم کا ذری بود و خداوند پانصد ش گرد که فرزندی نداشت چون صندوق از پیش شاگرد  
شاگردانش گذشته آنرا نزد او ستاد برزنده تا بشود ماهی از برج قدرت جلوه کرده ناخش سسی بمعنی  
ماه نماده بفرزندی گرفت وقتی که بس کمال رسیده شتر محبتش در دل زهره جبینان خلیده بر نظاره کی را  
شتری خود کرد و عوم خلایق دل بچرخش داد و در چشمتی پیرانش چون ثریا عقد بستندی و مانند طائر  
بنفش بریزندی در آن نوا قوا مثل کبچ و کلان بعنوان تجارت وارد آن کران می شدند و صفای  
مه پاره بسبح پنون نام پسر والی کبچ رسانند شنیده دل از دست داد و بلباس اهل قوا غل وارد  
پنویسده سسی را دیده دل بداد حسب اتحاد مزبور و قه طالب در دل مطلوب جایافت الهکاه بوسل  
وصال شاگردی پدرش کرده لباس کا دران بر نموده و بنیمن با جراباست که بخوف اطالت عطف عا  
ازان میان می نماید با کله سسی زیاده بنیون شیفته شده چنانچه رسم است زنی زنگ بفرض میل خود در فکر وقت  
این دو طالب مطلوب افتاده پنون را بغیرت افکند و بر سسی دل گران ساخته سسی که در عشق  
غش بود چون طلای کامل از آتش بلند خود را پاک برون کشیده عبرت جهانیان گردید و بعد صنی زانی  
طالب مطلوب حسن ازدواج روداده پدر پنون واقف آنحال شده با پسران دیگر گفت که آندل  
داده را بنوی بسیار بد آن رسیده با پنون ملاقات کردند و همان شده شبانگاه بی خبر سسی  
سسل پشته سوار کرده راه و پایشش گرفتند آخر شب که سسی از خواب برخاست دید دولت  
بیرارش تاخت لشکر خواب رفته بی اختیار جامه جانرا چاک ده دبال مطلوب به نهامی گرفت  
و جبالش قه قدم تنوق طی کرد بعد طی مسافت انداز چهل کرده از تشنگی بی تاب افتاده با مادرش  
کسی که در وقت جلگنی بر زمین ساید زمین نزد قدرت الهی در زمین کوئی پر آب پیدا شده تا از آن  
بخورد و توانائی تازه یافت از ثقات مسیح که اکل و هنوز پر آب می باشد و بیچ وقت خشک نمیکرد و اگر چه خشک  
سالها بگذر قیل انواته سسی را در شب حنار داده بود شاخ خاک که علی الرسم در دست کرده خفته بود  
بعد بیداری همچنان در دست داشته و با خود گرفته آنرا برین کونث اند قدرت الهی از آن شرخ  
دخت سبز شده و تا هنوز نشان آن نوین دل باقی سخن مختصر بعد یافتن توان تازه سسی و پنچا بیشتر نیست

و اندر پیش گریه و گریه هم راه جبال طی نموده باز پیشگی جنگا گردید و قضا را شبانی از دورش دیده چشم  
 طبع بدوخت و نزدیک رسیده خواست با خود ببرد و گفت ای ناله صاف من تنه بتیاب و تو نصیب  
 من در اضطراب باید اول مرا سیراب کنی شبان بهجیل دریه رفت تا قدری شیر و شیردانه برایش  
 نورد و در ضمن سینه که ناله میسر از غایب بود و خود را به بلای چنین مبتلا یافت از دور  
 دل بدرگاه ایزدی که پاره سانیجیا رگان ست بشاید و پناه از آن غول میابان  
 در خواست نمود و حال بخت درت الهی کوه از بسم منقلب شده آن خونین دانه شیم  
 چون در سنگ جاده و دهن بر عسرت و سه رخ مطلوب کن میفهمه اش  
 بدون مانده شبان چون شیه گرفت آنجا رسید قدرت الهی را معانه کرده یارده  
 خورد و انگاه علامه دهن چنانچه رسم است از سنگها ترتیب داد و الماس کاران  
 سینه افکار عشق و محبت چنین آوردند که چون چون راسس نزد دید برادر میفرمادی  
 برتر به آن ازید که پدرش را خوف بلا کشش شده لاجا برادرانش را باز بوی داد  
 تا به گونه که تواند مطلوبش هم بیارند در حین معاودت بخون مرقن بجای سسی رسید  
 نشان تازه دیده حیران ایستاده جاذبه قلبی سرخ معلومش داده بنابر جوهر واه  
 ظاهر مشخص حال فتا و نگاه شبان مذکور و در وقت شده من و عن سر گذشت  
 بیان کرد فی الحال از شته من و آمده برادر از گفت ساعتی صب کنید تا زیارت  
 این مرقن بجمل آدم پس خود را بردن افکند بدگاه حق نالید و وصایا مشوب  
 در خواست نمود پس که نگاه احدیت نالید میسر و بهرگز صورت پذیرفته تقدیر  
 فتا و بکمال و هم کوه از بسم شق یافت و بهر چون باد مر توان و یک پست  
 حب داده این صله ندرت طراز از ناله بهر سینه عموم جاری و به باب قان حوال  
 ان ماجرا را از زبان آن عاشق و معشوق که در حقیقت هر کدام عاشق و بسم معشوق بودند  
 در ابیات سندی بمقدار سینی می سرانید و از آن مجازا که حقیقت بیخون دلی یا بسند  
 احکام صلی تبیدان و دو حوال باب و بعد و ساحت غریب حالتی حاصل میگردد و در  
 بهر کوی این قصه را در مثنوی سیمی بسین و ناله بسند و بی نظم بهر بی سحر مثنوی

کتیانه در عهد محمد شاه بادشاه بطرز خاص نظم کرده از تو قلمست که درویشی اسماعیل  
 نام ساکن بلستان زیارت این دوچوپه بشور عشق و عاشقی آمده شتر خود را دو رنگ داشت  
 سه روز به ناله نشست و طبع دیدن هر دو بسته بعد سه روز پیرالی با چند نان و تدری  
 آب بر او طبیه شد گفت مهر گزینم خورم تا سستی و پیون را نه بینم گفت سستی نیم و طبع پیون  
 بگذارد که اعتماد بر زانمانده و سن از دست اتوان رنجبام و این حال بعسم ثالثت بود  
 گفت چگونه باورم آید که سستی نو جوان صاحب جمال بوده و تو پیرالی در حال خود را  
 بآن حال و جوانی جلوه داد گفت چیز بخور و رویش گفت چیزی بی دیدن شمشاد  
 بهرگز خورم اگر چه بفایده بمیرم که این عهد بسته ام بعد سال غم و شرم تمام سستی  
 بگور در شده پیون را تا کس در برون آورد و فاما خود آگاه مثال جزا در و بهر دو دست در بر و آغوش  
 او نیت ماند بخت آنکه مباد چون سابق کسی را هوش زند با بجله برین و تیره بسیار  
 بزرگان اهل صفت او پراویدند شتر سوار را گذرانانکو به بودند هر که قبرشان شب احیا  
 نماید با آنکه اکنون همه ویرانه است همان غیب باشد چون این صاحب را بجله ادا شد باز  
 بزرگ مقصد اصلی سیگرایه طبع گماشتگان بنوع عباس چون سفاح که  
 اول خلفای بنوع عباس است بخلافت رسیده در سن ثلث و ثلثین و مائه اول فوجی را  
 فرستاده سندانگماشتگان بنی امیه انتر اعنمود بعد چهار سال دیگر ابو جعفر منصور  
 عباسی شکری به بند و سندان تعیین نمود و در زمان بارون رشید موسی  
 بر او فضل بر یکی بایالت سندان آمده هر چه می آمد می بخشید پس از آن عزول گردیده  
 علی بن عیسی بن بامان بجایش آمد تلعه تهره که حصن حصین واقع ارض ساکور  
 بوده و شهر بخار و برخی مواضع آن زمین خری سندورین زمانه بدست شیخ ابوتراب  
 اجل تیغ تابعین که جزارش معه شمداء و دیگر نامنوزن یار نگاه اهل است و بر سره کنند  
 تاریخ بنا از آن نترار سال صد و هفتاد و یک مرقوم مفتوح گودیده و شهر بنوی  
 و دیگر مواضع مذکور و بخارانی نهاده نقتل در امكنه و دیگر گردن پس ابو العباس بایالت  
 سندان رسیده مدتی مدید در آنجا ماند و در زمان مامون بعضی از سندان یادی بر صرف



گماشتگان ایشان آمده پس چند اسمی دیگر از بنیان و آل تمیم منصوب بایالت  
سند شده اند تا در خلافت عبدالقادر بالله بنو العباس احمد بن اسحق بن المقتدر باشد  
در صنف ماه رمضان سنه ست و اربعه هجری سلطان محمود غازی از غزنویان بکشتان رسید  
و او چیم را بدست آورده گماشتگان الفت را بکشتان رسانده از راه خود مدتی بایالت  
گماشتگان خلفای بنو عباس بقرا را بدست دای نیکو بهی و و صد و بیشتاد و سه ساله  
پوشیده نهاد که قوم سوم در حقیقت و صد سال پیشتر بعضی قوم و دیار سند و  
تغلب داشتند و ما چون باج گذار بودند و بعت اطاعت حکام هلام در قریه حال بسنه داشتند  
و کار از آنها نکرده و بعد فراغ از ذکر طبعه گماشتگان غزنویان و غور سلاطین و بلی و ذکر  
ایالت بر اسم بعضی اسمی و احوال شان مذکور خواهد ساخت طبقه گماشتگان  
غزنویان و غور سلاطین و بلی بقرا را مذکور اول عبدالرزاق وزیر سلطان محمود  
غازی در سنه ششم و اربعه هجری بخیر بکر پرداخته بسوستان و تهر رسیده و اماندهای محمد  
بنو امیه و بنو عباس و از غزنویان و مکر حمله قبیل یا بنو عقاب و عیال و طفلان بوده که حاجت  
و فضیلتی داشتند بنا حسب و اوارات سر عیب ساکن شدند و از آن بشرد قبیل  
ارباب و انساب تحقیق کردند و بمحمد ثقفیان قبیله قشت اهل سمرقند و اوزار و اولاد  
موسی بن یعقوب بن طائی بن محمد بن شیبان بن عثمان ثقفی که قاضی اسماعیل بن  
علی بن محمد بن موسی بن طائی ضابط اصل تذکره شده است از زبان حجازی از ایشانست  
و بعد بزرگش موسی بن یعقوب را محمد بن و سر بعد فتح حصار نیکو بقتل و خطابت  
انجام داده بود و یحییان و آل متغیره که بتغیر اسم تمیم و این موریه شده و عقب سیدان محمد بن  
و قار و قیان و قحطیان از بنو سیدان و تمام شدند و این بنو را در رشت و قوه و شکی  
از شعب تمیم و قبیل جبریه که از ایشان شیخ طائی و دهی لای است و قبیل بدینی  
که از ایشان نهجیه بهر دستخورد و قبیل ال عتبه که از ایشان و تاضی به باجیه  
در نهجیه و قبیل بنو صوفیه که از آنها بعضی در ایل اند و و حاکم  
قوم با جبر و عرفانکار و اولاد جبریه از آنها که باک با از این قوم سپهر ارباب









پسری آمد لاکه نام و بعد مردنش پسری دیگر از نو بوجود آمد مسمی بجایه بهنام پدر  
گزیده لاکه بن کاهه برادر کاهه مذکور را و از چهره بودند منجمله یکی حجام چون  
که اولادش سهای سلاطین شدند ساکن سامونی و بجای خویش مذکور  
شوند و دیم آنرا و در بهریه سلطنت کرد و اولاد نمایند سوم علی نام اولادش علی محمد چارم  
کاهه اولادش سودیاری همه پنجم اورثمه اولاد او صاحب سمر و او دهم سمر و یگاد  
سهم ششم حیر اولادش بهیمه پریا هفتم منکر از اولاد وی نماند ششم  
ایره اولاد او قوم ابریکه نهم مهن کو کو ترووسی نامی سیب از اولاد در اندن مرید قدوة  
الاولیاء امام الاصفیاء سید خیر الدین نیمه حقیقی اولاد امام المتقین متدوۃ العارفین  
حضرت پیر و سنگیر رتمه الله علیه و بسم سلطان اولادش سلطان یازدهم  
رایان دوازدهم لاکه منجمله منکوره کوزراست پسر آمده اول و دهم  
دویر منابه سوم مرادیه منجمله دیر راونج پسر بود کاهه با که رکن منکوره چون  
چون پسرانکه تن کاهه مذکور را هسم پنج پسر بودند کاهه با تاجیه ایره بلوچ با بنیند  
ذکر اولاد با بنیند آنها که سلطنت کردند و طبقه سلاطین سمر که عنقریب  
بیاید مشر و خامندر ج پوشیده نماند که بخت دار این مذکور است  
اولاد سمر در سائر سندها گجرات الی حاس اکثر بمبین زمین  
اند و سندی پیشتری با یخبما ع آباد و سوا ای ان قوم بلوچ و حب  
و قبائل مرقومه دیگر عبارت از قدم ساکن این مرزند و دیگر طبقه  
وار و مستأخرین ماقتدم این را توان اشم و چون طول کلام میل  
مدعی این وثیقه نبوده بقدر با محتاج که بانی تسریج برخی حالات بسنده  
بود اکتفا و مختصا ر بعل آمد اگر کسی بر زیاده تحقیق برسد گوید  
با بحله پس از گماشتگان سلطان محمود پس گماشتگان سلطان محمود پس  
گماشتگان سندن خود و و انجا گماشتگان سلطان محمود پس گماشتگان قطب الدین  
بگماشتگان سلطان آرام شاه که احوال هر کدام در جلد اول و ثانی مذکور الکه

سند بصره کشیدند و ایام سلطنت سلطان آرام شاه سلطنت چهار بخش گردیده مجله  
 ملتان و اوچه و تمام سند بفرمان ناصر الدین قباچه سمت نفاذ پذیرفت در انولا در  
 زمین سند با مکنه که مذکور شوند هفت را نابلی گذار ملتان بودند و آنرا بهترست را شور  
 ساکن دیره تعلقبه و پید را آناسه زولد و هسلج کور بچسمه ذات ساکن نوناک  
 و قشم حدود و ریاه تیسر و دجبه و اچی سولکی متوطن مانکناره و کیمیه و لپنون چون مقیم در پیک  
 چون بن و بهشت چند ذات ساکن بساک فی جیم بن و ریاه ساکن جسم اعنی سیم کوش  
 جشود بن اگره ساکن مین مکر تعلقبه بانه ریاه الحماصل چون لاهور را گماشتگان  
 مانع الدین یلدوز مسخر کردند ملک ناصر الدین قباچه در شهر ملتان تحصیل نمود و در آخر سنه  
 ثلث و عشرین و ستمات ملک خان خلجی و اتلیخ ادب بلاد سوستان مستولی شدند  
 سلطان ایتمش وزیر خود نظام الملک محمد بن اسعد را بحاصره اوچه فرستاده خود  
 بدیلم رفت نظام الملک در سنه خمس و عشرین و ستمات اوچه را بصلح گرفت  
 جانب بکر شتافت ناصر الدین فرار کرده کشتی حیات را بگرداب مات  
 راند سلطان شمس الدین مالک سند گردیده نور الدین محمود و ثلثین و ستمات  
 بایالت سند مانده و ثلث و ثلثین و ستمات سلطان ایتمش در گذشت  
 و مسعود شاه وارث گردید در حلال حال شکر موعنول از آب سند گذشت  
 اوچه را احاطه نموده و بتوجه سلطان مسعود و نهمز چنارسان رفت سلطان  
 مسعود بجای نور الدین محمد ملک جلال الدین محمد بایالت سند مانده  
 در ضمن ناصر الدین محمود و سلطان مسعود وارث تخت و تاج شده و قس و العین  
 و ستمات از لاهور و ملتان و اوچه و بکر و سار سند گذشت ملتان و اوچه و سار  
 سند به ملک سنجیده داده مراجعت کرده در شموارانی و ستمات سلطان  
 غیاث الدین تخت بدلی شسته ناحیه لاهور و ملتان و سند بسلطان محمد  
 ولد خود داده وی به سه سال بلا زمت پدر در دیلمی میزیست و بعد یکسال  
 می آمده و ثلث و ثمانین و ستمات سلطان محمود بدست شکر چنگیز خان

مقتول شده پسرش کچهر و بدستور معتمد رمانده سلطان جلال الدین خلجی در  
 نلث و تحین و ستمانه بلاهور رسیده ملتان و اوچه را بولد خود ارکلی خان سپرده  
 نصرت خان را بحکومت سند مانده پس در سنه خمس و تحین و ستمانه  
 سلطان علاء الدین برادر خود الفخ خان را بدفع او کلی خان فرستاده بدستور نصرت خان  
 نرگور باده هزار فوج ضابطه ملتان و اوچه و بهر کوه و سوستان و تنه مانده و راوا مل سنج و همین  
 و ستمانه صمدای مغول از سیدینان بسوستان رسیده قابض گردید نصرت خان  
 بکرونده آمده مستحق نمود در آخر سلطنت علاء الدین غازی ملک  
 زید فتح معنولان چنگیز خانی باده هزار سوار بدیپا پیونز ستاده خطه ملتان  
 و اوچه و سند و رجاگیرش گزشت در خلال حال خسرو خان سلطان علاء الدین  
 را بطرف کرده مالک تخت شد غازی ملک با شکر سند و ملتان رفته خمر و خان  
 را برانداخت تخت نشست و سلطان غیاث الدین لقب کرد درین فترت مردم  
 سومره خسرو ج نموده تنه را متصرف شدند بعد غیاث الدین ملک  
 تاج الدین را بمستان و خطیر خواجه را بهر کوه ملک علی شیر را بسوستان  
 تعیین نمود بعد چندی که کشکوخان بمستان بفری و زید سلطان محمد شاه و ولد  
 سلطان غیاث الدین در قان و عشرین و سبع و ستمانه ملتان رسیده  
 براو مظهر گردید پس مردم معتبر در بهر کوه سوستان تعیین نموده  
 مراجعت نمود و در سنه احدی و تحین و سبع و ستمانه تعاقب طغی حلام  
 از کعبه رات و کوچ گزشته بلکه تنه رسیده در موضع تهی بکن آب نرگور  
 نمود و بنابر رضه تپ از پنج کوه کرده بکشد رسیده محبت یاوت و باریه تنه  
 رسیده بهر گروهی تنه معکیر نقیاری نمود و بعد در رهنه و رگدشت سلطان فخر شاه  
 و ارث مدظنت شده طغی که در تنه بود آنرا شنیده با هم سومره و حبار به  
 و سه بخت شتافت و عزیمت نموده بمستان و بخرد و صفر سدا و خولی تنه  
 نون کرده بدیای ساکنه ام قلعه خسرو و امیر نصرت را با پیوسوا را نخب مانده و ستمانی

بسته نصر پوزناش شد و ملک بهرام را حکم کرد تا حوالی حدود فوج بدار  
 باشد بهرام پور منصوب باو است و ملک علی شیر و ملک تاج کافور پیرا بسوستان  
 گذاشته پس بهکر رسیده ملک رکن الدین را نائب و ملک عبد القیوم  
 دیوان ساخته با جماعت معتمد حارث قلع گذاشت و ملک رکن الدین  
 را بخطاب اخلاص خوانی فرخسته ملک حمام ولایت سند مانند و بدیلمی شد  
 بعده در انجمن و سبعین و سیج مائه غزیت نگر کوٹ کرده به تهر رسید جام خیر الدین  
 والی تهر قلع آب مخصوص شد شکر را نگاه داشت سلطان بو اسطه قلعیت عند  
 و کثرت پیشه باز به تهر شد جام خیر الدین بامان آمده ملازمت نمود و پیرا با سائر زمینداران  
 بدیلمی برداشت و چون در حوالی سوستان اراده مندر جام معلوم نمود مسلسل  
 و معلوشن مندر بود بعد مدتی جام جوته خیر الدین را خلعت و او به حکومت  
 مندر شاه و سبعین و سیج مائه فیه و ز شاه و رگذاشته سلطان تغلق شاه  
 و ارث تخت گردید بعد او سلطان ابو بکر پس سلطان ابو بکر پس سلطان  
 محمد شاه پس سلطان کندر شاه پس سلطان ناصر الدین بر تخت بدیلمی  
 برآمد و سازنگ خان را جغت ضبط دیبال پور و ملتان و سند فرستاده  
 در سند ثمان مائه میرزا پیر محمد میرزا سیم تیمور از آب سنگ گذاشته حصار اوچه  
 را محاصره نمود ملک علی که از جانب سازنگ خان آنجا بود تا یک ماه جلال  
 کرد و سازنگ خان ملک تاج الدین را با چهار هزار فوج مددش فرستاده  
 میرزا پیر محمد اوچه را گذاشته ویران بریمت و او و ملتان را محاصره فرمود  
 بعد شد سازنگ خان ملازمت کرده ملتان تسلیم نمود و قریب صاحب قلعه  
 در سند امدی و ثمان مائه ملتان نزول کرده ازین تاریخ سلاطین بدیلمی را تسلط  
 از حکام سند مرفع گردیده و حکام سند را بر استقلال برافراختند چنانچه  
 ذکر سیر و طبع شده سومر و تغلب حقیقی برخی ازین گروه در بعض زمین بعد از  
 نگر پیرش ازین هم بود چنانچه همگی ایام باین ایام استقلال بر سه خصوص پنج سال



نوشته و لهذا بعد از آن قسم آمدند و گماشتگان بنوعباس و حنل  
 پیشتری اینها دیده جماعت تاریخ دان عهد این قوم مرقوم نمودند که در ضمن آن ایام  
 چنانچه مذکور هماننداری اکثر سندیست طبعه گماشتگان غزنویه و غوری بطریق  
 مسطور برآمده طبعه این مردم بهر ارادت بی مشارکت غیر می رستم  
 پذیر می کرد و اصل این طایفه متحقق نگردیده مگر آنکه تدبیر بومیان  
 این مرز و نظاهر انساب شان بآل سندیست با شد و العلم  
 عند الله بآنچه حسب سوق کلام سابق چون در سده عشرين و سبع مائه قمار  
 ملک لشکر سندی و ملتان جمع نمود بدین برود و خبر و خان ستولی گردیده و ارت  
 تحت و تاج شده سلطان غیاث الدین تغلق شاه خطاب یافت  
 و آنطرف مشغول گردید مردم سومره از نواحی تهری جمعیت کرده سومره نام مرد را  
 بسند ایالت نشاند و دی حوالی دیار صافی کرده دختر صادق نام زمیندار که دهم تقابل  
 سین و بحاله تزویج کشید از و بهو نکر پسری بوجود آورد چون سومره در گذشت  
 بهو نکر تمام نعمت پذیر شده پسرش وودا نام تانصرو به تصرف آورده  
 پسری مانند سکنه نام صغیر تارخی دختر وودا نام ملک داری بدست آورده  
 چون سکنه را بر بسن رشید رسید و ارث ایالت گردیده بصوب کج برانند  
 و تاناک فی تصرف آورده چون فرزندی نماند بعد از نشن سیمو نام برادران خود را  
 بکومت شهر طو و تهری تعیین نموده بعد از آنکه ثانی وودا نام سومره که دقلعه  
 و یک حکومت میکرد برادران خود را از نواحی جمع کرده برادران سیمو را مستاصل نموده  
 درین اثنا و او و پسرش و اولاد وودا خروج کرد و جمعیتی غریب گرد آورده و اجیند  
 گاه بکومت پرداخت پس از و غیر آن نام صاحب ملک گردید آنکه از سبل نام  
 مستکفل ایالت شد چون مردم از او برآمد مردم سده خرد و یکده ویرا سته  
 مکان ذلک فی شهور اثنی خمین و سبع مائه و موجب زوال اینطایفه بنویس  
 هم مرویت اول بذکر و جوه بعضی اینقوم که سوای سران مرقوم مالک بعضی از

بودند و داخسته خاتمه شان بعه اطوار و اوضاع ناهموار آنسانان روایت می آید  
 عمر سومه متلععه عمر کوٹ منسوب باوست در ضمن احوال وی دو ماجرا  
 غریب است که مذکور می شود قصه مار و فی مار و فی نام زنی عقیفه و جیه از قوم  
 مار و یان ساکن تلمبا بود و الی منش ویرا به پنون نام مردی نامزد کرده بدیکری از عزیزان  
 و اند پنون از رفتن آن محبوبه دل خون شده نزد عمر استغاثه برو گفت  
 زنی چنین صاحب حسن خدا داد نامزد من تن و تیج دیگری آمده من از و  
 اسید بر گزینم اگر بهیند البته لایق محبت غم تغیر لباس کرده چنان  
 سریع السیر شست و در مرز مار و فی رسیده ویرا وید و شیفته گردید چون تیرکاری  
 طلبش و نشین بود بوقت قابو ویرا بر شتر نشانده بر وز در مکان خودش آورد و هر چند  
 زرد زراین و اسباب سار تنعم و عرض کرده تن بر صند در نداد و همیشه دریاد شوهر  
 شب در روز نالان و زاری کنان بخواب و خورش ماند بعد مضمی یکسال کامل بی شتر  
 عمر صداقت و پاکد امافی وی دیده شوهرش را طلبید و باز زرد زراین بسیار تسلیم  
 نمود و شوهرش بطنه تعریف عمر ویرا میزد و میبرنجایند و قوم بر و طعن  
 و طنز میکردند و نام عمر بوقت حاجت میبردند و چون از آنسانا بری بود شنید طلبش و  
 تاب شد و عمر کم کشیدن لشکر را تقوم مصر نمود و مار و فی چون خبر رسید که بر قورش  
 بسبب وی بلا میرسد قوم را تسللا داده نزد عمر آمد و گفت خطا از تو سر زده است که زن بیگانه  
 مدتی در محل نندی اگر مردم حرف زنند بچکنند و شوهرم چون بطنه نیفتد حال این  
 فتنه علاوه خطای سابق بل تا سید بدنامی ابد باشد عمر متاثر شده از این غریمت  
 در گذشت و شوهرش را طلبیده گفت این زن عقیفه را من طلبگار بودم و ناما  
 هرگز رخصت ندادم چون صداقتش بمرتبه تحقق رسیده ویرا خواستم و ترا وادم البته  
 و تسلای بر صدق ایحال از من طلبی اینک موجود و هر گونه دولت اطمینان یابد بگو و بکن تا  
 این عا از من و مار و فی مرفوع کرد و مار و فی گفت تقصیر جانب من عا ند میشود  
 آه من تقصیر بهر ستم و بهر نادان صدق بردارم امافی و موالی جمع شده آه من تقصیر

که از حدتش دیده بیننده می سوخت بدست گرفته، هیچ آسیب نیافت نگاه گفت  
دیگر مستحان بزرگ هم، هم پس گفت تا آتش بلند آفر و خستند و چون  
خلیل آن زن جمیل از آن آتش بزرگ جمیل کسی که تعین باغ کندستانی  
و تامل بکرات آمد شد کرده بهت درت الهی و برکت صداقت آسیبی ببار و از تن  
و لمبوسات ندید اکنون منظم شوهر و سر مردم از عمر و مار و لی بکلی مر قنع  
گردید بر حسب آفرین بر صداقت و خصمت مار و لی ست اما نه از تحمین بر صیانت  
نفس و شره عمر که چنین بهفت بدست آمده را با و بود حکومت بی صف کرد و گردیده  
حکایتی بر سبیل تخیل یاد آمده چون لایق معتم بود مندرج میگردد و تمشیل  
شخصی بائل زنی بوده و بدست مدید بطلبش سرگردانی دیده تن نمیداد و دیگر وقتی بهسان  
و حیل ویرا در خانه خالی آورده در بر بسته زن عقیقه که بدست مدید خود را از فسق نسجه  
میداشت اکنون بدام لاپ رگی افست ده بخود و یاند و چون تعبیل مرد و  
کارگر رجوی دیدفت حلاله خاطر جمعست اغضب اب مکن و یک سوال  
مرا جواب بالنصاف بده پس هر چه خواهی آن نسبت گفت گوزن گفت عقل را همس  
بخش رفت و دادند منبجله سسی و نه بخشی حصه مردان مرد تصدیق نمودن گفت هر که  
انیمت ال با و حالت شد مرا عجب است از تو که از طایفه مردانی که با و چون آن سسی و نه بخش  
عقل یک بخش شهورت به اختیار سدی و درگاه بدشتنش با خبر افتادی وین بآن قست  
عقل چندین کثرت شهورت را دفع مانده انصاف گوارانجا که کلام انشی به منتع  
از یکا که اسنی و حصات نفس بود مرد را بر تاثیر بر بدت دل نشاند تا در حال بی و آن افتاد  
عذر ما مضی در خواست و دست زدنش باز داشت الحاصل قصد مار و لی  
و عمر در زبان سندی منظوم و مشهور به حال معتم مخصوصه بسته در تریب  
سرایند و از آن مجاز تحقیقت بی می برند و جلدوی هم بر سندی و از وفای برستان  
بعض صوت و صدای عشق و ولوه تهر و دست و بد سید محمد طبرستانی بن قصه  
در نظم فارسی کشیده باز و نیز نام نهاد است حکایت و دیگر نگاره دختر بی از قومیتم

در ایام صبی بعمر نامزد کرده بودند ظاهر او بیار و دزی در حالی که بسبب صغر سن گل سنش نمود نکرده بود  
مظفر مکرده افتاده گفت تا نسبتش بهر که خواهند بکنند موجب اجازه اش منصوب مرد  
از نسیم که ندیم عمر سومه بوده شده بمرد دهور کنگا صاحب حسن بی مانند برآمده  
شهره آفاق شد عمر شنیده خواست ویرا بهمانه ببیند در اینضمن در انشای لشکار  
گذری بر کاوشش افتاده که رخت همارا شسته خشک میکرد بجان رختی معطر در رختی  
معطر تنطرش افتاده از کاوش تفسار نمود معلوم شد که رخت کنگا است در حال  
ستوجه خانه اش شده دریافت که شوهر در خانه نیست گزی بکبوتری انداخته بهمانه برداشتن  
تیر و رون در شد و کار دیدن در شد چنانچه خواست کرده بدام طره تابدارش اسیر شده بمقرا بسکن  
آمد و در صد و چاره جوئی افتاده باندیمان مشورت کرد حسب صلاح شیخی مذکور را در آغاز بیشتر افزودن  
گرفت چون وی توجه عمر بحال خود صد حذر از سابق معانته نمود از ندما استفسار کرده که موجب اینهمه  
نوازش ما فوق توقع چیست گفتند عمر ترا پسندیده است میخواهد خود هم خود باز دواج تو دور  
آرد این ابد باین فریب از دست رفته راغب آن توسل شد روزی عمر صحبت شراب  
کرده ویرا مست نمود و ندما را گفت تا کار خود بگیرند ندما بیگی گفتند عمر در دادن خواهر تو راغب تامل  
دران دارد که تو سابق زن داری و گردیده محتبش هستی اگر در حال ویرا مفارقت دهی و بهر  
بخشی که بهر که خواهد بدو در حال خود رفت و بدو در حاله از دواج در می آرد مرد ساده بی نصیب  
دران هستی که نغزشش گاه هوش و خواست بهر گفتمند بعمل آورد همیشگی  
زن نمی بضبط عمر مطابق گذشتن و بخشیدن شوهرش در اندند بیان گفتند تا آن است  
مالا بعضی را بهت باحت و خواری تمام از گوشه بساط پای کشان برون افکندند  
و گفتند تو که چنین من کو حجتیم را بحسب جاه بی حد و خطا بهل کردی و بی طریقی  
و ف که خدا صما اعمال مردانست بچلگی از دست دادی کجا لایق خویشی سردار باشی  
بیچاره صاحبی آتش از نستی بهوشش آمده از وقوع آنوقعه جا به برتن چاک  
زده با ستغانه نزد سلطان علاءالدین صاحب و علی شد و نشان طلب عسرا  
حضور نرسیده و رفت این امر معوجبات دیگر که مذکور شوند سبب زوال تسلط

آنقوم گردید حمیر سومره ایضا و بعضی زمان در بعضی زمین ضابط با عدل و داد است  
تقدیم و تاخیر وی بر عمر مذکور و تعیین زمان از کتب متحقق نشد اما تواریخ این  
واقع مومل و سیده است بدین رنگ که ذکر سیر و قصه مومل و سیده  
مومل نام زنی از نژاد ملوک کوجر بعد فوت پدر یا ملت حدود خویش سیر کرده و در صری  
رفیع رکنی شهری بنام سده و ظاهرش طبرق طاسم وضع دریچه بر ممبر دروازه  
قصه از سنگ نموده و بر درویش میر میبویس از سنگ تعبیه کرده درون مقر  
و صفت موقت سیر میبویس بفرشهای یک قسم گسترده شش زن پیمان  
خام بافتند و در زیر هر سیر چای عمیق کنده معتد کرده بود که هر که از آن دریاق  
بگذرد و ازین موقت سیر بر سر رود دست بفرست نشیند بشوهرش اختیار نماید  
بسامر دم آن بوس رفتند و کامی کام نشدند بلکه بچاه عدم ره روند بجان و در حمیر  
سومره با سه تن از نژاد خنجره را نامیدند و در زیرش بشکار و جوگی بیان  
بوی و خورده و صفت مومل و ترغیب دیدنش نمود حمیر سومره بی اختیار با هر سه فق  
متوجه انظار شد چون آن نوحی رسیدند در ظاهر قصد مکان کردند مومل خنجره را  
که پوشمند بود روانه نمود حال آنکه با دین فتنه یکی داشت که بزرگ با ستد بدست  
بیار و تخت حمیر همراه کنیز رفت قنف را کنیز تر شده بود و این بدین بیز جنب بودند  
بی نیل مقصد برگشت و بنا بر انفعال هیچ نگفت شب دیگر گنیه آمده کنیز بد جیمان  
شب سوم سید رفت پس آمد شب چهارم را نامیدند و با کنیز روان گشته کنیز خواست  
علی الرسم پیشتر و در وانش گرفت پس کرد و گفت کنیز زن بر آتی این سبقت  
فتشاید پس بدریای موبه رسیده چنان که بد کنیزه را در دست و شتر به آب  
برای معلوم کردن در آن جاز چون آن آب وجود خازنی ندشت در حال زود گذشت کنیز  
بدر و از دید اول نیزه را روان کرد چون آن هم صورت در امسل ندشت درون سردار  
رفتند و امسل صفت خانه شد بخت سیر یک قسم را دیده بود و سخید که آخر غصه و شستن  
علی بوده باشد برادران را تعبیه باشد نیزه بیک خلانده سیر را ملی برد و مرغ شست

کنیز از حال و دانش وی مومل را خبر کرده در حال بیرون آمدن صحبت هر دو راست افتادیم  
 محبت از دو اوج مربوط کرده هر کدام طالب و مطلوب بهمدیگر شدند میدره شب را  
 بعیش و عشرت بیایان رسانیده صبحی بخیر و یاران رسید و سرگذشت  
 بیان نمود حمیر گفت چون وی خاص تو شده باید یک دیدن بیا هم تجویز کنی شب  
 دیگر میدره حمیر را بلباس شبانان با خود برده حمیر نسبت آن سوی ادب ادب بر رانان  
 دل گران کرده با خود بروشته بشهر خود آورده و نظر بند داشت از آنجا که میدره دل داده  
 مومل بود ساخت حارسان نهانی شباشب بر جازه سریع اسیر که در شبی راه پنجره فنی  
 و پس آمدی نشسته از دیدار مطلوب بهره برده پس می آمد قضا را مومل شبی بیدین  
 خواهر شده بود میدره رفت برگردید و بنگان فاسد افتاده و لکران کرد و دیگر رفتن  
 ترک داده مومل بی تقصیر از آن بخش میدره بیتاب گردیده حبلائی وطن اختیار  
 نمود و در شهر میدره آمده برابر قصرش قصری بناناد و در یک سوی دیچها قصر میدره  
 اساس داد تا مگر گاهی بنگاهی از دیده روشن کنند میدره بان خبار د لکرانی در یکسای  
 آن سو را بسته مومل طرف دیگر قصری بناناد و در یک سوی دیچها قصر میدره  
 بناناده و همچنان هر چهار طرف قصر را مرتب ساخت و از دیدار ناکام گردیده  
 آتش کار در جینی که توجه میدره همه وجه از خود مرتفع دید از سوز و رن آهی ده  
 حبان مجروح بناکامی داده خبر میدره کردند از آنجا که طالب را در دل  
 مطلوب اثر کلیست و کشش تلبی در عالم اتحاد و یک قسم ثابت  
 بحیر و شنیدن بوخی زده جان بحبانان رسانید این ماجرا در مقام  
 معروضه میان ابیات سندی می سرانید و اهل حال از آن حبان  
 پی بحقیقت برده شوق و شغف بر نرید می یابند ملاقتیم نام مردی این قصه  
 را بنظم فارسی کشیده ترنم عشق نام نهاده و واقعه چنین  
 اولاد در استان طرازان نوادرات ایام باستان در احوال زمان  
 ماضی چنین آوردند که کوثر و نام دختر را ناکهنکار که صاحب حشمت نامدار بوده

با هم فرزاده خود نامزد داشته چون در حسن نظیرش همواره با هم چنان در  
 کمال شوخی بسر بروی در آنولا چنین سر دیولی بحسن و دولت و بسط ملک  
 و مندر طاعت در ت نظیری نداشت و وصلت او تمنای خاطر  
 خوبان بود روز و کوز و در چنینی نام نخستری از همچنان بطعنیه گفت  
 ازین ناز و میبالی که داری بکوه ای وصال چنین در دست قضا  
 را این طعنیه بخاطر کوز و خلیده نادیده روی چنین بر از دل داد کانش  
 شد و بخود بخودی کشید مرکبین نام مادرش آگاه گردیده برانا کنکار بر سینه  
 از آنجا که وصلت چنین فخر روزگار بوده و آن حبس حسیله  
 صورت تیرنداشت را نا کنکار مرکبین را گفت پیش از آنکه کوز خود  
 آواره کوهی ناکانی شود تو ویران بادانت اغیاب طلیاس اهل تجاران  
 کو بهر و حسیله کن باشد که آن صید خود کن کام رام تدبیرت شود بر اینقرار  
 مرکبین نخست را معرک سباب با خود گرفت از جوی پرست  
 وزمین طهست که سکن کن کن بود گدشته در اندک زمانه و در دایض  
 دیول شد و بشهر چنین رسید به معرکت رفت زن با غلبه ای طرف  
 حبه که نام وزیر چنین رسید به معرک و وصلت کرد چنین و بستانید  
 که در حسن و ادا رشک لبیلی بوده جواب داد که حبس زیلا دیگر را نخواهم  
 زنهار دیگر آنخرفت بزرگان میا و رواننده را باز گردان سب و لبیلی  
 شنیده آنز و ده حن طر کرد و مرکبین این جواب را شنیده به باب  
 تحبارت بعنر وخت و بعنوان عنریب ن روزی نداشت  
 نزد لبیلی رسید گفت من و دخترم از حوادث زمان از وطن دور  
 افتاده ایم در یستن پیش ندرایم اگر غیب نوایی منموده بکنیز  
 گیرید بر آئینه خدمت کنیم که پسند ما باشد لبیلی بهر دو انگار گشته  
 خدمت شان پسندید و رفت رفت کوز و بخدمت چنین رفتی خیرت



خواب مخصوص شده بعد مرور زمانی شبی کونزو را از ملک و شمت خود یاد آمد  
 آب در دیده کرد چنبره آنحال را دیده استفسار نمود گفت فتیله چیراغ  
 بدست برداشتم و باز چشم را بآن دست خاریدم آب از چشم رفت لبلا این  
 را شنیده بردرم لب الغه زد کونزو بعد و فرادان نگرار گفت راست نیست  
 که من در حاصل دختر صاحب دیاری هستم که پیش وی بجای چراغ گوشت چیراغ  
 میداشتم آنجا دو دیراغ و ماغنم را پریشان ساخته یاد از آن ایام کرده رفوت  
 آن گریستم لبلا بران صدق این دعا طلبیده در حال دیبای نفیس که  
 لبلا هرگز ندیده بود معه نه لکمه بار کشیده در نظرش جلوه داد لبلا شیفته  
 انگونه عجیبه شده درخواست نمود کونزو و مر که بین گفت تذ بشرطی  
 بدیم که یک شب چنبره را بجا بخشی از آنجا که پیشتر زنان ناقص العقل  
 لبلا شش بشرط داده شبی درستی چنبره را حواله کونزو کرد چنبره تمام  
 شب درستی به بخیری گذرانده صبحی که بیدار گردید حیران بماند که در بر کیمت مادر  
 کونزو تمام شب متفحص حال کونزو بوده چون صبح شد و ناگامی دختر دید از پس  
 پرده آغاز نسون نموده گفت عجب حال لبلا است که همچو چنبره شوهر را بوض  
 ماری فروخته و خوچیز از آن بخیر و الا نه مردان را کی سزد که دیگر متوجه چنین  
 جفت شوند چنبره این را شنیده مائل کونزو گردید و از من و عن ماجر او آغاز  
 تا انجام حال آگاهی یافت که گفت هرگاه حال چنین است دل خوشدا  
 که دیگر از لبلا نینم و ترا بجان خواهم لبلا آنرا شنیده هر چند حیلها کرد که اگر نفیاد  
 از وصال دوم مهربانتر تمام گرفتار گشته بعد مضار زانی در از بر نصرت  
 نزد آبا بده رفته همیشه در مراقب می گذاشت پیشش از آن جگه وزیر در قسید  
 لبلا بدختری نامشروع و بوده بعد وقوع ماجر ای لبلا ی غیزان دخترش  
 بمن کحت نمیدادند چون جگه در آن نسبت بسیار مائل بود حیلها میکرد  
 و راه نمی یافت لبلا بدو پیغام نمیرستاده که اگر چنبره را بخوی با خود آری

من است کفیل خویشی تو شوم بر این پیمان جگره بجز از سماجت چنبره  
 با خود برداشته و اردوده لیل شده لیل تبدیل رخت کرده بلباس زنانه  
 که بر پیمان وصلت آیند پرده بر روه شسته در مجلس خنیر رسید و شتاب  
 چندی در حقوق حقوق محبتش بالیل بر زبان راند و در اثنای گفتگو غمزه چند  
 بکار برده دل خنیر بی آنکه داند کیست مائل خود کرده از آنجای که خنیر را نمیدانست  
 و بی توجهی بغیرت کرده بود و آن همان بسته لیل داشت بیاد حقوق  
 عدم وصلت میداد از خود بخود گردیده پس ناس چپ را گفت ای  
 دختر پاکیزه گفت بر تو خود را بخوبی خوبانی حرف لیل چندی بر زبان رانی  
 باری از خود آگهی ده که دل تو بسیار مایل افتاده گفت با چو تو یوفانی که امیل  
 وصلت بخاطر آید خنیر از ادای محبتش وی بی اختیار شده خواست  
 تا پرده از رخ برنگذارد لیل که خود قاصداً کار خود شده بود در عین کرمی طلب  
 پرده از رخ فرو برد و خنیر چون خود که همچون لیل است بیکبار آبی  
 سر و ازل پرده برد آورده و در دم جان بداد لیل این حال را دیده  
 بیک ناله عجب بر زبان افست و هر دو را علی الرغم و در  
 آتش سوختند این نوعی عنریب یادگار زمانه مانده و باب  
 حال آن صاحب را در مقام سرود بند بن سندی  
 بسته اند و طرغنه حالی از سماعت هم  
 رسانند او را کی بیک لیل این قصه بنقصه نویسی  
 کشیده هست سر در خور و من و لیل است  
 بهمین قدر ترجمه اکتفا کرده و لوراسه و در و ری  
 مذکور صاحب دور رسن عدم سومه حال بود  
 باوصف عذرا بنوعی حسن و حسن و عذرا بنوعی  
 بدست بیداد و شوقی ذات بدست و شوقی بدست

الورخصه بسیار شهر چون هر دو صاحب را آثار عبرتند  
 علی الجبال بنکر آن می گراید واقع حنرالی شهر الور  
 ان نظام پیداوار رسم چنان بود که هر صاحبی که از بهند دارد  
 شدی در ابواب حنراج و گذر نصف مالش در ضبط  
 می کشید وزن خوب هر کس بزور می ستد تا حبری نامدار  
 صاحب اقتدار که نامش سیف الملوک اشتها دارد  
 و برخی را عقیده آنکه اصل ملوک زاده بلباس ثبارت  
 عازم بیت افتد بوده بخیر کردار آن نابکار وارد گذر نش گردیده زنی جمیل  
 بدیع الجمال اسم با خود داشته در انوآب مهران در تبر ب شهر  
 الور حبریان داشت خیر حسن بدیع الجمال شنیده طمع در اخذش  
 بست و تا حبر را بعلت ابواب گذر را خود ساخت تا حبر بچاره  
 بیع او سه روز آن نظام را تسلط داده شبانه تمام شب بدرگاه الهی  
 بنالید از آنجا که تیر دعای اهل عجز البتة بهر دست احباب  
 جاگیر شود در خواب ملهم بان شد که صاحب محمی مخفی از مردم جماعه سنگتراش  
 فخر و دوست بمب الخ خطیر را ضی نموده تا در پرده شب میان کوه حائل  
 آب راه گذر کشتی تراشیدند و بطرف دیگر سدی قوی بستند هر چند  
 آن هر دو کار کار بشری نبود فاما بتائید این دی جبهت عبرت یادگار  
 و ربک شب همه صورت تمشیت یافته و تواند بود که کار پردازان  
 قصه او قدر بانی ان کار شده باشند علی ای حال تا حبر  
 معه کشتی با ازان ره پاک گذشته و اب مهران راه تدیم هشته  
 برای که امروز حبر ریست حباری گردیده صبحی اهل شهر خبر بدو را  
 بردند هر قدر سعی کردند ارک آن عبارت از تبدیل قصه باشد صورتی  
 نیست حنرالی شهر الور ازان ابتدا است گویند سیف الملوک مع محبوب

بدیع الجبال هنگام مراجعت از معن کعبه باز در زمین بایین و پره عنان زینحان  
 و سیتپور وار و گردیده ساکن شد و در گذشت بدیع الجبال از و نجیب  
 دوپسر آورده رفته و چنه نام اکنون فرارش معه دوپسر مذکور زمین مسطوح  
 زیارت گاه انام واقع متلع رته که در شدم شهر ستانی معمور عایشان  
 دشت و تانبوز انارش پیدا در همان زمین تخت حکم ولورای مذکور بوده واقعه خسفت  
 شهر بهر باقر المعروف به برهمن یاد گویند ولورای مذکور بعد خرابی  
 شهر ولورایان شهر مسکن گزیده بود بدوری دشت چمنوشه نام امرانی  
 لقب حضرتعالی در خوردنش توفیق اسلام داده که از ان شهر بیرون  
 رفته قرآنرا حفظ نمود و عفت اند اسلام آموخت چون بشهر باز آمد  
 عزیزانش تکلیف کند خدائی کردند پذیرفت کسی بطنین طعن  
 گفتش این ترک کرد و عرب رفت دختر فلان عرب نامدا  
 بجمله کشد حسن اتفاق ویرا در همان اقامه صعد راده حج  
 مصمم شده چون انجار سبدر وری زنی را بویکان دهنده که بتلاوت قرآن  
 مشغول بوده این برای استماع بایستاد زن بفت چه یستاده گفت  
 بشنیدن قرآن اگر کرم کنی و قرأت بی موی بنده بشم زن گفت است  
 من دختر فلانیست اگر توبه بیل بخت کرده بکسوت دختران در آئی  
 ترا انجار بر اینموضع ویرا نزد آن دختر بتلاوت قرآن مشغول بخت  
 دختر قاریه را در پنجم مرت کامل بود و وری زنی نزد وی آمده بطالع دخترش  
 که جانی که خدائی مینمود ویرا سید جعفر فراغ از ان چو به بدخت مرتیه  
 گفت چون حال دیگر دانی باری از حال خوبم اگاه خود می بود دختر قاریه  
 گفت خوب بیاد دای و در حال نظر در طالع خود افتد گفت من  
 بخت شخصی از من سبب شوم گفت کی بخت د بزدی کی گفت آن شخص  
 کجاست دختر قاریه بعد استخراف گفت آن شخص تونی چون برده

از کار چو نه مرتفع شده دخت و تار به گفت من بعد برو و دیگر مسپاو  
ازین رخت خود را برکش و طلب مناکحت من بنما که مقسوم تو ام آنکاه حال را  
بوالدین گفت عنقریب بجهت زوجیت چو نه در آمد چو نه بعد زمانی بون  
مراجعت نموده زن که من طالع اسم داشت بخود برداشت چون بشهر دورا  
رسید آن ظالم را و تیره چنان بود که دخت هر که که نماد شدی بچید  
طلبیده تهنیت مید کرد و در می نمود چو نه همواره بمو عظمتش سعی  
کردی هرگز از اعمال شنیع باز نیامد تا آنکه روزی قهر لعین  
فاطمه شنیدی در وقتی که چو نه برون بود جهت دیدن بنانه اش  
در آمد چو نه بصفتی ضمیمه آن حال را در غیبت معائنه کرده در حال  
بنجانه رسیده زن را با خود گرفته از حال برون شد و ندانستند  
که این شهر را بشو می والی امشب سرنگون بزین در می روند هر که درین  
فرصت خود را ازین دام مرگ در کشد اخیار باقی دارد کم کسی  
بفرش اعتماد نموده شب اول سبب بیداری پیرزالی که بچرخه می رسید  
و شب دوم بوطه کنیکری آن بلد از آن شهر مرتفع شده آخر شب  
سوم تمام شهر مع سکان سرنگون بچاه عدم در رفت یک منار جهت  
عبرت و یادگار باقی ماند شرح برخی احوال عموم رؤسای بنیوم  
گویند این جهولان بر عایا و برادران را غم میدادند و می گفتند که بندگان هستند  
و خود ستار بار ابر سر می بستند و مردم را امر کرده بودند که تان نابافته بر سر  
می بستند و ناخنهای دست و پا را ازین می گرفتند و می گفتند همین  
قدر تفاوت در میان ما سران و سایر مردم است وزن زائیده را دیگر  
کردنی گشتند و ناکاره می مانند و دخت را اول شو پوشیده دور می ساختند گویند  
زنی و انا حاطه گردیده بسکه با شوهر دل داشت بهشت کرد و مانده شده که چون بزاید  
اگر دشود بصفتی طبیعت حسیله آن یافت که باری چدرهای متروک شوهر را بگازداد

تا خوب شسته آورو و همچنان تازه تازه در وقتی که شوهرش غسل کرده چدر را  
 خواسته بود بداد آن ساده مرد چدر را را پوشیده خوشبو و ملائم دیده پرسید  
 که این از لکه کرباس است که بغرب بود و طرفه ملائمت دیده شده گفت این بجان  
 چدر های رو کرده هست حق تعالی بشان حوصله تنگ داده که از چنین ملبوسات  
 پاکیزه عاقل ماندید شوهر حرف معقولش را پسندیده دیگر از وضع سابق دست  
 برداشت و دیگران هم آنرا پسندیدند زن عاقل چون دید که آن حیل اش  
 درست افتاد گفت زن زائیده را هم همین شایسته بسکه آن مرد تابع عقولیت  
 وی شده بوده این را نیز امتحان کرده پسندید و دیگر از اخبار کرد و رفته رفته  
 آن رسم قبیح اکثر سومره برخاست گویند مردم سومره اکثر شراب با گوشت  
 گاومیش میخوردند روزی بچه گاومیشی بزور از خانه سکه کشیده  
 بمصرت بردند زنش بسو بگفت امروز چنین بچه گاومیش بردند  
 فندوانه مرا هم نمائند آن مرد بغیرت آمده قوم را جمع کرد و چند سر  
 سومره را کشته خانه کوچ ترک و شهر و مسکن کردند هر چند مردم سومره  
 بی پی ایشان دویدند و خوشستند بمصالحه یا جنگ بر کردند صورت نیافت  
 کیفیت آمدن ولایت کج بدست قوم سومه قوم  
 مذکور چون در زمین کج مسکن شدند والی کج شانرا مراعات و دلجویی  
 بسیار کرده بعد چند گاه اینجا گفتند که قوم کثیر در ظل امان شما  
 جا گرفتند ایمانکی شما را تصدیق داده با شیر بای باره زمین غیر جمعی مقرر  
 شد و تا تخم خنق خود آیدان کرده باج گذار با شیم ای کج از راه مهر بانی  
 زمینی وسیع بشان داده پنجصد حرا به علف و فصلان بهر شان مقرر فرمود  
 جمعه سه بدست تو آنرا ادای کردند و در اندک ایام واقف گردیدند  
 و طور کم و در عایا شد و بخود در بخش سب ملک افتادند  
 و به در متلعه حکایتین کج بر مبنی منجم همواره جاد هشتی و صادر و وار





واران متواری شده بودند آوردند قضا را کوه در سال از همسم منفرگ گردیده آن ستورات را که  
 سابق هرگز روی ناخمر می ندیده بودند از دست شکر پانده درون خود جاداد و گو شمای تنغه  
 شان بنا بر عبرت و یادگار برون مانده از آن تا حال آن مکان زیار نگاه مردم است و حاصل  
 بعد قوم سوم و قوم سیمه خود جکرده وارث آن زمین شدند و بسکه شهر محمد طور بود و  
 عا کر شای و بران و خراب شده شهر سامونی و دیگر مواضعات نو آبادان کرده ازین شهر  
 را که واقع ارض پرگنت درک بود و بخوسیت متروک شمرده توره تازه پیدا کردند چنانچه مردم شود  
 طبقه جامان سیمه بسبب این طایفه را گروهی بجکره بن عصام بن ابی جهل بنیدند  
 چنانچه نذکر شد اما از تراند کور سابق که در وقت ورود محمد بن قاسم نفی اینجام آمده اوست  
 اسلام گزیده بودند و شایع آن سیمه محصوم از پنج نامه است بعدی کلی صحبت سیماید چهل و  
 عکرمه کی در حدود سنه اثنی و تسعین هجری اینهمه اقوام خارج دین اسلام دین زمین  
 و در دست بهر سیمه حال آنکه خود عکرمه معاصر آن عسدا یا قریب بآن زمان بوده باشد  
 و انتسابش بام بن عمر بن هشام بن ابی هبیم برای فیاس مجور پس آنکه گفت  
 منسوب بحشیدند و لقب جام منته بانست بصحت اقرب نوان انگاشت از بزرگی منقول  
 که اصل اولاد سام آنکه از اولاد سام بن فوج بود چنانچه در بخود بنامان جنت نقب شن است و بعد  
 عندا سیمه جام آن زن پانیه چون دست تغلب قوم سومه مرتفع گردید مردم سیمه که سابق  
 از روی رعایا بکدیوری گشت میکردند بصحبت کرده ویرا بلقب جام ملقب ساخته صاحب  
 و سالار خود قرار دادند کان ذلک فی شهور اثنی و تسعین و سبع مائت و راندک روزی  
 جام مذکور استقلال کمال یافته ملک رتن بقیه عمل ترک را که بسهمان ریاست  
 داشت رفته بیک بکشت و بعد سه سال و شش ماه حکومت در گذشت فیل  
 کاه به بن تاجی و کیشش بمقاری که از او داشته علی شاه و ملک فیروز را از بهکر به  
 بهر ایور آورده ویرا مقتول ساخت و بعد سه روز مردم آخر ملک فیروز را کشتند  
 جام جوشه بن پانیه بعد بر او وارث ملک شده با جمعیت تمام از بر تلمتی عبور نموده  
 بقتل و ذارت قصبات بکر پرداخت مردم ترک دست یافته شده بکر انداختند از اینگاه

باستقلال در سبند گذرانیده تا آنکه سلطان علاءالدین برادر خود الفخ خان را بنواحی ملتان  
تعیین نموده وی ملک تاج کافوری و تاتار خان را بدفع جام چون سبند فرستاد پیش از آن  
جام چون بدستبرد اجل رفته ایام حکومتش سیزده یا چهارده سال شکرشاهی بیکرا گرفته  
چشم بر سهوان و دخت بعد جام چون جام تاجی بن جام از بر سبند حکومت جلوس  
نموده لشکر سلطان با عیال ویراد سبند گیر کرده بدیلم برو طائفه سمه در تهری میگذرانیدند و جام  
جام با پانزده بن جام از پانزده سال ریاست شان کرده بقول میر معصوم جام خیرالدین  
ولد تاجی بعد فوت پدر حسب الامر شاهی از دیلمی سبند آمده تصرف نمود سلطان محمد شاه  
بتعاقب طغی غلام چنانچه مذکور گردیده وارد ارض تنه شده در گذشت و سلطان فیروز بکایستر  
نشته بدیلمی رفت جام خیرالدین بتعاقبش تا حوالی سن رفته چند بار نزد و خورد  
کرده برگشت و رعایا را بعدل بیاسود و فقلست که ریزی وی بتاجا بر آمده استخوان  
چند در مخالکی دیده زمانی بایستاد و رو بجا افران کرده گفت داد خواهی چندند که داد میخواهند بعد  
تقصص معلوم شد که هفت سال پیش از آن متافله گجرات بغارت رسیده  
و مردش مقتول شدند مال متخلص مندرموده بوار ثانش مندرستاد قتل از  
بقصاص رسانید بعد خیرالدین پسرش جام پانزده بایالت نشست سلطان  
فیروز شاه یکبار آمده پس رفت و بار دیگر ویرا اسیر برو و بعد مدت بمعانته نیکو خدمت بها  
چتر عنایت کرده بکومت سبند فرستاد تا پانزده سال بکومت راند و در گذشت  
شهر ساموئی را وی بنا نهاده قیل بنای پانزده بن از است و این بران افزوده پس  
جام تاجی برادرش بکامرانی بر آمده سیزده سال بغیر اغت گذرانده بکامرانی جام  
صلاح الدین قائم مقام گردیده او بعد بنده بست سبند جانب کبج شتافته منظر حضرت  
نموده و بعد پانزده سال از تخت بتخت بر شد صاحب حدیقه الاولیا در کرمانت شیخ حماد جمالی رح  
نوشته که جام چون جام تاجی و پسرش صلاح الدین را مقید بدیلمی فرستاده بودند  
و بتصرف شیخ نامبروه از قید بند حناص شده سبند رسیدند و چون به برانداخته  
وارث ملک شدند و اول پدر بعده پسر فوت کامرانی خویش بکامراند از سر

مذکور اول که از معصومی است لغتاً و تنکی فی العلم عند الله قصه نورین از نامیگان  
کولاب کنجگر کزده ذات غارتار لای صبر و شکیب جسام تاجی برآمده ناجرای شوق  
و شغف جسام تاجی نسبت بوی زبان سندی سیب ان ایات بمقام مخصوصه  
معینه مشهور جسام و بر آنه آنقوم گرفت بر تاجی سر بر تنونی داده و برایش قصور  
عالی بر کولاب کنجگر سبانه متبور هر دو در مکی میان مقصوده معلومه پائین گنبد  
شیخ حماد جمالی بیادگار باقی بجله بعد صلح الدین پسرش جسام نظام الدین  
بر سر یرد و لست برآمده عجمای خود سکندر و کران و بهاء الدین و آمر را از قید برآورده  
هر یک را بنا حیه فرستاد و امور ملکی بعضی نویسنده گزاشت بعیت کرانید بعد  
و و سال چند ماه اعماش ویرا غافل دیده بحجیت و احل شده شدند جسام  
نظام الدین گجرات رفته و در راه و رگدشت اعیان شهر که آن برسم زدگی دیدند  
جسام علیشیر بن تاجی را از گوشه انزوای آورده بر صدر ایالت جلوس دادند  
وی ضبط و ربط ملک خوب کرده بفرانت پرداخت و شبها بسیر با هتاب  
با معده وی می برآمد سکندر و کران و فتح خان بنای تاجی که در صحنی سرگردان بودند  
ازین حال جسام علیشیر خبر گردیده شبها راه طی میکرد و روزها در پیشه گذرانده بشهر  
نزدیک رسیده جمعی از مردم شهر را بخود متفق کرده در شب جمعه که سیزدهم ماه بود  
جسام علیشیر و زور قچه بطریق معهود سیر میکرد و اینها قابو کرده ویرا گزشتند ایام حکومت  
علیشیر هفت سال پس جسام کران برسد ایالت برآمده نسبت با اعیان  
و شرافت ناخوش بود قضا را همان روزی که و زو بگذاشت و فتح خان بن سکندر و برابر در  
طهارتخانه بگشتند پس جسام فتح خان بن سکندر پانته ده سال انگاه جسام تعلق  
بن سکندر بر بریاست شست قلع تعلق آبا و عرف کلان کوٹ دی بنانده  
ناغام مانند جسام سکندر بن فتح خان بر سر یر کامرانی برآمده بسکه خورد سال بود حکام پور  
و بکر حکامش سر فرو دنیا و رندوی از تبه برآمده تا نمر پور رسیده بود که سبک نام شخصی رده دار  
جسام تعلق خرد جگرده جامه یک خطاب خود را تخته اعیان شده و از سره روز بر ندانند معتمد را اصلیه ند

سکنید بعد حکومت یکینیم سال درگذشت پس که جام را نداشتند در زمان جام تغلق در کج بود  
و با نهم مردم وصلت کرده جمعی کرد آورده بخیر فوت سکنید در شهر رسیده گفت بدایعیه ملک نیامده ام  
بلکه آمده ام که عرض و ناموس مسلمانان نکاه دارم و هر که را بسیریر نشانی داول من بیعت کنم اعیان  
همون را با یالت گزینند و در مدت یکینیم سال تمام ولایت سندر از آتشور تا موضح کا بسیریلی  
و کندی که سرحد مائیله و اوپاره است صفائی نموده بعد هشت سال و نیم سال حکومتش جام  
سخر که مخصوص بوی بود هوای سلطنت پیدا کرده زهر در شرابش داد تا بسمه روز درگذشت  
پس جام سخر صاحب سریر یالت شده کونید و بغایت حسین و وجهه بوده در پیشی صاحب  
دل را با شوغلی باطنی بود و وزی بدرویشش گفت منخواهم که سلطنت کنم گویم هشت روز شد  
درویشش گفت هشت سال بادشاهی بود بدعای درویشش چون وی بمسریر آمد خود بخود مردم  
اطاعتش اختیار کردند و در زمانه اش رفاه خلایق تجربه اتم رسیده روز جمعه خیرات کثیره بفقرا  
دادی و از باب شریع را ادارات لایقه مقرر نموده آخر بعد هشت سال درگذشت  
پس جام نظام الدین المعروف بجام بنده بن پانیمه بن از بن صلاح الدین  
بن تاجی بر سریر دولت متمکن گردیده از تبه سبک شافت و بکسال آنجا نشسته بند و بست  
حدود از قرار واقع بعمل آورده مراجعت نمود و دولت او خانه را در آنجا ماند اعدل و ادنی و اجل  
و اطول کامرانی این طائفه بر آمده در زناش علی و سادات و صلی و عموم خلق اسیر بفاہیت کلی گزاینده  
احیای سنن نبوی شیوع یافت که احدی بدون صوم و صلوٰۃ نبوی با حاکم ملتان طریقہ مخالفت مضبوط  
انداخته بود از بیطرفی بزبانہ اش فتوری برنخاسته هر هفته با صطیل میرفت و دست بر پیشانی اسپان مالیده  
می گفت ای غازیان منخواهم که بر شما سواری واقع شود زیرا که در حدود و اربعه حکام سلاستند و کانکند  
تأبی سبب شرعی بجای نرود و موخو خون سلین نکودم در صلاح تقوایش و استانهای غریب مذکور و از  
صفائی باطنش آیات باهره مشهور نقش است که نقش بزرگی که بقول اصح قاضی  
عبدالله است که در پشت مقبره شیخ عاصم جامی مدفن مشهوره دارد بغیب از حجابی  
در کوه مکی در مدفن کاه خط هم کرده و در مرا یای بزرگی آمد که برغش من کسی  
اما مست حبنا زه کند که در عسر شعور بقولی بیو منو طرف آسمان نگریده باشد و بقول

بر خوشنمیده و انکرده تا بستر خیره رسد علی ای حال بعد تجوی کل از انقسم مروی جز خود جام  
 نظام الدین کسی پیدا نکرد و بموامت جنازه کرده ایضا و در رساله قطبیه ضمن احوال سید مراد  
 شیرازی روح مسطور کرده ای روایت از طرف صحرائی بگذشت یکی از اهل قبور برایش برآمده گفت  
 مرا اینجا زودان غایتند و شهید ساختند جمعی ایام در گرات دارم بدادم برین هاجا استادده حال را در  
 و مال ویراسته کرده بگجرات فرستاد و قصاص قاتل کشید این نقل با نقل سابق مذکور در ذکر جام  
 حنیر الدین بسیار مطابق دارد و العلم عنایت وی در ابتدای حکومت از شهر ساموسهی نقل کرده خوش  
 در زمین حال چنانچه بر وقت مذکور کرد و شهری بسته دار الملک نمود و او از سلطنت بکنار ناپاک  
 از قتل آمده موضع اکری و چند که و سندی و موضع گوشت ما چنانرا تا خند دریا خان بتعاقب شان  
 تاسیوی و دیده بعد جنگ صعب ابو محمد میرزا برادر شاه بیگ بقتل سائیده مظفر مراجعت نمود و دیگر  
 همنش باز شاه بیگ لشکری بسند نفرستاده ایام کامرانیش هفتاد و سه و شصت و سه پهل و سه هم گفتند اما  
 اصح آنکه از پنجاه که و اچیل و سافروست مطابق بنص و چهارده هجری چنانچه از مرزا ابدا ای  
 دولت این طبقه تا این سال ستفاد شود پس از جام جام فیروز و از جام نظام الدین که نوزده سال  
 با تالیقی و مدار الهای و ریاضان پس خوانده جام نظام الدین مطابق وصیت بر سر و دولت جلوس بجا  
 کرده جام صلاح الدین بسیر و سجود عویدار ملک برآمد و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان  
 سلطان مظفر گزینی که در غرضش و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان  
 برآمده با اختیار و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان  
 یافته بعد و سلطان مظفر آمده مالک شده و فیروز پسران و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان  
 مدد طلبیده و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان  
 هم باز بدیاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان  
 جدا ای گرفته و دیده و دیده شده بودند و کنگر برشته بجهت مغول و سکونت داد و توقع آنکه این جماعه ویرا  
 بکار آیند و از دست تسلط و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان و ریاضان و سائیکان  
 بخطوط فانی بخیبر از ملک پکان افتاده و میر قاسم بکی اوضاع ملک و یافته بشاه بیک سانی و در غیب  
 به تسخیر نمود و در عهدی و عشرین و تسعین شاه بیگ هزار و سی و شانی رستم و اسفندیار از سیوی بسند

فرستاده که موضع گامان و باغبانان را ناختند مخدوم جعفر یوکانی از مرزا عیسی ترخان نقل کرده که  
درین تاخت هزار شتر از چرخهای باغات که شب کار میکردند لشکر شاه بیک بست آورده بود و بانی بقیه  
توان کرد از آن بعد چون صبح زوال ملک طبقه سهم رسیده بود مادر فیروز بجای تملط و ریاضان که از پس  
جز نامی ننیدید و بشو رابع و عشرين و تسعته رفته شاه بیک اخواند از پیش شاه بیک بر خیز میر قاسم  
مذکور در رسته کار بوده اکنون اقبال و صد و کام دیده غنضرب بعدند و بست آخند و مسکن در رسته  
و عشرين رفته آورده جام فیروز و مادرش از آن چاه خود گذشته امت خورند ولی چه سود که  
خود کرده را علاج نباشد و ریاضان جمعیت کرده باستقبال لشکر شاه بیک شتافت برکن عالیجان که ناله  
پا بین تته است التقای فریقین روداده مردم سندی و اسپان ایشان بمهراب معخولان طاقیه پوش  
کیا بر رخ خورده نبریت یافتند و ریاضان خود با بعد و دی دست چا خوب کرده پی سرگردید فیروز تا پیروز  
عیال اطفال را در تته مانده به پیر آگر گیت شاه بیک کوس ظفر نو اخته تارنج یا زده هم محمد مستیع  
و عشرين و تسعته داخل تته شده ایام کامرانی فیروز تا پیروز مع چند ایام جام صلاح الدین دوازده  
سال که تته خرابی نداشت تارنج اینو اقمه پوشتند و بجای ایام کامرانی نهاد قرار فرمود مکید  
و هفتاد و پنج سال با کم و کاست مذکور بهر چند چندگاه جام فیروز از آن پس بهم بعض ملک ماند و بیک چون  
ریاست برانسته کرد ایست طبقه جامان اینجا تمام است گویند لشکر شایگان از یازدهم تا سیم  
شهر را تاراج و آسیر مبتلا داشتند اطفال قاضی قاضن داخل سار شده بودند و مثل دیوانگان سر راغ  
کم شده تا راجویان بهر کوه و برزن میگرددید آخر عرضی بواسطه محمد شریف حافظ پیش امام مرزا شاه بیک  
بگذرانید و در استخلاص اساری فرمان نافذ یافت امرای عهد جامان سهم پوشیده نماند کپش از  
نظام الدین خود سران سهم مردم وحشی نژاد بودند و امرای عهدشان نیز ازین قبیل مگر و عهد جام  
نظام الدین بنوع انسانیت بوجود آمده و چند سر نامدار و امرانش محلی بزیور سپر آراسته شده اند  
بجمل حال آنکه او شاه و وزیر جام نظام الدین چنانچه مذکور در اوائل سلطنت ویرایه بکر نشانده بود و شوی  
بند و بست واقعی آخند و بعل آورده موصوف فرط شجاعت و انسانیت برآمد با کمه اصل از غلامان  
فان زاده بوده اما بچه بر عالی مدوح اٹلی و موالی زبیه در پهنصد و دوازده آخرین را به جام بنده  
بتقریبی از تته دویده و چه زاناخته آمد و اقمه خورش معلوم نگردید و ریاضان اول قتل نام غلام

که بکبیر دیوان جام نظام الدین بوده گویند اشلش سید زاده است که بچاودش زمانه به بند آمده و کشته  
 حزیده واضح همین سوز جام نظام الدین لشکاردین حرارت روز و تیره شده آب طلبی مجله  
 آبدار که بکبیر جام آب آورده و منی دسوانه تا جام آب بتانی بخورد و گفت خس بجبت آن انداختم که تا نیمین  
 حرارت و فوشت آب بخورد مبادا زیان یابد از که بکبیر بچاودش گرفته دریا باش خواند و بجانه جوهر فانی  
 تربیت یافته مغرب بمرتبه بلند تصاعد نموده بردشاد و وزیر و سایر امراتقون یافته مدار الهام  
 و امیر الامرا گردیده بار چنان خطایش شد چون مرزا سید محمد جوینوری وارفته گردیده بانکه جام  
 بتحریک علما معتقدانه پیش آمد وی نگذرد این تصمیم ارادت آن بزرگوار کمر بست و بجهاد ان ارتقا  
 خاطر آن صاحب زبان یافته بالجملة جام ویرا سپرد و اندو بعد فوت پسر چنانچه مذکور شد بوی سپهر  
 بود بدست فوج شاه بیگ رسیده و شری و ستفاته و رنگدشت و بکلی مدحون و زیارنگاه اهل الله  
 واقع پیش علما و الدین هم در زمره علما امراء السلاک و شسته بدست شاه بیگ فاده نوایش فیت  
 محمود خان و متن خان سرد و فرزدیکه دیخان بعد واقعه بدیکه بدیگانه خود برابر تلمی و کاهن  
 کردند و از خیمه پیش بنزد سارنگی ان ایضا اسپرندار محمد بنام نظام الدین و جام فیر و زبده  
 کاظمی قوی بدست شجاعت و کیست زده متشی میگردد و طبعه ارغون ارغونان اولاد  
 چنگیز خان اندر بنی تغیل ارغون خان و ... قاقان بن باکونان بن اتولی خان بن چلایر خان و ...  
 کتاب تذکره آورده که ارغون خان در روزگار با قاقان پدرش بدست خراسان بود و غازخان پسر  
 بعد از پدر بر تخت خانی نشسته حق سبحانه و تعالی و روش برافروخت صلح الدین و کتاب الابرار گرد  
 که چون ارغونخان بادشاه شد خراسان انجا از خان سپرد بدشرف ردت حضرت سید الانبیا رسیده بهتر  
 امیر المومنین علی و امام حسین با امر آنحضرت معافه کرده بنابران در احترام سادات مبارک نمود  
 و بدست شهدا امام حسین و ... جاری ساخت بمرتبه عریف و عیش که کشی از دبد فرات بکربلا میرفت  
 قاضی غیاث الدین هروی و ... بچ خود آورده که سلطان محمود خان و ولد ارغونخان بتای شخص  
 و نود و چهار در تبریز سلطنت نشسته تا نزد کلمه توحید ب زبان راند انچه بهج منولان اسلام نشسته  
 و در کلمه طیه و در سانسیر کلمه الله علی پشت و زمود الی اصل شاه بیگ و ولد امیر و النون  
 بن حسین هروی از اولاد ارغونخان سطر چنانچه مرقوم گردید چون برتبه مستولی شد



و بنیبت و غارت قتل و اسرا ز کار انجا واپدید اخت جام فیروز که و اما ندانش همسایه شده بود و ندان  
اطاعت چاره ندیده بلا زمت رسید شاه بیگ نو از شش کرده سپرخ و خوانده تا سوستان بوس  
ماند و کوه لکی حاکم مراجعت نمود و میر علی که ارغون و سلطان مقیم بیگ لار و کیک ارغون  
و احمد ترخان نزد فیروز مانده و رجالی سوستان از کار پسین و یغان پرداخته بشال و سیوی  
جماعت سمه که دین فترت با طراف رفته بودند بجام صلاح الدین پیوسته از گجراتش برداشتند و  
باده هزار جاری یکم مسوده بکوی رای که نکار والی که از تراد همهای مذکور و عزیمت تکر و بایخبر و  
استدعای فیروز مرزا شاه حسن و له شاه بیگ بچاره هم محرم سنه الیه از شال برآمده و عرض  
بیت و ز با فوج آراسته بدر رسید و برابر چون صف جنگ آراسته گردید از طرف صلاح الدین  
بیت خان نام پسرش که داماد سلطان مظفر گجراتی می شد مقدمه الحش بود و از نی طرف میر  
عمیس ترخان میر علی که و سلطان قلی بیگ لاری هم منتقل بر شان ریخته بیت خان را بابا باری مردم  
کاری بجاک مذلت آنگذ صلاح الدین از قتل پسر مخبر شده بطیش و تقص کلی بر جنگ آمده از نظر  
مرزا شاه حسن برادر سیده داد و مدعی کمالی و او و شیرازه جمعیت اضداد شکسته برنی را قتل  
و بقیه را ریخته منظر شد آمار اراق برادر رای که نکار بجایه کثیر نشان تیر تقدیر شده چون آیند  
منهزم بگجرات شدند بعد سه روز اینها مراجعت نمودند شاه بیگ خود و بیع اثنی بجوالی باغبان  
رسیده فرمان طلب نام مرزا شاه حسن فرستاد و جماعه ماچیان را که دم از طغیان میزند معدوم ساخته  
قلعه سکن ایشان مستعمل نمود مرزا شاه حسن بقدموس پدر شرف شده حب الامروستان  
آورده در قلع مردم معتقد مانده قسمت منازل شان که تازه تعمیر گشته کرده امر ذخیره نموده با ریخت  
پدر شرف شد شاه بیگ طرف جام فیروز نوشته که اراده تسخیر گجرات بصمیم خاطر است هرگاه آن قضا  
دلبوه ظهور یابد مملکت سند بقرا اصل تمام تر داده شود و جو د جانب بیکر عزیمت فرموده چون  
آنجا رسید سادات ساکن درون قلع را بلبوهری جاداده از خستهای شهر لور شای قلع می و نهاده  
مردم گفتند که این دو کوه غری قلع بکوی اند اول فکر بر انداختن آنها ضرور گفت چون در  
عظیم محیط قلع است ازین کوهها و غده چه پادشاهان متوجه تسخیر قلع محقر نخواهند شد و از دیگران  
چه کشاید اکتفا حاصل چون در سال کامل بنائی قلع موسس گردید بتی مراشل میر فاضل کوکلش

و ملک محمد کو که و میر محمد ساربان سلطان محمد محمد در آن نشانی به دربار مردم حشام که بلوچان  
در لواحی بیانی افاد نکند و ویکند تند تدریری اندیشیده افواج را مقرر نمود تا طیار و زون  
و احد بخیر از سران آبخامه و مار نقار بواقعی بر آوردند بعد فراغ ازین کار بشال سیوی شده  
باز مراجعت نموده در شمان و عشرین بهیگر رسید و بایانده محمد ترخان را حکومت آنجا ماند  
مستوجه گجرات شده در موضع اکهم آمدن جام فیر و متوقف گردیده قضا را و بیت و دویم بخان  
سند شمان و عشرین و شصت به موت گردیده حافظ شریف پیش امام را فرمود تا سو رده  
سین خواند چون وی بایه مالی لا عبد الذی رسید گفت باز را عاده کن کرت شانی  
حافظ مذکور وقتی که بایه یالیت تو می یعلون با غفری رسید جان بحق تسلیم فرموده هر  
شعبان تا ریخت میر طاهر و فاش بقولی و رشده و بقولی و یلتان نوشته و برود و بعد الوقف  
است : - آنکه چون بابر بادشاه قندهار را از و سلب نموده بود این بشال سیوی افتاده تا بعضی  
سند گردیده و باز درین اندک مدت فتنش یقینا چگونه صورت یاب باشد و دلیتان خود برگز  
گذری نه کرده که فتنش را بخاطر گیر و و برگاه اراده گجرات داشت راه گجرات از لسان  
معلوم به حال فتنش بیکه بودند وی در بدایت بکارت مت خواجه عبید رسید و شباهت کمال  
کرده بمراتبه علیه تصاعد نموده وقتی که بکارت مت پدر در برات بود هموار مجلس علمائش و و نفیقه  
و و نفیقه آبخامه را بمنزل خود طلبیدی و خدمت کردی و استفاده بردی از تمام طبعش شری  
کافی و حاشی بعضی سال مشهور مرزا شاه حسن بقول میر معصوم بعد فوت پدر و نظر بر  
جلوس کرده خطبه بنام بابر بادشاه خواند بر چندین موافقان انضی شدند فرمود بوجو و نشا  
مقتضی قدیم اما را السنه و کیه نام نامی ویرا از خطبه باندازید جام فیر و و بجز نفوت شاه بیک خوش  
شده قطع نظر از عزا پرسی سران بزرگی برافت مرزا شاه حسن ابران آگاه گردیدند اراده استیصالش  
جام فیر و زار اندیشیده حافظ شیخ خوشنویس و قاضی قاضی مفتی را مع و بایا بعد از تقصیر فرستاده اما  
در بنیان بتبیه جنگ می پرداخت مرزا را و یافته مستوجه تبه گردید جام فیر و زار بقاء و دست در خود  
ندیده مانک و زیر و شنج ابراهیم زاماد را بکجگ مانده از آب آن طرف پزاشد و چرخ اینها و یکجا  
کشادند و چرخشتی پرا از توپ بچپا او تیر اندازان بر سر راه آورده مخالفت نمودند تا که مرزا به

از پیش بر داشته منظر داخل تته گردید بام فیروز نایب و زور حد و کج افتاده است و لشکر دیده  
عقرب با جمعیت پنجاه هزار سوار پیاده در حد و چاکچکان و راهان رسیده جنگ طلب گردید مرزا  
شاه حسن جمعی را بجا است تته مانده استقبالش کرد چون التقای فریقین سموت داد مردم سندی  
و همچنین تار از سر آکرده گوشه های حیدر علی الرسم مهم بنده از سپ پیاده شده آماده جنگ ایستادند  
و این رسم است که مردم بند و سندی که قرار مردن بخود و هندی جنگ آغازند گویند مرزا  
شاه حسن آن حالت را معانه کرده امر را مبارکباد گفت که اینها خود بخود را بسته پیش ما جلوه دادند انشا الله  
چنین شود و در فوراً از سپ پیاده شده وضو کرده و گاه به نیت مناجات ادا کرده از حضرت عزت  
ظفر راست ملت نمود و گویانی تیر و عاهدت اجابت رسیده لشکر با مرش اول تیر باران شتغال شد  
و چون مرزا از مناجات بر آمده بر سپ سوار گردید و اش را بجو نمود و از صبح تا آخر ششین معرکه قتال  
آراسته بود و قریب بیت هزار آدمی بگل مخون افتاد جام فیروز محمد دل و منهرم گجراته شد و تمام  
مگر انجا بوده مرزا سه و زو از زمین توقف فرمود و غنا هم و سپان و سبابه از پنجه بدست افتاده بود و مردم  
خود قسمت کرده شهر خود تته نزول و در تعلق آبا و سکونت نموده بعد ششاه از راه ناله کنندی اول بستان  
رسیده پیر گنده دریل بمیر فرخ داده شکار گران بموضع ببر لو که سه گردی بهکست تشریف آورد و در راه  
بر بومی و احشام را بطاعت کشید و حد و دایره جامع و بر و پاچا را لشکرش قهر کرده ایاره بدست آورد  
انگاه در بنه دوی در اعیه تسخیر ملتان نموده او را یک هفته بسیوی شده قلع ویرا مجدداً تعمیر داد و چون  
مراجعت بلوچان رند و کسی استقا و کرده بیجا آمد و با طمیر السلطنه بابر بادشاه طرح مخالفت و خویشی  
انگند و راحدی و شلین و شحاته متوجه ملتان شده قلع و سیوری را در راه قهر کرده متاصل خود است  
قلعه و شد و بواسطه قطب العارین شیخ روح الله از و در گذشت رحمت و بنده هزار انجا جان ملتان آمده ملت  
گرد و وای ز ادای لشکان و بلوچان که باستقبالش آمده بودند شکست و چهره گرفت و قلع را خراب کرد  
سلطان محمود لایحه لشکر بلوچ و بت و زند و و وائی و کورائی و چاندیه بگی شیتا و بر جمع کرده بجنگ آمد  
آخر بمصلح حد آب که با را مقرر کرده مردم معتبر با و چه مانده سوئی قلع و لا و حرکت نمود و آن قلعین  
واقع زمین شوزا که بحدت شهر آفاق است در عرض اندک و زکار کمشود گویند لشکر مرزا  
مسب الامر و قه یکه با خود برداشته در فرصت سه و ز سید چاه کرد قلع باب رسانیده خود

از تلو اسدی آبی زانیده بودند و غارت بخان درون قلعہ در مانده شد دست و پائی داشت گروہی  
 کردید سخن مختصر بسیار از اهل قلعہ مقتول و مجروح ساخته بقیه را دستگیر نموده غنائم موقوف و بدست  
 آورده در پانزده روز به پیکر رسید کرت ثانی بنابر عرصان ملتانیان در او انرا شنی و تلشین و تحمات متعجب  
 آن طرف گردیده بعد محاصره سال کامل بقتل و غارت شهر را بکشود و دست و پسر سلطان محمود لاجناه را  
 بسکین ترخان داده تا بهر دورا به پیوند جگری و فرزندی مختص ساخت و بعد از اقامت دو ماه خواجه  
 شمس الدین را بملتان نشاند به پیکر آمد و عنقریب ملتان را بسلطنتش باز باو شاه فرمود که ملتان را  
 به پسرش مرزا کامران داده و درین ضمن برای نکاح والی کبج که در کمک جام صلاح الدین آمده منہزم  
 رفته بود اراده تہ کردہ نامہ بان مضمون فرستاد کہ امرائی امرائی برادرین بدست شما بقتل رسیده  
 اقربایش اراده تہ دارند بر ملک عالی آمدن جائز نداشته اطلاع داده شد اگر یار و ولایت تہ پوش  
 آن مقتول بدین بدین و امرای آیم مرزا در جواب نوشت کہ خون آمریزوز از جوش نیشسته باشد ما را  
 آنجا رسید نیست تو قصد بیکش قتل خود مرزا بدایت کردہ بوی نوشت کہ ملک برادران شما را تمام  
 بضبط آوردیم عجب کہ آن غافل درین نزدیکی گاہی با سال تحفہ مدایا رسم انقیاد و اتحاد کہ بموجود  
 حال و مواد است احیاناً داشت اکنون داعیہ تشخیر گمراہ مصمم بہتر آنکہ خود را در زلال راہ مفت پال  
 نکند و بقدیم اطاعت سبقت کرد و اسپان بھی طبیعت از دست اهل سوارسی آنهاست مشکش نماید  
 و الا جنگ آآماده باشد علی ای حال چون رای کینکار به جشت و جمعیت خود مانان و بر پائی کینکار  
 استوار بوده تعجب عزیمت آنجناب و داده لشکر چون بجوانی کبج رسید قلات غلہ را بشد بمبر تہ تم  
 رسیده لشکر بانی از دلتنگ نمود مرزا بہر رستہ متوجہ معین کردہ فرمود ہر کدام از جانبی رو بہ کینکار  
 و از حال ہمہ گید غافل مانند و چنان نمایند کہ حریف وجود و فوجی و دیگر را گمان نہ دہد بوی آدیزد  
 رستہ اول با تمام سلطان محمود و خان اختصاص داشته و رستہ دیر مخصوص امیر فرخ و خود مرزا  
 شاہ جن جوہر رستہ سوم خاصہ جن کہ رستہ بیج با مرزا عیسی و میر علیکہ کہکرا را خبر رسید کہ مرزا شاہ جن بموجود  
 را بہ آرد و بہت بجنگ آآمده بارہ ہزار سوار و پیادہ پیشہ بمقابلت برسدہ سلطان محمود و خان با رستہ خود بخبر خزان  
 کہکرا شدہ سر راہ بر او گرفت و ہزار خبر زد و دوسری بجانب میر فرخ روانہ بنوشکر کہکرا یونہا بہر بہرہ اسپان  
 پیادہ شدہ بہر سپہ بقصد و نیزہ بازی دستکش و نواز را بنظر نداشت چنانچہ کہ بمغول دست بردارند ساعت بخوابی عمل آرد

بتائید الهی هم از فوج سلطان محمود خان تنها شکست خورده وقت فزار بفرج میرمنج رسیدند و اکثر  
لقمه اثر و حرام خون آشام شدند چون نظردلخواه نصیبش که مرزا شد شب همان جانزدول فرموده صبح  
سپاه تباخت قری و قصبات روان نموده تا اسپان و اسباب اسیران و پیشی پیشمار بست آورد  
منصور مراجعت نمودند کیفیت چاه جهرج جهرج که میرطاهر بنیانی نوشته که مرزا شاه حسن درین سفر  
حین مراجعت چاه جهرج جهرج رسیده احوال طولاپرس که در آنجا از عجایب الهی مخفی بوشتند  
خواست برآورد پای برایش کنده بدولاب آبش کشیدند چون آب غلی شد طولاپرس از پیر  
بچاه پرب تازه افتاد و هر قدر بکرات انچاه و آنچاه را از آب میگرداند و باین و از آن  
میرفته آخر شنید که تمطم سلم است لاچار باید گذر کرد لهذا چاه مذکور را انباشته و اما ند چون احوال  
آن غالی از عجایب الهی نیست ابشر آن مبادرت می نماید کیفیت تکون طولاپرس و خاصیت آن  
گویند در زمان لاکه بن قل ساری جوگی واقف خواص نباتات در طلب نباتی بود که چون از بخش کنده  
میان آتش بلند بآدم افکند شود آن آدم زین کرد و هر عضوی که از او برید عضو نو بجایش برآید  
اتفاقا گزی جوگی رسوخ بریده افتاده که دمان برزی از آن کله سرخ بود و در پی آن بزرگ دیده آن نبات را  
در یافت و از پنج برکنده شبانه گفت اراده پرستش آتش دارم رفاقت کن و هر دو بهم خدمت غاشا  
انبار کرده آن نبات در دافکند آتش زده شبانه گفت پیش شو طواف کنیم از من نصیب بشانرا و آن  
عظیم بر دل استیلا یافته جوگی را پیش کرد و چون از اوضاع جوگی استنباط می نمود که ویرا در آتش خواهد  
افکند سبقت کرده در آتشش افکند و گرخت جوگی بقدرت الهی در آتش سوخته مر و طلا شد و در دیگر  
شبان جیت معانه حال بران تو و ده فاکستر رسیده دید که اندام جوگی همه ز طلا شده است عضوی را بریده  
تمه بجاک مدفون ساخته موشه بر شد و روز دیگر برآ بریدن عضو دیگر آورده عضو بریده را بحال اول  
سالم یافته همچنین رو کند عضوی میرید و باز سالم می دید بکشد و خونی از انظار آن حالت مردش  
ناخن زده فیه ماجرا سه دیدن چنین عجایب پیش لاکه گذرانده وی آنجا رسیده طولاپرس اعنی آدم طلا را  
با خود برده بهمان خاصیت جز منافع کلی کرده غنای انداخت که هر روز بایک کلبه بیت و پنجاه  
روپی صرف فقر کردی بکار دنیوی نزدیک نیامدی گویند حین مرگ می از خدا درخواست تا آن است  
مخصوص و باشد و معانه اثر اجابت و چاه متواری ساخته باز آن عجایب بریده اخفا بود و کلید آن

طلسم بست کسی نیتاوه سخن مختصر آنکه مرزا شاه حسین نظیر کنگا به تته آمده عزیمت مریز اطراف پش و  
 مراجعت نصرت چون مرزا شاه حسن از کثرت شوکت از کج نصرت معاودت فرموده مدتی بکام ویند  
 بگذرانید در شهر رانی و اربعین دستنامه هایون بادشاه از دلی متوجه بیتپور شده بود و سلطان محمود مجاور  
 بحرانی کستونی درشت و در استخلاص راجه بیتپور نوشته موجب کران خاطر می آنحضرت کرد و خیا پنجه بالینا رتوجه  
 حد و سلطان مذکور شده ویرا بنزیمت داده بطرف مرزا شاه حسن حکم رسید که طریقه کجی مری و آشته از سند خود  
 پیش رساند تا راه قرار بران منهنزم بسته کرد و مرزا شاه حسن بن نوشته از نصر پور به راه راندین پور بسبیل تحمل لشکر  
 آماده پش رسید خضر خان حاکم پش را بمحاصره کشیده اموال صوامیش حده و جنب غارت آورد و سلطان محمود  
 حاکم بهکرمه مقدمه لشکر بوده جنید و جوزه و ایچ را در پش نزد خضر خان فرستاده که آید و از مرز مرز کند غنای  
 محمود مجاور و کرانال سلامت نشسته مراجع واقع شد کبی امر او قتل و تسلیم کنم فرستاد و از نوادش شد و بهر شد  
 که یک ایک میر و زشاهی بمیرزا شاه حسن و هم مرزا سلطان محمود خان پیش کشید که تا انکار از نوای پش بگویند بعد ازین  
 پیشکش مرز حقیقت آمدن خود و معبای القصد باو شده عرض داشت کرده پانزده روز و یزخمی پش متوجه ماند  
 و خیال آن ایام سلطان محمود خان تا محمود آید و زنده نباشد غارت کشیده و اموال و سگ و گاو و گاو و اسب  
 بدست آورد و میر فرخ بمیرزا شاه حسن گفت اگر مرزا را بادشاه و داد و بخواهد از پش رفتن است و غارت  
 و سندی جمعیت و سامان و داد و پیش سلطان دیده و لا اهل پیش نماید و صلح است اگر عذر می اندیشید و بهیچ  
 مراجعت نیست که بنابرین مع مرزا قاسم بیگ عسک داشت و فرستاده من حسب نظرش با تمام لشکر بی سیم  
 الحال از امر او آید و بهکرمه نوشتجات که رسیده که در و در کلکتی و جتونی و دینا و ان جمعیت نموده اند و غارت  
 غارت می کنند بضرویت آن طرف معاودت شده پس و ایامش و اربعین زده و مدت پور و عازم شده  
 و در راه مردم جاری که و مسود و جنب غارت و کشیده و تزیید و دست و زدن و توتو به علیک و فرخ  
 را بهیچ گجرات و بنگال و بجنور و بیون بادشاه فرستاده و میر خوش محمد و خون بهیچ اید و پنج وقت  
 نزد مرزا کاهران و اند نموده میر علیک بی نصرت زردی شاهی بر او و مرز او سن گفت زان  
 غفلت چنان یافت که غفر قریب بیگانه بر بادشاه غلبه کند پس آن خبر نصرت زوده و در نظر بهیچ غفلت  
 بنبر شکست چون از شیرخان مرزا شاه حسن براتی میر علیک فرین کتبه گشته محمد کنگا پیش محمد و نو قریب  
 قرار بران یافت که از او چه تا بهکرمه رود و رو آب و او بران کردی کشت و کار در بران بگذراند



کیفیت مرد و جالیون پادشاه بسند در او آفرینش آن سنج و اربعین مستعانت اردوی شاهی  
 با وج سیده بخود انگاه بنایت خطابان جهانی و علم و تقا و خلوت فاخره سر فرازی یافته خود نیامد  
 ولی چند کشتی غله بخرج لشکر فرستاده انگاه در بیت و ششم رمضان قصیدوهری مضرب خیام جا و جلال و  
 چار باغ ببر لو که نزهت و لطافت عدیل نداشت سکین جالیون شد سلطان محمودان استحکام قلعو بوج  
 اتم نموده شش تبار اطراف خود کشیده و شش در جواب نشو و طلبش ای عوضه کرد که من نوکر مرزاشاه هستم  
 سرگاه او فرماید قلعه تسلیم کنم و چون قتل رسید و در اردوی شاهی شنید موازی پانصد خروار غله خدمت کرد  
 و سخن افتاد پادشاه امیر طاهر صدر و مسند ریگ سامو مواعید احسان موفوره و یاد حقوق سابقه نزد  
 مرزاشاه حسن فرستاده مرزا آند را چنانچه باید مراعات نمود و قرار بر آن داد که چون بندگان شاهی  
 تشریف فرمایند از راه کند ی تابوره آنظرف آب با قریات بخرج نمایند و بعد تهید عهد و پیمان مشرف ملازمت  
 گردیده باشند خود در دستگیر گزات در رکاب آلاهند و از آنجا بعد نفع مراجعت کند و برین قرار خجاست  
 میک پورانی و مرزا قاسم طغانی را پیشکش لائق فرستاده و عریضه نوشته مضمون آنکه زمین بهر کم حاصل و  
 اراضی چاچکان بنایت آبادان اگر خود بدولت تشریف آید خدمت را بجان کوشیده آید و خواهران  
 بادشاه گفته اند اگر او از میم قلب ویت دارد چرا قلعهای خود را پیشکش ننماید چون شیرخان در لاسو  
 بر سر ریخته جای عاقبتی بدست باشد این استدعای مرزا محمود برضعه نمایند لکن بادشاه متوجه محاصر بهر  
 شد و مرزاشاه حسن را مردش از آن سو عهد برگردانید بادشاه در باغ ببر لو نزول اجلال داشته و قریب  
 دو لک آدم با وی بود و تنگی و قحط بمرتبه رسید که نان بجان میسر نشدی بوشش ماه بپا تر نزول شد و چون آنجا  
 در لشکر تعفن روداد باز بجان بیکر شدند و بعد چندی در غزه جمادی الاول سال نهصد و چهل و هشت خود بادشاه  
 بصوب سوتان بهفت فرموده یادگار ناصر مرزا را بهر بیکر باندیش از رسیدن بادشاه میسلطان قلی بیگ  
 بشیر محمود ارغون و میر محمود ساربان و علی محمد کوکلتاش و میر صفرا ارغون باغات و عمارات حوالی قلعه را  
 ویران ساخته میدان کردند بادشاه کار بر اهل حصارتنگ ساخته مرزاشاه حسن از تنه بسند آمده خدمت زده  
 کشتی لبیا جمع زده اقامت کرد و میر علیک ارغون را بسوتان تعیین نمود و در اردوی معلی آمده از دست  
 بازار اقلعه رفت لشکر پادشاهی از طرفی عقب زده آتش در داده چون آن دیوار سفید و از آن پیش تحصان  
 دیواری نو فاعتر از آن بنا نهاده بودند بادشاه از آن مخبر شده بسبب استحکام و عدم وجود اسباب قلعه





دعای موفوق و فرموده باشر آن دعا چنانچه باید با وجود بودن امری بزرگتر از وی وی داشت ملک  
گردید و مرزا شاه حسن را با و اش سوی ادب با و لیسیت همان محالست از دست تو کران پیش آمد اصل  
درین سه سال در و شبای قحط عظیم بدایرند و داده بود قفل عجمیه در آن حادثه زنی با چند پسر سبب غلبه بعد  
چند فاقه جلا وطنی اختیار کرده در صحرائی تاب تو ان افتاد و هلاک پسران بفرط گر سنگی معائنه کرده گفت  
نتوانم شمارا باین حال دیدن خون خود بکل کردم مرا کشته بخورید و بقیه کوشتم زاده سازید باشد چنانچه  
سلامت کشید هر چند پسران حاشا و کلا بزرگان آوردند اما آخر بکلیت داور چنان کرده پاره گوشت را  
را بچند در نیم تن تقصیر اجماعه کا و کم کرده بران سیده کشتن کا و ما خود کرد و در بیچارگان سبک ابرای دمل  
من و عنی را گفته افشا و علامت ما در نمود و را بنوقت انجامه سخت گرفته اینهارا بستند و گفتند ممکن  
نیست که کسی ما در اکشد و بخورد کسی دیگر را کشته باشد هر قدر نالیدند فائده بخشید سر انجام آخرا بدین شیوه  
خواستند زیر تازیان کشند تا نفس الامر و انانید و دمای مادر مقتول عالی از جا خمیده در پای زنده  
پیکر مانع زدن شده گذشت قدم بیشتر بر اند پیری در انمیان بود و گفت میت مادر خود را با جازه  
اشش گشتند که اکنون بشفقت مادر می شمارا مانع زدن پسران می شود و ما ناصد و قه و لا واکا تا  
اینجا جلوه ظهور یافت با بکله بخشوی لاکاه در آن فترت در حوالی ملتان در برابر چون پو قلمه ساخته سلطان  
را کو چانده باین قلمه آورد و جمعی موفور بهمرسانیده بهیکر تانت مرزا شاه حسن میر شاه محمود  
ارغون را بخواست بکفر متشاده و خشن و دشمن استعانه مرزا کامران از هزاره بندگان داده مرزا شاه حسن  
از موضع پانزده برای نزولش مقرر نموده صبیحه خویش بجال از و اش و بعد سه هزار سوار کوئی داده  
روان کرده بار دیگر مرزا کامران و حسن سبع و حسین استعانه بعد از آنکه مایون با شاه سلیم کشیده بهیکر  
مرزا شاه حسن برادر کوچی شاد بلیه که مغرب و بهیکر در میان دریا واقع جا داده و بعد از آن پیکر توده  
بخرج مطبخش مقرر نموده فتح باغ نزول کاشش فرمود و بعد چنگاه و گنج رفته گوسید مرزا شاه حسن  
خواست که دختر خود از و بخورد آن مصوم گفت مردم مرا خواهند گفت که در بنیادی پیش سوهر بود و  
در کور می از و خود ابریده بعد انوقت به بخش خاطر مایون پادشاه احوال مرزا دیگرگون افتاده به پرورش  
مردم و دوان متوجه شده طائفه ارغون و در خانرا آرزو خود بمعرض فالج مبتلا گردید علائش مخصران ماند که جموع  
از بکله رفته و از تبه بهیکر در کشتی آمدند کردی امرای ارغون در اوائل محرم سنه اثنی و تسعانه به مرزا

عیسی ترخان که نواخته دعای رضای دل بادشاه خدا آگاه بود متابعت کرد و مرزا شاه حسن این شنیده بمحضر  
و تدارک دید تیر بخش بنحاطر شاهی نچنان کاری بود که سپهر بران نشان اجابت مورقند آخو رزم گیش  
سلطان محمود خان و مرزا عیسی با هم مندرابان صفه کرد و از کوه کی پتین بمرا عیسی بالا محمود خان تقریفاً  
دین باره عهده استوار نشسته تاحیات مرزا شاه حسن که مغلوج بیکار بود با طاعت ظاهر گذرانمندی تقضارا  
پانزدهم ربیع الاول سنه مذکور مرزا شاه حسن در شجاعت عدیل داشته از مغرضان تا او ان مرض و عیله  
سما رک مظفر شده و لادش سنه ستمه و تسعین ثمانیه و شصت و شش سال حیات یافت و علم منقول بها  
تمام داشته گاه گاهی شعرن گفت و سپاهی تخلص معنود رعایت فضل و مساوات کما حقّه بجای آورد می سی  
و چهار سال حکومت نمود و سالی گذشت و شش سال بگذرید مدت ایات این طبقه اتی پدر پسر بی و شش سال است  
طبقه ترخان چنانچه در مجلد اول مذکور حضرت صاحب قرآن امیر تیمور کوکان و سون بزرده سالگی و عیسه و  
شکار راه گرفته سرهای عظیم بود و شب تاریک با هم انان دل به بلاد بخارده ناگاه سیاحتی چند بنظرشان آمد  
چون نزدیک شدند و بر دشتی بزرگ زمین رسیدند کجا عشا زنده گمان برده بیگ برآمد و آخر شناخته  
درون خانه یزیدین جا داده آتش افروختند و ندمتی مافوق طاقت بجا آورده انخی کردند چون صاحب قرآن  
و حسن سی و چهار سالگی بخت سعادت نبوس نموده اوس آنچو عد و طلبید و توانش موقوف کرد و خطاب ترخان  
اعنی از خدمت باز داشته شده و اوجو عه ترنابیه اولادش نذیر و سیل و جی سدفشان بکون تیره شده و اوجو  
و ترخان لقب یافته رفته رفته ترخان شد و مرزا عیسی و مرزا محمد بن مرزا عیسی ترخان و اراول چهارمین  
سنه اتی و ستمین و تسعمین بر وساده حکومت جاکس نموده بجنات حمید رحایه و سپاه را از خود معنی نمود  
امرای دولت ارغوان مثل کیب و فرخ و تیمور به آنکه خود میزد با بخت گردیده بودند که شراب نوزده است  
بر جویش می تاخت و بر باب طمش به از رکاب دزد و می آورد و در می نه که به نیزه و تیر در کوفته  
طلب شتمت خزانه مرزا ماضی نمیکردند بدنامی بمواسات شان به رفته می گفت خزانه ملک شماست  
اما ما را در و دولتک یعنی از خزانه که بوقت کار آید لابد و کرشمه برید حیرت شد و شرب کی کجی بود  
تا در هر محله بنام ارغوان ساکن انجا مینامی میکردند به این عید خود را زنده بین کاه بخت زنده یافته  
پسرانش مرزا محمد باقی و مرزا محمد صالح و جان باب و غاسب جمعیت کردند و بتوز به سه ان فاعله  
تا به بود و سیر نچنان و طمعان و فیه خان دورای آن مردم کاری دیدارسته شدند و محسود و بنون



مرید بلوچ بموجب کینه خویشان و پدر که مرزا صالح اسیر آورده کشته بود و در قبیله دم زده که دستار بر سر  
 بندم تا کبیرم پس بان عزیمت کاوی در کف بشهر وارد و در هر کوچ و برزن میگردید و میگفت  
 ثان ای کار بر تو کار دارم مسکینی یا نه و مان ایدل و لیر باش اطفال مثل دیوانگان بدبالتش تعلیلان حرفا  
 میگردند و خورده بزرگ برادر از غانی او حل داشتند تا وقتی که مرزا صالح سوار گشته متوجه محل بود و کار  
 در کاغذ پیچیده داد و داده بعنوان ستخانیاں پیشتر رفت هر چند خدمتکاران بگرفتند کاغذ آمدند گفت من  
 خود میدهم و عرض زبانی هم میگذازم مرزا نند و یکش خوانده بچند رسیدن نزد یک حواله شکش کرده  
 از کارش و ایرادش ویرانیز پاره پاره کردند و حاصل خواهر مرزا محمد باقی که همواره زو را مخفی اند  
 بر او و پدر و در محاکم اندوان بخریدن روغن آن طرف میفرستادند پس این خون آلود و پیرا رسانیده  
 اکنون مرزا عیسی سلطان محمود خان نوشت تا ویرا پرتبه فرسید و چون پرتبه رسید مرزا عیسی طبعش  
 کرده آخر ایام خواست تا عهد محمد علی بی از سلطان محمود خان بگیرد کفیت قتل فرنگیان چون مرزا  
 عیسی بان اراده از ته به آمد سلطان محمود خان شنیده بفکر خود افتاد که بسا و دشمن این آمدن  
 مرزا عیسی مقصدی دیگر باشد و فی الحقیقه مقصود مرزا و بخان آن بود که پرتبه و بلیه هم داخل سوتان  
 کند پس چون از سوتان بگذاشت سلطان محمود خان تدارک زد و دیده باستقبال شتافت در  
 خلال حال فرنگیان از بندر کوه وایدنبر لا هوری شد و ملکاتی خداوند دیده بشهر فند و ر و جبه  
 بوقت غار و جامع فرخ و دیگر جا قتل موفوق کردند گنج شهبان بان را اسیر گیت جو جامع  
 فرخ و دیگر متفرق فرار شده از انجانی مرزا عیسی با خبر زد و ملک با محمود خان بسته متوجه شده  
 متیل و رنگیان را همه خود بجهت کمک طلبیده بود که انجانی بیده ویرانده چنین کردند بحال و رنگیان  
 خبر آمد مرزا عیسی شنیده ته را خانه بارت و کوی ویران آنگنده آتش زدند و پاک رفتند  
 مرزا عیسی آمده قلعه حیولی خود را از سابق محکم ساخت و گوی شهر شهنشاه تریب آمده چون  
 از سر خوف بند لا هوری تا ویدنبر لا هوری باله نار وسیع عمیق بوده شتیه بزرگ بی تا بل ایسر  
 حوزا تا واده میرسد تجویز و انایان امر نمود تا بنگهای کایان انباشته که دفعه بیکایان بی دلیل  
 راه درون آمدن نیابد و قلع محکم بسین باین دیند و بنده بیست شش شاه بند را ساس داده  
 سر انجام در بنده و بشاد بعد حکومت هر ده سال در گذشت و درین طبقه برزانت را



خیل گفت امروز روز است اگر پیش بریم ملک ملک است و الا بهمه و نانی گذشته و پیش و دیگر هیچ  
 جابری فراغت نه میان مزار مکی و شهر شکی عظیم افتاد ظاهر بود که مرز ابائی یکی از محلهای خویش بوی  
 داده بود و قبل رسیده و لشکر ناممائی تزدانی بغل آورده جلایا با بر بیت دادند جان بابا نزد جام و شکر  
 والی گمر گرفته است و نمود و بمقتضای رسیده باز در مردم سیج خویشان خویش افتاد و کرت ثانی جمعیتی بسیار  
 کرد آورده و بمرد ابائی نهاد مرز ابائی بستانش و از جوارش که کیفیت شیخون شاه قاسم ارغون و شیخ  
 که مرزا محمد باقی بمقابلت جان بابا رسیده فوجش لغز در نصرت سابق جابجا بفرافت مقام کرده خود مرزا  
 در اندیشه مکر و حیل بود که بی جنگ از کار برادر و از دنا که جان شاهی شاه قاسم ارغون با فوج شیخون  
 آورده لشکر مرزا که غافل بوده هم بهر نیت منتشر گردید و خود شاه قاسم که بچو انمردی یک تار زمان و شهر  
 بوده بر کشتی مرزا باقی برآمده باشد که انتقام برادران از دیگر مرز ابائی با سکو شش زن مجبور جواب  
 چون میر و از هر چه رسد زرش سینه افتد در را گرفت که مرزا باقی از خوف جان خود را برادر دیگر و دیگر  
 انداخته و آنشیرین مردان گن شمع بر داشته بر سر شاه قاسم چنان زد که تانده بود نشان یا دیگر  
 داشته عاقبت شاه قاسم و برادران یکی مرزا ابائی تصور کرده بکشت و لشکر تمام تباخت و تاسع خوار و سوا  
 ساخت مرزا ابائی که بر افتاده و غلبه خود شکاش که هم از بول جان و آب نهان بود و برادر یافته بمرد  
 ملحق خبر کرده گشتی کوچک آورد تا کنان آمد و از قریه علی پور و چون تقارن بهم رسید و بل غلبه توانستند  
 تا لشکر پیانگنده باز جمعه در یغان خبر سلامتی مرزا و باز بجمعت آمدن وی شنیده پس رفته و اینها  
 تقاب شان کرده کلی نیت داده و منظر به تهم مراحت نمود و خلیل و رازی این خدمت صاحب خیل  
 و ششم و همدوا خاصه گردید و مراد خدمت میر کبری یافت و حاصل چون مرزا محمد باقی جان بابا را  
 شکست بفرافت نشست برادر کوچک غالب انتر مغلوب تیغ فنا ساخته بی دوسه غیری و دگرانی  
 برادران متظلم و بیدار گردیده و بر براند افق ساس حیات بزرگان کواشید بجهل بر کیهانک و پیش  
 را که صفش مذکور کرد و نهانی گشته و شیخ میرک عبدالوهاب پورانی که پیر انجنامه بود و وصاور وارد از خون  
 احسانش بپیر بردی بگمان اینکه ویر انجانش آن باشد که از صادر و در و در ریاست بدست آرد  
 با وجود آنکه شیخ مذکور و جانشینش سی موفد کرده بود گفت و نغید چون بپیر برگزیده بود و می نغید و بدایش شد  
 رسانید و خلیل میر عبدالوهاب و رازی را بقتل رسانید و مراد و رازی را بپای در سوئی و دلا را لاف



خیر و ان نموده گوشت صدق نام پسر خلیفه مقتول تقبل پسر شمس حواله خلیل کرده کنش پاک بریده  
 تازه بود و منی از موم تعبیه کرده پارچه کبریا پس رنگ زرد چربیم چون کسبیکه چشمش آشوب کرده باشد  
 بجهت ستر حال آدمی ویرانیزد و لطف راه پدر کردند و فرزند دیگر محمد ششم نام معاصی و عراق در آب  
 افتاده و اثری از او پدید نکرید و بسبب در خانه عزالی بزرگان ساعی افتاد و مالی و مولی را از شهر چنانچه  
 برون جاداد و گفت بدخواهان دولت مادر شهر مانا باشد و را بجمه خباب سید جلال خلف سید علی شیرازی  
 را که داماد برادرش مرزا محمد صالح بود هم بشهر نماند و هر که از اطراف وارد شدی اگر لایق دیدن  
 طلبیده آشکارا بوی خوب در خورده و مرادیه میر میر سیف مود که ایشان را در کشتی نشاندن تقصیر دریا کنند و  
 کشتی خاصه بعنوان تکلف سوارش داده کشتی حیاتش بگرداب جل می افکند تا کسی از حال ملک خبر نبرد  
 هم که لایق دیدن ندانستی برون برون بکارش رسیدندی و از هر که چیزی یافتی قهر اقمه البستی خن  
 و غله درون قلمه میند و دبا لکه غله ضائع می شود می سوخت هرگز تبصره نیاروی ملک کسب خالصه  
 ساخته نو کران را بفضل بر غلات برات میداد و روزی و کلاش بوضع می آیند که در قلمه جای داشتن  
 غله نماند و بسبب نو بالای کهن انباشته می شود اگر سوخته شده است اگر امر شود قدسی بمساعدت  
 آمد تا فضل او انتفاع کلی بهم رسد گفت جویش شب بگیرد شب فرمود تا پاره ناخا از گل ترتیب داده و  
 نانهای آن غله سوخته بر جوان کشیدند و آنجا را بایده خوانده نامبردا آنگونه مایده دیده دست بنانه غله سوخته  
 برید گفت چرا میل نانهای گل کشیدند گفتند آری چگونه میل نانهای گل نباید گفت هرگاه در وقت همچو غله هم بکار آید  
 چرا مرا تکلیف کشیدنش میکنند مگر ایام در و داردی های یونی باید مانا نمانده است بر عالمی که غضب سیف مود  
 ویران کند پر کند ساخته و را ناخا نمانده بخانه اش فرستادی همچنین دست بیدادش چها که بعالم نکردی بعد  
 چنگاه خبر رسید که مجاهد خان نام امیری از جانب جلال الدین اکبر پادشاه میبکرا دیده است صبیح خود را  
 سید جلال شیرازی بکنیزی آن پادشاه فرستاده تا خود را بان حید مامون نماید قضا را پادشاه  
 یک صحبت بوی کرد و فرمود دختر بانی خونیت ویران برون حرم جاد و بهید جماعه از خون که آنجا آوازه کن  
 داشتند به ننگ هم الوسی و سائل بسته ویران برون پدر فرستادند مرزا بانی از شان بسیار میزن  
 کرده نرد و خود طلبید و اعزاز داد سلطان محمود خان را مجاهد خان به کشته فوجی از بهکر سوستان  
 نموده مرزا بانی پانته مرزا پسر امیر فرزندش جانی بیگ و کس کشمیری نامزد سوستان کرده مرزا

جانی بیگ با وجود خود و سالکان بزرگان کرده آسند و در چنانچه باید گاه داشت انگاه شاه رخ پسر خود را  
 مع شش شعلی کو که بنصر پور نشاند پس سیزده نفر ترخان را و علیخان کو که سرکار چاکان و صوبه بدین  
 و مرزا محمد ترخان و قاسم علی سلطان ساربان را بطرف نیرن کوته سپرده خرمه تانشت و مستقران به  
 بنا و نشسته چنان ضبط و نسق کردند و با سوسان با بوش بر طرف مستدبر کرده که هر هفته خبر از سوسان  
 امر او پس بران و رعایای وی رسانند ندی گویند و را نوالا اطمینان مع نشان اکبری و خدیجغت کبوتر بو  
 رسیده ندما را گفت مراد از فرستادن جغت کبوتر آنکه آنحضرت ازین نخواه و آنخای ایشان طلبید  
 بعد چندی از پی ابا اعزاز دست کرده چند جوبات خود و مثل تخم نیلوفر و پنج تلخ و خرطیله انداخت  
 فرستاد و در کمال عجز و نیاز عرض داشت که وای حضرت اعلی این کجاست شیف را بنوازش جغت کبوتر  
 رتبه شبها پنجشیده اما در فکر دانه نشان چه انم زیرا که درین زمین آنچه پیدا میشود دانه دانه انانیت  
 چنانچه از نظر انو رگبزد و توقع از بنده نوازی آنکه من بعد مخصوص تو جهات اعلیٰ جنویده چیزی بکجه قوت  
 درین گوشه ویران محنت فرمایند نقل میر محمد ظاهر ترابی بخود از مولانا جمال الدین که مبرز از قریب است  
 آورده که روزی روز ناچهار بطورم و آمده مولانا میر غلام دست که از سرگین اسپان برآمدی از دوش طبعی  
 مرزا و دوشوای دهنده بر میر اخور ان چند خرد از ضلای بسته بود وی بان خدمت مخصوص نظر فرستاده  
 چند هزار توپچی و توپخانه را سرار گشته آتشخان خطاب یافت قصه کوتاه اعمال شنیدش و استا بنا وارد  
 تا کی مقصد ایج سامعان شود بعد بند و بست حدود و بعضا غنشته او را چه آمدنی و خج ملک پیش خود انداخت  
 روی از سیاست ریش کردن و کوشش و مینی بریدن و در پای بسته کوچه و باز اگر داندین طای نیامد  
 دستها بر آسمان و دولهای بریان بخدا ملان شده ناگهان جبر مرگ پسرش شاه رخ رسیده عورات  
 محل ادر پاچه که بهمانند نیت و پست نهایی بریده و مرزا از ادب پای پای بسته در کوچه و باز اگر داندین  
 و گفت اینها فرزند مرا از من جدا کردند ناگهان بسیار سوخته و ساقته بجانش قاسم ارغون بنصر پور -  
 فرستاد و بسکه و دولها بر آسمان تبت بسته و آن سهام اعلی بر فرزند و یک مد بخون جان افتاده بر آب و  
 طعام مهر ملک احمد که معتقد فاشش بودی شد چند بجهانت نفس بسیار کوشیده از آنجا که قضا کا -  
 و منفک با عاکیان نشتر شیران جیانش شده بی از چهار پای بی اختیار بیسته شمع داشت و شمیر  
 فاصد را از قرا کوشیده و کوشش بشکوه و تبغه بطاچه نهاده آفتد زور زد که بیانی تیر دمای مردمان

از پیشگاه گذشت چون کار خود کرد و احشای بدست گرفته در دیوانخانه چند قدم گردید و افتاد  
در گذشت در برگ مجهوش بسی مرد و معروف ماخوذ و متهم شدند این نیز از آثار تطلم اوست که بعد  
مرگ هم از آن مانده کان ذلک فی ثلاث و تسعین و تسع مائه مفسدش در کوه مکی بر آنک معروف شائع  
ایام حکومتش سیزده سال امر ابد ککاش پانزده بیک و لدر کش را با بایالت گزیدند و چون  
دی دیوانه طور بود و فرزندش مرزا جانی بیگ جوانی رشید آنرا توده کرده کار ملک باین اتمام تجویز کرد  
و برین قرار داد هر دو را از سوستان طلبیدند مرزا مظفر خان بیک و زاز بدین رسیده امر اش برین  
شهر ماند تا بعد سیم روز پانزده بیک جانی بیگ سیه مرزا جانی بیگ چون بقرا داد امر اش غل  
محرار و خسرو چرخ و طاهر محمد فراخی و شمس الدین سلطان و ملا جمال الدین و غیره هم بوجود پدر عل  
عقد امورات ملک داری را متکفل شده بنا بر سیاست بهمان خون مرزای خود گشته را بحضور  
طلبیده در سیاه ابدار را در توده پیچیده سوختند و شش قوچی را در آتش کشیده از ستر مقدم و دیوار  
کرده به پای را پر کنند پر کنند نموده در بازار و بر زن انگنند و چند مهند و اسنگار نمودند و ملک احمد  
را در بازار نشاند از پائی تا سر پوست بر آورده پرگاه کردند و شش پرچه پرچه نمودند پیش سلطان  
انداختند گویند زنی جرئت و دلاوری ملک احمد که چون پوستش از ناخن پاکنده محو پوست بدین  
رسانند هرگز دی بر نیارده از جانب سید مرزا مظفر را که برین شهر بر عالیشان افتاده بود علی خان  
و کیلس که اسب متجی بجهت سر سیر آرای آورده بود از آن سیاست تر سیده باخود گرفته چنان بتجمل سوی  
بدین شد که اکثر اسباب و فراشان بدین جا ماند و در بدین رسیده به تهنیه لشکر کشی نشست ظفر یا قن  
مرزا جانی بیگ عمومی خود و مرزا مظفر ترخان چون مرزا جانی شنید که عموش در بدین  
استغفار او لشکر کشی می بیند امر را گفت تا این فتنه از ما نشیند ملک اری محال پس تدارک کنیم  
و دیده اند مرزا مظفر مع علیخان کو که ماده صف جنگ کرده آن کار بر فردا ماندن شبانه  
مرزا جانی بیگ بمغان بدین نوشت که چون مرزا مظفر دست تسلط یابد بر آینه خویشان خود قوم  
را جوت کجی را بر همه شامی گزیند بودن ایشان زیست بر شان تنگ کرد و بالفعل وقت  
خدمت است انشا الله تعالی از عنایت سران و مول شان صورت تشیت پذیرفتی اگر از بدین  
صلاح نبینید فردا وقت جنگ خود را بجمعیت خاصه خویش بر کران گیرید همچنین موباعید بودند

آنجا عدا را از خود کرده فردا وقتی که نوبت کین نوافته شده و لباس آتش و غازی طرین بلند کرده جماعه مرزاجانی  
 بهر بیان مرزا مظفر را که اکثری را جوت کچ بودند بدست و شیخ ستوه کرده مرزا مظفر مغلان بدین را بقدیر  
 بر جرب تحریر کرد سودمند نیفتاده آخر کار بجای نفاق لشکر و غلبه فوج مرزاجانی بیک جماعه خود را گفت که  
 مشغول جنگ باشید تا و اندو متعلقان مع اسباب خویش و انیش نمایین مجمل خود هم منبرم نقاد و کچ نوافته را  
 کچ گرفت مرزاجانی گفت تا اسباب که از و بهر اسبابش و رخنهائی مردم مانده باشند هم برده این بسته به  
 عقبش فرستاد و خود داخل قلعه شده دست ترتیب بر سر مغلان مذکور نهاده زیادہ بر و او عید خواست و حالت  
 اضافه داده عیار ابریم التیام جراحات زبان سیرزانی ماضی فرمود مرزا مظفر نیز در ای بهار وانی کچ رفتہ  
 پناہید و مرزاجانی بیک مظفر بنہ آمدن مرزاجانی سرچہ بود لشکران امر انجشده علمیات را بتامر صرفا بل تحقیق  
 نموده زخم آسیب از مرزاجانی بر دل عام نمی انکو رسته و عالمی بر کچ کر و احسانش چون بوستان این سیم بیان  
 شکفته بعضی مردم فاختہ سیل مثل عرب کو که و میقوب علی کو که در تمام بیک را بر تہ اتم خواست ملاک اعلی ولد  
 بہتر علی ابہائی نمان خطابہ اوہ مل عقد خود فرمود و گوید پیش از ان در تہ خراجات وجود نہ شہ اکثر  
 بہر فرنگی اشہ فی تنگی واری و از راجع بود کہ مرزاجانی غلوسی ایس احداث نموده کہ از عیسائی میخواند  
 جانی بیک انرا کہ کرده میر کہ نہاد و د پانہ غلہ نیز قصری کرد انان آفان بر گرفتہ و پانہ شہ  
 آمدن صادق محمد خان چون خبر مردن مرزای باقی و منسوب کردید ان مرزا پانہ بیک را از امہا  
 مرزاجانی بیک پیش سر و من حصو جلال الدین محمد اکبر شہ فرمان تضاجیان صادر کرد و میضنون آنکہ چون  
 از قدیم خطبہ این خاندان لازم دارید بہتر آنکہ من بعد نہ کہ و ارسال ایا و پیشکضمیمہ ساختہ خود را بہ بیک نامی  
 نمایند و بر اثر فرمان صادق محمد خان با فوج قوی نامزد ان الکہ کردید مرزاجانی بیک جواب نوشت کہ فیک  
 بند گانیم چنانچہ خطبہ اغازہ چہرہ افتخار میدانید سکہ را نیز سرباز نشہ و الا انی خود دانستہ پشت کہ نہ تہ  
 کالانی اعتبار فرمود اینست بدن بر کردن اطاعت می نہیم و چند سالست کہ ملک بد چنان بوده اند کہ نوافتش  
 فرستی فرماہند تا بہ نہ لوہہ نہ کہیت نہ کہ رنہ انی لاعتہ دیدہ محبوب بر او خود مرزا شاہ شہیم  
 حضور کند و رطل حال صادق محمد خان آمدہ بقلعہ سوسہ ان بیکت ملہ ان واری کہورہ و غیرہ کہ در قلعہ بودند  
 چنان جنگ انداختند کہ نہ تنگ آمدہ صف جنگ پیشرفت ندیدہ و ز پس خانہائی شہ بہر منتبہ فرمود  
 کمانش انکہ اندرون ان انکہ اندیند اندرون ان مجر و خبر و یاری و تو تہیر از ان دیت کردند و روست

که صادق محمد خان نقب‌ساز آتش‌نمون فرمود و دیوار بیرونی افتاد و دیواری توخالی از آن تازه پیدا شد برانی  
 اهل حصین آفرین گفته تسخیر قلعه با فوق طاقت تصور کرد و چون مرزا جانی بیگ متوجه آن طرف شد بجای ماکوس  
 پس ششانه تا به یک از ترس بقایب نیامد و مرزا جانی بیگ مرزا شاهرخ مع ارمغان لائقه بحضور فرستاد و خود  
 بقفلت خاطر جمع کرده شت آمدن نواب خانخانان حضرت جلال الدین محمد اکبر از بازگشتن صاحبخان  
 برآشفته عبد الرحیم خانخانان پیر حمان را در سال تسع و تسعین نامزد فرموده مرزا جانی بیگ بر اثر آن خبر  
 لشکری خوشکی گرفته در موضع بوضعی تعلقه نصر پور خندق عمیق کنده قلعه استوار بنا نهاد و شت و  
 رستم بیگ اسب فرج دیگر بستان و شت و آن قلعه را مضبوط تر نماید و خانهائی برون قلعه را امیدان سازد  
 و چند اینهمه کرد اما ملک کوه لکی که دره انیطرف بایون بود بخاطر نیاید و لکی چون زوال آید پیش را به واس  
 منتشر و خطا در رایش رد نماید خانخانان بر کوه لکی رسیده آنجائی قلب که جز یک سوار میشت بی هم  
 معبری نداشته و اگر چندی مضبوط کردند بنگه کلنج هم لکی حریف مرزا را نبودی دیده و تمجب نمود و گفت برگاه  
 همچو راه درآمد بدو و اگر داشت انشاء الله کارش زود کشاید اول خواست متخیر قلعه بستان مشغول  
 گرد و اما آخر خیال اینکه ازین خاکتوده چه کشاید تا دار الملک صاحب ملک بدست نیاید بگوید و هم نمود که  
 نمخت متوجه شود دار الملک و صاحب ملک شود پس جمعی را بمحاصره قلعه بستان نامزد فرموده از آن جائی  
 قلب با جمیع لشکر عبور کرده متوجه مرزا جانی بیگ گردید مرزا جانی از گدشتن آن راه درآمد است پس  
 خورده ولی چه سود که از دست رفت و دست از کار فتنه بود مرزا خانخانان مظفر نشان گریز و شکست  
 سیم عنقریب مجاذی قلعه مرزا جانی بیگ مسکرمه فرمود گویند خانخانان چون نامزد این مهم  
 گردیده برگردیدن صادق خان و یار توهم انگذده بود و هر جا از صاحب دل استمداد بخت نمودی و فتنه  
 خود و خواستی از ثقه سفول که بزنگه از اهل الله و یا خبر داده که درین ایام جناب کرامت آیاب  
 شیخ الشیوخ مخدوم نوح الکندی علیه الرحمة در آن کندی در گدشته اگر شما بقا فتنه خوانی و  
 سبقت برید مظفر گردید و اگر مرزا جانی بیگ پیشتر رسید پیش برد از اتفاقات تأیید ایزدی مرزا  
 جانی بیگ با وجود آن قرب هنوز بشرف فتنه خوانی آن مفتاح از کون و بختانش رحمانی نرسیده  
 که این کوئی دولت از میان در ر بوده کیفیت جنگ چون مسکرمین پهلوی کوب هم افتاد چند  
 ماه جنگ خشکی و تری در میان بصورتی که از لو آبش کام نپزند و زهره پلنگ ترقیدی میفتد و

هر دو طرف مردان کاری بجای آمد آخر صلا بعصف جنگ داده از فرط کثرت سپاه جانبین استیازار شدند  
 و در سر چه جامه تیرا خلا ندند و سندان شاخهای سبز بنه و در سر انداختند جنگی رود داده که گیت کفیتش  
 بمقیاس قیاس در نیاید و وقتی که کف بکف بنجیدند پلشکر مرزا جانی بیگ سخت گران آورد و خانخانان  
 کسر احوال عسکر خود دیده رجوع بحضرت احدیت و تائید اقبال شاهنشاهی آورد از آثار عنایت احدی  
 و تائید اقبال سرمدی دین غلبه لشکر مرزا خلیل مست از پیش لشکر رم خورده فوج خود بر هم زد و باد  
 سدی بروی شان و زید ناگاه پریشانی رود داده و دین غلبه مغلوب بهزیمت رفتند و صدوقه یوم  
 نیز المزمین اخیه بنظرو چویمت جز پانزده کس پیش مرزا جانی احدی نماند مرزا داده جانبپاری استیاد  
 اما شاه قاسم از خون هزاران بباغ و دیرا برگردانیده کشتی رسانیده فوج مرزا دانیانی پریشانی بسیار  
 تلف گردید قریب وقت ظهر مرزا بانر پور رسیده چون بلیداییم فرسید و زمین ریگزار بود بوریانار بهم  
 و دخته پر یک ساخته تا شام بقدر آدم محو و درست کردند خانخانان بهم تجارب شتافته رو بر خندق  
 زده افتاد و راه آمد رفت از وقت بند ساخت مرزا جانی بیگ بیدار نوشت تا ششصد را کوچانیده حارب  
 کرده و قلع کلا نکوت که برای همین روز نومست یافته بود بنشت و همچنین بر قصبه ده مکم خرابی نموده خود  
 آماده جانبازی نوشت و بجهت اندک گرد آورده گویند و رتبه یک ماه خرابی تمام روداده شهبان  
 بر میگه را آتش زده ماندند و فتنه بمرم قلع الطریق کافیه می بردند که رایج اقبال نبرخ نصف استوار  
 رسیده خانخانان این را شنیده هجوم بردارند از بجز ناحیه فرستاد و تا قلع نیر نکوت از دست محمدان ترخان  
 و قاسم علی وکیل متخلص ساختند و شاه بکوه را شاه بیگشان از تصرف ابو القاسم از خون بر آورد و ستر را  
 چاککانرا ضبط دادان درست آوردند درین منهن با شنده بیگ پیش و مرزا ابو الفتح پیش عمر ملک  
 بباد دادند مرزا جانی انیمه را نشیند بان علی اوقات خویش که لشکر خانخانان موید جان بدربندش ملحق کرده  
 بودند و کابجی رسید که لشکریون طنین میدگر میخوان میکردند و شک چوبی انداختند از پایش مرزا  
 دقیقه فرونگد شسته همچنان بر پای جانبازی آماده استاده بود و کیفیت مصالح و تسخیر ملک خانخانان  
 چون دید که مرزا جانی بیگ ناجان دارد از عرض و ناموس نخواهد گذشت و جان دادنش معلوم نیست  
 بچر روز رساند بهتر هر دم امید مو توفیق دیرا بر راه صلح ولایت کرده شود بنا علیه ایچی صاحب خوش  
 جانب مرزا جانی روانه نموده پیغام کرد که ما تو اصل همه یک الواس بندگان صاحبقرانیم و خواجاش



یک خاندان چه شد که بتقدیرات ظلمی بعد از بعد میان واقع درین جنگها آنچه از دست و دل  
شجاعت آن شجاع بی اندر آمده یادگار روزگار تو اند بود و اما معلوم باشد که طرف ثانی اقبال  
لا ینزال خدیو گیسوان داریت چار و انگ هندوستان که بنده کیش سرمایه تنگ نام شجاعان و رستم  
و در انست بر سر کار که باین درگاه سزنها و دوسر بر دلبیار گذشت زیاده برین در سفک ماه  
ظلماتی کوشیدن دست از جان عزیز خویش شستن است و چون جان عزیز به طالت عصیان  
زمین و زمان که احوال امر عبارت از انست بهر در و عرض و ناموس و سیرت و صولت که این همه مقتضی  
اندر عاید کجا باقی ماندن ضامن کار و اعتبار شما ام همان به که کار از دست زده را بدست آرید گویند  
در لشکر مرزا جانی که قلیلی باقی مانده بود و درینوقت عسرت و تنگی اقصا غایب بوده و همه را تمام مردگان  
جانب و ذیل زده لباس سوگواری آماده جانب پاری بودند و خود مرزا هم بدایغ پیر و پسر و تلف  
لشکر و کشتو رنج و بیچارگی چون ایلمی آمد نمودار کتافات چندی بروی کار آورده که  
خانخانان از شنیدن آن تعجب کرد و آخر کار بعد از دو که محمد علی کابلی را بر فراقت ایلمی نزد خانخانان  
فرستاد گویند بر جی لشکر باین مرزا در از زمان و در زمان عرائض امان طلبی بخان خانان فرستاد  
بودند بهر کیفیت بعد از مدتی موثوقه قرار بر آن شد که یکچند بهمد گیر راه آمد و شد ارشانی و باشد  
و لشکر باین بهمد گیر اختلاط و آمیزش در آمد شد که ده رنگ کین از نزل بزدانید و مرزا مردم خود را  
از جانب طلبیده مقابل قلاع تسلیم کند تا کسان خانخانان تصرف نمایند و از آن باز در جو بار  
که نماند است دیدن سردار میر صورت یابد گویند بعد از ادای شروط مذکور اول مرزا  
بعده خانخانان جانب تهر بهر اگر دیدند حسب تقدر و در چوب تریل سرد و سوار بمصافحه قبل سرد و پیاده  
مجا فته دیدن کردند و در وقت نشسته و سوار گشتند مرزا به تعلق آبا و جبهه تهیه بر آمدن بعضی خانخانان  
در تهر با ترمالت رعایان نشسته و موقوفه مصالح مذکور در هر خرابی جری بود و مدت حیات مرزا پانزده بیگانه  
مرزا جان برسد ایالت مفت سال تا واقع مذکور و استقلال برآمد مرزا جانی بعد از پیاده ریزه روز  
که بعد از آن چنانچه مذکور شد که ملک از دست رفتگی ایام کام رانی براسه این طبقه سی و هشت  
سال بعد از آن در سلک امر امنک شد و چون خانخانان از تیمارداری رعایا و ضبط و تنق  
حد و حذب و اپر و اخته بمطارش آمد که سیر ریای شور قدری نماید بناء علیه مرزا جانی را با خود



گرفته برسد خوربندر لاهی میان کشتی بنشست در آنجا و همه بخاطرش استیلا یافته که چه بد کرد و مخدوم دست  
 حریف و چنین جا آورد و مرزا اثر تعیش را بغیر است یافته گفت خاطر خان جمع باشد ما مردم از آن  
 قبل نایم کرد و بعد و خدعه پیغمبر پس رخصه خانها نان از آنجا مراجعت کرد گویند روز خانها نان مرزا  
 گفت دیدی بچه حیل ترا بدست آورد و مرزا گفت بل حیل خود را خود مقرر شدید ای محمد شکر که از حیل  
 نشد نقلت که خان خانان میگفت که مراد بدت العریج انفعالی برابر انفعال جواب مرزا و نذر  
 روانه شدن خانها نان مع مرزا جانی بیگ بجز و چون خانها نان دید که مرزا تهیه سفر  
 خود دیده است و خود از ملک خاطر مملوک حسب الامر شاهی و دتخان بودی بکومت تته مانده مسکون  
 روان گردید هر چند صحبت مرزا با خانها نان خوب افتاده بود ولی از حضور مرزا اندیشه داشته  
 تاچه پیش آید از اتفاقات حسن طالع چون بغرباط بوس اقدس اعلی سیده خدیو عالم و عالمیان  
 سایه محبت برگسترده و رای سته اکنه اعی سوسستان و مرزا بجان و بند راهری همه بوی  
 مستر فرموده بخضو راند و لودی خانرا امر شد که حرم مرزا را برسد سانه امر را بر و ز نور  
 و حضور رساند مرزا باستماع این واقعه به چند سابق نو از شات موفو یافته بود و بخود و خانها  
 و لاسایش داد و گفت این افتخار را امر است مرزا گفت ماکه تا بنوز این رسم ندیده ایم چگونه  
 متکل انجبه بی ناموسی که ستورات از چنین دو دست زمین بیا نید تو اینم شد مگر خود را خویف  
 کرده آید خانها نان بخضو عرض نمود که نو روز نزدیک سیده و آمدن قبائل مرزا دست مدید بخوابد  
 اگر این بار موقوفی محبت کرد و می شاید پادشاه از راه فرط کرم از آن داعیه بگذشت و امشد  
 که مرزا جانی بیگ کلارا نند و پسر فریب تا بکار ملک است برین بنای شاه قاسم اعوان و  
 خسر و خان چکر س و بجایان و عرب کو که و جمال الدین دیوان و رخصت مرزا غازی بیگ  
 صغیر بود و انشاده حربه را از بیکر گردانیده در تته سیده بکار ملک اتی پرداختند مرزا  
 جانی بیگ هشت سال تا بنوا و هشت در بندگی خدیو زمین و زمان کارائی نیل آورده و گشت  
 حسب الامر پادشاهی نقش همراهه خواجه محمد قویکی به تته رسیده و میان مکل بزرگ سعادت دین یافت مرزا  
 غازی بیگ بفرمان شاهی بعد پادشاه استقلان بنشین شده امر کرد ویر و در زمین دیده و در برابر  
 و قری بنی نهادند و در عهد زنگی برادرش مرزا ابو الفتح ظاهر انجانه رسیده و در راهی بود و در

تظلم او این را در پس انداخته در آن صفر سن پندار گفته که اگر دولت من رسد چه روز که برین تیره  
باطنان دوین نیارم از آنجا که قصب میرانوی مرزا ابو الفتح پیشتر مستوفی شده بود و چنانچه مذکور شد و  
این درین وقت دالی براسه کرده دید که حساب کار خود و تو جگر دو آنخانی و ظاهری اقامه و بنویسند  
که کنگ را تالیقی آزارا میسرانید و هر که امر را خلقی بخشد و غیبت از و خلع نموده انعام ده یک بصدر  
سکه او نخست جهت عبرت دیگران جاگیرش بملا یعقوب که در خور دی پیش امام مکتبش بود داده و در ظاهر  
بدلجوی و مراعات دکلائی پدر کو شیده دست تربیت بر خاصکان خود نموده عرب کو که و با تهمان هرگز و یا  
بخطار سنجیده می غافلان ندانستندی که بزرگی بعقل است نه بسال پس آن صغیر بزرگ فطرت کار خود را  
روز بروز تقویت داده اول شهبازی را که خبر داری که بوتر و سکه میگرداند اخته خطابش به بازخانی  
داده مدارا بهام ساخت ولی آنچه دانست نشده آگاه احمد بیگ وکیل کل ساخته و مولایمند و خدمتگار کرد  
و دلش را ی لقب بنشده بدیوانی کردید احمد بیگ جمیع دکلائی ماضی را ماضی کرده و بظن کیاست بر جمع ملک که امر  
دارکان تخت مضبوط بود و در و مرزا را محتاج چاشت و شام داشتند لکوک بیفزود و مرزا چون وکیل  
در خواه یافت دست رعایت بر رعایا و سپاه نهاده در و واجب او را رات هر بهر بیفزود و ماضی نمود و بزرگان و بزرگ  
را بر طبق نسیان نشانید و در و ماضی ساخته و رفته رفته جاگیرات جماعه گرفته خالصه نمود و عوض آن برات نقد  
کرد و با بجا با وجود خودی کار خود را بپایه بزرگ رسانیده دم استقلال چنانچه باید در آنک ایام بزرگ و احمد بیگ  
را احمد سلطان لقب نهاد با معنی گردید آن ابو القاسم سلطان چون کار مرزا بنحو مذکور مستقل شده  
اول محمد علی سلطان کابلی که پسرش محمد معین مع خالوی خود سیو علی نام در ایام پدر روز بروز مرزا  
غازی و شطرنج بازی بر آشفته ندیم کو که و قاسم علی کو که را مجموع ساخته از دیوان بدر رفته بر جوی  
خود مقتول شده بسبب نیل سستی که مرزا الطلش از طایفه از حضور رسید چنگل را فرستاده بود دوم  
بنی زده آماه جنگ ایستاد مرزا آنرا شنیده گفت اینهمه کار خسته و خان چرخش است اول او را باید  
چنگ آورد و مرزا عیسی ترخان رفیق جانی و بوده او را خبر رسانیده آگاه کرد و چون مرزا غازی یافت  
که مقدم بر خسته و خان کار مرزا عیسی است که نخته در مردم سیم که خویشان مادرش بودند نشست  
ومی گفت که امر و مرزا در رفته فتنه قائم شود و این نیز یک گوشه بدست آریم اقبال مرزا غازی  
زور آورد و او را از مرزا مظفر ولد مرزا باقی در کج و مرزا عیسی ترخان در سیم که نه بودند و در

ابو القاسم سلطان ولد شاه قاسم خان ارغون که از سالهای دراز صوبه نصر پور پیدا افتد ار داشت و  
 در شجاعت او شایسته نند و در حیات مرزا جانی بیگ سودا را بر انداخته قلعو عمر کوٹ را مدتی قاپض شدند و  
 و آخر پدرش بصوبه خود آورده بانگد خواهرش و خانه مرزا جانی بوده و دختر خود بخو ابرازده اش مرزا  
 ابو الفتح نامزد کرده و بعد فوتش آن نامزد مرزا غازی داده گفت با وجودین مرزا غازی کیست  
 که ملکش تو تربیت یا متگان بہت داشته باشند و لاجماع تاجرہ کہ از تہ بد آنظرت میفرستد بتاخت و  
 چون مرزا در آن بارہ نوشت جواب داد کہ میان ما و شما زین با گاہ کہ عبارت از جو بہارت مسد  
 میباشد باید شما بجد و بخود فرار سیدہ باشید و از نیک بد آنظرت نام سیدہ والا نہ کن علیجان حد  
 خودی نمایم پس بر آثر آن نوشتہ چنان شویں بیا کہ کہ راہ آمد شد خفاکی و تری بکلی سدد و گردیدہ  
 امرای قدیم و ترخان و ارغون ازین واقو شاد شدند کہ دیو اقو مرزا خود بہر سلاخ و ہاداد و  
 مرزای بزرگ منش و نظا ہر از شان بنوا نش استمداد جو و اعانت طلب شدہ باطن لو نو از خانگان  
 خود را بتورہ تازہ می نواخت از منافقان بخیر باشد و کاری کند کہ موجب انعام خصمان شود بر آن  
 مرزا غازی بکنگ ابو القاسم سلطان چون مرزا استیصال خصم موجب پائیداری ملک  
 دیدہ عنقریب از تہتہ بجمیت براہ نصر پور برآمد و در راہ بخوف بخون حریف ہر جا خندق زانان  
 و در موضع کاتیار رسیدند خندق زہدہ مسکرا خند ابو القاسم سلطان با چند جوان چالاک پایہ پار ہوا  
 خندق ایستادہ اندازد کہ فلان دعا میرساند و میگویی کہ دعا می آمدن ایشان چیست ابو القاسم این  
 قسم زبون نیست کہ از لشکر کشی شما اندیشہ مند باشد و بشجون کوشش نماید بخاطر جمع صفت  
 جنگ الادہ باشند از آنظرت جواب شد کہ دست خصم سرو جان خود شدہ ہست تا بر باد وندید از  
 پایہ نشیند الحاصل مرزا از انجا بآیدہ بر مجاذبی شاہکہ دیرہ زودہ مو چال قائم کردند و نوشتہ  
 ابو القاسم بر برج قلعہ برآیدہ از ستمی نخوت جوانی لشکر بایزائی گفت والدہ مرزا جانی پیدرسید ہمہ و شغل  
 محمد بابی و جمیع ترخان میان شما قسمت نہ نمہ و جاگیرات ملازمان دی بشان مید ہم غافل نہی  
 دانست کہ تقدیرش بچہ روز نشاند و خطا در ہمک چہ پیو بخشد کیفیت مصالحہ شاہ قاسم خان ملکہ  
 ابو القاسم سلطان از دانش منشی و عاقبت اندیشی بخود لغت این کار از پیشش بد واقعہ با لیسنت  
 کاوش موجب سوائی ابدیت علی کفصوص با صاحب ملک معترکہ بادشاہ روی زمین مخالفت



بغبط آورد و متعلقانش را مراحت نرسانید پس ابو القاسم و جعفر علی را کشتی انداخته بدست دریاخان ملازم  
عرب کو که در آن تته نمودند و محمد علی سلطان کاظمی را فرمود تا بغرب کند اقل تو بچنان شانهاش نرسم  
مکافات ندادن فیل کیش نهاده حواله آتش خان کردند مرزا عیسی ترخان باندیشه کار خود فرار کرده  
ستوجه حضور شد پس مرزا خاطر جمع کرده به تته نشست گویند با باطال ایچی حضور را که بر شاه زمین  
ایام مذکوره بطلب مرزا آمده بود و آنچله واقعات دیده چندی برائی بر آمدن میرزا بحضور بر روی تکیه  
داشت اما بطا این فتور کرد و ملک مرزای دید متوقف می بود و بهر زورش بان نمی رسید که تکلم کرده و  
تا آنکه در دو سال بعد فوت پدرش و ولایت بر تته افتاد که مرزا از داد و ستش عایا و سپاه مرعون ساخت  
و قرار آن داده بود شبها مخفی شهر گردیده باحوالات مدد من و غن رسید و جامه مال و اعیان و شید صاحب  
الکرال بعضی جاگیر امیر را در جدد کشته سرشوش بر افراخت مکافات را مرزا بر او شکر کشیده اتیانید  
اقبال جامه دا و از انبای حبش جامه مال و دلیل شکرش شده و شمن را از ملک بدون کشید و آن ملک  
بصرف مرزا آید جامه دا و و شرف ملازمت دریافت و دختر خویش مرزا داده التماس زمیندار می آن  
حد و خود و نظر بر حسن خدمتش مقبول افتاد تا ملک مذکور حصه کرده یک حصه بجامه دا و و دو حصه را  
خالصه کردند این خویشی بان مخصوص مرزا غازی است زیرا که از غن و ترخان سابق بران برای آن بسیار  
کم بود و کوفت نیافتد با بچله در بیوقت خبر رسید که نواب سعید خان با ورن مرزا از حضور متعین شده  
باستماع آن خبر امر را جمعی نموده گفت اگر ز خزینه باشد شل ایوم یکبار دست بیاوریم آنگاه مصالحی بدست  
است تا سطوت ما را آمل نکرد و سخت بر کوه گهی راه و را زد و سازیم و قلعچین بنانهیم لیکن بدست  
آمدن خزینه دشوار پس بهتر آنکه قبل از رسیدن نواب سعید خان که بزور و شکر از خان خانان  
افز و نترس مسموع روانه حضور شویم بران قراخند و خان چکر کس و عرب کو که در آله قلی دیوان مع سپاه  
محمود در تته گذاشته احمد بیگ سلطان و لطف الله سلطان و خواجه امیر بیگ بخشی و بهانی خان و لرد  
حک و خان باز و دکان همراه داشته و فتح باغ بهبه و آنکی حضور داشت واقعه مرزا ابو القاسم  
سلطان از حبس گرختن و باز گرفتار شدن ابو القاسم سلطان چون در حوالی عرب کو که بکبر است  
دریاخان خذ شکارش معتد ماند رعایتش بحدی مرغی بود که اگر سوا اطوع و شتر بنیق یا مروی  
می طلبید کسی بالفش نمیشد بعد از آمدن مرزا غازی بخواهر ساخت کرده که در میان خان طعاه مندی

برایش فرستاده و بر ناله گشتی تیار شد و آن طرف ناله و کشترا ستاده کرده تاشی با وجود فقدان بصارت  
از آن حویلی بزرگ که جز با دگر پناه برین شدن نداشت بوجواب حارسان تنهار آمده سریر خواب و دیوار  
زیر پا دگر راستاناده از پا دگر بالا بر شد و وسط بقیه حویلی طی کرده از در پنجه نگی گنجد محکم زده بجز ارشفت  
که پوست اکثرش برگشته شد خفا بر زمین رسانیده از دگر حویلی جعفر علی را بخود گرفته بکشتی عبور نموده بالای  
ستران راه زمین قوم شور که از گوهستان بود سر کرد صبحی حارسان خبر شده سوار و پیاده بکیران روانند  
مرزا غاری آن واقعه را در فتح باغ شنیده بفرقه افتاد که مباد آن تبهتم لشکری بشچون آرد دریاخان  
بخون خانه خرابی بگریه جو یای سراغ آنها شده در قریه ساموئی شنید که صبحی از اینجا گشتی پرازد سفید  
پوش گذشته و از آن پس ریافت که چهار کس بر دوشتر که دیر و زانجا سپردند سوار گشته جماعه در جلو راه  
کوه گرفته بران سراغ پویان شده بشان رسید پایا و ناد جنگل متواری شدند بر دوشتر سوار ی که  
ابوالقاسم سلطان و دگر جعفر علی شخص نظر دریاخان شده حالی چون پروانه یک سوار بر جعفر علی رسیده  
دی زخمی بر پوزی اسب زده چند کت مابین ضربتها ریخته آخر سر و پیاده شدند و بعد زو و خود جعفر علی  
گشته گردید ابوالقاسم از شتر فرو آمده چند سنگ نزد و جمع کرده میزد و دریاخان گفت باش تا لشکر بر آید  
ام بسد و اگر از جانیید گردت میزنم هر چند این را گفت انکسی همراه نمائشته پس بر طلب کسان از اینجا  
پس آمده در زمین ابوالقاسم سلطان را در اینجا مانده و دریاخان یک مقدم ده از نوکیها بیگ نفر و دگر  
یافته با خود رفیق ساخت خاما بسکه بخود و در طلب دم پویان بود جنگ گاه را کم کرده در سر غش عاجز  
ایستاد ان مقدم که مرد کار کرده بود و گفت آنجا که مردی بقتل رسیده باشد بر آئینه از اغان بر آوریده باشند  
باید دید تا از اغان جای بنمایید یا نه بان نشان جا را یافته سر جعفر علی بریده بر نیزه کرده و بر روی ابوالقاسم  
که بر شتر سبه نشانده بودند داشته بشهر آورد و تمام شهر که گردانیده مجوس گردند مفتوکست که سر جعفر علی  
عجب فاکرده و در روز که سر صاحبش در بازار آویخته بود از وجد انگشت و چون بدوشش کردند مردش که بر قبر  
دیدند نیز از غازی خبر یافتن ابوالقاسم سلطان یافته اسب و خلعت بر آعرب کوله خلعت اضافد و جواب  
بجهت دریاخان فرستاده رسیدن مرزا غازی بیگ بحضور و سرافرازی یافتن آنجا از راه  
بوجود جمعی از کار ابوالقاسم سلطان از فتنه باغ روانه پیشتر گردیده و رلبده به کربلا قات لواب سعید  
رسید و موجبات توقف بزبان نیاز ادا نمود و خان مذکور بجانش متوجه تمام گردیده بفرزند خود مرزا

سعد الله گفت از ناصیه این جوان آثار اقبال جلوه گرفت و ترابا او عقد اخوت بستیم با هم برادری  
 صوری و معنوی مهند نمائید تا دلگان نکرده و دهر دو با هم اکثر بچگان بازی و شکار استخال میداشتند  
 پس بعد از مراد مقرر شد و هزار و سیصد و هجری بدو را خلافت اگر نشد قدس بوس اعلی حضور شد  
 منصب پدر فرقی اعزاز برافراخته و بجهت بقرارداد و دیگر بعضی چند ماه قضا را شتقار بادشاه و دولت  
 و اختر دولت جهانگیر سراج سلطنت یافت درین ضمن بعضی دشمنان مرزا را بر این آوردند  
 اگر اگر نه بنیان به تنه رسیده بر اثر رسیدن مرزا به تنه فرمان طلب نورالدین محمد جهانگیر بادشاه رسیده و منزل  
 لودیکان میر عبد الرزاق محمود منصوب امینی ملک ضبط و بهرست سهوان و لاهیری بند و ضرابخانه شد  
 مرزا غازی بیگ بجزو طلب تعدد سعادت بساط بوس اعلی حضرت شد و برغم جماعه ساد و ملت دشمنان که  
 در غیبت مرزا در باره اش چیز خند عرض کرده بودند از سابق سدا فراز تر شده گویند در آن زمان  
 را مهم شهباده خسرو پیش بود با مراد در باره و فخر گنجایش میفرمود چون مرزا وارد حضور شد امر را  
 گفت از غازی مرزا هم باید پرسید تا درین باره چه اندیش امر گفتند و سه لوز جوان ناخبره که از املا  
 سلطان چه و اند بادشاه فرمود آخر دالی زاده ولایت هر آمیزه را پیش مخوف از صوب صواب بخوابد بود  
 و کس بطلب مرزا رسیده چون شرف زمین بوس دریافت بادشاه فرمود غازی مرزا مدین مهم چه گوی گفت  
 هر چه عالی تعاضد فرماید با صواب باشد فرمود آخر بکوترا چه بخاطر میرسد عرض کرد که قبله دین و دنیا بگاه  
 این بهترین غلامان را از راه نوازش باین خصوصیت مختص میفرماید آنچه بخاطر میرسد و قی عرض کرد که کلبای  
 مبارک در کتاب آن خطا بر لاری بادشاه هم بر عزیمت خویش بوده و مقصود ویرا دریافته امرا فرمود  
 دیدید آخر دالی زاده است هر چه بگوید صلاح دولت بمانست عفریب بان عزیمت تدارک خسر و دخواه  
 شده کیفیت شورش خسرو خان چون مرزا غازی بیگ بحضور شد بخوابت احمد بیگ  
 سلطان را به تنه ماند و خسرو خان چرس یکا از اطمینان نداشت بخود گیر و منکر و خان مردم را شنج آورده  
 تا ویرا بماند احمد بیگ سلطان گفت مردم بونی به بنده و خان سخت دارند بودند من و نسق ندیده و بلند  
 آن بار ویرا بخود برده چون بحضور رسید و نوازش یافت با حضور باز به تنه فرستاده بنده و خان نوشت  
 که در آنوقت بدین و غل و دیات نداشتند باشد خسرو خان بعد از آن احمد بیگ سلطان شیخ کار و لاد قطب عالم  
 شیخ بهاء الدین ملتان کرد اما او بود و قاسم چرس مشورت نمود و گفتند یکبار به بیت ابی حرمت کرد



نزد صفتش باید فرستاد و دیگری هوس حکومت نکند بر این قزاق جماعه از غون را طلبیده گفت فردا از اینجا  
 را بسلام بگیرم و والده مرزا غازی برسد و در یوان عام نشیند و بر اینجاست کند صباحی احمد بیگ آنجا مله  
 را در یافته با جمعی که همراه آورده بود بجوی خود فروخته از اینجا بامداد شاه ابو القاسم از غون که از  
 نصر پور رسیده بود براه عمر کوٹ روانه حضور کردیده جماعه از غون بگفته خسر و خان تعاقبش بسیار  
 کردند و بگفت حافظ حقیق از شهر شان محفوظ بجزور رسیده رفیق مرزا با راول بقدر کار و هزار  
 و پانصد بجوی موجب حرام نمایی حید ملازم شاه بگنجان لشکر خراسان بقدر رسیده تا یکسال کامل شاه  
 بیگ خان را محاصره کردند از دارالخلافه مرزا قره خان که صاحب صوبگی آغسو به بنامش مقرر  
 گشته بود مع انواع قاهره متعین گشته مرزا ابوبلعتین یافت از تائید اقبال قره خان در راه گذشت  
 و کلا یانش خواستند مشروبات جمعیت دی پیروی کرد بیکر بود رسانند مرزا بخشی لشکر گفت صلاح است  
 در آن است که برگ قره خان این مهم معفده تقویت مانند جمعیتش بپشتل گردد مابین ملازم پادشاه بم  
 اقبال و سردار است چون هنوز جمعیت و خزینه من از جاگیرات ملک من رسیده بهتر انگیزن سپاه  
 تا متوکل علی الله مهم مامور به پردازم امر استعین پادشاهی درین با و تا ملکی داشتند که مرزا قاف  
 کوچ نواخته برون شد لاجاپه به بنایش راه سر کردند و خلف از ان موجب عصیان دانستند از حسن  
 اتفاق و املاد بخت هنوز اینها بر منزل چند از قندار رسیده بودند که لشکر خراسان منهنم پس رفته  
 فتنه بنام مرزا مرقوم گردید گویند در ان ایام در قندار و خویش غله عبرتبه اتم رسیده بودند  
 مردمان مرزا بسیاری تلف و سواران پایده شدند مرزا واقعه عسرت خود موضوع حضور ساخته  
 حکم شد که وی به بیکر رسیده تدارک کار خود به بند تاسن بعد از مر که برایش صد و یابدان کار شد  
 به مطابق امر مرزا آنجا رسیده در تپه کار بوده که جماعه حاذقانه خواه و دوش بروض بادشاه رسانیدند که مرزا  
 باز بقدر هوس حضور از ملک غیر سربادشاه از ان اظهار فرمان طلب بنامش فرستاده بجز در سیدن  
 فرمان چون سابق از ان آماده و متظر بود روانه بحضور گردیده و در حینی که رایات عالیت از کابل توجه  
 لاهور بودند شرف زمین بوس دریافت روی غرض گویان سیاه کرد و از مراحم شاهی بزیادتی منصب  
 و جاگیر و صاحب صوبگی قندار براسه سرفراز شد متوجه شدن مرزا غازی بقندار بجا صوبگی  
 چون مرزا از لاهور بجا صوبگی قندار بجهت رسید و اضافه بوستان و بر جی از ملتان سرفرازی یافته و ملتان

رسیده، نخست اول پیشتر از پیش کسی را بنیابت آنجا فرستید، نخست مرزا احمد، مان ترخان را بر سر فرازی  
 ضیل و عالم و دیگر مراحم تجویز کرده اما آواز نامسکا عدق بخت گفت پسری لوازده دارم و من  
 فرزند تافته رسانده بصره امر فرمایند کار بند شو، لهذا ابو قونی وی احمد بیگ سلطان مرزا را از آن  
 دولت شده اعتماد خان خطاب یافته، بفرستاد، رسید ملک اگر بود و عساکر اجنبی ابرشته بود  
 بهتر از اول و آبا و ان ساخت مرزا از ملتان به کمر رسیده و الیه دکلان خود و صاحب و دکلان  
 ملک طلبه شده، خصل جهام ملک کرده علی قدر حال هر یک از ملتان و متعلقان را خواسته بعضی از خصلت بعضی را  
 بر کاب مقرر نموده براه سیوی و کنجا و بقیه نافرست و آنجا نشسته بجاتیخان و له خنده و خان را  
 و لطف الله سلطان را بر آنجا نان فرستاد و در آنجا کنج و دلدرای کپوری را چسبید، مفتن مذکور  
 معین کرد تا برانگیزد و دو دو خوت بر آورد و دستاقل ساخت، معرب شد سلطان را بخت بختی  
 ممتاز فرموده برسم رسالت نزد شاه عباس و الی ایران نامزد نمود که بجا آید لایقه رفته راه مسافرت  
 مابین مسدود کرده انگاه بفرست بر صدرایالت ننگین بگام شست گویند ز با با وجود جاگیر و روست  
 ته و روستان و بعضی ملتان و تمام فتنه را بربب کثرت بذل و نزال همواره بی خرتی و فلاکت  
 گذرانندی روی و کل خربش گفت ششده است که کاغذ و غل و خج سانه نذر نمودند خج از غل زیاد  
 می شود از راه نوازش ساعتی متوجه شده افزا چسبید سلطان و در آن کاغذ را گرفته پاره ساخت و  
 گفت والد بزرگوار این هر چه داشت صرف کرده چیری برای من نمانده بود و زان مطلق مرا  
 بدر دولت خنده وی برات روزی داده بتایید اقبال روز افزونی الحمد لله که بی روزی نیم  
 چنانچه انیمه عمر گذشت باقی نیز میگذرد مرا باین فکر نیندازید و کل را دیگر بعضی رسانیدند که خصلت  
 در تنه هم مالیات را مستقر نیست اگر شخصی آنجا برود و بهیات مالی آنجا رسیده خبر کند بعد از صلاح نیست  
 بر این بنا سایه نداده و ادای کپوری را بند و خان خطاب و بخش کرده به تنه ایست و ندوی مبنی علی  
 خنده و خان ظاهر نموده آمده عرض کرد مرزا با بل مخلص فرمود تا پسرش بجاتیخان را برنگزیند باشند  
 ما جراتی تسلط خضر خان گویند خضر خان در تنه چون استقلال یافت نوبهاتی خود را بر ملک  
 تسلط داده مرزا غازی را مالک ملک نمیدانست بخنده محمد بیگ و له رستم بیگ نواسه اش که حاکم  
 نیز نگوشت اکثر بر این عنوان و ترخان بتقدی پیش آمد کردی و کسی که پیشش آمدن بجایست و با

در آن کردی و شیخ الله ولد بجائی خان پسرش مرشد خان را که مرزا از پدرش بیانی خان معزز تر شد  
 از جاگیر خودش خوانده باز داده و شیخ عبدالباقی ولد شیخ کماله در مجمع بزرگ هندو زنگریز پیرانش  
 کرد تا زنی را از میان او شده بود داشت آخوندان که هزاران بود و ندبلوه کرده و پیرا در رپودند  
 بالجامه آنهمند کوربت علاوه غنیمت مالیات موعوض مرزا شده طبع مرزا بغایت بر آشفته تار و نس  
 در مجلس گفت اگر خدایا بخواند خسر خان را چوب در دست داده و بران کنیزان کنم و فتح الله ولد  
 لطف الله بجائی خان را آفتابچی سازم تا بحضور پدر و جد و نوکران خود را دست بشوید و محمد بیگ  
 جلال در کمر انداخته چون شاطران در رکاب کمینه بندگان دو اتم از تقدیر خیزند داشت که پیش  
 ازین متناخود و کجارسد با بجمه بر آ آوردن که و خان مع لوازسه و کوا سه و خورد و بزرگ چکس سا پیش  
 داماد را که گوریه هندو خان خطاب بصاحب صوبی معین نموده مع را ناما که چندی که پورا و شهباز خان بسته  
 نامزد کرده کیفیت واقعاتی که بعد آمدن هندو خان رو داده چون هندو خان مع سران  
 نامبره وارد حدود و نظر پوشیده خواست تا اول معاملات بیرونی را وارسیه درون ملک را بدقیق  
 سلطان مع برادران با شاره خسر خان همه را در قلع و نظر پوشیده ساخته الو القاسم سلطان که شفا  
 خسر خان با اجازه مرزا آزاد شده بود برادران و یاران خود را بران تخریص کرد که محصوران را  
 در بند نموده راه رسد بند کنند را ناما که چندی که قضا رسیده بود از قلع برین آمده میرک محمد سلطان بن  
 قاسم علی سلطان را همراه داشته بجا معقیم سلطان رفت که او را شمی نموده بحد و خان متفق نماید چون  
 مخالف راه هدیکه سخنان زدند از مجلس غایب کی از ارغون برنش بقتل رسانید میرک مذکور که هم محت  
 و تر دو کشته شده باین خبر برای سنگ دل ناما که چندی قهار جنگ نواخته از قلع بر آمد و گفت نفس پدر  
 نسوزم تا انتقام بگیرم پس تر و دکلی کرده شیر بیگ داماد شاه قاسم ارغون مع جماعه عمده کشته فل  
 اسباب شان حکمی گرفته بی دعوی ساخته آمده نفس پدر بسوخت آسگاه قهار نواخته مظفر روانه  
 حضور مرزا گردیده خبر رسید هندو خان و تارا نداس شجاعت را خطاب برادر هندو خان بتوفیت  
 پدرش رسیده است مات کردند و تکلیف برگردیدن نمودند نیز یافت مرزا ویرا مچانه آن جرات از  
 پدر در رتبه برافزوده اکنون هندو خان مع یاران مذکور به تنه رسیده خسر خان را بی دخل کرد  
 هر چند خسر خان زمینداران را نهانی بر غلانیه اما از اقبال مرزا سحر ویرا سحانه رسیده و

چون هندو خان مستقل کرده خنوخان مع فرزندان رقبه ناکندی رسیده میخواست روانه قندار شود که در  
اینفمن جنبر فوت مرزا غازي رسیده فوت مرزا غازي بگیک از ثقات مذکور که چون مرزا  
در قندار آن پایه والاتصاع نموده و اقبالش روز بروز می افزود و حبشی ناخواه دوستش از انبای جنس بران  
آمدند که آن گلبن اقبال بصره فغان دست و بند پس در حد و واحد و عشرین و الف بدست غلام خان  
زاده اش عبد اللطیف نام بقولی خفه و بقولی مسموم کردند و تا نخیش شاعری گفته ع از دست غلام کل  
برون رفته و سیخ بد نخیشش بسته افکار کرده و ریک گنبد بجوار پدر دفن کردند و قاری تخلص میکرد و شعر گزیده  
می گفت طالب امل اول پیش و سئ نامور گردیده و ملا مرشد یزدجردی و شمس نزد وی مدتها گذرانید  
گوست در قندار و قاری تخلص شاعری دیگر پیدا شده سلفی گردانند و اسپ و خلعت بوی داده تخلص  
موقت کرد و ایالت ترخان ختم گردیده که مرزا عیسی ترخان را خردایم چیا گیری خدی بابا بت این زمین سیر  
یافته منقولست که مرزا و پدرش برود و موسیقی مخصوص مقام تودی شغفی و مهابونی کل داشتند زبانی  
میر عبدالولی و لبی اعفانند شیرازی نقل کنند که هر که در گنبد این پدر و پسر در مقام مذکور نشد و  
بجی جانی کنند و چند روز زالمه بر آید چون اولادی نماند و سنده و خان را باز خنده و خان نماند و از راه بی  
اعتدالی قام بچی نهاد پس چیا گنبد باد شاه ملک تهماسب دیگر نماند مخصوص حکام متعینه حضور فرموده چیا گنبد  
و ذکر احوال برقی امرای عبادار غون و ترخان مذکور شد و انشالله امرای عبادار غون و ترخان  
بر چند امر این برود و خاندان که در غنیش الامر بنا بر کثرت پیوند بیدر سبیل اتحاد دیک و دشمنان باید آورد  
بسیارند و انانوسه و اراق علی الای بر کمال حال جمعی از ان که شهبندی پروان و در سلطان محمود خان  
بن میر فاضل کوکلتاش بن عاد بنخواج اصغربانی محل سکونت اجدادش موضع خواستگاران از بوک حسین  
علی امینان صاحبقران امیر تیمور کوککان فوتی تابخت آن ناحیه که کشش بود و در دست و دامنه خود  
پدر عادل خواج بدست میر حسن مصری و الد و النون افتاده و در ملک فرزندان نشستی و در آمدن خواج  
بند و اسط بلک محمود خان میرسد و او در ولایت صفهان بکثرت جود و بخشنای نام بود و در بنو زده  
واسط پسر عدی بن حاتم بن طائی است و در سلطنت محمود خان از مرده قتلانایا کاسمی شال سنگ  
بود و در چهارده سالگی از مرده و دوات خوب و قویافته ایندا استغوی نظر شاه بیگ شایسته مذکور کسی زمر  
حراست بیکر استکفل می تدوی قبول کرده آسنا و خوب بیکد داشت و در اکثر مسر و ... و بیگ



ابوالقاسم در نزدیکی جنگ اول با هالیون بادشاه که در بنهد و پنجاه و دور و دمای در گذشتۀ پیش  
در موضع توکی است ابوالقاسم خان زمان ولد شاه قاسم بیگ لاریکو بعد فوت پدر سال  
نزد و دور خود را هزاره رانا و رسه در مردم بتی سکون داشته تقاضا مردم جوینۀ انوضع را تاقتند  
در آن جنگ نمی بچهره اش رسید بان حال نزد مرزا شاه حسن آوردند و تربیتش جدید بلج فرمود و  
که جمعی انعام کرده اختراۀ تابش روز بروز ترقی نمود و بعد مرزا شاه حسن نزد مرزا عیسی بعد از آن پس  
از واقعه تلار غون از مرزا باقی گرفته بجان بابا پیوست و در بهرامی وی کارائی که کرد اندک مذکور  
و صفها ج بیگ لاریام است و آخر نزد مرزا باقی آمد پس از وی پیش مرزا جان بود و در امرای کریم  
الزاک داشت چون خانخانان مرزا جانی بیگ را بحضور برد وی همراه بوده و محبت اول اکبر بادشاه  
از و پرسید که عمرت چه قدر است میخو است جواب داد که مرزا جانی محب گردیده گفت پنجاه و دو سال  
بادشاه پرسید ولادت کجا نمود گفت در عمر کوت بادشاه فرمود من و سید یک مولدیم چون بادشاه از آفتاب  
را بداخت امیر خسرو خان و خان زمان با هم گفتند بادشاه را بخلعتی بنواخت بچهره و بلند رویم درین  
مکالمه بودند که هر دو امیر را خطبائی آمد چون رفتند بادشاه در درون بوده برود و او اسپ شیاره  
یکی نیله دویم سه گانه خان زمان بخسرو خان گفت چون باشد که اگر این هر دو اسپ با هر دو بند چون  
آسخرفت مطالبه بود جواب داد بلی ترا عطا و بر اسپ یک زنجیر فلان بهم محبت میشود گوین سخن هر دو  
امیر با قضا موافق بوده هر دو اسپ بهر دو دارند و چون خان زمان بچهره رسید یک زنجیر فلان اسپا وی  
رسیده و هر دو نامزدن بخدایت مرزا غازی شدند و برگ سواره که بر اسپ خسته از آثارش تا اکنون باخته  
گویند آن اسپ عزیز صفت داشته نوبتی در میان جنگ و زمین و نیش بر زمین افتاده کی مرده  
و دیگر زخمی مرده را بر شکر اسپ زنجینی را به پشت خود بسته سر و زنجیر بکجک گیرند بر او صواب برده اسپ  
با وجود آن بار و سر و زنجیر که آید که او دانه ندید و چون از راهی میگذشت مرزا از باغها بر تپا  
خسرو خان را بجای از سائید و چون آنجا رسید در دم جان داده مرگ است یعنی آموست و دیگر از آنجا  
فلان شاکر است بر ناسا که در آن کنون جز مراد و میرا ابوالقاسم سلطان ولد خان زمان که  
که احوال او بقدری در سابق سهو بود که با وجود فرخندگی عت و سخاوت و در شرف و شوهری بان  
و همچنان مدتی نداشته بیکدیگر تعلق میگردیده و دلاوتش نهصد و شصت و نه جینستر را از کی بی لاری

مذکور شود بنام وی کرده و آنکه صاحب منتخب التواریخ و میر طاهر آن کتاب بنامش نوشتند ظاهر است  
تحقیقات شان سهو نیست چنانچه مسود او راق نسخ را بعینه دید و مصنفش همان او لگی بیک لاریافت  
و ایشان ممدوح دی میر قاسم سلطان ولد خان زن برادر ابوالقاسم سلطان ایضا اجل طائفه  
ارغون و بیگلرست میر فرخ ارغون از امرای نامی مرزا شاه بیگلر شاه حسن بفرط شجاعت  
و بزرگی موصوف از آثارش جامع بزرگ فرخ یادگار که تعمیر ثانیست بمهد شاه جهان و متوج یافته و بنای  
حال مشرود و قطعه اساس زمان قریب هم از آن قرار صورت ظهور دارد میر محمد یونس ارغون  
در او اعلی حال بملازمت هایون بادشاه و محمد زمان پسر را بوده بعد از آن در سلک امرای مرزا شاه  
حسن انظام پشت آخر ابسلطان محمود خان پیوسته سرانجام گوشه آنرا و اختیار نموده در شهر سمنه  
و خمس و ثمانین و شصت و نه در گذشت پیش از وفات بدو روز تا پنج خود با فتیحه ستم از قید این آن اعلی  
شاه حسین مکرری در سلک امرای نگداری مرزا شاه حسن انظام داشته بحدت طبع وجودت  
ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب بی نظیر آفاق و سرآمد علما بوده در فن تاریخ مبهارت کامل  
مختص بسته روضه السلاطین از مصنفات اوست میر علی که ارغون از امرای شاه بیگلر شاه بن بفرط شجاعت  
و فطرت است موصوف چنانچه در عین جمعیت هایون پادشاه مرزا شاه حسن ویرا بقدرت  
رستاده از آنجا چنانچه مذکور بی حیضت آمده گفت بادشاه ای بعضی یافتیم که غفریب کسی بر او خرجه  
سند و این صورت بزرگ مرستی و ملوک کسی نبوده تضار غفریب بمرت شیرخان آن بادشاه کوته آن  
پیشانی یافت غرض غفریب ارغون مرزا باقی ویرا از تهمه اخراج کرده در زمین کج آواره ماند و در آن  
مرزا جانی بشارش نشد و خان آمد و تقریب یافته در خنک خان خانان بجوالی سهوان کارگاه مردان کرده  
تتول کردید مرزا شاه بیگلر عا و سخنان ترخان بنا بر خصی برادران در عهد مرزا باقی بجزو  
نیای پیوسته در عهد جهانگیر حاکم قندهار شد و چون از عهد قزلباش بر نیامد مرزا غازی بیگلر  
چنانچه مذکور شد منصور و قائم مقامش شده نکته سخ صاحب طبع بوده میر طاهر تاریخ طاهری بر  
دی تصنیف نموده ملا بهبه و از خاصه خیل مرزا هستی مرزا باقی ویرا یکی از محل داده از و پس  
آرد و میر علی نام چون خود در عهد مرزا باقی بجنگ جان بابا بدو ترویات کلی بجار آمده پیش از آنکه  
مرزا ارغون دانستی با مریم علی سلطان محاط گشته قاضی حنیکه در اصل مردی پریشان



حال بوده خطاب قاضی ارجعیل بکس چند نام زرنگی کا فونی باشد مگر اصلش از قضا تست بحق  
 زناقت مرزا باقی در ایام تفرقه و یاد دینی بخت با وجودی استعدادی و عید مرزا اسطو طایکرات ابرو  
 مرزا اصل الح یافته وکیل مطلق و مدار الهام تمام ملک شد او بشن بر تبر سیده که صاحب هزاران هزار  
 اسپ چشم بر آمده انانیش ازین نقل مستفاد شود گویند و در جناب سید علی شیه از شیخ عبدالوفا  
 پورانی مع اکثر وجود و علما و اکابر تشییت امر ضروری پیشش رفتند از روی سخاوت گفت بیا تیر  
 ای طایان قاضی گفت اند که در آن زمره کجاست طبع اقتصاد است اندست رفته گفت قاضی حیا  
 ملاحتی دارد بیک از علم محقویت بنی بهره بوده رفع آلتوال باینوجه کرده که خطی بدو بیاگشت کشید  
 پرسید اینچه شکست همه اهل کمال فلیت وقت ازین شکل بالاجنی بحیرت افتاده گفتند باین شکل  
 غریب پی نمی بریم خود استاد شده تعلیم فرماید گفت این شکل ناکست که باین بزرگی مدو  
 در اندید باز خطی سلسل کشیده گفت باری این را که مبله است جواب کنید گفتند بیت و حکمت  
 و بدنه مسایل کیمیا و سمیا و تو حید و تخیل بسیار خواندیم چنین شکل هیچ جانتظر نیاورده خبر شکست  
 خاطر روشن افزوع و وحه خرد کرد البصیرت گفت بی نادان باین دعوی همه دانی در این صورت  
 که شاشه کا و قبله رانیت چه سخت و زدید بزرگان بعامة آنگونه صحبت انبهار مدعا از رده  
 خاطر فرماستند چون دید که بزرگان را بغایت رنجانیدم پر محذرت زده مدعی که بیت آن بخت  
 داشتند بفاذر ساند که همچو بچو بر مدار کرده باقی ایام از آن بزرگان با وجود استیلاج  
 کسی بدین و نشده خواجه خلیل اصل دشما نبوده بحق خدمت که مرزا باقی را چنانچه مذکور شد  
 گرداب عرق یاری نجات کرد بر تبه عالی تصاعد یافته بهر شد بجهه مدعی خوب بود و کس  
 مشکلی معروف گویند چون این را که بافت و صیت نموده که تمیزش و رایا و حکومت است مباد  
 کسی در اجرت ناحق گرفته باشد مدار و درش دفن نکند از آن بیرون در گنبدش در اماط علیاده  
 قبرش کرد و در حشر و خان چرخش منسوب بکس خان از اولاد چنانچه از آن که در وقت قبیحان حکومت  
 کرده نخست پیش ملا جان بنده ری بود مرزا میسی از بزرگ رفته فتاده بی ساخت و بمحانه جوهر  
 ذامیش غنقریب مملداری پرنگات فرموده و عید مرزا باقی مرقی نموده در مرزا باقی میر  
 والا اعتبار شد صاحب توضیق و خیر شمش کسین زمین بیکه ست آثاری که از

مانند واحدی از ملک و امر بر سرش موقوف نشده و شصت جامع و رانک مل و چاه و تالاب و رتبه  
و کلی و انواع شهرت و تعمیر فرموده که بر هر کدام سالی کلی بجهت رسیده باشد و این توضیح آنکه  
روزی بر پا چوبل خود میر آمده ناگاه نظرش بر زن همسایه که غسل میکرد افتاده خواست آنچشم بکشد  
علما این آمدند پس بکفارات آنهم خیرات بعمل آورده کسی از در باب مکاشفه در عالم رویا بوجدش  
حال پرسید گفت تمام مشروبات که در دنیا کردم باعث نام و نشان شده بکارم نیامد الا روزی ششول  
مکرم بودم کسی بخوردن سیاهی حرقی نشده تا بر خاستن کس با خدایا قلم را از تحت ریزان و ششم ضای  
دل آنجا اندام را بخشیدند وی از امر آنجا اندام تر خایه است و چنانچه مذکور با تالیق میرزا غازخان  
با چند کس دیگر تته رسیده و بعد مرزا جانی بیگ چون مرزا غازخان بخیر شد مدتی باستقلال برآسه  
ملک اند جا چه کس نو اسهانش در حکومتش خود سه پیا که دند لند از دل مرزا غازخان بیگ افتاد  
حکم بولش رسید و هندو خان منصوب شد چون در آن نزدیکی مرزا غازخان در گذشت مولدی نامند  
و خود سری این مورد من حضور شاهي شده ملک امرای تیموریه یقین کشیدند و بقوله وی از تته سو  
بند را هری شد و از آنجا بایران شتافته شجاعتش که این صرح کند و دهلوی دیده شده و ع  
خسرو از توپانای طلبیده بجهت آن لطف اندام ولد خند و خان مذکور در همراهی مرزا غازخان بیگ  
بجسور و قند نار بوده در بر انداختن افغانه حدود قندهار تمامی نیک بعمل آورده پسرش  
فتح الله در حکومت جد کاه مرانیا کرده مصوبه اسیر کار چاچکان رایت استقلال برافراشت اکنون  
اولادش خان کاله بایر قطب الاقطاب شیخ بهاء الدین ملتانی موسوم بقبیل ویش نو اسهانی خسرو خان کور  
در تته بجویش که محض زمین مانده سکونت دارند ملا محمد علی دیوان مرزا جانی بیگ و اما داخل  
بهر بود در تته محله بنامش مشهور مرزا زندهانش محمد قاسم نام بخدمت جعفر خان وزیر شاهجهانی منصب  
نشینی گری یافته پسرانش محمد عقیق و محمد عارف اند محمد عقیق بعد پدرنش سید کارند کور گردیده و  
محمد عارف نزد پادشاه زاده محمد کام بخش فشی شده اولاد برود بدلی نقل کردند و در تته نو اسهانش که  
مذکور کردند تا اکنون ملا کد علی بجهت آنجا از امرای مرزا جانی و دله بتر عمل است با مرزا غازخان  
بیگ سموم گردیده محل بهانی خان بنامش مشهور محمد امان ترخان از امرای جانی بیگ است و برادر  
عرف ملک ماگفتندی چوک ملک آن بنامش تحقیق الف مشهور امیر بیگ از بقیه ارغونت

بخشی لشکر مرزا جانی بود و با وی بحضور رفته باز از امیر گلبوی شهر میر احمد یک عزیمت نمودند  
 جانی از خاصان بوده و مرزا غازی ویرالقب سلطان داده وکیل کل ساخته و چون صوبه قندهار یافت  
 بعد بکوتب محمد امان مذکور که عذری آورده ویرا اعتماد خان خطاب داده بنیابت بیشتر فرستاده بود  
 پیشتر ششم بیک منیرش میرش فرود تیره از میان رفت زبستند زبان موافق بلبق بکشته بردگاه پیر  
 پیشه یا گار میرش فرود است و ایضا از اولاد و می الیه میرش خون و میرچتن و در شلغیر نامی تته اند محله  
 بزرگ سکن گاه شان بوده که اکنون امیر غانیان در آن زمین سکونت دارند و از آن خاندان جز نبه  
 که مذکور کرد کسی باقی طبعه امرای سلاطین تیموری پس از فوت مرزا غازی که در حدود مدنی  
 و عشرین والف واقع چون خسر خان خود سر و هند و خان پستش ستوده آمده گوشه گزیده میر احمد  
 احوال را عرض حضور کرده امر شد که وی تا آمدن امیری آنگذرد و در خطه آرد و خسر خان رسیده فاش  
 لهذا خسر خان نظر بر آل اندیشی بقولی که مذکور شد از ملک پاکشیده مرزا استمیر بن سلطان حسین  
 مرزا بن بهرام مرزا بن شاه اسماعیل صفوی که در اول حاکم زمین داده و صفات قندهار بود و چون  
 از بیکان بر خراسان استیلا یافت تاب مقاومت نیاورده و راشنی والف بکومت اکبر بادشاه سید  
 حکومت یافته و بعد ایالت با و معوض گردید و منتخب القوا یحیی مستور که موزیه از بهانگیه بادشاه بکومت  
 و حراست تته سر بلندی بختیاری فرمود و میر عبد الزات بمشور مرشد تته سمرقند تته راز  
 قرار واقع و هست و بود جمع بسته بجا گیرش تنخواه دبد و لک و پینغده بصیفو العام و در خرج حواله قندهار  
 از بیک که خط حضرت ظل الهی بآبادی انضلمه توجه دانی و آشت مشاغبه بمومی لیه رسیده و در بیکان و  
 امالی و رعایا و رفاه برایا که ظاهر او را یا مشکت ریخت عمال ترغانیه از مرکز اعتماد الی تته و راسته  
 تاکید شد و مرکز خط حضور علی آن بود که مراحم عدالت و اعتصاف از بیکان یاف بملایه و در  
 وی درین زمین بقعه برکنس و منو و لاجرم بچندی معزول و توله جسته بکنس گردید و چون تهر بابا  
 که بمستغنیان راضی نمیداد بر خیزت بعد و سال از راه شفقت او را از حج بجا آورد و بنوازل  
 خلعت و اول صوبه الیا و ثانیان پنه و بهار منیر از فرموده از راه و بعد شایسته کاره آید و در  
 اگره اقامت و رزیدار گذشت شو چیه می گفت و خدا تخلص سیک و برادیش مرزا انطوخا بن  
 بم قاضی قندهار بود و باستیلان از بیکان و کنش و الف بکومت الیه رسیده و بیکان مستور

اقطاع یافت از دهم اشعار گزیده مذکور پس از استم مرزا مراد از امرای شاهجهان بوده و اتفاقاً  
 خطاب است ایضا بحدت طبع موصوف و اشعار حجت داره حال بعد استم مرزا مصطفی خان نام امیری  
 بنظامت تته رسیده چون معزول شد مرزا بایزید بخاری در سال پانزدهم از جلوس جهانگیر می سطر  
 هزار و ست و هشت هجری منصب و هزار و سی و هشت و هزار و پانصد سوار صاحب سوکی تته معین  
 شده و قبل بران فوجدار بیکر بود بعد از ان ثواب شریف الملک المعروف بشرفیانی چشم  
 بآیات تته رسیده و در عهد کبسال بیت و یکم جلوس جهانگیر مطابق هزار و سی و پنج هجری  
 شاهزاده شاهجهان از پدر کران خاطر شده باراده عراق عجم با معز و می از خواص به تته رسیده و  
 آن داشت که چندی در تته بماند شریف الملک نوبت جنگ انگلند چند گاه بامین کار توپ و تفنگ  
 گذشت چند کت از شرقی و جنوب و شمال شهر شاهزاده یوشهبا کرده شکست خورد و نزد یک سپهبد  
 متصل بل سکی نوبتی جنگ معصوبه مواده استخوانهای موتای آن جنگا هنوز در آن زمین نمودار گشته  
 یکبار بیکم بادشاه زاده که حامله بود و فرمایش چند عدد و انار کرده و شاهزاده بدستخط خاص رفته دران  
 باب نوشت وی جواب داد که من خود به یکم میفرستم و در حال فرنگی توپ انداز را گرفت تا قوی  
 درون خمیه محل یکم انگلند و گفت اینجا چنین امارا وجود دارند بعد مه توپ یکم را که ایام حمل را اعازی بیک  
 بودند و منع حمل شده قبل خود شریف الملک در زمین دیده توپ را آتش داده بود و به سپرسش  
 شاهزاده بدت کند ظاهر در همانوقت در طرقة العین بادشاهزاده نقل مکان فرمود داشت اکنون  
 ثوب خطا افتاده بان خطا عالی انگشت یکم خود که بدان نشان بسته بود و بطیش از حد برادر خان کور  
 یکم چشم از ان ابتدا شده بر تقدیر صدق ایمنه که گویا از خود مکافات سوئی عمل خود کشید و مغل  
 بان انتقام بحد جلوس شاهزاده با سار سید و برحق منصب داران دیگر فیتش بشارت می داد منصب  
 گردیدند مرزا عیسی ترخان از بنی اعمام مرزا غازی نبیره مرزا عیسی بزرگ که مراد ابتدا به و  
 ایام ایالت میرزا غازی و شورش رنن ابوالقاسم سلطان بود و از مرزا اگر بخینه در مقام  
 منظر قاپو مانده و ثانی بقدر گرفتاری ابوالقاسم سلطان و یک کشیدش از ترس جان گریخته و از  
 حضور شده بود آنجا در ملک طرازان رانده پس از آنکه مصدر خدمات گوناگون گردید و در ابتدای سال  
 هزار و سی و هفت هجری آخر سال جهانگیر بیکر منصب چار هزار سوار ایالت تته یافته غفریب

بمراسم قلعه کزابل نامزد گردید آنجا بود تا بعد از شایان جهان گوشه خرنای داشته را یک موفوش و سیکل  
 تماشای تماشیان آفاقت گویند سنگهارا خود از انظر فرستاده بود و در وقت بشروید سال تعمیر  
 یافته و همیشه از آمدنی موضع نورانی است که برای خراج مقابر املان انعام بوده گویند در عین تعمیر  
 را یک مرزا در گذشت عاملش بس کردند و الا نه مرکوز خاطر مرزا آن بود که رو بروی ششیم بزرگ  
 هر چهار طرف ششیمهای شایان بجواب بعد دیگر ترتیب هند با بجا بعد از اب امیر خان میرا بوالبا  
 نام ولد نواب قاسم خان انگلین الهردی بن ملا میر سز واری چون شاهجهان جلوس کرده نسبت بقای  
 که اند بهر میان شد یغمان مذکور در دل داشت و ستانجام لکه الکه باز لشکرش تاخته بود و حسن  
 خدمت را نای و ناراجه کاره قوم و محل جت نامیده استین بلده فرموده او را در آخر سال هزاروسی موقت  
 بجری روانه شده در بلده تهر رسیده منصبداران ستیقه متنه را اکثر اخذ و موزل و مصادره فرمودم لکه  
 بیاسار رسیده و حاجت در انان و ناراجه بعضی شده سرافرا گشته اسیر پورا با کرده ویت و بناسم موسو  
 وجه آنکه سابق بران که هنوز با مارت رسیده بود و ک از آنکو سواره گذشته میان صحرا جماعه شبلین  
 خدمت موفوق کرده بودند راضی شده استغیا حالشان نمود معلوم شد که آن زمین خارج جمع ویت  
 تا آنکه آن مردم آنجا موشی را میچرانند و اوقات جت میگذازند مکافات احسان را در بیوقت که  
 بنظم متهم شده و ضابطه آن زمین کردید زمین مذکور بنام آن مردم مقرر کرده گفت آبا و کرد و ندوده  
 را با بستند حالا جای عال نشین پرگنات بتور و بهر اسپور و درک و پلیماست با بجا موفو الی جمیع افتخار  
 با امیری عالمیقدار بوده حق تعالی و فریتش برکت داده جماعه امیر خانی و نید و رسند و هند بوالا تبت  
 بجمال علم و فراست موصوف از فراستش نقلهای غریب شهوینجا نقلت که روید و آینه دیده و بکس  
 خود سلام علیک گفته واقعه طلبان این را بخطابست داده عرض بادشاه کردند چون بران آنکس یافت  
 بعضی رسانید که سلام من بکس خود و موجب آن بود که مولی چند سفید و محاسن دیدم بمشروید اینک در  
 ظل تربیت علیه حضور پیر غلام شدم تعظیم محاسن کردم ان عرض سبب چند حضور شده و بدین رای صاحب  
 از تهریش شستی بوالفضول که با دعاش برت رانات میدهند پاک گشته اند آثارش سببندی  
 بعد مرزا بکردن معبد بنود و واقعه محله بهائی خان با مین چوک عبد الغنی و ملک لمان یا دگار و ایضا را یک  
 مقابر بر یکی است بزرگی در اکثر اولادش مختلف شده بنحیضه الدین خان موجد ارسوستان

و شمس‌الدین خان و ملت خان است و از جمله انبایش میر ابو الکلام شود و تخلص که مذکور گردید و محقق و ملی  
وقت برآمده و میر عبد الرزاق جامع علوم عقلی و نقلی عجب روزگار زیسته و متمایل گوشتید و در بعض  
خارج الکن بوده و بتدبیر صاحب آن مکان کم‌کم کرده چنانچه حرفهای که در ادبی محتاج آنها عجز داشت مطلق از کلام  
موقوف نموده و در هر زبان بدان مطابق حرفت زده می اگر احیانا لغتی بند شد بی علی الفور لغتی دیگر کلام  
نمودی قوت و درک و حافظ لغت و جامعیت علوم بر این قیاس بود اگر متمایل و آل بن عطاء فصاحت  
عظیم داشته اما تسبیح بود و کسی است که حرف از نتوان گفتن لهذا تکلف آن نمودی که در سخن گشتن مطلقا  
حرف از نیاوردی از و پرسیدند که در عربی چگونه گویند که نیزه بیندازد و بر یک سوار شود یعنی خود گفتن  
اطح رحمتی که فرسک بی اندیشه گفت اتق فنانک و اعد جوادک الحاصل بعد از میر خان نواب  
منظر خان جهانگیری المومنون بمیر عبد الرزاق معمر که بقدر مسطور از بعد او در میان این دو شخص  
مسترد شده و غایب بوده و بعد از وفات خلیفه ملک تته بانات بود و نظامت باصالت یافته از آثار و  
جامع واقع گردید و از ارته است که در ایام این بنا نهاده بعد سید ابراهیم ولد میر یزید  
بخاری مذکور حکومت یافت آگاه نواب مغلیان در سال هزار و پنجاه و هفت مطابق بیت و نیم  
جلوس شاهجهانی بایالت تته رسیده شش سال بکمرانی گذرانند و در خلال حل حکومتش بسال هزار و  
پنجاه و نه هجری مطابق بیت و نیم جلوس ملک تته بزیب اوزنگ خلافت معوض شده و سه کار بهر  
و سوستان در یتول مرت گردید و از آن پیش صوبه ملتان و جاگیران و ده التاج خواه بوده و بقرار  
ضابطه صوبه داران به نیابتش توسل یافته بعد از نواب ظفر خان بسال هزار و شصت و سه  
هجری مطابق سی و هفتم جلوس ناظم مناظم تته گردید شش سال بماند آخرین حکام عهد صاحبقران شاه  
دست مشکین باغ که اکنون جزا می ندارد و سی ساخته بود در ضمن ایاش در سال بیت و نیم جلوس  
شاهجهانی مطابق هزار و شصت و پنج هجری سپهر شکوه و دارا شکوه بمنصب هفت هزار سی و صاحب  
صوبی تته رسیده ناظم بده نایش گردید و چون نوبت بوجوب و زیب اد رنگ سلطنته عالمگیر با شاه  
خلف گران صاحب فران شانی رسیده قبا و خان و سال هزار و شصت و نه هجری رسیده و قضا  
در تته و قضا و رمای حسب عام روزگار رسلان این دیار شده و شاهزاده محمد دارا شکوه دارد  
گردیده و بتوجه شدش گفت مجد در و داد مشهور است که دارا شکوه در صحن نوبت به تته



بخاطر آن بود که مکر طعنه اش بلا این نشستن بوده باشد بجز وین گفت این حویلی کیست چون شنید که  
دار الحکومه و قلعه ارک همین است زود بر آشفته برقع آمد و امر کرد که آتش دهند اما الله فر  
کهاث بلده را آتش زده اند سوخته کهاث از آن ابتدا نامی الحامل بعد قباد خان نواب لشکر خان  
در سال هزار و هفتاد و یک بهتری مطابق سیم جلوس عالمگیری دارد و نه شده مطابق چهار سال بماند  
پس نواب قنصل خراسان در سال هزار و هفتاد و پنج بهجری مطابق سال هفتم جلوس عالمگیری دارد  
تته شده سه سال بماند و در گشت پس نواب سید عزت خان المودن بعزت پیر که  
نوبدار بکمر بود در سال هزار و هفتاد و هشت بهجری مطابق سال هم جلوس عالمگیری بعزت  
ایالت تته موزگر دیده و دو سال کامل گذرانیده بعد نواب ناصر خان خالوی عالمگیری شاه  
که امیر متدین تقوی شعار بوده و در وادی شور و ای شیشی برافروشت در سال هزار و هشتاد و دو  
بهجری مطابق سال واز دهم جلوسی نظامت تته رسید و سال سیم و پس بعزت نواب سید عزت خان  
در سال هزار و هشتاد و دو بهجری مطابق سیم جلوسی صوبه داری تته یافته با نقضای و دو سال  
کمائش نواب سید عزت خان کیت ثانی در سال هزار و هشتاد و چهار بهجری مطابق شانزدهم  
جلوسی نظامت تته رسیده شش سال ملک اند بعد نواب خانزاد خان در سال هزار و پنجاه  
مطابق بیت و دویم جلوسی ناظم مناظم تته شده قریب پنج سال بسبر و طبه شمر نیکو داشته اشکان  
در تته بهجری نواب سردار خان در سال هزار و نود و پنج بهجری مطابق بیت و هفتم  
جلوسی نصبا صوبه کی رسیده سیر دراری بلند کرد و سه سال در اند قضا را و رایاش و باد غلام تته  
اتم داشت رسیده ویرانه های آنوقت که برگ و حلا واقع دیگر بحال اصلی نگرانید بعد عزت نواب  
هرید خان که در اصل راجه زاده جدید الاسلام بود در سال هزار و نود و نه بهجری مطابق سی ام  
جلوسی بایالت تته رسیده گویند با وای چند هزار راجپوت همراه بوده بپاس آنها و بجهل  
خویش چون بر کهاث بده رسیده دریافت که گذرا باز از قصبه آن گذشت تا طه اکره چارست  
جانب قاضی سمن قاضی تته پیغام کرده که با من جماعه کثیر از قوم سندو راجپوت و کاهنا قصابان  
گاو کش را از گذر بازدار بر خیزانند بساوا انجماعه نه سپند و مضائقه کند از اینجا که نشاند شاه  
شیخ پرستینی تهدید واکند چنین کسان بودند قاضی سمنی شبها شب بقصابان نقد فرمود



نامضا عفو بر معاد و مکانها را بدو رسته باز را بسیار انداخته اند که گوشت خورده و در وقت مقتضای زندگی  
 خدیو دین پرور ندیده لابد برسم حکام ماضی از آن گذر بگذشت و دو سال مرتبه منسوب ماند  
 بسکه از لشکرش مسلمین اذیت میرسد طبق موقوفه اعیان نشان شاهی با نیمضمن رسیده  
 که دو نقطه پائینش بالا کرده از حکومت مسلمین موقوفه اند چون موقوفه بسبب آزاری که  
 بصارت هوای قلع و قمع آباد و بالطبع ساز و آرمیده چندی در وقت مباد شاه بر رعایت خاطر  
 مزاحم گردیده اند که تعمیر قلع و عبارت حال تعلق آباد از دست سرانجام چون دیگر ناظم به تنه نشسته  
 قائم گردید وی طلب حضور شده نواب زبیر و سخا خان در او اثر عمل نواب میرد خان رسال  
 هزار و صد و یک هجری مطابق سی و سیوم جلوسی بانه رسیده در همان ایام گذشت پس نواب  
 ابو نصر سخا خان مذکور کثرت ثانی در سال مسطور آمده دو سال و چند ماه بگذرانید بابتقال و عرض نواب  
 حفظ الله خان خلف سعد الله خان وزیر شاهجهان بادشاه بسال هزار و صد و سه هجری مطابق سی و پنجم  
 جلوسی بجلومت تنه و سوستان رسیده امیری مخیر و صبا تو فوق بوده در عرس پیغمبر از کس استیلا  
 می کشید طول و آخر خود افتاده در دست گرفته دستهای شست وقتی که بادشاه زاده محمد زکی  
 بگرفت میان دین محمد سرائی رسیده وی از برای بل بختن بدریائی سوستان مامور بود چون پیش  
 از شیخ عبدالغنی تفتی کار و سخاوه میسر نشد خود بنفس نفیس اهتمام کرد بسبب خوردن حرارت افتاب  
 کلفتی بمرحش رسیده بآن کسل و سوستان بسال اثنی عشر و مائه و الف و فوات یافته میر غلام  
 آزاد بگرامی تاریخش این آیه قرآنی درید بضمنا فلهم جنات الماوی نزلا با کالوا یعملون قلع و حاکم  
 نشین تنه که اکنون باقی بنا کرده است سبب ناتمامی آنرا این را بامر بادشاهی بنا سیکرده سواد کجا عرض  
 نموده که مدعی بشهر سناه بود و برای حویلی خود قلع می سازد و لهذا امر جش مجرایافته شد آنچه شد تنه  
 عمارت کلی ایام مرزا محمد باقی ترخان بحال مانده با و فور کمال و بلاغت شود و نهایت لطافت می گفت  
 سعید خان المشهور بخان زادخان سعید خانی چنگیز خانی در سال هزار و صد و سی و سه هجری مطابق چهل  
 و پنجم جلوسی بنظامت تنه و سوستان مقرر گردیده خود و سوستان نشست و از شد خان پسر بایته فرستاد  
 آنگاه نواب میرا مین الدین خان حسین ولد سعید ابو الکلام مشهور و مختص بن میر ابو الباقی الخاظم  
 بامیرخان که مذکور شده بسال هزار و صد و چهارده هجری مطابق چهل و هشتم جلوسی بایالت تنه مقرر شد

امیری و الامتداری و اغلب اوقات بطا لکنت صحبت با علما پرخاشته رشحات الفنون مشتمل بر علم و ادب و علم و معلومه الافاق از مولفانش شایع بعد از وی نواب یوسف خان تری بسال خراسان و صد پانزده یجری مطابق چهل و هفتم جلوسی بصاحب صوبگی تته رسیده پس از یک سال عز و انشیک نواب احمد یار خان اصل قزم برلاس که اجدش ساکن مقبره خوشابین اعمال لا بور و پدرش الی یار خان حکومت لا بور و ملتان و قریب چهل سال نو جداری غزنین داشته چنانچه و محله ثانی مذکور بالجمعه مومی الی بسال هزار و صد و شانزدهم یجری مطابق چهل و هشتم جلوسی نظامت تته رسیده سه سال حکومت کرد و منصوب بود که عالمگیر بادشاه و در هزار و صد و هیزدهم بیت و ششم ذی قعدہ در گزشت و بهادر شاه خلف مغشش و غزوه محرم هزار و صد و نوزده جلوس نموده بل عالیجهان محاذی و در عازہ شدتی قلعہ ارکانا ثار اوست پس نواب سعید خان بها درین خجین مذکور عرف عطر خان بسال هزار و صد و نوزده لغزنان بهادر شاه در تته آمده بعد یک سال و چند ماه عز و دل گردید و نواب حسین خان در سال هزار و صد و بیست و یک نظامت رسید پس نواب شاکر خان در سال هزار و صد و بیست و سیم ایالت تته یافته در همین سال نواب حسین خان کرت ثانی رسید چون در فیض بجاد شاه در اربع و ششین واته واته واته در گذشتہ پیشتر عز و دلین جهاندار شاه شد نواب خواجہ محمد خلیل خان در سال مکتوب نظامت رسید و چون در عرصه ماه جهان سال بعد برانداختن جهاندار شاه در مشیر باغات ساعات باره حساب سرگردید نواب عطر خان وید سعید خان ملک وین مکتوب تته رسیده چون جوان ناخبریکه را بود و دمار کاش محمد یعقوب کشمیری عنقریب انقش بر تهم خورد و با میر لطف علی خان که مذکور گرد و نوزدهم بجبال طولان کشیده اند بخاک کار میر مومی الیه در حضور قومی افتاده بود با وجود کرد و فزکی و جلالت مور و دل بعد و در بند سال کال و جنگ مورچال و تته ابریز نموده و صف جنگ بعد طفره گهاق مقتول گردیده میر لطفعلی خان میر محمد شفیع نام از بنابر بنخوان آرا نگاه قدوده ارباب عرفان میر محمد یوسف مهدی رضوی البکری که مذکور شود بعد بلب ملک اندست عطر خان مذکور کوس استقلال زده یک سال بدر بند پرداخت و چون در خویش در حضور تمام کرده ویرا بصفت جنگ مقتول گردانیده حاکم بر اسد گردید ایام مکتوبش از ابتدا بیت و پنجم بعد هزار و صد و بیست و بعد قتل محمد عطر خان بسال هزار و صد و بیست و هفت یجری

شاعت علیخان خطاب یافته تا سال دیگر حکومت را اندویش ازان و بعد ازان بخدمت عمود فانی  
بوده و با عزاز و آبروی کلی رسته و رتبه و ابروی جلالت و کسی کم برآمد از حکام کسی بود  
بروت را تائب اوی بسیار مرد با استعداد بود و سلیقه نظم و نثر غایت جریسته داشته مهبت مخلص  
سیکرت سرانجام بسال هزار و صد و چهل و چهار درین کامل درگذشته او غلبه فی الحقیقت تا کنون  
طبع را و محمد حسن شاعر است که صحبتش تربیت یافته بود و پسران رشیدش میر غنفر علی و میر  
ذوالفقار علی بجان بزرگی اقصی غایت متصف میر غنفر علی بسال هزار و صد و هشتاد و سه  
درگذشته میر ذوالفقار علی یادگار آبا است حق تعالی و رفو ریه خاندن کور برکتی داده که از انباش  
و ذکر از نابیر و نواز است و ز بر بخواه می باشند از دلتا و خاندان اہلبیت اظہار بچنان بفرزند  
نواب اعظم خان ولد صلح خان بن فدایتخان از سادات خانی بنبره برادر کوکلتاش خان بچنان  
بہادر که مشہور بمیر با بہت در سال هزار و صد و بیست و ہشت ہجری مطابق سال پنجم و شصت  
بعد عزل میر لطف علی خان بنظامت تہ معین گردید و چند خواجہ محمد خلیل خان تینا بشش او  
تہ شدہ آنجا خود رسید و چہار سال کما بیش بکامت گذراند قضا و رومش بر اہل دیار  
مشرک انواع آزار شدہ بمخلع غلا و واقعہ شہادت شیخ حق شناس شریعت اساس گوہر  
یکتائی بکرم حقیقت شناسای وقایع رموز طریقت مرشد مرشدان خدا آگاہ شاہ غایت اللہ  
صوفی است گویند آن خدا آگاہ در قرین جوک المعروف بمیر انور کنار غازیہ و اوقوہر گنہ توبہ  
اجماع صوفیہ خدا پرست بیا حق شتو لبودہ بنا بر ناموافقی سادات لمبری کہ فقرای لمبری  
غاندان شان بجانہ فروغ مجدد این سلسلہ از انہا بریدہ باینہامی پیوستند و سادات زمندان  
مثل نور محمد پیلوہ و محل حب کہ در زمین ایشان فقر اکبر و ریشہ و واندہ بودند ناظم مذکور و حضور  
کردہ حسب الحکم ملک بنام خدایا رخاں عباسی و سائر احشام طلبیدہ با حشری برہن از شمار  
ایضا رنودہ بعد محاصرہ چہارہ کامل و خوردن شجوں فقر کہ در ان نخست کار بر رویان ملک  
نزدیک سیدہ بود و آنہ بلویش بانی فقیری کہ اسم ذاتی بلند نمود و دیگران موافقتش کردند  
و بیکانہ از آستانہ ان شناختہ شدہ اکثر علف تیغ گردیدند چون ہنوز کار و رویان ہنوز  
از تسخیر بود بد رعدہ زدہ بمصالحہ گرفتہ در ہنم صفر ہزار و صد و سی کرد آنچه خواست و پتہ

شہادت شہ غایت  
نور محمد پیلوہ  
بسیار مدتی  
بسیار مدتی  
بسیار مدتی

مراجعت نموده در عوض منج لشکر بنا بر خد و جبر تا جبران انگنده مخدوم حرمت الله طاب علم کم محقق  
و محقق علیه وقت بود در مانعت زنده چون باز نیامد از شهر بدون افتاد تا باشد متنبه شود -  
از آنجا که دیده حق شناسی ناظمه مکفوفت بمرض بود آن جامع علوم فاضلی و باطنی را سلسل  
و مغلول از شویاد شهر باز بردن آورده چندی بکسب داشت و متعجب گران خاطری اکثر اهل الله  
و عوام خلق خدا گردیده با بکمال چون در احمدی و ملشین و ماته و الف بعد از اول ستاره غایب گشت  
و وضع الیجات بن رفیع انسان و رفیع الله و شاه جهان خطاب نیز اعظم جهان بانی محمد شاه بادشاه غازی  
سلطنت فروع جاوید بخشیده بعد عزل ناظم مذکور نواب بهایتخان خلف محمد معتمد خان النماط  
بنی خانان وزیر اعظم شاه عالم بهادر با شاه در سال هزار و صد و سی و دو و چوبی مطابق دویم طوب  
منسوب گردید امیر رفیع الله که از از غزیا پرو را سلوک آتش نموده همواره بصحبت اهل فقر  
و کمال نشستی و با شواحب و در خور دی در وادی شورپای استادی می پوشید و کماله تخلص  
می نهاد حسب مشیت ایزدی و حسن و ملشین و ماته و الف همیجا در گذشته نفشش بر امانا بود  
بر وندیس پسر مغیرش سلطان محمود خان جانشین مانده چون کار پردازان اکثر مالیات  
تحت خود می بردند بکمال نواب متونی اتق محمد خان افرستاده تا کار پیشش را و ارسل نامه  
در سال سی و ششم آمده اجمال مانده بود و آن علوارک جانیافت تا آنکه در سال دیگر نواب سید احمد  
تقلاست معین شده و عقب سید علی خان برادر شاه عبید الغفور را که کندی قوم سالوریه  
نیابتش و اردته گردیده و سلطان محمود خان موزول شده پس رفت راضی محمد خان چند گاه دیگر  
هم بتوقع ایالت ماکت مانده زیرا که گردید و بعد آمدن نواب سیف الله خان شکستبال  
بروشد گویند نواب مولایو دیر اخیلف نوکر سی سید و اما بهر حال خود میدید و رجعت نمود  
از رفیقانش مرزا عبد الغفور و آقا محمد کریم و مرزا محمد حسین و آقا محمد صادق که بهر بیاید  
بودی همین جا مانده بعد از شوال به مدت مجهود و گذشته نواب سیف الله خان اصل ایصال  
سرکار نواب ابراهیم خان ولد علی مرزا خان است و راه ذی حوال هزار و صد و سی و هفت  
رسیده امیری عالیقدر و اولاد و بوجود و نو روئی ته در ایالت بسیار یافت و بهر امیش  
معدنی بزرگ بزرگ بودند و باز رگان و خود بزرگان کردی مذمت شیع را نیای و حاج او



گو جلیقا آور پس از و سیل نام پسرش یکا سید پدر را نمرز سرور و سرور شده قلعه برین متعبد  
 موتی بنایش هنوز یادگار پسر و چینه اسم بموجب نفاق برادران با توابع کثیر و در موضع  
 کنهها تبه میان قوم او میسر شده و نمرز و برهه لال سید زمیندار تعلقه دیال کانگه به کاشی از و  
 محمد نام پسر زاییده که بعد صاحبان صدد کولات است آنگاه بتایید بر قات مفت مانا  
 که ذکر شان در طبقه گمشدگان سلاطین غزنویه مذکور شد در طمان بلازمست صاحب زمین رسید  
 رئیس جلد شده از سر که ام دخترتری گرفته و لقب یکام گردیده بر مرصداقبال نصاحه نمود و بدست  
 عالی رسید از و از زنده زن پسر آورده از سر که ام اولادی موفوره بهر سید منجلی از چوکی نام  
 نواسه را ناچند دلد و پیشه مذکور و او نام پسر و وجود یافته و او پوتره از اولاد ویند و از لاشار  
 نام قوم لاشاری ساکن میان طرقت رده کاج با یکجا جام چینه زانے بچینه سیلی تعلقه بهر الوعا  
 پرگنه لوبری اقامت کرده و آخر دکنهها تبه بر کنار ساکنه و رگنشته انجامه فوشت میر چاکر طبع  
 و آری دادانی قوم چند و لدی عمه شمش بود و بعد از وفات و زانے و زانے با انقلاب روزگار از اولادش  
 کسی حصا اسم و رسم بنفشه گرسنی زیشت آدم شاه ولد میان کچی بن صاحب بن میان خان  
 بن طاهر بن میان ران بن میان شاه محمد عرف شایم بن میان ابراهیم بن میان محمد بن جام چینه  
 بدو واسطه یکے شیخ الیاس لنگرجه و دیگر شیخ ابوبکر جتوی مسند ارشاد منظر اتم تحقیق و حل  
 موقوف سردی میر سید محمد المودت میران محمد جیدی جو بنوی که در مجله ثانی مذکور است روشن  
 نموده و بعد سیر سر در موضع بهری تعلقه جاند که رحل اقامت افگند کبر بر به از موضع دبح  
 توابع کوچیده در سلک مریدانش مسلک گردید و چون در الوقت نواب خانخانان نزد میان  
 آدم شاه با ستم او دعا آمده و التماس ندری کرد حسب درخواست کبرایه مذکور زمینداری نمی  
 جاند که از انتقال قوم چاندیه بوسه گرفته و او بالال عیسن مشایخ وقت از اولاد شیخ الشیخ  
 شیخ بهاد الدین طمانی و منها ملاقات محققان کرده مبرورایم بیک کثرت مریدان شده و مدد توابع  
 زمین از شید مذکورات زمینداران بدست حاکم طمان بشهادت رسید سید حسب الوصیت  
 آقا شاه محمد کو قتل حاکم طمان که در ایام حبس آن حاکم آنگاه مریدان فیض عالی شده بود  
 نوحش بشکر آورده بالا که کوه بنجاک سپرد و از آنجا بمسکن کشید رسید بهر سید و داند و لدی





بعد از آنکه ایام بعد از کمرانی سی و پنج یا شش سال از آنجا که جهان جلد وانی گردیده بر تل سرخ موضع کبکباری می‌نمودند  
 و آنرا گویند در زمان قدیم و در برادر صالح در آن نمر یکب که پوری اوقات حیات گذرانده یکی می‌بود و دیگر  
 صاحب عیال و اطفال بود و فوتی و مریضی و غایت شان بختی موفوره معانه رفته چون غله بر میداشتند  
 برادر مجرب و نظر بر اینک برادرش صاحب خنج کثیره است از انبار خود غله بانبار برادر ریختی و متا بل  
 بر عایت آنکه برادرش هنوز از دنیا نرفته غله خود داخل انبارش نمودی سر و د از حال دیگر آگاهی  
 نداشتند بر قد غله را می بردند طفیل خلوص نیت همچنان باقی می بود تا آنکه از انقل غله عاجز آمدند  
 و تتمه را همچنان بجا ماندند بقدرت الهی تلی سرخ از و مشکون شده تا منور با بقیت با بکمال بعد  
 میان نصیر محمد پسرش میان دین محمد دارش صدر ولایت گردیده چون اسباب جانش بر زمین کشید  
 برسم بهبود زینداریان و حکام کاوشش بر خاستند میر سوار که شهباشی فخری و غبطه سرانجام انشاده  
 در حضور استغاثه بر و حکمی بنام مرزا خان پنی فرستاده تا بکرات کرد و کرده پیش نه در پس مکافات را  
 امیر شیخ جهان از حضور آمده بدلات میر سوار بر فقیران ایثار آورده و نیزه و ویرا از زیره قلم  
 استقبالش کرده و در موضع کمر را بشنوی پریشانی کلی داده و عنقریب لشکر کبکباری آمده با رسایان  
 گردیده مجدداً بخت امیر سوار گرفته از درسم فقیران شد و ایامان تا کم نمیکرد فرزند و کرات  
 ثانی بخت فزینان بر دهنی تا گمان برسد ایام بخت و کاری سانس است پس از اینجاست سرانجام انشاده  
 مصالحو کرده پس رفت بعد از آنکه ایام پهنواران باز سرخ شدند با اثران موج سرخ و کبک  
 از کبکبار دلسی زمین بخت نشید آخر کار پهنواران نه آمده باز دست نمودند آنجا و با قتلان پنی  
 حاکم سیدی و شکار پور کاوش باقی مانده می‌چند و خود با بن رفت تا آنکه شاهزاده محمد و زاده بن  
 جنر قتل شیخ جهان و شکست آریانیان از لاهور توجه سند شد سیان دین محمد با ستماع آن جنر  
 میر محمد برادر کبکبار با قاسم که پیش می‌گردد فرستاده تا ملا نیست نشانه و در زید و از خود راضی نمود  
 چون شاهزاده را بخت فرمود و بک تفرقه عاقد و شکار سرانجام بوده و مقصد ده برادر بر کبکبار  
 را بنا به جبات نمودی اما که شاهزاده بی معانه سلطت شان ماوی پس رفته باید می دست  
 و باز نمود و آنکه آن بنی الطایف صاحب بانو بی قوی شود رنده با تیل و با قتی تا نشت و بک  
 او چه کشت و خون آورد و چون قضا کا خود کرد شاهزاده با ستماع آن خبر چون بکری که کجوش آمد

بطیش تمام غلن عزیمت برافته میان دین محمد قضای رسیده را دیده گوشه گزیده و اخوان شاهی  
 کوستان نشسته کهاری و موضوعاتش را پاک تاخت بعدش ماه اقامت در سوستان آخر میان دین محمد  
 بمصالحه ملازمت کرده چون وی آمد فوجی قوی جهت آوردن و اماندانش نامزدی یافته سرود کاج  
 بر زمین کهور میان یار محمد کجک فتح شاهی کوس مقابلت نواخته جنگ ستمانه فیما بین روداد و طرفین  
 بر نای خون روان گردید از انطرف راجه جنگ بهتی و سوجمل ادب پوری و از انطرف تاجه فقیر و جاده فقیر  
 و تاجه فقیر و دتهوال هر یک با ششده انبوه بکار آمدند و شکست بر مغلیه افتاده من بعد شاهزاده سیلان  
 دین محمد را با خود برده مراجعت نمود و در ملتان از حیاتش بگذرانید میان یار محمد یقلاط شده نخست  
 بر دسیان بجدال برآمدند و بعد جنگ شدید محرابان پیخیز از انطرف بکار آمده بود و بر غمال دو فرزند  
 یعنی میان نور محمد و محمد خان صلح کرده و پیش خود جادادندکان و لکن فی احکامی عشر و سانه و الف  
 بجوی پس دو سال میان یار محمد تفرقه و رقلاط بسر برده و سران سرای اکثر گوشه گرفتند و اکثر ولایت  
 شانرا افغانه بنجنا و رخانی و لک مرزا خان تصرف کشیدند بعد مضمی آن دو سال در سیزدهم بعد از  
 و صد بجوی میان یار محمد و لک میان نصیر محمد با من راجه فقیر و جمعیت سرانین از مردان دست بیست  
 گرفته التاس خان بروی را بلک برداشته متوجه زمین موروثی شد اول از زیدی گذشته  
 بعد طی مراحل بر کنار کولاب منجر بر مکان سانه و دینک تعلقه موضع تهری رسیده هر کرا کوچی همراه  
 بود مانده از آنجا گذشته تخت ساتانی را از فقیر پیو اراستنده موضع کاهه معمر نمود پس میر محمد  
 برادر را موه سران سرای پیشتر فرستاده تا مار کپور و گاهی بشید تصرف کشید و قلعه فتحپور را استخلص  
 نمود بعد این فتح میان یار محمد و دهم ملحق سرانین شده ایلان بر روی بجانند داد اقبال گفت شارا  
 خدا یا و پس است حاجت من نیست و پس رفت سرانین متفرق از بر طرف جوشند و کچیرا کشود  
 در کنار پور که دار الحکومه پیواران بود و ثانی الحال موسوم به اسم خدا با و کرد و اقامت گزیده اخوان  
 با طرف روانه نموده کهاری و لک یار بدست شکر استخلص شد و لاو گانه از یکت ملک الک بخش بود بنجنا و خان  
 بتصرف آمد بنجنا و رخان بوقع عجز بخدمت شاهزاده محمد عزالدین در ملتان عرض داشت نموده که برادر  
 دین محمد از چنین شورش کرده وقت جنبه گریست چرند وی شاهزاده را بکام خود خواند ولی  
 بمقتضای من حضر برای اخیه وقع فیکارش بعکس افتاده مضار چون شاهزاده رست و در راه ملکش

آورد بخون پهل ملک عرض نمود که ازین راه نباید آمد شامزاده این اختلاف سوختجات و پیرا خالی  
 از فضل ندید عنان عزیمت بر بخت تافت و آن اجل گرفته در صحن جانفت شد و بعد که وفای تقبل رسید  
 درین ضمن وکلای اشیطرت نقش مذویت و بندگی خود و خاطر خواہ انداختند بعد شش بجای در خان شامزاده  
 بهرکه آمد چندی اقامت فرموده و دره سیوی از انتقال بجای در خان بغازی خان دوامی حواله رفت  
 از نوق خاطر خواہ نشده بلکه از بخش برادر بجای در خان منتقل گردید سپس با سلامخان و قائم خان بران  
 رسیده به یکپام عہدہ بران گردیده حواله وکلای سیان یا محمد زلفه نامی و کل بسیارند و امر شد که بر  
 آن سرور از سیان یا محمد فاضل استلام حضور در باب مطابقت طلب میان یا محمد بدر بلیه رسیده بود  
 که خواجہ حسین خان سو مراحم کثیره بموضعش رسیده و مرآت دره حواله کرد از آن ابتدا السلاک بندگان  
 شاهی شد و خطاب خدا یا رخا زینت عنوان کا مانی گردیده شامزاده خانور را بمیرا امین الدین خان  
 و شکار پور سبزی خان و مبارک خان و موخان داد و پوترا و سوستان بنیام محمد سکھانی داد و از بهر  
 بلدان شتافت بعد چندی بمیرا شاه محمد پسر غازی خان بدریہ رسیده و بعد محاربات کلی کارش کبندنگ  
 افتاد میرا شہد ادنا لپ بلوچ از نیطون رفتہ کجس تدبیر کار شاه محمد با تمام رسانیده این خدمت علاوہ بندگی  
 سابقہ شدہ باضافہ منصب و تخصیص عطایای مجدودہ بنواخت میرا شہد از زمین پت باران در جاگیر  
 عنایت شدہ بعد ازین وقائع صاحبزادائی که در قلات بودند بکجسیت وارد خدا باد شدند و برود  
 سیوی اول صاحبزادہ میر محمد آگاه محمد داد و خان معترماندہ یکبار رحیم خان پرانک و دو خان پنی  
 غلو کردند و سزا یافتند پس از زمانی داد و پوترا بمحاربات کلی کسر حال دیدہ ملازمت دوام کردند  
 اینہم مقتدات در نہ سال گذشتہ نہ سال دیگر صرف عشرت و آسایش ماند و سوانی جنگ جہوتک  
 حرکتی رفتادہ کجی الخدمت کوک بکچہ قریہ از شما واتی و چاچکان شہل قریہ لکری و دند او مجام  
 و دورنگ و رجب و پسر و پاچاہ و تہور و دہ ساید شو بعض زمین و بہر بعض فیض جہول و جاگیر  
 آمد و بعد رفتن نواب شاکر خان پرگنہ دو پاہ با جاہ و دوست آمد آخرت بعد کا مران پزودہ سال  
 روز دوشنبہ بیست و شنبہ بارز و ہم ذیقعدہ سال مزار و صدوسی و یک روان شایع عام بچنان  
 بعد او میان نور محمد الملقب بلیخدا یا رخا ملک پر لفظ شہید صاحبزادہ داد و خان سال  
 بضایعہ و مجاہدہ پافشردہ آخر بقعدہ اخوت ہمدرد از قرآن چہارم ریاست معاہن مزار و صد

و بیچ کرده داد و پو تره بمنازعت بر خاستند و با ملا جنید ابره که در برگه جتبی تعلقه بهرک عامل بعض  
 مواضع از خزیده بود کاویدند و چون زمین شکار پور و خانپور معه مواضع جاگیر عبد الواسع خان  
 و اینها در وراثت کرده جواب خان میرزا لیه سپرداوند تباریه خد شکار را بجنو فرستاده  
 سپرد جاگیر نام خود طلبیده متوجه تادیب شان گردید و بعد محاربات و قلع شکار پور شانرا حاص  
 کرده با طاعت عیشید و الحاصل ملک چهار بخش کرده دو حصه صاحب جاگیر و یک حصه بداد و پو تره  
 و حصه خود قرار داده یرغال گرفته مراجعت نمود و قوم مذکور بکرات شکست عهده کرده از ملک زمین  
 اداره شدند و رفته رفته در سزای سی صد و نه هجری خد ایاخان و شکار پور نشسته لشکر باستیصال  
 داد و پو تره و دانه و فکر و قلع و غلبی شانرا قهر کرده آخرت سادات امانی شده خیال مشا و پل  
 از دل بسته اند اکنون زمین تباران که در آن قدرت بدست داد و پو تره آمده بود یکی مستردا کلان  
 شده آن قوم اداره بارض دور دراز افتاد و برگشت ملتان مثل سبلی ملک امام الدین جوی و وزیران  
 لکبویه و تاین و بهادر پور ملک انیس و زمین نزدیک قشور افغانان و پور بابا فرید و صیر رفته  
 مقام گردیدند سرانجام بعد و سال از کرده نادم التاج بفروری آورده بعلوهای شایان در زمین تعلقه  
 بهرک که نوبت سرایان آمده بود دبیره و جاگیر جایافتند و همچنین شیخ حمید و شیخ عثمان رونکزمندان  
 مشهور لواحق ملتان بعنوان لازمان مع کوچ آمده ملازمت کردند و سال سزار و صد و چهل و دو مراد  
 کلیری عرف کنه مقینه سیوی شده قیصر کسی زمیندار کنجاوه و میر و کوری قوم رند سردار محال شوران  
 و اولاد کهرام لاشای رئیس محال سنی و میر و بلدی صاحب محال چیمی و همیان ایری و همیا پیچ  
 زمینداران محال بھاکتاری و کالاکان و غیره قوم بازوئی ملک و داور و زمینداران بلوچ کهستان  
 و بهارن امرانی محال در کنطانی که هر یک سردار هزاران لشکر بودند ناچیز ساخته بانفیکد کشید با عبد  
 خالص قلات بروهی که خود را شهباز کهستان خواندی نوبت کین نواخت تا آنکه در سال چهل و  
 سه بعد سزار و صد هجری خود سوار شده قلع و کره را از مبارک خان بجنگ و می حصره بست و لشکر پیش و دیده  
 اسماعیلان بر دهنی را شکست و هاکر بروهی را کشته منطفه گشت بعد اینوا قوه میر عبد القادر خان  
 نسبت و وصیه بعباس جزا و امصاله کرده قضا و رسال سزار و صد و چهل و چهار مؤخری از زمین  
 عهد شکنی کرده در زمین کاج برابر فرزند ابا و تاخت آوردند بان استقام خود متوجه شده بلاد کانه



بقدموس گهباچ ندیورسیده فاضل معولات شده برشته پس آقا محمد کریم و کسل رعایا شد سلطان  
 سامیتة از جانب شاه قلیخان نظامت تیرسیده و رسال پنجاه و چهارم قوم شوده را که در قدرت نادر  
 خود را کم کرده بودند قریب زمین کند که جای قلی است و وضع منانی و کز و ارسیر و کبیر تعلقه چاکر ناله بسر کرد  
 هوند و لده شوده کرد و مزیک و ندرفته استیصال نمود پس از ان فریب ارباب تاجی و طوغاجی و تها و یو  
 و کاه و آسوسومره اربابان پرگنه و نکه تعلقه چاچگان که قن بادای مالیات نمیدادند رفته نابود ساخت  
 و رسال هزار و صد و پنجاه و پنج مظفر علیخان بیات بلیکریکی برای آوردن جهازات شاهی که در صورت  
 بند تیر می شد نواز کراچی بندر رسیده نواب شاه قلیخان بملا قاتش در تته شد و دو نیم ماه در تته حجت  
 فرمود و رسال پنجاه و ششم طهاسب قلیخان سردار جلالت بتادیب داد و دپو تره متوجه شده شاه قلیخان  
 بمصلحت وقت گوشه گزیده لهند امجد و تفرقه عاند حال سند شد چون سلطان سامیتة ناظم بلده و شیخ  
 شکر الله طلب شاه قلیخان تته را خانی مانده بودند و مظفر علیخان بدیدن سردار تته شافته بود و چند روز  
 حراست تته رضا بیگ وکیل شاهی بر فاقه فاضل بیگ تته عهد بندید و ناداراجه و ارباب ساحر این  
 کرده پس از آنکه شاه قلیخان در پوره بدیدن سردار رسید و عطر خان پسر سم را بر خمال داده و مرحت  
 نمود سلطان سامیتة و شیخ شکر الله باز تته آمدند و رسال پنجاه و هفتم جام هوتی مرزبان لکر الله را شیخ شکر  
 نا بود نموده جام مهر بجایش نصب کرد آنگاه و رسال پنجاه و هشتم خود شاه قلیخان متوجه خنجر قلعه کابجی شده  
 قهر اتره ابرکشود و در پنجاه و نه نادیب کفره گچی که بعد فتح قلعه کابجی در مواضعات بدین و غیره آمده قدم  
 جرات زده بودند بت بهار شاه فقیر و غیره لشکر بمل آمد اکنون سلطان فقیر به نیکامی در گذشته در  
 مشکل بجای سودف آسوده و پیش سو فقیر قائم مقامش شد و رسال هزار و صد و شصت شفقار شاه  
 و داده درین حال باغوائی رانانی و ناراجه چند صد نفر جنگی کو می بتاخت سواد بلده تته رسیدند سو  
 فقیر و شیخ شکر الله مع بولخان جاکهر باستقبال شان برابر مرزا پیر شیخ عالمیقام کردند چون بر قیوم  
 موتی عبور شکر شد و اذای آن سوی ادب و روزیم وقت مقابل هزاران از صدان شکست قتل  
 خوردند بر اثر آن بدایت رانا صاحبزاده محمد دادا خان مو شکر گران به تته رسیده سو بان مقصود  
 از نظامت مجبور گردیده بلاد فقیر باج منصوب مانده متوجه قلعه رانا گردیده را خود در ریاضه شده  
 قلعه را با تمام چند غلام گنبدشت آموخت و د باجنو و نامحد و جنگ مبادرت کردند سر انجام چون قلعه





قریب ریگز ار بر اثر آردان اسماعیل خان صالح خان نام مردی از طرف گل محمد خان ستونی با خدایا  
 دارفته گردیده پیش از آن محمد بیگ شالمو طلب اعیان رسیده آقا محمد صالح را نائب نظامت تته کرده  
 با اعیان تته روانه اردو شده بود آنگاه آقا محمد صالح را بیدخل کردند و چون محمد بیگ اعیان را از  
 راه بمرحبت رخصت داده وارد اردو گردیده در تعیین نائب مالیات معاتب شده رقم انات مالیات  
 بنام قاضی محمد محفوظ رسیده باز طلب اعیان آمد هنوز در اخذ تحویل مالیات خلف ارشد قاضی با صالح خان  
 تکرار میکرد که در ضمن وکیل در باجنت مکان تسلیم خانامه سران سرای و محمد عطر خان بسبل بریغال  
 و قبول اضافی پیشکش همولی سند ایالت بختاب سر بلند خانی بنام محمد مراد یا بجان حاصل کرده موکل را  
 آگاه نمود اعیان تته از عرض راه بان خبر متوجه عمر کوٹ بدیدن والی نوشند و محمد مراد یا بجان متوجه  
 ملک گردیده نیابت نظامت بلده بنام شیخ ظفر اندر سفر مرود و سنده تجدید از آسیب مصداق محکم  
 ان الملوک اذ دخلوا قریه انسودوا و اسید محمد مراد و لقب محمد مراد یا بجان خان نواب سر بلند خان  
 چون در سواد عمر کوٹ رسید دیوانه کدول بنیالیات و خلعت سرورازی شرف ملازمت دریافت از آنجا حاکم  
 کار برد از آن پیش آمده زمین محاذی نصر پور راجت تخیم عزوجل آراسته بودند چون ورود  
 در اعزاز واقع گردید و راندک ایام شهر گزیده موسوم بمهراد آباد موسس گردید و در پایان آن سال  
 متوجه بهم جام لکراه شده بند ابی صائب و محاربات مناسبه کرد و فکلی ویراشکسته از کوه دریه بدیره نشان  
 و زمین خورد و اوچته و لنجاری و میران و کپه نقبض آورده کچه را از راه گاه مقرر فرمود و هر یک جارا  
 بقلعجات متین محکم ادب بعد از آن دو سال دیگر بر فاه ملک رانده در سال چهارم تبدیل اوضاع  
 که تمهید زوال ملک بود اختیار نمود سران سرای و عموم رعایا را بیا زرد و چون از دست تسلط چار  
 شاهی تنگ آمده بود خیال آن بسته که ملک اپاک سفته گوشه گیر گردد و از آن پیش خزینه روانه بند مسقط  
 می نمود و در پایان سال باراده جلای ملک بکه جام لکراه شد سببش بود و خواست ویر از میان  
 بردارد و ملکش بخین و خاشاک بدست آورد برین بنا شکست متعین اخراج جام کرده سران سرک را جام  
 در حین مصالحه هم مصحف بودند این را نه پسندیدند و چون هر یک بکار خود در مانده بودند اتفاق کرده  
 دست بیعت به بندگان عالی میان غلام شاهان دست داده شب سیزدهم ذی حجه هزار و صد و  
 هفتاد و کار خود قوی ساخته صبحگاه بر حوالیش نشسته مع سران اسیر کردند و سببی روز سیزدهم ذی حجه



در آن چندگاه رحلت نموده بواقعی کرده و آخر ماه شوال هزار و صد و هفتاد و یک سال باد مذکور  
تشریف فرمود صاحبزاده مع و امانده ما معقریب بدیدار والا استعد گردیده بعد از آنک ایام از آنجا  
بمجد آباد نقل شده تتمه سال بجز گذشت در آغاز سال هزار و صد و هفتاد و دو باز اسباب ایام تفرقه  
که پیشتری محک حال صاحب اقبالان است مبد شده بدین موجب که محمد عطر خان و احمد یار خان بعد از بیست  
مذکوره رفته بقوات افتادند و محمد نصیر خان با خلاص بندگان عالی شان از نزد خود مانده تا آنکه رجوع الی شاهی  
بنابر عیاضش برآورده و اینها بعد از طفر شاهی و اصل وارد گردیده بواسطه رسائل سرایالت ملک  
یا فتد احمد یار خان بخصو راند عطر خان بکمک عطائی خان نام امیری متوجه شدند گردیده بندگان عالی  
بصلحت وقت در ماه ربیع الثانی ۱۰۰۰ الیه بدیره شده در کجه رسیدند و بند را در کنار کوه چایند کجا  
موسوم بشاکر فرموده ارمادگاه کردند و در محاذات شا بکرنیدری ملقب بشاه بند بسته ارماد و قلعه  
مضبوط ساخته کوچ و بن موبازوی حریفان نزد خلف نامدار محمد خضر از خان مانده بمقابلهت برادر مستعد  
شدند چون از انطرف محمد عطر خان بدست افغانه خرابی کنان مقصوده را مقدمه الجیش کرده متوجه  
مقابلهت بود و در عرض چند روز باستقبالش در زمین چاچکان رسیدند اول سخن از قتل رفته آخر حریفان  
پیشرفت آنحال ندیده نوبت بمصالحت زدند و ملک سه بخش قرار یافته از شا بکرت واحد و نصف پور و سواد  
تتمه بخش بندگان عالی رسیده و تتمه تمامی مستعد برادران شد بنابرین بندگان عالی بشاکر تشریف آوردند  
و عطر خان بموشهر قامت نموده تا رمضان برین بدیره بگذشت از آنجا که ریاست بالاستقلال نصیب  
بندگان اعلی بود و قضا را میان برادران نفاق واقع شده و عالی بادشاه چنان شد که کار ملک از دست  
عطر خان برآمدنی نیست بنام علیه احمد یار خان پسر را بر غمال داده سند ایالت بنام خود بسته متوجه شدند  
گردید بندگان عالی ازین آگاه گردیده در رمضان هزار و هفتاد و دو ملهم کامیابی بالا اصل متوجه بنشیند  
عطر خان بمقامت حرکت بندگان عالی از اینسو و احمد یار خان از انطرف یکبار و او قدرت باخته از نو  
لغزش خود بندگان میان غلام شاه بنحان ایجنرا را رود یک رمضان انطرف نصر پور شنیده  
متوجه پیشتر گردیدند احمد یار خان نیز آنطرف مانده ملک تمام نصیب ولیای دولت ابد القال گردید  
پیش ازین در ایام محمد عطر خان کمال تتمه انواع اذیت عائد شده بود و منجز تا ختن موله ملهتی را قوم چکه  
از و ز روشه پنجاه خائنه آرد محاسنکست ماطه انداختند و پست نسقی دالی از دست افتاد

حیف رفتہ کہ مافوق بران مقصور نباشد با بخت تباریج و دیم شہر شوال کسند الیہ نوشتہ محمد عطر خان رسید کن  
از ملک فتم شہادانید و برادر دم بندگان عالی بیشتر شدہ و مانند ثانی رفاقت برادر بدست آورد تا لادکا شتافتہ  
کا میاب جمیع آمال گردیدند سران کو سہ کہ در غلغل ایام فترت خبر شد با دواخت فاحش برودہ بود و کجہ  
علف تیج خون آشام کردیدہ لشکر مہوضات شان جہت تادیب نامزد شدہ پس مراجعت بستان  
اتفاق افتاد لشکر منصوبہ قلعہ جوہ و ملک تلی مسالک قلب جماعہ کہوسہ اتاخہ با سہر و قتل معاودت بخت  
کرد و رینوقت خبر رسید کہ محمد عطر خان و مقصودہ با عان سران داود پورہ بمقصود مجاہد خان باز  
کوس گین لواختہ آمادہ حرب و لشکر کشی شدند بی تعلل جیش مظفر را آنطرف بفرست حرکت دادہ تا  
ابارہ شدہ بسا سرنامی و خود مجاہد خان را در صف جنگ کشہ مخاغانہ را شکست فاحش را دہ مظفر را  
فرمودند چون اکنون از مخاغان و تسخیر ملک کلی خاطر جمع دید تا باریج بیت پیچ محرم الحرام ہزار و صد  
و ہفتاد و دوسہ در بلوہ لوا باد الو سوم بشاپور مسکن فریوزی فرا یافتہ صاحبزادہ سابع نواب  
از شاہکمر نزد خود خواندند محمد قائم گوگلتاش اثنی دایہ پیش از انان تکفیل مہمات تہ نائب نظامت آسجا  
شدہ بود وی آمون غبار از دست ظلم و سید ادکار کنان حاکم موقوف و ستم جید افغانہ نجات اود  
درین سال جام و سیر صاحب گلدالہ را کہ در ایام بدون بدن علی و شاہکمر و بعد عزیمت تسخیر سندھ لافانی  
خان آیتن اخلاص لعل آوردہ و صدیق دین دیگر امرا از جایی کہ زد و بتاریج بہتر ماہ مظفر منقطع ہزار و صد و  
ہفتاد و چہار از قلعہ با کشیدہ کجج آوارہ آنگنہ پیش ہر دورتی کہ از ابتدائی ورود بدیرہ حاضر  
رکاب بود ملتزم بندگان عالی ماند و آنہا سال ہزار و صد و ہفتاد و پنج ہجری از حضور شدہ یو مہمان  
خطاب شاپور و سخنان بسیر از انی یکہ بخیریل و نواز شہیدی و بدیر رسیدہ ہمدین سال با تباریج  
داود پورہ بخیریکہ الویہ احوال تا غامہ و صورت یافتہ بشفاعت سادات اوچہ و عنصیان موقوف بہم  
اغراض بعلل آوردہ مراجعت شد و در سال ہزار و صد و ہفتاد و شش ہجری اثنان تادیب کفرہ  
کجج حرکت و درارض را قلعہ سندری مفتوح فرمود کہ کویہ الوند شکوہ جاریہ قریب شش ہزار و  
کفرہ تیج گردیدند پیش بفرست قدم را بیشتر گذارشتہ تا دوازہ گروہی پنج ایفار زدند و مقبت  
و قریب اسبیا تباخت و اطاعت رسید و قلعہ بیت بند رو کہ بیت بندہ شہسوار مجاہد مجزرای  
کجج و زدن بر درصالحہ معاودت بظفر فرمودہ و دیم حبسہ بندہ شہسوار گردیدند و سالخ

و صد و هشتاد و هشت مکر عزیمت کجای اتفاق افتاده در عرض راه قهرا قهرا قلعہ مورد مغتوج نموده  
 به پنج گردی بهج دیرہ زندہ رکب کجای و سابل را در میان آورده بکوت صلاح عطف عنان فرمودند بعد  
 مراجعت انکیچ بسبب کثرت خاک و باد از شاہپور قدیم نقل و بشاہپور جدید شد و از حضور شاہی خطاب  
 مصمام الدولہ باضافہ خطاب سابق رسیدہ اکنون محمد عطر خان چون رفیقانش مثل مقصودہ فقیرہ و گردشتہ  
 باز نام و فاسر کجای پیوستہ بود آمدہ ملزم رکاب فیزوزی و سرفراز اقامت عطیات گردیدہ بفضل  
 ایزدی روزی روز بروز تو سبیل ملک افزونی اقبال لازم بندگان عالی است و سال ہزارہ صد و ہشتاد و یک  
 از حضور خدیو گویہان ایالت و برجات حوالہ رفتہ در اوایل ماہ ربیع الثانی سال مذکور بہ بندوبست آن  
 حدود متوجہ شد و در عرض سہ ماہ ہجلی آنزمین را از خس و خاشاک پاک فتنہ بیرغمال از سران آنزمین گزینہ  
 ہفت و ہجتم جب بفتح و فیزوزی مراجعت و بشاہپور ورود فرمودند فضا را شکر متعینہ آنجا را با بقعہ  
 بوسیان خصوص نصرت نام سر نامدار آنجا سال کامل بنوبت جدال پیش آمد و در انضمین سہ و چہار چنان  
 از حضور بادشاہ آنملک بنام خود ستدہ ناظران انیطرف بیدخل مراجعت کردند باز بکول اللہ و اعانت  
 اقبال و سال ہشتاد و سہ دیرہ غازیخان از قبض سر و احوال اہتمام بندگان عالی شد و بنا بر بندوبست تازہ  
 خود متوجہ آنطرف گردیدہ بمحصل کام و نیل مرام مساوت و فرمودند و ضمیرہ دیرہ غازیخان حراست ملتان بانیست  
 حاکم آنجا نامزد و الا حضور بندگان عالی گردید چون از ان پیش در ذی قعدہ سال ہشتاد و دو بزمین  
 نیز بکوت کہ کوہی حصین است بجزیرہ دار الملک شدہ بود و بنا و قلعہ جدید را بوحصین حصین در سلسلہ اساس یافتہ موسوم  
 بحیدر آباد گردید و در برابرش شہر کہ بالاسک کوہ بکھانت شہر کہ بناہ مقرر عایا ساختند در  
 ماہ ذی الحجہ بعد مراجعت از دیرہ نقل بان قلعہ شدہ است چون تاحصین کخیر مہینہ حالات صحتی آرائی  
 سمانہ عنان قلم را بدعائی دولت با عظمت معطوف ساختہ شدہ او تعالی شانہ این خاندان کرام را  
 و اما بوز و اقبال نامور عرصہ امانی و امال دار او بالنبی و آلہ الامجاد بیکہ در مذکورات سابق التزام اسامی  
 و احوال حکام بلدہ تہ رفتہ و بعد گل محمد خان خراسانی ناظمی سوای محمد قائم کوکلتانش از جنس سلیمین رسید  
 بذکر صاحب ملک بس کردہ اکنون بکرت دین محمدی در محرم سال ہزارہ صد و ہشتاد و چہار حبیب فقیر ناج  
 منتجب نظامت تہ شدہ ایزد تعالی این محروس سلیمین را بشرف ابالت اہل اسلام شہر سازد و بمنہ  
 کمال کریمہ محقق نماید کہ چون از تخریر حالات طبقات ملوک و حکام و سند دتہ فراغت دست داد

بنابر التزام ذکر بعضی بلاد و قری مویشی بزرگانش الزم اند آنجا که این قلیل البضاعت دیده اکثر  
 اکمه بظهور الغیب تنبیه از غیب بخت و استخراج از الهی محض محکم این سلسله شده با که در وسع مقدور بخت  
 مرویات قصوری نکرده مقتضای صدور سهو و نسیان که لازمه بشر است اگر بر زیادتی تحقیقات عزیزی  
 موافق شود التماس اصلاح است همانا ذیل ذکر خیر تواند شد و الله تعالی اعلم بحقایق الامور حسبی و کافی  
 پوشیده نماید که چون بلده ملتان درین جنبه شیخ الشیوخ بهاء الدین متقی است و تمام منازحت و استیلا  
 ارادت آن در و نیز دوازده ساله چنانچه ذکر رفت اغلب اهل سند را جواب بجا کم آنجا متعلق بوده و آنکه  
 ذکر بر اسه ملتان در هیئت اقلیم بدین نرسیده که ذکر شی از اول شی اصوب و اوضح بود ابتدای ازین خطه  
 متبرکه که میکند تا حادی حالات سازند شود ملتان طویش تر از غرض الطام داخل بلاد اقلیم سوم و الک  
 بلاد اردن شهر قیمیت کسی بر ابتدای بنایش و توف نیافته قدم بنانی این سنگین اهل مدی سامه کس قابل  
 بیش از در و محمد بن قاسم ثقفی ملوک با استقلال در و معز و اشتد و بر ایان سند متعلق بوده و بدست اسلام  
 یکچند نگذشته بدست ملاحظه افتاد از ملاحظه سلطان محمود غازی متخلص فرموده بعد انقضای طبقه  
 غزنویان باز بنصرت قرامطه و آمده از ایشان بدست سلطان عزالدین محمد سام رسید و تاسع و اربعین  
 و ثمانمائه و فیض سلاطین و بلی بوده و چون در سن مذکور در هندوستان طوائف ملوک و داد و بواسطه  
 صدمات تهر منقول از حاکم خالی ماند جمهور زیند اران آنزمین که مرید سلسله علی شیخ بهاء الدین ذکر یا ملطانی  
 بود و شیخ یوسف قریشی را که تولیت خانقاه شیخ علیه الرحمة با و متعلق بود و سلطنت بر داشتند و بر منابر او  
 و بعضی اکمه خطبه بنامش خوانده اند می با نظام بهام ملکداری بواجبی کوشیده را سبیکه سردار جامه لنگاه  
 که مقبره پری و آنقدر و در دست داشت و اباعن جد ستوسل مریدی آنسلد بود دختر خود را شیخ داده  
 و صدور بر انداختنش شد تا آنکه بجد پسر خود را شهید ساخته در شت ملک گردید و خود را سلطان قطب الدین  
 لقب اده سندی پیش از آنکه مثل روزگار رانده با بجلد مت سلطنت شیخ در سال قطب الدین شانزده  
 سال پس سلطان حسین بن قطب الدین لاگاه سی و چهار سال پس سلطان محمود بن فیروز خان لاگاه بیست و هفت  
 سال چپنده ماه آگاه سلطان حسین بن سلطان محمود بکومت نشست بعد چند سال مرزا شاه حسن، رغون  
 چنانچه مذکور شده ملتان را صافی نموده بکفرت بابر بادشاه پیشکش کرد و آنحضرت بکام این مرزا و او را خود او  
 از آن قرار و متعلق و بلی شده دار الحکومت و ولایت آنسلطنت تا اندا غلبت و بابر شاه مرزاده و معز ایات

امر کامدار بوده تا نادشاه بادشاه از لاهور انظار فی البقیض خود آورده و از و تا اکنون تحت فرمان احمد  
 درانی است و معلومه الافاق نوشته که در عهد عالمگیر کجوالی ملتان و درین قوم هزاران چاهی عمیق حفر  
 میکردند و در حوض چاه ضربتی قدری کل خون آلود بنظر سید اران رسیده تا شخص کرد و طفل وضع از کل آبه  
 برآمد آن کوک را بدایه سپزند تا بشیر بزرگ شد چون بحد تکلم رسید و تمیز پیدا کرد و بکلمه طبعه و آن مجید گویند  
 آنگاه سعادت زیارت حرمین شریفین مشرف گردیده بزرگان این بلده از حد حضر تبرک بکنند آسانی اکتفا فرست  
 جعفر المودین السامی لقب ولد محمد بن عبداللہ بن محمد بن عمر بن علی تخت از سادات پنجاب از مزار شریف  
 فرمودند و سکونت گزیدند گویند که از ایشان پنجاه پسر خلف ماند و در هند و کرمان و فارس نقل  
 کردند بمحلہ عبدالحمید در او چه حکومت نموده الشیخ الکبیر بہا والحق والذین شیخ مجاہد الدین زکریا بن شیخ  
 ابو محمد بن شیخ ابراہیم بن شیخ عبد اللہ بن شیخ شہاب الدین بن شیخ زکریا بن شیخ نور الدین بن شیخ سراج الدین  
 بن شیخ وجد الدین بن شیخ مسعود بن شیخ عینی الدین بن القاسم بن الجعفر بن ابی بکر و در علوم ظاهر و باطن کل  
 بوده از کل مریدان و اہل خلفای شیخ شہاب الدین بہرہ در ولایت نبضت شیخ در ملتان آمدہ توطن گردید  
 و بشیخ الاسلامی انجاریست فرمود اہل سند اغلب مریدان آن درند و اول کسی کہ از شاخ سلسلہ ارشاد شدند  
 جنبانیدہ است حواری عبادت و بوارق کرامت کاشمشخص نصف النہار نظر روزگار و سن سی صد  
 شصت در گذشتہ در حد قدیم ملتان بیاسود از کل مریدانش شیخ فخر الدین عراقی و امیر حسینی صاحب  
 خباب کنز الرموز و زاو السافین و زینبہ الارواح است شیخ صدر الدین محمد و زید رشید جاشین شیخ مذکور  
 بعد وفات پدرش در سال تکبیل طالبان و مریدان اشتغال داشتہ ایشانرا پیچیدہ الا قدر کرامات بشمار ہر  
 روز گارست شیخ رکن الدین و زید حمید و خلیفہ شیخ صدر الدین مسطور است مدت پنجاہ و دو سال سجادہ  
 پیر و جبہ بزرگوار نشستہ طالبانرا براہ مقصد میرسانید پس ولد ارشدش شیخ اسماعیل شہید قائم مقام  
 گردیدہ عمر باستفادہ طلبہ علوم و سلوک را مدہ و بشیخ الاسلامی موروثی امتیاز برافراختہ آنگاہ شیخ صدر الدین  
 ثانی ولد شیخ اسماعیل شہید بقرا را بے واجداد قائم مقام و سجادہ نشین و متولی مراقد بزرگ  
 انا و شیخ الاسلام ملتان زینت بودہ شیخ رکن الدین ثانی ولد شیخ صدر الدین ثانی سچو ابا صبا مقامات  
 علیا سجادہ نشین شیخ الاسلامی اوقات بابرکات با نقض رسانید پس شیخ اسماعیل ثانی ولد شیخ رکن الدین  
 باوصاف اجداد مختص زینتہ آنگاہ شیخ یوسف ولد شیخ اسماعیل ثانی بقرا را بایشیخ الاسلام ملتان



بوده پس چنانچه مذکور در سیع و اربعین و ثمانین مخصوص سلطنته شده بعد و سال شهبیک مکر و دیده  
 شیخ شهر اندر قائم مقام اجداد گردیده پس پسرش شیخ بهاء الدین قائم مقام گردیده و پیش بر دل  
 از حد و عدد اکثر مشایخ و عامی سنده مختص مریدی خود کرده از اولادش بسایز رگوار سیر و سیر و شد و  
 ارشاد سائر سنده بر دخته بحسب از لی مطابق مخوانی لاند ری نفس بای ارض متوت و سائر فو اولاد کسند  
 آسوده اند بتقریب اکثر جرنی و لکنه مختص مذکور کرد و انشاء الله خواهد پیش خاطر این محرران بود که ذکر صاحب  
 سبک اوگان این سلسله علیکه که در بلده موصوفه الی حال پیش نمکن و از این نظم زمان خویش کردند اما آن از  
 بسبب عدم دریافت و عقده تقوی مانده اگر حیات یاری کند امید ان کرم عظیم کرد کار آنکه آن تمنایز بر آید  
 در ضمن اگر صاحب توفیق موفق این سعادت شود از مولف مجاز باشد هر آینه در شرف این معنی که ع ذکر حق  
 چون ذکر اهل الله نیست - با و خارشوبات انباز و الله ولی التوفیق فضلی از اکابر علمای عصر بوده و زید  
 ناصر الدین قباچه میرد گاهی با شماع فنون کمال بودای مشربویه فرمودی محمد و حسام الدین اهل  
 روزگار و تحمل اندیارت در پس آداب شیخ نهایت اهتمام و زید بن عبید القادر در حدیقه الاولیا  
 نوشته کشیج در اشائی راه و سحر از سیر بقدر که میگذاشت از بر دل استفسار و ضاع اهل آن میضرموده  
 اگر بکلیه شیخ آری ستمی یافت داخل میگردد و الا بر دل بر دل میگذاشت و قاتش اکثر عبادت و استغفار  
 طلبا مصروف بوده مرقش و در قریه که با همش نامی حسام پور است واقع سبب فقریشی لازم شایزاده  
 مرا و پیش بن عالمگیر بادشاه بود در شاعری و لوانی مهارت می داشتند بکلمه معقولن لایدرک الکلی بن  
 جزوی حالات که شتی از خود را باشد اکتفا رفته اگر عزیز می بفرمایند است را شاید او چه خط نامی و  
 بقدر گرامی از قدیم توابع لمان است اخفش از جمله شش اکنه است که رای ساهی بن سبیس قلع جاش  
 آنرا بر عیای عوض محصول حکم انباشن خاک فرموده بود تا ارتفاع یافتند بمرد و سواران خانه سنده مکنون  
 از بهت موضع موضع منجمه و چه گیلان و چه دزد و مچال جهلیان و او چه غلبه برابر هم آید و وجه تشبیه آنکه زین  
 بلند از مردم مرجع اهل الله و منجید رسیدگان خداست ز مستوطن شعیب الحیمید بن جعفر الملقب بموید  
 من الساء که در ذکر لمان گذشته بقدره بزرگی استغنی از او صفت زین بنجاکوت بن خطه کامل  
 قامت رشد برافراخته و گریه و خاندان کرامت و بجز رشده منازدن اول محمد و محمد بن عبید القادر  
 ملقب بعبد القادر ثانی و لایق محمد بن شیده میر بن سید علی بن سید سحر و بن سید محمد بن معنی مدین

بن سید الدین عبد الوهاب بن سید السادات غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی علیہ الرحمہ علوم  
 منقول و محقول واقف عالم فروع و اصول عارف با قدر از مجمل شایخ مہند است و در پیشتر ہزار و پچہ  
 گیلانی وارد شدہ جمیع کثیر از کفار و عصاة بشریہ اسلام شدہ ریاختہ و در اشکوہ و رضیۃ الاولیاء  
 شیخ عبد الحق قادری دہلوی پوشیدہ کہ شیخ در اخبار الاحباب گفتہ است شیخ عبد القادر ثانی در  
 ولایت و ارث حقیقی حضرت غوث الثقلین بودہ اند و را ولادتش ولایت و عزت و شرافت حسب  
 تواریخ سائر مذکورست همان بقعہ میمون شیخ زین العابدین زینت عباد زینب اہل ایشا و از اولاد  
 مخدوم مذکور حاضر مرزا شاہ حسن ارغوان است شیخ ابراہیم طویل چند از اجل غلامی مخدوم  
 مسطورہ حاضر شیخ زین العابدین مذکور بضرط کر امت مشہور است شیخ مہمن قادری و پسرش سید  
 کشکر اندر عرف شیخ بہیو قادری پستابست بجناب حضرت غوث الثقلین سید سید باقر و حواہ  
 الاولیاء ازین پدر و پسر روایات غریب نوشتہ سید کنج بخش ولد سید عبد القادر اکنون نشان بزرگی  
 و نشان بزرگی شکی صدر خلافت جد بزرگوار است بنا بر عدم دریافت تمام احوال اولاد آن مخدوم  
 بہمین آسانی آتفا شدہ اگر بحون الہی واقف اصل حال آن سلسلہ علیہ گرد و افشا اندر در توفیق  
 می افزاید و فیضی اگر صاحب توفیقی موفقی این سعادت شود و نہ تو فنیق دویم حضرت مخدوم  
 جہانیان نام نامی آن معدن کمال سید جلال بخاریت جد متبرکش از بخارا بہندوستان آمد سید  
 جلال بزرگ چون بملتان رسید با شیخ بہاؤ الدین اشتنان کردہ ایشان چہار یارند رسید جلال و شیخ  
 بہاؤ الدین و سید عثمان مروندی و شیخ فرید سید جلال بزرگ بخارا چہار فرزند بود سید علی جعفر  
 سید محمد غوث سید احمد کبیر سید احمد کبیر را دو پسر آمد یکی مخدوم سید جلال جہانیان و دویم سید را جو قتال  
 ہر دو از اجلہ اولیاء اند اگرچہ مخدوم جہانیان را تربیت ظاہری و باطنی پدر ایشان نمودند اما  
 مرید شیخ رکن الدین شدہ اند و ایشانرا مخدوم جہانیان بسبب آن گویند کہ روز عید بر منہ  
 شیخ بہاؤ الدین رفتند و التماس عیدی کردند آواز آمد کہ حق تعالی ترا مخدوم جہانیان کرد  
 عیدی تو بہین است چون بروی شیخ صدر الدین رفتند بہین را شنیدند پس وقتی کہ برون آمدند  
 ہمہ کس نشانرا مخدوم جہانیان خواندہ خوار و کرامات از آن حضرت مافوق احصا نمودہ یافتہ  
 وقتیکہ در کعبہ بودند با امام عبد اللہ ربانی محبت می ورزیدند از مکہ مراجعت کردہ بدلی رسید

از شیخ نصیر الدین چیلغ دهلوی حرّقه خلافت چشتیه یافته باوچه آمده در سن هفصد و شصت و پنج هجری  
درگذشتند در سن گرامی در اوچه مطاف اهل الله واقع شیخ برهان الدین قطب العالم فرزند عیاض  
مخدوم جهانیان است در اولادش اکثری بزرگان صاحب حل عالم علوم ظاهر و باطن وجود  
می یابند چنانچه در ذکر گجرات مرقوم گویند سید برهان الدین شیخی حبه بهیج بر خاسته چون شب  
تاریک بود پان ایشان بچوبی رسیده آزار یافت فرمودند که این سنگ است یا آهن یا چوب  
چون صبح شد مردم آنرا دید بر روشنی که از زبان مبارک برآمده آن چوب پاره سنگ پاره آهن  
و پاره چوب بهیئت اصلی بود و در اشکوه در سفینه الاولیا نوشته که امروز که سال هزار و چهل و نه هجری  
آن چوب شش قطره شکل مذکور زود اولادش در احمد آباد گجرات موجود است وفات ایشان در سن هشتصد  
و پنجاه هجری مت عمر شصت و هشت سال قبر در موضع بقوه مصوات احمد آباد گجرات موجود است  
وفات ایشان در سن هشتصد و پنجاه هجری است سلطان محمود ناصر الدین ولد مخدوم جهانیان بر شد  
دانی کاشف اسرار کان جهات مریدان زلیسته سید فیض الله ولد سلطان محمّد و ناصر الدین محض فیض  
الهی صرف سلوک آگاهی بود سید اکامیل ولد سید فیض الله مذکور بر راه آباخوش آشنا برآمده سید راجو  
سید اسماعیل سالک سبیل هدایت گذشته سید ابراهیم ولد سید راجو غفیل راه خدا برآمده سید قطب الدین  
پسر سید ابراهیم قطب سمائی ارشاد و رشد بوده سید فضل الله ولد سید قطب الدین صرف فضل خدا بود  
پیش سید نظام الدین ولدش سید راجو برک صاحب آیات باطن گذشته سید حاج محمد پسر سید  
راجو پیش سید شکر الله پیش سید داود پیش سید عثمان در سنگ رباب عرفان فخر طرشد منتظر طند  
سید باقر بن سید عثمان مذکور نبه شیخ بهنوقاوری مذکور صنف رجال باقر الانوار است و سید  
در بلده اوچه میان اعتکاف از حضرت رسالت شنیده که یا ولی من قر الله هم انک تعلم ذنونا انما الله  
بعد کل حلوة احد عشر مرات قضاء الله تعالی کل حاجه من الدنیا و الآخرة الفیه و بیت و پنج شهر  
رمضان سیزدهمین روز و هفتاد و هجری آنچه از جناب مصطفوی شنیده و در او اولیا آورده سید محمد مراد  
سید وایه هر دو برادران سید باقر ولد سید عثمان مذکور صاحب حالت نیک گذشته سید جلای طایف التمر  
لقب بن سید داود بخاری مذکور هم سید باقر و سید محمد مراد و سید دریه برکت منافی جد بزرگوار  
صاحب حال قفال برآمده مرید ولایت شیخ ابوطالب که نصیبی موقوف از معرفت اندوخته بود

در سید خیر صاحب شمت و کرامت باقی بلده بهرگز نام قدش فرسته و زمان رایان بنود  
 این شهر وجودی نداشته و بعد ازانی الورا بادی وی منتقل آنجا و جاء و دیگر شد تا آنکه الو قصبه بهر  
 شده گویند چون سید محمد کثی در وقت بکود و داخل گردید گفت جعل الله بکرمی فی بقعه المبارک  
 پس بکر نام آن زمین بلباسها ماند و رفته رفته از ان بهرگز شد و میل سید معز الیه را خدام پسیدند  
 که گجا بار اقامت انگنده شود و فرمود آنجا که حین طلوع فجر بانگ بقر بشنوند و در و در و در و در  
 تغییر لجه از ان بهرگز گردید بهر حال آنجا قدیم و لو سهری و سکه از ان جبهه خط مبارک لمجا  
 از باب ایقان و منبع اصحاب عرفان در تمامی سند چون تته و بهرگز جای بصفا و زینت موصوف  
 بزین مردم خیر صورت ایجاد نیافته در سابق الایام چار باغ سیر لوه که سلطان محمود خان بعد منزل  
 هایون بادشاه بعضی مدت بعد استماع خبر آمد آید سیر مخان قلع کرده از نوادرات آفاق بوده که  
 جلال الدین محمد اکبر بادشاه بلفی کرانندند حریم فرستاده بود پس آمده میعصوم حسب الامر  
 شاهی از ان مبلغ نسینها پاکیزه و مناره مودنه یادگاری و در ترتیب داده قلع ویرانه شاه بیگ  
 از خشتهای الورا اساس داده سادات ساکن در دن قلع را بردن در لو سهری اقامت داده  
 ناو شاه بادشاه قلع را خراب ساخته مزین با ماکن نقوش زاو باغات و گلش است و بوجود تبرک آثار  
 شریف اعی سکه مبارک که حسب مردیات صحیحگی از دو نیم مو است که از آنحضرت برای زیارت  
 یادگاری یونان مانده مخصوص کرامت اشهر مردش چون مردم تته سیر و صفادوست و بلطاف  
 مزاج و تلاش استقداد انصاف دارند و ایام تابستان که موسم طغیان آب درین میوه است  
 مالی و مالی و ادنی و اعلی از ذکر دانات بیشتر بخلا و ملا و زبغات بسیر و ند با کمال جائے  
 ویدنی و گلی از بوستان نزدیش شیکدنی مضاجح اولیا و در بسیار است بنجله سید محمد کثی  
 خلف الصدق سلطان العارفين سید محمد شجاع است سید محمد شجاع در شهید مقدس مسکن داشت  
 از آنجا زیارت حریم شده و در اثنای سیر بارادت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین بهرودی  
 مستفید گردید و نسبت فرزند یافته از صبیحه معصومه شیخ الشیوخ در که سید محمد کثی بوجود آمده  
 چون آن بزرگوار مشهد مراجعت فرمود و غریب جهان فانی را پدر و در کرده در گنبد امام محم  
 علی رضا جایافت سید محمد کثی در پوسته اعی بهرگز سید و توطن گرفته در گذشته اندرون قلع

مدفن یافته نقابت سادات بهکری کجی منسوب و اول جهوت که از سادات آنجا درو یافته بسیار  
 در اولادش وجود یافته اند سید حیدر حقایق لقب درگاهش درون شهر محل اجابت زائر و سائر  
 است اولادش مذکور گردید میر میران صاحب آیات باهر در عین لوبری آسوده است بناتش  
 مذکور گردید سید خان بهکری لقب اصلش موغول مدفنش درون شهر اهل حاجات را حجت  
 بناتش بسیار شده اکنون خمس نماده شاه حاجی دریای گویند در زبان سابق قلندر بی  
 شکار مایه طلبی در دریا افکنده بود چون بکشید صندوقی آویخته دید تاوستش زوینا شد و نیت  
 که دروغش بزرگی است در مریایش معلوم شده که نام و شاه حاجی است و از عرب بار آورده  
 آسودن در جوار شاه بهاء الدین مرشدش بقدرت الهی آنجا رسیده اکنون سرود قبر بر کنار  
 دریای نزدیک هم اهل حاجات را اجابت گاه است شاه مقصود موجود لقب آن روی ناله امیر  
 که بر کوه آسوده است روز یکشنبه آنجا مجمع خلایق بود در سال چهارم ماه جمیع بزرگ شود  
 گویند در انشب باز آری ز غیب ترتیب یافته شخصی شمشیر خود بر وکانی گرد نهاد و صبحش  
 هر قدر حجت یافت آخر حقیقت را شنیده انتظار انجام سال کشید تا بجا رسید و در گریزان  
 و کان یافته شمشیر خود کشیده یادش حاجی غیب با آنجا آسوده است دیگر صالح شامی  
 و پیر خیر الدین نام معروف بخیر و است که اهل حاجات از زیارت هر یک بهره ببردند  
 شیخ الشیوخ شیخ فوخ بهکری سروری از اهل اولیای سند و محل مریدان شیخ شهاب الدین  
 سبک وردیت در فرست که بهکری قدیم است سکونت داشته نقلت که برگاه غوث العالم شیخ  
 بهاء الدین زکریا ملتانی از خدمت شیخ شهاب الدین سبک وردیت مرید شده سوی ملتان  
 رخصت یافت شیخ ویرا فرمود که مریدی رشید از مریدان مادر فرستند است و البته  
 خواهی دید که او چراغ و فیتد و زین از خود آورده مجرب باقتباس محتاج بود و قضا و وقت که شیخ  
 بهاء الدین زکریا بهر سه رسیه شیخ فوخ کشی روان بلوچان اجل سوی جودی جهان کشید و  
 سید بدر الدین المودب به بدرین سید صدر الدین خطیب بتواتر روایات مولود و نیت  
 بشت با امام علی تقی میر رسد و بزرگی ذات و محاسن صفات القضا داشته از معارف یقینی  
 و حقایق دینی ممتاز روزگار زینت اولادش نقابت حسب منال است و بهی متعارف



احدی و تعیین و تهماته در گذشته میر معصوم ولد سید صفائی مذکور نخست پیش سلطان محمود خان  
 آنگاه بجنور اکبر بادشاه بر تبه والا رسیده در همراهی خانخانان مهم تسخیر سند کما رای نمایان کرده  
 و رسوا و بیکر عمارت عالی چنانچه ذکر رفته یادگاری دارد و در کوه قندهار کتبه مشتمله بر اسمای  
 حاکم محروسه بنام اکبر بادشاه بجزج مبالغه گران پینگ با تها مشش نقش کردند صاحب  
 دیوانست و نامی تخلص تاسیج معصومی در احوال سند و طب نامی و مثنوی سسی بنای و بیان  
 در قصه سستی و بیون از تصنیفات ایشان بر کور و زگار سیر بزرگ ولد میر معصوم مذکور بزرگ  
 عهد زیسته اولاد این بزرگواران تا بنون بنمود زیست دارد چنانچه در کسر کبر مرخوم شود و این  
 میر قاسم خان النکبین الهردی بن ملا میر سبزواری ملا میر ستولی در گاه امام موسی ضاع و  
 در قدرت او ذک از موضع نیجک من اعمال بهرات نقل کرده در حد و قندهار در گذشته  
 پسرش میر قاسم در لاهور ملازمت اکبر بادشاه کرده چهار سزاری منصب یافت و امیری  
 ذوالاقتدار گردید و سکونت به کمر گزیده آن رنکوب دگر ماند آخره در جنگ قندهار مقتول شده  
 بر کوه اوسه بی مدتی یافت پسرش امیر خان که مذکور شد زید بزرگی موفور بقاعد نمود و اولادش  
 در ذکر تبه مذکور گردید و مولانا عالم بهکری عالم علوم ظهیری و بطنی بوده پسرش در پیش سخی در  
 و روایتان ریل و مشایخان آنجا مذکور شد قاضی معروف معروف زبان و قاضی بده بیک  
 بوده بودند علم و فضیلت و صلاح و تقوی و لطف طبع و طبیعت از ان تصانیف است بسبع م  
 سحر سمر رسانیدند که وی از مدعی و مدعی عید اخا اجر می کند طلبیده از ان پرسید گفت بی آنکه بچند  
 بی آیه که از کلماتان هم چیزی گرفته شود اما پیش از حل دعوی سیر و نه جام زینین خات منصب  
 شد چون جام را خوش یافت گفت تمام در بدعای و نلایق می پرد از و لوقایع کثیده  
 بغافه می گذرانند این حال کی را باشد ظاهر پیش زبان اورات اهل خدمت قیاس و بقدر  
 کفایت ناپسند بوده جام بوی و دیگران اورات الیقه مقدر فرموده قاضی ابوالخیر زباد  
 قاضی قاضی سوستانیت که مذکور شد صاحب حالت و فضیلت کامل و بیکر بوده و هاجا در  
 گذشت میر غیاث الدین محمد المعروف بسلطان فیضی العزیزی سبزواری نبیه خوان  
 میر صاحب کتاب حبیب سیه و نواز سلطان جنید صفوی از معتز بن شاه بیک بخوان بوده



و با وی بلند آمده و بر بیکر ابراقامت افکند پسرش میر ابو المکارم والد میر کبیر الله سلطان است  
 که در ذکر تیره آید اول در سلک امرای مرزا شاه حسن از غزنو انگاه در خدمت سلطان محمود نظام  
 یافته سلطان محمود خان و پیر ابریسالت نزد شاه اسماعیل صفوی بادشاه عراق عجم فرستاده بودند تا از سر  
 دی با انواع لوازش و خطاب سلطانی مراجعت نموده بمکارم اخلاق موصوف و کمال فضل و عفت  
 سعادت زریسته ملا اسحق بیکری بلا و مؤلفیت متصف از ملازمان سلطان محمود و خاست و آخر  
 معلم مرزا غازی و قاری ولد میرزا جانی بیک ترخان شده مولانا یا محمد المشهور بمولانا یا  
 اصل از بلاغت و مبرته کمال داشته در فن انشایی بدل روزگار زریسته سلطان محمود خان  
 و پیر ابریسالت در درگاه هاپیون بادشاه فرستاده هنگام مراجعت چون کاری دلخواه نکرده  
 بحجاب و رعیتور محل اقامت افکند و در گذشت چنانچه نوشته شده اشعارش اکثری در طرز  
 ظرافت مشهور رسید یعقوبخان رضوی از بنا بر میر میران مذکور در عهد المکیه بایالت بیکر  
 علم بر افزاشته بعد پسرش سید صادق علیخان بجای پدر بان حکومت رسید از پسرانش میر تقی  
 مستوفی است و میر جعفر الملقب به یعقوب خان بفرط بزرگی و میرزائی تا کنون جای آبا ابا دارد  
 میر سعید که خان رضوی از اولاد میر سعید مذکور بمقرقه ارجمند و میر سیدی بنابر  
 جد بزرگوار خود رسیده میان اخوان ممتاز گشته پسرش میر غلام شاه مرتضی نام در دولت  
 بزرگی و عطر آدمیت و محاسن شیم نیکان مشارالیه وقت زریسته در عت قدرت و بسطت کنت  
 پای پشی از آبا بر داشته عنقریب جهان فانی را پدر و دهنوده است اکنون از پسرانش میر  
 محمد سعید قائم مقام پدرت سید ابن شاه نیره سید حیدر مذکور بزرگی مفراط صاحب نام برآید  
 پسرانش سید محمد تقی و سید محمد تقی و میر امیر علی و میر محمد طاهر بزرگی و انصاف باوصاف  
 ابانامی شدند بمجمله میر و ارث علی پسر میر امیر علی باوصاف نیک موصوف و حیاست سید  
 حاجی نور محمد از بنا بر شاه حیدر و باوصاف حمیده زریسته خلف ارشد حاجی سید عبدالکریم  
 به بزرگی مفرط انصاف دارد و درین تازی بنفن طبابت ملتزم ملازمت و نوکری بندگانه  
 میان غلام شاه خان شده است میر جان شاه رضوی از بنا بر میر سعید شاه بوفور سعادت  
 طالب راه حق شده مستقیق ارشاد خدمت شاه عنایت الله صوفی گردیده بخلاف

اینخانواده علم شرفت برافراشت و بخت اصلی معاودت نمود و میرتخلص میگرفت و یوانی برار  
 آثار محققانه دارد و طلب خود و رسیدن به رشد بعد یک بوی کلی یا دوکاری مانده خلف پیش  
 میر قلندر علی کبریات در شاپور دیده شده مرد با فقر آشنا و بر جاده سلوک قائم است میر  
 حسین قلی رضوی از بنایر میر میرانشاه و برادرزاده عمر شاه که اکنون پسرش فتح خان  
 نامی جای آبار و شن دارد از مجانب مظفر شاه فقیر صاحب سلوک برآمده و در محمد آباد  
 بعد میان نور محمد دیده بودم نزد مرزا عبدالتهادی حکیم بدو آمده بود عارضه فالج صعب شده  
 آخر بهمان علت در وطن رفته در کشت مرد سالک بر راه فقر آشنا خداوند سلسله بود  
 میر اسد الله ولد میر لطف الله بن میر محمد ناشم صفاتی میر محمد ناشم معلوم بود و ملازمان ثواب خدا یا رخا  
 المودت میان نور محمد شته در رضا باو گذشته تیره اشش میر موصوف در لوهی بحالت نیک نیست  
 دارد میر محمد اکرم حکیم نوکر میان نور محمد و ساکن لوهی بوده اوقات جمعیت و بزرگی  
 مفرط گذرانده ایاتی بنظامت بهکر از طرف میان نور محمد رسید چون در گذشت پس از میراج الدین  
 و میر تاج الدین و میر حسین الدین و میر نور الدین تابو و دند کمالاته انسانی و بزرگی فیات  
 معیشت کرد و نقد قضا را از هر چهار بزرگوار اولادی یا دوکار نازد برادر میر محمد اکرم میر محمد افضل  
 نام که ساکن ملتان بود آمده و اماند ثانی برادر باجو و برادر اکنون از ان مل شیخی و از ان گل  
 بونی بانی نیست میر افضل شاه صاحب بزرگی و تقوی مودن بغازی پوزنه از اولاد  
 غازی تر از اکنون در زی احیا است قاضی محمد افضل بخندت قضای بهکر نخست نیات و ثانی  
 اصالت نامی در جر که افضل داخل اکنون پسرش قاضی عبدالرحمن یکی صدر قضاست و خالی  
 از حلقی نه ملا نور محمد مرد نامدار وقت خود گذشته اولادش و زوکرته مذکور شود محمد دوم  
 محمد ضیاء مستولی آثار مبارک از فقرای اهل الله و عالم متبحر است محمد دوم روح الله جامع  
 علوم منقول و معقول حاوی معالم فروع و اصول نامدار و زنگار بهلا حیات و بزرگی نامدار  
 بوده فقیر و محمد آباد بال بنار و صد و شصت و شش آئین باب را دیده باشند عای میان نور محمد  
 جهت دعا آمده بودند شش را در یافته معمود شد که بجهت استجماع کلمات کلیه بواجی شعر به  
 گاهی پویه دارند و مذکور سیکرد که در ایام حبوس نادر شده تا بخش الخیر فیا وقع یافته بودند

شنیده گفتم لایحه فیما وقع گفتیم از اتفاقات چون شهنشاه روداد و تارخیش التخییه فیما هو واقع یافتند بسمه بعد آن با و شاه فتورات کلی روداده بود و الحی وجودش در سلاطین نسبت باین الکه حذب بوده گفتم لایحه فیما هو واقع لطف طبعش ازین قیاس توان کرد بعد گذشتن اولادی مانند برادرش محمد معصوم حالیات و حالتی نیک دارد محمد افضل ایضا برادر محمد مذکور در شاعری طبعی داشته محمد غوث برادر چهارم محمد مذکور در شاعری طبعی داشته و سالک راه سلوک گذشته پیش میان الک بخش طالب علم با فقر آشنا اکنون در زمره احیا است آخوند ملا موسی محلی بکلیه صلاح و تقوی از بزرگان ما تقدم انجا است حافظ میر خلیفه قادری بزرگی مفظ و در گذشته پیش محمد ماسم اکنون در زمره احیا است حکیم عبد المروف مرد باسقد و صاحب کمال بوده از یاران میر عبد الجلیل الملکرامی است در سرکار نواب خدایار خان منصب عالی داشت و در حکمت بی نظیر بغض موسیقی علم مهارت می افروخته کتانی کافی الموسوم بابو النعم دران علم نوشته اکنون خلف ارشدش شیخ کریم الله در سرکاریان غلام شاه خان منتظم مرد صاحب انسانیت بغض طبابت همچو پدر نامی است شیخ محمد ضامنش نته اما در بیکر توطن یافته در عربی و پارسی طالب علم مستقد بود از عهد عالمگیر تا محمد شاه پادشاه بخدمات عمده بیکر اصالتا و نیابتا رسیده عزیزانش و رتبه و اولادش در بیکر بانی مرد صاحب اسم و رسم در اربعین و ماته و الف در گذشته مولف حین تخریر تارخیش بتعجیبین یافته ع محمد ضاده جان در جنانشده شوخوب می گفت پس از آنش شیخ پهبو و شیخ مهبو هم در شاه میر آسجا منسلک بودند و اولادی مانند سنگه کده بلده سمیون آنزوی دریای کوهبری اصل تعلقه بیکر اما از عهد نادریه یا شکار پور خط بصفا سعدن اهل الله از بزرگانش شاه خیر الله از اولاد پیر پیران علیه الرحمة در گاهش مطاف اصناف خلایق و محل اجابت و دعای اهل الله میرحی بایزید ولد میرک ابوسعید بن میر علی شاه سبز واری عربشاهی میرک ابوسعید نواسه شیخ جلال الدین بایزید پورانی است و پیشش میرک بایزید مع برادر میرک شیخ محمود جامع کمالات علمی و عملی بوده هر دو برادر از سبز واری برآمده بقندهار متوطن بودند پس در سمرقانش شاه بیگ ارغون بسند رسیده نام برده شیخ الاسلامی بیکر و سکر نامزد کرده دیده ساکن سکر شد و برادرش خانچ

مذکور شود به تہ اقامت گزیده بعد رحلت آن بزرگوار پسرش میر عبدالباقی بغور کمال مرجع  
صفا و کبار زینت مضجعتش بیرون سکر زیارت گاہ خلافت واقع از میرک محمد اول مخلف شده  
ایام حیات را بعنوان ارباب کمال و رزنی شایسته و اعیان بسپر برده و دو پسر ماند سید تقی الدین  
میر محمد افضل میر تقی الدین محمد رابع پسر آمدند میر نواب میر غیاث الدین محمد میر رضی الدین محمد  
میر عز الدین محمد میر محمد کاظم المعروف بمیر مرزا بریک نشان بزرگی و قدم نجابت  
مشارا لہ وقت خود بوده میر غیاث الدین محمد را دو پسر و الانام رسید برادران مخلف  
یکے میر قوم الدین دیگر میر عرب شاہ کہ اکنون و رزنی بزرگان و روشکر آئینہ بزرگی و شائند  
میر رضی الدین محمد بن میر تقی الدین محمد را فرزند رشید میر غلام عبدالقادر نام کل سید گلشن  
آن سلسلہ ماندہ میر عاقل شاہ از سادات نامی سید زئی ساکن آنجا بقضط نامداری روشکر  
آئینہ اوصاف اما گذشتہ از بنایریش میر اکبر شاہ اکنون اکبر و ادقی آن سلسلہ بشیر  
محمد حسین برادر میر عاقل شاہ مذکور بوده از پسرش میر حسین شاہ فرزند نامی ماند اکنون  
میر چراغ شاہ پسر میر محمد حسن چراغ آنخانہ دن روشن میر محمد زکریا ولد میر محمد بزرگ  
بن میر معصوم بکری کہ مذکور شد بقضط بزرگی ظاہر و باطن زینتہ بسبب از دہ جناب شاہ  
حیر الدین مذکور ساکن سکر شدہ بعد رحلتش دو پسر نامی مخلف ماندہ سید محمد علی شہید محمد بزرگ  
وقت گذشتہ ایضا دو پسر و الا اختر گذشتہ میر عزیز الدین میر لطف الدین میر عزیز الدین عزیز  
مصر بزرگی گذشتہ از دہم دو پسر ماندہ میر کرم شاہ میر گل باب شاہ درین وقت یادگار آبا است  
میر لطف الدین ولد شہید محمد دو پسر ماندہ میر عزت علی و میر احسان علی این بر دو بزرگ زادہ  
حیات سموع میر علی شیر ولد میر زکریا موصوف و متصف باوصاف آبا زینتہ نہ پسر  
گذشتہ میر اسد الدین میر غیاث الدین میر بزرگ بختہ میر بزرگ پسر گذشتہ میر شہباز علی عیشی است  
کہ اکنون و رزمرہ احیا سموع میر اسد الدین نو اسد میر اسد الدین ولد میر علی شیر بدین کو جوانی  
باستعداد است و در مراد آباد میان مرادیا سخنان ویرا دیده بودم طبع شود آشتہ آنو  
تخلص میکرد بموافقت نام سانی تخلص اسد الدین سانی کوثر ازین تخلص سجع قبول فرمودہ  
اکنون در سلک احیا منخرط سموع میر محمد یعقوب حکیم اصل نو اسد میرکان ساکن سکر است

در آغاز عهد محمد شاه بادشاه از ملتان وارد و ساکن سکه شد بقدم مراتب سید تقی الدین میر  
 و میر ابهر زندگی گزید بطبابت عالم راستفیکه میدارد و فقر در مراد آبادش دیده بوضع جمله  
 یافته الوریته قدیم دار الحکومت رایان بوده آبادیش بر کنار آب مهران مشتمله انواع باغات  
 میان سائر سند ممتاز بود و هر چنانچه مذکور سبب بیداد و لواری آتش گداشته خراب خود  
 از ان باز در پر کجاست بهکرم نظم از انجاست قاضی اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی بن طائی از  
 اولاد موسی بن یعقوب بن طائی بن محمد بن شیبانی بن عثمان تقی که محمد قاسم ویران قضا و خطاب  
 الورداده مقیم آن بلده کرده بود و اولادش بتوارث بان منصب رسیده قاضی اسماعیل و شهبود  
 ستمانه به بزرگس نامی زریسته علی بن حامد کونی ساکن اوچا از تذکره بزبان حجازی که نزد او از  
 آباد حالات فتح سند مختلف مانده بود ترجمه گرفته رساله مبسوط پرداخته شیخ محمود قطب موصوف  
 باوصاف محمود قطب آسمان عرفان مرید محمد دم جلال جهانیان است مضجعش در آن زمین زیارتگاه  
 خاص و عام شایع چهره امرانی از برادران بنی اعمام دلواری تتمه رایان الوریته است آنچنانکه  
 در خرابی الوردیه بانبر از کرده وی از آنجا کوچیده بسوستان متوطن و مدفون گردیده تا اکنون  
 مرجع اهل الله است قاضی ستمانه از تاداران زمان ماسبق بقضای بزرگی موصوف قضای  
 الوردیه اصحاب بهکرم داشته سیوی نام قدیمش سویس و دریا باستان قوم ساکن آنجا ملقب  
 بلقب سویس بوده دارالملکش کاکاراج نام داشته بمرو سیوی لقبش شد و داخل حکومت  
 بهکرم گردیده دره قلبی است برحد و دوزاسان مشتمله عجایب بمجموعه جانب قطب ویه گنبدی دارد  
 بحشم صورت نمایان از قبیل طلسمات که پیشینان ساخته اند اسم گنبد مار و کری چون کسی  
 آنجا رود چیزی بنظر نیاید سلطان محمود خان بهکرم یکبار دو سه هزار کس جمع کرده دست بدست بر  
 سران کو بهار رفت گنبد را نیافتند و چیزی نمایان نشد گویند گنجی آنجا مدفونست چیزی از دست  
 برایشی در زمان ما تقدم افتاده بود پس مردم بی زبان امیکه رفتند و ناکام برخواستند قلع  
 دوا سن کوچه واقع بود همه سنگهایش دور هر قدر زینش میکافتنند چنین سنگها بر دهن می آمد  
 و بر زمین مضانش جایست چتر نام نهال پنبه آنجا برابر درخت کنار میشود سوار شده پنبه  
 از دهنی چنید در هر درخت بقدر و جب مار تا قریب دو صد جامیداشت وقت پنبه چیدن درخت

راجی افشانند تا ماران دور شدند و هر گاه ماری میگزید زخمش را استره میزدند و شخصی  
بدان چاودیده زهرش می کشید جزین تدبیر گزیده مار هلاک می شد از زیر سیوی دریاچه جاری بود  
هر که از آن خوروی بیمار شدی گویا مرش از کان گوگرد بوده اکثری بآن علت میمردند و زمان  
اکبر بادشاه سیلی آمده چشمهای کوگرد را پوشیده یا قلع نمود از آن باز آن بیماری کمتر شده آن آب  
در سرزمینی که آنرا سوادیه گویند جمع شود و بکار زراعت رسد فاضلش در کولاب منجر که نزدیک  
سوستان است می آید و در ایام ماضی بر کنار آب نیز مزارع قسم مذکور بسیار وجود داشته گزیده  
اش کمتر زیستی موش از آنرا کشاد و دراز از آنرا پوشیدندی در دشت سیوی آپش کم از آب  
عانی نمی شده که آب که از او در جاشدی در دوش سنگین از سختندی تا یکسال بر سر آن  
سنگ ریز تا گردیدی و سم او چون سنگ شدی که احتیاج بغل نداشته جماع بود در موضع چتر  
که ایشانرا سادات کھیری گفتندی و به قسمیه آنکه کھیر نام درختی است که یکی از ابای ایشان  
برادرسوار شده متحی زده مانند آب رانده بود و قریب کنجا به در دهن کوه ایوانی پیش رفته و  
در اینجا پیچره آهن محلی گویند در آن چتری نهاده دست کسی بآن نمیرسد اگر از پای کوه پیچره  
که پیمان انداخته کسی فرستد از اینجا دور می شود و اگر از پایان پیچره بگذرد آن سر کوه  
لسا و از ویکتاره است و زمین و دراز سیوی تا کنجا به و تا پاتر و کنار دریا مابین همه دشت  
راه قندار از میان دشت واقع طولش صد کرده از دریا تا سیوی و عرض شصت کرده و در اکثر  
آزمین چهار راه تا بستان باد سموم می وزد و محفنی نمائند چون درین زمین و کوه کسی قابل فکر  
بنظر نرسیده از آن کوه عطف عنان نموده بزرگربض بزرگان ساکن موضع متفرقه تعلقه بهر بقدر  
اطلاع نگا پومی کند و هنوز سلوک تحقیق موقوف نه هر چند بعد تحقیق شود و داخل کتاب گردنی است  
انماس از احباب آنکه اگر بزیاده تحقیقات اطلاع یافته موفق الحاق این اوراق شوند هر آئینه  
مستحق منت و اصل مشوبات عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة تواند شد و بالله الاعتصام و جوی  
و فی بکار و بی است تعلقه بهر مسکن سادات برادران سادات لوهری اول ایشان سید میر  
بفرط جانب و بزرگی کثیر نامی پسرش سید شاه مردان اولاد کثیره آورده و بزی زمینداران  
همودا تم گذشته از اولادش میر علی شیر صاحب اسم و رسم شده برادر زاده اش سید لطف علی



اکنون صاحب سطوت جمعیت در فی زمینداران میگذرانند و دیگر سید میراف از برادرزادۀ های سید  
 علی شیردل شاه مردان صاحب قدرت حیات از قدیم باز بمیان ابن بنی اعلم قتلۀ و مجاوله است  
 و بیچوت با هم سلوک ندارند مگر در رسوم قبیلۀ داری از شادی و غنی یک از طرفین و دوشن واقع  
 و رجال کثیر در میان ایشان موجود و کجوه موصی است انداز بیت کرده بالای بهکر از بزرگان است  
 موسی شاه که صاحب غفلت فقر و زمینداری زیسته و را و امر و لواهی و احیای سنن نبوی  
 انظر فالتقی بر صوفی وجود زده در زمانی که احمد شاه پادشاه درانی و اردان الکر دیده  
 باراده دیدنش کرده و ناز زیسته معتقد علیۀ اکابر و صلوات بوده پسرش صالح شاه نام مؤثر روزگار  
 قایم مقام پدر معتقد فیه جامع غلص پدر بر آمده کجوه موصی انداز بیت گردی انظر فالتقی  
 از آنجا است قاضی عبد الرحمن و را و امر و لواهی لقیه کلی داشته و ریقات دینی  
 بغایت می کوشید و احیای سنن غلو کلی بعمل آورده و جوی غفیر و ابته اشاره اش بود و اند آخر  
 با جماعه موفق در امر حمایت اسلام میان مسجد در نماز شهبید شده مد فون گردید پسرانش قاضی  
 محمدی و قاضی احمدی هر یک بیای محیی مراسم دینداری بر آمده اکنون قاضی احمدی هر یک بیای  
 پدر محیی مراسم دینداری بر آمده اکنون قاضی احمدی حیالت عبد الرؤف منشی قیل از آنجا  
 و قیل از موضع هنگورج بهر حال اهلس فوم سعه سموع در فن انشا بعید یل روزگار بوده  
 کفنت نزد بخشیار خان حاکم خانور و سیوی آنگاه ملازم سرکار و اب خدا یا رخا شده سر آمد  
 منشیان داخل زمره ندانگشته منشیانش در چند مجلد اول دستور العمل منشیان روزگار واقع  
 چون بر حجت رفت پیوست بمنه اش میان عبد الله منشی قایم مقام خدمت و اب مذکور شده و بعد  
 محمد مراد یا بخان در گذشت اکنون محمد حفیظ برادر میان عبد الرؤف مذکور مردی شایسته ملازم  
 میان غلام شاه خان است شکار پور اصل بنای داود پور تر و اکنون بر اسه حاکم نشین  
 نزدیک لوهریت از مردش سید محمد تقی بخاری صاحب وقت زیسته معتقد علیۀ کرده  
 خاص و عام در گذشت پسرانش سید ابوطالب و سید میر محمد آغا صاحب نامند حاجی فقیر الله  
 از و ارد است اما ز مانی دراز شده که آغا صاحب مرجع انام می باشد سلسلۀ شیخت و موکرا  
 باقی غایر رسانیده الحق عالم و فیصلتی نیک از حکام آغا بقدم ارادت در خدمتش سلوک اند



و بادشاه شناس است در او امر و لواهی بجای سبی دارد و فیض ظاهر و باطن کرده و مقتدر اجمی  
 نواز و بجز او که موضعی بهشت کرده تقریباً اینطرف کوهری است از مردمش سید محمد صالح شایخ  
 وقت گذشته مرجع انام و زیارتش برارنده حاجات خاص و عام است سید حیات شاه از اولاد  
 صالح شاه مذکور در حرم ارباب ایقان زلیته سید ولایت شاه اکنون بنیره سید حیات شاه اکنون  
 نام آور آنگاه است با کنکری بادشاه پور نام موضعی است بچارگروهی بهر الو عبد الکرم  
 نام مردی در زری مشائخان آنجا در گذشته اکنون عبد العزیز نام پسرش باحوال نیک حیات  
 ثانی نری موضع قدیم است شیخ طالی از قوم جبریه بخش مطاف اهل الله و زیارتش موثر  
 کامیابی بهر تن است شیخ کبیر الفیاض از بزرگان آنجا است مرقدش مرجع اهل الله واقع -  
 بجلال نری برابر لائیت پیر و له از مشایخ آسوده آن زمین معتقد علیه بزرگان دین  
 اهل یقین است میان عبد الله فقیری کامل از قوم آکر ساکن آنجا حالا در زری احیا سمع  
 فتح پور اصل شهر پنهان بود از آنجا است شیخ تره به کامل وقت شلخ روزگار نبش  
 بقبله بنی اسد مصق مزارش تبرک مشهور و جای با حضور است قاضی بر ثانی مشهور اهل عرفان  
 منسوب بآل عتبه بخش باین بهلجی و لکر واقع زیارت این بزرگ برارنده حاجات سائر و زیارت  
 و بیره موضعی است معروف از آنجا است محمد دوم عثمان درگاه مرجع اهل اللهش بضرط  
 حضور مشهور ویرا قاضی جناب اظم مصطفوی خوانند و در قضای حاجات عموم خصوص از دستاورد  
 بهت کنند و بکام دل رسد سوستان سهوان و سیوان نیز خوانندش واقع اقلیم پنجم طوش  
 قب نه عرضش الول شهر قدیم موسوم باسم سهوان از اولاد مسعود حصنش از جمله قلعه سته  
 مذکور است و از آن بعد بکرات ترسیم یافته حاکم نشین علی ده بوده از قدیم باز اول متعلق  
 رایان الور و سپس زیر فرمان سلاطین تته مانده شاه بگ آنرا از جام فیروز کشیده مزارش را  
 باز داخل تته نمود و در وقتی که سند تحت فرمان فرمایان درگاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه سید  
 مجدد و حاکم نشین علی ده شده از عهد ایالت نواب حیدر خان بطریق اصل داخل سائر  
 سند است بر کویش چشمه داهی از عجایب است اکثر ارباب امراض نبشش شفا یابند همواره  
 بر یک قرار پر و چاهی آبداب محسوس نه منود آنجا به پستش در ایام معهود هجوم کنند و دیگر



نمودند از آن در کلید تصرف ساد اتان نیست و سجاده دو را یافته چنانچه بقدر تحقیق بیان شود  
 صلاح الدین اصل از سادات معظم لعلوی است بصلاحت ذات در صلاح معاش و عباد  
 کوشیده صاحب نام برآمد و بدولت سجاد نشینی درگاه رسیده بنظر فیض پرور همه وجوه  
 وجودش صلاح مریدان و وابستگان شده قلع بر کوه شکست توره از وی یادگار خلف شد  
 سید پیر شاه بجانشینی پدر صاحب سجادگی درگاه فاض آمده و مرتاض بود نام شب احیاء شتی  
 و در شتا و صیف بر سر دوازده نفل تخیلی مجد و فرمودی میان نور محمدی و سید ویدش را بسیار  
 بارز و در خواست کرده اقدام نمی نمود تا آنکه وی بخندش رسیده سادات و خدام تکلیف ایشان را  
 هم بردند همینکه دیده آمد گفت من بعد بودن در دنیا صلاح نیست و عنقریب بگذشت بعد و برایش  
 سید نور شاه جانشین سجادگی شدند ظاهر و ضاعش ابد الاله و بقید دانه و رندانه بوده از حقیقت  
 آلفه ره بهره داشت که هر چه از زبانش برآمدی با تقدیر است شدی غایتی نظریافته پیر بود  
 در هفته یکبار بر برون آمدی و سامان تجرع با خود داشتی خلق مبعانه کثرت اخراجش بکیمیا  
 متهم داشتند بعد او برادرش حیدر شاه جانشین گردید و در حیات خود پسر ارشد نظر شاه نام را  
 بر سجاده نشانده موسی الیه بهره از علم و حالت خوبی داشت و در حیات پدر در گذشته آگاه برادرش  
 اسد شاه بدست پدرشکی و ساده صاحب سجادگی درگاه معلی گردیده سید حیدر شاه در گذشته  
 سید خمال شاه از سادات کبهر و تنه که دیچی متعلق سوستانست می باشد بخلب ز شیخان  
 اصل متولی بصاحب سجادگی درگاه رسیده بسبب فرامیض پیر مقدم بر سبکی و نشینان اولاد  
 سادات بزرگوار لعلوی که مذکور شدند برآمد بیرون در دوازده درگاه بر سر پیشستن مخصوص  
 گردیده و آنرا هم در جانشینانش مخلف اند چون در گذشته سید خضر شاه بتوجه پیر محقق سجاد نشینی  
 گردیده پس از وی سید موج دریا ولد سید ساجو شاه سریر آرا آن خصوصیت برآمد و درین تاریخ  
 واقعاتی مسموع محقق نمائند که چون بالترام ذکر جناب حضرت محمد و شرح آسامی چند از صاحب  
 سجادگان گذشته اول ذکر بزرگان دین ساکن آنزمین کرده به پاره حالات سائر سادات  
 می پردازد قاضی ابوسعید که مدوله قاضی زین الدین بهکری بوخار فضیلت و حضور قرمیت در  
 نماز آن روزگار و نامداران آن دیار زیست کرده بعد فوت وی پسرش قاضی قاضی سید

وقت برآمد با انواع فضائل آراسته بود و حفظ قرآن و علم قراءت نیکو داشت و رفقه و تفسیر و حدیث و لغت و عزیمت و انشاکانی زیسته و روانی سلوک ریاضات بسیار کشیده بزیارت حرمین رسیده و سیر و سفر بسیار کرده آخر زادریک مریدان سید محمد مهدی جوینپوری منسلک گردید لهذا علما ظاهر باطن داشتند از مرزا شاه حسن قضاوی بهر که یافته بجای موردی رسید در کسین از او استغفار بکشت به برادرش قاضی نصر الله سپرد و در عثمان و شحاته و در گذشت قاضی نصر الله برادر قاضی قاضی بکمالات صوری و معنوی محلی پوده سیرا باوجه اتم رفتن کرده بعد انقضای مدت مستعوم با عز از و نامداری در گذشت شیخ محمود اجل علما و افضل اتقیا نامدار و روزگار گذشته از اولادش قاضی شرف الدین المشهور بمجدوم را هو ایضا نامداران آن بقیعه منسلک پس بقا القضاة قاضی دت سوسستانی بصحبت بسیاری از علمای باطنی رسیده نظر فیض یافته و مدتی بخدمت پدر کسب فضائل نموده آنگاه علم حدیث از خدمت مجدوم بلال دیده و اکثر علوم از خدمت مجدوم محمود و فخر پونز و مجدوم عبدالعزیز هر وی یافته بشهره تفسیر قرآن بمطالعه آورده معانی و دقائق آن استخراج ساخته از علم جفر و غیره علوم غریبه نصیبی کامل اندوخته حافظ چنان داشت که اکثر کتب را ظهر الغیب خواندی مرزا شاه حسن از تلقینها یافته و مجدوم عثمان استاد لقب داده در قریه باغبان مدونست قاضی شایسته از اولاد حضرت فاروق رشاد و جلایه علما و اتقیای روزگار بوده شریعت را با طریقت و طریقت نو امان حقیقت داشته و در سوستان نامی بل در مقامی سند گرامی گذشته بعد و خلف ارشدش شیخ میر محمد المشهور بپایان سیریشوای اولیای جهان و قطب زمان بوده و در فضیلت ظاهری کسی با وی بر نیامده و لا ایش در سوستان سال نهصد و پنجاه و هفت و الهش که مذکور شده و والدیه همیشوارش هر یک صاحب حال و کشف و کرامات بودند زیاده از شصت سال در بنده لاهور اقامت کرده مرید شیخ خضر قادری شده و فانش در عمر شصت و هشت سالگی در سال هزار و چهل و پنج هجری است جبرش در موضع ماثم پور از مریدانش جماعه کثیر صاحب کرامات و مریدگان حق اند و دارا شکوه مریدش شده رساله در حالاتش نوشته میسرید کلان از سادات عظیم القدر که بلای محلی است از انان بقیعه مبارک بر آمده اول در قندهار پس بد فتنه در جوانی سوستان رحل اقامت انداخت اکثر اوقات در مرزا فالح الا نوار

شیخ عثمان مروندی بسبر روی و در زهد و تقوی بی نظیر زیسته اولاد کثیر آورد میر معصوم بکری  
از احفادش است میر عبد الله سلطان المشهور بخان عریضی تخلص ولد میر ابو المکارم بن میر  
غیاث الدین که مذکور شدند آبایش در بهرگز گزشتند و این در سوستان سوگند گردیده نشود و نما  
یافته در عهد جهانگیر پناه مرزا غازی بود چون مرزا بنو از شات شاه قندهار ضمیمه بایست  
مومی الیه بر سالت نزد شاه ایران رفت و در آنظر بزیارت شاه خراسان شرفیاب گردید  
مراجعت کرد و بعد فوت مرزا مستقین تته شده چون شاه جهان جلوس کرده بادای سوء الادب  
شریف الملک را مضروب ساخت و نواب امیر خان مذکور آمده مستعینان نواب را بهر ج آوڑ  
میر مسطور و برادرش گفتند که بهرگاه پاس نمک را این جز است بگوشت باید ساخت پس ترک منصب  
نمودند به چند مرزا عیسی و غیره باعث شدند جواب دادند که پیری رسیده و تاب نوکری نمانده  
آخر نواب سالت ملا محب علی سندی که مذکور کرد و پنجاه هزار دام بصیغه مدد معاش مع اولاد و آسی  
جام تماچی تنخواه یافته به تته شدند آنجا تا سبرده شانزدهم شعبان سنه اربع و خمسين و الف در  
گذشت اولادش در تته ماند شعور برگزیده دارد سید عبد اللطیف ولد سید عبد الرزاق بن  
سید اسماعیل بخاری که مذکور گردیده جدید عبد اللطیف عرف سید جهنود موری محو الحرف و منت  
که مذکور شود در سوستان لوطین داشته جاگیر در موضع کچی من مضافات سوستان از حضور  
جهانگیر بادشاه یافته به بزرگی ذات و محاسن صفات داخل اجله وقت بوده سید احسن شاه  
بزرگ سادات لکھوی ساکن سوستان بوده حالنی نیکو و جمعیتی اتم داشته بغض مخدوم لعل  
شهباز صاحب سلسله خدام والا بر آمده بعد او پسرش میر نوپهار اکمنون جانشین پدر بشیم بزرگی  
متصف جوانی موفق با صلاحیت است میر صا و قعلی کبر و طعی ایضا از بزرگان نامی آن بقعه است  
سید بالشاه از مروفان زمانه و بزرگزدگان سادات لکھویت در سلسله فقر کرسی  
نشین خدام حضرت لعل شهباز بحضور بال و نهود جال زیست کرد میر لطف الله عرف  
شاه ولد سید عبد الکرم از بنات سید شاه صدر لکھویت اول وکیل و ملی پس وزیر اعلاهی  
میان نور محمد والی سند شده نام نیکو بسلوک عام و خاص یادگار مانده در ایام دولت بانه صفا  
و ششیت هم سادات و اکابر و علما و توفیق وانی یافته نام آورند و بهند برآمد و رسال هزار

و صد و شصت در گذشتة محمد بن ابی جاثوی که مدتی در طراز متش با آبر و گذرانده تا بیخ رحمت  
 میان قطعه از چنین گفت ۵ هر که آمد به قبرش تا بیخ وفات ۶ رحمت این دجبان میرطف اند  
 سید مرتضی ولد سید عبد الباقی در فضیلت اتم و بزرگی بسیار زیاده در شعر شاکر و میر غلام علی آزاد  
 بگرا می قانع مخلص می آنها و عنقریب فوتش مسوم است سید علی اکبر ولد سید و اند و شاه برادر  
 سید بالشاه مذکور بقضای سوستان سر بزرگی بلند و در انسانیت نوع امتیاز را با بنای جنس  
 از جز و و کل بغض لازم الاصل دارد سید ناظم شاه ولد سید محمد معین لکعلوی در سلسله فقیر  
 حضرت محمد دوم از اتمندان سید کباب شاه ولد سید صلاح الدین مذکور بوده در تہ آستان  
 معروف حضرت لعل شهباز از محدثات و سیت که در شهر هزار و صد و پنجاه و نه جهت روز عرس مقرر  
 کرده ملا و او و دوستان مرد صاحب فضل و علم از ملایان تبرک وقت بوده خلف ارشدش نورالحق  
 گویند و طفلی طبعی داشت پدرش هر قدر که بخواند قرآن میزد و فائده نمی بخشید مگر روزی یکبار  
 در جای مضیق نگذاشت هر چند گریه میکرد پدرش بر او نمی بخشید و در حین گریه خوابش در ر بوده  
 مردی نورانی که عبارت از حضرت است و او در حالش شده گفت چه خفته بر خیز هر چه خوانی  
 از یاد تو نرو تا بیدار شد دید که هر چه برای یاد آن پدرش میزد در لوح حافظه اش نقش  
 کالچر شده پدر و مادر را صد از ده قرآن خواندن گرفت پس چون والدیش از حبس بر آوردند  
 هر چه می گفتند نوراً بیاد می آورد تا رفته رفته طالب علم استاد لقب و شاعر شتافی متخلص شد  
 وقتی که مرزا صاحب ازین راه در سفر غنہ گذشت ویرا دیده شعرش خوش کرد اما حال مردی  
 بصلاح و تقوی آسوده و بعلم و فضل پیرایه بر آمده در او داشت آن صلاحیت و علم شاعری  
 تا حال متوارث و باقی چنانچه نورالحق نام اکنون از بنا سرش جوانی با فضیلت و صلاحیت و بزرگی  
 احیا است و دیگر محمد علی نام صاحب بلاغت شاعر مزاج از بنا سرش مخلف ابو بکر سوستانی از قوت  
 و حالش اطلاعی نشد مگر همین قدر تعریف اسم و سکن در اشعارش خود مذکور نموده از ان نوع  
 بلاغتش استفاد میان عبد الحکیم بزرگ وقت با فضیلت و حالت نیک زیسته پسرانش وجه الدین  
 و ناصر الدین و محمد رفیع هر یک با فضیلت و حالت نیکو زیسته و میر شده قاضی محمد وارث از  
 محمدیم عدلانی بحالت نیک گذشته پسرش قاضی امین الدین مردی صاحب فضیلت و اوست

مدرسه دیکمیا گذشت قاضی دین محمد از محادیم و کافی بزرگ سیرت صاحب فضیلت هنوز در  
 حی اخیانامی است پوشیده نماند که این چند آسائی که ذکر رفت رنجی از بهر است غاما بالشر  
 همینقدر علی التیسیر بزرگ حجت هر که میفراید منت را شاید و چون از ذکر آن بلده مرغت  
 یافته بزرگان قوی و قبضاتش بگیرد و آنجا هم بر آنچه اطلاع می آید اکتفا می رود و آنجا  
 علم پا تره موضعی است از مضافات حویلی سوستان منحصراً هر وی در کف سامی نقش  
 کلیج نوشته زیرا که در او ازل حال کلیج پیزی اشتغال داشت و کلیج هم لقب کردندی و رنگ  
 رشیدی کلوی فحش و او او مودت کلیج بزرگ شاعر صاحب دیوان است در زمان مرز شاهان  
 از وطن بسند افتاده در موضع مذکور اقامت دوام اختیار کرده در گذشت ایضا موضعی است  
 از آن بلده منتهی محمد دوم بلال از اجله عارفان و اصل بحق در علم فاهری شانی عظیم داشته  
 شبها در تفاری علو از آب می نشست از استیلا ذکر و غلبه حالش آب چون آسیا در گردش می افتاد  
 و چون صبح بر می آمد همچنان در گردش میماند تا بدریا می رسید و بس نیکی و روزی بزیارت  
 محمد و محل شهباز در معبری نشسته ملاح بدشتام و ششم مشغول بوده و بگفته احدی بس نمی کرد و خود  
 کلاه خود و پسرش نهاده علی الفور از منزل گفتن بس کرده بقال الله و قال الرسول مشغول گردید  
 تا کلاه بپوش بود همان حال داشت بعد از آنکه از کشتی فرود آمدند و کلاه از سر ملاح گرفتند  
 بهمان وضع سابق منزل پیش گرفت کمان موضع نایب من محمد دوم عبد العزیز محدث  
 ابهری عزیز مصر بحر و تحقیق و گزیده کشور علم و تدقیق با و پسند والا که سر بسر فضل تمامی بنوعی  
 مولا ایشرا الدین که آوازه فضل و کمالتش از چرخ ایشرا در گذشته و مولانا یا محمد گانه ملک طاعت  
 علوم در زمان جام فیروز سبب مزوج شاه اسماعیل ماضی از هرات بموضع کمان تشریف آورده  
 چون موالید گانه آنسر زمین را بشهر علوم مثبت علوم روح و سر و ساخته رحل اقامت  
 دوام انداختند و همان جایش از مطالع نسخه حیات پوشیده لقائیف غریب چون شرح مشکواة  
 و حواشی اکثر کتب متداوله و غیره بیادگار ماند و در سبیل جای بانام است من قاضی ابنا هم  
 از اکابر علما و افتخار خلیل خصلت سالک راه سلوک و رضا بوده و لدر رشیدش قاضی عبد الله فضائل  
 از خدمت محمد و عبد العزیز ابهری مذکور آموخته تقوی کامل و ورع شامل داشت بعد فتح



شاه بگ از در بلیه با عنیان نقل نمود و در سنه اربع و ثلثین و تسعایه گجرات و آنرا اینجا بزمین طبرستان  
و سکونت دوام اختیار فرموده و در گذشت خلف ارشدش شیخ رحمت الله وجودش محض رحمت  
خاص خدا بوده بفقون فضل و کمالات آراسته بی نظیر وقت زریه سدر ساله در مناسک حج ادا و  
یا دیگر مانند شیخ حمید برادر شیخ رحمت الله ولد قاضی عبد الله مذکور بجای والد در علوم عقلی و نقلی  
دانی بوده و در حدیث و تفسیر بطولی داشته همراه خان اعظم کو که بکمره امیر و مقتدای اهل حدیث  
شده مولانا مسعود در فضیلت اتم و در کمالات مرجع اتم بوده و در رشیدش شیخ عبد الله متقی  
در علم تفسیر و حدیث بی نظیر وقت بوده و در سبج و اربعین و تسعایه گجرات شده از آنجا بر فاقست قاضی  
عبد الله مذکور بکمرین رفته اوقات عزیز با حزر رسانیده در همه علوم لقانیف و رسائل حذب  
دارد عبد اللطیف طالب علم بلیغ بوده حاشیه پرکار بترج ملا دارد و در بحث الکلام با مقصن که  
کلمتین حقیقه او حکمای یکون کل واحده منها فی حقه فالتقصن اسم فاعل هو البجوع و التقصن  
اسم مفعول کلا واحد التقصن فلا یلزم اتحادها و درین دعوت و بیج کرده منه قام بیدیت مجبوش  
اسم فاعل التقصن مشبه و در بخوابی اسم مفعولی از و بیدیت افزادش را کن نظر لکعلوی شهر  
نامی مسکن سادات است کوهش دره شکی موبرسند واقع من سید صدر الدین عرف صدر بن سید  
محمد صاحب آیات ماهر و کرامات ظاهر ولی وقت و سر سید شایخ روزگار فخر سادات جامع  
البرکات بود اولادش در سند نجابت دو دمان و اصالت خاندان متصف بعضی اولادش  
ساکن سوستان چنانچه آسامی از ان مذکور شد و برخی در سائر سهند ساکن و سائر اینجا بچند  
آسامی ساکن اصل حاجی تبرک می جوید سید محمد از بنات سید صدر مذکور کامل وقت بوده  
تایید فوئش این صرع بر اصرع در و سهند ابر محمد بود و گویند هر روز چند هزار صلوات را  
علی الدوام وظیفه داشته گویا این صرع تایید نظر بآن شغلش از عزائب اتفاقا تست پیش  
سید و شاه سالک مجذوب و اصل حضرت محبوب صاحب مقامات عالیه بوده سید ابو الحسن  
سید و گیرک و محمد شریع با کمال از اراسته ندان سلسله مخدوم نوح علیه الرحمه بر آمده پیش سید  
عبد الرسول نام آبا بیزرگی روشن کرده و ناموران وقت منسلک شد سید محمد شجاع از بنات  
سید صدر مذکور در طریق نقشبندی نامی روزگار است سید محمد اشرف داخل زمره بزرگ

اشرف الناس ملقب لباس بزرگی برآمده سید ابا بکر از اعظم سادات شاه زاده محمد  
 معزالدین بخدمتش رسیده استدعای دعا نموده بود و غفرتی حب و عده سید مرتضی مداح  
 تنگ گردیده سید غازی خان صاحب کمالات صوری و منوی سرگرمه سادات لکھوی  
 بوده سادات آن موضع کجی از صلاح و صواب بدیش بخلف جات زنداشتندی سید حمزه اکنون  
 بزرگی مودوره سید آسنادات است سن جای بانام است منه سید حیدر رود و از ده سالگی  
 بصحبت مولانا محمد ذوم بالال رسیده صاحب حالات مبین و کشف و یقین و برآمد اولادی  
 کثیره بزرگی متصف دارد از جمله خوارقالش آنکه روزی در میان مجسمی انبوه ایستاده بود  
 در همه مردمان نظر کرده فرمود که من بجز ایاپادارم که هر یکی از این مردان براه علیده و  
 اصل مقصد نایم چنانچه هر یکی از دیگر خستنداشته باشند چنانچه موضعی است مشهوره منکه  
 سید حسن شاه بخاری مردی از خود گذشته سالک طریق توحید است و از آباء اجداد  
 در ذی سوارن سلاج منکک نامتدور در راه خدا مصروف و حاجتمندان را احوال مشکلات  
 فائده ان عباسیه کلمه از اراستند ان ایشانند عفو شاه برادر زاده حسن شاه مذکور ایضا  
 کمالات ظاهری و باطنی متصف ریل زمینی سکون اولیا است در ایشان ریل مشهور اند  
 محراب و جوی اذان بهار بقدر دریافت مشام روزگار را معطری سازد شیخ موسی  
 بنجین جید شیخ ابو الفضل است چنانچه وی در کچکول آورده در ماته تاسع آنجا سکون گزیده  
 روزگار مخصوص عزلت و یاد خدا ساخته در گذشته شیخ حضرت از بنا اثر اولیا است در ماته  
 عاشق سیر و سفر برآمده بشهر ناگور رسیده و مرید شیخ یحیی بخاری اچمی جانشین محمد و حمایانان  
 و شیخ عبدالرزاق قاور و شیخ یوسف مندوی شد پس سیر صورت و معنی کرده بلند باز گردید  
 در سال همدویان و هم از شیخ مبارک بوجود آمدی در اکبر آباد اوقات حیات بزرگی  
 و پیچ در علوم معقول و معقول بسبزه صد و بیست سال عمر یافت مرید شیخ فیاض بخاری  
 شیخ عمر متوی بوده ولد ی اکملش شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل سجاده کور شدند و در ویش شیخی  
 ولد عالم البکری که مذکور شده از جمله اولیای کبار است به نزدیکی ریل سکونت داشته شبی  
 از شبهای تاریکی شد و باران بشدت باریدن گرفت و در ویش بنماز بود از سقف آبی متقاطر شد

بدو را پیش ریخت و اگر ده دایه را و او تا بر دریا برده بشوید و خشک کرده ز مویا برگرفت شب تاریک  
 باران شدید و آفتاب محدود چگونه بدریا روم و خشک گنم ز مود تو از حجه بر وزن شود بین  
 ناچه رود بدو ایهمی که بر وزن آمد روز روشن و آفتاب در نظرش جلوه کرده بدریا رسیده و ارا  
 شست و در حال خشک نموده بخانه شد باز شب بجال و باران بطریق سابق در بارش دیده  
 مخدوم مخیم سالار بزرگان ریل و خداوند میدان خیل خیل معلوم مخدوم علیه الرحمة بوده و در پیش  
 ابراهیم از قبیل ریل در ویشان غلیل خصلت راه ایشان بوده و شست باران سرزمین معدن  
 بزرگان اهل عرفان است نه شیخ بهویتی لا کھ شیخ الشیوخ وقت بوده اکثر ستر با لباس  
 حمرا پوشیدی و تیر و کمان همراه داشتی و صوامع بزم مزه و جد و سماع و آوازل که هنوز همسر  
 شانش در محراب حجاب بود و در مہی نزول کرده رئیس ده را از زندگی از مدت مجلس دور  
 و در از افتاده چون قدرت رفتن انجانداشت جمعی اهل الله را ضیافت کرده تا استقامت  
 کنند شیخ اتفاقا در امنوکه رسیده و خواست طعام نمود جماعه مذکور ویرا بختیارت دیده و خبطعام  
 نگرفتند شیخ گفت بر شما طعام وقتی طلال است که وزند ضعیف در حال حاضر سازید و اگر از شما  
 نشود بن و اگر ازید هر سه متعجب شده آنکار دشوار حواله شیخ کردند علی العفور دست پسر گرفته  
 به مجلس رسانید ظاهر افسرد و آن زمین برای گرفتن روغن بازار میرفته شیخ بقدرت الهی  
 از انجا با بیارسانید از آنوقت غلغلہ ظهورش شائع عالم گردیده چون فوت کرد از شخص که  
 بشایعت جنازه اش رفته بودند چنین نقل کردند که وی شیخ را به پهلوی خود نماز جنازه دیده بنیان  
 حل سوال کرد که چونت که بر جنازه خود نمازی و نمازید مود که ازین حال شکفتی مدار و مار  
 زنده اگر کسب پذیر و ازش در موضع مویان از زوایای دشت برکنار ساخته مجمع اهل الله  
 شیخ احمد رسیده حضرت احد و شیخ محمد و ارسته ابد و لدی شیخ بهویتی لاکه مذکور از جمله بزرگواران  
 تا هار و اجداد اولیای کبار خط سندنند شیخ احمد مہوار و بیادات و مجاہدات میکوشیده و لخطی  
 و مکر نبو و شیخ در مقام قرب از شغل باطنی بزوائد عبادات ظاہری مہی پرداخت خواری  
 هر دو کرام از شمار اہل اہم انہام بیرون مدفن شان در جوار پدر بزرگوار موضع مذکور است  
 تا رون مکر و درویشی صاحب مقام عالیہ و خوانق کلیہ ساکن و شست و قتل از معاصران مخدوم

شیخ احمد شیخ محمد است و با هم صحبت‌های محققانه و عارفانه کردند و ویش ابراهیم ولد ناگود و جواد  
از جوبات نباتات ارضی قوت خود ساخته از جمیع سطوحات متعارف و بر تافته بود که نام کاتیار  
که از اجله خدام وی بوده روزی بخاطر آورده که غذای شیخ چنین فضلش بی‌نیم تا چیت لهذا  
وقتی ابراین برداشته با وی بستر ج رفت و بعد برخاستن در ویش دوبیضه سفید خوشبو تر از  
سنگ دیده برداشت و در دستار نهاد و گویند عاجزه شیخ دو مرض موت نان کندم با قند نخسته که  
آورده که شاید چیزی در آن حین تناول فرمایند گفت حالا که روزه حیات بنام حیات رسیده  
چگونه باین افطار کنم از سن این اندن است که اگر کسی چنین نان شیرین بنام من وقت حاجتی دهد  
روا کرد از آن باز در مردم آن طرف متعارف شده که یکتویه کندم از وجه طلال بیک دست  
آس کرده با یک سیر قند و روغن پنجه بروح پرفروش میخوانند و مراد نای یا بند مومن نام  
پیشش در یکی از قلاع گجرات بمجاویده محبوس شده در حین وفات اینچنان دارد که فرزند مومن بیامو  
غسل بده و از چند ماه راه آواز پدر بقدرت الهی شنیده گفت منکه درین قلعه محبوس چگونه بیایم  
و نمودم بگیر و بیا بقدرت الهی در حال دارد خدمت پدر کردید و تهنیتش پرداخت و من  
شیخ موضع سکر باری از مقام دشت است پکه کاتیار از اجله خدام شیخ ابراهیم مذکور صاحب حالت  
و کرامت بوده و ویش جلوه نند هوا از جمله اولیای کبار دشت صاحب خوارق است ویش  
موضع آمرست و ویش اسماعیل ولد مراد الدین از جمله بزرگان نامدار و اهل عرفان حقیقت سادات  
در ویش ناله را بموجب وصیت وی بمکاشفه دریافته از یکروز راه خود بخود آمده در مقام آمدی  
غسل داده بود و ویش پدیه ناریکجه از اهل اولیای دشت است شبی بز او به خویش بدگر مولی  
مشغول بود سواران مفید پیدا شدند و ویش را بز و ویش کرد و دنان با نهادند  
تا راه بنماید و بلد شود و ویش با سینه ریش پیش شده کامی چند بر و پای اسپان بر سنگها خود  
گرفته سواران صدای سنگها شنیده گفتند که سابق این زمین سنگ نداشت حالا که از کجاست  
فرمود این نیست بلکه کوه قافست که شنیده باشید این گفت و سواران را انجا و رکام هلاک  
مانده خود علی العزیز بر او به مراجعت فرمود و فاش سال نهصد قبرش بر کنار نهرین مقابل  
موضع ریده و ویش ناله سعه از اجله اولیای دشت است بر پاکی و طهارات جدیلج داشته

همواره دو کوزه آب یکی جهت آبخور و دیگری جهت وضو همواره همراه داشتنی روزی هر دو کوزه آب بسبب  
 گذار از نشیب و فراز زمین از دستش افتاده پدید گرفته خوردن شکسته شدند فرمود آن بمان آب  
 مریزان بقدرت الهی هر دو کوزه شکسته درست شدند و یک قطره آب بر زمین بخت وقت  
 فوت وصیت فرموده که پای چپ من در طفولیت برونش گادی آلوده بود در حین غسل است  
 کوزه آب بر درین چنین کردند منشی در مقام آمرست درویش علاء الدین به یکدیگر  
 از اولیای نامدار ساکن دشت زبان ببول چون تیغ مسلول داشته که بهره میراند لا محاله  
 کار گرمی شد و گاهی سهم دعایش از بدت اجابت مخلف نکشی درین نهصد در گذشت در وقت  
 نزدیک برین آباد آسوده قاضی صدق و ولد حاد بنش بقضات قریه سهره خطیه میرسد از  
 اولیای دشت است شخصی مادیان درسی ناز او داشته از قاضی استدعای دعا میخواند  
 کرده و ندی سبب لیموی در دست داشت بوی داد که مادیان را بخوراند بقدرت الهی باز آمده  
 بعد منی مدتی کربابی پیا آورده چون بزرگ شد سباع کلی تمیشتش آوردند اتفاقاً کاذر قاضی بگلان  
 وی افتاده آن بد مذنب بخون ادای نذر گشت چون مجنی گردید قاضی بنور ضمیر دریافته پارچه  
 دستار پاشیده انگشت صاحب مادیان را بگذاشت و بیانش مار را بکشد و ویرا بر داشته بخدمت  
 قاضی آوردند دعا کرد تا بشد اما از جنابت تو به نمود قاضی مانی الضمیر او را دریافته بخادم گفت  
 که آن کره را بگو تا امانت ما را بدی بجز و پیغام آن کره لیونم کور را از افکنده پیر و بعد از آن  
 فرمود تا اگر کشته بیاورند همان پارچه که پاسب بود گویند وی از مردم سیمجه که خویشش بود و نخواهد  
 نموده شب زفات زبان بعبادت و رسم مشغول بزل و ترات شد و وقت بر درویش تنگ  
 کردند هر قدر شاخ از فرموده متنبه نشدند بلکه در منزل و شتم بیفزودند لاچار و رجوعه را بسته  
 با و از بلند سخنان کرد چون بر میزد منزل کوشیدند از غصه فرمود که گاه خزانند که هرگز نایب  
 معقول نمی شدند بقدرت الهی آنهمه زنان اتان اعیان ماده خزان کشته و شل اتان نوحه و  
 زاری کردن گرفتند شوهران زنان این را شنیده بپای قاضی افتادند تا شرم و سیرت  
 شان بگشاید و دنیا بر الحاح و زاری آنهمه نظر رحم فرموده تا در برده شب زنان بجات  
 اصلی معاودت کرده بخت ناک بجا نداشتند و قاضی سلسله نهصد است و منشی موضع میر

فریوش رکن الدین ولد دیت از اجله مقبولان درگاه احدیت است اکثر اوقات برافشا  
و عبادات مصروف گردیدی روزی در سجده خوابیده بود اقامت سجد بعد از اذان و غل غل  
بگانه شتاب چدر را افشاده اتفاقا چنگ تاحس بر سر و پیش افتاد و در حال ساقطی  
بای امام مثل گردیده از رختن ماند یافت که این سزای عمل نداشتنش است که چنگ حس بر  
در پیش افتاد در پیش از نو بپا افتاد و به شد و در پیش را خبر نبود گویند در او آخره او آن بغله وجود  
ذکر و با حالتی عجیب و داده که هرگاه آوازی بلند و صوتی چهره کوشش سیر سیدی الحال  
آهسته از دل میکشید و بجز دشیدن آن آه اول از کنده جان سید او خوش نهضد و هشتاد و  
مخدوم محمد امین کامل موجود وقت در موضع و اسوری از ارضیت باران در نزدیکی پادشاه  
مخدوم سیدنه طالب علم نصر پوری از مریدان ایشان است بویگان موضع نامی است  
واهل اندر اسکن سامی سنه مخدوم جعفر ولد مخدوم میران که مذکور شد جامع کمالات  
مخیر وقت معاصر بود جست گویند روزی مخدوم نوح فرمود خدا را باین چشم دیدم گفت  
باین چشم ندیده باشید باید که چته سائنه این بمنی هرگاه چنین حالت شمارا رود بد بخاوی فرمایند تا  
چشم شمارا ببندد و در آن حالت اگر رویت خدا باقی ماند یقین دانند که آن چشم نه این چشم است  
و آن رویت نه این رویت مخدوم این را استخوان فرمود گفت اگر نمی بود جعفر نوح می شد  
کافر مخدوم مذکور را عجوبه و بهر بوده و کمال و فضیلت از او و اولادش تا حال مخلف ماند مخدوم  
عبد الغنی و مخدوم نور الدین که هر یک غایب کمال و فضل بودند و در جامعیت علوم گانه از  
اولادشان نامی نوت یکی در عل ایالت محمد مراد یا بنجان و فوت دیگری در عبد بنده گان عا  
سیان غلام شاه بنان واقع حکیم عثمان بگانه زمان صاحب حدس بیکران بود میان عبد الواحد  
پیر مردی سن صاحب حالت با هر فن بخوم و درل از انجا است در خدا با و بعد ناوریه دیده  
یوم بزرگان حال و ما تقدم مواضع مذکوره زیاده بر اندازده اخضا باشند بقدر دریافت  
بهین قدر اکتفا رفته هر که بر مزید تحقیقات موفقی شود و خالی از مژبات نباشد ماله کند می  
شهر سکه نامور سکن اهل الله است زمین امروز مجد دست و بکرات سبب طغیان آب نقل  
سکان الهش صورت یاب منه مخدوم آسحق اصل قوم بهتی از مریدان خاندان شیخ



بهاء الدین زکریا ملتانی است در فضیلت و کمال طاق از اصل اولیای خالق خلقات بوده  
 کرامات و آیاتش از شماره شمار بیرون پسرانش محمد دوم احمد و محمد دوم محمد اند که مذکور شوند محمد دوم احمد  
 اجل اولیا است همواره در گوشه اندوخته را ندی و احیاناً بخلقه ذکر و سماع می شد و حال بروی  
 طاری می گشت که حد احصائیت بخواه از قاتش آنکه شخصی رئیس را پسری بجایزه مهلبک سید  
 محمد دوم احمد را مو جماعه اهل الله بضیافت طلبیده چون طعام آوردند محمد دوم فرمود تا کافران  
 بطعام نشستند و خود تنها مانده رکن نام بخواه خادم را فرمود تا پسرای شخص مصنیف را بیا که بطعام  
 من شود قضا را به وقت پسر فوت کرده بود و پدر آنرا بر عایت قدوم آن بزرگ ظاهر ساخته  
 گفت حالتی صعب دارم نتوانم آمدن محمد دوم فرمود بی او نخورم چون رکن مذکور بر سر پشته  
 به پیغام محمد دوم بی الفور زنده شده بر پائشت و بخدمت محمد دوم رسیده بطعام گردیده و گفت  
 روح مرا قبض کرده بچارم آسمان برده بودند محمد دوم از آنجا باینجا باز آورد و گویند وی در او  
 آرزوهای به نیرنگو رسیده اتفاقاً زگری پسری در مجلس سماع مبتدی بسوزگذا رخواستنده  
 محمد دوم بشنیدن آن جان وانشش بهاله کندی بودند منقول است که در راه آواز ذکر  
 جلی از وی چهار اسموع می شده وی علم ظاهر و برحق و قافق علم باطن از خدمت محمد و عبد الرشید  
 حاصل کرده بود و واقعه اشش بن است و ثلثین و ستواته خلف ارشدش محمد و فتح الله بعد حلت پدر  
 بسیرا با محلی گردیده و ساده ارشاد را بوجه اتم بیار است بعد و محمد دوم احمد ثانی پسر محمد و فتح الله  
 بر تنگای ولایت و کمال مرید نشسته اوقات بلا سبکات کمال رشد و ارشاد گذرانید پس پسرش  
 محمد دوم عبد الحمید باوصاف حمید ستی او وقت زلیته نام ابا بوجه آن روشن نمود بعد او پیش محمد  
 عمر بعد از او ان رشد نام در زمان سالک راه عرفان برآمد حواری آیات آن بزرگوار از حد شام  
 متجاوز از و سه پسر گرامی خلف شد احمد و حمید بن ۲ محمد و ابراهیم ۳ محمد و عبد الرؤف  
 محمد و ابراهیم دلد محمد و عمر الضیاهر و کمال صاحب حال گذشته پسرش محمد و فتح الله  
 بکلیه کالات محلی زلیته بپای سلوک ابا در راه یقین نیک پویه زده چون بگذشت پسرش  
 محمد و عبد الحمید ثانی بر جاده ارشاد آبا متکلم گردیده ذات حمیدش درین زمانه ترک  
 محض و غنیمت خاص بود بعد محمد و عبد الرؤف که مذکور شود و غریب رشدی و وقف معتقدین



کرده در مدینه منوره در گذشته بعد از و پس سرش محذوم حرمت الله رحمت خاص خدا محلی  
بجای اوصاف تمامه و ارشاد عامه زلیت فرمود و رعین غنوان جوانی در گذشت محذوم  
عبد الرؤف ولد محذوم عمر مذکور کامل وقت عارف زمانه برآمده در شایع حال  
منازل زیسته از حین شعور تا آن وفات همگی موصوف اخلاق رضی صرف عبادت و ریاضت  
بوده خویش برودن از حد احصار است میان نوز محمد لغایت در بندگیش بوده و درفش را  
از دل و جان کمران قیاد بسته داشته در هزار و صد و شصت و شش هجری بر حجت روف پیوسته  
شیخ ابراهیم قاضی زاده نالکندی تاریخش این کلمات یافت کان و کیا تر روف الخلیق از  
ایشان ولدی مخلف نشده اکنون محذوم نعمت الله ولد محذوم عبد الحمید ثانی مذکور بعضی مانگی و  
کمال و ساده پیرای ارشاد آبا منسلک زمره اهل حالست حاجی دین محمد ایضا ولد محذوم عبد الحمید  
با کمالات انسانی متصف است محذوم عبد الحمید برادر بزرگ در حیات محذوم عبد الرؤف  
بزرگی اتم گذشته بود محذوم محمد ولد دیگر محذوم اسحق موصوف تحصیل علوم مبرته اتم  
رسانیده در تصفیه باطن اقصای غایه کوشید اغلب اوقات بکارهای خلق الله حبیه الله نزد حکام  
آمد و رفت کردی و از نظایر شرع تخلف جائز نداشتی وقتی بکار محتاجی در تته نزد جام نظام الدین سید  
بود حجام گفت و صفت محذوم احمد برادرت بسیار شنیده ام و شوق دیدنش لاهنا به دایم  
تو بهینجا باش تا او بیاید فرمود برادر من نه پروای من و نه پروای تو دار و هنوز درین بکالمه  
بودند که محذوم احمد وارد مجلس جام گردیده جام بدیدنش خیلی معنقدانه خدمت کرد بعد مراجعت  
محذوم احمد برادر را گفت بیا تا حالی چنانچه آدم بطبی ارض در نالکندی برسیم و نماز عصر آنجا  
اد کنیم محذوم محمد گفت شما مختارید بن سلوک و سیخ مجاهدت فی سبیل الله از دست ندیم در  
اولاد این بزرگ نیز وجوه و فاسالک مسلک عرفان برآمدند بجمله محذوم یوسف قریب بزبان  
محذوم عبد الرؤف مذکور بکلمات خاص مخصوص زیسته یکبار در باران شهره و ریایا تصنیف  
آورده دیگر محذوم محمد صادق و محذوم محمد یعقوب هر یک کامل وقت بودند محذوم عبد الرشید  
از اهل علما و اکمل اقیماست مجمع بزرگ از استفاده کمال علمی و عملی یافته رشید روزگار شدند  
از آنکه اند محذوم احمد و محذوم محمد مذکورین در ویش زکریا برادر زاده محذوم اسحق مصلو

در ذکر وجوه اهل الله ساکن ملاحظه اش اشتغال نماید و از ارواح بزرگان استمداد و توفیق  
 در خواست دارد و هو الله عالم بالصواب با نوشت موضع معروفست منه و در ویش حسن معرفت  
 در اصل بخار و برنده تصفیه لوح سینه را صاف کرده بنقوش آریسته گویند طهارتخانه داشت هرگاه جهت  
 توفیقی در آن داخل گشتی از خود درختی روز بخاری از خویشانش بدیدن آمد اتفاقاً در ویش  
 در موضعی بود چون درون رفت دید در ویش اجزای متفرق شده است از دشت بیرون آمده  
 روزی بوقت ظهر ابرق در دست بتوفیقی نشست خواست که آب بردست ریزد و نمون  
 اذان شروع کرد در ویش از خود بیرون رفته بقیه آن روز شب تا وقت ظهر دیگر بخود مانده چای  
 طاقت نشد که بجال آورد روز دیگر موزن بهما وقت شروع اذان کرده بیوش آمده پرسید مگر  
 موزن اذان را تا هنوز تمام نیکند روزی مخدوم مراد ولد مخدوم صدر الدین راهبونی بدیدن که  
 آمده و گا و سواری بیرون بسته پیشش رسید خادمان گفتند هفت روز است که در ویش بتوفیقی رفته  
 حیران شد درین اثنا در ویش بیرون آمد مخدوم گفت درین هفت روز فرائض را از دست  
 دادی فرمود تو بجال گاه خود پردان با نیکار چه افتادی قضا را گاه مخدوم غایب شده بود و خبر گردید  
 تجسس فراوان نمود و گاه و راقبه بمنزل شتافت و دیگر پیرایمون اعتراض در ویش نکرد وید خانوش  
 موضع معروفست از سادات سکنانش اهل متعلوی سید چاند و شاه درین تازگیها صاحب  
 حالت مبین واقف راه سلوک گشته از معتقدان و جانشینان نهال شاه مداریت که بر کوه کنجه  
 آسوده ست و مذکور گردیده است زمینی طرف تنها از توابع ناله کندهی بفاصله سه گریه است  
 از عجبش مدفن گرامی و مضع سامی سید شاه عبداللطیف رحمته الله علیه پس آنحضرت معروف  
 بنارک ولد سید حبیب شاه از اولاد سید عبدالکریم موفند سید حبیب شاه مر دبا خدا بوده چون  
 در گذشت تاریخش الموت جسر الوصل الحبیب الی لقاء الحبیب شده و شاه عبداللطیف درین  
 زمانه در ولایت عدلی کم داشته آنرا که امانت و اجاره خوار قاتش اظهر من الشمس درین مختصر  
 چه قدر گنجانش پذیرد با آنکه امی بود حق تعالی تمام علوم بر لوح سینه اش ثبت داشته گویند  
 مرزا بیگ ارغون که حبیب و در سلک کنیزکان حضرت النملک داشته و را و اهل نیست بخدام  
 ارام بعضی کلی داشته چون فوت کرد و کسی از مریدان بحضور شریف این کلام تاریخ فویش گفته بود

قطره شاه صاحب ذوالنواصب سید عبد اللطیف <sup>الکافی</sup> اگر قطب وقت خود بود است از مردان حق <sup>۴۴</sup>  
چون ز جام ارجی مخمور نوش و سکل شد <sup>۴۵</sup> گفت لهم غیب سال رحلتش رضوان حق  
نبش آن عارف کامل شنیده بر بدیه فرمود چنین نباید گفت بلکه بگویند که یک نخل به بوده چون حساب  
کردند درست تاریخ بهمان سال درست آمد النعم از شخص امی و قورع این حال جز خوارق نیست بود  
که ازین سر اقل فرموده در ماتش جمعی از مریدان جان دادند مزار تبرک اش بران هیئت عجیب جای  
باروح و صفات گنبد عالی بر قبرش نبایافته و راجع بلیبر نوبت نذر نموده صبح و شام و رگاهش  
عجیب روح و سرور و غریب صفا و حضور دارد اکنون سید جمال شاه قائم مقام آن ولی مخصوص  
بکرامات خفی و علنی است و سلسله فقره احدی خلیفه نام دارد و در جمیع که موضع درگاه شیخ ظاهر شد از  
عزایب سینتها ذات گرامی آلودی نادره عهد عجیب نمود وجود داشته هندوان لال او دیره اش  
خواند و مسلمانان شیخ ظاهر بھر کیف از ثقه منقول که آن سرت باد حقیقت اول الحال در  
بیابانی گذراندی روزی قدری او غره جهت خوردن در دست داشته که شتری رسیده از کله  
بر سر نکه شیخ رسید از آنجا که ذات بیچون احد سائر و ساری کل افراد موجود است شیخ آن شتر  
را بکشم معنی دیده گفت ای خدایا چون برین بنوا کرم فرمودی ما حضری که موجود است تامل  
باید فرمود شتری رسیده بود بجانماند این زاری کنان و نبالش کرده بعد نیک و پوی کلی رسید  
با پنج رسید از اوقت غلغل اش عالمگیر شده بعد رحلتش درگاه وی مطان اصناف خلایق واقع جمیع که  
غریب هر ساله بر منقذ زمان هنوز از سائرند بر او جمع شوند و بیجا بانه و رکود بر زن کردند و بنام شیخ  
هر که خواهد ایشان تکلیف رقص کند با وجود بودن شوهر و دیگر عزیزان خود را از ان دریغ ندارند  
شرط دارند نه شنیده که همیشه موضع معروفست در ویش لوف کهمین بگله بانی زیست کردی و  
صاحب حالت و کرامت بوده و در حلیقه آلا و لیا مذکور که چون جام تاجی بتصرف شیخ حماد جمال  
از دہلی رسید چنانچه مذکور شود وی در ارض کهمیره او را گفت از سر روز منادی بنام تاجی  
می شود حال آنکه عهد جام جو نه بود اثر پور دہی قدیم آباد کرده جام انراست که در مرضی دہو  
در ناز گہا و ریاضش تمام بخود کشیده محمد و م ساہر لجا را از اجله امر او ابرار و زکا بوی  
جمیع اوقات بوظائف عبادات قیام مینمود و نفسی از لیل و نهار فارغ از ذکر پروردگار نبود

در مجلس قبل و قال دینوی هرگز نگذشتی هرگز انظر توجه میدیدم بمرتبه ولایت میرسیدی حاجی از کرازان  
 نهادت در کشتن می آمدند و نریان می رسانیدند و زارعان گله بیشش وی آوردند خادمی را فرمود  
 تا که از آنرا پیغام رساند که گرد مرز عشق نیا نیک کرازان آن پیغام مسخوع شدند گوید چون بقصر  
 مغلوی رسیدند شبها پادراز کرده بخوابیدی و گفتی هر طریقت خانهای سادات است ادب تقاضا  
 نمکند که بطرفی پادراز نکندم از و سپید که گفت من از پیر شنیدم که در هر که سه خصلت یابند گذارد  
 تالفع یابید که پیر شهابانست یکی آنکه چون پیش نشیند خدا باید دشما آید و دوم آنکه چون سخن نکند  
 در دل شما جای گیر سوم آنکه دشوار آید ترک صحبت او و پنجمش موضع مذکور بوجهی موضع مذکور  
 من سید حمزه اصل مغلوی و رتاز گیها خواص بچو عرفان جامع محمد ابقان سر سلسله گفتند گذشته  
 بزرگان مواضعات متفرق کنار سائر گره چند بر جمع بزرگان آسوده کنار سائر گره  
 اطلاع یافتن بعد از وی دارم مع بد جهت بزرگ و تین بعد از وی از ان اک تقارن شمع موی  
 آسیدانی اصل انبارگان هستند و در زمان سلطان علاء الدین بدیارسند آمده مزارش بر کنار  
 نه سائر گره واقع در اوایل فوشش باز گانی از قافله جدا افتاده شتری لکیر با بر همراه داشت  
 پای شتر لغزیده لبست چون آبادی دور بود و این شخص تنها جای ماندن نیافت و رفتن خود شتر  
 افتاد بخود و حیران ماند تا چه کند مرقد شیخ ناگهان دیده اینجا آورده چون شب افتاد تسلی یافته صبح  
 شتر را صبح بی اثر زخم یافته با بار راه خود گرفت بعد چند گاه آن شتر در وطنش بهار و ملک سید  
 و قربانی کرد در ساقهای شکسته دید که میخی در استخوان زده شده است دریافت که این گرا  
 شیخ است در ویش و بهیچانیه از جمله مشایخ روزگار و اولیای کبار صاحب حال و قال است  
 از بار یا تنگان محفل قدس حضرت رسالت هرگز آتش بدون انبیا و فاتش هزار و یک  
 مات فی عشق تا بیخ غوبی و ترجمه فارسی در عشق جان بسپرد موافق بسال آمده و منش قریه نوکی  
 بر کنار سائر گره در ویشش آلو مجذوب مطلق عاشق بحق بوده و عشقش همد اما بلند افتاده در کوچهها  
 ساکت میگردد گاه وقتی حرفی میزد که معنوم می شد در صحرا اما میرفت و پشتارهای همیزم و ناله  
 می آورد و بمر و مان میداد صاحب کشف و کرامات بوده بسیار کس را از مقاصد و مرادات  
 بمصول می پیوست و منش بر کنار سائر گره واقع در ویشش پلی سیمو ذات بر کنار و ریای تالو

ساکن بود از یاران شیخ سوختی ولد لاکه است طبع لطیف بکیمیا رائل داشته روزی بیکار  
 ماهی قلابی انداخته تا دیگری انتظار کشید چون ماهی بدانش نیفتاد گفت خدا یا بدیه یا بدو حال  
 زمین لب دریا که بروشسته بود تر میدان گرفت از ترس برخواست گفت عجب است از آنکه  
 دانتش مشکل و بدوش آسان و رویش کده از عده نظریافته گان درویش و پیه است و  
 بغض تو چه مرشد بر تبه و الار سیده صاحب کشف و شهود بر آمده مولانا عباس از اجله  
 خدام شیخ و پیه است و بمقام گزیده و صفت قال و حال رسیده محمد و آدم تبه صاحب منزلت  
 عالیت صحبتش خالی از فیض عالی نبوده و رویش چپه از جمله اهل دل صاحب ولایت  
 در خدمت بسیاری از مشایخ فیض یافته مرید خاص محمد و آدم تبه شیخ صدق و پیه  
 از عرفای روزگار و بزرگواران اعصار معاصر درویش و پیه است نصر پور حنا پور و زکریا سلطان فیروز  
 در احدی خمین و سجاده نصر تام امیر ابراهیم و مودت قلعه بر ساگره بناهند و این شهر که از انظار  
 آباد گردیده بنام وی نصر پور اسم یافته بفرونی باغات و دوقوع دریا بنی شهر که خط عشرت  
 فراست گویند سران ترغافیه در تمام سده پهن زمین را بسکونت برگزیده بودند چنانچه اکنون  
 باقیات از پنج و شش سال دریا از ان گلو شکرده و لهند باغاتش همه حزاب و جای گلستان  
 شورزار پیدا شده و سپینش بزرگ خیز مننه قاضی خیر الدین مردی با حال صاحب قال بوده  
 شهنش را در زمانش عارضه سهمال روداده و بهیچ و دوا اساک نمی پذیرفت عزیزانش مایوس شد  
 و برادر کشت جواری بالای چهار چوبه با نند شکش همواره چون مشک و نان کشاده جاری  
 بوده ناگهان وی از آن راه عبور نموده دید وقت آورده نظر شفا برد و انداخت در حال پشد  
 صاحب حدیقه الاولیاء از ثقات آورده العهده علیهم که آنم بعضی از آن بعد چهل سال بصیبت حال و  
 فراغت بال و لذت حسب استهوار هر چه می یافت میخورد و راه غایطش مسدود بوده بصفت  
 بهشتیان از تقاضای متعارف و ضروری مطلقا در گذشت بدنش بر یک گردی جنوب نصر پور  
 شیخ محمود المودت بشاه سیان قادری بنیره حقیقی یعنی بیچ واسطه حضرت پیر مسکین علیا رحمه  
 مودت در روزگار سابق بدنش در کنار آنظر و دریا بوده غشی قدرت نداشت که درون  
 گنبدش داخل گردد بعد مرد و در فور آن زمین را آب گرفت غشش بزین دیگر که امروز وسط

و زیادت نقل نمودند آنجا نیز زیارتگاه عالمیان بود و هر کس برون محو زیارت میکردند کثرت  
 ثالث چون آب طغیان کرد در جای که امروز آسوده بتجدید دفن کردند از ان زیارتش عموم  
 و دخول در مقصوره معز ر شده خوار قانش که از قدیم باز منی ارا داشتند است برون از انجا  
 اقلام و ضبط او نام توان شمره اکنون میر محمد زمان رضوی بوارث اسلالت سجاد نشین آنکس  
 خلاص پناه متصف فرط بزرگی و کثرت کماست میر محمد زمان رضوی اول دارد آنجا بزرگی  
 سادات رضوی حالت از اجل مشایخ و اکمل اولیا گذشته پیش بهت و بستی سال و کثری  
 بنابر طغیان آنجانش از جای قدیم مونسشهای سائر سادات مدفون آنجا نقل کردند از نقات  
 که بمشایع لغش آن کامل بودند هر و لیت که سید موصوف را با وجود آنکه د و صد و بیست سال  
 برداخته فوت گذشته بود از دفن صحیح و سالم بر آمده و یک خوشه انگور تازه رسیده مع چند  
 دانه نبات پائین پهلور استش یافتند که ارا بودند ان تقسیم آنرا خوردند و دیگر خوارق بر انقباض  
 نه آنکه در شاه مائشم رضوی ثانی اصنا غرا عن اکابر نیره و صاحب سجاد و دی بوده حالات ایشان  
 نیز از فون کزیر و تعزیر در حیات و ممات خوارق عاداتش شمره روزگار عالمی بمریدی وی بهر باب  
 مرادات دینی و دنیوی گردیده اشعار محققانه بسیار دارد و بعد وی شاه نور احمد هم براه آبا  
 سالک سالک عارفان زیند پس و زیند حمیدش شاه پنی لده سجاد نشین آبا بر آمده احیای سوم  
 بزرگی اسلاف بوجه اتم نموده بعد از و برادرش شاه نجم الدین بروشنی کنال و عرفان اختر کمال  
 مزین و بدخشان نیز فرخنده حال اهل ارادت را محلی الوار صدق و سداد داشته بعد و شاه  
 غلام حیدر قائم مقام آبا گردیده اکنون ذات این صاحب برکات بیادگیری کار با غنیمت  
 می باشد سادات اجله رضوی در ان بعقده همون بسیار گذشته بچند آسامی تبرک میجوید شاه  
 غیاث الدین ولد شاه نور احمد که در بزرگی اتم زلیته از و شاه وجه الدین خلف و بنیکو  
 اطواری بزرگان متصف زلیته اکنون سید بزرگ خاتمه بزرگی یا و کار آبا بحالت نیک  
 بزرگان زلیت دارد سید یار محمد رضوی اول حال نوکری کردی ثانیاً بفقر راه آبا آشنا  
 شده متوکلانه می گذراند و حال نیک دارد میر محمد شا که رضوی از بزرگان حال متوکل و تقوی  
 موصوف صفات با معتقد علیه بر حنی خاص و عام است سید محمد ظهیر ولد سید سلطان رضوی



بجالات انسانی متصف میر محمد صدیق طالب علم متوجع کامل در سلک احیاءت سید عبداللہ و سکید  
عبدالرزاق پدر و پسر هر دو از شہدائے گونید چون شہید شدند سرای خود گرفته بجای نین  
رسیده مری مردم شده دین یافتند در گاہ ہر دو بزرگ زیارت گاہ عموم بر ایا و حلال مشکلات  
ارباب التماس است سید احمد المشہور بشاہ غوری از اولاد پیر پیران حضرت شاہ عبدالقادر  
جیلانی طرف جنوب مد فونت در گاہش محدن فیض ارباب حاجات و منبع کشود ہر مشکلات  
می باشد بی بی نور بھری مجذوبہ سالکہ از قوم دبہ کران کاملہ وقت رابعہ ثانی بودہ مدفنش در عین  
بازار نصر پور لمجای ارادت ارباب حاجات در وقت قاضی مسعود کہ مذکور شود حیات بودہ و  
خوارق عالیہ از و سر سیزدہ شاہ عنایت اللہ رضوی بن سید نصر الدین از میدان شاہ خیر الدین و کہ  
در پیش صد و در پیش حمید بن علی و سید عبدالولی رضوی پسرش احمد سید عثمان پسرش احمد سید شفیع محمد شاعر کامل  
سندی زبانت خواجه اشعارش و در زبان ارباب عرفان شوق حقائق ایقان می باشد ساکن نصر پور بودہ و مقابش  
مکئی آمدن فیث زیارت گاہ خلائق است لکن ہمہ ہی نامدار سکن اولادش یادگار شاہ عنایت اللہ از اولاد حضرت پیر و سنگیر  
در ہر نصر پور آسودہ است زیارتش زائران را اوقات گوناگون برباز اولادش حالابشاہ غیاث الدین باقی قاضی  
مسعود قریشی عثمانی صاحب علم ظاہر و باطن اہل اولیا و وقت و اشرف مشائخ روزگار بودہ  
علم با فقر مجتہد پسرش میان حبیب اللہ نامی حافظ و پسوی میان عزت اللہ ہر یک صاحب  
کمال برآمدہ اکنون برادر زادہ میان عزت اللہ محمد یا نام مرد موفقی باقی قاضی محمود  
برادر قاضی مسعود مذکور در ذی اعیان بودہ و زانی زایتہ پسرش میان قناح از اہل اقیان  
برآمدہ مرید و معتقد شاہ ناشم ثانی رضوی بود میان عبدالقدوس مشائخ وقت معاصر  
قاضی مسعود و قاضی محمود مذکورین بودہ پسرش محمد اشرف خدمت کرد و گری داشتہ و بنور  
انسانیت زلیستہ فرزند محمد اشرف مسطور محمد حسن نام نامی محاسن آبادین نزدیکیا بہر اسب  
دیوان کہ دل در دیر جات مقتول شدہ شیخ متہو از قبیلہ بہار و زیندیان نصر پور بر یک  
گروہی شہر طرف مشرق مد فون در گاہش مطاف اصنان خلائق واقع شیخ نو و ہس  
دیوانی مشائخ کامل وقت بودہ در گاہش بر دو گروہی طرف یکہ مطاف خواص و عااست  
مجدوم سینہ اصل از زمینداران طرف مشرق بدو گروہی متبع مربع عالمیان و از سیدین محمد



اصل متعلوی ساکن نصر پور در زمره اهل کمال استثنای برآمده پسرش سید محمد غوث در وقت خود  
 بمقام بزرگی متصف زبیه فرزندش سید قادر شاه حالا بفرط کمال یادگار آبا است سید عبدالصمد  
 برادر زاده سید دین محمد مذکور ایضا صاحب کمالات ظاهره بوده سید اسحق بخاری الاصل آنجا است  
 و گاهش زیارتگاه اهل الله فرزندش سید محمد حسن حال حاضر و قائم سید ابن شاه اصل بخاری  
 در ده خود برابر کوثری الموسوم بده سید ابن آسوده است در گاهش برآرنده حاجات اهل التوا  
 واقع سید عبدالرحمن بخاری از اولاد او است بکرات حال شته که اولادی کثیره دارد سید غنایت الله  
 برادر سید عبدالرحمن در نزدیکیها صاحب حالات و کرامات والاد در گذشته قاضی حاجی از  
 بزرگان ماقدم آن بقعه است میان ابوالبقا محتسب معروف که درین نزدیکی نامی روزگار حبیب  
 و فارگشته اولاد طیت قاضی عمید الموثاب از قضات متبرک نازیکمان نامدار آنجا بوده  
 چون در گذشته بجایش دو پسر شدند پس غایب شد قاضی ابوالحسن برادر زاده اش بخدمت قضا متکلم  
 گردیده قاضی محمد میر پسرش حالا حیات و خدمت قضای مورثی حوب تبشیرت میسر سازند  
 قاضی محمد دوم عبدالرحمن از اهل علما و افضل فضلا بوده از عهد شاهجهان تا بهگی سلطنت عالمگیر  
 بادشاه متولی نذر حرمین شریفین بوده جاگیر حید مشر و طخدمت داشت محمد دوم محمد اکرم پسر بزرگش  
 بو نورالنسبت و فضیلت در گذشته میان مدنی که در مدینه طیبه متولد گردیده مثره آن شجره و  
 دو ده آن حدیقه است حفیظ یار خان و عابد یار خان هر دو اخوان صاحب نام و نشان و لدی  
 قاضی عبدالرحمن مذکورند قاضی عبدالرحمن ثانی نسبت آبا اکرم و بسیرت اجداد اعلم زبیه در مدینه  
 متبرک در گذشته و در قبر مخدوم جات سندی مدفون گردیده حاجی محمد قائم سندی که مذکور شود  
 و میان عبدالحمید ناکندی که مذکور شده هم در آن قبر داخل شده اند قاضی روح الله ایضا  
 مخدوم محمد سعید و علماء متبرک ساکن آنجا بوده چون در گذشته بجایش میان سید از بزرگان  
 نامور آنجا است مخدوم میان سید نه جامع فنون کمال عالم متبحر و رفقه علم اکثر علما در سائر  
 کمالات اشتهر بر ایا باسلوک آشنا درین تا نگیه باسن کمال وفات یافته پسرانش میان عبداللہ  
 از علوم ظاهری بهر دوائی برده متوجه علم معنی است میان عبدالزین کبوری بزرگ آن بقعه است  
 میان نور محمد طالع علم حال از شاگردان مخدوم حاجی محمد قائم در فضائل فقهی و کمالات علمی اشد

وقت است چندی بقضای عسکریان شاه خان نامی بوده مخفی نماید که بعد فراغت از ذکر  
 برمی و جوه ساکن اصل شهر بزرگ ساکنان مواضع مبادرت میر و میان احمد عطلتی در  
 مواضع نصر پور تعلقه ساداتی صاحب کمال عمده وقت اهل حال و قال در گذشته اکنون چندی  
 حاجی نادر و دامادش قائم مرصد بزرگیت پرور و نزدیک گجر کوٹ واقع ارض روپاه و زبان  
 نزدیک گذشته اکنون پسرش احمد شاه نام قائم مقام معتقد علیه خاص و عام است بکیره موضعی  
 سانی سه کردی اینطرف نصر پور از بزرگانیش است شیخ فاضل شاه قریشی از اولاد  
 قطب الاقطاب شیخ بهاء الدین ملتانی قریب زمان هزار و چند هجری وارد سند گردیده در موضع  
 مذکور رحل اقامت انگذده بزرگی اتم موصوف از اجله مشایخ وقت بوده گویند در این خدام مخدوم  
 نوزدهم مقام آمری واقع کنار پیران که جای بایترک از قدس رتبه ای کردگار است چنانچه  
 در اصل درخت در یک شکل سوراخی موضوع و کسی را جز طهارت ذات از و عبور ناعلم و یادگار  
 شیخ بهاء الدین ملتانی است سابق الایام مجمع فقرای منسوب آنسلسله بود بخت و رست کرده  
 مریدان شیخ را در و فقری نماید که آن سبب گردید از خدام ملتانی شتافته در روضه آن قطب  
 الاقطاب التجای مجمع معهود آمری کردند و ملهم بان شدند که عنقریب شیخ شهر الله از جای  
 اولاد شیخ بهاء الدین ملتانی علیه الرحمه بموضع مسطور رسیده شیخ فاضل شاه موزا الیه چون اولاد  
 صبیبه داشت آن بزرگوار را بفرزند و دامادی برگزیده بعد مضی اندک ایام این بزرگ  
 و الامقام باظها کرامات باهره و آیات ظاهره مقام آمری بدستور قدیم مخصوص خدام سلسله  
 پیرویش نمود ایشان را و پسر رشید بوجود آمدند ۱ شاه سراج الدین ۲ شاه قائم الدین شاه  
 قائم الدین را اولادی نامد شاه سراج الدین رشدی کل کرده در حضور پادشاه فرزندان اعزاز اندوخت  
 ابتدای برداشت جنگ جهوک با شاه عنایت الله صوفی از دست و ران زمان در و بهی بزرگ  
 از و دو فرزند بوجود آمد ۱ فاضل شاه ۲ مهر شاه فاضل شاه رشدی نیکو کرده لا اولد و رگدشت  
 بعد از و برادرش مهر شاه بر شد و نمود بزرگان بر آمده و حالنی نیکو بهر سانه از و شاه قائم الدین  
 خلف نامداریا کرد که کنون بجای آبا منگن است کاتیار از و تری قدیم برگذ ساداتی متعلقه  
 نصر پور است بزرگانیش شیخ میرکیم ولد شاهو کاتیار معاصر مخدوم احمد و محمد ولد آن مخدوم

اسحق ناله کندی که مذکور شدند بود در او اهل حال ریاضات شاقه کشیده گویند یکبار بعد شام نوزده سال  
روزه افطار نموده در تمام ایام رستان با یک چدر شبها بر کنار دریا رفتی و غسل کرده در چدر  
مبلول بنامزد اختی و چون خشک شدی باز بخدی غسل کرده چدر مبلول بر بنامز مشغول شدی  
و همه شب تنگوار غسل و نماز احیا و آشتی و در ایام گرمای وقت روزهای گرم در صحرائی بی هوا  
سیان آفتاب بسیر بردی تا رفته رفته پوست جبدش تمام ریخته گویند شخصی با وی در میان چله  
نشسته بود برای شیخ هر روز نان بزرگ بشیرینی و روغن میخچند تا میخور و دو آنکس فاقه می کشید  
مردم حرت گیران را شمرند چون چله تمام شد هر چهل نان که خورده بود بی نقصان بر آورده پیش  
آنمردم بنهاد و گفت آنچه خوردم اینست هر که در مجلس حاضر بود از آن نانها خورده روزی  
شخصی نزد شیخ آمده گفت زن خود گم کرده ام ندانم مرده یا غائب گردیده فرزندان صغیرش  
بعجز از اندامی را فرمود زن این مرد بیاروی از در بر و ن شد حیران ایستاد شیخ صدازد  
که پیشتر روخادم میرت تاشب افتاد هر قدم که بنهادی چون رفتن از بالای سوی پائین از نردبان  
فرود تر رفتی و رفته رفته زمین را بر سر خود یافته ناگاه بارگاه شانمانه با انواع عجم و موز و شنبلیله  
آمده و دین شخصی در کسوت شانمانه نشسته چند مرد و زن مقید پیشش استادند خادم مذکور از زبان  
خویش استماعی خلاصی زن مسطور کرده جواب یافت که آن زن در ادای نذر اهل و ورزیده  
خلاص نیابد خادم برگشته باجرای در خدمت شیخ گذرانند شیخ در حال شوهر آن زن با خود گرفته بیک  
مرفوم وارد آنجا شد و هر قدر طلب زن نمود جواب نیافت پس شوی زن را گفت زن خود را  
بر گیر چون او زن را گرفته رفت مریدان آن بزرگرا گفتند زن را بی از ن می برند و فرمودند و ب  
خدا دست محبت او آمده اگر همه را بر دهم نمی زخم از زبان عارف باشد سید عبد الکرم در سال  
بیان العارفین و تنبیه الغافلین این نقل مذکور و آن بزرگ جناب حضرت پیر و سنگی ترجمه مشرع  
ویرا گفتند همه کس مرید شیخ بهاد الدین ملتان است و تو نیستی چه سبب است در حال کاسه  
شیر بدست گرفته در زمین غوطه خورد و بیک ساعت در ملتان شد صاحب سجاده شیخ  
بهاد الدین با منکوحه در غلوت بود کاسه شیر پیش بنهاد فرمود با ادب باش کجا آمدی گفت چشم  
دیگر سودا را بر لبس دست داده غوطه در زمین زد و علی الفور در مجلسی که آنجا رفته بود کشته شد

گفت حالا شیخ را دست داده آمدم روزی گفت وقتی در لوزر شهود آهلی مستغرق بودم آواز آمد  
 که ای برکیه بنده خواهی شد گفتم نه باز نذر رسید که ملازم خواهی شد گفتم نه تا سه بار مکرر این ندا  
 می آمد و مقبول نمی داشتم آخر آواز آمد که هرگاه نه بندی و نه ملازم پس چه چیز خواهی شد گفتم خدا  
 هیچ بنده و هیچ نخواهم شد چون این بگفتم خدا تعالی دست قدرت بر شتم نهاد و عرفانم قبوله شریک  
 میران کاتیار در اول روزی بک خورده بکشتی میرفت در حال بجزیه الهی از خود رفته  
 یافت آنچه یافت مردمان کیفیت آن دریافت از وی پرسیدند وی را از دستور و انسیکده فضا  
 روزی با کسی ماجرای خود و کرده اش حالت از و ناپدید گردیده دیوانه طور سرگردان می گشت و  
 طبق طعام بر سر طلب جوکیان دیوانگان میگردیده سید عبدالکریم ویرا بخدمت محمد دوم بوج برده  
 بمرودین زیاده از سابق و اصل رتبه عرفان شده حالتی یافت که چون ذکر کردی بیپوش شدی  
 بکرات مرده پیدا شده بر ویس خواندند از دست که گفت مهتر اسماعیل همین پنج کارند از محمد دم  
**عبد الحمید قادی** در موضع موچر برابر کاتیار عمه پرگنه سماواتی در نزدیکیه کامل  
 وقت گذشته کرامات باهره از و یادگار فرزندش میان محمد شریف جی یوفور کمالات متصف خدمت  
 صادر و واردی سبیل الله بطریق پدر و لخواه نظره میرساند و در خانقاه صبح و شام بجای طلبه  
 مشغول ذکر خفی و حل می باشد شیخ و ثمانه در محاذی راج سپره سکوت گاه قوم او و بچه خلعه  
 سماواتی در گاهی عالیشان دارد و قوم او و بچه تمام مرید و بنده اولادش بقضا و طمانی و پیرزادگی  
 معتقد علیه استجانی باشد **خسرو بن محمود** اصلش از ملوک غزنویه است در گاهی و الا نشان در  
 زمین او و بچه دارد و خوف و زیر مرجع اهل الله و افغ یکی از قهر فالتش آنکه از پیشه واقع سواد و بخش  
 حقه قدرت ندارد که دست بهیمه یا غیره بردمگردانای آن گستاخی بر طرف گرد و عجیبه سیر  
 امین الدین خان در معلومه الافاق نوشته که در عهد او آخر عالمگیر بیگ موضع بر سر کولاب  
 نیلوفری داخل پرگنه سماواتی که اکثر ساکنین بر همه و منود و چاچکان می باشد از زن چاچکی  
 ششماهیه مضغه که هیچ عضوی از اعضای انسانی در و وجود نیافته بود متولد شده بهجانه **نحس**  
 والدین را بدفن و بر تافت دل نیاید بجا فطشش کوشیدند تا رفته رفته علامات اعضای انسانی  
 مثل چشم و گوش و بینی و لب و دود دست و د و پا و غیر ذلک بر ورایام کامل وضع محل سر برزد

و کودکی سالم اعضا برآمده مثل طفل رضع شیر از پستان مادر مکیدن گرفت و الیش بومرکوث  
برده پرورش کردند گوایدانای من آب شده پانزده سال بزرگیت مثال ان الاثنی سن الاسد  
لا تضع الاجره ادا احد النضه قطعه لحم لاسن فيه ولا حركه فبخر سه كذا كك ثلثه ايام ثم ياتي ابوه  
بعد ذلك فتنفخ فيه المرة حتى يتحرك تنفيس ويتكفل ثم ياتي امه فترضعه ولا يفتح عينيه الا بعد سبعة ايام  
من تشككه فلذا اسفت عليه ستة اشهر اكتب بالتعليم من عجائب الحيوانات كذا انقل عن عین الحیات  
منتخب حیات الحيوان اکهم کوٹ موسوم باسم اکهم لوانه که در ذیل ذکر رایان مذکوریش  
منج اهل الله واقع منده محمد دوم اسمعیل سومره از جمله اولیاء کبار و اصفیاء نامدار بوده  
گویند از زمان طفولیت تا حال شیخوخت همگی ایام او در ریاضات گذشته مکتب کلی داشت  
ان ان اقسام اطعمه و الوان اشهر به بذل اهل استحقاق و طلبه علم و مساعرنی نمودی و خود افطار  
بنان جوین کردی حواری عاداتش از حد افزون خویش نهصد و نود و هشت مخدوم صد و  
موبه از جمله علمای نامدار و اتقایی روزگار و محبوبان مخدوم اسمعیل سومره است مخدوم عثمان  
بزرگ وقت هم سکونت و هم عهد مخدوم اسمعیل سومره است در ویش و او دو میان همون  
هر یک هم زمان مخدوم اسمعیل سومره بوده در مدرسه هر کدام قرب بالصدقش بقدرات و تدران  
مشغولی داشتندی و سعونت حوراک و پوشاک شان از خود کردندی مرز ابائی با آن همه  
اساک نه راعت شان از هر چه میکردند از البواب و دیوانی معاف داشته بود و با وجود این هم  
بذل کرد مخدوم عثمان جوین و نمک افطار میکرد و حاصل مزرعات صرف اهل استحقاق میدنودند  
شیخ نور الدین اصل ساکن سوستان در اثنای شیراز سواد اکهم کوٹ گذشته ظاهر آن بین  
را پسندید و وصیت کرد که هر جا که نرم بدفتم آنجا سازید قنار و در نزدیکی بوطن خود گذارند تا بوی  
چون برداشته خود بخورد و روان گردید و جز بزمین مذکور قرار نیافته تا آنکه در سواد اکهم کوٹ براند  
از سه کردی و در همان پسندیده خود مدفون شد و درگاهش سطات اراوتند شایع و روش  
سلیمان ساکن پرگنه مذکور گویند چهار زن داشته زنی را که بادی سیل بسیار داشت چون کای  
می گفت گاهی بنا بر طیش می گفت ای کوچه چین کن در لخط کو رسیده و باز بترحم میفرمود  
چشت مینا باد بنیامی گشت اینحال بکرات روداده همچنین زبانش بھر چه جاری گشتی رات

چنان شدی درویش عمر بود له از مجذوبان مطلق و واصلان بحق بوده در اوایل از آدمیان  
رم کردی و بصیرت کوه بسر میردی آخره ایام آمده در قریه اکرم ساکن گزیده هیچ از خود و رخت خبر  
نداشت هرگاه کسی بجا حقی در خدمتش رسیدی فایض مرادات مرا جفت نمودی درویش دمی  
که مذکور شد صحبت معتقدان با وی داشته بدش آسجاست حمزه پرنار از مشایخ قدیم اکرم  
کوٹ است خلیفه محمد شریف اولیای قدیم آن ارض سید یونس اصل از سادات متعلو  
و پیشش سید عبداللہ از مشایخ زمان حالند بر قبر هر دو بزرگوار زیارت ابرار بسیار سید فقیر  
اولاد سید و از سادات متعلو در نزدیکی و بزرگی سوخت وقت بوده چون شب که نامی  
سرکار چاچکان است منه درویش حاجی سوره ساکن مواضع پرگنه چون منقض یافته صحبت  
مخدوم نوح بن محمد اسماعیل جاکه و سید رکن الدین و سید عبدالکریم است مردان یکبار داشت  
درویش موسی ساکن مواضع چون از معارف اولیای سده است درویش بهاؤ الدین کودی اول  
مردی بوده انگاه بخد مت مخدوم نوح بن مسقیه گردید سید حبیب از بنات سید محمد می است که در  
ذکر دیگر مذکور گردیده معز الیه از بزرگان حوز که در لوهری و دیگر از اولاد سید کمی توطن اند  
سبب آنجور و مفارقت گردیده در این زمین اقامت فرمود ذات حمیدش مجمع محمد النسی  
بوده هانجا در گذشت از بنایریش سید محمد علی و سید محمد باقر که مذکور گردیده به تہ نقل نمودند و یار  
موضع نامی است از زمین به تہ تعلقه چون از و است مخدوم نوزنگ سومره از کل مشایخ و  
اولادش بزرگی بتوارث مخلف مخدوم عبدالحمید از عوفای انجاد اجله و اتقای عصر  
نسبت فرزند می بخدوم نوزنگ مسطور مخض داشت و گذار شدش مخدوم اسحق از معارف علماء  
و اتقایه مخدوم رحمت اللہ می باشد که در ذکر تہ آید مخدوم الیاس از بنات کرام شیخ  
شهاب الدین سہروردیت بکارم بزرگی و محمد سترگی منتصف بنابر آنجور و وار و کنند  
ساکن آن موضع شده عمر گرامی بانقصار ساند از و مخدوم عجاب محمد و الا مخلف گردیده  
پیشش مخدوم مارون به تہ توطن فرموده مخدوم ضیاؤ الدین که در ذکر تہ مذکور شود و له  
امجد است بدین سبب که نامدار قدیم صوب کسند از بزرگانش است درویش بہتہ نایر  
صاحب آیات اہل اتقیا نزدیک بدین آسوده است شاہ قادری از اولاد حضرت غوث

در بیرون بدین درگاهش طرف جنوب مرجع اهل اندست از اولادش سید عارف شاه مود  
وقت به بزرگیش عالمی معتز بعد سید بهار شاه صاحب شد موفور و سجاوت و فضیلت  
حالت مشهور زکیه خلایق کثیر را نسبت آبا معتقد علیه شده اکنون سید مولید از بنی اعلم و  
فرزندانش جانشین سجاده پیر است مخدوم طغاجی از قدیم درگاهش طرف غربی بدین زیارتگاه  
امالی و موالی دافع اولاد کثیر بنی اهل دیهات دارد مخدوم صالح از معتقدان مخدوم  
طوغاجی مذکور است حالت بزرگی بمرتبه اتم داشته و رجوار مزار مخدوم طوغاجی مذکور در فوت  
پیش مخدوم یوسف هم بر اه آبا سالک مسلک علم و تقیاً بر آمده پس دی مخدوم عثمان مود  
زمان در گذشته پیش مخدوم عبد الرحیم در او آخر عهد شاه جهان بخدمت افتای بلده تہ قاض  
شده آنجا سکونت نمود و فرزندش سیان اسد الله مفتی بدین گردیده بدین مقیم شد اولادش  
آنجا است و پس دیگر مخدوم عبد الرحیم محمد شفیع نام در ذکر تہ باید مخدوم حاجی درگاهش  
داخل شهر از بزرگان بانام قدیم ایام است سید سید از مشایخ مود آنجا است گاهش  
طرف جنوب بدین زیارتگاه طوان انام پیش سید عبد الله بفرط بزرگی و حالت نیک اوقات  
حیات منفی نموده ولدش سید محمد زمان اکنون قائم مقام و صاحب سجاده مجمع طائف معتقد  
شاه نور درگاهش در بدین زیارتگاه عموم خلایق قاضی عبد الملك بفرط علم و کثرت  
عمل از اعز آنجا است درگاهش طرف جنوب بدین زیارتگاه طوان انام پیش سید عبد الله  
بفرط بزرگی و حالت نیک اوقات حیات منفی نموده ولدش سید محمد زمان اکنون قائم مقام  
و صاحب سجاده مجمع طائف معتقد است شاه نور درگاهش در بدین زیارتگاه عموم خلایق  
قاضی عبد الملك بفرط علم و کثرت عمل از اعز آنجا است نبیر اش قاضی امان الله کمال  
نیک رگدشت اکنون قاضی کرم الله از بنات قاضی عبد الملك سطور حی و قائم حافظ داود و  
طایق متبرک ساکن آنجا است تاریخ فوتش مطابق بهار و سی کسی این مصرع یافته از بنات قاضی  
داود بدین رفت بفرط و سی ابید میر سلطان شاه هم شیرزاده خواجہ غلیل خان که ذکر  
حکام مذکور شده بعد عزل خالو بر جا گیر وی آمده و اردتہ شده ارادت بخدمت میان  
ابو القاسم نفی شندی یافته پائی اعلیٰ تضاع نمود و در مواضع بدین سکونت گزیده



بیزرگی و کرامت حال از اجله برآمده معتقد علیه طوائف نام شد موضع براسه بنامش موسوم  
 از چند سال گذشته اولادی بر شد مانده ملا قیصر عبد اللطیف نام مرد فاضل مستعد قابل شاعر  
 بوده هشتشاهی بکضور عالمگیر حفت حصیر بدیه بر روی واکرام لایقه یافتی او احزابش پادشاه  
 فاضل دوست بر پیر ایند سالیس ترجمه فرموده او را بری لایقه معتبره نزد مادر گوشه وطن  
 عمر با سودگی بسد و در شیخ اسماعیل قریشی از اولاد شیخ بهاء الدین ملتانی در نزدیکی  
 بدین موضع مملوئه از اسی مطاف ارادت عالمی و در شیخ ابن شاه از اولاد ولایت کینکو  
 گرد شیخ عالم شاه قائم مقام و اولاد آن پیر بزرگ بجز او ان رشد در نماند کهها گذشته میان  
 محمد زمان مشایخ حال از متقدمان میان بود لایقه استیفاء شندی در میان محمد شندی استوی بفرزادان  
 رشد سلسله نشتند بر مرجع ارباب ارادت صاحب تصرفات بیخ اکنون در موضع لوخاری قریب بدین ایالت  
 دارد عالمی را فیض دانی میرساند اکثر مردم را عقیده آنکه در بیوقت وجودش درین طریقت که  
 بی ممتاست با وجود بی وجبی جهانخانه عام دارد و در طرفه آنکه گرهی بی معنی نامبرده بطاهر طغش  
 مصر و قند میان محمد زمان حمد ربه خلف نامدار میان گل محمد گذشت از پنج فرزند مانده از ان  
 صاحب سجاده محمد زمان ثانی که در ماه صفر سنه ۱۳۵۰ وفات یافت چاک نام قریب و قوم است تعلقه  
 چون بدین دلیند انظر را سرکار چاکان گویند از بزرگان انجاست شیخ موسوی دلکش منغل  
 که مذکور شود بعد پدر بر سجاده وی نشست از جمله بزرگان نامدار و اذنیای روزگار بر بلند هوا  
 در ضیافت اخوان صفا که خدمت بریخته داشت و در مراسم هماننداری مساعی جمیله سبذ دل  
 می نمود قبرش در قریه چاک زیارتگاه طوائف انام و مکمل نام قریه معروف قدیم بالا از مرکز  
 چاکان متعلق زمینی علمیه است مندر و در ویش چرخس ولد دینه سرکی از جمله بزرگان دین  
 و ساکنان مسلک یقین بوده خوش تو ضیق در مضار تحقیق از بزرگان پیش برده اکثر درویشان  
 از نظرش ملاحظه می نمودند روزی پیش محمد دم بلال رسیده پرسید که رتبه ادب فرض کرده ان بار عیادت  
 محمد دم بلال گفت ادب فرض رجحان دارد ظاهر این جواب مطابق مرضی وی نشده چون  
 رفت نقش تمامی علوم از صفی خاطر محمد دم حک شده در مقام خیرت و انکسار در اعتدال نزد  
 تابان بنظر فیض در ویش آنچه از لوح دلش محو شده بود بهتر از مثبت گردید روزی شخصی

کاؤگم کرده از شیخ چرکس دعا خواست فرمود اگر خداوند ابرگاه تو راست باشد انیکه بهر گیتی  
 دعا کنند کار او برادر رسد گا و را پیدا کن فی الحال گاؤگم شده خود بخود آمد و لحصار ایضا نام  
 موضع معروف در ولایت صدر در دلدکیو را و شش از اولیای کرام و مشایخ عظام سند است  
 بر جمیع بیکیش از سر دقت و جمیع جوارح موبود و همیشه بعد از وقت و بخت و گذارند و قتی جانب  
 ملتان شد وقت شام بر کنار حضرتان مسمی بر آوی رسید بشوق زیارت پیرانجا ماندن شواله  
 دیده ملاح را صدانه و آن طرف ملاح زبان نفخش کشاده که چه وقت آوردن کشتی است بغضه  
 آمده خادم را فرمود تا ابرق همراهی پر آب کند بقدرت الهی تمام دریا درو گنجایش یافته  
 راه خشک کردید در ولایت همانوقت بزیرت شیخ مستفید شده صبح آنشب خلافت و کولو افتاد  
 که آب دریاچه خشک شد در ولایت آن کوزه بخیزمت شیخ آورده اجر بیان نمود و در باب اعاده  
 آب صلاح جست شیخ فرمود آب را بمصرف باید آورد تا این خارق بیا دگار ماند از انوقت  
 آن ناله خشک است و قتی در ولایت که کاکره به شیر سوار بدینش آمد پیش در ولایت صد کوساله  
 شیر خواره بسته بود در ولایت که گفت شیرین گرسنه است این کوساله بظیفافش بده فرمود  
 مادرش بصحرای رفته چون باید بدی بچه پریشان گرد و گفت خیر است این را الهی بطعمه شیر باید داد پسند  
 مبالغه رفت دی باز بنامد و بنامد گفت تا کوساله را کثایش شیر آرد بتصرف در ولایت صد شیر  
 بجز و دیدن کوساله بگریخت کوساله تقاب شیر کرده شیر نابرجه خود را بدیشم فحقی ساخت آنگاه  
 کوساله برگشته باز نزد صاحب بپا ایستاد و منشن موضع مذکور است در ولایت صابره و لهاری  
 پزند ذات از متاخرین معاصر شاه عنایت الله صوفی است صائم الدهر و قائم الیل زلیله و همواره  
 درس قرآن سید ادب بزرگی و تقوی بمرتبه مافوق داشته پسرش میان معروف و مقبول  
 پسرش میان مقبول طالاحیات مقبول ارادت اهل الله میزید کوچیه نام موضع معروف است  
 داخل ارض و نکه و و لهاری من سید صاحب الملقب بسوالی متعلوی الاصل از مریدان مخدوم  
 لوح عادر وقت خود مشایخ عمده گذشته بنا بر کثرت شهرت مفید شرح حال و کراماتش نشده  
 در گاهش مرجع اهل الله و زیارتش بر آورنده حاجات حاجتمندان است هر سال مجمع بزرگ  
 بروز و فالتش مہم میشود و در آن خلایق جهت بیع و شرا از اطراف لکیا رمی آید سید پتی

نبیره آنحضرت در راه خدا چنان صرف بودی که وحوش و طیور از نورم نگرند و جانوران  
 درنده مثل شیر و گرگ و غیره مجاورش بودند گویند روزی از کنار دریای گذشت غوکان  
 از قد و شرف رسیدند گفت هنوز درین مگر غیر دیدند پس یکیش بانزد آنجا صرف گریه و زاری  
 نشست تا آنکه غوکان از دریا آمده با او الفت کردند مشهور است که وی از جای خود تا ضیاع  
 حد بزرگوار که زیاده از مسافت یک تیر راه نبوده صبح گرفته تا شام رفیق و موجب مکث آنکه  
 هر چه از سنگ و کلوخ و غیره در زمین دیدی برداشته تا دیری در مستغرق ماندی و کلمه که  
 سبحان الله تکرار فرمودی فرزندانش هر چند بعد از واقع اسباب عمارت آماده کردند تا  
 گنبدی یا مقصوره بنا نهند اجازه نشد رسید پنی لده تلهار موضع معروف از بزرگان نامی  
 آنجاست سید مکمل که از بنات سید عبدالکریم صاحب لمبری پسبی از برادران سفارت گرفته  
 در آن موضع مدت بسیار شاد شاد گذرانده حالتی نیک بهم رسانید ارباب موسیقی آنجا  
 نسبت صبیبه خویش بسپرده رفته فقر با جمیع و جمیع با فقر نیکو یافته چون در گذشت پسرش سید  
 عالی صاحب وقت موصوف روزگار بفرزادان عزت و افتخار زیسته اکنون میر حیدر ولد  
 سید محمد صلاح دامادش قائم مقام سید غیاث آن نام دریاست مواضع با نام گذرگاه اهل مقام  
 دارد و رخت آمری آنجا نشاندۀ شیخ بهاء الدین ملتانی جای زیارتگاه اهل الله شائع بقدرت  
 الهی در تنه اش شکل در یک موضع شده اهل ارادت در و داخل شده بدون آیند و آنرا کفش الله  
 در و خطائی باشد گذران در یک صورت نه بند و همه وقت گذرگاه فقر است شیخ بهاء الدین ملتانی  
 آنجا بسی گذرانده فقرای آن سلسله آنجا بملاء صحبت و اتفاقا بگذرانند پیر خاکی مشایخ قدیم بود  
 ارض پر است امیر اهیم ناکورانی قبیله قوم از مشایخ قدیم مزاری دران ارض باروخ  
 و صفاست سید حسن باکان از مشایخ قدیم آسوده پست نزدیکی عمر کوٹ سید لال حجت که  
 از مشایخ قدیم در زمین مسند پست تاج محمد که مکمل از سلسله فقرای قدیم اولاد سومه  
 که مکمل که در مقابل حسن باکان آسوده است در نزدیکی در گذشته نامدار مشایخ وقت در تنگی  
 درین دارد و در سس منظر ذات مالی پوتره دره بایزید سید بسیار صاحب مجاهدات و ریاضات  
 نیزید و مشهور سرزمین خود است خلافت سلسله محمد و بهاء الدین دارد با بوسکره ذات درانی

مندره پت اسوده از مشایخ قدیمت درس و آتیه کاجلد بزرگ مودت وقت اسوده پت بارگاه  
 اهل الله شایع فقیر کهنو به از مشایخ قدیم اسوده زمین سوئیست حسن فقیر را با و بزرگ  
 وقت در نزد یک زمان در گذشت ز دیک سو من دار و اکنون پسرش با و ل فقیر مرجع عقیدت  
 درس اجرا از قوم لوریه بزرگ قدیم اسوده موضع پیرانی و رس بلا ا در نزد یکها  
 ساکن حوالی آمری بر ناله بر آن گذرانده کماله ظاهر بسیار سر ز حالش می بود و اند اکنون بیان  
 شرف الدین قائم مقام من می مدد و الا کرام انام است ذکر سببش وجود مشایخ و علمای شد  
 که مستحق مقرر شدنشان ما بدست صورت یافته و این سبب بهین اسم و ثرا و مذکور شد بدست شرح  
 زمان مذکور و طریقه می سازد که بر یکی ازین آسای مخصوص جای یابند و اخل آنجا فرمایند  
 ابوعلی سندی در نعمات از شرح شطحیات شیخ روزه بهان بقلی سطور که وی از استادان بایزید  
 سبطامی است بایزید که بدین از ابو و علم فنا و توحید آموختیم و ابو ازین الحمد و قتل هو الله احد  
 شیخ عیسی سندی بنده اندک وقت بر این شیخ بزرگ و فخر شیخ محمد غوث گز الهیه سبب شیخ بران  
 شطاری بر مانپور مرید و ذلیفه وی بوده شیخ یوسف سندی ابو الفضل اکبر جد خود شیخ فخر  
 را از نظر یافتگان وی شهره جزوم شده و میزدوم ماله هر یک از مشایخ علمای است در وقت  
 راجه سیت دل بود و در حاجی و پس از جمله علمی را بر نگار و اتقایی نامدار معاصر شیخ بزرگ تیار  
 و رویش که کار کرده و در شیر سو گر وید و بار ویش صدره که کیور مذکور معبر بود و الا  
 یکم از مشغورن تر شفقت مجازم نوح است در ویش قطب مرید مجذوم نوح روح الله  
 حالت غریبه داشت و بیو یک رفته شده حاج علی از و پسر که مرید کیستی گفت مرید خدا بر او  
 هجوم کرده و اسند تا نزد مجذوم و معجز بر رفته نیکو گفت بل شهادت مریدیت زیاده کشم آمد  
 نزد مجذوم و معجز بر و ند مجذوم پسر نه بهی الله میگویی گفت بلی خدا مرید با نجهت است که او  
 هر چه در حق مادر و فرزند محال نبه و رسد اول هم اراده او بود و رسید اگر دن مادر اراده  
 ما را هیچ قدر تمیزیت هر چه می کند اومی کند در ظاهر من مرید مجذوم نوح هم روح و دانشندی بوی گفت  
 چونست که شایع باشد از پسر سگ و پدر خدا و بسند و رفته گفت نشنیدی که با و شایع عاصم  
 بهزاران که نیکو خدا رند حسن و جل روزی زن کاسی که پسر از مردم بسر میرد و دیده شیفته اش

در وچ فضیلت دیده باشد و روشی مقرر از نهری یکی از کبار زمانه بوده در اول سپری داشت  
 که فوت کرده بعد مدت در خدمت سید عبدالکریم رسید و حاضر از گفت بدست شوهر من مرده  
 اکنون حضرت ایشان را شوهر کردم و روش احمد عظمی عالم مخدوم حامد و دای یگان که  
 دانشمند زمانه و روش عبداللطیف مخدوم ضیا و الدین دانشمند کامل و روش  
 سیمه و مخدوم عیسی پسر میان عمید القدر و سید هر یک از مجتبان فضل یافگان  
 سید عبدالکریم نامی عارف و دانشمند میان سید الرشید بصیر دانشمند زمانه عارف یگان معاصر  
 مخدوم ادب میان عمید الله و روش مارون از آشنایان نظریان یگان سید عبدالکریم  
 مخدوم یوسف طیون از کمل زمانه بوده و در علم قزاق مهارت کامل و پشت خوارق و دانش  
 مذکور زمان فوتش شان و ثلثین و ستصاته نصیری از مواضعات برگشته بوده من مخدوم صدیق  
 لاکاه بزرگ وقت اجماع شاخت نزد بمرته داشت که آب جنبا شب بر می یافت و میفرمود یوم  
 جدید و رزق جدید خوارق و آلالش زیاده بر او ام حرام مزارش مطاف ارات بزرگان  
 نامدار در قریه مسطور و افتخارات سلوی که از آنجا به سید عبدالکریم پیشتر از آنکه من مخدوم  
 بودند ملا احب و ام مخدوم صد و مذکور صاحب کرامات با بهره بوده روزی بقصد دمی روانه شده  
 وقت نماز عصر برگشته در یار رسید معبر ای کانه نبود خادم گفت موسم سرماست شب بده بکشته  
 بایگه رانید و فردا از اینجا بیدر رسید و عبور کرد گفت خیر همه است همینجا شب بگذرد چون اندک  
 از شب سپری کرده در بقدرت الله قدر بوی شمره آواز داد که یا شیخ اگر اراده عبور است  
 ایک راه قبول نفرموده باز بکرات همان آواز و همان کیفیت آب سموم و مرئی گردیده گفت ما  
 توکل بخدا داریم نه التجا بنده آخر فردا از اینجا در معبر که شتند ملا شهاب الدین ولی آجب مذکور  
 در زمان خود صالح موفق و کامل بدین رسته از ملا یوسف بفرست و توکل عزیز مصر معرفت مخلف  
 ماند بعد از پسر مخدوم فضل الله و روش بی ریاسالک طریق آبا ایام حیات بستر احوال بسر برده  
 خلف از شدت شیخ حق شناس شریعت اساس مرشد مرشدان ولی آوان مقبول بارگاه الشاه  
 عزایت الله صوفی در آغاز حال بطلب حق سیاحت میر شافق برگزیده بعد مرور و هور پناه  
 عبدالملک و در کن پیوست و از آن بزرگ بزرگان بمرته رسید که زبان قاصر البیان عاجز شمه

از ان است حسب ارشاد پیر ریاضات شاکه کشیده تحصیل علوم ظاهری از شاه غلام محمد که  
در شاهجهان آباد با اجازه ایشان سنده فقر را پایه برتری از مشایخ وقت بخشیده کرد بعد بدین  
شاه غلام محمد که بموضع تحصیل ظاهر هم مرشد وی گردیده از خدمت شاه عبدالملک اجازه حصول  
بدرجه علیای عرفان گرفته پس از بعضی روزگار وار دته شدند شاه غلام محمد که بواسطه آن مرشد  
مرشدان بر مرصد کمال تصاعد نموده بود آنچنانکه مرشد را معبود و صورت قرار دادند بخدمت حضرت  
شاه عنایت الله باد آب افتقار و چنان نیاز سلوک می نمود که علمای ظاهر ته وی را بحکمه شریعت  
برای تقدیر حاضر کردند از آنجا که اهل الله را همه وقت از علما اذیت نارسد و راضای مسجد کجیت  
بشیخ خود شاه عنایت الله طعن اهل ظاهر که عبارت از ادویب شرعی است یافته حسب الاشاره  
بجهان آباد شد و آنجا مات در از خانقاه فقر را روشنی امتیاز بخشیده در گذشت رسیدگان  
خدمتش هزاران هزارند شاه عنایت الله من بعد و رقیه میرا نور المودت بچپوک توطن  
گزید غلغله ارشاد و مجمع فقرای بی ریاض خارجشم بعضی سلسله مشایخ شده زمینداران آن مرز  
مثل نور محمد ولد منبه بن راده بن بابو پلیمه زمیندار پرگنه پلیمه و حمل ولد لاکه بن حمل بن لاکه جت  
باتفاق بنابر سید عبدالکریم علیه الرحمة مثل سید عبدالواسع ولد سید عبدالغنی بن سید عبداللیل  
بن سید دین محمد بن سید عبدالکریم به فقر بمقام کاوش و مجاوله پافشاند و وقتی هجوم کرده  
ناگهان بر فقر انجستند گوی بزرگ از اهل الله تصدی مخزن گردیده و ایشان شهدا بحکمه درگاه  
جهان پناه استغاثه نموده اند مطابق سلطان بنین آنها معوض شان شد اکثر عز با و سائر مردم از دست  
تظلم عمال مندی و در ذیل امنیت فقر آمده آباد گردیدند چون بمقتضای مشیت ایزدی بعضی ای منطقه  
اشد البلاء علی الانبیاء ثم الاولیاء مثل آن شهادت آن کاملان در رسیده بود و یکبار بوسیان  
سجنوس بجهه حاکم تتررا بخود دیا ر کرده و حضرت شاهی با ظهار جز و ج فقیر حکم استیصال صادر نمودند و چنانکه  
در احوال حکام گذشت حشری از انواع الکجیات سند بر او آورده در سال هزار و صد و سی  
بدرجه شهادت رسانیدند هزاران فقرای رسیده پروانه وار فدای شمع راه شهادت مرشد شدند  
اکنون شاه عزت الله ولد نانی آن شیخ شهید و موضع مذکور جانشین پدر است و شاه سلام الله  
ایضا مرثیه شجره سالهای در از بهجاری بی زاد و توشه در ریاضات شاکه بعنوان سکر گذرانده

از چند سال فی الجمله رو با فاقه اما هنوز شهسخت دوست نیست و اگر دعمرانات نمیکرد و زمره از ک  
 خدایانش ریخ بر راحت مقدم شمرده و امن تو سلش از دست نمیدهند جز ارق کلیه از ایشان  
 سه زو میکرد و در حینی که میان غلام شاهخان و محمد عطرخان هر دو برادر بر ملک بهم ناسخ داشتند و  
 بر سبیل حکایت ماجرای مخاصمت ایشان در حضورش رانده و زمود عین صاحب تاج است زمانی  
 زفته با آنکه هیچ عاقلی باور نداشتی غلام شاهخان وارث ملک شده همچنین آنچه از زبانش میسر  
 با تقدیر است می افتد و احیاً تا کلمات شوق منیه حالات آیت بی سوال سائل بر زبان گرامت نباش  
 میگردد که بوقوع میرسد خامه خامکار چه قدر شرح اوصاف بزرگی این خاندان کند خدام این اسله  
 امروز هم بآنکه هزاران هزار در فقرت شهادت مرشد بکار آمدند و کسی از ان دودمان شینیت  
 دوست نیست در سند هزاران هزار مریدان عیان و نهانند و در دیگر بلاد مشایخ کبار بتوسل  
 ارادت این در داخل اجله اهل کمال می باشد ایلان از مواضعات برگنه بتوره است من  
 در ویش احمد رنجبه قوم معاصرید عبد الکریم و بزرگی کمال داخل اولیاست شهری ایضا از  
 مواضعات برگنه بتوره است من قاضی حسن را داشتند و توحیر صاحب سلوک و سیر معاصرید  
 عبد الکریم است و در ویش صابو سومره از محضو صان نظر نفیض حضرت محمد و م نوح بحالات اباب  
 کمال متصف در فی ایضا از مواضعات برگنه بتوره است من و در ویش جوته بزرگی ولایت موصو  
 معاصرید عبد الکریم است راهبوت نام موضع معروف من محمد و م صدر الدین رهوتی  
 داشتند کمال جامع علوم گذشته پیش مولانا ضیا و الدین حاوی فضائل دینی و مکتبی  
 معاصر مرزاشاه حسن است ابتدا بر رس و افاده و آخر بگوشه عزلت در آمده و راند و شد خلافت  
 بر خود کند و دمنوه در گذشت شیخ عبد اللطیف از جمله متجربان معالم علوم منقول و معقول است  
 معاصر مولانا ضیا و الدین سطور میناید و اسره دینی است از دعوات برگنه در ک من محمد و م حسن بر پر  
 صاحب مقامات علیه است آوردند که روزی در حالت تواجد و اصل صحبت پیغمبر شده شخص باره  
 خوشبوی تحفه آنجناب آورده جناب رسالت جهت تقسیم این را امروز مودودی در آنحالت کا عدنان  
 خوشبوی که مالیده بود گویند تا انقضای مدت حیات آن خوشبوی در سر داشته بلبری نام موضع  
 معروف است من سید ابراهیم مشهور به پیر پر دینی قبرش بنواحی موضع بلریست پیر امون قبرش



درختان بسیارند هر جا نداری که دست بزرگان زوی می افتد مردی سید عبد الکريم بر قهرش آمده  
گفت مردمان که زنده اند نفسش را می کشند تو که مردی زنده می کشی گویند از ان اجد جلال از ان بزرگ  
مرفوع شده سید جلال برادر بزرگ سید عبد الکريم عارف وقت بوده در حیات برادر و گذشته اند  
عبد الکريم منقول که در ایام طفلی با شان مطبق بودم ناگاه طبع طعام غایب گردیده برادر هم در حال بیرون ده  
شده آنرا از میان درختان بر آورده و چند کت چینی رو داد ظاهر بریده طبع کسی از جنس دیو بوده  
باشد سید عبد الکريم و اسید لاله از سادات متعلوی تو لدش نهصد و چهل و چهار در احوال بریاضات  
شاعره گذارنده بنحله سحر و سحر بانگ خوانده باوراد و تاج آمدن جماعه مشغول مانده بعد امدای نماز  
تا اشراق بان کوه بوده بنحله تشریف می آورد و کار بارخانه مثل چغندر و حواریان و غیره کرده فقیر  
آن را بدریوزه سیر نموده قلبه بر سر و گاو آن همراه بکشت میرفت تا قریب بزوال قبله گذرانی  
گذرانده گاو گاو آن در دیده گاه و آنرا آب خوانده مرا حجت می نمود و نماز عصر و شام و عشا  
گذرانده از کار بارخانه و حواریان بدریوزه فقیر را فراغت یافته از ده خود سوی ده راهوت  
می برآمد و در ضمن راه در سهره بهر مسجد جز آب و کلوخ گرفته خفتگان را خدمت کرده از اینجا پیشتر  
می رسید و راست تا تپه همین سلوک در مساجد بعمل آورده از آب سامونی بشنا گذشته تمام مسکلی را  
زیارت نموده در تپه بدست خدمت مساجد کرده بزیارت پیر پنه میرسد و از اینجا ده خدمت  
مساجد چنانچه گذشت بود و در ده صبح صادق داخل ده گردیدی و اول وقت اذان در مسجد  
دادی مردم خیال میکردند که سید را که خود بنی تیره که چنین گچاه اذان میکند و اذان سیر و سلوک که  
هانا خارق عادت کسی مخبر نبودی سالیان از برین و تیره گذشته شده آنچه شد آنگاه و اول رکعت تهجد  
چنان گریه و بجزودی بر او استیلا می آورد که تا رسیدن صبح بخود نمی بود و رکعت دوم نمی یافت و بجز  
میفرمود که آیام و تهجد را چگونه اذان ساز زباله خوارق و ادوات و مقامات علیه حضرت ایشان  
زیاده از حد و حد کتاب بیان نه ازین نسبت الغافلین از برجنی آن پر است با سید محمد یوسف زبوی  
بهکری و محمد و نوح و محمد و آدم سمیه ساکن موضع کله و غیر هم مشایخ کبار صحبتها کرده و فیضها یافته  
بنحله از محمد و نوح بسیار کسب افاده فرموده حسب اشاره در موضع مذکور محل اقامت افکنند  
و فاش هزاروسی فرزندان ایشان بهشت تن اند اسید لاله موسوم با هم جد بزرگوار در حواری فوت

کرده ۲ سید عبد الرحیم بیان ابراهیم ولد مخدوم نوح گفته چون وی تولد یافت و بزرگ شد نیکوکاری  
 بجا آوردیم که الحمد لله ثانی سید عبد الکریم پیدا شده قضا در ایام حیات پدر گذشت صاحب مقام عالی بوده  
 ۳ سید جلال موسوم باسم عم بزرگو که مذکور شد عابد روزگار برآمده روزی در حیات پدر از کونین  
 می آمد و زوان بشهادتش رسانده ۴ سید برهان برهان کلمات والا برآمده خداستالی قوت بسیار  
 بوی ارزانی داشته بودیم در حیات پدر گذشت سید لدثانی موسوم باسم جد و برادر سالک مجتهد  
 بر خاسته بسیر سیاحت افتاد و زمانی بعد پدر هم زلیست کرده ۵ سید دین محمد در حیات پدر بوزنات  
 گذرانده شوکت و غنا و اتی اندوخت و چنانچه مذکور شد بعد پدر جانشین شد ۶ سید محمد حسین اودا  
 پدر بخادم الفخر الملقب کرده و فادامه مانر گفته که محتاج دعا شوید التجا با و آورید ۸ سید عبد القدر و کس  
 در خور دی پیش پدر گذشت بود سید عبد الکریم در شانش فرموده از خدا خواستم تا پسری که است فرزند  
 که از و سبحان الهی پرسم گویند وی هنگام بازی اطفال را جمع کرده حلقه می بست و ذکر میکرد سید عبد الکریم  
 وقت اختصار ولد شریف سید دین محمد را طلبیده و دیعت و ولایت بسپرد چون وی از ان سابق جامه  
 پوش بود بعد رحلت پدر سر تنر اسیده کفنی پوشیده و چادر کیه و پر پرده بر تنگای سجاده نشینی تنگی  
 گردیده همه وجوه بزرگ و کرامت نام پدر احیاء داشت پس از و فرزند امجدش سید عبد الدلیل بشا کرع  
 ارشاد و آبا دلیل راه هدی برآمده از و سید عبد الغنی خلف رشید صاحب دولت فقر و ارشاد جانشین  
 اجداد بزرگ نهاده شده بعد و سپرش سید عبد الواسع قائم مقام اسلاف گردیده از انتقالش سید  
 محمد زمان مالکند نام صاحب سجادگی مرقد امجد جد بزرگو ارشده نامدار زمان خود گردید پس سپرش سید  
 معتم و ساده آبا بوده اکنون برادرش سید عبد الواسع ولد سید محمد زمان مذکور جانشین آبا است سید  
 حبیب شاه از بناتر اطر سید عبد الکریم است همیشه صاحب وجد و حال بوده و استغزان کمال داشت  
 گویند اغلب اوقات که ولد نامی شان سید عبد اللطیف که مذکور گردیده حاضر شدی و تکلم نمودی می فرمود  
 کیستی و چون وی میفرمود که غلام حضرت ایشان عبد اللطیف است فرمودی نشنیدم تا بیخ واقعه  
 این منکلام مخدوم محمد صادق نعتبندی این حدیث است الموت کبر یوصل الحبيب الی لقاء الحبيب  
 فرزند گرامیش سید عبد اللطیف صاحب بهشت بجای خود مذکور شده و رس امین محمد نانک لعبت  
 مشایخ ساکن ارض پیراپور بایز بزرگ صاحب خوارق مریض گردیده ابرار است در حیات خود

برادرزاده خود سید جمن ناگذاشتیم مقام خود کرده وی نیز خالی از حالی نه سید سمحاً به شیرزاده سیدین  
چند مذکور در روپاه موضع بهیسه ساکن صاحب خوارق مشهور است که هوش موضع معروف است من  
حسن سستی از کمال اولیا است - وزی زیر درختی نشسته بود که بختی از شامی بخال اقلند ده که  
بر درویش افتاد بها لوقت که بختک جان داده بر زمین رسید حاضران گفتند سبب مردن که بختک  
نهانی گفت من جنبر ندارم لیکن چند را شکر که برین بنده خود ایتقد گستاخی آن جاندار را انداخته  
رندی عالمی را پرسید که در پیشست سماع می باشد گفت نه گفت پس چیست ما را چه کار که کار که نام شری  
ملوح کمر دیای محیط اصل داخل حکومت سند بود دیگر زبانی محمد دار الحکومه جامان سمه گشته در ایام  
ایالت میان غلام شاهخان با جمع باص یافته بزرگان انشس بسیار میخورد و درویش صالح خوارق  
عایه معروف پیش از الف بجزی است پیر لاکه در موضع پیکار مدفونست کسی که بر قبرش سوگند میخورد  
اگر در و غلو بودی خون می کردید سید عبدالکریم به قبرش رسیده گفت ای لاکه مردمان در زندگی  
تندی خوشم پدر و در کردند تو بود مردن هم نمی گذاری بعد از آن تا حال اگر کسی قبر او را بکسل  
می کاوید ویران نماید آهیبی نمی یابد شیخ اسماعیل مشایخ قدیم صاحب آیات باهره از آسودگان  
آنچه است مقابر اکثر اهل دیره در و است پیر کرم مشایخ قدیم مؤید ویه ده مطاف اهل الله  
واقع مشیخ راجح از اولاد شیخ بها والدین ملتانی جان لکه الهمگی مرید ویند و اغلب با ولادت خویشی  
داوند اولادش بر شد پیرزادگی باقی شیخ مغل بهین بزرگ نامدار صاحب کرامات ظاهر است  
عالمی بارادش توس می باشد مزارش بر بخت هست گزوهی جانب شرق دیره در موضع معروف  
شیخ زهره مالامزی مشایخ قدیم آسوده موضع علیده از موضع مغل بهین بفاصله اندازد و کرده پیر شیخ  
در این که بر کنار آب شور در موضع نام خوش مشهور زیارتگاه انام و بر آرنده حاجات خاص محام است  
شیخ لعل اوسای قدیم در این کنار صاحب مجمع معرفت محمد و محمد جلال محمد عالم تحریر صاحب  
تحریر فقیر نادیده روزگار گذشته و جامعیت علوم عدلی نداشته محمد و محمد معین تقوی ویران  
الغایت در علم بر اغلب علما تفوق دادی بار نور علم در نجوم و طب بقرات اول و ابو علی ثانی بود  
با وجود آنهمه کمال در سادگی کسائر الناس زیست کردی و تبرک رجوع اهل دول اوقات گذراند  
در ناگنجیها چپند سال فوت نموده است مخفی نماند که این چند آسانی بزرگان لکه که ذکرشان رفت

تعلق بان کناره در یاد اکنون بزرگ بزرگان این کناره در یا تبرک سچوید قاضی قطب الدین  
اصل مردم تہ بچند پشت قضای لکلا داشتہ و در بندرا و در نجا این کناره در یا قاست می نمودہ بعد او  
پسرش قاضی محمد شریف و سادہ پیرای صدر شریعت شدہ آنگاہ پسرش قاضی ہدایت اللہ بعد او  
برادرش قاضی محمد فاضل متشرع و مکت موفورہ خدمت مذکورہ را بر ہمہ بزرگان آب و زمکی خاص داشتند  
اکنون اولاد قاضی محمد فاضل آنجاست و چون بنا بر جوین انبای قاضی محمد فاضل آن خدمت بدست  
دیگران افتادہ و بعض زمین نام قضا دارند محمد خلیل ولد قاضی محمد فاضل بدان نامی است حاجی  
قائم الدین روزگاری دراز در بغداد خدمت مشایخ کردہ بتوسل خلافت پیر پیران عنوث  
عالم دار و دلگرا شدہ بہ بندرا و در نجا مقیم گردید بسا بزرگ وقت زیستہ بعد از و پسرش میان  
کبیر محمد و بعد از او اکنون میان پیر محمد انا و لادش باقی بر شدہ وانی است و در ویش گلشاہ قلند  
مشرب صاحب ولایت در بندرا و در نجا گذشتہ شیخ رحمت اللہ فیاضا مد با کمال سلوک  
اصل از بندوستان ساکن اور نجا بندر شدہ در گذشت مزارش زیارتگاہ انام بودہ اکنون دریا  
خوردہ شیخ محمود بزرگی نامور آسودہ این کناره در یا ی طرف جنوب ابن شاہ زیارتگاہ انام مشایخ  
سید اقیق بزرگی مودت شمال رویہ بندرا و در نجا بقاصد کشش گروہی مد فون در گاہش برانندہ حاجات  
و ہرگونہ علینا را دار الشفا کرامات ابن شاہ از بنا شیخ بہاؤ الدین ملانی اولاد شیخ اسماعیل  
مزینش کہ در ذکر بزرگان بدین گذشتہ بزرگی پر شہور بکوچہ موسوم بتکر ابن شاہ اندازہست گروہی  
بندرا و در نجا مطاف اہل اللہ است اولادش در موضع بہاؤ الدین پور ساکن بزرگان نامدار از ایشان  
برخواستہ مثل شیخ امام الدین و ابن شاہ ثانی و شیخ امام الدین ثانی کہ ہر یک صاحب آیات و کرامات  
بودند و شیخ علیم الدین کہ در لبدہ تہ بسبب خویشی روزگاری سکونت نمودہ دو پسر والا گہرمان شیخ صدر الدین  
و شیخ بدر الدین ہر دو بزرگوار در موضع بہاؤ الدین پور نقل کردہ و در گذشتہ شیخ پی لہ ولد ثالث شیخ  
علم الدین حالا صاحب دستار انسلسہ مرشد کافی باقیست و شیخ منگیلیدہ ولد شیخ صدر الدین کہ فیاض بزرگ  
نامدار صاحب مقام والا بودہ اکنون در تازگی بہاؤ در گذشتہ اولادی نامذہ محفی نامند کہ چون بعد ذکر  
بزرگان تعلقہ سیستان ذکر بزرگان ساکن آن کناره در یا فراغت حاصل شدہ اکنون بزرگان ساکن  
مواضع این کناره در یا تا لبدہ تہ اشتغال سیر و متعلووی شہکری نامدار سکن سادات عالی نسبت

سید حیدر از اجل اولیای وقت صاحب آیات باسره و کرامات ظاهر بوده اولاد کثیرش بنجات حب و نقابت نسب متصف برحق ازان بتقریب در مواضع شتی مذکور اکنون باسامی چند علی الرسم بمجلسه اسکان شهر از سادات وغیره تبرک بجوید سید الله ولد بزرگوار سید عبدالکریم مذکور است در وقت خود مورخ فیض ایزد و منبع شهود سردی بوده سید رکن الدین صاحب کمالی ازان بوستان بنجات اعیان خاندان سیادت مذکور معروف وقت بوده از دست که گفت ترکشی پر تیر کرده نشسته ام و میزنم بعضی را از طرف کوش و گردوی را از جانب رو میرا کسی را راست نمی آید تا بقیه و چون این تیر کسی را کار خواهد شد می افتد چنانچه برنجی زو سید عالی از قبیل که به بمجلسه چهار قبایله سادات آنجا است به بزرگی اتم زانیت کرده پسرش سید لال صاحب کمال گزیده حال بر آمده گویند همیشه معصومیش را روزی بنیاطر آمد که صحت نسب ما چگونه باشد و برادر این حرف را ندگفت منت تلی و هم شب برودیت حضرت پیغمبر صلعم مشرف شده اشاره شد که صبحی نشان صحت نسب شما را خود برسد از اتفاق صبحی میان عبدالباقی و اعطا که مذکور شود سواکی و دور و حاضر آورده بر در اندازد و گفت جد شما را این نشان صحت نسب نشان عطا فرموده که در خدمت ایشان سامم گویند میان نور محمد والی سند و بر اہزار سماجت بدیدن طلبیدہ بہ حالات آیتہ مثل و رودنا و رشاہ وغیرہ مخبر شدہ چون سید مولیہ از انجا مراجعت فرمود و گفت مقصد بشہرت بنود حال انقل ازین آشوب گاہ والی و عنقریب در گذشتہ سید شہمیر از بزرگ زادگان آنجا در احیای سن و حمایت مقدمات اسلام غلو مہر تہ کمال داشتہ پیوستہ مصروف آنکار بودی و در بہر کار دینی مجمع طلبہ طالب تقویت دین اطہر بکان کوشیدی و تازگیہا در گذشتہ میان عبدالباقی و اعطا از فیض یا بان خدمت میان ابوالقاسم نقشبندی تو لیت کہ مذکور شود شدہ از کراست حاش در ذکر مابقی مہرین بالجملہ صحبت تذکیرش لباسکم کشتہ را براہ ہدایت می آورد مشہور است کہ مجلس و عطا با جازہ جناب اطہر نبوی مہمدی نمود و بغیرہ اجازہ جدید گاہی صحبت و عطا را تمہید بنیاد میان ابوالقاسم طالب علم نامی دانشمند سامی در تازگیہا در گذشتہ سہرک را موعنی است معروف و در ویش حسین اصل کا ذکر ساکن موضع مذکور صاحب حال و قال بر آمده معاصر سید عبدالکریم بوده در ویش بجهت سہار روزی مردمان بفشارش نزد حاکم بردند حاکم حجاب را گفتہ بود کہ چون در ویش بیاید چندان زنند کہ دیگر ہوس آمدن نکند بران و از حجاب ویرا بسیار زدند و را ندند فذری راہ رفتہ مردم دیگر کہ در مصادرہ گرفتار

بودند بجز از این سرگذشت ویرایشافت مکلف شدند باز بدر حاکم آمد در بانان سرود و ماجرا کجا حکم رسانیدند گفت در ویش صاحب حالت و طلبیده معذرت کرد و سرود کاتبیت رسانید زانش پیش از زمان سید عبد الکیم مفهوم نیرنگوٹ نیرون کوٹ اصل منتبب بنیرون کافزی از رایان سند چنانچه مذکور شد سمنی نام حاکم آنجا بعد شهرکوت بذیل بر سر دیول خود کچو و کجاج التجا برده اطاعت پذیرفته امان نامه یافته بود و چون غنقریب محمد قاسم بفتح سند رسیده دیولر اکشوده متوجه انکو شد بدست او نیز آن امان نامه شرف ملازمت محمد قاسم یافته ممد گردید قلعه نامداره قدیم این ولایت است و رسال هزار و صد و هشتاد و دو و بندگان عالی سیان غلام شاهخان آنجا را که قلعو اش از ویر باز اندر اس یافته بود و شهرکوتی بقدر و بی داشت جهت معتر خاص اختیار فرموده بنائی حصار حسی حصین و شهری متین را موسس گشتند حین نقل بعضی موتی عجایبات چندی محسوس مضم شده بسایز رگوار آسوده آنجا صد سال بر فوت شان گذشته بود صحیح الانام بدون آمدند و غلہ زن و مردی از موتی در کمال طراوت که کوئی حالی زنده بودند از قبور کهنه برآمده گویند ایشان عاشق و معشوق هم بودند نام قلعو کبید و شهرکسجدید حیدر آبا و مقرر شده حیانت قلعو را چه بیان نمایند که در سند سابق هم ازین و از راجائی کم و توقع یاب باشد از بزرگان اش است شیخ مکهائی از اجل اولیاست و اول ولات اسلام که بفتح سند آنجا کجومت نشسته درگاهش مرجع اولیاء الله و مطاف اکہان موفت حق می باشد نمایا به از مواضات نیرنگوٹ مذکور ویش با دہ مرید محمد و م نوح است گویند چون اول کجومت محمد و رسید فرمود بگو لا اله الا الله محمد رسول الله بمجھو خواندن کلمہ طیبہ چون مای بر تاپ طیبید و بلرزہ درآمده بہوش شدہ چون اموات بر زمین خشک مانده محمد و م فرمود تا بکجھه اش بردند سر روز خود خبر ندانسته پس شد آنکہ شد رکن پور موضع خود مسکمی باسم شیخ رکن الدین ملتانی است کہ مذکور کردیدہ شیخ ریحان جنگلی سومرہ ذات از کسل مشائخ شیخ رکن الدین ملتانی بدین دی رسیده بود از ان باز نام موضع موسوم بناش مانده نام اصل شیخ ریحان چنیس بود گویند زمان شیخ رکن الدین و محمد و م عمل شہباز آنجا بالاتفاق رسیده تخلف نان و شیر و عمل کرد تا آسیائی قدرتی بہر سیدہ یک نگلش ہنوز بانی و درخت خار کہ از محل برآوردند ہم یادگار و زیارت گاہ مردم است پیش شیخ قطب ایضا قطب وقت بوده در کرب

آسوده است شب هر چهار و هفتم ماه یک ناگهان پی استعداد جمع بزرگ رود و دو تا دو پاسبان شب اقامت  
 خلافت جمع کرد و شیخ دوده برادر شیخ محمد قطب مذکور ایضا بدینش برابر برادر است گویند محمد و علم شهاب  
 بر فاکه شیخ دوده که شهید شده بود در سیده صاحب تقریر بوده و درخت آزاد که با و پشت داده نشسته بود  
 نا اکنون یادگار در دگر زیا رگه ابرار است حالا صاحب مصلا شیخ ریگان پشت پشت حب  
 تو ارش شیخ عنایت صاحب حالات ظاهر است و شیخ کریم زه خلیفه شیخ قطب مذکور بجای مقیم شیخ  
 ابراهیم از بنات شیخ ریگان جنگلی مذکور صاحب وقت بوده روزی بدیدن سید علی شیرازی سیده سیم  
 در وقت داشت چون مصافحه کرد سید فرمود شما هم تسبیح در دست کنید گفت اسب لا عز و ضعیف را  
 تازیانه ضرر و امانی رید ابراهیم بی تازیانه ترسید شیخ ریگان از او لاد شیخ ریگان جنگلی مذکور است و تعلقه  
 جاگیر ناله دفن زیارنگاه اهل الله و مرجع القیاد و هو سری بهنگوهر موضع نامی است سادات  
 متعلوی و درویشیار سکن دارند و بسیار بزرگواران خانان در آن موضع وجود یافته اند سید  
 مارون صاحب منزلت قریب عنایت بی چون که در متاخرین بفقیر و رضا سرآمد برخی فقر اگشته  
 آیات باهره و اشعار محققانه بسیار دارد و قبرش بیرون موضع زیارنگاه عموم برای است از نامداران  
 حال است سید شیرین و ان بسیر سیدی سادات مروت جو انزدی کریم الطبع مخصوص آدمیت نادمی  
 آنجا در تان گیها گذشته سید الهیار بزی زعینداران صاحب کنت کلی و خیر بالذات سید محمد  
 ایضا و با شروت بذی اهل زراعت مروت انکومی زید و رویش زکریا بهیم ذات از جمله  
 بزرگان نامدار معاصر رویش ابراهیم ولد نا کو در تیه است بزرگان آسوده کوه کچنه این کوه را  
 سر را و لیا لقب است چون بر حالت جمیع شان اطلاع مستغذرا بنچه رسیده تبرک میجوید بنجل شیخ پیر  
 ویر و اس از جمله مجذوبان موحدا ساک راه تو اجد بوده گویند اصلش برین است همواره در بوادی  
 و کوستان زمزمه کنان همراه حشیمان می ساختی و از آدمان رم مینمودی و راو آخر او ان بردن  
 کوه کچنه و اگر گرفت یگان یگان مردم بزیارنش میرفتند و ناگفته مقصد بر ضمیر هر کدام راه یافته  
 جواب شانی میداد صاحب حدیقه الاولیا آورده که من بخدمتش رفته بودم پی سندی میخواند  
 بخاطر گذراندم که ابا از خودش است یا دیگری بی انگه به هم گفت این بیت از اسحق آنکه است  
 و چند چیز دیگر در زمین گذراندم و جواب یافتم نقل است که شخصی بدینش رفته ظاهر اگر سنده بود



گفت از ظلم و درخت زخوم و یکجمله موضوع بسیار و بر دیگران بدکن چون چنان کن شتی سنگریزه  
 در و انداخته سرپوش نهاد و ناگاه ماده آهن از صحرای آمدند شیر آنها دو شد و از و یکجمله طعام نفیس  
 کشیده خورایند و فالتش نهصد و سه دینش و امن کوه کج و در و پیش بدن و در و از و مثل کمال  
 در کج و آسوده است اولاد کثیره با ثروت ماند که برکت آن بزرگوار بی گشت و کار خوب میگزارند  
 و کلام پسر شیراز ایشان کم نشود و در و چو از بنار در و پیش بدن کج و ارق والا قائم مقام در و پیش  
 مذکور گشته اکنون پسرش مولیده نام قائم مقام و بیت مخا کشاه مداری از کمال اولیای متاخرین  
 در و ز و یکجمله بمقامات علیه متصف و طبام را طبان بود را یدل موضع معروف از مواضع اندک است نه  
 در و پیش کج و سینه دل از جمله مجذوبان مطلق و اصل بخت بوده همواره سر و پا برهنه گردیدی  
 و هیچ جاسکوت نو زیدی زبانش بر هر چه جاری شتی چون سیف قاطع بودی گویند هر گاه ویرا  
 معاملتی رود ادای الی کتابان سندی بیتی گفتی و باهنگ الحان خواندی هر چه گفتی شنیدی و  
 در زمین کج گزشته برگه گاو میشان رسید و استعدای پاره شیر یا حشرات نمود انجام می نمود  
 زنان ویرانی ادب پیش آمدند کج و شیده لغزه زد و رفت قضا را گاو میشان موهو سالها که بسته  
 بودند رسیده چنگلی ناپدید شدند تا یک سال کامل اثری از آنها نمودار نشد بعد از سال کامل گذشت و  
 باز آنجا شد زنان در و پیش را شناخته بمردان گفتند و همه بازاری و نوحه در پایش افتادند و حال  
 خویش گفته گفت شما اندر کجای و سن و میج گاو میشان به بینید وقت شام همه بر میگرددند و وقت شام  
 چنان و وقوع یافته از گاو بانان استفسار کردند که تا این مدت کجا بودید گفتند ما همان بطریق معمول  
 صبح رفته ایم و شام آمده ایم و فالتش در سال نهصد و هفتاد و هفت دینش و قیه مذکور و دندی توه  
 سوخت سنه شیخ محمود از مشایخ قدیم آسوده آنجا است مجمع بزرگ برادر و برادر و معهود هم  
 می شود شیخ کپور شیخ نظام الدین هر دو شهید و قلع و قند آسوده اند و قوم حواجه تمام  
 سند معتقد ویند و بر چهاردهم معهود و جمیعش حاضر آیند ستیاری نام برگنه است شیخ کوردی از اولاد  
 حضرت غوث الثقلین زیاده نگاه خاص و عام است مخدوم یعقوب پلچ عارف زمانه ساکن موضع  
 نادر از مواضع برگنه سید است گویند سالی از ووالی کرد گفت نزد غلام و صحرای و دیک اس گاو میشان غلام این پیام گویند  
 گشتش کاسه شیر هر روزه داوی حواله اش نمود مخدوم آن شنیده غلام را گفت چون بهترین گاو میشان

بی تعین من دادی ترا آزاد کردم و بنا بر تقاضا از غلام حکایت نزد منکوه خود را ندی گفت چون تو  
 با ذای چنین کرم غلام را آزاد کردی من نیز سر حق می که بر منم تو دارم بشکر تو ضیق بخشیدم نقلت ک  
 که دی روزی در کشت منک با جماعه رفته دیگی نبود که در چیزی بپزند مگر دیک سفالین کوچک سولخ  
 دار فرمود آنرا بار کنید خدام آنرا کج بردید ان نهادند تا آب انده سوراخش نریزد و فرمود  
 ر است کنید مردم بسیارند و چیزی بسیار بختی است بقدرت الهی آنقدر طعام در و پخته شد که  
 آنج بزرگ انده سیر شد بعد جزو ن طعام فرمود تا هر یکی بلی بردیک زندیچ شکست نیافته  
 گویند شخصی از هندو برای تزویج دختر از او یا نیم خردار شالی و زن کشیده برگاه و عاریتی بار نهوده  
 بده می برد قضا را بردیای گذشته کا و موه بار در آب افتاده ناپدید گشت آنغواص بحر شهره را  
 گزیده برانکوشده مندور در غم افتد ان گا و بقیه اردیده گفت برد فلان جا غوط زن ترا مو که  
 پیش آیر شخصی که رئیس آنها بی او را پیغام من رسان تا بیای ایچ خواهی منند حسب الاشاره  
 چون غوط زد دستی یابس باور سیده همینکه پیش رفت دید جمعی بزرگست و شخصی بر صدر ریاست  
 نشسته پیغام محذوم ادا کرده دی بجد تنگاران گفت نه شمار می گفتم که انیک شخصی از خدمت یعقوب  
 مطلب کا و غله میرسد پس گا و را موه بار حواله دی کردند و یکبار خود را بر کنار خشک یافته مشهور  
 که آن مندو دیگر همواره بان غله تنگاری بهم آورده بود و محذوم موزالیه معاصر مرزا شاه حسن  
 ارنو است نورانی موضع معروفست نه شیخ اسماعیل قادری در زمان خود صاحب وقت  
 گذشته جمیع بزرگ بر او معزز شیخ محمد صلاح اکنون از بنا تر آن بزرگوار بسبیل توارث از پست  
 ر پست بصاحب سیاهی و حالت بزرگی محققه علیه خلاق سیریزه محمد و م عمر از اجل شایخ متقدین  
 غفله نوری است بهیچ شقیه اصل موضع مردم که سبلی است اما در نورانی در گذشته بزرگ  
 رفت بود مردم بارادش کامیاب متعاصد میشند علی اصغر از اولاد حضرت عوف الثقلین  
 به ر شاه از سلان اکنون و راده پیرای بزرگی و کرامت اوقات حیات موصوف صفات  
 نیکان را در شال موضع معروفست نه شیخ اسماعیل قریش از اولاد شیخ بهاد الدین ملتانی و  
 کمل اولیاست بر بیانی باران محاذی شال طرف کوه آسوده است عالمی بوسبکی ارادش مشیت  
 جهات مسبب کند چپه موضعی نامی است نه سید قاور و نه درین زمانه از مریدان میان سخی سکره

که مذکور شود باحوال برگزیده زلیت کرده میان غلام شاه خان بجانزکرامات والدش چون  
کم کم کسی سر ارادت داده در نزدیکیها درگذشته است و به از مواضعات برگزیده پلینجارت  
سید فتوح شایخ وقت بزرگ زمان درگذشته درگاهش سطات کرده و مقصد گاه اهل  
حاجانست بر ایام مهوود محض عالیشان برادر مدینه و سیمیه موضع معروفست میان چشمه و گدانش  
در موضع مذکور مرجع بزرگ اهل انداخته اند و اسبابش آسختن فقیر سکریه موسوم باسوم  
سکریه نام معقه علیها جماعه کثیره بحالت و سیرت نیک به آید و وضع درویشان را بوجه اتم متمشی شده  
در رویش و آثار و نه ولد میان آسختن مذکور اکنون بر قدم اسلاف بدرویشی و گرامت زلیت دارد  
سوندره موضع معروفست در نزدیکیش بزمان قدیم قلعه معروفست بهم کوک و اکنون زیارتگاه خود  
و آبی از کوپی شفا طرود چشمه زیران نمود و قدرت الهی بهم مشهوری و در اینجا است آنرا قوم بنو عبدی  
وضع کردند گویند مخدوم موضع مذکور آنرا اکبر است بر داشته در و یا افکنده بودند با و بجا قائم دیده است  
نقوض در استین اعراض کشیدند مخدوم رمضان ویدانی از مشایخ نامی فاضل مقامات عالیه بوده  
زیارتگاه عموم خلایق و مرجع و اصلان بحق مخدوم ملا آری از کل مشایخ و اراکین سید علی بزرگ  
شیرازیت که مذکور شود گویند قوم کندره که ملاوان و ما هیگه کولاب کچهره نامی رسید وی بودند چون  
ارادت بخدمت سید مولیه آورده آنها را برسمند زنتب آنسلسله که ده تا اکنون بران قرار قوم  
مذکور بادات اولاد سید علی شیرازی و استیلا دارند اصل ملا آری قوم هندست مزارش در موضع مذکور  
زیارتگاه خلایق پسرش مخدوم ملا بایزید همچو پدر و جد بکالت نیک درگذشته نزد پدر مدفونست ملا بایزید  
ولد ملا بایزید بزرگی و فقر پس متصف بصفوف خصال زلیت از دست گرفت مراد پدر  
در حالت وجدی فرمود که شیخ کامل را در یاب و گاه وقتی نام سید عبدالکریم بر زبان میراند تا آنکه  
روزی در کشتی نشسته بودم ابری پیدا شد و از دروی بر من تجلی نمود یا فتم یا فتم ملا بهار  
پشت پرست جانین اجداد مذکور بر مرصد سلوک براه نیکو مرتقی بوده کولاب کچهره در قرب من  
سوندره و چشم خلیج تمام فضا است بسا درویش صاحب وقت بر لب آن خلیج اوقات بیاد خدا صرف  
کردند جام تماچی آنجا فقری عالی حجت معشوقه خویش نوزدین نام که از قوم کندره بودند کور شدند  
موسس فرموده اکنون چون خود جام اثری هم از و نیست ساموئی بعد حزابی شهنشاه محمد طور

از نواحی و کر که بود و عساکر سلطانی علاء الدین و رفع ثقل سمران سومره دارم و دیار مستاصل  
 گردیده جامان سمنه انشهر و قلعه مندر سه قدیم زمان که بنام کلاراجه موسوم بکلاکوٹ بود و ثانی الحال  
 باسم ابی ثانی اعیان جام تعلق موسوم باسم تعلق آباد شده کشته اند قضا را هر دو نام مانده اند  
 ایامی قلیل طار الحاکمه شده به تته انتقال کرده قلعه تا اکنون باسم قدیم کلاکوٹ شهر گویند و آن قطع  
 ماریست بربزرگی تمام در زمان سابق سرش درین زمین بود و دش طرف بعضی مهندتا باین سبب  
 آن طرف مهندتا بچ گذاشته بود و مگر بقدرت الهی برود و هور مار مذکور را سوی مهند و دم را  
 درین زمین کرده از ان باز مهندتا بچ مهندتا قاضی از عجایب است سامونی خفت مهند و دختر معصومه  
 و اقمه خشف و دختران گویند از نژاد طوک سومره مهند و دختر ملیح خفت سرشته تارک دنیا  
 خدا پیست بوده اند ظاهرا در تلهایا و خدا اسکن گزیده از سید اجملی طامع ترویج چون احباب  
 کهف در دایای حوالی می بودند و را نوالا کسید یعقوب مشهوری که مذکور شود بکرو و مکر  
 مشیخت از انکو عبور فرموده مهند موهو از ترس خصمان بامان سید در سامونی رسیدند قضا را  
 اینجا جمعی از دوسای طلبه در شان شده بسکه تن برضا نمیدادند لشکری با سیری نامزد کردند و دوی  
 که اینها بخیر بسیم معهود قبل طلوع سفیده صبح جهت غسل برب و را پودند لبشان رسیده خوانند آنچه  
 خاستند شمع جنده پاتی حال را در یافته از دریا عبور داده حریفان تعاقب کرده نگذاشتند بمان  
 رسد از آنجا که در مانده راجه بنجد ایایی نیست آن خفت سرشتان بدرگاه خند انالیده از زمین که  
 ستر حال خود و جزا است کردند و در حال آن زمین هر مهند و دختر را خشف کرده از ان بار این  
 اجرا عبرت روزگار است و مضمی آن خفت سرشتان زیارتگاه عموم خلایق و رقع اکنون آن ذکر  
 بر جنی بر ادویای ساکن سامونی ستم شیخ حماد بن شیخ رشید الدین جامالی نو اس و دختری قدوه الوان  
 شیخ جمال در ویش اچی که مذکور شده پائین دامن سامونی آنجا که امروزه خوانست خانقاہی داشته  
 بمواد برقع برود و جوجه گزاندی جماعه طلبه بیرون حجه جمع آمده از شیخ بمکالمه و مکاشفه متفاد  
 علوم ظاهری و باطنی نمودند و ایام جام جو نه تنایمی و صلاح الدین سمنه قریب و نوره ایالت  
 بودند و پدر و پسر بنجد ستم شیخ را ده کامل و قریبی شال داشتند و مگر جام جو نه بخوف آنکه شیخ اینها را  
 بدعای والی ولایت خواهد کرد مخفی برود و را مصیبه طرف نه ملی فرستاده مادر تاجی بعد وقوع این واقعه

هر روز صبحی باستانوئی این خانقاه شیخ رسیدی روزی نظر شیخ بر آن عجزه افتاده از حال پیرو  
 نبیره اش پرسیدی گریه کنان ماجرا عرض کرده مستعدی بجات شد شیخ راهی غریب روداده و حال  
 بیتی بزبان سندی متضمن شوقیه و اشاره ورودشان بملک تسلیم ایالت بیانک بلند برخواستند بقدرت  
 بالنسب در وهلی بند از دست و پای پدر و پسر کشوده گردیده شخصی بصورت شیخ دلیل راه بجات  
 آمده از آنجا بروی که دنا آنکه بر باد پایان سبک و سوار گردیده راه ولایت گرفتند حارسان مجبور شده  
 بسید و دیدند رجح القهقری رفته پی بر راه نبردند پس بعد طی منازل در لواحق موضع کبیر رسید  
 کوسفندی از گله در خواست کردند مخدوم نوح کبیری شبان گله بود گفت شما را دوائی جام تماچی است  
 که اگر دگله ام مگر دید تماچی حیران شده شبانرا گفت والی ملک جام جوته است شما نام کمی برید گفت  
 رست چنین است اما از سه روز منادی تماچی از غیب السموع می شود تماچی را هم مدت از حبس بگی  
 سه روز زوده که در آن بقدرت الهی چندین راه طی شده بود گویند جام جوته آن بیت دعا تماچی  
 شنیده مضطرب بخدمت شیخ رسیده گفت شما فقرا را با مور ملکه اسی چه میرسد ازین گفتن شیخ بخیر  
 برهم شده فرمود وراثت این زمین منم بهر که خواهم بدم جام آزرده برگشت و غریب پدر و پسران کنایای سامونی سیده  
 پسر بزرگ شیخ آمد شیخ تازی از خرقه بر آزرده گفت این را بر زبر چوبی نصب کرده بطور نشان پیش تماچی کشید و خوش  
 بیامید بناید این دیو پیشاپیش نشان عالمی از غیب بهم رسیده چون را خبر کردند تا خود را جمع کرد تماچی بسرس  
 رسیده بود و لشکرش بجمودیدن نشان سرافرازدیش افکنده آخر ما جوته خاسر و خافل جز هزیمت حرفه ندیده که مال  
 تماچی ماند و پدر و پسر مدت معهود بجام ایالت رسیدند گویند جام تماچی سلمی گران برسم نذر خدمت  
 شیخ عرض نموده گفت چون بتوجه حضرت یافتم آنچه یافتم باری لطفی مجدد بسزد دل فرمایند تا این  
 ملک در اولادم خلف ماند فرمود ازین مبلغ مسجدی بپلوی خانقاه هم تعمیر کن و اولاد را زمین سند  
 قسمت کرده بده تا همواره زمین بدست شان ماند از آنست که در تمام سند تا آنچه الی یومنا اکثرین  
 تحت تملیک قوم سیده مانده مسجدی که یکی که وجه سهمیه اش عنقریب مذکور گردد عبارت از آن مسجد است  
 گویند از آن پیش مغایر سهم ما بر پیر آر بوده اکنون حسب الاشارة شیخ بر کوه مکی کبیری گنبدی  
 و مقصوده موسس کرد از آن قرار دیگر چنین معمول یافته شیخ عیسی سندی بر تانپوری المود  
 بلنکوئی در دوان کوه سامونی آنجا که مدفونست بوضع قلندرانه لنگوته بند گذرانده میان وی

و شیخ حماد اکثر مقالات محققانه گذشتی و او آخر ایام از نوک سید محمد حسین المودت به پیر مراد شیرازی  
 خبر داده روز ولادت بزیارتش رسیده اقرار کرده که دو بعد سه روز گذشت کان فلک فی احد  
 و ثلثین و ثمانه مائة سید الرحمن الدلباسم لیسر اصواع عباسی از اجل مشایخ و اکمل اولیا است. بلکه  
 طیبیت و دست پوره و جهت سترال باقوال نظرافت آمیز نمک محافل بود و باین شهرت یافته بجامان  
 بنایت معتقدش بودند و بزرگوار وقت غیظ مشرقی غایب می آوردند و در کنار سامونی مدفون  
 و بزرگوار ارباب عرفان واقع اولادش هنوز باقیست شیخ چندده پاتی از فیض یابان نظر گرفت  
 سید میران محمد مهدی جوهریست گویند چون سید مذکور وارد تهر گریه و دمام نظام الدین بنیاد  
 علمای نظام سلوک معتقدانه بعمل نیامده و باراده گیر و کشتی را بک نمود و وقتی که طلاحان کشتی را در غلاب  
 زده رفتند این را توفیق ازلی قاندا نگریه که آمده ایشانرا سالم از آن مهلکه عبور داده یافت  
 اچک یافت و هم بدعای هفت دختر معصومه موصوفه موفیق توفیق حسن و مرتقی مدارج علیه بود و بالجملة  
 درگاهش عجیب جای بافیض واقع بزرگانی که بزیارت سائر مکی میرند انتها یا ابتدا با و مینمایند و  
 زیارتش را نمانده یا مقدمه فتوح میبندند و بر جانی بزرگانش در گذر تهم میبایند اینجا بهین چند آسمانی  
 استفسار شده که مکملی کو بکترین شعبه جبال ماره و بوب و غیره منشعب و موصل جبل مکران و محیط کائنات  
 غایت است این آیین جبال از عزیزترین شبست اما بروج و سرور بر همه تفریح دارد و از  
 عجوبات روزگار واقع بر تدمر میجو اولیا و هم کلام مرجع الایمان و هست بزرگان دین و اهل تحقیق  
 و بقیین انقدر در آورده اند که شاید از کسی از بزرگان آن نرسد بجامان آمده و در مکانهای  
 زیبای یادگاری مانند منبر تعلق آباد و عرف کلا کلا که نه با وجود اندر اساماس بعضی  
 روح و سرور ابله را قوت و قوت و در قدیم بر تالاب سه لک فصول عالمی مدیت بوده که  
 بر در و پور نشانی نهشت از قدیم باز رسم افتاده که هر صاحب توفیق از سلاطین و امرا و اهل  
 دول درو جای منعی بیا و گاری ترتیب میداد و تا هنوز چنان معمول از مقابر اولیا که لا تقد ولا  
 کفشی است و بقولی سوا لک ولی در آورده است چه قدر حرف زند که اطلاع بر من و عن از  
 محالات مکرر باین التزام بذکر مشایخ چندی بقدر اطلاع پیچیده و چه ششمی بلکه بزرگی از اهل الله  
 باراده حرمین شریفین وارد آنجا شده خالق یافت که یب بر جده آسمانی و در دو جوهر

تو اجد گفت هذا مکة لی بسکه تکرار این کلمه بسیار نمود و زبانش موثر بود و از آن عموم تخفیف تا مکی  
اسم آن کوه مانده قیل مستوره معصومه از اهل الله مدح و ثناء پشت محراب مسجد مکی است و این نام شاه  
شیخ حماد مذکور مسجد مانده و سائر کوه بآن مسمی شده بصر حال جای دید نیست علی الخصوص در موسم  
که بر شگال آلاهای ملای آب شیرین دارد و سبزه خود را بر کنار نشان قدرت الهی است و دفع  
سائر و زائر متعه ابرو گزین و شهنشاهی همین مورد ارباب و خان مولد اصحاب ایقان است بالخاصیت  
زیبیش معدن فضل و کمال و باطنی انشراح نشان اهل قال و حال در قدیم الایام انشراح همه باشد  
بود و چون آب شود بر در و در زمین را میگذارد و محوای بی آب مانده پس بعد از آنی شهر لور  
و جریان آب بطرف سهوان چنانچه مذکور زمین را آب گرفته و چون شهر محمد طور معمران شود  
خواب گردیده و ایالت عهدیت جا مانده رسید سامونی نام شهری بر لب باغات بسط شمالی  
نزد امین کوه مکی استند و قری و پرگنت که الحال معمورند از آن قرار آباد جام نظام الدین  
المرکز بجام ننده در شهر اود آخر سنه نهصد هجری بمخازنه فرمود تا نمینی طرب خیز که ابلش بکم  
و بیش فراغت دوست باشد و همواره تقنین و تقیش زیست کنند و در سرشت کمال خیز باشند  
آبادی شهر جدید اختیار فرمایند بآن یقین و صفت زمین ته مشرق رویه اش بر جی باغات است  
و در عین زمین شهرهای گیران توطن بودند اختیار افتاد اکنون ته بقول قیل معنی ته ته عینی نشیک  
نشیک و قیل ثبت با اصطلاح قوم جای انبوهی مردم عبارت از آن آباد است مخفی نمائند که در  
قدیم الایام چنانچه از تو ایست ایام معتمد این زمین هم موسوم به ته بوده است و چنانچه آن طرف سند  
که بالاست بنیان مردم سر نام دارد و این طرف نشیب مسمی بلای معروف شاید وجه تسمیت زمین ته  
پسین بلاد قدیمه مثل دیول که در ارض ساکوره بود و پیور و بکوره و شره که هر یک شهرکدی  
گزمین واقع آن ارض بود و چون بر و در و حواض انقلاب بنین و شهرکدی بعد دیگر  
رو بجزای آورد مسکنش اکثری منتقل این بنده شدند و گویا مسجد او همی ته ته آبادی حال مجموع  
آبادی های مذکور باشد باید دانست که چون دیول از اقلیم حرام بطول قیل و عرض  
لهی محمد و دیول و ته ته در زمین باد تربت دارد اغلب در حکم اوست از حکیم میر عبد الرزاق  
مشرب که در ذکر صفات مذکور شد جمعی ثقه نقل کنند که ارض ته اصل شعبه زمین یونانست و لهذا



اکثر اهل کمال از وجود گیرند بالجملة و در تمامی سنجای بلطافت و ذرات او نیست صحتش رنگ و اوی  
آئینه خاطر تیره و در زمان و شامش صبح موالت غریبانست مردش در هفته هر روز بر کوه مکی یا باغات حقوق جهت تفريح کجی  
محمد و اید باونی اسباب پنج جامه زم فواف و دست چپین کم باشند عجب میرا بن الدین خان در معلومه الا فاق نوشته که در او هنر  
عالمگیر در تنه زنی حامله را در زره پیدا آمده آتش و زردی مخلص صورت نیافت و آن تقابلی بر طرنگ دیده بعد  
چندی بصنعت صالحی بنی اندازین رانش آله بر بر زده چون بزرگ شد و بشکافت و از ان دختر یو جو و آمد زخم  
بمرسم التیام یافته و دختر بهفت سالگی در گذشت مولف گوید غایتخان نام از افغان کن تهر از ان بد و زنگشته بعد  
درت سه سال تخمینا زان بسایه قریب یارت و از گورستان مکی شد نالفل ایشان بانی مشغول بودند که بشور و صدائی  
آنها طفلی از گوری سر بر کشیده پس رفت اطفال از ان کیفیت غیر مکرر متوشش شده حال مادران  
گفتند معلوم شد که در قبر زن غایت خان مذکور طفلی میناید جنر بوی رسانیدند چون آمده متفحص شد  
چنان ظهور یافت که آن زن مرده بقدرت افتد در میان قبر صحیح و ثابت خفته شیر در پستان دارد  
این پسر که از نو که یافته بان شیر بزرگ شده است بهنرا حیل پسر را از مادر ستونی بریده بخانه آوردند  
بسکه ایام تربیش در گور منتفی گردیده بودند سیولانی محض بر آمد و بی زبان و کمر شده عمری در زیانته  
باجل طبعی گذشت حمت خان نامش بوده و در شهر بعد بزار و صد و پنجاه تخمینا گذشته باشد این  
ماجرای عزیز انشای سمع رسیده بالجملة حضوصیات این بلده از حد حصر ستجاوز و لا طاکلت بجل معاکر انید  
سبین حالات بر جی خاندان کرام و ادبیا و علما و سائر وجوه اهل کمال بر عایت طبقات می شود و ابتدا  
از ذکر طبقه گزیده اهل بیت رسالت که بسمله دیوان ایجا دهند میناید و پاس قدیم و رود ملحو خامسیدارد  
رب سیر و تمم بالخیر طبقه سادات بر سید و رود اشرف سادات درین ولایت پیش از  
ضبط محاسب اندیشه تو اند بود لیکن با فعل از خاندانی که هنوز اسم و رسم شان باقی است ذکر کردن  
واجب آمده تا این بنیة انیقه برکت ذکر بزرگواران از طوارق حدشان در امان باشد و غالی  
از فایده تحقیق حال بزرگان ناند سادات انجومی شیرازی که بخت خاندان و نقاب موبان  
مذکور کتب سلف و طف اند سید محمد و سید احمد پدر و پسر و بجا معیت محمد بزرگی موصوف  
کمالات سترگی لبالب هفت صد و شتاد و شش مطابق اعداد که می بسم الله الرحمن الرحیم در عهد  
جام صلاح الدین بن تاجی وارد سنگر دیده در پرگنه ناخبر بقریه مراد او و به مسکن دوام گزیدند

سید محمد معروف بمیران محمد بوده پس از انقضای مدت مهورند ای اجبی الی ربک رضیه مرضیه گشوی رضا  
شذیده بگذشت از والا مقامی انوالا مقام همین نکته پس که چون از بناتریش سید علی ثانی برکوه مکی کسند  
مدفن تعمیر فرمود هرگز روحی و صفای نیافته و زیارتگاه اهل الله نشد تا بحسب و ویانفش آن بزرگ  
از موضع مراد او شه با بنج نقل نکرد با لحد بعد پدید رخفوسید احمد مدنی اهل الله متوطن آنجا بوده  
صحبته اهل الله بیشتر و زندگی روزی در سامونی بدیدن شیخ عیسی رسیده قاضی نعمت الله عباس  
دانشمند کامل عهد در خدمت شیخ از ان پیش نشسته بود شیخ قدوم سید را با گرامی داشته بتعظیمش آمد  
وقاضی میبخت بنحیدر تا آنکه سید صحبت را منقضی کرده برخاست حین رفتن سید شیخ تعظیم مشیر از پیشتر بعمل آورده  
قاضی پرسید که از منی تعظیم سید و حین مراجعت لظهور الغیب چه موجب شتاب باشد گفت در پیشش قطب زمان دیدیم  
اگر حیاتم و فائزید میرید او شوم سید از ان ادای قاضی رنجیده دل نفرین کنان برخاسته بود بتأثیر آن  
رنجش سید چون قاضی بجانه شد بصارت را سفوف یافته ندانست چه سبب باشد و شب دخترش فاطمه که  
اهم خوابی دید حاصلش آنکه بترویج سید موالیه از چهار گوی و الا اخترا وجود یابد بمجله کی آفاق را بطرف  
سجلی سازد و قاضی در وقت صبحی بخدمت شیخ عیسی گذرانده حسب الاشاره دختر را بجای سید کشیده  
در خانه خود مسکن داد بقرار رویا در عهد مهور و فاطمه را چهار فرزند نامدار از سید بوجود آمده اسید علی  
۴ سید جعفر ۳ سید محمد شریف ۲ سید محمد حسین سرانجام بقصدای سنت عموم انام آنوالا مقام در غزه  
محمد سال هشت صد و چهل و پنج در گذشته بمقابر نقضات عباسی که ثانی الحال مدفن سادات اولادش  
معزز شد مدفون گردیده سید علی ولد سید احمد بن سید محمد المودت سید میران محمد مذکور اقدم اولیاد  
داشتند و اصلاان چند ابر آمده خوارق عادات و کرامات احوالات و یر اعدی و حدی نه از خود و  
نامی منظر جلال و جمال الهی اسید جلال ۴ سید جمال صاحب نسل و تبار یادگار روزگار اند سید جلال ولد  
سید علی مذکور همچو پدر بزرگوار صاحب حال و قال بر آمده در فروتنی ارشاد بسلوک راه فقر و  
سدا و کوشیده و ز ندوی سید علی ثانی که بسیر سلوک اذوق آبا و اکریم اتقیا بر آمده کرات زیارت  
بیت الله کرد و در سفر و حضر با بزرگ ادریده از فیض یابان در ویش آجر و معتقدان مخدوم نوح  
علیه الرحمه است ماورای خوارق عادات و کرامات آیات که برون از حد و عدد آثار نیکو بیادگار  
مانده منجمله کسند بر نور و ضیا واقع مکی است جماعه کثیر نظر رسیدند با پنجه رسیدند رساله آداب المریدین

دستور العمل بزرگان دین از یادگار در سال نهصد و نهصد و یک در گذشته فرزند مادرش  
 سید جلال ثانی است که بجلالت حب و منات نسب همای پویه آبارت فرموده صاحب سجاده  
 پدر و جد بوده و منزه اصلح برادر مرزا باقی ترخان است صبیح خویش با نجاب داده بان پیوند مرزا  
 محمد باقی و میر اکبر بادشاه دستاورد بود چون در گذشت پسرش سید میر محمد آگاه پسرش سید  
 هر یک قائم مقام آبا و عیس شگانی بزرگی داشتند گزشت پس میرزین العابدین عرف سیر  
 لطف الله صاحب کمال مرجع اکابر حیدر الخصال زیسته در عهد خود سید سادات و مشایخ  
 اکثر اعیان بوده خاتمه بزرگیت بل نامرتگی استعد او علمی وافر داشته نسخه ضربه البشیر از موقوفات  
 وی موقوف شواستاده فقهی و قانع تخلص نهادی ظاهر انبار حوادث تاج طبعش چون ذات گزشت  
 محبوب عیون در سال هزار و صد و سی و هجری در گذشته موقوف گوید اوران کلمه رضو اعنه موافق  
 سال یافته دو پسر نام سید غلام علی ۲ سید عبد الوالی سید عبد الوالی با وجود صاحب سجاده گی برادر  
 تاحیات بود و وضع بزرگی را بهیاست نیکوتمتیت دادی از چند سال در گذشت پسر موسوم سید  
 ابراهیم نام سید غلام علی بدستور قائم مقام پدر و اجداد میر علی اصغر ولد سید فضل الدین سید جلال ثانی مطابق قریه  
 بهیچو پدر بجز عادات متصرف موقوفات قوم نهم رویه و غیره احشام کوی بوده و با جماعه و آرد و باران که زیست شان غلظ  
 بر آنت لقرنات بلخ از و نمایان کوی سید جلال ثانی بکمان آهین و در میان پسران انگنده نام که  
 کشد متکفل جماعه کوی باشد سید فضل الله حسب الارشاد پدر آن کنان راکشیده و جماعه بتوسلش مانند  
 این پدر و پسر در وقت حاجت باران لقرنات کامل عمل می آوردند سید علی اصغر مومر و دیده در  
 گذشت و چون اولاد صلیبی نداشت میر حسن علی ولد سید عبد الله بن سید میر محمد بن سید جلال ثانی است  
 و اما وی جانشین شده اکنون میر علمیر ولد رشید میر حسن علی کامیاب مقام و والدی و الابن بزرگی  
 متصف سید جمال ولد سید علی کبیر بزرگی حال و مال بهیال گذشته و فرزند نامند سید علی محمد ۲  
 سید عبد القدوس سید علی محمد فرزند سید عبد القدوس بمقام قدسی و مکارم انسی موصوف گذشته  
 اولادی نامند بنجل سید اهدنه الموقوف بسید الوالی و سید شیخ بن سید احمد بن سید عبد القدوس مذکور بد اما دی میر  
 علی اصغر مذکور اولادی خلف نامند و نام بزرگی احیا داشته بدت مهوود داخل زمره اموات  
 سید احمد الموقوف بسید و ولد سید حامد بن سید احمد بن سید عبد القدوس است که چون در گذشت

اولادی مخلف کرده چهره دیگر بنابر ایشان هم هستند اما بنده همین آسانی بزرگ حبت سید جعفر  
 ولد سید احمد بن سید محمد المودت بمیران محمد مذکور بکلمات بزرگی و آیات سترگی جامع محامد و الابراهم  
 حسب آنچه خود وارد شهر مخرم و واقع حدود گجرات شده رشیدی خاص کرد و همچو برادران و آن  
 سرزمین داخل اجله مشایخ گذرانده متاهل گردید از ووز زندی صاحب مقام سید احمد نام بوجود آمده چون  
 پس رشید سید پدرش قائم مقام خود مانده باز بسند مرحمت فرمود و در گذشت اولادش آبجاست  
 چنانچه محل حال آن در مجلد ثانی مذکور رسید محمد شریف ولد سید احمد بن سید محمد المودت بمیران محمد  
 مذکور بشارت و دو دمان مشرف مراد شرف و بزرگی زیسته اولادی قلیل پشت پشت مانده  
 از اولادش آنکه یادگار ماند سید لطف الله است از و سید مودت خان پس سید محمود پس سید لطف الله  
 پس سید محمود پس سید لطف الله عرف بمیران این بزرگ سالک راه فقر و توکل برآمده از معتقدان  
 حضرت شاه عنایت الله صوفی بوده و با شاه اسماعیل صوفی که مذکور گردید صحبت ارا تمندان داشت  
 بحالت نیک در مقام تسلیم و رضا جهان بی بقا پدر و دهنده از و سید غلام المودت بسید یاسین مخلف  
 ماند اکنون از و سید فضل علی یادگار اسلاف ابرار باقی سید محمد حسین ولد سید احمد بن سید محمد المودت  
 بمیران محمد مذکور مولدش را چنانچه مذکور شد شیخ عیسی لنگونی صاحب وقت خبر داده و بسا اولیای دیگر  
 مثل سر کرکچ قلندر که مذکور گردید و مخبر گویده تا بیخ تولدش قره امین مطابق هشت صد و سی و یک  
 هجریست در زمان جام فتح خان بن جام اسکندر رسمه گویند چون تولد یافت چشمها را بنبش  
 خبر شیخ عیسی مذکور رسیده در حال بدیدن شناخت وی بر روی شیخ عیسی چشم بکشد و شیخ گفت  
 این آنست که من بمردی وی انتظار داشتم الحمد لله که مستفید متنی گردیدم پس بعضی سه روز در گذشت  
 باقی خوارق که در ایام حمل و رضاع و من جمعی و سائر ایام حمل و رضاع در رساله تذکره الماد اتالیف  
 حاجی محمد حسین صفای مذکور بهیچ ذات گرامی در آنوقت چهل و در ازاضیه و استقباله در سناد کیسی ظهور  
 آمده و مشایخ بسیار بتوسل مریدیش افتخار و گردی کثیر بقبضه جبهتش واصل زده و در داخل زمره اولیا  
 و اتقیانده اکثر با اتفاق و ظاهر داری شرع و مذکری و ارشاد طلبه اوقات بابرکات بانقض کی  
 رسانیده منقول است در رساله تذکره الماد که شیخ صدر الدین نیر شیخ بهاء الدین ملتانی نقلند  
 شریف و ادبته گردیده بدیدن ایشان رسید و هر دو بزرگوار بالاتفاق روانه مسجد بزرگ جامع



ولد سید شمس الدین قائم مقام پدر گردیده سید عبد الرحمن ولد سید محمد طاهر بن شحور رسیده دعوی دار  
 امانت پدر محفوظ شد سادات کرام بر رعایت بزرگی سید حسین و خوف حرمانش و سجادیه مقرر کردند  
 اول سید عبد الرحمن ولد سید محمد طاهر بعد قرار و سجادیه اول و مقدم در شستن صفه و تقسیم گوشت  
 اضحی و سواری مقرر گردیده و جانشین سید علی را دست چپ جلوس قرار یافت بعد گذشتن سید عبد الرحمن  
 پسرش سید منصور آنگاه پسرش سید عبد الرحمن پس پسرش سید محمد طاهر آنگاه پسرش سید محمد شجاع  
 المودت بسید ناہن بسجادگی آبا سرافرازی یافته اکنون سید محمد طاهر المودت بسید میر محمد ولد  
 سید محمد شجاع سجادیه نشین اول متصف اوصاف نیک آباست و دویم سجادیه بقدر امر قوم بک سید  
 محمد حسین ولد سید شمس الدین مذکور بسید محمد پسرش رسیده پس پسرش سید محمد فاضل عرف سید موقن شاه  
 دارث سجادیه دویم گردیده در کمال جلالت و کرامت زلیست خوارن کلیه انوشه پس از پسرش  
 سید محمد خلیل آنگاه ولد امجدش سید علی اکنون سجادیه نشین و دویم بشان بزرگی اتم یادگار اسلافست  
 بعد فراغ از ذکر صاحب سجادگان بذکر برخی مشاہیر اولاد پسر مسطور تبرک میجوید میر محمد محمد از بنابر  
 کرام سید مسطور سجات نیک زلیست فرموده نزد حکام باستانی گذارند و بدامادی مشایخ وقت میر  
 مرزا جان که مذکور شود سه فرزند یافته امیر محمد کلان که بشان میرزای خوش گذشته اکنون پسرش  
 میر اسد الله یادگار آبا ۴ میر ابن که سجات مکننت اختیاری صاحب حالت اوقات حیات گذرانند  
 اولادی مانند ۲ میر غلام علی عرف میر کو لو که در سلک اهل سلوک و سبی شرب صاحب قال حال مزید  
 میر عبد القدوس ولد سید حامد بن سید حسن بن سید حامد بن سید شرف الدین بن سید حسین بن سید منصور  
 مذکور دیشتم که کامل بخیر وقت صاحب شان بزرگی و سستی در انبای جنس برآمده تا سیچ فوتش  
 هزار و صد و چهل و شش که میر هم کرمون فی جنات النعیم مطابق واقع است اکنون فرزند صلبیش میر  
 منصور علی جوانی موفق راه آبا یادگارست میر محمد نعیم از بنابر مسطور صاحب ارشاد و حالت نیک  
 برآمده بر راه سلوک آبا قدم نیک زده در گذشت فرزندانش یادگار سادات مشہد کدی  
 که موصوف صفت نجابت اند سید یعقوب و سید اسحق هر دو برادر بزرگوار از مشہد مقدس  
 نقل نموده در احدی و شتمانه بزمان جام نظام الدین وارد سامونی گردیدند سید یعقوب حالتی متصف  
 بکالات داشته گویند بشیر سوار آمده بود و دست دختر مصومه از نژاد ملوک سومه در راه

قترب عمر کوٹ از دست پیدا بر جی وجوه رئیس قوم سمد با منش افتاده در ساموئی سید بود  
 چنانچه مذکور شد و اجداد قوم آگریه که گرویی بود از سکان آگریه و من آننگری بربر و ندی چون گند  
 سید در انسانی توجه بانگو افتاده مثبت اذیال ارادت ملزم خدمت مانند اگر بنام آن قوم نامی  
 و تا کنون اولاد نامز میرد ان سید مطورند بالجملة سید یعقوب بالفقضاء عمر مہود و رحمت سہرا زین  
 دار فی شہور اثنی عشرین و تسعمائے بر بستہ قبرش در ساموئیت از او اولادی مخلف شدہ بمخملہ  
 تا اکنون در بعضی دہ داری تعلقہ لکڑا ساکن اند و بعضی بجای دیگر منتقل و قلیلی در اگر سکونت کرده  
 در گذشتند و رتہ سید ملوک شاہ و روقت خود داخل زمرہ اہل کمال صاحب زکیۃ از معتقدین  
 قاضی صدوست کہ مذکور گردد و قبرش در برابر قاضی مذکور موجود و دیگر سید جلال الدین کہ متصف  
 بمکارم بزرگی بسلوک والا بزرگان در گذشتہ از ویکی سید خیر الدین و وحیم سید شریف مخلف  
 شدند و اولاد و بنائیں سید خیر الدین بطنائہ لطن سادات موصوف اخلاق صفا کمال راہ فقر و  
 رضا بر ناستہ و در گذشتند اکنون سید محمود و عرف سید بولہ یادگار ایشان باقی و از اعتقاد سید شریف  
 بزرگ بعد بزرگ گذشتہ اکنون سید ملوک سہرا در ان اولاد سید سایدہ مخلف سید احمد و سید محمد  
 ولد سید محمد عابد شہسادی و رنگانی کہ در عجم باستانی مذہب شیخ و تعلقو مطابق کلمہ اند و کلمہ مذہب  
 ناحق در اکثر بلاد ایران میان بزرگان تفرقہ و جلا و دادہ بارادہ حرمین نقل نمودہ سیر گران بلاد  
 سگد گذشتند و در سال عشر و تسعمائے بساموی رسیدہ بانتظار موسم دریا رحل اقامت افگندہ بقضاء  
 سید محمد کہ بکمالات ظاہری و باطن محلی بود سہرا آنجانی بگزید و اولادی مخلف سید احمد برادر بزرگش  
 و لشکتہ تنہا افتاد و بمانہ چون در آن نزدیکی شاہ بیک آمدہ ولایت سند بمصرف کشید و جمعی از خون  
 را در محلہ مغلو ارہ کہ پیش از ان ہم گروہی غل شافعی مذہب ساکن بودند و بیانات و فضائیش  
 امتیاز داشت سید را الصفات بزرگی دیدہ ساکن فرمود و اداری لایق معین کرد و بدینکستہ بواسطہ  
 عنایق برادر متوفی و سبب ایکہ فلک این زمین از قدیم دامن گیرت سکونت دوام برگزیدہ بکالت نیک معتقد علیہ  
 طالعہ در فی اہل کمال زکیہ عمر مہود و پیاہان رسانید پس از وی خلف نامد ارش سید محمد جانشین پر شدہ  
 اسبغات کمال طریقت معیشت کرد و پس سید داد و داد و سید احمد و از و سید یعقوب ہر یکی بزرگی و کمال  
 دورہ خویش پیاہان رسانید کہ برادر از بنائیں سید یعقوب سہی باسم سید اسماعیل و سید جلال و جلال



بادر طرف هندوستان نقل کردند و آنجا معا ولادمانند بعد سید یعقوب سید داود ولد شعیب بجای پدر  
 سنگی و ساده بزرگی گردیده همه وجوه مزین بکمال بوده آخر بشهادت رسیده پسرش سید محمد در علوم ظاهر و باطن  
 برآمده راه بیاطن خوب یافت از بعد او سید ابوالکلام بکلام والا شتر از سید علی ولد سید شرف الدین  
 اولاد عوث الثقلین رح که بسبیل سیر و سلوک وارد تته بود خلافت یافت در علوم ظاهر و باطن و شاز الیه وقت رسیده  
 جهانگیر بادشاه با شمع کاشش معاشی لائق اولادی باورش معزز فرموده و خسر و خان چرخ چون تعمیر  
 مسجد جامع پهلوی وی بتعمیر رسانیده تولیت آن هم سید حواله کرد و فاش ستون دین قناد یافته اند  
 بعد او پسرش سید مرتضی ایضا محلی کجایه کالات پدر و فضیلت اظهر اوقات بابرکات با تمام رسانیده  
 در سن الله که مذکور شود در زمان وی بجوارش سکونت گزیده بعد او پسرش سید محمود و خلافت جد مذکور مغفور  
 مستفقه علی خدام برآمده پس پسرش سید محمد اشرف در کمال مسکن و تقوی اوقات حیات با تقضا رسانیده  
 اکنون سید محمود المودت بسید پیر و نه که صغیر گشته جانشین خلافت آبا است سید محمد قاسم بن سید  
 بن سید داود و شهباز مذکور از بنابر سید احمد شهیدی دخیل زمره خدا طالبان صاحب حال برآمده بعد فوت  
 سید جعفر رضوی بهکری که مذکور گردد و خلیفه سید عبدالکریم صاحب بلری شده عهدہ اش اینکه بر مجمع خلیفین  
 تته با خود گرفته میرود و می آورد و در راه شهبان مجمع براسه که در و گرد و ناگروه فقره اجمع آید و رتبه بجهت سکونت  
 گاهش مهربانند تا بچ وفاتش فی جنبه عالیته یافته اند و برادرش سید لطف الله المودت بسید لطف ایضا  
 بکالات نشی جسنی موصوف گشته بعد سید محمد قاسم سید فقیر محمد ولد ارشدش قائم مقام پدر گزیده  
 بزرگی مختص در گذشت پس پسرش سید محمد عابد بزرگ وقت روشنگر آئینه ارشاد آ باشد از و سید  
 حاد شاه خلف مانده وی چون در گذشت و ولد صلی نماند و ستار خلافت بر بنه صغیر ضعیف وی نهادند  
 و داداش سید نظر علی ولد سید محمد طاهر المودت بسید میر محمد اولاد و صاحب سجاوه پیر مراوشیرازی  
 ابجوتی صاحب اهتمام و اختیار و آسلسله مانده و بر طبق معمول تشدید جمع خود و بر بدن و آوردن خلق شلن بلری گنج  
 سید عبدالکریم میباش مساوات شیرازی المودت بنکر اللهی که اسلاف شان بکالات حسب و منال مشک  
 موصوف قدیم بزرگی مذکور کتب معتبره قاضی سید شکر الله ولد سید محمد الدین بن یغث الله بن سید عرفه بن امیر شیم الدین محمد  
 المودت بمیر میر کشته بن امیر عطاء الله جمال الدین محمد بن فضل الله بن عبد الله المحسنی الاسکی الشیرازی ذکر امیر شیم الدین  
 امیر جمال الدین بخش میرصل الدین و چند آسانی بنی اعمام که در مجالس المؤمنین قاضی نور الله سوشتری اعیان السیر

نقل نموده و در روضه الصفا و هفت اقلیم و غیره کتب معتبره مذکورند بجنبه در مجلد ثانی مشتبک  
 مبادرت نموده آنچنانکه در تاریخ ظاهری و غیره مرقوم سید محمد الیه ثبت بسال ست و شصت و نه از بهرات  
 بقدر نیاز و از آنجا بامشاه بیگ در نهضت و بیست و هفت و در دته گردیده بقضای آنکه خط نو مفتوح  
 در عهد مرز اشاه جن ولد شاه بیگ مود گردیده و در اصل و رودشان بذی تاجران بود و نقل ظاهر  
 شاه جن بنا بر استخوان از تاجری اسپان خزیده و روان و جوشنا بل بعمل آورد و تاجر مایوس شده و در محله  
 شریعت عز باستقانه حاضر شد و از آنجا که بموافقی ضابطه قدیم دین سین در دفع دعاوی شاه که یکسانست  
 قاضی اعلام بشاه فرستاده شاه و دیندار و وزیران آمده حاضر گردید و چون پیش از آن مطابق که مدعی  
 و مدعی علیه بیگ محل رفع دعوی نمایند قاضی لائق فرموده بود که بادشاه قدیمی از مدعی بالاتر نتوانست  
 بر داشت بسکه شاهر اعرض استخوان بود و در حال مدعی را راضی ساخته قاضی برخاسته بداد بهبه و نیت  
 شاه کرد و بجای لائق نشاند بعد اندک صحبت و دستمانه در ضمن حکایات از بهر در شاه گفت این خنجر  
 بکمر از آن آوردم که اگر شاهر عایت ترک قاعده شرع نمایند و از خدمتکاران کسی بر عایت سیادت  
 و بزرگی متعرض نشود من بدست خود باین حربه تادیب کنم سید نیز از زیر کشند یعنی برهنه کشیده نمود  
 که من نیز باینده اینکه مباد وظائف شرع شاه قدم نهند و آنگاه کسی قدرت گردیدن شاه نیاید من  
 باین تیغ سیاست شرعی بجای آوردم مضمون این نقل در تاریخ ظاهری مشتبک بالجلد چون آنحضرت  
 بانقضای رسید قاضی باندک ایام استعفا از آن خدمت بخواست و گفت بشریت است این بارگزار  
 ستم تحمل نمیتوانم شد آخر مطابق سراغ ایشان قاضی شیخ محمد اوجیه را طلبیده بآن خدمت معین کردند  
 مسموع عیبت از بزرگان که آنجا الا ایشان سکونت و رزیدند و از آن ایام تا امروز سکن اولاد  
 جماعه مخلفه قبیلہ الفزار سکونت داشت بعد مضمی زمانی از آنها کسی نماند و بانی سید محمد حسن ولد  
 علی اکبر ولد سید عبدالواسع از بنات رسید شکر الله مسموع که از آن قبیلہ بعضی مردم در الکجرات سند  
 سکونت دارند و یک مرد دیرینه سال از آنها گاه گاه و در دته می شده و بریدن مای آمده  
 چبوتره مقابر که در آنجا بزرگان آسوده اند اول از آنها بوده چند قبر منور بانی گویند دیگر  
 قبیلہ الفزار ساکن اگر بمکنت موفوره و دولت مشهوره محله بزرگ بوده خواجگان مودون  
 اولاد خواجہ شکر که اسلافش همراه شیخ عیسی لنگوتی از برناپور آمدند اصل گماشتگان ایشانند

و آخر بعد زوال دولت شان خواجگان در غزنی تہمت بجلہ مشہورہ عروج نامدار کردند سپس قوم  
 تاجک کشنی و در محلہ مودونہ دورہ خویش با تمام رسانیدند بالجمہ سید قاضی شکر اللہ از انصاریت  
 کردہ ولد نامدار سید ظہیر الدین نام کہ مذکور شد و از ان قبیلہ آوردگویند با سید مذکور سبزرگواری نامی  
 از اجل اہل کمال وارو تہ شدہ اند و در مابین آن اصحاب اتحادی خاص صورت یافتہ بمجلہ سید  
 سید است و سید کمال و سید عبد اللہ کہ ہر یک بجای خویش مذکور شد و سید شکر اللہ وقت احضار باہر نامدار  
 وصیت فرمودہ کہ اولاد را امر کنی تا چون مشکلی پیش آید رجوع بکی انین سید یا کنند بان قرار اولاد سید  
 محمد حسین و سید ظہیر الدین ثانی و لدی سید شکر اللہ ثانی متعلق سید منبہ و اولاد سید نظام الدین متوسل سید کمال  
 و اولاد سید و اولاد سید عبد الرحمن ثبت اذیل اولاد سید عبد اللہ شند قبر سید شکر اللہ غزنی در گاہ سید عبد اللہ  
 زیارت گاہ اہل اللہ واقع بعد اتفاقش ولد ارشد میر ظہیر الدین والا اسلام عرف جاہ قائم مقام پدر  
 بزرگواری کردیدہ فضیلت و حالت نیک اند و ختہ ظاہرش بقوی و شرع و تدیس و باطن بسلوک راہ  
 فقر و سہل سنت اجداد مصرف بود و چون و رگہ شست و دہسپرانندہ سید شکر اللہ ثانی سید عبد الرحمن  
 سید شکر اللہ ثانی باوصاف جد و پدر متصف برآمدہ نامدار روزگار زلیت از و چہا رنشد زیند  
 گزین خلف نامند اسید محمد حسن سید ابو محمد سید میر ظہیر الدین ثانی سید لطف اللہ از آن سید شکر اللہ  
 ثانی مسجد مودونہ نامی است سید محمد حسین نامدار وقت موصوف کمالات حبسی و نسبی دہسپر گزاشتہ اسید  
 عبد الواسع سید میر محمد سید عبد الواسع ایضا دہسپر نامدار سید علی اکبر سید علی اصغر ہر یک بفضل و  
 حال یادگار رسوم اجداد بودند سید علی اکبر ولد ارجمند خلف نمودہ اسید ابو القاسم سید محمد حسین  
 سید ابو القاسم یک ہسپرانندہ سید شاہ ولی نام متصف بصفات بزرگی و رفیضیت و حالت نیک ریشہ  
 فرمود شاگرد محمد و م رحمت اللہ از نتائج طبع و قادش نسخہ جامع تخفہ العجاس مشہور چند علوم یادگار و در مطالعہ  
 دانشا و شوق طبیعت صافی و فریخت کانی داشتہ تاریخ قضای قاضی محمد امین الحافظ الحمد و دائرہ یافتہ  
 در ہزار و صد و پنجاہ موضع جگت پور جاگیر شان تعلق لکلاہ و رگہ شستہ بخشش بشہر نقل کردند لطف اللہ  
 شاگردش کتابی تاریخ واقعات قدنات فی عشقہ یافتہ از و فرزند نامدار اسید میر سراج الدین سید محمد نام  
 میر محمد نام و عین جوانی داغ مفارقت وقف احیائی جانی نمودہ بسال ہزار و صد و ہفتاد و ہشت و گزشت  
 غرض میر شکر اللہ نام المودونہ بمیر حسین یادگار باقی میر سراج الدین ابو القاسم فرزند ہمین میر شاہ ولی باوصاف

اسلامش متصف جانشین و یادگار بزرگان است بجماع اطلاق موصوف مشائریه سائر اولاد جدی باشد  
 طبیعت شود ارد و در استخراج نواحی نیکو مهارت ینماید سید عبد الرحمن ولد سید ظہیر الدین الاسلام  
 عرف میر حسام بزرگ سہ پسر ماند اسید محمد ۲ سید وجہ الدین ۳ سید عنایت اللہ سید محمد یک ماند سید علی نام  
 کہ از و مخلف نامند قبر سنگی موجود بر مدفن اوست سید وجہ الدین یک پسر ماند سید محمد سعید نام کہ ہم یادگار  
 نگذاشت سید عنایت اللہ ولد سید عبد الرحمن چون در گذشت سید اسد اللہ از و مخلف گردیدہ از سید اسد اللہ  
 دو فرزند ماندند اسید عنایت اللہ عرف سید بولہ ۲ سید محمد کہ پسر ی نگذاشت سید عنایت اللہ عرف سید بولہ  
 اوقات بسلوک بسر بردہ دو پسر ماند اسید غلام شاہ ۲ سید غلام اولیا سید غلام شاہ در گذشتہ از و سہ  
 فرزند ماند و سید غلام اولیا در عین جوانی تحصیل علوم ظاہر و باطن متوجہ شدہ با تقا و توجہ درجہ علیا  
 فرما انداختہ مطابق راہ پدر ہر روز زیارت سید عبد اللہ رسیدی و باشتغال مستحسنہ اوقات بابرکات پستی  
 نمودی صاحب خوارق بیکلہ برآمدہ مجرور در عین رشد جہان فانی را پدر و کردہ جماعہ مخصوصہ اوقات ماندست  
 و یکم ہر ماہ مطابق روز وفاتش حج ادا و تمند زیارتش ختمہ و اطعام لیل آوردند و کشف ہمات می نمایند  
 سید نور محمد ولد سید شکر اللہ ثانی در وقت خود ظہر اتم علم و عرفان و مرجع اہل دین و ایقان زیستہ چون  
 در گذشت از و سید نظام الدین یادگار ماندہ سید نظام الدین در مناظم فضل و کمال اوفق اہل حال و قال  
 گذشتہ چہا پسر ماند اسید لغت اللہ ۲ سید نور محمد ۳ سید فضل اللہ ۴ سید محمد شفیع سید لغت اللہ و عالم  
 فضل و کمال جامع جمیع محاسن بزرگی برآمدہ بعد از وفاتش سید عطا اللہ بوفور استثنائی در زمرہ اولاد جدہ  
 کثرت کمالت فریاد میر لطف اللہ شیرازی و اکثر اجلہ اعیان زیست کردہ دو فرزند گرامی ماند اسید عبد اللہ  
 ۲ سید محمد ناصر سید عبد اللہ بکثرت کمال متصف برآمدہ منتب سلسلہ گزیدہ نقشبندیہ گردید چون گذشت  
 فرزندی نامند سید محمد ناصر در تقوی و ورع اعجوبہ روزگار برآمدہ گویند و عمر خود گاہی روی زنی ندیدہ  
 و فرق میان نروادہ حیوانات ندیدنی در ارادت سلسلہ نقشبندیہ بکمال وافر رسیدہ مقصد اہل ارادت  
 و مرجع ارباب حاجت بودہ نقہست کہ در وقت سید محمد مذکور قضا را خشک سالی لاحق حال روزگار شدہ  
 ملائق گرفتار غلا و وبال التما بمقابر اولیا گردند بزرگی ہمراہ دیدہ کہ اگر کسی متصف بکمال و ورع کہ در عمر نظر  
 عبورت خود ہم نکردہ باشدہ بروں برآمدہ نماز استغاثہ کردہ آئینہ باران رحمت مفیض عالم تواند  
 در مقام تہ و سواد آن سوای ذات پیدا حدی یافتہ نشد ہم بزرگی نشان شان در مقام مادہ رجوع

بقاضی محمد حسین کردند و وی مکلف خدمت ایشان شد هر چند نظر بر بنود و شیوع حرق عادت که در این  
خانان ممنوعست بقول بنی فرمود والدہ اش محک گردیدہ از ثقات نقل کنند کہ چون والدہ ایشان  
مکلف گردیدہ گفت ازین فرزند پسر مگر این جهان بنی سرحد پیدا کردہ آید والدہ موفقتہ اش فرمود اگر  
ارادہ الہی برین سخن جاری شد نیست در اذای رفاه عالم ہرچہ رضای او باشد گوئی و یاد از اتفاقات  
تقدیر بعد سہ روز از صلوة استسقا کہ موجب رفع بلائی علہ و دہائی برایشہ سید از دنیا سفر نمود بسکہ  
تاہل نہاشت یادکاری مانند سید نور محمد ثانی ولد سید نظام الدین مذکور و دو فرزند گذشتہ اسید ابو القاسم  
۲ سید نظام الدین ثانی سید ابو القاسم براہ بزرگان خوش رازندہ چون در گذشت سید میر کشاہ مخلف  
ماند وی بنمیز فضل ستمی برآمدہ ہمراہ خالوی خویش قاضی محمد کجی بہندوستان رختہ معاش اولاد  
آورده بعد چندی در گذشت و پسری مانند سید نظام الدین ثانی در فقہ اوفق انام و در علوم علم  
گرام برآمدہ بچند بطبع گراستیدہ سوی جهان آباد شدہ در قادی عالگیری با مشکل حل سارہ علما کردہ  
از نظر بادشاہ بگذشت و مانندای منصب کردہ پادشاہ مطابق ضابطہ کہ اہل فضل را باسم نوکری از  
نخواہندی از ان ابا فرمودہ تکلیف قبول معاش نمودہ سید رضاندہ عنقریب اسجاسفر آخرت گردید از دو  
دو فرزند ماند اسید عرب شاہ ۲ سید احمد سید عرب شاہ در آخر بچندہ رسیدہ چون در گذشت اولادی مانند اسید محمد  
یک فرزند باقیست سید عطاء اللہ نام کہ بقدرت الہی کہ خدا شدہ فرزند ان آورده در عین جوانی بفقدان ہمہ  
مجدوب سالک برآمد سید فضل اللہ ولد سید نظام الدین بزرگ بن سید نور محمد و ولد سید شکر اللہ ثانی و دو فرزند ماندہ  
اسید رحمت اللہ عرف سید مہتوب ۲ سید ابو الحسن سید رحمت اللہ عرف سید مہتوب از اکرام اتقیان و فضل اولیای وقت  
شکیبایافتہ در گاہ سید کمال بودہ جمعی کثیر از صاحب کمالان را صحبت دیدہ گردہ ہی لاد تمند را سچ مانند کہ  
ناکنون چنسم ہر اہ بقرار و زواقہ اش ختمہ بر مقدر زیارت و اطعام بعل می آرند و فیض وانی می برند و سید  
محمد صادق مانند کہ بسن پیری رسیدہ اولادی جنس مذکور نماند و جهان فانی را بگذشت سید ابو الحسن ولد سید فضل اللہ  
مذکور یک پسر ماندہ سید ابو بقا نام سید محمد ضعیف ولد سید نظام الدین بزرگ بن سید نور محمد بن سید شکر اللہ ثانی  
سالک راہ حق شہرت ناو دست بفرط فضل و کمال گذشتہ پیری مانند سید محمد جعفر اسم بزرگی و حالت نیک  
در گذشتہ از دولدی مخلف کردید اسید بزرگ اسم کہ در عین جوانی مجذوب گردیدہ مدتی بان حال ماندہ در گذشت  
سید میر محمد ولد سید حسین بن سید شکر اللہ ثانی پیری ماندہ سسی با اسم سید محمد حسین وی پیری مانند سید محمد سعید نام

از و سید محمد میر نام فرزند می ماند که اولادش از جنس ذکور گذاشت سید علی اصغر ولد سید عبدالواسع بن سید محمد حسین بن سید شکر الله ثانی سه پسر مانده اسید حبیب الله عرف سید ساجو ۲ سید فتح محمد عرف سید بهتو ۳ سید محمد فاضل سید حبیب الله سید پسرانده اسید محمد حسین عرف ماکریه ۲ سید صالح محمد عرف سید تنبازی ۳ سید منگلیده سید محمد حسین عرف میر ماکریه فرزند می ماند میر تقی الدین نام و سید صالح محمد عرف سید تنبازی و سید منگلیده یا دوگارا با اند سید فتح محمد عرف میر بهتو چنانچه پسرانده اسید یار و محمد فرزند میر ذوالفقار اسمح حجه ۲ سید محمد فرزند ان یا دوگارا ۳ سید محمد فاضل خود گذشته دو فرزند مانده اسید فقیر محمد انصار اهل اباست سید ظهیر الدین و الاسلام عرف جادوم ثانی ولد سید شکر الله ثانی بعلم و عمل و روح و قوه و خدایه و صف آبارینه از و سید محمد مقیم مقیم جاده بزرگی مخلف مانده وی دو پسر گذاشت اسید محمد کاظم ۲ سید محمد سید محمد کاظم عجایب احوالات داشته دو دوسه روز و خواب که عین بیداری توان انخواست بخلوت بودی و ذکر ظبی از و مردم سمع کردی آخر خود بانام فریدی همچنین کمالات دیگر داشت که از احصا افزون باشد از و دو پسر مخلف شد اسید محمد عارف ۲ سید عزت الله سید محمد عارف بعد تاهل در عین جوانی و گذشته از جنس ذکور ولد می ماند سید عزت الله در صلح و تقوی براه آبا نیک گذشته واقعه حلتش در سال هزار و صد و شصت و یک است شش فرزند مانده اسید فخر الدین با فرزند میر حیدر علی نام یا دوگارا مانده ۲ سید یار محمد با دو فرزند میر کریم الدین و میر عظیم الدین که اکنون سلیقه شونیک اندوخته است داخل یا دوگارا ان اباست ۲ سید امین محمد عرف سید موقوفه دو پسر دارد میر صدر الدین و میر الورعی بنده علیشیر مسود اوراق مسود و فرزند غلام علی و غلام ولی نام ۵ سید محمد صلاح عرف میر محمد شاه ۶ میر ضیا الدین یا دوگارا خا در زمره احیاء برکت بنشاد سید محمد سعید ولد سید محمد مقیم بن سید ظهیر الدین و الاسلام عرف جادوم ثانی یک فرزند مانده سید محمد اشرف نام از سید محمد اشرف دو فرزند مانده اسید جادوم ۲ سید محمد سعید سید جادوم مجرد در عین جوانی نامحانی و اصل رضای ربانی شده سید محمد سعید تاهل کرده فرزند ان آورده مع کوچ و بار سفر این دار ناپایدار کرده نامی از آبا یا دوگاری نمانده بعضی آسانی اولاد سید شکر الله نابار عدم اطلاع داخل این منیقه نشدند اسید که آن تقصیر معفو باشد سید کمال و سید جمال هر دو بزرگ بزرگوار خلاصه ابرار اصل از شیرازی تبار بر فاق و یاری سید شکر الله مذکور و ارو تته شده اند چون هر دو محصور و مجبور زلیت کردند اولادی از شان مخلف نگذرد سید کمال یا غار و داخل اصحاب

ایوب که در ذکر سید شکر الله مذکور شد ندی باشد چون در گذشت در حوای سکن مدفون شد ندی باشد شکر  
 زیارتش اشهر آفاق و کرامت تو سلسله اظهر انام از خاص و عام سید جمال چون در گذشت بچواریه نگارند  
 واقع ارض عربی و گاه سید عبدالله مدفون گردیده اهل دل فیضیاب زیارتش می باشد مساوات  
 ما شذرانی المودت بلودی اول ایشان سید بدر الدین بعد نقل از ما شذران زیارت  
 عبات عالیات مشرف شده در سال نهصد و شصت و هفت بر اه در یابی عمان وارد بندر دیول  
 و متوجه توطن تشریف چون بقریه ناله واقعه برگشته ساکوره رسید در آنوقت از بزرگان نامدار آن قریه  
 سید سلطان شاه برقع پوش مودت با سیم لودی واقف و رو دید شده تکلیف سکونت آنجا نمود و بسکه  
 صحبتش جاذب دل وی شده سید بدر الدین رحل اقامت دوام آنجا بیگانه از قضا عفریب کید  
 سلطان شاه در گذشت و صبیبه اش منسوب سید بدر الدین نمودند در مدت مهو و سید را از آن محصوره  
 سه پسر بوجود آمده ۱ سید لودی ۲ سید جنید ۳ میر کمال الدین محمد سید لودی و سید جنید هر دو در قریه مذکور  
 در گذشتند مقابرشان موا اولاد و ران بقوه که اکنون از ویر باز و ویر است یا و گار ساکن سید کمال الدین محمد  
 بمکات گزیده متصف بر آمده اغلب وفات مستفیذ زیارت بزرگان مکتلی شدی در آنجا اتفاق ملاقات  
 بسید ظهیر الدین و الاسلام عرف میر جادم بزرگ ولد سید قاضی شکر الله کند که رفته رفته می افتاد و رفته رفته  
 از اخلاص با تها کشید بعد مر و ایام سید کمال الدین آمده بچواریه حجت رسید موصوف سکونت در تنگه زیاده  
 سلسله اتحاد و قوتیر نموده از و سه پسر ماندند ۱ میر ابو الفخ ۲ میر مظفر ۳ میر عبدالخالق میر ابو الفتح چون گذشت  
 از و سه پسر یا و گار ماند ۱ سید محمد ۲ سید محمد پناه ۳ سید محمد شاه از میر عبدالخالق هم سه پسر باقیانده ۱ میر  
 بیگ محمد ۲ میر حسنه ۳ میر سید میر سید محمد ولد سید ابو الفتح بن میر کمال الدین مذکور دو پسر گذشت  
 ۱ میر عبد العلی ۲ میر عبد البنی میر عبد العلی بتشرع و بختی نامی وقت زلیته مهر معینند و آن واقعه محله سکن  
 بخلب شکسته مسجد موقوفه بنا نهاد از بعد او سید محمد عرف سید شیخو مانده پسرانش ۱ سید محمد ملوک ۲ سید محمد  
 ۳ سید محمد شاه ۴ سید عالیه ۵ سید محمد ملوک دو پسر ماند ۱ سید محمد پناه ۲ سید محمد پناه و گذشتند  
 پسر ی ماند سید محمد شاه در سکن احیاست سید عالم شاه المودت میر جمال الدین عمری بجهان آباد گذشتند  
 او از ایام بلوهری آمده سکونت دوام گزید بعد وی دو پسر خلف ۱ سید وجه الدین ۲ سید محمد دیگر  
 بنابر سید کمال الدین محمد مذکور هم در ایام خود نامی بر خمی در تنه بجلای دیگر ساکن گذشتند متوجه سید میراکن



محلہ سنگترہ اشان از اولاد سید میر و سید بیگ محمد و سید تہار و ساکن عقیب بازار پٹی ہٹ از اولاد سید بیگ محمد  
 مذکور کہ یادگار ہر کدام بانی سید سید محمد ولد سید فضل اللہ بن سید مظفر بن سید عبد الحقیق مذکور از بنائش  
 سہ چہار اسامی بانی سید محمد خلیل از اولاد سید عبد الباقی از سالہای دراز و سجد مہر مرقوم غائب کردیدہ  
 پسرش سید گل نام بانی و سید حسن و سید ابو البقاء لدی سید ہدایت اللہ بن سید عبد الباقی حیات سید محمد ملک  
 از اولاد میر کمال الدین مازندرانی مذکور و زمرہ اہل اللہ آسودہ زمین جناب پہلوی و گاہ شاہ کہ  
 دادست خلفای حضرت پیرج آخر روز یا نہم ربیع الثانی ہر سال اسحاق جمع شوند زبانی ثقات مسوع کہ  
 وی در عہد ایالت نواب لشکر خان مطابق ہزار ہفتاد و یک عامل خالصہ برگزیدہ بودہ جنگ ہندی کہ  
 خود را موصوحد صاحب وقت میدانست شہید کردیغشش از اسحاق نقل کرد و وصیت کردہ بود کہ ہر چاہاد  
 ام خود فروزنشیند و فتم کنید بران زمین مدفنش مذکورہ قرار یافت زبانی گاہ غلامق شہید علی بن  
 عبد القدوس مازندرانی در خط نسخ و ثلث و سائر خطوط نظیر سید علی موصوف بودہ شاگرد محمد و  
 الیاس خوشنویس است کہ بشارتیش بسا بزرگ بخوشنویسی نامی اند سادات میرکان سبزواری  
 عربشاهی کہ بجلالت حال و منالیت موصوف بکمالند میرک شیخ محمود ولد میرک ابوسعید  
 بن امیر علی شاہ سبزواری عربشاهی میرک ابوسعید دختر زادہ شیخ جلال الدین بایزید پورانی است از  
 سبزواریہ آمدہ بقندارہ توطن گرفت پسرانش شیخ میرک محمد مذکورہ و میر بایزید بعد بر خاستی شاہ بیگ  
 ارغون از قندارہ فتح سند بہریش و اردسند گردیدند و بہر سکوئت گردیدہ و میرک محمود بن سید محمد  
 فضل و سخا و زہد و تقوی موصوف زبانی سالی سال بلو از منصب جلیل شیخ الاسلامی علم نیک نامی  
 برافراختہ بیداری از طلبا علوم را فیض و انی بخشیدہ و در خط نستعلیق ید بیضا نمودی و فائش محمد سندانی و ستین  
 و ستیمانہ رفت میرک آہ آہ تارخیت مسجد بزرگ در محلہ سکونت و را کہ مقام معروف تعمیر و ست  
 سہ پسر نامدار داشتہ ۱ شیخ میر محمد ۲ میرک عبد الباقی ۳ میرک عبد الرحمن شیخ میر محمد بجا آمد و الاموصوف  
 و بفضل انسانی مختص در سال سبعین و تسعمائہ و گردشتہ جامع فتوای پورانی از یادگار نظائر الاولاد  
 مخلف نکرده میرک شیخ عبد الباقی بعد بر قائم مقام شیخ الاسلامی پدر گردیدہ و جمیع علوم کامل بود و تخصیص  
 علم ہیئت و حکمت چنانچہ مولانا عبد الحاق گیلانی را کہ قرینہ مولانا مرزا جان و عبدیل شاہ فتح اللہ بود  
 بعض دقائق علمی از ایشان حل شدی در اقلیدس دستی پیدا کردہ اگر اشکال از خود ایجاد نمود کہ پسند

طبع کل افتاده سید شیخ محمود ثانی ولد میرک عبدالباقی بعد پدر شیخ الاسلامی اوقات سامی سپری نموده  
در کمالات بنی نظیر زمان بوده فوتش هزار و بیست و هجری ع میرک مقام محمودی بنام یکت از وی سه  
پسر خلف ۱ میرک عبدالباقی المللق بیدخواجه ۲ میرک شاه خواجه ۳ میرک عبد الوهاب ثانی میرک عبدالباقی  
المللق بیدخواجه بحالات ثنائیت آراسته شیخ الاسلامی موروثی متصف زلیته فوتش هزار و پنجاه  
و هشت هجری ع میرک عبدالباقی آسوده بفرودس نعم بنام یکت از وی دو پسر ماند ۱ میرک عبد الهادی  
۲ میرک محمد مهدی میرک عبد الهادی شیخ الاسلامی موروثی رسیده بعد از متاهود و درگذشت و اولادی  
خلف نکرده فوتش هزار و هشتاد و شش نوشتند ع مادی اهل کرم یافت مقام محمود بنام یکت میرک  
محمد مهدی بعد برادر منصب آبا یعنی شیخ الاسلامی رسیده چون درگذشت با وجود پسران ۱ میرک  
محمد شفیع ۲ میرک امیر محمد نام منصب موصوفه نصیب روزگار عیش میرک عبد الوهاب شد وی روزگار  
مستوم و در کثرت مکنات و اعتبار گذرانده در هزار و صد و دوازده درگذشت و ولد ی نامند پس میرک  
محمد شفیع و ولد میرک محمد مهدی موصوف بحالت نیک درگذشت و ولد ی نامند میرک امیر محمد و ولد دیگر میرک  
محمد مهدی چون درگذشت میرک محمد افضل فرزند نامی خلف ماند وی بعد انتقال عم خود میرک محمد شفیع مکنی  
و سواده بزرگی شده در سال هزار و صد و چهل و پنج هجری درگذشته سه پسر ماند ۱ میرک محمد حسن ۲ میرک  
محمد حسن ۳ میرک عطاء الله میرک محمد حسن بر خاسته خاتمه اوصاف حسن آبا شده بعد و ر و شاه ایران  
اعنی نادر شاه بادشاه و سلب سند از شاه و دلی شاق میشد که بد غمگستان شد و خدمت شیخ الاسلامی که  
از دیر باز کالعدم شده بود مجد و بنام خود حاصل کرده تازیت بانسانیت و امتیاز در کمال نشو و نما  
گذرانده در سال هزار و صد و شصت و هفت درگذشت ع جنت المادی محل حسن است بنام یکت یا  
اند اولادی جنس ذکور خلف نکرده اکنون میرک محمد محسن برادرش بتقلید شیخ الاسلامی آبا سگن دارند  
سیم برادرشان میرک عطاء الله نام از مدت درگذشته اولادی نمانده است میرک شاه خواجه و ولد  
میرک شیخ محمود ثانی دو فرزند گذاشته ۱ میرک عرب شاه ۲ میرک محمد عابد از میرک عرب شاه میرک  
محمد وارث وارث ارشد بزرگی شده فوتش هزار و صد و پنجاه و نه است اکنون پسرش میرک عبد الرزاق  
مور پسران باقی از میرک محمد عابد پسر ی نامور میرک محمد جعفر نام خلف گردیده وی سه پسر داشت  
۱ میرک عابد ۲ میرک بنه رگ ۳ میرک پناه عرف میرمیتو از میرک محمد عابد عرف مراد علی

چهار پسر ماند امیرک محمد تقی ۳ میرک محمد جعفر عرف میرچیتوس ۴ میرشیر ۵ میرچاند و از میرک محمد بزرگ  
 که در سال هزار و صد و هفتاد و نه فوت کرده و پسر ماند امیرک خیر الله ۴ میرک و رایه و از میرشیر  
 میردین علی نام مانده میرک عبدالرحمن و له میرک شیخ محمود بزرگ بفضائل آبا و جلائل صلحا همقرین  
 بزرگی و ابلت در کمال انتی گزیده و پسر ماند میرک عبدالواسع میرک عبدالرحیم میرک عبدالواسع  
 بود و فضیلت و حفظ بزرگی و رشاعی استاد بود و از و پسر ماند امیر محمد معین عرف لاله ۴ میرک محمد حسین  
 ۳ میرک روح الله میرک محمد معین دو پسر گذشت امیرک محمد نعیم ۴ میرک محمد تقی از میرک محمد تقی  
 یک پسر ماند امیرک علی احمد عرف میران وی در سال هزار و صد و شصت و شش و درگذشت پسرش  
 میرک محمد تقی عرف ابن اکنون یادگار آباست میرک محمد حسین و له میرک عبدالواسع بن میرک عبدالرحمن  
 مذکور سالک مجذوب و مجذوب سالک صاحب کشف و حالت برآمده بر خیر سلان اطلاع برده بی حال  
 و جواب از دعا و ادب و لباشکلات کشف نمودی بیگانهی جز اظهار مغیبات حرفی بر زبانش جریان نمی یافت  
 اولادی نکرد و میرک روح الله ایضا همچو برادرش میرک محمد حسین و له ماند میرک عبدالرحیم و له میرک  
 عبدالرحمن و پسر ماند میرک احمد میرک ابوسعید هر دو برادر و در جای خود موضع دهور که میسکوت  
 اختیار کرده و درگذشت اکنون اولاد هر دو آنجا شیخ عبدالوهاب و له شیخ بایزید بن شیخ ابوسعید  
 برادر زاده شیخ میرک محمود و موصوفت پدرش چنانچه مذکور شده و دیگر مسکن گزیده بود و اولادش  
 تا اکنون آنجا چنانچه در ذکر سکهر مذکور نامبرده به تیره رسیده و در کمال بزرگی با حیا سنن آبا و جامعیت  
 علوم در سال سبعین و تسعمائة و درگذشت سادات عریضی سبزواری از آنهاست میرک  
 عبدالقادر سلطان و له میرابوالمکارم بن میرغیاث الدین محمد المودت سلطان جنید صفوی سطری از حال بزرگان موصوف  
 سبزواری نمیره خواند میر صاحب حبیب السیر و اسه سلطان جنید صفوی سطری از حال بزرگان موصوف  
 و ذکر دیگر و سوسستان گذشته و آنجا که بخیر برآمد میر عبدالقادر سلطان مع برادرش میر عبدالرسول  
 در آغاز عهد شاه جهان بادشاه به تیره آمده سکونت دوام گزیدند میر عبدالرسول چون درگذشت  
 یادگاری نماند و میر عبدالقادر سلطان که بجامعیت هنون انسانیت و رشاعی مشارالیه وقت بود  
 پنج پسر گذشت امیرشکر الله ۲ میر محمد قاسم ۳ میر عبدالرحمن ۴ میر محمد عارف ۵ میر محمد عالم  
 سینه میخواند و میر محمد عالم اولادی جنس مذکور مخالف نکردند و میرشکر الله بفظ بزرگی درگذشته

و دپسې مختلف کړه | میر محمد عالم ۲ میر محمد ششم هر دووچون جهان خانی پدرو وکړه دندشانی غاښد میر محمد عارف مودت  
 روزگار زیسته یک پسر میر محمد نام باید گاری مانده قضا را از و هم جنس دکو مختلف نگردید میر عبد الرحمن به بزرگ حبس  
 نسب چراغ افروز این دودمان برگزیده برآمده بعد رحلت د و پسر والا گوهر اندام میر ابو البقا ۳ میر علی اصغر که بزرگ  
 شریفین زاد هاند شرفاً و تعظیماً رفته و اصل باشد گردید میر ابو البقا المودت بهر در علی خاتمه این خاندان گرین  
 و اصل زمره همین گذشته در شاعری و دستگاه عالی اندوخت و شاگرد خدمت استاد کامل عامل میر حیدر الدین  
 ابو تراب کامل بوده و در آخر عهد محمد شاه با و شاه در گذشته از مولفانش تایید چراغ هدایت المودت بهر ور  
 شاهی و اشعار گزیده ماند و جز صبیحه اولادی نماند اکنون در ان خاندان از بنا بر مری وجود ندارد و سادات  
 کاشانی از انهاست میر عروسی کاشانی که از سادات باعتبار معاصرین با قیامت بهر دکر حبس کشش  
 آنچو در ازا کن مقرری رحلت گزیده به تته توطن نمود چون نواب خانان از دست مرزا جانی بیک سندر  
 مفتوح نمود و حضرت خلافت پناهی بجهت تسلیم ملک بنا میرده سوستان و بندر لاهی و خراجانه علمی و معنوی بنگان  
 شاهی کرد و بعد و در و دیو از حضور علای جهانگیر بادشاه بدار و علی خراجانه غرامتیا زیانده به بغیا مسجعت  
 نقد سخن را بسکه و الانامی سره میگرد و دیوان اشعار موجود بشنوی بلطافت تمام یادگاری مانده و د و پسر نامدار  
 مختلف نمود | میر محمد منعم ۲ میر جنگلی میر محمد منعم در عهد شاه جهان از انتقال پدربنصب مذکور سرافراز شده  
 اوقات حیات در تمام نشو و نما بگذرانید وی نیز اشعار پاکیزه می گفت و کسنی تخلص میکرد و دیوان رنگین گذشته  
 میر جنگلی ایضا به بزرگی اوقات بپایان رسانیده به پسر مختلف کرده | میر علی رضا ۳ سیکرامان ۳ میر محمد اشرف  
 میر کامران رونق آن دودمان برخاسته بنحمت موصوفه ایام زندگانی در کمال میرزائی و کامرانی سپی نمود  
 از وی د و پسر ماند | میر علی یار ۲ میر اله یار میر علی یار اکنون یادگار جاد اندام است سادات  
 رضوی البهکری که بزرگان ایشان در بهر کجالات حال و منالست خصال شهرتند و بصحت نسب نامی می مانند  
 از انهاست سید عبد الرزاق ولد سید جادم المودت بجاده برادر سید محمد یوسف رضویت که مذکور شد و  
 شرح آمدن شان محقق نگردیده ظاهر اولادی از نشان نیست صاحب وقت بوده مدفنش عزبی محوط قاضی  
 عبد الله در پس مقبره شیخ حماد جالبی طرف جنوب مسجد کملی زیارتگاه انام از خاص و عام شاعر میر محمد یوسف  
 ولد میر محمد جادم فیض یافته جناب سید مبارک شاه است وی تربیت پذیرفته نظر لطف شیخ و انبال اهل مریدان  
 سید محمد چوپوری از بهر و برادران بزرگوار و بنی اعمام رضوی ساکن بهر مفاقت مقدرا اختیار فرموده

واردتة شد اغلب اوقات بر سکی در مقام ورود و سیران سید محمد مهدی جوپوری که آنجا اکنون جای نشاندان  
 سرایانست و سلطان ساینه نشین عبادت داشته نقلست از سید عبدالکریم صاحب بلری مذکور که  
 فقیری هندی واروده مومی الیه شده بود و بر صاحب حال دیده خدمت میکردم روزی از شاخان  
 سند که در فی احیا شمار بودند پرسیده نام هر یک گفتم و از او ضلع هر کدام شری دادم چون همه را شنید گفتم  
 ازین آسامی با وضاعی که بیان کردی سید محمد یوسف مردی بزرگ عزیز مصر معرفت مینماید بعد از مدت روزی  
 از سجده ناپدید شده هر چند جسم نیافتم آن روز بیادم آمد گفتم شاید بدیدن سید محمد یوسف رفته باشد در حال  
 روانشدم چون در سکی بجای مذکور رسیدم دیدم فقیر در خدمت سید محفوظ و با حضو نشسته است در آن حال  
 چون فقیر سر پا برهنه بود و عزم ریاحت داشت سید تعلین گرامی پوئیدنش کرم فرموده فقیر مرا گفت ازین تعلین  
 کلامی ساخته بسیار رفته رفتم و کلامی ساخته آوردم فقیر آنرا پوشیده روان گردید و عقبش افتادم تا رسید کشتی که  
 از بند روانه و پائى محیط می شد التماس رفاقت کردم نپذیرفت و عاخواستم فرمود و غنقریب در سند کاتر کشاید  
 بالجموع مقامات سید زیاده از قال هرگاهش اخوان صفا را از کرک الایم رانند و زیارتش بندگان را  
 عزیز مصر عزت سازد و دامادی قبیل قضا عباسیه صاحب انبای گردیده صاحب قال و حال شده چون صبی  
 محترمش بزرگ شد سید اسحق ولد سید کمال الدین برادر بزرگش از بیکر طلبیده به دامادی گردیدش از آن بزرگوار  
 هم اولاد دختر را برابر داد که مذکور شود سید ابراهیم در انبای اتقای سیر محمد یوسف رضوی با متیان حالات  
 و کرامت زلیسته و صوفی روزی در حضور والد بزرگوار نزد پسر یکستی گفت سید ابراهیم فرموده با بانیستی  
 فقیر یا فقط ابراهیم گفت از هیچ کس رتبه رو نمیداده و ازین هیچ بزرگی حاصل نشود و از آن گفته دیگران موافق  
 تو چنین سلوک فقر بمرتب اتم یافته شد آنچه شد سید اسحق موافق همچو پدر و عم و سایر با محض حالت بزرگی  
 موافق زمانه زلیسته و پهلوی عم خود مدفون نامش به پسر پردی مشهور پیش سید کمال الدین هم نام شد  
 بزرگوار که در بیکر مدفون است و نو اسه سید محمد یوسف رضوی صاحب کمالات ظاهری و باطنی از اولادش  
 چند آسامی مذکور شود سید محمد جعفر نبره سید محمد یوسف و صاحب سجاده ویت در اخر حال منتسب حلقه  
 خلفای سید عبدالکریم شد و همانند سی جمله نثار کرد و رایام جمع از تنه به بلری روند و آینه بنده گرفته بسا صاحب  
 خوارن بود و گویند مجوزه نکلش بفکر که خدائی سه صبی حیران افتاده کیچن الحجابان جناب آورد تا روزی  
 متوجه شده چیزی نوشته داد و گفت این را با خود ببر و در زمین مزار برابر برادران بگذر آنجا شهر را

آباد نظرت آید و از جنس مایحتاج شادی هر چه بخواهی داشته باشد حاجت آنچه توانی بیکه مغیر گزرت  
دیگر توقع کن حسب الاشارة سید عجزه مع پسر هر چه از طبوبات و زلیله و نظروف و خور و دنی و نقد حاجت  
داشته حاصل کرد و ظاهر دیگر بار هم هوس نمود و نیافت بعد سید محمد جعفر سید محمد عرف سید مهتو پسر سید محمد جعفر  
مذکور بر سجاده جنبشیده دنیا با فقر جمیع داشته در حالت نیک زیست فرمود اشعار محققانه و فیض کلی بطلما از  
مخلف ماند آنگاه پسرش میرزا علی الملقب بسید محمد جعفر ثانی بعد پدر مذکور بر سجاده بدقیام نموده بر بزرگی  
در گذشت اکنون سید حیدر علی ولد میرزا می قائم مقام اجداد است سید عثمانیت الله ولد سید  
کمال الدین مذکور محض عنایت خدا بوده حالات عزیزه داشته در ایام مکت و دولت ولد زانی میر کمال الدین از حوفا  
هرگز بدنیار جوع نیاورده باد و همیشه طیب جدا از پسر کن داشت و پیوسته باید خدا میگردانید و بدست خود گشت که  
و کار و قوت لایموت مینمود و فاضل را بر ابراه خدا اثار میفرمود و گویند یکبار گشتیش مزیدی رود داده حاصل  
مضاعف معهود شد و ز فاضل را بسیار از تاب پیر پته رفته ضیافت سادات نابرجه مغفور نماید و فخر بلبلان  
فخر اکره بر دوش با وجود کرد و در دنیا داری پسر پیاده پا آغاشاخته پسرش میر کمال الدین خان مذکور از انواع  
مکلفات مذکور در اطعمه دیده بود و نظروف کثیره زر نگار چینی بجهت کشیدن طعام همیاد داشته یکبار نظروف سا  
دیده چوب برداشت و بر همه نظروف که قیمت آن گرانند مبلغ بود و بنگشت و در وقت خوردن بدستور  
معمول یگان قسم طعام اگر فته بخوردن نشئت و از کوزه آب همراهی آبی در و ریخته بی حلاوت میخورد  
نقل کنند که وی دوسه بار نه زیاده در ایام دولت بخانه پسر آمده باشد چون رفیق خود ازین سر امر بکاشفه  
دیده کلید خانه بدست همیشه کوچک سپرده وداع نمود همیشه بزرگ بخاطر آورد که هم تسلیم کلید بن هر آینه  
موجب گر آن خاطری آنحضرت باشد دوران فکر اندوختن نشسته سید آنرا بنور ضمیر یافته فرمود ترا که  
بعد من جهان چند روزه پیش نیستی دانسته اختیار حج خانداری ندادم همیشه کوچک تو بکیا را بد و تکلیف  
انهم را شاید آخر همچنان صورت و موقع یافته میر کمال الدین احمد خان ولد سید عنایت الله مذکور بدولت نامی  
فاضل خان که مرقوم شود صاحب مکت کثیره چشم و خدم و خدمات عمده گردیده علم استثنای اکثر اعیان قوت  
برافراشت و فضیلت ظاهری خوبی داشته صاحب تصانیف است بمجمل شرح دیوان حافظ و اصطلاحات  
رضویه است فوئش هزار و صد و سی و دو و از هفت پسرش سید صاحب اولاد شدند امیر رتقی و رسن سکی  
ساکلی جامع فنون کمالات برآمده علاوه بر فضائل علمی در اقسام هنر سپاه گریابی نظیر شد و خط را بهفت قلم

رساند آقا تعظیما شاگرد مرزا صائب چون وارد شده طبعش را بغایت پندیده الهام تخلص نمیشد گویند  
 تربیت وی جهت جانشین فاضلخان که جداودیش می باشد بوده بعد رحلت فاضل خان عالمگیر طالب عوض شده  
 هنوز میرزا کورتهیه برآمد حضور میدید که خبر شفا شاه سامو سوز عالم گردیده پس ازان در حضور رفته  
 موضوع جناب ایستاد های پاپهیر سلطنت شاه عالم بهادر بادشاه شده مطبوع طبع اقدس گردید قضا را  
 در عین بهار عمر که صین نشو و نما بود بخزان مات در گذشت کان ذلک فی سبت و عشرين و مائة و الف سیر  
 ذوالفقار علی پسرش بفرط بزرگی و کثرت انسانیت در ناموران مستثنی ابناء گویا در گذشت اولادی اجنبی  
 ذکور خلف نکو ۲ میر غلام علی سه پسراندا میر مهر علی ۲ میر نیاز علی ۲ میر راز علی میر راز علی بقرب ایام  
 که خدائی در عین جوانی فی سبب ثمانین و مائة و الف دل غجدانی بر دل اجاب نهاده در گذشت در واقعه  
 که ماتم غموم و طوفان کجوش دریای غموم بود شعرا و نویسندگان نین قلب اهل در گرفته اند محرابین  
 مقال باین مصرع خود را گفتا کرده عجبوار رسول یافت مقام ۴ اکنون میر مهر علی و میر نیاز علی در فی جای  
 با کار آبانند میر شاه حید چون در گذشت امیر امیر علی ولد نادرش سواد و لافوظ انسانیت رونق افروز  
 بزم حیات باقی میر محمد شفیع ولد سید یار محمد از بنان کرام میر محمد یوسف الملقب بلطف علیخان در طبقه حکام مذکور  
 نکو از آن نرفته میر محمد شفیع از بنان کرام سید موصوت در وی بزرگان خدا پرت شهر نادرست اوقات حیات  
 بانقضا رسانیده پسرش میر نجم الدین شاگرد و همشیره زاده محمد و محمد حسین بوده در حیات استاد در سه علمی خوشه  
 آراسته جمعی طلبه را کمال رسانید تصانیف غریبه دارد و بمجله در متبع رساله کبر و زوی در منطق رساله به از بزرگ  
 بر او تکرار علوم شتی در کبر و تصنیف کرده و در فارسی طوطینامه را به از سخنی بقید شکر کشیده اشعاریک  
 میگفت و عزت تخلص سید اشت قضا را حیاتش و فائز نمود و الا انه از نعمتات بوده در سال هزار و صد  
 و شصت و در گذشت از اولادش میر شاعر علی بنمود خاص زلیست دارد از اولاد سید محمد یوسف مجازگان  
 کشیر شل سید محمد رضا و سید محمد افضل و سید محمد زمان و غیر هم و جوه با حال و حال نیک که برخی اولادشان  
 چراغ افزون خاندانست گذشتند بنابر اختصار اختصار رفته مساوات بخاری من سید محمود بخاری  
 از گجرات برآمده در عهد اعون وارد مته و ساکن محله سیه گردیده امامت و خطابت مسجد فرخ و امامت  
 مصلای عید یافته بزرگی اتم و حال حمید در گذشت سید طلب از اولاد سید محمود و نکو را نادرست  
 خود بوده حالنی و فضیلتی نیک داشته از و سید رحمت الله مخالف گردید گویند وی در صفر سن روزی



با پدر و جامع فرخ بوده فقیری صاحب کمال موسوم بسید ابراهیم گوید که عالم جنایات اکثر مسخوشت  
 بنزد مسجد گشت بود چون پدر و پسران مسجد بر آمدند پدر را گفت این پسر را بنام خدا امرانده پدر که بعضی  
 اعتقاد کمال داشته در حال پسر را تسلیم فقیر نمود فقیر پسر را گرفته در مسکن خود که برابر کلان کوٹ و کوه  
 مکمل بود برد و چندی بماند چون در گذشت سید را آنچه میداشت حواله فرمود سید رحمت الله بعد فقیر  
 در مسکن قدیم آبار سید رشدی وانی کرد و در گذشت سید جنگل از اولادش سوخت و وقت زکریه سید  
 میر که در محله نقار حیان سکونت داشت از اولاد سید جنگل وی هم داخل معارف بوده چون در گذشت  
 ولد وی جنس مذکور همانند سید قاسم ایضا از اولاد سید جنگل مذکور در ذی ابدالان لا اولاد گشته سید لطف الله  
 از اولاد سید محمد مذکور در موضوع رانیه نقل نموده مردم آنجا با اعتقادش معتقدند چهل حصه از مزارعات و غیره آنجا  
 وقف وی و اولادش گردیده احوالاش عریب بسید رسیده سید محمد کاظم جد محمد الحروف و انا دیت سید  
 عبد الرزاق ولد سید لطف الله مذکور بفقر و حالت بزرگان گشته و و پسر ماند سید محمد فاضل ۲۰ سید  
 ساجن سید محمد فاضل تا هل کرده بجز به رسید و اسخالت خواص کلیه از و سرزدی از ارباب پول و دیوث  
 آسن سکنان آن ده است شنیدم که وقتی من در زمینی کاشت کرده بودم سید ساجن نام سیدی دیگر از فقیران  
 مخدوم نوح علیه الرحمه در موضع ماسکوت دشت ویرانیز بنا بر بزرگی نذرات و چهل بعضی مزارعات بنام  
 پیر سید ایدیم چهل حصه پیرایت کاشت من در میان سادات مذکور شنبه افتاده هر دومی طلبیدند بگو  
 اینکه اگر یکی را دهم حق دیگر باشد و ناراضی شود و در سادای وجه مهلت داشتم تا آنکه روزی و عین  
 بیداری نورانی پیری من گفت حصه سید محمد فاضل چرا ادای من نمیکنی مگر سید بود نداری در حال وجه مذکور  
 که مبلغ پنج روپی بود در گوشه دستار بسته روان شد سید ساجن در راه در خورده گفت من دعوی خود  
 گذاشتم حق سید محمد فاضل زود داد کن همین که از آنجا راه خانه سید محمد فاضل گرفتم سید محمد فاضل از خانه  
 برآمده بود مرا بمقتضای جذبه که داشت دشنام داده گفت آخر تشفی کردی دستار بکش و وجه مرا  
 بده سید ساجن ولد سید عبد الرزاق مذکور بعد برادر در کمال خوبی حالات زیسته مهر الحروف با جمعی  
 معبر روز واقعه اش حاضر بوده غریب حالات و کرامات از و مشاهده گردیده اکنون پسرانش سید تباریه  
 سید و تارونه باقی آبا اند سید محمد جماع بن سید فیض الله بن سید فتح محمد بن سید جعفر بن سید جمال بن سید کمال  
 اولاد سید محمود بخاری مذکور از فقیر آبا و اجداد ساکن محله سیه بخدمت خطابت و امامت جامع فرخ و

مصلای نامی بوده بحالت بزرگان گذشته بخت شده شجاع مطابق هزار و صد و سی و هشت هجری تا بحال است  
 پسرش سید سعد الله علامه خدمات موصوفه بمبشرنی و دار و غلی کردن ناله و چاه و تعمیر قلعه و دار و غلی  
 بیت المال از طرف شاهی روزگاری بامتیا زکند رانده اکنون پسرانش سید روح الله و سید علم الدین بیکار آید  
 سید عبد الحمید ولد سید عبد اللطیف بن سید عبد الرزاق بن سید اسماعیل بخاری احوال سید اسماعیل و سید  
 عبد الرزاق مذکور شده میر عبد اللطیف چنانچه گذشت در سوستان توطن داشته سید عبد الحمید از سوستان  
 به تهر رسید و در عوض تنخواه سوستان از حضور شاه جهان تنخواه بر تهر آورده مسکنش بر کنار بید عقبب محمد  
 کشیان شرقی محلی مکان بود و در بزرگی معتقد الیه که و کثیر گذشته پسرش سید عبد اللطیف عرف سید بهتو  
 بچانه وقت تصرف کمال برخاسته در عین جوانی در گذشت محراب الحروف بنه حقیقی ایشانست او جنس مذکور اولاد  
 نماند فقیر سال حلتش مطابق هزار و صد و بیست و چهار هجری این کریمه یافته الله لطیف بعباده یزق من ایشان  
 و هو الحکیم سادات امیر خانی جد بزرگ ایشان میر ابو البقا الخا طب خواب امیر خان در ذکر حکام مذکور  
 شد میر ابو الککار هم شهو و تخلص ولد نواب امیر خان مذکور با وجود امارت پدر راه فقر گزیده و به کمالان  
 یافت پسر بخان سلیمان مشغولی پرکار و رفقه حضرت سلیمان و بقیس از شهر و یادگار و در علوم ظاهری هم جامع  
 بود و پیش سوستان است از پسرانش میر امین الدین خان حسین چنانچه مذکور شد بایالت تهر زمانی قدر اعزاز  
 بر فراخته مقیم جاوید شده از فرزندانش است میر متین الدین خان اسمعیل که در حیات پدر بخدمت عمده نامی  
 روزگار و داخل اجداد اعیان زلیله در مکت و قدرت میرزائی مثل است از فرزندان وی امیر محمد خوش  
 در زمان ایالت نواب خدا یار خان المودت بیان نور محمد بخشی منصبداران بوده و بحالت بزرگی مستثنی  
 گذشت اکنون ارشد فرزندانش میر محمد کریم الدین اسم بخدمت پدر مقرر ۳۰ میر ابو المفاخر باجای نام  
 ایاجی میر محمد عطا ولد نواب امین الدین خان بر قدم ابابکر عزت و افتخار چهار سال پیش از تخریر این  
 اولاد در گذشته و فرزند نامده میر محمد که ولد نواب مشار الیه بزرگی مضر غنقریب گذشته پسر  
 یادگار نامده میر رضی الدین محمد ولد میر ابو الککار هم شهو و مکه کور مجاسن والا موصوف در شکر کمال وقت  
 گذشته فدای تخلص میر فرمود صاحب دیوان است از اشعارش بوی کمال ظاهری و باطنی بمناسبت و گاه  
 میرسد و سال هزار و صد و بیست و در گذشته مولف اوقات حین سحر بر این بیت به تعقیب مطابق تا بخش  
 یافته ۵ لیکه بختش همه کردند بی ۶ هی رضی الدین بود سال وی به ولد رشیدش میر حیدر الدین ابوتر

کامل تخلص استاد محقق حضور و مجرب و زیسته در کمالات انجناب کتابها باید لبها اهل دل صحبتش  
 سرمایه فیوضات ظاهری و باطنی می دانستند اغلب بزرگان بقدم ارادت بوی سلوک داشتند بزرگوار  
 بدینا افزوده و بعمل منطوقه کن فی الدنیا کانتک غریب او عابر السبیل زیسته بن کامل در گذشت و ارادتش  
 در ایهام بندی و سندی و دهری و کتب و فارسی و شعرها معتبره مشهور و محروم و مستحق سخن در خدمت آن  
 استاد و کامل کرده می حفظا الدین علی ولد میر حافظ الدین بن میر ابوالکلام شهود مذکور در بیوت صاحب کمال گزیده باب  
 حال و قال کما لائش چه در نظر چه در نظم همگی ایهام و معنی و در معنی و افزون بران واقع تصور سامع و  
 فقدان بصارت ویرا ماتحت والاند در شروا انشا نظیر میر حیدر الدین ابوتراب کامل می باشد همچو آن  
 استاد حضور و مجرب و زیست دارد و چند درین خاندان دیگر بزرگان و بزرگواران هم گشتند و هستند اما بنده  
 بنابر الزام بچند اسمی مذکور اکتفا کرده و دیگر بنی اعمام ایشان الموسوم بقاسم خانیان خاندانی بوخوارلیت گذشته  
 بیشتر ندی منصبداران زیسته بنجله میر محمد رحیم از بنات قاسم خان بنکین که در فکر بیکر گذشت نیک از میر کریم  
 مخلف گردیده بقدم آبا متصف اخلاق گشته گذشته آثاری نماند میر ابوالنضیر میر قاسم خان مذکور ایضا بوضع  
 بزرگان در گذشته از وی پیشتر افکن مخلف گردید وی نیز بوقت خود حیات به بزرگی گذرانده میر محمد عابد خلف ارشد  
 گذشت وی چون در گذشته آثاری بیادگار مخلف نماند میر محمد اسلم بن میر قاسم خان مذکور ایضا بکمال انصاف  
 زیست کرده از میر محمد کامل مخلف شد که بوضع نیکان گذرانده در گذشته و اولادی نماند میر محمد تقیم ایضا از بنات  
 قاسم خان موصوف در وقت خود بقدم اسلاف گذشته از میر محمد صالح عرف میر قلندر اکنون یادگار تمام  
 خاندان است و بس سادات متصرف چند بزرگان بسیار درین سرزمین مشاء احرا گذشتند محروم و  
 برسم تبرک با ساسی چند اکتفا کرده سید محمد بر اصل موطن این بزرگ اطلاعاتی دست نداده و جز اسمی مذکور از  
 مخلفاتش و قومی نه بانان نامی وقت خود است پسرش سید محمد ششم معاصر عهد مرزاجانی بیک تر خاست و درج مرزا  
 مذکور قصاصه دار و از مولفاتش نسخه میر السلاطین که بغایت خوب گفته و موشح بنام مرزاجانی کرده یادگار  
 سید عبدالقادر ولد سید محمد ششم مذکور نام در وقت خود بوده رساله حدیقه الاولیاء در ذکر بزرگان سندان مخلف  
 سید محمد حسن موصوف خون کمالات از منو سلان مرزا باقی است بر اصل و خاندانش اطلاعاتی دست نداده پسرش سید  
 محمد طاهر نیانی تخلص است از و تاریخ ظاهری یادگار روزگار سید عبدالعفو ر جامع کمالات داخل اجداد نام  
 مذکور تحقیق خاندانش صورت نداده از و و پسر نامی مذکور نام است سید عبدالرشید ۳ سید عبدالرؤف سید

عبد الرشید بخیر وقت برآمده در عهد عالمگیر بجهان اباد شد و با گزیده از مولفانش دو وزنگ منتخب عربی و فارسی  
ورشیدی نام نسخ در مناظره و غیره شائع چون درگذشت اولادی مخلف ننمود سید عبدالرؤف معروف وقت خود است  
چون درگذشت اولادی از ذکور نماند میر لطف الله عرف میر لطن اولاد سید محمد شریف شیرازی بن حقیقی و کت  
میر محمد اصل این بزرگ هم که به حقه تحقیق نیافته مگر آنکه پیشش میر محمود از سادات قاسمخانی خویشی گرفته  
مشته بقاسمخانی شده بالجمله میر محمد در کمال بزرگی درگذشته پیشش میر محمود و میر محمودی در جلد منصبه ایلان  
و بحاشیم نیم بزرگان عمر به پایان آورده اند و میر محمد بزرگ مخلف شد و در محاش بزرگی ستوده زمان زلیه  
جمعیت کامل داشت بن کمال رسیده درگذشت و اولادی نماند سید محمد علی و سید محمد باقر ولد سید حمید  
ساکن موضع چون اصل ساکنان بهر که ذکرشان گذشته هر دو بزرگ حسب آنچه خود از موضع چون نقل نموده در تبه  
بجمله سادات ضوی بهکری توطن نمودند از سید محمد باقر میر عبدالستار مخلف ماند و در محله مذکور عمر مهم و انقضا  
رسانیده درگذشت و اولادی نماند از سید محمد علی میر محمد فاضل مخلف گردید و از محله مذکور بجمله مساواکشان  
نقل نموده توطن گردید و خوشنویسی و دیگر کمالات شهر زمان بوده از دو پدر مخلف ماند سید محمد بزرگ سید نظام الدین  
هر دو برادر و رایتند ای عهد عالمگیر بحضور رفته در سلک منصبه ایلان شاهی السلک یافته میر محمد بزرگ حافظ قرآن  
و طالب علم و خوشنویس شاگرد پدر و محمد شفیع خوشنویس شاه بندر بوده بعد عرض کمالات مذکور منظوم نظر بانتهای  
شده حسب الامر خدی بشارت دی هایت اندر زین رتم رسیده سید نظام الدین بطرف دکن و در بهاری با دواشه درگذشت  
بالجمله سید محمد بزرگ بیت یکسال حاضر رکاب و استاد مشق شایزاده محمد کام بخش ماند بعد فوت بادشاه دین پرور  
به تبه نقل نموده تا سال هزار و صد و پنجاه و دو بزرگی اتم و نشو و شکلی زلیه در عمر شتاب و سالگی درگذشت میر محمد  
نیره سید محمد بزرگ ولد سید اعظم اکنون ساکن فتح باغ می باشد پس عبدالرحیم بنی عم میر محمد بزرگ سطور بحالت  
نیک درگذشته از سید جلال بگزیده حال مخلف شده اکنون سید حامد ولد سید جلال در محله مذکور یادگار آن  
خاندهان باقی سید میر محمد ظاهر از سادات متعلویت و بزرگی و کرامت شهر زمان و در آیات و  
خوارق اظهر دوران ساکن محله خواجهاست ساکن موضع به لای که اکثر قوم سومره بودند نسبت ارادت با خجانه  
محقق دارند چون درگذشت اولادی از ذکور مخلف ننمود سید سعید الله ولد سید بیگ محمد مادرندانی نواسه  
سید میر محمد بعد فوت سید میر محمد مذکور بر جانی بزرگیش قایم مقام نشسته همواره بتوکل و تقوی و بجز و اخف  
معتقد الیه طالله را تمند زینت و فاش و رسن شتاب و سالگی هزار و صد و شصت و هفت هجریست اکنون

مرید طمش مرزا عبد الکريم قائم مقام خواجگان علوی که دودخه حدیقه نبات اند و اصل مایه نقابت  
 از ایشان ست خواجه محمد ولد خواجه احمد از اولاد شیخ الشیوخ احمد جام که بزرگیش از توحه میرا قلام تهنیم بنام  
 مستغنی است و در محله ثانی میان مسلخ مذکور می باشد نامبرده از جام لکدر سلطان اهل بحبب اتفاقات قسمت دارد  
 تکرده نخست بتقریب خویشی در قاسم خانان سکونت گزید آنگاه در محله مسکن حال نقل نموده بزرگی بکمال  
 موقوف قال بهر قائل داشته چون بادشاهان خاندان تیموریه از قدیم ارادتند آن خاندانند معز الیه در عهد حیات  
 سیان متع در کمال امتیاز بل مشار الیه اکثر اعیان زیسته چون درگذشت پسرش خواجه احمد قائم مقام پدر بزرگو ار  
 داخل اجله ابرار و اکرام اختیار زندگی نموده و دوزن زنده ماند خواجه عطاء الله خواجه امان الله خواجه طایفه  
 بود و رکت و بزرگی اجله اسحق برآمده در کرم و دل و دشت و دستانهاست **گویی** در روز پدر  
 حشانه استاده بود و زنی از بازار رسیده میزد دیدن خواجه پدر بر روان داشت خواجه بطریق طبیعت گفت ای نیک  
 زن از بازار رو کشاده آمدی چه شد که بیدین من رو پوش شدی گفت آنجمله که بر شان رو کشاده گد شتم  
 از آدمیت خارج بودند و ترادر نظر آدم حقیقی دیده حجاب نمودم خواجه از جواب آن نیک زن بغایت  
 متعجب گردیده از اتفاق همانوقت موازی صد خردار غلجایش از کلمات رسیده عمال را امر کرد تا همه غلجانه  
 این زن که مادر زمره انسانان شمرده ببرد بعد وفاتش و زنده می خواجه محمد با شتم خلف ماند اکنون خواجه رحمت الله  
 خواجه شمس الله پسرانش جیاستند خواجه امان الله مجمع محاسن و الابزرگی و مرجع اهل کمال بوده و رودی شور لوی  
 بیش می افزاشت از تصانیفش همین نامه شملبر هفت قصه و نظم و هفت اخر متضمن هفت انسانه یادگار  
 سه پسر خلف ماند خواجه فیض الله اکنون خواجه محمد خلیل فرزند وی بانی بزرگاست خواجه فضل الله از سه پسر  
 خواجه حسین الله خواجه سعد الله خواجه شهر الله نام در اراضی میان عبد الملک نزد پیر زاده که خالوی شانند  
 میگذازند خواجه عنایت الله پسرش خواجه اسد الله بوده اکنون پسر خواجه اسد الله خواجه امیر الله نام  
 در موضع کچه نزد پیر زاده انجا میگذازند خواجه شهاب الدین ولد خواجه میر کمال الدین علوی هر دو  
 از اولاد خواجه اهرار و هاپون بادشاه چون از ایران مراجعت میفرمود نظر بقدم ارادت مستغنی خواجه  
 میر کمال الدین شده استمداد همت نموده بود جلال الدین محمد اکبر پادشاه بخت ارادت قدیم و حقوق عقیده  
 پادشاه عای دیدن خواجه میر کمال الدین موصوف نموده وی عذر پیرانه سالی خواسته پسر خود خواجه شهاب الدین  
 بحضور پادشاه فرستاده نامبرده مدتی در حضور شاهی گذرانده بخدمت و الامراجعت نمود بعد چنگاه خواجه

میرشهاب الدین باراده کز کدای که با صبیحه میر محمد حسین گیلانی هر دی نامزد داشت می همراه بیگ و ارد  
 و ساکن تنه شده بود از خدمت والد بزرگوار اجازت یافته انیظرف رسید و بعد وصول بانجام حسب آنچه  
 ساکن مدام شده بعضی بزرگی و کثرت مکنت در گذشته از خواجه میر ابو تراب مخلف ماند وی اکثر ایام در شیر نکلوت  
 بجایگزینی بسر بردی با عتی بنام وی که جالاجه نامی نداد و یادگار و چون در گذشته با بنجامد فزون شده از بعد  
 وی پیشش خواجه میر قاسم در تنه نام اسلاف بگزیده اوصاف روشن کرده بعد وی خواجه میر سجای با  
 متکلی یافته بفضلیت و حالت نیک در گذشته پس از خواجه محمد شریف چراغ بزرگی اسلاف نیک روشن کرده  
 در خوشنویسی معروف روزگار زیست شاگرد میر سید علی خوشنویس است پس خواجه مرتضی نام بزرگی اسلاف  
 بمزید استعداد و انسانیت احیا نموده اند آغاز ایام نمودن از زمان حال در سلک معارف زیست دارد  
 ابتدا در خدمت صاحب زاده محمد داد و دهان پس در حضور میان نور محمد بعد وی در خدمت محمد مراد ایچان  
 و اکنون در ملازمت میان غلام شاهخان و لاقه سند بمزید اعتبار و منسلک خوشنویس بی بدست در سهفت  
 قلم ثانی ندارد و در طبابت شاگرد خدمت میر عبد الرزاق تخلص مشرب میباشد و سترش در سفای اسقام تبرک واقع  
 طبقه خاندان سادات حسنی از آنهاست محمد حسین گیلانی هر دی اولاد حضرت پیر بزرگ  
 و کمال از برات برآمده همراه شاه بیگ و ارد تنه گردیده در محمد که اکنون خواجه محمد مرتضی سکونت دارد  
 سکونت گزید خواجه میر شهاب الدین که مذکور شد و اما دوش است چون در گذشته پیش میر عبد الله اللقب  
 بنازک بجای پدر بزرگی متکلی گردیده بعد او میر عبد اللطیف در لطافت ذات و نزاهت صفات شهرت زیسته  
 پس از او میر عبد الوهید عزیزی که گذشته آنگاه سید عبد الله ثانی نام آبا بمرتب بزرگی احیا نموده پس سید محمد رضا  
 خامنه آن خاندان بحال بزرگان در گذشته و فائش در عهد نظامت خواجه محمد خلیل ناظم تنه است از بنابر  
 کسی مخلف نشده بفراری که خواجه میر شهاب الدین اول بدامادی میر محمد حسین رسیده همچنین بر سلسله  
 در خلف مانده خواجه محمد شریف و اما دانابوده می شود اکنون خواجه میر محمد مرتضی نو اسه میر محمد رضا است  
 پس سید نور شاه حسن از اولاد پیر پیران و ارد سواد تنه شده در موضع ناره پس کجی اکثری گذرانده  
 بزرگی و شیخت تا در وقت زلیه مسکن ایشان در تنه بمجده شور ایان معروف خلفای تنه اکثر بسر بردی  
 قائل چون در گذشته پیش بر خود و بر خود اری علم و عرفان قائم مقام پدر شده بعد از او سید برشاه نوبه  
 بزرگی بلند آوازه ساخت آنگاه سید نور شاه و ارث ارث اجداد گردیده اکنون سید بنی لده یادگار بزرگ

آن خاندان نامی ساکن موضع کجهر است طبقه خاندان بنابر گرام شیخ مجاهد الدین زکریا ملتانی  
 که در سائر کتب بزرگی اقامند و بعد جناب گرام سادات در رتبه اکرم پیر شیخ عالی ارشد بنابر گرام  
 شیخ مجاهد الدین ملتانی مست و در عهد ترغابیه بزی اهل فقر تنها سیرکنان وارفته شده در جای که امر و مسلک  
 اولادش است و باغ میرسد علی شیرازی بود و فرمود آمد با سماع آواز و دلاب زیر و شتی مکث نمود که  
 پیوت کرد و باغبان هنگام شام کا و دلاب کشوده بشهر رفته بود چون دل شیخ بصدا ی دلاب تعلق گرفت و بود  
 بقدرت آبی تمام شب دلاب بدون گردیدن کا و میگردد و صبحی باغبان بباغ آمده دید که دلاب تمام شب  
 گردیده آب بوغور خارج از مطلوب در خیابان با جاریت و بر جی اشجار انقضان رسانیده گردانیدن دلاب  
 بر فقر نسبت کرده بخدمت سید علی فریاد بر که فقیری چنین ادا کرده و اکثر اشجار را از بیت رسیده سید خدام را  
 گفت تا فقیر را از باغ بیرون نمایند فقیر بجز و منع از باغ بیرون فرامید آن درخت که در سائر اش نشین داشته  
 و آن نخه گل که تماشایش مشغول بوده عالی مهتم فقر از جا حرکت کرد مردم این تصرف فقیر دیده سید علی  
 خبر کردند از آنجا که سید خود صاحب دل بوده و خدمت فقر را سراسر سیر سعادت میدانست بجز و جزا بود  
 ملاقات محققانه بعمل آورد و بمحانه شغف دلی فقر بران قطعه باغ تمام زمین وقف مقدمش ساخته این  
 لب که غنچه شیخ ظهور یافته عالمی بمردیش سر سعادت بر افراخت اغلب ایام بر کوه مکی استجا که امروز  
 بدو نشت گذاردی و بعد روز زمانی تا بل کرده چهار سپرو الا گوهر آورد ابو محمد از دور خور دی خوارق  
 کلیه روموده گوشت روزی استاده بود ناگهان سر و سانش بر گل و لامحسوس بیندنا گردیده خدام  
 استفسار کردند گفت خادمی در کشتی سواره می آمد کشتی بگل و لاد را فاده و مارا یاد کرد رفته و اینک کشتی را  
 کشیده ام بوجه گاه آن خادم آمده همان ماجرا مطابق آن تاریخ بیان نمودی در حیات پدر در گذشته  
 صاحب محمد المودت بفاضل محمد ۳ ولی محمد این سر و برادر ایضا در حیات پدر فوت کردند هم شیخ محمد فاضل  
 دی بکمالات پدر متصف و یادگار بر آمده روز واقعه پدر جمع متعارفه فقر امهد ساخته که تا سه روز  
 بودی سید حلال ولد سید علی شیرازی بر تنگ اینک مجمع شان پیش از مجمع سید علی می شد و فقر اول از آن مجمع  
 شده بجمع سادات میرسدند منع مجمع کرد حسب منع سید فقر حاضر نشدند از اتفاقات که است چون مجمع  
 سادات رسید فقیران که از دیگر مواضعات میرسیدند و موجب اثر و جام فقر و سماع از آنها بودیم حاضر  
 نگشتند سید حلال متفکره مراجع شده دریافت که سبب منع مجمع پیر شیخ عالی فقیران نرسیدن شیخ محمد و اصل



راه اشنی مفتوح ساخته رخصت مجمع بقره مهر و دود در بهار و زنده فقر آمدند چون از فقر موجب مکث پرسیدند  
گفتند تمام روز راه میرفتیم و شب باز بر قدم اول می افتادیم چند نشان می بستیم تا موقوفات محسوس نبوده  
و امروز از مسافت سه روزه بل زیاد تخمینانی تر و رسیدیم انالوقت میان سرد و شایخ آشتی روداده  
بر مجمع بیدگی با فقر حاضر می شدند و آن رسم پایدار ماند صبیح شیخ محمد و اصل منسوب شیخ ضیا و الدین انالاولاد  
شاه عبدالقزلباشی ملتانی بوده از وفزندی شیخ محمد ملوک نام بوجود آمده در صنوسن در گذشت و خود  
شیخ ضیا و الدین طرف هندوستان بسیر رفته و اهل نیامده برادرش شیخ محمد رضا همین جا بوده بعد طلت  
شیخ محمد و اصل بنابر عدم وجود اولادش بر سجاده پیر شیخ عالی تنگن گردیده بمصالح بزرگان متصف  
گذشته پیرزاد های قزلباشی که بهار تعلقه گداله بنی اعمام هم جدا ایشانند بعد شیخ محمد رضا پسرش شیخ زین العابدین  
المودن شیخ مثنی بر شکانی بزرگی جلوس کرده و در اوائل مظهر خوارات کلیه بود او آخر ایام خود را این  
کشیده بسته حال کوشیده و در کل بکمال بزرگی در گذشت اکنون پسرش دانشانه قایم مقام آباست شیخ  
کاله قزلباشی از بنابر شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بزرگ وقت صاحب خوارق عالی و بهر وسیل کرامت  
در زمان ایالت ترخانیه وارفته شده چون اهل سند اکثری مریدان خانزاده اند قدوش امانی و مولی  
بر تبرک گزیده خسر و خان چرکس که مذکور شد صبیح خود را با حضرت دوده خانه داد کرد از انقر اسکن اولاد  
شیخ و حوالی حرمه و خان واقع چون در گذشته شاه عبداللہ خلف خدا آگاه قایم مقام مانده از ایشان  
و که کامل حقایق آگاه معارف و سنگاه شیخ رحمت اللہ مخلف گردید وی چون بموجود در گذشت و گوهر  
نادر را ماند یحیی شیخ عبدالباتی وی در ایام حکومت خسر و خان چرکس کامرانها کرده تخت و در لفر پور بنوی  
اهل حکومت صاحب خیل و شمش گدرا نده او آخر ایام بر سلوک آبا ازین دار فنا سوی دار بقار حلت نمود  
بعد از و شیخ عماد الدین و بنا و دین بغایت عز و تمکین جمع داشته چون در گذشت پسرش شیخ عبدالرزاق  
صاحب حال گزیده اخلاق زلیته آگاه پسرش شیخ محمد شفیع بقدم اجداد و رعایت صدق و سداد زلیته  
اکنون پسرش شیخ ضیا و الدین و بهاء الدین پورنزد خویشان خود پیرزاد های آنجا سکونت دارد و دیگر که  
شیخ عبداللہ بگزیده شیم اجداد و خدا آگاه و الا سنگاه برآمده چون در گذشت و پسر نامدار ماند  
اول شیخ سلام اللہ وی سلوک راه فقر سالک طریق هدایت و ارشاد برآمده صاحب مجاهدات و  
کرامات شد با سید عبدالغنی اولاد و صاحب سجاده سید عبدالکریم صاحب لمبری صحبت بارادت یافته بخدمت

روشنائی روز جمعه آنمشلح که اولادش هنوز بآن قیام دادند مخصوص شدیم همه نزد گرساکن تیره که اجل برآید  
 سید عبد الکرم است دیده فیضها یافت اولادش سه فرزند اشته مراد شاه عبد الله شاه حرمت  
 هر یک بزرگ وقت گذشته بمجلس شاه حرمت الله بوفور انسانیت و کمال گذشته میان درگاههای شاه  
 ولد نامی مخلف ماندوی همچون بزرگان بغایت صاحب توفیق گذشته اکنون فرزندی گرامی ایشان میان  
 قائم مقام آبا است و حسب لوازش خدمت روشنائی درگاه سید عبد الکرم بجای آرد و اغلب اوقات ساکن  
 موضع کهرامی بود از ایشان دو پسر مخلف گردید میان راجی شاه شیخ عبد الباقی میان راجی شاه لغدم  
 آبا گذشته میان فقیر محمد ولد ارشد ماند و از فرزندی مخلف نگردید شیخ عبد الباقی بوفور کمالات موروثی چون  
 ازین دار فانی متوجه دار بانی گشتند میان تهریه نام ولد نامی مخلف نمود اکنون میان صالح محمد یادگاری با حیا  
 نام آبا زیت بصلاحت اخلاص دارد طبقه قصبات که بوفور فضل و کمال اشته نام مرجع خاص و عام بودند  
 قاضی نعمت الله قاضی نعمت الله از قبیلہ قضاة قدیم که نسب شان همتی بآل عباس بمجلسه دامادگان عیسی  
 گماشتگان عباسیه است در عهد جام صلاح الدین بن جام قاضی اقدم علما و اکرم القیام بوده چنانچه مذکور سید احمد  
 شیرازی منسوب صبیله اش چهارگوه و الا اخته بطور آ و در پیشش قاضی سایدن اجل علما و افضل القیام است  
 در جامعیت کمال بیحال و در فضیلت حال بمثال زریسته پیشش قاضی نعمت الله ثانی است دی علامه وقت  
 تحریر روزگار برآمده در عصر خود مرجع علما و منبع معارف عرفا بوده هم عهد مرزا عیسی و مرزا باقیت پیشش  
 رحمت الله در کمالات آبا سیمت زریسته چون در گذشته پیشش شیخ عبد الشہید کلان بجای بزرگان شرف  
 مکن یافته در پرگنه سادات ده موسوم کهرامی یادگار و زیت پیشش شیخ عطاء الله در بزرگی اشته نام گذشته  
 پس شیخ عبد الشہید ثانی برجانی آبا کلان نشسته بعد از شیخ احمد و ارث بزرگی اجداد برآمده از شیخ ابو الحسن  
 خانمہ آن خاندان وجود یافته وی چون بومر جو دجهان بی بود پدر و نو و ولدی بیادگاری نگذاشت قاضی حوا  
 از قبیلہ قضاة قدیمه عباسیه داماد عهد گماشتگان آل عباس در فضیلت و کمال اتم و در تقوی و توفیق  
 اکرم بوده بعد از و پیشش قاضی صدو اجل القیامی اتم مرجع ارادت خاص و عام بوفور کمالات علمی و  
 عملی کرم کرام برآمده با اولیاء الله در صحبت فیض دریافت و گره کثیره اهل حال را کمال رسانید  
 در مقام سادات شیرازی که قدیم مقابر اجدادشان است اهل دل را زیارگاه بامراد شائع  
 قاضی محمود علامه از بنی اعمام قاضی نعمت الله ثانی علامه است معاصر مرزا عیسی و مرزا باقیت

و کمال از نواد و در جامعیت علوم بجزابت اعظم صاحب تصانیف کثیره است بمجله تذکره الاولیاء و  
 حواشی متین بر ذکر کتب مستد اوله است از وی دو پسر نامدار یادگار ماند قاضی عبداللطیف که باطبع طبع عدلی  
 کم داشت و در فضیلت اقصی غایب بوده چون در گذشت اولادی مخلف نکرد افاضی قطب الدین قطب داشت  
 علم و عمل اشهر فضل و کمال است چون در گذشت پسرش شیخ عبدالعزیز مجد موروثی اویچ انام زکیت پس از وی  
 شیخ محمد زاهد روشنگر نام اجداد همقرین مدق و سدا و بر آمده از و شیخ ابوتراب مخلف ماند وی نیز حسب  
 نوارث نامی روزگار بوفور رکت و اعتبار گذشت از و شیخ محمد زمان مخلف گردید وی مردی خوش خلق با سلیقه  
 برآمده از سال تحریر این اوراق دو سال پیش از گذشت پسر وی بیادگاری مانده قاضی وجه الدین گجانه  
 عصر حاضر تر خانیه مشک قبیل عباسیه مذکور است قضا را چون در گذشت اولادی مخلف ننمود قاضی  
 عتیق الله عباسی اصل ساکن سوستان و عهد مرزا جانی بیگ ترخان وارد شده از ملا محمد علی دیوان  
 خویشی گرفت و بمکمال صاحب حال و ارادت بمجد ابویسته بوده است پسرش شیخ عزت الله در ضمن انشاء بدل  
 بر آمده شیخ عبدالرشید از قبیل قاضی عتیق الله مذکور طالع علم با حال و قال بوده قاضی ابراهیم که مذکور شود  
 شاگرد است قاضی عبداللہ بن تاجیه اصل از قضات سوستان بمجله بزرگان قبایل و امانده عهد رض  
 گماشتگان عباسیه است در علم و اتقا مرجع کامل و مقصد اکمل بوده گویند غرض آن بزرگ دین و دین ایام  
 جام نظام الدین از غیب وارد کرده مطلق گردیده چنانچه مذکور در مایا بر اهل دل ظهور انداخته اکنون مدفنش  
 عقیب مقصوره شیخ حماد جمالی زیار بگناه انام بل مقصد انجاء مرام اهل کام است طلبه علوم بجا و مت نیات  
 هفت جنیس استمداد کب کمال از انجناب کنند و برادرند قاضی شیخ محمد اچ منسوب بآل جعفر از شاه  
 علمای زمانه است تخت از بهرات باجه رسیده بود و در عهد جام نظام الدین جو سپید میران محمد مهدی جو پوری وارد  
 نه گردیده و علمای زمان بر او نسبت بمکفیه نسبتند مابره که معنی ربی داشت و مقامات اهل حال را مطلع بود  
 حجت اهل ظاهر را در تکفیر آنوی اهل بوجه الیق رد نمود سید میران بجاش متوجه گردیده دعای پایش بزرگی  
 و دوام آثار سترگی با واداش کرده از آنست که خاندان آن بزرگ بوجه و حوادث شتی هرگز انقلاب زده  
 نمی شود بالجله قاضی موالیه بعد از فوت اوچه و ملتان بهیکه متوطن گردیده نابا بر کثرت شهرت منسوب با و چه  
 مانده وقتی که قاضی سید شکر الله شیرازی استیفای خدمت قضای تته چنانچه سبق ذکر یافت در خواست  
 مرزا شاه حسن حسب تجویز قاضی مایسره مذکور که در وطن قدیم بهرات بهم از اسلاف رابطه خاصی داشته و با حیا

آن رابط اینچنین نیز قرب مقابر و پیوند صورت یاب گردید و بر اطلبیده آن منصب جلیل القدر محقق فرمود  
 بیکت قدیم نجاش و دعای میران سید محمد مهدی جوینوسی آن منصب بتوارث وقف اولادش است  
 و ابتدای حکومت مرز عسکی ترخان سبعل جانش در نوز دیده شده و و پس از آنکه از و خلف ماندند  
 شیخ احمد ۲ شیخ فرید شیخ قاضی احمد پوز فضل و کمال بعد نقل بدخجکت مال بمنصب جلیل قضا است آرا شده  
 بعد وی شیخ قاضی فرید که در جامعیت علوم فرید عصر بود و بحکام شریعت متکی و ساده عزت شده از و دو فرزند  
 ارجبند ماندند شیخ علی محمد ۲ شیخ نوز محمد قاضی شیخ علی محمد بعد بدربار نشین چار بالش شریعت غرا شده چون  
 در گذشت و و پس نامدار بیا و گار گند آشته ا قاضی محمد حسین ۲ شیخ فرید ثانی شیخ فرید ثانی سه پسر آورده و بجله  
 شیخ علی اکرم است که اکرم کرام زریکت و پسرش شیخ زین الدین بنجام بزرگی در سن کامل در گذشت با وجود  
 پسر و نبیره یادگاری نهشت بالجله بعد قاضی شیخ علی محمد برادرش قاضی شیخ نوز محمد چندگاه قایم مقام آباش  
 بزمید کمال در گذشت پس از و قاضی محمد حسین ولد قاضی شیخ علی محمد سندنشین غزنکین گردیده در کمال بزرگی  
 و فرط استرگی اوقات بابرکات بانقصار رسانید پس از وی ولد ارجبندش قاضی محمد کجی که پدر هم در حیات بگذشت  
 تصور بصارت قایم مقام کرده بود و بر صدر شریعت جلوس فرموده بود و احیای سنن آبا و جده اکمل نظر برسانید  
 شیخ عبد الباسط ستوی تاریخ بگوشش نافذ الامریافته چون ایام کامرانی وی بپایان رسید برادرش قاضی  
 محمد امین سریرای عزت و افتخار گردیده میرشاه ولی چنانچه مذکور شد تاریخ جلوسش الحاقاً کحد و دانسته  
 یافته وی چندگاه ذمیمه منصب قضایات دیوانی پادشاهی هم کرده سرانجام بسال هزار و صد و شصت هجری  
 در گذشت اکنون و و پسرش شیخ عبد الله و شیخ عبد الروف یادگار بعد قاضی محمد محفوظا ولد قاضی محمد کجی مذکور  
 بارش آبارسیده بمجامع والاد مکارم اعلا زریکت در سال هزار و صد و شصت و سه در گذشت پس قاضی  
 محمد کجی ولد گرامی وی اکنون زریب بخش و رونق افزای و ساده قضا است شیخ محمد باقر پسر سیم قاضی محمد حسین  
 پوز رکالات علمی و علمی صحبت فخر ارا در یافته سالک مجذوب برآمد پسرش شیخ غلام علی تحصیل علوم اتم  
 روزگار برآمده بجز به رسید و در سلک مجذوبان عمر باخر رسانیده اکنون میان مهر علی یادگار و زیست  
 چسبند درین فاندان وجود دیگر هم نامی برآمدند بنا بر اختصار بهین قدیس کرده طبقه علمای کرام  
 که بنطبقه علمای امتی کانیای بنی اسرائیل علم تقون بر عرصه ایجاد برافراخته اند و طبقه صلحای  
 اهل تقوی که بمصدان کریمه ان اگر کم عند الله انکم بر جمیع قبائل و شوب قدم پیشی دارند

شیخ صدرالدین اجل علما و افضل اقیاسه جامع نظام الدین است در جامعیت علوم بدان غایت  
که هزاران شاگرد بمرتبه کمال علمی رسانیده نخست پور و وسید میران محمد مهدی جوینوری اوعای شخصی پیش کرده  
آخر بدینش داخل زمره مریدین راسخ گردیده بر حقیقت اصل و تبارش اطلاعی دست نداده **مخدوم**  
رکن الدین المشهور بچندوم شود در سلک خلفای مخدوم بلال ساکن تپشی که مذکور شده منظر طاعت همواره  
همت بلند بر ادای وظائف طاعات و عبادات می گذاشت ساکنان طریق زهد و تقوی و طالبان منجی ارشاد  
و هدایت بآبجانب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک نمودندی در علم حدیث غایت مهارت داشته  
شرح اربعین و شرح گیلانی و بعضی رسائل دیگر از و اردش مشهور بسال تسع و اربعین و تسنانه در فرقت  
بادشاه جنت آشیانی به تته در گذشته بر کوه مکی مدفونند **مخدوم میران** ولد مولانا یعقوب جامع علوم  
منقول و معقول بوده مرزا شاه حسن را چندگاه درس و افاده داده و اکثر طلبه اقتباس الزوار علم از سنگونه  
طبع سنیرش میگردند و تسع و اربعین و تسنانه علامه دارث الانبیا تا بخت مدفنش کوه مکی مولانا  
**عبد الرحمن** در علوم نقلی بنی نظیر بوده اوقات حیات را با فاده دینیه مصروف می نمودی محاصر  
عبد مرزا عیسوی و مرزا باقی است مولانا کریم الدین جامع فضائل و کمالات و قاصع زرائع محضلات  
یزید و تقوی نامور معاصر مولانا عبد الرحمن مذکور است **مخدوم فضل** الله تحریق وقت جامع فضائل  
قدکیه عادی محارف انسیه محلی زیور و ریح و تقوی بوده همواره بدرس علوم اشتغال و رزیدی معاصر  
عبد مرزا عیسوی و مرزا باقی است انداد لادش **مخدوم ابو الخیر** در زبان خویش طالب علم کامل برآمده و دقت  
عالمگیری شریک استنباط مسائل شد ملا احمدی جامع کمالات شده کسبه وی کمال الدین نام یادگار آبا مانده  
**مخدوم فیروز** اکمل علمای عصر خود است در اولادش بزرگی و کمال علمی متوارث گردیده بمجله قاضی  
ابراہیم بنیره **مخدوم** مذکور جامع کمالات صوری و معنوی برآمده در حضور شاه جهان بر تبار جنت  
متصاعد شده افتای جهان آباد و قضای عسکریه داشته زمان امین تته گردیده آنجا رسیده گویند یک نیم کک  
رویه حنج خولیش کرده بودند چون رسیده بکسندید حاکم تته که امیری سفت هزاری بود دیگر وز در سفته  
بخانه اش رسیده دیوان عام دادی و خود نیز بمقامت قدوم نواب یکروز در سفته بخانه اش تشریف برده  
چاشت بشام رسانیدی محمد بنجا در خان در ده ساله عالمگیری از قاضی نقلهای غریب نوشته جامع الحروف  
این اوراق را بان نوا در زیب و گرمی بخش نقل است از قاضی مذکور که کوید روزی فقیه بمنزل

میرکشیج که او آخر عهد بادشاه دین پناه خدمت صدارت کل یافته رفتم اتفاقاً مجلس علمای مهاباد چون  
 نشستم ناگاه شخصی لباس محقر و بر دماغه ابر بر سر و در مجلس گردیده میرکشیج قد و شل را بر سائر علما  
 اکرم گرفته چون برخواست میرکشیج تعظیمش بجا آورد و حضار مجلس استفسار عاقلش کردند گفت ایمن و از علوم  
 عزیز بسیار آگاه و عالم جنایات سخن دارد و من این را شنیده زود از مجلس برخاستم و خدمت آن عزیز را دریافتم  
 بعد از آن تکریم کندی ملاقاتش شدم از خانه خود نشان داده بگذشت بعد سه چهار روز ستوجه خانه اش را شدم  
 حضر را شنیده از بالا خانه که جای خلوتش بود فرو آمده کرم دریافت و التماس نمود که بنده کاری دار و ساعتی  
 بر بالا خانه قدم برنج فرمایند تا مفرغ شده سعادت خدمت در یابم چون چند زین بر بالا خانه رفتم دیدم  
 مجلس عالی از اهل عظام موقد است مرادیده استقبال کردند و بعد مجلس جاد دادند از انجمنه چهار کس کتابها  
 در دست داشتند و یکی کتاب مطول در میان کشیده در اندو سه روز طالب علم که نزد فقیر درس میگرفت  
 بر طاسد الدین اعتراض گرفته بود و وقتی که آنمزد از انجمن کتاب مطول واکرد همان مقام در تذکره بر آمد  
 قاری و مدرّس و سامان در حل همان اعتراض بحث کردند من نیز بقدری دخل شدم از هر علوم کمی و خیلی  
 در میان آمد مجلس مذکوره تا یکپاس کشید ناگاه صاحبخانه پیدا شد جماعه از جای خود برخاسته قصد استقبال  
 کردند من بجلبه شوق استفاده بیشتر از همه ویرا دریافتم گفت خیلی قصصی کشیدید و انتظار بر دیدگم بار  
 از صحبت این عزیزان خطی و او را ندو ختم گفت که ام عزیزان تا بعقب نگاه کردم هیچ ندیدم در حال لرزه  
 باز اتمام افتاده از خود شدم شیخ زود آئی را میگوید برویم زود تا با قاضی رسیدم از قاضی مذکور است که  
 گفت در اوقاتی که من مجلسی نبیره اعلیحضرت فردوس آشیانی نقیده اشم روزی شیخ ناصر که عجوب زبان بود  
 بکلیتخانه آمدن سلطان اشاره نمودم تا از شیخ چیزی طلب نماید سلطان بنیاز تمام از شیخ طلب تبرک  
 کرده قسم نموده دست در آنه کرد و آنه زیر فرش چند رنگ ریزه برداشته در هر دو دست گرفته سه تبه  
 بگردانید رنگ بار را بعضی عقیق آبدار و چندی لعل شاهوار و برخی مرجان و مر و ارید غلطان شده  
 عزیز تر آنکه یکان یکان از اسب روی ریش سفته سلطان داد و بالجملة قاضی مسطور را دو خلف نامدار شدند  
 آشیخ امان الله دی بعلا نقه جاگیر در پرگنه سیتار گذرانده در گذشت و اولادی نامزد شیخ غایت الله  
 وی نیز در بیرون بمواضعات سبب جاگیر توطن گزیده در گذشت اکنون اولاد قاضی ابراهیم جنو آنها  
 نیست قاضی محمد کجی و قاضی محمد امین و شیخ محمد باقر هر سه برادر نواسه های حقیقی و نیند محمد کریم با درک



قاضی ابراهیم در نیکو طبع و بلاغه جاگیر و در گذشته دیگر قاضی محمد اکرم برادر زاده قاضی ابراهیم مذکور  
 بقضای پرنه پوره رسیده و قاضی عبد الجلیل از اولاد برادران قاضی ابراهیم بقضای تنه رسیده  
 آنظر فها بنمود کلی فوت نمود میان ابو المعالی دار و عهد عدالت و جزیه تنه و سواد از بنابر محمد و محمد فیروز  
 نامی عهد بر آمده از پسرانش شیخ یار محمد یار در تنه صاحب رشد کلی و جمعیت اتم گذشته ۲ میان  
 عبد الواسع همشیر زاده ابو الفتح قاتل خان میزشی در حضور عالمگیر بر تنه عالی متقاعد گردیده بمزای  
 و مکتب موفوره دوره حیات با خیر رسانیدندانش عالمگیر محمد و محمد عثمان ولد محمد و محمد والدین  
 میان سخن صدیقی اصل ساکن اوچکه بجای خود مذکور شده در عهد مرزا جانی بیگ وار و تنه گردیده بدلائی  
 ملا محمد علی دیوان رسیده خدمت تحویل ترانه یافت بعد گرفتاری مرزای همیش در حضور کبریا شاه  
 رفته با نکه در صحن تسلیم ملک بمزاجانی بیگ خدمت موصوفه باز عاید روزگارش میشد بهانه پیرا دسالی  
 کرده بصدیگه معاش بر تنه تناعت گردیده به تنه شد و در گذشته چهار پسر ماند احمد امین ۲ عبد الواسع  
 ۳ عبد الجلیل ۴ عبد الملک شیخ محمد امین بوخو و فضیلت مستونی هر صوبدار می بوده پسرانش احمد شفیع  
 ۲ محمد مراد محمد رفیع محمد شفیع عمده وقت صاحب لقانین بر آمده پسرش محمد آمان در جهان آباد  
 در گذشته اولادی نماند محمد مراد در فی منصب داران گذشته پسرانش محمد صلح محمد عاقل محمد رفیع  
 هر یک بمنصب بادشاهی سپاهی کشته بخنده از اولاد محمد عاقل محمد احسان بوخو و انسانیت صاحب فضیلت  
 شده و خدمت جو اهر خانه تنه داشته منصب اربادشاهی است اولادی شالسته موفق دارد  
 شیخ عبد الواسع ولد محمد و محمد عثمان مذکور بارش عمو نزد جعفر خان شاهجهانی زمانی نشی گری کرده  
 خوشنویس بی بدل بود فرزندش عبد الهادی نام پسرش گری شاه بندر به بندر لاهری رسید پسرش  
 محمد محسن باقی بزرگان و در نزدیکی گذشته شیخ عبد الجلیل ولد محمد و محمد عثمان نزد جعفر خان مذکور بر تنه  
 سیر نشی یافته در عرصه یک ماه بگذشت پسرش محمد محسن عبد العظیم عبد العظیم اول خدمت مشرفی  
 خزانة عامه صوبه تنه داشته بعد عزل آن هر دو بر او بدکن رفتند قضا را عبد العظیم از دربار بر آمده  
 فحاة در گذشته و برادرش محمد محسن آنرا شنیده هوی زده از جان واپرداخت پسران عبد العظیم  
 ۱ محمد ظهیر ۲ عبد الرشید است حسب توارث خدمت مشرفی یافته در سن هزار و صد و چهل و شش در گذشته  
 عبد الملک ولد محمد و محمد عثمان مسطور پسر می مانده محمد تقی تام وی از زیارت حرمین شریفین زاد هاشم



شرفاً و تعظیماً مراجعت کرده در سورت بند رجبات نیک گذرانده و در گذشت اکنون پسرش محمد اسعد نام است  
 محمد دوم حامد بمحمد بزرگی و اهل اهل علما گذشته قامت لیاق بقضای کربین برافراخته داشت پسرش  
 محمد دوم صابر بعد پدید رجعت موصوفه فائز شده بعد وی پسرش محمد دوم ابو البقا صدر آرای خدمت آبا  
 زکیه پس از وی فرزند رشیدش محمد دوم حامد بجای پدرشگی سند شریعت شده آنگاه پسرش قاضی محمد امین  
 پس قاضی حامد جانشین حال یادگاری آبا متوطن پیر آرمی باشد قاضی محمد قاسم از مشاییر نام معروف ایام  
 روزگار کمال فضیلت گذرانده پسرش قاضی قاضن ابو الامتقانی داخل زمره عرفای اهل تقوی است چهار پسر  
 داشته ۱ محمد یعقوب ۲ عبدالغفار ۳ محمد شفیع ۴ محمد صلاح بنجله محمد یعقوب بقضای بهکرنای وقت گذشته سیر  
 گذشت ۱ محمد اشرف ۲ محمد رضا ۳ محمد خلیل محمد اشرف مردی سراپا استعداد داشت اکثر عمر پدری گذرانیده  
 خوشنویس نامی است در خط شعیفایده بسیار و شعر ستوده گفته و هم مخلص گشتی و چون گیسو پاک و دارد و پسرش فضل  
 در بلده تته میان مشاییر با استعداد علمی زکیه زمانی خدمت بخشیدگی بادشاهی داشت اکنون پسرانش میان  
 عبدالحمیل و میان غلام حسین می اند محمد رضا ولد محمد یعقوب مسطور منصبه دار با وقار زکیه خدمت امانت سائر  
 کار خانجات بادشاهی اکنون از پسرانش مفتی محمد نعیم در سلک اهل فنوی نامی وقت موصوفه روزگار  
 در تازگیها فوت کرده دو پسر یادگاری ماند محمد رفیع که عمری بجهان آباد گذرانده بخطاب خانی میایی شد و بعد  
 تفرقه احمد شاهی در راجه نانه میگذرانید و دوبار بر رسم و کالت نزد میان غلام شاه خان رسیده پس رفت  
 و آخر آمده به تته اقامت گذرید محلی بکلیه فضیلت و تقوی قایم مقام انشای برادر است محمد خلیل ولد محمد یعقوب  
 مذکور کسب خویشی قاضی ابو البقا اولاد محمد دوم حامد مسطور زمانی بقضای کربین نامی شده اکثر ایام در جهان آباد  
 بجز با فضیلت اشبه که نام زیت محمد دوم عبدالغفار ولد قاضی قاضن مذکور بود و فضیلت و فکرها  
 بخراسد العلماء لقب یافته روزگار حیات کمال نمود آخر کرد و دو پسر مختلف ماند محمد ظهیر محمد قیوم قاضی ظهیر  
 فاضل کامل برآمده روزگاری بقضا و صدارت تته نامی شد آنگاه بقضای لاهور رسیده آخر ایام بقضای  
 اورنگ آباد و احصای آنجا موزرگر دیدیم در لاهور بگذشت بعضی حواشیش برکت متداوله یادگار محمد قیوم  
 بنی مشاییر گذرانید در گذشت پسرش میان عبدالملک زمانی بقضای تته رسیده چون در حال عهد نادریه  
 آمد چندی آنخدمت را بشارکت قاضی محمد امین کرده بقضای الهی رسید ملا احمد برادر قاضی محمد قاسم موصوف  
 شاگرد شاه فتح اند شیرازی پسر ابو الفتح و فیضی نامی عصر که برادشاه بوده و زمانی بقضای آنجا رسیده

زانک معروف در مکی یادگار ویت پسرانش احمد محمد محمد دوم عماد الدین است مخدوم محمد بن خدمت صدارت  
 ته سر سبد اکثر مشایخ زکریه چون درگذشت ولدی نمانده مخدوم عماد الدین بکمال علمیت شهر روزگار  
 برآمده بن خدمت میر علی صاحب کفه نزار وی بزرگی شد و پیرا دو پسر نماند احمد یوسف ۲ ابو الفضل محمد یوسف  
 به بزرگی موصوف در اخوان الصفا عزیز مصر انانیت گذشته محمد حسن میان عبید الله محمد حسن بن خدمت  
 صدارت و میر علی آشه که ایام بقراط انانیت حسن نام زکریه خاتمه صدورته است بزرگی ذاتش  
 ماورای تحریر و تقریر و حسن کامل بزمان نادریه گذشته ولدی نماند میان عبید الله و بزرگ خرد آگاه  
 موصوف اوصاف بزرگی گذشته اکنون بنیره اش میان غلام محمد تمه خاندان مذکور باقی میماند اما او در  
 مفتی اجل علمای از بنی اعمام ملا محمد صدر بوده پسرش مخدوم ابو القاسم طالب علم صاحب مدرسه برآمدگی  
 از طلبه رابض وانی رسانیده عالمگیر بادشاه ویرا از طرف خویش وکیل شده عی قرار داده بود در واقعه او که  
 هزار و صد و سیزده است مخدوم رحمت الله طالب علم این کلمه تاریخ یافته ذهاب العلم من السنفین پسر و  
 میان عبید الله عرف چاکه اعنی شش انگشت موصوف وقت زکریه فرزندان محمد امین یادگار آگاه شده پسرش  
 میان یار محمد و وصل هموار در نر و یکها فوت کرده دو پسر مانده مخدوم ابو الحسین بفرط علمیت و شهرت  
 خود بوده نواب قبادخان عالمگیری شاکر دلش بصدق اخلاص کرده پسرش میان کرم الله نامی ایام خود  
 گذشته پس فرزندانش ملا عبد الشکور مشهور نام زکریه پسرش محمد صلاح مشنوی خان موصوف زمان حال بود  
 از چند در گذشته ولدی نماند ملا محمد جهانبگری از قبیل بنی اعمام قاضی محمد قاسم و قاضی ملا احمد اکبریت  
 گویند چون وی بحضور می شد و طایه مجذوب و میرا انداخته بود پس غریب با وجود خلالت نسبت بجمال علمیت  
 اشتهار نام برآمده استاد نور جهان بیگم گردید و آذربایجان هفت هفتان و صد و رقصی مغایرت گردیده مقول شد  
 حسب وصیت نفشش به تهر رسیده از بناتر اولادی نمانده ملا محمد عافی شاهجهانی بسبب امامت که در ایام  
 ورود شاهزاده شاهجهان در شهرزادگی به تهر کرده بود و شاهزاده را محضر جلوس شده در ایام سلطنت شاهجهان  
 بر تهر رجعت رسیده شد آنچه شد اولادی از بناتر نمانده مخدوم علی قاری در فضیلت احل و در علم قوت  
 اجل بوده در عهد مرزا جانی وارد تهر شده پسرش عبد المجید صاحب فضل و بلاغت برآمده دو پسر ماند  
 عبد الحی ۲ عبد الروف عبد الحی به پیشه تجارت گذشته پسرش محمد نعم و اما در قایلخان شده بجهت کلی سید  
 از میان اسد الله المود بلقب کنکی اعجوبه روزگار مخلف شد و شون تخلص میکرد و از شاعریابی ربط

و وزن میگفت اما صحبتش زنگین و احتیاط و امنی بخشد و زمانه گیرها گذشته و یادگاری مانده عبدالرؤف متصد  
پیش برآمده از محمد باقر مخلف شده وی ایضا بدامادی ابو الفتح قالمخان میرنشی صاحب مکتب کلی برآمده و او فر  
ایام جذب بر او رود یافته خانه را با سق کثیره سفایر یاد داده سالک راه عرفان گردید و در رفی مجانبین سالک  
زیت نمود و جو یا تخلص بلقب شایسته تر گردیده اشعارش خالی از مذاق نه صاحب دیوان معروف است  
پسرانش احمد زاده محمد عارف المودت بدکنی دوره حیات با جمعیت اوقات با بقضا رسانیدند مخدوم  
عبدالجلیل در فضیلت شهر کرام اصل ساکن بندر لاهی است پسرانده ابو الفتح محمد شریف مخدوم  
محمد شفیع ابو الفتح در عهد شاه جهان پادشاه وقتی که شاهزاده محمد اورنگ زیب ببلقان رسیده شاه بندر بندر  
لاهی را که در جاگیر بیگم والده اش بود جهت محاسبه طلبید وی در سلک محمدان شاه بندر بحضور شاهزاده رسیده  
بعد فراغ از دستوری کاغذ چون فلک در صدد یاریش بود بوسیله عرفیه که درآمده امداد خرج عرض ایستاد و ای  
پایه کسیر زیب اورنگ خلافت کرده و نخر طاسک نشان شده بجهت علمی و استعداد انشا شاهزاده را بر خود  
متوجه کرده روز افزا گردید و رفته رفته در ایام پادشاهی میرنشی مدار کار شده قالمخان خطاب یافت  
منشأتش عالمگیر دستور دانش صغیر و کبیر است محمد شریف ایضا بنور کمال بعد برادر که او از ایام بی گشته خمول  
اختیار کرده قائم مقام خطاب قالمخان شده منشاء وی هم برادر و کارزادانی است محمد شفیع و فضیلت  
جامع علمی برآمده و در سلوک مهارت خاصه اندوخته عالمگیر پادشاه استخاش گرفته غایت محظوظ خاند و میرزا احمد  
نصرتا عبدشید محمد و مفضل احمد بزرگ وقت استناد علوم ظاهر سید علی شیرازیت سید جلال ولد سید معز الدیقا  
از و تلمذ یافته سادات اولاد سید علی رعایت ادب اولاد محمد و مذکور بوجه اتم گردندی و اول لوح تعلیم بنا بر  
تبرک از اولادش نویسانندندی ساکن اگر بوضو است کسید علی اصغر نبیره سید علی مذکور برگزبان طرف  
پاور از کرده نخواهید می محمد و حمزه و اعطاء است که کامل زمان بوده و در خوارق حاش مذکور که شخصی  
حاجی حمزه نام از اجداد اخوند محمد باقر طالب علم که مذکور شود مدنی در حرین بوده و دوازده حج گزارده حب  
وطنش جانب ته می کشید و هرگز اتفاق نمی افتاده سال دران تلاش سپری کرده شخصی بوی گفت نیم شب  
مردی در فلان جای بیت الحرام بنواختی بجهت بیرون داند اگر او را در یابی و بدانش بیاوریزی و گذاری سرانجام ترا  
بوطن میرساند بآن نشان نامبرده آن بزرگوار که محمد و حمزه و اعطاء بود در یافته هر چه بتجامل پرداخت  
و دانش از دست نهشته آن گرفت با برپا تم نه دوست بدستم آورده بپوش چون چنان کرد در حال خود را

بر مصلای عیادت و دیده پس فرمود انیک وطن نوزنها یکجائی نگونی والا ایامت سلوب گردوی بالتجا گفت  
 بشریت است اگر عمر ایشان اول با نقض رسد اجازت فرماید آن شرط اجازة یافته مدتی اخفای داشته  
 گویند روزی شخصی بزیارت مکی میشد مجذوب و طایه از کوه مراجعت میکرد و مجذوبی دیگر سوی کوه میرفت  
 و طایه آن مجذوب دیگر را گفت چه میدوی امروز منم حظه فوت کرده جناب سید المرسلین با ما متجانه نش  
 تشرفین میفرمایند یا تا دریا بم این شخص رفته بر اثر مجامین بشک رسیده وید که مخدوم مذکور در گذشته است  
 بجناره اش رفته چون صفوف راست شد در صف اول خود را رسانیده در وقت تکبیر امام می شنید که  
 اول تکبیری از غیب سعویش میشد مولانا محمد طاهر از شیراز در تته گردیده فضیلت و علم بر تبه داشته  
 فرزندانش ابو طالب محمد عبید الغنی ابو الفضل ابو طالب بزدی طالبان نیک نامی در گذشته پسرش  
 شیخ عنایت الله در رفی منصبداران بآبروی تمام زیت کرده اولادی جز بسنهها نماند برادران علانی  
 محراب الحروف و فرزندان قاضی محمد فاضل قاضی کرا که مذکور شدند از انجمله اند ابو الفضل ولد مولانا محمد طاهر در رفی  
 منصبداران مستثنی از زیت کرده پسرش محمد حسن اکثر ایام در جهان آبا و گذرانده از عهد عالمگیر تا پایان  
 محمد شاه بنیابت جواهر خان سوز بکنت و اختیار کلی زیت کرده از اهل تته بجهان آبا و گذرانده از عهد موصوف  
 اوصاف حسن کم صحبت نموده در سال هزار و صد و هفتاد و یک سن کامل در گذشته پسرش محمد یار جهان است  
 مخدوم لقمان صاحب فضل اشهر که زمان بعد مرزاجانی بیک ترخان احتساب بلده میکرد و بنیره اش  
 عبد الجلیل خرداری موصوف فضیلتی و حالتی یک داشته فرزندش محمد سلیم محاش پدر گذرانده از محمد اکرم  
 مخلف گردیده از دی عبید الواحد یاکار مخدوم صحیح اصل از گجرات وارد قلعو اکرم و مرید مخدوم  
 اسماعیل سومره شده محمد اکرم وارد تته گردید در کمالات علمی و علمی اشهر نام زکیت چون در گذشت و دوسر ماند  
 اسیان احمد ۲ میان عباس میان احمد غریب کمالی داشته و عجیب حالی از جناب حضرت رسول مختار احمد  
 کنابی خطایش رسیده از مخدوم ضیاء الدین نقلست که بر دیوار حجره ایشان خون لبیاری دیدم چون شخص کرم  
 معلوم شد که آثار گریه میان احمد است که در او آخر ایام بخوف خدا کرده بود با بجمه و ر فضیلت ظاهری تند قوت  
 بوده مخدوم عنایت الله که مذکور گردید و تلمذی ایشان استاد جمعی از طلبه نماند اگر ویده فضیلت بکمال  
 سلوک تو امان داشت خوارق عجاب از و مذکور پسرش میان محمد و در ویش صاحب فضیلت برآمده  
 در سه علمی بوجه حسن آراسته از میان احمد مخلف شدوی بقدم راه آبا ساکب راه علم و عل برآمده بن گودی

مخدوم ضیاء الدین علم استثنی برافراخت گویند مخدوم هر چند استادش بود اما بلحاظ اینکه وی شاگرد  
مخدوم عنایت الله تلمیذ جدا بوده در کمال ارادت نشست برخواست ادا خرابام در عین در مفتح  
جهیم نزد سیر محمد سنم که قادم جدش بود جهت گرفتن نذری رفته بقضای الکی و ولایت حیات انجاس کرد  
محمد عباس ولد مخدوم آقچق ذکور بزی دنیا داران گذرانده از بهجتان میرک شیخ عبدالوهاب ثانی  
و مریدان برادر خود است از شیخ محمد تقی مخلف وی در لباس اعتبار روزگار حیات با خزر رسانیده  
در گذشت اکنون پسرانش حیات مخدوم فضل الله صاحب فضل اتم نامی وقت هست پسرش  
ابو الفتح محمد کین عنایت الله ابو الفتح از وطن برآمده باسعاد علمی که داشت عرض حضور شاهی  
گردیده اول قضای اکل کیمن اعمال گجرات و انگاه و را و ائل عه که عالمگیر قضای بندر سورت یافته  
بها بجا در گذشت و ولدی نامد محمد حسین ولد مخدوم فضل الله مذکور مرد تبرک حافظ قرآن بوده اکثر طلبه  
بغیض میرسانید از و دو پسر ماند احافظ عبدالرحیم عالمی متبحر برآمده در سورت بندر علما مشارالیه در گذشت  
و اولادی نامد حافظ عنایت الله ولد محمد حسین مرد نیک گذشته پسرش حافظ سعاد الله در حیدر آباد تهر  
مانده و فوت نمود پسرانش محمد رضا و میان عزت الله و فتح محمد در رتبه اند مخدوم محمود و دانشمند کامل  
سالک عامل با حالت نیک گذشته ساکن اگر بود پسرش مخدوم حامد موصوف کلمات پدر برآمده  
دو پسر ماند مخدوم صالح محمد و اعطا که بوفور تبرک زکین عمری بمذکری در قمری گذرانده ملا عبدالکیم  
که مدعی بادانش و تبرک بجای آباد اگر گذرانده سه پسر ماند محمد عابد سیان جهنم و محمد شاکر طوط دکن حی  
و ساکن مخدوم عبد الرشید بصیر طالب علم صاحب حال و قال مشارالیه فوت گذشته اولادش محقق نگردید  
مخدوم آدم اجل اولیا و اکل علما صاحب حالت باهر مقامات ظاهر است بنیارت حسین شریفین  
زادها الله شده فاضل و متفهم شافیه در مکه دیده انانث و ذکور یکی داخل حرم اطهر می شوند با شرف که  
گفت این رسم را باید بر طرف نمود چون از قدیم آن رسم ستم بود و مشرق در تبدیل آن متاثر شدند آخر  
از جناب حضرت رسالت یافته که حسب امر مخدوم من بعد برای انانث و ذکور روزی علی حده  
نماند از ان فر آن رسم بر طرف است مخدوم موزالیه در رتبه بوفور کمال و ردی مشایخان با حال ظاهرا بفتوا  
شرعی می پرداخته ولد امجدش میان ابوبکر نجمت صدارت موزنگر دیده فضیلت علی انصاری غایت دوست  
اولادش فاضلانی بزرگ شده اکنون زیاده بر یک دکن از بنا شری مری نه مخدوم علی احمد السورف

بقمری برادر محمد و آدم مسطور است بسبب الحان خوش لبت قمری یافته محلی بحلیه فضل و کمال بوده از  
 اولاد و لیست محمد و رحمت الله طالب علم معروف که بوفور فضیلت موصوف محاد انسانیت گذشته  
 فرزند حمیدش محمد و عبد الجلیل است وی در فضیلت نامی وقت برآمده طبع بمرتبه قصوی داشت نسبت  
 دامادی محمد و ضیا و الدین یافته و فائش هزار و صد و پنجاه و چهار هجریست پسرانش اسبان محمد صادق ۲۲ مخدوم  
 نعمت الله میان محمد صادق و رحمن جوانی بوفور علمیت که سید زیارت حرمین شریفین دریافت به تته آمد بعد ازانی  
 بسفر رفته در جوانی کمال نمود تبرک و فضیلت گذرانیده مراجعت فرمود بار دیگر آن طرف  
 شتافته در موضع زیرین کچ و ولایت حیات باک محات سپرد و فرزندش میان عبد الجلیل عرف میان مهتوبانی  
 مخدوم نعمت الله ولد مخدوم عبد الجلیل مذکور عجب نادر زمان برخاسته در عمریت سالگی مدرسه علمی همچو کمال آراسته و در  
 منقول شاگرد جد و اداری محمد و ضیا و الدین و در معقول تلمیذ مولوی محمد صادق که مذکور شود بوده در آنکالیم  
 از اکثر علما الصلاحیت و تقوی و جامعیت علوم اقدم و اوفق برآمد و سالک مسلک فقر گردید شاگرد سید محمد که مذکور  
 شود شده آنچه شد زبانه ایاری وصف نیست اگر حیالش و فاسیکه درین زمانه قدم پیشی بر سائر اهل کمال می نهاد  
 صاحب زاده محمد سرفراز خان ولد میان غلام شاه خان والی سند بارانوش سلوک محققانه نمودی قضا در سال  
 هزار و صد و هفتاد و نه عازم زیارت حرمین شریفین گردیده به هفت منزل امینوی که در بند رکفته زمین چهار  
 بتایخ هردویم ذیقعه سنه الهی و اصل منزل مقصد مسودا و راق بغض تلمیذی هر دو برادر مستعد است و دیگر  
 از اولاد مخدوم علی محمد قمری که مذکور شد شیخ عبد الباسط است وی طالب علم جدید برآمده در حضور عالمگیر سیده  
 آبیخ فتح قلعه شیر احمد بخش لقب این کرمیه یافته مذاعطا و ناخامن او اسک بغیر حساب بادشاه قدر شناس  
 در صلوات آن و معانه کمالات علمیش منصب صدی تته بوی بخشیده او آخرا یام شرف زیارت حج یافته به تته رسیده  
 او وجود کبر سن و ضعف پیری بدین تلامذه اشتغال میورزیده اکنون پسرش محمد اشرف منسلک نشان بسکار  
 صاحبزاده محمد سرفراز خان است میان آدم متقی و در تقوی مشارایه متقیان صاحب زبان و در علم متقدم  
 اصحاب ایتقان بوده معاصر مخدوم آدم است میان عبد البنی خالفت بوفور فضل و روی انکبان شریف و  
 در حرف آبی گریان و نالان گذرانندی و احیاناً خواری کلیه از و سر زدی معاصر میان آدم متقی است میان  
 عبد الرحیم و نازنی ذات مرد با کمال صاحب مدرسه بوده اکنون در اولادش بارت صلاحیت و تقوی  
 مخالف است و بر بنی وجوه محلی علیه صلاح و تقوی از اولادش برخاسته میان رحمت الله مدرکس

صدر معروف جامع کمالات علمی و علی بوده عالمگیر بادشاه بدرخواست تمام ایشان را طلبیده امتحان علوم گرفت و پسندید تا بسرا فرای خدمت صدارت و نوازش موفوره معاونت تته نموده خلف ارشدش محمد عابد صدر ایضا بمکالات پدر نامی روزگار زکیه پیشش شیخ کمال الدین بعد فوت والد در آغاز کن شور بجهان آباد شده طالب علم با استعداد و شاعر پر جودت برآمد وقتی که نزدیک بترقی رسیده قضا را آزار چیک فائده راه نشیستش شده در واقعه شاه عبدالغفور را که کندی که همانا عبرت زمانه بود این که میر مطابق سال یازده فاعبره و ایا ولی الابصار میان لطف الله مدرس مودی بکمال جامعیت علوم اشهر وقت اعلم و بزرگوار گذشته مخدوم برهان فاضل کامل خرید وقت بوده بود و تفصیلت حالت نیک داشته و تبرک زیسته طلبه بعضی نظایری و باطنی رسانید از سمع مران میان ابوالقاسم وکیل شرعی ست مولوی محمد کریم طالب علم از اولادش بانی مخدوم عنایت الله اهل علماء اشرف التقیان شاگرد میان احمد کتابی مذکور بوده علم کن تخریرین مخدوم ضیاء الدین و مخدوم محمد معین شاگرد ایشانند دیگر طلبه بسیار از خدمت بزرگوار بعضی رسیده در عهد خود استاد بارشاد گذشته شیخ عبدالواسع صوفی عالمی متبحر و در طریق صوفیه یگانه عصر زکیه صاحب تصانیف غریبه استاد نواب میر امین الدین خان است وی رشحات الفنون و معلومه الافاق باقتباس مشکوٰه طبعش جمعه کرده و شرح مخزن الاسرار را بهتر از قاضی ابراهیم گفته محمد علی ولد شیخ عبدالواسع صوفی مذکور در هر چهارده علم مجرّه وانی داشته مصنفاتش در اکثر علوم شایع بالصفوف آشنا و مذهب امامیه داشته اشعار نیک می گفته تخلص نیز مکرری بنهاد در اکثر غزلیات ششقی و جانی مذهب و مکانی یوسفی النسی و بقانی و غنائی دیده شده مخدوم طالب الله مدرس ولد شیخ عبداللّه اهل ساکن موضع بدین است مومی الیه فیضیاتی موفوره و حالتی نیک داشته بیک محمد سپهر بزرگ را از طرف خود بحضور عالمگیر بادشاه فرستاده تا ده هزار دام معاش اولادی و یکرو پیروزیه جهت صرف مدرسه آورده بمر کامل جهان بی حاصل را بگذاشت شیخ عبدالرحمن حقانی صاحب کمال علمیت جامع محاسن انسانیت مرد با خدا متصف صفات بیخودی و القان زکیه حامد خان پیشش و اهل معارف گذشته میان ابوالحسن که کامل وقت صاحب علم و عمل بوده منظومه سندی در عقائد اسلام و فرائض ایمان که در دو خاص و عام است از دیادگار بزرگیش را عالمی قائل از خوار قانش آنکه و را و اخرا بام که پیر شده و انخایافته روزی میان عبداللّه و اعظوف میان موی که سپهر خواهر مشکوٰه اشش بود و در حالی که هنوز خط محاسن نداشت گفت ای پسر طاعت اطاعت در من نماند ریش ببار



و بجای بن امامت کن بهنگام ظهر این را گفته دست بعد از شش زده بقدرت الهی تا عصر محاسن پدیدش آمد و  
رفته امامت کرد گویند شخصی از معتقدانش روزی آمده نالید و گفت خد مگذار تو اب شهادت بخوانم  
رسیده حکما درمی آید و باز نمی نشیند و هر چه می خواهد میکند بر حال زارش رحم کرده فرمود باش تا تدارک  
ببینم آنگاه پسر خود را هر منگوه خود میان عبد الله را گفت در خدمت پیر پنه بر وید پیغام و سلام من بدید تا  
تدارک آن ظالم بکند چون ایشان رختند و عرض کردند صبحی پس آمدند پیش آن ظالم در وقتی که بخانه مرد  
مذکور می آمد برای اراقه بول پس دیواری نشسته پایش بلغزید و بر نیچی که در زمین زده بود کفکش خورده بر تپید و  
احشاش برون آمده و در دم جان داده بود میان عبد القادر مرد مبرک از بنی اعمام میان ابو الحسن  
مذکورست و در میان این هر دو بزرگوار نسبت بهتر یعنی محقق و دلیر احمد حقیق است عبد الله مخلف کرده میان  
محمد حقیق از کمل صلحای و اجل اقیایر آمده خدا تعالی ذاتش جامع کرامات آفریده بود و هر فرمی که رویش  
ویدی در حال باسلام آمدی و این سخن بکیاری از مشکان بغض رویش مشرف اسلام گردیدند مسجد اسلام  
موقوف با دست و بر جای کالکان واقع و امن کوه مکی که مجمع هنوز ضالست وی احداث مسجد نموده  
سیان عبد الله و اعطاعت میان موریه دانستند با صفا است و بر بزرگی و تبرک از معارف زمانه  
بر آمده پیوسته بذكری اوقات بابرکات مصرف نمودی از اولادش سیان عبد القادر اکنون بزیارت  
حرمین شریفین مشرف شده بجای پدر مجلس آرای و عطا است محمد و ماریون ولد محمد و عجب بن محمد  
الیاس از بنان شیخ شهاب الدین سرور دلیست ذکر بزرگانش در موضع دریا مذکور شده موسی الیه بو نو فضیلت و کثرت جامعیت  
مقوم بنده نقل کرده اوقات حیات بنی ارباب علم با خبر رسانیده پیشش مخدوم ابراهیم داخل زمره فضل و مسلک مسلک صلحا  
اوقات عزیز بنی ارباب علم با خبر رسانیده پیشش مخدوم ضیاء الدین بشاگردی مخدوم عنایت الله و استاد گردی کثیر از  
اهل فضل و کمال بر آمده تولدش هزار و نود و یک با وفور علمیت سالک مسلک فقر و تسبی اقصی  
غایه بوده در معصرتان بر شد وانی و فیض کافی زبسته و رسال هزار و صد و هفتاد و یک بعمر هشتاد سالگی  
در گذشته پیشش سیان یار محمد کمال صلح و تقوی و فضیلت مختص بود چون در گذشته اکنون پیشش  
مخدوم غلام محمد بو خور فضل علمی و کثرت انسانیت یادگار بزرگان و قائم مقام جد بزرگست مخدوم  
رحمت الله ولد مخدوم اسحق بن مخدوم عبد الحمید است نامبر داد در بزرگان موضع و ریا مذکور اند  
موسی الیه از انجا حسب آخو رو و اردنه گردیده در مسلک اهل علم انلاک یافت و ایام زندگانی پایان

رسانید پسرش محمد دوم آدم بعد پدر بدرس و افاده نام آبا در سلک علمای زنده کرده اند و محمد دوم حیات  
 مخلف شد وی اهل علمای عصر و اکل فضیلهای دهر است با ستادی میان معاصران شهر و محاسن بزرگی  
 اشراف و شاکر و محمد دوم باینید است که مذکور شود از فرزندانش میان محمد ذاکر تاکنون در جهان آباد حیات سمیع و  
 محمد غلام آنجا فوت کرده محمد ناصر بحرین شریفین میرفت در بندر عباسی دور سفر آنجا نگریده تمه آن  
 خاندان میان محمد غلام چهارم پسر محمد دوم مذکور در تهره داخل سلک احیایا دگانه است محمد دوم باینید  
 طالب علم اکتل وقت بوده بجامعیت علوم علم استادى بر همصان برافراشته و از صفا و صفوت بهره  
 وانی داشته از طرف والدۀ نسبتش منتهی سلسله سیادت پسرش میان محمد حافظ طالب علم حیدر موضع پنه  
 سکونت اختیار نموده چون در گذشت پسرش میان علی اکبر بجای پدر بفضیلت اشتهر شده بانقضای مدت  
 در گذر شسته و لدی نماید محمد دوم محمد امین ولد محمد دوم طالب اند ساکن موضع والی نعلقه رود پناه و پت  
 مارن از قوم لاکه دست موالیه از مسکن آبا نقل نموده به تهره رسید و در فضیلت اشتهر زمان بود و افغانان  
 بنا بر ارا دینی که با والد ایشان محمد دوم طالب اند داشته نسبت صبیۀ اش داد تا صاحب مکتب شد و دره  
 حیات خوب بانجام رسانید ولد امجدش محمد دوم محمد معین شاکر و محمد دوم عنایت اند مذکور است خدا تعالی آنذات  
 حمیده الصفات را در زمان خود جامع جمیع فنون کمال آفریده و در منقول و محقول خیر عصر و علام  
 و بر شد با وجود آن کمالات علمی آشنایان و لبان بزرگ دین را صحبت کرد و بخدمت میان ابوالقاسم نقشبندی  
 که مذکور شود ارادت اتم یافت و در او آخر ایام کیناب که امت نصاب سید عبداللطیف تارک لقب بوضع  
 یارانه و ارادتمندان جوشیده میان وی و محمد دوم حاجی محمد ناسم همواره موافق مقال میرفته تصانیف  
 کثیره دارد و حکام بدینش در کمال تعظیم میرسیند و خود نیز با ایشان ملاقاتها نیکو کردی نسبت اهل تحقیق  
 مطابق جزایر اسماع معراج الاول اسماع دوست آشنای علم موسیقی بوده و طبعش ازین دار فنا بدربقا  
 بجزو سمع را که شده اشعار محققان گفتی در پارسی تسلیم و در هندی بیارگی مخلص گرفت و در واقعش که سال  
 هزار و صد و شصت و یک هجریست و همانا اتم اهل حال بود جمعی از صاحب طبعان قطعات گزین یافتند  
 و ادای تو ایچ غریب گفتند بنجله محمدن گفت ع قطره در بجزو اصل شمع معین دین احمد رفت صد حیف  
 حضرت استادى محمد دوم نعمت اند فرموده شفیع تو رسول محمد پناه رجاء گفت ع ناجی شد او که آل  
 محمد معین است با آنچه از مقامات عالیه اش همین فذر بس که جناب صاحب وقت سید عبداللطیف تارکی

در موضع خود بخندام فرمود بیا سید تا بدین آخرین یار خود برویم و به تئ رسید ه صحبت را گنجد و خود  
 صحبت کرده در عین وفق و گرمی را گبر فاست و اندرون رفته لباعتی جان و اوسید موزالیه شایست  
 جنازه کرده سوی مسکن شده گفت دیدن تئ لبیب ایشان می شدن بعد موت و محمد و م عنایت الله  
 صاحب حال و کراست بی حال موصوف با وجود عدم بصارت حافظی نهایت و شسته از ایام صوفی که بصیر گردید  
 تا حین فوت که با نخیای کلی و سن کمال در گذشت هگی ایام در افاده انام بگذرانند مجلس و غطش بر اثر بوده  
 شغل بوجه اتم کرده صفای کلی حاصل نموده بکبار ریاض باطنی بخشید از فرزنداناش میان محمد سعید و اعظا  
 مودت بفق و فضیلت متصف زیسته بحالت بزرگی در گذشت و دیگر مولوی محمد صادق که در تلانده خدم  
 محمد معین کل سرسیت تحریر وقت استاد با استقداد بر آمده بکیار طلب را بکمال رسانید و در حقوقات  
 نبی نظیر آدان بوده از مریدان سید عبداللطیف موصوفت اوقات حیات و تمام بی تکلفی و عدم رجوع به شین  
 و اشغال باطنی گذرانده در گذشت محمد و م حاجی ناشم ولد عبدالغفور سندی اصل مردم قریات  
 رشا گردی محمد و م ضیا والدین اقدم و شهر که علما بر آمده بر اکثر علما باقبال و توفیق فائز گردیده هر چند  
 با علمای عصر مثل محمد و م محمد معینی و غیره در مخالفت میزد اما در تقویت دین سنت و جماعت احیای  
 سنن اوره زمان بود کارهای قوی که موجب پیشی دین بین باشد و زانوش بسجی حبه شد با بجاح می رسید  
 بر مشرکین و ساحتین دین علمش خوب جریان داشت و زانوش صد انا کرده و دومی بشارت ایمان رسیدند  
 با سلاطین وقت مثل نادر شاه بادشاه و احمد شاه راه رسل و رسائل مفتوح داشته احکام تقویت دین  
 با ستم عایش حسب دلخواه میرسید حسن نفاد می یافتند با کمال دانش از مفتحات بوده نصایفیش  
 در هر علم کثیر و افتدش و رسال هزار و صد و هفتاد و چهار است از پسرانش حاجی عبدالرحمن و رانار گهیک  
 طرف جوانا گده گذشته اکنون محمد و م عبداللطیف قائم مقام بدر هر روز جمعه در جامع خند و صبحی  
 مطابق قرار داد پدر مجلس و عطا نیک سیدار دو هر روز وقت عصر و سحر و خوش شغل در سح  
 می کند و مدرسه مودنه را بر پا میدارد و در فضیلت شهر انام است حاجی محمد قائم اصل مردم قریات  
 عالم اکل و فاضل افضل مجموعه علم معقول و منقول و بیافین و منکتبی و دومی شاگرد محمد و م حیت الله مذکور  
 قرینه حاجی محمد ناشم سطور بوده ویرا با علما در مباحث علمی صحبتها و امتحه شده بحدوت ذهن بر اکثر فائق  
 آمده هر روز وقت عصر بیان حدیث نبوی علیه السلام کردی و بسا اهل توفیق را بکمال هدایت سلوک

وادی یکبارگی شده مراجعت نمود و کثرت ثانی مع کوچ آنجا متوطن شده بدین حدیث در آن مکان بیهوش  
 مشار الیه سائر علما گردیده بسال هزار و صد و پنجاه و هفت هجری درگذشته مولف این سواد که بمیثی جنات  
 تجری موافق سال یافته از شاگردانش ملا محمد باقر و اعظمی متوفی است و مخدوم نور محمد در نصر پور باقی افروند  
 محمد باقر و اعظم ولد خلیفه محمد رضا از شاگردان مخدوم حاجی محمد قائم در وقوع و تقوی نادره وقت بگزینش  
 برآمده زیاده از آنچه بجز برسد با وجود قلت حال و کثرت احتیاج همواره در کسب تکرار زانندی و بگزینش  
 و رجوع اهل نایاب پذیرفتی شیخ شکر الله برایش و جمعی از سرکار میان نور محمد مقرر کرده آورد هرگز قبول  
 ننموده و در سکنست و فقر اختیاری بود و نور فضل و کمال جهان بی بقا پدید آورده میان غلام محمد  
 طالب علم جدید و فضیلت اشک میان بهر آن بچودت طبع موصوف زکیه در عین جوانی جهان فانی  
 پذیرد و نمود و ولدی بیادگاری مانده اخوند محمد باقر و ولد اخوند عبد الواسع اولاد حاسبی حمزه  
 که ذکرش در احوال مخدوم حمزه و اعفا گذشته موی الیه و فضیلت اتم و در فقر اجل علما برآمده شیخ  
 و شهرت دوست نه شد و الا نه در فقر بی نظیر وقت بوده و حافظه کلی داشته بزرگان خدش تبرک  
 می یافتند و تا بود استفاده علمی از و بوجه البقی میگرفتند بعد قرب شتادیل افزون بران حصول و مجود گشت  
 طبقه اهل الله ارباب سلسله از سلوک و خلافت حضرت پیر که کرامت حال و فضیلت اهل  
 قریب جلالت جسمی و نسبی و ربی منال کسبی و موی بزرگ زبان و کل سر سبک گلشن عرفان و ایقان گذشتند چند  
 سطور سابق متضمن ذکر برخی وجوه داخل این زمره اجل گذشته است اما بخصوص درین طبقه کلمات چند  
 در احوالات این برگزیدگان عمده صورت تطبیری یابند ملا شیخ اسحق در اصل اوچه و رضی شائع کلام  
 وارفته گردید بر شد و افرو که است متکاثر گذرانید معاصر سید علی شیراز است چون در گذشت بر سبکی بجای  
 موقوف آسوده زیارتگاه انام از خاص و عام بسیار بزرگ بدولت صحبتش فائز مقتدا و جند و بزرگی و عظمت  
 در اولادش بر شد خلافت حضرت پیر متوارث و چون بختی جنایات خود نامی بوده اکنون اولادش مطابق ارث  
 در ازاله امراض آسیب عالم جنایت دستی تمام دارند منجمله انا که مرقد و مجاورت مضجعش اصاعدا عن اکابر  
 معزز اند مذکور می شوند شیخ محمد صالح از فرزندان پیر معروف بعد پدر بر شد و افرو درگذشته بعد از شیخ نویت  
 مرزوق آن دولت شده آنگاه پسرش خلیفه اسد الله بنمود کلی درگذشته در نیوقت خلیفه نعمت الله و خلیفه جعفر  
 ولدی خلیفه اسد الله قائم مقام آبا اند و هر کدام با دعای تولیت در شناخته هم علم ملا محمود و راهبانی از یاران

و مصطفیٰ آن نظر یافته است حق مذکور است گویند شیخ اسحق ویرا با حضرت غوث الثقلین چنیزی نوشته تا در دستار  
 نهاده پس هر که او را می دید و دست بمید می داده بعد از دوام کلی چون تنگ آمد آن نوشته را از دستار برکشیده  
 و دیگر کسی مجرب و میرش نشد و آن مریدان سابق منکک ارادتش مانند خلافت جناب حضرت غوث الثقلین که  
 داشته تا اکنون آن خلافت با ولادتش مخلف خلیفه ابو البرکات اصل از بکرات مرید شاه حافظ الله  
 گجراتی سنی است گویند شاه حافظ الله ایشان و شیخ یعقوب را که مذکور شد و اشافه نمودند که برادر بی  
 اعمام آبابی ماسید عبد الله در کوه مکی تته آسوده و بدنش برورد و هورا اندر اس یافته رفته بظهور آید  
 بآن فراروی بر فاخت شیخ موسی الیه در تته آمده مدفن ولی مذکور بدیده و خود دادند با حمله خلیفه ابو البرکات  
 صاحب آیات با سه و کرامات ظاهره و در گذشته ولد ارشدش خلیفه محمود و بعد پدر از زمره کمالان برآمده صاحب  
 خوارق عالی شد پس از و خلیفه حامد همچو آبا منیع اوصاف آبا برآمده اکنون خلیفه محمد سعید جانشین بزرگان  
 مسطور مصنف اوصاف فرط بزرگیت از ثقه بسیم رسیده که در ایامی که خلیفه محمد سعید صغیر رضع بوده بدین  
 خلیفه حامد شدم خود اندرون قشربین داشته پسش در حجه هفتم بود و ذکر چهار زبان طفل رضع شیرد  
 چون خلیفه حامد برآمد پایش بیدار کرده شخص را وی را گفت در مقامات بزرگان دکان تفحص نباید کرد با حمله  
 خلیفه محمد سعید از اجل صلیحی وقت مرجع عالمیان صاحب خوارق تبرک خلیفه او و اصل صدیقی  
 بزرگانیش اول خلفای قادری این زمین اند کسی از صحت خلافت شان منکره بقدم بزرگی و نشان بزرگی  
 اجل صلیحی و اکمل اتقیا زکیت از و پسش خلیفه عبد الرشید مخلف گردیده وی چون پدر کمال بزرگی میان  
 سمعصران قامت کرامت برافراخته به یکی موفوره بگذشت از و خلیفه زین العابدین زین حلیه صلح و  
 تقوی برآمده همواره از خلق برکنار بگوشه کاشانه و رسته گذرانندی اغلب مردم که مجدایا و فتوحات  
 برورش می رسیدند بر می گشتند مگر اندکی که بنوع صغیر حلیتش مجرب میگردد و قبول میکرد اشعار نیازمندانه و شایعات  
 از ایشان بسیم رسیده فوتش هزار و صد و چهل و هشت بجزیت شاه ابو القاسم از اولاد اسحاق شیخ عبد الله  
 انصار ساکن هرات وارفته گردیده چون بزرگی اتم و رسته گذشت خلف ارشدش شاه محمد یعقوب  
 بقضط کمال جانشین و الا گردیده اوقات حیات به فک و وضع بزرگان گذرانیده پس پسش محمد یوسف عزیز نصر  
 قنایت زبیده و راخوان صفا بوفور صلح و تقوی گذشت از و میان نعمت الله مرد خدا آگاه و ارکسته  
 اسو ابو موسی شنی نامی روزگار برخواست ایشان را و پسش نیک اختر مخلف گردیدند شاه عزت الله شاه اسد الله

شاه عزت الله بجنو عالمگیر رسیده در ملک ملازمان منسلک گردید و برکاب شاهی در برانپورتا اهل کرده  
فرزند آن آرد و بنجله شاه حسن الله حسب طلب هم خود شاه همدان که مذکور شود بته آمد و معقم دوام شد  
چون پیش از ورودش شاه اسد الله المودت بشاه اسماعیل در گذشته بود وی بشوق راه سلوک بهای  
راه سیر شاه مسعود که مذکور گردید بجهان آباد شافته شاه غلام محمد را دریافت و زانجا باز به ته رجعت نمود  
اکنون در وی فقر استادی خلق الله اوقات سیر اند و خالی ازین نیست شاه اسد الله المودت بشاه اسماعیل  
صوفی مرید خدمت شاه عاشق الله است که از هند وارد شده و مخلص جناب شاه عنایت الله صوفی که  
مذکور شده در ته باین نزدیکی همچو صاحب کمالی بنحو آگشته زبان قاصر هر قدر وصف کمالش بیان نماید بنور  
قاصر است خوار قانش اظهار کراننش اهر روزی در آشنای درسی یکایک احوال برشان متغیر گردید و بر تمام  
اندام نشانهای حضرت تازیانه نمودار شد بنا بر ستر حال دلون را طلبیده بهر کردند آخر چنان ظاهر شد که در برابر  
آنوقت بنا بر سیاست در چوپره کوئوالی تازیانه می زدند تا شیر آن در بدن شیخ ظهور یافته ظاهر در دنیا و  
خلق الله بدینصافی نمود و طره آنکه با معنی و قریب المارگ را محضر خلافت قیاس که حکیم جیل عامی بهم تجویز آن نکند  
حبسه الله بحجت رساندی و همیشه در استعراق بودی در سن مشوی مولانا درم غریب کیفیتی در خدمت داشت  
بروزارش هر سال جمعی میهد و زیارتگاه اهل الله است اولاد وی خلف کرده شاه محمد مسعود و لهاسی از  
اهل مریدان و فیضیان شاه اسد الله المودت بشاه اسماعیل صوفی است اولاد رس علوم ظاهری و خدمت  
محمد و حاجی محمد قائم گرفته بغضیت شهر گردیده به راه سلوک گردانده مشوی که شارع عام و اصلاص حقیقت  
شروع کرده بمذاق اتم رسیده بعد رحلت شاه مذکور حسب اشاره اش بجهان آباد رفته خدمت شاه غلام محمد  
در یافت اند انجا ببقعه مدعاریده به ته شد اکنون همچو آن جناب در سلسله صوفیه کسی در ته نیست در کس  
مشوی خوب میهد و گروهی را از ته هات لاطائل و خیالات موهمه نجات داده بگوشه انزوار جوع  
تا دوست میگذازند شاه عبد اللطیف که صوفی در رضوف معتقد علی جمعی و از یاران شاه اسماعیل صوفی  
مذکور بوده شهرت دوست نبل و دالانه خوار قات کلی احیاناً از سوسر میزدی روزی محمد و محمد معین  
بدینش رفته در آشنای تلم حرف از مقامات موسیقی برآمده خطاب بخدمت کرده گفت مرا نیز درین راه  
گاه گاهی سلوک میباشد و در حال لغوه آغازید که ناخن تاثیر در دل حضار زد و غریب حالتی بخشید  
شیخ محمد یعقوب مرید شاه حافظ الله گجراتی قادری حسنی ست چنانچه مذکور شد وی خلیفه ابوالبرکات به ته آمد

حسب الاشارة مرشد در مکتبی مرتد شاه عبد الله ظاهر کرده بالجمله در کمال فقر و فاقه سرآمد کرده که نیز اولیا  
 اند بر آرد سیدار نامدار ابرار بر میدی و محبتش در کرده اصل خدا آگاهان والا مقام صاحب نام شدند که هر یک  
 بجای خود مذکور شود اولاد این بزرگوار مستحق نگریده و مدینه فرشت در معصومه شاه عبد الله طرف پائین زیارتگاه  
 انام شایع شیخ عثمان یکی از یاران و فیض یا فککان خدمت شیخ یعقوب مذکور است آبایش در خدمت ابرار  
 ببقاولی نامی بودند چون این را بمزدونی مانده عرفان جوع طلب حق و انگیر شده اجاع شوق برافروخت  
 از خدمت پیر کمال رسیده لقب بقاولی شایع حاصل نموده صاحب خوارق عالیه برآمد پیشش میان  
 ملوک شاه وارث ارث ولایت شده بزمید نمود شیخ مختص کردید احوالات کملان و خوارفات مشایخان  
 از و یکبار سرزنی جلوه گاه امانین بالا مصلح احداث و ظهور داده اوست پیشش میان شیرین محمد بعد پدر  
 مقام قایم رسته آنگاه پسروی میان عبدالحق بجای آبایشت بعد اوسیان عبد الواحد یادگاری آبا و  
 معتقد علیه جماع معینه آشنای راه ارادت اسلاف و رس الله اولاد خلیفه شیخ بایزید ساکن رحل آباد  
 ساکنه است اکثر مردم کوستانی باراده شیخ بایزید ستوارث درس مسطور حسب اشاره جناب غوث الثقلین  
 وارثه گردیده جمعی از قوم خود را باسلام آورده در محله قوم مذکور که الحال بمجله نور سیه معروفست میان  
 مسجدی که مشهور بقدم بنای تته است و الحال بنام حاجی محمد قائم شهرت یافته برآمد رسیدان جمله پسین که  
 گزید گویند شیخ یعقوب و شیخ عثمان مذکورین و درس الله و درس امین محمد که مذکور شود و رسیدان موجود  
 باهم محبتنا کردند از ان فرامیدان تاکنون بمیدان جلوه پیر تعارف انام واقع و ایل آنجا زیارت فائز عاکی کردند  
 بالجمله درس لاثانی الحال از آنجا بمخلوطه نقل کرده آنجا که امروز مسکن اولادش است سکونت دوام گزید  
 و بزرگی اتم در گذشت پیشش شیخ ابراهیم بخوارق حسن قائم مقام پدر برآمده بعد پیشش میان احمد  
 جانشین بزرگان گردیده پس خلیفه هم که ولد خلیفه احمد بجای آبایشان شده اکنون در اولادش خلیفه هجدهم  
 معتقد علیه طایفه ارتمند است و درس امین محمد از صاحبان نظر یافته جناب شیخ یعقوب مذکور  
 چهارم یار یاران مسطور است در کرامات والا و در بزرگی شهره اخلاص زیسته قبرش در زمین بیرون دروازه  
 مکتبی شایع بر روز عید جمع اهل الله بر او مقبره حاجی محمد حافظ المشهور بلقب دویه و در فترا از  
 بی نظیران آنوقت اجدادش اصل از موضع دویه و اقوه حدود بکرند از اولادش میان شیخ محمد بنها  
 آفاق بسفر گردید و اکثر علوم مهارت بکمال حاصل نموده در علم تشریح حکمت و طبابت بقراطه ثانی نشد



چندگاه در تصنیف آن مشغولی و در زید و در تشخیص و تدای امر از چشم جلدی ضخیم ترتیب داده با تمام نامها  
 در هزار و صد و هفتاد و چهار چشم از مطالعه نسخه حیات پوشید میان نور محمد از بنی اعمام میان شیخ محمد مذکور  
 بشاگردی میان عبدالله عرف میان موریه و اعظم مودت ده دوازده سال در مسجد میان ملوک شاه  
 و عطا کمال تاثیر گفته لبال هزار و صد و هفتاد و شش هجری در گذشته دیگر از بنی اعمام حاجی محمد حافظ  
 مسطور میان محمد فاضل و میان صابر و پسرش میان محمد قاسم فقیران صاحب کمال برآمده و در سال  
 هزار و صد و پنجاه و در گذشته ملا حاجی محمد طاهر از کالان صاحب عرفان یار و معاصر سید رحمت الله  
 عرف سید مهتوشیرازی شکر الهی است چنانچه خدام سر دوا اهل الله تا اکنون متفق اند اولادش از احفاد  
 خلفه محمد و م آدم نقش بندی المودت بمحمد و م آدم و معاصر محمد و م آدم مذکور است چون در آن زمان  
 غلغله محمد و م آدم مذکور بر تبه اتم بوده مردم را بکفر نفس امر کرده تا مرا آرد و گفته باشند زیرا که در یکشنبه  
 وجود و آدم بیک زمانه چگونه صورت یاب باشد اکثر بزرگان زمانه پیشینی موفت آنم و در روزگار  
 قائل در سلسله نقش بندی عجب صاحب کمالی بر فاضله مقاماتش عالیت گویند ملائی اخوند یوسف نام  
 امام مسجد محل ایشان بوده همواره بی آمدن ایشان تکبیر نمی گفت روزی میان ابو بکر صدر ولد محمد و م  
 آدم که مذکور شده جهت نماز مسجد آمده دید که خانه پیشتر خوانده ملا را بتهنید گفت و دیگر بر او وجود نمیدیدی  
 ترا از امامت این مسجد موزول کردیم ملا یوسف ماجرا را بخدمت محمد و م برده زار نالید فرمود باکی نیست  
 بر و بر بالا خانه خود تلاوت قرآن مشغول نمیشی خود صدر بدرت آید زنهار تا کار خود بکنی کنی اشقی نمانی  
 صاحب الامر آمده تلاوت نشت قضا را میان ابو بکر بدر شکم مبتلا شده دانست که زاده کیست و  
 نتیجه بخش کسی است پیغام اشقی فرستاده هیچ جواب نیافت بی اختیار خود را در پاکی افکند و بدر ملا رسیده  
 و زار نالید ملا همچنان در بالا خانه مشغول تلاوت قرآن بوده آخر بعد الحاح کلی چون ششماه وجه امامت  
 پیشگی مشروط خدمت موعودت و سنج محمد و گرفت بدر اشقی زده آبی و میداد که بخوردش صدر را شفا  
 صدر که است گردید فرزندان محمد اشرف نام بعد واقعه محمد و م قایم مقام شده بزرگی اتم زیست نمودار و  
 محمد و م محمد رشید که آئینه شیخت جد و پدر برآمده شخص اینصراع بود و محمد اشرف اولاد آدم و محمد و م محمد  
 صادق و نقش بندی داماد محمد و م محمد اشرف مذکور طالع کامل معتقد جناب سید عبد اللطیف تارک موصوف  
 بزرگی وافر بوده پسرش میان غلام حسن المودت بمحمد و م ابو الحسن کبریا شرفین زاده با الله شرف و عظمت

رفته نمود و ائمه کرد اکنون بعد فوت محمد دوم محمد سیات سندی که مدرسه آرای مدینه منوره بود و در آن  
 سرزمین اعلم علما و اقدم فضلا زکوة جانشین سرآمد محمد ثمان با کمال و سر کرده در میان صاحب قال حال  
 می باشد محمد دوم ابراهیم نقشبندی اصل ساکن کوه پری صاحب خوارق کلیه است محاسب خسر و ضابط  
 هنرمند عهد شمه آن بر نیاید و لدا ارشدش میان ابابکر عرف نالچنگ صاحب مقامات عالییه برآمده گویند  
 روزی مستی داخل مسجدشان شده جماعه ویرا در صدد مخالفت شدند فرمود هر که خواهد آید منقش نشود  
 و حال تاثیر کلام آن بزرگ مست لای عقل حالتی یافته و توفیق را معصوم گردید که دیگر از مسجد پا برهن  
 نهاده شد آنچه شد همچنین تصرفاتش از حد زیاده از کسانیکه بشایعت جنازه آتش رفته بودند منقوست  
 که بالای جنازه انغفور از شهر تا مکی هجوم طیور عریب الشکل و الصوت بمرتبه بود که هرگز ذره از پر تو  
 آفتاب بر سائر روندگان که هزاران بودند محسوس نگردیده محمد دوم گل محمد برادر خود میان ابوبکر منقوست  
 اکنون چراغ افروز و دودمان بزرگی متصف صفات بزرگان است میان ابوالقاسم نقشبندی  
 ولد درس ابراهیم که از اجداد اراوتشند خانواده شیخ بهاء الدین زکریا یلانی بوده می باشد میان ابراهیم  
 اول وارد شده شده اینجا بود بزرگی در گذشت بعد از میان ابوالقاسم فرزند رشیدش کمالات  
 علمی و علمی از اجله مشایخ صاحب حال و قال برآمده عالمی را بغض شکاثر رسانیده صحبتش گم گشتگان  
 بادیه ضلالت را بشاه راه نجات فائز کردی بسا بزرگ از حدتش مقصد رسیدند خوارق کردایش  
 زیاده از اندازه تحریر و تقریر است که جهانی بظهور آن شاهد کافی خدام آنخاندان بمنزله علم و یقین  
 معروف از اولادش میان احمد جوانی بسیمای رشید برخواست در عصفوان شباب و اصل حمت و ثاب  
 گردیده در آن حیات قلیل خوارق کثیر از و مذکور محافل احبایند اکنون از بنابر آن بزرگ دین  
 سالک راه یقین احدی وجود ندارد و اولوا سها بزرگی و افزایدگار میان کبیر محمد نقشبندی در و با  
 ایشان و محمد دوم آدو در خدمت خواجه معصوم الملقب بشاه ثانی نقشبندی که از سه راند واقع شده  
 مشغول گردیدند بنا بر تقدیر ایزدی شاه ثانی اینجا در گذشته چون هنوز در طلب معز الیه بقیه  
 مانده بود و بهر که اندشند از خواجه محمود نقشبندی مقصود حاصل کرده به تته مراجعت نمود و بر شد  
 دانی بر جی طلبه را بغض کافی رسانیده چون در گذشت دو پسر ماند میان محمود ۲ میان محمد زمان  
 میان محمد زمان بجای پدر بزرگوار و سواده آرای ارشاد گردیده بسا طلبه را بغض فایض ساخت

اکنون از اولادش میان احمد جوانی موفق قائم مقام آباست و سر عبدالحکیم از محدثان میان محمدیان  
نقشبندیت بسیار بزرگان دیگر را ظاهر حال بوضع اطمینان نزدیک است طرذ صاحب حالات بود و با مشاغل  
نیک میگذاشت و رانید حکمها میکرد و تفصیلش طولش دارد و بعد حال درین زمان شغلش مقصود بر چند سال پیش انبیا  
در گذشته میر مرزا جان اهل اهل عرفان اتم سالکان راه ایقان بوده آنجا بعبع فیض برآمده و وقت  
خود در مرجع اهل کمال زکوة خوارق والا اظهر من الشمس بسیار بر فیض رسانیده بانگه اولادی از بنانه ندارد  
بر سنگش هجوم زائران اقصی غایت باقی و از سببش مردم فیض جو یوسف مستقیم فقری بحال و قال محروم  
زمان شاعر زبان سندیست بخوارق مشاکفانه مصنف گذشته تا اکنون مجمع شوالی سندی بر شغلش شایع و گردوی  
کثیر را و تندی باقی سید یا محمد اصل از سادات لکوی ساکن موضع پن نواسه پیر نادانی نواری مرید شاه  
عبد الله بند کت که دست گرفته شاه کلیم الله صاحب کتاب کشکول بوده بود و کمال کامل مقصد علی طائفه بوده  
سالک راه یقین برخواست بر حنی اهل افاده را به شغل باطنی شاه راه حقیقت نموده و در سیزدهم رمضان هزار  
و صد و هفتاد و هفت هجری در گذشته میر چیش برادر زاده اش قائم مقام موفق سلوک شایع هدایت  
و میان محمد کریم بنه میان عبد الله عرف موریه و اعطافه کور ایضا فیض کسید معالیه جوانی پر توفیق راه بدر سلوک  
مستقیم علی جمعی مخصوص است و سر عبدالحکیم مودی صاحب آثار مقبول القول بوده بر آینه بکاری که توجه  
کردی را است با تقدیر آدمی ایضا و نزدیکیه گشته تطبیقه بر حنی و جوده از معارف که کمبالی و حالی مختص  
گذشته و بعضی انسان خاندان نامی دارند و چند نیکو رات هم ازین قبل مشتمل ذکر همه معارف است اما اینجا چند  
آسامی علی حده از ان مجمع کرده شده تا مطالعه کنندگان بفرق مراتب آگاه شوند اقا محمد تاشکری  
مودی با مقتدا و امانت نامی در عهد مرزا جانی بیگ ترخان دارد و تته گردیده در فیلد رنگ مخلو حاشد پسرش  
محمد رضا بیگ نام دارد و وقت گذشته پس پسری محمد زان بیگ در زمان خویش بحالت نیک گذرانیده و کله غلغش  
محمد بیگ ایضا همچو آبا از معارف زلیته شیخ موسی اولاد شیخ جمال الدین محدث اصل ساکن بندر کوه صدفی  
بحالت نیک گذشته پسرش شیخ عبد الغنی بذو تجاران نام آور زمان گذشته و زنده شیخ عبد الغنی و عبد  
شایحان خدمت کرده و رگری و امانت و شرفی تته یافته و در عهد عالمگیر سبب ضعف چیزی از ان انتقص  
حبسته هزار دام معاش اولادی قناعت کرده و در گذشته و پنج پسر نامد شیخ محمد امین و پرا - پسر شدند  
محمد تقی و محمد میر همراه شاهزاده صفوی و در عهد نواب سیت الله خان بجهان آباد رفتند و در گذشته و محمد نواز

اینها و سال هزار و صد و پنجاه و نه بمهرمانوق پنجاه سال تامل ناکرده درگذشت شیخ محمود جوادی چهارپایه گشته  
هر کی بمهرمان بود درگذشت شیخ محمد نعیم مری باسند او وصیقه نیکو برآمده اکثر عمر ملازمت حکام گذرانده  
او آخر ایام در سال هزار و صد و چهل و پنج در خدا باد درگذشت چون تامل نکرده بود اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
محمد کریم در خوردی گذشته بوده شیخ عزیز الله مرد غریب اوصاف تمام حرات و بهمت فقرادوست غلب  
ایام بسفر گذرانده او آخر عمر در سال هزار و صد و پنجاه و دو درگذشته اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
مستور حقیقی برادران جدادری محراب الحرف و شیخ عبدالغنی مری باسند او نامی وقت از معارف ایام  
گذشته پسرش محمدم نور محمد و علوم متداوله بفضیلت کلی شهر برآمده بعد از او پسرش شیخ عبدالغنی منصب  
باوقاریا و کارآبامان از عهد عالمگیر تا زمان فتح سیه خدمت داغ الصیحه داشته تمام مرزائی میگزرا نید در  
شاعری استاد وقت بوده جمعی از شرفای ته مثل میرک محمد افضل و میرکامران و غیرهم در خدمتش بودند  
استفاده صحبت و درس میکردند برادرش شیخ محمد سعید که ایضا بصنوف کلمات انسانی متصف بوده  
و جهان آباد مرابعا از گذرانیده هانجا درگذشت شیخ ابوطالب اصل قریش صدیقی مرد کامل الاستفاده  
ماهر فنون انسانیت زلیله پسرش شیخ ابوالفتح الملقب بدایم مخصوص خدمت تقسیم دایمی جاگیرات  
و امینی معروف زمان گذشته گویند فردی بهرش از نظر شاه جهان بادشاه گذشته خطا مهر مغشوش  
بود و زمان صادر شد که اگر مهر شیخ ابوالفتح است چر چنین مغشوش واقع و اگر کسی جعل کرده باید بان  
رسید بالجلد با بهر گرویده و فضیلت و حالات نیک در گذشته شیخ محمد زاهد که مری نامی است اکنون  
نبیر حقیقی شیخ ابوالفتح مذکور باقی و بنه شیخ عبدالخالق گروسی سطور می باشد و از وعده کچهر از معارف  
روزگار ترخانیه منسلک سلک ملازمان نامی آن طبقه است محمد علی دیوان که در ذکر اعمال ترخانیه مذکور گرویده  
در مادرش بود و دو دانی عالی و حالتی نیک بو نور انسانیت و ارشته پسرش عبدالواسع ایضا نامدار زمان زلیله  
از محمد رضا مخلف گرویدی از مریدان سید شاه عبدالکریم است رساله بیان العارضین تنبیه الغافلین در حالات  
و لغو ظلمات شاه سطور که در سن ثمان و ثلاثین و الف تصنیف کرده از و با و کار باقی از ان خاندان اکنون  
نشانی نیست ملا حسین ملانی تبرک صاحب دیس و افاده ساکن محله سادات شیرازی شکر الهی معروف وقت  
بوده خدمتش بسیار از اهل ارادت را بغض رسانده پسرش ماسوری همچو پدر بکر است حال زلیله  
از و مولانا محمد حسین المشهور ببلایا جانبا ز مخلف گرویده وی بو نور کر است شهر انام شاعر صاحب مقام است

گویند بر پیری زیا صورت شغل معنوی داشته او بر شک مردم قاصد جانش شده شهید ساختن محال  
 در انشای خود قبل از آن بدو سه روز بیان کرده بود بر ایام فوتش تخمیناً صد و بیست سال گذشته باشد  
 ملا بلال شهیدی الاصل بجالت نیک از معارف وقت گذشته پیشش ملا طاهر بملانی یادگار دادان  
 زبیه از ملا الهدیة مخلف گردیدوی بنایت متوکل شاعر ظریف طبع بر آنده گویند شب هر چه باندشتی  
 براه خدادادی و فرزدا بگوکل ماندی و جز پلا چکنی بخوردی باین سبب ملا قلی نقشبند و او را زبیر  
 مولانا محمد حسین که در علمیت مشهور وقت گذشته پیش محمد صادق ایضاً مدو باسقداد از شاگردان شیخ  
 عبد الغنی بوده و او را دیش بانی عبد الرؤف نشی اصل قوم بخارا این برنده بلاغت لوح فصاحت را  
 نیکوتران دیده نقوش کمال کرد و در آخر عهد شاه جهان و ابتدای ایام عالمگیر نزد حکام تہ بنشی گری  
 نام آور نام شده خوشنویس نیک بود پیش محمد عیون ایضاً نقیب پدر قائم زبیه حافظ ابرار صلی  
 قوم لاکاوت بفضیل علم بجائی نقیضه نمود که استاد دار شکوه ولد شاه جهان بادشاه شده نامی رد زگار ماند  
 شیخ عبد الرحمن ولد شیخ عبد الهادی بن شیخ حبیب الدین شیخ یونس او را و ولد محمد دم عثمان که  
 بزرگ وقت و هم سکونت و هم عهد محمد و اسماعیل سومه که جد محمد دم عثمان مذکور از اولاد محمد و حم سام الدین  
 که در قریه حسام پور تعلقه ملتان است پیش شیخ محمد حسن و حاجی محمد اشرف و عبد الهادی است و شیخ نظام الدین  
 و شیخ سراج الدین از نو اسه نور محمد بیکر است که مذکور شده بو نور فضیلت در زمره اهل فتوی السلاک افتخار برده  
 زاده اش میان قمر الدین که در عهد نادر به مقصدی تقسیم معاش گردیده از معارف زمان خود بود چون  
 در گذشته اولادی مانده عبد الرحمن سعیدی قادری در علم دعوت یگانہ زبیه بادشاه عالمگیر معائنہ  
 غریب اعمال و حکمای عجیبش و کشتن سننا کا فر و عیبه سیف الرحمن سننا کش نقشبند دوده برادر زاده اش  
 میان محمد رفیع ایضاً در فن مذکور علم مهارت بر اخته پذیرگی بگذشت محمد شریف ولد میان بیک محمد  
 مدو باسقداد و در علم دعوت مشهور و استاد زبیه شهرت دوست نبود و بسکنت جهان را پدر و در کرده میان  
 قمر الدین مذکور از اسه اش می شود فاضل فیان اصل ملا عثمان نام ساکن موضع کبلی سمبیه ذات از موقوفان  
 محمد دم طالب الله جد محمد دم محمد معین مذکور است در آغاز شوریه تہ توطن کرده تحصیل مرتبه اتم رسانید  
 آنگاه بجهان آباد شده بعد فوت قابل خان پیشی بر تہ صدر الصدور و میرنشی نقیضه کرده در نشو و نمود  
 کلی در گذشته سوای بنه اولاد نماد محمد شفیق ولد محمد دم عبد الرحیم بنی که مذکور شده مدی بفضیلت

از معارف وقت خود بہت خدمت افتادہ تہ قامت لیاقت برافراختہ نائب خود مانده بجا بیاو شد  
و آنجا دو پسر آوردہ شیخ نعمت اللہ و شیخ غلام حسین ہر دو مفتیان و نائبان قاضی القضاۃ آنجا شدند وقت  
دو پسر دیگرش کہ صغیرہ مانده بود شیخ عطاء اللہ و شیخ عنایت اللہ بزرگ شدہ ہر دو با فائز تہ رسیدہ اکہ چون  
بعد فوت شیخ عطاء اللہ فرزندان محمد کریم مفتی بانی و شیخ عنایت اللہ خود می و بخدمت موصوف نامی وقت  
شیخ عبد الحمید مرد با کمال و عنامورف بودہ شیخ عالم جنیات داشتہ اہل بیت جنای سعادت پسرش شیخ محمد  
میر و جوانی بگجرات شدہ آنجا روزگار با عزا گذرانده در گذشت از دو پسر شیخ محمد مرید شیخ محمد کریم  
مختلف مانده اند و در سال ہزار و صد و پنجاہ و شش بعنوان سیر و سورت بندر ویدہ شدہ بعد چندی محمد مرید  
فوت کردہ شیخ محمد کریم با نیت شیخ موسی اہل تو مسلم مردم نصر پور است و در فی منصبداران تہ عمدہ وقت  
برآمدہ داخل زمرہ معارف شدہ در جنگ شاہ عنایت اللہ صوفی مقتول شدہ اولادش بانی شیخ محمد زمان  
از اعزہ منصبداران موصوف فرط توفیق داخل معارف گذشتہ پسرش کاظم خان و قاسم حسن خان ہر یک نامی  
وقت برآمدہ و مخدوم کاظم خان بدیوانی بادشاہی مباحی شدہ اکنون نواسہاش میان محمد رفیع جوانی صالح  
و محمد اعظم جوان مستعد و موزون طبع یادگار باد و قاسم حسن خان بخدمت عمدہ داخل معارف طالب علم خوش  
سلوک موصوف محاکم بزرگی زلیختہ پسر صغیرش میان محمد نام بانی ہر تراشا و کام جدید الاسلام بودہ  
در سلک منصبداران بادشاہی داخل معارف موصوف محمد یکتی در گذشتہ پسرش محمد سرور از مرد  
با استعداد برآمدہ در آغاز جوانی بسنت اغلب نام حالت تنفس یافتہ و عین غلبہ مطلوب سال آن شغف  
باطنی گفتہ فوتس ہزار و صد و شصت و نہ ہجرت شیخ محمد مرید اہل ازرای زاوگان جدید الاسلام ساکن  
سوستان است خدمت فائز گونی ملک تہ از عہد عالمگیر یافتہ ستوطن آنجا گردید و اوقات حیات بکمال  
انسانیت متصف محمد نیکو داخل زمرہ معارف گذرانده و خلف نامی ماندہ شیخ محمد محفوظ شیخ محمد حفیظ  
شیخ محمد محفوظ مودی سراپا سفیدہ انسانیت درین رہ نہ ازنی بدلان وقت است اوصاف بزرگان  
احمد نیکان در ذات جمیدش ہر چند سال ملازم کتاب نواب غلام شاہ بخان و بوکالت حضور شاہی مختص طبع شعر  
بحایت و سوادہ دارد و در حوش تخلص میکند فرزندان شیخ قمر الدین بہمہ وجوہ مجموعہ محاسن با است  
در آغاز جوانی با استعداد کامل رسیدہ سلیقہ در آمدہ برآمدہ محافل ارباب و دول نیک فر اندوختہ بہت تخصیص  
وکالت عسکر شاہی مخصوص شدہ از چند سال در عسکر شاہ اقامت وار و حسب التوارث سباز موزونی طبع

گاهی فکریست و غزل هم می نماید و شریعت تخلص دارد شیخ بیک محمد داماد فاضل خان صدر الصدور و شیرازی  
است بیکت موفوره و استقداد انسانیت زیسته پسرش شیخ محمد رفیع جوادر و زکاء و معروف زمره کبار  
برآمده نام بیک از خود بیادگاری گذشت محمد صالح رساله در علم سیاق سیمی بیستور السیاق از مولف  
بنظر رسیده از انجا واضح است که اصل از طرف آبا اولاد قاضی و نه سوسنانیت و در تته نشو و نما یافته عالی  
از کمالی بنیامید و هر آینه داخل معارف ملا یوسف مرد طای نلم وقت خود است پسرش ملا عبدالرسول  
بیلاغت اشهر نسخ گزیده نفائس الامکار فی عوائش الابکار از مصنفاتش بنظر رسیده شاید بلاغت همان نسخه  
بند است محمد عارف وکیل شرعی و در هند بسیار رسیده نواب مهابت خان کامل را در صحن تربیت کرده بود  
در ایام نظامت نواب مذکور در تته آمده باحوال نیک گذرانید اخوند محمد یعقوب پارسى خوان  
مورف با ستادی علم نفوق بر اکثر طلبه برافراخته حضور و مجرب سن شیخیت رسیده با وجود پیرانه سال  
و تمام پنجاهی قوای روز آخر شب برآمده نماز صبح به برتبه گذرانده چاشت بخانه کردی و دانش بیک تمام بوده و فوئش چند سال  
پیش از تحریر این قسبت ملا محمد فاضل ساکن موله پیشی ملا تبرک وقت گذشته اخیانا فکر شویم کردی و داختر  
بوجه اتم دادی طبقه خوشنویسان چند در مذکورات سابق جتنی دجه اهل این فنی هم سمت تحریر یافته  
اما انجام را بدکر معارف این هنر و الاست حافظ رشید خوشنویس در عهد جام نظام الدین و جام فیروز  
در خوشنویسی علم مهابت می افزاشته و در سلک علم مهابت می افزاشته و در سلک اجل مشاییر زیسته حسین  
خوشنویس در عهد ترغایه فیهنون خوشنویسی ما بر وقت زیسته پسرش سید محمد طاهر الفیاض جامع هفت قلم  
مورف انام گذشته مخدوم الیاس خوشنویس بن مخدوم یوسف در خط نستعلیق و نسخ مهابت کل داشته  
با ستادی وقت شهور شاگردان رشید مثل سید علی از دهر و رزن کمال شدند سید حجت الله و سید  
ابوالقاسم بیک لار در خط نستعلیق از مورفان روزگار گذشته شیخ محمد فاضل و لد شیخ محمد معاصر  
شاهجهان بادشاد و رکنه نویسی خط ثلث نادره زبان بوده شیخ محمد و لد شیخ محمد فاضل الفیاض و رکنه نویسی  
مثل پدرید مهابت می افزاشت شیخ عبدالواسع خوشنویس و خط نستعلیق مورف روزگار بوده در  
حضرت شاهجهان بادشاه بار و رفته منشی تحریر فرامین و زنا می گشت ویرا هفت پسر است شیخ  
عبد السمیع شیخ عبدالشکور شیخ عبدالغفور شیخ محمد معین شیخ عبدالحق شیخ محمد شریف شیخ عبدالودود  
هر یک مثل پدر بزرگوار یعنی خوشنویسی ما را ظاهر زیسته و بجای پی منشی گری آند رگاه سلاطین سیدگاه



رسید سید علی استاد بانام صاحب دستگاه کامل جامع فنون خوشنویسی بوده شاگردانش اکثری  
 بکمال رسیدند شیخ محمد علی در خط تعلیق شهره آفاق برآمده بحضور عالمگیر عرض هنر بوجه اتم دوه سرفراز  
 گردید میان شیخ محمد شاگرد سید علی مذکوریت در بر سبقت قلم اشبه ایام آمده از سپهرانش شیخ ابو الفضل  
 در خوشنویسی اظهار گزشت شیخ محمد پناه جامع کمالات خوشنویسی بر اکثر خوشنویسان رایت سبقت برافراشت  
 قضا در عین جوانی بگذشت پیشش محمد عالم اکنون بفنون هنر اهر است سید نعمت الله خوشنویس  
 معروف گذشته میر محمد بزرگ رضوی که ذکرش گذشته شاگرد پدر خود میر محمد فاضل و محمد شفیع خوشنویس  
 شاه بندر و نهایت اندرزین رحم از استادان بزرگ فن خوشنویسی معروف و وقتت خواجه میر شریف  
 اولاد خواجه میر شهاب الدین که مذکور شد خوشنویس معروف شاگرد سید علی است پیشش خواجه میر تقی که  
 در وصفش اکنون گذشته و استادان این فن نامی وقت میان حبیب الله شاگرد سید علی مذکور است و در بر  
 سبقت خط اسناد کامل گذشته پیشش تاج محمد یادگار پدر خوشنویسی باقی و در ویش علی بیگ از طائفه  
 مغول خوشنویس نامی است نبیره اش علی بیگ ایضا همچو جد از ناموران آن فن بوده سید میر محمد از شاگردان  
 میان محمد پناه خط ثلث بوضع خاص نیکومی نویسد و در شیخ طیفه شعرای بلاغت آثار که در بلاغت شهر  
 روزگارند و مسطورات سابق بر جی ازین گروه تقریباً مذکورند اینجا ذکر مشاییر اینجا مختصر میکند و  
 محمد معتمد در عهد ترغایه علم مهارت و رسیدن سخن می افزاشته و همراه مرزا جانی بیگ بحضور اکبر بادشاه  
 رسیده قصه عشق مول و سید الهامی بترنم عشق از و یادگار ملا عبد الرشید اصل ساکن بندر لاهی  
 در فقه اشهر که در شاعری اظهار ایام بوده مرزا غازی صحبت و شورش را پسندیده با مداد حنچ مبالغه کنی  
 از موطن مجلس طلبیده بخطاب خانی سرفراز کرده بود عبد القیوم شاعر ظریف خوش تربیت صافی  
 طبیعت معاصر عهد جهانگیر از همایان میر محمودی مظفر خان بوده شهره آشوبش سرسب طبیعت  
 یادگار و انشور شهرتی تخلص از اهل شوائی معاصر میر عبد الرزاق مظفر خان محمودیت وضع شاعر  
 و سبقت داشته تا عهد قبادخان حاکم اول عهد عالمگیر زیاده صاحب دیوان معروف ملا محبت علی  
 فاضل کامل شاعر شود و علم لفظ معتمد علیه انام بوده در درگاه جهانگیر و شاه جهان بمزید اعتبار و  
 استثنای گزیده ملا محمد صوفی شاعر اشعورقت مرزا غازی و قاریت اغلب اوقات با وی شاعر  
 داشته و موزن تین ندیانش بود عینوری عرف شکر صاحب دیوان است در واقع میر بزرگ والد

میر لطف الله شیرازی انجمنی گفتی سر و ش گفت نماده بشهر شه بزرگ فتح الله ولد میان عبدالله  
اصل از قبیلہ منلیه معاصر میر محمد منعم حسینی تخلص کنوت سکینی خراجه خانه مقرر نقد سخن را خوب رنگه  
میر سائید خلافت حضرت پیر علیہ الرحمہ را ماذون شده اولادی نماد دیوانش ستاد اول محمد فیاض دهرین  
موروث نو اسه وی می شود محمد فاضل ولد شیخ علی محمد خوشنویس مذکور شاعر جریسته بوده حیرتی از شوا  
نادار معاصر شهرتی بوده ملا سلامی و ملا عبدالحکیم هر دو برادر شاعر طریف نامی وقت خویش ماند از  
ملا سلامی حکایات غریب طبیعت آمیز در السنه عموم شایع گاهامان عهد خواجه عطاء الله و قاضی محمد حسین  
و شیخ میرک عبدالوهاب اند ملا عبدالحکیم عطا تخلص جامع اخلاق حسنه کامل تویع و تقوی بوده سی سال کامل  
بقیام میل و صیام نهاریکو ضو بعد نماز عشا تا دم صبح در انشا و لغت بنوی و منقبت مر قنوی و انتم کرام  
علیهم السلام کسب کرده لک بیت با ختام رسانید چند دیوان و چند مثنوی سوای انذار و کلامش بطرز  
قدما سلیس و فصیح واقع عظمیعی یافته معتقد علی عام و خاص زکیه لباس سبز و شاعری در اولادش خلف ماند  
محمد ضیا برادر زاده ملا عبدالحکیم عطا مذکور در شاعری از او اقدم و در نشو و نمود اعلم بر آمده در آغاز مشهور  
سفر جهان بابا و کرده مرزا بیدل را و دید وی قیامت تخلصش داد بعد چندی همراه نواب جهان جهان کافظم دیوان  
اعزانه در تهر رسید نواب مذکور بندهم خاص داشتی و تکیه موروث جهت ششمین او تعمیر نمود دیوان رنگین دارد  
سکین پس ملا عبدالحکیم مذکور بعد ضیا در تکیه اش قائم مقام نشسته تقلید پدر و محمد ضیا در اشعار  
کردی و بتوکل گذرانندی اولادش خلف ماند محمد میر عوف میان ما شود و دیوان داود و تحصیل عربی خوب  
کرده با محمد ضیا در اشعار خیالی بمطرح بوده همراه نواب اعظم خان بتوقع خدمت احتساب روانه جهان بابا و  
می شد و بیکر رسیده حساب حیات بتقاضی حمات داد خواهم ملای محمد نام شاعر بلاغت آثار معروف  
روزگار بوده محمد رضا ماشینی تخلص شاعر طریف لطیف موروث عالمگیر است مثنوی محمد حسین نام  
ولد ملا عبدالرؤف طالب علم پر استعداد بوده اغلب ایام حیات بجهان بابا و گذرانده خدمت احتساب و  
صدارت تته چندی یافته شیخ عبدالباسط مذکور بنایتش کرده مرید محمد ششم رضوی نصر پور است و یار  
میر شاه شکر الهی مثنوی موزون مسامات بنجات مثنوی بمذاق تصوف و چاشنی سلوک شیخ نان حلوا ی  
شیخ بهای بنظم آورده در ان داد یاری و ارادت هر دو بنرگوار مذکور داده و دیگر مثنوی ناز و نیاز و  
چند مثنوی دیگر و غزلیات و مرثم اشعار یادگاری دارد و در نشر هم سلیقه خاص داشته عبدالشکور

بود و شخصیت مشکور سلیقه شوگردشته در عتوت پدرش این الفاظ که هنگام داخلی مبرم میخواندند بیدیه تاریخ  
 بر آورده بسم الله و علی علیه السلام عیسی عاقبت محمود خان نام اصل اثر را ترا دوکان منصبدار بلوچار  
 ممتاز و کار خود است دیوانش متداول و انشای غریبی یادگار مانده اخوند محمد شفیع پاریسی خوان  
 استاد معروف آدان از یاران میر عبد القدوس شیرازیت در ایام پیری ایشان را دیده شد و تصانیف  
 عربی و سنی عروضی و چندی بخدمتش سماع کرده عجب طبع عالی داشت و در تاریخ یابی بدیضامی نمود و اغلب باب  
 دول و اعزّه تّه در تعلیقات مساعی جمیله بظهور آوردندی میر محمود اصل از سادات استرآباد و طوالت  
 بعهد لوا ب سیف الله خان در شهر لر بعبین و ماته و الف از زیارت عقیبات عالیات مراجعت نموده به تّه  
 ساکن گردید و تامل و تمهید کرد و بکلیه بزرگی نیک آراسته صاحب تخلص میکرد و در مناقب و مرثیه آنمه و فرز ما  
 بنظم می آورد و خالی از حالتی نه از چند ماه در گذشت است محمد محسن ولد نور محمد بن ابراهیم بن یعقوب آبیش  
 بحرفت ریشم فروشی همیشه داشتند این از سفید و گیاه باخیز شده رنگین طبع برآمد و در عنفوان شعور  
 بخدمت میر لطف علیخان تربیت یافته مذاق سخن بهم آورده خدمت برحق اهل کمال حاصل کرد و شد آنچه  
 در تّه بانگالیت شاعری و لطافت سخن و ملاحظت کلام بر پنجاست از منظومات است عقد و از ده گوهر در  
 مناقب آنمه اظهار علیهم السلام و طراز دانش و بیان و ولادت حضرت صاحب الزمان و اعلام باقم المشهور  
 بکلمه حسینی و دیوان شعور و قصائد و غیره اقسام که در هر کدام و سخن داده و پیشش میان غلام علی مداح تخلص  
 اکنون علاوه بر آنکه در تحصیل عربی بهره وانی اندوخته صاحب قریحت صافی و طبیعت کافی است  
 محمد نیاه رجا تخلص سخن از فیض یابان جناب اکمل میر حیدر الدین ابوتراب کامل تخلص بلفظ  
 طبع وجودت فکر و صوت در اشعار خوش تلماس و در تاریخ یابی نادر الفکر مردی نکین صحبت آرا می باشد  
 باختر و اهل الله و عقدا نه و خود دارد اکنون تّه در صاحب سخنان غنیمت است و اثنی آقا محمد صالح  
 نام تهریزی الاصل و صورت بندرت و در تّه نشود و نایافته در معارف زیست نمود و بعد وفات آنکه  
 کریم صفایانی چندی در عهد نادریه وکیل رعایا بوده و از ان بعد هم ایام در امتیاز و استثنی گذرانده که  
 شاعری جرکت خیال مصور و طایع و خوشنویس بی بدل گذشته در مرزای حسن مهارت و ادای سخن  
 و بیلو خود به بیلمینا بوده و فوشتش هزاره و صد و مقاد و نه بجهت فائز تخلص شیخ عبد السبحان  
 ولد شیخ مرتضی است شیخ محمد مرتضی ویرادرش شیخ شجاع از منصبداران باو شاهی با عز از خدمات کردید

روزگاری گذرانیدند موی ابریشا عطر لبت بذله سیخ لطیف برآمده در ابرها هم حاضر جوانی معروت محبت  
 اهل بیت اقصی غایت داشته و در مناقب اکثر طبع از انانی کرده ادا خرایام آیات میان نور محمد حجاب  
 مبغضین نسبت غلو و محبت اهل بیت خفتش رسانیدند و بی عین سعادت دانسته مولودش بهنام قبولیت بود  
 زمان که و مه است فقیر در فوئتش قطعه تازیانه گفته منع فائز رحمت سبحان شد گفت و برادرش محمد رفیع هم اکنون  
 گاه راه برادر در فکر سخن می بودید و هموار خوش سلیقه است اخوند فیض الله طبعش تخلص بلای غریب  
 تمین بوده در حل اشعار خیالی عجیب نگاهی داشته نثرش طرزی خاص دارد و فوئتش تپی از مذاق نه انسد افند  
 تاج تخلص از نوحا دیمه تله اولاد محمد منعم معروت بلبق ترای شاگرد محمد محسن است طبع نیکو دارد و از بهر  
 طرف سورت بندر میگذازند غلام محمد ولد اخوند محمد احسن و در دین فارسی تبرک وقت است و استاد  
 جمیع طلبه آوان حال نامبرده جوان صافی طبیعت و در ملای خوش فایز احیاناً تاد تازیانه و قطو گوئی  
 برجسته فکر نماید محسن مرزا غلام علی نیرالدین ویردی بیگ کا زردی جوانی پر استعداد و انسانیت از تازه  
 فکر است و خدمت شیخ قمرالدین موصوف و رادوی بادشاهی است طبقه و جوه اهل الله متقین  
 سر نمودن و اول و ذکر برخی جوه اهل الله آسوده و در عین شهرت و سواد آن سید کمال شیرازی  
 سید طوک ماندرانی درس این سبک از سبب یار شیخ یعقوب که پیش ازین  
 بجائے مناسب مرقوم اند و چون داخل بزرگان عین تنه و سواد اند فاما لنگر از سخن را سفید ندیده و دیگر  
 سابق بس نمود سید شاه منعم از اولاد غوث الثقلین است آنجناب و سید کمال  
 شیرازی که مذکور شده و سید شاه عبداللہ حسنی که مذکور شود و عجب شاه بیگ  
 ارغون با سید شکر الله شیرازی و اردو شده چهار بزرگوار را اخلاص بر تبه کمال بوده و منجم آنجناب مرتب  
 اتحاد با قاضی سید شکر الله اقصی غایت داشته لمجا فاقرب جوار آنجا که آسوده است بخانه مریدی توطن گرفته  
 حضور و مجرد در گذشت که ایتش اظهر و خوارق آیاتش شهر زیارتش برانده حاجات عموم خلق الله  
 واقع پائین قبرش دو قبر دیگر مادر و پسر است از خدام آنوالا جناب که در خانه اش توطن اشتند پیر پدر  
 از کل اولیا شهید هنگام قدرت ارغون ساکن جوار سکونت گاه سایر بانان معروفت از والامقانی آن بزرگوار  
 داستانهای غریب بسج رسیدند تاکنون زیارتش خالی از کرامات نیست پیر عباس از بزرگان وقت  
 در ولایت ابر است که مذکور شد و حالش غریب و کراماتش عجیب پیر شاهی و در برابر چوک ملک آمان

که امروزه در فوئست مسکن داشته و در زمان مرز اعیلی بود و لشکر فزک شهید گردید شاه مسکین فخری کمال  
 قیل سیدی و الانسب تکیه دار مکان در فنت و در فترت فرنگیان شهادت یافته و در صاحب کمالان آسوده  
 ته بقدم بزرگی و تفوق کمالات اشهر میان ابوالقاسم نعمت شندی فرموده در ته بزرگی باین کمال مدفن  
 بنافنه الحق زیارتش بر زنده هرگونه مرادات واقع سید محمود و در محله عطاران از اهل مشایخ و عمده اولیات  
 گویند در زمان سابق قبرش محسوس نبوده شخصی اراده بنای خانه کرده چون زمین را کافتند جسد سالم و در  
 زمین مدخون یافتند شب آنروز در رویا معلوم گردیده که آن بزرگ سید محمود نام از اهل الله است ازین  
 باز زیارتگاه خلق الله شده پیرا که اصل قوم کلال بسیار بزرگ با حال سمیع اهل الله زیارتش تبرک کلی سجا  
 آوردند محمد مکائی نیز کوئی آسوده غله بازار بسیار بزرگ وقت سمیع برجی را عقیده اند این جاذبه و پتان  
 شیخ نکای است که در زیر کوک و درگاهش شایع بهر حال زیارتش اهل حاجات را وسیله تبرک انجام مراد می  
 میرسد از اولیا زمان نزدیک است پنه فرزند صاحب دکان که بازار بوده همواره بر دکان قطعها  
 کل پیش خود داشتی و همه مرض بخوردن آن کی شفا یافتی اهل الله اوقت صحبتش مستفید مرادات می شدند و در  
 نزدیکیها گذشته مردانی که صحبتش یافته بودند قلیل پیش ازین بر چند سال دیده شدند با بجلد چون فوت نمود سلطان  
 وصیتش در کانش و فن کردند قضا را آنال یکی اساک باران روداده مردم بدشگون بجا گم گفتند همانا منی که  
 این بزرگ درون شهر موجب اساک باران است بنا بران حکم شده که آنجا انفس را بکوه نقل کنند از اتفاقات  
 شئی که صحبتش علم مردم مدفن آماده شده بود بارانی خوش بارید که و مان بدشگونان البته شده کسی مستعرض حال آن  
 بزرگ نگردیده زیارتش اکنون بر زنده حاجات سائلان است سید امیر اسیم از بنا سرمدوم را جو قاتل  
 متحقق گویند پدرش کاسه جوین از ابا ارث داشته که چون از طعام و آب پر کردندی هزاران مرد از او  
 سیر شدند و چون در گذشت خدام کاسه مذکور نزد وی آوردند آنرا گرفته لبکت گفتندش چه کردی  
 نشان آبا بود فرمود و ما را شمار غیر شهرت محض از و چه حاصل آنگاه سفر کرده و رفته و در گذشت قبرش  
 در محل کشمیشان طوف غری موف بسا بزرگ فیضیاب زیارتش اند شاه که کنج فقری کتانه بکمان  
 مدفن که بکنار بیله شامی مغواره است تکیه داشته سید احمد شیرازی در خدمتش بکمال ارادت رسیدی ویرا وجود  
 سید محمد مراد قطب وقت برداده بود و خود را از آمدن آن مولود ظاهر ساخته از ته سمیع که چون سید محمد  
 بخد متش رسیدی تو انعمش در کمال خضوع بعمل آوردی وقتی که لطفه سید مراد از و برجم ما و منتقل گردید

دیگر از جانجندی گفتی تو اضع من بجنب قطب وقت بود که حالا از صلبت نقل کرده او آخر ایام در شانی  
سیاحت شهادت یافته سر خود گرفته بجای مدفن رسید و افتاد و دفن کردند بعد فوتش آخر شهباشیری آمده  
بدم جارب استانش کردی و این حالت زمانی دراز منی اکثر زائر و ساکن انجامی شده پیر جمعه  
از میدان و منوبان شیخ پته دیولیت بقدم بزرگی موصوف در نقش شرقی تنه موصوف ظهور این بزرگ  
در اکثر بلاد شایع و در تنه هم دوسه جاست منجمله بر عزبی تنه کناره تند سر ظاهر بعضی گویند این بزرگ همان  
اسم بزرگی علیحد است و لکنه انجمی علیحد بر او محمد شود پیر الهی اصل نامش مارک و اما دجام نظام الدین  
بوده ظاهر این منع مشکوک تخانه که مسجد صفه آنجا شده مرید سید مراد شیرازی شد و دنیا را بجای هشت روز  
سید موصوف فرمود تا از آنجا که امروز در و در خوشت از پنج درخت اراک سواکی آورد وی آنجا رسید  
هر جا زمین را بکافت دفینه گران بنظرش آمد چند جا کاه و دیده جز دفینه چیزی ندیده بخدمت پیر آمد و حال را بگفت  
فرمود آنچه میدیدی چرا بر نیاروی گفت چه کار دارم با آنچه از گذشته و میرا الهی خطاب دادند اعمی بطبع  
باجمله دولت فیض پیر و طلب صادق خویش بجا اعلی رسیده در حیات پیر در گذشت و زیارتگاه اهل الله شده  
سید مراد و بزیارت بسیار رسیدی پیر بابو اصل نامی دیگر داشته بنی فقر بجای مدفن میان تکیه میگذاشتند  
بعضی گویند از سادات آنجا رست نامی حال صاحب کمال اتم بوده روزی از روزهای ویرا خبر شد که سید  
مراد شیرازی زیارت پیر الهی میرود و از این راه میریگر و دوسه راه گرفته استاد قضا رسید از آنکو بزرگ دیده  
وی تا بنف کمال استاد ماند و چون سید باز بروز معهود زیارت پیر الهی شده از راهش گذشت شنید که و  
از هفت روز با سید دیدار استاده مانده است نظر توجه کرده کارش با تمام رسانید و فرمود و تورا است  
بابو هستی یعنی مثل بابو که عبارت از ریاضت کشان موصوف باجمله سید ویرا فرمود تا چندی بسیر سیاحت  
نمده مقصد در یاد ظاهر او را راضی لکله سیر میخواند که جامعه قوم که میریگر و دوش رسانیدند از آنجا سر خود دست  
گرفته طرف سکن شتافت و چون آنجا رسید کسی از اهل شهر ندیده دیگر از اجنه کرد و دوشش کردند و گواهی  
مقتدر از این و مطلب عاقلین است پیر و اول اهل مشایخ و اکمل اولیاست در ویشی سر برهنه زولیده  
موت کرده او بوده بعضی گویند معاصر سید محمد یوسف رضوی است و بعضی گویند از این پیش گذشته بهر حال  
از سید بطور با وادش است که در حین مشکلی اگر بمن رسیدن نتوانید از استاد و عاقلین الحی درگاهش  
برارنده حاجات سائلین حاجی شیخ بجا و الدین از اولاد شیخ بها و الدین در کرایه طاقی در عهد ایالت

ارغون از حج و اردت شده و رگدشت در فضیلت ظاهری درجه کمال داشته و زمره مشایخ عمده مذکور  
 قبل و از آنجا که سید علی شیرازیکت اهل فضیلت و تشرع زبانش بسیار صحت دارد و فائز را دانستند  
 پس چون که از اهل شایخ و اکمل اولیا ساکن ارض موضع سیه لانی مشرفی بمسافت یک کره بود و در فتنش بهنگام  
 برانده مرادات مریدین و کثافته مشکلات سائلین می باشد و رؤس آچر بزرگی صاحب کمال نزدیک  
 سیه لانی بکلمات مشائخانه و رگدشت مقصد زائرین است پوشیده همانند که ارض محمودیه و سوادش  
 نه آنچنان از اهل اندر آبادست که یکی از هزاران بر بیان تو اندر کید با بکله اکثر قبور عین بلده مدفن بهشت  
 چنانچه کج شهبیکه ان برون جامع فرج که زیاده از سیزده صدر و بگی اهل صلاح و ارسته ماسوی بدست  
 فرنگیان واصل باشد شدند و گنج شهیدان بازار امیر بیک که ایضا چند کس کما بمیش اکثر اهل اندر آنجا  
 در فترت مذکور بدرجه شهادت رسیدند و همچنین قبور دیگر شهبیکه و سواد تمامه اهل اندر اندگر سودا و راق  
 بنابر عدم تحقیق احوال جمله آن با بقدر آسامی بزرگان اکتفا کرده اگر عزیزی بر زیاده تحقیق موفقی شود و قبل  
 این وثیقه نموده واصل ثوابت عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه کرده و سولف را مریحون احسان سازد  
 عنمودیم و در ذکر برحق اولیاء الله آسوده کوه مکی و توابع آن هر چند مذکورات اول از ابتدا و کرامت  
 و کوه مکی و کوه بگی ذکر بزرگان منتجب آنکوه و الاشکوه است فاما اینجا علمیده بچند آسامی اهل کمال مرجع باید  
 حال تبرک میجوید بر ظاهر که آسودگان این کوه منبع رحمت و توابع آن هر آئینه بر زبان اقلام افهام و اہام  
 اقدام کما هو حق و در نیاید مع بذل بقدر تحقیق بقول من لا یدرک الکمل و یرک الکمل اکتفا است اگر عزیزی  
 بر زیاده تحقیق تو موفقی سعادت یابد باید که داخل این نواب شود شیخ نعمت الله اهل اولاد شیخ بهاء الدین  
 ذکر با ملانیت وجود و سوادش بوفور کمال و فرط کرامت محض نعمت خدا بوده در زمان ایالت سیه لانی  
 تہ شده و رگدشت فتنش عصب درگاه و در رشیدش شیخ حبه جانب شمال زیارت اهل اندر شایخ  
 شیخ حبه و لد شیخ نعمت الله مذکور اهل اولیا و کمل عرفاست و اورا بفرط استوگر است و وفور نور هدایت  
 چراغ مکی خطاب است شنب و شنبه اول هر ه جمع بزرگ بدرگاهش سقعه و هر سال بتایچه موصوف جمعی  
 ترک مہمہ گردید خدام از شہر و بیرون است آنجا احیاناً نمایند و فقیران و جود و سماع آغازند و غریب حالی  
 مشاہدہ گردد و در تمام کوه مکی این درگاه بفرط نورانیت سستی است اہل زیارت با سواد ستمش فائز بگویند  
 حاجتد میان لال بزرگی اہل کمال شرفی شیخ حبه مدفون گویند برادر یابی عم خود عثمان عرف



لعل شهباز مرفندست ارباب را از زیارتش بجمال نیاز دینی یا بندش مغل چاک از اجله اولیای  
 اهل دل در کرامت و کشف کامل بوده گویند مرزا شاه حسن از غوث شخصی از رؤسای نصر پور را مجوس  
 نموده بود و عزیزانش سابقه ارادت با شیخ مغل داشتند و در وقت آنرا فراموش کرده شیخ بر کیه کاتیار ملتجی  
 شدند وی تکلیف ماده گاوی شیر دار نموده آنها از دهن خود ماده گاوی بر وی برداشتند شیخ مغل بر کنار دریا که  
 هر روز بخل آنجا رفتی شاز ابدیده ماجرانشید حسب ظاهر نکرد اما در باطن بغیرت افتاده وقتی که آنها نزد  
 شیخ بر کیه آمدند گفت طلسمی که من بکشته بودم شیخ مغل که در راه بشما و رخورده شکسته اکنون آن مجوس را  
 جز هلاک رای نیست آخر چنان شده مدفن شیخ در کوه مکللی زیارتگاه اهل اند است شیخ طلسم اولاد شیخ  
 بجا و الدین طائی از کمال اعلی است گویند روزی بدین سید مراد شیرازی رسیده پرسید که سپری چه چیز را  
 باید گفت اتفاقا گریه مرده بوسیده و در افتاده بود سید مراد اشاره کرد که برخیز دور حال بر فراست پس گفت  
 چیزی اینست انگاه از شیخ پرسید که شیخی چه چیز است فی الحال کافر میرا با مرش از دوکان دست گرفته آوردند  
 گفت بر منبر نشینی او بو عظ دینی مشغول گردیده گفت شیخی اینست این حکایت از زبان سید عبد الکرم  
 در رساله وی بنظر رسیده و در تذکره المراد بکس این حکایتی دیده شده که بجای شیخ طلسم صدر الدین  
 علم انجا ذکر یافته بهر حال اهل کمال را مادون این طرف مراتب مبین و خوارق یک حسب تو انون حقیقی  
 و اتحاد از لی کرامت دیگری توان گفت مرزا شیخ طلسم بر کوه مکللی مطاف اهل اند واقع شیخ حسین  
 سومره از مریدان خاص سید محمد حسین المودت به پیر مراد شیراز نسبت روزی سید وضو میفرمود  
 بر او هر بان شده بعقیه آب وضو بخور و داد ویرا حالنی رود و داد که در حال بوجد آمده گفت حالتی  
 یافتم که جز شیخ شهاب الدین طائی کسی از ان آگاه نباشد قوم کلمه از اولادش اند و بانقرار گردیده  
 خاندان سید مطوری باشند و در سبب بهیچ از کمال مریدان سید علی شیرازی است و در شرقی مقبره  
 آسوده شیخ حماد نیز نکوئی از معارف اولیا گذشته مزارش پهلوی زمین مرقد سید علی شیرازی است  
 مراد بلیح ذات ساکن قریه لوزی از اهل کمال مرید سید علی شیراز است و در مقابل بران درگاه آسوده  
 پیر آسات سالک مجذوب و اصل محبوب برادر مخدوم عربی مالک کنده است بخدمت سید میسران  
 محمد مهدی جوینپوری شرف ارادت حاصل کرده گروه اهل اند ایشان را اقدم اکثر مشایخ شمرند  
 مدفنش مودت از اولادش محمد حسین نام فقیری صاحب حال گذشته پسرانش احمد و محمد که

در تته بودند بمجا احمد در خدمت شاه غلام محمد صوفی بچنان باد میگذرانید و اختیار نکر فقرا داشته  
 بحالت نیک مقصد زیسته میان مهشته فقیر از مریدان مخدوم نوح صاحب کمال بوده در جامع فنخ  
 بسیار گذرانیدی مقصودش در آره موقوف بعد مرزاغ از جمع میر سید علی شیرازی فقیران  
 آنجا مجتمع شوند پائین نزد بان پیراسات مدفونست از کلمات و بیست که گفت هرگاه سرم بر فغ کرد  
 مهشته شوم یعنی بد حال الم زده و چون سر خود را نصب کنم بخمال خودی مهشته باشم اعنی کم عیار صرفه درانکه  
 بکفرکس سر خضوع کسور کرده باشم تا مهشته ام و شیرین بر خورند فقیر بجا والدین کو دریم از اهل  
 مریدان مخدوم نوح است بکرامات ظاهره موقوف بدشش برابر مهشته فقیر مذکور واقع سلطان که هر  
 فقیر که ی از مریدان جناب مخدوم نوح است مقصودش در آره که شایع آنجا نیز چون مقصودهای بیان  
 مهشته فقرا بعد مرزاغ از جمع میر سید علی شیرازی جمیع سوخته بمن حتی موقوف در عهد همه تکیه دار مکان مدفن  
 بوده همواره حضور زبیت کرده که امانش اظهارنظر من الشمس مخدوم جمیع اهل اولیا و اکل اتقیا بفضل  
 کمال موقوف و بحال و قال موصوف معاصر سید علی ثانی شیرازی است و گایش در یکی اظهار در ویش اجر  
 اصل خود پزته است بکلمات مافوق بیان موصوف سید علی ثانی شیرازی از مریدان وی است گویند روزی  
 سکید علی بروکانش در حینی که وی بخواب بود مشغول مالیدن پا بوده در ویش حلیم که مذکور شود از انکوت  
 گذشت گفت آنجا بان طریق و اینجا بان روش در ویش آجرانان خواب که عین بیداری بود سر بر آورده  
 گفت آنها بیا رند و او شان در بسیاران کم و اینها کم اندر کم در ویش حلیم جواب شنیده هیچ نه گفت  
 و برقت سید پرسید که اینچه مقال رفته که بفهم قاصر نیامد موقوف در ویش حلیم از کلمه آن اشاره داشت  
 که در خدمت پیغمبر صلعم چنان با ادبی و خدمت بجای آری و ازین کنایه کرده که اینجا اولاد شریفه را  
 خدمت میفرمای و در جواب گفتم که گروهی هستند که خود را زیاد و دیگران نفع بخوانند آنها بیا رند  
 و فرقه دیگرند که از خود دیگران را بسیار نفع خوانند ایشان در بسیار کم اند و بعضی هستند که در نفع  
 دیگران خود را زیان قبول دارند اینها کم اند کم اند گویند اشرف بلده بر شک اینکه فرزندان  
 شان بدر ویش معتقد اند می پیوستند ویرا از شهر که اخراج کرده بودند و وی طوف گجرات فته  
 سید علی بسیار در ویش آنجا رسیده دیده که در ویش در حالت احتضار است امانت کلی سکدر را  
 داده در گذشت اگر چه سید او اخرا یام را تا چند مخدوم نوح بود اما هر چه یافته دولت فیض در ویش

مسطور بوده اهل راز گویند نش در پیش بختی در کوه مکی منتقل گشت جز غیب دانان کاشف این معنی نکسی  
 نباشد میان احمد و میان محمد نبودی الاصل از اجل اهل کرامت شرفی مقابر سیرکان مدفونند از طب  
 موفت لبثا سانی فرط بزرگی زیارت شان فو ز عظم شانند سید شاه عبکد الله حسنی اولاد قطب  
 الانطباق غوث الثقلین حضرت پیر و ستاگیر اهل یاران مذکور اعنی سید مینو و سید کمال و سید قاضی شکر الله است  
 آنجناب در عهد شاه بیگ ارغون از گجرات وارد شده و دیده بعنوان اخفای بجای مدفن در کوه گوشه  
 عزت گزیده حضور و مجرد بیا خدا ایام حیات پایان رسانیده آسجایا سودا از اتفاقات بمبر و در مود  
 قبرش مندرس گردیده بعد زمانی چنانچه مذکور شد شاه حافظ الله گجراتی بشیخ یعقوب و خلیفه ابوالبرکات  
 اشاره فرمودند و کوه مکی نشانیش که اندر اس یافته آمده ظاهر نمایند از ان مزاران منظر اتم مقصد ابرار  
 مشهود یادگار شده فضی که از آنجناب در کوه مکی وقف زائر و سائر یارانی بیان خامه نه در پیش بر خیز  
 لشکوی در و ان مکی تکیه داشته چند وقت نفار همی نواخت مردم شهر که در خدمتش رفتن فرض  
 میداشتند اکثر عمارات کوستان گورستان همه با تخصیص قصور سهسه لشکریه از نگلش چون و کج  
 میکردنار نظم بنا نهاده شهر بابران جبراع افزونتی سوداگران و رویای عمان با نجر اع راه بنا کردند  
 عین میکردند و نذر با بخت متش می آوردند شرفی داشت که محمود مرزا باقی والی سند شده چنانچه مقرر  
 کرده بود که هر که از ضیع و شریف آنجا شدی بر آئینه مکلف خدمتش گشتی سمرعت که سید علی شیرازی را هم روزی که  
 مدبرتش شده تکلیف خدمت کرده بود و محمود نوح آنرا شنیده و لگزان شد باثر آن و لگزان غنچه سرب  
 مرزا باقی مخفی شهیدش ساخت کسید احمد غوث بزرگی مودت کمالیت و موصوف  
 بفرط کرامت مدفون تکریمی شهر است گویند در همراه محرم شب قتل آنجا جمع روحانیت شهر که  
 منعقد گردید بان اهل دیدارین را بدیده شهود معانته کردند میان ابو مجر و ویشی صاحب کمال  
 از مریدان و خلیص یابان سید میران محمد مهدی جویند ریت مدفنش برنگه سیم سوم بهمش مشهور  
 و زیارات معروف اهل حضور است در پیش الهدیه آنکه اصل از مریدان سید عبدالکریم صاحب  
 کرامت وانی طرف جنوب مصلی آسوده است زیارتش تبرک کلی دارد کسید ابراهیم عجوبه  
 اهل کمال نادره ارباب حال بوده همواره دلن پوشیدی و بعنوان عزت در کلاکوت گذرانندی طواف  
 جنیات سخنش بودند سید ابراهیم مودت کند که عواش محقق کرده اجنه دانند هموست مزارش

پائین دیوار خلقو کلا نکوٹ زیارت کامل اہل راز واقع در ویش و اوقو المعروف بداد و در سن  
 بزرگی بفرما کرت مودت گویند در کولای کہ بالای کلا نکوٹ بنامش مشہور و اکنون ہمانجا  
 مدفون با گروہ مرید باستان بازی مشغول بودہ و آنجا نگہ رسم است چون کی دیگر برای گرفت آن دیگر  
 بنوبت میدید و دیگران می گریختند صاحب نوبت پی شان میدید و ہر کرامی توانست میگرفت  
 اتفاقاً نوبت بدیشی آمد ہمہ گریختند وی ہر کرامی گرفت عوطد و آب بخورانید و آشنای بحر حقیقت  
 می ساخت با این آب بحر می زد و راصل یافتہ ساختہ معاصر سید مراد شیرازی سموغ و ایام بیان  
 بر او مجمع خاص اتفاق می یابد و رویش کسید حلیم بسا صاحب کمال معاصر در ویش آخیز کور است  
 مدنش قریب در گاہ در ویش داؤد مذکور زیارت گاہ اہل اللہ شائع شیخ پتہ دیولی نامش حسین بن  
 راجا بر بن کاہ بن لاکہ بن سخیہ از قوم اہلان و اسم مادرش سلطانی بنت مراد بن شرفوست چنانچہ  
 قاضی محمود علامہ ضبط کردہ اقدم ادلیہ اکرم و اصلاں راہ خدای باشد و تقریفش چہ قدم کسی راہ  
 رود کہ شمشادہ والا سقا میشل بدقتہ نگنجد در اکثر سند ہمو صاحب کمالی کم برخو استہ آن بزرگوار و اوائل  
 حال میان شجب غاری بر کویہ مدفن گاہ چون لعل در کان ستور بود شیخ بہا الدین ملتانی معکہ  
 یاران موصوف معروف آنجا گذر کردہ بنور ضمیر دریافت کہ این کویہ والا شکوہ معدن جوہر عالیست  
 رفتہ از گوشہ اندازد اش بر آوردہ مرید ساخت و ظہور داد از آن مہر سہای رشد و ارشاد مشہود  
 انام و فائش شصت و شش ہجری در گاہش و سائر سند متاد بل مذکور کل آفاق صاحب سجا و گاہش  
 بزرگی اتم متصف در بنیوقت شیخ صاحب بن بعد انتقال شیخ صابون نظر پیر مرجع ارادت صغیر و کبیر است  
 روز جمعہ کو دوازدهم ربیع الاول بود دستار شیخ وی بر سر کردہ تمام اثر و نام مریدین از خانقاہ  
 تا مینار کہ با این قدری مسافت در عین نورانیت میرسد و عزیز روحی مری و ستارہ مذکور با تکیہ  
 مدت معہود بر او گذشتہ از کرامات ہمہ وقت بزرگی علیحدہ جلوه میکند و نور مینماید ہا نا این ہم  
 از جملہ خوار فات آن بزرگوار توان دانست شیخ جمیل قبل سید وجہ الدین نام قبل سید عبداللہ و  
 بن سید عبدالعطاس اولاد امام ہمام موسی کاظم گویند بحرف آہنگری معروف بود بالجمعیہ  
 صاحب ولادت گاہ است چلہ گاہش برابر کراں و رارض سویتہ بر کویہ سودن شائع مزارش  
 در کند مشہود اہل شہود تا امر وزیر چلہ گاہش عالمی بغض گوناگون مستفید میشود کراماتش ظہر

مستغنی از بیان خاندان صاحب سجاو کاشش بزرگی موفور منصف درین وقت شیخ محمود  
 با تفت ال شیخ براق جمع از او تمندان موصوف و بکمال شفقت پیر معروف ملا خلیفه سندی  
 اصل از اکابر احرار قریه محمدر که بعد از بی شهر محمدر سوره واقع پرکنه درک در عهد سیدها بساکوره  
 معمر شده از جناب شیخ المشایخ شیخ بهاؤ الدین ملتانی خلیفه می ساخت در بزرگی  
 اتم زمان و در کمالات اشرف دوران زیسته درس اله الدین سوره معاصر سید ملتانی  
 شیرازی است میان همدیگر جواب و سوال بسیاری زبان سندی در بیات مذکور است  
 آخر این سید علی چنان نشان نمود که از ادعا باراده رسیده اصل مرید سلسله شیخ بهاؤ الدین  
 ملتانی است خوار قاشش افندون از شمار مزارشش بابین شیخ و پیر تیره زیارتگاه اهل اصف  
 واقع شیخ عبدالوهاب اجل خدای عباسی ساکن محمدر در وقت مرز باقی ساکن مضعی  
 از حوالی تته بوده جانوران صحر از درنده و چرنده بکلی مطیعش بودند و سلسله سباز خدای بوده  
 مرز باقی بزرگ کثرت رجوع مردم ویرا بدست محمد خلیل مهر و ارشید ساخت شیخ ابو تراب  
 المعروف بجای ترابی اصل از گماشتگان بنو عباس است که بایالت بعضی امانه سند  
 کامر و ابودند معروف از تبع تابعین چنانچه مذکور از شمس است مزارشش بابین  
 موضع کبکه که بعضی شهر ناره و لته آباد شده و موضع کوری که بدل رسول آباد محمدر ملتانی آباد گردیده  
 از تته بانداز چار کرده زیارتگاه سار و زائر است برگزینش تاریخ تعمیر صد و هفتاد  
 و یک موجود شیخ **سند قندرانى لال جوان و پیر وادون و جتول حبشی**  
 چته مشایخ چهار کپور هر یک از شهدای نامی برابر شیخ ابو تراب مدفون و زیارتگاه اهل اصف  
 اند اهل حاجت از زیارت هر یک بهره وافی میدهند شیخ چهار پیر بزرگ قدیم زمانه است فنش  
 بر کوچه معروف باسم مکر شیخ چهار پیر زیارتگاه برابر پیر کریم بزرگ قدیم صاحب آیات عظیمه  
 ارض ساکوره اهل ارادت شایع شغالان محکوم حکم پیر مذکورند بعضی زبان جوارش وقت  
 طلب حاضر آیند و چون **لال انس** شمالی ساکنی آن کنار در پیر کرده و آن  
 از بزرگان مافتد نامی روزگار زیارتگاه ابرار احرارند ملا مورج در پیر این کنار شکر کات  
 نزد یک بنذر لاهری که در قدیم الایام بنیدر دیول اشتداد داشته مرجع اتم اهل اصف است

اولادش سسی بملایان معروف زمان اکثر سکان بندر و باراجه می باشند سید محمود  
 بزرگی معروف بزرگی جنوب رویه بندر لاهری زیارتگاه با حضورست بلو خان لودی  
 بزرگی صاحب آیات و کرامات مدفون زمین سر ضمه بندر دیول عرف لاهری بندر  
 اجل شایخ زمان مالت قدم است شیخ نورالدین دریائی بزرگی معروف موصوف  
 کمالات اتم مدفون کنار دریای عمان بالای بندر و باراجه صاحب تصرفات بلیغ جای زده صفا  
 و حضور می باشد محقق نماز که بندر لاهری که در تدریم زمان بندر دیول اشتمار دهم غریب  
 شدری مسکن اشرف است کرام و افاضل ایام بوده اکنون از چند سال سبب حوادث  
 دارمعه دیار معدوم و مته آرایش منتقل زمین مجاوی و باراجه است و بندر و باراجه بندر  
 مشهور مسکن حکومت قوم نگامره که از تدریم الا ایام سلف تا خلف سران نامی در وجود یافته  
 اند منجمه رانا عبید بن غز است حال مختص گذشته است چون ذکر اجزای غریب وی خالی  
 از کیفیت نیست و عجیبی از عجایب الهی است بذکرش رانا عبید نگامره صاحب و باراجه که بر سر  
 الف بحری در زمره احیاء انسلک داشته معاصر دیار جام حصار صاحب کلاله بوده گویند  
 روزی چشمان جام جراحتت درو میکردند را تا بعبادتش رفته بسبب کثرت محبت جام جبار  
 سردار بزرگانش نهاده گفت حکایتی راست بمن کن باشد که خدای تعالی بیکت آن  
 در چشمان من بیرون گفت خدا شاهد صدق بس مراد زمان ایام بخاطر سید که سیر محیط  
 کرده آن کن درو یا نیم چند نفر کشتی بار سرد و سباب بخود گرفته دریائی شدم و مدتی فتم بجائی  
 رسیدم که سابق گذرا حدی انجام بود و فتم هنوز باید رفت مگر کناری دیگر محقق شود و مضاراکند بیکر و ابی  
 شد که از ظلمات ناسند همه کشتیها در آن کرداب و اصل بحر فنا گردیدند چون کشتی من رو  
 یکرداب آورد و دختی بزرگ بر کوهیچه انجامدیده بسته بر او آویختم بر درخت اشیان مرغی  
 قوی بیکل بوده شب مرا بر درخت افتاده صبحی مرغی آویختم او پریده بر کنار کوهی رسید حیران  
 ماندم که کجا اندم باری خواب باری با عانت آفرینش که عبارت از غیر غیبت مرا از انجام رهایی  
 داده بنگارش محموده یوید زدم ناگهان شرف حبدی شده جناب روحانیات  
 حسین را دریا منستم مرا مژده سلامتی دادند بسبب ماندگی هما بخانجواب فتم

جماعت پریان آنجا وارد شده مرا بخود بردند خدا داد اندکجا جادو شستم ناز و نعمت فراوان  
میسرم بود بعد مدتی هوای وطن و یاد احباب مرا غمگین ساخته سرخیل پریان آنحال سر می زد  
بدیوئی پرسید گفتیم مدتی که شمار ندارد و مراد غیبیست گذشته ندانم و مانند گانم را چه حال باشد  
گفت ترا برسانم اگر وعده باز آمدن استوار کنی هشت روز اقامت وطن و وعده دادم  
بیک ساعت مرا بیرون موضع خود رسانیدند و گفتند بعد هشت روز فلان وقت  
اینجا آییم تو حاضر باشی پس بجا نمانده با اهل و عیال پیوستم و آن وعده را از دل بپوشتم  
بقدرت الهی توفیق ایفای وعده مقصوم شد از آن باز زمانی دراز گذشته بود آن احتیاط  
دامن دل میکشد و بجزیرت درمی آرد و اما وقت بدست نمانده اینجا سخن را رسانده بگفت  
اگر این سخن برسانست خدا و چه ثمانت بقدرت الهی جام حیرت که از ابتدای شروع سخن و  
بافاقه دشت صحیح برپا خواسته خدا را شکر و در اثنا کرد و نمود و سوم در ذکر محب این سالک  
چون اکثر این گروه در ذیل طبقات مسطور بموضع شتی مذکورند و اغلب این زمره محبوب عیون  
اهل ظاهر هستند و کم کسی آگاه همه آن خدا آنگاه است اینجا باین چند آسمی با کفایمی گست  
اگر غیری بیفزاید منست راستاید و طایفه مجذوب سالک کامل در مجانبین وقت  
بمزید و فان زیسته چنانچه شمه از اول اسقامیش در ذکر مخدوم حمزه و اعظم مذکور گردیده است  
که گفت شریعت موی ظهار طریقت است اعنی چون مرد را موی ظاهر بر آید نشان بلوغ است  
همچنین با پس شریعت مرد سالک را بالغ راه طریقت مینماید مثلاً مجذوب نامور زمره  
مجانین خیب و آن کاشف راه یقین بوده گویند چون ملا محمد جانیگری بکثرت افلاس  
خزم حضور بسته جهت وداع اهل قبور بکلی شده بود از حسن اتفاقات حیرت بخش  
در دامن کوه و دیده که وی بایکی از مجانبین دیگر سر بر لاشی ایستاده چیزی از شکش  
کشیده بخورند مشورا چون نظر بر ملا افتاده کفی پرازد که من لاش بسویش دویده در دامن  
انداخت و گفت بخور این را که طالع مساعد بوده و باین گروه ارادت قوی داشته بلاک است  
که مرا را چا ویدن گرفت مجذوب دیگر آنحال را دیده در حال بدوید و گفت ای متوکل کونین  
را وقف بلا میکنی پس بهر دو دست فک اسفل و اعلا می ملا گرفت و بقیه کرم



که هنوز نبلجیده بود برورازد هانش برآورد و بیکت خوردن آن که همانا مجذور فرست بر تیره  
رسید و بوی مجذوب سالک صاحب ایقان معاصر شود مذکور بوده احوالاتش تمام خوارق مذکور  
هرگز یکسب مشکلم نشدی و اهل حاجات همواره باستناط حرکات و سکناش مشکون  
بر مراد گرفتندی و آنچه دیدندی یافتندی روزی و بران در وضعی که یزان دیدند کسی بی نبرده که  
چرا که نزد قضا را عنقریب فوجی از نمرودی در انوضع رسیده اهل موضع را بنیج قتل و تاراج  
کردند کامل مجذوب اصل اجدادش آهنگر بودند وی در کوره طلب خود را تافته  
بصحاری سیکذرا نیده احیا نا بر دیهی که ششی یا روزی وار دمی شد هر آئینه یک گونه  
منرحی لایق حال سکنش شدی باین تقریب با مردی ولالت آمدن موضع  
خودش کردند هرگز نپذیرفتی تا نه بخود خاطرش رسید و جواب سائل اگر سر توج آمدی  
سیان بیت سندی دادی که بالتقدیر رست آمدی موثو مجذوب در مجانبین اشهر قوت  
خود است کو نید حاکم تته را سوی کوه بنا دیب قوم نمرودی سواری رود داده بود این راحت  
پرسیدن حقیقت کار و در اسن کوه می جستند بر تالاب خسرو خان بطلبش رسیدند بودند  
دیدندش بر چوبی از درخت سوار تا زیانه بدرخت می نرند و میگوید بان ای درخت بر تو  
سوار سیت طاقت داری یا نه ناگهان شاخ درخت بزرگ از هم شکافت  
بر زمین افتادند از درخت فرو آمده رو با جماعه گفت درین درخت  
همین شاخ بزرگ بود که سوار شد شکستیم آودان حاکم قنول نیک گرفتند  
از حسن اتفاق چون حاکم سوار شد بر موضع مخالفان رسیدند و در موضع یک ناگهان فحاش  
در گذشت کسی از ده بمقابله بر نیایده آنچه گفتند پذیرفتند همچنان هرگز  
مشکلی رودادی از کلام آن مجذوب استدلال کردی و راه بده بردی صابو مجذوب  
اصلاش کافر مسوع طرفه حالی داشته خود و بر خانهای مردم صد ازدی و شدی آنچه  
گفتی سبحان اکب بنیخبر از خویش بوده هر چه بر زمین یافتی خوردی هرگاه که سینه میشدی  
و مردمان خور و پنهان بسیار پیشش بر دندی و مراد با بخاطر داشتندی انرا که چینه قبول کردی  
البته برادر سیدی شک که از مخادیم زاد است است ساکت گذراندی هرگز



که هنوز نبلعیده بودند و خوارق کلی از او مرئی و شاهده می کنند درین ایام روزی چهار مرتبه  
رسید و چون زینته شخصی از قوم مایه فروشان و شناسمش داد و کفش بتادیشش از پایش  
هرگز بکشت ای کلامی کردن زدن بی همان روز از آن شخص کلامی صادر شد که عنقریب کردنش زدند  
بر راجه از مجذوبان سالک است گروهی کثیر بارادتش وابسته اند هر چند با هر کسی اکثر نمی آیند و  
چنانچه احوال از خوارق کلی سرزد می شوند لو تک مجذوب گویند وی اصل مردم موضع نیست  
مادر و پدرش وقتی که این در شکم بود و نذر قضا را مادرش بدو ماه حمل در گذشته مدفون  
گروید پدرش آنجا ماند بعد دو سال کسی از مدفون مادرش گذر کرده دید پوز کور بیرون می آید و  
مردم را دیده درون میرود چون بکرات معانیه مردم کردید متعجب شدند معلوم شد که طفلی از زن  
متوفی بقدرت آگهی تولد یافته است و در دو انگشتش سوراخهایی باشد که از آن شیر منجور باری کیفیت  
پدرش از آنجا گرفت و بخانه آورد چون بزرگ شد در ذی مجانبین تنگ یافت است و بجال مجاذیب صدمه  
حالت و کرامات زینست دارد هرگز متوجه کسی نیست بعضی حاجت مندا و احیاناً فیضهای یابند و  
معتقدانه سلوک مینمایند لایکیده ایقتا مجذوب بجال است مردم معانیه حالات غیرش ارادت  
کلی است گاه بیکاه خجسته ارادت و کاشف مغضلات مضمر میگردد خاتمه در احوال کوستان در  
غوبی و سائرسند هر چند عجایب است که لا تعد ولا تحصى است اما جامع آنخوف بمقدار شست نمونه  
از خروار پسند کرده تا چون حالات عمرانات مبین شده باری از کیفیت کوستان بقدری  
آگهی شود من بعد اگر کسی بزیادتی مساعد کرد در خالی از فائده نباشد جمیل همه در نواحی وی کوچه  
است بغایت از و صورت صفه از سنگی بزرگ بقدرت اندر سنگون شده قطره قطره آب از  
میچکد و در پائین میان غدیری کوچک می ریزد و دوازده ماه این آب یکلیک قطره بی هم بریز است  
و قدری کنیم مشک آب در عذیر جمع باشد هرگز نکاهد و نیفراید راج بزرگی را از آدم و دواب برانجود  
مقرر از اصل منبت آب خبر نیست ایضا بیک پهلوی آنصفه و یکی سنگین آوینداست  
مشهور آنکه دیوان این را تعبیه کردند و اعتقاد جمعی آنکه رو بکنی است فاما چون دست سعی بشری  
بآن نرسد پی بحقیقت کارش نبردند ایضا در نزدیکی مهرنی آبی از کوههای بالایی ریزد و در کوه  
پائین شکل خانه مستو نهایی متعدد و تگون یافته و در آن جوی این سنگ تعبیه شده همیشه از آب





